۴

فہرست ابواب شیخ الاسلام شرح فارسی دیگر صحیح بخاری کہ برحاشیہ است مشتملہ بر

باب المعانقة

وقول الرجل كيف اصبحت در بيان بغل گيري كردن نزد ملاقات بعد از قدوم از سفر و در بيان گفتن صباح كردی شارح تراجم گفته كه مؤلف در ترجمهٔ باب ذكر معانقه كرده و چيزی نياورده از صحابی و تابعی كه او را دلالت باشد بران جز آنكه در كتاب بيع در باب مايذكر فی الاسواق ذكر صاحب خود را بسبب قدوم او نزد گفتن او كيف اصبحت و نيز ميگويد شايد كه اخذ كرده وگه از عادات ايشان بوده كه درين وقت معانقه هم ميكنند پس اكتفا كرده بهمين قول كه اقتران معانقه لازم عادی آنست يا آنكه ذكر معانقه كرده و در مرويات خود حديثی از اين قسم درين كتاب بسيار واقع شده است و تائيد اين از ابن بطال نيز نقل كرده ميگويد در ذكر مبنی بنا آنكه غير از آنچه در كتاب البيع آورده و فوت كرده پيش از آنكه در مرويات خود منظر

حدثنا اسحاق قال حدثنا بشر بن شعيب قال حدثنی ابی عن الزهری قال اخبرنی عبد الله بن كعب بن مالك ان عبد الله بن عباس اخبره ان عليا يعنی ابن ابی طالب خرج من عند النبی صلی الله عليه وسلم وحدثنا احمد بن صالح قال حدثنا عنبسة قال حدثنا يونس عن ابن شهاب قال اخبرنی عبد الله بن كعب بن مالك ان عبد الله بن عباس اخبره ان علی بن ابی طالب رضی الله عنه خرج من عند النبی صلی الله عليه وسلم فی وجعه الذی توفی فيه تحقيق ابن عباس خبر داد عبد الله را كه علی بن ابی طالب بيرون آمد از پيش پيغمبر خدا در بيماری كه وفات يافته آن حضرت دران فقال الناس يا ابا حسن كيف اصبح رسول الله صلی الله عليه وسلم پس گفتند مردم ای ابا حسن چگونه روز كرد و چه حال دارد رسول خدا فقال اصبح بحمد الله بارئا پس گفت صباح كرده پيغمبر خدا در حالی كه فارغ است آزرده نيست فاخذ بيده العباس پس گرفت دست او را عباس فقال الا تراه انت والله بعد الثلث عبد العصا گفت آيا نمی بينی تو او را بعد سه روز محكوم غير خود را مامور نه آمر گفته اند اين معنی عبد العصاست والله انی لاری رسول الله صلی الله عليه وسلم سيتوفی فی وجعه بخدا كه تحقيق من می بينم رسول خدا را كه فوت ميشود در بيماری خود وانی لاعرف فی وجوه بنی عبد المطلب الموت و تحقيق من می شناسم در روهای بنی عبد المطلب موت را علامتی هست كه شناخته ميشود بآن موت ايشان فاذهب بنا الی رسول الله صلی الله عليه وسلم پس ببر ما را نزد رسول خدا فنسأله فيمن يكون الامر پس بپرسيم آن حضرت را كه كه ميباشد اين امر خلافت فان كان فينا علمنا ذلك پس اگر باشد در ميان ما بدانيم آن را و بمقتضای آن كار كنيم وان كان فی غيرنا امرناه فاوصی بنا و اگر در غير ما امر كنيم آن حضرت را كه وصيت كند ما را آنچه بايد كرد قال علی رضی الله عنه والله لئن سألناها رسول الله صلی الله عليه وسلم گفت علی بخدا سوگند اگر بپرسيم آن را رسول خدا فمنعناها لا يعطيناها الناس ابدا پس منع ميكند ما را آن حضرت ندهند ما را مردم خلافت و امارت ابدا

الجزء الثالث عشر من شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

ربنا ليقيموا الصلوة ای پروردگار ما ازان كرديم اين را تا بپا دارند نماز را در بيناكرسب قديم ست ... فاجعل افئدة من الناس تهوی اليهم پس بگردان چندين دلها را از مردمان كه ميل كنند بسوی اين ساكنان وارزقهم من الثمرات و روزی ده ايشان را از ميوه ها كه باعث محبت ايشان و ميل مردم گردد لعلهم يشكرون شايد كه ايشان سپاس كنند نعمتهای ترا وجعلت ام اسمعيل ترضع اسمعيل وتشرب من ذلك الماء و گشت مادر اسمعيل كه شير ميداد اسمعيل را و می نوشيد ازان آب حتی اذا نفد ما فی السقاء عطشت تا آنكه چون خالی شد چيزی كه در مشك بود از آب تشنه گشت مادر وعطش ابنها و تشنه گشت پسر وی نيز بسبب انقطاع شير مادر يا بسبب آنكه پسر نيز ميخورد ازان آب وجعلت تنظر اليه يتلوی و گشت مادر كه می نگريست بسوی پسر كه می پيچيد بر خود از شدت تشنگی او قال يتلبط يا گفت بجای يتلوی يتلبط بر خود می پيچد و پيش از طرف از لبط يعنی پهلو در خاك گردانيدن شك راويست و مقصود تلطيدن و اضطراب است فانطلقت كراهية ان تنظر اليه پس رفت مادر از ناخوش داشتن آنكه بنگرد بسوی پسر بدين حال وی فوجدت الصفا اقرب جبل فی الارض يليها پس يافت صفا را نزديكتر كوه در زمين كه متصل باشد

الجزء الثالث عشر تيسير الاسلام

كتاب الانبياء

قال لا اسالها رسول الله صلى الله عليه وسلم الا تحقيق من سوال نميكنم رسول خدا را هرگز باب من اجاب
لبيك وسعديك در بيان حال كسيكه جواب داده باين دو كلمه كه سعادت رسيدت در جواب يعنى اجابت كردم اجابت دوم
در خدمت تو استادم و مدد ميكنم مدد كردنى بعد از مددى حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا
همام عن قتادة عن انس عن معاذ قال انا رديف النبى صلى الله عليه وسلم گفت معاذ در حاليكه رديف پيغمبر خدا
بودم فقال يا معاذ قلت لبيك وسعديك پس فرمود اى معاذ گفتم لبيك وسعديك ثم قال مثله ثلاثا
پس فرمود مانند آن سه بار هل تدرى ما حق الله على العباد آيا ميدانى چيست حق خدا بر بندگان
قلت لا گفتم نميدانم قال حق الله على العباد ان يعبدوه ولا يشركوا به شيئا فرمود آن حضرت حق خدا بر بندگان
اينكه عبادت كنند خدا را و شريك نسازند كسى را بخدا در عبادت پس اين حق خداست بر بندگان ثم سار
ساعة پس سير كرد ساعتى فقال يا معاذ قلت لبيك وسعديك قال هل تدرى ما حق العباد على الله
آيا ميدانى كه چيست حق بندگان بر خدا اذا فعلوا ذلك وقتى كه ادا كردند حق خدا را ان لا يعذبهم يعنى اين است كه
عذاب نكند خدا ايشان را حدثنا هدبة قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة عن انس عن معاذ بهذا
گفت همام حديث كرد ما را قتادة از انس بن مالك از معاذ باين حديث حدثنا عمر بن حفص قال
حدثنا ابى قال حدثنا الاعمش قال حدثنا زيد بن وهب قال حدثنا والله ابو ذر بالربذة گفت زيد بن
وهب بخدا كه حديث كرد ما را ابو ذر بربذة كه موضعى است بسه مرحله از مدينه و ذكر قسم براى تاكيد
و مبالغه از براى دفع قول كسيكه گفته اند راوى اين حديث ابو الدرداست نه ابو ذر قال كنت
امشى مع النبى صلى الله عليه وسلم فى حرة المدينة عشاء استقبلنا احد گفت ابو ذر بودم من كه راه
ميرفتم با پيغمبر خدا در حره مدينه وقت عشا پيش آمد ما را احد كه كوهى است در مدينه و در روايتى اصيلى
استقبلنا بسكون لام و احد منصوب بنا بر مفعوليت است فقال يا ابا ذر ما احب ان احدا لى ذهبا
ياتى على ليلة او ثلاث عندى منه دينار پس فرمود اى ابو ذر دوست نميدارم اينكه باشد براى من كوه احد
طلا كه مى آيد و بگذرد بر من يك شب يا سه شب نزد من از ان طلا يك دينار الا ارصده
لدين مگر آنكه نگهدارم آن را براى قضاى قرض الا ان اقول به فى عباد الله مگر آنكه انداز آن را در
بندهاى خدا هكذا وهكذا وهكذا وارانا بيده اينچنين و اينچنين و اينچنين و اشارت كرد ما را بدست
خود ثم قال يا ابا ذر قلت لبيك وسعديك يا رسول الله قال الاكثرون هم الاقلون پس فرمود
بسياران اندر مال اندك اند از روى ثواب الا من قال هكذا وهكذا مگر كسيكه گويد اينچنين و اينچنين
يعنى هر دو دست بپاشد مال را ثم قال لى مكانك پس فرمود مرا بجاى خود باش لا تبرح
يا ابا ذر حتى ارجع از جاى خود مرو اى ابا ذر تا آنكه باز آيم فانطلق حتى غاب عنى پس رفت آن حضرت
تا آنكه غائب شد از من فسمعت صوتا فتخوفت ان يكون عرض لرسول الله صلى الله عليه وسلم
فاردت ان اذهب ثم ذكرت قول رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبرح پس شنيدم آوازى پس ترسيدم
كه عارض شده مر رسول خدا را چيزى يعنى غالب آمده بروى كسى يا رسيد وى را آفتى پس خواستم

تا بجهة من سبلى فوسعت على الانسان
المجهود بسيار و در ترجمه ويرين آورده
رسيده است از راحه بشقت
حتى حاوزت انو دى تا آنكه در گذشت
از وادى ثم راحت لم بره و قامت عليها
پس آمد كوه مروه را پس شاد برجه
و نظرت هل ترى احدا فلم تر
احدا او گريست آيا مى بيند كى را پس
...
پس كرد آن دور را و يه تذكر هفت بار
و در روايتى آمد كه در سر بار مى نگريست
اسمعيل را كه چه حادث شد او را پس ازوى
قال ابن عباس قال النبى گفت ابن عباس
فرمود پيغمبر صلى الله عليه وسلم فلذلك
سعى الناس بينهما پس براى سعى ما در
اسمعيل سعى ميكردند مردم ميان صفا
و مروه در حج و عمره فلما اشرفت على المروة
سمعت صوتا پس دستگير آمد و بلند شد
بر مروه و در بار سيم شنيد آوازى را فقالت
صه پس گفت خاموش باش تريد نفسها
ميخواهد در اين خطاب نفس خود را ثم
تسمعت پس تكلف كرد در شنيدن
فسمعت ايضا پس شنيد بار ديگر نيز
فقالت قد اسمعت پس گفت
صاحب آواز را كه شنوانيدى آواز را
ان كان عندك غواث اغث فيمن مجهد
و ضعيف واو در آخر شده نجد روايت
الكرامت و جزاء شرط محذوف است
يعنى اگر باشد نزد تو فريادرسى پس
بفرياد رس مرا قوت و خوات فرياد و فريادگر
كذا فى الصراح و جهم كسرا اول نيز حكايت كرده
و ثم روايته الى ذر است فاذا هى بالملك
عند موضع زمزم پس ناگاه او بود

من كه بروم بیائی آن حضرت پستر یاد کردم فرموده رسول خدا را که مرد از جای خود فمكثت قلت
یا رسول الله سمعت صوتا پس درنگ کردم بر جا تا آنجا که آمد رسول خدا گفتم ای رسول خدا شنیدم
آوازی خشیت ان یکون عرض لك ترسیدم این را که عارض شده مر ترا آفتی ثم ذکرت قوله
فقمت پس یاد کردم فرموده ترا پس اقامت کردم فقال النبی صلی الله علیه وسلم ذاك
جبرئیل اتانی فاخبرنی پس فرمود پیغمبر خدا آن جبرئیل بود آمد نزد من پس خبر داد مرا انه من مات من
امتی لا یشرك بالله شیئا دخل الجنة بتحقیق شان این است کسی که مرد از امت من در حالی که شریک
کند بخدا چیزی را در آید بهشت را قلت یا رسول الله وان زنی وان سرق گفتم ای رسول خدا اگرچه
زنا کند و دزدی کند قال وان زنی وان سرق فرمود اگرچه زنا کند و دزدی کند قلت لزید انه
بلغنی انه ابو الدرداء اعمش گوید گفتم مر زید بن وهب را که بتحقیق رسیده است مرا که بتحقیق راوی
این حدیث ابو الدرداء است فقال اشهد لحدثنیه ابو ذر بالربذة پس گفت زید بن وهب شهادت
میدهم از صمیم قلب که هر آینه حدیث کرده مرا ابو ذر این حدیث بموضع ربذه قال الاعمش
حدثنی ابو صالح عن ابی الدرداء نحوه گفت اعمش و حدیث کرد مرا ابو صالح از ابی الدرداء
مانند آن وقال ابو شهاب عن الاعمش یمكث عندی فوق ثلث وگفت ابو شهاب که نام او عبد ربه
حناط بوده بحای حطی و مهمله و نون مشدده از اعمش که درنگ میکرد نزد من زیاده بر سه
شب **باب** لا یقیم الرجل الرجل من مجلسه ثم یجلس فیه برنخیزاند مردی مردی را از جای
جلوس او پستر می نشیند در آنجا بعضی گفته اند نهی تحریمی است بعضی گویند نهی تنزیهی از باب آداب
مجلس و حسن اخلاق است **حدثنا** اسمعیل بن عبد الله قال حدثنی مالك عن نافع عن ابن عمر
رضی الله تعالی عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یقیم الرجل الرجل من مجلسه ثم یجلس فیه
نهی کرده آن حضرت ازین فعل مولف رح نفس حدیث را در ترجمه آورده مقصود آنکه این مضمون
از حدیث ثابت شده است **باب** قول الله تعالی اذا قیل لكم تفسحوا فی المجالس در بیان آنکه وقتی که گفته شود مر
شما را که کشاده کنید و تنگ نسازید جای در مجلسها فافسحوا یفسح الله لكم الآیة پس وسعت کنید وسعت میکند
خدا برای شما در تنگیهای دنیا و آخرت **حدثنا** خلاد بن یحیی قال حدثنا سفیان عن عبید الله
عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه نهی ان یقام الرجل من مجلسه ویجلس فیه
روایت کرد ابن عمر از پیغمبر خدا که بتحقیق آنحضرت منع کرد این را که برخیزانده شود مردی از نشستگاه و
نشیند در آنجا دیگری ولکن تفسحوا وتوسعوا ولیکن تفسح و توسع کنید وکان ابن عمر یكره ان یقوم
الرجل من مجلسه ثم یجلس مکانه و بود ابن عمر مکروه میداشت اینکه برخیزد مرد از جای خود برای
دیگری از روی حیا و مروت بغیر خوشی نفس پستر بنشیند بجای او شخصی **باب** من قام من مجلسه
او بیته ولم یستاذن اصحابه کسی که استاد از مجلس خود یا از خانه خود و اذن نگرد یاران خود را که
در خانه و مجلس او نشسته اند او تهیا للقیام لیقوم الناس یا آماده شد برای قیام بغرض آنکه برخیزند مردم

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

زمین را بدو دست خود چنانچه در روایات
دیگر آمده وتقول بیدها هكذا
ومیگر دید بدست خود همچنان چنانکه بیان میکند
وجعلت تغرف من الماء فی سقائها
وهو یفور بعد ما تغرف وگشت
که می برداشت بدست از آن آب کانیکه
می انداخت آنرا در مشک خود و حال آنکه
آب از آن چشمه جوش میکرد بعد بر داشتن
بدست قال ابن عباس قال النبی گفت ابن
عباس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
درین ذکر یرحم الله ام اسمعیل لو ترکت
در نام رحمت کناد خدا بر مادر اسمعیل اگر
گذاشتی زمزم را بحال وی و خود شتابی
نکردی بغرف در آن بدست خود او وقال
یا فرمود لو لم تغرف من الماء
اگر بدست نمی برداشت از آن آب شک
کرده راوی میان آن دو لفظ و ثانی ابین
است از اول در مراد لكانت زمزم
عینا معینا هر آینه می بود زمزم
چشمه جاری بر روی زمین قال
فشربت وارضعت ولدها پس
نوشید هاجر و شیر داد پسر خود را فقال
لها الملك لا تخافی الضیعة پس گفت
هاجر را فرشته مترس هلاك را و در بعضی نسخ
لا تخافوا بلفظ جمع است خطاب با اهل هاجر را
و از اینجا کلام فرشته با غیر انبیا مستفاد شود
فان ههنا بیت الله یبنی هذا الغلام
وابوه زیرا چه اینجا جای خانه خدا است

ارؤیا: حدثنا الحسن بن عمرو قال حدثنا معتمر قال سمعت ابی یذکر عن ابی مجلز عن انس بن مالک رضی الله
تعالی عنه قال لما تزوج رسول الله صلی الله علیه وسلم زینب بنت جحش دعا الناس طعموا ثم
انس هرگاه تزوج کرد رسول خدا زینب دختر جحش را دعوت کرد مردم را برای ولیمه خوردند طعام را
ثم جلسوا یتحدثون پس نشستند که حدیث میکنند پس گویا قال فاخذ کانه یتهیأ للقیام فلم یقوموا
گفت انس پس شروع کرد آن حضرت چنانستی که آمادگی میکند برای قیام پس برنخاستند مردم
ونفهمیدند این اداے آن حضرت را فلما رأی ذلک قام پس هرگاه دید آن حضرت که نشسته اند
ومی خیزند ایستاد فلما قام قام من قام معه من الناس پس هرگاه برخاست آن حضرت ایستاد
کسے که بود با آن حضرت از مردم وبقی ثلثة وباقی ماند در خانه سه نفر وان النبی صلی الله علیه
وسلم جاء لیدخل فاذا القوم جلوس ثم تحقیق پیغمبر خدا آمد تا درآید در خانه پس ناگاه دید آن مردم
نشسته اند ثم انهم قاموا فانطلقوا پس ایشان برخاستند ورفتند قال فجئت فاخبرت النبی
صلی الله علیه وسلم انهم قد انطلقوا گفت انس پس آمدم وخبر دادم پیغمبر خدا را که تحقیق آن
جماعت رفتند فجاء حتی دخل فذهبت ادخل فالقی الحجاب بینی وبینه پس آمد آن حضرت تا که
درآمد در خانه پس رفتم من که درآیم در خانه پس انداخت پرده میان من ومیان خود
قال الله یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی قوله ان ذلکم
کان عند الله عظیما این حدیث طولے دارد درینجا باختصار آورده است **باب الاحتباء بالید**
وهو القرفصاء دربیان احتبا بدست کردن وآن را در لغت قرفصا نیز گویند احتبا نوعی از
جلوس است وآن این چنین است که بر دو سرین خود بنشیند والصاق کند هر دو ران
خود را بشکم وهر دو دست حلقه کند بر دو ساق وقرفصا بضم قاف وسکون را وضم فا وصاد
مهمله است حدثنا محمد بن ابی غالب قال حدثنا ابراهیم بن المنذر الحزامی قال حدثنا محمد بن فلیح
عن ابیه عن نافع عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم بفناء الکعبة محتبیا بیده هکذا گفت ابن عمر رضی الله عنهما دیدم رسول خدا را بصحن کعبه
درحالیکه احتبا کننده است بدست خود این چنین نموده است احتبا را ابن عمر بفعل خود
باب من اتکأ بین یدی اصحابه دربیان حال کسے که تکیه کرده درپیش یاران خود قال خباب
اتیت النبی صلی الله علیه وسلم وهو متوسد بردة گفت خباب آمدم نزد پیغمبر خدا وحالانکه
آن حضرت وساده کرده است زیر سر خود چادرے را قلت الا تدعو الله فقعد گفتم آنحضرت
را آیا دعا نمیکنی خدا را پس نشست آن حضرت ودعا کرد حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا
بشر بن المفضل قال حدثنا الجریری عن عبد الرحمن بن ابی بکرة عن ابیه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الا اخبرکم باکبر الکبائر گفت ابوبکره فرمود رسول خدا آیا خبر ندهم شما را
بکلان ترین گناهان کبیره قالوا بلی یا رسول الله گفتند آرے ای رسول خدا بده این خبر

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

تاتیه السیول فتاخذ عن یمینه وشماله
می آمد آن بلند را سیلها پس می گرفت
جانب راست آنکان وجانب چپ آنرا
ورروایت کرد ابن ابی حاتم از حدیث
عمرو بن العاص هرگاه شد زمان طوفان
برداشته شد بیت وبودند انبیا که حج میکردند
آنرا ونمیدانستند جای آنرا تا آنکه میگردانید
خدا ابراهیم را علیه السلام و وانمود اورا
مکان آن فکان مشکلة پس بود جبر

قال الاشراك بالله وعقوق الوالدین فرمود شریک ساختن ست بخدا در ذات وصفات
وعبادت وآزار کردن ست مادر وپدر را یعنی بعد از اشراک بخدا آزار کردن مادر وپدر ست
حدثنا مسدد قال حدثنا بشر مثله گفت مسدد حدیث کرد مارا بشر مانند حدیث مذکور
وکان متکیا فجلس فقال الا وقول الزور وبود آن حضرت تکیه کرده پس نشست وفرمود آگاه
باشید وگفتن دروغ فما زال یکررها حتی قلنا لیته سکت پس پیوسته تکرار میکرد این مقوله
تا آنکه گفتیم کاش خاموش کردی آن حضرت ازین آزاری که فهم شده از تکرار **باب من**
اسرع فی مشیه لحاجة او قصد در بیان حال جواز کسے که شتاب کند در راه رفتن از برای
حاجتے یا برای مقصودی این کلمه خالی از تکرار نیست **حدثنا** ابو عاصم عن عمر بن سعید عن
ابن ابی ملیکة ان عقبة بن الحارث حدثه قال صلی النبی صلی الله علیه وسلم العصر فاسرع ثم
دخل البیت گفت ابن ابی ملیکه که عقبه بن حارث حدیث کرده او را گزارد پیغمبر خدا نماز
عصر پس شتاب کرد در رفتن پس تر در آمد خانه را برای حاجتے که داشته **باب السریر**
در بیان نماز گزاردن بر چار پایه **حدثنا** قتیبة قال حدثنا جریر عن الاعمش عن ابی الضحی
عن مسروق عن عایشة رضی الله تعالی عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یصلی وسط السریر گفت عایشه بود رسول خدا نماز میگزارد در میانه سریر
وانا مضطجعة بینه وبین القبلة وحال آنکه من پهلو نهاده بودم میان آنحضرت ومیان
قبله تکون لی الحاجة فاکره ان اقوم می بود مرا حاجتے بشرے پس ناخوش داشتم این
را که برخیزم فاستقبله فانسل انسلالا پس روبآن حضرت میکردم ومی کشیدم خود را کشیدنے
چنانکه شمشیر از نیام باهستگی میکشند **باب من القی له وسادة** کسے که القا کنند برای
احترام او بالشی **حدثنا** اسحق قال حدثنا خالد ح وحدثنی عبد الله بن محمد قال حدثنا
عمرو بن عون قال حدثنا خالد عن خالد خالد اول ابن عبد الله الطحان وخالد ثانی ابن مهران ست
عن ابی قلابة قال اخبرنی ابو الملیح قال دخلت مع ابیك زید علی عبد الله بن عمرو فحدثنا ان النبی
صلی الله علیه وسلم ذکر له صومی پس حدیث کرد مارا که تحقیق پیغمبر خدا ذکر کرده شد مر آن
حضرت را روزه داشتن من که روزهٔ دهر بود فدخل علی فالقیت له وسادة پس در آمد
بر من پس انداختم مر آن حضرت را وساده من ادم حشوها لیف از چرم که میان آن
پوست خرما بود فجلس علی الارض وصارت الوسادة بینی وبینه پس نشست آن حضرت
بر زمین وگشت وساده میان من ومیان آن حضرت فقال لی اما یکفیك من کل شهر ثلثة
ایام پس فرمود مرا آیا کفایت نمیکند ترا از هر ماه سه روز که روزه داری واین در حکم روزهٔ دهر است
قلت یا رسول الله گفتم ای رسول خدا من طاقت زیاده برین دارم قال خمسا قلت یا رسول
الله قال سبعا قلت یا رسول الله قال تسعا قلت یا رسول الله قال احدی عشرة قلت یا رسول

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

چنانکه در جمیع روایات ست وآن جانب
اعلی مکه است فنزلوا فی اسفل مکة
پس فرود آمدند در جانب پائین که فرأوا
طائرا عائفا پس دیدند پرنده را که بر آب
میگردد ومیخواهد فرود آید بران تا بعیف از جهت
آنکه بگردد بر آب وگرد آن وگذرد از انجا
واز مردم آنکه می شناسند مواضع آب را
از زمین فقالوا ان هذا الطائر لیدور
علی ماء پس گفت گوینده از ایشان
که این پرنده بر آب میگردد بر آب
لعهدنا بهذا الوادی وما فیه ماء
هر آئینه منزل ما حاصل ست درین وادی
یعنی در سفل مکه وحال آنکه نیست در ان
آبی فارسلوا جریا بفتح جیم وکسر راء
وتشدید تحتیه او جریین پس فرستادند
یکس را یا دو کس را ایشان عایف نمی
تک را دیست جری فرستاده شده است
ومعنی وکیل ومزدور نیز آمده فاذا هم
بالماء پس ناگاه آن فرستاده شدگان
دیدند آب را فرجعوا فاخبروهم بالماء
پس باز گشتند وخبر کردند ایشان را بوجود
آب فاقبلوا پس رو آوردند ایشان
بطرف آب قال گفت راوی وام
اسمعیل عند الماء وحال آنکه مادر
اسمعیل نزد آب بود فقالوا اتاذنین لنا
ان ننزل عندك پس گفتند آنجماعه جرهم
آیا اذن میدهی ما را که فرود آئیم نزد تو

قال لاصوم فوق صوم داؤد شطر الدهر صیام یوم وافطار یوم فرمود نیست روزه بالاتر از
روزهٔ داؤد که نصف دهر است صیام یوم وافطار آن روزهٔ یک روز است وافطار روز دیگر وثواب
درین صورت بیشتر است اگر پیوسته روزه دارد عادت میشود ومشقت نمی ماند وثواب بقدر جهد ومشقت است
شطر الدهر منصوب است بتقدیر اعنی صیام یوم برفع است ای هو صیام یوم وافطار یوم حدثنا یحیی
بن جعفر قال حدثنا زکریا عن شعبة عن مغیرة عن ابراهیم عن علقمة انه قدم الشام ح وحدثنا ابو الولید
قال حدثنا شعبة عن مغیرة عن ابراهیم قال ذهب علقمة الی الشام گفت ابراهیم رفت علقمه بسوی شام
فلما دخل المسجد فصلی رکعتین پس آمد علقمه مسجد را پس گذارد دو رکعت فقال اللهم ارزقنی جلیسا پس گفت
ای خداوند روزی کن مرا همنشینی صالح فقعد الی ابی الدرداء فقال ممن انت فقال من اهل الکوفة پس نشست
نزد ابی درداء پس گفت از کدام مردمی پس گفت انا اهل کوفه هستم قال الیس فیکم صاحب السر گفت آیا نیست
درمیان شما صاحب سر رسول خدا الذی کان لا یعلمه غیره آن سری که نمیدانست آن را غیر او یعنی حذیفة
میخواهد حذیفه را الیس فیکم او کان فیکم الذی اجاره الله علی لسان رسوله صلی الله علیه وسلم
من الشیطان آیا نیست درمیان شما کسی که پناه کرده است او را خدا از زبان رسول خود بحفظ کید شیطان
یعنی عمار میخواهد عمار بن یاسر را الیس فیکم صاحب السواک والوساد یعنی ابن مسعود کیف کان عبد الله یقرأ
واللیل اذا یغشی چگونه بود عبد الله بن مسعود میخواند سورهٔ واللیل اذا یغشی را قال والذکر والانثی بدون
وما خلق میخواند و ابو الدرداء نیز این چنین میخواند یعنی ذکر وما خلق را الی شام متواتر میکرد دم برقرأت مشهور
وان ما خلق الذکر والانثی است بود ابن مسعود موافق ابو الدرداء فقال ما زال هؤلاء پس گفت همیشه بود
آنها چنین که دوا میشکوفی تا آنکه نزدیک بودند که در شک اندازند مرا وقد سمعتها من رسول الله صلی الله
علیه وسلم باب القائلة بعد الجمعة دربیان خواب کردن بعد از جمعه حدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا
سفیان عن ابی حازم عن سهل بن سعد قال کنا نقیل ونتغذی بعد الجمعة گفت سهل بن سعد بودیم که
خواب میکردیم وطعام روزانه میخوردیم بعد از نماز جمعه باب القائلة فی المسجد در جواز خواب کردن
در مسجد حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا عبد العزیز بن ابی حازم عن سهل بن سعد قال ما کانت
لعلی رضی الله عنه اسم احب الیه من ابی تراب گفت سهل بن سعد نبود مر علی را نامی دوست تر تر دارا از
ابو تراب وان کان لیفرح به اذا دعی بها از تحقیق بود که خوش میشد باین نام وقتی که خوانده شدی بآن نام
ضمیر بها باعتبار کنیت است جاء رسول الله صلی الله علیه وسلم بیت فاطمة فلم یجد علیا فی البیت
آمد رسول خدا خانهٔ فاطمه را پس نیافت علی را در خانه فقال این ابن عمک پس فرمود کجاست پسر عم تو
ابو طالب عم آن حضرت بود وعم فاطمه هم میشود فقالت کان بینی وبینه شیء پس گفت بود درمیان
من درمیان او گفتگوی فغاضبنی فخرج فلم یقل عندی پس غضب کرد مرا پس بیرون رفت وقیلوله
نکرد نزد من فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لانسان انظر این هو پس فرمود رسول خدا
مرآدمی را ببین کجاست او فجاء فقال یا رسول الله هو فی المسجد راقد پس آمد آن فرستاده

الجزء الثالث عشر شرح الاسلام

کتاب الانبیاء

پس از آنکه استیذان نزول ایشان
درینجا مادر اسمعیل را انجا لیکن وی
دوست میداشت موانست را آنکس
بالفعل ضد وحشت وبا انست کسر معنی
دوست میداشت جنس آدمی را
تا درین صحرا انیس باشد فنزلوا
وارسلوا الی اهلیهم پس فرود آمدند
انجا و فرستادند کس را بسوی
خویشان خود تا بیارد فنزلوا معهم
پس فرود آمدند خویشان قبیله
با ایشان درینجا حتی اذا کان بها
اهل ابیات منهم تا آنکه استند
نزد مادر اسمعیل مردم خانها و خاندان
از قوم ایشان وشب الغلام وجوان
شد کودک یعنی اسمعیل درمیان ایشان
وتعلم العربیة منهم وآموخت
زبان عربی را از مجاورات ایشان
ودرین اشارت است بآنکه زبان مادر وپدر
اسمعیل عربی نبود وازینجا معلوم شود
که روایت حاکم در مستدرک از حدیث
ابن عباس اول کسیکه گویا شد
بعربی اسمعیل است مراد اولیت
بنسبت آبا و کرام و برادران او است
به نسبت جرهم و روایت کرده زبیر بن
بکار در نسب از حدیث علی رضی الله عنه
باسناد حسن گفت اول کسیکه گویا کرد
خدای تعالی زبان او را بعربی مبین
اسمعیل است پس احتمال دارد که مراد ونعت
بوصف زیادت وبیان باشد گویا بعد تعلم
وی اصل عربی را از جرهم الهام کرد او را
خدای تعالی عربی فصیح مبین وتمامیت
آن الحکایت ابن هشام که عرب ست اسمعیل
افصح بود از عربی یعرب بن قحطان وجرهم

پس گفت ای رسول خدا وی در مسجد بخواب است فجاء رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو مضطجع

پس آمد رسول خدا و حال آنکه او پهلو نهاده در خواب است وقد سقط رداؤه عن شقه واصابه

تراب وبتحقیق افتاده است ردای او از طرف بدن او پس رسیده است بدن او را خاک فجعل

رسول الله صلی الله علیه وسلم یمسحه عنه پس گشت رسول خدا که می مالید خاک را از بدن او وهو

یقول قم ابا تراب قم ابا تراب مرتین و حال آنکه آن حضرت میفرمود برخیز ای ابا تراب برخیز ای

ابا تراب دو بار فرمود از روی شفقت و مهربانی و این کنیت علی مرتضی گردید و دوست میداشت این نام را

که از آن حضرت از روی محبت واقع شده بود باب من زار قوما فقال عندهم کسیکه زیارت کرد

جمعی را پس قیلوله کرد نزد آنها حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا محمد بن عبد الله الانصاری

قال حدثنی ابی عن ثمامة عن انس ان ام سلیم کانت تبسط للنبی صلی الله علیه وسلم نطعا

مرویست از انس بن مالک که بتحقیق ام سلیم مادر انس بود که فرش میکرد برای پیغمبر خدا نطعی در

نطع چهار لغت است فتح نون و کسر آن بسکون طا و فتح آن فیقیل عندها علی ذلک النطع پس

خواب میکرد نزد ام سلیم بر آن نطع قال فاذا نام النبی صلی الله علیه وسلم اخذت من عرقه

وشعره گفت انس پس وقتیکه بر خاستی پیغمبر خدا میگرفتم از عرق آن حضرت و موی شریف آن

فجمعته فی قارورة ثم جمعته فی سک پس جمع میکردم آن را در شیشه پس در سکی بضم سین مهمله

و تشدید کاف نوعی از طیب است قال فلما حضر انس بن مالک الوفاة گفت ... پس

هرگاه حاضر شد انس بن مالک را وفات اوصی الی ان یجعل فی حنوطه من ذلک السک

وصیت کرد بسوی من اینکه گردانیده شود در حنوط او از آن سک قال فجعل فی حنوطه گفت

تمام پس گردانیده شد در حنوط او از آن سک حنوط طیبی که در کفن میت کنند حدثنا اسمعیل

قال حدثنی مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک انه سمعه یقول کان

رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ذهب الی قباء یدخل علی ام حرام بنت ملحان مرویست

از اسحاق که وی شنیده است انس بن مالک را میگفت بود رسول خدا وقتیکه رفتی بسوی

مسجد قبا می درآمد بر ام حرام دختر ملحان و این ام حرام خاله انس بن مالک و خاله رضاعی

آن حضرت است فتطعمه پس طعام میخورانید آن حضرت را وکانت تحت عبادة بن الصامت

فدخل یوما فاطعمته فنام رسول الله صلی الله علیه وسلم پس درآمد آن حضرت روزی پس

طعام خورانید آن حضرت را پس خواب کرد رسول خدا ثم استیقظ یضحک پس بیدار شد در

حالی که خنده میکرد قالت فقلت ما یضحکک یا رسول الله گفت ام حرام پس گفتم چه چیز میخنداند

ترا ای رسول خدا قال ناس من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله فرمود جمعی از مردم امت من

عرض کرده شدند بر من در حالی که غازیان اند در راه خدا یرکبون ثبج هذا البحر سوار میشوند

در میان این بحر ثبج بمثلثه و موحده هر دو مفتوح و جیم میانه هر چیز ملوکا علی الاسرة

كتاب الانبياء

وماتت ام اسمعیل و مرد مادر اسمعیل

فجاء ابراهیم بعد ما تزوج اسمعیل

یطالع ترکته پس آمد ابراهیم

از شام پس از آنکه نکاح کرد اسمعیل

بجا که میکرد تفحص حال کسی را که گذاشته

رفته بود اینجا ترکه بکسر را و سکون آن

نیز آمده بمعنی متروکه که در اصل تخم شتر

مرغ را گویند که مراد هاجر و اسمعیل است

و ظاهر این عبارت دو آن است که آمدن

ابراهیم از شام از ابتدای گذاشتن

وی اسمعیل و مادرش را در یمن بار بود

بعد از تزوج اسمعیل ولیکن روایت

کرده فاکهی از حدیث ابی جهم بود ابراهیم

که زیارت میکرد هاجر را و سوار براق بامداد

میکرد بامداد کردنی پس می آمد که را پسین

بر می گشت پس قیلوله میکرد در منزل خود

بشام و روایت کرده از حدیث علی

رضی الله عنه باسناد حسن نحو آن فلم یجد

اسمعیل فسال امرأته عنه پس

نیافت اسمعیل را پس پرسید زن اسمعیل را

از وی فقالت خرج یبتغی لنا پس گفت

آن زن برآمده اسمعیل طلب کند برای ما

یعنی رزق را و بود می کرد شکار میکرد

و می چرانید گوسفند را ثم سالها عن

عیشهم وهیئتهم پس پرسید زن را

از زندگی ایشان و حال ایشان فقالت

نحن بشر پس گفت زن ما مردمان

و ببدی حال ایم نحن فی ضیق

وشدة ما در تنگی و سختی میشتیم وشکت

الیه و شکوه کرد پیش ابراهیم از سریه

از منزل و طعام و شراب قال فاذا جاء

زوجک فاقرأی علیه السلام

فرمود پس وقتیکه بیاید شوهر تو بخوان

بر وی سلام را وقولی له یغیر عتبة

بابه و بگو او را که تبدیل کند آستانه در

خود را کنایت است از زن بودن آن

درحالی که پادشاهان اندرتختها اند او مثل الملوک علی الاسرة اسحق شک میکند اسحاق که شیخ
ملک است تنت و ذی اعتباد ح علی منهم گفتم دعا کن خدا را اینکه بگرداند مرا ازین جماعت فدعا لها ثم
وضع راسه فنام ثم استیقظ پس دعا کرد بسیت نهاد سر خود را پس خواب کرد پس بیدار شد حیث
درحالی که خنده میکند فقلت ما یضحکک یا رسول الله پس گفتم چه چیز خندانید ترا ای رسول خدا قال ناس من
امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله فرمود جمعی مردم از امت من نموده شدند بر من در حالی که غازیان
در راه خدا یرکبون ثبج هذا البحر ملوکا علی الاسرة او مثل الملوک علی الاسرة سوار می شوند
میان این بحر درحالی که پادشاهان اندر تختها فقلت ادع الله ان یجعلنی منهم پس گفتم دعا کن
خدا را اینکه بگرداند مرا ازین جماعت قال انت من الاولین فرمود تو از جماعت نخستین و آیت
دارد این حدیث بر آنکه این طائفه غیر طائفه اولی اند فرکبت البحر زمان معاویة فصرعت عن
دابتها حین خرجت من البحر فهلکت پس سوار شد آن زن در بحر در زمان معاویه در ایام امیری
او بعضی گویند در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه گفته اند که این واقعه آگاهی میدهد که ارتکاب
این امر عظیم را البراوا الی نشاط قیل این صفت ایشان است هنگامی که به بهشت رسیدند قول
اصح آنست که این صفت ایشان در دنیا خواهد بود و اشارت است که سوار میشوند در مراکب پادشاهان
از جهت فراخی دستگاه و فراوانی مردم و قرابت از امارت و سلطنت که بعد ازین یافت اند
سید باب الجلوس کیف ما تیسر منه در بیان نشستن بهر وجه و بهر کیفیت که میسر شود حدثنا
علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن الزهری عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی سعید
الخدری قال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن لبستین وعن بیعتین مرویست از ابو سعید
خدری که منع فرمود پیغمبر خدا از دو صورت لباس و از دو بیع و شرا اشتمال الصماء والاحتباء
فی ثوب واحد لیس علی فرج الانسان منه شیئ بیان لبستین است و معنی اشتمال صما آنست
که بگرداند جامه را بر یک دوش و دیگر برهنه که جامه بر آن نیست و احتبا آنست که چادری
دارد آن را حبوه میکند و نشسته میباشد چنانکه نیست بر فرج او چیزی باین معنی تفسیر کرده
و رتن والملامسة والمنابذة تفسیر بیعتین است و ملامسه معنی آنست که لمس میکند مردی جامه
دیگر را بدست خود بشب یا بروز و منابذت آنست که می اندازد مردی بسوی مردی جامه خود را
و می اندازد دیگر جامه خود را و همین در هر دو صورت بیع متحقق میشود تابعه معمر و محمد بن
ابی حفصة و عبد الله بن بدیل عن الزهری متابعت کرده اند این هر سه کس سفیان را در
روایت کردن از زهری باب من ناجی بین یدی الناس در بیان حال کسی که آهسته و
نهانی سخن کرد میان مردم ومن لم یخبر بسر صاحبه فاذا مات اخبر به و بیان کسی که خبر نداد
براز صاحب خود پس وقتیکه مرد صاحب او خبر داد راز او را حدثنا موسی بن اسمعیل
عن ابی عوانة قال حدثنا فراس عن عامر عن مسروق قال حدثتنی عائشة ام المؤمنین

الجزء الثالث عشر من شرح الاسلام

كتاب الانبياء

گفت آن آری تر را ... بیرون ... و سبب ...
استیقظ ... کرد ... در ... لنا
اصلحت ... ثم ... پس ... از ...
... او ... سالنی کیف
ملبسنا ... کنت ... بی ... ثم
... دست زندگی ... شما
... او ... اورا ... رضی ام
... اوسات ... الفت اسمعیل
... آن ... تر ...
... از ... اسلام
گفت ... مرا ... تو ...
دیقول ... عتبة بابک ... بیام
... را ... ذلک الی
وقد ... ان ... گفت اسمعیل
آن شیخ ... تحقیق امر کرد مرا
... گذار ... فلان و ... الحق
باهلک ... فطلقها پس
... داد اسمعیل زن را آن ... کرد
... منهم اخری و زنی گرفت
... دیگر ... ثم ابراهیم
... لبس ... اسمعیل
... گفت ...
... زوجته ... بیداشان
... بیان ... عن

قالت انا كنا ازواج النبي صلى الله عليه وسلم عنده جميعا گفت عایشه بودیم ازنان پیغمبر خدا

نزد آن حضرت همه زنان لم تغادر منا واحدة ترک کرده نشده از ما هیچ یکی همه بودیم فاقبلت

فاطمة تمشي پس پیش آمد فاطمه رضی الله عنها در حالی که مشی میکند لا والله ما تخفى مشيتها من

مشية رسول الله صلى الله عليه وسلم بخدا سوگند پوشیده نبود در راه رفتن فاطمه از راه رفتن رسول

خدا یعنی یکرنگ و هم آواز بود گام زدن فاطمه با گام زدن آن حضرت فلما رآها رحب قال مرحبا بابنتي

پس هرگاه دید آن حضرت فاطمه را ترحیب کرد یعنی گفت خوش آمدی ای دختر من ثم اجلسها

عن يمينه او يساره پس نشاند فاطمه را از جانب دست راست یا جانب دست چپ شک راویست

ثم سارها پس سخن نهانی کرد فبكت بكاء شديدا پس گریه کرد فاطمه گریه سخت فلما رأى حزنها

سارها الثانية واذا هي تضحك پس هرگاه دید اندوه فاطمه نهانی سخن کرد مرتبه دویم پس ناگاه

دیدم او را که خنده میکند فقلت لها انا من بين نسائه پس گفتم فاطمه را من از میان زنان آن حضرت

که حاضر بودیم خصك رسول الله صلى الله عليه وسلم بالسر من بيننا مخصوص کرد ترا رسول خدا بگفتن

راز از میان ما زنان ثم انت تبكين پس تو گریه میکنی فلما قام رسول الله صلى الله عليه وسلم

سألتها عما سارك پس هرگاه برخاست رسول خدا پرسیدم فاطمه را از چه نهان گفت ترا قالت ماكنت

لافشي على رسول الله صلى الله عليه وسلم سره گفت نیستم من برای آنکه ظاهر کنم بر رسول خدا

راز او را فلما توفي قلت لها عزمت عليك بما لي عليك من الحق پس وقتی که وفات یافت

آن حضرت گفتم مر او را عزم کردم بر تو بچیزی که مرا بر تست از دوستی و سلمانی یعنی قسم میدهم

ترا لما اخبرتني مگر آنکه خبر دهی تو مرا لما بمعنی الا است منقول است از زمخشری در مفصل گفته بمعنی

انشدتک بالله الا فعلت سوگند میدهم ترا بخدا مگر آنکه بکنی این کار را قالت اما الآن فنعم گفت

فاطمه اما الآن پس آری خبر میدهم فاخبرتني قالت اما حين سارني في الامر الاول گفت اما هنگامی

که نهان گفت مرا در امر اول فانه اخبرني ان جبريل كان يعارضه بالقرآن كل سنة مرة

پس آن حضرت خبر داد مرا که تحقیق جبرئیل بود که معارضه میکرد بقرآن یعنی بنوبت میخواندیم هر

سال یکبار اندر رمضان وانه قد عارضني به العام مرتين و تحقیق جبرئیل معارضه کرده مرا امسال

دو بار فلا ارى الاجل الا قد اقترب پس نمی‌بینم مدت حیات را مگر آنکه نزدیک رسیده فاتقي

الله واصبري پس پرهیز کن و بترس خدا را و صبر کن فاني نعم السلف انا لك پس بدرستی که

من نیکو سلف ام برای تو قالت فبكيت بكائي الذي رأيت گفت پس گریه کردم گریه که دیدی تو فلما

رأى جزعي سارني الثانية پس هرگاه دید آن حضرت گریه مرا نهان گفت دویم بار فقال يا فاطمة

الا ترضين ان تكوني سيدة نساء المؤمنين پس فرمود ای فاطمه آیا راضی نیستی اینکه باشی تو بهترین

زنان مسلمانان او سيدة نساء هذه الامة یا بهترین زنان این امت که بهترین امم است شک

راویست ظاهر آنست که این حدیث غیر آن حدیث است که در وجه خنده فاطمه گفته که اول از کسی

گفت بیست و شش دین شما قالت الماء

گفت آب است قال اللهم بارك لهم

في اللحم والماء گفت خداوندا برکت

دا فزونی ده ایشان را در گوشت و آب

قال النبي صلى الله عليه وسلم

ولم يكن لهم يومئذ حب ولو كان

لهم دعا لهم فيه فرمود آن حضرت

و نبود مر ایشان را در آن روز دانه پس گندم

و جو و جز آن و اگر می بود ایشان را دانه دعا

میکرد ابراهیم برای ایشان و سان نیز

چنانکه در گوشت و آب کرد قال فهو

فهما لا يخلو عليهما احد بغير

مكة الا لم يوافقاه پس گوشت و آب

عادت نمی کند و مداومت نمی نماید بران و خبر

تنها هیچ یکی در غیر مکه مگر آنکه موافقت نمی کند

مزاج او را و در حدیث ابی جهم آمده نیست

هیچ یکی که خوش کند بر گوشت و آب

در غیر مکه یعنی تنها خورد آن را بی خلط بچیزی دیگر

مگر آنکه درد کند شکم وی مقصود موافقت

آنست در مکه بخلاف غیر آن بسبب

به برکت دعای ابراهیم قال فاذا جاء

زوجك فاقرئي عليه السلام

ومريه يثبت عتبة بابه گفت

ابراهیم چون بیاید زوج تو پس بخوان

بر وی سلام را و امر کن او را که محکم دارد

آستانه در خود را در روایت ابی جهم زیاده

آمده که وی صلاح منزل است فلما جاء

اسمعيل قال هل اتاكم من احد

پس وقتی که آمد اسمعیل گفت آیا آمده شما را

هیچ کس قالت نعم اتانا شيخ

حسن الهيئة گفت زن آری آمد ما را

پیری که خوب ظاهر و خوش حال بود واثنت

عليه و ستایش کرد بران شیخ فسألني

عنك فاخبرته پس پرسید مرا از تو

پس خبر دادم او را که طلب روزی

بیرون رفته فسألني كيف عيشنا

پس از آن پرسید آن شیخ مرا که چگونه است

گذران ما فاخبرته انا بخير پس

خبر دادم من او را که ما بنیکی و دستری عیش قال

فاوصاك بشيء گفت اسمعیل آیا

کرا اهلبیت من بمس لاحق میشود تو خواهی بود مگر آنکه گفته شود که هر دو آن حضرت بعالم نعمت رسید
ترک کرده یکی را باب الاستلقاء در بیان خواب کردن بر قفا و نهادن پشت بر زمین حدثنا
علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال اخبرنا الزهری قال اخبرنی عباد بن تمیم عن عمه قال
رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المسجد گفت دیدم رسول خدا را در مسجد که خوابیده
بود مستلقیا در حالی که پشت بر زمین نهاده واضعا احدی رجلیه علی الاخری در حالی که نهاده
یکی از دو پای خود بر پای دیگر و آنکه منع کرده شد که یک پای را بر پای دیگر بنهند در صورتی
که کشف عورت شود باب لا یتناجی اثنان دون الثالث راز نگویند دو کس را ورای سیوم
یعنی اگر سه کس نشسته باشند دو کس بیکدیگر راز نگویند که موجب بدگمانی سیوم میشود وقوله تعالی
یا ایها الذین امنوا اذا تناجیتم فلا تتناجوا بالاثم والعدوان الی قوله فلیتوکل المؤمنون در باب
در بیان این قول خداست ای کسانیکه ایمان آورده اید وقتی که سخن کنید با یکدیگر پنهانی پس سخن
مکنید به بزه و تجاوز از حد شرع و حق وقوله یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا
بین یدی نجواکم صدقة الی قوله والله خبیر بما تعملون وقتی که سخن کنید با رسول پس پیش کنید
میان سخن خود صدقه این امر یک وقتی صادر شده بود بعد ازان منسوخ شد و کمتر کسی امتثال
کرده بود بعضی علمای اصول گفته اند که امر وجوب بود و چون امر وجوب منسوخ شده استحباب
باقی می ماند و حق آنست که استحباب هم نمانده است حدثنا عبد الله بن یوسف
قال اخبرنا مالک ح وحدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن نافع عن عبد الله
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا کانوا ثلثة فلا یتناجی اثنان دون
الثالث در باب تعرض بمضمون هر دو روایت نیست غیر از ذکر مناجات و اعتذار ازین
معنی مکرر گفته شده است باب حفظ السر در نگهداشتن راز و افشا ناکردن
حدثنا عبد الله بن صباح قال حدثنا معتمر بن سلیمان قال سمعت ابی
قال سمعت انس بن مالک قال اسر الی النبی صلی الله علیه وسلم سرا گفت رازی گفت با
پیغمبر خدا فما اخبرت به احدا بعده پس خبر ندادم بآن هیچ یکی را ولقد سألتنی ام سلیم فما
اخبرتها به وتحقیق پرسید مرا مادر من سلیم پس خبر ندادم او را بآن راز باب اذا کانوا اکثر
من ثلثة فلا باس بالمسارة والمناجاة وقتی که باشند زیاده بر سه نفر پس باک نیست به پنهانی
سخن کردن و مناجات بعضی ببعضی کردن حدثنا عثمان قال حدثنا جریر عن منصور عن
ابی وائل عن عبد الله قال قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا کنتم ثلاثة فلا یتناجی رجلان
دون الآخر وقتی که باشید شما سه نفر پس آهسته و نهانی دو کس سخن نکنید ورای دیگر حتی تختلطوا
بالناس من اجل ان یحزنه تا آنکه اختلاط کنید بمردم از جهت آنکه اندوهگین کند او را یعنی
اگر همین مقصود باشد باکی ندارد این حدیث بمفهوم مخالف ترجمه است فافهم

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

امر کرد مرا که نگهدارم ترا وجد الکم ارحیبا
ظاهر گردد که شکرگذاری و حسن ادب
و در سبب صلاح نسل و سعادت است
و موافق قاعده کلیه موجب مزید نعمت و برکت
بخلاف کفران که سبب فساد و حرمان و شوم
و نحوست نقمت است و زیاده آمد در عدت
ابی جهم که تو بس کریم بودی و زیاده شده
مزمن از روی کرامت و برکت علیهم
ما شاء الله بیشتر رنگ کرد ابراهیم
از ایشان آن قدر زمان که خواست خدا
ثم جاء بعد ذلک بیشتر آمد بعد ازان
و اسمعیل یبری نبلا له تحت
دوحة قریبا من زمزم مردمان آنکه اسمعیل
می تراشید و می ساخت برای خود تیر بارید
در جنی نزدیک زمزم فلما رآه قام الیه
پس ابراهیم او را دید و اسمعیل برخاست
بسوی وی فصنعا کما یصنع الوالد
بالولد والولد بالوالد پس کردند ایشان
آنچنان که می کنند والد بفرزند و فرزند بوالد
در آداب ثم قال یا اسمعیل ان الله
امرنی بامر پس گفت ابراهیم ای
اسمعیل تحقیق خدا امر کرده است مرا بامری
قال فاصنع ما امرک ربک گفت اسمعیل
پس بکن چیزی که امر کرده است پروردگار تو
قال و تعیننی قال و اعینک گفت
اسمعیل و یاری میدهی و مدد می کنم ترا قال
فان الله امرنی ان ابنی ههنا بیتا
گفت ابراهیم پس تحقیق خدا امر کرده است
مرا اینکه بنا کنم اینجا خانه را و واقع شده

حدثنا عمر بن حفص حدثنا ابي حدثنا الاعمش عن شقيق عن عبد الله قال قسم النبي صلى الله عليه وسلم يوما قسمة گفت عبد الله قسمت کرد رسول خدا روزی اموال غنیمت را فقال رجل من الانصار پس گفت مردے از انصار ان هذه لقسمة ما اريد بها وجه الله بتحقيق این قسمتی است که اراده کرده نشده بآن رضای خدا قلت اما والله لآتين النبي صلى الله عليه وسلم گفتم آگاه باشید بخدا سوگند هر آئنه می آیم نزد پیغمبر خدا و میگویم این گفتار مرد انصارے را فأتيته وهو في ملاء فساررته پس آمدم نزد آن حضرت و حال آنکه آن حضرت در جماعت از مردم بود پس آهسته گفتم آن را فغضب حتى احمر وجهه پس غضب کرد آن حضرت تا آنکه سرخ شد روی آن حضرت از بس غصه که خورد ثم قال رحمة الله على موسى اوذي باكثر من ذلك فصبر پستر فرمود رحمت کناد خدا بر موسی پس آزرده کرده شده بزیاده تر ازین پس صبر کرده بود یعنی من هم صبر کردم بر آزار

باب طول النجوى وقوله واذ هم نجوى در بیان درازی نجوے و در قول خدا اذ هم نجوے مصدر من ناجيت ازباب اجيت فوصفهم بها والمعنى يتناجون پس وصف کرده است درین قول که گفته اذ هم نجوے مصدر است بمعنے فاعل و معنے آنست که ایشان مناجات کننده اند

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن جعفر قال اخبرنا شعبة عن عبد العزيز عن انس بن مالك قال اقيمت الصلوة گفت اقامت کرده شد نماز یعنی اراده قیام کرده شد ورجل يناجي رسول الله صلى الله عليه وسلم و مردے مناجات میکرد پیغمبر خدا را فما زال يناجيه حتى نام اصحابه ثم قام فصلى پس پیوسته سخن میکرد تا آنکه خواب کردند اصحاب آن حضرت که برای نماز نشسته بودند پستر قیام کرد و نماز گزارد

باب لا تترك النار في البيت عند النوم باید که گذاشته نشود آتش در خانه نزد خواب

حدثنا ابو نعيم قال حدثنا ابن عيينة عن الزهري عن سالم عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تتركوا النار في بيوتكم حين تنامون فرمود نگذارید آتش را در خانهاے خود هنگامے که خواب میکنید

حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد بن عبد الله عن ابي بردة عن ابي موسى قال احترق بيت بالمدينة على اهله من الليل گفت ابو موسے سوخته خانه بمدینه بر اهل خانه بوقت شب فحدث بشأنهم النبي صلى الله عليه وسلم پس حدیث کرده شد حال آن مردم به پیغمبر خدا فقال ان هذه النار انما هي عدو لكم فاذا نمتم فاطفئوها عنكم پس فرمود بتحقیق این آتش دشمن است مر شما را پس وقتے که خواب کنید پس بکشید آن را و دور کنید از خود لفظ عدو برابر است در آن

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

بنیاد ها را از خانه کعبه و آن قواعد قدیمیه بود از وقت آدم چنانچه روایات بسیار متظاهر اند دران و در حدیث عثمان و ابی جهم آمده پس رسید ابراهیم در اساس بنیاد آدم را و گردانید درازی آن را در جانب آسمان نه ذراع و عرض آن را در زمین یعنی دور آن را سی ذراع بود این تقدیر بذراع ایشان و زیاده کرده ابوجهم که در آورد ابراهیم علیه السلام حجر را در بیت و پیش ازین درب بود گوسفندان اسمعیل را ابا کرد و سنگها که می نهاد بعض را بر بعض و نگردانید مر او را سقف و نگردانید درے و کند برای وی چاهی نزد در که خزانه باشد برای بیت و انداخته شود دران چیزی که هدیه فرستاده شود برای بیت فجعل اسمعيل ياتي بالحجارة وابراهيم يبني پس گشت اسمعیل که می آورد سنگها را و ابراهیم بنیاد میکرد حتى اذا ارتفع البناء جاء بهذا الحجر تا آنکه چون بلند شد بنیاد آورد اسمعیل این سنگ یعنی مقام ابراهیم فوضعه له پس نهاد آن را برای ابراهیم فقام عليه وهو يبني پس ایستاد ابراهیم بر آن سنگ بجای که دی بنا میکرد و اسمعيل يناوله الحجارة و اسمعیل میداد او را سنگهای و در حدیث عثمان آمده و نازل شد بر ابراهیم رکن و مقام پس بود ابراهیم که قائم می شد بر مقام بنا میکرد بر وی و رفع میکرد برای وی اسمعیل و چون رسید آنجا که در آن رکن است نهاد آن را

مذکر و مؤنث و مشنے و جمع درقاموس گفته گاہے مذکر اعتبار میکنند تا رسے کر مذکور کرده شد
عام ست آتش چراغ و غیر آن را اما قندیلہا کہ در مساجد و غیر آن مے آویزند اگر ایمنے وار داز
ضرر چنانکہ غالب ہمین ست پس ظاہر آنست کہ باکی ندارد **حدثنا** قتیبة قال حدثنا حماد
عن کثیر هو ابن شنظیر عن عطاء عن جابر بن عبد الله رضی الله تعالی عنهما قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خمّروا الآنیة واجیفوا الابواب بپوشید ظرفہارا
وبند کنید درہارا واجیفوا بفتح ہمزہ وکسر جیم وبعد از تحتیہ ساکنہ فا مضموم رای اغلقوا
واطفؤا المصابیح وبکشید چراغہارا فان الفویسقة ربما جرّت الفتیلة فاحرقت
اهل البیت پس تحقیق موشکہانسبی ست کہ کشیدہ است فتیلہ چراغ را پس سوختہ مردم
خانہ را فویسق تصغیر فاسق ست ومراد ازان موش خانہ است **باب** اغلاق الابواب
باللیل در بیان بستن درہای خانہ بوقت شب **حدثنا** حسان بن ابی عباد قال حدثنا همام
قال حدثنا عطاء عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اطفؤا المصابیح باللیل اذا رقدتم
وغلّقوا الابواب واوکوا الاسقیة ببندید مشکہای آب را وخمّروا الطعام والشراب وبپوشید ظرفہای
طعام وشراب را قال همام واحسبه قال ولو بعود گفت ہمام کہ آن ابن یحیی ساابو ست وگمان میکنم
عطا را کہ گفت اگرچہ پوشیدن آن بچوبی باشد یعنی ظرفہای طعام وشراب **باب** الختان بعد
الکبر ونتف الابط در بیان ختنہ کردن بعد از انکہ کلان وبالغ شود وکندن موی بغل را **حدثنا**
یحیی بن قزعة قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة رضی
الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الفطرة خمس یعنی سنت انبیاکہ مأموریم باتباع آن
پنج است الختان والاستحداد ختنہ کردن وموی زیر ناف تراشیدن ونتف الابط وکندن موے
بغل وقص الشارب وکوتاہ کردن موی بروت وتقلیم الاظفار وبریدن ناخنان است وتخصیص
کسے کہ مأمور شدہ باین ابراہیم ست علیه السلام وتخصیص بذکر پنج منافی نیست بانکہ در
روایت دیگر دہ واقع شدہ وپنج دیگر فرق است برتارک درمیان موہای سر ومسواک ومضمضہ
واستنشاق واستنجا **حدثنا** ابو الیمان قال حدثنا شعیب بن ابی حمزة قال حدثنا ابو الزناد
عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اختتن ابراهیم بعد ثمانین
سنة ختنہ کرد ابراہیم بعد از ہشتاد سال از عمر واختتن بالقدوم بتخفیف وختنہ کرد بموضع قدوم
منقول ست از مولف ابو عبد الله کہ قدوم بتخفیف دال نام موضعی است کہ ابراہیم آنجا ختنہ
کردہ بود وبعضے گفتہ اند بتشدید دال بمعنے تیشہ نجار ست وگفتہ اند کہ ابراہیم بہ تیشہ ختنہ خود
کردہ بود ونزد مولف ہم بمعنے موضع بصحت پیوستہ ازین جہت تصریح کردہ بقول
خود مخففة وتائید کردہ بروایت قتیبہ چنانکہ گفت **حدثنا** قتیبة قال حدثنا مغیرة عن ابی الزناد
وقال بالقدوم وهو موضع مشدد **حدثنا** محمد بن عبد الرحیم قال اخبرنا عباد بن موسی

الجزء الثالث عشر تیسیر القاری

کتاب الانبیاء

تا آنکہ بگردد بگرد بیت وآن ہر دو میگفتند
ربنا تقبل منا انك انت السمیع العلیم
و در حدیث ابی الجهم آمده رفت اسمعیل
بسوی وادی طلب میکرد سنگ را پس فرود آمد
جبرئیل بحجر اسود یعنی نزد ابراہیم ولود این حجر
کہ مرفوع شدہ بود بآسمان وقتیکہ غرق شد
زمین وچون آمد اسمعیل ودید حجر اسود را
گفت از کجاست این وکہ آوردہ است
نزد تو گفت ابراہیم علیه السلام آوردہ است
کسی کہ نگذاشتہ وزمحتاج و اشتہ مرا بسوی تو
ونہ بسوی سنگ تو در روایت ...

قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن اسرائیل عن ابی اسحق عن سعید بن جبیر قال سئل ابن عباس مثل من انت حین قبض النبی صلی الله علیه وسلم گفت سعید بن جبیر پرسیده شد ابن عباس مانند کیستی تو هنگامی که قبض کرده شد پیغمبر خدا قال انا یومئذ مختون گفت من درین روز ختنه کرده شده بودم قال وکانوا لا یختنون الرجل حتی یدرک گفت ابن عباس و بودند قریش که ختنه نمیکردند مرد را تا بالغ میشد وقال ابن ادریس عن ابیه عن ابی اسحق عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قبض النبی صلی الله علیه وسلم وانا ختین قبض کرده شد پیغمبر خدا در حالی که مختون بودم **باب** کل لهو باطل اذا شغله عن طاعة الله هر بازی که دران شغلی باشد باطل است وقتی که باز دارد او را از طاعت خدا ومن قال لصاحبه تعال اقامرک و در بیان قول کسی که گفت مر یار خود را بیا که قمار بازم بتو جزای این در حدیث مذکور است ومن الناس من یشتری لهو الحدیث الآیة وبعضی مردم کسانی اند که می خرند بازی گران را در روایت دیگر آمده که مراد از لهو استماع غنا است **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی حمید بن عبد الرحمن ان ابا هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حلف منکم فقال فی حلفه گفت ابو هریره فرمود رسول خدا کسی که سوگند خورد از شما گفت در سوگند خود یعنی پس سوگند خورد باللات والعزی بنام بتان که لات و عزی است چنانچه سوگند میخوردند مشرکان فلیقل لا اله الا الله پس گو بگوید این کلمه توحید و تجدید ایمان کند ومن قال لصاحبه تعال اقامرک فلیتصدق و کسیکه گوید مر یار و همراه خود را بیا که قمار بازم ترا پس گو صدقه دهد تا کفارت باشد ازین قول که متضمن معصیت است اگر گوئی چه مناسبت دارد این حدیث بترجمه گویم شارح تراجم گفته مطابقت خبر بترجمه آنست که چون یکی سوگند بلات خورد این سوگند شاغل است از سوگند بخدا پس باطل باشد **باب** ما جاء فی البناء در بیان چیزی که آمده است و وارد شده در عمارت کردن قال ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم من اشراط الساعة گفت ابو هریره از پیغمبر خدا از جمله علامتهای قیامت است اذا تطاول رعاء البهم فی البنیان وقتی که دراز می کنند یعنی شتران در عمارت یعنی اسافل و مزدوران دستگاه یابند و عمارتهای عالی برای سکونت خود کنند **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا اسحق هو ابن سعید عن سعید عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال رأیتنی مع النبی صلی الله علیه وسلم بنیت بیدی بیتا گفت ابن عمر دیدم من خود را با پیغمبر خدا که بنا کردم بدو دست خویش خانه را یکننی من المطر ویظلنی من الشمس که پناه دهد از باران و سایه میکند از آفتاب یعنی خانه بقدر ضرورت میکردم مقصود ابن عمر اظهار تنگدستی است در زمان حیات آن حضرت و فراخی دستگاه که بعد از آن حضرت کمینها را روی داده و این علامت قرب قیامت است که ضابطهای حقانی برهم میخورد ما اعاننی علیه احد من خلق الله یاری نداد مرا بر بنای خانه یکی از خلق خدا مقصود تا کید است

الجزء الثالث عشر تیسیر الاسلام

کتاب الانبیاء

اجابت کنید پروردگار خود را یعنی در امراد حج پس توقف کردند ابراهیم و اسمعیل دران مواقف حج کرد اسمعیل و ساره نیز از بیت المقدس پس برگشت ابراهیم بشام و مرد در کاو از روایت کرد و فاکهی باسناد صحیح از ابن عباس گفت استاد ابراهیم بر حجر پس گفت ای مردم او گفت بر شما حج را پس شنوانید کسی را که در اصلاب مردان و ارحام زنان اند پس اجابت کرد او را کسی که رسانی شده در علم خدا که وی حج خواهد کرد تا روز قیامت **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا ابو عامر عبد الملک بن عمرو قال حدثنا ابراهیم بن نافع عن کثیر بن کثیر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال لما کان بین ابراهیم وبین اهله ما کان و چیزی که شد میان ابراهیم و میان اهل خانه وی چیزی که شد از خصومت بسبب غیرت اندر زائیدن هاجر اسمعیل را خرج باسمعیل وام اسمعیل ومعهم شنة فیها ماء برون آمد ابراهیم با اسمعیل و مادر وی و با خود مشکی داشت که دران آب بود فجعلت ام اسمعیل تشرب من الشنة فیدر لبنها علی صبیها پس گشت مادر اسمعیل که آب می نوشید از ان مشک پس روان می شد شیر در پستان وی حتی قدم مکة فوضعها تحت دوحة تا آنکه قدوم

برامی قول او سیت میدی حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال عمرو قال ابن عمر
والله ما وضعت لبنة علی لبنة ولا غرست نخلة بخدا سوگند ننهاده ام خشتی را بر خشتی و نشانده
درختی را منذ قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم از مدتی که قبض کرده شده است روح
رسول خدا قال سفیان فذکرته لبعض اهله گفت سفیان پس ذکر کردم آن را مر بعضی اهل
قال والله لقد بنی پس گفت اهل ابن عمر رضی الله عنهما بخدا سوگند که تحقیق بنا کرده است
قال سفیان قلت فلعله قال قبل ان یبنی گفت سفیان گفتم پس شاید که گفته است این را پیش از بنا

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الدعوات

باب قول الله تعالی ادعونی استجب لکم در تفسیر مردم خدا دعا کنید و بخواهید از من استجابت بر
شمار او قوله ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین تحقیق آن کسان
که تکبر میکنند از عبادت من سرانجام هست که می در آیند در دوزخ در حالی که رسوا اند و لکل نبی دعوة
مستجابة و مر هر پیغمبر را دعای است که مستجابست البته بنا بر وعده خداوند سبحانه و بر یقین
از قبول آن و باقی دعاها بر امید هست از قبول و عدم قبول مردد است که آن حضرت آن دعا را نگاه
که روز قیامت دعای مغفرت امت کند چنانکه در حدیث مذکور درین باب تصریحی بآن واقع شده
این قول تفصیلی دارد چنانکه در بعضی از رسائل منظومه اجابت دعا از خامه محرر شرح و بسط
ذکر یافته حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لکل نبی دعوة مستجابة یدعو بها وارید ان اختبئ
دعوتی شفاعة لامتی فی الآخرة و میخواهم من اینکه نگهدارم دعای مستجاب خود را برای
شفاعت مر امت خود را در آخرت وقال لی خلیفة قال معتمر مؤلف میگوید گفت
خلیفه که گفت مرا معتمر سمعت ابی عن انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال کل نبی سأل سؤلا فرمود هر پیغمبر طلب کرده مطلوبی را سؤل بهمزه و بی همزه
بمعنی مطلوب هست او قال لکل نبی دعوة قد دعا بها فاستجیب یا آنکه فرمود مر هر پیغمبر
را دعای بوده است که تحقیق دعا کرده بآن پس اجابت کرده شده هست فجعلت دعوتی
شفاعة لامتی یوم القیمة باب افضل الاستغفار در بیان بهترین استغفار و قوله
تعالی استغفروا ربکم انه کان غفارا الآیة طلب آمرزش کنید پروردگار خود را تحقیق
او تعالی هست بسیار بخشنده و قوله والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا
الله و در بیان قول خدا و آن کسانی وقتی که کردند گناهی را یا ظلم کردند نفوس خود را
ستم کردند بر خود بارتکاب معاصی یاد کردند خدا را فاستغفروا الذنوبهم پس طلب کردند
مغفرت مر گناهان خود را الآیة حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا حسین
قال حدثنا عبد الله بن بریدة قال حدثنی بشیر بن کعب العدوی قال حدثنی شداد بن اوس عن

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

من ورائه یا ابراهیم الی من تترکنا
الخ رو بعرا ابراهیم را پس وی ای
ابراهیم سوی که میگذاری مارا قال
الی الله گفت ابراهیم سوی خدا قالت
رضیت بالله گفت راضی شدم بخدا
قال گفت راوی و جعلت تشرب
من الشنة پس برگشت هاجر
از پیروی ابراهیم پس گشت که آب مینوشید
از آن مشک و شیر داد کدبها علی صبیها
ورواں می شد شیر وی بر کودک وی
حتی لما فنی الماء قالت لو ذهبت
فنظرت لعلی احس احدا قال فذهبت
فصعدت الصفا پس گفت هاجر اگر روم پس
نگاه کنم شاید که احساس کنم آدمی را در اسایه که هست
یعنی یکی را او بر تسیم اروی حر آب قال
فذهبت فصعدت الصفا پس رفت
هاجر پس بالا رفت صفا را فنظرت ونظرت
هل تحس احدا پس نگریست و نگریست
یعنی در اطراف و جوانب تا آنکه به بیند
یکی را فلم تحس احدا پس ندید هیچ
یکی را فلما بلغت الوادی سعت اتت
المروة پس هرگاه رسید در میان
دو کوه دوید مثل کسی که در می درد راه و بالای
آمد مروه را دگر پس فعلت ذلک اشواطا
پس کرد آن گردیدن میان دو کوه چند
دور قال لو ذهبت فنظرت ما فعل
پس گفت اگر بروم پس به بینم که چه
کرد کودک چنانکه گفت راوی تعنی الصبی
مراد میدارد بدان صبی پسر را و جز آن شرط محذوف
است یعنی بهتر است فذهبت فنظرت پس
رفت هاجر پس دید او را و هو علی حاله کانه

صلى الله عليه وسلم قال سيد الاستغفار ان يقول العبد فرمود بهترين استغفار اين
که میگوید بنده اللهم انت ربی لا اله الا انت ای خداوند توئی پروردگار من نیست خدائے
مگر تو خلقتني وانا عبدك وانا على عهدك ووعدك پیدا کردۀ تو مرا و من بندۀ توام و من
بر عهد توام که روز میثاق کرده ام و بر وعدۀ توام ما استطعت بقدر استطاعت و توان
خود اعوذ بك من شر ما صنعت پناه میجویم بتو از بدکاری که کردم ابوء لك بنعمتك علی
وابوء بذنبي اقرار میکنم مر ترا بنعمت تو که بر من است و اقرار میکنم بگناه خود فاغفر لي فانه
لا يغفر الذنوب الا انت پس ببخشای مرا تحقیق نیست گناه بخشنده مگر تو قال ومن قالها
من النهار موقنا بها فرمود کسیکه گفت این استغفار را در روز در حالی که یقین کننده است
بمضمون آن فمات من يومه قبل ان يمسي فهو من اهل الجنة پس مرد آن روز پیش از آنکه
شب کند پس وی از اهل بهشت است میرود به بهشت بی عقوبت دوزخ ومن قالها من
الليل وهو موقن بها فمات قبل ان يصبح فهو من اهل الجنة و کسیکه گفت این را در وقت
شب و حال آنکه او یقین کننده است پس مرد پیش از آنکه صبح میکند پس او از اهل جنت
است **باب** استغفار النبي صلى الله عليه وسلم في اليوم والليلة در بیان استغفار
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که میکرد در روز و شب **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا
شعيب عن الزهري قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن قال قال ابو هريرة سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول والله گفت ابو هریره شنیدم رسول خدا را میگفت بخدا
سوگند اني لاستغفر الله واتوب اليه في اليوم اكثر من سبعين مرة تحقیق من استغفار
میکنم خدا را و توبه میکنم هر روز زیاده از هفتاد بار عدد هفتاد برای تکثیر است و ذکر اکثر برای
تاکید آنست **باب** التوبة در بیان توبه و رجوع از معاصی قال قتادة توبوا الی الله توبة نصوحا
بازگردید بسوی خدا به تبری از معصیتها بازگشتنی نصوح الصادقة الناصحة تفسیر کرد نصوح را بصادق
و ناصح یعنی مقرون بصدق قلبی و خلوص باطنی **حدثنا** احمد بن يونس قال حدثنا ابو شهاب عن
الاعمش عن عمارة بن عمير عن الحارث بن سويد قال حدثنا عبد الله بن مسعود حديثين گفت
حارث بن سوید حدیث کرد ما را ابن مسعود دو حدیث احدهما عن النبي صلى الله عليه وسلم
والآخر عن نفسه یکے از آن دو حدیث از پیغمبر خدا و دیگر از پیش خود قال ان المؤمن يرى ذنوبه
كانه قاعد تحت جبل گفت بتحقیق مسلمان می بیند گناهان خود را چنانستی که نشسته است زیر کوهے
يخاف ان يقع عليه می ترسد اینکه می افتد کوه بروی وان الفاجر يرى ذنوبه كذباب مر على انفه
و فاسق می بیند گناهان خود را مانند مگسے گذشته بر بینی او یعنے سهل و سبک و آسان میداند گناه را
فقال به هكذا پس اشارت کرد بآن این چنین قال ابو شهاب بيده فوق انفه گفته است ابو شهاب
که شیخ مؤلف است اشارت کرده بدست خود بالای بینے یعنی نمود آن معنے را بحس خود ثم قال لله

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

پس گفت اگر بروم پس نگریم بگریم احد را شاید که من
بینم ببیایم که یدانند هبت فصعدت الصفا
پس رفت پس بالا بر آمد صفا را فنظرت
ونظرت پس نگریست و مبالغه کرد
در نگریستن فلم تحس احدا پس
در نیافت هیچ کسے را
حتى اتمت سبعا رفت تا هفت بار و در دوید
میان ایشان تا آنکه تمام کرد هفت
دور را قالت لو ذهبت فنظرت ما فعل
پسر گفت اگر بروم پس بنگرم که چه کرد
کودک خوب باشد فاذا هي بصوت
پس ناگاه او خبر شنید که مذبر را فقالت
اغث ان كان عندك خير
پس گفت اعانت بفریاد رس اگر هست
نزد تو نیکی فاذا هو جبريل پس
ناگاه آن آواز کننده جبرئیل بود فقال
گفت راوی فقال بعقبه هكذا
پس کرد جبرئیل بپاشنه خود این چنین
وغمز عقبه على الارض و فشار داد
راوی بپای القدور فسل جبرئیل پاشنه
خود را بر زمین قال فانبثق الماء گفت
راوی پس شکافت آب از زمین و دهشت
ام اسمعيل پس مدهوش و حیران شد
اسمعیل فجعلت تحفر پس

افرح بتوبة العبد من رجل پس گفت هر آئنه خدا راضی تر است بتوبه عبد از مردی که نزول منزل
وبه مهلكة فرود آمده منزلی را در حال آنکه بآن منزل هلاکی است ومعه راحلته عليها طعامه و
شرابه وبآن مرد شتری است که بروی طعام وشراب اوست فوضع راسه فنام نومة پس
نهاده سر خود را پس خواب کرده خوابکی فاستيقظ وقد ذهبت راحلته پس بیدار شد ودید
که رفته است شتر او حتى اذا اشتد عليه الحر والعطش او ما شاء الله تا وقتی که سخت شد بروی
گرمی وتشنگی یا چیزی که خواسته خدا قال ارجع الى مكاني فرجع فنام نومة گفت رجوع میکنم
بسوی مکان خود یعنی مسکن خود پس رجوع کرد پس خواب کرد خوابکی ثم رفع راسه فاذا
راحلته عنده پس برداشت سر خود را از خواب پس ناگاه می بیند که شتر او نزد او ست
تابعه ابو عوانة وجرير عن الاعمش متابعت کرده ابو شهاب را ابو عوانه وجریر از اعمش
وقال ابو اسامة حدثنا الاعمش قال حدثنا عمارة قال سمعت الحارث وقال شعبة وابو مسلم
عن الاعمش عن ابراهيم التيمي عن الحارث بن سويد وقال ابو معاوية حدثنا الاعمش
عن عمارة عن الاسود عن عبد الله وعن ابراهيم التيمي عن الحارث بن سويد عن عبد الله
حدثنا اسحق قال اخبرنا حبان قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة قال حدثنا انس عن النبي
صلى الله عليه وسلم وحدثني هدبة قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة عن انس رضي الله
تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الله افرح بتوبة عبده من احدكم سقط على
بعيره یعنی افتاد بر شتر خود ورسید آن را الی قصد وقد اضله فی ارض فلاة وتحقيق ضایع
کرده بود او را در زمینی که ماکول ومشروب ندارد ارض فلاة باضافت است **باب** الضجع على الشق
الايمن در بیان پهلو نهادن بطرف راست **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام بن يوسف
قال اخبرنا معمر عن الزهري عن عروة عن عايشة رضي الله تعالى عنها قالت كان النبي صلى الله
عليه وسلم يصلي من الليل احدى عشرة ركعة گفت عایشه بود پیغمبر خدا نماز میگزارد
شب یازده رکعت نماز تهجد فاذا طلع الفجر صلى ركعتين خفيفتين پس وقتی که طلوع میکرد
فجر گزاردی دو رکعت سنت نماز فجر ثم اضطجع على شقه الايمن پس بستر پهلو نهادی بر جانب
دست راست حتى يجيء المؤذن فيؤذنه تا آنکه می آمد مؤذن پس اذان میگفت **باب**
اذا بات طاهرا وفضله در بیان آنکه وقتی که خواب کرد در حالی که پاک است بطهارت
وضو وبیان فضیلت آن **حدثنا** مسدد قال حدثنا معتمر قال سمعت منصورا عن سعد
بن عبيدة قال حدثني البراء بن عازب رضي الله تعالى عنهما قال قال لي رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا اتيت مضجعك فتوضأ وضوءك للصلوة گفت براء بن عازب فرمود مرا
رسول خدا وقتی که بیایی تو جای خواب خود را پس وضو کن وضوی تو که برای نماز
ثم اضطجع على شقك الايمن وقل اللهم اسلمت وجهي اليك وبلوای خدا بسپردم ذات خود

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

بروی زمين قال فجعلت تشرب من الماء
که تا پس گشت اجر که میو شید از ان
آب ويدر لبنها على صبيها ومی نوشید
شیر وی بر کودک وی قال فمر
ناس من جرهم ببطن الوادي پس
گذشتند مردمان از قبیله جرهم در درمیان
وادی فاذا هم بطير پس ناگاه جرهمی دیدند
طیر را كانهم انكروا ذلك گویا ایشان
ناشناسا دعریب دانستند طیر را در ان وادی
وقالوا ما يكون الطير الا على ماء و گفتند
نمی باشد طیر مگر بر آب فبعثوا رسولهم فنظر
فاذا هو بالماء پس فرستادند رسول خود را
برای جستن آب بر نشان طیر پس نگریست
پس ناگاه دید آب را فاتاهم
فاخبرهم پس آمد و خبر کرد ایشان را
فاتوا اليها فقالوا پس آمدند
جرهمیان نزد هاجر که بر کنار آب بود پس
گفتند یا ام اسمعيل اتاذنين لنا ان نكون
معك او نسكن معك یا اذن میدهی مارا که باشیم
با تو او نسکن معك یا سکونت کنیم با تو شک
راوی است منقول است که باتفاق
واتصال مکان بر لب آب پس
اذن داد هاجر ایشان را بنوعی که در روایت
سابق گذشت فبلغ ابنها فنكح فيهم
امراة پس بالغ شد پسر هاجر پس
نکاح کرد در میان جرهمیان زنی را
قال ثم انه بدا لابراهيم پس تحقیق ظاهر شد
مر ابراهیم را خاطری که از کرد اگر در طرف هاجر
واسمعيل فقال لاهله انى مطلع
ترکتی پس گفت ابراهیم مر اهل
خود را یعنی ساره را در شام تحقیق من
اشراف کنند ودارد شونده ام هر
گذاشتهای خود که پسر را در وی باشد

بسوی تو . فوضت امری الیك وسپردم حال و کار خود را بسوی تو و الجأت ظهری الیك
و پناه کردم پشت خود را بسوی تو رغبة و رهبة الیك از جهت میل بثواب و ترس از
عقاب بسوی تو لا ملجأ ولا منجا منك الا الیك نیست پناه و نه نجات مگر بسوی تو
منجأ بهمزه است و حذف آن آمده است امنت بکتابك الذی انزلت و بنبیك الذی ارسلت
ایمان آوردم بکتاب تو که انزال کرده و پیغمبر تو که فرستاده فان مت مت علی الفطرة پس
اگر مردی تو مردی بر دین مسلمانی واجعلهن آخر ما تقول و بگردان این کلمات را آخر کلامی
که میگوئی تو در این شب فقلت استذکرهن وبرسولك الذی ارسلت پس گفتم یاد دارم این
کلمات را باین قول قال لا وبنبیك الذی ارسلت گفت نه بجای رسولك نبیك است و وجه آن
گفته اند که تخلیص کلام است از التباس از آنکه رسول عام است شامل است جبرئیل را بلکه غیر
او را و بعضی گویند در ادعیه ماثوره رعایت الفاظیکه وارد شده است باید کرد برای آنکه تواند
که در الفاظ ماثوره خاصیتی باشد که در مرادف آن نبود باب ما یقول اذا نام در بیان
چیزیکه میگوید مضطجع وقتیکه خواب میکند حدثنا قبیصة قال حدثنا سفیان عن عبد الملك
عن ربعی بن حراش عن حذیفة بن الیمان قال كان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اوی الی فراشه
بود پیغمبر خدا وقتیکه جا میکرد بسوی فراش خود قال باسمك اموت واحیا فرمودی بنام تو
یعنی بذکر نام تو ای خدا می میرم و زنده میشوم قرینه حال این است که مراد از اموت و احیا
خواب و بیداری باشد و اذا قام قال الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور و وقتی
که برخاستی از خواب گفتی همه ستایش و ستودگی مر خدای راست که زنده کرد ما را بعد از آنکه میرانید
و بسوی خداست برانگیختن تنشرها یعنی نخرجها است حدثنا سعید بن الربیع
ومحمد بن عرعرة قالا حدثنا شعبة عن ابی اسحاق انه سمع البراء بن عازب ان النبی
صلی الله علیه وسلم امر رجلا ح وحدثنا ادم قال حدثنا شعبة قال حدثنا ابو اسحاق الهمدانی عن
البراء بن عازب ان النبی صلی الله علیه وسلم اوصی رجلا تحقیق پیغمبر خدا وصیت کرد
و فرمود مردی را فقال اذا اردت مضجعك فقل اللهم اسلمت نفسی الیك ای خدا مطیع
گردانیدم ذات خود را بسوی تو و فوضت امری الیك و سپردم کارهای خود را بسوی تو
و وجهت وجهی الیك و گردانیدم روی خود را بسوی تو و الجأت ظهری الیك و آوردم
پشت خود را بسوی تو رغبة و رهبة الیك از راه میل بثواب و ترس از عقاب بسوی
تو لا ملجأ ولا منجا منك الا الیك امنت بکتابك الذی انزلت و نبیك الذی ارسلت
فان مت مت علی الفطرة ترجمه معلوم شده است باب وضع الید الیمنی تحت الخد
الیمنی در بیان نهادن دست راست زیر رخساره راست در وقت خواب حدثنا
موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة عن عبد الملك بن عمیر عن ربعی عن حذیفة

الجزء الثالث عشر من [illegible]

کتاب الانبیاء

گفت ابراهیم زن اسمعیل را قولی له اذا جاء زوجك
عتبة بابك بگو اسمعیل را دست بکر برا
که تبدیل کن آستانه خانه خود را عتبت
این را در آن گفت بشام فلما جاء احبرته
پس وقتیکه آمد اسمعیل خبر داد زن در
قال انت ذاك گفت اسمعیل تو ئی مراد
از آن عتبه فالحقی الی اهلك پس
برو بسوی قبیله خود کنایت کرد از طلاق
قال ثم ان له بدا الامر اهلیه پس
تحقیق باز ظاهر شد مر ابراهیم را عزم
توجه با اسمعیل فقال لاهله انی مطلع ترکتی
پس گفت مر اهل خود را بدرستیکه من
آینده و واقف شونده ام به اشتیاق خود را
تجا ... پس آمد در منزل نیافت اسمعیل
را فقال این اسمعیل پس گفت کجا است
اسمعیل فقالت امرأته ذهب یصید پس
گفت زن او می رفته است که شکار کند
فقالت الا تنزل فتطعم وتشرب
پس گفت آن زن آیا فرود نمی آئی
درین منزل پس طعام خوری و شراب
نوشی فقال وما طعامکم وما شرابکم پس
گفت ابراهیم علیه السلام چیست
خوردنی شما و چیست نوشیدنی شما
قالت طعامنا اللحم وشرابنا الماء
گفت زن طعام ما گوشت است و شراب
ما آب است فقال پس گفت ابراهیم
علیه السلام اللهم بارك لهم فی طعامهم
وشرابهم خدا در برکت ده ایشان را
در طعام ایشان و شراب ایشان
قال فقال ابو القاسم صلی الله علیه وسلم
برکت دعوة ابراهیم پس فرمود حضرت رسالت
این فرائی طعام و شراب در آن دو دارا
برکت دعا ابراهیم است قال ثم انه بدا

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

اسمعيل ترا ای خودرو فقال پس گفت ابراهيم يا اسمعيل ان ربك امرني ان ابني له بيتا تحقيق پروردگار تو امر کرده است مرا که بنا کنم برای وی خانه را قال اطع ربك گفت اسمعيل عليه السلام بجا آر فرمان پروردگار خود را قال انه قد امرني ان تعينني عليه گفت ابراهيم عليه السلام تحقيق پروردگار امر کرده است مرا که اعانت کنی مرا برين بنا قال اذن افعل گفت اسمعيل عليه السلام درينصورت ميکنم اعانت او کرد فقال يا اسمعيل گفت شارح کرده راوی که لفظ اسمعيل اذن افعل است يا لفظ ديگر فقاما پس برخاستند هردو پيغمبر عليهما السلام بعزم آنکه فجعل ابراهيم يبني پس گشت ابراهيم که بنا کرد و اسمعيل يناوله الحجارة و اسمعيل آورده ميداد او را سنگها و يقولان و ميگفتند هردو ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم قال گفت او حتى ارتفع البناء وضعف الشيخ عن نقل الحجارة تا آنکه بلند شد بنا و ناتوان شد آن پير بزرگ يعنى ابراهيم از برداشتن و بلند نمودن سنگها فقام على حجر المقام پس استاد بر سنگ مقام ابراهيم تا نشست کم شود فجعل يناوله الحجارة پس گشت اسمعيل که ميداد ابراهيم سنگها و يقولان ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم روايت کرده فاکهی و ابن ابي حاتم از حديث عبد الله بن عمرو بن العاص که ابراهيم بنا کرد بيت را از پنج کوه حراء و ثبير و لبنان و طور و خمر گفت ابن ابي حاتم جبل خمر يعنى سيم که بيت

رضي الله تعالى عنه قال كان النبي صلى الله عليه واله وسلم اذا اخذ مضجعه من الليل وضع يده تحت خده ثم يقول گفت حذيفه بود پيغمبر خدا وقتى که خواستى گرفتن جاى خواب از شب نهادى دست خود را زير رخساره خود بستر گفتى اللهم باسمك اموت واحيى اى خدا المتلبس بنام تو مى ميرم و زنده ميشوم واذا استيقظ قال الحمد لله الذى احيانا بعد ما اماتنا واليه النشور و وقتى که بيدار شدى از خواب گفتى جميع ستايشها براى خدايست که زنده گردانيد ما را پس از آنکه ميرانيد ما را و بسوى اوست برانگيختن روز قيامت

باب النوم على الشق الايمن باب در بيان استحباب خواب کردن بر پهلوى راست

حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الواحد بن زياد قال حدثنا العلاء بن المسيب قال حدثني ابي عن البراء بن عازب قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اوى الى فراشه نام على شقه الايمن گفت بود رسول خدا وقتى که جاى کردى بر بستر خواب خود کردى بر پهلوى راست ثم قال اللهم اسلمت نفسي اليك ووجهت وجهي اليك وفوضت امري اليك والجات ظهري اليك رغبة ورهبة اليك لا ملجأ ولا منجا منك الا اليك امنت بكتابك الذي انزلت وبنبيك الذي ارسلت وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قالهن ثم مات تحت ليلته بستر و زير شب يعنى همران شب مرد مات على الفطرة مرد بر فطرة اسلام قال ابو عبد الله استرهبوهم من الرهبة گفت ابو عبد الله استرهبوهم مشتق است از رهبة ملكوت مثل رهبوت خير من رحموت ويقول ترهب خير من ان ترحم

باب الدعاء اذا انتبه من الليل

در بيان دعا کردن وقتى که بيدار شود از خواب شب حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا ابن مهدي عن سفيان عن سلمة عن كريب عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما قال بت عند ميمونة فقام النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابن عباس خواب کردم نزد ميمونه که خاله اوست از امهات مسلمانان پس برخاست پيغمبر خدا فاتى حاجته فغسل وجهه ويديه پس آمد آن حضرت قضاى حاجت خود را پس شست روى خود را و دو دست خود را يعنى وضوى سبک کرد ثم نام ثم قام فاتى القربة پس خواب کرد پس برخاست پس آمد نزد مشک پر آب فاطلق شناقها ثم توضأ وضوءا بين وضوئين پس کشاد سر آن را پس ترو وضو کرد وضوئى که درميان دو وضو است لم يكثر وقد ابلغ بسيار آب نريخت و تحقيق رساند آب را در همه اعضاى وضو فصلى پس نماز گزارد فقمت فتمطيت كراهية ان يرى اني كنت ارقبه پس استادم و تاخير کردم از براى ناخوشى آنکه ديده شوم اين را که بودم من که ملاحظه ميکنم حال آن حضرت را تمطيت يعنى تا فرت و تمخيت يعنى يکجانب شدم فتوضأت پس وضو کردم فقام يصلي پس استاد آن حضرت که نماز ميکند فقمت عن يساره پس استادم جانب دست چپ آن حضرت فاخذ باذني

فاداري عن يمينه پس گرفت گوش مرا پس گردانید مرا جانب دست راست خود فتتامت صلوته ثلث عشرة ركعة پس تمام شد نماز آن حضرت سیزده رکعت ثم اضطجع فنام حتى نفخ بستر پهلو نهاد پس خواب کرد تا آنکه نفخ کرد وكان اذا نام نفخ و بود عادت آن حضرت وقتی که خواب کردے نفس او باواز بر آمدی فاذنه بلال بالصلوة فصلى ولم يتوضأ پس آگاه کرد آن حضرت را بلال مؤذن بنماز پس نماز گزارد و وضو نکرد یعنی بهمان وضوی سابق نماز فجر گزارد چنانکه معلوم شده است که خواب آن حضرت ناقض وضو نبود وكان يقول في دعائه اللهم اجعل في قلبي نورا وفي بصري نورا وفي سمعي نورا وعن يميني نورا وعن يساري نورا وفوقي نورا وتحتي نورا وامامي نورا وخلفي نورا واجعل لي نورا قال كريب وسبع في التابوت وگفت کریب مولی ابن عباس هفت عضوی که در بدن انسان است بدن را تابوت گفته باعتبار آنکه در مآل در تابوت خواهد بود یا باعتبار آنکه بدن حکم تابوت دارد در روح را فلقيت رجلا من ولد العباس فحدثني بهن پس ملاقات کردم مردی را از اولاد عباس پس حدیث کرد مرا بآن هفت چیز فذكر عصبي ولحمي ودمي وشعري وبشري وذكر خصلتين و ذکر کرد دو خصلت دیگر گفته اند که شاید شحم و عظم باشد بعضی گفته اند شاید که شحم و غضروف باشد در بعضی روایات استخوان و مغز واقع است **حدثني** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان قال سمعت سليمان بن ابي مسلم عن طاوس عن ابن عباس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا قام من الليل يتهجد قال گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا وقتی که قیام کردی در شب در حالی که نماز تهجد میکرد گفتے اللهم لك الحمد انت نور السموات والارض ومن فيهن ای خدا مر تراست همه ستایش و ترا ثابت است تو ای نور آسمانها و زمینها و کسیکه در آسمان و زمین است یعنی منور آسمان و زمین ولك الحمد انت قيم السموات والارض ومن فيهن قیم یعنی بر پا دارنده ولك الحمد انت الحق ووعدك الحق وقولك الحق ولقاؤك حق والجنة حق والنار حق والساعة حق والنبيون حق ومحمد حق حق یعنی ثابت و واقع و محقق است اللهم لك اسلمت وعليك توكلت وبك امنت واليك انبت وبك خاصمت واليك حاكمت فاغفر لي ما قدمت وما اخرت پس بیامرز گناهے را که پیش ازین کرده ام و گناهے را که خواهم کرد وما اسررت وما اعلنت و گناهے را که پنهان کرده ام و ظاهر کرده ام انت المقدم وانت المؤخر توئی پیش آرنده و پس اندازنده لا اله الا انت نیست معبود بحق مگر تو یا نیست در دائره وجود خدائی جز تو او لا اله غيرك ظاهر اشک راویست و حاصل معنے هر دو کلام یکی است **باب** التكبير والتسبيح عند المنام در بیان تکبیر و تسبیح نزد خواب کردن یعنی الله اکبر و سبحان الله گفتن نزد اراده خواب **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الحكم عن ابن ابي ليلى عن علي رضي الله عنه ان فاطمة رضي الله عنها اشتكت ما تلقى في يدها من الرحى ابن ابی لیلی روایت کرده از علی بن ابی طالب که فاطمه شکوه کرد چیزے را که در می یافت در دست خود آزاری از آسیا در روایتی دیگر آورده

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

كتاب الانبياء

حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابراهيم التيمي عن ابيه قال سمعت ابا ذر قال قلت گفت بوذر غفاری گفتم يا رسول الله اي مسجد وضع في الارض اول کدام مسجد نهاده و بنا کرده شده در زمین نخست قال المسجد الحرام فرمود نخستین مسجد که نهاده شده در زمین مسجد حرام است یعنی کعبه قلت ثم اي گفتم بعد از آن کدام مسجد است بنا کرده شده قال المسجد الاقصى فرمود بعد از آن بنا کرده شده مسجد اقصی که بیت المقدس است و او را اقصے گویند بجهة بعد مسافت میان آن و میان مکه یا بجهة آنکه دور است از پلیدیها و خبائث یا بعد آن از پلید بها چنانکه مقدس گویند بمعنی مطهر از آن قلت کم کان بينهما گفتم چقدر مدت است میان بنائے این دو مسجد قال اربعون سنة فرمود چهل سال است در اشکال کرده ابن جوزی که بانی کعبه ابراهیم است و بانی بیت المقدس سلیمان علیهما السلام و میان ایشان بیشتر از هزار سال است و جواب داده که مراد در حدیث اول بنا و اساس نهادن این دو مسجد است و نیست ابراهیم اول کسیکه بنا کرد کعبه را و نه سلیمان اول کسیکه بنا کرد بیت المقدس را زیرا که بتحقیق روایت کرده شده نخستین کسے که بنا کرد کعبه را آدم بود پس از آن منتشر شدند اولاد او در زمین پس جائز است که بعضے از اولاد او بنا کرده باشند بیت المقدس را پس از آن بچهل سال و بعضے گویند اول کسی که تاسیس کرد مسجد اقصی را آدم است علیه السلام چنانچه کعبه را و بعضے ملائکه گویند و ذکر کرده ابن هشام

كه شوئ بسته بود در كف دست فاطمه زهرا سيدة نساء اهل بهشت فاتت النبي صلى الله عليه
وسلم تساله خادما پس آمد نزد پيغمبر خدا در حالی كه سوال ميكند آن حضرت را خادم تا كار كند فلم
تجده پس نيافت آن حضرت را بخانه فذكرت ذلك لعائشة پس ذكر كرد فاطمه اين اراده خود
مر عائشه را چون آن حضرت بخانه آمد اين را بگويد فلما جاء اخبرته پس هرگاه آمد آن حضرت
خبر داد عائشه آن حضرت را قال فجاءنا وقد اخذنا مضاجعنا گفت علی آمد آن حضرت نزد
ما و حال آنكه ما گرفته بوديم خوابگاه خود را فذهبت اقوم فقال مكانك پس قصد كردم كه برخيزم
فرمود بجای خود باش فجلس بيننا حتى وجدت برد قدميه على صدري پس نشست ميان
من و فاطمه تا آنكه يافتم خنكی دو پای آن حضرت بر سينه خود فقال الا ادلكما على ما هو خير
لكما من خادم پس فرمود آيا راه نمايم شما را بر چيزی كه آن بهتر است مر شما را از خادم اذا
اويتما الى فراشكما او اخذتما مضاجعكما وقتی كه جا گيريد بسوی بستر خواب يا بگيريد جای
خود را برای خواب فكبرا ثلاثا وثلثين پس الله اكبر گوييد سی وسه بار وسبحا ثلاثا وثلثين وسبحان الله
گوييد سی وسه بار واحمدا ثلاثا وثلثين والحمد لله گوييد سی وسه بار فهذا خير لكما من خادم پس اين ذكر
مر شما را از خادم و در حديث ديگر واقع شده كه سبحان الله پر ميكند ميان آسمان و زمين از ثواب والله اكبر پر ميكند
ميزان اعمال را از حسنات والحمد لله مثل ذلك و يقين كه ثوابهای اخروی دائمی بهتر و باقی تر است از راحتی كه چند روز
درين سرای فانی رسد وعن شعبة عن خالد عن ابن سيرين قال التسبيح اربع وثلثون گفت ابن سيرين
سبحان الله سی و چهار كرت است باين عدد صد تمام ميشود **باب التعوذ والقراءة عند النوم** در بيان تعوذ كردن و خواندن قرآن نزد اراده خواب **حدثنا** عبد الله بن يوسف
قال حدثنا الليث قال حدثني عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني عروة عن عائشة رضي الله
عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا اخذ مضجعه نفث في يديه بود آن حضرت
وقتی كه خواب ميكرد دم ميكرد در دو دست خود فقرأ بالمعوذات ومسح بها جسده و مسح
ميكرد بهر دو دست خود جسد خود را مقدار توانائی مراد از معوذات قل يا ايها الكافرون
و سورهٔ اخلاص و سورهٔ فلق و سورهٔ ناس است و همه را معوذات گفته بطريق تغليب

باب اين باب ترجمه ندارد **حدثنا** احمد بن يونس قال حدثنا زهير قال حدثنا عبيد الله
بن عمر قال حدثني سعيد بن ابي سعيد المقبري عن ابيه عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله
عليه وسلم اذا اوى احدكم الى فراشه فلينفض فراشه بداخلة ازاره گفت پيغمبر خدا
وقتی كه بيايد يكی از شما بسوی جای خواب خود برای خواب پس بايد بيفشاند بستر را به درون ازار
خود فانه لا يدري ما خلفه عليه پس تحقيق نميداند چيزی كه از پس افتاده بروی ثم يقول
باسمك ربي وضعت جنبي بستر بگويد بنام تو ای پروردگار من نهادم پهلوی خود را و
بك ارفعه و بقوت تو برميدارم آن را ان امسكت نفسي فارحمها اگر نگهداری و باز فرستی

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

در روايت كشميهنی ... پس هرگاه كه دريابد
... نماز گذارد فان الفضل فيه
زيرا كه فضيلت در گزاردن نماز است ...
... وقت آن **حدثنا** عبد الله
بن مسلمة عن مالك عن عمرو بن ابی عمرو
مولى المطلب ... عن انس بن مالك ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم طلع له احد فقال هذا جبل يحبنا ونحبه
... گشت ... هذا جبل يحبنا ونحبه
... كوهيست كه دوست ميدارد
ما را و دوست ميداريم او را اللهم ان ابراهيم
حرم مكة ... وانی احرم ما بين لابتيها
... ميگردانم چيزی را كه ميان
دو جانب سنگستان مدينه است ...
باب ... گذشت
ورواه عبد الله بن زيد عن النبي صلى الله عليه
چنانچه در باب بركة صاع النبي صلى الله
عليه وسلم از كتاب البيوع گذشت
حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا
مالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله
بن محمد بن ابی بكر صديق برادرزاده قاسم بن محمد
ان ابن ابی بكر اخبر عبد الله بن عمر عن
عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال الم تری ان قومك لما
بنوا الكعبة اقتصروا عن قواعد ابراهيم
فرمود عائشه را آيا نمی بينی كه قوم تو قريش
در حالی كه بنا كردند كعبه را ... كم كردند
از بنای ... ابراهيم ... داخل كردند
درين جا ... بسبب عدم ...
نفقه حلال ... فقلت
يا رسول الله الا تردها على قواعد ابراهيم
ای رسول خدا آيا ... كعبه را ...
قال لولا حدثان قومك بالكفر فرمود ...

نس من بعدن پس رحمت کن نفس را وان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصالحين
ر باز فرستی پس نگهدار آن را بحالی که نگاه میداری بآن بندهای نیکوکار را تابعه ابو ضمرة واسمعيل
يل عن عبيد الله وقال يحيى وبشر عن عبيد الله عن سعيد عن ابي هريرة عن النبي صلى الله
ه وسلم ورواه مالك وابن عجلان عن سعيد عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم
ن مصنف آنست که درین هردو طریقه روایت کرده سعید از ابی هریره وبی واسطه پدر بخلاف
بة اول **باب** الدعاء نصف الليل در بیان دعا کردن نیم شب حدثنا عبد العزيز بن عبد الله
حدثنا مالك عن ابن شهاب عن ابي عبد الله الاغر وابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة
ي الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يتنزل ربنا كل ليلة الى السماء الدنيا
ود فرود می آید پروردگار ما هر شب بسوی آسمانی که قریب است یعنی رحمت خاص وی تعالی
دس ونزول میکند در آسمان نزدیک حين يبقى ثلث الليل الاخر هنگامی که باقی ماند ثلث آخر
ب يقول من يدعوني فاستجيب له میگوید کیست که دعا میکند مرا وسوال میکند پس مستجاب کنم
ی او را من يسالني فاعطيه ومن يستغفرني فاغفر له کیست که طلب میکند از من مراد
ر ا پس بدهم او را مراد او وکیست که طلب مغفرت میکند مرا پس مغفرت کنم او را **باب**
ناء عند الخلاء در بیان دعای که واقع شده نزد رفتن به خلا برای قضای حاجت بشری
ل ثنا محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة عن عبد العزيز بن صهيب عن انس بن مالك رضي الله
عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء گفت انس بود پیغمبر خدا وقتی که
ندی خلا را قال اللهم اني اعوذ بك من الخبث والخبائث گفتی ای خدا من پناه می جویم بتو از
ان شیاطین وزنان او خبث جمع خبیث است وخبائث جمع خبیثه است **باب** ما يقول
اصبح حدثنا مسدد قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا حسين قال حدثنا عبد الله بن بريدة
بشير بن كعب عن شداد بن اوس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال سيد الاستغفار
برو دبهترین ادعیه که بآن استغفار کنند این است اللهم انت ربي لا اله الا انت خلقتني ای خداوند
پروردگار من نیست خدائی در مملکت وجود مگر تو پیدا کردے مرا وانا عبدك وانا على عهدك
عدك ما استطعت ومن بنده توام ومن بر عهد توام وبر وعده توام بقدری که توانائی دارم
الك بنعمتك على وابوء لك بذنبي اقرار می کنم برای تو بنعمت تو که بر من است واقرار می کنم
ن تو بگناه خود فاغفر لي فانه لا يغفر الذنوب الا انت اعوذ بك من شر ما صنعت پس بیامرز
حقیق نمی آمرزد گناهان احدے مگر تو پناه می جویم بتو از بدی چیزے که کرده ام اذا قال حين
نمات دخل الجنة وقتی که گفت این کلمات استغفار هنگامی که شب میکند پس مرد در آن شب
آید بهشت را در آخرت او كان من اهل الجنة یا باشد او از اهل بهشت شک راوی است واذا قال
يصبح فمات من يومه مثله ووقتی که گفت هنگامی که صباح میکند پس مرد آن روز مانند آن

الجزء الثالث عشر من شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

بلبان الحجر الا كان غير متم آنحضرت را کرده استلام آن دو رکن را که متصل از حجر اند باين جهت ان البيت لم يتم على قواعد ابراهيم که کعبه تمام کرده نشده بر قواعد ابراهیم که بنا ابراهیم از ورای حجر بود درین تقدیر پس این دو رکن که بر آن قواعد نباشند ودر باب فضل مکه وبنیانها از کتاب الحج گذشت وقال اسمعيل وگفت اسمعیل بن ادریس در روایة خود این حدیث را از طریق مذکور عبد الله بن محمد بن ابی بکر بجای ابن ابی بکر رضی الله عنه که در روایة عبد الله بن یوسف آمده از ینجا معلوم شد که در ابن ابی بکر نسبت بجد است ومراد ابن محمد بن ابی بکر است حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا مالك بن انس عن عبد الله ابن ابی بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابيه عن عمرو بن سليم نعم سين الزرقي بفتح زاء معجمه وفتح راء وقاف نسبت بزريق بن عمرو بن حارثه است انه قال اخبرني ابو حميد الساعدي انهم قالوا گفتند صحابه يا رسول الله كيف نصلي عليك چگونه درود فرستیم بر تو فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه قولوا بگوئید اللهم صل على محمد وازواجه وذريته خدایا نزول رحمت کامل فرما در دنیا وآخرت بفرشتے بر محمد وبر ازواج محمد وبر اولاد وے كما صليت على آل ابراهيم چنانچه رحمت فرستاده بر ابراهیم وآلش وامامت وبود در ملت وے حنفیه وعدم

يعني مي درآيد ببهشت حدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن عبد الملك بن عمير عن ربعي بن حراش
عن حذيفة قال كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذا اراد ان ينام مرويست از حذيفة بود پيغمبر
خدا وقتي كه خواستي اينكه خواب كند قال باسمك اللهم اموت واحيي گفتي بنام تو اي خدا زنده مي شوم
ومي ميرم واذا استيقظ من منامه قال الحمد لله الذي احيانا بعد ما اماتنا واليه النشور حدثنا عبد
عن ابي حمزة عن منصور عن ربعي بن حراش عن خرشة بن الحر عن ابي ذر رضي الله تعالى عنه
قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اخذ مضجعه من الليل قال اللهم باسمك اموت واحيي
فاذا استيقظ قال الحمد لله الذي احيانا بعد ما اماتنا واليه النشور باب الدعاء في الصلوة
بيان دعاي كردن در اثناي نماز است حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث قال حدثني
يزيد عن ابي الخير عن عبد الله بن عمرو عن ابي بكر الصديق رضي الله تعالى عنه انه قال للنبي
صلى الله عليه وآله وسلم مرويست از ابي بكر صديق رضي الله عنه تحقيق وي گفته مر پيغمبر خدا را
علمني دعاء ادعو به في صلوتي بياموز مرا دعاي كه بخوانم آن دعا را در نماز خود قال قل اللهم اني
ظلمت نفسي ظلما كثيرا فرمود بگواي خدا تحقيق من ستم كردم نفس خود را ستمي بسيار ولا
يغفر الذنوب الا انت ونمي بخشد گناهان را مگر تو فاغفر لي مغفرة من عندك پس بيامرز مرا
آمرزيدني از پيش خود لائق كرم ذاتي خود بي آنكه استحقاق آن داشته باشم وارحمني انك
انت الغفور الرحيم ورحمت كن مرا تحقيق تو بسيار بخشنده ومهرباني كننده هستي در دنيا وآخرت وقال عمرو بن
الحارث عن يزيد عن ابي الخير انه سمع عبد الله بن عمرو قال ابو بكر رضي الله عنه للنبي صلى الله
عليه وسلم وگفته است عمرو بن حارث از يزيد از ابي الخير كه تحقيق وي شنيده عبد الله بن عمرو
كه گفت ابو بكر مر پيغمبر خدا را مقصود اثبات اين مضمون حديث است باسناد عمرو بن حارث
حدثنا علي قال حدثنا مالك بن سعير قال حدثنا هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة
ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت بها انزلت في الدعاء مرويست از عائشة رضي الله عنها كه اين
آيت نازل كرده شده است در دعا يعني جهر مكن بدعاي خود واخفا مكن آن حدثنا عثمان
بن ابي شيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن ابي وائل عن عبد الله قال كنا نقول في الصلوة
السلام على الله السلام على فلان گفت عبد الله بوديم ما كه ميگفتيم در نماز السلام على الله
السلام على فلان يعني كسي را كه دعا ميكرديم در تشهد ميگفتيم فقال لنا النبي صلى الله عليه
وسلم ذات يوم پس فرمود ما را پيغمبر خدا روزي لفظ ذات مقحم است ان الله هو السلام تحقيق
خدا عين سلام است اين دعا كردن شما عبث است فاذا قعد احدكم في الصلوة فليقل
وقتي كه بنشيند يكي از شما در نماز پس گو بگويد التحيات لله الى قوله الصالحين فاذا قالها اصاب
كل عبد لله في السماء والارض صالح پس وقتي كه گفت اين كلمات را ميرسد هر بنده را كه در آسمان
وزمين است نيكوكردار اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله ثم يتخير

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

كر ما طلب ميكند آينده واز جناب الهي كه تمام
كن انعام ورحمت را به محمد واهل وعيال وي
چنانكه تمام رحمت فرستاده وپيش ازين بر
بعضي آباء وي كه مشهور ومعروف اند بفضل
وكرامت از نزد تو ودر بعضي نسخ آل ابراهيم
است ولفظ آل گفته اند كه زائد است
ياشامل است مر بعض ابراهيم
را در عرفت يا شمول ابراهيم بطريق اولى
است وبارك على محمد وازواجه ودريته
وافزوني خير ودوام شرف وكرامت
فرست بر محمد وازواج وي واولاد وي كما
باركت على آل ابراهيم چنانكه بركت فرستادي

من الثناء ماشاء بيشتر خبار دارد از ثنا هر چه خواهد بجز آنكه در كتاب صلوة اين حديث گذشته وآنجا لفظ وماشت بجاي ثنا باب الدعاء بعد الصلوة در بيان دعاي كه پس از فراغ نماز واقع شده حدثنا اسحق قال حدثنا يزيد قال اخبرنا ورقاء عن سمي عن ابي صالح عن ابي هريرة قالوا يا رسول الله ذهب اهل الدثور بالدرجات والنعيم المقيم مرويست از ابي هريره كه گفتند فقراي صحابه اي رسول خدا بردند اهل دولت واغنيا درجهاي قرب الهي ونعمت جاوداني قال كيف ذلك فرمود چگونه است اين قول قال صلوا كما صلينا وجاهدوا كما جاهدنا گفت يكي ازين فقرا نماز كردند اينها چنانكه ما نماز ميكنيم وجهاد كرده اند چنانكه جهاد كرديم ما وانفقوا من فضول اموالهم وليست لنا اموال وانفاق ميكنند از زيادتيها اموال خود ونيست مارا اموالي كه انفاق كنيم وثوابهاي صدقات حاصل نمائيم قال افلا اخبركم بامر تدركون من كان قبلكم فرمود آيا خبر نكنم شمارا بامري كه دريابيد شما كسي راكه بود پيش از شما ودريابيد ثوابهاي انفاق كه كرده باشند وتسبقون من جاء بعدكم وپيشي كنيد كسي راكه بيايد بعد از شما بثوابهاي انفاق ولا ياتي احد بمثل ما جئتم به الا من جاء بمثله ونمي آيد احدي بمانند چيزي كه آورده ايد بآن چيز مگر كسي كه آورد بمانند آن تسبحون في دبر كل صلوة عشرا سبحان الله ميگوئيد در پس هر نماز ده بار وتحمدون عشرا وتكبرون عشرا والحمد لله ميگوئيد ده بار والله اكبر ده بار كه ثواب آن زياده بر ثواب صدقات مال است وآنچه در سي وسه بار واقع شده است درهمين مطلب كه سي وسه بار گويد گفته اند اين عدد براي رفع درجات است تابعه عبيد الله بن عمر عن سمي ورواه ابن عجلان عن سمي ورجاء بن حيوة متابعت كرده است ورقاء را عبيد الله ابن عمر از سمي در روايت كرده است ابن عجلان بفتح مهمله وسكون جيم از سمي ورجاء بن حيوة ورواه جرير عن عبد العزيز بن رفيع عن ابي صالح عن ابي الدرداء ودر روايت كرده است اين حديث را جرير از عبد العزيز بن رفيع از ابي صالح باين اسناد از ابي الدرداء وروى سهيل عن ابيه عن ابي هريرة رضي الله تعالى عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا جرير عن منصور عن المسيب بن رافع عن وراد مولى المغيرة بن شعبة قال كتب المغيرة بن شعبة الى معاوية بن ابي سفيان ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يقول في دبر كل صلوة اذا سلم بتحقيق رسول خدا بود كه ميگفت در آخر هر نماز وقتي كه سلام دادي لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد خداوندا نيست مانعي مر چيزي را كه عطا كني تو ونيست عطا كننده مر چيزي راكه منع كني تو ونفع نميكند صاحب بخت را از حكم تو بخت او وجد بمعني پدر كلان نيز ميتواند بود يعني فائده نميكند صاحب نسب را نسب او ودر بعض عطايا وقال شعبة عن منصور قال سمعت المسيب اين اسناد براي دفع توهم تدليس آورده باب قول الله تعالى وصل عليهم در بيان قول خدا كه فرمود رحمت كن برايشان

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

بفتح فا مسلم بن سالم الهمداني بسكون ميم قال حدثني عبد الله بن عيسى بن عبد الرحمن ابن ابي ليلى بضم سين عبد الرحمن بن ابي ليلى بفتح دو لام انصاري مدني از ثقات تابعين است زرنيافته صد وبيست صحابي را وپدر او صحابي است از اهل غزوه احد قال لقيني كعب بن عجرة بضم عين وسكون جيم وفتح را گفت عبد الرحمن ملاقات كرد مرا كعب بن عجره كه حليف انصار بود واز اهل بيعة الرضوان ودر مدينه سنه پنجاه ودو فقال پس گفت كعب الا اهدي لك هدية سمعتها من النبي آيا تحفه نفرستم براي تو هديه كلامي كه شنيدم آنرا از پيغمبر صلى الله عليه وسلم هديه بفتح ها وكسر دال وتشديد يا تحفه كه بكسي فرستند بطريق احترام واكرام فقلت بلى فاهدها لي پس گفتم آري پس بفرست آن هديه را براي من فقال سألنا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلنا پس گفت پرسيديم پيغمبر خدا را وگفتيم يا رسول الله كيف الصلوة عليكم اهل البيت چيست كيفيت درود فرستادن بر شما اي اهل بيت رسالت گويند اهل بيت كنايه از ذات شريف آنحضرت است وبيانكه آن علان ميگويند مراد ذات فلان است چنانچه در آل داود كه در آن گفته اند وامر كرم بصلوة وسلام گفتن بر آنحضرت در نماز وغير آن وذكر كرام تعريف وثنا اند كه مطلوب كيفيت صلوة جامعه آنحضرت واهل بيت باشند

فان الله قد علمنا كيف نسلم عليك

تمام این آیت این است ان صلوتک سکن لهم ومن خص اخاه بالدعاء دون نفسه و در بیان کسی که
مخصوص کرد برادر خود را بدعا و رای خود قال ابو موسی قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت
ابو موسی اشعری گفت پیغمبر خدا اللهم اغفر لعبید ابی عامر اللهم اغفر لعبد اللہ بن قیس ذنبه
عبید مصغر عبد کنیت او ابو عامر بن سلیم است و ابو موسی اشعری مقصود آنست که آن حضرت
دعا کرد ابو موسی را بی آنکه خود را دعا کند و گوید اللهم اغفر لی ولعبید حدثنا مسدد قال
حدثنا یحیی عن یزید بن ابی عبید مولی سلمة قال حدثنا سلمة بن الاکوع قال خرجنا مع النبی صلی اللہ
علیہ وسلم الی خیبر گفت یزید بن عبید بر آمدیم با پیغمبر خدا بسوی خیبر قال رجل من القوم ای
عامر گفت مردی از قومی که همراه بودند ای عامر بن اکوع برادر سلمه بن اکوع است اشعار
رجزیه بسیار یاد داشت و به آواز خوش می‌خواند لو اسمعتنا من هنیاتک اگر بشنوانی تو ما را از کلمات
رجزیه خود جواب محذوف است هنیات بضم ها و فتح نون و تشدید یای تحتیه جمع هنیه تصغیر هنت
و مراد اشعار قصار رجز است فنزل یحدو بهم یذکر پس فرود آمد از راحله در حالی که حدی می‌خواند
برای ایشان و ذکر میکرد تاللہ لولا اللہ ما اهتدینا بخدا سوگند اگر نبودی خدا یعنی هدایت خدا
راه وصول خدا نمی یافتیم این قول او مقدمه اشعار است وذکر شعرا غیر هذا ولکنی لم احفظه
و خواند شعرها غیر این ولیکن من یاد ندارم قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من هذا السائق قالوا
عامر بن الاکوع فرمود رسول خدا کیست این راننده شتران گفتند عامر بن الاکوع است
قال یرحمه اللہ فرمود رحمت کنا د خدا او را وقال رجل من القوم یا رسول اللہ لولا متعتنا به و گفت
مردی از قوم ای رسول خدا چرا بهره مند نگذاشتی ما را بعامر بن اکوع یعنی واجب شد او را شهادت
بدعای تو کاشکی میگذاشتی برای ما عامر را ابن عبد البر گفته بودند مردم بتحقیق می‌دانستند که آن
حضرت هر کرا دعا برحمت میکرد از اهل غزا شهید میشد دران غزوه فلما صاف القوم قاتلوهم پس
هرگاه صف بستند قوم در حالی که قتال میکردند کافران را فاصیب عامر بقائمة سیف نفسه پس
مجروح شد عامر بسر شمشیر خود فمات پس مرد بهمان جراحت فلما امسوا اوقدوا نارا کثیرة
پس هرگاه شب کردند برافروختند آتشهای بسیار فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما هذه
النار علی ای شیء توقدون پس گفت رسول خدا چیست این آتشها بر چه چیز افروخته اید قالوا علی
حمر انسیة گفتند بر گوشت خران اهلی فقال اهریقوا ما فیها وکسروها پس فرمود بریزید چیزی
که درین دیگهاست و بشکنید آنها را قال رجل یا نبی اللہ الا نهریق ما فیها ونغسلها قال او ذاک
گفت مردی ای پیغمبر خدا آگاه باش میریزیم چیزی که در آنهاست و میشوییم آنها را یعنی پاک
میکنیم بشستن فرمود یا این را بکنید حدثنا مسلم قال حدثنا شعبة عن عمرو وهو ابن مرة
سمعت ابن ابی اوفی رضی اللہ تعالی عنهما یقول کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتاه
رجل بصدقة روایت کرده شده است از عمرو که گفت شنیدم ابن ابی اوفی را که میگفت

الجزء الثالث عشر تیسیر الاسلام

کتاب الانبیاء

وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید
اللهم بارک علی محمد وعلی آل محمد
کما بارکت علی ابراهیم
وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید
والفاظ گویا مثال است ازواج و ذریت را
که در روایت سابق است و آل مرد اهل و
عیال او را گویند و امام فخر الدین رازی
در تفسیر اهل البیت گفته اولی آنست که گفته
شود مراد ازان ازواج و اولاد آن حضرت
اند و علی نیز از ایشان است بجهت اختلاط و
معاشرت دختر فاطمه را رضی اللہ عنها و
در مجلس مذکور شود حدثنا عثمان بن
ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن
المنهال عن سعید بن جبیر عن ابن عباس
قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یعوذ الحسن والحسین
بود آنحضرت پناه میجست و افسون میکرد حسن
حسین را یعنی بکلماتی که دور شوند و یقول
ان اباکما کان یعوذ بها اسمعیل واسحاق و میفرمود
ایشان را بتحقیق پدر شما ابراهیم بود که پناه
میجست بآنکلمات اسمعیل و اسحاق را اعوذ
بکلمات اللہ التامة پناه میگیرم بکلمات
خدا که تام و کامل و مبرا از نقصان اند مراد
کلام اللہ است یا اسمای الهی من کل شیطان
از هر شیطان جن و انس وهامة بتشدید
میم واحد هوام است یعنی جانوران زهردار
یا مراد ازان هر نسمه که بهم و قصد بدی کند
ومن کل عین لامة واز هر چشمی که بدی رساند

باب

قول اللہ عز وجل ذکر قصه قول وتعالی
ونبئهم عن ضیف ابراهیم خبرده ایشان را

بود پیغمبر خدا و قوی که آمدے نزد آن حضرت مردی بصدقه قال اللهم صل علی آل فلان گفت ای خدا رحمت کن بر آل فلان کنایت از آرندهٔ صدقه است فاتاه ابی فقال اللهم صل علی آل ابی اوفی

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن اسمعیل عن قیس قال سمعت جریرا قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم الا تریحنی من ذی الخلصة گفت جریر فرمود مرا رسول خدا آیا راحت نمیدهی تو مرا از ذی الخلصه ذی الخلصه نام موضعی ست که دران بتے بود که می پرستیدند آن را وهو نصب کانوا یعبدونه یسمی الکعبة الیمانیة ؟ میده می شد کعبهٔ یمانی قلت یا رسول الله انی رجل لا اثبت علی الخیل جریر میگوید گفتم ای رسول خدا من مردی ام که قایم نمی توانم بود بر پشت اسپ فصک فی صدری پس زد در سینهٔ من فقال اللهم ثبته واجعله هادیا مهدیا پس فرمود خدایا ثابت دار او را و بگردان او را راه نما و راه یاب قال فخرجت فی خمسین من احمس من قومی گفت پس برآمدم من در پنجاه مرد از قبیلهٔ احمس که از قوم من بودند احمس بهمزه و حاء مهمله ساکن نام قبیله جریر است وربما قال سفیان فانطلقت فی عصبة من قومی و بسا است که گفته سفیان پس رفتم در مردان قوی از قوم خود فاتیتها فاحرقتها پس آمدم آن موضع را پس سوختم آن را ثم اتیت النبی صلی الله علیه وسلم فقلت یا رسول الله والله ما اتیتک حتی ترکتها مثل الجمل الاجرب پس آمدم نزد پیغمبر خدا پس گفتم ای رسول خدا بخدا سوگند نیامده ام نزد تو تا آنکه گذاشتم آن را مانند شتری گرگین که مالیده اند بروی قطران که تمام سیاه شده است از سوختن فدعا لاحمس وخیلها پس دعا کرد آن حضرت قبیلهٔ احمس و سپاه آن را

حدثنا سعید بن الربیع قال حدثنا شعبة عن قتادة قال سمعت انسا قال قالت ام سلیم للنبی صلی الله علیه وسلم انس خادمک گفت ام سلیم که مادر او ست پیغمبر خدا را انس خادم تست دعا کن ورا قال اللهم اکثر ماله وولده وبارک له فیما اعطیته ای خدا بسیار کن مال او را و اولاد ورا و برکت ده ورا آنچه دادهٔ تو او را حق جل شانه اجابت کرد این دعا را در حق او در روایت کرده اند که زیاده بر هفتاد نفر از اولاد او طواف میکردند بیت الله را و باغ او دو بار میوه میداد عمر او از صد و بیست سال گذشته بود

حدثنی عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا عبدة بن هشام عن ابیه عن عایشة رضی الله عنها قالت سمع النبی صلی الله علیه وسلم رجلا یقرء فی المسجد مردیست از عایشه که شنید پیغمبر خدا مردی را که میخواند قرآن در مسجد قال رحمه الله لقد اذکرنی کذا وکذا آیة پس فرمود رحمت کناد او را خدا بتحقیق یاد داد مرا چنین و چنین آیت را اسقطتها من سورة کذا وکذا که انداخته بودم آن آیت از سورهٔ چنین و چنین یعنی فراموش کرده بودم اگر گوئی چگونه روا باشد بر آن حضرت فراموشی ذان گوئیم اولا فراموشی امرے اختیاری نیست تا عدم جواز آن کنند فرمود آن حضرت

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

كتاب الانبياء

ترسا نیسیم و سبش چنانکه ابن ابی حاتم از سدی آورده که چون نزدیک گردانید ابراهیم با ایشان گوساله فربه بریان کرده گفت نمی خورید گفتند ما نمیخوریم طعام را مگر بثمن گفت ثمن او چیست گفت ذکر کنید نام خدا را با اول آن و سپاس گوئید در آخر آن پس نگاه کرد جبرئیل بسوی میکائیل و گفت لائق ست این را که بگیرد او را پروردگار وی خلیل چون دید ابراهیم که نمیخورند ترسید از ایشان قالوا لا توجل گفتند مترس که ما فرستاده شده ایم تا بشارت دهیم ترا بپسری دانا و عذاب کنیم قوم لوط را تفسیر کرد لا توجل را موافق کرمه ؟ لا تخف چنانکه در آیه دیگر همین لفظ ست و نیاورد حدیثے را درین باب زیرا چه ثابت نبود بشرط وے

باب

واذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی و یاد کن ای محمد وقتے را که گفت ابراهیم ای پروردگار من بنما مرا چگونه زنده میسازی مردگان را قال اولم تؤمن فرمود پروردگار آیا تردد داری در آن و ایمان

صلى الله عليه وسلم انما انسى ما انسانى قال الله تعالى سنقرئك فلا تنسى الا ما شاء الله
عدم تذکر اگر لایق شان نبوت باشد در تبلیغ احکام خواهد بود و بر تقدیر تسلیم عدم جواز مطلق
نسیان ہست د در ماخن فیہ تواند کہ آن حضرت ہمان وقت میخوانده باشد و نسیان از یک
دو آیت درین وقت ست . ه باشد واللہ اعلم حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة قال
اخبرنی سلیمان عن ابی وائل عن عبد اللہ قال قسم النبی صلی اللہ علیہ وسلم قسما فقال
بن مسعود قسمت کرد پیغمبر خدا غنیمتی را فقال رجل ان هذه لقسمة ما ارید به وجه اللہ
گفت مردی تحقیق این قسمتی ست کہ ارادہ کردہ نشدہ ہست بآن رضای خدا فاخبرت النبی صلی اللہ
علیه وسلم فغضب حتی رأیت الغضب فی وجهه راوی حدیث عبد اللہ گفت پس خبر دادم
پیغمبر خدا را از مقول او پس غضب کرد تا آنکہ دیدم من غضب را در روی آن حضرت و قال
یرحم اللہ موسی لقد اوذی باکثر من هذا فصبر و فرمود رحمت کند خدا موسی را علیه السلام
ایذا کردہ شد بیشتر ازین پس صبر کرد مطابقت حدیث ترجمہ ہمین جزء حدیث ہست کہ
کرد آن حضرت تنہا موسی را **باب** ما یکره من السجع فی الدعاء در بیان آنچہ مکروہ است
از سجع در دعا حدثنا یحیی بن محمد بن السکن قال حدثنا حبان بن هلال ابو حبیب قال
حدثنا هارون المقری قال حدثنا الزبیر بن الخریت عن عکرمة عن ابن عباس قال حدث
الناس کل جمعة مرة گفت ابن عباس حدیث کن مردم را ہر جمعہ یکبار یعنی وعظ و نصیحت
کن در ہفتہ یکبار فان ابیت فمرتین فان اکثرت فثلاث مرات و اگر اباکنی پس دو بار
بسیار خواہی پس سہ بار وعظ کن در ہفتہ ولا تمل الناس هذا القرآن و ملال مکن مردم را
ازین قرآن را یعنی موجب ملال مگردان قرآن را ولا الفینک تاتی القوم وهم فی حدیث
من حدیثهم و نیابم ترا کہ بیائی مردم را و حال آنکہ در گفتار اند از گفتارہای خود فتقص علیهم
فتقطع علیهم حدیثهم فتملهم پس قصہ خوانی بر ایشان پس قطع کنی بر ایشان حدیث ایشان
را پس ملول کنی ایشان را ولکن انصت ولیکن خاموش باش فاذا امروک فحدثهم پس
کہ امر کنند ترا حدیث کن ایشان را وهم یشتهونه و حال آنکہ ایشان میل دارند و میخواہند
شنیدن وعظ وانظر السجع من الدعاء فاجتنبه و بگذار سجع را از دعا یعنی تکلف مکن در
سجع و اگر بے تکلف سجع واقع شود باکے ندارد فانی عهدت رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم
واصحابه پس تحقیق دریافتم رسول خدا و یاران آن حضرت را لا یفعلون الا ذلک
میکردند مگر آن را یعنی تکلف نداشتند در آوردن کلام مسجع و مکروہ جز این نیست و در بعض
ادعیہ ماثورہ کہ بطریق سجع واقع شدہ ازین قبیل ست **باب** لیعزم المسالة فانه لا مکره له
بطریق جزم کند مسئلہ را یعنی دعا را بجزم گوید نہ بطریق تردد گوید خدا وندا گر خواستہ
عطا کن بحقیق مکرہ نیست دعا بطریق جزم حدثنا مسدد قال حدثنا اسمعیل قال

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

كتاب الانبياء

ترجمہ شدہ ہمہ آن در روایت نسفی

حدثنا احمد بن صالح قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنی یونس عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن و سعید بن المسیب عن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نحن احق بالشك من ابراهيم اذ قال

فرمود آن حضرت ما سزاوار تریم بشک از ابراہیم وقتیکہ گفت رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی اختلاف کردہ اند سلف در مراد شک بعضی حمل کردہ اند آنرا بظاہر و گفتہ کہ آن پیش از نبوت بود و طبری نیز حمل بر ظاہر کردہ و آنرا از وسوسہ خاطر گردانیدہ کہ برقرار نماند در ایمان ثابت کہ ان لغزش نکردہ و اسناد نمود آنرا ابن عباس بطرق مختلفہ و ابن ہمیں کردہ عطا وغیرہ و چون تطرق شک دور از شان انبیاست صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین کہ اول مومنان و موقنان اند تاویل کنند آنرا ...

عبد العزيز عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت انس فرمود رسول خدا
اذا دعا احدكم فليعزم المسألة وقتيكه دعا كند يكى از شما پس گويحزم طلب كند مسئول خود را
ولا يقولن اللهم ان شئت فاعطنى فانه لا مستكره له پس بدرستيكه كرده دارنده نيست
مر آن را حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابى الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة رضى
الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يقولن احدكم اللهم اغفر لى ان شئت
اللهم ارحمنى ان شئت ليعزم المسألة فانه لا مكره له **باب يستجاب للعبد ما لم يعجل** در
بيان آنكه استجابت كرده ميشود مر عبد را مادام كه شتاب نميكند يعنى نگويد كه دعا كردم و اجابت
كرده نشد مرا حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن ابى عبيد مولى
ابن ازهر عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يستجاب لاحدكم ما لم يعجل
يقول دعوت فلم يستجب لى اين معنى استعجال است **باب رفع الايدى فى الدعاء** در بيان
برداشتن دستها در وقت دعا وقال ابو موسى الاشعرى دعا النبى صلى الله عليه وسلم
ثم رفع يديه گفت ابو موسى اشعرى اراده دعا كرد پيغمبر خدا پس تر برداشت هر دو دست
خود را ورايت بياض ابطيه وديدم سفيدى هر دو بغل آن حضرت را وقال ابن عمر رفع النبى صلى الله
عليه وسلم يديه وقال اللهم انى ابرأ اليك مما صنع خالد گفت خدا اوندا تحقيق من بيزارم
از آنچه كرده است خالد و قصه خالد اين است كه آن حضرت صلى الله عليه وسلم فرستاده بود
خالد را بسوى بنى جذيمه كه دعوت كند ايشان را بسوى اسلام ايشان نيكو اقرار باسلام نكردند و نگفتند
كه مسلمان شديم بلكه گفتند كه صابى شديم و صابى آن را گويند كه از دينى بدينى ديگر انتقال كند
خالد آنها را قتل كرد و اسير كرد اين معنى چون بآن حضرت رسيد راضى نشد باين فعل خالد
پس هر دو دست برداشت وگفت اى خدا من بيزارم از آنچه خالد كرده قال ابو عبد الله وقال
الاويسى حدثنى محمد بن جعفر عن يحيى بن سعيد وشريك سمعا انسا عن النبى صلى الله
عليه وسلم رفع يديه حتى رايت بياض ابطيه **باب الدعاء غير مستقبل القبلة** در بيان
دعا كردن غير آنكه روى كند بقبله حدثنا محمد بن محبوب قال حدثنا ابو عوانة عن
قتادة عن انس بن مالك رضى الله تعالى عنه قال بينا النبى صلى الله عليه وسلم يخطب
يوم الجمعة مرويست از انس بن مالك كه گفته در اثناى آنكه پيغمبر خدا خطبه مى خواند روز
جمعه فقام رجل فقال يا رسول الله ادع الله ان يسقينا فتغيمت السماء ومطرنا پس استاد
مردى وگفت اى رسول خدا دعا كن خدا را كه باران دهد ما را پس ابر در گرفت آسمان
را و باران باريد ما را حتى ما كاد الرجل يصل الى منزله تا آنكه نزديك نبود كه برسد آن
مرد بمنزل خود فلم تزل تمطر الى الجمعة المقبلة پس دايم بود كه باران باريد ما را تا جمعه آينده
فقام ذلك الرجل او غيره پس ايستاد همان مرد يا غير او فقال ادع الله ان يصرفه عنا

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

بعضے علماء عربيت گفته اند كه لفظ ساك ... آيد
براى نفى يعنى از هر دو پسيد چنانچه
قول ويتالى اهم سيرام قوم تضيع ييے
ضيعه نيست درين هر دو فرق وچنانكه
درعرب گويند شيطان بهترست از
فلان يعنى خير نيست دران هر دو پس
معنے چنان باشد كه شك نيست نزد ما
هر دو پس گمان شك ابراهيم خليل
بر دوستانه شده ولفظ شك از بعضى
روات ومعنى ظاهرست كه من احق ام
باين سوال انا ابراهيم بجهت فرط
ربح من از شدت انكار است وتعجب
وبجهت ايشان از امر بعث واحياء
موتى چه آن سوال براى تثبت در
احتجاج بر منكران وطلب ترقى بود
از علم اليقين بعين اليقين حاجت باحتجاج
بر منكران اين قوم بيشتر است

ويرحم الله لوطا لقد

كان ياوى الى ركن شديد
ورحمت كند خدا لوط پيغمبر را هر آئينه
تحقيق لوط كه آمده پناه ميگرفت در
دفع شر وشوخى قوم بسوى ركن
سخت يعنى پناه قوى از قبيله يا
سلطان صاحب شوكت وحال آنكه
محكم كه احق بالتجا باشد حق تعالى
و رحمت او نبود در عرب قوم در جاى
كه از كسے تقصيرے واقع
شود و حسنى كنند كه نبايد كرد وشاهد
است اين را روايت بعضى سدر كه عنقريب
در ترجمه لوط مذكور شود ولو لبثت في
السجن طول ما لبث يوسف لاجبت الداعي
واگر درنگ كردمى در زندان آنقدر

فلقد غرقنا پس گفت دعا كن خدا را اينكه باز دارد باران را از ما بتحقيق ؟ غرق شديم فقال اللهم حوالينا ولا علينا پس فرمود اى بار خدايا ببار در اطراف ما و مبار بر ما فتحلّل السحاب يتقطع حول المدينة پس گشت ابر پاره پاره گرديد گرد مدينه ولا يمطر اهل المدينة و باران باريده نشد بر اهل مدينه **باب الدعاء مستقبل القبلة** حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا وهيب قال حدثنا عمرو بن يحيى عن عباد بن تميم عن عبد الله بن زيد قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم الى هذا المصلى يستسقي بيرون آمد پيغمبر خدا بسوى اين مصلى در حالى كه طلب ميكند باران را فدعا واستسقى ثم استقبل القبلة پس دعا كرد و طلب باران كرد پس رو كرد بجانب قبله وحول رداءه و گردانيد ردائى خود را و تقليب كردن ردا بصورت تقليب ردا چنين است كه ردا بر دوش ها انداخته كنج جانب دست چپ است بدست راست بگيرند و كنج جانب دست راست بدست چپ يا دو طرف پايان بالا كنند و جانبى كه متصل بدن است بيرون برند **باب دعوة النبي صلى الله عليه وسلم لخادمه بطول العمر وبكثرة ماله** در بيان دعا كردن پيغمبر خدا مر خادم خود را بدرازى عمر و بسيارى مال او **حدثنا** عبد الله بن ابى الاسود قال حدثنا حرمى بن عمارة قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس رضى الله تعالى عنه قال قالت امى يا رسول الله خادمك انس ادع الله له گفت انس گفت مادر من اى رسول خدا انس خادم تست دعا كن خدا را براى او قال اللهم اكثر ماله وولده وبارك له فيما اعطيته ترجمه عنقريب گذشته **باب الدعاء عند الكرب** در بيان دعا كردن نزد غم و اندوه **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال حدثنا هشام قال حدثنا قتادة عن ابى العالية عن ابن عباس رضى الله تعالى عنهما قال كان النبي صلى الله عليه واله وسلم يدعو عند الكرب لا اله الا الله العظيم الحليم لا اله الا الله رب السموات والارض ورب العرش العظيم **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن هشام ابن ابى عبد الله عن قتادة عن ابى العالية عن ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول عند الكرب پيغمبر بود وقتى كه خواستى دعا كند براى دور شدن كربت استفتاح ميكرد دعا را باين كلمات لا اله الا الله العظيم الحليم لا اله الا الله رب العرش العظيم لا اله الا الله رب السموات ورب الارض ورب العرش الكريم وقال وهب حدثنا شعبة عن قتادة مثله **باب التعوذ من جهد البلاء** در بيان پناه جستن از مشقت و رنج بلا بيش از حد آن **حدثنا** على بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنى سمى عن ابى صالح عن ابى هريرة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يتعوذ من جهد البلاء جهد بضم و بفتح توانائى و كوشش و بمعنى رنج در لغت بضم بمعنى طاقت است و بفتح ماخوذ است از اجهد كى فى هذا الامر اى ابلغ غايتك وجهد فيه از اجهد لقال جهد دابته واجهدها اذا حمل عليها فى السير فوق طاقتها كذا فى الصراح وكذلك الشقاء وسوء القضاء وشماتة الاعداء پناه جستن از قضاى بد باين معنى تواند بود كه قضاى بد در حق او نرفته باشد مگر در تعميم اين كلمات همين معنى تواند بود قال سفيان الحديث ثلث

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

آنحضرت بالاتر از استقامت جميع انبيا و اولى العزم ست و در قصه يوسف كلام زياده برين بيايد انشاء الله تعالى

باب

قول الله عز وجل واذكر فى الكتاب اسمعيل انه كان صادق الوعد و ذكر كن در قرآن شان اسمعيل كه بتحقيق وى بود راست وعده و بود فرستاده بخلق خبر دهنده از حق در روايت كرده ابن ابى حاتم كه وى در آمد قريه را و فرستاد در انجا مردى را در حاجتى و وعده كرد انتظار او را پس اقامت كرد در انجا يك سال و در روايتى گرفت آن مسكن ليس تا ميده شد آن روز صادق وعده رياده كرده اند بعضى مفسران كه انتظار كرد يكسال تا آنكه آمد او را جبرئيل و گفت كه آن تاجر كه وعده كرده تو او را نشسته ابليس است عليه اللعنت و بيايد از اخبار اسمعيل عنقريب گذشت **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا حاتم بن اسمعيل كوفى عن يزيد بن ابى عبيد بضم عين عن سلمة بن الاكوع قال مر رسول الله

يدث اما واحدة لا ادري ايتهن هي گفت اين حديث سه جزء است زياده كرده ام من يك كلمه نميدانم كدامي اين كلمات است آن يك كلمه كه زياده كرده ام سفيان را بعد از روايت حديث شك شده و در اشتباه افتاده كه درين يازده كلمه جهد بلاء و درك شقاء و سوء قضاء و شماتت اعداء آن كلمه كدام است و ظاهر آنست كه اين قدر ندانستن منافي ثقه بودن كه شرط صحت حديث است نخواهد بود. باب دعاء النبي صلى الله عليه وسلم در بعضي نسخ مضمون ترجمه باب اين چنين آمده يعني لفظ باب بلا ترجمه روايت كرده اللهم الرفيق الاعلى در آخر حيات چون مخير ساختند آن حضرت را كه دائم باقي ماند در دنيا و از قرب عند الله و جميع كمالاتي كه آن حضرت دارد در آن قصور و نقصان نرود و اگر خواهد از دار دنيا برآيد و بملكوت بپيوندد آن حضرت اختيار شق اخير كرده گفت خداوندا اختيار كردم رفيق اعلى را كه وصول بملكوت قدس است حدثنا سعيد بن عفير قال حدثني الليث قال حدثني عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني سعيد بن المسيب وعروة بن الزبير في رجال من اهل العلم گفت ابن شهاب خبر دادند مرا اين دو نفر كه سعيد بن مسيب و عروه بن زبير در حضور مروان كه اهل علم بودند و مي شنيدند و تواند كه باين معنى باشد كه ايشان خبر دادند در جمله طائفه ديگر كه آنها نيز خبر داده اند باين حديث ان عائشة رضي الله تعالى عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول وهو صحيح گفت عائشه بود رسول خدا كه مي گفت و حال آنكه آن حضرت صحيح بود و بيماري نداشت لم يقبض نبي قط حتى يرى مقعده من الجنة قبض كرده نشده است هيچ پيغمبرے هرگز تا آنكه مي بيند جاي بودن خود از بهشت ثم يخير پس تر اختيار كرده ميشود در بودن او در دنيا و رفتن او در بهشت فلما نزل به ورأسه على فخذي غشي عليه ساعة ثم افاق پس وقتے كه نازل كرده شد بآن حضرت وفات او و حال آنكه سر آن حضرت بر ران من بود بيهوشي كرده شد بر آن حضرت زماني پستر بهوش آمد فاشخص بصره الى السقف پس دوخت چشم خود را بسوي سقف خانه ثم قال اللهم الرفيق الاعلى پستر فرمود اي خداوندا اختيار كردم رفيق اعلى را يعني اختيار كردم موت را كه ميرساند برفاقت ملاء اعلى كه ملائك اند يا ميرساند بجمعي كه در ملاء اعلى جا دارند و نعمت داده است ايشان را كه انبيا اند و اتباع ايشان و شهدا و صديقان اند قلت اذا لا يختارنا گفتم آنگاه اختيار نميكند ما يان را و علمت انه الحديث الذي كان يحدثنا وهو صحيح و دانستم كه تحقيق اين همان حديث است كه ميگفت در حال صحت مزاج يعني خبر ميداد از رحلت خود در ايام صحت قالت فكانت تلك اخر كلمة تكلم بها گفت عائشه بود اين كلمات آخر كلماتے كه تكلم كرده بآن اللهم الرفيق الاعلى باب الدعاء بالموت والحيوة در بيان دعا كردن بموت خود و زندگاني خود حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن اسمعيل عن قيس قال اتيت خبابا وقد اكتوى سبعا گفت قيس آمدم خباب را كه از اصحاب كرام است و تحقيق داغ كرده بود هفت

الجزء الثالث عشر تجزاي سلام

كتاب الانبياء

تيسير القاري ميداني ... ... [illegible]
ادموا را باهم ... [illegible]
... [illegible] تمام كردي از دروازي ... باهم استمال سيد دم قال گفت راوي وامسك احد السرنقين بايد ائم پس بار داشت يكي از ان دو رشته دستهاي خود را ايستند رفيق ديگر غير آن رفيق كه آنحضرت با ايشان بود فقال رسول الله پس گرويد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يا الكم لا ترمون چيست شما را تير نمي اندازيد فقالوا پس گفت يا رسول الله كيف نرمي وانت معهم گونه تير اندازيم و حال آنكه تو با رفيق مقابل ما هستي و كسي كه تو با وي باشي غالب آيد و مغلوب نشود فقال ارموا وانا معكم كلكم پس فرمود تير بيندازيد و من با شما همه هستم و در قصد ونيت و خصوص با طرف نيستم

باب

قصة اسحاق بن ابراهيم النبي عليهما السلام

وارغ بيت خود درري كه بود در شكم او وقال لولا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهانا ان ندعو بالموت لدعوت به گفت خباب اگر نبودي آنكه رسول خدا منع كرده است ما را اينكه دعا كنيم مرگ خود هر آئنه دعا ميكردم مرآن زيست درري كه بيتاب بود از ان حدثني محمد ابن المثنى قال حدثنا يحيى عن اسمعيل قال حدثني قيس قال اتيت خبابا وقد اكتوى سبعا في بطنه فسمعته يقول لولا ان النبي صلى الله عليه وسلم نهانا ان ندعو بالموت لدعوت به حدثني ابن سلام قال حدثنا اسمعيل بن علية عن عبد العزيز بن صهيب عن انس رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يتمنين احد منكم الموت لضر نزل به فرمود رسول خدا آرزو نكند يكي از شما مرگ را از جهت ضرري والمي كه فرود آمده بوي فان كان لا بد متمنيا للموت فليقل پس اگر باشد كه چاره ندارد از آرزو كردن مر موت را از شدت الم پس گو بگويد اللهم احيني ما كانت الحيوة خيرا لي خداوندا زنده دار مرا ما دا ميكه حيات بهتر است مرا وتوفني اذا كانت الوفاة خيرا لي وبميران مرا وقتي كه باشد وفات بهتر مرا باب الدعاء للصبيان بالبركة ومسح رؤسهم در بيان دعا كردن مر كودكان را به بركت ومسح كردن سرهاي ايشان از روي مهرباني وقال ابو موسى ولد لي غلام وگفت ابو موسى اشعري زاده شد مرا پسري فدعا له النبي صلى الله عليه وسلم بالبركة حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا حاتم بن اسمعيل عن الجعد بن عبد الرحمن قال ابو عبد الله ويقال جعد وجعيد گفت ابو عبد الله مؤلف گفته ميشود جعد وجعيد يعني اختلاف است در نام او كه جعد است يا جعيد مصغر جعد قال سمعت السائب بن يزيد يقول ذهبت بي خالتي الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله ان ابن اختي وجع پس گفت اي رسول خدا بتحقيق خواهرزاده من دردناك است فمسح راسي ودعا لي بالبركة پس مسح كرد سر مرا ودعا كرد مرا به بركت ثم توضأ فشربت من وضوئه پس وضو كرد آن حضرت پس خوردم من از آب وضوي آن حضرت صلى الله عليه وسلم مراد بقيه آبي كه باقي مانده بود از آب وضوي آن حضرت صلى الله عليه وسلم بعضي بر آب مستعمل هم حمل كرده اند آنانكه گفته اند كه طاهر غير مطهر است وبر قول كه غير طاهر است آب مستعمل وضوي آن حضرت مستثنى خواهد بود چنانكه بعضي در طهارت فضلات آن حضرت سخن كرده اند ثم قمت خلف ظهره فنظرت الى خاتمه بين كتفيه مثل زر الحجلة پس استادم پس پشت آن حضرت پس نظر كردم بسوي خاتم آن حضرت ميان دو شانه آن حضرت كه مانند بيضه حجله بود وحجله نام جانوري است مثل كبوتر بعضي گفته اند زر بكسر زاي وتشديد را بمعنى تكمه حجله كه پرده عروس مي باشد حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا ابن وهب قال حدثنا سعيد ابن ابي ايوب عن ابي عقيل انه كان يخرج به جده عبد الله بن هشام من السوق او الى السوق مرويست از ابي عقيل كه بتحقيق بود وي كه بيرون مي آورد او را پدر كلان او عبد الله بن هشام

الجزء الثالث عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

درين باب روايت كرده ابن عمر وابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم ذكر كرده هر دو روايت را چنين زيرا كه نبود بر شرط مؤلف وشايد كه اشارت ميكند بحديث ابن عمر كه در قصه يوسف بيايد وبحديث ابي هريره كه در باب آينده بيايد

باب

قوله تعالى قول حق تعالى در ذكر يعقوب پيغمبر عليه السلام ام كنتم شهداء اذ حضر يعقوب الموت آيا بوديد شما حاضر وقتيكه پيش آمد يعقوب را مرگ ويعقوب را اسرائيل نيز گويند بمعنى عبد الله واسرائيل لقب اوست اذ قال لبنيه ما تعبدون من بعدي

از بازار یعنے از جہت دخول ببازار و معاملہ بیع و شرا بسوی بازار رشک را دیست فیشتری الطعام پس میخرید طعام را فیلقاہ ابن الزبیر و ابن عمر پس ملاقات میکردند او را این ہر دو عزیز فیقولان اشرکنا فان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قد دعا لک بالبرکۃ پس میگفتند شریک کن ما را درین طعامی کہ خریدہ پس تحقیق پیغمبر خدا دعا کردہ است مر ترا بہ برکت فیشرکھم پس شریک میکرد ایشان را ضمیر جمع کہ راجع است بسوی دو کس ابن زبیر و ابن عمر است مبنی است بر قول کہ اقل جمع دو فرد میباشد فربما اصاب الراحلۃ کما ھی پس بسا بودی کہ رسیدی از سود راحلہ یعنی انچہ میدادی بآن ہر دو بودی از سود طعام کہ خریدہ بود این چنین تقریر کردہ اند معنی این کلام و میتوان گفت بسا بود کہ دریافتی بار راحلہ را چنانچہ خریدہ بودی وانچہ بآنہا میداد موجب نقصان نمی شد فیبعث بھا الی المنزل پس میفرستاد آن را کہ خریدہ بود بتمام و کمال بسوی خانۂ خود حدثنا عبد العزیز بن عبد اللہ قال حدثنا ابراھیم بن سعد عن صالح بن کیسان عن ابن شھاب قال اخبرنی محمود بن الربیع وھو الذی مج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی وجہہ وھو غلام من بئرھم گفت ابن شہاب خبر دادہ مرا محمود بن ربیع و این محمود بن ربیع آن کسے ست کہ آب دہان خود انداختہ بود رسول خدا در روی او در حالی آنکہ او غلام نابالغ بود و این آب از چاہ اینہا بود گفتہ اند کہ مج در حکم مسح و دعاست کہ آن حضرت برای برکت از دہان مبارک خود برروی او انداختہ و این فعل قایم مقام قول ست در افاضۂ برکات پس مطابق ترجمہ است حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد اللہ قال اخبرنا ھشام بن عروۃ عن ابیہ عن عایشۃ رضی اللہ تعالی عنہا قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یؤتی بالصبیان فیدعو لھم گفت عایشہ بود پیغمبر خدا کہ آوردہ میشد بکودکان پس دعا میکرد آنہا را فاتی بصبی فبال علی ثوبہ پس آوردہ شد آن حضرت را کودکے پس شاشہ کرد بر جامہ آن حضرت فدعا بماء فاتبعہ الماء ولم یغسلہ پس طلبید آبی پس برپے کردہ بول را آبی و نشست آن جامہ را این حدیث در باب وضو بشرح و بیان گذشتہ است حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزھری قال اخبرنی عبد اللہ بن ثعلبۃ بن صعیر وکان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قد مسح عنہ و بود رسول خدا بتحقیق مسح کردہ از روے او و این جملہ معترضہ است در اثنای دو کلام انہ رای سعد بن ابی وقاص یوتر برکعۃ گفت زہری خبر دادہ مرا عبد اللہ بن ثعلبہ کہ بتحقیق وے دیدہ است سعد بن ابی وقاص را کہ وتر میکرد بیک رکعت

باب الصلوۃ علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم

در بیان درود فرستادن بر پیغمبر خدا حدثنا آدم قال حدثنا شعبۃ قال حدثنا الحکم قال سمعت عبد الرحمن بن ابی لیلی قال لقینی کعب بن عجرۃ گفت عبد الرحمن بن ابی لیلی ملاقات کرد مرا کعب بن عجرہ بضم عین مہملہ و سکون جیم بعد او را مفتوحہ و ہائے تانیث

الجزء الثالث عشر شرح الاسلام

کتاب الانبیاء

پدران تو کہ یک خدا است و یکتا و منّت لہ مسلمون را مر آن ... از ... اکرم در بعضے نسخ بعد از ذکر لفظ ... گفت حدثنا اسحق بن ابراھیم سرت ابن راہویہ سمع المعتمر عن عبید اللہ بحنفیر عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی ھریرۃ قال قیل للنبی گفتہ شد مر پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم من اکرم الناس کیست عزیز تر و گرامی و بزرگترین مردم قال اکرمھم اتقاھم فرمود گرامی تر و بزرگتر ایشان پرہیزگار ترین ایشان ست قالوا گفتند بندگان یا نبی اللہ لیس عن ھذا نسئلک نیست کہ از اکرم نزد خدا می پرسیم قال فاکرم الناس فرمود پس کریم ترین مردم از روی حسب و نسب صالح اکرمی پس یوسف نبی اللہ ابن نبی اللہ یعقوب ابن نبی اللہ اسحاق ابن خلیل اللہ ابراہیم ست قالوا گفتند لیس عن ھذا نسئلک ازین قسم کرم نیز سوال نمیکنم ترا قال فعن معادن العرب نسب الوسطے [illegible] ... ہر دو روایت ست فرمود آیا پس ...

درآخر قال پس گفت مرا الا اهدي لك هدية آيا بدهم بتو هديه كه شنيدم آنرا از نبي صلى الله عليه وسلم خرج علينا تحقيق پيغمبر خدا بيرون آمد بر ما فقلنا يا رسول الله قد علمنا كيف نسلم عليك فكيف نصلي عليك پس گفتيم اى رسول خدا تحقيق دانستيم كه چگونه سلام كنيم بر تو در تشهد كه خوانديم السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته پس چگونه صلوة فرستيم بر تو فقال قولوا پس فرمود بگوئيد اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على آل ابراهيم انك حميد مجيد اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على آل ابراهيم انك حميد مجيد حدثنا ابراهيم بن حمزة قال حدثنا ابن ابي حازم والدراوردي عن يزيد عن عبد الله بن خباب عن ابي سعيد الخدري قال قلنا يا رسول الله هذا السلام عليك فقد علمنا گفت ابو سعيد خدري گفتيم اى رسول خدا اين سلام بر تست پس تحقيق دانستيم فكيف نصلي عليك قال قولوا اللهم صل على محمد عبدك ورسولك كما صليت على ابراهيم وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم **باب** هل يصلى على غير النبي صلى الله عليه وسلم وقول الله عز وجل وصل عليهم ان صلوتك سكن لهم در بيان آنكه آيا صلوة كرده شود بر غير پيغمبر خدا و در بيان قول خدا وصل عليهم وصلوة پيغمبر است بر امت خود تحقيق صلوة تو موجب آرام و سكونت است مر ايشان را حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن ابن ابي اوفى قال كان اذا اتى رجل النبي صلى الله عليه وسلم بصدقته گفت ابن ابي اوفى بود وقتيكه مى آورد مردى پيغمبر خدا را صدقه خود را صدقه عبارت از مال است غير زكوة مفروض وگاهے صدقه بر زكوة نيز اطلاق ميكنند قال اللهم صل عليه گفتے اى خدا رحمت كن بروے واتاه ابي بصدقته وآورد پدر من صدقه خود را فقال اللهم صل على آل ابي اوفى پس فرمود اى خدا رحمت كن بر آل ابي اوفى حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن عبد الله بن ابي بكر عن ابيه عن عمرو بن سليم الزرقي قال اخبرني ابو حميد الساعدي انهم قالوا يا رسول الله كيف نصلي عليك قال قولوا اللهم صل على محمد وازواجه وذريته كما صليت على آل ابراهيم وبارك على محمد وازواجه وذريته كما باركت على آل ابراهيم انك حميد مجيد در توجيه تشبيه كه درين حديث واقع شده بيا توجيهات صحيح كرده اند وشيخنا الوحيد ابو المجد عبد الحق رضي الله عنه رسالۀ مفرده جمع كرده يازده توجيه بعد از جرح وتعديل آورده **باب** قول النبي صلى الله عليه وسلم من آذيته فاجعله له زكوة ورحمة در بيان فرموده پيغمبر خدا كسے كه آزار كرده ام من او را پس بگردان آن آزار او را طهارت يا موجب زيادتى در خيرات وصلاح ورحمت بروے حدثنا احمد بن صالح قال حدثنا ابن وهب قال اخبرني يونس عن ابن شهاب قال اخبرني سعيد بن المسيب عن ابي هريرة رضي الله تعالى عنه انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول روايت كرده سعيد بن مسيب از ابي هريره كه تحقيق ابي هريره شنيد پيغمبر خدا را ميفرمود اللهم فايما مؤمن سببته اى خدا هر كدام مسلمان را كه دشنام داده ام من او را فاجعل ذلك

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

... پس بهتر وشريف تر آن مردم در جاهليت بهتر وشريف ترين ايشانند در اسلام وقتيكه دانا شوند در دين ... ما ... و كرامت در اسلام ... دانائى در دين ... شرف وكرم معتبر جاهليت ... در اسلام ... اگر ... اشد ... بهتر از شريف جاهلى بود در باب قول الله واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى عنقريب گذشت

باب

قصة لوط ... ابن هاران بن آزر بن تارخ برادرزادۀ ابراهيم است عليهما السلام ايمان آورده بود بر ابراهيم عليه السلام وهجرت كرده بود با وى بسوے مصر وسپس بازگشت با وى بسوے شام پس نزول كرد ابراهيم عليه السلام ... راه نزول كرد لوط ... در ...

له قربة اليك يوم القيامة پس بگردان آن را برای او موجب قربت بسوی خود در روز قیامت
بتشدید و نماند که آن را که آن حضرت سب کرده باشد مستحق سب بوده چگونه آن سب منقلب بقربت
الهی میگردد و اگر مستحق نبوده از آن حضرت که موصوف بخلق عظیم است و در شان آن حضرت واقع
شده که فحش گو و سب ابر ده خلق کریم وی نگردیده چگونه از آن حضرت صادر میشد و آنکه گرمانی
در رفع این خلجان گفته که مراد غیر مستحق است چنانکه در روایات دیگر تصریح بآن رفته است تسلی
بآن نمیشود فتدبر **باب التعوذ من الفتن** در بیان پناه جستن از فتنها **حدثنا** حفص بن
عمر قال حدثنا هشام عن قتادة عن انس رضی الله تعالی عنه سألوا رسول الله صلی الله علیه وسلم
حتی احفوه المسألة مرویست از انس بن مالک سوال کردند رسول خدا را تا آنکه مبالغه کردند در
سوال احفا بمعنی مبالغه است در سوال و الحاف بمعنی الحاح است فغضب فصعد المنبر پس
غضب کرد آن حضرت و برآمد بر منبر فقال لا تسئلونی الیوم عن شیء الا بینته لکم پس
فرمود نمی پرسید مرا امروز از هیچ چیز مگر آنکه بیان میکنم آن را برای شما فجعلت انظر یمینا و شمالا
پس گشتم من که نگاه میکنم بطرف دست راست و دست چپ فاذا کل رجل لاف راسه فی ثوبه
یبکی پس ناگاه می بینم مردے را که پیچیده است سر خود را در جامه خود در حالی که گریه میکند
سبب گریه تواند که آن باشد که احوال باطن فاش خواهد شد و کم کسے باشد که ظاهر و باطن او یکسان
نواهد بود پس متهم بنفاق میگردد و الله اعلم بحقیقة الحال فاذا رجل کان اذا لاحی الرجال یدعی
الی غیر ابیه پس ناگاه دیدم مردی که بود وقتی که خصومت کردی مردم را خوانده میشد مر غیر
پدر او یعنی نسبت میکردند او را بغیر پدر او فقال یا رسول الله من ابی قال حذافة پس گفت
آن مرد ای رسول خدا کیست پدر من فرمود حذافه است نام آن مرد عبد الله بود و نام پدر او
حذافه است و آن حضرت بوحی دانسته باشد که نام پدر او حذافه است یا بحکم قیافت و واقع این چنین بود
ثم انشا عمر فقال رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه وسلم رسولا پس
اظهار کرد عمر پس گفت و تجدید کرد ایمان را بملاحظه آنکه غضب کرد آن حضرت پس گفت عمر
راضی شدیم بخدا به پروردگاری و باسلام از برای دین و بمحمد صلی الله علیه وسلم برای پیغمبر
نعوذ بالله من الفتن پناه میجوییم بخدا از بلاها و فتنها فقال رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم ما رأیت فی الخیر والشر کالیوم قط پس فرمود رسول خدا ندیده ام در نیکی و بدی
مانند امروز هرگز یعنی آنچه امروز بر من ظاهر شده از غیوب و کشف کردند هرگز ظاهر نشده بود
بر من و مکشوف نگشته انه صورت لی الجنة والنار حتی رأیتهما وراء الحائط بتحقیق
شان این است که تصویر کرده شد برای من بهشت و دوزخ تا آنکه دیدم هر دو را در پس
آن دیوار محراب مسجد رسول خدا وکان قتادة یذکر عند هذا الحدیث هذه الآیة
و بود قتاده که ذکر میکرد نزد روایت این حدیث این آیت را یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا

سوره از قرآن میفرماید در سوره نمل ولوطا
اذ قال لقومه اتاتون الفاحشة وانتم
تبصرون و یاد آرید فرستادیم لوط را وقتی که گفت
مر قوم خود را آیا می آیید عمل زشت یعنی لواطت
را و حال آنکه شما میدانید که این کار زشت است
که کرده است آنرا هیچ یکی پیش از شما یا می بینید
از یکدیگر مباشرت آنرا و ایشان علانیه میکردند
آنرا و آن فاحش تر است ائنکم لتاتون
الرجال شهوة من دون النساء آیا شما هر آئینه
می آیید مردان را از روی شهوت نه زنان را
که مخلوق اند برای آن بجانب مردان که ایشان
برای فاعلیت اند نه مفعولیت بل انتم قوم
تجهلون بلکه شما گروهی هستید که جهل
می ورزید در محل تضای شهوت کار میکنید
که حیوانان که بر قضای شهوات مجبول اند
نیز نمیکنند فما کان جواب قومه الا ان
قالوا پس نبود جواب قوم لوط مگر آنکه گفتند بعضی مر
اخرجوا آل لوط من قریتکم بیرون کنید
لوط را با متعلقان او از ده خود که ایشان مردانند
که پاک میگیرند خود را فرمود خدا پس نجات دادیم
او را و اهل او را از عذابی که فرستادیم مگر زن
وی را که تقدیر کرده بودیم او را از باقی ماندگان
در عذاب و بارانیدیم برین قوم بعد از زیر و زبر
کردن زمین بارانی از سنگ این است ترجمه
آیه الی قوله فساء مطر المنذرین پس
بد است باران بیم کرده شدگان که بیم
نپذیرفتند **حدثنا** ابو الیمان قال
اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد
عن الاعرج عن ابی هریرة ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال یغفر الله للوط ان کان
لیاوی الی رکن شدید فرمود بیامرزد
خدای تعالی مر لوط را بتحقیق بود وی هر آئینه
می آمد بسوی رکن سخت تا پناه گیرد و لیکن
در دفع شر قوم تلمیح است بسوی قول تعالی
لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید و
زمخشری گفته معنی آنست که بیایم بسوی قوم
که پناه گیرم ببدی و قوت یا بم بآن پس حمایت کند

عن اشياءٓ امی کسانیکه ایمان آورده اید مپرسید از چیزها ان تبد لکم تسؤکم اگر ظاهر کرده شود بد می آید شما را از آنکه بسیار باشد که دران عیبهای شما باشد یا رنج و تعب آرد عمل آن **باب التعوذ من غلبة الرجال** در پناه جستن از غلبه کردن مردان بر ضعفا

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا اسمعيل بن جعفر عن عمرو بن ابی عمرو مولی المطلب بن عبد الله بن حنطب انه سمع انس بن مالك يقول قال رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم لابی طلحة فرمود رسول خدا ابی طلحه را التمس لنا غلاما من غلمانكم يخدمني طلب کن برای ما غلامی از غلامهای شما که خدمت میکند مرا فخرج بی ابو طلحة يردفنی وراءه پس بیرون آمد ابو طلحه با من بحالی که ردیف میکند از پس پشت خود فكنت اخدم رسول الله صلی الله عليه وسلم كلما نزل پس بودم که خدمت میکردم رسول خدا را هر گاه که فرود می آمد فكنت اسمعه يكثر ان يقول اللهم انی اعوذ بك من الهم والحزن والعجز والكسل والبخل والجبن وضلع الدين وگرانی و سختی دین و غلبة الرجال و غالب آمدن مردان بر ناتوانان فلم ازل اخدمه حتی اقبلنا من خيبر پس دائم بودم من که خدمت میکردم آن حضرت را تا آنکه پیش آمدیم از خیبر فاقبل بصفية بنت حيي قد حازها پس پیش آمد آن حضرت بصفیه دختر حیی که بتحقیق اختیار کرده او را برای نفس خود از غنیمت فتح قلعه خیبر فكنت اراه يحوی وراءه بعباءة او بكساء ثم يردفها وراءه پس بودم من که میدیدم آن حضرت را جمع میکرد قفای خود عبا را که نوعی از گلیم است یا کسا را که گلیم است تا آن بستر ردیف ساخت صفیه را پس پشت خود حتی اذا كنا بالصهباء صنع حيسا فی نطع تا وقتی که بودیم بمنزل صهبا ساخت حیس را در نطع که چادری از چرم بود ثم ارسلنی فدعوت رجالا بستر فرستاد مرا برای طلب مردم پس دعوت کردم مردم را فاكلوا وكان ذلك بناءه بها پس آمدند و خوردند طعام را و بود این طعام ولیمه و زفاف آن حضرت بصفیه ثم اقبل بستر رو کرد بجانب مدینه حتی اذا بدا له احد تا آنکه وقتی که ظاهر شد مر آن حضرت را کوه احد قال هذا جبل يحبنا ونحبه فرمود این کوهی است که دوست میدارد ما را و دوست میداریم ما او را معنی این حدیث مکرر بتحریر پیوسته و آنکه مراد از محبت جبل چیست بعضی حمل بر حقیقت کرده اند و بعضی بر مجاز و بعضی گویند مراد اهل مدینه اند انصار و جزایشان فلما اشرف علی المدينة قال اللهم انی احرم ما بين جبليها مثل ما حرم به ابراهيم مكة فرمود خداوندا بتحقیق من حرام میکنم زمین را که میان هر دو کوه مدینه است مانند چیزی که حرام کرده بآن ابراهیم مکه مثل در قول آن حضرت ما حرم به منصوب است بنزع خافض ای بمثل ما حرم و مراد دعای است که درین باب ابراهیم کرده و ضمیر مجرور در کلمه به راجع بمثل خواهد بود اللهم بارك لهم فی مدهم وصاعهم خداوندا برکت ده مر اهل مدینه را

ولوط از عراق و چون بر گذاشت خدا تعالی لوط را بسوی اهل سدوم گفت اگر مرا قوتی با اقارب و قبیله میبود هر آینه استنصار میکردم بایشان و شارحان در حدیث تاویل کنند یا اوی الی رکن شدید را بخدا سبحانه یعنی لوط می آمد و توجه داشت بخدا ولیکن سو کرد آنرا و قتیکه تنگ شد سینه وی از قوم ما که گفت او آوی الی رکن شدید اراده کرد از این قول عشیره را که استناد کنند بران و لسنا از رحم و استظهار کرد آنحضرت بر لوط و بعضی گویند مراد آنست که می آمد لوط بسوی عشیرت وی ولیکن پناه بسوی ایشان آمد سوی خدا و اول انهمست زیرا چه خدا قبیله کدا قبیل پوشیده نماند که مراد مقصود ازین بیان مراد نفی وجود عشیرت و آمدن بسوی اوست برای استنصار یعنی کسی مراتب ذاتی نبود وی یا قبیله که می آمدم بسوی وی پس ساقی باشد عدم قبیله را لوط گفته التحاکر و بسوی خدا ایشان نفس حرد و میان خدا و اظهار کرد برای اضیاف عذر را و تنگی سینه را یعنی گفت آنرا برای اظهار عذر برای اعتماد بر ما سوای خدا که کافی حال الله ست

باب قوله فلما جاء آل لوط المرسلون قال انكم قوم منكرون پس بر گاه آمد لوط و عیال او را فرستاده شدگان خدا گفت لوط تحقیق شما گروهی ناشناختگانید ظاهر آنست که گفت این را لوط در حال نظر کرد و دید ایشان را بصورت ناشناسا و ترسید چنانکه ابراهیم ترسیده گفت قوم منکرون بیجان بر اینجه فرستادگان برای عذاب و حشت ظاهر حالی بیاشند اگرچه موئس رو و امر دلیو با اقتضاء اصلی تجمل و اقامت حجت بر اهل عذاب که موضع بلغم ایشان بودند و نا آشناسای بر وجه خوف تصور آن مسافر شد نزد ابراهیم از عدم اکل ضیافت

اسماء الرجال

دریدو صباع ایشان ضمیر هم ناظرهست بآنکه مراد از احد اهل احد اند **باب التعوذ من عذاب القبر** در بیان پناه جستن از عذاب قبر **حدثنا** الحمیدی قال حدثنا سفیان قال حدثنا موسی بن عقبة قال سمعت ام خالد بنت خالد قال ولم اسمع احدا سمع من النبی صلی الله علیه وسلم غیرها گفت موسی بن عقبه ونشنیده ام احدی را که شنیده است از پیغمبر خدا غیر ام خالد قالت سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یتعوذ من عذاب القبر گفت ام خالد شنیدم پیغمبر خدا را که پناه می جست از عذاب قبر **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عبد الملك عن مصعب قال کان سعد یامر بخمس ویذکرهن عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یامر بهن گفت مصعب بود سعد امر میکرد به پنج چیز وذکر میکرد آنها را از پیغمبر خدا که بتحقیق آن حضرت میفرمود بآن امور یعنی میفرمود باستعاذه از آن پنج چیز اللهم انی اعوذبك من البخل واعوذبك من الجبن واعوذبك ان ارد الی ارذل العمر و پناه بجویم اینکه رد کرده شوم بسوی خسیس ترین زندگانی مراد عمر یست که قوا از کار رود و توفیق اعمال خیر نماند واعوذبك من فتنة الدنیا یعنی فتنة الدجال گفته اند این زیادتی شعبه است از حجاج واعوذبك من عذاب القبر **حدثنی** عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن ابی وائل عن مسروق عن عائشة قالت دخلت علی عجوزان من عجز یهود المدینة گفت عایشه در آمدند بر من دو پیرزال از یهود مدینه عجوز اطلاق کرده میشود بر مرد پیر و زن پیر و زن را عجوزه نمیگویند مگر بعضی از لغات ردیه فقالتالی ان اهل القبور یعذبون فی قبورهم پس گفتند آن زنان بتحقیق اهل قبور عذاب کرده میشوند در قبرهای آنها فکذبتهما ولم انعم ان اصدقهما پس تکذیب کردم آن هر دو زن را و نیک نه پنداشتم تصدیق آن هر دو فخرجتا ودخل علی النبی صلی الله علیه وسلم فقلت له یا رسول الله ان عجوزین پس گفتم ای رسول خدا بتحقیق دو عجوز وذکرت له وذکر کردم ماجرای اینها برای آن حضرت فقال صدقتا انهم یعذبون پس فرمود راست گفته اند بتحقیق اهل قبور عذاب کرده میشوند عذابا تسمعه البهائم کلها عذابی که میشنوند آن را همه حیوانات فما رأیته بعد فی صلوة الا تعوذ من عذاب القبر پس ندیدم آن حضرت را بعد از آن که آگاه شد در نمازی مگر آنکه تعوذ میکرد از عذاب قبر **باب التعوذ من فتنة المحیا والممات** در بیان پناه جستن از فتنه زمان حیات و ممات هر دو کلمه مصدر اند یا اسم زمان **حدثنا** مسدد قال حدثنا المعتمر قال سمعت ابی قال سمعت انس بن مالك رضی الله تعالی عنه یقول کان نبی الله صلی الله علیه وسلم یقول اللهم انی اعوذبك من العجز والکسل والجبن والهرم واز کلان سالی مراد کلانی هست که قوا که قوام بدن است از کار رفته است واعوذبك من عذاب القبر واعوذبك من فتنة المحیا والممات **باب التعوذ من المأثم والمغرم** معنی مغرم است و آن چیزیست که واجب ولازم هست ادای آن چنانچه دین و دیت **حدثنا** معلی

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

وانا منسا و اسبت ایشانرا ... بعتم یا فتیح را دور کرمیره ... وبسیر عونه الیه یعنی کیلو یعنون می شتافتند وسیدیدند بسوی لوط بقصد گرفتن این امردان خاطر در کریمه ان دابر هولاء مقطوع مصبحین یعنی آخر تحقیق آخر این قوم بریده شده است یعنی هلاک شونده اند تا قطع نسل ایشان کرد صبح کنندگان باشند صیحة در کریمه فاخذتهم الصیحة مشرقین یعنی هلکة یعنی پس گرفت ایشانرا هلاک بحالیکه در آیندگان اند در وقت روشنی صبح للمتوسمین در کریمه ان فی ذلک لآیات للمتوسمین یعنی للناظرین یعنی در هلاک قوم لوط هر آئینه نشانهای عبرت مر بینایانرا که بزیرکی در نگرند در اشیا بالسمات آن دریابند لبسبیل در کریمه لبسبیل مقیم یعنی لبطریق یعنی تحقیق شهر ایشان هر آئینه براه دائم السلوک که گذشتگان آن پیوسته عبرت میگیرند برکنه در کریمه فتولی برکنه یعنی بمن معه یعنی پس برگشت فرعون یا کسانیکه باوی بودند از لشکر و قبیله لا تسهم قوة نه تغیر کرده اند ... قبیله ولشکر قوت فرعون بود و رکن در اصل کرانه قوی تر را گویند و این لفظ اگرچه در ...

ابن سعد قال حدثنا شعيب عن هشام بن عروة عن ابيه عن عايشة رضي الله تعالى عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقول اللهم اني اعوذ بك من الكسل والهرم والمأثم والمغرم ومن فتنة القبر وعذاب القبر ومن فتنة النار وعذاب النار ومن شر فتنة الغنى واعوذ بك من فتنة الفقر واعوذ بك من فتنة المسيح الدجال اللهم اغسل عني خطاياي بماء الثلج والبرد در بعضی روايات بالماء والثلج والبرد ومراد اعيان اينها نيست بلكه توكيد است يعنى پاك كن بانواع مطهرات واشارت كرده كه پاك كن از مطهراتى كه دست بآن نرسيده است ونق قلبي من الخطايا كما نقيت الثوب الابيض من الدنس وپاك كن دل مرا از خطايا چنانكه پاك كردهٔ جامهٔ سفيد را از چرك وباعد بيني وبين خطاياي كما باعدت بين المشرق والمغرب ودورى كن ميان من وميان گناهان من چنانكه دورى كردهٔ ميان مشرق ومغرب **باب** الاستعاذة من الجبن والكسل در بيان ناخستن از بد دلی وكه بلی كردن كسالی وكسالی واحد يعنی بضم كاف وفتح آن يك معنى است **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سليمان بن بلال قال حدثني عمرو بن ابي عمرو قال سمعت انس بن مالك قال كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول اللهم اني اعوذ بك من الهم والحزن والعجز والكسل والجبن والبخل وضلع الدين وغلبة الرجال **باب** التعوذ من البخل البخل والبخل واحد مثل الحزن والحزن يعنى بخل وبخل يك لفظ است مانند حزن بضم مهمله وسكون زاى وحزن بفتحتين **حدثني** محمد بن المثنى قال حدثني غندر قال حدثنا شعبة عن عبد الملك بن عمير عن مصعب ابن سعد عن سعد بن ابي وقاص يعنى سعد انه قال كان يأمر بهؤلاء الخمس گفت بود سعد بن ابي وقاص كه امر ميكرد بخواندن اين پنج كلمات ويحدثهن عن النبي صلى الله عليه وسلم وروايت ميكرد اين كلمات را از پيغمبر خدا اللهم اني اعوذ بك من البخل واعوذ بك من الجبن واعوذ بك من ان ارد الى ارذل العمر واعوذ بك من فتنة الدنيا واعوذ بك من عذاب القبر **باب** التعوذ من ارذل العمر اراذلنا يعنى اسقاطنا است يعنى مردم بی عزت وساقط از اعتبار ودر بعضى نسخ صحيح سفلتنا است **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن عبد العزيز بن صهيب عن انس بن مالك رضي الله تعالى عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يتعوذ يقول اللهم اني اعوذ بك من الكسل واعوذ بك من الجبن واعوذ بك من الهرم واعوذ بك من البخل در بعضى روايات صحيح واقع شده كه سعادت وكمال آن درازى عمر است ومراد هم نيست كه انكس بسيار نداشته باشد بر علم وقوت وارد براداى طاعات وعبادات **باب** الدعاء برفع الوباء والوجع در بيان دعا كردن بدور ساختن وبا كه بمعنى مرگ عام است ودعا كردن بدور كردن دردى كه عارض ميشود مسلمانان را **حدثنا** محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن هشام بن عروة

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

سفيان ثوري عن ابي اسحق سبيعى عن الاسود يعنى عن عبد الله بن مسعود قال قرأ النبي صلى الله عليه وسلم خواند حضرت فهل من مدكر بدال مهمله مشدده واين در آخر قصه لوط است وجز آن **باب** قول الله تعالى در سورة قمر والى ثمود اخاهم صالحا وبه نبوت فرستاديم بسوى قوم ثمود برادر ايشانرا كه صالح است چه ثمود ابن جاثر بن ارم بن سام بن نوح است وصالح بن عبيد بن آسف بن ماسح بن عبيد بن حاذر بن ثمود است وبود مساكن ثمود در حجر بوادى القرى ميان حجاز وشام وبودند عمرهاى ايشان دراز بنا ميكردند خانها را پس خانها منكسر گشته چون ستاوه آمد يعنى براى ايشان مى تراشيدند كوهها را ومى ساختند بريست خانها مى پسنديدند غير عبادات وفساد كردند در زمين پس فرستاد خداى تعالى بسوى ايشان صالح را پس ايمان نياوردند مگر قليلى مستضعفان ابن قتيبه گفته اقامت كرد صالح در قوم خود بيست سال ومرد وحال آنكه وى يكصد وپنجاه ساله بود وبعضى سيصد وسى كه شش ساله گويند وحكايت كرده آنرا خطيب از ابن عباس وگفتن ست اظهر وبود ميان صالح وهود صد سال وميان صالح وابراهيم ششصد وسى سال چنانكه نقل كرده وذكر كرده مولف قصه صالح را عقب قصه لوط بجهت ورود آن در سورهٔ حجر همچنان بعد كوع قولها جاء آل لوط المرسلون اگر چه يكجان آيه قصه اصحاب الايكه ميانه هاى در ميان ست ودر بعضى نسخ واقع شده اين باب عقب باب قوله والى عاد اخاهم

كتاب الانبياء

عن ابيه عن عايشة رضی الله تعالی عنها قالت قال النبی صلی الله علیه واله وسلم اللهم حبّب الینا المدینة کما حبّبت الینا مکة خداوندا دوست گردان نزد ما مدینه را چنانکه دوست گردانیدهٔ نزد ما مکه را او اشد وانقل حمّاها الی الجحفة ونقل کن تب آن را بسوی جحفه اللهم بارك لنا فی مدّنا وصاعنا خداوندا برکت کن ما را در مد وصاع ما ومد وصاع نام پیمانهای وزن ست ومراد اینجا موزون ست حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابراهیم بن سعد قال اخبرنا ابن شهاب عن عامر بن سعد ان اباه قال عادنی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجة الوداع من شکوی اشفیت منه علی الموت گفت سعد که عیادت کرد مرا رسول خدا در حجة الوداع از بیماری که مشرف شدم از وی بر مرگ فقلت یا رسول الله بلغ بی ماتری من الوجع پس گفتم ای رسول خدا رسید مرا چیزی که می بینی از درد مهلک وانا ذو مال ولا یرثنی الا ابنة لی واحدة ومن صاحب مالم ووارث نمیشود مرا مگر دختری ظاهرا در ان وقت همین دختر خواهد بود ونام او عایشه ست افاتصدق بثلثی مالی آیا روا است که تصدق کنم بدو ثلث مال خود قال لا گفتم پس نصف مال خود فرمود نه قلت فبالثلث قال الثلث گفتم پس بیک ثلث فرمود بیک ثلث بکن والثلث کثیر وثلث مال بسیار ست در بعضی نسخها کبیر ست بباء موحده بدل ثاء مثلثه انك ان تذر ورثتك اغنیاء خیر من ان تذرهم عالة یتکففون الناس بتحقیق تو اگر بگذاری وارثان خود را اغنیا بهتر ست از آنکه بگذاری آنها را گدای برهنه تن در حالی که باز کنند بسوی مردم کف دست برای سوال وانك لن تنفق نفقة تبتغی بها وجه الله الا اجرت بها حتی اللقمة تجعلها فی فی امرأتك وتحقیق تو انفاق نمیکنی نفقه که میخواهی بآن ذات خدا یعنی رضای حق مگر آنکه اجر داده میشوی حتی ما تجعل فی فی امرأتك تا آنکه لقمه که میگذاری در دهان زن از راه محبت ثواب داده میشوی قلت أخلف بعد اصحابی گفتم آیا گذاشته میشوم در مکه بعد از رفتن یاران سعد مکروه میداشته بود که از دار هجرت که از انجا برآمده بود در میان کفار بمیرد قال انك لن تخلف فتعمل عملا تبتغی به وجه الله فرمود بتحقیق تو گذاشته نمیشوی تنها در کفار پس عمل میکنی عملی که طلب میکنی بآن رضای خدا را یعنی اینجا باشی الا ازددت به درجة ورفعة مگر آنکه زیاده میکنی بسبب عمل صالح قرب الهی وبودن قدر خود ولعلك تخلف حتی ینتفع بك اقوام ویضر بك آخرون وشاید که تو گذاشته میشوی تا آنکه منتفع میشود بتو جماعت ومتضرر میشود دیگر جماعت واین قول آن حضرت از جمله معجزات بود وبتحقیق وی زنده بود تا آنکه فتح عراق کرد منتفع شدند بوی مسلمانان ومتضرر شدند کافران اللهم امض لاصحابی هجرتهم خداوندا امضا کن وتمام گردان مر اصحاب مرا ثواب هجرت ایشان ورحم کن برایشان ولا تردهم علی اعقابهم ورد مکن ایشان را بر اعقاب ایشان لکن البائس سعد بن خولة بوس وبئس سخت حاجتمند شدن بائس لغت منه واین سعد بن خوله از مهاجران ست در غزوهٔ بدر حاضر بود در حجة الوداع بمکه وفات یافت قال سعد رثی له رسول الله صلی الله علیه وسلم من ان توفی بمکة گفت سعد ترحم کرد رسول خدا مر او را از آنکه

حجر هرچه ممنوع باشد پس آن حجر محجور ست از حجر بالفتح که مصدر ست بمعنی منع والحجر کل بناء بنیته ونیز حجر بالکسر بر بنا اگویند که بنا کرده آنرا چه آن سبب منع است از آمدن درون بنا بنیته بلفظ خطاب ماضی وبلفظ خطاب مستقبل نیز روایت ست وما حجرت علیه من الارض فهو حجر وچیزی که منع کنی مردان از زمین که در آید در حواله مثل آنکه در آن هیچ کی پس آن حجر ست ومنه سمی حطیم البیت حجرا واز ین معنی ست که نام کرده شد حطیم خانهٔ کعبه را حجر که آن پاره زمین کعبه ست که بیرون مانده است در بنای قریش از بنای ابراهیم وممنوع است دخول وعبور بر ان در طواف بلکه طواف باید که از ورا آن باشد واکثر اندرون دورهٔ طواف گیرند کانه مشتق من محطوم گویا حطیم ماخوذ است از محطوم بمعنی شکست شده ومناسب است آنرا در لفظ ومعنی بلکه متحد است باوی در معنی زیرا که وی داخل بیت بود پس بیرون گذاشته شد از ان گویا شکسته شد مثل قتیل من مقتول مانند قتیل که از مقتول ست بمعنی آن ویقال للانثی من الخیل حجر وگفته میشود مر ماده را از اسپان حجر ویقال للعقل حجر وحجی وگفته میشود مر عقل را حجر وحجی العقل که در اصل بمعنی بیرده است زیرا چه وی باز میدارد صاحب خود را از تعرض هلاک واما حجر الیمامة بفتح اول فهو المنزل یعنی منزل ثمود ست وشهری مشهور از نواحی شام ونیست از معنی حجر بالکسر حدثنا الحمیدی قال حدثنا سفیان بن عیینة قال حدثنا هشام بن عروة عن ابیه عن عبدالله بن زمعة بفتح زا ومیم وسکون میم وفتح آن ابن اسود بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی قرشی شمرده میشود در اهل مدینه

وفات یافت بکمال تدنی از رای رقی لد مرتبه برمرد و ستایش کردن دیگر لیستن باب الاستعاذة من ارذل العمر ومن فتنة الدنيا ومن فتنة النار در بیان استعاذه از عمر بی سرمایه دانش و دین کمر بفتح را و سکون معجمه در اصل لغت بمعنی ناکس و فرومایه است حدثنا اسحق بن ابراهيم قال اخبرنا الحسين عن زائدة عن عبد الملك عن مصعب عن ابيه قال تعوذوا بكلمات كان النبي صلى الله عليه وسلم يتعوذ بهن پناه گیرید بکلماتی که بود پیغمبر خدا پناه میگرفت بآن کلمات اللهم اني اعوذ بك من الجبن واعوذ بك من البخل واعوذ بك من ان ارد الى ارذل العمر واعوذ بك من فتنة الدنيا وعذاب القبر حدثنا يحيى بن موسى قال حدثنا وكيع قال حدثنا هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله تعالى عنها ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان يقول اللهم اني اعوذ بك من الكسل والهرم والمغرم والمأثم اللهم اني اعوذ بك من عذاب النار وفتنة النار وفتنة القبر وعذاب القبر مراد از فتنه نار ابتلای که موجب نار باشد و همچنین فتنه قبر آنکه در جواب منکر و نکیر درماند وشر فتنة الغنى وشر فتنة الفقر ومن شر فتنة المسيح الدجال اللهم اغسل خطاياي بماء الثلج والبرد ونق قلبي من الخطايا كما ينقى الثوب الابيض من الدنس اختیار ثوب ابیض بر ثوبهای دیگران لو آنست بود که صفا و تنقیه در جامه سفید ظاهرتر میباشد وباعد بيني وبين خطاياي كما باعدت بين المشرق والمغرب و دوری کن میان من و گناهان ناکرده من یا از عقوبت گناهان کرده ام مراد ازین بین مسافت است در فقره اول مسافت مجازی و در ثانی حقیقی و تبعید صفت مسافت است و تواند که متعلق باشد باب الاستعاذة من فتنة الغنى در بیان پناه جستن از ابتلای غنی که توفیق زکوة نیابد و در غیر مصرف حقانی صرف کند حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا سلام بتشدید اللام بن ابي مطيع عن هشام عن ابيه عن خالته عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان يتعوذ اللهم اني اعوذ بك من فتنة النار ومن عذاب النار واعوذ بك من فتنة القبر واعوذ بك من عذاب القبر واعوذ بك من فتنة الغنى واعوذ بك من فتنة الفقر واعوذ بك من فتنة المسيح الدجال باب التعوذ من فتنة الفقر حدثنا محمد قال حدثنا ابو معاوية قال حدثنا هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة قالت كان النبي صلى الله عليه وسلم يقول اللهم اني اعوذ بك من فتنة النار وعذاب النار وفتنة القبر وعذاب القبر وشر فتنة الغنى وشر فتنة الفقر اللهم اني اعوذ بك من شر فتنة المسيح الدجال اللهم اغسل قلبي بماء الثلج والبرد ونق قلبي من الخطايا كما نقيت الثوب الابيض من الدنس وباعد بيني وبين خطاياي كما باعدت بين المشرق والمغرب اللهم اني اعوذ بك من الكسل والمأثم والمغرم باب الدعاء بكثرة المال مع البركة در بیان دعا و عا بزیادتی و بسیاری مال با برکتی که دران باشد حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر

الجزء الثالث عشر من شرح الاسلام

كتاب الانبياء

صالح را تقال لیس فرمود در بیان آن انتساب دیا رجل ذو زرعی ومنعة فی قومه پذیرفت سخن مردم را امر اسپ پی کردن ناقه مردی که خداوند غلبه و قوت بود در قوم خود و گفته میشود منزه لام را مانند خوانده اند و را ابرای کاری پس قبول کرد و منعة بفتح میم و نون و سکون بمعنی قوت و چیزی که باز داشته شود بآن دشمن و نام این مردی کننده قدار بن سالف است کابی زمعه همچو پدر زمعه مذکور که نیز صاحب عز و منعه بود در قوم خود و سبب پی کردن ناقه چنانچه ابن اسحق وغیره ذکر کرده اند آنست که قوم مبالغه کردند در طلب ناقه بر صالح علیه السلام پس اجابت کرد بسوی آن بعد از دیگر ساعت بسید تدایشان در وصف آن پس برآورد خدا تعالے بدعای صالح ناقه را بالصفت مطلوبه از سنگ پس ایمان آوردند بعضی و کفر ورزیدند بعضی و اتفاق کردند بر آنکه بگذارند آن ناقه را که بچرد هر جا که خواهد و وارد شود آب را یکی روز در میان دلو و چون وارد میشد

قال حدثنا شعبة قال سمعت قتادة عن انس بن مالك عن ام سليم انها قالت يا رسول الله انس خادمك ادع الله له روايت كرده انس بن مالك از مادر خود ام سليم كه بتحقيق وى گفته اى رسول خدا انس خدمتگار تست دعا كن خدا را در حق او قال اللهم اكثر ماله وولده وبارك له فيما اعطيته وعن هشام بن زيد قال سمعت انس بن مالك بمثله گفت هشام بن زيد شنيدم انس بن مالك را بمانند حديث ام سليم

باب الدعاء بكثرة الولد مع البركة حدثنا ابو زيد سعيد بن الربيع قال حدثنا شعبة عن قتادة قال سمعت انسا قال قالت ام سليم انس خادمك قال اللهم اكثر ماله وولده وبارك له فيما اعطيته

باب الدعاء عند الاستخارة در بيان دعاى كه واقع شده نزد نماز استخاره حدثنا مطرف بن عبد الله ابو مصعب قال حدثنا عبد الرحمن بن ابى الموال عن محمد بن المنكدر عن جابر رضى الله تعالى عنه قال كان النبى صلى الله عليه وسلم يعلمنا الاستخارة فى الامور كلها بود پيغمبر خدا تعليم ميكرد ما را دعاى استخاره در همه كارها كالسورة من القرآن چنانكه تعليم ميكرد سوره از قرآن بكمال اهتمام بشان آن قال اذا هم بالامر فليركع ركعتين من غير الفريضة وقتى كه قصد كند بكارى پس بگذارد دو ركعت سواى مفروضه در غير وقت مكروه ثم يقول اللهم انى استخيرك بعلمك پس بگويد اين دعا اى خداوند من طلب خير ميكنم از تو بعلمى كه تو دارى واستقدرك بقدرتك وطلب قدرت ميكنم بقدرت تو واسألك من فضلك العظيم وسوال ميكنم از فضل تو كه عظيم است فانك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغيوب بتحقيق تو توانائى بر همه چيز ومن توانا نيستم وتو ميدانى آنچه مناسب ولائق است بحال من ومن نميدانم وتو داناى غيبها هستى اللهم ان كنت تعلم ان هذا الامر خير لى فى دينى ومعاشى خداوندا اگر هستى تو كه ميدانى كه اين كار بهتر است براى من در دين من وزندگانى من وعاقبة امرى وآخر كار من او قال فى عاجل امرى وآجله يا گفته است راوى اين كلام بدل الفاظ ثلث كه فى دينى ومعاشى وعاقبة امرى است وشك ترددكرده گفته اند مى بايد كه دعا كند سه بار يكبار دعا كند فى دينى ومعاشى وعاقبة امرى دوم بار دعا كند فى عاجل امرى وآجله سيوم بار گويد فى دينى وعاجلى وآجلى كذا ذكره الكرمانى فاقدره لى پس بگردان آن را مقدور من فاقدر بضم دال وكسر هر دو لغت است وان كنت تعلم ان هذا الامر شر لى فى دينى ومعاشى وعاقبة امرى او قال فى عاجل امرى وآجله فاصرفه عنى واصرفنى عنه پس باز دار آن را از من وباز دار مرا از وى واقدر لى الخير حيث كان ثم رضنى به وتوانائى ده مرا خير را آنجا كه باشد پس تر راضى دار مرا رضنى بتشديد ضاد معجمه ودر روايت ابى ذر از كشميهنى ارضنى بهمزه قبل از راء اى اجعلنى به راضيا ويسمى حاجته ونام گيرد حاجت خود را ظاهر اين كلام نست كه بعد از تمامى دعا نام گيرد ومسموع از شيخ ذكره الله بالخير آنست كه در قول هذا الامر نام گيرد كار خود را

باب الدعاء عند الوضوء در بيان دعا كردن نزد وضو يعنى وضو كرده دعا كردن حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد بن عبد الله عن ابى بردة

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

آگاه كرد ايشان را كه عذاب نزديك است كه نازل شود بايشان پس از سه روز پس واقع شد عذاب چنانكه خبر داد خدا سبحانه وتعالى وتتمه بيان در تفسير بيايد آنجا كه سوق كرده مؤلف اين حديث را بالطول حدثنا محمد بن مسكين بكسر ميم ابو الحسن يمانى قال حدثنا يحيى بن حسان بتشديد سين بن حيان بتشديد تحتيه ابو زكريا بصرى قال حدثنا سليمان بن بلال عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما نزل الحجر فى غزوة تبوك بتحقيق آنحضرت وقتى كه فرود آمد حجر را كه منازل ثمود آنجا بود در غزوه تبوك امرهم ان لا يشربوا من بئرها ولا يستقوا منها امر كرد صحابه را اينكه نه نوشند از چاه آن منازل ونكشند از آب آن براى حوائج ديگر تا نرسد ايشان را سنگدلى وچيزى كه زيان كند ايشان را فقالوا قد عجنا بتشديد جيم ونون منها پس گفتند صحابه تحقيق خمير كرده ايم ما از آن چاه واستقينا وآب كشيده ايم از آن فامرهم النبى صلى الله عليه وسلم ان يطرحوا ذلك العجين پس امر كرد آنحضرت ايشان را كه بيندازند آن خمير را يعنى خود نخورند مردم را بيندازند پيش دواب ويهريقوا ذلك الماء وبريزند آن آب را ويروى عن سبرة بفتح سين وسكون موحده ابن معبد بفتح ميم

عن ابی موسی قال دعا النبی صلی الله علیه واله وسلم بماء فتوضأ ثم رفع یدیه گفت ابو موسی
اشعری طلبید پیغمبر خدا آبی پس وضو کرد پس برداشت دو دست خود را فقال اللهم اغفر لعبید
ابی عامر خداوندا بخش مر عبید ابی عامر را و رأیت بیاض ابطیه و دیدم سفیدی بغل آن حضرت
را فقال اللهم اجعله یوم القیمة فوق کثیر من خلقک من الناس خداوندا بگردان او را
روز قیامت برتر از بسیاری خلق خود در میان مسلمانان آین ابو عامر عم ابو موسی اشعری است
تیری رسید او را در روز غزوه اوطاس پس بر دیکمان زخم و قتی که رسید خبر مرگ او رسول
خدا را صلی الله علیه وسلم این دعا کرد و تمام این حدیث در مغازی گذشته است **باب** الدعاء
اذا علا عقبة در بیان سنت دعا وقتی که بر آید کوهی را قال ابو عبد الله العقبة عقبا
وعقبا و عاقبة واحد و هو الآخرة **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب
عن ابی عثمان عن ابی موسی قال کنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی سفر گفت ابو موسی
بودیم ما با پیغمبر خدا در سفری فکنا اذا علونا کبرنا پس بودیم ما وقتی که بر می آمدیم
بر بلندی تکبیر میگفتیم باواز بلند فقال النبی صلی الله علیه وسلم یا ایها الناس
اربعوا علی انفسکم پس فرمود پیغمبر خدا ای مردم مهربانی کنید بر خود فانکم لا تدعون اصم
ولا غائبا بتحقیق شما نمیخوانید کر را و نه غائب را ولکن تدعون سمیعا بصیرا ولیکن میخوانید
شنوا و بینا را ثم اتی علی وانا اقول فی نفسی پس آمد آن حضرت بر من و من میگفتم در ذات
خود یعنی پنهان و آهسته لا حول ولا قوة الا بالله حول و قوت یک معنی است فقال یا عبد الله
بن قیس قل لا حول ولا قوة الا بالله فانها کنز من کنوز الجنة پس گفت ابو موسی ای عبد الله بگو
او پنهان مدار پس بتحقیق این کلمات گنجی است از گنجهای بهشت در نفاست که ذخیره کرده شود
و پوشیده شود از چشم اغیار و این کلمه استسلام و تفویض امر بخداست یعنی گردن نهادن بحکم
خدا و سپردن کار با بوی تعالی و تقدس او قال الا ادلک علی کلمة هی کنز من کنوز الجنة
لا حول ولا قوة الا بالله بجای کلمه هی کنز الخ **باب** الدعاء اذا هبط وادیا فیه حدیث جابر
در ذکر دعا وقتی که فرود آید وادی را درین باب حدیثی نیاورده جز آنکه اشارت کرده
بسوی حدیث جابر حدیثی واقع شده در کتاب جهاد تقدیم ذکر یافته در باب تسبیح اذا هبط وادیا
مرویست از جابر وقتی که صعود میکردیم تکبیر میگفتیم و وقتی که نزول میکردیم تسبیح میکردیم یعنی
سبحان الله میگفتیم **باب** الدعاء اذا اراد سفرا او رجع دعا کردن وقتی که خواست سفری
یا رجوع میکرد و اراد فیه یحیی بن ابی اسحاق عن انس در اسناد این یعنی یحیی بن ابی اسحاق
از انس بن مالک **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی
الله تعالی عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا قفل من غزو او حج او عمرة یکبر علی
کل شرف من الارض ثلث تکبیرات بود رسول خدا وقتی که رجوع کردی از غزو

الجزء الثالث عشر تیسیر القاری

کتاب الانبیاء

علیه وسلم من اعتجن بمائها یعنی
امر کرد بالقاء کسی را که خمیر کرده بود بآب
آن **حدثنا** ابراهیم بن المنذر
قال حدثنا انس بن عیاض عن عبید الله
عن نافع ان عبد الله بن عمر اخبره ان الناس
نزلوا مع رسول الله بتحقیق مردم فرود آمدند
با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ارض ثمود
الحجر زمین ثمود را که حجر است واستقوا
من بیارها و آب کشیدند از چاههای آن
زمین واعتجنوا به و خمیر کردند بآن آب
فامرهم رسول الله پس امر کرد ایشان را
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یهریقوا
ما استقوا من بیارها این که بریزند آنچه را
که کشیده اند از چاههای آن زمین از آب وان
یعلفوا الابل العجین و اینکه بخورانند
شتران را آن خمیر مقصود آنست که خود نخورند
وامرهم ان یستقوا من البئر التی کان تردها
الناقة و امر کرد ایشان را که آب کشند از آن چاهی
که وارد میشد آن را ناقه صالح علیه السلم از اینجا
ظاهر میشود که چاه مورد ناقه جدا بوده از چاههای
ثمود و شاید که دانسته باشد آنحضرت آنرا بوحی
و دیگران بتوقیف شریف یا بتواتر و اختلاف
کرده اند در اینکه این کراهت برای تحریم
است یا تنزیه و بر تقدیر تحریم آیا جائز است
تطهیر بدان یا نه عینی گفته ظاهر عدم منع
تطهیر است و گفته اند در حکم آنست چاهها و چشمها
که بودند برای کسانیکه هلاک شدند بتعذیب
الهی بر کفر ایشان تابعه ست ایعت کرد جیش اسامه
مصغر را اسامة ابن زید بن نافع درروت
حدیث مذکور از نافع **حدثنا** محمد
بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن مبارک عن
عن معمر عن الزهری اخبرنی سالم بن عبد الله

يا ارجع يا عمرو الله اكبر گفتے بر ہر بلندی از زمین سہ تکبیر دستم يقول لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون صدق الله وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده آئبون و تائبون یک معنی ہست یعنی راجعون الی اللہ راست کرد خدا وعدۂ خود را کہ در اعلای کلمة اللہ گفتہ بود و نصرت داد بندۂ خود را و گریزانید گروہہای کفار را تنہا **باب الدعاء للمتزوج** دعا کردن مر کسے را کہ زوجہ گرفت **حدثنا** مسدد قال حدثنا حماد بن زيد عن ثابت عن انس قال رای النبی صلی الله علیه و اله وسلم على عبد الرحمن بن عوف اثر صفرة گفت دید پیغمبر خدا بر عبد الرحمن بن عوف اثر زردی کہ تو کہ خدایان را میبا نشد از اختلاط زنان کہ استعمال زعفران میکنند فقال مهيم پس فرمود چہ حال ہست ترا و حیثیت شان تو مہیم بفتح میم و سکون ہا و فتح تحتیہ آخر میم کلمۂ یمانیہ است و در بعضے نسخ امّہ است کلمۂ استفہام ست او ما یعنی چیست بدل کردہ شد الف بہا قال تزوجت امراة على وزن نواة من ذهب گفت زوجہ گرفتم زنے را بر وزن خستۂ خرما از طلا کہ بقیمت پنج درہم باشد فقال بارك الله لك پس فرمود برکت کناد خدا مر ترا اولم ولو بشاة ولیمہ کن اگرچہ بیک بز باشد **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد عن عمرو عن جابر رضی الله تعالى عنه قال هلك ابی گفت جابر ہلاک شد و شہید گشت پدر من و ترك سبع او تسع بنات و گذاشت ہفت یا نہ دختر فتزوجت امراة پس تزوج کردم زنی را فقال النبی صلى الله علیه و اله وسلم تزوجت يا جابر پس فرمود پیغمبر خدا تزوج کردۂ ای جابر قلت نعم قال بكرا ام ثيبا گفتم آری فرمود بکری یا ثیبہ گرفتی قلت ثيبا گفتم ثیب ہست قال هلا جارية تلاعبها وتلاعبك فرمود پس چرا دخترے را نگرفتی تا کہ بازی میکردی او را و او بازی میکرد ترا وتضاحكها وتضاحكك و میخندانیدی او را و او میخندانید ترا قلت هلك ابی و ترك سبع او تسع بنات فكرهت ان اجيئهن بمثلهن پس ناخوش داشتم اینکہ بنات را بیارم آنہا را مانند آنہا یعنی دخترے خورد سال نکاح کنم فتزوجت امراة تقوم عليهن پس تزوج کردم زنے را کہ قیام نماید بر آنہا و خبر دار باشد از آنہا قال فبارك الله عليك فرمود پس برکت کناد خدا بر تو کہ رعایت صلہ رحم کردۂ لم يقل ابن عيينة ومحمد بن مسلم عن عمرو بارك الله عليك و نگفتہ است ابن عیینہ و محمد بن مسلم کہ روایت کردہ اند این حدیث را از عمرو کہ راوی ست از جابر این کلام را و بارک اللہ علیک **باب ما يقول اذا اتى اهله** در بیان چیزے کہ میگوید کسے وقتے کہ آید برای جماع زن خود را **حدثنا** عثمان بن ابی شيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن سالم عن كريب عن ابن عباس رضی الله تعالى عنهما قال قال النبی صلى الله عليه و اله وسلم لو ان احدهم اذا اراد ان ياتی اهله

الجزء الثالث عشر تيسير الاسلام

كتاب الانبياء

آنحضرت بسجاد در خود داشتند بر آن و مال انکروسے بر بالان شتر بود **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا وهب ابن جرير بن حازم قال حدثنا ابی قال سمعت يونس عن الزهری عن سالم ان ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تدخلوا مساكن الذين ظلموا انفسهم الا ان تكونوا باكين ان يصيبكم مثل ما اصابهم ترجمہ گذشت

باب قوله ام كنتم شهداء اذ حضر يعقوب الموت الآیة ثابت شدہ این در ہر دو نسخہ و آن مکرر ست کہ ذکر کردہ شدہ پیش از این باب و لہذا یافتہ نمی شود در بسیاری از نسخ و حدیثی کہ آوردہ ظاہرا مناسبت ہست با باب آیندہ **حدثنا** اسحاق بن منصور ابن بہرام کوسوزی حافظ ابی یعقوب ساکن شد نیشاپور را و مرد در آن دو صد و پنجاہ و یک قال اخبرنا عبد الصمد قال حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دينار عن ابيه عن ابن عمر عن النبی صلى الله عليه وسلم انه قال الكريم ابن الكريم ابن الكريم ابن الكريم صحیح نسخ لفظ ابن بعد از [illegible] بالف ست و در فقرہ دوم بے الف و اگر این لفظ میان دو نام افتد الف را نہ کتابت ساقط کنند و گر نہ نباشد از ندکرہ در اصل یعنی کثرت خیر ست و آن شامل ست خیر دنیا

الرجم تحقیق یکے از مسلمانان وقتے کہ خواہد اینکہ بیاید زن خود را قال بسم اللہ اللهم جنبنا
الشیطان ای خدا دور دار ما را شیطان را وجنب الشیطان ما رزقتنا و دور دار شیطان را
کسے را کہ روزی کنی ما را از فرزند فانہ ان یقدر بینہما ولد فی ذلک پس تحقیق اگر تقدیر
کردہ شود میان ہر دو زن و مرد دران جماع فرزندے لم یضرہ شیطان ابدا ضرر نرسیند
او را شیطان تا ابد یعنے مسلط کردہ نمیشود بروی بحیثیتے کہ حاصل نشود از وے عمل صالح و مباشد
ازانجملہ کہ نیست شیطان را بر آنہا سلطان و غلبہ باب قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم
ربنا اتنا فی الدنیا حسنة حدثنا مسدد قال حدثنا عبد الوارث عن عبد العزیز عن انس
قال کان اکثر دعاء النبی صلی اللہ علیہ واٰلہ وسلم اللهم ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار ای پروردگار ما بدہ ما را در دنیا توفیق مرضیات خود و در آخرت مغفرت
ولقای خود نگہدار ما را از عذاب دوزخ این معنے موافق حال ما و سلوک ما است و آنچہ آن حضرت
میخواستہ باشند موافق مرتبہ آن حضرت خواہد بود کہ بفہم ما نمی در آید باب التعوذ من
فتنة الدنیا پناہ جستن از بلاہای کہ در دنیا پیش می آید حدثنا فروة بن ابی المغراء قال
حدثنا عبیدة بن حمید عن عبد الملک بن عمیر عن مصعب بن سعد بن ابی وقاص عن
ابیہ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یعلمنا ہؤلاء الکلمات کما تعلم الکتابة گفت
ابی وقاص تعلیم میکرد ما را این کلمات چنانکہ تعلیم کردہ میشود کتابت تعلم صیغہ مجہول است و کتابة
مصدر است یعنے مکتوب در بعضے نسخ صحیح کما یعلمنا الکتاب مراد از کتاب قرآن است اللهم
انی اعوذ بک من البخل واعوذ بک من الجبن واعوذ بک من ان نرد الی ارذل العمر
واعوذ بک من فتنة الدنیا وعذاب القبر باب تکریر الدعاء حدثنی ابراهیم
بن المنذر قال حدثنا انس بن عیاض عن هشام عن ابیہ عن عائشة رضی اللہ تعالی عنها
ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ واٰلہ وسلم طب حتی انہ لیخیل الیہ انہ قد صنع الشیء وما صنعہ
مرویست از عائشہ کہ تحقیق رسول خدا سحر کردہ شد تا آنکہ آن حضرت را ہر آئینہ در خیال
می افتاد نزد او کہ کردہ است چیزی را در حال آنکہ نکردہ بود آن را وانہ دعا ربہ وتحقیق آنحضرت
دعا کرد پروردگار خود را ثم قال اشعرت ان اللہ قد افتانی فیما استفتیتہ فیہ پس فرمود
یا عائشہ آیا دانستی کہ تحقیق خدا جواب داد مرا در آنچہ طلب فتوی کردہ بودم خدا را اشعرت
در اصل لغت بفتح شین معجمہ است و اینجا بسکون روایت کردہ اند ای اشعرت الناس یعنے
دانانیدی مردم را و قول عائشہ وما ذاک ناظر است در انکہ عائشہ نمیدانست پس بفتح شین
باید خواند فقالت عائشة وما ذاک یا رسول اللہ پس گفت عائشہ و چہ چیز است آن اے
رسول خدا و قصہ چیست قال جاءنی رجلان فجلس احدہما عند راسی والآخر عند رجلی
فرمود آمدند نزد من دو مرد پس نشست یکی ازان دو مرد نزد سر من و دیگری نزد پای من

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

وانحوتہ آیات للسائلین ہر آئینہ تحقیق
بود در قصہ یوسف و برادران وے نشانہای
قدرت و حکمت الٰہی مر پرسندگان مر او را آن یازدہ
برادر بود و نام سواے یوسف کلان ترین ایشان
روبیل ام داشت بضم را و سکون واو و کسر
موحدہ و سکون تحتیہ در آخر لام و وے از
برادران علاتی بود و برادر عینی یکے بود و نام
بنیامین بضم موحدہ و سکون نون و فتح تحتیہ بالف
و کسر میم و سکون تحتیہ و نون در آخر و اختلاف
کردہ اند در نبوت ایشان حدثنا عبید بن
اسمعیل عن ابی اسامة حماد بن اسامة
عن عبید اللہ بن عمر عمری قال اخبرنی
سعید بن ابی سعید مقبری عن ابی ہریرة
قال سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من اکرم الناس پرسیدہ شد آنحضرت
کیست گرامی ترین مردم قال اتقاہم للہ
فرمود پرہیزگارترین ایشان مر خدا را
قالوا لیس عن ہذا نسئلک گفتند پرسیدیم
مردم نہ ازین قال فاکرم الناس
فرمود اگر از کریم بیکے مذکور سؤال است پس گرامی ترین
مردم کہ جامع شرف حسب و نسب باشد یوسف
نبی اللہ ابن نبی اللہ ابن نبی اللہ ابن خلیل
اللہ قالوا لیس عن ہذا نسئلک گفتند
از این قسم کریم نیز سؤال نیست قال فعن معادن
العرب تسئلونی فرمود پس از قبائل عرب کہ سر
کہ نمانے عرب پرسید مر الناس معادن
خیارہم فی الجاہلیة خیارہم فی الاسلام

بای من ظاهر آنست که آن حضرت در خواب دیده واین دو مرد فرشته اند بصورت آدمی وتواند که آدمی باشند فقال احدهما لصاحبه ما وجع الرجل قال مطبوب پس گفت یکی از آن دو مرد همراه خود را چیست درد این مرد گفت صاحب او که سحر کرده شده است قال من طبه گفت کیست که سحر کرده است قال لبید بن الاعصم فرمود لبید بن اعصم بفتح همزه وسکون عین وفتح صاد هر دو مهمله قال فیما ذا گفت در چه چیز سحر کرده قال فی مشط ومشاطة وجف طلعة ذكر گفت در شانه وموی که از شانه می افتد ودر وعای شگوفه نخل نر واطلاق میکنند نخل را بر ذکر وانثی هم ازین جهت قید کرده بذکر قال فاین هو قال هو فی ذروان گفت پس کجاست آن گفت در ذروان بفتح معجمه وسکون را وبواو ونون نام چاهی است در مدینه وذروان بئر فی بنی زریق وذروان چاهی است در قبیله بنی زریق قالت فاتاها رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم گفت عایشه پس آمد آنحضرت آن چاه را ثم رجع الی عایشة پس باز آمد آن حضرت نزد عایشه فقال والله لكان ماءها نقاعة الحناء پس فرمود بخدا سوگند هر آئنه چنانست آب آن چاه آبی ست نقاعة حنا نقاعه بضم نون وتخفیف قاف که تفتیح کرده میشود در ان ولكان نخلها رؤس الشياطين وچنانستی که نخلهای او که بر دور آن است سرهاے شیاطین است یعنی کریه المنظر قالت فاتی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاخبرها عن البئر پس آمد رسول خدا پس خبر داد عایشه را از آن چاه فقلت یا رسول الله فهلا اخرجته پس گفتم ای رسول خدا پس چرا بیرون نیاوردی سحر آن را وتواند که ضمیر راجع بساحر مذکور باشد یعنی چرا این ساحر را اخراج نکردی از مدینه فقال اما انا فقد شفانی الله پس فرمود اما من پس تحقیق شفا داد مرا خدا وكرهت ان اثیر علی الناس شرا وناخوش داشتم اینکه پراگنده کنم بر مردم شر را یک صورت اشاعت شر آنست که یاد گیرند منافقان ازوی سحر را پس ایذا کنند مسلمانان را زاد عیسی بن یونس واللیث عن هشام عن ابیه عن عایشة زیاده کرده اند این دو کس باین اسناد مذکور از عایشه رضی الله عنها قالت سحر النبي صلی الله علیه وآله وسلم گفت عایشه سحر کرده شد پیغمبر خدا فدعا ودعا وساق الحديث پس دعا کرد آن حضرت ودعا کرد مکرر وحدیث مطابق ترجمه است بهمین زیادتی که نقل کرده عیسی بن یونس ولیث

باب الدعاء علی المشركين

در بیان دعا کردن بر ضرر مشرکان وقال ابن مسعود قال النبي صلى الله علیه وآله وسلم اللهم اعنی علیهم بسبع كسبع یوسف خداوندا یاری ده مرا بر این مشرکان بهفت سال قحط چنانکه هفت سال در زمان یوسف علیه السلام بوده است وقال اللهم علیک بابی جهل وفرمود ای خدا بر تست عقوبت ابی جهل در دنیا آنحضرت وقال ابن عمر دعا النبي صلى الله علیه وآله وسلم فی الصلوة اللهم العن فلانا وفلانا حتى انزل الله عز وجل ليس لك من الامر شئ

فرمود آنحضرت مر عایشه را هنگام بیماری واپسین خود امر کن ابا بکر صدیق را که نماز گزارد مردم را وامام شود در نماز قالت انه رجل اسیف متى يقوم مقامك رق گفت عایشه تحقیق ابا بکر مردی رقیق است وزود اندوه است هرگاه می ایستد بجاے تو نرم دل میشود وبیگریه فعاد پس عود کرد آنحضرت بامر سابق فعادت پس عود کرد عایشه بجواب سابق وچند بار شد این تکرار قال شعبة فقال فی الثالثة او الرابعة پس فرمود در بار سوم یا چهارم شک راوی است انكن صواحب يوسف تحقیق شما زنان ازین مصاحبات یوسف اید که ظاهر میکنید چیزی بر خلاف مراد خود چنانکه زلیخا ظاهر کرد ضیافت زنان را باراده آنکه ایشان یوسف علیه السلام دیده اند در محبت وے معذور دارند مروا ابا بكر امر کن ابا بکر را وشرح آن در باب امامت گذشت قال ابو عبید الاسیف السریع الحزن والبکاء اسیف یعنی زود اندوه وزود گریه است والاسوف مثله واسوف مانند اسیف است در معنی حدثنا قتیبة الربیع بضم را وفتح موحده وتشدید تحتیه دروی رواة الی فرے الف ولام ساقط ست یحیی قال حدثنا زائدة عن عبد الملك بن عمیر عن ابی بردة بن ابی موسی عن ابیه قال مرض النبي بیمار شد پیغمبر صلى الله علیه وسلم فقال مروا ابا بكر فلیصل بالناس پس فرمود امر کنید ابا بکر را پس گو نماز گزارد مردم فقالت عایشة ان ابا بكر رجل اسیف فقال مثله پس فرمود مانند اول بار فقالت مثله پس گفت عایشه مانند جواب اول بار فقال مروا ابا بكر فانكن صواحب یوسف فام ابو بكر فی حیوة النبي پس امامت کرد ابو بکر در حیات پیغمبر صلى الله علیه وسلم وقال حسین عن زائدة گفته است حسین بن الولید جعفی در روایت خود از زائده رجل رقیق بجاے رجل اسیف یعنی مردے نرم دل است ودر باب اهل العلم والفضل احق بالامامة گذشت حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

اين عمر گفته دعا كرد پيغمبر خدا در نماز خداوندا لعنت كن و دور انداز از رحمت خود فلان را و
فلان را يعني بخصوص تام بنام دعائے ميكرد از آزاري كه داده بودند تا آنكه نازل كرد خدا اين
آيت را كه يك جزء آن آيت اين است نيست ترا از عقاب اين جماعت مشركان بگذار كه
بانواع عقوبت جزا ميدهم حدثني ابن سلام قال اخبرنا وكيع عن ابن ابي خالد قال سمعت
ابن ابي اوفى رضي الله تعالى عنهما قال دعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على
الاحزاب فقال اللهم منزل الكتاب سريع الحساب اهزم الاحزاب اهزمهم وزلزلهم
حدثنا معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام عن يحيى عن ابي سلمة عن ابي هريرة ان النبي
صلى الله عليه وآله وسلم كان اذا قال سمع الله لمن حمده في الركعة الآخرة من صلوة
العشاء قنت اللهم انج عياش بن ابي ربيعة اللهم انج الوليد بن الوليد
اللهم انج سلمة بن هشام اللهم انج المستضعفين من المؤمنين اللهم اشدد وطأتك على مضر اللهم اجعلها عليهم
سنين كسني يوسف حدثنا الحسن بن الربيع قال حدثنا ابو الاحوص عن عاصم عن
انس رضي الله تعالى عنه بعث النبي صلى الله عليه وآله وسلم سرية مرويست از
انس بن مالك فرستاد پيغمبر خدا فوجے يقال لهم القراء فاصيبوا گفته شد مر ايشان را
تيراندازي پس شهيد شدند فما رأيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم وجد على شيء ما
وجد عليهم پس نديده ام پيغمبر خدا را كه اندوهگين شده بر مصيبتي چيزے كه اندوهگين شده
برين مردم قرار فقنت شهرا في صلوة الفجر پس قنوت خواند يك ماه در نماز فجر و دعا كرد
بر هلاك آنها و يقول ان عصية عصوا الله ورسوله و ميگفت بتحقيق قوم عصيه عصيان
ورزيدند خدا را و رسول خدا را حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام قال
اخبرنا معمر عن الزهري عن عروة عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت كانت
اليهود يسلمون على النبي صلى الله عليه وسلم گفت بودند يهود كه سلام ميكردند
بر پيغمبر خدا تقول السام عليك سام يعني موت است ففطنت عائشة الى قولهم پس
دريافت عائشه بسوي قول ايشان فقالت عليكم السام واللعنة پس گفت بر شما باد مرگ
و لعنت فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم مهلا يا عائشة پس گفت پيغمبر خدا
آهسته باش اي عائشه ان الله يحب الرفق في الامر كله فقالت يا نبي الله اولم تسمع
ما يقولون قال اولم تسمعي اني ارد ذلك عليهم فاقول عليكم حدثنا محمد بن المثنى
قال حدثنا الانصاري قال حدثنا هشام بن حسان قال حدثنا محمد بن سيرين
قال حدثنا عبيدة قال حدثنا علي بن ابي طالب رضي الله تعالى عنه كنا مع النبي
صلى الله عليه وآله وسلم يوم الخندق فقال ملأ الله بيوتهم وقبورهم نارا
پس فرمود پر كناد خدا خانهاے ايشان و گورهاے ايشان را از آتش دوزخ كما شغلونا

الجزء الثالث عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

مومنان ناتوان گفت اللهم انج المستضعفين
من المؤمنين خداوندا نجات ده ضعيف
دانسته شدگان را كه از مسلمانان اند و گفت
در دعاے مشركان اللهم اشدد وطأتك
على مضر خداوندا سخت كن پايمالي و
عقوبت خود را بر قبيله مضر اللهم اجعلها سنين
كسني يوسف خداوندا گردان دعا قحط را بر ايشان سالها
بر ايشان سالهاے قحط مانند سالهاے قحط
زمان يوسف كه هفت سال شده بود و در آن
سوي بالتكبير يعني بسجود گرفت حدثنا عبد الله
بن محمد بن اسماء هو ابن اخي جويرية
سن روايت وسي و يك قال حدثنا جويرية
بن اسماء ضبعي عن مالك عن الزهري
ان سعيد بن المسيب وابا عبيد اخبراه
عن ابي هريرة قال قال رسول الله
فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يرحم
الله لوطا لقد كان يأوي الى ركن شديد
رحمت كند خدا لوط را هر آئينه مي آيد بسوي ركن
سخت چنانچه عنقريب شرح وے گذشت ولو
لبثت في السجن طول ما لبث يوسف ثم
اتاني الداعي لاجبته اگر درنگ ميكردم
در زندان آنقدر زمان درنگ كرد يوسف ثم

اسماء الرجال

عن الصلوة الوسطى چنانكه باز داشتند مارا از نماز وسطى حتى غابت الشمس تا آنكه غائب شد آفتاب وهي صلوة العصر گفته اند اين تفسير راوی ادراج كرده است پوشيده نماند كه حتى غابت الشمس دلالت دارد بر آنكه مراد نماز حضرت حاجتی باين تفسير نيست **باب الدعاء للمشركين** در بيان دعا كردن برای نفع مشركان **حدثنا** على بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة رضى الله تعالى عنه قدم الطفيل بن عمرو على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ان دوسا قد عصت وابت ليس گفت طفيل ای رسول خدا قبيله دوس تحقيق عصيان ورزيده وابا كرده از اسلام فادع الله عليها پس دعا كن خدا را بر آنها فظن الناس انه يدعو عليهم پس گمان كردند مردم كه در مجلس شريف حاضر بودند كه آن حضرت دعا ميكند بر ضرر آنها فقال اللهم اهد دوسا وأت بهم پس فرمود ای خدا راه نما دوس را وبيار ايشان را در سلك اسلام اين دعای آنحضرت از كمال خلق عظيم ورحمت بر عالميان بوده ومقصود آن حضرت جز اين نبود كه مردم باسلام گرايند **باب** قول النبى صلى الله عليه وآله وسلم اللهم اغفر لى ما قدمت وما اخرت اين مدلول آيت كريمه است ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر ظاهر آنست كه نزول اين آيت بعد از اين دعا خواهد بود **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا عبد الملك بن صباح قال حدثنا شعبة عن ابى اسحق عن ابن ابى موسى عن ابيه عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم انه كان يدعو بهذا الدعاء رب اغفر لى خطيئتى وجهلى واسرافى فى امرى كله وما انت اعلم به منى ای پروردگار من ببخش مرا خطايای من ونادانی من واسراف من در همه كارها وچيزی را كه تو داناتری بآن از من ظاهر اين است كه اين دعا ومانند آن برای تعليم امت خواهد بود اگر چه گفته اند از خوف لا ابالیت حق هم اين قسم دعاها از آنحضرت صادر شده است اللهم اغفر لى خطاياى وعمدى وجهلى وهزلى وكل ذلك عندى وهمه آن نزد من است اللهم اغفر لى ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وخطاهائی كه پنهان كرده بودم وبظاهر كرده ام انت المقدم وانت المؤخر توئی كه پيش آری هر كرا خواهی وپس اندازی وانت على كل شىء قدير وتو بر هر چيز توانائی وقال عبيد الله بن معاذ حدثنى ابى قال حدثنا شعبة عن ابى اسحق عن ابى بردة بن ابى موسى عن ابيه عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم يعنى حديث مذكور كه متضمن ادعيه ايراد نموده باين اسناد نيز رسيده است **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا عبيد الله بن عبد المجيد قال حدثنا اسرائيل قال حدثنا ابو اسحق عن ابى بكر بن ابى موسى وابى بردة احسبه عن ابى موسى الاشعرى می پندارم كه از ابى موسى اشعری روايت كرده عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم انه كان يدعو ابو موسى اشعری روايت كرده از پيغمبر خدا تحقيق آن حضرت دعا ميكرد

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

يوسف را تصبر وثبات بعدم مبادرت بخروج وجود در آنقدر مدت مديد بودن در زندان گويا برای استقامت متصور نباشد ومقدور نبود مگر آن كس را كه عطا كند او را خدا بفضل خود و فرمود در حق خود آنچه فرمود بطريق تواضع ومبالغه در مدح وثنای وی نظر بصبر وثبات خارج از عادت يوسف ديگر استقامت آنحضرت در واقع بالاتر از استقامت جميع انبيای اولی العزم است وتتمه كلام در تفسير بيايد

حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا ابن فضيل قال حدثنا حصين هر دو باسم تصغير اند عن شقيق عن مسروق قال سألت ام رومان بضم را وفتح آن وسكون واو دبنت عامر بن عويمر بن عبد شمس وهى ام عايشة عما قيل فيها ما قيل گفت مسروق پرسيدم ام رومان را وآن مادر ام المؤمنين عايشه است از آنچه گفته شد در شان عايشه آنچه گفته شد از قصه افك كه عايشه صديقه رضى الله عنها كرده بودند قالت بينما انا مع عايشة جالستان گفت ام رومان درا شنا آنكه ما با عايشه نشسته بوديم اذ ولجت علينا امرأة من الانصار وهى تقول فعل الله بفلان وفعل گفت ام رومان ناگاه در آمد بر ما زنی از انصار وحال آنكه وی ميگفت فعل الله بفلان بكند خدا تعالى بفلان كنايه كرد از مسطح بن اثاثه خاله زاده ابی صديق رضى الله عنه وفعل يعنی بكند خدا با وی بديرا يعنی واقع شدنی است بجهت گويا كردن ازا قالت فقلت لم گفت ام رومان پس گفتم چرا چنين ميگوئی او را قالت انه نما ذكر الحديث گفت آن زن تحقيق مسطح شايع كرد ذكر آن حديث تنبيه نقل كردن خبر بصورت ازدوختن آنست

باین کلمات اللهم اغفر لی خطیئتی وجهلی واسرافی فی امری وما انت اعلم به منی اللهم اغفر لی هزلی وجدی وخطایای وعمدی وکل ذلک عندی **باب** الدعاء فی الساعة التی فی یوم الجمعة در بیان دعای که در ساعتی که در روز جمعه است **حدثنا** مسدد قال حدثنا اسمعیل بن ابراهیم قال حدثنا ایوب عن محمد عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال ابو القاسم صلی الله علیه وآله وسلم فی الجمعة ساعة گفت ابوهریره گفت ابو القاسم صلی الله علیه وسلم در روز جمعه ساعتی است لا یوافقها مسلم وهو قائم یصلی موافقت میکند آن ساعت را یعنی در می یابد آن را مسلمانی در حالی آنکه او ایستاده نماز میکند و نماز مشتمن ز عا ام است یعنی گفته اند یصلی یعنی یدعو است و مستنی قائم ملازم و مواظب بران ساعت یسأل الله خیرا الا اعطاه سوال میکند خدا را چیزی از امور دنیا و عقبی مگر آنکه داده است او را خدا استثنا از مجموع کلام است از لا یوافقها الخ وقال بیده داشارت کرد بسوال بدست خود یعنی برداشت دست را اول بقللها یعنی برفع است **باب** قول النبی صلی الله علیه وآله وسلم یستجاب لنا فی الیهود ولا یستجاب لهم فینا بیان فرموده پیغمبر خدا که مستجاب کرده میشود دعا برای ما در باب یهود و مستجاب نمیشود دعا مر ایشان را که در حق ما میکنند **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا ایوب عن ابن ابی ملیکة عن عائشة ان الیهود اتوا النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقالوا السام علیک قال وعلیکم فقالت عائشة السام علیکم ولعنکم الله وغضب علیکم فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مهلا یا عائشة آهسته باش و اضطراب مکن ای عائشه دعای ما در حق ایشان مستجاب است و دعای ایشان در حق ما مستجاب نیست در صراح گفته مهلا بسکون آهستگی و اسم است و بر گفته مهلا یا رجل یا رجلان یا رجال یا امرأة سواء علیک بالرفق و لازم گیر نرمی کردن نزد عنف است رفق بضم و کسر گرد و هم بمعنی رفیق و احد و جمع یکسان است وایاک والعنف او الفحش و دور دار خود را از عنف شک راوی است الفحش بمعنی از حد در گذشتن بدی قالت اولم تسمع ما قالوا قال اولم تسمعی ما قلت گفت عائشه آیا نشنیدی چیزی را که گفتند فرمود آیا نشنیدی تو چیزی را که من گفتم رددت علیهم فیستجاب لی فیهم ولا یستجاب لهم فی **باب** التامین در آمین گفتن وقتی که امام تمام کند فاتحه را **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال الزهری حدثناه عن سعید بن المسیب گفت زهری حدیث کرد مارا سفیان این حدیث را از سعید بن مسیب عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا امن القاری فامنوا فرمود وقتی که آمین گفت قاری قرآن پس آمین گوئید ظاهر آنست که مراد امام نماز است اگرچه عام تر آورده فان الملائکة تؤمن پس تحقیق فرشتها آمین میگویند فمن وافق تامینه تامین الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه پس کسی که موافقت کند آمین او آمین گفتن ملائکه را آمرزیده شود مر او را آنچه پیش گذشته است از گناه او و مخصوص است بحقوق الله تعالی

خواهد مگر بجای سے کہ بود سے سبب نوزرده فجاء النبی پس آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال ما هذا پس فرمود چیست این زن را قلت حمی اخذتها پس اصل حدیث محکشف بام روان گوید ستم تپ گرفته است آن زن را سبب چیزی که مسحور گفته میشود ان نفعت فقالت پس نشست عائشه وگفت والله لئن حلفت لا تصدقونی سوگند بخدا اگر سوگند بخورم هرگز برویکه برگشته ام این قسم را و بسبب ما التسام تصدیق نمیکنید مرا و لئن اعتذرت لا تعذرونی و اگر عذر ظاهر سکنم ازین ماد من خود معذور نشمارید مرا فمثلی فمثلکم کمثل یعقوب وبنیه پس صفت من و صفت شما مانند صفت یعقوب و پسران او است یعنی خواهر من تا مانند خواب یعقوب است پسران خود را در قبیل ... برده اند آمده اند ... یعقوب ... بود مر بر گفت یعقوب والله المستعان علی ما تصفون و مدد است بار یست خواسته شده بر ... وصف و بیان میکند ... فانزل الله التی پس برگشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فانزل الله ما انزل پس فرو فرستاد خدای تعالی چیزی را که نازل کرده از ... آیات قرآن در ... و برات عائشه رضی الله تعالی عنها فاخبرها پس خبر داد آنحضرت عائشه را ازان فقالت بحمد الله لا بحمد احد گفت عائشه بلکه بحمد خدای تعالی ... شکر ... ۲ ... یعلم ... آنحضرت ... آیات ... منسوب است آنحضرت ... وآله وسلم ... مدیث ... تمام شد ... ... تفسیر سوره نور ... تعالی ... باب تعدیل النساء بعضهن بعضا از شهادت گردن است **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی عروة بن الزبیر ... ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه

موافقت یاد زبان است یا در حضور و خشوع **باب فضل التهلیل** در زیادتی ثواب کلمہ
لا الہ الا اللہ الخ **حدثنا** عبد اللہ بن مسلمۃ عن مالک عن سمی عن ابی صالح عن ابی ھریرۃ
رضی اللہ تعالیٰ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال من قال لا الہ الا اللہ
وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وھو علی کل شیء قدیر فی یوم مائۃ مرۃ
فرمود کسے کہ گفت این تہلیل را در روزے صد بار کانت لہ عدل عشر رقاب باشد
او را مانند آزادی دہ غلام وکتبت لہ مائۃ حسنۃ ومحیت عنہ مائۃ سیئۃ ونوشتہ شود
در نامۂ اعمال او صد نکوئی و محو کردہ شود صد بدی وکانت لہ حرزا من الشیطان یومہ
ذلک حتی یمسی و باشد مر او را پناہ از شیطان در روز او کہ آن است یعنی روزے کہ
گفتہ است تا آنکہ شب میکند ولم یات احد بافضل مما جاء بہ الا رجل عمل اکثر منہ
ونمی آید احدے بافضل از آنچہ آمدہ است او مگر مردے کہ عمل کرد بیشتر از و حدثنا
عبد اللہ بن محمد قال حدثنا عبد الملک بن عمرو قال حدثنا عمر بن ابی زائدۃ عن
ابی اسحاق عن عمرو بن میمون قال من قال عشرا کان کمن اعتق رقبۃ گفت عمرو
بن میمون کسے کہ گفت دہ بار باشد مانند کسی کہ آزاد کردہ است یک بندہ را من ولد
اسمعیل از اولاد اسمعیل علیہ السلام پوشیدہ نماند کہ اولاد اسمعیل بندہ نمی شوند پس
مراد آنست کہ ظلما اگر گرفتار شوند در دست کفار و از آنہا خلاص کنند موجب ثواب
عظیم خواہد بود قال عمر بن ابی زائدۃ وحدثنا عبد اللہ بن ابی السفر عن الشعبی عن الربیع بن خثیم
مثلہ فقلت للربیع ممن سمعتہ پس گفتم مر ربیع را کہ از کہ شنیدہ قال من عمرو بن میمون
فاتیت عمرو بن میمون فقلت ممن سمعتہ فقال من ابن ابی لیلی فاتیت ابن ابی لیلی فقلت
ممن سمعتہ فقال من ابی ایوب الانصاری یحدثہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
وقال ابراھیم بن یوسف عن ابیہ عن ابی اسحق قال حدثنی عمرو بن میمون عن عبد الرحمن
بن ابی لیلی عن ابی ایوب قولہ وقال موسی ای ابن اسمعیل مؤلف بلفظ قال آوردہ ونگفت
حدثنی از آنکہ تحمل کردہ از روی مذاکرہ نہ از روی تحدیث ونقل و این تعلیق است
حدثنا وھیب عن داؤد عن عامر عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن ابی ایوب عن النبی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقال اسمعیل عن الشعبی عن الربیع قولہ وقال آدم حدثنا
شعبۃ قال حدثنا عبد الملک بن میسرۃ قال سمعت ھلال بن یساف عن الربیع بن خثیم
وعمرو بن میمون عن ابن مسعود قولہ وقال الاعمش وحصین عن ھلال عن الربیع عن
عبد اللہ قولہ ورواہ ابو محمد الحضرمی عن ابی ایوب عن النبی صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم کان کمن اعتق رقبۃ من ولد اسمعیل **باب فضل التسبیح** حدثنا
عبد اللہ بن مسلمۃ عن مالک عن سمی عن ابی صالح عن ابی ھریرۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہ

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

کذبوا وھم عروہ گوید پس گفتم عایشہ را سوگند
خدا است کہ تحقیق یقین داشتند پیغمبران کہ بیشتر
قوم ایشان تکذیب کردند ایشان را وما ھی
بالظن و نیست این حال کہ ظن وگمان ایشان
دہال آنکہ خدائے تعالیٰ ظنوا فرمودہ
پس گفت عایشہ یا عریۃ تصغیر عروہ تصغیر کرد
بجہت لطف و شفقت چنانچہ پسر را گویند
استیقنوا بذلک تصدیق کردند پیغمبران
استیقان تکذیب قوم و اثبات کرد بآنکہ معنی
دیگر است کہ بعد از این بیان خواہد قلت
فلعلھا عروہ گوید گفتم پس شاید آن کلمہ کذبوا
تخفیف است کہ در این صورت از تکذیب قوم
تا احتیاج تاویل باشد قالت معاذ اللہ گفت
عایشہ پناہ میخواھم از آن کہ دانستہ شود
تقدیر معنی چنین باشد کہ گمان کنند کہ وعدہ
الٰہی بنصرت ایشان بر کفار دروغ بود و این
نا لائق حضرت است و دور از شان انبیاء تلک
الرسل تظن ذلک بربھا بود پیغمبران کہ
گمان کنند آنرا بپروردگار خود پس از آن بیان
کرد معنی آیہ را و گفت واما ھذہ الآیۃ

قالت ھم اتباع الرسل الذین آمنوا
بربھم وصدقوھم وطال علیھم البلاء
واستاخر عنھم النصر الی آخرہ

أنَّ رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من قال سبحان الله وبحمده في يوم مائة مرة حُطّت عنه خطاياه فرمود كسی كه گويد سبحان الله وبحمده در روزی صد بار دور كرده شود خطاهای او يعنی حقوق الله اما حقوق مردم بی رضای اينها دور نمی شوند وان كانت مثل زبد البحر اگرچه باشد مانند كف دريا حدثنا زهير بن حرب قال حدثنا ابن فضيل عن عمارة عن ابي زرعة عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كلمتان خفيفتان على اللسان ثقيلتان في الميزان فرمود دو كلمه است كه سبك اند بر زبان و گران اند در ميزان اعمال حبيبتان الى الرحمن سبحان الله العظيم سبحان الله وبحمده

باب فضل ذكر الله عز وجل

در بيان فضيلت ذكر خدای غالب بزرگ حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد بن عبد الله عن ابي بردة عن ابي موسى رضي الله تعالى عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم مثل الذي يذكر ربه والذي لا يذكر مثل الحي والميت مانند كسی كه ذكر ميكند پروردگار خود را بدل و زبان و كسی كه ذكر نميكند مانند زنده و مرده است حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا جرير عن الاعمش عن ابي صالح عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انَّ لله ملائكة يطوفون في الطرق فرمود رسول خدا تحقيق مر خدا را فرشتها است كه ميگردند در راهها يلتمسون اهل الذكر طلب ميكنند اهل ذكر را فاذا وجدوا قوما يذكرون الله تنادوا هلموا الى حاجتكم پس وقتی كه يابند جمعی را كه ذكر ميكنند خدا را ندا ميكنند بيائيد بسوی حاجت خود فيحفونهم باجنحتهم الى السماء الدنيا پس مي پوشند ايشان را از روی مهربانی و دعا از بازوهای خود تا آسمان نزديك دنيا قال فيسألهم ربهم وهو اعلم منهم گفت راوی مي پرسد فرشتها را پروردگار ايشان و حال آنكه داناتر است از ايشان ما يقول عبادي چه ميگويند بندگان من قال يقولون ميگويند فرشتها يسبحونك ويكبرونك ويحمدونك ويمجدونك تسبيح و تنزيه ميكنند ترا از هر چه نه لائق ذات تست و تكبير ميكنند و ميگويند بزرگتری از هر چه بزرگ است و حمد ميگويند بر نعمتهای تو و بزرگ ميگويند ترا بجميع صفات بزرگی قال فيقول هل رأوني پس ميگويد خدا آيا ديده اند مرا قال فيقولون لا والله ما رأوك پس ميگويند بخدا سوگند نديده اند ترا قال فيقول كيف لو رأوني پس ميگويد خدا چه حال خواهد بود اگر ببينند مرا قال يقولون لو رأوك كانوا اشد لك عبادة ميگويند اگر ببينند ترا باشند سخت تر و بجد تر مر ترا از روی عبادت واشد لك تمجيدا واكثر لك تسبيحا قال يقول فما يسألوني پس ميگويد پروردگار پس چه چيز سوال ميكنند مرا قال يسألونك الجنة گفت سوال ميكنند ترا بهشت قال يقول وهل رأوها ميگويد پروردگار آيا ديده اند بهشت را قال يقولون لا والله يا رب ما رأوها

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

میگویند بدوانند بجزای پروردگار بهشت را قال یقول فکیف لو انهم راوها میگوید پروردگار چه حال بود ایشان را اگر ایشان ببینند آنرا قال یقولون

لو انهم رأوها کانوا اشد علیها حرصا واشد لها طلبا واعظم فیها رغبة میگویند اگر تحقیق ایشان ببینند باشند ایشان سخت تر بر دریافت آن از روی

حرص و سخت تر مر آنرا از روی طلب و عظیم تر در آن از روی میل و خواهش قال فمم یتعوذون فرمود پس از چه پناه میگیرند قال یقولون من النار قال

یقول وهل رأوها قال یقولون لا واللہ یا رب ما رأوها قال یقول فکیف لو رأوها قال یقولون لو رأوها کانوا اشد منها فرارا واشد لها

مخافة قال فیقول فاشهدکم انی قد غفرت لهم پس میگوید پروردگار تحقیق من گواه میگیرم شما را که من بخشیدم مر ایشانرا

قال یقول ملك من الملائكة فیهم فلان لیس منهم گفت میگوید یک فرشته از ملائکه در میان ایشان فلان کس نیست از ایشان

انما جاء لحاجة نیامده است مگر از برای حاجتی قال هم الجلساء لا یشقی بهم جلیسهم گفت ایشان همنشینانند که شقاوت نیست همنشین ایشانرا رواه شعبة

عن الاعمش ولم یرفعه روایت کرده این حدیث شعبه از اعمش مرفوع نرسانید آنرا بآنحضرت صلی اللہ علیه وسلم ورواه سهیل عن ابیه عن

ابی هریرة عن النبی صلی اللہ علیه وسلم **باب** قول لا حول ولا قوة الا باللہ **حدثنا** محمد بن مقاتل ابو الحسن

گفت محمد بن مقاتل است قال اخبرنا عبد اللہ قال اخبرنا سلیمان التیمی عن ابی عثمان عن ابی موسی الاشعری

قال اخذ النبی صلی اللہ علیه وسلم فی عقبة او قال فی ثنیة گفت ابو موسی اشعری شروع کرد پیغمبر خدا در گذشتن از گریوه قال فلما

علا علیها رجل نادی فرفع صوته پس چون بالا بر آمد بر آن شخصی ندا کرد پس بلند کرد آواز خود را باین قول لا اله الا اللہ واللہ اکبر

قال ورسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم علی بغلته گفت ابو موسی اشعری و حال آنکه رسول خدا بر استر خود سوار بود قال فانکم لا تدعون اصم ولا غائبا

بخوانید بتحقیق شما نمی خوانید ناشنوا را و نه غائب را ثم قال یا ابا موسی او یا عبد اللہ الا ادلك علی کلمة من کنز الجنة

بعد از آن فرمود ای ابو موسی یا ای عبد اللہ آیا راه ننمایم ترا بر کلمه که از گنج بهشت است قلت بلی قال لا حول ولا

قوة الا باللہ گفتم آری فرمود آن کلمه این است لا حول الخ **باب** للہ مائة اسم غیر واحد در بیان آنکه خدا را نود و نه نام است

حدثنا علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفیان قال حفظناه من ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة روایة سفیان گفت یاد گرفتیم

مقتضیات آن از حیثیت معانی آنرا از ابی الزناد از اعرج از ابی هریره که روایت کرده از پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم قال للہ تسعة وتسعون اسما فرمود

بتحقیق مر خدا را نود و نه نام است مائة الا واحدة صد نام است مگر یک نام تا کید است لا یحفظها احد الا دخل الجنة حفظ نمیکند آن اسما را احدی

مگر در آید بهشت را اندیشیده نماند که اسمای الهی تعالی شانه آنچه از کتاب اللہ و احادیث رسول اللہ معلوم شده بسیار زیاده است در تخصیص حفظ همین

نود و نه گفته اند که این جزا که مخصوص باین اسما باشد که بجز حفظ آن حسب قول اکثر بهشت بود آنچه بعضی شراح مفهوم میشود که اگرچه اسماء الهی بسیار است

این معانی همه مندرج است درین نود و نه اسم و مکرر معلوم شده که تعیین عدد منافی نیست مر زیادة عدد را و دلالت نمیکند بر حصر چنانکه گوینده گوید که

یا دارم برای مهمانان دلالت ندارد بر آنکه این مرد میزبان گوسفند دیگر ملک خود ندارد وهو وتر یحب الوتر خداوند یگانه فرد است شریک

ندارد و دوست میدارد وتر را و در بعضی نسخه فرد است و فتح تیز روایت کرده اند **باب** الموعظة ساعة بعد ساعة در بیان وعظ گفتن

یک ساعت پس ساعتی دیگر **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنی ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی شقیق قال کنا ننتظر

عبد اللہ گفت شقیق بودیم که انتظار می بردیم عبد اللہ بن مسعود را اذ جاء یزید بن معاویة ناگاه آمد نزد ما یزید بن معاویه نخعی کوفی

فقلنا الا تجلس قال لا پس گفتیم آیا نمی نشینی برای وعظ گفت نمی نشینم ولکن ادخل فاخرج الیکم صاحبکم ولکن میدرآیم درون خانه

پس بیرون می آرم بسوی شما یار شما را که عبد اللہ بن مسعود است والا جئت انا فجلست و اگر وی نیامد من می آیم پس می نشینم و وعظ میکنم فخرج عبد اللہ

پس برآمد بسوی ما عبد اللہ بن مسعود و حال آنکه گرفته است دست یزید بن معاویة فقام علینا فقال اما انی اخبر بمکانکم

كتاب الدعوات

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

كتاب الانبياء

بن عبد اللہ بن دینار عن ابیه

عن ابن عمر عن النبی صلی اللہ

علیه وسلم قال الکریم

ابن الکریم ابن الکریم

ابن الکریم یوسف بن

یعقوب بن اسحاق بن

ابراهیم علیهم السلام **باب**

قول اللہ وایوب اذ نادی ربه

انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین

و یاد کن ایوب را وقتیکه ندا کرد

پروردگار خود را بتحقیق من رسید

مرا سختی و تو مهربان ترین

مهربانان زحمت کرده اند در نسب و

ابن اسحاق گفته صحیح آنست که

وی بود از بنی اسرائیل و صحیح

نشده در نسب وی چیزی که نام

پدرش مرض است و اللہ اعلم مرض

ایشان خاص است بگزندی که

در نفس رسد چون بیماری و لاغری

و بعضی شارح است در مرض رسد

ثابت نشده نزد بخاری در قصه

ایوب چیزی پس اکتفا کرد باین حدیث

که برشرط وی بود و عسقلانی گفته

و صحیح آنچه وارد شده در قصه وی

چیزی نیست که روایت کرده آنرا

ابن ابی حاتم و ابن جریر و تصحیح کرده

آنرا ابن حبان از نافع بن یزید

از عقیل از زهری از انس که تحقیق

[illegible] ... إلى المخرج ... [illegible]

... لا عيش إلا عيش الآخرة ... [illegible]

... [illegible]

كتاب الرقاق

جمع رقيق است ... [illegible]

جامع كلمات ... **باب** قول النبي صلى الله عليه وسلم لا عيش إلا عيش الآخرة ... [illegible]

... **حدثنا** المكي بن إبراهيم قال أخبرنا عبد الله بن سعيد هو ابن أبي هند عن أبيه عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ... نعمتان مغبون فيهما كثير من الناس الصحة والفراغ ... [illegible]

... وقال عباس العنبري حدثنا صفوان بن عيسى عن عبد الله بن سعيد بن أبي هند عن أبيه سمعت ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم مثله **حدثني** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن معاوية بن قرة عن أنس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اللهم لا عيش إلا عيش الآخرة فأصلح الأنصار والمهاجرة

حدثنا أحمد بن المقدام قال حدثنا الفضيل بن سليمان قال حدثنا أبو حازم قال حدثنا سهل بن سعد الساعدي كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في الخندق وهو يحفر ونحن ننقل التراب وبصر بنا فقال اللهم لا عيش إلا عيش الآخرة فاغفر للأنصار والمهاجرة **باب** مثل الدنيا في الآخرة ... [illegible] ... **حدثنا** عبد الله بن مسلمة حدثنا عبد العزيز بن أبي حازم عن أبيه عن سهل قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول موضع سوط في الجنة خير من الدنيا وما فيها ... [illegible]

... [illegible]

آخرت ... [illegible] **باب** قول النبي صلى الله عليه وسلم كن في الدنيا كأنك غريب أو عابر سبيل ... [illegible]

حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن أبو المنذر الطفاوي عن سليمان الأعمش قال حدثني مجاهد عن عبد الله بن عمر ... قال أخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بمنكبي فقال كن في الدنيا كأنك غريب أو عابر سبيل ... [illegible] ... وكان ابن عمر يقول إذا أمسيت فلا تنتظر الصباح وإذا أصبحت فلا تنتظر المساء ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

الجزء الثالث عشر شيخ الإسلام

كتاب الأنبياء

[illegible]

ذو الشرف الخطیر رئیس الاجاد عالم حق آگاه محب العلماء معز الفقراء امیر بن الامیر بن الامیر نواب امین الدوله وزیر الملک محمد علیخان بهادر والی ٹونک دام اقباله بنیت آنکه این کتاب افاده عامه طلاب فرمان کرد تا ترجمه احادیث این ابواب نموده ترمیم کتاب تکمیل آن کرده شد حق تعالی قبول فرماید و مبارک کناد آمین

باب فی الامل وطوله در بیان امل و درازی آن امل بفتح همزه و میم بمعنی امید است تا میل کند ولیکن ظاهر مقصود بیان آنست با امید درازی حیات و دریافتن آمال نه امید که مقابل یاس است در مشارق الانوار گفته که امل حدیث کردن نفس است بآنچه در وی امید نیل آن دارد و برسد یا نرسد و آن در حرص گرفتار انیمی نزدیک ست بمراد و استعمال آن اکثر در آنچه طول امل را مذموم دارند و معنی امل قریب بمعنی تمناست و گفته شده که فرق در میان امل و تمنا آنست که امل در آن چیز نیست که سبب آن بوقوع آمده باشد و تمنا بخلاف آن و گفته شد که امل اراده تحصیل شئی ممکن الحصول ست و چون فوت شد شئی میکند آنرا و رجا دل بستن چیز محبوب تا حاصل گردد در مستقبل و فرق در رجا و تمنی آن ست که تمنا صورتیست که کسل ست بصاحب خود که طریق جد و جهد و سلوک نکند بر عکس صاحب رجا پس رجا محمودست و تمنا مذموم مانند امل اگر طول امل مر عالم را در علم مذموم نیست زیرا که اگر طول املش نبودی تصنیف و تالیف نکردی و در دل امل سری لطیف ست زیرا که اگر امل نبودی کسی را عیش ای خوشگوار نیامدی و نه نفس کسی در آغاز کردن عملی از اعمال دنیا خوش و خرم می گشت بجز این نیست که مذموم از امل فرو گذاشتن نفس است در آن و بهبه کردن برای امر آخرت و قول الله تعالی فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز در بیان فرموده خدا تعالی که پس کسیکه بر بانیده شد از آتش دوزخ و در آورده شد به بهشت را پس بیشک رستکار شد و فیروزی یافت و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور و نیست زندگانی دنیا مگر سامان فریب یعنی غرور بالفتح مصدر تشبیه داد دنیا را بالمتاعی که خریده در آن فریب خورده و ابن مسعود غرور بفتح غین را اکثر کرده است فعول بمعنی فاعل در تفسیر آن بشیطان نموده و جایز ست که فعول بمعنی مفعول بود یعنی متاع شخص مغرور و فریب داده شده گفت سعید بن جبیر این آیه در حق کسی ست که ترجیح دهد و اختیار کند دنیا را بر آخرت اما کسیکه متاع دنیا را برای آخرت طلب کند پس آن نیکو متاعی ست بفرح جحیم بلغة در آیه ما هو بمزحزحه من العذاب ان یعمر نیست دور کننده و دور سازنده وی را از عذاب آنکه عمر داده شود و غرض از ایراد این بیان معنی زحزح است و قوله ذرهم یاکلوا و یتمتعوا و یلههم الامل فسوف یعلمون بمنشر کافران تا بخورند و بهره مند شوند از متاع دنیا یعنی امید قطع کن از باز آمدن ایشان از آنچه بر آنند و بگذار که بخورند و بهره مند شوند بدنیا که آن نصیب ایشانست و نصیبی نیست ایشانرا در آخرت و یلههم الامل فسوف یعلمون و مشغول کند ایشانرا امید از دیار زدار و دار سود گرفتن ایشان پس عنقریب خواهند دانست وقت ورود خود در آن قیامت و چشیدن کیفر کردار خود و در این آیه تنبیه ست بر آنکه اختیار کردن تلذذ و تنعم و آنچه طول امل بسوی آن کشد از اخلاق مؤمنین نیست و این تهدید و عید ست گفته اند که ذرهم تهدید ست و فسوف یعلمون تهدید دیگر ست پس کی میرسد ایشانرا تهدید خوشگوار نخواهد شد و این آیه منسوخ ست بآیه قتال فسیکفیکهم الله و اولی آنست که این آیه شامل ست منافقین را هم و این منسوخ نباشد سمعت من الاستاذ و قال علی ارتحلت الدنیا مدبرة وارتحلت الاخرة مقبلة ولکل واحد منهما بنون فکونوا من ابناء الاخرة ولا تکونوا من ابناء الدنیا فان الیوم عمل ولا حساب وغدا حساب ولا عمل و گفت علی بن ابی طالب یعنی کاسر عنه کوچ کرد دنیا در حالیکه پشت دهنده است شما را و کوچ کرد آخرت در حالیکه پیش آینده است شما را و برای هریکی ازین هر دو فرزندانند پس باشید از فرزندان آخرت و مشوید از فرزندان دنیا چرا که امروز عمل ست و نیست حساب و روز فردا حساب ست و نیست عمل در آن اگر گوئی که یوم عین عمل نیست بلکه ظرف عمل ست و تقدیر فی ممکن نیست زیرا که اگر فی مقدر کنند نصب عمل واجب بود و جوابش آنکه و در النفس عمل گفت بطریق مبالغه مانند قول ایشان ابو حنیفة فقه و نهاری صائم بسبب کثرة فقه وی و کثرة روزه در یوم و یا تقدیر کلام فانه الیوم عمل ست بنا بر آنکه اسم ان ضمیر شان ست محذوف و حذف نزد ایشان جایز ست قلیل الوقوع و یا بحذف مضاف از اول ای فان حال الیوم عمل و یا بحذف مضاف از ثانی ای فان الیوم یوم عمل و این اثر علی را ابن مبارک در کتاب الزهد بطریق اسمعیل بن ابی خالد از زبید ایامی از مردی از بنی عامر روایت کرده است و ابن ابی شیبه روایتی نام برد او را مهاجر عامری و همچنین روایت کرد ابو نعیم بطریق ابی مریم از زبید از مهاجر بن عمیر که گفت علی رضی الله عنه ان اخوف ما اخاف علیکم اتباع الهوی و

افرائیم بن یوسف گفت او را روزی کاشکی دعا کنی خدا را گفت چه قدر بود مدت نرمی و آرام گفت هشتاد سال گفت شرم دارم از خدا که دعا کنم او را و حال آنکه نه رسیده مدت بلای من مدت رخاء مرا و چون دعا کرد خدا او را کشف کرد از وی سختی را و شفا داد از بیماری و او را اهل و عیال بل مزید بر آن مانند آن و در تفسیر این قصه اقوال دیگر نیز هست ترک کردیم آن را بخوف تطویل از کتق در کریمه ارکض برجلک کرامست ایوب را بمعنی اضرب ست یعنی بزن بپای خود زمین تا چشمه بر آید که از ان غسل کنی و بنوشی پس کفوت در کریمه اذا هم منها یرکضون بمعنی یعدون از آن زمین میدوند و میگریزند و دیدن و کریختن نیز بزدن پا باشد مقصود از ذکر این ذکر لفظی ست که مناسب باشد لفظ اول مفسر را در بادی معنی حدثنا عبد الله ابن محمد الجعفی قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال بینما ایوب یغتسل عریانا در اثنای آنکه ایوب غسل میکرد برهنه بعد از حصول عافیت از آن مرض که بدان مبتلا بود و بار امید بردی خدای تعالی ظاهرا می زد را خر علیه رجل جراد من ذهب افتاد بر ایوب پای ملخ از زر جراد اسم جمع ست واحد آن جراده و حکایت کرده ابن سیده که جراد نر راگویند و جراده ماده را فجعل ایوب یحتثی فی ثوبه پس گشت ایوب که گرد می آورد بدو دست ملخها را در جامه

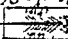
طول الامل نه اتباع الهوى فيصد عن الحق واما طول الامل فينسي الآخرة الا وان الدنيا ارتحلت مدبرة الحديث

چيزی که می ترسم بر شما پیروی کردن خواهش نفس و طول امل است ... پیروی خواهش باز میدارد از حق و طول امل فراموش میگرداند آخرت را ...

حدثنا صدقة بن الفضل قال اخبرنا يحيى عن سفيان قال حدثني ابي عن منذر عن ربيع بن خثيم عن عبد الله يعني ابن مسعود قال خط النبي صلى الله عليه وسلم خطا مربعا وخط خطا في الوسط خارجا منه وخط خططا صغارا الى هذا الذي في الوسط من جانبه الذي في الوسط

گفت عبد الله بن مسعود که کشید آنحضرت شکل مربع و کشید خطی در میان این شکل مربع که بیرون رفته است از آن شکل ...

وقال هذا الانسان وهذا اجله محيط به او قد احاط به وهذا الذي هو خارج امله وهذه الخطط الصغار الاعراض



فان اخطأه هذا نهشه هذا وان اخطأه هذا نهشه هذا

حدثنا مسلم قال حدثنا همام عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال خط النبي صلى الله عليه وسلم خطوطا فقال هذا الامل وهذا اجله فبينما هو كذلك اذ جاءه الخط الاقرب

... آنحضرت چند خطوط پس فرمود این خط امل ... و این خط اجل است ...

باب من بلغ ستين سنة فقد اعذر الله اليه في العمر لقوله اولم نعمركم ما يتذكر فيه من تذكر وجاءكم النذير

... یا رسول خدا است صلی الله علیه وسلم ... زین العابدین ... ابن عباس ... شصت سال ...

حدثني عبد السلام بن مطهر قال حدثنا عمر بن علي عن معن بن محمد الغفاري عن سعيد بن ابي سعيد المقبري عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اعذر الله الى امرئ اخر اجله حتى بلغه ستين سنة

... آنحضرت رحمت خدا و سلام ... شصت سال ...

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

... باب واذكر في الكتاب موسى انه كان مخلصا وكان رسولا نبيا ...

گفته که شصت سال حد مقرر کرده شد بر آن اسقاط عذر زیرا که این قریب است از وقت حمله آوردن موت و همین سن رجوع بخدا و خشوع نمودن و ترقب مرگ شدن لیس باید که درین وقت بکلی متوجه آخرت گردد زیرا که رجوع بحالت اولی که نشاط و قوت است درین وقت محال است پس ترک نمودن مداهیات بنده را تا این سن ابتدا بعد انذار است از راه لطف و عنایت بحال بندگان تا بیرون آوردنشان از حالت جهل برساند در حالت علم پس بعقاب عذر است رحق تعالی آنکه عذاب بکند بایشان اگر بعد ازین اتباع لا تمل امنحا اگرچه انسان مجبول بر محبت بقا و طول امل اند لیکن بجا بهر نفس نمایند از امتثال او امر و طاعات و کشتن از مناهی و معاصی با باشند شیخ ابو الفرج ابن جوزی علیه الرحمه در رساله خود مسمی بتنبیه العمر بمواسم العمر ذکر کرده که مستان عمر پنج قسم است اول از وقت ولادت تا زمان بلوغ دوم از بلوغ تا نهایت شباب که سی و پنج سالست سوم تا تمام سال پنجاه هم که این سن کهولت است و چهارم تا تمام سال هفتادم و این نهایت شیوخیه است و پنجم تا آخر عمر و گاهی درین تقسیم بحسب قوت و ضعف در تقدم و تاخیر نیز واقع می شود تابعه ابو حازم و ابن عجلان عن المقبری و متابعت کرد است در نقل این حدیث معن بن محمد ابو حازم سلمه بن دینار روایت و در نسائی مذکور است نیز متابعت کرد او را محمد بن عجلان از ابو سعید کیسان مقبری روایت کرد است او را طبرانی در اوسط **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا ابو صفوان عبد الله بن سعید قال اخبرنا یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی سعید بن المسیب ان ابا هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا یزال قلب الکبیر شابا فی اثنتین فی حب الدنیا و طول الامل گفت ابو هریره شنیدم پیغمبر خدا را صلعم که میفرمود که همیشه است دل پیر جوان در آرزو و چیز در دوستی دنیا و دراز امید یعنی کثرت مال و طول عمر قال اللیث حدثنی یونس و ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی سعید و ابو سلمة گفت امام لیث بن سعد حدثنی یونس حدیث کرد مرا یونس بن یزید ایلی گفت عبد الله بن وهب از یونس بجای حدثنی یونس روایت کرد یونس از ابن شهاب زهری که گفت خبر داد مرا سعید بن مسیب و ابو سلمه بن عبد الرحمن بن عوف لفظ سعد ماند لفظ حدیث مذکور بابست مگر بجای لفظ دنیا لفظ مال گفت و لفظ ابن وهب این است قلب الشیخ شاب علی حب اثنتین طول الحیاة و حب المال **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا هشام قال حدثنا قتادة عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکبر ابن آدم و یکبر معه اثنتان حب المال و طول العمر بزرگ میگردد آدمی بزرگ می شود با او دو خصلت محبت مال و دراز عمر قرطبی گفته که درین حدیث دلیل است بر مکروه و مذموم بودن حرص بر دراز عمر و بر کثرت مال و گفته شد که حکمت در تخصیص همین دو خصلت این است که محبوب ترین چیزها بانسان جان اوست پس او راغب است در بقاء آن و دراز عمر را دوست میدارد و مال را نیز محبوب میدارد زیرا که مال از بزرگترین سبب است در دوام صحت که طول عمر غالبا ثمره آن است پس هر گاه که معلوم میکند قرب نفاد عمر را دو محبت او بمال در غیبت و در دوام زیاد تر میشود رواه شعبة عن قتادة روایت کرده است این حدیث را شعبه بن حجاج از قتاده بر ما ماند انس بن مالک امام بخاری حماید تعلیق رفع کرده از حدیث شبهه انقطاع را که سید میشود از جهت قتاده که مدلس است و حدیث کرد بعنعنه که موهم انقطاع است لیکن شعبه از مدلسین روایت نمیکند مگر آن حدیث را که سماعش داخل است و سماع روایت پس درین حدیث تصریح و عنعنه برابر است بخلاف غیر آن **باب العمل الذی یبتغی به وجه الله** دربیان عملیکه قصد کرده شود بدان ذات پاک حضرت تعالی فیه سعد در باب حدیث سعد بن ابی وقاص است که سابق در کتاب الجنائز در باب رثاء النبی صلعم سعد بن خوله گذشت در آن حدیث است انک لن تنفق نفقة تبتغی بها وجه الله الا اجرت بها که یقین تحقیق که تو هر گز خرج نمیکنی خرج کردنی که میخواهی بدان خرج کردن خدا را میشه و اراده کرد الا که اجر داده میشوی بآن خرج کردن تا آنکه چیزی که مینهی در دهن زن خود از آن اجر میابی **حدثنا** معاذ بن اسد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهری قال اخبرنی محمود بن الربیع و زعم محمود انه عقل رسول الله صلی الله علیه وسلم و قال عقل مجة مجها من دلو کانت فی دارهم قال سمعت عتبان بن مالک الانصاری ثم احد بنی سالم قال غدا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لن یوافی عبد یوم القیامة یقول لا اله الا الله یبتغی بها وجه الله الا حرم الله علیه النار گفت زهری خبر داد مرا محمود بن ربیع انصاری و گفت محمود که یاد دارم رسول خدا را و نیز گفت که یاد میدارم کلی آب را که انداخت آنحضرت بسوی من از آب دلو که در سرای ایشان بود یعنی رسول خدا در سرای ایشان تشریف فرموده بودند و چاهیکه محمود صغیر بود در آن حال خود را بسوی محمود انداخته بود برای برکت و اکرام او پس محمود این قصه را یاد داشت و ذکر کرد برای اظهار شفقت آنحضرت صلعم و شرف خود گفت محمود شنیدم عتبان بن مالک انصاری را

کتاب الانبیاء

تا در یاد باشد این چنین است روایت کرده و در بعضی روایات قول الله وادکر فی الکتاب موسی الی آخره و موسی ابن عمران بن قاهت بن لاوی بن یعقوب است و بعضی ذکر کرده اند یصهر را میان عمران و قاهت و بعضی بجای قاهت لاهب گفته و زیاده کرده میان وی و میان لاوی عازر را بالجمله وی نبیره یعقوب است علیهما السلام بسه واسطه یا چهار و هارون کلان بود از موسی بسه سال یقال للواحد و الاثنین و الجمع نجی گفته می شود مر یک را و دو را و جماعت را نجی بر وزن فعیل است اشارت است بآنکه نجیا در آیه مذکور از ضمیر جمع مرفوع و از ضمیر مفرد منصوب یا دو حال میتواند شد پس از آن شاید آورد بر اطلاق نجی بر جمع و یقال و گفته میشود خلصوا نجیا چنانکه در قرآن است در حال برادران یوسف یعنی اعتزلوا نجیا در کناره شدند خالص جدا از مردم بحالیکه راز گویان و تدبیر کنان بودند و الجمع انجیة و جمع نجی انجیه هست یتناجون اشارت بیان است معنی نجیا را در آیه مذکوره و اشارت است بآنکه تناجون بالاثم و العدوان مناسب است نجی را در لفظ و معنی تلقف در کریمه فاذا هی تلقف ما یافکون یعنی تلقم پس ناگاه عصای موسی اژدها شده لقمه میکند آنچه بدروغ تخلیق میکردند ساحران فرعون **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب قال سمعت عروة قال قالت عائشة فرجع النبی

کرگی نزدی سالم ست تفاوت [illegible] بسیار ز شان تا چند کس است اعتبار ذکر فضیلت [illegible] بیان کرد و عتبان نام [illegible] سالم بود گفت عتبان که در آمد اول [illegible]
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس [illegible] بروز قیامت که بگوید لا اله الا الله [illegible] رضای او تعالی [illegible]
دوزخ [illegible] بیان کرد **حدثنا قتیبة** قال حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن عن عمرو عن سعید المقبری عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم یقول ان الله [illegible] خلق الرحمة [illegible] مائة رحمة [illegible] گفت که خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] **باب** ما یحذر من زهرة الدنیا والتنافس فیها [illegible] **حدثنا**
اسمعیل بن عبد الله قال حدثنی اسمعیل بن ابراهیم بن عقبة عن موسی بن عقبة قال ابن شهاب حدثنی عروة بن الزبیر ان المسور بن مخرمة
اخبره ان عمرو بن عوف وهو حلیف بنی عامر بن لؤی کان شهد بدرا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم اخبره [illegible] عمرو بن عوف انصاری [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث ابا عبیدة بن الجراح الی البحرین یأتی بجزیتها [illegible]
رحمت خدا و سلام [illegible] رسول الله صلی الله علیه وسلم هو صالح اهل البحرین [illegible]
[illegible] فقدم ابو عبیدة بمال من البحرین فسمعت الانصار بقدومه [illegible] صلوة الصبح مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم [illegible] ابو عبیدة با مال از بحرین [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه وسلم فلما انصرف تعرضوا له فتبسم حین رآهم [illegible]
[illegible] وقال اظنکم سمعتم بقدوم ابی عبیدة وانه جاء بشیء [illegible]
قالوا اجل یا رسول الله [illegible] قال فابشروا واملوا ما یسرکم فوالله ما الفقر اخشی علیکم ولکن اخشی علیکم ان تبسط علیکم الدنیا کما بسطت
علی من کان قبلکم فتنافسوها کما تنافسوها وتلهیکم کما الهتهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **حدثنا قتیبة**
ابن سعید قال حدثنا اللیث عن یزید بن ابی حبیب عن ابی الخیر عن عقبة بن عامر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم خرج یوما فصلی علی اهل احد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
صلوة آنحضرت را بر شهداء احد [illegible]
[illegible]
[illegible]

وکان رجلا تنصر یقرأ الانجیل بالعربیة بود ورقه مردی که نصرانی شده میخواند انجیل را بزبان عربی که ترجمه کرده بود در جاهلیت فقال ورقة ماذا تری پس گفت ورقه آن حضرت صلی الله علیه وسلم را چه چیز می بینی تو فاخبره پس خبر داد آن حضرت صلی الله علیه وسلم ورقه را از آنچه دید فقال ورقة هذا الناموس الذی انزل الله علی موسی پس گفت ورقه آنکه می بینی آن ناموس است که فرستاده بود آنرا خدای تعالی بر موسی وان ادرکنی یومک انصرک نصرا موزرا و اگر دریابد مرا روز تو یعنی روز دعوت تو مر قوم را و انکار ایشان وی ترا یاری دهم ترا یاری دادنی سخت قوی و حدیث بسیاق تمام در اول کتاب گذشت الناموس صاحب السر الذی یطلعه بما یستره عن غیره تفسیر می کند که ناموس صاحب راز کسی باشد که مطلع کند او را آن کس بچیزی که پوشیده میدارد آن چیز را از غیر وی و بعضی تفصیل کرده اند بسبب جز نیز چنانکه بجای خود گذشت **باب** قول الله هل اتاک حدیث موسی اذ رای نارا آیا آمد است ترا خبر موسی وقتیکه دید وی آتش را در هنگام گم کردن راه و از شدت احتیاج در سفر پس گفت مر اهل خود را که درنگ کنید درین جا که تحقیق من دیده ام آتشی را شاید

[illegible]

والله لا نظر الی حوضی الآن ومن سوگند بخدا هر آئینه می‌بینم حالا بسوی حوض خود که در آخرت خواهد بود نظر حقیقت بطریق کشف وانی قد اعطیت مفاتیح خزائن الارض
او مفاتیح الارض وتحقیق من داده شده‌ام کلیدها خزائن زمین یا کلیدها زمین شک است راوی گفته آنکه این بطریق اخبار بالغیب است باخبر فتح کرده شود مر امت بعد
آنحضرت صلعم از ملک‌ها خزائن وانی والله ما اخاف علیکم ان تشرکوا بعدی وسوگند بخدا هر آئینه نمی‌ترسم بر شما این که شرک کنید پس از من ولکنی اخاف علیکم ان تنافسوا فیها
ولیکن می‌ترسم بر شما این که رغبت کنید در خزانه‌ها زمین و در دنیا که از آن هلاک گردید [illegible] این حدیث در باب الصلوة علی الشهید گذشت حدثنا اسمعیل قال
حدثنی مالک عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اکثر ما اخاف علیکم ما یخرج الله لکم من برکات الارض گفت ابو سعید
گفت رسول خدا صلعم رحمت خدا و سلام او بر وی باد هر آئینه بیشتر چیزی که می‌ترسم آن را بر شما آنست که برآرد خدای تعالی برای شما از برکت‌ها زمین قیل ما برکات
الارض گفته شد یا رسول الله برکت‌ها زمین چیست قال زهرة الدنیا فرمود زینت دنیا یعنی انواع متاع و اموال دنیا و مناصب و زرع و تجارت و غیره فقال له
رجل هل یأتی الخیر بالشر پس گفت مردی با آنحضرت آیا می‌آرد نیکی بدی را یعنی اموال دنیا که نعمت الهی است که خدای تعالی بدان بر بندگان منت نهاده آیا موجب عقوبت و وبال
خواهد شد فصمت النبی صلی الله علیه وسلم حتی ظننا انه ینزل علیه پس خاموش گشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تا آنکه گمان بردیم که هر آئینه وحی نازل می‌شود ثم جعل یمسح
عن جبینه پس آغاز کرد مسح کردن عرق از پیشانی مبارک خود عادت شریف چنان بود که چون برده وحی نازل می‌شد بسوی وی گشت تمامی جسم پاک وی صلی الله علیه
وسلم از ثقل وحی عرق کردی پس چون آن حالت باز آمدی از پیشانی مبارک عرق صاف کردی فقال این السائل پس فرمود کجاست پرسنده قال انا گفت منم یا رسول
قال ابو سعید لقد حمدناه حین طلع ذلک گفت ابو سعید خدری که هر آئینه بتحقیق ستودیم آن پرسنده را هر گاه که ظاهر شد این امر ظاهر این عبارت دلالت می‌کند که صحابه آن مرد را
قابل ملامت دانسته بودند از آنکه ایشان دیدند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم خاموش شدگان زیرا که این امر را باعث غضب آنسرور شده است بعد از آن چون دیدند که سوال
او موجب استفاده این قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم شد او را ستوده دانستند قال لا یأتی الخیر الا بالخیر فرمود نمی‌آرد نیکی مگر نیکی را یعنی هر چیزی که آید نیکی کرده شد سوال از اهل
حقوق و بالا سوال انفاق آن لیکن شرع موجب سوال بنا بر آن نه منفعت بلکه بار زیان می‌گرداند چون بسیار که می‌دیا چیزی را که بهتر است در دنیا چیزی را که بهتر نیست
افراط و اکل است چنانکه ارشاد میفرماید بقول مبارک خود ان هذا المال خضرة حلوة بدرستیکه این مال یعنی متاع دنیا سبز و خوش آینده است و در دیدن شیرین است
در چشیدن مراد از تشبیه است سبزه و سبز و شیرین بار مراد از مال زینت دنیا ست چنانکه خدای تعالی میفرماید المال والبنون زینة الحیوة
الدنیا مال و فرزندان آرایش زندگانی دنیا ست وان کل ما انبت الربیع یقتل حبطا او یلم وتحقیق هر چیز که میرویاند باران بهاری از نباتات پس می‌کشد
بسیار خوارنده را از راه بدهضمی و نفخ کردن شکمش نزدیک بکشتن آرد یعنی اگر چه آن را از مکیند چندانکه امعا او دابه بهضم آن نزار پس بیمار شکمش نفخ
میکند پس هلاک میشود یا قریب بهلاک میرسد این مثال کسی است که در مال دنیا افراط نماید صرف آن بمواقع آن نمیکند پس هلاک میگردد در دنیا یا بینا بیم از مصیبات
در دنیا و در آخرت بعقوبت خوی است اکل مال حرام جمع کرده باشد حبط بفتح حا مهمله و با موحده و طا مهمله نفخ کردن شکم دابه که از خوردن بسیار گیاه الا آکلة الخضرة اکلت
مگر خورنده سبزه که خورد آن سبزه حتی اذا امتدت خاصرتاها استقبلت الشمس تا آنکه چون دراز شد هر دو تهیگاه او و پر شد شکم او پس رو کرد بسوی آفتاب تا هضم کند طعام را
و اجتر یعنی رو شکمش بر آفتاب کند پس چون گرم میشود شکم او نرم میگردد آنچه در درون شکم است آسان میگردد اخراج آن ثم اجترت وثلطت وبالت
پس نشخوار کرد یعنی آنچه در شکم بود باز آورد و خائیده سرگین تنگ کرد و بول کرد ثم عادت فاکلت پس باز گشت بچرا یعنی پس خورد
با خوشی و راحت این تمثیل حال کسی است که افراط نکرد در دنیا و صرف نمود آن را بر فقرا و آنکه بشریعت موجب اصلاح احوال خویش پس راحت یافت در دنیا و آخرت
قسم اول که افراط نمیکند جملا اشاره است بحال آنکس که بسبب کثرت مشتهیات معصیت شهوت امرار نمود و با صرار بر کبائر از دائره شریعت خارج شد هم ان لاک گشت و
توفیق توبه و رجوع نیافت پس او را هلاک درست دنیا و آخرت و آنکه قریب بهلاک رسید مثال کسی است که بسبب دنیا در فسق و فجور افتاد و لیکن از اسلام خارج نشد و عذاب شده
خلاصی نیافت پس آنحضرت اشارت فرمود بسعادت حال آن دیگر جماعت که مصرف آن فرمود ان هذا المال خضرة حلوة بدرستیکه این مال دنیا شیرین لذیذ است که گرسنه
آن دل النفس از وی رغبت نفس بر وی چون رغبت نفس بر میوه‌ها است که در دیدن سبز و دلکش و در خوردن شیرین دلخوش است برای طلوع آن میل آید

آیه راتمام و ساقط شده لفظ باب
نزد ابوذر و کریمه آنست در این
آیت یعنی العبرت از اعتبار بمعنی
دیدن قال ابن عباس المقدس
المبارک گفت ابن عباس
مقدس یعنی مبارک است یعنی
برکت داده شده که میوه‌ها و بستانها
و زراعات بسیار داد و این تفسیر
و ما بعد آن ساقط است در غیر
ابی ذر از مستملی و کشمیهنی طوی
اسم الوادی نام آن وادی است
سیرتها در کریمه سنعیدها سیرتها
الاولی یعنی حالتها زود باز گردانیم
آن عصا را بحال نخستین که عصا بود
والنهی در کریمه ان فی ذلک
لآیات لاولی النهی یعنی التقی
تحقیق در آنچه مذکور شد هر آئینه
نشانها است دال بر کمال قدرت
الهی مر خداوندان پرهیزگی
و ورع را از برای چه همین پرهیزگاران
خردمند انند که در آیات بنظر
تفکر و اعتبار می‌بینند تهی جمع
نهیه است بالضم یعنی خرد و
نهایت چیزی و تفسیر آن بتقی
لازم معنی است بملکنا در کریمه
ما اخلفنا موعدک بملکنا یعنی بامر نا
قوم موسی بوی گفتند خلاف
نکرده ایم وعده ترا بقدرت
و خواهش و اختیار خود هوی
در کریمه ومن یحلل علیه غضبی فقد
هوی یعنی شقی و بدبخت شد
وتا مراد فارغا در کریمه فاصبح
فؤاد ام موسی فارغا صبح کرد دل
مادر موسی فارغ و خالی از هر چیزی

[illegible]

حدثني محمد بن بشار حدثنا غندر حدثنا شعبة قال سمعت ابا جمرة قال حدثني زهدم بن مضرب قال سمعت عمران بن حصين رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خيركم قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم

[illegible]

قال عمران فلا ادري قال النبي صلى الله عليه وسلم بعد قوله مرتين او ثلاثا

[illegible]

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

[illegible]

كتاب الانبياء

عن ابي جمرة عن عمران بن حصين رضی الله عنهما قال قال النبي صلی الله علیه وسلم خيركم قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ... ثم يكون بعدهم قوم يشهدون ولا يستشهدون ...

یعنی بهترین شما اهل قرن من است ... [illegible]

ایشان ... [illegible]

و این ... تقدیم ... شهادت ... [illegible]

... [illegible]

شهادت ... [illegible]

... حدثنا یحیی بن موسی قال حدثنا وکیع قال حدثنا اسمعیل عن قیس ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... ان اصحابنا الذین مضوا لم تنقصهم الدنیا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا یحیی عن اسمعیل قال حدثنی قیس قال اتیت خبابا وهو یبنی حائطا له فقال ان اصحابنا الذین مضوا لم تنقصهم الدنیا شیئا وانا اصبنا من بعدهم شیئا لا نجد له موضعا الا التراب ... [illegible]

... [illegible]

... حدثنا محمد بن کثیر قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن ابی وائل ... [illegible]

... هاجرنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

باب قول الله تعالی یا ایها الناس ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... قال مجاهد الغرور الشیطان ... [illegible]

پیشت ... [illegible]

... [illegible]

حکایت قول موسی ... [illegible]

فیصلکم ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

ثانیث الامثل ... [illegible]

است یعنی افضل ... [illegible]

است یقول ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

یقال ... [illegible]

المثلی ... [illegible]

لفظ ... وخذ الامثل

... [illegible]

... [illegible]

استواصفا ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

هل اتیت الصف الیوم

... [illegible]

امروز یعنی المصلی الذی یصلی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

[illegible] است تیس می و چیزی که [illegible] ازاله جاه و شهرت و [illegible] تغییر [illegible] است که [illegible] حدثنا

سعد بن حفص قال حدثنا شیبان عن یحیی عن محمد بن ابراهیم القرشی قال اخبرنی معاذ بن عبد الرحمن ان ابن ابان اخبره قال اتیت عثمان بطهور وهو جالس علی المقاعد

گفت [illegible] وضو ساخت [illegible] پس گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible] وضو ساخت [illegible]

[illegible] نحو وضوئی هذا [illegible] فی هذا المجلس [illegible]

و [illegible] ثم اتی المسجد [illegible] مثل هذا الوضوء ثم اتی المسجد

فرکع رکعتین ثم جلس غفر له ما تقدم من ذنبه [illegible]

[illegible]

[illegible] الصلوة المکتوبة [illegible]

غفران ذنوب گذشته است [illegible] قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تغتروا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کبیره [illegible]

حق تعالی [illegible] قال ابو عبد الله [illegible]

[illegible] باب ذهاب الصالحین و یقال الذهاب المطر [illegible]

[illegible] حدثنا یحیی بن حماد قال حدثنا ابو عوانة عن بیان عن قیس بن ابی حازم عن مرداس الاسلمی قال قال النبی صلی الله علیه وسلم

یذهب الصالحون الاول فالاول و تبقی حفالة کحفالة الشعیر او التمر لا یبالیهم الله بالة [illegible]

[illegible]

[illegible] لا یبالیهم الله بالة [illegible]

[illegible] قال ابو عبد الله یقال حفالة و حثالة [illegible]

[illegible] قرب قیامت [illegible] باب ما یتقی من فتنة المال [illegible]

[illegible]

[illegible] حدثنی یحیی بن یوسف قال حدثنا ابو بکر عن

ابی حصین عن ابی صالح عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعس عبد الدینار والدرهم والقطیفة والخمیصة

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتاب الانبیاء

[illegible]

بندہ اند وعابسہ ذکر کردان اعطی بعنی وان لم یعط الم یرض کہ اگر دادہ شود مطلوب خود را خوشنود گردد و اگر دادہ نشود راضی و خوش نباشد یعنی ہمیشہ طمع وی در مال مردم و حرص نفس وی در جمع آن نفسہ تا آنکہ اگر بہ بعد از کسی راضی گردد و چون نہ دہد او را از راضی باشد کما فی الطیبی حق سبحانہ و تعالی فرمودہ است فان اعطوا منہا رضوا وان لم یعطوا منہا اذا ہم یسخطون یعنی اگر دادہ شوند ایشان از آن خوشنود شوند و اگر دادہ نشوند از آن ناگہان ایشان خشم میگیرند و تعبیر بعبادت حرص ایشان بلان در سول حصلعم ایشان را بسبب شغف حرص ایشان با آنہا بندہ فرمودہ است لیکن کہ بندۂ شہوات باشد در حق وی ایں کہ تعبید صادق نباید موصوف باصداقت نخواہد شد ایں حدیث در باب الکثر استاد جا گذشت حدثنا ابو عاصم عن ابن جریج عن عطاء قال سمعت ابن عباس یقول سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول لو کان لابن آدم وادیان من مال لابتغی ثالثا ابن عباس گفت شنیدم رسول او را رحمت و سلام خدا بر وی باد کہ میفرمود اگر باشد مر آدمی را دو وادی پر از مال ہر آئینہ طلب کند سوم را و لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب و پر نمیکند شکم آدمی را مگر خاک یعنی کنایہ از موت است یعنی تا در گور نرود حرص از وی منیر و د و از دنیا سیر نگردد و ایں حکم باعتبار غالب احوال بنی آدم است بدلیل قولہ علیہ السلام ویتوب اللہ علی من تاب و رجوع میکند بر رحمت خود بہر کہ رجوع کرد بسوی او تعالی بطلب عصمت از ریا و توبہ کرد از معصیت محبت دنیا و غفلت از حضرت مولی و از حرص مذموم زیرا کہ توبہ از معصیت متعلقہ عمل ظاہر باشد یا الملمح مراد ازیں حدیث ذم حرص است بر دنیا و حرص ازدیاد وے حدثنا محمد قال اخبرنا مخلد قال اخبرنا ابن جریج قال سمعت عطاء یقول سمعت ابن عباس یقول سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول لو ان لابن آدم مثل واد مالا لاحب ان لہ الیہ مثلہ ولا یملأ عین ابن آدم الا التراب اگر تحقیق مر فرزند آدم را مثل یک وادی مال باشد ہر آئینہ دوست دارد اینکہ باشد برا وی با آن مال مثل آن مال دیگر و پر نمی کند چشم آدم زاد را مگر خاک یعنی دیدہ ہای تنگ دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور و یتوب اللہ علی من تاب و رجوع برحمت میکند اللہ تعالی بر کسیکہ توبہ کند و رجوع آرد بوی بگریہ و زاری و ندامت بر کردہ خویش بظاہر و باطنا قال ابن عباس فلا ادری من القرآن ہو ام لا گفت ابن عباس پس نمیدانم کہ ایں حدیث مذکور از آیات قرآن است کہ منسوخ شد تلاوت آنہا یا نہ در بیان ابن عباس ترمیم آید قال وسمعت ابن الزبیر یقول ذلک علی المنبر گفت عطا راوی حدیث کہ شنیدم عبداللہ بن زبیر را کہ میگفت ایں حدیث را بر منبر یعنی در مکہ مشرفہ و مانند قول ابن عباس لا ادری نیز میگفت مگر را و گمان آن حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد الرحمن بن سلیمان الغسیل یعنی خلاد الانصاری وہو غسیل الملائکۃ عن عباس بن سہل بن سعد قال سمعت ابن الزبیر علی المنبر بمکۃ فی خطبتہ یقول یا ایہا الناس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول گفت عباس بن سہل بن سعد شنیدم عبداللہ بن زبیر را بر منبر مکہ معظمہ کہ در خطبہ خود می گفت کہ ای مردان بدرستیکہ بود نبی صلعم کہ میفرمود لو ان ابن آدم اعطی وادیا ملأ من ذہب احب الیہ ثانیا ولو اعطی ثانیا احب الیہ ثالثا اگر تحقیق آدمی دادہ شود یک وادی پر از زر دوست میدارد دوم را و اگر دادہ شود دوم را دوست میدارد با آن سیوم را بفتح میم و سکون لام وتنوین ہمزہ و در نسخہ ابی ذر ملآن ولا یسد جوف ابن آدم الا التراب و پر نمیکند شکم فرزند آدم را مگر خاک آما مزدوی رحمۃ اللہ علیہ گفت معنی وی آنست کہ آدمی ہمیشہ بر دنیا حریص میماند تا آنکہ می میرد و شکم وی از خاک قبر پر میگردد و یتوب اللہ علی من تاب و توبہ قبول مے نماید خدا از حرص مذموم و دیگر معاصی بر کسیکہ توبہ کرد حدثنا عبد العزیز بن عبد اللہ قال حدثنا ابراہیم بن سعد عن صالح عن ابن شہاب قال اخبرنی انس بن مالک ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لو ان لابن آدم وادیا من ذہب احب ان یکون لہ وادیان ولن یملأ فاہ الا التراب بدرستیکہ رسول خدا صلعم فرمود اگر تحقیق بود برای آدمی یک وادی پر از زر دوست میداشت کہ باشد برای وی دو وادی دیگر از زر و ہرگز پر نسازد دہان آدمی را مگر خاک گور وی در حدیث اول و ثالث تعبیر بجوف کردہ و در ثانی بہ چشم و در رابع بہ دہان و نزد اسمعیلی بروایت حجاج بن محمد از ابن جریج تعبیر بنفس ملاحظہ شدہ و نزد امام احمد در حدیث ابی واقد ببطن گفت کرمانی گفت مراد معنی حقیقی عضو معین نیست بقرینہ عدم انحصار پری آن بخاک زیرا کہ غیر آن نیز پر میکند بلکہ ایں کنایہ است از موت زیرا کہ آن مستلزم امتلاست پس گویا کہ فرمود سیر نمیشود ابن آدم از دنیا تا موت پس غرض از ہمہ عبارات یکی است اختلاف این الفاظ

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

کذا قالوا لننسفنہ در کریمہ لنحرقنہ ثم لننسفنہ فی الیم نسفا یعنی لننسفنہ بضم نون و فتح دال بجمہ و تشدید را بگسر و از تذریہ یعنی برباد کردن خاک یعنی میسوزیم آن گوسالہ را کہ ساختہ و پرستش میکنی آن را پس از آن پراگندہ میکنیم خاکستر آن را در دریا و تنفخی در کریمہ انک لا تظمؤ فیہا ولا تضحی الحر یعنے گرمی یعنے تو تشنہ نمی شوے در بہشت و نہ گرمے یابی و این آیہ در قصہ آدم است نہ در قصہ موسی و لیکن نہ کہ اشارت باشد بتفسیر کریمہ وان یحشر الناس ضحی کہ حکایت قول موسی است ساحران را یعنی وعدہ اجتماع ما و شما روز زینت است روزے کہ جمع کردہ شوند مردم وقت گرمی آفتاب کہ سایہ ہر دو باشد قصیہ در کریمہ و قالت لاختہ قصیہ یعنی اتبعی اثرہ گفت مادر موسے خواہرش را پیروی

از ارباب نفس کلام است در فتح الباری آمده که [illegible] حدیث [illegible] باشد [illegible]
باید دانست که نسبت [illegible] و طلب [illegible] ثابت است [illegible]
کل [illegible] است [illegible] طلب [illegible]
[illegible] کنند [illegible] نسبت [illegible] روایت نیست [illegible]
از برای آنکه انسان [illegible] تحصیل [illegible]
گفته [illegible] عبارت [illegible] باشد که انسان [illegible] کوشش کرد [illegible]
حق سبحانه و تعالی توفیق [illegible]
و انسان مذموم است [illegible] ممکن است لیکن [illegible]
ایست [illegible]
[illegible] کرد [illegible] بیارد [illegible] سبحانه و تعالی [illegible]
والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج [illegible] زمین [illegible]
[illegible]
[illegible] دشوار [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] حدیث بیان [illegible]
[illegible] بیان [illegible] قال [illegible]
[illegible] هشام بن عبد الملک [illegible] حدیث [illegible] عبارت
اجازت [illegible] قول [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] صحیح [illegible] اعتبار کرده است [illegible]
[illegible] من القرآن حتی نزلت الهاکم التکاثر [illegible]
حدیث [illegible] از قرآن [illegible] سوره الهاکم التکاثر [illegible] حدیث است [illegible]
[illegible]
[illegible] علیه الصلوة والسلام [illegible] از قرآن [illegible]
سوره الهاکم [illegible] عن ابی هریرة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حب الشهوات من النساء والبنین [illegible]
[illegible]
[illegible]

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

[illegible] موسی علیه السلام [illegible]
جنابة و عن اجتناب [illegible] جنب واحد بیک معنی است
[illegible] دلالت دارد [illegible] صاحب جنابت را که جنب
[illegible]
قال مجاهد علی قدر [illegible]
[illegible] موسی [illegible]
[illegible]

برجملهٔ شهوات زنان را مقدم کرد از انجا که استلذاذ بآنها اکثر میباشد و استیناس بآنها تام می شود و فتنه آنها سخت تر است پروردگار عالم بایجاد دوستی ازواج و اولاد در قلب انسان حکمتی فرو نهاده است که اگر این محبت نمی بود انسان توالد و تناسل او کی میبود و قناطیر جمع قنطارست بمعنی مال کثیر و تعیین عدد در وی مختلف است هزار دینار یا هفت هزار یا هزار و دویست اوقیه یا ملک گاو یا هزار و دو صد اوقیه و مقنطره بمعنی تو بر تو جیده و بقول بعض مضاعف و مسکوکه بمعنی نشانه دار و جوانیده شده و انعام جمع نعم که شتر و گاو و گوسفند اند گویند و این آیه کریمه متضمن است انواع فصاحت و بلاغت را اول اجمال پس تفصیل

دوم گردانیدن این اشیا را نفس شهوات برای مبالغه در نفرت دادن از آنها سوم ابتدا باهم پس ذکر کرد اول زنان را که استمتاع و مخالطت آنها با انسان اکثر است و آنها حبائل شیطان اند و گفته شده که در زنان دو فتنه است یکی آنکه زنان اکثر قطع صله رحم میکنانند دوم آنکه زنان اکثر سبب جمع مال از حرام و حلال میشوند در فرزندان یک فتنه است که جمع مال است برای آنان لهذا زنان را ابتدا ذکر کرد و اولاد را بمرتبه دوم و دیگر وجه تقدیم زنان بر اولاد این است که اولاد فروع و ثمرات اند که از زنان پیدا می شوند پس اصل را مقدم کرد و اولاد را و تقدیم اولاد بر مال از آنست که اولاد انسان محبوب ترست از مال آنکه در بعض مواضع تقدیم مال بر اولاد واقع شده پس آن محمول بسیاق امتنان و بیان احسان و انعام و یا نفرت و مساوات است با مال باحتمالات خیال کرده میشود بیشتر بیان کرد تمام لذت را که مرکب و بافت تاکید سائر حیوانات ازان بعد ذکر کرد و چارپایان سائر حاصل میشوند از جمال فخر در اصلاح و صلاح و ثبوت رفتن بکار ها و بار بردن چنانکه آیت دیگر دلالت می کند تا آنان ابد بیان کرد چیزی که بدان قوام انسان و حیات بنیان ابدان است و آن زراعت و شراست چهارم آوردن لفظیکه مشعر است بشدت محبت این اشیا و آن قناطیر است پنجم تجنیس لفظ قنطار و مقنطره ششم صنعت مطابقت در ذهب و فضه برای این همه و بنا بسبب عرف متعاملین شده اند و تعبیر این اثر صحابی بطور تعلیق بمناسبت آیه مذکوره

و قال عمر اللهم انا لا نستطيع الا ان نفرح بما زينته لنا و گفت عمر رضه بار خدایا ما قدرت نداریم بر نفس خود مگر آنکه خوشنود شویم بچیزیکه مزین کردی آنرا در دیده زین للناس حب الشهوات پس حدیث عمر بر این است که فتنه مال بر کسیکه پروردگار او را فتوح در بسیار شکر دهد بسبب آن فرمودن خدای تعالی مال را برای او لهذا عمر دعا کرد بقول خود اللهم اني اسالك ان انفقه في حقه بارخدایا از تو میخواهم که خرج کنم آنرا در حق وی چرا که سگال آن را از وجه حق گرفت و صرف کرد آنرا در وجه حق سالم باشد از شر آن تعلیق این اثر را باسناد موصول آورده است از یحیی بن سعید انصاری که عمر رضی الله عنه بعد از ملک مشرق مالی آمد که آنرا نفل کسری می گفتند پس حکم کرد تا بر زمین ریخته شد و پوشیده کرده شد به غطا بستر طلبید و مردمان را جمع کرد تا غطا از وی جدا کرده شد پس نگاه کرد در آن نور و انواع و جواهر و متاع بسیار بود عمر گریست و حمد باری تعالی نمود مردمان گفتند که کدام چیز میگریاند ترا ای امیر المومنین این غنائم است که غنیمت ساخت آن را خدای تعالی برای ما در کشید آنرا از قبضه خداوندان آن عمر گفت هرگاه خدا این مال بر قومی گذارد ریختند خون خود را و حلال دانستند حرمت خود گفت راوی که حدیث کرد مرا زید بن اسلم که باقی ماند بر او زیوری که آنرا ... کرد پس درشته شد عبد الله بن ارقم که داروغه بیت المال بود گفت ای امیر المومنین تا کی بند خواهی کرد این را بس یکبار بده پس گفت بلی چون تا مرد فارغ از کار او پس خبر کرد او را بس هنگام که عبد الله بن ارقم او را فارغ دید گسترد چیزی در گفت ... آنچه مال بود درکشید و بر نعمت آل ایمان فرش پس گویا عمر رضه آنرا چیز بسیار ندانست پس دعا کرد که بار خدایا تو فرمودهٔ که آراسته کرده شده است برای مردان دوستی آرزوها نفس و خواند آیت مذکور را تا آخر پس گفت که ما طاقت نداریم مگر آنکه دوست داریم چیزیرا که زینت داده آنرا برای ما پس نگاهدار مرا از شر آن و مدد کن مرا اینکه خرج کنم آنرا در حق و پس بخش کرد است عمر رضه ازان تا آنکه باقی نماند ازوی چیزی حدثنا علي بن عبد الله

قال حدثنا سفيان قال سمعت الزهري يقول اخبرني عروة و سعيد بن المسيب عن حكيم بن حزام قال سألت النبي صلى الله عليه وسلم فاعطاني ثم سألته فاعطاني ثم قال هذا المال وربما قال سفيان قال لي يا حكيم حکیم بن حزام گفت که سوال کردم آنحضرت را چیزی را پس عطا کرد مرا باز خواستم از وی پس عطا کرد مرا باز سوال کردم او را پس ... مراجعه زنان زهره ... المال یعنی این مال تنها ادا ... سفیان بن عیینه ...

فرعون فقذفناها یعنی القیناها انداختیم آن زیورها را یعنی در آتش امر بارون لیقی در القی السامری یعنی صنعتم همچنان کرد سامری که انداخت در آتش قبضه خاکی که از نشان پای اسپ جبرئیل گرفته بود فنسي پس فراموش کرد یعنی موسی چنانکه گفت مفسر هم یقولونه اخطأ الرب قوم سامری می گفتند خطا کرد موسی پروردگار را که این گوساله بود بزعم ایشان آنرا فراموش کرد و بطلب وی بکوه طور رفت ان لا یرجع الیهم قولا آیا نمی بینند این قوم سامری که گوساله باز نمی گرداند بسوی ایشان سخنی را هرچند بپرسند پس چگونه قابل پرستش باشد در قول مفسر في العجل یعنی فرمود این را خدای تعالی در شان آن گوساله که ساخته بود سامری و وی با اتباع وی پرستیدند آنرا اشارت کرد باین تفاسیر تمام قصه موسی که مذکور است در قرآن در چند سوره و ذکر نکرد حدیثی درین باب زیرا چه نبود بر شرط وی جز این حدیث که بتقریب قصه موسی بر لفظ رسید حدثنا هدبة بن خالد بضم ها و سکون دال مهمله و فتح موحده قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة عن انس بن مالك عن مالك بن صعصعة بفتح هر دو صاد و سکون هر دو عین ان النبي صلى الله عليه وسلم حدثهم عن ليلة اسري بتحقیق آنحضرت حدیث کرد صحابه را از قصه شبی که برده شد آنحضرت را بر سموات و جز آن حتى اتى السماء الخامسة تا آنکه ذکر کرد که آمد آنحضرت آسمان پنجم را فاذا هارون پس ناگاه بر آن آسمان هارون بود

کتاب الانبیاء

ت یعنی متابعت کرده ... ثابت ... باشد ...

والتشدید موحده بن ابی علی ...

در روایت ذکریا ...

تحبسه عن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم ...

ذکر مالک بن ...

[illegible]

سنگلاخ تا آنکه من دیدم او را پس برود و آن سو را از من رفت غیبوبت بر او گرد و رنگ بستر هر آینه من شنیدم او را در حالیکه او آینده بود و میگفت اگرچه زنا کرده باشد و اگرچه دزدی کرده اگرچه تا آنکه قال فلما جاء لم اصبر حتی قلت یا ابی الله جعلنی الله فداک من تکلم فی جانب الحرة ما سمعت احدا یرجع الیک شیئا گفت ابوذر رضی الله عنه پس چون آن حضرت آمد در رسول خدا صلی الله علیه وسلم صبر کردن نتوانستم تا آنکه گفتم که ای پیغامبر خدا گردانا د مرا خدا فدای تو کیست

سخن میگفت بکنار سنگستان که نشنیدم کسی را که جواب دهد ترا چیزی قال ذلک جبرئیل عرض لی فی جانب الحرة قال بشر امتک انه من مات لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة فرمود این جبرئیل بود ظاهر شد مرا بکنار سنگستان گفت که خوشخبری ده امت خود را بآنکه هر که میمیرد در حالیکه شریک نکند

با خدا چیزی در آید بهشت را قلت یا جبرئیل وان سرق وان زنی گفتم ای جبرئیل اگرچه دزدی کند و اگرچه زنا کند قال نعم گفت جبرئیل آری قلت وان سرق وان زنی گفتم اگرچه دزدی کند و اگرچه زنا کند گفت آری

زنا کند قال نعم گفت جبرئیل آری قلت وان سرق وان زنی قال نعم وان شرب الخمر بار سوم آن سوال کرد جبرئیل گفت آری اگرچه بنوشد شراب تر دا الجزر وان سرق وان زنی دو بار است و زیادت بیشتر سه بار در روایت وان شرب الخمر قال النضر اخبرنا شعبة وحدثنا حبیب بن ابی ثابت والاعمش عبد العزیز بن رفیع قالوا حدثنا زید بن وهب بهذا گفت نضر بن شمیل خبر داد ما را شعبه بن حجاج گفت حدیث کرد ما را حبیب بن ابی ثابت و اعمش و عبد العزیز بن رفیع همه گفتند حدیث کرد ما را زید بن وهب باین حدیث مذکور و غرض ازین عبارت آنست که چون هر سه تصریح بتحدیث از زید بن وهب کردند تدلیس

اعمش حاصل شد بجهت تصریح بلفظ حدثنا زید و بجهت شامل شدن عبد العزیز بن رفیع که ثقه غیر مدلس است با حبیب بن ابی ثابت و اعمش که تعبیر سلیمان بن مهران است این هر دو از مدلسین اند نزد محدثین علاوه آنکه اگر از شعبه روایت بود کافی است تصریح از تدلیس ایشان بود زیرا که شعبه

روایت نمیکند از شیوخ خود مگر آنکه در آن تدلیس نباشد بازامام بخاری میگوید عبد العزیز عن ابی صالح عن ابی الدرداء نحوه ذلک و عبد العزیز مذکور از ابو صالح و او از ابو الدرداء مثل این حدیث روایت کرده است قال ابو عبد الله حدیث ابی صالح عن ابی الدرداء مرسل لا یصح انما اردنا للمعرفة گفت ابو عبد الله بخاری و حدیث ابو صالح از ابو الدرداء مرسل است و صحیح نیست و ذکر کردم این را برای معرفت حال که حدیث مرسل غیر صحیح است تا از وی اعتبار کرده نشود بدین واقعه حدیث ابی ذر صحیح حدیث ابوذر است باز گذشت قرین قول امام بخاری که حدیث ابو صالح از ابو الدرداء صحیح نیست صاحب تلویح نظر کرده است گفته که نسائی آنرا بسند صحیح بر شرط مسلم روایت کرده است قیل لابی عبد الله حدیث عطاء بن یسار عن ابی الدرداء قال مرسل گفته شد بخاری را حدیث عطاء بن یسار از ابو الدرداء چیست گفت آن هم مرسل است زیرا که آن حدیث مروی است نزد نسائی از روایت محمد بن ابی حرملة از عطاء بن یسار از ابی الدرداء انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم وهو یقص علی المنبر یقول ولمن خاف مقام ربه جنتان فقلت وان زنی وان سرق یا رسول الله فقال وان زنی وان سرق فاعدت فاعاد فقال فی الثالثة قال نعم وان رغم انف ابی الدرداء ایضا

قال مرسل ایضا لا یصح انما اردنا للمعرفة حدیث ابی ذر گفت امام بخاری این نیز مرسل است صحیح نیست و صحیح حدیث ابی ذر است که از ما پیشتر گذشت وقال اضربوا علی حدیث ابی الدرداء گفت بخاری منع کنید حدیث ابو الدرداء را یعنی بگذارید آنرا در روایت بکشید خط را بر آن زیرا که مرسل است و آنکه مگر گویم که تصریح در تهیه شده است استماع عطاء بن یسار از ابو الدرداء و در روایت ابن ابی حاتم در تفسیر وی و نزد طبرانی در معجم و نزد بیهقی در شعب الایمان و گفت بیهقی که این حدیث ابو الدرداء غیر حدیث ابی ذر است اگرچه روی بعض معانی آنحدیث ثابت است قال ابو عبد الله هذا اذا تاب وقال لا اله الا الله عند الموت گفت امام بخاری این یعنی من مات لا یشرک وقتی است که توبه کند یا آنکه بگوید لا اله الا الله نزدیک موت

داخل جنت شود اگرچه در حیات خود زنا و دزدی کرده باشد و فرشته شد و او بخشیده باشد و بر نسخه هذا ذات قال الی باب قول النبی صلی الله علیه وسلم

ما احب ان لی مثل احد ذهبا دوست نمیدارم آنکه برای من برابر کوه احد زر باشد و در نسخه احمد حدثنا الحسن بن ربیع قال حدثنا

ابو الاحوص عن الاعمش عن زید بن وهب قال قال ابوذر کنت امشی مع النبی صلی الله علیه وسلم فی حرة المدینة فاستقبلنا احد فقال

که کلام کرد چهل روز و شب و نوشت برای وی الواح را و بعضی گویند کلام کرد در اول اربعین حدثنا ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام بن یوسف قال اخبرنا معمر عن الزهری عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لیلة اسری بی رایت موسی فاذا هو رجل ضرب فرمود آن حضرت شبی که اسرا کرده شد او را دیدم موسی را پس ناگاه وی مردی کم گوشت است رجل کبیر جسیم فرو هشته موکانه من رجال شنوءة گویا وی از مردان شنوءه است بفتح شین معجمه و ضم نون بعد از واو و بعد از واو همزه و تا در آخر قبیله مشهوره است از یمن هر آن را از شنوءه نیز گویند بفتح همزه و سکون زا معجمه وا گوید گفته مردان ایشان معروف اند بطول و درایت عیسی فاذا هو رجل ربعة ودیدم عیسی را پس ناگاه وی میانه بالا است احمر سرخ رنگ کانما خرج من دیماس بکسر دال و سکون تحتیه در آخر سین مهمله گویا بر آمده است از حمام مقصود وصف اوست بصفا بدن و تری و تازگی وانا اشبه ولد ابراهیم به و من مشابه ترین فرزندان ابراهیم ام بوی که جد من است ثم اتیت باناءین فی احدهما لبن پس آورده شدم دو آوندی که در یکی از ایشان

يا ابا ذر فقلت لبيك يا رسول الله گفت ابو ذر رضی الله عنه بودم که میرفتم با رسول خدا صلعم در سنگستان مدینه پس رو در شد بکوه احد پس فرمود ای ابو ذر پس گفتم حاضرم حضرت یا رسول الله قال ما يسرني ان عندي مثل احد هذا ذهبا يمضي علي ثالثة وعندي منه دينار الا شيئا ارصده لدين الا ان اقول به في عباد الله هكذا وهكذا وهكذا عن يمينه وعن شماله ومن خلفه فرمود آنحضرت صلعم که خوش نمی آید مرا اینکه باشد نزد من برابر کوه احد زر که بگذرد بر من شب سوم در حالیکه نزد من از آن دیناری بود مگر چیزی که نگاه دارم آنرا برای ادای دین مگر آنکه آن موجود باشد گردانم صرف کنم در میان بندگان خدا چنین و چنین و چنین جانب دست راست خود و جانب چپ خود و پس خود از حدیث معلوم میشود که نفی محبت مال بقیت بعد انفاق کرده راه خدا است نه بقیه ای مال بیش از سه روز بلکه کراهیت در ان مطلق سپردن و بقای آن است میگردد و دلالت میکند بر استحباب خرج کردن مال در راه خدا در انفاق و بعضی روایات اشارت کند باین معنی که گاهی چنین ... ثم قال ان الاكثرين هم الاقلون يوم القيامة الا من قال هكذا وهكذا عن يمينه وعن شماله وقليل ما هم باز فرمود که باش که بسیاران از روی مال کمتر اند از روی ثواب در قیامت مگر کسیکه خرج کند چنین و چنین و چنین جانب دست راست خود و جانب دست چپ خود و پس خود در بسیار کم اند آنکه چنین کار کنند قول یعنی فعل است چنانکه گویند قال بيده و گفته شده که مراد از خرج کردن در پس جهد و صبت است لیکن گفته اند که وصیت بدان مراد نیست بلکه مشعر و صحیح آثار آخر از صدقه است ثم قال لي مكانك لا تبرح حتى آتيك ثم انطلق في سواد الليل حتى توارى باز فرمود آنحضرت مرا که بر جای خود باش جدا مشو از این جا تا آنکه بیایم نزد تو پس رفت در سیاهی شب فسمعت صوتا قد ارتفع فتخوفت ان يكون احد عرض للنبي صلى الله عليه وسلم فاردت ان آتيه فذكرت قوله لي لا تبرح حتى آتيك فلم ابرح حتى اتاني تا آنکه پوشیده شد از من پس شنیدم آوازی که بلند شد پس ترسیدم از آنکه کسی متعرض شده باشد آنحضرت را پس خواستم که آیم نزد او پس یاد کردم فرموده او را برای من که بر جای خود باش تا آنکه بیایم نزد تو پس جا بجا ماندم تا آنکه آمد نزد من فقلت يا رسول الله لقد سمعت صوتا تخوفت فذكرت له فقال وهل سمعته قلت نعم قال ذاك جبريل اتاني فقال من مات من امتك لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة قلت وان زنى وان سرق قال وان زنى وان سرق فرمود این صاحب آواز جبرئیل بود آمد مرا پس گفت هر که بمیرد از امت تو در حالیکه شریک نکند با خدا چیزی را داخل شود بهشت گفتم که اگرچه زنا کند و اگرچه دزدی کند گفت جبرئیل اگرچه زنا کند و اگرچه دزدی کند یعنی اگرچه این افعال ذمیمه کرده باشد لیکن چون شرک به خدای تعالی نکند و نزدیک موت توبه کند در جنت داخل شود و این معاصی وی آمرزیده شوند و گفته شده که مراد از دخول جنت عام است از دخول ابتدائی یا بعد سزای معاصی و در این حدیث رد است بر اقوال خوارج و معتزله که میگویند صاحب گناه کبیره هرگاه بے توبه از گناه بمیرد ابدا در دوزخ ماند و این حدیث در استقراض با سانیدان گذشت **حدثنا** احمد بن شبيب قال حدثنا ابي عن يونس وقال الليث حدثني يونس مراد که ری این قول تقویت روایت ابن شبیب است عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة قال ابو هريرة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كان لي مثل احد ذهبا لسرني ان لا يمر علي ثلاث ليال وعندي منه شيء الا شيء ارصده لدين گفت ابو هریره رضی الله عنه فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم اگر مرا برابر کوه احد زر باشد مرا خوش می آید مرا این که بگذرد بر من سه شب در ان حالیکه نزد من از آن چیزی باشد مگر چیزی که نگاه دارم آن را برای ادای دین و در این حدیث تخصیص است بر خرج کردن مال در وجوه خیر و تنبیه است بر آن که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدرجه اعلی بود از زهد فی الدنیا تا آنکه دوست نمی داشت که باقی ماند در دست مبارک وی چیزی از دنیا مگر برای انفاق در حقوق **تیسیر** تمام شد شرح احادیث یازده باب که از اصل نسخه مصنف ساقط شده و مفقود گردیده بود والحمد لله علی ذلک باز از اینجا تا آخر کتاب اصل شرح حضرت مصنف شیخ نور الحق محدث

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

كتاب الانبياء

دین اسلام را که مفطور در مخلوق اند مردم بران زیرا که شیر چیزیست صاف و پاک و خالص و سفید و شیرین و اول چیزیست که تربیت و تغذیه مولود بدان حاصل میگردد و صورت دین و علم آمده که خالص و کامل است و تربیت و تغذیت نفوس بدان است و خواب شیر را در جای دیگر نیز تعبیر بدین و علم فرموده و هر صفت و معنی را در عالم قدس صورت و مثال مناسب از عالم حسی ثابت است و خمر که ام الخبائث و جالب انواع شر و فساد است در عالم مثال صورت امر مناسب آن باشد چنانکه اشارت میکند بدان قول شریعت اما انك لو اخذت الخمر غوت امتك آگاه باش تحقیق تو اگر میگرفتی خمر را گمراه میشدند امت تو **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن قتادة قال سمعت ابا العالية قال حدثنا ابن عم نبيكم يعني ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا ينبغي لعبد ان يقول انا خير من يونس بن متى سزاوار نیست مر هیچ بنده را که گوید من بهترم از یونس پیغمبر بن متی

دہلویست علیه الرحمة والرضوان **باب الغنی غنی النفس** غنا بے نیازی نفس ست و آن رضے بودن بقضاے خداے تعالے نہ مالداری و قول الله تعالی أیحسبون انما نمدهم به من مال وبنین الی قوله عاملون و در بیان این قول خداست آیا گمان میکنند کفار تحقیق چیزے که مدد کرده ایم ایشان را بآن چیز از مال و فرزندان یک جز آیت این است نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون شتابی میکنیم مر ایشان را در نکوئیها بلکه خبر ندارند مقصود مؤلف از ذکر این آنست که مال و فرزندان دادن ایشان را مطلقا از خیرات نیست قال ابن عیینة لم یعملوها لا بد من ان یعملوها تفسیر کرده است ابن عیینه هم لها عاملون را که هم درین آیت واقع شده است و هم اعمال من دون ذلک هم لها عاملون بقول خود لم یعملوها لا بد من ان یعملوها

حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا ابو بکر قال حدثنا ابو حصین عن ابی صالح عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال روایت کرد ابو هریره از پیغمبر خدا که فرمود لیس الغنی عن کثرة العرض نیست غنی عبارت از بسیاری اسباب دنیا ولکن الغنی غنی النفس عرض بفتح را حطام دنیا و بسکون بمعنے متاع است از غیر دراهم و دنانیر

باب فضل الفقر در بیان فضیلت فقر بر غنا **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی عبد العزیز ابن ابی حازم عن ابیه عن سهل بن سعد الساعدی انه قال مر رجل علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال لرجل عنده جالس گفت سهل گذشت مردی بر رسول خدا پس فرمود رسول خدا مر مردے را که نشسته بود نزد آن حضرت ما رأیک فی هذا چیست دریافت تو درین مردی که آمده است فقال رجل من اشراف الناس پس گفت مردیست از بزرگان مردم هذا والله حری ان خطب ان ینکح این مردیست بخدا سوگند اگر خطبه کند سزاوار است که نکاح کرده شود وان شفع ان یشفع واگر شفاعت کند سزاوار است که قبول شفاعت او کرده شود یعنے از بزرگان و دولتمند و مالدار است قال فسکت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت راوی سهل بن سعد پس خاموش شد رسول خدا ثم مر رجل فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما رأیک فی هذا پس گذشت مردی دیگر پس فرمود مر او را رسول خدا چیست دریافت تو درین مرد فقال یا رسول الله هذا رجل من فقراء المسلمین پس گفت ای رسول خدا این مردیست از فقراء مسلمانان هذا حری ان خطب ان لا ینکح این مردیست سزاوار این است که اگر خطبه کند اینکه نکاح کرده نشود از جهت فقرے که دارد وان شفع ان لا یشفع واگر شفاعت کند کسے را قبول کرده نمی شود شفاعت وان قال ان لا یسمع لقوله واگر سخن کند سزاوار آنست که شنیده نشود قول او یعنے از بسکه فقیر است گوش کرده نمی شود خطبه او را و شفاعت او را و سخن او را فقال رسول الله صلی الله علیه

الجزء الثالث عشر تیسیر الاسلام

کتاب الانبیاء

یعنی از آنچه دید موسی آدم گوال کانه من رجال شنوءة موسی گندم گون دراز بالاست گویا وی از مردان شنوءه است وقال عیسی جعد مربوع و فرمود که عیسی زنگله موی میانه قد است و ذکر مالکا خازن النار و ذکر کرد آنحضرت مالک را که نگهبان دوزخ ست و ذکر الدجال و ذکر کرد دجال را و این جمله یک حدیث است نزد اکثر روات و بعضی آنرا دو حدیث گردانیده یکی متعلق بیونس و دیگر متعلق بیکی **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان ابن عیینة قال حدثنا ایوب السختیانی عن ابن سعید بن جبیر عن عبد الله عن ابیه عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم لما قدم المدینة وجدهم یصومون یوما وقتیکه قدوم کرد آنحضرت مدینه را بهجرت یافت اهل مدینه را که یهود بودند روزه میدارند روزی یعنی عاشوراء پس پرسید چیست این روزه فقالوا هذا یوم عظیم پس گفتند این روزی بزرگ است وهذا یوم نجی الله فیه موسی واغرق آل فرعون واین روزیست که رستگاری داد خدا تعالے درین روز موسی را از دشمن وغرق گردانید آل فرعون را فصام موسی شکرا لله پس روزه داشت موسی آنروز شکرانه خدا تعالے فقال انا احق بموسی منهم پس فرمود من سزاوارترم بموافقت موسی در شکرانه آن نعمت از قوم یهود ما دام که منع کرده نشیم ازان تصریحا یا دلالة فصامه وامر بصیامه پس روزه داشت آنحضرت آنروز را وامر کرد

وآله وسلم هذا خير من ملء الارض مثل هذا پس فرمود رسول خدا این مرد فقیر
بهتر است از پری زمین مانند این مرد غنی مطابقت ترجمه بهمین جز حدیث است این حدیث
در کتاب النکاح در باب الاکفاء گذشته است حدثنا الحمیدی قال حدثنا سفیان
قال حدثنا الاعمش قال سمعت اباوائل قال عدنا خبابا گفت ابووائل عیادت کردیم خباب
بن ارت را فقال هاجرنا مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم نريد وجه الله پس گفت هجرت
کردیم با پیغمبر خدا در حالی که میخواستیم رضای خدا را فوقع اجرنا على الله پس واقع شد
ثواب ما بر خدا بموجب وعده حق فمنا من مضى لم يأخذ من اجره شيئا پس بعضی از ما کسی است
که گذشت نگرفت از اجر خود در دنیا چیزی منهم مصعب بن عمير وبعضی ازمانا که اجری نیافتند
از اسباب دنیا مصعب بن عمیر است قتل يوم احد وترك نمرة کشته شد روز غزوه احد
و گذاشت از اسباب دنیا گلیمی فاذا غطينا بها رأسه بدت رجلاه پس وقتی که برای
تکفین پوشیدیم سر او را برهنه شد پایهای او واذا غطينا رجليه بدا رأسه و وقتی
که پوشیدیم هر دو پای او را ظاهر شد سر او و معلوم شود که بجای ردا و ازار چیزی
مختصر داشت فامرنا النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان نغطي رأسه ونجعل على رجليه
شيئا من الاذخر پس فرمود ما را پیغمبر خدا اینکه بپوشیم سر او را و گردانیم بر پایهای
او پاره از گیاه اذخر پوشیده نماند که یاران جانها بقدر رشته باشند که صرف کسی
شود ولیکن خواستند که در ثواب فقرا او تفصیل نکنند ومنا من اينعت له ثمرته فهو
يهدبها وازما کسی است که در یافته است مراد او میوه او پس وی می برد و می چیند آن را
يهدبها بالفتح تحتیه وسکون هاء وکسر دال مهمله وبضم آن است بمعنی يقطفها است حدثنا
ابوالولید قال حدثنا سلم بن زرير قال حدثنا ابورجاء عن عمران بن حصين عن النبي صلى الله
عليه وسلم قال اطلعت في الجنة فرأيت اكثر اهلها الفقراء پس فرمود طلوع کردم در بهشت
ودر آمدم دران پس دیدم اکثر اهل بهشت فقرا را واطلعت في النار وطلوع کردم در
دوزخ فرأيت اكثر اهلها النساء پس دیدم اکثر اهل دوزخ زنان را این خبر از
کشفی است که دوزخ و بهشت را دید آن حضرت بصورتی که در آخرت خواهد بود تابعه ایوب
وعوف وقال صخر وحماد بن نجيح عن ابي رجاء عن ابن عباس حدثنا ابومعمر قال حدثنا
عبد الوارث قال حدثنا سعيد بن ابي عروبة عن قتادة عن انس رضي الله عنه قال لم يأكل
النبي صلى الله عليه وآله وسلم على خوان حتى مات گفت انس نخورده است پیغمبر
بر خوانی تا آنکه فوت کرد وما اكل خبزا مرققا حتى مات ونخورده نان تنک تا آنکه فوت
کرد حدثنا عبد الله بن ابي شيبة قال حدثنا ابواسامة قال حدثنا هشام عن
ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت لقد توفي النبي صلى الله عليه وآله وسلم گفته

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

وتمام کردیم آن سی را به ده دیگر یعنی چون مصلحت
اقتضا کرد بمزید امر کردیم که ده روز دیگر مجاهدت
کند فتم ميقات ربه اربعين ليلة پس تمام شد
وقت مقرر کرده پروردگار موسی چهل شب
و روز گویند آن سی شب ذی قعده بود و دهه
ذی حجه وقال موسى لاخيه هارون وگفت موسی
برادر خود هارون را هنگام تخلی والله اعلم
اخلفني في قومي تو خلیفه من باش در میان
قوم من واصلح واصلاح آر بر چه شایسته
صلاح باشد از امور ایشان ولا تتبع
سبيل المفسدين وپیروی مکن راه تباه
کاران را مقصود تنبیه است و تحریض برادای
حقوق خلافت ولما جاء موسى لميقاتنا و
كلمه ربه وچون آمد موسی بوقت مقرر
موعود و سخن کرد با وی پروردگار وی قال
رب ارني انظر اليك گفت موسی ای پروردگار
من بنما نفس خود تا نظر کنم بسوی تو پس گفت
لن تراني فرمود نمیتوانی دید مرا بچشم سر یعنی در دنیا
زیرا چه احادیث صحاح ثابت اند که مسلمانان
خواهند دید خدا تعالی را در روز آخرت الی قوله
للمؤمنين وسوق کرده در روایت کریمه دو
آیت را بتمام يقال دكه زلزله یشود دكا بفتح دال و
تشدید کاف یعنی کوفته برای مجهنین [illegible]
ذکر کرد تفسیر این لفظ را در این مقام بمناسبت
معنی قول تعالی در تتمه آیت مذکوره فلما تجلى
ربه للجبل جعله دكا تفسیر کرد آن را ابوعبیده بآن که
گردانید خدا تعالی کوه را هموار تا روی زمین چیز
ناقه دکاء آنست که کوهان وسرین وی نرسته باشد
ولیست هموار بود و مناسب [illegible]
ز قول مصنف کرده [illegible]
بعنی نرمی [illegible]

هر آینه تحقیق وفات یافت پیغمبر خدا وما فی رفی من شیء یاکله ذو کبد ونه بود در رف من چیزی که می خورد آن را صاحب جگر یعنی حیوانے رَف بفتح را وتشدید فا چوبے که بر عرض خانه می باشد و هر دو طرف آن در دیوار خانه می باشد. واز وی می آویزند از گوشت وجز آن و مانند طاق خانه میباشد الا شطر شعیر فی رف لی مگر پاره جو در رفے که مرا بود فاکلت منه حتی طال علی فکلته ففنی پس خوردم از وے تا آنکه دراز شد بر من مدت پس کیل کردم آن را پس تمام شد ونماند از وی چیزے باب کیف کان عیش النبی صلی الله علیه وآله وسلم واصحابه در بیان آنکه چگونه بود معیشت پیغمبر خدا ومعیشت اصحاب آن حضرت وتخلیهم من الدنیا وفراخی عیش اصحاب آن حضرت از معاش دنیا حدثنی ابو نعیم بنحو من نصف هذا الحدیث حدیث کرد مرا ابو نعیم مانند نصف این حدیث اگر گوئی یعنی مشکل است ازانکه نصف حدیث باقی مے ماند بغیر اسناد ونیز نصف مبهم است نصف اول یا نصف ثانی جواب گفته اند اعتماد کرده بر چیزے که ذکر کرده است در کتاب الاطعمه از طریق یوسف مروزی وتمام آن نزدیک است از نصف این حدیث پس شاید اراده کرده به نصف مذکور که در اسناد ابی نعیم است چیزے را که ذکر نکرده آنجا پس همه سند است نصف بطریق یوسف ونصفی دیگر بطریق ابی نعیم والله اعلم کذا ذکره الکرمانی وپوشیده نیست از تکلفی که درین توجیه است قال حدثنا عمر بن ذر قال حدثنا مجاهد ان ابا هریرة کان یقول آلله الذی لا اله الا هو بود ابو هریره میگفت سوگند خدائی که نیست خدائی مگر وی تعالی وتقدس ان کنت لاعتمد بکبدی علی الارض من الجوع تحقیق بودم من که تکیه میکردم بجگر خود بر زمین از گرسنگی یعنی الصاق میکردم شکم خود را بزمین تا راحتی می یافتم بقدری وان کنت لاشد الحجر علی بطنی من الجوع وتحقیق بودم من که می بستم سنگ را بر شکم خود از غایت گرسنگی وخلو معده ولقد قعدت یوما علی طریقهم الذی یخرجون منه وتحقیق نشستم روزے بر سر راه ایشان که می بر آمدند از آن راه فمر ابو بکر فسألته عن آیة من کتاب الله پس گذشت ازین راه ابو بکر رضی الله عنه پس پرسیدم او را از آیتی از قرآن مجید ماسألته الا لیشبعنی فمر ولم یفعل پرسیده بودم او را مگر ازین جهت که سیر کند مرا پس گذاشت وجواب نداد ودرین وقت متعارف شده بود که سائل را بمنزل خود می بردند وطعام میدادند بسیری شکم ثم مر بی عمر فسألته عن آیة من کتاب الله ماسألته الا لیشبعنی فمر فلم یفعل ثم مر بی ابو القاسم صلی الله علیه وآله وسلم پس بر گذشت بمن ابو محمد القاسم فتبسم حین رآنی وعرف مافی نفسی پس تبسم کرد آن حضرت درین هنگام که دید مرا وشناخت مرا چیزے که در نفس من بود ومافی وجهی وچیزے که در روی من بود از زردی رنگ وشکستگی رنگ بسبب گرسنگی ثم قال یا ابا هر قلت لبیک یا رسول الله گفتم ایستاده ام در خدمت تو ای رسول خدا

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

باشد بضمیر جمع چنانکه قیاس است ولیکن جعل الجبال کالواحدة گردانید واعتبار کرد خدا تعالی جبال را چون ارض واحد پس راجع گردانید بسوی ارض مجموعه وجبال که بمنزله فرد دیگر است ارض را ضمیر تثنیه کما قال الله تعالی چنانچه فرمود خدا تعالی در آیه دیگر ان السموت والارض کانتا رتقا یعنی آسمانها وزمین بودند یک ورتق ولم یقل ولکن کن بضمیر جمع رتقا بودند آن همه افراد رتق ملتصقتین تفسیر رتقا را در کانتا رتقا یعنی بودند یک وپیوسته آمده بود در کریمه اشربوا فی قلوبهم العجل ماخوذ است از قول عرب ثوب مشرب بمعنی مصبوغ یعنی جامه که رنگ کرده شده وسیر کرده شده برنگ پس معنی آیه چنین باشد ورنگین کرده شده در دلهای ایشان محبت گوساله قال ابن عباس انبجست در کریمه فانبجست منه اثنتا عشرة عینا انبجست انفجرت جاری شد از زدن موسی بعصا ودوازده چشمه نتقنا در کریمه واذ نتقنا الجبل فوقهم بمعنی رفعنا بر داشتیم کوه را بالای قوم موسی بمچو سقف تا بپذیرند تورات را وعمل کنند باحکام آن یا انداخته شود بر ایشان کوه حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان بن عیینة عن عمرو بن یحیی عن ابیه یحیی بن عماره مازنی عن ابی سعید خدری عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الناس یصعقون یوم القیامة فاکون اول من یفیق فرمود مردم بیهوش کرده میشوند روز قیامت پس میباشم نخستین کسے که بهوش آیم فاذا انا بموسی آخذ بقائمة من قوائم العرش پس ناگاه من می بینم موسی را که گیرنده است پائی را از پایهای عرش فلا ادری افاق قبلی ام جوزی بصعقة

قال الحق وَمضى فرمود لاحق شو وگذشت فاتبعتُه پس از پی آن حضرت رفتم
فدخل فاستاذن فَأَذِنَ لِي پس در آمد در خانه پس طلب اذن کردم که در آیم پس اذن
داد مرا فدخل فوجد لبنًا في قدح پس در آمد و یافت شیرے در قدحے این دخل تکرار است
دخل اول را یا اول بمعنے اراد الدخول است یا آنکه دخول اول در فنای خانه است و ثانی
در درون خانه است فقال من أين هذا اللبن پس فرمود از کجاست این قدح شیر
قالوا أهداه لك فلان او فلانة گفتند هدیه کرده است آن را برای تو فلان مرد یا
فلان زن شک کرده است قال ابا هر قلت لبيك يا رسول الله قال الحق الى اهل الصفة
فادعهم لي فرمود لاحق شو بسوے اهل صفه پس بخوان ایشان را برای من قال واهل
الصفة اضياف الاسلام گفت ابوهریره وفقرائے اهل صفه مهمانان اهل اسلام اند لا يأوون
على اهل ولا مال ولا على احد جا نمیکنند بر اهل و عیال و نه بر مال و نه بر احدے اذا اتته
صدقة بعث بها اليهم وقتے که آمد صدقه میفرستاد بسوی این فقرا و لم يتناول منها شيئا
ونخوردی ازان چیزے را و اذا اتته هدية ارسل اليهم واصاب منها واشركهم فيها و وقتی
که آمدی هدیه فرستادی بسوی آنها و خوردی ازان و شریک میساخت آنها را دران فساءني
ذلك پس بد می آمد مرا این شریک ساختن فقلت وما هذا اللبن في اهل الصفة پس
گفتم در دل خود چه چیز است این شیر یک قدح در جماعت اهل صفه كنت احق ان
اصيب من هذا اللبن شربة اتقوى بها بودم من سزاوار ترین که بخورم ازین شیر یک
خوراکی که قوت می یافتم بآن فاذا جاء امرني پس وقتے که آمد این شیر یا اهل صفه
در بعضے نسخ جاؤ بصیغه جمع است بی تکلف ضمیر راجع با اهل صفه فرمود مرا فكنت
انا اعطيهم پس بودم من که میدادم اهل صفه را با آنکه محتاج تر بودم وما عسى ان
يبلغني من هذا اللبن و نزدیک نیست اینکه میرسد مرا ازین شیر این هم در دل خود
گذرانده است ولم يكن من طاعة الله وطاعة رسوله صلى الله عليه وسلم بد ونبود
از طاعت خدا و رسول خدا چاره فاتيتهم فدعوتهم فاقبلوا پس آمدم نزد آنها و خو
کردم پس قبول کردند فاستاذنوا فاذن لهم پس طلب اذن کردند پس داد آن حضرت مرایشان
را اذن در آمدن فاخذوا مجالسهم من البيت وگرفتند برای نشستن خود جاے از خانه
قال يا ابا هر قلت لبيك يا رسول الله قال خذ فاعطهم فرمود بگیر این قدح شیر پس بده
اینها را فاخذت القدح فجعلت اعطيه الرجل پس گرفتم قدح را پس گشتم من که
میدهم مردے را فيشرب حتى يروى ثم يرد على القدح پس میخورد تا آنکه سیر میشد پس
باز میداد برمن قدح را فاعطيه الرجل فيشرب حتى يروى ثم يرد على القدح فيشرب حتى
يروى ثم يرد على القدح پس میدادم مردی دیگر را پس می خورد تا آنکه سیراب میشد

میکرد هیچ زن شوهر خود را در تمام زمان و در
اول کتاب الانبیا گذشت باب الخ بیسترد
فصل از باب سابق و ساقط شد این باب
تمام از روایت نسفی طوفان من سیل یعنی
مراد از طوفان در کریمه فارسلنا عليهم الطوفان
والجراد والقمل الآیه طوفان از سیل آب است
که از غایت کثرت باران باشد و طوفان از خوف
است و آن چیزی باشد که فراگیرد همه جا را
و یقال للموت الكثير الطوفان و گفته میشود
نیز مرگ بسیار را که شامل باشد اطراف بلاد را
طوفان و آن نیز مردیست در بیان مراد در آیه
القمل در آیه مذکوره الحمنان بفتح حاء مهمله
سکون میم و دو نون جمع حمنانه بمعنی کنه
کوچک یشبه صغار الحلم بفتحتین جمع حلمه
بمعنی کنه بزرگ یعنی میماند حلمهای کوچک را
در حواشی بخط قدیم نوشته اند آنکه معلوم کند آن را
بنام کتابی که حمنانه نوعی از قراد است که کوچک
از حلمه باشد و حلم قرادی که در جلد باشد اگر سفیدان
باشد یعنی حمنانه آدمیان را بود و حلم دواب را
حقيق در کریمه حقيق على ان لا اقول على الله
الا الحق بمعنی حق ثابت و لازم است و این
مرتبه بر قراءة على بتشدید یا است و اما بر تقدیر
تخفیف حقيق بمعنے حریص و محق باشد کذا ه وا
سقط در کریمه فلما سقط في ايديهم بمعنی ندامت
کشید تعبیر میکنند این معنی را بدان باعتبار لزوم آن
چنانکه گفت هکل من ندم فقد سقط في يده
بهرکسے که ندامت کشید پس تحقیق افکنده شده در دست
وی یعنی سر خود را پیش خود می افگند و گریبان
میکند یا در دست میکند بگزیدن **باب**
حديث الخضر مع موسى کلام خضر با موسے
و خضر بفتح خاء و کسر آن و سکون ضاد و کسر آن
کذا قال الکرمانی و قسطلانی گفت بفتح خاء و کسر ضاد
و سکون ضاد با کسر خا و فتح آن نیز آمده عليهما
السلام **حدثنا** عمرو بن محمد بفتح عین
ابن بکیر ابن ناقد ابو عثمان بغدادی سنه
دولیست وسی گذشت در بغداد قال حدثنا
يعقوب بن ابراهيم بن سعد قال حدثنا

بستر باز میداد بر من قدح را حتی انتهیت الی النبی صلی الله علیه وسلم وقد روی القوم
کلهم تا آنکه رسیدم نزد پیغمبر خدا در حالی که سیراب شدند قوم همه آنها فاخذ القدح
فوضعه علی یده پس گرفت قدح را پس نهاد بر دست خود فنظر الی فتبسم پس دید آن
حضرت بسوی من و تبسم کرد فقال یا ابا هر قلت لبیک یا رسول الله قال بقیت انا وانت
پس فرمود باقی مانده ام من و تو قلت صدقت یا رسول الله گفتم راست فرمودے
ای رسول خدا قال اقعد فاشرب فقعدت فشربت فرمود بنشین پس بخوری پس نشستم
و خوردم فقال اشرب فشربت پس فرمود بخور پس خوردم فما زال یقول اشرب
پس پیوسته میفرمود بخور حتی قلت لا والذی بعثک بالحق ما اجد له مسلکا تا آنکه گفتم
بخدائے که برانگیخته است ترا بحق نمی یابم مر این را راهی قال فارنی فاعطیته القدح
فرمود پس بنما مرا پس دادم آن حضرت را قدح فحمد الله وسمی وشرب الفضلة پس
حمد گفت خدا را برین نعمت اعجاز و بسم الله گفت و خورد باقی مانده که موجب زیادتی
تصدیق و کمال ایمان امت بود حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن اسمٰعیل قال حدثنا
قیس قال سمعت سعدا رضی الله عنه یقول انی لاول العرب رمی بسهم فی سبیل الله
گفت قیس شنیدم سعد را میگفت تحقیق من نخستین مردم عربم که تیر انداخته در راه خدا
ورأیتنا نغزو وما لنا طعام الا ورق الحبلة وددیدیم ما خود را که غزوه جهاد میکردیم
و نبود ما را طعامی مگر برگ حبله وهذا السمر عطف بیست بر حبلة بضم حاء مهمله و سکون بای
وضم نیز آمده و قیل بالفتح بمعنی ثمر درخت سلم یا ثمر همه درختان خاردار وان احدنا
لیضع کما تضع الشاة ما له خلط وتحقیق یکے از ما می انداخت فضله را چنانکه می اندازد
بز که نیست اصلا آلودگی آن را از جهت خشکی ثم اصبحت بنو اسد تعزرنی علی الاسلام
پس صباح کردند قبیله بنو اسد که آزار میکنند مرا بر اختیار دین اسلام و احکام مسائل
خبت اذا وضل سعیی زیان کردم درین وقت و باطل شد کوشش من حدثنا
عثمان قال حدثنا جریر عن منصور عن ابراهیم عن الاسود عن عایشة رضی الله عنها
قالت ما شبع ال محمد صلی الله علیه وسلم منذ قدم المدینة گفت عایشه سیر
نشده بود عیال محمد رحمت خدا باد بروی در مدتے که قدوم آورده در مدینه من طعام
بر ثلاث لیال تباعا حتی قبض از نان گندم سه شب پیهم تا آنکه قبض کرده شد روح
پر فتوح آن حضرت حدثنی اسحٰق بن ابراهیم بن عبد الرحمن قال حدثنا اسحٰق
هو الازرق عن مسعر بن کدام عن هلال عن عروة عن عایشة رضی الله عنها
قالت ما اکل ال محمد صلی الله علیه وسلم اکلتین فی یوم الا احدهما تمر
گفت عایشه نخورده است عیال محمد دو خوراک در یک روز مگر آنکه یکی از آن دو خرما

کتاب الانبیاء

بمنزی دیگر فسمعه ابی بن کعب
پس گذشت برین دو صحابی ابی بن کعب که
بزرگتر از ین هردو بود و کاتب وحی فدعاه
ابن عباس پس خواند ابی را ابن عباس
فقال انی تماریت انا وصاحبی هذا فی
صاحب موسی الذی سال السبیل الی
لقیه پس گفت ابن عباس تحقیق نزاع کردم
من و یار من که اینست یعنی حر در صاحب
موسی سوال کرد از خدا راه را بسوی ملاقات
خضر هل سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یذکر شانه آیا شنیده آنحضرت
را که ذکر میکرد حال او را قال نعم سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول گفت ابی آری شنیده ام آنحضرت
را که میفرمود بینما موسی فی ملاء من
بنی اسرائیل جاءه رجل فقال در اثنای
آنکه موسی در گروهی از بنی اسرائیل بود آمد
او را مردی و گفت هل تعلم احدا اعلم
منک آیا میدانی هیچ یکی را که دانشمند تر
باشد از تو قال لا گفت موسی نشنیده ام
فاوحی الله الی موسی بلی عبدنا خضر
پس وحی فرستاد خدا تعالی بسوی موسی
آری هست دانشمند تر از تو بنده ما که خضر
است فسال موسی السبیل الیه پس
سوال کرد موسی نمودن راه را بسوی او
فجعل له الحوت آیة پس گردانید خدا تعالی
برای موسی ماهی را نشان مکان خضر
فقیل له اذا فقدت الحوت فارجع فانک
ستلقاه پس گفته شد موسی را چون گم شد
آن ماهی را که بریان کرده همراه بری آن را
پس بازگرد تو از پیش رفتن و تحقیق که آن
جا را که گم کرده در آنجا پس تحقیق تو نزد یکیست

حدثنا احمد بن ابى رجاء قال حدثنا النضر عن هشام قال اخبرنى ابى عن عايشة رضى الله عنها
قالت كان فراش رسول الله صلى الله عليه واله وسلم من ادم وحشوه من ليف گفت
عايشه بود جامه خواب رسول خدا از چرم كه در ميان آن برگ و پوست خرما بود حدثنا
هدبة بن خالد قال حدثنا همام بن يحيى قال حدثنا قتادة قال كنا ناتى انس بن مالك
وخبازه قائم گفت قتاده بوديم ما مى آمديم نزد انس بن مالك در حالتيكه نان پز او
استاده بود فقال كلوا فما اعلم النبى صلى الله عليه وسلم راى رغيفا مرققا حتى
گفت بخوريد پس نميدانم پيغمبر خدا را كه ديده باشد نان تنك حتى لحق بالله ولا رأى شاة سميطا بعينه قط
بجد ولا راى شاة سميطا بعينه قط و نديده است بزى كه موى آن گرفته و بريان كرده
ميشود با پوست بچشم خود هرگز حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى قال حدثنا هشام قال اخبرنى ابى
عن عايشة رضى الله عنها قالت كان ياتى علينا الشهر ما نوقد فيه نارا گفت عايشه
بود كه مى آمد بر ما ماهى يعنى تمام ماه ميگذشت كه نمى افروختيم در ان آتشى انما هو التمر
والماء ونبود طعام مگر خرما و آب الا ان نوتى باللحيم مگر آنكه آورده شود گوشت پاره
كم مقدار حدثنا عبد العزيز بن عبد الله الاويسى قال حدثنى ابن ابى حازم
عن ابيه عن يزيد بن رومان عن عروة عن عايشة رضى الله عنها انها قالت لعروة
مرويست از عايشه كه تحقيق عايشه گفت مر عروه را ابن اختى ان كنا لننظر الى الهلال
ثلثة اهلة فى شهرين اى خواهر زاده من تحقيق بوديم ما كه نظر ميكرديم بسوى هلال سه هلال
ميديد در دو ماه يعنى دو ماه بتمام ميگذشت و هلال سيوم غره ماه سيوم مى بود درين كلام
مبالغه است كه دو ماه كامل ميگذشت وما اوقدت فى ابيات رسول الله صلى الله عليه وسلم نار
وافروخته نمى شد در خانهاى ازواج رسول خدا آتشى يعنى چيزى بهم نميرسيد كه طعامى پخته
شود فقلت ما كان يعيشكم پس گفتم چه چيز بود كه زندگانى كرده ميشد شما را يعنى چه چيز بود
كه صرف معيشت ميكرديد قالت الاسودان التمر والماء گفت همين دو سياه خرما
و آب است و آب را سياه گفت از تغليب الا انه قد كان لرسول الله صلى الله عليه واله
وسلم جيران من الانصار مگر آنكه تحقيق بودند مر رسول خدا را همسايها از قوم انصار
كان لهم منائح وكانوا يمنحون رسول الله صلى الله عليه واله وسلم منائح جمع منيحه بمعنى
عطاست ومنحه بمعنى دادو دهش بود مر انصار را كه ميدادند رسول خدا را من ابياتهم
فيسقيناه يعنى ميدادند رسول خدا را از خانهاى خود پس مى نوشانيد ما را آن را
حدثنى عبد الله بن محمد قال حدثنا محمد بن فضيل عن ابيه عن عمارة عن ابى زرعة
عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اللهم
ارزق آل محمد قوتا فرمود رسول خدا اى خدا روزى كن آل محمد را قوتى

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

يعنى خادم يا شاگرد او يوشع بن نون ارايت
اذ اوينا الى الصخرة فانى نسيت الحوت
خبر دارى كه چون جاى گرفته بوديم بآن صخره
پس تحقيق من فراموش كردم آن ماهى را
وما انسانيه الا الشيطان ان اذكره
و فراموش نگردانيد مرا آن ماهى را مگر شيطان
كه ذكر كنم او را يعنى فراموش نساخت ياد
ماهى را مگر شيطان واتخذ سبيله فى البحر عجبا و گرفت ماهى راه خود
در دريا عجب وقال موسى ذلك ما كنا
نبغ و گفت موسى آنكه خبر دادى چيزيست
كه بوديم ما كه ميطلبيديم فارتدا على آثارهما
قصصا پس باز گشتند موسى و جوان او
بر نشانهاى پاى خود برپى گشتن يا قصه
گويان فوجدا الخضر پس يافتند خضر را
وسلام و كلام بميان آمد فكان من شانهما
الذى قص الله فى كتابه پس بود از حال
موسى و خضر آنچه خبر داده است خدا تعالى
در كتاب خود و اين حديث در باب ذكر رفتن
و ذهاب موسى فى البحر از كتاب العلم گذشت
حدثنا على بن عبد الله قال حدثنا
سفيان ابن عيينه قال حدثنا عمرو بن دينار
قال اخبرنا سعيد بن جبير قال قلت
لابن عباس ان نوفا البكالى
يزعم نوف بكالى تابعى است فاضل و عالم خصوصا
بقبائل بنى اسرائيل يزعم ان موسى صاحب
الخضر ليس هو موسى بنى اسرائيل گفت
سعيد گفتم ابن عباس را تحقيق نوف بكالى

باب القصد والمداومة على العمل در بيان ميانه روی كردن ميان افراط و تفريط و دائم كردن عمل خير بی تقصير و فتور حدثنا عبدان قال اخبرنی ابی عن شعبة عن اشعث قال سمعت ابی قال سمعت مسروقا قال سألت عايشة رضی الله عنها ای العمل كان احب الی النبی صلی الله عليه وآله وسلم گفت مسروق پرسيدم عايشه را كدام عمل محبوب تر بود نزد رسول خدا قالت الدائم گفت عمل دائم قال قلت فای حين كان يقوم گفت گفتم پس كدام زمان بود كه قيام ميكرد برای تهجد قالت كان يقوم اذا سمع الصارخ گفت عايشه قيام ميكرد وقتی كه شنيدی صارخ را مراد از صارخ مرغ است يا مؤذن حدثنا قتيبة عن مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عايشة رضی الله عنها انها قالت كان احب العمل الی رسول الله صلی الله عليه وسلم الذی يدوم عليه صاحبه آن عملی كه دائم ميكند بر او صاحب آن حدثنا آدم قال حدثنی ابن ابی ذئب عن سعيد المقبری عن ابی هريرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم لن ينجی احدا منكم عمله نمی رسد و نجات نميكند احدی را از شما عمل او قالوا ولا انت يا رسول الله قال ولا انا الا ان يتغمدنی الله برحمة سددوا وقاربوا قصد كنيد در راستی قول و نزديك شويد بحد اسد د بفتح مهمله بمعنی راستی در گفتار چنانكه صلاح بمعنی راستی و درستی در افعال است واغدوا وروحوا وشیء من الدلجة و عمل كنيد در روز و در آخر روز و پاره در تاريكی شب والقصد القصد تبلغوا قصد بمعنی وسط راه است يعنی التزام كنيد ميانه راه و چپ و راست نرويد تا برسيد منزل را تكرار قصد برای تاكيد است حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا سليمان عن موسی بن عقبة عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن عايشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم قال سددوا وقاربوا واعلموا ان لن يدخل احدكم عمله الجنة وان احب الاعمال ادومها الی الله تعالی وان قل حدثنا محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة عن سعد بن ابراهيم عن ابی سلمة عن عايشة رضی الله عنها انها قالت سئل النبی صلی الله عليه وسلم ای الاعمال احب الی الله قال ادومها وان قل وقال اكلفوا من الاعمال ما تطيقون اكلفوا صيغه امر است از كلفت به كلفا بمعنی اولعت به ويقال اكلفه غيره ای امر بالمشق عليك حدثنی عثمان بن ابی شيبة قال حدثنا جرير عن منصور عن ابراهيم عن علقمة قال سألت ام المؤمنين عايشة رضی الله عنها قلت يا ام المؤمنين كيف كان عمل النبی صلی الله عليه وسلم هل كان يخص شيئا من الايام آيا بود كه تخصيص ميكرد چيزی را از ايام برای عمل قالت لا كان عمله ديمة گفت عايشه تخصيص نميكرد و اعمال را بر روزی بود عمل آنحضرت

الجزء الثالث عشر تيسير القاری

كتاب الانبياء

ابن عباس است برای رد قول نوف

عن النبی صلی الله عليه وسلم ان موسی قام خطيبا فی بنی اسرائيل حديث كرد مارا ابی از آنحضرت تحقيق موسی استاد و بجائيكه خطبه ميخواند در بنی اسرائيل بكمال بلاغت كه مستمعان متعجب شدند فسئل ای الناس اعلم پس پرسيده شد كه كدام كس از مردم داناتر است درين زمان فقال انا پس گفت موسی بحسب علم خود منم داناتر از همه فعتب الله عليه اذ لم يرد العلم اليه پس عتاب كرد خدا تعالی بر موسی زيراكه باز نگردانيد موسی علم جواب را بسوی خدا قال له بلی لی عبد بمجمع البحرين جائيست هو اعلم منك فرمود خدا تعالی موسی را آری است مرا بنده در مجمع بحرين كه وی داناتر است از تو مجمع البحرين جائيست كه دريای فارس و دريای روم در آنجا جمع شده قال ای رب ومن لی به گفت موسی ای پروردگار من و كيست مرا كه برساند بوی و در بعضی نسخ زيادة است وربما قال سفيان ای رب و بسا كه گفت سفيان بجای لفظ سابق ای رب فكيف لی به چگونه باشد مرا وصول بوی قال فرمود خدا تاخذ حوتا فتجعله فی مكتل ميگيری ماهی را پس ميگذاری آن را در زنبيل حيث ما فقدت الحوت فهو ثم هرجا كه گم كنی ماهی را پس آن بنده اعلم آنجاست وربما قال ربما گفت ثمه بزيادت ای رتف فاخذ حوتا فجعله فی مكتل پس گرفت موسی ماهی را پس گردانيد آنرا در زنبيل گويند آن ماهی

داني وايانا لم يستطيع ماكان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يستطيعه وكدامی شما استطاعت
دارد چیزے راکہ پیغمبر خدا استطاعت داشت حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا محمد
بن الزبرقان قال حدثنا موسى بن عقبة عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة رضي الله
عنها عن النبي صلى الله عليه وسلم قال سددوا وقاربوا وابشروا فانه لا يدخل احدا
الجنة عمله قالوا ولا انت يا رسول الله گفتند توهم اچنین هستی کہ عمل تو نمیدارد بهشت را اے
رسول خدا قال ولا انا فرمود نمیدهد از عمل من بهشت را الا ان يتغمدني الله بمغفرة
ورحمة مگر آنکہ بپوشد مرا خدا بمغفرت و رحمت یعنی خدا وعده کرده است پوشیدن من
بمغفرت و رحمت خود و این قول دفع نمیکند کلام سابق را و مستثنی نیستم من از آن قال اظنه
عن ابي النضر عن ابي سلمة عن عائشة رضي الله عنها گفت زبرقان گمان میکنم موسی را کہ روایت
کرده است این حدیث را از ابی النضر از ابی سلمہ یعنے روایت کرده است بیک واسطہ از وے
و اسناد سابق بود بے واسطہ و قال عفان حدثنا وهيب عن موسى بن عقبة قال سمعت
ابا سلمة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم سددوا وابشروا روایت کرده عائشہ
از پیغمبر خدا کہ فرموده است کہ راستی ورزید و در گفتار و بشارت یابید و قال مجاهد سدادا سديدا
صدقا وگفته است مجاهد کہ این هر دو لغت بمعنے صدقا است حدثنا ابراهيم بن المنذر
قال حدثنا محمد بن فليح قال حدثني ابي عن هلال بن علي عن انس بن مالك رضي الله
عنه قال سمعته يقول ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صلى لنا يوما الصلوة گفت محمد
بن فلیح حدیث کرده مرا پدر من از هلال بن علی از انس گفت شنیدم انس را میگفت تحقیق
رسول خدا گذارد برای ما روز نمازی را ثم رقي المنبر فاشار بيده الا قبل قبلة المسجد پس
برآمد منبر را پس اشارت کرد بدست مبارک خود جانب قبله مسجد قال قد اريت الآن
منذ صليت لكم الصلوة فرمود تحقیق نموده شدم من درین هنگام کہ گزاردم برائے شما
نماز الجنة والنار ممثلتين في قبل هذا الجدار بهشت و دوزخ را در حالیکہ ممثلین اند یعنے
بصورت هر دو بصورت مشابه هر دو در پیش این دیوار فلم ار كاليوم
في الخير والشر مرتين پس ندیده ام چنانکہ امروز در خیر و شر فرمود دو بار
قبل بضم قاف وضم موحده بمعنے پیش است و قبل بکسر قاف بمعنے جهت است باب الرجاء مع
الخوف در بیان امید با ترس از عقاب وقال سفيان ما في القرآن آية اشد علي و گفت
سفیان نیست در قرآن آیتے دشوار تر بر من من لستم على شيء حتى تقيموا التورية والانجيل
وما انزل اليكم من ربكم یعنے نیستید شما بر چیزے تا آنکہ اقامت کنید توریت و انجیل
و چیزے کہ انزال کرده شد بسوی شما از پروردگار شما و قرآن عظیم است حدثنا قتيبة
بن سعيد قال حدثنا يعقوب بن عبد الرحمن عن عمرو بن ابي عمرو عن سعيد بن ابي سعيد المقبري

الجزء الثالث عشر تيسير الاسلام

كتاب الانبياء

و بحرکت آمد ماهی چون رسید بوی سردی
و نسیم حیات کہ در زیر صخره بود کہ آنکسل
فخرج فسقط في البحر پس برآمد پس افتاد
در دریا فاتخذ سبيله في البحر سربا گرفت
ماهی راه خود را در دریا فامسك الله
عن الحوت جرية الماء فصار مثل الطاق
پس بند داشت خدا تعالی از ماهی روانی
آب را از میان پس گشت آب مانند طاق و محرابے
خشک و فراخ فقال هكذا مثل الطاق پس گفت
اینچنین بود مانند طاق اشارت کرد و تصویر آن
فانطلقا يمشيان بقية ليلتهما ويومهما
پس روانه شدند بیخبر از حال ماهی بجائیکه میرفتند
باقی شب خود و روز خود حتی اذا كان من الغد
قال لفتاه آتنا غداءنا لقد لقينا من
سفرنا هذا نصبا تا آنکہ چون شد از فردای
آن روز گفت موسی مر جوان خود را بیار طعام
چاشت ما کہ تحقیق بیشتر آمدیم ازین سفر خود رنج
بزرگ را ولم يجد موسى النصب حتى جاوز
حيث امره الله و نیافت موسی رنج را تا آنکہ
در گذشت آنجا را کہ امر کرده بود و را خدا قال
له فتاه گفت موسی را جوان او ارايت اذ
اوينا الى الصخرة فاني نسيت الحوت خبر داری
کہ چون جای گرفتیم ما نزد صخره پس تحقیق من
فراموش کردم ماهی را وما انسانيه الا
الشيطان ان اذكره و فراموش نگردانید
مرا ماهی را مگر شیطان اینکہ یاد کنم آن را
واتخذ سبيله في البحر عجبا گرفت ماهی

عن ابی هریرة رضی الله تعالیٰ عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول ان الله خلق الرحمة یوم خلقها مائة رحمة گفت ابوهریره شنیدم رسول خدا را میفرمود تحقیق خدا پیدا کرد رحمت را روزی که پیدا کرد صد رحمت فامسك عنده تسعا وتسعین رحمة پس نگاه داشت نزد خود نود و نه رحمت وارسل فی خلقه کلهم رحمة واحدة و فرستاد در خلق خود همه خلق یك رحمت را فلو یعلم الکافر بکل الذی عند الله من الرحمة لم ییأس من الجنة ولو یعلم المؤمن بکل الذی عند الله من العذاب لم یأمن من النار پس اگر بداند کافر بجمیع چیزے که نزد خدا است از رحمتها نا امید نمیشود از بهشت و اگر بداند مومن بجمیع چیزے که نزد خدا است از عذاب ایمن نشود از آتش باب الصبر عن محارم الله بدانکه صبر در اصل لغت بمعنی حبس نفس است یعنی نگاه داشتن نفس است گاہے استعمال میکنند بکلمه عن چنانکه در معصیت میگویند حبس کرده نفس را از ارتکاب زنا وگاهی استعمال میکنند بکلمه علی چنانکه در طاعات میگویند حبس کرده بر نماز در قوله عز وجل انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب وصابرون در آیت کریمه وانما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب احتمال هر دو معنی دارد اگر صله آن بعن کنند معنی چنین خواهد بود تمام داده میشوند ثواب را آنانکه نگه میدارند خود را از معاصی و اگر صله آن بعلی تقدیر کنند معنی آنست که تمام اجر داده میشوند آنانکه نگه میدارند نفس خود را بر طاعات وقال عمر وجدنا خیر عیشنا بالصبر وگفت عمر رضی الله عنه یافتیم بهترین زندگانی خود را در صبر درین قول هم صبر هر دو معنی میتواند بود حدثنا

ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عطاء بن یزید ان ابا سعید الخدری رضی الله عنه اخبره ان اناسا من الانصار سألوا رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت زهری خبر داده مرا عطاء بن یزید که تحقیق ابوسعید خدری خبر داده عطا را که جمعی مردم از انصار سوال کردند رسول خدا را و طلبیدند زری که پیش آنحضرت بود فلم یسأله احد منهم الا اعطاه پس سوال نکرد آن حضرت را هیچکسے از ایشان مگر آنکه داد او را حتی نفد ما عنده تا آنکه تمام شد چیزے که نزد آن حضرت بود فقال لهم حین نفد کل شیء انفق بیده پس فرمود مر آنها را هنگامے که تمام شد هر چیزے که انفاق کرده بود بدست خود ما یکن عندی من خیر لا ادخره عنکم چیزے که می باشد نزد من از نکوئی نگاه نمی دارم آن را از شما وانه من یستعف یعفه الله وتحقیق شان این است کسیکه طلب عفاف میکند و سوال نمیکند از کسے چیزے عفاف میدهد او را و محتاج سوال نمیکند او را خدا ومن یتصبر یصبره الله و کسیکه تکلف صبر میکند صبر میدهد او را خدا و ثواب این شیمه در ضمیمه عطا میکند او را ومن یستغن یغنه الله وکسیکه استغنا کند و نیاز مند نباشد بکسے بے نیاز میکند او را خدا ولن تعطوا عطاء خیرا واوسع من الصبر و داده نشده اید شما عطائی بهتر و فراخ تر از صبر حدثنا

باشد بدین زمین که توئی سلام یعنی تحیة مردم اینجا سلام نیست پس کیستی و از کجا ئے قال انا موسی گفت من موسی ام فقال گفت آن مرد موسی بنی اسرائیل هستے قال نعم گفت آری اتیتك لتعلمنی مما علمت رشدا آمدم ترا تا بیاموزی مرا از آنچه آموخته شدهٔ علم حق را قال گفت خضر یا موسی انی علی علم من علم الله علمنیه الله لا تعلمه انت تحقیق من هست بر علمی از علم خدا یعنی علم حکم و اسرار و عواقب که آموخته است مرا آن علم را خدا نمیدانی تو آن را وانت علی علم من علم الله علمکه الله لا اعلمه وتو هست بر علمی دیگر از علم خدا که تعلیم کرده است ترا آن علم را نمیدانم من آن را که علم شریعت و هدایت و ارشاد است قال هل اتبعك گفت موسی آیا پیروی کنم ترا قال انك لن تستطیع معی صبرا گفت بتحقیق تو هرگز نتوانی با من صبر کرد وکیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا و چگونه صبر کنی بر آنچه احاطه نکرده بآن از روی دانش از آنچه مخصوص گردانیده شده است علم آن بمن قال ستجدنی ان شاء الله صابرا ولا اعصی لك امرا گفت موسی البته خواهی یافت مرا ان شاء الله تعالی صبر کننده و نا فرمانی نکنم ترا در هیچ کاری الی قوله تا قول تعالی امرا ظاهر آنست که بفتح همزه باشد بمعنی فرمان و کار و بقرینه آنکه امرا بالکسر بعد از ذکر بعضی قصه مذکور گردد ولیکن در نسخه مصحح که حاضر وقت است بکسر همزه نوشته است فانطلقا یمشیان علی ساحل البحر لیست لهما سفینة پس روانه شدند هر دو بجائیکه سیر میکنند بر کناره دریا پس گذشت بایشان کشتی فکلموهم ان یحملوهم کلام کردند اینجا هر دو یعنی آن هر دو و یوشع اهل کشتی را اینکه بردارند و سوار کنند کشتی ایشان را فعرفوا الخضر فحملوه بغیر نول پس شناختند اهل کشتی خضر را پس سوار کردند بدون کشتی

خلاد بن يحيى قال حدثنا مسعر قال حدثنا زياد بن علاقة قال سمعت المغيرة بن
شعبة رضي الله عنه يقول كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يصلي حتى ترم او
تنتفخ قدماه بود پيغمبر خدا نماز ميكرد تا آنكه ورم ميكرد يا نفخ ميكرد و شك راويست هر دو پاي
او و تورم و نفخ هر دو بمعنے آماس است فيقال له پس گفته ميشد مر آن حضرت را اين همه
مشقت و رنج براي چه ميكني و خدا بخشيده است تر گناهان پيش و پس قال الله تعالى
ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر اين آيت مكرر با معاني مذكور شده است فيقول
افلا اكون عبدا شكورا و معلوم شد كه شكر متضمن صبر است پس مطابق است مر ترجمه باب را
باب ومن يتوكل على الله فهو حسبه و كسيكه توكل كند بر خدا پس خدا بسنده است او را
وقال الربيع بن خثيم من كل ما ضاق على الناس يعني بسنده است از هرچه تنگ دارد بر
مردم خثيم مصدر است و خثيم مصغر است حدثني اسحق قال اخبرنا روح بن عبادة قال حدثنا شعبة
قال سمعت حصين بن عبد الرحمن قال كنت قاعدا عند سعيد بن جبير فقال عن ابن عباس
رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال پس گفت سعيد بن جبير
از ابن عباس كه بتحقيق رسول خدا فرمود يدخل الجنة من امتي سبعون الفا بغير حساب ميدر آيد
بهشت را از امت من هفتاد هزار كس بغير حساب يعني آنكه حساب داده ميشوند هم الذين
لا يسترقون ولا يتطيرون آنها اند كه طلب رقيه نميكنند اصلا يا رقيه نميكنند برقيه جاهليت و فال
بد نميگيرند از طيور وعلى ربهم يتوكلون و بر پروردگار خود توكل ميكنند باب ما يكره من قيل وقال
در بيان چيزے كه مكروه است از گفتن و نقل كردن از اقوال قيل وقال هر دو مصدر است
بمعنے حاصل بمصدر يعني گفتار يا حكايت اقاويل مردم است چنانچه گويند قال فلان كذا وقال فلان كذا
اگر در امور دنيوي است كراهيت بر ظاهر است يا كثرت سوال در مسائل آنچه كه حاجت نيست بآن
يا كثرت سوال از آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم قال الله تعالى لا تسئلوا عن اشياء ان تبد لكم
تسؤكم حدثنا علي بن مسلم قال حدثنا هشيم قال اخبرنا غير واحد گفت هشيم
خبر داد مرا از يك كس منهم مغيرة يعني از آن مغيره است وفلان ورجل ثالث ايضا يعني
ديگر و مردي سيوم نيز عن الشعبي عن وراد كاتب المغيرة بن شعبة خبر داده اند ما را
از شعبي از وراد كه نويسنده مغيره بن شعبه است ان معاوية كتب الى المغيرة رضي الله عنهما
خبر داد كه معاويه نوشت بسوي مغيره ان اكتب الي بحديث سمعته من رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم آنكه بنويس بسوي من حديثي كه شنيده تو از رسول خدا قال فكتب اليه
المغيرة بن شعبة اني سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت راوي پس نوشت
بجانب او مغيره بن شعبه كه بتحقيق شنيدم از رسول خدا يقول عند انصرافه من الصلوة
ميگفت نزد برگشتن از نماز لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

الا مثل ما نقص هذا العصفور بمنقاره
من البحر كم نكرد علم من و علم تو از علم خدا مگر مانند
چيزي كم كرد اين گنجشك بمنقار خود از اين دريا
مقصود تشبيه در غايت قلت و حقارت است
نسبت بكل در از بان عامه وگرنه نيست در حقيقت
اينجا انقصاني لازم و در مشبه ونه اتحاد در وجه
نسبت اذ اخذ الفاس فنزع لوحا كاه
گرفت خضر تبر را پس كشيد از كشتي تخته را قال
فلم يفجأ موسى الا وقد قلع لوحا بالقدوم
گفت راوي پس شتابي نكرد موسى در سوال
مگر در حاليكه بتحقيق بركند خضر تخته ديگر را به تيشه
فقال له موسى ما صنعت گفت مر خضر را
موسى چه كردي قوم حملونا بغير نول
اين مالكان كشتي گروهي اند كه سوار كردند
ما را بر كشتي بي مزد عمدت الى سفينتهم
لتغرقها لتغرق اهلها قصد كردے
بسوي كشتي ايشان پس پاره كردي آن را
تا غرق گرداني اهل آنرا كه مستحق سياست و كرم
بودند لقد جئت شيئا امرا بتحقيق آوردي
چيزي شگفت و بزرگ را قال الم اقل انك
لن تستطيع معي صبرا گفت خضر آيا نگفته بودم
ترا كه هرگز نمي تواني با من صبر را قال لا تؤاخذني
بما نسيت ولا ترهقني من امري عسرا
گفت موسى مواخذه مكن مرا بانچه فراموش
كردم و تنگ مگير مرا از كار من دشواري
كه بر نسيان مواخذه نيست فكانت الاولى
من موسى نسيانا پس بود مسئله نخستين از موسى

شؤ قيل قال وكان ينهى عن قيل وقال وكثرة السؤال واضاعة المال گفت راوی و منع کرده
از قیل و قال و از بسیاری سؤال و ضایع کردن مال و منع وهات و حرام کرده بر شما منع چیزے
که واجب کرده بر شما عطای آن و طلب کردن چیزے که نیست بر شما گرفتن آن و عقوق
الامهات ووأد البنات و از رنجانیدن مادران و در گور کردن دختران زنده پوشیده نماند که از
عقوق پدران نیز ممنوع است گویا بر قیاس گذاشته تو حق والده و تعدد احوال او بیشتر از
پدر است رنجی که مادر در تربیت فرزند میکشد زیاده بر پدر است چنانکه گفته اند که تعظیم پدر
واجب اما بیش از مادر باید و آسوده داشتن و مهربانی کردن با مادر زیاده بر پدر باید کرد و
کشتن دختران از جهت ننگ و ناموس مرسوم بوده و بلفظ قرآن نیز ناظر بکشتن دختران است
چنانکه فرموده و اذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت وعن هشيم قال اخبرنا عبد الملك
بن عمير قال سمعت ورادا يحدث هذا الحديث عن المغيرة عن النبي صلى الله عليه وسلم

باب حفظ اللسان وقول النبي صلى الله عليه وسلم من كان يؤمن بالله واليوم الآخر در بیان
نگاه داشتن زبان است از ناسزا و در بیان فرموده پیغمبر خدا که کسیکه ایمان دارد بخدا و روز
قیامت که دار الجزا است فليقل خيرا او ليصمت پس گو بگوید خیر را و تکلم کند با آنچه خیر است یا
خاموش کند وقوله جل ذكره ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد تکلم نمیکند قولے
را مگر آنکه نزد آن نگهبان آماده است حدثني محمد بن ابي بكر المقدمي قال حدثنا عمر بن علي
سمع ابا حازم عن سهل بن سعد رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
قال من يضمن لي ما بين لحييه وما بين رجليه اضمن له الجنة فرمود کسیکه ضامن
بود مرا چیزے را که میان دو استخوان کلا دست مراد زبان است لحييه بفتح لام و سکون حاء مهمله
صیغه تثنیه است بمعنی دو استخوان که در دو جانب دهان است که در درون دندان بر آن
میروید و از بیرون ریش و چیزے را که میان دو پاے اوست مراد فرج است یعنی زبان
را از نا فرموده و ناسزا نگاه دارد و فرج را از حرام و دهان را از اکل حرام ضامن
میشوم او را که به بهشت در آرم حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا ابراهيم
بن سعد عن ابن شهاب عن ابي سلمة عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم من كان يؤمن بالله واليوم الآخر گفت ابو هریره فرمود
رسول خدا کسیکه ایمان می آرد بخدا و روز قیامت فليقل خيرا او ليصمت پس گو بگوید نیکی یا خاموش
کند ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يؤذ جاره پس آزار نکند همسایه خود را
ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم ضيفه پس گو اکرام کند و عزیز دارد مهمان
خود را حدثنا ابو الوليد قال حدثنا ليث قال حدثنا سعيد المقبري عن ابي شريح
الخزاعي رضي الله عنه قال سمع اذناي ووعاه قلبي النبي صلى الله عليه وآله وسلم

الجزء الثالث عشر من شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

تصویر معنی که دا با طراف انگشتان خود گویا که
سفیان می چیند با طراف انگشتان چیزی را
فقال له موسى اقتلت نفسا زكية بغير نفس
لقد جئت شيئا نكرا پس گفت خضر را موسی
آیا کشتی ذات بیگناه را بی مقابله و معاوضه نفسے
دیگر بتحقیق آوردی چیزی ناپسندیده را قال
الم اقل لك انك لن تستطيع معي صبرا
گفت خضر آیا گفته بودم مر ترا بتحقیق تو هرگز
نمی توانی کرد با من صبر را قال ان سألتك
عن شيء بعدها فلا تصاحبني قد بلغت
من لدني عذرا گفت موسی اگر سوال کنم
ترا از هیچ چیزی بعد از این مسئله پس مصاحبت
مکن مرا که بتحقیق بنهایت رسیدی از طرف من
تبول عذر را فانطلقا حتى اذا اتيا اهل
قرية استطعما اهلها پس روانه شدند
آن هر دو تا چون آمدند اهل دیهی را طلب
طعام کردند بضرورت اهل آن ده را فابوا
ان يضيفوهما پس ابا کردند اهل قریه
اینکه ضیافت کنند آن هر دو را و شب
گرسنه گذشت فوجدا فيها جدارا يريد
ان ينقض پس یافتند این دو پیغمبر در آن
قریه دیوار را که میخواست که بیفتد تفسیر کرد
آن را راوی بقول خود ما ثلا یعنی مایل
کننده بود بیک جانب و ذکر اقامت خضر
آن دیوار را ساقط شده از بعضی روات
باعتبار ثبوت آن در قرآن مجید اما بیده
هكذا ایما کرد سعید در تصویر راست کردن
خضر دیوار مائل را بدست خود امتحنی
فاشار سفیان را اشارت کرد سفیان در
وصف آن ایا کانه یمسح شیئا الی فوق
گویا سعید میکند در دست خود چیزی را

يقول گفت ابو شریح شنید هر دو گوش من و نگاه داشته آن را دل من پیغمبر خدا را میفرمود الضیافة ثلاثة ایام جائزته مهمانی سه روز است جائزه آن یعنی وقتی که برسد مهمانی عزیز تکلف کند یک شبانه روز و دو روز دیگر پیش آرد هر چه حاضر باشد یعنی دیگر گفته اند این کلام را که ضیافت سه روز است بستر عطا کند چیزی را که جائز است از یک منزل تا منزل دیگر یعنی قوت یک شب و روز بدهد قیل ما جائزته قال یومه و لیلة و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکرم ضیفه و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیقل خیرا او لیسکت

حدثنا ابراهیم بن حمزة قال حدثنا ابن ابی حازم عن یزید عن محمد بن ابراهیم عن عیسی بن طلحة التیمی عن ابی هریرة رضی الله عنه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان العبد لیتکلم بالکلمة ما یتبین فیها شنید رسول خدا را میفرمود تحقیق بنده هر آئینه تکلم میکند بیک کلمه که تدبر و تفکر نمیکند در قبح آن کلمه در چیزی که مترتب میشود بران یزل بها فی النار ادنی افتد بآن کلمه در آتش دوزخ ابعد ما بین المشرق و المغرب در جائی که دور تر است از آنچه میان مشرق و میان مغرب است یعنی دور تر است از مسافت که میان مشرق و مغرب است حدثنی عبد الله بن منیر سمع ابا النضر قال حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله عن ابیه عن ابی صالح عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان العبد لیتکلم بالکلمة من رضوان الله فرمود تحقیق بنده هر آئینه تکلم میکند بکلمه از مرضیات حق لا یلقی لها بالا یرفع الله بها درجات القا نمیکند مر آن را دل و ... رفع میکند خدا بسبب آن درجها و ان العبد لیتکلم بالکلمة من سخط الله لا یلقی لها بالا و تحقیق بنده هر آئینه تکلم میکند بکلمه که از غضب الهی است القا نمیکند آن را دل و ... یهوی بها فی جهنم می افتد بآن در دوزخ

باب البکاء من خشیة الله

در بیان گریه کردن از ترس عقوبت خدا حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا یحیی عن عبید الله قال حدثنی خبیب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال سبعة یظلهم الله رجل ذکر الله ففاضت عیناه فرمود هفت کس است که سایه میکند آنها را خدا یک کس آنست که ذکر کرد خدا را پس ریخت اشک از دو چشم او از ترس خدا از تقصیر آنچه که دارد

باب الخوف من الله

در بیان ترسی که از خدا دارد حدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن ربعی عن حذیفة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کان رجل ممن کان قبلکم فرمود بود مردی از آن جماعت که بودند پیش از شما یسیئ الظن بعمله بدی گمان داشت گمان خود بعمل خویش فقال لاهله اذا انا مت پس گفت مر اهل خود را وقتی که من مردم فخذونی فذرونی فی البحر فی یوم صائف پس ...

هر آئینه سیگرفتی بر من عمل فردی را قال هذا فراق بینی و بینک این است جدائی میان من و تو بر وفق شرط و عهد سانبئک بتاویل ما لم تستطع علیه صبرا البته آگاه میسازم ترا برادر معنی چیزیکه نتوانستی بران شکیبائی را و نظر بظاهر آن را انکار کردی که از من آن آگاه نبودی پس بیان کرد ستر هر یکی از مسائل چنانکه در قرآن مذکور است قال النبی صلی الله علیه وسلم وددنا ان موسی کان صبر فرمود آنحضرت دوست داشتیم و آرزو میکردیم که موسی صبر کردی فقص علینا من خبرهما پس بر خواندی بر ما خدای تعالی از خبر موسی و خضر چیزهای شگفت دیگر را قال سفیان ... که این قول سفیان بطریق تعلیق است باعتبار طریق دیگر غیر عمرو بن دینار و گر نه سابق نیز بروایت سفیان بود و از آخر کلام سفیان سمعته منه مرتین ظاهر آن می آید که سفیان سه بار روایت از عمرو شنیده یکبار سه شنیده از وی بلفظ اول و بار دیگر بلفظ ثانی پس ذکر کرد در روایت هر دو لفظ را والله اعلم قال النبی صلی الله علیه وسلم یرحم الله موسی لو کان صبر لقص علینا من امرهما رحمت کند خدا موسی را اگر صبر کردی بر آنچه دیدی از خضر از عجائب و سوال نکردی هر آئینه قصه کرده میشد بر ما از حال ایشان خبرهای بسیار قال و کان ابن عباس یقرأ خوانده است ابن عباس این آیه را باین وجه اما امامهم بجای وراءهم که قراءت مشهور است ملک یاخذ کل سفینة صالحة غصبا زیادت لفظ صالحه که نیست در قراءت مشهوره یعنی در پیش اهل کشتی که محتاجان اند و بعمل این کشتی معیشت میکنند بادشاهی است که میگیرد هر کشتی درست را بغصب و ستم پس معیوب کردم آن را تا نستاند شاید که این کشیدن و کندن تخته آنچنان بود که باعث عیب ظاهر بالفعل هلاک نکند و قول

پس ذره ذره کنید و بیندازید مرا در دریا در روز تابستان عاصف ماخوذ است از عصیف
مقابل شتا در صیف بادهای تندمی وزد ففعلوا به پس کردند بوی انچه وصیت کرده بود
فجمعه الله پس جمع کرد خداوند سبحانه همه ذرهاے او را ثم قال ما حملك على الذي
صنعت پس فرمود چه چیز برداشته ترا برین کاری که کردی قال ما حملني الا مخافتك
گفت برین کار برنداشت مرا مگر ترس تو فغفر له پس بخشیده شد مرا و را حدثنا
موسى قال حدثنا معتمر قال سمعت ابي قال حدثنا قتادة عن عقبة بن عبد الغافر عن
ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ذكر رجلا
فيمن كان سلف ابو سعید روایت کرده از پیغمبر خدا بتحقیق که آن حضرت ذکر کرد از مردے
که بود در زمان گذشته از قبل شما یا پیش از شما شک راوی است آتاه الله مالا وولدا
یعنی اعطاه تفسیر کرده آتاه را با عطاه وحاجت نبود فلما حضر قال لبنيه اي اب كنت
لكم پس هرگاه موت حاضر شد او را گفت مر فرزندان خود را کدامی پدر بودم شما را نیک یا بد
قالوا خير اب گفتند نیک پدر بودی قال فانه لم يبتئر عند الله خيرا گفت آن مرد تحقیق ذخیره
نکرده است و نه پوشیده نزد خدا نیکی را برای شما فسرها قتادة لم يدخر تفسیر کرده است قتاده
لم يبتئر را بلم يدخر یبتئر بفتح تحتانیه وسکون موحده بعد از وی تاء فوقیه مفتوح است و پس از ان
همزه مکسوره وان يقدم على الله يعذبه واگر قدوم آرد بر خدا عذاب میکند بگناهے که دارد
فانظروا پس به بینید حال مرا فاذا مت فاحرقوني پس وقتی که بمیرم پس بسوزید مرا حتى اذا
صرت فحما فاسحقوني او قال فاسهكوني تا وقتی که گردم انگشت پس بسائید مرا یا گفته است
سهک کنید سحق و سهک بیکست معنے است و سهک کمتر از سحق است در کلام عرب کاف بجای
قاف آمده چنانکه قهار کهار هم میگویند در قرآن مجید لا تقهر ولا تکهر هر دو قرأت است
راوی شک کرده است درین دو کلمه ثم اذا كان ريح عاصف فاذروني فيها پس تر
وقتی که باشد باد تند پس ذره ذره کنید مرا دران روز فاخذ مواثيقهم على ذلك
وربي پس گرفت عهدهای ایشان را برین وصیت وقسم داد به پروردگار خود ففعلوا ذلك
پس کردند فرزندان آن را که گفته بود دید قسطلانی گفته در معنے این کلمه یعنی قال لمن اوصى
قل وربي لافعلن بك مجيزا هر یعنی گفت مر کسیے را که وصیت کرده بود بگو سوگند پروردگار خود
هر آئنه میکنم آن را که وصیت کرده فقال الله كن پس فرمود خدا شو این چنین فاذا رجل
قائم پس ناگاه دید خدا مردی را که استاده است فقال اي عبدي ما حملك على
ما فعلت قال مخافتك پس گفت خدا ای بنده من چه چیز برداشت ترا برانکه وصیت
کردے گفت ترس عذاب تو او فرق منك یا از ترس تو شک راوی است فما تلافاه
ان رحمه پس تدارک نکرد او را اینکه رحمت کرده او را و بخشیده او را فحدثت ابا عثمان

بیاید ثم قال لي سفيان علي بن عبد الله
گوید پس گفت مرا سفیان سمعته منه وبين
و در بعضی نسخ از ثلا تا نیز است وحفظته
منه شنیدم این حدیث را از عمرو بن دینار
دو بار و یاد گرفتم آنرا از وی قيل لسفيان
حفظته قبل ان تسمعه من هؤلاء گفته شد
مر سفیان را یا دگرفته آنرا پیش از ان که
بشنوی آنرا از عمرو او تحفظته شک کرده
علي مديني ميان حفظته وتحفظته که کدام یکے
ازین دو لفظ گفته سفیان مر انسان متعلق
است بهر یکی ازین دو لفظ یعنی آیا یاد گرفته آنرا
از آدمی دیگر پیش از شنیدن از عمرو فقال
ممن احفظه پس گفت سفیان از که یاد گیرم
در روایه احد عن عمرو غیاری و گفت بطریق
استفهام و روایت کرده آنرا هیچ یکی از عمرو
جز من و این بحسب علم خود گفت سفیان
که دانست روایت این حدیث را مخصوص
بعمرو داز وی مخصوص بخود تا انکار کرد قول
سائل را و گفت از که یاد گیرم و تحقیق ثابت
است درین صحیح در تفسیر سوره کهف روایت
ابن جریج نیز این حدیث را از یعلی بن مسلم و عمرو
ابن دینار و غیر ایشان از سعید سمعته
منه مرتين او ثلاثا وحفظته منه
تاکید ست سابق را حدثنا محمد
ابن سعيد بن الاصفهاني بکسر همزه و فا
ابو جعفر حمدون و در بعضی نسخ اصبهانی
بموحده بجای فا سند روایت در بیست
قال اخبرنا ابن المبارك عن معمر عن
همام بن منبه عن ابي هريرة عن
النبي صلى الله عليه وسلم قال انما
سمي الخضر لانه جلس على فروة بيضاء
فرمود نام کرده شده خضر مگر از جهت آنکه
نشست بر زمینی سفید بی گیاه یا بر گیاه
خشک فروة بفتح فا و راء تفسیر کرده اند
باین دو وجه دیگر نیز معنی او دیگر وانیان
فاذا هي تهتز من خلفه خضراء پس

پس گفتم این حدیث را با عثمان نهدی را فقال سمعت سلمان پس گفت ابو عثمان شنیدم از سلمان را غیر انه زاد او ذرینی فی البحر او کما حدثت غیر آنکه سلمان زیاده کرده است درین حدیث این را فاذرونی فی البحر یا العبارت که گفته است و قال معاذ حدثنا شعبة عن قتادة سمعت عقبة قال سمعت ابا سعید عن النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم

باب الانتهاء عن المعاصی در بیان باز ماندن از گناهان **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن برید بن عبد اللہ بن ابی بردة عن ابی بردة عن ابی موسی رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم مثلی ومثل ما بعثنی اللہ گفت ابو موسی اشعری فرمود رسول خدا مثل من و مثل چیزی که فرستاده خدا مرا بآن کمثل رجل اتی قوما یعنی مثل مردی است که آمد قومی را فقال انی رایت الجیش بعینی پس گفت بتحقیق من دیدم لشکری را که بغارت کردن شما آمده است بدو چشم خود وانی انا النذیر العریان و بتحقیق من ترسانندهٔ برهنه ام عادت عرب بود که ترساننده برهنه میشد و ردای خود را بر خود می کشیدند و از دوری نمودند فالنجاء النجاء پس نجات و رستگاری باید طلبید مکرر النجا از برای تاکید است فاطاعه طائفة فادلجوا علی مهلهم فنجوا پس قبول کردند او را جمعی پس شب رفتند بر حالی که بودند پس رستگار شدند ادلجوا از باب افعال و افتعال است و اول بمعنی سیر در اول شب است و ثانی بمعنی سیر آخر شب وکذبته طائفة فصبحهم الجیش فاجتاحهم پس نسبت دروغ کردند او را جمعی دیگر پس صباح کرد ایشان را لشکر غارت پس هلاک کرد لشکر غارت آنها را فهمن سکینه یعنی برد و بیخ و بن آنها را بمعنی سکینه و ثانی **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن عبد الرحمن انه حدثه انه سمع ابا هریرة رضی اللہ تعالی عنه انه سمع رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم یقول انما مثلی ومثل الناس کمثل رجل استوقد نارا پیغمبر موده است مثل من و مثل مردم مگر مثل کسی که برافروخته است آتشی را فلما اضاءت ما حوله جعل الفراش وهذه الدواب التی تقع فی النار یقعن فیها پس هرگاه روشن شد چیزی که بر گرد آن مرد است یا بر گرد آتش است در نار مذکر و تانیث هر دو آمده گشتند پروانها و این جنبندها که می افتند در آتش می افتادند در آن آتش وجعل ینزعهن و گشت آن مرد که دور میکند آنها را ویغلبنه و غالب می آیند و او بر آن مرد فیتقحمن فیها ماخوذ است از اقتحام پس می افتند در آتش تمثیل کرده اتباع شهوات را که میرساند بسوی آتش بافتادن دواب و بی تو قوع فراشها که از رشان آنها است بسبب ضوء رسیدن ... گمان دارند که می افتند در آتش یا سوخته میشوند ... فانا آخذ بحجزکم عن النار پس من گیرنده ام بند ازار شما را از آتش نمیشنید ... یقتحمون فیها

ابن عامیل بن سمر بن عیص بن یحیی بن ابراهیم و اول ثابت است و اشهر ... تقدیر قول او میش باز ابراهیم خلیل باشد ... او ابن عم جد ابراهیم ... نام پدر او اشهر ملکان است در روایت از ابن عباس کرد پس صلبی آدم است و از ابی عبیده و غیر وی که پسر قابیل بن آدم است و بعضی پسر فرعون گفته و بعضی ... فرعون و قبوس پرستش فارسی بود و بعضی از ذریت بعضی از آن کسانی که ایمان آوردند بابراهیم و بعضی برادر الیاس گویند و حکایت کرده سهیلی از بعضی که وی فرشته ایست از ملائکه و نیست از بنی آدم و بعضی گویند وی آنکسی است که میرانید او را خدا تعالی صد سال پستر برانگیخت او را پس نمیرد تا آنکه نفخ کرده شود در صور و روایت کرده دار قطنی که دراز کرده شد خضر در اجل وی تا آنکه تکذیب کند دجال را و گفته است عبد الرزاق در مصنف خود از معمر در قصه آنکه قتل کند آن را دجال پستر زنده گرداند رسیده است مرا که وی خضر است و همچنان گفته است ابراهیم بن سفیان که روایت کرده از مسلم صحیح او را و روایت کرده خیثمه بن سلیمان از طریق جعفر صادق از پدر بزرگوار خویش علیهما السلام که ذو القرنین بود مر او را دوستی از ملائکه پس طلب کرد از آن ملک آنکه دلالت کند بر چیزی که دراز گرداند بدان عمر او پس دلالت کرد فرشته او را بر چشمهٔ حیات و آن درون ظلمت است پس روانه شد ذو القرنین بسوی آن و خضر بر مقدمه ذو القرنین بود پس رسید و یافت آن را خضر و نیافت آن را ذو القرنین روایت کرده مکحول از کعب احبار که چهار کس از انبیاء زنده اند دو تن در زمین خضر ...

واليشان من اقتشد در سلك التفات است ودرين كلام از خطاب بغيبت حدثنا ابو نعيم قال حدثنا
زكريا عن عامر قال سمعت عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما يقول قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم المسلم من
سلم المسلمون من لسانه ويده مسلمان كسے است كه سلامت باشند مسلمانان از زبان او ودست
او والمهاجر من هجر ما نهى الله عنه ومهاجر كسے است كه گذاشته چيزے را كه منع كرده خدا از ان
باب قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا در بيان
فرمودن پيغمبر خدا اگر بدانيد شما چيزے را كه ميدانم من از تفصيل احوال برزخ واحوال روز قيامت
هر آئينه خنده كنيد اندكى وهر آئينه گريه كنيد بسيار حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن
ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان ابا هريرة رضي الله عنه كان يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا
شعبة عن موسى بن انس عن انس بن مالك رضي الله تعالى عنه قال قال النبي صلى الله عليه
وآله وسلم لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا **باب** حجبت
النار بالشهوات پوشيده شده است آتش بشهوات يعني بعد از ارتكاب شهوات ميرسند
بدوزخ حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم قال حجبت النار بالشهوات وحجبت الجنة بالمكاره يعني بعد از طى مكروهات ميرسند بهشت
باب الجنة اقرب الى احدكم من شراك نعله والنار مثل ذلك در بيان آنكه بهشت نزديكتر است بسوى
يكى از شما از بند نعل او وآتش دوزخ مانند آنست يعني نزديكتر است از بند نعل يعني باندك فعلي
بهشتى ميگردند وهمچنين باندك فعلي دوزخى ميشوند حدثنا موسى بن مسعود قال حدثنا سفيان عن منصور
والاعمش گفت موسى حديث كرد مارا سفيان از هر دو كه منصور واعمش است واين هر دو روايت
كردند عن ابي وائل عن عبد الله رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم الجنة اقرب
الى احدكم من شراك نعله والنار مثل ذلك حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا غندر قال
حدثنا شعبة عن عبد الملك بن عمير عن ابي سلمة عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله
عليه وسلم قال اصدق بيت قاله الشاعر صادق ترين بيتى كه گفته است آنرا شاعر الا كل شيء ما خلا الله باطل
آگاه باشيد هر چيز كه وراى خدا است باطل است اگر گوئى اين يك مصراع است بيت چگونه ميشود گوئيم از
قبيل اطلاق جزو وارادهٔ كل است در روايت ديگر اصدق كلمة قالها الشاعر برين تقدير بى تكلف راست
مياشد **باب** لينظر الى من هو اسفل منه ولا ينظر الى من هو فوقه در بيان آنكه گو نظر كند كسى كه او در
مرتبه پايان است از نازو نعيم دنيوى تا موجب شكر باشد و نظر نكند بسوى كسى كه بالاى اوست حدثنا
اسمعيل قال حدثني مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة رضي الله عنه عن رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم قال اذا نظر احدكم الى من فضل عليه في المال والخلق فرمود وقتى كه خواهد نظر كند
يكى از شما بسوى كسى كه تفضيل داده شده بروى در مال ومتاع دنيوى ودر حسن صورت واولاد واتباع

ملكند وحديث ابن عمر وجابر وغير ايشان
كه آنحضرت فرمود در آخر حيات خود
باقى نماند بر روى زمين پس از صد سال
هيچ يكے از آنها كه امروز برانند وحديث
ابن عباس كه روايت كرده آنرا
بخارى لفرستاده است خدا هيچ پيغمبرى را
مگر آنكه گرفته است از وے ميثاق كه اگر
مبعوث گردد محمد وحال آنكه آن پيغمبر
زنده باشد هر آئينه ايمان آرد بوے
ونصرت دهد او را ونيامده است در
هيچ خبرے صحيح كه وى آمده باشد نزد
آنحضرت يا قتال كرده باشد وفرمود
آنحضرت روز بدر خداوندا اگر هلاك شود
اين گروه مسلمانان پرستيده نشوے
در زمين واگر خضر موجود بودى صحيح
نگشتے اين نفى وفرمود رحمت كند خدا
موسى را كاش صبر كردے تا قصه
كرده ميشد بر ما از خبر ايشان واگر خضر
زنده بودے خوب نمى شد اين تمنے
چه حاضر كردے خضر را وديده بودے
عجائب را وجمهور گويند آيه نفى تمسك
كرد خلد را وغيست مدعاى ما خلد دوام
جلكه بقاء او ست تا انقراض دنيا وبعد
از نفخ بميرد وحديث جابر متروك الظاهر
است چه جمعى زنده ماندند زياده از صد سال
چون سلمان فارسى وحكيم بن حزام وغير
ايشان پس امثال ايشان مخصوص
باشند از حديث چنانكه مخصوص است
از وى ابليس بالاتفاق وشايد كه نبوده
خضر در ان روز بر روے زمين بلكه بروے
دريا بود وحديث ابن عباس ومابعد
دلالت دارند بر نفى علم آنحضرت بوجود
خضر نه بر عدم خضر توانند كه واقف
نكرده باشند تا آن مدت بر وجود وى
واحوال وى آنحضرت را صلى الله عليه وآله وسلم اگرچه
وى حاضر شده باشد بمجلس شريف او
دور يافته باشد سعادت ايمان در

قدرتی اللہ [illegible] نظر الی من ھو اسفل منه پس او سزاوارتر است بانکه نظر کند بسوی کسی که فرود او ست در مرتبه اسفل منه
[illegible] **باب** من ھم بحسنة او بسیئة در بیان کسی که قصد کند [illegible] نیکی یا بدی
[illegible] است جواب ابن عمر [illegible] **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا
جعد ابو عثمان [illegible] قال حدثنا ابو رجاء العطاردی عن ابن عباس رضی اللہ عنهما عن
النبی صلی اللہ علیه وسلم فیما یروی عن ربه [illegible] ابن عباس روایت کرده از پیغمبر خدا در احادیث [illegible]
آنحضرت از پروردگار خود [illegible] قال ان اللہ کتب الحسنات والسیئات گفت آنحضرت فرمود بتحقیق خدا نوشت
[illegible] ثم بین ذلک پس بیان کرد [illegible] حسنات که ام است و اعمال که ام است فمن
ھم بحسنة فلم یعملها کتبها اللہ له عنده حسنة کاملة پس کسی که قصد کند بعمل نیک و عمل نکرده آن
[illegible] خدا او را نزد خود حسنه کامل [illegible] و قصد او [illegible] ثواب اعمال او و اعمال
فان ھو ھم بها فعملها پس اگر قصد کرد [illegible] کتبها اللہ له عنده عشر حسنات الی سبع مائة
[illegible] خدا او را نزد خود [illegible] ضعف الی اضعاف کثیرة [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] ومن ھم بسیئة فلم یعملها و کسیکه قصد کرد بعمل بد و نکرد [illegible] کتبها اللہ
له عنده حسنة کاملة [illegible] او را نزد خود یک حسنه کامل [illegible] روایات دیگر آمده
[illegible] فان ھو ھم بها فعملها کتبها اللہ له سیئة واحدة و بتحقیق شان اینست [illegible]
[illegible] آن اراده او را [illegible] یک عمل بد **باب** ما یتقی
من محقرات الذنوب در بیان چیزیکه پرهیز کرده میشود از گناهان حقیر **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا مهدی
عن غیلان عن انس رضی اللہ عنه قال انکم لتعملون اعمالا هی ادق فی اعینکم من الشعر گفت انس بتحقیق شما عمل میکنید
کارها [illegible] در چشمهای شما [illegible] آن اعمال را [illegible]
النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم من الموبقات و بتحقیق شان اینست که بودیم [illegible]
پیغمبر خدا از مهلکات [illegible] آنحضرت [illegible] تفسیر آن [illegible] رحمه اللہ [illegible]
المهلکات **باب** الاعمال بالخواتیم در بیان آنکه اعتبار عملها [illegible] است وما یخاف منها [illegible]
[illegible] **حدثنا** علی بن عیاش قال حدثنا ابو غسان قال حدثنی ابو
حازم عن سهل بن سعد الساعدی رضی اللہ عنه قال نظر النبی صلی اللہ علیه وسلم الی رجل یقاتل
ابن سعد که پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم بسوی مردی که میکشت مشرکان را وکان من اعظم المسلمین
عنهم و بود آن مرد از بزرگان مسلمانان [illegible] فقال من احب ان ینظر الی رجل من اهل النار
فلینظر الی هذا پس فرمود آنحضرت کسیکه دوست دارد [illegible] نظر کند بسوی مردی از اهل دوزخ
بسوی این مرد [illegible] حاضران در حیرت و تعجب افتادند که این مسلمان [illegible] جهاد [illegible] مشرکان
[illegible] از اهل دوزخ باشد فتبعه رجل فلم یزل علی ذلک پس [illegible]
[illegible] مشرکان حتی جرح فاستعجل الموت پس شتاب کرد موت را از زخمی [illegible]

الجزء الثالث من تیسیر الاسلام

کتاب الانبیاء

[illegible] است [illegible] پیغمبر
صلی اللہ علیه وسلم [illegible]
[illegible] ابن [illegible]
[illegible] آنحضرت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آن
[illegible] روایت کرده ابن عساکر
از حدیث انس [illegible] آن اسناد ضعیف تر
[illegible]
[illegible]
الیاس [illegible] سال [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] کلمات بسم اللہ ما شاء اللہ [illegible]
[illegible] احمد بن [illegible]
[illegible] ضعیف است [illegible] ابن
عساکر از طریق هشام بن خالد از حسن بن یحیی
از ابن ابی رواد [illegible] زیاده کرده
[illegible]
[illegible] سال آینده [illegible]
[illegible] روایت کرده آنرا احمد باسناد
حسن از ابن [illegible] آن [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible] روایت کرده
[illegible] از طریق عبد اللہ بن شوذب نحو آن
و از علی رضی اللہ عنه که [illegible] طواف را
پس شنید مردی را که میگوید [illegible]
[illegible] الحدیث پس آگاه [illegible] خضر است
[illegible] آنرا ابن عساکر [illegible]
[illegible] ضعیف است [illegible] است در
[illegible]

سيفه فوضعه بين ثديه پس برآورد تيزی طرف شمشير خود را پس نهاد ميان هر دو پستان خود ثم تحامل عليه حتى خرج من بين كتفيه پس زور كرد بر شمشير تا آنكه برون آمد از ميان هر دو كتف او و بهمين جان داد و خود را بدست خود کشت فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم پس فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ان العبد ليعمل فيما يرى الناس عمل اهل الجنة وانه لمن اهل النار پس فرمود پيغمبر خدا بتحقيق بنده عمل ميكند در آنچه مى بينند مردم عمل اهل بهشت و او را مستحق بهشت ميدانند و حالانكه آن فرد هر آئينه از اهل دوزخ است ويعمل فيما يرى الناس عمل اهل النار وعمل ميكند در آنچه مى بينند مردم كه عمل اهل دوزخ ميكند وهو من اهل الجنة و حالانكه او از اهل بهشت است وانما الاعمال بخواتيمها و نيست اعتبار عملها مگر بخاتمه عمر

باب العزلة راحة من خلاط السوء

گوشه گرفتن موجب راحت است از صحبت مردم بد خلاط بضم معجمه و تشديد لام جمع خليط است و اين جمع مستغرب است حدثنا ابو اليمان قال حدثنا شعيب عن الزهري قال اخبرني عطاء بن يزيد ان ابا سعيد رضي الله عنه حدثه قال قيل يا رسول الله ح وقال محمد بن يوسف قال حدثنا الاوزاعي قال حدثنا الزهري عن عطاء بن يزيد الليثي عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه جاء اعرابي الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال يا رسول الله اي الناس خير آمد اعرابي نزد پيغمبر خدا پس گفت اي رسول خدا كدام مردم بهتر است قال رجل جاهد بنفسه وماله فرمود مردی كه جهاد كرد در راه خدا بنفس خود و مال خود يعني در باخت خود را و مال خود را در راه خدا ورجل في شعب من الشعاب يعبد ربه و مرد يست در شعبی از شعاب كوهی عبادت ميكند خدا را شعب بكسر شين معجمه و سكون عين مهمله ويدع الناس من شره و ميگذارد مردم را از شر خود گفته اند بهترين نيت در اختيار عزلت همين است كه مردم از شر او برهند تابعه الزبيدي متابعت كرده است اوزاعی را زبيدی وسليمان بن كثير والنعمان عن الزهري وقال معمر عن الزهري عن عطاء او عبيد الله عن ابي سعيد عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم وقال يونس وابن مسافر ويحيى بن سعيد عن ابن شهاب عن عطاء عن بعض اصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن النبي صلى الله عليه وسلم يعني مثل حديث ابي اليمان اي الناس خير است بهمه تمامه لیكن آورده مقصود و تقويت آن حديث است حدثنا ابو نعيم قال حدثنا الماجشون عن عبد الرحمن بن ابي صعصعة عن ابيه عن ابي سعيد رضي الله عنه انه سمعه يقول سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم ابو صعصعه روايت كرده است از پدر خود از ابي سعيد خدری كه بتحقيق پدر او ابو صعصعه شنيده است ابو سعيد را كه ميگفت شنيدم پيغمبر خدا را يقول يأتي على الناس زمان خير مال المسلم الغنم ميفرمود می آيد بر مردم زمانه كه بهترين مال مسلمانان گله بز خواهد بود اين در زمان فتنه آخر زمان خواهد بود كه اهتمام باحكام شرعيه نخواهد ماند يتبع بها شعف الجبال پيروی آن گله بلندی كوه ها را و مواقع القطر و جاهای افتادن باران يفر بدينه من الفتن ميگريزد با دين خود از فتنها و ابتلا كه در مردم پيدا شد

باب رفع الامانة

در بيان دور شدن امانت از مردم حدثنا محمد بن سنان قال حدثنا فليح بن سليمان قال حدثنا هلال بن علي عن عطاء بن يسار عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا ضيعت الامانة فانتظر الساعة فرمود رسول خدا وقتی كه ضائع كرده ميشود امانت پس منتظر باش ساعت قيامت را يعني اين تضييع و خيانت علامت آخر زمانه است قال كيف اضاعتها

وقد در روايت ابي ذر مروزی اين عبارت درين كتاب زياده آمده وقال الحموي قال محمد بن يوسف بن مطر الفربري حدثنا علي بن خشرم عن سفيان البلوط يعني گفته ابو محمد عبد الله بن احمد بن حمويه كه گفت فربری راوی بخاری حديث كرد ما را علي بن خشرم مروزی از سفيان بن عيينه حديث مذكور را البلوط آن

باب

بی ترجمه بمنزله فصل از باب سابق حدثنا اسحق بن النضر يعني اسحق بن ابراهيم بن نصر سعدی قال حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن همام بن منبه انه سمع ابا هريرة يقول قال رسول الله سمردا پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قيل لبني اسرائيل ادخلوا الباب سجدا وقولوا حطة گفته شد و امر كرده شد مر بني اسرائيل را در درون آئيد در بيت المقدس از آنجائيكه سجده كنان باشيد و بگوئيد كلمه حطة را يعني آنكه سوال ما اينست كه كم كنی يعني محو كنی خدا وندا گناه های ما حطه بمعنی كم كردن وحط بالكسر نوعی از آن و آن از كريم رحيم تعالى شانه شامل باشد تمامه گناهان را چنانكه فرمود تا بيامرزيم شما را خطايای شما وهيچ معاف برای عموم باشد فبدلوا پس بدل كردانيدند ستمگاران ايشان چيزی را كه مامور شده بودند بان بچيزی ديگر فدخلوا يزحفون على استاههم پس در آمدند در بيت المقدس از آنجائی كه مير فتند بر سرينهای خود گويا كشان مير فتند از ماندگی زحف رفتن رفيز بدان كودک رسيل كشان رفتن شتران از ماندگی وقالوا و گفتند بدل حطة حبة في شعرة دانه در ريک موی و اين كلام مهمل است و همچنين در بعضی روايات غير اين كتاب آمده حنطة في شعيرة گندمی در جوی باجمله مقصود ايشان ازين تبديل استهزاء بود پس بجای مغفرت بعقوبت گرفتار و هلاک شدند حدثنا اسحق بن ابراهيم معروف بابن راهويه قال اخبرنا

تعلق دارد و بزینت دنیا کینظر الی من هو اسفل منه پس گو نظر کند بسوی کسی که او در مرتبه اسفل است در
نعمتهای دنیوی **باب** من هم بحسنة او بسیئة دربیان کسی قصد کند یعنی کار نیک است یا قصد کند
بدی را که بد است جواب این بمضمون حدیث ظاهر میشود **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا
جعد ابو عثمان بدل است از جعد قال حدثنا ابو رجاء العطاردی عن ابن عباس رضی الله عنهما عن
النبی صلی الله علیه وآله وسلم فیما یروی عن ربه ابن عباس روایت کرده از پیغمبر خدا در آنچه روایت کرده
آنحضرت از پروردگار خود قال قال ان الله کتب الحسنات والسیئات گفت آنحضرت فرموده بتحقیق خدا فرض کرد
عملهای نیک و عملهای بد ثم بین ذلک پس تر بیان کرد که حسنات کدام است و اعمال کدام است فمن هم
بحسنة فلم یعملها کتبها الله عنده حسنة کاملة پس کسیکه قصد کرد یعنی نیک و عمل نکرده آن را
مینویسد خدا او را نزد خود حسنه کامل یعنی بمجرد قصد این عمل نیک در نامه اعمال او داخل میشود
فان هو هم بها وعملها پس اگر وی قصد کرد و بعمل در آورد کتبها الله له عنده عشر حسنات الی سبعمائة ضعف
مینویسد خدا او را نزد خود ده حسنه تا هفتصد ضعف الی اضعاف کثیرة تا اضعاف بسیار بقدر صدق نیت
و خلوص اعتقاد ومن هم بسیئة فلم یعملها و کسیکه قصد کرد بعملی بد و بفعل در نیاورد آنرا کتبها الله
له عنده حسنة کاملة مینویسد آن اراده او را نزد خود یک حسنه کامل در روایات دیگر آمده که آن قصد او را
اعتبار نمیکند وان هو هم بها فعملها کتبها الله له سیئة واحدة و بتحقیق شان اینست اگر وی قصد کرد و
بعمل آورد مینویسد خدا آن اراده او را که شروان بعمل گشته یک عمل بد **باب** ما یتقی من محقرات
الذنوب دربیان چیزی که پرهیز کرده میشود از گناهان محقر **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا مهدی
عن غیلان عن انس رضی الله عنه قال انکم لتعملون اعمالا هی ادق فی اعینکم من الشعر گفت انس بتحقیق شما عمل میکنید اعمالی
که آن باریکتر است در چشمهای شما از موی یعنی اندک می پندارید آن اعمال را و غلطی ندارد وان کنا نعدها علی عهد
النبی صلی الله علیه وآله وسلم من الموبقات و بتحقیق شان اینست که بودیم که می شمردیم آن قسم عملها را در زمان حیات
پیغمبر خدا از مهلکات از برکت زبان آنحضرت در بعضی نسخ تفسیر آن از مولف رحمه الله واقع شده قال ابو عبد الله یعنی
المهلکات **باب** الاعمال بالخواتیم دربیان آنکه اعتبار عملها به خاتمه است و علی الخلاف متبادیان نیکو رسیده
میشود از خاتمه بد که گونه خواهد بود **حدثنا** علی بن عیاش قال حدثنا ابو غسان قال حدثنی ابو حازم
عن سهل بن سعد الساعدی رضی الله عنه قال نظر النبی صلی الله علیه وسلم الی رجل یقاتل المشرکین گفت سهل
بن سعد دید پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسوی مردی که میکشت مشرکان را وکان من اعظم المسلمین غناء
عنهم و بود آن مرد از بزرگان مسلمانان از روی کفایت و جرئت فقال من احب ان ینظر الی رجل من اهل النار
الی هذا پس فرمود آنحضرت کسیکه دوست دارد که نظر کند بسوی مردی از اهل دوزخ پس گو نظر کند
بسوی این مرد حاضران در حیرت و تعجب افتادند که این مسلمان با این همه جهاد که بمشرکان کرده و جمعی کثیر از مشرکان
کشته چگونه از اهل دوزخ باشد فتبعه رجل فلم یزل علی ذلک پس در پی او رفت مردی و پیوسته تعاقب
میکرد بمشرکان حتی جرح فاستعجل الموت پس شتاب کرد موت را از زخمی که بوی رسیده بود فقال بذبابة

کتاب الانبیاء

وارد است در اجتماع وی با پیغمبر
صلی الله علیه وسلم حدیثی که بر آورده آنرا
ابن عدی از طریق ابن عبد الله بن بکر
ابن عوف از پدرش از جدش که آنحضرت
شنید در مسجد کلامی را پس گفت ای
انس برو بسوی این گوینده پس بگو
استغفار کند برای من پس رفتم بسوی
وی پس گفت بگو او را که خدا تعالی فضیلت
داد ترا بر انبیا بانچه فضیلت داد بدان رمضان را
بر ماهها گفت انس پس رفتند صحابه که ببینند
پس آگاه وی خضر ست و اسناد آن
ضعیف ست و روایت کرده ابن عساکر
از حدیث انس نحو آن باسناد ضعیف تر
از آن و دار قطنی آنرا زیاده کرده از طریق عطا
از ابن عباس مرفوعا جمع میشوند خضر و
الیاس هر سال در موسم پس حلق میکنند
هر واحد از ایشان سر دیگری را و جدا میشوند
از یکدیگر از این کلمات بسم الله ما شاء الله الحدیث
و در اسناد وی محمد بن احمد بن زید است
بعجمه و سکون موحده که ضعیف ست و ابن
عساکر از طریق هشام بن خالد از حسن بن یحیی
از ابن ابی رواد مانند آن و زیاده کرده
وی نوشند از آب زمزم شربتی که کفایت
میکند آن هر دو را تا سال آینده و این حدیث
معضل ست و روایت کرده آنرا احمد باسناد
حسن از ابن رواد که آن هر دو روزه میدارند
رمضان را در بیت المقدس و روایت کرده
طبرانی از طریق عبد الله بن شوذب نحو آن
و از علی رضی الله عنه که وی در آمد طواف را
پس شنید مردی را که میگوید یا من لا یشغله
سمع عن سمع الحدیث پس آگاه وی خضر ست
آورده است آنرا ابن عساکر از هر دو وجه
که در هر واحد ضعف ست و آمده است در
اجتماع وی با بعضی صحابه و کسانیکه بعد

سيفه فوضعه بين ثديبه پس برآورد تيزی طرف شمشير خود را پس نهاد ميان هر دو پستان خود
ثم تحامل عليه حتى خرج من بين كتفيه پس زور كرد بر شمشير تا آنكه برون آمد از ميان هر دو كتف او و بهمين جان داد
وخود را بدست خود كشت فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم پس فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ان العبد
ليعمل فيما يرى الناس عمل اهل الجنة وانه لمن اهل النار پس فرمود پيغمبر خدا بتحقيق بنده عمل ميكند در آنچه مى بينند
مردم اهل بهشت دار و او را مستحق بهشت ميدانند و حالانكه آخر و سرانجام او از اهل دوزخ است ويعمل فيما يرى الناس عمل
اهل النار و عمل ميكند در آنچه مى بينند مردم كه عمل اهل دوزخ ميكند وهو من اهل الجنة و حالانكه او از اهل بهشت
است وانما الاعمال بخواتيمها نيست اعتبار عملها مگر بخاتمه عمر **باب** العزلة راحة من خلاط السوء
گوشه گرفتن موجب راحت است از صحبت مردم بد خلاط بضم معجمه و تشديد لام جمع خليط است و اين جمع مستغرب است
حدثنا ابو اليمان قال حدثنا شعيب عن الزهري قال اخبرني عطاء بن يزيد ان ابا سعيد رضي الله
عنه حدثه قال قيل يا رسول الله ح وقال محمد بن يوسف قال حدثنا الاوزاعي قال حدثنا الزهري
عن عطاء بن يزيد الليثي عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه جاء اعرابي الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم
فقال يا رسول الله اي الناس خير آمد اعرابي نزد پيغمبر خدا پس گفت اى رسول خدا كدام مردم بهتر است قال رجل
جاهد بنفسه وماله فرمود مردى كه جهاد كرد در راه خدا بنفس خود و مال خود يعنى بمباشرت خود و مال خود و رجل
خدا و رجل في شعب من الشعاب يعبد ربه و مرد يست در شعبى از شعاب كوهى عبادت ميكند خدا را شعب بكسر شين
معجمه و سكون عين مهمله و يدع الناس من شره و ميگذارد مردم را از شر خود گفته اند بهترين نيست در اختيار عزلت همين
است كه مردم از شر او برست تابعه الزبيدي متابعت كرده است اوزاعى را زبيدى و سليمان بن كثير والنعمان
عن الزهري وقال معمر عن الزهري عن عطاء او عبيد الله عن ابي سعيد عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
وقال يونس وابن مسافر ويحيى بن سعيد عن ابن شهاب عن عطاء عن بعض اصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن النبي
صلى الله عليه وآله وسلم يعنى مثل حديث الى ايمان اى الناس خير انهم سابق كرا آورده مقصود تقويت اين حديث است **حدثنا**
ابو نعيم قال حدثنا الماجشون عن عبد الرحمن بن ابي صعصعة عن ابيه عن ابي سعيد رضي الله عنه انه سمعه
يقول سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم ابو صعصعه روايت كرده است از پدر خود از ابى سعيد
خدرى كه بتحقيق پدر او ابو صعصعه شنيده است ابو سعيد را كه ميگفت شنيدم پيغمبر خدا را يقول ياتي على الناس زمان
خير مال المسلم الغنم ميفرمود مى آيد بر مردم زمانه كه بهترين مال مسلمانان گوسفند خواهد بود اين در زمان فتنه آخر زمان
خواهد بود كه اهتمام باحكام شرعيه نخواهد ماند يتبع بها شعف الجبال ميرود آن گوسفند بلندى كوهها را و مواقع القطر
ما اى افتادن باران يفر بدينه من الفتن ميگريزد با دين خود از فتنها و ابتلا كه در مردم ميباشد **باب**
رفع الامانة در بيان دور شدن امانت از مردم **حدثنا** محمد بن سنان قال حدثنا فليح بن سليمان
قال حدثنا هلال بن علي عن عطاء بن يسار عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم اذا ضيعت الامانة فانتظر الساعة فرمود رسول خدا وقتى كه ضايع كرده ميشود
امانت پس منتظر باش ساعت قيامت را يعنى اين تضييع و خيانت علامت آخر زمانه است قال كيف اضاعتها

و در روايت ابى ذر مروزى اين عبارت
درين كتاب زياده آمده وقال الحموي
قال محمد بن يوسف بن مطر الفربري حدثنا
على بن خشرم عن سفيان بطوله يعنى گفت ابو محمد
عبد الله بن احمد بن حمويه كه گفت فربرى راوى
بخارى حديث كرد ما را على بن خشرم مروزى
از سفيان بن عيينه حديث مذكور را بطول آن
باب بى ترجمه بمنزله فصل از باب سابق
حدثنا اسحق بن نصر يعنى اسحق بن ابراهيم
بن نصر سعدى قال حدثنا عبد الرزاق
عن معمر عن همام بن منبه انه سمع ابا
هريرة يقول قال رسول الله فرمود
پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قيل لبني
اسرائيل ادخلوا الباب سجدا وقولوا
حطة گفته شد و امر كرده شد مر بنى اسرائيل
را در رون آئيد در بيت المقدس در حالتيكه
سجده كنان باشيد و بگوئيد كلمه حطة را
يعنى آنكه سوال ما اينست كه كم كنى يعنى محو
كنى خداوندا گناهان ما را حطة يعنى كم كردن
و حطه بالكسر نوعى از آن و آن از كريم رحيم
تعالى شانه شامل باشد تمامه گناهان را چنانكه
فرموده نغفر لكم خطاياكم شامل جمع خطاياى
براى عموم باشد فبدلوا پس بدل
گردانيدند ستمگاران ايشان چيزى را
كه مامور شده بودند بان بجزى ديگر فدخلوا
يزحفون على استاههم پس در آمدند
در بيت المقدس بحالى كه سرين خود بر زمين نهاده
خود گويا كشان ميروند از مانند كه زحف رفتن
و خيزيدن كودك و سيل كشان رفتن شتران
از مانده گي وقالوا و گفتند بدل حطة حبة
فى شعرة دانه در يك موى و اين كلام مهمل است
و همچنين در بعضى روايات غير اين كتاب
آمده حنطة فى شعيرة گندمى در جوى بالجمله
مقصود ايشان از اين تبديل استهزاء بود
پس بجاى مغفرت بعقوبت گرفتار شدند
حدثنا اسحق بن ابراهيم
معروف بابن راهويه قال اخبرنا روح

یا رسول الله گفت ابوهریره چگونه خواهد بود ضایع کردن امانت ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم
قال اذا اسند الامر الی غیر اهله فانتظر الساعة فرمود و چون سپرده شود مناصب دین بنا اهل و مردم
ناسزا پس منتظر باش قیامت را اگر گویی امروز هزار سال است که متقلد مناصب دین جمعی ناسزا و نا اهل اند
و قیامتی در نظر نیست گوییم اگرچه متقلد جمیع ناسزا بوده اند لیکن اهل دین بر ایمه اسلام که سلاطین حکام شریعت اند
در میان برده اند و احکام دین از میان منفا و بود حدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان قال حدثنا
الاعمش عن زید بن وهب قال حدثنا حذیفة رضی الله عنه قال حدثنا رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم حدیثین رایت احدهما وانا انتظر الآخر گفت حذیفه حدیث کرد ما را رسول خدا دو
حدیث دیدم یکی از آن دو حدیث و من انتظار دارم حدیث دیگر را حدثنا ان الامانة نزلت فی جذر
قلوب الرجال حدیث کرده ما را آنحضرت که امانت نزول کرده است در اصل دلهای مردان جذر بفتح جیم و کسر آن و سکون
ذال معجمه بمعنی اصل و بیخ است ثم علموا من القرآن ثم علموا من السنة پس دانستند از قرآن پس دانستند
از سنت پیغمبر خدا که پاس آن باید داشت و حدثنا عن رفعها و حدیث کرد ما را آنحضرت از رفتن امانت
قال ینام الرجل النومة فتقبض الامانة من قلبه فرمود خواب میکند مرد اندک خوابی پس گرفته میشود امانت
از دل او یعنی غافل میشود و می بیند که امانت در دل او نیست فیظل اثرها مثل اثر الوکت پس میماند اثر امانت
مانند اثر نقطه که نمایان شود در رنگی بدار و ثم ینام النومة فتقبض پس خوابی میکند پس گرفته میشود فیبقی اثرها
مثل المجل پس باقی بماند اثر آن مانند شوخ که بر دست میشود از بسیاری عمل بجز پاسی سخت نا بموار و مجل
کجمر دحرجته علی رجلک فنفط فتراه منتبرا ولیس فیه شیء چنانکه اخگر گردانی تو آن را بر پای خود پس آبله
کند پس می بینی تو آن را مرتفع و حال آنکه نیست در آن چیزی فیصبح الناس یتبایعون ولا یکاد احد یؤدی الامانة
پس صباح میکنند مردم در حالی که خرید و فروخت میکنند و نزدیک نیست هیچ کسی ادا کند امانت را فیقال ان فی
بنی فلان رجلا امینا پس گفته میشود که در فلان قبیله مردیست امین یعنی آنقدر مردم امین کم یاب و نادر شان شده که گویند
فلان مردیست امین ویقال للرجل ما اعقله وما اظرفه وما اجلده و گفته میشود آن مرد را که شان این است این عقلمند بود این عقل تعجب که چه عاقل
است و چه ظریف و چه کریم است و چه ت وما فی قلبه مثقال حبة خردل من ایمان و نیست در دل وی وزن یک دانه خردل از ایمان ولقد اتی
علی زمان ولا ابالی ایکم بایعت گفت حذیفه رضی الله عنه بتحقیق آمد بر من زمانه و باک نداشتم که با که بیع کردم
لئن کان مسلما رده علی الاسلام برآینه رد میکند او را مسلمانی او یعنی هستم من که بیداشم امانت در مردم میباشد
و تقدیم سے کردم کسی را که گمان وفای امانت بر وی داشتم اگر مسلمان است رد میکند دین او و منع میکند
از خیانت و باعث میشود او را بر ادای امانت وان کان نصرانیا رده علی ساعیه و اگر مسلمان نیست رد
خواهند کرد ساعیان او را بر من ساعی آن را میگویند که متولی است کار رو باو را و مراد ساعی است از جانب
حیات ساعی زکوة که از مردم گرفته به بیت المال میرساند واما الیوم فما کنت ابایع الا فلانا وفلانا یعنی یکان یکان
از افراد مردم سزاوار امانت بهم میرسد اما امروز که پاس امانت ندارند نیستم من که بیع و شرا کنم مگر با شخص
مگر فلان و فلان که پاس امانت دارند و اطلاع دینداری و حق گذاری برایشان معلوم شده است

سماع خلاس از ابی هریره که انکار
کرده آن را احمد و آنچه حکایت کرده
از وی ابو داؤد نیست او را در بخاری
جز این حدیث و اگر دو نشان و نزد در هر دو
مقرون بمحمد بن سیرین که ثابت است سماع
وی از ابی هریره کذا قالوا قال
قال رسول الله فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ان موسی کان
رجلا حییا ستیرا بتحقیق موسی بود مردی
بسیار شرمناک و دوست دارنده پرده را
لا یری من جلده شیء استحیاء منه
دیده نمی شد از اندام وی چیزی بجهت
شرمناکی از وی فآذاه من آذاه من
بنی اسرائیل پس ایذا کرد موسی را کسیکه
ایذا کرد او را از بنی اسرائیل فقالوا ما یستتر
هذا التستر الا من عیب بجلده پس
گفتند پرده نمیگیرد موسی اینقدر پرده گرفتن
مگر از عیبی که باندام اوست اما برص
یا سفید داغ است واما ادرة بضم همزه
و فتح آن و یا آماس خصیه واما آفة یا آفتی
دیگر است سوای آن وان الله عز وجل
اراد ان یبرئه مما قالوا لموسی
و بتحقیق خدا تعالی خواست که مبرا کند
پاکی موسی را از آنچه گفتند بنو اسرائیل موسی
را فخلا یوما وحده پس بخلوتگاه رفت
موسی روزی تنها خودش تا غسل کند
فوضع ثیابه علی الحجر پس نهاد جامهای
خود را بر سنگی ثم اغتسل پس غسل کرد
فلما فرغ اقبل الی ثیابه لیأخذها
پس وقتی که فارغ شد از غسل پیش آمد
بسوی جامهای خود تا بگیرد آن را وان
الحجر عدا بثوبه بتحقیق شتافت آن سنگ
بجامه وی فاخذ موسی عصاه وطلب
الحجر پس گرفت موسی عصای خود را و طلب
سنگ نمود الحجر ثوبی حجر
جامه را ای سنگ ...
حتی انتهی الی ملأ من بنی اسرائیل تا آنکه

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت ابن عمر شنیدم رسول خدا را یقول انما الناس كالابل المائة پیغمبر مودنیست مردم مگر مانند صد شتر لا تكاد تجد فيها راحلة نزدیک نیست که یابی تو در آن صد شتر یک شتر لایق سواری

باب الرياء والسمعة معنی ریا نمودن عبادت حق جل شانه برای نمودن خلق و شنیدن آنها کردن نه خالصا و مخلصا برای خدا

حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن سفيان قال حدثني سلمة بن كهيل ح وحدثنا ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن سلمة قال سمعت جندبا رضي الله عنه يقول قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم گفت شنیدم جندب را رضی الله عنه میگفت فرمود پیغمبر خدا ولم اسمع احدا يقول قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم غيره و نشنیدم احدی را که میگفت فرمود پیغمبر خدا غیر از جندب یعنی باقی نمانده بود از اصحاب پیغمبر خدا درین وقت غیر او فدنوت منه فسمعته يقول پس نزدیک شدم از جندب پس شنیدم او را که میگفت قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من سمع سمع الله به فرمود پیغمبر خدا کسیکه ظاهر کند عمل خود را برای مردم از روی ریا ظاهر میکند خدا نیت فاسد او را و آن عمل روز قیامت و رسوا میکند او را برسر گواهان ومن يرائي يرائي الله به و کسیکه بنماید عبادت خود را بمردم بنماید خدا آن عمل که محض برای خدا نکرده و تسمیع معنی تشهیر و ازالکرم نامی است بشنر ذکر یعنی ظاهر عمل کرده و عملی را که بغیر اخلاص کرده جزا داده شود و همچنین رسوا ساخته باظهار نیت فاسد او

باب من جاهد نفسه في طاعة الله در بیان حال کسیکه مشقت کرده و رنج کشید در عبادت خدا

حدثنا هدبة بن خالد قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة قال حدثنا انس بن مالك رضي الله عنه عن معاذ بن جبل رضي الله عنه قال بينا انا رديف النبي صلى الله عليه وسلم گفت معاذ بن جبل در اثنای آنکه من ردیف پیغمبر خدا بودم نیست بيني وبينه الا آخرة الرحل در خیال گرنیست میان من و میان آنحضرت مگر چوب پسین پالان فقال يا معاذ قلت لبيك يا رسول الله وسعديك و در روایت ابی ذر بحذف حرف ندا است ثم سار ساعة پس سیر کرد پیغمبر خدا ساعتی ثم قال يا معاذ قلت لبيك رسول الله وسعديك ثم سار ساعة ثم قال يا معاذ بن جبل قلت لبيك يا رسول الله وسعديك قال هل تدري ما حق الله على عباده فرمود آیا میدانی چیست حق خدا بر بندگان او قلت الله ورسوله اعلم گفتم خدا و رسول خدا دانا تر است قال حق الله على عباده ان يعبدوه ولا يشركوا به شيئا فرمود حق خدا بر بندهای او آنست که عبادت کنند خدا را و شریک نسازند بخدا چیزی را ثم سار ساعة ثم قال يا معاذ بن جبل قلت لبيك رسول الله وسعديك قال هل تدري ما حق العباد على الله اذا فعلوه فرمود آیا میدانی تو چیست حق بندها بر خدا وقتیکه کردند عبادت و شریک نساختند کسی را بخدا در عبادت و تنزیه ساختند عز وجل او را فقلت الله ورسوله اعلم قال حق العباد على الله ان لا يعذبهم فرمود حق بندها بر خدا اینکه عذاب نکند ایشان را و این حق بموجب تفضل و کرم الهی است

باب التواضع تواضع یعنی اظهار فروتنی است از مرتبه خود و کرمانی گفته که تواضع تعظیم کسی است که فوق او ست از ارباب فضل الهی و مشهور آنست که تواضع تعظیم کردن بزرگ است بحسب جاه و عزت و شان فرو دیدا

بالحجر ضربا بالعصا پس گرفت موسی جامه خود را پس پوشید و گشت که میزد سنگ را زدنی بعصا خود بطریق ادب تا بتاثیر ضرب دیگر بعصا معجزه دیگر باشد فوالله ان بالحجر لندبا من اثر ضربه پس سوگند بخدا که تحقیق بسنگ بر آینه نشانست از نشان زدن وی ندب بفتحتین نشان زخم ثلاثا او اربعا او خمسا سه نشان یا چهار یا پنج بعد زدن ظاهر آنست که بقیه حدیث است و در کتاب الغسل در باب من اغتسل عریانا تصریح کرده که آن قول ابی هریره است و در بعضی روایات از ابی هریره کشش ضربا است بی شک و در آن فذلك قوله پس اینحدیث مضمون قول وی تعالی است يا ايها الذين آمنوا لا تكونوا كالذين آذوا موسى فبرأه الله مما قالوا آن کسانیکه ایمان آورده اند نباشید شما مانند آن کسانیکه ایذا کردند موسی را پس ظاهر کرد پاکی او را خدا تعالی از آنچه گفتند وكان عند الله وجيها و بود موسی نزد خدا صاحب روی نیک حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن الاعمش قال سمعت ابا وائل قال سمعت عبد الله بن مسعود قال قسم النبي صلى الله عليه وآله وسلم قسما بخش کرد آنحضرت بخش کردنی فقال رجل ان هذه لقسمة ما اريد بها وجه الله پس گفت مردی تحقیق این بخش کردن هر آینه بخش کردنی ست که اراده کرده نشده بآن قسمت رضای خدا اشارت کرد بعدم عدالت در قسمت فاتيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم فاخبرته ابن مسعود گوید پس آمدم آنحضرت را پس خبر دادم او را از قول آن مرد فغضب حتى رأيت الغضب في وجهه پس خشمگین شد آنحضرت تا آنکه دیدم اثر خشم را در روی مبارک وی ثم قال يرحم الله موسى لقد اوذي باكثر من هذا فصبر

اسماء الرجال

کرنه ودر مرتبه اوست در دنیا و تعظیم کسیکه در مراتب فوق تو واضع باشد از تواضع بیکو نیست بلکه از تمام حق
بزرگی اوست سه تواضع ز گردن فرازان نکوست * گدا اگر تواضع کند خوی اوست * باینمعنی اشارت
کرده کسیکه گفته تواضع بدل بزرگی است **حدثنا** مالك بن اسمعيل قال حدثنا زهير قال حدثنا حميد عن انس
رضي الله عنه كان للنبي صلى الله عليه وسلم ناقة ح روایت کرد حمید از انس که بود مر پیغمبر خدا را شترے
وحدثني محمد قال حدثنا الفزاري وابو خالد الاحمر عن حميد الطويل عن انس رضي الله عنه قال كانت ناقة
لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تسمى العضباء وكانت لا تسبق و بود که سبقت کرده نمی شد عضبا بفتح
عین مهمله و سکون ضاد معجمه بعده باء موحده ممدوده و ناقه را میگویند که شگافته باشد گوش او و این ناقه آن حضرت
مشقوق الاذن نبوده است همین لقب او شده بود فجاء اعرابي على قعود له فسبقها فاشتد ذلك على المسلمين
پس آمد اعرابی نشسته بر شتری پس سبقت کرد بر عضبا پس دشوار آمد این سبقت بر مسلمانان قعود بفتح قاف
شتری را گویند که تمکن داده باشد پشت او برای سواری و اقل آن دو ساله است فقالوا سبقت العضباء
گفتند از روی تعجب و کراهت سبقت کرده شد عضبا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان حقا
على الله ان لا يرفع شيئا من الدنيا الا وضعه پس فرمود پیغمبر خدا حق و ثابت است بر خدا بحسب جریان
عادت وی جل شانه در قضا و قدر اینکه برداشته نمیشود چیزی از امور دنیوی مگر آنکه فرو نهاده میشود
کرمانی گفته مطابقت حدیث بعنوان همین قدر است که کلمه وضع که در حدیث مذکور است ماخذ اشتقاق
تواضع است ولا يخفى ما فيه من المسامحة و اگر گفته شود که فرمودن آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم یعنی
از تواضع است دور نخواهد بود **حدثنا** محمد بن عثمان قال حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا سليمان
بن بلال قال حدثني شريك بن عبد الله بن ابي نمر عن عطاء عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم گفت ابوهریره فرمود رسول خدا ان الله قال من عادى لي وليا فقد آذنته بالحرب بتحقیق خدا میگوید
دشمن گرفت برای من دوست مرا و میتواند بود که کلمه لی متعلق بعادی باشد و معنی چنین گویند که عداوت
کند ولی را ازین جهت که ولی من است پس بتحقیق آگاه کردم او را بجنگ یعنی خبردار به بیکو بوی و هلاک میسازم
او را و بیگار رم و مسلط میکنم بر وی خلق را که آزار کنند او را و این در دنیاست و در آخرت جدا و در آتش
خواهد بود پناه دهاد خدا همه مسلمانان را ازین خواری و رسوائی وما تقرب الي عبدي بشيء احب الي
مما افترضت عليه و تقرب نجسته است بسوی من بنده من بچیزی که محبوب تر است نزد من از آنچه فرض کردم
بروی یعنی قرب که باداء فرائض حاصل میکند محبوب تر و تمام تر است نزد من وما يزال عبدي يتقرب
الي بالنوافل و همیشه است بنده من که نزدیکی می جوید بسوی من باداء نوافل از نماز و روزه و غیر آن حتى
احبه فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به تا آنکه دوست میدارم من او را پس بیاشم من شنوائی او
که می شنود بآن وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها ورجله التي يمشي بها و بینائی که می بیند بآن و دست
او که میگیرد و دان پای او که راه میرود بآن وان سألني لاعطينه و اگر سوال کند مرا البته میدهم او را وائن
استعاذني لاعيذنه و اگر پناه جوید مرا البته پناه میدهم او را و جدا که از جمله اصطلاح فرقه صوفیه

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

وباطل ما کانوا یعملون از تتبیر است یعنی
زیانکار نمودن و هلاک کردن یعنی بتحقیق این
گروه بت پرستان زیانکار و هلاک کرده شده
با نچه ایشان در آنند و باطل است آنچه عمل میکنند
و قول مؤلف خسران یعنی زیانکاری تفسیر
تبارست ولیتبروا در کریمه ولیتبروا ما علوا تتبیرا
یعنی و لیدمروا تا هلاک کنند ما علوا یعنی غلبوا
چیزے را که غالب شوند بر آن هلاک کردنے
حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث
عن یونس عن ابن شهاب عن ابی سلمة
بن عبد الرحمن بن عوف ان جابر بن عبد الله
قال کنا مع رسول الله گفت جابر بودیم ما با پیغمبر
صلی الله علیه وسلم نجنی الکباث می چیدیم
میوه پخته را از درخت اراک وان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال علیکم بالاسود منه
فانه اطیبه و بتحقیق آن حضرت فرمود لازم
گیرید بر خود سیاه ازین میوه زیرا که سیاه
خوشترین آنست قالوا اکنت ترعی الغنم
گفتند صحابه آن حضرت را آیا بودی که می چرانیدی
گوسفندان را که این تمیز خوش و ناخوش
اصناف ثمر اراک غالبا راعیان غنم باشد
قال وهل من نبی الا وقد رعاها فرمود
و نیست هیچ پیغمبری مگر بحالیکه بتحقیق چرانیده است
گوسفندان را و این شامل است موسی را چنانکه
تصریح شده و در روایتی مر نسائی را که فرمود
آن حضرت مبعوث شد موسی بحالیکه
راعی غنم بود و گفته اند حکمت در چرانیدن انبیا
غنم را آنست که نفوس ایشان بتواضع گرایند
و دلهای ایشان معتاد بخلوت گردند و ترقی
نمایند از سیاست غنم بسیاست امم چنانچه در
اوائل اجاره ابن شیخ رفت باجمله عادت الهی

قرب فرائض است و آن عبارت است از انکه بنده آلت بیاشد حق را فاعل و تا بخیال اشارت است در حدیث نبوی که ان الله ینطق علی لسان عمر و دیگر قرب نوافل است که حق جل سبحانه آلت است و بنده فاعل چنانکه درین حدیث مذکور با شارت است بآن که بمن میشنود و بمن می بیند و از کلام قطب العرفا و سید الاولیا الشیخ محی الدین عبد القادر قدسنا الله بسره رضی عنه ظاهر میشود که قرب فرائض اتم و اکمل است چنانکه بنده از میان برخاسته است که سالکان را درآن تا منتهائی پیدا نیست والله اعلم و علمه اتم حدیث ان الله ینطق الخ مفهوم است ازان و از کلام دیگر اصفیا معلوم میشود که قرب نوافل تمامتر است وما ترددت عن شیٔ انا فاعله ترددی عن نفس المؤمن و تردد نمیکنم از هیچ چیزیکه من فاعل آنم تردد من از نفس مومن است یکره الموت انا اکره مسائته کراهت میکند مرگ را و من ناخوش دارم این کراهت او را و گراز موت دارد معنی آن اینست که من بکروه دارم موت او را اگر مانی گفته که مرا داز مسارت حیات است ازانکه بموت میرسد بنعیم مقیم اخروی یا ازین جهت که بحیات میرسد با رذل عمر و ضعف قوای جسمانیه و رد با سفل سافلین و ناخوش دارم موت او را پس شتاب میکنم در قبض روح او پس درینصورت متردد م در احیاء و اماتت او **باب** قول النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعثت انا والساعة کهاتین برانگیخته شده ام من برای رسالت و ساعت قیامت چنانکه این دو انگشت من است سبابه و وسطی هر دو انگشت را یکجا کرده دراز کرد مقصود آن بود که انگشت میانه چون اندکی درازی دارد اشارت فرمود که من اندکے پیشتر مبعوث شده ام بعضی گفته اند که هر دو انگشت آنحضرت برابر بودند اشارت فرمود که برابر هم رسیده ایم و تخللی در میان بعثت من و قیامت به بعثت دیگر پیغمبری نیست وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب و نیست امر قیامت مگر مانند چشم زدنی یا آن ساعت نزدیک تر است از لمح البصر کنایت از سرعت جهر سیدن قیامت است ان الله علی کل شیٔ قدیر بتحقیق خدا بر هر چیز قدرت دارد **حدثنا** سعید بن ابی مریم قال حدثنا ابو غسان قال حدثنی ابو حازم عن سهل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعثت انا والساعة هکذا ویشیر باصبعیه فیمدهما و اشارت میکرد بهر دو انگشت خود پس دراز میکرد بیان اشارت هکذا است **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا وهب بن جریر قال حدثنا شعبة عن قتادة و ابی التیاح عن انس بن مالک رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال بعثت انا والساعة کهاتین **حدثنا** یحیی بن یوسف قال حدثنا ابو بکر عن ابی حصین عن ابی صالح عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال بعثت انا والساعة کهاتین یعنی اصبعین تابعه اسرائیل عن ابی حصین **باب** **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن عبد الرحمن عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال لا تقوم الساعة حتی تطلع الشمس من مغربها فرمود قائم نمیشود قیامت تا طلوع میکند آفتاب از مغرب آن یعنی وقتیکه طلوع میکند آفتاب از جانب مغرب قیامت قائم میشود فاذا طلعت ورآها الناس امنوا اجمعون پس وقتیکه طلوع کرد از طرف مغرب و دیدند مردم که از طرف مغرب طلوع کرد ایمان می آرند همه مردم فذلک حین لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل او کسبت

مر قوم خود را تحقیق خدا امر میکند شما را که ذبح کنید گاوے را الآیة و قصه آن چنانکه وارد گردیده است آن را آدم بن ابی ایاس در تفسیر خود باسناد خود از ابی العالیه که گفت بود مردی از بنی اسرائیل توانگر و نبود او را فرزندے و بود مر او را قریبے وارث پس کشت آن مرد توانگر را تا وارث گردد او را پس انداخت او را بر مجمع طرق و آمد موسے را و گفت که قریب من کشته شد و آمد بمن مصیبتے عظیم و نمی یابم هیچکس را که بیان کند مرا قاتل او بجز تو ای پیغمبر خدا پس منادی کرد موسے در مردم کسے که باشد نزد وی علمے ازان قاتل پس گو بیان کند آن را پس نبود نزد مردم علمی ازان پس وحی فرستاد خدا تعالے بموسے بگو ایشان را که ذبح کنند بقره را پس متعجب شدند که نبود در طلب کنیم معرفت قاتل این قتیل را بذبح بقره تا آخر آیات این قصه و اگر قوم وقتیکه امر کرده شدند بذبح بقره پیش می آمدند هر بقره را که بود دے هر آئینه کفایت میکرد لہذا ایشان ولیکن تشدید کردند پس سخت گرفت خدا تعالی بر ایشان گفت پس ذبح کردند بقره موصوفه را و گرفتند استخوانے را ازان پس زدند بدان قتیل را پس زیست و نام برد برای ایشان قاتل خود را پس ازین مرد بجای خود پس گرفته شد قاتل او و آن قریب بود وی بود که خواست که وارث شود او را پس قتل کرد او را خدا تعالی برسوائی عمل وی انتهی مختصرا قال ابو العالیة صحابی عوان در کریمه عوان بین ذلک مراد ازان النصف بین البکر والهرمة میانه باشد میان بقره جوان نارسیده و پیر که از کار رفته باشد فاقع در فاقع لونها یعنی صاف خالص باشد زردی او لا ذلول یعنی لم یذلها العمل رام و نرم نکرده است آن را عمل زراعت تثیر الارض صفت ذلول است یعنی نیست بذلول تثیر الارض نیست آن گاو رام و کار آزموده که بشوراند زمین را و لا تعمل فی الحرث و نه کار میکند در کشت آب کشیدن از چاه و سیراب کردن زمین مسلمة در صفت آن مراد ازان من العیوب سالم از عیبها لا شیة در کریمه لاشیة فیها یعنی بیاض سفید یعنی داغ

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

باب الوفود كرده واز قضيه نصارا ذكر انم ... حلیه اختلاف کرده شده نزد کی وسے

باب وفات موسى عليه السلام و ذكره بعد

یعنی بیان وفات موسی و ذکر وی بعد وفات کرمی باید که باوجب کنند بعد بضم دال مقطوع از اضافت و در بعضی نسخ بفتح دال مضاف بضمیر

حدثنا يحيى بن موسى قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن ابن طاوس عن ابيه عن ابي هريرة قال ارسل ملك الموت الى موسى فرستاده شد فرشته موت که عزرائیل است بسوی موسی علیه السلام فلما جاءه صكه پس وقتیکه آمد فرشته موسی را طپانچه زد موسی فرشته را بر چشم وی پس کور کرد آن را و در روایت عمار از ابی هریره مر احمد و طبرانی را بود که ملک الموت که می آمد مردم را بالشرق معاینه بچشم میدید پس آمد موسی را پس طپانچه زد موسی او را و کور کرد چشم او را فرجع الى ربه فقال ارسلتني الى عبد لا يريد الموت پس بازگشت فرشته بسوی پروردگار خود جل جلاله و گفت فرستاده بودی مرا بسوی بنده که نمی خواهد مرگ را و زیاده کرده امام در روایت خود از ابی هریره و بتحقیق کور کرد چشم مرا پس فرد الله عليه عينه وقال ارجع اليه فقل له پس رد نمود خدا تعالی چشم او را و گفت باز رو بسوی موسی پس بگو مر او را يضع يده على متن ثور فله بما غطت يده بكل شعرة سنة بنهد دست خود را بر پشت گاو نر پس او را بآن قدر که بپوشد دست او موهای ثور بعدد هر موی از ان یک سال هست که اگر خواهد آنقدر مدت او را زنده داریم قال اي رب ثم ماذا گفت موسی بعد از رسیدن پیغام چنین خطاب ای پروردگار من پس چه بعد از ین ... قال ثم الموت قال فالآن گفت اگر اینچنین ...

فی ایتیانها خیرا یعنی این بشارت است و بقول خدا که تنبیه کرده پیش ایشان ... تا آنکه بیشتر از ین وقت پاسبان کرده ... ولتقومن الساعة وقد نشر الرجلان ثوبهما بينهما و هر آینه قائم میشود قیامت و بتحقیق پراگنده کرده است دو مرد جامه خود را فلا يتبايعانه ولا يطويانه پس بیع نکنند آن را و نه پیچند ... بیکبارگی بی هیچ ... ولتقومن الساعة وقد انصرف الرجل بلبن لقحته فلا يطعمه و هر آینه قائم میشود ساعت ... و حال آنکه برگشته است ... شیر ناقه خود پس نخورد آن را یعنی اینقدر فرصت نمی یابد که شیر ... ولتقومن الساعة وهو يليط حوضه فلا يسقي فيه ... ولتقومن الساعة وقد رفع اكلته الى فيه فلا يطعمها و هر آینه قائم میشود قیامت و حال آنکه برداشته لقمه خود را تا دهان خود پس نخورد آن را از هول قیامت **باب** من احب لقاء الله احب الله لقاءه کسیکه دوست دارد لقای خدا را یعنی موت را که وسیله لقای خداست دوست دارد خدا تعالی او را گفته اند تحقیق آنست که مراد از لقاء الله رفتن است بدار آخرت و خواهش چیزیست که نزد خداست و آماده کردن اسباب آن و جزم دارد بحصول آن نه موت اگرچه قول عائشه و انا لنكره الموت موهم است بآن ... صاحب النهاية نقد ... و انست که مراد ازین محبت محبتی است که مقتضای ایمان بخدا و تصدیق بوعده حق است محبت ... که بحکم جبلت نفس باشد ... میگردد ... وعد الله

حدثنا حجاج قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة عن انس عن عبادة بن الصامت رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن كره لقاء الله كره الله لقاءه و کسیکه ناخوش دارد لقای خدا را ناخوش دارد خدا تعالی لقای او را فقالت عائشة او بعض ازواجه انا لنكره الموت پس گفت عائشه یا بعض زنان آنحضرت بتحقیق ما ناخوش داریم موت را بحکم طبیعت و جبلت پس دوست داشتن موت را چه معنی دارد قال ليس ذاك فرمود نیست آنچه تو فهمیده ولكن المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله وكرامته ولیکن مسلمان وقتیکه حاضر شود او را موت بشارت داده میشود برضای خدا و کرامت خدا که نعیم بی اندازه است که خدا جل شانه در حق او خواسته و موت در میان آمده مانع است از وصول نعیم اخروی دوست دارد موت را که واقع شود و از میان برخیزد تا واصل شود بمطلوب اصلی و در بعضی روایات این حدیث آمده والموت دون لقاء الله یعنی موت غیر لقاء الله است پس او موت معنی ندارد فليس شيء احب اليه مما امامه پس نیست هیچ چیزی محبوب تر نزد او از آنچه در پیش روی اوست که آن موت است فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه پس دوست دارد لقای خدا را و دوست دارد خدا لقای او را و ازین جا دوست داشتن مسلمان مرگ خود را واضح شد اما دوست داشتن خدا این مسلمان را ازانست که او دوستان او وست ... تحقیق که واقع شده که خدا دوست میدارد مسلمانان که مطیع اند ... بچونه ... وان الكافر اذا حضر بشر بعذاب الله وعقوبته و بتحقیق کافر وقتیکه حاضر کرده میشود مرگ او بشارت داده میشود بعذاب خدا و عقوبت او که در حق او خواسته فليس شيء اكره اليه مما امامه پس نیست هیچ چیزی ناخوشتر بسوی او از آنچه در پیش روی اوست و آن مرگ است كره لقاء الله وكره الله لقاءه اختصره ابو داود وعمرو عن شعبة مختصر آورده است این حدیث را ابو داود طیالسی و عمرو ... وقال سعيد عن قتادة عن زرارة بن اوفى عن سعد عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم **حدثني** محمد بن العلاء

قال حدثنا ابو اسامة عن بريد عن ابي بردة عن ابي موسى رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن كره لقاء الله كره الله لقاءه **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني سعيد بن المسيب وعروة بن الزبير في رجال من اهل العلم گفت ابن شهاب خبر داد مرا سعيد بن مسيب و عروه بن زبير در ميان جمعى مردان از اهل علم ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه واله وسلم قالت كان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول وهو صحيح گفت عائشه بود رسول الله ميفرمود و حال آنكه آنحضرت صحت داشت انه لم يقبض نبي قط حتى يرى مقعده من الجنة تحقيق شان اين است كه قبض روح كرده نشده هيچ پيغمبرى هرگز تا آنكه نموده ميشود جاى بودن او از بهشت ثم يخير پس مختار كرده ميشود در حيات دنيا و موت فلما نزل به ورأسه على فخذي غشي عليه ساعة پس وقتيكه نازل كرده شد آنحضرت بود و حالا آنكه سر آنحضرت بر ران من بود بيهوشى كرده شد بر آنحضرت ساعتى ثم افاق پس بهوش آمد فاشخص بصره الى السقف پس برداشت نظر خود را بسوى سقف خانه ثم قال اللهم الرفيق الاعلى بستر بسوى رفيق اعلى يعنى خدا اختيار كردم و مرا با او ملحق گردان فقلت اذا لا يختارنا گفتم پس در اين وقت ما را اختيار نمى كند و عرفت انه الحديث الذي كان يحدثنا به وهو صحيح و دانستم كه اين همان حديث است كه ميگفت آن را آنحضرت بحالت صحت و آن كلام و نسبت لم يقبض نبي قط حتى يخير قالت فكانت تلك آخر كلمة تكلم بها النبي صلى الله عليه واله وسلم و بود اين كلمه آخر كه تكلم كرد بآن پيغمبر خدا قوله اللهم الرفيق الاعلى

باب سكرات الموت بيان سختى كه واقع شده است در سكرات موت **حدثنا** محمد بن عبيد بن ميمون قال حدثنا عيسى بن يونس عن عمر بن سعيد قال اخبرني ابن ابي مليكة ان ابا عمرو ذكوان مولى عائشة اخبره ان عائشة رضي الله عنها كانت تقول ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم كان بين يديه ركوة ميگفت عائشه تحقيق رسول خدا بود در پيش او ركوه او علبة يشك عمر شك ميكرد در ركوه و علبه عمر بن سعيد ركوه ظرفى را گويند كه از آب خوردن و علبه ظرف كلان از چوب قيل من جلد و خشب فجعل يدخل يده في الماء فيمسح بها وجهه پس گشت آنحضرت كه ميبرد دست خود را در آب پس مسح ميكرد بهر دو دست روى خود را ويقول لا اله الا الله ان للموت سكرات ميگفت لا اله الا الله تحقيق مر موت را سكرات است يعنى سكرات جمع سكرت است بمعنى سختى و بيهوشى كه در وقت نزع روى مى آيد ثم نصب يده فجعل يقول في الرفيق الاعلى پس بلند كرد دست خود را پس گشت كه ميگفت در آيم در رفيق اعلى حتى قبض ومالت يده تا آنكه قبض كرده شد روح آنحضرت و افتاد دست خود را **حدثنا** صدقة قال اخبرنا عبدة عن هشام عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت كان رجال من الاعراب جفاة گفت عائشه بودند جمعى مردان از صحرا نشينان بدخوى خلاف ادب جفاة جمع جافى است ياتون النبي صلى الله عليه واله وسلم فيسألونه متى الساعة مى آمدند پيغمبر خدا پس مى پرسيدند آنحضرت را كه مى آيد ساعت قيامت فكان ينظر الى اصغرهم پس بود آنحضرت نظر ميكرد بسوى خورد سال ترينها فيقول ان يعش هذا لا يدركه الهرم حتى تقوم عليكم ساعتكم پس ميفرمود اگر زندگانى كرد اين شخص نمى يابد او را پيرى تا آنكه قائم شود بر شما قيامت شما قال هشام يعني موتهم گفت هشام مراد موت ايشان است يعنى وقتيكه بشما پيرى بيايد قيامت شما يافت را اين را قيامت صغرى ميگويند اگر گوئى سوال ايشان از قيامت كبرى بود و جواب از صغرى بود پس چه طور مطابق ميباشد جواب سوال را اگر بآن گفته اين جواب از باب اسلوب حكيم است چنانكه واقع شده در قوله يسألونك عن الاهلة قل هي مواقيت للناس سوال ميكنند ترا از هلال بودن او يعنى وجه اين اختلاف و جواب اين است كه گاهى هلال است

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

پس اگر مى بود من آنجا هر آئينه مى نمودم شما را قبر موسى كه بيك جانب راه است زير توده ريگ سرخ بود در نهايت آنكه اشارت بدان گذشت نيا آمده بود فرشته موسى را بسوى قبض كردن روح او بود كه مى آمد فرشته مرد مر را بعنوان بعد زان و آمده و هب بن منبه آمده و گفت فرشتگان متولى شده بودند دفن او را و نماز بر وى و وى زنده ماند صد و بيست سال قال گفت عبد الرزاق واخبرنا معمر عن همام قال حدثنا ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم نحوه يعنى اين حديث عبد الرزاق را از ابو هريره بدو طريق آمده يكى از طريق طاؤس موقوفا و ديگر از طريق همام مرفوعا مانند اول در معنى و گفته اند لطم موسى ملك الموت را بجهت آن بود كه وى بصورت آدمى در آمده در خانه خود بى اذن وى و ندانست كه وى ملك الموت است و مباح گردانيده است شارع كور كردن چشم كسى را كه مى نگرد در خانه مسلمانى بى اذن وى و بود در طبع موسى حدتى كه باعث شده بر آن يا بجهت آنكه آمده بود براى قبض روح او پيش از آنكه آگاه كند او را از براى اجابت شده و گفته گردانيده نشده هيچ پيغمبرى تا آنكه مخير گردانيده شود و لهذا هرگاه مخير گردانيد او در دوم بار تسليم نمود و شايد كه اذن داد خدا موسى را در اين لطم بجهت امتحان ملطوم كه صبر ميكند يا نه و در حديث مروى است بر آنچه در بعضى روايات آمده كه تمام مدت دنيا هفت هزار سال است **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن وسعيد بن المسيب ان ابا هريرة قال استب رجل من المسلمين ورجل من اليهود تحقيق دشنام كرد مردى از مسلمانان و مردى از يهود يعنى بيكديگر

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

نگاهی بسلام فرعون قومی که از ان فرا رسد که نواست جمیع اشکال و بیشتر است بلکه گوید ایمان در سبب شتو باید که از معاملات بشو
دو تا ید این طریق جواب با اسلوب حکیم میگوید تقرر این معنی در شیئی تال از تحقیق نیست انحو توان گفت ایست که دانستن
ساعت قیامت که وقت انقطاع اعمال است فایده ندارد دانستن وقت قیامت استر انال از شیئی نیست امتنه شوند از
مردان همه اقران وسعی نمایند و نگهدارند یعنی مثل که دانسته بوجود و عدم اقران نیست **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی
مالك عن محمد بن عمرو بن حلحلة عن معبد بن كعب بن مالك عن ابي قتادة بن ربعي الانصاري رضي الله عنه
انه كان يحدث ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مر عليه بجنازة بتحصیل ابی قتاده و بود که سر حدیث میگوید که رسول خدا
گذرانده شد بروی جنازه قال مستريح ومستراح منه فرمود مستریح است یا استراحت کرده شده است از او و یعنی احادیث قالوا
يا رسول الله ما المستريح والمستراح منه گفتند صحابه ای رسول خدا کیست مستریح و مستراح منه چه معنی دارد قال العبد المؤمن
يستريح من نصب الدنيا واذاها الى رحمة الله فرمود بنده مسلمان راحت می یابد از رنج دنیا و ایذای دنیا میرود
بسوی رحمت خدا یعنی بعد از مردن والعبد الفاجر يستريح منه العباد والبلاد والشجر والدواب و بنده گنهگار راحت
می یابند از مردن او بندگان شهرها و درخت جنبندگان یعنی از شومی او کر با قسام موجودات میرسد مثل قحط و مثال باران **حدثنا**
مسدد قال حدثنا يحيى عن عبد ربه بن سعيد عن محمد بن عمرو بن حلحلة قال حدثني ابن كعب عن ابي قتادة
رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال مستريح ومستراح منه المؤمن يستريح از رنج و
مشقت دنیا چنانچه مذکور شد **حدثنا** الحميدي قال حدثنا سفيان قال حدثنا عبد الله بن ابي بكر بن عمرو بن حزم سمع انس
بن مالك رضي الله عنه يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يتبع الميت ثلاثة میگوید انس فرمود رسول خدا همراهی میکند
مرده را سه چیز فيرجع اثنان ويبقى معه واحد پس باز میگردد دو چیز و باقی میماند با وی یکی يتبعه اهله وماله وعمله همراهی میکند
او را مردم او و مال او و عمل او فيرجع اهله وماله ويبقى عمله اگرچه گاه راست نیکی می بندد اگر چه کار است همراهی میکند
حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا مات احدكم عرض عليه مقعده بالغداة والعشي گفت
ابن عمر فرموده است رسول خدا چون بمیرد یکی از شما مسلمانان باشد یا کافر عرض کرده میشود بروی در قبر جای او در روز و شب
و صبح و شام اما النار واما الجنة یا دوزخ است یا بهشت و بعضی روایت عرض على مقعده است و اصل همین است
و روایت عرض عليه مقعده از باب قلب است مانند عرض الناقة على الحوض یعنی عرض کرده شد ناقه را بر حوض و حال آنکه عرض
میکنند حوض را بر او فيقال هذا مقعدك حتى تبعث اليه پس گفته میشود که این جای تست تا آنکه بر انگیخته میشوی
بسوی آن **حدثنا** علي بن الجعد قال اخبرنا شعبة عن الاعمش عن مجاهد عن عائشة رضي الله عنها
قالت قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا تسبوا الاموات فرمود پیغمبر خدا دشنام نکنید مردها را و بدیها
یاد نکنید ایشان را فانهم قد افضوا الى ما قدموا بتحقیق ایشان رسانیده اند بسوی آن چیزی که پیش فرستاده اند از
اعمال نیک و بد ظاهر آنست که این اموات صحابه کرام خواهند بود که آن حضرت بر احوال ایشان اطلاع داشته است

تم الجزء السادس والعشرون تيسير القاري ويتلوه الجزء السابع والعشرون بعون الله الباري

ترجمه شنید آن دست خود را پس طپانچه زد بروی
را عمر برین و نیز گفته که آن مسلم ابو بکر صدیق
بود و بعد از سه باب بیاید که شنید آن را مردی
از انصار و طپانچه زد یهودی را شاید که مرد
انصار یعنی عام لغوی است که ابو بکر صدیق مقدم
و سابق ترین صحابه است درین معنی کنا قیل

فذهب اليهودي الى النبي صلى الله عليه وسلم
فاخبره بالذي كان من امره وامر المسلم پس رفت
یهودی بسوی آن حضرت پس خبر داد او را آنچه بود
از حال او و حال آن مسلم فقال لا تخيروني على
موسى پس گفت برگزیده و فضیلت ندهید
مرا بر موسی فان الناس يصعقون زیرا که بتحقیق
مردم بیهوش می شوند یعنی روز قیامت و من نیز
بیهوش میشوم فاكون اول من يفيق پس می باشم نخستین
کسی که بهوش آید فاذا موسى باطش بجانب
العرش پس ناگاه می بینم که موسی گیرنده است
یک طرف عرش را فلا ادري اكان فيمن صعق
فافاق قبلي پس ندانم آیا بود موسی
از آن کسانیکه بیهوش افتاد و پس بهوش آمد
پیش از من او كان ممن استثنى الله عز وجل
یا بود از آن کسانیکه استثنا کرده خدا تعالی
از عموم صعقه در قول خود فصعق من في السموات
ومن في الارض الا من شاء الله پس بیهوش نیفتاد
بسبب آنکه حساب کرده شد او را بصعقه
یعنی صعقه که روز طور شده بود و درازی
سوال و بهر صورت فضیلت ظاهر است
مر موسی را و این تواضع است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم
و ارشاد است صحابه را بسلوک طریقه آن و عدم تزاحم
در ثبوت اصل فضیلت مر موسی را و بالله

باب نفخ الصور

در ذکر دمیدن در صور که در وقت حشر اموات خواهد بود قال مجاهد الصور کهیئة البوق یعنی گفت مجاهد که صور را که در حدیث بوق ست و در زبان فارسی کرنای را گویند زجرة یعنی صیحة است یعنی آواز بلند وقال ابن عباس الناقور الصور یعنی در آیه کریمه فاذا نقر فی الناقور ناقور بمعنی صور ست یعنی وقتی که نفخ کرده میشود در صور الراجفة النفخة الاولی والرادفة النفخة الثانیة اختلاف کرده اند در عدد نفخات بعضی گویند سه نفخه است در نفخه اولی همه بمیرند و در دوم همه زنده میشوند و نفخه ایست که همه بیهوش میگردند و بعضی میگویند که دو نفخه است نفخه ایست که همه می میرند و نفخه ایست که همه زنده میشوند حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنی ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن وعبد الرحمن الاعرج انهما حدثاه ان ابا هریرة رضی الله عنه تحقیق این هر دو عبد الرحمن بن عوف و عبد الرحمن اعرج حدیث کرده اند ابی سلمه را این را که ابو هریره قال استبّ رجلان رجل من المسلمین ورجل من الیهود یعنی گفت ابو هریره دشنام کردند هم دیگر را یک مرد از مسلمانان و مردی از یهود فقال المسلم والذی اصطفی محمدا صلی الله علیه وسلم علی العالمین یعنی گفت مرد مسلمان سوگند بکسی که برگزید محمد را بر همه عالم فقال الیهودی والذی اصطفی موسی علی العالمین و گفت یهودی سوگند بکسی که برگزید موسی را بر عالمیان قال فغضب المسلم عند ذلک گفت ابو هریره پس غضب کرد مسلمان نزد این قول یهودی فلطم وجه الیهودی پس طپانچه زد مسلمان بر روی یهودی فذهب الیهودی الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس رفت یهودی نزد رسول خدا فاخبره بما کان من امره وامر المسلم پس خبر داد آنحضرت را از واقعه که بود از حال وی و حال مسلمان فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا تخیّرونی علی موسی پس فرمود رسول خدا تفضیل مکنید مرا بر موسی در عمل یعنی باین ملاحظه که شاید موسی اکثر باشد در عمل از من در ثواب وابسته بفضل خداست نه بعمل یا آنکه تفضیل کنید مرا در ابتلا از آنکه موسی اکثر ست در محنت و اکثر ست از روی آزار و ابتلا یعنی آزار که او را در راه خدا رسیده است مرا نیز رسیده یا آنکه تفضیل مکنید بر الجهتی که زیادتی در نفس نبوت لازم آید از آنکه نبوت همه را یکسانست فان الناس یصعقون یوم القیامة فاکون فی اول من یفیق پس تحقیق مردم بیهوش میشوند روز قیامت پس باشم در جمعی که اول آیند در افاقت فاذا موسی باطش بجانب العرش پس ناگاه می بینم موسی را که گیرنده است طرف عرش را یعنی پیش از من بافاقت آمده است و باین فضل ممتاز ست فلا ادری اکان موسی فیمن صعق فافاق قبلی پس نمیدانم که موسی بود در جمعی که بیهوش شده بودند پس بافاقت آمده پیش از من او کان ممن استثنی الله یا بود از آنها که مستثنی ساخته خدا او را و ممتاز گردانیده از جمله این مردم که در اهل صعقه بوده اند بهر تقدیر ممتاز بوده باین فضیلت حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم یصعق الناس حین یصعقون فرمود پیغمبر خدا بیهوش میشوند مردم هنگامی که بیهوش میشوند فاکون اول من قام پس باشم من نخستین کسی که برخیزد از بیهوشی فاذا موسی آخذ بالعرش پس ناگهان می بینم موسی را که گرفته است عرش را فما ادری اکان فیمن صعق پس نمیدانم که آیا بود موسی در جمعی که بیهوش شده بودند رواه ابو سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده این حدیث را ابو سعید خدری از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این تواضعی ست که آنحضرت کرده برای استمالت یهودی بسوی اسلام یعنی مایل گردانیدن یهودی بسوی اسلام

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

چنانچه در صعقه طور واقع شده است صعقه نفخه اولی از صور باشد که متعقب ست بعث را و احیا بنفخه ثانیه را افاقت نخواهد آنحضرت و موسی علیهما الصلوة والسلام هنگام نفخه اولی زیست و مقبور باشند صعقه موت در حق ایشان معنی ندارد و اگر مراد صعقه نفخه اولی باشد لازم آید که آنحضرت جزم کرده بر حال خود و تردد کرده در موسی که مرده است یا نه و حال آنکه واقع آنست که موسی نیز مرده است الی آخر گفته شود که صعقه اولی نیز صعقه فزع است که شامل باشد احیا و اموات را بقرینه ففزع من فی السموات ومن فی الارض و آن فزع در کسی که فوتی را زیادت باشد در آنچه ایشان در مانند و احیا را بیشتر باشد پس از آن نفخه که مایه بیهوشی است بیهوشی آید پس کسیکه مقبور بود در شق گردد از وی قبر و برآید از قبر خود و کسیکه مقبور نبود محتاج ما شد انشقاق و آنحضرت اول کسی است که منشق گردد از وی قبر و مراد من استثنی به تقدیر اول شاید که مراد ان مرسلین نه که موسی نیز ملحق بایشان است و به تقدیر صعقه نفخه بعضی گویند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل که میرند بعد از آن و بقول بعضی حمله عرش و اولی آنست که مبهم دارند چنانچه مبهم داشته حق تعالی و استثنا الا من شاء الله به تقدیر نفخه ... که قبل از موت ...

واگر نه از احادیث شفاعت وجز آن معلوم شده است که آنحضرت افضل است از انبیا همه انبیا و فضیلت در کلمه ی
دلالت نه دارد بر افضلیت از همه انبیا در حدیث اشارت است که افضل گاهی میباشد مفضول از جهت مناقب
ندارد بافضلیت در همه فضائل **باب يقبض الله الارض يوم القيامة** رواه نافع عن ابن عمر عن النبي
صلى الله عليه وآله وسلم **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يونس عن الزهري قال
حدثني سعيد بن المسيب عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال يقبض الله الارض
ويطوي السماء بيمينه فرمود قبض میکند خدا زمین را و میپیچد آسمانها بدست راست خود پس میگوید انا الملك اين
ملوك الارض پیغمبر فرمود که من بادشاهم کجا اند بادشاهان زمین تا ببینند قدرت مرا **حدثنا** يحيى بن بكير
قال حدثنا الليث عن خالد عن سعيد بن ابي هلال عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن ابي سعيد الخدري
رضي الله عنه قال النبي صلى الله عليه وسلم تكون الارض يوم القيامة خبزة واحدة فرمود پیغمبر باشد
زمین روز قیامت یک نان يتكفأها الجبار بيده كما يكفأ احدكم خبزته في السفر نزلا لاهل الجنة میگرداند
خداوند جبار بدست خود چنانکه میگرداند یکی از شمایان خود را در سفر در حالیکه توشه است برای اهل بهشت متعلق است
بتشبیه و تمثیل نان مسافر است که در خاکستر گرم میگذارد تا پخته شود و بیان حال او را فاتی رجل من اليهود
پس آمد مردی از قوم یهود فقال بارك الرحمن عليك يا ابا القاسم پس گفت افزون و برکت دهاد خدای مهربان بر تو ای
ابا القاسم الا اخبرك بنزل اهل الجنة يوم القيامة آیا خبر دهم ترا بتوشه اهل بهشت روز قیامت قال بلى فرمود آری قال تكون
الارض خبزة واحدة گفت باشد زمین یک نان کما قال النبي صلى الله عليه وسلم چنانکه فرمود پیغمبر فنظر النبي صلى الله عليه وسلم
الينا پس نظر کرد پیغمبر بجانب ما ثم ضحك حتى بدت نواجذه پس خندید بکردیکه ظاهر شد دندان پسین که در میان آسیای
اند و آنرا دندان نابه میگویند ثم قال الا اخبرك بادامهم پس گفت آیا خبر دهم ترا بنانخورش اهل بهشت قال ادامهم
بالام ونون فرمود ادام ایشان بالام و نون است قالوا وما هذا گفتند چه چیز است بالام و نون قال ثور ونون فرمود
گاو است و ماهی بالام کلمه عبرانیست بمعنی ثور چنانکه تفسیر کرده است آنرا یهودی واگر کلمه عربی بودی آشنا شدی آنرا
صحابه و محتاج نمی شدند بسوی سوال کردن معنی آن بالام را در بعضی روایات تنوین روایت کرده اند يأكل من زائدة
كبد هما سبعون الفا میخورند از گوشت پاره که زیاده بر جگر است هفتاد هزار کس و آن طائفه اند که بحساب در بهشت درآیند
وروی ایشان مانند شب چهاردهم باشد و توانند که مراد کثرت و مبالغه باشد نه عدد مخصوص و زیاده که قطعه ایست جدا پیوسته
بجگر و آن خوشتر و گواراتر اجزا او است **حدثنا** سعيد بن ابي مريم قال اخبرنا محمد بن جعفر قال حدثني ابو حازم
قال سمعت سهل بن سعد رضي الله عنه قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول يحشر الناس يوم القيامة
على ارض بيضاء عفراء گفت سهل بن سعد شنیدم پیغمبر خدا را که میفرمود برانگیخته میشوند مردم روز قیامت بزمینی سفید
که نیست سخت سفید یعنی نوار میشود زمین که سخت سفید رنگ است عفراء بعین مهمله و سکون فا و را و مد یعنی زمین سفید
مائل بسرخی كقرصة نقي مانند نان میده قال سهل او غيره ليس فيها معلم لاحد گفت سهل یا غیر آن که نیست
در آن زمین علامتی مر احدی را معلم بفتح میم ولام یعنی علامت است که راه نموده میشود بآن یعنی زمین هموار که نیست
دروی بلند و نه بنای که حاجب باشد ما ورای آن را **باب كيف الحشر** در بیان آنکه چگونه حشر مردم خواهد شد

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

برای حساب منفخه صعق و فزع است که بیهوش می گردانند همه کسی که غشی عارض میشود بروی نمی میرد از آنجا
یکی چهارم نفخه افاقت است از غشی مستفاد از کتاب الله
یعنی نفخه احیا چنانچه فرمود ونفخ في الصور فصعق من في السموات
ومن في الارض الا من شاء الله ثم نفخ فيه
اخرى فاذا هم قيام ينظرون و از ینجاست که
علما گفته که بودن دو نفخه و چهار دانسته
نیست بلکه آن دو نفخه اند نفخ واقع شده
تغایر در هر واحد از آن باعتبار کسیکه می شنود
آن را پس نفخه نخستین می میرد بدان کسیکه
زنده است و بیهوش می شود کسیکه نمرده
از کسانیکه استثنا کرده است خدا تعالی
و دوم زنده میگردد بدان کسیکه مرده
و بهوش می آید کسیکه بیهوش شده و الله اعلم
حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا
ابراهيم بن سعد عن ابن شهاب عن حميد
بن عبد الرحمن ان ابا هريرة
قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم احتج آدم وموسى فرمود آنحضرت
سوال وجواب کردند و حجت آوردند آدم
و موسی یعنی نزد ملاقات در عالم ارواح
یا بزنده گردانیدن حضرت در عالم
برزخ یا بزنده گردانیدن آدم در حیات
موسى عليهما السلام فقال له موسى
انت آدم الذي اخرجتك خطيئتك
من الجنة پس گفت مر آدم را موسی

حدثنا معلى بن اسد قال حدثنا وهيب عن ابن طاؤس عن ابيه عن ابى هريرة رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه وسلم قال يحشر الناس يوم القيامة على ثلث طرائق مرويست از ابى ہریرہ کہ گفت پیغمبر خدا برانگیختہ میشوند مردم بر سہ طریق راغبين راهبين جمعی راغب خواہند بود یعنی یک قسم رغبت کنندگان در نعیم جنت وآنها سابقان باشند وجمعی ترسندگان از عقوبت واینها عامۂ مسلمانان وکفار اہل نار اند واثنان على بعير وثلاثة على بعير واربعة على بعير وعشرة على بعير دو نفر بر شتری وسہ نفر بر شتری وچہار کس بر شتری ودہ کس بر شتری واین جماعۂ شتر سوار راهبان خواہند بود ومخلصان یعنی راغبان حال اینها اجل واعلى میباشد و راهبان پیادہ می آیند یعنی ترسندہا از عذاب وامیدواران از خلاصی از عذاب وکفار پیادہ برروافتادہ می آیند واینها اہل نار اند ويحشر بقيتهم النار وحشر میکند بقیہ آنها را آتش دوزخ تقيل معهم حيث قالوا خواب میکند با ایشان آتش آنجا کہ خواب کنند وتبيت معهم حيث باتوا شب میکند با ایشان آتش آنجا کہ شب میکنند وتصبح معهم حيث اصبحوا وتمسي معهم حيث امسوا وصباح میکند آنجا کہ صباح کنند وشام میکند آنجا کہ شام میکنند حاصل آنکہ آتش از اینها جدائی نشود حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا يونس بن محمد البغدادي قال حدثنا شيبان عن قتادة قال حدثنا انس بن مالك رضى الله عنه ان رجلا قال يا نبى الله كيف يحشر الكافر على وجهه گفت انس بن مالک این را کہ گفت مردی ای پیغمبر خدا چگونہ حشر کردہ میشود کافر بر روی قال اليس الذى امشاه على الرجلين فى الدنيا قادرا على ان يمشيه على وجهه يوم القيامة آیا نیست کسیکہ راہ کرد او را بر دو پا در دنیا قادر بر این را کہ راہ کند بر روی وی در آخرت قال قتادة بلى وعزة ربنا گفت قتادہ آری تا درست بعزت پروردگار ما حدثنا على قال حدثنا سفيان قال عمرو سمعت سعيد بن جبير قال سمعت ابن عباس رضى الله عنهما قال سمعت النبى صلى الله عليه وسلم يقول گفت ابن عباس شنیدم پیغمبر خدا را میگفت انكم ملاقوا الله حفاة عراة مشاة غرلا تحقیق شما ملاقات کنندہ اید خدا را برہنہ پای برہنہ تن پیادہ وغرل جمع اغرل ہست وغرل بضم غین معجمہ وسکون را جمع اغرل ہست وغرل پوستی کہ از سر ذکر آن را بوقت ختنہ میکنند مراد غیر مختون ہست قال سفيان هذا مما نعد ان ابن عباس سمعه من النبى صلى الله عليه وسلم گفت سفیان این حدیث از جملہ آنست کہ شمار کردہ میشود کہ ابن عباس شنیدہ ہست آن را از پیغمبر خدا

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا سفيان عن عمرو عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضى الله عنهما قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب على المنبر يقول انكم ملاقوا الله حفاة عراة غرلا حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن المغيرة بن النعمان عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضى الله عنهما قال قام فينا النبى صلى الله عليه وسلم يخطب فقال انكم محشورون حفاة عراة غرلا كما بدأنا اول خلق نعيده الآية چنانکہ پیدا کردیم در اول پیدائی اعادہ میکنیم ہمان حال وان اول الخلائق يكسى يوم القيامة ابراهيم وتحقیق نخستین مخلوقات کہ کسوت دادہ میشود ابراہیم ہست علیہ السلام در وجہ آن کہ پیش از سید الانبیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابراہیم را کسوت میدہند کرامت گفتہ کہ بسبب آنست کہ نخست کسیکہ فتنہ کردہ ابراہیم ہست در دین کشیف بعضے

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

قبل ان اخلق بشرا وجود این طور منزلت ذکر اعطای توریت کہ مشتمل بر بیان ہر چیز ہست در ضمن آنست ملامت میکنی مرا بر کاری کہ بتحقیق تقدیر کردہ شدہ بر من کردن آن پیش از آنکہ پیدا کردہ شوم وپیدائی نوشتہ شدن آن را بر من از آنچہ در توریت خواندہ تم تلومنى بضم شلشہ وتشدید میم روایت کثرت در روایات اصیلی ومستملی بکسر میم وحدہ وتخفیف میم است یعنی ہیچ چیز ملامت میکنی مرا فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فحج آدم موسى پس غالب آمد آدم موسی را وغالب کرد او را باین حجت زیرا چہ این محاجت رسانظرت در عالم حقیقت بود وبعد از خروج از دار تکلیف وارتفاع مراعات کسب ودر عالم اسباب ودار تکلیف آدم میگفت ربنا ظلمنا انفسنا الآیۃ تا آن کہ قبول کرد خدا توبہ او را وآمرزش کرد پس ملامت موسی نظر بحقیقت متوجہ نباشد وارد ونسبت بسائر عصاۃ در دار تکلیف کہ باقی اند بر حال تکلیف وجاریست بر ایشان احکام مکلفین ومتوجہ میشود بر ایشان لوم وزجر وتحقیق تکلیف مدح وذم وعتاب وملامت نظر باسباب وشرائط در عالم نظر باین منافی سابقہ قضا نبود ومعنا این فرمود آنحضرت این کلام را دو بار ودر کتاب القدر بیان داد اللہ تعالی

حدثنا مسدد قال حدثنا حصين

عورت او بود پس جزاو و بنا بر عورت است اور تعیینے گفت که جزای آنست که ابراهیم را برهنه کرده درافت لابد افتد بود زیر گفته اند که در قیامت که دست سوم ... می باشد یعنی شکم در زیر ... آخر حق پس تقدم ابراهیم و کسوت آنحضرت بعد ازوی آید بر حال ... موجب فضیلت ابراهیم نیست چنانکه مذکور شده و که فضیلت جزای ... نسل کشی بیمار

و ایشان ... بر حال ... و تحقیق شان است که آورده میشوند جمعی از است من پس گرفته میشوند ایشان ... اند از تنا ... درود رفت فقول یا رب اصحابی پس میگویم ای پروردگار اینها صحابه من اند و تو وعده کرده بمغفرت صحابه من فیقول انک لا تدری ما احدثوا بعدک پس میگوید پروردگار تحقیق تو نمیدانی چها حادث کرده اند بعد از تو بدعتها فاقول کما قال العبد الصالح پس میگویم من چنانکه گفته است بنده صالح مراد عیسی است علیه الصلوة والسلام و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم و بودم گواه بر ایشان مادام که بودم من در میان ایشان تا این قول العزیز الحکیم قال فیقال انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم پس گفته میشود تحقیق ایشان همیشه بودند مرتد بر پاشنه‌های خود یعنی برگشتند از آنچه آمده بودند گفته اند که مراد بدین ردت از اسلام بلکه مراد تخلف از حقوق واجب است از آنکه احدی از اصحاب مرتد نشده است مگر جمعی از اعراب که هیچ نصیب اخلاق نکرده بودند بعضی گویند مراد جمعی از اصحاب مسیلمه کذاب اند که از اعتقاد تقول و توقف که اسلام کرده بودند و نیافته در آمده بود در دلهای ایشان چنانکه فرموده خداوند تعالی و لما یدخل الایمان فی قلوبکم حدثنا قیس بن حفص قال حدثنا خالد بن الحارث قال حدثنا حاتم بن ابی صغیرة عن عبد الله بن ابی ملیکة قال حدثنی القاسم بن محمد بن ابی بکر رضی الله عنه ان عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تحشرون گفت عائشه فرمود رسول خدا تحشرون حفاة عراة غرلا برانگیخته میشوید برهنه پا برهنه تن غیر مختون قالت عائشة فقلت یا رسول الله الرجال والنساء ینظر بعضهم الی بعض گفت عائشه گفتم ای رسول خدا مردان و زنان در حال نظر کنند بعضی از ایشان بسوی عورت بعضی فقال الامر اشد من ان یهمهم ذاک پس فرمود رسول خدا امر یعنی نظر کردن دشوارتر است از آنکه در قصد اندازد آنرا یا در غم دارد و این نظر کردن بسوی یکدیگر یعنی از دشواری حال را از نظر نمی توانند کرد حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن ابی اسحق عن عمرو بن میمون عن عبد الله رضی الله عنه قال کنا مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی قبة گفت عبد الله بن مسعود بودیم ما با پیغمبر خدا در قبه فقال اترضون ان تکونوا ربع اهل الجنة پس فرمود آیا راضی هستید این که باشید شما ربع بهشتیان قلنا نعم گفتیم آری راضی ایم قال اترضون ان تکونوا ثلث اهل الجنة قلنا نعم فرمود آیا راضی هستید که سوم حصه اهل بهشت باشید گفتیم آری قال اترضون ان تکونوا شطر اهل الجنة قلنا نعم فرمود آیا راضی هستید که نصف اهل بهشت باشید گفتیم آری قال والذی نفس محمد بیده انی لارجو ان تکونوا نصف اهل الجنة فرمود سوگند کسی که نفس محمد بدست قدرت اوست تحقیق من امید دارم اینکه باشید شما نصف اهل جنت و ذلک ان الجنة لا یدخلها الا نفس مسلمة و این ثابت است تحقیق در نمی آید آن را مگر نفس که مسلمان است و ما انتم فی اهل الشرک الا کالشعرة البیضاء و نیستید شما در اهل شرک مگر مانند موی سفید فی جلد الثور الاسود در پوست گاو سیاه او کالشعرة السوداء فی جلد الثور الاحمر یا مانند موی سیاه در پوست گاو سرخ

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

... گذشته شد این سوال که ... است ... است در قوم وی و این حدیث در اکثریت امت اوست از سائر امتها سوای امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که معلوم است اکثریت آن از تمامه امم بنصوص احادیث دیگر و لا حاصل این عرض آنست که کشف کرده شده بعلم حقیقی بجز دفیر احسانی آنحضرت را شانهای انبیا و امم در دار دنیا و در ... مشترک وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه بعضے گفته اند یا دیدن ذوات انبیاست در ارواح و جسد در حیات آنها در مقامی که در استهام معنی مستقبل و حال نیست و شرح اینمقام از کلام محققین باید جست و بعضی در منام گویند و شیخ اجل قدس سره گفته چون اتفاق است بر حیات انبیا صلوات الله علیهم اجمعین بحیات حقیقی دنیاوی ولیکن محجوب اند از نظر عوام پس بحقیقت ممدود است آنرا حبیب خود صلی الله علیه و آله و سلم بر سام ... و این اشکال را در کتاب الرقاق ان شاء الله سبحانه بحدیث بیان تمام شرح کرده شود

باب قول الله عز و جل و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امرأة فرعون مقصود ذکر زن است صالحه از امت موسی که با وجود صحبت و معاشرت وی با فرعون که مثل است در طغیان و عناد ایمان آورده از کردار فرعون بیزار شد و نجات خواست تا آنکه مثل زد خدای تعالی برای مسلمانان زن فرعون را که آسیه نام داشت و دیگر مریم که برای مسلمانان در پرهیزگاری در تزیه و تصدیق کردن کلمات پروردگار خود و کتب وی الی قوله و کانت من القانتین و بود مریم از جمله عبادت کنندگان حدثنا یحیی بن جعفر البخاری البیکندی ... و مؤلف است ... و حبیل و سکن قال حدثنا وکیع عن شعبة

سرخ این تردد وتنویع ست از رسول خدا یا شک ست از راوی حاصل این کلام آنست شما باوجود کمی شما
نسبت بشرکان نصف اہل جنت خواہید بود حدثنا اسمعیل قال حدثنی اخی عن سلیمان عن ثور
عن ابی الغیث عن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال روایت از ابی ہریرہ
که بتحقیق پیغمبر خدا فرموده اول من یدعی یوم القیامة آدم نخستین کسی که خوانده میشود در روز قیامت آدم
است علیه السلام فیترا آی ذریته پس ظاہر میکنند یعنی ذریت او را فیقال هذا ابوکم آدم پس گفته می شود
ذریت او را این پدر شماست آدم فیقول لبیک وسعدیک فیقول اخرج بعث جهنم من ذریتک
پس میگوید بیرون آر لشکر دوزخ را از ذریت خود فیقول یا رب کم اخرج فیقول اخرج من کل مائة
تسعة وتسعین پس میفرماید بیرون آر از ہر صد نفر نود و نه را فقالوا یا رسول الله اذا اخذ منا من کل مائة
تسعة وتسعون فماذا یبقی منا پس گفتند حاضران ای رسول خدا وقتیکه گرفته شد از ما از ہر صد نود و نه
پس چه چیز باقی می ماند از ما قال ان امتی فی الامم کالشعرة البیضاء فی الثور الاسود فرمود بتحقیق است من
در امتها مانند یک موی سفید ست در گاو سیاه یعنی باوجود این قلت در بہشت نصف مردم بہشتی خواہند بود

باب ان زلزلة الساعة شیء عظیم ازفت الآزفة اقتربت الساعة حدثنی یوسف

بن موسی قال حدثنا جریر عن الاعمش عن ابی صالح عن ابی سعید رضی الله عنه قال یقول الله تبارک وتعالی
یا آدم فیقول لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک معنی این کلمات مکرر معلوم شده و اجابت میکنند
قال یقول اخرج بعث النار گفت میگوید خدا بیرون آر فوج آتش را یعنی کافرانی که مستحق دوزخ اند قال
وما بعث النار قال من کل الف تسعمائة وتسعة وتسعین گفت از ہر ہزار نہصد و نود و نه یعنی از ہزار
یکی را فذاک حین یشیب الصغیر وتضع کل ذات حمل حملها پس آن در ہنگامی ست که پیر میشود خورد سال
و می اندازد ہر زن باردار حمل خود را اشارت بروز قیامت است وتری الناس سکاری وما هم بسکاری
ولکن عذاب الله شدید و می بینی مردم را مست و نیستند آنها مست ولیکن عذاب خدا سخت ست یعنی
بیہوشی از سختی عذاب خدا است فاشتد ذلک علیهم پس سخت آمد این بر صحابه فقالوا یا رسول الله
اینا ذلک الرجل پس گفتند حاضران ای رسول خدا کدامی ماست آن مرد فقال ابشروا فان من یاجوج
وماجوج الفا ومنکم رجل پس فرمود بشارت باد شما را که از قوم یاجوج و ماجوج ہزار کس ست و از شما
یک مرد ست ثم قال والذی نفسی بیده انی لاطمع ان تکونوا ثلث اهل الجنة پس فرمود پیغمبر خدا
سوگند میخورم بآن کسی که نفس من در دست قدرت اوست تحقیق من ہر آئنه امید دارم آنکه باشید شما ثلث اہل بہشت
در سابق در حدیث ابن مسعود گذشت که اترضون ان تکونوا ربع اهل الجنة و حمل کردند این را بر تعدد قصه
قال فحمدنا الله وکبرنا گفت ابو سعید پس حمد گفتیم خدا را برین بشارت و به بزرگی یاد کردیم او را ثم
قال والذی نفسی بیده انی لاطمع ان تکونوا شطر اهل الجنة شطر یعنی نصف ست ان مثلکم فی الامم
کمثل الشعرة البیضاء فی جلد الثور الاسود او کالرقمة فی ذراع الحمار رقمه بفتح القاف وسکون آن
یعنی خط ست و رقمتان فی الحمار هما الاثران فی باطن عضدیه وقیل الدائرة فی ذراعیه باب قول الله

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

كتاب الانبياء

کامل شدند از مردان بسیارے ولم یکمل
من النساء الا آسیة امراة فرعون وکامل
نشدند از زنان مگر آسیه زن فرعون
دختر مزاحم از بنی اسرائیل بود و عمه موسے
یا از عمالیق دختر عم فرعون ومریم ابنة
عمران واستدلال کردند باین حصر بران که
این ہر دو نبیه اند زیرا چه اکمل اصناف
انسان انبیا اند پستر اولیا و صدیقان
و شہدا و اگر این ہر دو نبیه نباشند لازم
آید که در زنان سوای این دو زن نه ولیه
باشد و نه صدیقه و نه شہیده و حال آنکه
این صفات در بسیاری از ایشان موجود
اند پس حدیث ماثل باشد بآنکه نبی نشده
از زنان مگر این دو زن تو میتوان گفت که
این بیان زنان ماتقدم ست و ثابت
نشده در میان زنان وجود زنی دیگر
که کامله باشد مانند این دو زن پس
حدیث بر ظاہر ماند ولیکن عدم
زنی دیگر مانند این دو زن در زنان متقدم
از بعثت محل تردد ست و قرطبی گفته
صحیح آنست که مریم نبیه است زیرا چه
خدا اشتمال وحی کرد بسوی وی بواسطه
ملک و اما آسیه پس وارد نشده چیزی
که دلالت دارد بر نبوت آن ورکرمانی گفته
لازم نمی آید از کمال ثبوت نبوت آن

الا يظن اولئك انهم مبعوثون ليوم عظيم يوم يقوم الناس لرب العالمين وبيان فرموده خدا آيا گمان نداند آنها كه بتحقيق برانگيخته شوند در روز عظيم را روزيكه مى ايستند مردم نزد پروردگار عالميان اشارت بأهوال وشدائد روز قيامت ست قال ابن عباس وتقطعت بهم الاسباب قال الوصلات فى الدنيا گفت ابن عباس اسباب درين آيت كريمه بمعنى اتصالها ست كه در دنيا داشته اند وصلات بضم واو وصاد مهمله وفتح و سكون آن جمع وصله است بمعنى اتصال هرچه متصل ست بچيزى درروى وصله است حدثنا اسمعيل بن ابان قال حدثنا عيسى بن يونس قال حدثنا ابن عون عن نافع عن ابن عمر رضى الله عنهما عن النبى صلى الله عليه وسلم يوم يقوم الناس لرب العالمين روايت كرده است ابن عمر از پيغمبر خدا در تفسير قوله تعالى روزيكه مى ايستند مردم بحضور پروردگار در عرصات قيامت قال يقوم احدهم فى رشحه الى انصاف اذنيه فرمود مى ايستد يكى ازين مردم در عرق خود تا نصف گوشها بسبب اينكه عرق بر بدن ايشان سيلان ميكند و نزديك آفتاب و هجوم مردم خواهد بود و رشح بفتح راء و سكون معجمه و حاء مهمله است حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنى سليمان عن ثور بن زيد عن ابى الغيث عن ابى هريرة رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال روايت از ابى هريره رضى الله عنه كه رسول خدا فرمود يعرق الناس يوم القيامة عرق ميكنند مردم روز قيامت حتى يذهب عرقهم فى الارض سبعين ذراعا تا آنكه مى رود عرق آنها در زمين هفتاد گز و يلجمهم حتى يبلغ آذانهم و لجام ميكند ايشانرا عرق يعنى ميرسد بدهان تا آنكه ميرسد بگوشهاى آنها ميگويند الجمه الماء اذا بلغ فاه باب القصاص يوم القيامة در بيان قصاص گرفتن كه واقع ميشود در روز قيامت هى الحاقة در روز قيامت حاقه است يعنى حق ست وقوع آن و وقوع جزا در ان لان فيها الثواب وحواق الامور يعنى حاقه ازان ميگويند قيامت راكه در وى ثواب وجزاى اعمال نيك و ديگر امور ثابته خواهد بود الحقة والحاقة واحد هر دو لفظ بيك معنى ست القارعة والغاشية والصاخة اين هر سه اسم قيامت است قارعه از قرع است بمعنى كوفتن و قيامت دل كوب ست از اهوالى كه در ان روز خواهد بود و غاشيه از غشى ست بمعنى بيهوشى و صاخه از صخ ست بمعنى كرى ميگويند صخ فلان... اهل النار و تغابن ميگويند ازانكه اهل جنت نزول ميكنند در منزل اهل نار اگر مسلمان مى شدند اهل نار جاى اهل جنت مى گرفتند اگر مسلمان مى شدند حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابى قال حدثنا الاعمش قال حدثنى شقيق قال سمعت عبد الله رضى الله عنه يقول قال النبى صلى الله عليه وسلم اول ما يقضى بين الناس بالدماء فرمود پيغمبر خدا نخست چيزيكه حكم كرده ميشود در روز قيامت ميان مردم بخونهاست يعنى قصاص خواهد بود حدثنا اسمعيل قال حدثنى مالك عن سعيد المقبرى عن ابى هريرة رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كانت عنده مظلمة لاخيه فرمود كسيكه باشد نزد او كسى برادر ازان خود فليتحلله منها ليس ثم دينار ولا درهم پس گو سوال كند و از حلال كند و عفو نمايد و طلب برات كند پيش از روز قيامت از انكه نيست آنجا دينارى و نه درهمى من قبل ان يؤخذ لاخيه من حسناته پيش از آنكه گرفته مى شود براى برادر مظلوم او از ثواب عملهاى نيك او فان لم يكن له حسنات اخذ من سيئات اخيه

الجزء الثالث عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

از خدا بحكمى از امر و نهى يا باعلام يا بنحو كه خواست پس وحى نبى هست و ثابت شد و آمدن فرشته اين زنان با مورى چند ازان از نزد خدا عز و جل دو واقع شد و تصريح بايحاء بعضى اين زنان را در قرآن چنانچه فرموده او حينا الى ام موسى ان ارضعيه و ديوان گفت از طرف جمهور كه مراد از ايحاء در اينجا آن تعليم ست چنانچه در قول وى تعالى واوحى ربك الى النحل ان اتخذى من الجبال بيوتا و تعاقب قول وى تعالى وما ارسلنا قبلك الا رجالا منع ميكند رسالت را از زنان وليكن بعضى گفته اند كه كلام در نبوت است نه در رسالت و بعضى درين مسئله توقف نموده اين اقرب و انسب است و از زنان زمان آنحضرت پس زياده آمده در بعضى روايات بعد از ذكر اين دو زن خديجه بنت خويلد و فاطمه بنت محمد و روايت آنرا طبرى و ابو نعيم در حليه و ثعلبى در تفسير خود از طريق ابن مرزوق از شعبه باسناد مذكور و همچنان روايت كرده ابن حبان واحمد و ابو يعلى و طبرانى و ابو داود

قنطرحت علیه پس اگر باشد مراد آنکه باشد گرفته میشود از وی بهای برادر که بروی ظلم کرده پس انداخته میشود بر او **حدثنا** الصلت بن محمد قال حدثنا یزید بن زریع ونزعنا مافی صدورهم من غل دور کردیم چیزی را که در سینهای ایشان بود از کینه در میانه آوردن این آیه را میان رجال این حدیث وجهی وجیه ظاهر نمی شود و کرمانی گفته درین توسیط بیان آنست که حدیث مذکور هیچ تفسیرست این آیت را و میتوان گفت که یزید بن زریع در وقت استماع در روایت این حدیث از زبان شیخ خود سعید شنیده بی آنکه ربطی بحدیث داشته باشد پس همچنان نقل کرده است واین زیادتی در بعض نسخ ترک ست **قال** حدثنا سعید عن قتادة عن ابی المتوکل الناجی ان اباسعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یخلص المومنون من النار گفت ابو سعید خدری فرمود رسول خدا خلاص می شوند مسلمانان از آتش دوزخ فیحبسون علی قنطرة بین الجنة والنار پس نگهداشته می شوند بر پلی که میان بهشت و دوزخ ست فیقص لبعضهم من بعض مظالم کانت بینهم فی الدنیا پس قصاص بدل گرفته میشود مر بعضی را از بعضی ظلمهای که در دنیا بود حتی اذا هذبوا ونقوا اذن لهم فی دخول الجنة تا وقتی که مهذب و پاک کرده می شوند اذن داده میشود مر ایشانرا در درآمدن بهشت در حدیث سابق مذکور شد که اول مایقضی بین الناس بالدماء از ین حدیث ظاهر میشود که آخر همه پرسشها قصاص خواهد بود و میتوان گفت که اولیت قضاء قصاص نسبت به پرسش گناهان دیگرست از غارت مال و دیگر تعدیها که در حق برادر مسلمان کرده باشد و انجا مراد از قصاص بدل محض ست نه قصاص خون چنانکه لفظ مظالم اشارتی بآن دارد فوالذی نفس محمد بیده لاحدهم اهدی بمنزله فی الجنة منه بمنزله کان فی الدنیا پس سوگند آنکه نفس محمد بدست قدرت اوست هر آئینه یکی از اہل جنت راه یابنده ترست بمنزل خود که در بہشت ست از آنکه بمنزل خود در دنیا داشت **باب** من نوقش الحساب عذب در بیان آنکه کسیکه مناقشه کرده شد حساب او یا در حساب عذاب کرده شد الحساب منصب در قع هر دو منقول ست **حدثنا** عبیدالله بن موسی عن عثمان بن الاسود عن ابن ابی ملیکة عن عایشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من نوقش الحساب عذب قالت قلت الیس الله یقول فسوف یحاسب حسابا یسیرا گفت عایشه گفتم آیا خدا نمی فرماید پس سرانجام ست که حساب کرده می شود حسابی آسان و از ینجا معلوم می شود که حسابی آسان بی عذاب هم خواهد بود قال ذلک العرض فرمود آنچه درین آیت واقع شده عرض حساب ست و حساب بعد از عرض خواهد بود و قوله وینقلب الی اهله مسرورا نظر آنست که بعد از فراغ از حساب ست **حدثنا** عمرو بن علی قال حدثنا یحیی عن عثمان بن الاسود قال سمعت ابن ابی ملیکة قال سمعت عایشة رضی الله عنها قالت سمعت النبی صلی الله علیه وسلم مثله وتابعه ابن جریج ومحمد بن سلیم وایوب وصالح بن رستم عن ابن ابی ملیکة عن عایشة عن النبی صلی الله علیه وسلم **حدثنا** اسحق بن منصور قال حدثنا روح بن عبادة قال حدثنا حاتم بن ابی صغیرة قال حدثنا عبدالله بن ابی ملیکة قال حدثنی القاسم بن محمد قال حدثتنی عایشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لیس احد یحاسب یوم القیامة الا هلک پس فرمود نیست احدی که حساب کرده می شود در روز قیامت مگر آنکه هلاک گشت از آنکه ظاهر خواهد شد معاصی وتقصیراتی که در حق خود

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

مختلف در مناقب خدیجه و درین حدیث فضیلت عایشه را بیان کرده و فرمود وان فضل عایشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام و تحقیق فضل عایشه بر زنان همچو فضل ثرید ست بر باقی جنس طعام ثرید طعامی مشهورست دران دیار که آنرا اشکنه گویند ترد شکستن نان در کاسه

باب ان قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم تحقیق بود قارون از قوم موسی پس ستم کرد بران قوم و قارون ابن عم موسی ست بر قول اصح ابن یصهر بن قاهث ابن لاوی بن یعقوب و موسی بن عمران ابن قاهث است خوانده می شد او را منور بجهت حسن صورت او و بود اقرای اسرائیل مر توریت را ولیکن نفاق ورزید چنانچه نفاق کرد سامری وگفت چون نبوت موسی را بود و ذبح و قربان مفوض بهارون پس مرا چه باشد و مراد از بغی ظلم ست یا بر همه یا کبر و طغیان ست بکثرت مال و او ول دو یا زیاده کرد بر ایشان در یک وجب باختلاف اقوال و آتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء

ويرا در سلمان کرده باشد فقلت یا رسول الله الیس قد قال الله تعالی فَاَمَّا مَنْ اُوْتِیَ کِتَابَهٗ بِیَمِیْنِهٖ فَسَوْفَ
یُحَاسَبُ حِسَابًا یَّسِیْرًا پس گفتم ای رسول خدا آیا نیست که تحقیق فرمود خدا اما کسی که داده شد کتاب اعمال او بدست
راست او پس سرانجام است که حساب کرده میشود حسابی آسان فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما
ذلك العرض پس فرمود رسول خدا این نیست مگر عرض ولیس احد مناقش الحساب یوم القیامة
الا عذب **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا معاذ بن هشام قال حدثنی ابی عن قتادة عن
انس عن النبی صلی الله علیه وسلم ح وحدثنی محمد بن معمر قال حدثنی روح بن عبادة قال حدثنا
سعید عن قتادة قال حدثنا انس بن مالك رضی الله عنه ان نبی الله صلی الله علیه وسلم کان یقول
یجاء بالکافر یوم القیامة تحقیق پیغمبر خدا بود که میفرمود آورده میشود کافر روز قیامت فیقال له ارأیت لو کان
لك ملء الارض ذهبا پس گفته میشود کافر را خبر ده اگر بودی ترا پری زمین طلا اکنت تفتدی به فیقول نعم
آیا بودی تو که فدیه میکردی بآن یعنی میدادی بعوض پس میگوید آری چنین میکردم فیقال له قد کنت
سئلت ما هو ایسر من ذلك پس گفته میشود مر او را تحقیق بودی تو که پرسیده شدی چیزی را که آن آسان تر
بود ازین عطا و توفیق نیافتی و آن توحید خدا بود **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا
الاعمش قال حدثنی خیثمة عن عدی بن حاتم رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
روایت از عدی بن حاتم طائی گفت فرمود پیغمبر خدا ما منکم من احد الا سیکلمه الله یوم القیامة
نیست از شما احدی مگر آنکه کلام میکند او را خدا روز قیامت لیس بین الله وبینه ترجمان نیست میان خدا
درمیان او کسی که میانجی گری کند در گفتار یعنی بیواسطه سخن میکند خدا ترجمان بضم فوقیه و فتح آن وضم جیم
ثم ینظر فلا یری شیئا قدامه پس نظر میکند آنکس پس نمی بیند چیزی را پیش روی خود ثم ینظر بین یدیه
فتستقبله النار پس نظر میکند پیش روی خود پس پیش می آید او را آتش دوزخ فمن استطاع منکم ان
یتقی النار ولو بشق تمرة پس میتواند از شما اینکه پرهیز کند آتش را اگر چه بعید تو دادن پاره خرما باشد
یعنی در غایت قلت باشد پس گو بکند جز احد وف ست قال الاعمش حدثنی عمرو عن خیثمة عن عدی
ابن حاتم رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا النار ثم اعرض واشاح فرمود
پرهیز کنید آتش را بعد اعراض کرد و روی گردانید آشاح بفتح همزه و شین معجمه والف و حای مهمله بمعنی
اعراض ست ثم قال اتقوا النار ثم اعرض واشاح ثلاثا سه بار فرمود این کلام حتی ظننا انه ینظر الیها
ثم قال اتقوا النار ولو بشق تمرة فمن لم یجد فبکلمة طیبة پس کسی که نیابد چیزی که بدهد سائل را پس پرهیز
کند بکلمه پاک که موجب هدایت او باشد و بسخن ملائم و لجوئی او کند **باب** یدخل الجنة سبعون الفا
بغیر حساب سید رآیند بهشت را هفتاد هزار کس بی حساب مراد است مرحومه محمدیه اند و در بعضی نسخ یدخلون
است بر لغت اکلونی البراغیث **حدثنا** عمران بن میسرة قال حدثنا ابن فضیل قال حدثنا حصین
ح وحدثنی اسید بن زید قال حدثنا هشیم عن حصین قال کنت عند سعید بن جبیر فقال
حدثنی ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عرضت علی الامم

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

لا یرفعها العصبة من الرجال نمی برداره
یعنی نمیتواند برداشت آن کلید بارا گروهی
از مردان گویا اشعار ست بانکه مراد از اولی القوة
مردانند یقال الفرحین المرحین گفته می شود
فرحین بمعنی مرحین ست سخت شادشونده کان
که فراموش کنند خدا را از شکر نعمتهای وی
اشارت ست بتفسیر که میران اشد ذکر
الفرحین ویکان الله مثل الم تر ان الله
ویکان ویکان الله مانند الم تر ان الله است
سیل ست بمذهب کوفیان که گویند ویکان
مرکب ست از ویك بمعنی ویلك وان
ومعنی چنین ست آیا نمیدانی که خدا
یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر یعنی یوسع
علیه ویضیق کشاده و فراخ میگرداند
روزی بر هر کسی که میخواهد و تنگ میگرداند
بر هر که میخواهد و ذکر نکرد مؤلف در باب
حدیثی را جز این تفاسیر که ثابت نیستند مگر
در روایت مستملی و کشمیهنی زیرا که نیافت
حدیثی بر شرط خود و روایت کرده ابن ابی حاتم

گفت ابن عباس فهو و رسو لخدا عرض کرده شدند بر من امتها فاخذ النبی یمر معه الامة پس شروع کرد پیغمبری
درحالیکه میگذرد و با وی امت او والنبی یمر معه النفر و پیغمبری که میگذرد و با وی چند کس از ده کس
گویند والنبی یمر معه العشرة والنبی یمر معه الخمسة والنبی یمر وحده و پیغمبری میگذرد تنها فنظرت فاذا سواد کثیر
مد یعنی شخص کثیر است مجموعه پس نظر کردم پس ناگاه دیدم سیاهی مردم را قلت یا جبریل هولاء امتی قال لا
گفتم ای جبرئیل اینها امت من اند گفت نه ولکن انظر الی الافق ولیکن نظر کن بجانب افق آسمان فنظرت
فاذا سواد کثیر پس نظر کردم پس ناگاه دیدم که سواد بسیار است قال هولاء امتک گفت جبرئیل اینها امت تواند
وهولاء سبعون الفا قدامهم و اینها هفتاد هزار کس پیش اینها اند لا حساب علیهم ولا عذاب نیست
حسابی بر اینها و نه عذابی اگر گویی اکثر این شمار بیشتر اند گویم این خبر جبریل است پس بی هیچ توقف نیست والله اعلم بالکمیة
اگر گفته شود و است که عدد هفتاد یعنی عدد بسیار است قلت ولم قلتم که سبب اینها بحساب و عقاب
میروند قال کانوا لا یکتوون ولا یسترقون فرمود اینها بودند که داغ نمیکرد و تدبیر بر خود و افسون نمیکردند بغیر
قرآن ولا یتطیرون و شگون نمیگرفتند بجانوران چنانکه معتاد اهل جاهلیت بوده و علی ربهم یتوکلون و بر
خدا توکل میکردند فقام الیه عکاشة بن محصن فقال ادع الله ان یجعلنی منهم پس ایستاد و نزد
آنحضرت عکاشه پس گفت بآنحضرت بخوان خدا را اینکه بگرداند مرا ازین جماعت قال اللهم اجعله منهم پس دعا کرد
اینکه بگرداند عکاشه را ازین جماعه ثم قام الیه رجل آخر فقال ادع الله ان یجعلنی منهم پس ایستاد مردی
دیگر روایت کرده اند که این مرد دوم سعد بن عباده است بزرگ قوم خزرج پس گفت بآنحضرت که دعا کن خدا
را اینکه بگرداند مرا ازین جماعه قال سبقک بها عکاشة فرمود تحقیق سبقت کرد ترا باین دعوت عکاشه ظاهراً
درین جماعه یک کس نبود که بدعای آنحضرت بعکاشه تمام شد و گفته اند که این مرد صاحب این از صفات اربعه نبود و
آنحضرت ناخوش داشت که گوید تو نیستی صاحب این اوصاف بار بکس یاد آوری آن گفتند که سبقت کرد ترا عکاشه
اینمعنی را نیز گویند حدیث شده باشد حدثنا معاذ بن اسد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن
الزهری قال حدثنی سعید بن المسیب ان ابا هریرة رضی الله عنه حدثه قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول یدخل الجنة من امتی زمرة هم سبعون الفا گفت ابو هریره شنیدم رسول خدا را
میفرمود در آیند بهشت را از امت من گروهی که آنها هفتاد هزار اند تضیء وجوههم اضاءة القمر لیلة البدر
روشنی میکند رویهای آنها روشنی ماه شب بدر قال ابو هریرة فقام عکاشة بن محصن الاسدی یرفع نمرة
علیه پس گفت عکاشه در حالیکه بر میداشت گلیمی را که بر وی بود نمره کسائی که در آن خطهای سفید و سیاه
پیداشد گویا که گرفته شده است از پوست یوز فقال یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فقال اللهم
اجعله منهم پس گفت ای رسول خدا دعا کن خدا را اینکه بگرداند مرا ازین گروه پس فرمود ای بار خدا بگردان
عکاشه را ازین مردم ثم قام رجل من الانصار فقال یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم فقال سبقک بها
عکاشة حدثنا سعید بن ابی مریم قال حدثنا ابو غسان قال حدثنی ابو حازم عن سهل بن سعد رضی الله
عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لیدخلن الجنة من امتی سبعون الفا او سبع مائة الف شک سبعون

الجزء الثالث تفسیر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

آن را و چون خطبه خواند ایشان را موسی یعنی
با احکام شریعت خود از جلد و رجم در زنا
چون آن گفتند مر او را قائم میکنی این حدود را اگر
تو خود فاعل باشی گفت موسی اگرچه من باشم
گفتند تو زنا کرده بفلانه پس فرستادند بطلب
آن زن کسی را پس چون آمد آن زن مبالغه
کرد در حلف برای موسی و سوال کرد او را
بآن کسی که شکافت دریا را برای بنی اسرائیل
که راست بگوید پس خبر داد آن زن که آنچه
راست بود یعنی رشوت دادن مر او را بآنکه
تهمت کند بر موسی بنفس خود پس افتاد موسی
بسجده بجانب که میگریست پس وحی فرستاد
خدای تعالی بموسی که من امر کرده ام زمین
را که فرمان برداری کند ترا پس امر کن او را
بآنچه خواهی پس امر کرد موسی او را به فرو برد
قارون و اتباع وی پس فرو رفت زمین
بقارون و کسیکه با وی بود الحدیث
باب و الی مدین اخاهم شعیبا و فرستادیم بسوی اولاد مدین برادر ایشان
شعیب را این چنین تفسیر کرده اند جمهور مفسران
و گفته اند این مدین پسر ابراهیم است علیه السلام
و بعضی گویند از کسانیکه ایمان آورده اند با ابراهیم
و شعیب نیز از اولاد مدین است برد و اسطه
یا سه و بقولی از اولاد لاوی بن یعقوب
تفسیر میکند و الی مدین را موافق قول ابی عبیده
و الی اهل مدین بحذف مضاف لان مدین
بلد زیرا چه مدین شهریست بر دریای قلزم
محاذی تبوک بر شش مرحله از آن و مثل آن
و مانند آن کلمه ایست در تفسیر قول وی که اسئل
واسئل القریة و قول دیگر و اسئل العیر یعنی
سل اهل القریة مراد میدارد از سوال
وی سوال کن اهل آن ویرا و اسئل العیر از
اهل سوال شتران سوال کن اهل آن شتران

پیغمبر خدا صلعم آنچه میدرآید بہشت را از امت من هفتاد هزار یا هفتصد هزار شک فی احدهما کرده و ابو حازم در کی ازین قول متماسکین آمده بعضهم ببعض درحالیکه گرفته هر یکدیگر را این قول آنحضرت بعضهم ببعض تفسیر متماسکین است حتی یدخل اولهم وآخرهم الجنة تا آنکه میدرآید اول ایشان و آخر ایشان بہشت را وجوههم علی صورة القمر لیلة البدر درحالیکه رویهای آنها بر روشنی ماه شب چهاردهم است حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابی عن صالح قال حدثنا نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده ابن عمر از پیغمبر خدا قال اذا دخل اهل الجنة الجنة واهل النار النار می درآید اهل بہشت بہشت را واهل دوزخ دوزخ را ثم یقوم مؤذن بینهم پس می ایستد مؤذن میان هر دو طائفه یا اهل النار لاموت ویا اهل الجنة لاموت پس میگوید ای اهل دوزخ مرگ نیست وای اهل جنت مرگ نیست بعد ازین خلود مستمر است یعنی خالد معنی آنست که این حال [illegible] دائم برین حال می باشید حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه واله وسلم یقال لاهل الجنة یا اهل الجنة خلود لاموت ولاهل النار یا اهل النار خلود لاموت

باب صفة الجنة والنار در بیان بہشت و دوزخ

وقال ابو سعید قال النبی صلی الله علیه واله وسلم اول طعام یاکله اهل الجنة زیادة کبد حوت طعامی که می خورند آن را اهل بہشت زیادتی جگر ماهی است گفته اند که لذت این طعامی نهایت شده در بہشت و دنیا وائد پاره از گوشت است متعلق به جگر ماهی واین لذیذترین طعامهای بہشت وگواراترین طعامهاست عدن یعنی خلد هست عدنت بارض یعنی اقمت میگویند ومنه المعدن وماخوذ ازین است معدن یعنی کان جوہر فی مقعد صدق یعنی فی منبت صدق یعنی جای رستن راستی در بعضی نسخ مقعد صدق [illegible] صواب این نسخه کرده که موافق قرآن است لیکن موافق سوق معدن صدق است حدثنا عثمان بن الهیثم قال حدثنا عوف عن ابی رجاء عن عمران بن حصین رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال اطلعت فی الجنة فرأیت اکثر اهلها الفقراء فرمود مطلع شدم در بہشت پس دیدم اکثر مردم بہشت را که فقیران اند واطلعت فی النار فرأیت اکثر اهلها النساء ومطلع شدم در دوزخ پس دیدم بیشتر مردم دوزخ زنان را حدثنا مسدد قال حدثنا اسمعیل قال حدثنا سلیمان التیمی عن ابی عثمان عن اسامة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال قمت علی باب الجنة فکان عامة من دخلها المساکین فرمود ایستادم بر در بہشت پس بود بیشتر مردمی که در آمده آن را مسکینان و فقیران بودند واصحاب الجد محبوسون جد اینجا یعنی بخت است یعنی اغنیا حکم دخول نیافته بودند چنانکه در احادیث دیگر واقع شده که فقرا پانصد سال پیش از اغنیا به بہشت می درآیند غیر ان اصحاب النار قد امر بهم الی النار جز آنکه دوزخیان تحقیق امر کرده شده وایشان را بسوی دوزخ و توقفی در شان ایشان نبوده است وقمت علی باب النار فاذا عامة من دخلها النساء فرمود ایستادم بر در دوزخ پس ناگاه دیدم بیشتر مردمی که در آمده اند دوزخ را زنان اند ظاهر آنست که آنحضرت

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

تهرمنحاجتی پس پشت انداختی و فراموش کردی حاجت مرا [illegible] و گردانیدی مرا پس پشت انداخته و فراموش ساخته [illegible] واحد [illegible] اشارت است تفسیر [illegible] یعنی لم یغنوا فیها [illegible] علی القوم الکافرین [illegible] و اصحاب الایکة [illegible] وقال الحسن [illegible] الحلیم الرشید [illegible] قوم شعیب [illegible] کذب اصحاب الایکة المرسلین [illegible]

این معنی را که خبر از ان داده از راه کشف هست احوالی را که در آن روز روی خواهد داد و تواند که از وحی جلی کرده خبر داده است والله اعلم حدثنا معاذ بن اسد قال حدثنا عبد الله قال اخبرنا عمر بن محمد ابن زید عن ابیه انه حدثه عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه واٰله وسلم اذا صار اهل الجنة الی الجنة واهل النار الی النار فرمود رسول خدا وقتی که گشتند اهل بهشت بسوی بهشت واهل دوزخ بسوی دوزخ جیئ بالموت حتی یجعل بین الجنة والنار آورده میشود موت تا آنکه گردانیده میشود میان بهشت و دوزخ ثم یذبح پس ذبح کرده میشود در روایتی آمده که بصورت کبشی میسازند و ذبح میکنند یعنی افنا میکنند چنانکه بعد ازین مرگی نخواهد بود ثم ینادی مناد یا اهل الجنة لا موت پس ندا میکند منادی ای اهل جنت موت نیست بعد ازین ویا اهل النار لا موت وای اهل نار موت نیست بعد ازین حیاتی ابدیست بهشتیان را در بهشت و دوزخیان را در دوزخ فیزداد اهل الجنة فرحا الی فرحهم پس زیاده میشود بهشتیان را شادی بسوی شادی دیگر ویزداد اهل النار حزنا الی حزنهم و زیاده میشود دوزخیان را اندوه بسوی اندوه یعنی می افزاید بهشتیان را شادمانی و دوزخیان را اندوه حدثنا معاذ بن اسد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا مالك بن انس عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه واٰله وسلم ان الله تبارك وتعالی یقول لاهل الجنة گفت ابو سعید خدری فرمود رسول خدا بتحقیق خدا میگوید مر اهل جنت را یا اهل الجنة یقولون لبیك ربنا وسعدیك ای اهل جنت میگویند استاده ایم برای خدمت تو ای پروردگار ما و مدد میکنیم در خدمت تو مدد کی بعد از مددی فیقول هل رضیتم پس میفرماید خدا آیا راضی شدید شما که در آوردم شما را به بهشت فیقولون وما لنا لا نرضی وقد اعطیتنا ما لم تعط احدا من خلقك پس میگویند اهل بهشت و چیست ما را که راضی نشویم و بتحقیق دادی تو ما را چیزی که ندادی احدی را از مخلوق خود فیقول انا اعطیکم افضل من ذلك پس میفرماید خدا پس من میدهم شما را زیاده ازین نعمتهای بهشت قالوا یا رب وای شیئ افضل من ذلك میگویند ای پروردگار کدام چیز بهتر ازین نعیم بهشت خواهد بود فیقول احل علیکم رضوانی پس میگوید خدا احلال میکنم بر شما رضا و خشنودی خود و واجب میگردانم بمحض تفضل و کرم فلا اسخط علیکم بعده ابدا پس غضب نمیکنم بر شما بعد از آن هرگز ابدا و انما خشنودی خدا افضل است از جمیع نعمتها حدثنی عبد الله بن محمد قال حدثنا معاویة بن عمرو قال حدثنا ابو اسحق عن حمید قال سمعت انسا رضی الله عنه یقول اصیب حارثة یوم بدر وهو غلام گفت حمید شنیدم انس بن مالک را میگفت شهید شد حارثه روز غزوهٔ بدر و حال آنکه او خرد سال بود و بلوغ نرسیده فجاءت امه الی النبی صلی الله علیه واٰله وسلم پس آمد مادر حارثه نزد پیغمبر خدا فقالت یا رسول الله قد عرفت منزلة حارثة منی پس گفت ای پیغمبر خدا بتحقیق شناختی منزل حارثه را از من یعنی میدانی که وی پسر من بود و فان یك

الجزء الثالث عشر شرح الاسلام

کتاب الانبیا

اخذهم عذاب الظلة و جمهور برآنند که صاحب مدین همان اصحاب ایکه اند و ترک ذکر اخوت در اصحاب ایکه تعدد و اختلاف را نمی خواهد چون لازم نیست ذکر آن در هر جا و هر عنوان که ذکر کنند مرسل الیهم را و نیز در ذکر ایشان باین عنوان شاید که اشارت است بانچه گفته آمد که ایشان می پرستیدند ایکه را پس مناسب نشد ذکر اخوت درین جا و مغایرت در انواع عذاب بر تقدیری که تقضی باشد مغایرت معذبان را نتواند بود که بعضی از ایشان برجفت باشند و بعضی بصیحت قسطلانی گفته حق آنست که رسید همه ایشان مجموع انواع عذاب نخست رسید ایشان را گرمی سخت پس برآمدند از خانها پس سایه کرد ابر پس فراهم آمدند زیر سایه ابر پس جنبید با ایشان زمین از زیر و گرفت ایشان را آواز از بالا و در بعضی روایات آمده که بارید آتش پس سوخته شدند یوم الظلة و کریمه فاخذهم عذاب یوم الظلة و اوان الذلالی العذاب علیهم روز سایه کردن عذاب بر ایشان چنانچه مذکور شد و ذکر تکرر و ثمود درین باب نزد جمیع تفسیر الفاظ مذکوره آن نیز ثابت نیست مگر در روایت مستملی و کشمیهنی باب قول الله عز وجل وان یونس لمن المرسلین و بتحقیق یونس هر آینه از پیغمبران است الی قوله وهو ملیم وسبح بحمد ربه و نشد بد و قید...

فی الجنة اضیق و اخشب پس اگر باشد در بہشت صبر کنی و توقع ثواب بیاید در جہان تنگ تر از مکان حجری ترا ما اصنع و اگر باشد حال دیگر
یلجنے در بہشت باشد می بینی چیزی را کہ بہتر از گریہ ندیدی دیگر دو نفر مصر بہتر است بعد تعیین شیخ باہو شاد است سن الہ
تعالیٰ انکو نوا الاکم للوحد برجا بشید فما ہو نیکی ایں بشمار بنی بہت لنہ ما تحتک او ہلکت پس فرمود داسی برتر آ با گر سیکہ از تو او میلیشہ
دو دار حلیفہ سبب بعد بریک بعد بہ دست بسلمہ امہ از لکلم بکہ بیکو نداین کلام بلنا سعد تنیکہ بیگر بدبر قبہ پس او حتہ واحدۃ
ہی آبا و بہشت یکی ہست آں بہشت انہا جنان کثیرۃ و تحقیق بہشت بسیار ہست و انہ فی جنۃ الفردوس
و تحقیق پسر تو در بہشتی ست کہ عالی تر از ان بہشتی نیست. حدثنا معاذ بن اسد قال اخبرنا
الفضل بن موسی قال اخبرنا الفضیل عن ابی حازم عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم قال ما بین منکبی الکافر مسیرۃ ثلثۃ ایام للراکب المسرع فرمود میان دو دوش
کافر راہ است دو زست مسواری را کہ شتاب میرود و کلانی جثہ کافر برائے زیادتی عذاب خواہد بود تا جیم
دانع بشدہ کہ دندان او مثل کوہ احد خواہد بود و قال اسحٰق بن ابراہیم اخبرنا المغیرۃ بن سلمۃ
قال حدثنا وہیب عن ابی حازم عن سہل بن سعد رضی اللہ عنہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم قال ان فی الجنۃ لشجرۃ یسیر الراکب فی ظلہا مائۃ عام لا یقطعہا فرمود و تحقیق در بہشت
درختی است کہ راہ میرود سوار در سایہ آں صد سال لا یقطعہا قطع نمیکند سایہ آں را قال ابو حازم فحدثت
بہ النعمان بن ابی عیاش فقال حدثنی ابو سعید عن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قال ان فی الجنۃ
لشجرۃ یسیر الراکب الجواد المضمر السریع مائۃ عام ما یقطعہا فرمود و تحقیق در بہشت درختی ست کہ راہ میرود
سوار اسپ جواد کہ خنک کردہ شدہ است تیز رو ہست صد سال قطع نمیکند سایہ آں را حدثنا قتیبۃ
قال حدثنا عبد العزیز عن ابی حازم عن سہل بن سعد رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم قال لیدخلن الجنۃ من امتی سبعون او سبعمائۃ الف لا یدری ابو حازم ایہما قال
شک کردہ است نمیداند ابو حازم کہ کدام یکی ازین دو عبارت گفتہ است شیخ او سہل بن سعد متماسکون
اخذ بعضہم بعضا گیرندہ است بعضے ازینہا دست بعضے را لا یدخل اولہم حتی یدخل آخرہم وجوہہم
اول این جماعہ تا آنکہ در آید آخر ایشان یعنے یکبارہ می در آیند وجوہہم علی صورۃ القمر لیلۃ البدر
حدثنا عبد اللہ بن مسلمۃ قال حدثنا عبد العزیز عن ابیہ عن سہل رضی اللہ عنہ عن النبی
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قال ان اہل الجنۃ لیتراءون الغرف فی الجنۃ فرمود اہل جنت ہر آئینہ
می بینند غرفہا را در بہشت کما تراءون الکواکب فی السماء چنانکہ می بینید شما ستارہا را در آسمان قال
ابی فقال عبد العزیز گفت پدر من یعنی ابو حازم فحدثت بہ النعمان بن ابی عیاش فقال اشہد لسمعت
ابا سعید یحدث پس گفت نعمان گواہی میدہم کہ شنیدم ابا سعید را کہ حدیث میکرد و یزید فیہ کما تراءون
الکوکب الغارب فی الافق الشرقی والغربی و زیادہ میکرد درین حدیث این کلام را چنانکہ می بینید
کوکبے را کہ غروب کنندہ است در افق شرقی و غربی حدثنی محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا
شعبۃ عن ابی عمران الجونی قال سمعت انس بن مالک رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

آن را فیزوی دبود ندکہ می پرستیدند
بتہا پس فرستاد خدا تعالیٰ بسوی ایشان
و روایت کردہ شد در تفسیر بیابند
خود از ابن مسعود و غیر وے و ابن ابی حاتم
باسناد صحیح اندک نحو آن باندک تفاد و ستو
گرو زباد کہ خدا تعالیٰ فرستاد یونس را بسوی
ایشان پس تکذیب کردند او را پس وعدہ
کرد ایشان را نزول عذاب در وقتے معین
و بدون رفت از ایشان خشمناک پس وقتے
کہ دیدند آثار عذاب را خضوع و تضرع
نمودند و ایمان آوردند پس رحم کرد خدا
تعالیٰ ایشان را و کشف کرد از ایشان آن
عذاب را و چون آمد یونس تمیدید نزول
عذاب و بود در شریعت ایشان کسیکہ
دروغ گوید کشتہ شود در رفت بدریا و سوار
شد کشتی را پس در آمد کشتی بگرداب
پس گفت یونس علیہ السلام کہ با ایشان بندہ
گریختہ از خدا درین کشتی ہست و غیر و کشتی
از غرقا نانگہ میندازید او را پس قرعہ انداختند
اہل کشتی در کسیکہ بر آوردند او را از میان خود
و بیندازند پس افتاد قرعہ بر یونس سہ بار
پس انداختند او را پس لقمہ کرد او را ماہی
پس رسید بقعر زمین را و شنید تسبیح
سنگریزہا پس ندا کرد در تاریکی ہای دریا و
شکم ماہی و جز آن کہ لا الہ الا انت سبحانک انی
کنت من الظالمین و روایت کردہ بزار و
ابن جریر از طریق عبد اللہ بن نافع از ابی ہریرہ
مرفوعا وقتیکہ خواست خدا حبس یونس را در شکم

قال يقول الله لأهون اهل النار عذابا يوم القيمة گفت پیغمبر خدا میگوید خداوند مر اسهل و اقل اهل نار را از روی عذاب روز قیامت لو ان لك ما في الارض من شيء آيا بتحقيق مر ترا بودی چیزی که در روی زمین هست از اسباب غنا و ثروت اكنت تفتدي به فيقول نعم آیا بستی تو که فدیه کنی آن را بسبب میگوید آری فيقول اردت منك اهون من هذا و انت في صلب آدم پس میگوید خداوند تعالی و تقدس خواستم از تو آسان تر ازین و حال آنکه تو در صلب آدم بودی ان لا تشرك بي شيئا فابيت الا ان تشرك بي بیان مراد ست آنکه شریک نسازی بمن چیزی را پس اباکردی هیچ کار نکردی مگر آنکه شریک سازی من حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد عن عمرو عن جابر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال مرویست از جابر بن عبد الله که بتحقیق پیغمبر خدا فرموده يخرج من النار بالشفاعة كانهم الثعارير قلت ما الثعارير قال الضغابيس بیرون آورده میشوند از دوزخ بشفاعت من چنانستی که آنها ثعاریر اند جمع ثعرور است بضم مثلثه بر وزن عصفور بمعنی خیار خورد و بمعنی ترو انیست که خورده میشود بسبزی و بردعی و بمعنی مرو ضعیف و غرض ازین تشبیه بیان حال اینهاست در تازگی صورت و تجدد خلقت آنها و گفته است ابو عبید که شعاریر بشین معجمه بدل ثا مثلثه و در فتح الباری گفته این همان گیاهی است در قول راوی وكان عمرو قد سقط فمه و بود عمرو که بتحقیق افتاده بود دندانهای او اشارت است بکمال پیری یعنی او انمیکرد حق حروف را ازین جهت لقب او اثرم کرده بودند و ثرم بمعنی ریختن دندانهاست و این مقوله حماد است فقلت لعمرو بن دينار يا ابا محمد سمعت جابر بن عبد الله رضي الله عنهما يقول پس گفتم مر عمرو بن دینار را ای ابو محمد کنیت عمرو است شنیده جابر را که میگفت سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول شنیدم پیغمبر خدا را میگفت يخرج بالشفاعة من النار قال نعم بر آورده میشود بشفاعت آن حضرت از آتش گفت آری حدثنا هدبة بن خالد قال حدثنا همام عن قتادة قال حدثنا انس بن مالك رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال يخرج قوم من النار بعد ما مسهم منها سفع فرمود بیرون آورده میشود جمعی بشفاعت من از آتش دوزخ پس از آنکه رسیده است ایشان را لاحجه از آتش دوزخ و درین حدیث رد مذهب معتزله است در انکار شفاعت فيدخلون الجنة فيسميهم اهل الجنة الجهنميين پس در آورده میشوند در بهشت پس می نامند ایشان را مردم بهشت دوزخیان باین جهت که آورده شده اند از دوزخ سفع بفتح سین مهمله و سکون فا و در آخر عین مهمله حدثنا موسى قال حدثنا وهيب قال حدثنا عمرو بن يحيى عن ابيه عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال مرویست از ابی سعید خدری که بتحقیق پیغمبر خدا فرمود اذا دخل اهل الجنة الجنة واهل النار النار يقول الله عز وجل من كان في قلبه مثقال حبة من خردل من ايمان وقتی که در آمد اهل بهشت بهشت را و در آمد اهل دوزخ دوزخ را میفرماید خدا کسیکه هست در دل او مقدار یکدانه از سرشف ایمانی فاخرجوه فيخرجون پس بر آرید

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

قال مجاهد گفت مجاهد در تفسیر لفظ مليم مذنب گناهکار زیرا چه آورده چیزی که ملامت میکرد نفس خود را بر وی و آنچه ملامت کرده میشود بر وی بدر رفتن ست از میان قوم بی اذن پروردگار تعالی بسوی کشتی المشحون که در آیت اذ ابق الی الفلك المشحون الموقر بضم میم و بفتح قاف معنی گران بار و پر از مردم در حق وكلو لا انه كان من المسبحين للبث في بطنه الى يوم يبعثون یعنی باید خدا تعالی پس اگر نه آن بودی که بتحقیق بودی یونس از تسبیح کنندگان در شکم ماهی یا پیش از آن هر آئینه درنگ کردی در شکم ماهی تا روزی که برانگیخته شوند مردمان فنبذناه بالعراء پس افگندیم یونس را از بطن ماهی بر آورده بعرا تفسیر کرد عراء ابقول وجه الارض یعنی زمین مراد صحرا بر کناره دریاست خالی از درخت و بنا و کوه و هو سقيم واو خستیم او را چنین موضع و حال آنکه وی رنجور بود از آنچه رسید او را از متاعب و مصائب گویند گشته بود بدن وی چو بدن طفل وقت ولادت نرم و نازک انچو جوجه که بر وی پر نباشد وانبتنا عليه شجرة من يقطين و رویانیدیم بالای او درختی از نسل که دیر روی زمین بی آنکه قائم بود بر ساق نابود شد او را از کمی یا تنه چنانچه تفسیر کرد آن را مجاهد من غير ذات اصل از جنس درختی که نباشد خداوند بیخ یعنی تنه نمود او را الدباء و نحوه آن کدو و مانند آنست و اکثر بر آنند که درخت کدو بود و از خاصیت اوست که مگس نزدیک وی نیاید و آمده است در حدیثی دیگر که فرنبود آن درخت مر ادم یونس است و گفتی درخت

اور ایس بر آوردہ میشوند و قد امتحشوا و عادوا حُمَمًا وتحقیق سوختہ شدہ اند و بازگشتہ در حالی کہ گشتہ اند حمما جمع حمہ است بمعنی فحم فیلقون فی نهر الحیوۃ پس انداختہ میشوند در جوی حیات نہر الحیات نام جوی در میان دوزخ و بہشت است فینبتون کما تنبت الحبۃ فی حمیل السیل او قال حمیۃ السیل پس میرویند چنانکہ میروید دانہ از کنار سیلاب یا در معظم جریان سیل شک کردہ راوی در حمیل و حمیہ حمیل فعیل است بمعنی مفعول ای محمول و حمیہ بمعنی لسیاری سیل و بتشدید مثناۃ تحتیہ بمعنی سختی و تندی سیل مراد دانہ الیست کہ زود میروید در یک شب و روز تشبیہ دادہ اند عود ابدان مردم را باین دانہ در وجہ شبہ سرعت رستن و زود تر بحال خود آمدن اجسام است وقال النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم الم تروا انها تنبت صفراء ملتویۃ فرمود پیغمبر خدا آیا نمی بینید کہ دانہ میروید زرد و برہم پیچیدہ کنایت از تازگی و طراوت است

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبۃ قال سمعت ابا اسحق قال سمعت النعمان رضی اللہ عنہ قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم یقول ان اهون اهل النار عذابا یوم القیمۃ لرجل توضع فی اخمص قدمیہ جمرتان یغلی منهما دماغہ گفت نعمان شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود بتحقیق آسان ترین اهل نار از روی عذاب در روز قیامت مردیست کہ نهادہ میشود در پشت پای او آتش پارہ کہ می جوشد بسبب آن دماغ او

حدثنا عبد اللہ بن رجاء قال حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن النعمان بن بشیر رضی اللہ عنہ قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم یقول ان اهون اهل النار عذابا یوم القیمۃ رجل علی اخمص قدمیہ جمرتان یغلی منهما دماغہ کما یغلی المرجل بالقمقم چنانکہ میجوشد دیگ نحاس شیشہ را القمقم بدو قاف هر دو مضموم و بدو میم اول ساکن است بای موحدہ برای تعدیہ است و برای مصاحبت هم میتواند بود و بمعنی ظرف شیشہ سر تنگ کہ گرم جوشد آب در ان و وجہ شبہ آنست کہ چنانکہ آتش بجوشاند دیگ را همچنین آتش دوزخ می جوشاند بدن انسان را بحیثیتی کہ میرسد اثر آن بدماغ و قمقم گفتہ اند کہ قمقم بمعنی آب کثیر است و بمقام مرد بزرگ را گویند

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبۃ عن عمرو عن خیثمۃ عن عدی بن حاتم رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم ذکر النار فاشاح بوجهہ مرویست از عدی بن حاتم کہ پیغمبر خدا ذکر کردہ آتش را پس گردانید روی خود را فتعوذ منها پس پناہ جست بخدا از ان آتش ثم ذکر النار فاشاح بوجهہ فتعوذ منها در بعضی نسخ سہ بار واقع شدہ است ثم قال اتقوا النار ولو بشق تمرۃ پس فرمود بپرهیزید از آتش اگرچہ بپارہ خرما باشد یعنی تصدق کنید اگرچہ کمتر باشد در رهائی از آتش دوزخ عبادت الی ها فرو گذارید کہ این عبادت دشوار است بر اکثر مردم فمن لم یجد فبکلمۃ طیبۃ پس کسیکہ نیابد برای تصدق چیزی پس بکلمہ نیک ثواب حاصل نماید تا نجات یابد از آتش دوزخ

حدثنا ابراهیم بن حمزۃ قال حدثنا ابن ابی حازم والدراوردی عن یزید عن عبد اللہ بن خباب عن ابی سعید الخدری رضی اللہ تعالی عنہ انہ سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم وذکر عندہ عمہ ابو طالب و ذکر کردہ شد نزد آن حضرت عم او ابو طالب با وجود آنکہ حمایت بسیار نمود از جانب او و ست مشرکان از آزار آن حضرت کوتاہ بود چون اقرار بایمان نکرد و حکم باسلام او نمود

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

كتاب الانبياء

یحتمل کہ مراد ارسال دیگر بار بود و بعد از بر آمدن از بطن حوت کذا قیل واللہ اعلم ولا تکن کصاحب الحوت میفرماید پیغمبر را صلی اللہ علیہ والہ وسلم و مباش تو در شتابی و بی صبری از دلتنگی مانند صاحب ماهی کہ یونس بود بدلتنگی شتابی و بی صبری ورزید الخ من از میان قوم بر آمد بکشتی رفت و بحکم ماهی شد اذ نادی وهو مکظوم یعنی کہ دعا کرد و ندا کرد پروردگار خود را باعتراف بگناہ خود در حالیکہ بودی خشمگین و مصیبت بود و کظیم مکظوم است بمعنی مغموم غم زدہ

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی القطان عن سفیان الثوری قال حدثنی الاعمش ح وحدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن ابی وائل عن عبد اللہ بن مسعود عن النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم قال لا یقولن احدکم انی خیر من یونس نسبوہ لابیہ البتہ کسی از شما تحقیق من بهترم از یونس نسبت داد مسدد زیادہ کردہ است

فقال لعله تنفعه شفاعتي يوم القيمة پس فرمود شايد كه نفع كند او را شفاعت من روز قيامت فيجعل
في ضحضاح من النار پس بگردانند او را خدا در آتش تنك ضحضاح در اصل لغت بمعنى آب تنك است
استعارت كرده اند بآتش تنك كه تا كعبين ميرسد يبلغ كعبيه تغلي منه ام دماغه ميرسد بر دو كعب او را
كه مي جوشد از ان اصل دماغ او حدثنا مسدد قال اخبرنا ابو عوانه عن قتادة عن انس رضي الله
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يجمع الله الناس يوم القيمة گفت انس فرمود رسول خدا
جمع ميكند خداوند مردم را روز قيامت فيقولون لو استشفعنا على ربنا حتى يريحنا من مكاننا پس ميگويند
مردم اگر طلب شفاعت ميكرديم بر پروردگار خود تا آنكه راحت برساند ما را در جائي كه ايستيم بهتر بودي
فيأتون آدم فيقولون انت الذي خلقك الله بيده ونفخ فيك من روحه پس مي آيند نزد آدم پس
ميگويند توئي آنكه پيدا كرده خداوند ترا بدست خود ودميده در تو روح خود وامر الملائكة فسجدوا لك
وامر كرد فرشتهارا بالسجده پس سجده كردند مر ترا فاشفع لنا عند ربنا پس شفاعت كن براي ما نزد
پروردگار ما تا بيا مرزد ما را فيقول لست هناكم ويذكر خطيئته پس ميگويد نيستم من آنجا كه شفاعت
كنم شمارا وذكر ميكند خطاي خود را كه در اكل شجره كرده وبسبب آن از بهشت بر زمين افتاد ويقول ائتوا
نوحا اول رسول بعثه الله پس ميگويد آدم بيائيد نوح را كه نخستين پيغمبران است كه فرستاده او را
خدا تعالى براي هدايت اگر گوئي نخستين پيغمبران آدم است ونوح را بعد از آدم برسالت برگزيده
گوئيم اين قول كه نوح را پيش از آدم برسالت عام وتبليغ برگزيده مختلف فيه است ومعنى اوليت نوح آنست
كه او را اولا براي انذار قوم او بهلاك فرستاده اند واول رسولي است كه او را قوم بود فيأتونه پس مي آيند
نزد نوح فيقول لست هناكم ويذكر خطيئته وذكر ميكند بدعاي او عالمي غرق شد ولب بندگي آن جرئت
بشفاعت نميتواند كرد ائتوا ابراهيم الذي اتخذه الله خليلا بيائيد ابراهيم را آن كسيكه گرفته است او را
خداوند سبحانه خليل خود وباين صفت عالي صفتي از صفات كمال اگرچه محبوبيت باشد نرسد ومحمد صلى الله
عليه وآله وسلم جامع محبوبيت وخلت بود فيأتونه فيقول لست هناكم ويذكر خطيئته كه در چند چيز او را
نسبت بكذب كرده اند بسبب قول او هذا ربي وجز آن ائتوا موسى الذي كلمه الله بيائيد موسى را
آن كسيكه كلام كرده او را خداي بي واسطه فيأتونه فيقول لست هناكم ويذكر خطيئته كه قتل نفس بود
ودر هيچ گناهي بعد از شرك بآن برابري ندارد ائتوا عيسى فيأتونه فيقول لست هناكم ائتوا محمدا صلى الله عليه
وآله وسلم فقد غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر پس تحقيق بخشيده شد او را هر گناهي كه پيش ازين بود
وبعد ازين خواهد بود يعني او را امتياز ساخته باين كلمه وتشريف داده خدا او را باين كلام با وجود صفات
عاليه كه ديگري در آن شريك نبوده فيأتوني فاستأذن على ربي پس مي آيند نزد من پس طلب اذن
ميكنم بر پروردگار خود فاذا رأيته وقعت ساجدا پس وقتي كه مي بينم پروردگار خود را مي افتم در
حالي كه سجده كننده ام فيدعني ما شاء الله پس ميگذارد مرا زماني كه خواهش خداست ثم يقال ارفع
رأسك سل تعطه پس گفته ميشود مرا بردار سر خود را وسوال كن كه داده ميشوي تو آن را وقل يسمع

نبود وتخصيص يونس بذكر بجهت نقصانيست
حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة
عن قتادة عن ابي العالية عن ابن عباس
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما
ينبغي لعبد ان يقول انا خير من يونس بن متى
ونسبه الى ابيه ونسبت كرد يونس را آنحضرت
بسوي پدر وي كه متى است يعني ذكر كرد نام
پدر او درين تصريح است بآنكه متى پدر
يونس است وآمده است در حديث عبد الله
بن جعفر نزد طبراني بلفظ لا ينبغي لنبي ان
يقول الحديث حدثنا يحيى بن بكير عن
الليث عن عبد العزيز بن ابي سلمة عن
عبد الله بن الفضل عن الاعرج عن ابي هريرة
قال بينما يهودي يعرض سلعته درانثناي
آنكه مردي از يهود مي نمود متاع خود را بر غبت
كنند مردم در خريد آن اعطي بها شيئا كرهه
داده شد عوض آن سلعه چيزي كه ناخوش
داشت آن را فقال لا والذي اصطفى موسى
على البشر پس گفت نميگيرم آن را سوگند
آن كسيكه برگزيد موسى را بر مردم فسمعه
رجل من الانصار فقام فلطم وجهه پس
شنيد آن را مردي از انصار پس ايستاد
وطپانچه زد روي او را فقال پس گفت آن
مرد انصاري بطريق انكار تقول ميگوئي اين كلام
را والذي اصطفى موسى على البشر
والنبي صلى الله عليه وسلم بين اظهرنا
در حالي كه آنحضرت موجود است ميان
ما فذهب اليه فقال يا ابا القاسم ان لي ذمة
وعهدا فما بال فلان لطم وجهي پس رفت
يهودي نزد آنحضرت پس گفت اي ابا القاسم
تحقيق مرا عهد وپيمان است پس چيست حال
فلان انصاري كه طپانچه زد روي مرا و
بد عهدي كرد فقال لم لطمت وجهه
پس فرمود انصاري را چرا طپانچه زدي
روي او را فذكره پس ذكر كرد انصاري
سرگذشت را پيش آن حضرت فغضب النبي
پس خشمگين شد پيغمبر صلى الله عليه وسلم
حتى رؤي في وجهه تا آنكه ديده شد آن
خشم در روي مبارك وي ثم قال لا تفضلوا
بين انبياء الله پس فرمود فضل منهيد ميان
پيغمبران خدا بنحوي كه تحقير ديگري لازم آيد يعني ميگوئيد كه فلان پيغمبر

واشفع تشفع و بگو هرچه خواهی شنیده میشوی یعنی قبول کرده میشوی شفاعت کن که قبول کرده میشوی شفاعت را

فارفع رأسي فاحمد ربي بتحميد يعلمني پس بر میدارم سر خود را پس حمد میگویم بحمدی که تعلیم میکند خدا مرا در آنوقت ثم

اشفع فيحد لي حدا پس شفاعت میکنم پس حد کرده میشود مرا حدی یعنی تعیین کرده میشود که این قسم مردمان

را بشفاعت تو بخشیدیم ثم اخرجهم من النار وادخلهم الجنة پس بیرون می آرم از آتش و میدرآرم در

بهشت ثم اعود فاقع ساجدا پس باز میگردم پس می افتم در حالیکه سجده کننده و امثله

في الثالثة او الرابعة مانند آن سجده در مرتبه سیوم یا در چهارم حتی ما بقي في النار الا من حبسه

القرآن تا وقتیکه باقی نمی ماند در دوزخ مگر کسیکه نگه داشته است او را قرآن یعنی بحکم قرآن افتاده است

یعنی آنکه مشرکان که در شان ایشان قرآن نازل شده که مخلد در دوزخ خواهند بود و کان قتادة يقول عند

هذا اي وجب عليهم الخلود پس بود قتاده میگفت نزد این سخن واجب شد بر ایشان خلود در دوزخ حدثنا

مسدد قال حدثنا يحيى عن الحسن بن ذكوان قال حدثنا ابو رجاء قال حدثني عمران بن حصين رضي الله

عنهما عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال يخرج قوم من النار بشفاعة محمد صلى الله عليه وسلم

فرموده بیرون آورده میشوند جماعتی از آتش دوزخ بشفاعت محمد و درین کلام التفات است از تکلم

بغیبت جای شفاعتی شفاعت محمد فرموده فيدخلون الجنة پس می درآیند بهشت را یسمون الجهنميين

ومی نامند ایشان را دوزخیان چون بیرون آورده شده اند از دوزخ حدثنا قتيبة قال حدثنا اسمعيل

بن جعفر عن حميد عن انس رضي الله عنه ان ام حارثة اتت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقد

هلك حارثة يوم بدر اصابه سهم غرب روایت کرده انس بن مالک که ام حارثه آمد نزد رسول خدا

و تحقیق هلاک شده بود حارثه روز بدر رسیده بود او را تیر غرب بفتح غین معجمه و سکون راء و فتح آن

در آخر باء موحده تیریست که رامی آن معلوم نشده باشد فقالت يا رسول الله قد علمت موقع حارثة

من قلبي پس گفت ای رسول خدا تحقیق دانسته تو جای حارثه از دل من یعنی دوستی که دل من دارد

فان كان في الجنة لم ابك عليه پس اگر باشد در بهشت گریه نمیکنم بروی والا سوف ترى ما اصنع و اگر

سرانجام دیگر است پس می بینی چیزی را که میکنم از گریه و زاری فقال هبلت اجنة واحدة هي پس فرمود مرد

زن را دانسته تو آیا یک بهشت است بهشت انها جنان كثيرة تحقیق بسیار است بهشت وانه لفي

الفردوس الاعلى و تحقیق او در فردوس اعلاست یعنی آن روزیکه او در بهشتی است که بالاترین بهشتها

در آخرت وظاهر همان اول است وقال غدوة في سبيل الله او روحة خير من الدنيا وما فيها فرمود

یک صبح کردن یا شام کردن در راه خدا بهتر است از دنیا و هرچه در دنیاست و شهادت در راه خدا

چه توان گفت ولقاب قوس احدكم او موضع قدم من الجنة خير من الدنيا وما فيها و هر آئینه جای

مقدار کمان یکی از شما یا موضع پای او از بهشت بهتر است از دنیا و چیزیکه در دنیاست از آنکه بهشت

همه راحت و نعمت ابدیست که زوال پذیر نیست قد بکسر قاف وتشدید دال یعنی سوط است و در

بعضی نسخ قدر یعنی قید است ولو ان امرأة من نساء اهل الجنة اطلعت الى الارض ...

الجزء الثالث عشر من شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

... پس بزرگ کرده میشود در صور بار دیگر ... پس من نخستین کسی باشم که برانگیخته شده ... موسی آخذ بالعرش پس ناگاه میبینم موسی را که گرفته است کنار عرش فلا ادري احوسب بصعقة يوم الطور ... تا آنکه حساب کرده شده موسی ... ناسخ ...

باب ... ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن سعد بن ابراهيم قال سمعت حميد بن عبد الرحمن عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا ينبغي لاحد ان يقول انا خير من يونس بن متى ...

باب ... واسألهم عن القرية التي كانت حاضرة البحر ... از حال اهل دیه که بود آن نزدیک دریا ... و آن دیه ایله بود میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه ... شریعت توریه بود ... سبت بود که در آن روز شکار ماهی کنند ...

از زنان بهشت بنگرد بسوی زمین لاضاءت ما بینهما ولملأت ما بینهما ریحا هر آینه روشن شود چیزے که میان آسمان و زمین است و هر آینه پر شود چیزے که میان این هر دو است از رائحه بوے خوش ولنصیفها یعنی الخمار خیر من الدنیا وما فیها و هر آینه دوپٹه زن بهشت بهتر است از دنیا و چیزے که دران است حدثنا ابو الیمان قال حدثنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا یدخل احد الجنة فرموده پیغمبر خدا در نمی آید هیچ کسی بهشت را الا اری مقعده من النار لو اساء مگر آنکه نموده شود وجاے بودن او از آتش اگر بد کردی یعنی ایمان نداشتی و مسلمان نبودی لیزداد شکرا تا زیاده کند شکر را ازین حدیث معلوم شد که بعد مردن تحصیل امور خیر و عبادت خواهد بود ولا یدخل النار احد الا اری مقعده من الجنة لو احسن لیکون علیه حسرة حدثنا قتیبة قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن عمرو بن ابی عمرو عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی هریرة رضی الله عنه انه قال قلت یا رسول الله فرموده است ابی هریره که بتحقیق وی گفت که گفتم ای رسول خدا من اسعد الناس بشفاعتک یوم القیمة چیست نیکبخت ترین مردم بشفاعت تو روز قیامت یعنی این سعادت شفاعت روز قیامت نصیب کیست فقال لقد ظننت یا ابا هریرة پس فرمود بتحقیق میدانستم ای ابی هریره ان لا یسألنی احد عن هذا الحدیث اول منک اینکه نمی پرسد مرا احدی این حدیث پیش از تو لما رأیت من حرصک علی الحدیث از جهت چیزے که دیده ام از حرص تو بر شنیدن حدیث اسعد الناس بشفاعتی یوم القیمة من قال لا اله الا الله خالصا من قبل نفسه سعید ترین مردم بشفاعت من روز قیامت کسی است که گفته این کلمه توحید از پیش خود در حالیکه خالص است از توهم ریا حدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن ابراهیم عن عبیدة عن عبد الله رضی الله عنه قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم انی لاعلم آخر اهل النار خروجا منها وآخر اهل الجنة دخولا فرمود پیغمبر خدا بتحقیق من دانا ترم آخرین اهل دوزخ را از روی خروج از دوزخ و آخر اهل بهشت را از روی دخول در بهشت رجل یخرج من النار حبوا مردیست که برون می آید از آتش بسرین وزانو یعنی غیر آن فیقول الله اذهب فادخل الجنة پس میگوید خدا مر او را برو در آی در بهشت فیأتیها فیخیل الیه انها ملأی پس می آید بهشت را پس در خیال او می اندازد که بهشت پر است از مردم فیرجع فیقول یا رب وجدتها ملأی پس بر میگردد و میگوید ای پروردگار من یافتم بهشت را پر فیقول اذهب فادخل الجنة فیأتیها فیخیل الیه انها ملأی فیرجع فیقول یا رب وجدتها ملأی فیقول اذهب فادخل الجنة فان لک مثل الدنیا وعشرة امثالها او ان لک مثل عشرة امثال الدنیا فشک راوی است فیقول تسخر منی او تضحک منی پس میگوید آیا تسخر و استهزا میکنی با من یا خنده میکنی با من کلمه او در تسخر منی او تضحک منی بمعنی با است و شک راوی است در تسخر و تضحک وانت الملک و حال آنکه تو ملکی و استهزا لائق شان تو نیست فلقد رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ضحک حتی بدت نواجذه پس بتحقیق دیدم رسول خدا را که خنده کرد تا آنکه ظاهر شد دندان آنحضرت که در میان اضراس و رباعیه است وکان یقال ذلک ادنی اهل الجنة منزلة و بوده که گفته میشد آن مرد کمتر اهل جنت است از روی رتبه و قدر حدثنا مسدد

وتعلق ندیشتند بتعظیم آن روز و نزد مباح بود ایشان را شکار در روز شنبه آمدند ماهیان ایشان را و این ابتلا بود از پروردگار تعالی مر ایشان را که روز منع شکار ماهی بسیار پدید آمدی و روز اباحت شکار ظاهر نشدی و اصلاً کسے ندیدے کذلک نبلوهم بما کانوا یفسقون همچنان می آزمائیم ایشان را بسبب خروج ایشان از دائره فرمان که حیله جستند برای شکار آن بساختن حوضها نزدیک دریا و جویها از دریا بران حوضها بریدند در روز شنبه که روز آمدن ماهیان بود آنها را بسوی حوضها رانده بند جمع کرده میداشتند و روز یکشنبه از ان حوضها شکار میکردند و اهل آن دیه گروه بودند جمعی مباشر این کار و جمعی ناهی از ان و جمعی نه مباشر و نه مانع چنانچه اشارت میکند بدان و اذ قالت امة منهم و وقتیکه گفت گروهے از اهل آن ده مر گروهے ناهی را چرا پند میکنید گروهی مباشر را که خدا هلاک کننده ایشان است در دنیا یا عذاب کننده ایشان است عذابی سخت در آخرت گفتند گروه ناهی این وعظ ما عذر خواستنی است از ما بسوی پروردگار شما و شاید ایشان بترسند از خدا و باز مانند پس وقتی که فراموش کردند آن مباشران چیزے را که پند داده میشدند و قبول نکردند پند را بر هانیدیم ناهیان را از بدی و گرفتیم آنانی را که ستم کردند و نافرمانی نمودند بعذاب سخت پس آنکه خروج کردند از حد فرمان پس آن زمان که گردن کشیدند از آنچه نهی کرده شده بودند گفتیم ایشان را بگردید شما بوزینگان دور افتاده از رحمت و این ترجمه آیات است الی قوله قردة خاسئین و میگوید مؤلف بئیس در این آیت که صفت عذاب است بمعنی شدید عذاب سخت ذکر نکرد مؤلف درین قصه حدیثی که مسند او از حیثیت شرط خود و مستفاد از کشاف آنکه سند یان لعنت کرد ایشان را یعنی آنانکه تجاوز کرده بودند از نهی ایشان داود علیه السلام پس صبح کردند ناهیان روزے در مجالس خود و دید برآمد از مفسدین احدے پس بر دیوار بر آمده دیدند که همه بوزینگان مسخ

قال حدثنا ابو عوانة عن عبد الملك عن عبد الله بن الحارث بن نوفل عن العباس رضي الله عنه انه قال للنبي صلى الله عليه وآله وسلم هل نفعت ابا طالب يعني گفت عباس مر پيغمبر خدا را آيا نفعي رسانيدي ابو طالب را بچيزي از ثواب كه حمايت ميكرد با تو و دفع آزار مشركان جواب محذوف است بجهت اختصار چنانكه تصريح يافته در حديثي ديگر كه وي در ضحضاح خواهد بود

باب الصراط جسر جهنم مر الجسر دوزخ است

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سعيد وعطاء بن يزيد ان ابا هريرة رضي الله عنه اخبرهما عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم **ح** وحدثني محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهري عن عطاء بن يزيد الليثي عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال ناس يا رسول الله هل نرى ربنا يوم القيمة گفت ابو هريره گفتند مردم اي رسول خدا آيا مي بينيم پروردگار خود را روز قيامت فقال هل تضارون في الشمس ليس دونها سحاب پس فرمود آيا منازعت و مزاحمت ميكنيد در ديدن آفتاب كه نيست نزديك آن ابري قالوا لا يا رسول الله گفتند مزاحمتي نمي كنيم قال هل تضارون في القمر ليلة البدر ليس دونه سحاب قالوا لا يا رسول الله قال فانكم ترونه يوم القيمة كذلك فرمود تحقيق شما مي بينيد خدا را روز قيامت همچنين يعني بي مزاحمت مردم به كمال وضوح يجمع الله الناس فيقول من كان يعبد شيئا فليتبعه يكجا ميكند خدا مردم را پس ميگويد كسيكه بود كه عبادت ميكرد چيزي را پس بايد متابعت كند آن را فيتبع من كان يعبد الشمس پس در پي آن ميرود كسيكه عبادت ميكند آفتاب را ويتبع من كان يعبد القمر از فرقهاي مشركان چنانكه آفتاب پرست اند و پرستي معلوم شده ويتبع من كان يعبد الطواغيت جمع طاغوت است بطاء مهمله وغين معجمه اگر گوئي در روز قيامت آفتاب كور خواهد بود پس اتباع مهر و ماه چگونه ميشود كرماني در جواب ميگويد كه مهر و ماه در آن روز موجود باشد ليكن آفتاب مكور و ماه منخسف خواهد بود و ميتوان گفت كه معني اين كلام آنست كه هر كس موافق عقيده خود كه خدا را درين نشاة دنيا دانسته در آن روز خدا را بهمان صورت مشاهده خواهد كرد پس ذكر مهر و ماه بر سبيل تمثيل است والله اعلم بحقيقة الحال وتبقى هذه الامة فيها منافقوها و باقي مي ماند اين امت مرحومه محمدي بحالي كه دران منافقان اين امت اند مختلط اند با وليا است و مخلصان ايشان وگمان كرده اند كه اختلاط با ايشان نفع ميكند فياتيهم الله في غير الصورة التي يعرفون پس مي آيد ايشان را يعني مخلصان اين امت را خدا در غير صورتي كه مي دانستند فيقول انا ربكم پس ميگويد اين صورتي كه غير صورت خدا است منم پروردگار شما اتيان صورت و اطلاق آن بر خدا از قبيل متشابهات است و در باب متشابهات دو فرقه اند مفوضه كه حواله ميكنند علم آن بخدا سبحانه وتعالى فرقه دوم مأوله اند ميگويند مراد از اتيان تجلي و كشف حجاب است و مراد از صورت صفت است فيقولون نعوذ بالله منك پس ميگويند اوليای اين امت پناه مي جوئيم بخدا از تو هذا مكاننا حتى ياتينا ربنا اين جاي ما است يعني ثابت مي مانيم از اينجا تا آنكه بيايد پروردگار ما فاذا جاءنا ربنا عرفناه پس وقتي كه آيد پروردگار ما مي شناسيم او را فياتيهم الله في الصورة التي يعرفون پس مي آيد ايشان را خدا در صورتي كه آنرا مي شناسند و اعتقاد كرده اند فيقول انا ربكم فيقولون

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

داود بر زبور است بالفتح يعني كتاب ميگويند عرب زبرت يعني كتبت نوشتم و جمع كردم و صحيفه و داود ابن ايشا بكسر همزه و سكون تحتيه بعد الف معجمه ابن عويد بمهمله و موحده بروزن جعفر ابن باعز بموحده و مهمله مفتوحه ابن سلمون بن ناياب بتحتيه و در آخر موحده ابن رام بحضرون بمهمله بعد الف معجمه ابن فارص بفا و در آخر مهمله ابن يهودا ابن يعقوب است عليهما السلام و باز ذكر ميكند مؤلف با تفسير غريب الفاظ آيتي را كه در شان اوست ولقد آتينا داود منا فضلا و هر آينه عطا كرديم داود را از نزد خود فضيلتي چنانچه بيان فرموده باره از آن فضيلت در آيت يا جبال اوبي معه يعني فرموديم كه اي جبال راجع باشيد و تكرير ديد با داود و آن بكرير خود چنانچه گفته اند مرويست از ضحاك كه اوبي تسبيح است بلغت حبش و در مشاهير كتب لغت بمعني ترجيع است و قوله كه معني جنين باشد والله اعلم قال مجاهد گفت مجاهد در تفسير فقال اوبي سبحي معه تسبيح گوئيد با وي و باز گردانيد آواز خود را با وي در وقت تسبيح والطير و فرموديم پرندگان را همچنان والنا له الحديد و نرم گردانيديم مر او را آهن كه بدست وي مثل موم گشتي بي آتش و كوفتن هر چه كه خواستي تغير دادي آنكه فرمان داديم ان اعمل سابغات اينكه بساز زرههاي فراخ و دراز و سابغ در اصل تمام و كامل گويند و مراد از انجا زرههاي موصوف است

أنت ربنا پس میگویند منم پروردگار شما پس میگویند اولیای امت تو ئی پروردگار ما فیتبعونه پس متابعت میکنند او را ویضرب جسر جهنم وزده میشود پل دوزخ بران قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاكون اول من یجیز فرمود رسول خدا پس باشم من نخستین کسی که میگذرد ازان ودعاء الرسل یومئذ اللهم سلم سلم ودعای رسولان درین روز که میگذرند از پل دوزخ این است ای خدا سلامت دار سلامت دار وبه كلاليب مثل شوك السعدان وبآن پل دوزخ قلابهاست مانند خار سعدان نام درختی است خار دارد اما رأیتم شوك السعدان آیا دیده اید خار سعدان قالوا نعم یا رسول الله گفتند آری دیده ایم ای رسول خدا قال فانها مثل شوك السعدان فرمود بتحقیق آن کلالیب مانند خار سعدان است غیر انها لا یعلم قدر عظمها الا الله غیر آنکه آن شوکها نمیدانند مقدار کلانی آن را غیر خدا فتخطف الناس باعمالهم پس میربایند مردم را بموجب عملهای ایشان فمنهم الموبق بعمله ومنهم المخردل بعضی ازیشان هلاک کرده شده اند بسبب عمل خود وبعضی ازانها مخردل اند مخردل مشتق است از خردل بمعنی قطع وخدش ودرین کلمه سه روایت آمده بخای معجمه ودال مهمله وبجیم مجردل بجیم مشتق از جردل بمعنی مشرف بر هلاک وسقوط وبذال معجمه نیز روایت کرده اند بطریق شک ثم ینجو پس رستگار میشود حتی اذا فرغ الله من القضاء بین عباده تا وقتیکه فارغ میشود خدا از تقضای احکام میان بندهای خود واراد ان یخرج من النار من اراد ان یخرجه ممن کان یشهد ان لا اله الا الله وخواسته اینکه برآرد کسی که خواسته برآوردن آن از جمعی که شهادت میدهند اینکه نیست معبودی بحق مگر الله واجب الوجود امر الملائكة ان یخرجوهم فیعرفونهم بعلامة آثار السجود امر کند فرشتها را اینکه برون آرید آنها را پس می شناسند آنها را بعلامت آثار سجده وحرم الله علی النار ان تاكل من ابن ادم اثر السجود وحرام کرده است خدا بر آتش اینکه بخورد از ابن آدم اثر سجده را که بر پیشانی وارند یا هفت اعضا را که بآن سجده میکنند فیخرجونهم قد امتحشوا پس می برآرند آنها را و حال آنکه سوخته شده اند فیصب علیهم ماء یقال له ماء الحیوة پس ریخته می شود بر ایشان آبی که گفته میشود آن را آب حیات فینبتون نبات الحبة فی حمیل السیل پس میرویند وتازه میشوند رستن دانه در کنار سیل مراد ازین دانه تخم ریاحین است ویبقی رجل مقبل بوجهه علی النار وباقی می ماند در دوزخ مردی که اقبال کننده است بروی خود بر آتش یعنی روی خود جانب آتش دارد فیقول یا رب قد قشبنی ریحها واحرقنی ذكاها پس میگوید آن مرد ای پروردگار من تحقیق ایذا کرد مرا بوی آن وسوخت مرا تندی آتش فاصرف وجهی عن النار پس بگردان روی مرا از جانب آتش پس همیشه میخواند خدا را باین دعا فیقول لعلك ان اعطیتك ان تسألنی غیره پس میگوید خدا شاید که تو اگر عطا کنم ترا سوال کنی غیر آن را فیقول لا وعزتك لا اسألك غیره پس میگو سوگند عزت وبزرگی تو که سوال نکنم ترا غیر این فیصرف وجهه عن النار پس باز میگرداند حق سبحانه تعالی روی او را از جانب آتش ثم یقول بعد ذلك یا رب قربنی الی باب الجنة پس میگوید بعد ازان ای پروردگار من نزدیک گردان مرا جانب در بهشت فیقول الیس قد زعمت ان لا تسألنی غیره پس میفرماید آیا نیست که تحقیق گفتی تو که سوال نکنم غیر آن ویلك یا ابن ادم

بجدائی ودر بعضی نسخ بمعتصم بزیادت خوانت آمده یعنی پس شکسته گردد ودر بعضی از نسخ معتمد آمده واعملوا صالحا انی بما تعملون بصیر وفرمودیم داؤد را یا اهل بیت او بکنید عمل شائسته خالص که بتحقیق من بآنچه میکنید بینا ام لائق آن پاداش میدهم وسیاق آیت دلالت دارد برآنکه عمل صالح نیز میسر شد او را یا اهل بیت او بلطف وتوفیق الهی ودر روایت کشمیهنی این در تفسیر زیاده است که گفت ایشان در گریه ربنا افرغ علینا صبرا در قصه جالوت مشرک که قتل کرد او را داؤد علیه السلام یعنی آنوقت ای پروردگار ما فرو دآر از نزد خود بر ما شکیبائی را بسطة در قصه مذکور بمعنی زیادة وفضلا یعنی خدا تعالی برگزیده است طالوت را بر شما وداؤد را افزونی در جسم وبزرگی وبسیاری در علم وتمام قصه در قرآن مجید مذکور است

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابی هریرة قال قال النبی صلی الله علیه وسلم خفف علی داؤد القرآن سبک گردانیده شد بر داؤد علیه السلام قرأت کتاب او را که زبور است وقرآن هر خبر جامع را گفته اند اطلاق کرده میشود بر کتاب او که وحی کرده شده بود یا قرأت توریت چه زبور تمام مواعظ بود وتلقی احکام از فرائض وحدود وحلال وحرام از توریت میکرد وکان یامر بدوابه فتسرج پس بود داؤد که امر میکرد بزین کردن دوابهای خود پس زین کرده میشدند فیقرأ القرآن قبل ان تسرج دوابه پس می خواند تمام قرآن را پیش ازانکه زین کرده شوند دوابهای وی در روایت موسی بن عقبه که بعد ازین است تو گرد بدابه بافراد است وهمچنان است در روایت کتاب التفسیر شاید که افراد باعتبار جنس است یا اراده است جمع ازان وجمع باعتبار دواب اتباع با بجمله سیاق دلالت دارد بلکه صریح عبارت بران بود که قرأت توریت بآن کلانی که داشت وا من او قبیل طی زمان است وآن امری مقرر است نزد عارفین ودر حدیث آمده که برکت داخل میشود در زمان پس تا آنکه واقع میشود در زمان عمل کثیر کذا ذکره ونقل کرده از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که در رکاب پا می نهاد در پای دیگر در رکاب نهادن ختم قرآن میکرد

ما اغدرك وای ترا ای ابن آدم چه غدر و نقض عهد داری فلا يزال يدعو پس نایم دعا میکند و میگوید فيقول لعلى ان اعطيتك ذلك ان تسالني غيره پس میگوید خدا شاید که اگر بدهم ترا آن را بخواهی این که سوال کنی مرا غیر آن فيقول لا وعزتك لا اسألك غيره پس میگوید آن مرد سوگند بعزت تو سوال نمیکنم غیر آن فيعطي الله من عهود و مواثيق ان لا يسأله غيره پس میدهد خدا را عهدها و پیمانها اینکه سوال نکند غیر آن فيقربه الى باب الجنة پس نزدیک میگرداند او را بسوی در بهشت فاذا راى ما فيها سكت ما شاء الله ان يسكت پس وقتی که می بیند چیزی را که در بهشت است خاموش میشود بقدری که خواسته خدا این را که خاموش باشد ثم يقول يا رب ادخلني الجنة پس میگوید ای پروردگار من در آر مرا بهشت را فيقول اوليس قد زعمت ان لا تسألني غيره ويلك يا ابن آدم ما اغدرك فيقول يا رب لا تجعلني اشقى خلقك پس میگوید ای پروردگار من مگردان مرا شقی ترین خلق خود مراد خلقی است که بیرون بهشت اند یا گوییم اسم تفضیل بمعنی اصل فعل است فلا يزال يدعو حتى يضحك پس همیشه دعا میکند تا آنکه خنده میکند خدا فاذا ضحك منه اذن له بالدخول فيها پس وقتی که خنده میکند از آن ارشاد میدهد مر او را به در آمدن در بهشت فاذا دخل فيها قيل له تمن من كذا فيتمنى پس وقتی که در آمد در بهشت گفته میشود مر او را آرزو کن بخواه از این نعمتها پس آرزو میکند ثم يقال له تمن من كذا فيتمنى حتى تنقطع به الاماني پس گفته میشود مر او را بخواه از این چیزها پس می خواهد تا آنکه منقطع میشود بوی آرزوها از خواهش نی ماند او را فيقول له هذا لك ومثله معه پس میگوید خداوند ذو الانعام او را آنچه طلبیدی ترا دادم و مثل آن با وی دادم قال ابو هريرة وذلك الرجل آخر اهل الجنة دخولا گفت ابو هریره و آن مرد آخر اهل جنت است از روی دخول در بهشت قال وابو سعيد الخدري جالس مع ابي هريرة گفت راوی این حدیث و ابو سعید خدری نشسته بود با ابو هریره وقتی که این روایت کرد ابو هریره لا يغير عليه شيئا من حديثه تغیر نمیکرد بر ابی هریرة چیزی از حدیث او حتى انتهى الى قوله هذا لك ومثله معه تا آنکه رسید ابو هریره بسوی قول او هذا لك ومثله معه قال ابو سعيد سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول هذا لك وعشرة امثاله گفت ابو سعید شنیدم رسول خدا را میفرمود این مر تراست وده مانند آن قال ابو هريرة حفظت مثله معه گفت ابو هریره من یاد دارم که مثله معه فرموده در دفع این تعارض گفته ابو سعید راجح است از آنکه ثقه است و زیادتی ثقه سیما که مثبت باشد مقبول است

بسم الله الرحمن الرحيم كتاب الحوض

حوض نام آبیست در بهشت مخصوص بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و مخلوق است امروز موجود است مانند بهشت و احادیث کثیره درین باب وارد است بحیثیتی که متواتر المعنی شده و کوثر که در سوره انا اعطینا واقع است اشارت بهمین حوض است چنانکه درین باب چندی از احادیث آورده

باب

قول الله انا اعطيناك الكوثر باب در بیان کوثر است که درین سوره مذکور است وقال عبد الله بن زيد قال النبي صلى الله عليه واله وسلم اصبروا حتى تلقوني على الحوض فرمود پیغمبر خدا صبر کنید تا آنکه ملاقات کنید مرا بر حوض این را امر بود

صلی الله علیه وسلم انی اقول والله لاصومن النهار ولاقومن الليل ما عشت زمین میگیم سوگند خدا هر آینه روزه میدارم روز را و هر آینه قیام میکنم شب را مادام که زنده باشم فقال له رسول الله پس گفت او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انت الذي تقول ذلك آن کسی که میگوئی این را والله لاصومن النهار ولاقومن الليل ما عشت قلت قد قلته گفتم بتحقیق گفته ام آن را قال انك لا تستطيع ذلك فرمود بتحقیق تو نمی توانی آن را فصم وافطر و قم ونم پس روزه دار گاهی و افطار کن گاهی و قائم شو شب و خواب هم کن وصم من الشهر ثلثة ايام فان الحسنة بعشر امثالها و روزه دار از ماه سه روز پس بتحقیق نیکی مجرا و مجزیست بده مانند آن وذلك مثل صيام الدهر و آن روزه داشتن سه روز از هر ماه مانند روزه داشتن تمام مدت عمر است تا مدت مذکوره فقلت اني اطيق افضل من ذلك پس گفتم بتحقیق من توانم و طاقت دارم افزون تر از آن در ثواب يا رسول الله قال فصم يوما وافطر يومين فرمود پس روزه دار یک روز و افطار کن دو روز فقلت اني اطيق افضل من ذلك پس گفتم بتحقیق من طاقت دارم فاضل تر ازین نیز یا رسول الله قال فصم يوما وافطر يوما فرمود پس روزه دار یک روز و افطار کن یک روز وذلك صيام داود و این وجه در عمل روزه داشتن داود است وهو اعدل الصيام و آن عمل میانه است در روزه داشتن میان افراط و تفریط قلت اني اطيق افضل منه گفتم بتحقیق من طاقت دارم فاضل تر ازین و زیاده تر ازان یا رسول الله فقال لا افضل من ذلك پس فرمود نیست فاضل تر ازان که صوم عادت میشود و شاید که بعروض ملال در آخر ازان بضعیف شدن بدن اجر بکاهد و دیده آب صوم الدهر از کتاب الصوم گذشت

حدثنا خلاد بفتح خاء معجمه و تشدید لام در آخر دال مهمله بن يحيى قال حدثنا مسعر بکسر میم قال حدثنا حبيب بن ابي ثابت عن ابي العباس الشاعر سائب عن عبد الله

فرموده چون مقرر شده بود که امامت قریش تفویض یافته و انصار ازین معنی بیدلی داشته اند فرمود که صبر کنید تا آنکه ملاقات کنید مرا بر حوض کند ارک آن خواهد شد **حدثنا** يحيى بن حماد قال حدثنا ابو عوانة عن سليمان عن شقيق عن عبد الله رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه واله وسلم قال انا فرطكم على الحوض ح وحدثنى عمرو بن على قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا شعبة عن المغيرة قال سمعت ابا وائل عن عبد الله رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه واله وسلم قال انا فرطكم على الحوض فرط بفا و را هر دو مفتوح در آخر طار مهمله آن را گویند که مسافر کسے را پیشتر فرستد تا آماده کند ضروریات را از آب و طعام و لیرفعن معی رجال منکم و هر آئنه برداشته میشوند با من جمعے مردم از شما یعنی همراهی میکنند با من ثم ليختلجن دونى بستر جدا کرده میشوند از پیش من و منع کرده میشوند از حوض فاقول يا رب اصحابی پس میگویم من ای پروردگار من اینها اصحاب من اند چرا دور باید کرد فيقال انك لا تدرى ما احدثوا بعدك پس گفته میشود بتحقیق تو نمیدانی چیزے که پیدا کرده اند از بدعتهای سیئه بعد از فوت تو مراد غیر خلفای اربعه اند که در زمان ایشان بدعتی مخالف احکام شرعی روی نداده بود و آنکه بعضی مخالفان دین و ملت نسبت بخلفای ثلثه کرده اند همه باطل و لا یعبأ به است تابعه عاصم عن ابى وائل متابعت کرده مغیره را عاصم از ابی وائل یعنی چنانکه روایت کرده مغیره از ابی وائل عاصم نیز روایت کرده از وے وقال حصين عن ابى وائل عن حذيفة عن النبى صلى الله عليه واله وسلم **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال حدثنى نافع عن ابن عمر رضى الله عنهما عن النبى صلى الله عليه واله وسلم قال امامكم حوض كما بين جرباء واذرح فرمود پیش شما حوض است مساحت آن مثل مسافت میان این دو قریه است جربا بفتح جیم و سکون را و با موحده مقصور است نزد جمهور و نزد بعضے ممدود است قسطلانی گفته ممدود است و در فرع و در مشارق گفته مقصور است و در کتاب بخاری ممدود آمده اذرح قسطلانی بفتح همزه و سکون ذال معجمه و ضم را بعد از آن حار مهمله ضبط کرده است و این هر دو نامهای دو قریه است که بشام است مسافت میان هر دو قریه سه شبانه روز است **حدثنا** عمرو بن محمد قال حدثنا هشيم قال اخبرنا ابو بشر وعطاء بن السائب عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضى الله عنهما قال الكوثر الخير الكثير الذى اعطاه الله اياه گفت ابن جبیر کوثر که در انا اعطيناك الكوثر واقع است بمعنے خیر کثیر است آنکه عطا کرده خدا آن حضرت را قال ابو بشر قلت لسعيد ان اناسا يزعمون انه نهر فى الجنة گفت ابو بشر گفتم مر سعید را که بتحقیق جمعے از مردم میگویند آن نهریست جاری در بهشت فقال سعيد النهر الذى فى الجنة من الخير الذى اعطاه الله اياه پس گفت سعید نهرے آنکه در جنت است از جمله نکوئیست آنکه داده است آن را خدا آن حضرت را **حدثنا** سعيد بن ابى مريم قال اخبرنا نافع بن عمر عن ابن ابى مليكة قال قال عبد الله بن عمرو رضى الله عنهما قال النبى صلى الله عليه واله وسلم حوضى مسيرة شهر فرمود پیغمبر خدا حوض من راه یک ماه است از حدیث سابق معلوم شده که بمسیرة آن دو قریه است کرمانی گفته مسافت میان آن دو قریه

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

ثلثة ايام روزه دار از ماه سه روز قال ذلك صوم الدهر فرمود پس آن روزه سه روز از ماه روزه تمام روزگار است او کصوم الدهر یا مانند روزه تمام روزگار است شک راوی است قلت انى اجد بى گفتم تحقیق من می یابم قال مسعر یعنی قوة گفت مسعر مراد میدارد ابن عمرو بن عاص ازین کلام یافتن توانائی را در خود بر صوم دوام قال فصم صوم داؤد فرمود پس روزه دار روزه داؤد وكان يصوم يوما ويفطر يوما و بود داؤد که روزه میداشت یک روز و افطار میکرد یک روز ولا يفر اذا لاقى و نمیگریخت از فرط قوت وقتیکه پیش می آمد فوج دشمن را و با وجود آن صوم دهر نمیداشت و در ابواب صوم گذشت

باب احب الصلوة الى الله صلوة

داؤد عليه السلام دوست ترین نماز یعنی بشب نزد خدا نماز داؤد است واحب الصيام الى الله صيام داؤد عليه السلام و دوست ترین روزه داشتن نزد خدا روزه داؤد است وكان ينام نصف الليل و بود داؤد عليه الصلوة والسلام که خواب میکرد نیم شب

رشبانه روز است قدر ماه وابيض من اللبن وريحه اطيب من المسك آب آن سفيد تر است از شير و بوی وی خوشتر است از مشک آميخته که درين حديث آمد لفظ قول نحويان ميکند که گفته اند اسم تفضيل از لون نمی آيد و دليل است مر آنکس را که تجويز کرده آمدن اسم تفضيل از لون و در شعر عرب هم نيز واقع شده است جارية في درعها الفضفاض ابيض من اخت بني اباض وکيزانه کنجوم السماء وکوزها که بر دور آنست مانند کواکب آسمان ظاهر آنست که تشبيه در حق عدد وکثرت آنست چنانکه در حديث آخر تصريح يافته بعدد نجوم تقدير لازم آمده که کلان تر از آسمان باشد و تواند که تشبيه در حق نورانيت باشد فلا يتأتى التعيين الروايتين من شرب منه فلا يظمأ ابدا کسيکه خورد از ان آب تشنه نشود هرگز بايد استثنى داخل اوصاف کمال او نباشد از انکه لذت آب بعد از تشنگی ميباشد مگر آنکه گويند که اين خاصه آبهای دنياست يا آنکه مراد از عدم تشنگی عدم ايذای اوست **حدثنا** سعيد بن عفير قال حدثنی ابن وهب عن يونس قال ابن شهاب حدثنی انس بن مالك رضی الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ان قدر حوضی کما بين ايلة وصنعاء من اليمن فرمود مقدار مساحت حوض من چنانکه ميان ايله و صنعا يمن است وان فيه من الاباريق کعدد نجوم السماء و تحقيق ابريقها در وی مانند شمار ستاره های آسمان است پوشيده نماند تخالفی که درين احاديث است والمقصود انما هو بيان الکثرة **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا همام عن قتادة عن انس عن النبی صلى الله عليه وآله وسلم ح وحدثنا هدبة بن خالد قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة عن انس بن مالك رضی الله عنه عن النبی صلى الله عليه وآله وسلم قال بينما انا اسير فی الجنة اذا انا بنهر حافتاه قباب الدر المجوف فرمود در ميان آنکه من سير ميکردم در بهشت ناگاه ديدم که بنهری رسيدم که در اطراف آن نهر قبهاست از مروارید ميانه قال قلت ما هذا يا جبريل گفتم چه چيز است اين ای جبرئيل قال هذا الکوثر الذی اعطاك ربك گفت اين کوثر است که داده است ترا پروردگار تو فاذا طيبه او طينه مسك اذفر پس ناگاه ديدم که بوی آن يا گل آن مشک اذفر است شك هدبة شک کرده است درين دو لفظ هدبه شيخ مولف است اذفر بذال معجمه مشتق است از ذفر يعنی بوی تيز خوش و ناخوش مشک اذفر يعنی مشک تيز بوی **حدثنا** مسلم بن ابراهيم قال حدثنا وهيب قال حدثنا عبد العزيز عن انس رضی الله عنه عن النبی صلى الله عليه وآله وسلم قال ليردن علی ناس من اصحابی الحوض فرمود هر آينه وارد ميشوند بمن جمعی از اصحاب من حوض را حتى عرفتهم اختلجوا دونی تا آنکه شناختم ايشان را دور کرده شده اند از پيش من فاقول اصحابی پس ميگويم اصحاب من اند چرا دور کرده شده فيقول لا تدری ما احدثوا بعدك پس ميگويد نميدانی چيزی که احداث کردند بعد از تو **حدثنا** سعيد بن ابی مريم قال حدثنا محمد بن مطرف قال حدثنی ابو حازم عن سهل بن سعد رضی الله عنه قال قال النبی صلى الله عليه وآله وسلم انی فرطکم علی الحوض من مر علی شرب ومن شرب لم يظمأ ابدا من پيشرو شما ام بر حوض و کسيکه بگذرد بر من بنوشد و کسيکه بنوشد تشنه نشود هرگز ليردن علی اقوام اعرفهم ويعرفونی هر آينه وارد ميشوند بر من جمعی که می شناسم من آنها را و می شناسند

وقت سحر بر ذمه من مگر بجا آرن حضرت خويه بودی و در باب من نام عند السحر از تهجد گذشت **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا سفيان عن عمرو بن دينار عن عمرو بن اوس الثقفی انه سمع عبد الله بن عمرو قال قال لی رسول الله صلى الله عليه وسلم احب الصيام الى الله صيام داود وکان يصوم يوما ويفطر يوما واحب الصلوة الى الله صلوة داود وکان ينام نصف الليل ويقوم ثلثه وينام سدسه ترجمه معلوم شد

باب قوله تعالى واذکر عبدنا داود ذا الايد وذکر کن بنده ما داود را که خداوند قوت است در دين يا بتسخير جبال وطير ومحکم گردانيدن مملکت وی و در دين نيز گفتار فصل خطاب با نبوت چنانچه مذکور شود و در استقامت و اعتدال در عبادت انه اواب تحقيق او بسيار رجوع آرنده بود انا سخرنا الجبال معه تحقيق ما رام کرديم کوهها را با داود که مير فتند با وی هر جا که ميخواست يسبحن بالعشی والاشراق بجای او تسبيح ميکردند بشام گاه و بامداد والطير محشورة ورام کرديم پرندگان را جمع شده صف زده سر دست کل له اواب هريک از کوه و پرندگان ارنيا و نزد او راجع و منقاد بودند وشددنا ملکه و محکم کرديم پادشاهی او را به بسياری لشکر و کثرت پاسبانان روايت است از ابن عباس که پاسبانی ميکردند او را هر شب سی و سه هزار مرد بيدار و اتيناه الحکمة و چون صبح ميکرد گفته ميشد که باز گرديد که خشنود شد از شما پيغمبر خدا پس می آمد عوض ايشان و آخرين گروه جماعه ديگر بودند و اتيناه الحکمة و عطا کرديم او را کمال علم و عمل و فصل الخطاب وکلام فاصل ميان حق و باطل يا بيان مراد و غير مراد و قول مجادله

آنها را شناختم فیحال بینی و بینهم پس منع کرده میشود میان من و میان آن جماعت که وارد شده بودند.
قال ابو حازم فسمعنی النعمان بن ابی عیاش گفت ابو حازم پس شنید مرا النعمان بن ابی عیاش ابو عیاش
بفتح مهمله و تشدید یا، مثناة تحتیه و شین معجمه فقال هکذا سمعت من سهل پس گفت آیا همچنین شنیده از سهل
که او صحابی است فقلت نعم گفتم آری فقال اشهد علی ابی سعید الخدری لسمعته و هو یزید فیها گفت
گواهی میدهم بتصمیم قلب بر ابی سعید خدری که هر آئینه شنیده ام ابو سعید خدری را و حال آنکه او زیاده میکرد
درین حدیث فاقول انهم منی پس میگویم تحقیق این جماعت از من اند و از اصحاب من اند فیقال انک لا تدری
ما احدثوا بعدک پس گفته میشود یعنی خدا میگوید تحقیق تو نمیدانی چیزی را که احداث کرده اند بعد از تو فاقول
سحقا سحقا لمن غیّر بعدی پس میگویم دوری دوری باد مرکسی را که تغیر کرده احکام دین را بعد از من تکرار سحقا
از برای تاکید است و منصوب است بنابر مصدریة ای سحقا سحقا و قال ابن عباس رضی الله عنهما سحقا بمعنی بعدا
است سحیق بمعنی بعید است سحقه و اسحقه بمعنی ابعده یعنی لازم و متعدی هر دو آمده و قال احمد بن شبیب بن
سعید الحبطی قال حدثنا ابی عن یونس عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة انه کان یحدث ان
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یرد علی یوم القیمة رهط من اصحابی مرسل است از ابی هریره که تحقیق
وی حدیث میکرد که تحقیق رسول خدا فرموده وارد میشوند بر من روز قیامت گروهی از اصحاب من فیحلئون
عن الحوض پس منع کرده میشوند از حوض یحلئون بمهمله از تحلیه بمعنی منع گفته میشود حلاه من الماء اذا طرده و منعه
این کلام بتخفیف لام حلاه من الماء یعنی که راند و کسی را و منع کرد او را از آب فاقول یا رب اصحابی پس میگویم
ای پروردگار من اینها یاران من اند فیقول انک لا علم لک بما احدثوا بعدک پس میگوید خدا تحقیق ترا
علم نیست بچیزی که احداث کرده اند پس از تو انهم ارتدوا علی ادبارهم القهقری تحقیق اینها برگشتند بر
پس پشت خود برگشتن پس پا ح و قال شعیب عن الزهری کان ابو هریرة یحدث عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم
فیجلون بود ابو هریره حدیث میکرد از پیغمبر خدا فیجلون بجیم از جلای وطن و قال عقیل فیحلئون و قال الزبیدی عن
الزهری عن محمد بن علی عن عبید الله بن ابی رافع عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم
حدثنا احمد بن صالح قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنی یونس عن ابن شهاب عن ابن المسیب انه
کان یحدث عن اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یرد
علی الحوض رجال من اصحابی فیحلئون عنه فاقول یا رب اصحابی فیقول انک لا علم لک بما احدثوا بعدک انهم
ارتدوا علی ادبارهم القهقری **حدثنا** ابراهیم بن المنذر الحزامی قال حدثنا محمد بن فلیح قال حدثنا ابی قال حدثنی
هلال عن عطاء بن یسار عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال بینا انا قائم
فاذا زمرة فرمود در میان آنکه من استاده بودم ناگاه دیدم گروهی از مردم حتی اذا عرفتهم خرج رجل من بینی و بینهم
وقتیکه شناختم اینها را بیرون آمد مردی از میان من و میان این گروه فقال هلم پس گفت جماعت بیائید
فقلت این قال الی النار پس گفتم کجا آیند گفت بسوی دوزخ واللہ قلت بخدا سوگند گفتم و ما شأنهم
چه حال است ایشان را قال انهم ارتدوا بعدک علی ادبارهم القهقری این کلام مشعر است که این

در آمدند بر داود ففزع منهم پس بترسید داود از ایشان زیرا چه ایشان ملائکه بودند
بر صورت آدمی در آمدند در روز خلوت برای عبادت کذا ذکره قالوا لا تخف گفتند
مترس خصمان بغی بعضنا علی بعض یا دو گروه خصم هم که ستم کرده است بعضی از ما بر بعضی
دیگر فاحکم بیننا بالحق پس حکم کن میان ما آنچه واقعی است و لا تشطط و حیف و میل مکن در
حکم و این معنی راجع است تفسیر مؤلف آن را بقول روی و لا تسرف و از حد مگذر واهدنا
الی سواء الصراط و راه نما ما را بسوی راه راست
ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجة خطاب
قول معی است که گفت این خصم دیگر برادر منست
مر او را نود و نه میش است و نعجه در لغت بمعنی
میش است و گفت مؤلف یقال للمرأة نعجة و یقال
لها ایضا شاة گفته میشود مر زن را نعجه و نیز گفته
میشود مر او را شاة اشارت است بآنکه نعجه در اینجا
کنایت است از زن و این مرافعه بطریق تصویر
تمثیل است برای تنبیه داود علیه السلام بر چیزی
که واقع شده روی آنکه در حقیقت دعوی
بود و تظلم برادر را بطلب زن چه ملائکه فارغ اند
از زن و نیست آن ایشان این کار و کنایت و تمثیل
ابلغ باشد در توبیخ چه آن مشعر است بآنکه این
عنا امریست که شرم داشته میشود از کشف
آن و اقرب آنچه روایت کنند از مفسران درینجا
آنست که خطبه کرده بود زنی را اوریا پس داود
خطبه کرد او را داود پس اختیار کردند او را ولیای
آن زن داود را و بود زلت داود آنکه خطبه
کرد بر خطبه برادر مسلمان باوجود کثرت زنان خود
ولی نعجة واحدة و مرا یک نعجه است فقال
اکفلنیها پس گفت آن بمادر را بامن گردان یعنی
نعجه را که داری و گفت مؤلف مثل و کفلها
ذکریا یعنی اکفلنیها مانند و کفلها است بمعنی
ضمها با خود گرفت مریم را زکریا و عزنی در خطاب
آیت بمعنی غلبنی غلبه کرد مرا اصله الزمنی
گشت غالب زائد میگویند عرب اعززته
یعنی جعلته عزیزا گردانیدم آن را غالب
فی الخطاب آیت است تعز مرتفع

از مرده تازه ایمان آورده بودند و بجهان برگشتند و همین قدر شناخته شدند که شناختند ایشان را و این معنی بر قومی که بمسیلمه کذاب همراهی کردند و هم در اول عهد خلافت صدیق اکبر رضی الله عنه برگشتند و در سنن آمده

ثم ذاذکرہ حتی اذا عرفتهم خرج رجل من بینی و بینهم پس ناگاه دیدم گروهی را تا آنکه وقتی که شناختم ایشان را بیرون آمد مردی از میان من و میان آن گروه فقال هلم قلت این قال الی النار والله قلت وما شانهم قال

انهم ارتدوا بعدک علی ادبارهم القهقری ترجمه این کلام گرمعلوم شده فلا اراه یخلص منهم الا مثل همل النعم پس گمان ندارم که خلاص میشوند در ایشان مگر مانند همل چارپایه میگذارند آن را همل چارپایه که بی متعهد نمی شود و چوپان نگاه نمی دهد تا آنکه ضایع میشود و هلاک میگردد و مراد اینجا آنست که خلاص نمیگردد از آتش مگر اندکی

حدثنا ابراهيم بن المنذر قال حدثنا انس بن عياض عن عبيد الله عن خبيب بن عبد الرحمن عن حفص

بن عاصم عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال ما بين بيتي و منبري

روضة من رياض الجنة تحقیق رسول خدا فرمود زمینی که میان خانه من و منبر من است روضه ایست از روضهای

بهشت در شرح این حدیث اقوال متعدده واقع شد بعضی گویند این پاره زمینی است که ملاصق است در مسجد نبوی حقیقة از بهشت است لیکن خواص بهشت ندارد و حق جل شانه سلب کرده خواص آن را از وی مگر ایمان انکه

بآن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که صادق و مصدق است ترتیب میدهند و قبول این قول مینمود و دیگر جماعت اندر این معنی

بحثی آمده حواله میکنند از بعلم الهی و قدرت وی تعالی سبحانه و بعضی گویند مراد آنست که همین پاره زمین را فردا

داخل در بهشت خواهند کرد و قومی آنست که در شرافت نزد خدا مانند روضه بهشت است و منبري على حوضي

و منبر من که در دنیا داشته بعینه روز قیامت بر حوض خواهد بود و حمل منبری روز قیامت بر حوض خواهد بود که بر آمده خطبه خواهد خواند و مردم را دعا کند و به بهشت در آورده عده که آن حضرت در تدارک آنرو گیهای که

کرده بظهور رسد **حدثنا** عبدان قال اخبرني ابي عن شعبة عن عبد الملك قال سمعت جندبا رضي الله

عنه قال سمعت النبي صلى الله عليه واله وسلم يقول انا فرطكم على الحوض **حدثنا** عمرو بن خالد قال

حدثنا الليث عن يزيد عن ابي الخير عن عقبة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج يوما فصلى

على اهل احد تحقیق پیغمبر خدا بیرون آمد از خانه پس دعا کرد بر اهل احد صلوته على الميت دعای آن حضرت

که بر مرده میکرد ثم انصرف الى المنبر فقال اني فرط لكم پس برگشت از دعا پس بر آمد بر منبر پس فرمود

تحقیق من پیش رو شما ام و انا شهيد عليكم و من گواهم بر نیک و بد شما واني والله لانظر الى حوضي الآن

تحقیق من بخدا سوگند هر آئینه من نظر میکنم بسوی حوض خود در این وقت یعنی بر من هیچ چیز از احوال آخرت شما

پوشیده نیست واني اعطيت مفاتيح خزائن الارض او مفاتيح الارض و من داده شده ام کلیدهای

خزائن زمین یا کلیدهای زمین شک راویست بحذف خزائن و مراد یکی است واني والله ما اخاف

عليكم ان تشركوا بعدي من نمی ترسم بر شما این را که شرک بیارید مراد ارتداد است بعد از من ولكني

اخاف عليكم ان تنافسوا فيها و لیکن می ترسم بر شما اینکه فخر کنید در دنیا یعنی می ترسم که کمال شما بر دنیا باشد

حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا حرمي بن عمارة قال حدثنا شعبة عن معبد بن خالد انه سمع حارثة

الجزء الثالث عشر من شیخ الاسلام

كتاب الانبياء

و تحقیق بسیاری از شریکان هر آئینه زیاده طلبی میکنند و خروج می نماید از حد حق خود بر بعضی دیگر الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات مگر آن کسانی که ایمان آوردند و عمل کردند عملهای نیکو را وقليل ما هم و اندک اند این چنین مردم وظن داود انما فتناه قال ابن عباس گفت ابن عباس در تفسیر کلمه فتناه اختبرناه یعنی دگمان برد داود و دانست آنکه امتحان کردیم او را یعنی باین حکومت امتحان کرد و بزلت خود و قرأ عمر خوانده است عمر بن الخطاب رضی الله عنه کلمه مذکوره را فتناه بتشدید التاء یا تشدید نون یعنی مذکور واقع قراءة شاذه است فاستغفر ربه پس طلب آمرزش کرد داود پروردگار خود را وخر راكعا و برو فتاد و بجای آورد سجده کنان واناب و بازگشت بخدا بتوبه **حدثنا** محمد بن المثنى این چنین است در نسخه صحیح و بعضی نسخهای محمد است بی ذکر نسبت عسقلانی گفته مراد ابن سلام است و کرمانی تردید کرده میان وی و میان ابن مثنی و ابن بشار والله اعلم قال حدثنا سهل

بن وهب رضی الله عنه یقول سمعت النبی صلی الله علیه واله وسلم وذکر الحوض فقال کما بین المدینة و صنعاء
میگفت حارثه بن وهب میگفت شنیدم پیغمبر خدا را و ذکر میکرد حوض را پس گفت مسافت آن چنان است که مسافت
میان مدینه و میان صنعاء یمن است وزاد ابن ابی عدی عن شعبة عن معبد بن خالد عن حارثة سمع النبی صلی الله
علیه واله وسلم قال حوضه ما بین صنعاء والمدینة فقال له المستورد الم تسمعه قال الاوانی قال لا بگفت
او را مستورد آیا نشنیدهٔ آن حضرت که فرموده وصف اوانی حوض یعنی کوزها را که بر حوض بود گفت حارثه
نه قال المستورد تری فیه الاٰنیة مثل الکواکب گفت مستورد دیده میشود دران ظرفها مانند
ستارها در آسمان حدثنا سعید بن ابی مریم عن نافع بن عمر قال حدثنی ابن ابی ملیکة عن اسماء بنت
ابی بکر رضی الله عنهما قالت قال النبی صلی الله علیه واله وسلم انی علی الحوض فرمود پیغمبر خدا بتحقیق من بر حوض
می باشم حتی انظر من یرد علی منکم تا آنکه می بینم کسے را که وارد میشود بر من از شما یان وسیوخذ ناس دونی وگرفته
میشود جمعی مردم از نزد من یعنی نمیگذارند آنها را کسانیکه بر حوض نزد من آیند فاقول یا رب منی ومن امتی پس میگویم
ای پروردگار این مردم از من اند وامت من اند فیقال هل شعرت ما عملوا بعدک پس گفته میشود آیا دانستی
چیزے را که عمل کرده اند بعد از وفات تو والله ما برحوا یرجعون علی اعقابهم بخدا سوگند راهی کردند برگشته اند
بر پس پشت خود یعنی مرتد شده اند از دین مسلمانی فکان ابن ابی ملیکة یقول پس بود ابن ابی ملیکه میگفت اللهم انا
نعوذ بک ان نرجع علی اعقابنا او نفتن عن دیننا ای بار خدایا ما پناه میجوییم بتو ازین که باز گردیم بر پس پشت خود
یا گرفتار شویم در فتنه پس بگردیم از دین خود قال ابو عبد الله علی اعقابکم گفت مؤلف رحمه الله بر عقب خود باز روید
تنکصون یعنی ترجعون علی العقب است

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب القدر

این کتاب در بیان قدر است یعنی در احادیثے که در قضا و قدر واقع شده حدثنا ابو الولید هشام
بن عبد الملک قال حدثنا شعبة قال انبانی سلیمان الاعمش قال سمعت زید بن وهب عن عبد الله رضی الله عنه
قال حدثنا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم وهو الصادق المصدوق گفت عبد الله بن مسعود حدیث کرد
ما را رسول خدا و وی راست گو و راست گفته شده است باوی ان احدکم یجمع فی بطن امه اربعین یوما نطفة
بتحقیق یکی از شما جمع کرده میشود در شکم مادر خود چهل روز در حالی که نطفه است ثم علقة مثل ذلک پستر خون بسته
چهل روز ثم یکون مضغة مثل ذلک پستر گوشت پاره است چهل روز ثم یبعث الله ملکا پستر میفرستد خدا
فرشته را فیؤمر باربع پس امر کرده میشود بچهار چیز یعنی اعلام کرده میشود که این چهار چیز که در ازل برائے او
مقرر شده بنویسد بر پیشانی او برزقه واجله وشقی او سعید بتقدیر روزی او و مدت حیات او و آنکه شقی
و کافر است یا سعید و مسلمان اگر گوئی این سه چیز است چهارم کدام است گفته اند چهارم آنست که مرد است یا زن
چنانکه در حدیث دیگر تصریح یافته بعضے گفته اند چهارم عمل اوست یعنی بدکار است یا نیکوکار چنانکه در اول کتاب
بدء الخلق مذکور شده و وجه آنکه ذکر نکرده گفته اند که لازم میآید از ین مذکور یا از جهت اعتماد بر شهرت مختصر آورده
لیکن ازین اعتماد لازم می آید که هیچ چیز باشد و این محذوری ندارد از آنکه چهار گفتن منافی نیست که زیاده بران نباشد
فوالله ان احدکم او الرجل پس بخدا سوگند که یکے از شما یا مردے از شما یک مرد یست لیعمل بعمل اهل النار

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

فبهداهم اقتده یعنی این پیغمبران که مذکور شدند
درین آیت آنکسانند که هدایت کرده است
خدا پس براه راست ایشان پیروی کن آن
راه را اقتدا پس گفت ابن عباس پیغمبر
شما صلی الله علیه وسلم ممن امران یقتدی بهم
از کسیست که امر کرده شده و آنکه اقتدا کند بایں
پیغمبران در اصول دین و فروع آن نیز مادام که
منع کرده نشود از ان حدثنا موسی بن
اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا ایوب
عن عکرمة عن ابن عباس قال لیس ص من عزائم
السجود نیست سجده سوره ص از سجده های واجب
اموربها و رایت النبی و دیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یسجد فیها سجده میکرد
دران بموافقت داود علیه الصلوة والسلام و مر
در ابواب سجود القرآن گذشت باب
قول الله عز وجل ووهبنا لداود سلیمان
و بخشیدیم مر داود را فرزندے سلیمان پیغمبر
نعم العبد انه اواب نیکو بنده بود سلیمان که
رجوع آرنده بود بخدا الغفیر کرد بقول خود (1)
بازگردنده از گناه ان المنیب و آرنده بخدا
بطاعت وقوله تعالی حکایة از
قول سلیمان وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من
بعدی پروردگارا ببخش مرا ملکے که سزد
نشاید مر هیچ یکی را پس مقاتل بن حیان گفته
بود سلیمان بادشاه ولیکن خواست وطلب این
صفت تسخیر ریاح و طیر را و جمعے از مفسران گویند
سوالی کرد این صفت تا معجزه مناسب حال
باشد چه معجزه نه بود تا خارق عادت گردد
نه از راه حسد و دو بماز شان انبیاست و بود
بیش از ان که مسخر شد بود مر او را شیطان چون
دعا کرد بآن تسخیر کرده شد مر او را ریح و شیاطین
یا مراد باین صفت عظمت ملک خود وسعت
آنست چنانکه گویند فلان را چیزیست که نیست
مر هیچ کس را از فضل و مال و بسا که باشد مردم

بر آنکه عمل میکند عمل دوزخیان حتی ما یکون بینه وبینها غیر ذراع تا آنکه نمی باشد میان او و میان دوزخ غیر ذراعی یعنی قریب آتش میباشد و در بعضی نسخ غیر باع یا بوحده و عین مهمله مسافتی که میان دو دست میباشد وقتی که هر دو را دراز کنند و در بعضی نسخ ذراع بدون کلمه غیر فیسبق علیه الکتاب پس پیش می آید بروی نوشته لپس فیعمل بعمل اهل الجنة فیدخلها پس عمل میکند عمل اهل بهشت پس می در آید بهشت را وان الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع او ذراعین فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخلها قال ابو عبد الله قال آدم الا ذراع گفت ابو عبدالله گفت آدم کن ابن ابی ایاس که این حدیث از شعبه است بر قول الا ذراع

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد عن عبید الله بن ابی بکر بن انس عن انس بن مالک رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال وکّل الله بالرحم ملکاً مقرر فرموده است خدا بر رحم فرشته را فیقول ای رب پس میگوید آن فرشته ای پروردگار من در رحم نطفه است ای رب علقة ای رب مضغة این فرشته که در رحم میباشد عرض میکند فاذا اراد الله ان یقضی خلقها پس وقتی که خواست خداوند سبحانه اینکه تمام کند خلقت او را قال یا رب اذکر ام انثی میگوید آن فرشته ای پروردگار من مرد نویسم یا زن اشقی ام سعید بدبخت است یا نیک بخت فما الرزق فما الاجل پس چیست روزی او و رزق عبارت است از هر چه بنده و میرسد و تعلق معیشت او دارد و پس چند است مدت بقای او در دنیا فیکتب کذلک فی بطن امه پس می نویسد آنچه که میفرماید در شکم مادر او

باب جف القلم علی علم الله و در بیان آنکه خشک شد قلم بر آنکه نوشته و تقدیر کرده بر علم خدا یعنی تغیر و تبدیل را در آن راه نداده و کاتب و تنگ تمام میکند آنچه باید نوشت خشک میکند قلم را و این کنایت است از عدم تغیر و تبدیل آنچه نوشته علم الله یعنی علی حکم الله شد و قوله تعالی و تقدس واضله الله علی علم یعنی گمراه میکند او را خدا بر علمی که وارد می تعالی و تقدس بضلال او و فساد جوهر روح او و این چنین تفسیر کرده بیضاوی این آیت را وقال ابو هریرة قال لی النبی صلی الله علیه وآله وسلم جف القلم بما انت لاق گفت ابو هریره گفت مرا پیغمبر خدا خشک شد قلم به هر چه تو ملاقات میکنی آن را و میرسد بتو وقال ابن عباس در تفسیر این قول لها سابقون که واقع شده در این آیت اولئک یسارعون فی الخیرات وهم لها سابقون سبقت لهم السعادة این جماعت شتاب میکنند در نکوئیها یعنی سبقت میکند مر ایشان را سعادت تا آنکه ایشان سبقت میکنند

حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا یزید الرشک رشک بکسر راء و سکون شین معجمه و کاف صفت یزید و معنی آن بیشتر خورد است که لصوق دارد به بیخ موها میگویند که یزید موی ریش را نیکو و دراز داشت چنانکه کژدمی در ریش او در آمده تا سه روز بود و احساس نکرده به آن و او را رشک میگفتند گویا پیوسته بموی ریش پیوسته قال سمعت مطرف بن عبد الله بن الشخیر یحدث عن عمران بن حصین گفت یزید شنیدم مطرف را که حدیث میکرد از عمران بن حصین رضی الله عنهما قال قال رجل یا رسول الله ایعرف اهل الجنة من اهل النار گفت عمران بن حصین گفت مردی ای رسول خدا آیا شناخته میشوند اهل بهشت از اهل دوزخ و ممتاز میباشند و فرق کرده میشود در میان این دو گروه بسبب قضا و قدر یعنی پیش از قضا و قدر در حق آنها رفته قال نعم فرمود آری ممتاز خواهند بود و شناخته میشوند دوزخیان از بهشتیان

کاهنان مردانی را مانده در سلیمان کاهنان آن ساحر ردم پس بیاموختند مردم آن جماعت گفته و می در آوردند و خلط میکردند کاهنان در چیزهای و بیر را پس می نوشتند آن را و چون آنکه شایع شد در بنی اسرائیل که جن میدانند غیب را پس فرمود سلیمان تا آن نوشتها را جمع کردند پس گردانید تمام آن را در صندوقی و دفن کرد آن را زیر تخت خود و چون وفات یافت سلیمان آمد شیطان بصورت آدمی به جمعی از بنی اسرائیل را به دلالت کرد ایشان را بر آن نوشتهای مدفون پس برون آوردند آن را پس گفت مر ایشان را شیطان که سلیمان این سحر بود که ضبط میکرد انس و جن و طیر را و شایع شد در مردم که سلیمان ساحر بود و پس گرفتند بنو اسرائیل آن کتب را و چون مبعوث شد آن حضرت مخاصمت کردند او را بدان پس نازل کرد خدا تعالی این آیت را چنانکه سدی ذکر کرده و بغوی نقل نموده و قول دیگر نقلی

وسلیمان الریح غدوها شهر ورواحها شهر و مسخر گردانیدیم مر سلیمان را باد را که رفتن او بامداد یک ماهه راه بود و رفتن شبانگاه نیز یک ماهه راه قبی مرگو بود و سلیمان که بامداد بیرون آمدی از دمشق و قیلوله کردی در اصطخر بشیراز و مابین آن مسیرة شهر بود و شبانگاه بیرون آمدی از اصطخر و بیتوتت کردی بکابل و مابین آن مسیرة یک ماه راه بود و اسلنا له عین القطر یعنی روان کردیم برای سلیمان چشمه قطر را تفسیر میکند مولف قطر را بقول خود النحاس الذائب یعنی آهن و گداخته تفسیر کرده آن را بمس ومن الجن من یعمل بین یدیه باذن ربه و مسخر کردیم برای وی از جنس دیوان کسی را که کار کند پیش وی بفرمان پروردگار وی ومن یزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر و کسی که بگردد و میل کند از دیوان از فرمان ما بچشانیم او را از عذاب دوزخ یعملون له ما یشاء من محاریب میکردند دیوان برای سلیمان آنچه میخواست وی از عمارتها قال مجاهد محاریب بنیان ما دون القصور گفت مجاهد محاریب دیوانها که نزدیک بقصر و ترازو کوشکها بود و

قال فلیعمل العاملون گفت آن مرد پس چرا عمل میکنند عمل کنندگان یعنی هرگاه ممتاز و متعین میباشند برای بهشت و دوزخ هریکے از ایشان بجای خود خواهد رفت عمل کنند یا نکنند قال کل یعمل لما خلق له او لما یسر له فرمود هرکدام عمل میکند مرچیزی را که پیدا کرده شده و یا مرچیزے را که آسان کرده شده آن را برای او عمل موجب آن نیست مدار بر سابقهٔ تقدیر الٰهی است که در شان او رفته است **باب** الله اعلم بما کانوا عاملین خدا وند جل و علا داناتر است بچیزیکه بودند اولاد مشرکین عمل کننده **تشریح** این قول از حدیثی که مذکور است ظاهر میگردد **حدثنی** محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن ابی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال سئل رسول الله صلی الله علیه واله وسلم عن اولاد المشرکین گفت ابن عباس پرسیده شد رسول خدا از اولاد کافران که پیش مکلف شدن نا رسیده و عملی ناکرده مرده اند به بهشت میروند یا بدوزخ فقال الله اعلم بما کانوا عاملین پس فرمود خدا داناتر است بچیزے که باشند عمل کننده یعنی اگر عمر می یافتند کدام کار میکردند کار اهل بهشت یا کار اهل نار بمقتضای آن خداوند سبحانه جزا میدهد نووی گفته در اطفال مشرکان سه قول است مذهب اکثرے از علما آنست که در دوزخ میروند جمعی توقف کرده اند و هیچ جانب جزم ندارند و طائفه گفته اند که به بهشت میروند و صحیح همین قول است چه بمقتضای گفته ثواب و عقاب و ابسته بعمل نیست و گرنه و مارے در بهشت باشند و نه در دوزخ موجب ثواب و عقاب لطف ربانی و خذلان الٰهی است که در ازل تقدیر کرده پس بهتر توقف است والمالک یتصرف فی ملکه بما یشاء **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شهاب قال واخبرنی عطاء بن یزید انه سمع اباهریرة رضی الله عنه یقول سئل رسول الله صلی الله علیه واله وسلم عن ذراری المشرکین فقال الله اعلم بما کانوا عاملین **حدثنی** اسحق قال اخبرنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ما من مولود الا یولد علی الفطرة فابواه یهودانه وینصرانه فرمود رسول خدا هیچ مولودے نیست مگر آنکه زاده میشود بر فطرت اسلام و مستعد مسلمانی پس مادر و پدر او یهودی میکنند و نصرانی میسازند او را مثل خود کما تنتجون البهیمة چنانچه میزایند چهارپایان را صحیح و سالم هل تجدون فیها من جدعاء آیا می یابند در آن گوش بریده حتی تکونوا انتم تجدعونها تا آنکه می باشید شما گوش می برید آنها را قالوا یا رسول الله افرأیت من یموت وهو صغیر گفتند ای رسول خدا خبر ده ما را از کسے که میمیرد و حال آنکه وے خورد سال است و بسن بلوغ نرسیده و عمل نیک و بد نکرده حال او چه خواهد بود بهشتی است یا دوزخی قال الله اعلم بما کانوا عاملین **باب** قوله تعالیٰ وکان امر الله قدرا مقدورا در بیان قول خدا که بوده امر خدا قدرے که تقدیر کرده شده یعنی آنچه اندازه کرده تغیر و تبدیل پذیر نیست **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم لا تسأل المرأة طلاق اختها لتستفرغ صحفتها فرمود رسول خدا سوال نکند زن طلاق خواهر خود را تا فارغ کند کاسهٔ او را یعنی خواهش کند طلاق زنے که در حبالهٔ نکاح مرد لیست تا تنها باشد و شریک نه بود با وے زنے دیگر در نفقه

کتاب الانبیاء

کاسه از کاسهای سلیمان هزار مرد میخوردند پیش وے و قال ابن عباس و گفت ابن عباس کالجواب یعنی کالجوبة من الارض مثل کشادگی کوه در جای از زمین سنگستان که منقطع و دیده گشته سنگها آنجا و تنی و رواسیات ترسیا مغند و یگهاست ثابت بر زمین که کو... کراز جا نجنبد از فرط کلانی و گرانی اعملوا آل داود شکرا یعنی کنیم بکنید ای آل داؤد سپاس این نعمتها و قلیل من عبادی الشکور و کم اند از بندگان من حق سپاس بجا آرندگان شاکر در لفظ مبالغه است و حقیقت شکر صرف کردن عبد است جمیع نعمه الغامر کرده است بروے خدا بسوی آنچه آفریده شده برای آن و از ابن عباس آمده شکور آنکه شکر گوید بر تمام احوال خود و سدی گفته کسیکه شکر گوید بر شکر دیگرے گویند آنکه بر اندر عجز خود از شکر فلما قضینا علیه الموت پس وقتی که قضا کردیم بر سلیمان مرگ را او ایستاده و بر عصا بر و مادلهم علی موته الا دابة الارض تاکل منسأته دلالت نکرد دیوان را بر مرگ وی مگر کرم چوب خواره که میخورد عصای او را چنانچه تفسیر کرد ابن عباس منسأته عصا و آن قول او تعالیٰ نیز است فلما خر تبینت الجن ان لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین پس هرگاه که افتاد سلیمان مرده بخوردن سوسه عصا و استند دیوان به تحقیق مرگ او در این حال آنکه اگر بودند که میدانستند غیب درنگ میکردند در عذاب خوار کننده و آن محنت شاق تکلیف بنای عمارات و مانند آن بود بسبب آنکه گمان میکردند سلیمان را زنده تکیه کرده بر عصا و جن این گمان داشتند دانا غیب و در آخر ظاهر شد خلاف این هر دو گمان حب الخیر عن ذکر ربی در حکایت مقوله سلیمان یعنی من ذکر ربی یعنی عرض کرده شد بر سلیمان آخر روز اسپان تیز رو تا آنکه فوت گشت در این شغل ورد وقت یا نماز عصر و این لفظ ترقی نیست

و معاشرت و تشکیح فان لها ما قدر لها و گو نکاح کند پس تحقیق مر او راست چیزے که تقدیر کرده شده مر وی را

حدثنا مالك بن اسمعيل قال حدثنا اسرائيل عن عاصم عن ابی عثمان عن اسامة رضی الله عنه قال
كنت عند النبی صلی الله عليه واله وسلم اذ جاءه رسول احدی بناته وعنده سعد و ابی بن كعب
معاذ گفت اسامه بودم من نزد رسول خدا ناگاه آمد نزد آن حضرت فرستادهٔ یکی از دختران آن حضرت
و حال آنکه نزد آن حضرت این سه صحابی بودند ان ابنها یجود بنفسه این را گفته فرستاد که تحقیق پسر او
می بازد نفس خود را یعنی می میرد فبعث الیها پس فرستاد آن حضرت بسوی دختر خود که را از مود ان لله ما اخذ
و لله ما اعطی مر خدا راست چیزے که گرفت و مر خدا راست چیزے که داد و كل باجل فلتصبر و لتحتسب هر چیز
بمدتے وابسته است پس گو صبر کند و نظر بر ثواب دارد **حدثنا** حبان بن موسی قال اخبرنا عبد الله
قال حدثنا یونس عن الزهری قال اخبرنی عبد الله بن محیریز الجمحی ان ابا سعید الخدری رضی الله عنه اخبره
انه بینما هو جالس عند النبی صلی الله علیه واله وسلم گفت زهری خبر داده مرا عبد الله بن محیریز که تحقیق
ابو سعید خدری خبر داد او را که تحقیق شان این است که در میان آنکه وی نشسته بود نزد پیغمبر خدا جاء رجل من
الانصار آمد مردے از انصار فقال یا رسول الله انا نصیب سبیا و نحب المال پس گفت ای رسول خدا
ما در می یابیم بندے را و دوست میداریم مال را یعنی میخواهیم که بفروشیم آن را و مالی حاصل کنیم کیف
ترى فی العزل چه میفرمائی عزل را یعنی ملاحظه داریم اگر آب بیندازیم در رحم آن حامله شود و آن را نتوان
در رے حاصل کنیم فقال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اوانکم تفعلون ذلك لا علیکم ان لا تفعلوا
پس فرمود رسول خدا آیا بتحقیق شما هر آئنه میکنید آن را یعنی عزل را باکی نیست بر شما اینکه بکنید بر این تقدیر
لا زاید هست پس تجویز کرد عزل را یا خبر زائد است پس نهی است از عزل فرمود در رد سوال و قول آن حضرت علیکم
لا تفعلوا کلام مستانف است فانه لیست نسمة کتب الله ان تخرج الا هی کائنة پس تحقیق نیست مخلوقی
که تقدیر کرده خدا که برون آید مگر آنکه آن شونده است یعنی هر چه در تقدیر رفته که بوجود آید البته بوجود می آید عزل
کنید یا نکنید **حدثنا** موسی بن مسعود قال حدثنا سفیان عن الاعمش عن ابی وائل عن حذیفة رضی الله
تعالی عنه قال لقد خطبنا النبی صلی الله علیه واله وسلم خطبة ما ترك فیها شیئا الی قیام الساعة
گفت حذیفه خطبه خواند پیغمبر خدا خطبه ترک نکرد در آن چیزے که کائن میشود تا قائم شدن قیامت الا ذکره
مگر آنکه ذکر کرد آن را علمه من علمه و جهله من جهله دانست آن را کسے که دانست و فراموش کرد آن را
کسے که فراموش کرد ان کنت لاری الشیئ قد نسیت فاعرف ما یعرف الرجل اذا غاب عنه تحقیق شان این است
بودم من هر آئنه که می بینم چیزے را که تحقیق فراموش کرده بودم آن را پس می شناسم چیزے را که می شناسد
مردے که غائب میشد از وی فراها تعرفه پس می بیند آن را و می شناسد آن را **حدثنا** عبدان عن
ابی حمزة عن الاعمش عن سعد بن عبیدة عن ابی عبد الرحمن السلمی عن علی رضی الله عنه قال کنا
جلوسا مع النبی صلی الله علیه واله وسلم و معه عود ینکت گفت علی بن ابی طالب بودیم نشسته
با پیغمبر خدا و با آن حضرت چوبے بود که میکند در زمین چنانکه عادت است که در فکر و اندیشه میکنند در زمین را

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

پوشیده ماندند اسپان در پرده مدت شغولی
پس از آن از طلبید آن را و این مناسبت
تفسیر مرتضی که نقل میکند از ابن عباس قول مجاهد
را فطفق مسحا بالسوق والاعناق
یعنی بعضی اعراف الخیل و عراقیبها است پس
گشت سلیمان که دست میسود و می مالید پاهای
اسپان را با شهای آن را از غایت محبت
که با ایشان داشت اعراف جمع عرف است بضم
عین موی گردن اسب و عرقوب یعنی پی
سطبر که نزد پاشنه باشد و بعضی گویند مراد
بمسح گردن زدن و پی بریدن است گردان
را تا باز دیگر مشغول ندارد از عبادت پروردگار
ابن جریر گوید قول ابن عباس اقرب بصواب است الاصفاد
در کرده و آخرین مقرنین فی الاصفاد یعنی
الوثاق و مسخر کردیم دیوان دیگر را سوای
آنکه کار میکردند برای سلیمان با هم بسته در
بندها قال مجاهد و گفت مجاهد در تفسیر
بعضی کلمات قصه سلیمان الصافنات
خواست از صفن الفرس میگویند آن را
یعنی رفع احدی رجلیه حتی تکون علی
طرف الحافر برداشت اسب یکی از دو پای
خود را تا آنکه قایم شد آن پا بر کنج سم یعنی
بر سه پای ایستاده و کناره سم چهارم بر زمین
نهاده و این صفت پسندیده است در اسب
و گفته اند صواب بدیه است که پای زر طلبیده
چنانکه روایت کرده آن را فریابی موصولا
از مجاهد الجیاد یعنی السراع تیز رو
در کریمه و القینا علی کرسیه جسدا یعنی شیطانا

فقال ما منكم من احد الا قد كتب مقعده من النار او من الجنة پس فرمود نیست از شما هیچکسی مگر آنکه بتحقیق نوشته شده است جای بودن او از آتش یا از بهشت فقال رجل من القوم الا نتكل یا رسول الله پس گفت مردی از قوم آیا اعتماد نکنیم ای رسول خدا برین نوشته اگر بهشتی ایم به بهشت میرویم این همه رنج و آزار در عبادت کشیم قال لا فرمود این چنین نیست اعملوا فکل میسر عمل کنید پس هر واحد آسان کرده شده است مر او را آنچه پیدا کرده است خداوند مر وی را برای آن ثم قرأ فاما من اعطى واتقى الآية پس خواند این آیت کریمه را

باب العمل بالخواتیم

اعتبار عملها بخاتمهات و در قاموس گفت خاتم زیور انگشت است جمع آن خواتم و خواتیم است و خواتیم از هر چیز عاقبت و آخرت آنست **حدثنا** حبان بن موسى قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهري عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة رضي الله عنه قال شهدنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خيبر گفت ابو هریره حاضر شدیم با رسول خدا قلعهٔ خیبر را فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لرجل ممن معه يدعي الاسلام پس فرمود رسول خدا مر مردی را از جماعت که با آن حضرت بودند و دعوی اسلام میکرد هذا من اهل النار این مرد دوزخی است فلما حضر القتال قاتل الرجل من اشد القتال پس هرگاه حاضر شد کارزار جنگ کرد آن مرد سخت ترین جنگها فكثرت به الجراح پس بسیار شد بوی زخمها فاثبتته پس گرم کرد زخمهای او و آرام داد فجاء رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم پس آمد مردی از اصحاب پیغمبر خدا فقال یا رسول الله ارأيت الذي تحدثت انه من اهل النار پس گفت ای رسول خدا آیا دیدی مردی را که میگفتی بتحقیق وی از اهل نار است قد قاتل في سبيل الله من اشد القتال فكثرت به الجراح بتحقیق کارزار کرد در راه خدا سخت ترین کارزار پس بسیار شد بوی زخمها فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اما انه من اهل النار پس فرمود پیغمبر خدا آگاه باش که وی دوزخی است فكاد بعض المسلمين يرتاب پس نزدیک بود که بعضی مسلمانان شک میکردند در دین او از آنکه میدیدند و عید با آنهمه عمل که دیدند از وی فبينما هو على ذلك پس در اثنای آنکه آن مرد بر این حال بود اذ وجد الرجل الم الجراح فاهوى بيده الى كنانته ناگاه یافت آن مرد درد زخمها پس قصد کرد بدست خود بسوی ترکش تیرها فانتزع منها سهما فانتحر بها پس کشید از ترکش تیری را پس برید گلوی خود را فاشتد رجال من المسلمين الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس سخت شتاب کردند جمعی از مسلمانان بسوی رسول خدا یعنی دویده آمدند فقالوا یا رسول الله صدق الله حديثك پس گفتند ای رسول خدا راست کرد خدا حدیث ترا که گفتی که وی دوزخی است قد انتحر فلان فقتل نفسه بتحقیق نحر کرد آن کس که گفتی که از اهل نار است پس کشت خود را فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم یا بلال قم فأذن پس فرمود رسول خدا ای بلال برخیز پس اذان کن لا يدخل الجنة الا مؤمن یعنی بگو که نمی درآید بهشت مگر مؤمن و این مرد که کشت خود را مؤمن نیست وان الله ليؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر و بتحقیق خدا مدد میکند این دین را بمرد بدکار گناهگار ظاهر این حدیث موافق مذهب اهل اعتزال است و میتواند بود که این مرد [illegible] و بهشت آخر او را در دوزخ نباشد چنانکه حکم سایر گناهگاران است والله اعلم بالصواب **حدثنا** سعيد بن ابي مريم قال حدثنا ابو غسان قال حدثني ابو حازم عن سهل بن سعد رضي الله عنه ان رجلا من اعظم المسلمين غناء بتحقیق مردی از بزرگترین مسلمانان بود از روی غنا یعنی نفع مجمع

آمد و گرنام آن جنی صخر بود و لیکن نزد من نه مه از عقل که سلیمان به انگشتری خود میبرد و وجود علم و سبب آنکه ملک ری قائم باد دست و نیز این نه بود که نشیند شیطانی بر تخت نبی مرسل که او شده او را آنچه داده شد مر غیر او را از ملک عظیم دجلة و در کریمه فسخرنا له الريح تجري بامره رخاء حيث اصاب یعنی طیبة حیث اصاب یعنی حیث شاء یعنی رام گردانیدیم مر سلیمان را باد که میرود بفرمان وی نرم و خوش هر جا که خواسته باشد سلیمان فامنن در کریمه هذا عطاؤنا فامنن او امسک یعنی اعط یعنی این ملک عظیم بخشش ما است بتو پس بده از آن هر کرا خواهی یا باز دار بغیر حساب یعنی بغیر حرج یعنی آنکه تنگی و بزه باشد بر تو در منع و عطا **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا شعبة عن محمد بن زياد عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم ان عفريتا من الجن تفلت البارحة ليقطع علي صلاتي بتحقیق پلید زورآور دراز جن بر من پیش آمد شب گذشته تا قطع کند بر من نماز را فامكنني الله منه پس قادر گردانید مرا خدا از وی فاخذته پس گرفتم او را فاردت ان اربطه على سارية من سواري المسجد پس خواستم که به بندم او را بر ستونی از ستونهای مسجد حتى تنظروا اليه كلكم تا بنگرید بسوی وی همه شما فذكرت دعوة اخي سليمان پس یاد کردم دعای برادرم سلیمان را که این است رب اغفر لي وهب لي ملكا لا ينبغي لاحد من بعدي پروردگار من بیامرز مرا و ببخش مرا سلطنتی که سزاوار نیست مر هیچ یکی را پس من فرددته خاسئا پس برگردانیدم او را خوار و نامراد و باب الاسر او العزيم في المسجد گذشت عفريت یعنی متمرد من انس او جان سرکش از آدمی یا پری مثل زبنية مانند زبنیه بکسر زاء معجمه و نون بعد موحده و پیش از تحتیه که هر دو ساکن اند و تاء در آخر بروزن عفرية جماعة زبانية جمع زبنیة زبانیه یعنی پیادهای حاکم اطلاق کرده میشود بر فرشتگان دوزخ باآن مشتق است از زبن یعنی دفع و بعضی گویند واحد نیست مراد را از لفظ او و بعضی جمع زبنی گویند بکسر اول و تشدید یا از ابن بازبانی **حدثنا** خالد بن مخلد بفتح میم و سکون معجمه قال حدثنا مغيرة بن عبد الرحمن حزامي بزاي عبد الرحمن

غالب بودن امید بروی علیه السلام نزبر اینقصد کرد و بود جه ان امر خیر را کفر تر آنه عزم دنیاو تحمل کرده شده باشد معتقد بشرط استثنا بیرون فرموش کرد استثنا را وواقع نشد بسبب عدم وقوع شرط ولهذا جایز شد او را علیه السلام خوردن سوگند بر این فقال له صاحبه پس گفت مراو صاحب وی یعنی فرشته که وحی می آورد بجبرئیل دمی قل بگو با آن کلام خود انشاء الله و تعلیق کن آن را بمشیت الهی کرد ای خواست دمی پس چیز برجود بناید تلو یقل پس نگفت سلیمان این کلمه را بنابر اکتفا بنکردل یا بحول عارضی تا آنکه فراموش کرد فلو تحمل شیئا الا واحدا ساقطا احد شقیه پس بار دار نشد ازان همه چیز را مگر یک سوموے که افتاده بود یکے از دو نیمه کرده قفال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم لو قالها لجاهد فی سبیل الله الرحمن سلیمان آن کلمه را هر آئینه زائیدی هر زن فرزندی را بیکار زار کردی همه آن فرزندان در راه خدا و آن زنتے بود از سلیمان علیه الصلوة والسلام را ابتلای از حضرت حق او را ولهذا تو به کرد و در کتاب آورده وهذا باب من طلب الولد للجهاد از کتاب الجهاد گذشت ولیکن دران روایت ستة او ازاو تسع وتسعین است قال شعیب وابن ابی الزناد گفت شعیب وابن ابی الزناد در روایت خود وابن ابی الزناد تسعین نود زن و در تو جیه از ترتیب ایوب از ابن سیرین از ابی هریره هشتاد زن باید مؤلف گوید وهو اصح ولود صحیح تر است از روی روایت که صحیح ترین اسناد است چنانچه گفته اند در روایت ابی الزناد از اعرج از ابی هریره است بعضی گویند منافات نیست درین روایات زیرا که ذکر قلیل نفی نمیکند کثیر را اگر بطریق مفهوم عدد و آن معتبر نیست نزد جمهور و بعضے گویند شصت زن بود حره ویا اتان سراری یا بعکس آن و کسیکه نود گفت اعتبار نکرد و کسر را که بالاست و کسیکه صد گفت تمام گرفت هشتاد و کسر را حکایت نکرد و این در سبب در بشر است ار که بود سلیمان را هزار زن ...

وبد گفته میشود اغنی عنه غناء اغنا بفتح همزه و سکون معجمه ای ما اجزا عنه واجزی مجزا مه یعنی قائم است مقام اهل بجزاداده شده است مانند جزای او عن المسلمین فی غزوة غزاها مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم در عنه متعلق است بقول او عن المسلمین و جزا داده شده است در غزوه که جهاد کرده است با آن حضرت کفار را فقال صلی الله علیه وآله وسلم فقال من احب ان ینظر الی رجل من اهل النار فلینظر الی هذا فاتبعه رجل من القوم پس در پی او رفت مردی از مسلمانان تا ببیند که با آن همه کارزار وی که با مشرکان کرد دوزخی چگونه خواهد بود و هو علی تلك الحال و آن مرد برین حال است من اشد الناس علی المشرکین از سخت ترین مردم است بر مشرکان حتی جرح فاستعجل الموت تا آنکه زخمی شد پس شتاب کرد مردن را فجعل ذبابة سیفه بین ثدییه حتی خرج من بین کتفیه پس گردانید زبانه شمشیر خود را میان هر دو پستان خود و زور کرد تا آنکه برآمد از میان هر دو شانه او فاقبل الرجل الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم مسرعا فقال اشهد انك رسول الله پس روی کرد آن مرد که در پی او رفته بود بجانب آن حضرت در حالی که شتاب کرده است پس گفت گواهی میدهم که تو رسول خدائی فقال وما ذاك پس فرمود آن چیست که تکیه برین کرده و میگوئی تو که رسول خدائی قال قلت لفلان من احب ان ینظر الی رجل من اهل النار فلینظر الیه وکان من اعظمنا غناء عن المسلمین فعرفت انه لا یموت علی ذلك پس شناختم و تحقیق که نمی میرد بر کفر فلما جرح استعجل الموت پس هرگاه زخمهای سخت خورد شتاب کرد بسوی مرگ فقتل نفسه پس کشت خود را فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم عند ذلك پس فرمود پیغمبر خدا نزد این حال ان العبد لیعمل عمل اهل النار وانه من اهل الجنة ویعمل عمل اهل الجنة وانه من اهل النار و چنانکه این مرد وانما الاعمال بالخواتیم و نیست اعتبار عملها مگر باعمال آخر یعنی معتبر نزد خدا همین اعمال آخر هر شخص و عاقبت کار اوست

باب القاء النذر العبد الی القدر

و اضافت القاء بسوی عبد اضافت مصدر بمفعول یا بفاعل است یعنی حواله کردن بنده نذر را بتقدیر الهی و در بعضی نسخ القاء النذر العبد الی القدر برین تقدیر متعلق کند دهر و معنی صحیح است از آنکه در حقیقت ملقی هو القدر و بنابر ین تقدیر است **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن منصور عن عبد الله بن مرة عن ابن عمر رضی الله عنهما قال نهی النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن النذر گفت ابن عمر منع کرده است پیغمبر خدا از نذر وقال انه لا یرد شیئا وانما یستخرج به من البخیل و فرموده که نذر رد نمیکند چیزے را و بیرون آورده میشود به نذر مگر چیزے از بخیل اگر گوئی نذر التزام طاعت است چرا منع کرده شده است گویم منع نکرده اند از قربت بلکه منع از التزام این قربت است از آنکه شاید قدرت بر الفای این قربت نباشد اگر گوئی صحت بهم کرد صدقه رد بلا میکند و این التزام صدقه است گویم لازم نیست از آنکه صدقه رد بلا میکند التزام آن باید کرد لکن اقول تو لم

حدثنا بشر بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن همام بن منبه عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا یاتی ابن آدم النذر بشئ لم یکن قد قدرته این حدیث قدسی است نمی آرد آدمی زاد را نذر کردن چیزے را که تقدیر نکرده ام من آن را قد قدرته بصیغه متکلم است حکایة عن الله تعالی و در بعضی نسخ و قد قدر به بلفظ ماضی مجهول ثابت است ولکن یلقیه القدر ولیکن القا میکند آن را تقدیری که کرده وقد قدرته له استخرج به من البخیل و حال آنکه تقدیر کرده ام آن را بای جهت که بیرون آرم بموجب آن از بخیل چیزے

باب لا حول ولا قوة الا بالله

در بیان آنکه نیست حول و نه قوت بر طاعت مگر بتوفیق خدا این هر دو لفظ بیک معنی ...

دو حول یعنی برگشتن از معصیت بر گفت حدثنا محمد بن مقاتل ابو الحسن کنیت محمد بن مقاتل است عطف بیان است

از روے قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا خالد الحذاء عن ابی عثمان النهدی عن ابی موسى الاشعری رضی الله عنه

قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فی غزاة گفت ابو موسی اشعری بودیم با رسول خدا در غزوه

فجعلنا لا نصعد شرفا پس شدیم که نمی بر آمدیم بجای بلندی ولا نعلو شرفا و نمی بر آمدیم بلندی را تصعد و نعلو هر

یک معنی است ولا نهبط واديا الا رفعنا اصواتنا بالتکبیر و فرو دنمی آمدیم وادی را مگر آنکه بلند میکردیم آوازهای

خود را بتکبیر یعنی الله اکبر گفتن قال فدنا منا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم گفت راوی این حدیث پس نزدیک

شد از ما رسول خدا فقال یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم فانکم لا تدعون اصم ولا غائبا پس فرمود ای مردم مهربانی

کنید بر نفسهای خود پس تحقیق نمی خوانید شما کر را و نه غائب را انما تدعون سمیعا بصیرا تحقیق می خوانید شما شنوا

و بینا را ثم قال یا عبد الله بن قیس پس فرمود ای عبد الله بن قیس الا اعلمك كلمة هی من كنوز الجنة

آیا تعلیم نکنم ترا کلمه که آن از گنجهای بهشت است لا حول ولا قوة الا بالله آن کلمه این است لا حول ولا قوة الا بالله تشبیه

این کلمه بگنج بهشت در حق این است که نگاه میدارند ثواب آن را چنانکه نگاه میدارند گنج را **باب** المعصوم من

عصم الله معصوم کسی است که نگاه داشته او را خدا از ارتکاب معصیت عاصم که در این آیت واقع شده ولا عاصم

الیوم من امر الله نیست عاصم امروز از حکم خدا یعنی مانع است قال مجاهد سدی عن الحق یترددون فی الضلالة

گفت مجاهد سدی که در آیت ایحسب الانسان ان یترك سدی آیا گمان میکند انسان که گذاشته میشود مهمل متردد

در گمراهی یعنی تکلیف کرده نمیشود و جزا داده نمی شود دساها یعنی اغواها است حدثنا عبدان قال

اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهری قال حدثنی ابو سلمة عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه

عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال ما استخلف خلیفة الا له بطانتان گفت زهری حدیث کرد مرا ابو سلمه

از ابی سعید خدری از پیغمبر خدا فرمود خلیفه کرده نشده است هیچ خلیفه مگر آنکه او را دو بطانه است یعنی دو صفت است

در باطن او بطانة تامره بالخیر وتحضه علیه یک بطانه میفرماید او را بنیکی و باعث میشود او را بر نکوئی و بطانة

تامره بالشر وتحضه علیه و صفتی در باطن او که امر میکند او را به بدی و می انگیزد او را به بدی والمعصوم من

عصم الله و پاک از معاصی کسی است که نگهداشته او را خدا از گناهان **باب** قال الله عز وجل وحرام علی قریة

اهلکناها انهم لا یرجعون در بیان فرموده خدا که غالب و بزرگ است و محال است بر قریه مراد اهل قریه است

یعنی محال و ممتنع است بر مردم قریه که هلاک کرده ایم مر آنها را تحقیق آنها رجوع نمیکنند یعنی جمیع که تقدیر کرده ایم هلاک

آنها رجوع نمیکنند از کفر بسوی اسلام و قوله لن یؤمن من قومك الا من قد امن ولا یلدوا الا فاجرا

کفارا و قال منصور بن النعمان عن عکرمة عن ابن عباس وحرم بالحبشیة وجب و حرم بکسر حاء مهمله و سکون

را بمعنی وجب است در قراءت ابی بکر و حمزه و کسائی و قرئ و حرم و حرم کذا فی البیضاوی حدثنا

محمود بن غیلان قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن ابن طاوس عن ابیه عن ابن عباس رضی الله

عنهما قال ما رایت شیئا اشبه باللمم مما قال ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه واله وسلم گفت

ابن عباس ندیده ام چیزی را مشابه تر بلمم از آنچه گفته است ابو هریره از پیغمبر خدا در تفسیر لمم ان الله کتب

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

و بنا کرده شده و بیش از همه مسجدها قال المسجد

الحرام فرمود نخستین مسجدها مسجد حرام است

قلت ثم ای گفتم پس بعد مسجد حرام کدام مسجد نهاده

شده قال ثم المسجد الاقصی فرمود پس نهاده

شده مسجد اقصی که آن بنا سلیمان علیه السلام

است در مشهور قلت کم کان بینهما گفتم چه قدر

مدت بود میان این دو مسجد قال اربعون فرمود

چهل سال ثم حیثما ادرکتك الصلوة فصل

پس هر جا که دریابد ترا وقت نماز پس نماز گذار

آنجا بشرط طهارت والارض لك مسجد زیرا چه

تمام زمین برای تو مسجد است و در باب و اتخذ الله

ابراهیم خلیلا گذشت حدثنا ابو الیمان قال

اخبرنا شعیب قال اخبرنا ابو الزناد ان عبد الرحمن

الاعرج حدثه انه سمع ابا هریرة انه سمع رسول الله

حدیث کرد عبد الرحمن ابی الزناد را که خود شنید

ابا هریره را که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه

وسلم یقول مثلی ومثل الناس کمثل رجل استوقد

نارا پیغمبر سود حال من و حال مردم در دعوت

من ایشان را بسوی اسلام که منجی است از دوزخ

و رغبت و تمادی ایشان بر باطل همچو حال مردیست

که افروخت آتشی فجعل الفراش وهذه الدواب

تقع فی النار پس گشتند پروانها و این جانوران

که موقع است بر طبع آنها سقوط در نار می افتند

در آن آتش افروخته تشبیه داد آن حضرت می پخیر

را مانند پروانها و افتادن ایشان را در آتش دوزخ

با افتادن پروانها در آتش بشاه با حرص ایشان

بر وقوع در آن و باز داشتن آن حضرت ایشان

را از آن و جامع میان هر دو طرف تشبیه اتباع هوی

و ضعف تمیز و حرص بر سبب هلاک نفس است

بجوی که نمیدانند و می آیند این سبب القصد

منفعت و اتباع شهوت نه بر قصد هلاک قال

گفت ابو هریره و باسناد سابق و کانت امرأتان

علی ابن آدم حظّه من الزنا ادرک ذلک لا محالة بتحقیق خدا نوشته است بر آدمی نصیبه او از زنا
در می یابد آن را البتّه فزنا العین النظر پس زنای چشم نظر کردن بشهوت است فزنا اللسان المنطق و زنای زبان
گفتگوی زناست والنفس تمنّی وتشتهی و نفس آرزو میکند و خواهش آن دارد و ازین راه لذت زنا می یابد
والفرج یصدّق ذلک ویکذّبه و فرج تصدیق میکند آن را اگر مانعی نمی باشد و تکذیب میکند اگر مانع می باشد
وقال شبابة حدثنا ورقاء عن ابن طاوس عن ابیه عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم

باب قوله وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس در بیان قول خدا که در باب معراج و وقوع یافته
که معراج در خواب بوده یا در بیداری و این ابتلای بود در حق مردم بآنکه ناسی بما قصی بنص قرآن ثابت شده
و از آنجا بر افلاک بحدیث مشهور گرفتاران عقل فلسفی را که دم از مسلمانی میزنند باعث عظیمست ازین در طه مشکل که بسلامت
بر آیند والله هو الهادی **حدثنا** الحمیدی قال حدثنا سفیان قال حدثنا عمرو عن عکرمة عن ابن عباس
وما جعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس قال هی رؤیا عین اریها رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
روایت کرده است عکرمه از ابن عباس که رؤیا که درین آیت واقع شده یعنی دیدن چشم است که نموده شد
رسول خدا لیلة اسری به الی بیت المقدس در شبی که برده شد آن حضرت را بسوی بیت المقدس در صحابه
هم اختلاف بوده عائشه رضی الله عنها منکر آنست که این معراج در خواب بوده است نه در بیداری و دیگر
صحابه عظام قائل اند که در بیداری بجسد شریف بر آسمانها عبور کرده چنانکه صریح الفاظ بدان ناطق است قال
والشجرة الملعونة فی القرآن قال هی شجرة الزقوم **باب** تحاجّ آدم وموسی عند الله بحث کردند و حجت
آوردند آدم و موسی نزد خدا **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حفظناه من عمرو عن
طاوس قال سمعت ابا هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال احتجّ آدم وموسی
فرمود آن حضرت بحث کردند آدم و موسی فقال له موسی یا آدم پس گفت مر آدم علیه السلام را موسی ای آدم
انت ابونا خیّبتنا واخرجتنا من الجنة تو پدر مائی انداختی تو ما را در خیبت و حرمان و سبب گشتی تو در بیرون شدن
ما از بهشت فقال له آدم یا موسی اصطفاک الله بکلامه گفت مر او را آدم ای موسی برگزید ترا خدا
بکلام خود که بیواسطه سخن کرد با تو وخطّ لک بیده و نوشت مر ترا بدست قدرت مراد ازین کتابت الواح
توریت است و در چهل سال الوم علی امر قدّره الله علیّ قبل ان یخلقنی باربعین سنة آیا ملامت میکنی تو مرا
بر کاری که تقدیر کرده خدا بر من در لوح محفوظ یا در صحیفهای توریت و اگرنه تقدیر الهی ازلی است پیش از آنکه
پیدا کند مرا بچهل سال فحجّ آدم موسی ثلثا پس غالب گشت آدم موسی را این کلام سه بار یا آنکه غلبه
کرد آدم بر موسی سه بار مکرر گفت وقال سفیان حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة عن النبی
صلی الله علیه واله وسلم مثله گفت سفیان حدیث کرد مرا ابو الزناد و از اعرج از ابی هریره از پیغمبر خدا
مانند حدیثی که روایت کرد و علی بن عبد الله **باب** لا مانع لما اعطی الله در بیان این حدیث که نیست مانعی
مر چیزی را که عطا کرده است آن را خدا **حدثنا** محمد بن سنان قال حدثنا فلیح قال حدثنا عبدة بن
ابی لبابة عن ورّاد مولی المغیرة بن شعبة قال کتب معاویة الی المغیرة اکتب الیّ ما سمعت النبی صلی الله علیه

کتاب الانبیاء

فقضی به للکبری پس حکم کرد داود بآن پسر برای زنی که کلان تر بود بجهت آنکه در دست وی بود
یا بدلیل دیگر که ظاهر شد او را اجتهاد نه بوحی والّا
بعد از آن خلاف سلیمان علیه السلام گنجایش نداشت
فخرجتا علی سلیمان بن داود پس بیرون آمدند
آن دو زن بر سلیمان فاخبرتاه پس خبر دادند
سلیمان را بصورت قصه فقال ائتونی بالسکین
اشقّه بینهما پس گفت سلیمان بطریق امتحان
شفقت تا تمیز گردد مادر از غیر مادر بیارید
کارد را دو پاره کنم این پسر را و بخش کنم میان
شما فقالت الصغری لا تفعل یرحمک الله پس
گفت زن خورد تر دو پاره مکن رحمت کناد ترا
خدا هو ابنها این کودک پسر زن کلان تر است
بود و سلیمان شفقت صغری دفقضی
به للصغری پس حکم کرد سلیمان آن پسر
زن خورد تر انظر بظهور شفقت مادری از وی
القرینه دیگر قاطعه که ساطع شده باشد سلیمان
اقرار کبری بحق صغری تا آنکه ظاهر شد دران
قضای حکم داود و محتمل که حکم داود بطریق جزم
قطع نبود بلکه بطریق احتمال بود یا بطریق
مشاورت پس منع شد داود را صحت
سلیمان پس امضا کرد آن را تا آنکه سلیمان تجویز کرد
شد او را که حکم کند بطلب خود والله اعلم قال ابو
ابو هریره باسناد اول والله ان سمعت
سکین الا یومئذ سوگند بخدا شنیدم بلفظ
مگر دران روز وما کنّا نقول الا المدیة
بود دیم که میگفتیم آن را مگر مدیه بضم میم و سکون
سر آن نیز آمده **باب** قول الله سبحانه
تعالی ولقد آتینا لقمان الحکمة و تحقیق
دادیم لقمان را حکمت و تفسیر کرده اند آن را
عقل و علم و عمل بدان و اصابت در امور
در قول و عمل بقدر طاقت انسانی
بیان آن در اوائل کتاب العلم گذشت
باعور بن ناحور بن تارخ است و تارخ
آذر است پدر ابراهیم علیه السلام

وسلم يقول خلف الصلوة گفت وراد نوشت معاویه بمغیره اینکه نویس بمن آنچه شنیده که میگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بعد از

نماز فاملے علی المغیرة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول خلف الصلوة پس نوشت مغیره وراد مر امغیره که شنیدم پیغمبر خدا

را میگفت بعد از نماز لا اله الا الله وحده لا شریك له اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منك الجد

وقال ابن جریج اخبرنی عبدة ان ورادا اخبره بهذا گفت ابن جریج خبر داده مرا عبده اینکه وراد خبر داد عبده را

باین حدیث ثم وفدت بعد الی معاویة فسمعته یامر الناس بذلك پس رفتم بعد ازین واقعه بسوی معاویه

القول پس شنیدم معاویه را که امر میکرد مردم را بآن دعا که وراد او را خبر داده بود دراقد عبده است میگوید از معاویه

هم شنیدم که امر میکرد مردم را بآن دعا که بعد از انصراف از نماز بخوانند **باب** من تعوذ بالله من درك الشقاء و

سوء القضاء در بیان آنکه پناه جوید بخدا از دریافتن شقاوت و بدی قضا شقا ضد سعادت است و درك بفتح راء و اسکان

گفته بعضے لحاق و تبع است و صراح گفته درك بفتح را آنچه در پے پیدا آید از عواقب میگوید بسکون نیز آمده و بعضے حواشی گفته درك بسکون

بمعنی ته دوزخ و قوله تعالی قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق و درباب این قول است بگو پناه میجویم به پروردگار سفیده صبح که ساعت

متبرك است از بدی چیزے که پیدا کرده **حدثنا** مسدد قال حدثنا سفیان عن سُمی عن ابی صالح عن ابی هریرة

رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال تعوذوا بالله من جهد البلاء ودرك الشقاء وسوء القضاء

وشماتة الاعداء **باب** یحول بین المرء وقلبه درین قول واعلموا ان الله یحول بین المرء وقلبه **حدثنا**

محمد بن مقاتل ابو الحسن قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا موسی بن عقبة عن سالم عن عبد الله رضی الله عنه

قال کثیرا مما کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یحلف لا ومقلب القلوب فرمود بسیار بود که سوگند میخورد پیغمبر

اینچنین نیست سوگند بکسیکه گرداننده دلهاست یعنی باین عبارت سوگند میخورد **حدثنا** علی بن حفص وبشر

بن محمد قالا اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهری عن سالم عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال النبی صلی الله

علیه وآله وسلم لابن صیاد خبأت لك خبیئا قال الدخ گفت ابن عمر فرمود پیغمبر خدا مر ابن صیاد را پنهان

کرده ام برای تو خبیئی را در دل خود بگو چیست گفت دخ است این حدیث مکرر گذشته است که آن حضرت سوره

دخان را که از سورتهای قرآن است مضمر کرده بود وی گفت دخ را مضمر کرده صریح نگفت که سوره دخان

را مضمر کرده قال اخسأ فلن تعدو قدرك فرمود دور شو پس تجاوز نکن مرتبه خود را که مرتبه از کهانت است

که القای شیطان چیزے از آنچه که انسان مختلط میگوید پاره راست در دروغ بهم بافته قال عمر ائذن لی فاضرب

عنقه گفت عمر اذن کن که بزنم گردن او را قال دعه پس فرمود بگذار او را ان یکن هو فلا تطیقه اگر باشد این

دجال پس طاقت نداری تو در قتل او وان لم یکن هو فلا خیر لك فی قتله و اگر نیست دجال موعود پس نیست فرزا

نکوئی در کشتن او از آنکه کشته تو او عیسی است علیه السلام یعنی در تقدیر رفته که بیرون می آید در آخر زمان وهمان آمدنی که فساد

میکند در زمین پس میکشد او را عیسی پیغمبر علیه السلام این نکوئی بنام او نوشته اند **باب** قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا

بگو که نمیرسد ما را مگر چیزے که نوشته است خدا برای ما قضی تفسیر کرده اند کتب را القول آن حضرت قضی قال مجاهد

بفاتنین بمضلین گفت مجاهد فاتنین بمعنی مضلین است در آیت وما انتم علیه بفاتنین تفسیر کرده الا من هو صال الجحیم

را القول خود کلام من کتب الله انه یصلی الجحیم قدر فهدی قدر الشقاء والسعادة وهدی الانعام لمراتعها

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

دروے عیافت زره را پس لقمان تعجب میکرد و میخواست که بپرسد داؤد را از فائده آن پس باز میداشت او را حکمت او ازین سوال و این صریح است در آنکه معاصر داؤد بود و بعضی پس و پیش گفته اند صحیح اول است در اختلاف است در نبوت وے اکثر بر آنند که وی حکیم صالح بود و نبی نبود و عکرمه آمده که وی نبی است و در عقائد نسفی گفته اتفاق دارند علما که وی حکیم بود نه نبی گر عکرمه گوید که منفرد است باین قول و در روایت از قتاده که لقمان مخیر گردانیده شد میان حکمت و نبوت پس اختیار کرد حکمت را و چون پرسیده شد از آن گفت می ترسم که نتوانم برداشتن بار نبوت را روایت ابن ابی حاتم و روایت کرده سعید بن ابی عروبه از وی که حکمت درین آیت بمعنی تفقه در دین است و نبود نبی ان اشکر لله

و سدی گوید مرد بالله وقتاده گوید بر مراد الشکر یعنی که گفتیم او را شکر گو مر خدا را بر عطا حکمت

ومن شکر فانما یشکر لنفسه و کسیکه شکر میگوید پس وی شکر نمیگوید مگر برای خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استجلاب مزید است عائد بدو است

ومن کفر فان الله غنی حمید و کسیکه ناسپاسی کند پس تحقیق خدا بی نیاز است از شکر و محمود است بزبان حال و قال سائر کائنات واذ قال لقمان لابنه و یاد کن وقتے را که گفت لقمان مر پسر خود را بحالے که وی پند میداد او را ای پسرک من شرک میار بخدا که تحقیق شرک آوردن بخدا هر آئینه ستمی بزرگ است و این ترجمه آیت است الی قوله

ظلم عظیم و بعد از دو آیت این است یا بنی انها ان تك مثقال حبة من خردل ای پسرک من تحقیق آن اعمال اگر باشد هم سنگ دانه خردل در درون صخره یا در آسمانها یا در زمین حاضر می آرد خدا آن را تحقیق خدا لطیف است که بلطافت خود کائن است در درون اشیاء و آگاه است بهر خفی وجلی ار بار دانه از ساز امر کن

حدثنا اسحٰق بن ابراهيم الحنظلي قال حدثنا النضر قال حدثنا داود بن ابي الفرات عن عبد الله بن بريدة عن يحيى بن يعمر ان عائشة رضي الله عنها اخبرته انها سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن الطاعون
روايت كرده است عبد الله بن بريده از يحيى بن يعمر كه عائشه خبر داده او را كه تحقيق پرسيدم رسول خدا را از طاعون فقال كان عذابا يبعثه الله على من يشاء پس فرمود بود طاعون عذابى كه مى‌فرستاد خدا بر كسيكه ميخواست فجعله الله رحمة للمؤمنين پس گردانيده آن را خدا رحمت براى مسلمانان ما من عبد يكون في بلد يكون فيه ويمكث فيه نيست هيچ كسى از بندهاى خدا در شهرى كه مباشد طاعون دران شهر و درنگ ميكند دران شهر لا يخرج من البلدة صابرا محتسبا بيرون نمى آيد ازان شهر دران حالى كه صبر كننده است و توقع ثواب دارد و يعلم انه لا يصيبه الا ما كتب الله له تحقيق ميداند كه نمى‌رسد او را مگر چيزى كه تقدير كرده خدا او را الا كان له مثل اجر شهيد استثناست از مفهوم كلام يعنى بيرون نيامدن با اين علم و اختيار مرگ كردن نمى‌باشد مگر آنكه باشد او را مانند ثواب شهيدى

باب قوله وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله در بيان قول خدا نيستيم كه هدايت يابيم اگر نبودى هدايت خدا ما را لو ان الله هداني لكنت من المتقين اگر باشد كه خدا تحقيق هدايت كردى مرا هر آئينه باشم از جمله پرهيزگاران حدثنا ابو النعمان قال حدثنا جرير هو ابن حازم عن ابي اسحٰق عن البراء بن عازب رضي الله عنهما قال رأيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يوم الخندق ينقل معنا التراب گفت براء بن عازب ديدم من پيغمبر خدا را روز غزوه خندق كه بر ميداشت با ما خاك را وهو يقول والله لولا الله ما اهتدينا ولا صمنا ولا صلينا و حال آنكه ميگفت بخدا سوگند اگر نبودى خدا يعنى توفيق خدا هدايت نمى‌يافتيم و روزه نميداشتيم و نماز نميگزارديم فانزلن سكينة علينا وثبت الاقدام ان لاقينا پس نازل كن آرام و سكون بر ما و ثابت دار قدمها را اگر ملاقات كنيم دشمن را والمشركون قد بغوا علينا اذا ارادوا فتنة ابينا و مشركان تحقيق بغى كرده‌اند بر ما وقتى كه اراده كنند فتنه و ابتلاى ما را ميكنيم يا آنكه انكار ما است و در بعضے نسخه ابينا است ازاتيان كه بمعنى آمدن است

كتاب النذور والايمان

اين كتاب در بيان نذرها و يمينها است و در بعضى نسخها باب بجاى كتاب باب قول الله تعالى لا يؤاخذكم الله باللغو في ايمانكم مواخذه نميكند خدا بيمين لغو و آن سوگند خوردن است بر گذشته بگمان آنكه حق است و حال آنكه در نفس الامر درست نيست ولكن يؤاخذكم بما عقدتم الايمان ولكن مواخذه ميكند بچيزے كه عقد كرده‌ايد يمينها را يعنى ديده و دانسته عقد يمين كرده باشيد الى قوله لعلكم تشكرون حدثنا محمد بن مقاتل ابو الحسن كنيت محمد بن مقاتل است قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها ان ابا بكر رضي الله عنه لم يكن يحنث في يمين قط مرويست از عائشه كه ابو بكر نبود كه حانث شود در سوگندى هرگز حتى انزل الله كفارة اليمين تا آنكه فرستاد خدا كفارت يمين را وقال لا احلف على يمين فرأيت غيرها خيرا منها و گفت سوگند نميخورم بر چيزے مراد از يمين محلوف عليه است پس ديده باشم غير آن را بهتر ازانكه سوگند خورده ام بر آن الا اتيت الذي هو خير وكفرت عن يميني مگر آنكه مى‌آيم محلوف عليه كه او بهتر است و كفارت ميدهم از سوگند خود حدثنا ابو النعمان محمد بن الفضل قال حدثنا جرير بن حازم قال حدثنا الحسن قال حدثنا عبد الرحمن بن سمرة قال قال النبي صلى

الجزء الثالث عشر من شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

يعنى تفسير كرده سعد ابن ظلم بمعنے گردانيدن روے است حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن الاعمش عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله قال لما نزلت گفت ابن مسعود رضے كه نازل شد اين آيت الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم آنكسانيكه ايمان آورده‌اند و نياميخته ايمان خود را بستم ايشان راست امن از عذاب قال اصحابه گفتند ياران پيغمبر صلى الله عليه وسلم اينا لم يلبس ايمانه بظلم كيست از ما كه نياميخته ايمان خود را بستم بر نفس خود بگناهے فنزلت پس فرود آمد آيت ديگر در حكايت قول لقمان لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم شريك مگردان بخدا چيزے را تحقيق شريك گردانيدن هر آئينه ستمى ست بزرگ و ازين ظاهر شود كه ظلم اقسام است و ظلم عظيم آنست پس لم يلبسوا بظلم محمول بر آن باشد چنانكه در روايت آينده خود فرمود حدثنا اسحٰق بن راهويه قال حدثنا عيسى بن يونس قال حدثنا الاعمش عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله قال لما نزلت الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم شق ذلك على المسلمين دشوار آمد نزول آن بر مسلمانان فقالوا پس گفتند يا رسول الله اينا لا يظلم نفسه كيست از ما كه ستم نكند

عليه واله وسلم يا عبد الرحمن بن سمرة لا تسأل الامارة فرمود پیغمبر خدا ای عبد الرحمن بن سمره طلب مکن امیری را
فانك ان اوتيتها عن مسألة وكلت اليها پس تحقیق اگر داده شوی امارت را بطلب سپرده میشوی آنرا وان
اوتيتها من غير مسألة اعنت عليها واگر داده بشوی بی سوال و طلب یاری داده میشوی بر آن واذا حلفت على يمين
فرايت غيرها خيرا منها وقتیکه سوگند خوری بر یمینی پس بینی غیر آن را بهتر از آن فكفر عن يمينك پس کفارت
بده از یمینی که سوگند خورده وأت الذي هو خير وبیار آنرا که بهتر است **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن
زيد عن غيلان بن جرير عن ابي بردة عن ابيه رضي الله عنه قال اتيت النبي صلى الله عليه واله وسلم في رهط
من الاشعريين استحمله گفت پدر ابی برده آمدم نزد پیغمبر خدا در گروهی از اشعریان که طلب بار بردار میکردیم برای سواری
وبار برداری واین در غزوهٔ تبوک بود فقال والله لا احملكم وما عندي ما احملكم عليه پس فرمود بخدا سوگند
بر نمیدارم یعنی قدرت ندارم بعضی شارحان بر قسم حمل کرده اند چنانکه فرمود ما عندي ما احملكم عليه نیست نزد من شتری که
سوار کنم شما یاران را و در این وقت نازل شده این آیت ولا على الذين اذا ما اتوك لتحملهم الآية قال ثم لبثنا ما شاء الله
گفت ابو موسی پس درنگ کردیم چندیکه خواسته بود خدا درنگ کردن ما فاتي بثلاث ذود غر الذرى
پس آورده شد سه شتر ذود بفتح ذال معجمه وسکون واو وبعد او دال مهمله بمعنی سه تا ده و ابو عبید گفته که اینها ماده شتر اند
برای همین لفظ ثلث را مذکر آورده و گفته ثلثه ذود غر جمع اغر است بمعنی شتر سفید ذری بضم ذال معجمه وفتح را جمع ذروه
بکسر ذال معجمه وضم آن است و ذروهٔ هر چیز بمعنی بلندی آنست فحملنا عليها پس سوار کرد ما یاران را فلما انطلقنا قلنا
او قال بعضنا پس هرگاه رفتیم از پیش آنحضرت گفتیم یا گفتند بعضی از ما شک راوی است والله لا يبارك لنا اتينا
النبي صلى الله عليه واله وسلم نستحمله فحلف ان لا يحملنا ثم حملنا بخدا سوگند برکت داده نشود ما را آمدیم
پیغمبر خدا را که طلب بار بردار کنیم آنحضرت را پس سوگند خورد که سوار نکنم پس بر داشت ما را فارجعوا بنا الى النبي
صلى الله عليه واله وسلم فنذكره فاتيناه پس از برد ما یاران را بسوی پیغمبر خدا اگر گستاخی کرده ایم
پس آمدیم و طلب عفو کردیم فقال ما انا حملتكم بل الله حملكم پس فرمود نیستم من که سواری داده باشم بلکه خدا
سوار کرده شما را واني والله ان شاء الله لا احلف على يمين فارى غيرها خيرا منها الا كفرت عن يميني واتيت الذي
هو خير او اتيت الذي هو خير وكفرت عن يميني این شک راویست در تقدیم اتیت بر کفرت و عکس آن یا تنویع
از پیغمبر خدا است صلی الله علیه واله وسلم اشاره است بسوی جواز تقدیم کفاره بر حنث و تاخیر آن و تحقیق بخدا سوگند اگر خواسته
خدا سوگند نخورم بر چیزی مراد از یمین چیزیست که بر آن سوگند شود و حال من آنست که سوگند نخورم بر چیزی که البته بکنم وی
بینم که خلاف آن بهتر است بکنم آنرا و کفارت یمین میدهم **حدثني** اسحق بن ابراهيم قال اخبرنا عبد الرزاق
قال اخبرنا معمر عن همام بن منبه قال هذا ما حدثنا ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال نحن الاخرون
السابقون يوم القيمة فرمود مایان پسینانیم که سابقیم به امتهای در دخول جنت و سائر امت اخروی فقال رسول الله صلى الله
عليه واله وسلم والله لان يلج احدكم بيمينه في اهله پس فرمود بخدا سوگند هر آینه صبر کند یکی از شما بسوگند خود در
اهل و عیال خود و مقیم باشد بر وی آثم له عند الله من ان يعطي كفارته التي افترض الله عليه بیشتر است اثم مرد را از آنکه بدهد کفارت آنرا
که فرض کرده است خدا بر وی یعنی حالف وقتی که سوگند خورد و سوگند که متعلق است باهل او و متضرر میشوند بعدم حنث و حنث در

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

كتاب الانبياء

و بیان کن برای اهل مکه مثلی قصهٔ آن دیه که انطاکیه
نام داشت چنانچه مفسران ذکر کنند غشتلی گفته
شاید که آن مدینه بود نزد انطاکیه که موجود است
زیرا چه خدا خبر داده که وی هلاک کرد اهل آن را و درست
هلاک را اثری در آن شهر که موجود است ایشان
اذ جاءها المرسلون وقتیکه آمد آن دیه را نزد
مفسران چنانکه فرستادگان عیسی بودند و قرینه
ابو وهب مؤلف ظاهر در آن است که این قصه پیش از
عیسی بود اذ ارسلنا اليهم اثنين فكذبوهما فقيل
فرستادیم بسوی اهل آن قریه دو کس را پس تکذیب
کردند اهل آن دیه ایشان را فعززنا بثالث پس قوت دادیم
ما آن دو را بفرستادهٔ سیوم در ظاهر این اسناد
تتمه قصه در آن است که فرستادگان پیغمبران الهی بودند
و مفسران تاویل کنند که فرستادهٔ پیغمبر بودند بعضی
گویند آن سه کس یحیی و یونس و شمعون است بعضی
شمعون و یوحنا و یونس گویند و بعضی صادق و صدوق
و شلوم و بعضی چیزی دیگر و نیست درین باب حدیثی
مرفوع چنانکه شارحان گویند قال مجاهد گفت مجاهد
در تفسیر لفظ مذکور شد دنا قوت دادیم قال ابن عباس
طائركم در حکایت قول این رسولان الملائكة معكم اهل
قریه که تطیر کردند با ایشان مینش مصائبکم یعنی
مصیبتهای شما از شامت عقائد باطله و اعمال
فاسدهٔ شما است **باب** قوله تعالى
ذكر رحمة ربك عبده زكريا این یاد مهربانی
پروردگار تست بنده خود زکریا را و وی از
انبیا است نسبش بسلیمان بن داود علیه السلام میرسد
مسلم از ابی هریره آمده مرفوعا که بود زکریا درودگر
یعنی پیش از نبوت اذ نادى ربه نداء خفيا وقتیکه
ندا داد و دعا کرد پروردگار خود را به ندای آهسته که
اقرب است از روی اخلاص قال رب اني وهن العظم
منی گفت پروردگارا تحقیق من سست شده است
استخوانها از من تا از اجزاء و اعضای دیگرم گویند
واشتعل الراس شيبا و درخشنده

مصيبتي سزاوار است مرا و برآنچه عاشق شود و كفارت بهر **حدثنا** اسحٰق قال حدثنا يحيى بن صالح قال حدثنا

معوية عن يحيى عن عكرمة عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من استلج في اهله

كسي كه صبر كرد و سوگند كه در اهل خود كرده و مستمر بدان فهو اعظم اثما ليبر يعني الكفارة پس آن صبر عظيم تر است از روي

گناه از شكستن يمين و كفارت دادن بديران و گناهي است كه بنا نميكند كفارت ازان گناه ليبر يعني الكفارة و حاصل سخن آنكه

است با عقت اثم تا نيم **باب** قول النبي صلى الله عليه وسلم وايم الله در بيان قول پيغمبر خدا وايم الله كه كلمه سوگند است

حدثنا قتيبة بن سعيد عن اسمٰعيل بن جعفر عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر رضي الله عنهما قال بعث رسول الله

صلى الله عليه وسلم بعثا وامّر عليهم اسامة بن زيد گفت ابن عمر فرستاد رسول خدا لشكري را و امير كرد بر ان لشكر اسامة بن زيد را

فطعن بعض الناس في امرته پس طعن كردند بعضي مردم در سرداري اسامه فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم پس ايستاد

پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فقال ان كنتم تطعنون في امرته فقد كنتم تطعنون في امرة ابيه من قبل پس گفت اگر طعنه ميكنيد در اميري

اسامه پس بود كه شما طعنه ميكرديد در اميري پدر او زيد پيش ازان وايم الله ان كان لخليقا للامارة وان كان لمن احب

الناس الي و سوگند ميخورم بخدا تحقيق شان اينست كه بود زيد سزاوار و لائق براي امارت و بود از محبوب ترين مردم

نزد من وان هٰذا لمن احب الناس اليّ بعده و بدرستي كه اسامه از محبوب ترين مردم است نزد من پس از وي **باب**

كيف كانت يمين النبي صلى الله عليه وآله وسلم وقال سعد قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم والذي نفسي بيده گفت سعد فرمود

رسول خدا سوگند كسي كه ذات من بدست قدرت اوست وقال ابو قتادة گفت ابو قتاده قال ابو بكر عند النبي صلى الله عليه

وآله وسلم لاها الله اذا گفت ابو بكر در حالي كه نزد پيغمبر خدا بود در قصه اعطاء سلب من و بر او گذشته است در جهاد در

باب الخمس الاسلاب خير كه زاده خمس در سلبها يقال والله وبالله وتالله يعني اين هر سه كلمه گفته ميشود در قسم و داده ميشود

سلبهاي او قاتل را **حدثنا** محمد بن يوسف عن سفيان عن موسى بن عقبة عن سالم عن ابن عمر رضي الله عنهما

قال كانت يمين النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا ومقلب القلوب يعني بود يمين پيغمبر خدا كه ميفرمود كلمه نفي و بعد آن سفر مود

نيست چنين و ميگردد آورده و دلها را **حدثنا** موسٰى قال حدثنا ابو عوانة عن عبد الملك عن جابر بن سمرة رضي الله عنه

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا هلك قيصر فلا قيصر بعده واذا هلك كسرٰى فلا كسرٰى

بعده والذي نفسي بيده لتنفقن كنوزهما في سبيل الله و سوگند كسي كه ذات من در دست قدرت

اوست بر آينه انفاق ميكنيد گنجهاي هر دو را در راه خدا **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال

اخبرني سعيد بن المسيب ان ابا هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا هلك

كسرٰى فلا كسرٰى بعده واذا هلك قيصر فلا قيصر بعده والذي نفس محمد بيده لتنفقن كنوزهما في سبيل الله

ترجمه گذشت **حدثني** محمد قال اخبرنا عبدة عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال يا امة محمد والله لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم

كثيرا مرويست از پيغمبر خدا كه فرموده اي امت محمد بخدا اگر بدانيد چيزي را كه ميدانم من هر آينه خنده كنيد

اندكي و گريه كنيد بسيار **حدثنا** يحيى بن سليمان قال حدثني ابن وهب قال اخبرني حيوة قال حدثني ابو عقيل

زهرة بن معبد انه سمع جده عبد الله بن هشام رضي الله عنه قال كنا مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

يا پسري كه نام او يحيى است گردانيديم براو پيش

ازين همنامي و اين ترجمه آيات است از قوله تعالٰى

بغلام اسمه يحيى لم نجعل له من قبل سميا قال

ابن عباس گفت ابن عباس در تفسير سميا در قوله

تعالٰى هل تعلم له سميا مثلا برابر قياس در معني

چنين باشد نگردانيده ام يحيى را پيش ازين مانندي

و معنى اول نيز مرويست از ابن عباس روايت

كرده هر دو را ابن ابي حاتم و ثاني را حاكم و در سميا

يقال گفته ميشود در استعمال رضيا يعني مرضيا

اشارت است بتفسير قوله تعالٰى رب رضيا خشنود

تو و بندگان تو ازو عتيا يعني عصيا بعد از

گويند صواب عصيا بسين مهمله است آنكه مرويست از

ابن عباس نميدانم كه آن حضرت ميخواند عتيا يا عسيا

يعني در قول وقد بلغت من الكبر عتيا كه بعد ازين مذكور شود و تفسير

كرده صاحب كشاف عتيا را بخشكي در مفاصل

و صاحب قاموس عسيا بسين را مانند آن ...

وهو آخذ بيد عمر بن الخطاب گفت عبد الله بن هشام بوديم با پیغمبر خدا و آنحضرت گیرنده بود دست عمر بن خطاب را
فقال له عمر يا رسول الله لأنت أحب إلي من كل شيء إلا من نفسي پس فرمود عمر آن حضرت را که ای رسول خدا هر آینه
تو دوست ترین مردم هستی نزد من از هر چیز مگر از نفس من فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم پس فرمود مر او را
پیغمبر خدا لا والذي نفسي بيده حتى أكون أحب إليك من نفسك پس فرمود که نه یعنی کامل نمی باشد ایمان تو تا آنکه
باشم من محبوب تر بسوی تو از نفس تو فقال له عمر فإنه الآن والله لأنت أحب إلي من نفسي پس گفت مر آنحضرت را عمر پس تحقیق شان
اینست که الآن بخدا سوگند هر آینه تو محبوب تری نزد من از ذات من این حال دید عمر را از تصرف آنحضرت روی داد فقال
النبي صلى الله عليه وآله وسلم الآن يا عمر پس فرمود پیغمبر خدا الآن ایمان تو رسید بکمال رسید حدثنا إسمعيل
قال حدثني مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن أبي هريرة وزيد بن خالد
رضي الله عنهما أنهما أخبراه مروی است از زهری که ابن شهاب است از عبید الله و وی از ابو هریره و زید بن خالد و این هر دو
خبر داده اند عبید الله را أن رجلين اختصما إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تحقیق دو مرد خصومت کردند و آمدند نزد رسول خدا
فقال أحدهما اقض بيننا بكتاب الله پس گفت یکی از آن دو نفر حکم کن میان ما بکتاب خدا یعنی موافق آنچه خدا فرموده
وقال الآخر وهو أفقههما أجل يا رسول الله گفت دیگری و او فقیه ترین هر دو بود آری همچنین است ای رسول خدا اقض بيننا
بكتاب الله وأذن لي أن أتكلم قال تكلم و اذن کن مرا تکلم پس فرمود تکلم کن قال إن ابني كان عسيفا على هذا گفت
تحقیق پسر من بود اجیر بروی قال مالك والعسيف الأجير گفت مالک عسیف بمعنی اجیر است زنا بامرأته فأخبروني أن على
ابني الرجم فافتديت منه بمائة شاة وجارية لي زنا کرده بود بزن او پس خبر کردند مرا که بر پسر تو رجم است پس بدل کرده ام
از و بصد بز و یک داهی که مرا بود ثم إني سألت أهل العلم پس من پرسیدم علما را فأخبروني أن على ابني جلد مائة وتغريب عام
پس خبر دادند مرا که تحقیق بر پسر من صد تازیانه است واز شهر بیرون کردن یک سال وإنما الرجم على امرأته وبیست
سنگسار کردن مگر بر زن او از آنکه زانی محصن نبود و زانیه محصن بود فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أما
والذي نفسي بيده لأقضين بينكما بكتاب الله پس فرمود رسول خدا آگاه باش سوگند کسی که ذات من بدست
قدرت اوست هر آینه حکم میکنم میان شما موافق کتاب خدا أما غنمك وجاريتك فرد عليك اما غنم تو و داه تو پس
مردود است بر تو واپس باید داد وجلد ابنه مائة وغربه عاما و زد پسر او را صد تازیانه و جلای وطن کرد او را یک سال
وأمر أنيسا الأسلمي أن يأتي امرأة الآخر وامر کرد آنحضرت انیس اسلمی را آنکه بیاید بزن مرد دیگر را فإن اعترفت فارجمها
فاعترفت فرجمها پس اگر اقرار کرد رجم کن پس اعتراف کرد پس رجم کرد آن زن را ظاهر است که اقرار یکبار کافی است و آن چهار اقرار
است در دست به بار حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا وهب قال حدثنا شعبة عن محمد بن أبي يعقوب عن
عبد الرحمن بن أبي بكرة عن أبيه رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال أرأيتم إن كان
أسلم وغفار ومزينة وجهينة فرمود خبر دهید مرا اگر باشند این چهار قبیله خيرا من تميم وعامر بن صعصعة
وغطفان وأسد خابوا وخسروا آیا بهتر ازین چهار قبیله دیگر که خائب و خاسر شده اند قالوا نعم گفتند آری
قال والذي نفسي بيده إنهم خير منهم پس فرمود سوگند بذاتی که نفس من بید قدرت اوست بتحقیق اسلم و غفار و مزینه و جهینه بهتر
از تمیم و کسانیکه با ایشانند مطابقت حدیث بترجمه حرف انجراست فائده حدثنا أبو اليمان قال أخبرنا شعيب عن الزهري

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

قال اخبرنی عروة عن ابی حمید الساعدی رضی الله عنه انه اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم استعمل عاملا گفت زہری خبر داد مرا عروہ از ابی حمید کہ بتحقیق ابو حمید خبر داد عروہ را کہ رسول خدا عامل گردانید یکی فجاءه العامل حین فرغ من عمله پس آمد نزد آنحضرت آن عامل ہنگامی کہ فارغ شد از عمل خود فقال یا رسول الله هذا لکم وهذا اهدی لی پس گفت ای رسول خدا این مال برای شماست یعنی برای بیت المال واین مال ہدیہ کردہ شدہ است برای من فقال له افلا قعدت فی بیت ابیك وامك پس فرمود مر اورا آیا چرا ننشستی در خانہ پدر و مادر خود فنظرت ایهدی لك ام لا پس دیدی آیا ہدیہ کردہ میشد برای تو یا نہ ثم قام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عشیة بعد الصلوة پس ایستاد رسول خدا یعنی خطبہ خواند آخر روز بعد از نماز فتشهد واثنی علی الله بما هو اهله پس شہادت داد و ثنا کرد بر خدا بثنائی کہ خدا سزاوار آنست ثم قال اما بعد فما بال العامل نستعمله فیاتینا فیقول هذا من عملکم وهذا اهدی لی پس فرمود چہ حال است عاملی را کہ عامل ساختہ ایم اورا پس می آید نزد ما پس میگوید این مال از عمل شماست واین مال ہدیہ کردہ شد برای من افلا قعد فی بیت ابیه وامه فنظر هل یهدی له ام لا فوالذی نفس محمد بیده لا یغل احدکم منها شیئا پس سوگند کسی کہ ذات محمد بدست اوست غلول نمیکند یکی از شما چیزی را یعنی خیانت نمیکند از مال بیت المال واین مال تمام از بیت المال بودہ است الا جاء به یوم القیامة یحمله علی عنقه خیانت نمیکند مگر آنکہ می آرد او را روز قیامت بحالی کہ بر میدارد اورا بر گردن خود ان کان بعیرا جاء به له رغاء اگر شتر است می آرد آنرا بر گردن خود در حالیکہ مر اورا آواز است یعنی فریاد کنان می آید آن شتر رغاء بضم را و غین معجمہ آواز شتر است وان کانت بقرة جاء بها لها خوار بضم معجمہ بمعنے آواز گاو است وان کانت شاة جاء بها تیعر مشتق از یعار است بعین مہملہ بمعنے آواز شاة فقد بلغت پس بتحقیق رسانیدم حکمی کہ خدا فرمودہ است فقال ابو حمید ثم رفع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یده پس گفت ابو حمید برداشت پیغمبر خدا دست خود را حتی انا لننظر الی عفرة ابطیه ... آنحضرت قال ابو حمید وقد سمع ذلك معی زید بن ثابت من النبی صلی الله علیه وآله وسلم فسلوه گفت ابو حمید بتحقیق شنید این حدیث را با من زید بن ثابت پس بپرسید او را **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام هو ابن یوسف عن معمر عن همام عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال ابو القاسم صلی الله علیه وآله وسلم والذی نفس محمد بیده لو تعلمون ما اعلم لبکیتم کثیرا ولضحکتم قلیلا **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنی ابی قال حدثنا الاعمش عن المعرور عن ابی ذر رضی الله عنه قال انتهیت الیه وهو یقول فی ظل الکعبة روایت کردہ است معرور از ابی ذر کہ گفت رسیدم نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حالی کہ میگوید در سایہ کعبہ هم الاخسرون ورب الکعبة هم الاخسرون ورب الکعبة ایشانند زیان زدگان سوگند بپروردگار کعبہ ایشانند زیان زدگان سوگند بپروردگار کعبہ مکرر فرمود قلت ما شانی اتری فی شیء ما شانی ابو ذر میگوید گفتم چہ حال است مرا آیا گمان کردہ میشود در حق من چیزی کہ شان منست وحال من یعنی نازل شدہ است قرآن در حق من کہ موجب قول آنحضرت است هم الاخسرون ورب الکعبة تری بضم تا و شاة ذکر یافت در بعضی نسخ بفتح تحتیہ است فجلست الیه وهو یقول پس نشستم نزد آنحضرت و آنحضرت میفرمود فما استطعت ان اسکت پس نتوانستم من اینکہ خاموش باشم وتغشانی ما شاء الله و پوشید مرا چیزی کہ خواست خدا یعنی حالی کہ داشتم نماند بر من و بی اختیار بزبان آوردم فقلت من هم بابی انت وامی یا رسول الله پس گفتم کیستند آنها کہ تو میگوئی فدای تو پدر و مادر من ای رسول خدا قال الاکثرون اموالا

در حالی کہ کودک بود گرفتہ شد در ہفت سالگی پاک از آن وحنانا من لدنا و دادیم اورا مہربانی ورقت قلبی از نزد ما وزکوة وپاکی از گناہ وعیاب لکنت رتوفیق تصدق بر مردم وکان تقیا وبود پرہیزگار فرمان بردار وبرا بوالدیہ ونیکوکار بود وما در خود ولم یکن جبارا عصیا ونبود سرکش نا فرمان وسلام از ما یحیی روزی کہ متولد شد وروزی کہ بمیرد وروزی کہ برانگیختہ شود زندہ ودر آنحضرت این ترجمہ آیت الی قولہ ویوم یبعث حیا گویند مراد ازین سلام سلامت یحیی است روز تولد از غمز شیطان و روز وفات از عذاب قبر و روز بعث از ہول آن روز حفیا در کریمہ کان بی حفیا در حکایت قول ابراہیم بمعنے لطیفا تحقیق خدا است بمن مہربان ولطف فرما وتفسیر آن در ذکر زکریا تقریبا است عاقرا کہ در آیت مذکور گذشت الذکر والانثی سواء مذکر و مؤنث درین لفظ برابر است یعنی مرد را کہ نزاید عاقر گویند وہمچنان زن را نسبت زیادہ تا ... **حدثنا** هدبة ... قتادة ... صعصعة ... صلی الله علیه وآله وسلم ... ... از معراج ... ابن مالك ... قال جبرئیل ... حتی اتی السماء الثانیة ... آسمان دنیا و سوال و جواب آدم بالفتح جبرئیل ... آمد آسمان دویم را استفتح پس طلب کرد ... آسمان ... هذا الفتح شد ... ان کیست این استفتاح ... قال جبرئیل گفت جبرئیل ... من معك گفتہ شد وکیست با تو قال محمد ... گفت جبرئیل با من محمد است قیل وقد ارسل الیه گفتہ شد بطریق استفہام ... رسانیدہ شدہ بسوی وی قال نعم گفت جبرئیل ... بطلب آمدہ فلما خلصت فاذا یحیی وعیسی ... پس چون رسیدم بآسمان دویم

فرمود آنها بسيار مالدارانند الا من قال هكذا وهكذا وهكذا مگر کسی کہ اشارت کرد بخینیہ و بخینین و بخینین یعنی مال را باختند بهر دو دست حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب قال حدثنا ابو الزناد عن عبد الرحمن الاعرج عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال سليمان گفت ابو هريره فرمود رسول خدا گفت سليمان عليه السلام لاطوفن الليلة على تسعين امرأة كلهن تاتي بفارس يجاهد في سبيل الله هر آئینہ طواف میکنم امشب برنود زن کہ ہر کدام آنها می آرد سواری کہ جہاد میکند در راه خدا در روایتی ہفتاد زن و در روایتی صد زن فقال له صاحبه پس گفت او را صاحب او مراد ملک است یا قرین او قل انشاء الله فلم يقل انشاء الله نگو انشاء الله پس نگفت انشاء الله بنسیان یعنی مواخذه نگردید بمشیت الٰہی تعالیٰ فطاف عليهن جميعا پس طواف کرد بر ہمہ زنان فلم تحمل منهن الا امرأة واحدة پس حاملہ نشد از آن زنان مگر یک زن جاءت بشق رجل در دیار مردی را یعنی مرد ناقص یعنی شق رجل یعنی مردی را یعنی بچہ نیم انسان والذی نفس محمد بیده و سوگند کسی کہ ذات محمد بدست قدرت اوست لو قال انشاء الله لجاهدوا في سبيل الله فرسانا اجمعون اگر گفتی انشاء الله ہر آئینہ آوردی ہمہ زنان و ہر آئینہ جہاد میکردند در راه خدا سواران ہمہ سوار ولیکن را آنحضرت از وحی دانستہ بود

حدثنا محمد قال حدثنا ابو الاحوص عن ابي اسحق عن البراء بن عازب رضي الله عنه قال اهدي الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم سرقة من حرير ہدیہ آورده شد نزد پیغمبر خدا پاره از حریر فجعل الناس يتداولونها بينهم ويعجبون من حسنها ولينها پس گشتند مردم دست بدست میگردانیدند در میان خود و تعجب میکردند از حسن آن و نرمی آن فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اتعجبون منها قالوا نعم يا رسول الله پس فرمود رسول خدا آیا تعجب میکنید از آن گفتند آری ای رسول خدا قال والذی نفسی بیده لمناديل سعد في الجنة خير من هذا فرمود سوگند کسی کہ ذات من در دست قدرت اوست ہر آئینہ دستمالہای سعد بن معاذ در بہشت بہتر از این است سعد در وقت فوت کرده بود و این تعجب کنندہا از انصار بودند و سعد سید قوم انصار بود و مراد دستمالہای اوست کہ در عقوبت او را کرامت کرده بودند یا مراد دستمالہای اوست کہ در آخرت او را رحمت خواہند کرد قال ابو عبد الله گفت مولف این کتاب لم يقل شعبة واسرائيل عن ابي اسحق والذی نفسی بیده نگفتہ است شعبه و اسرائیل از ابی اسحق این کلام قسمیہ را

حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن يونس عن ابن شهاب قال حدثني عروة بن الزبير ان عائشة رضي الله عنها قالت ان هند بنت عتبة بن ربيعة قالت يا رسول الله ما كان مما على ظهر الارض اهل اخباء او خباء گفت ہند ای رسول خدا نبوده از آنها کہ بر پشت زمین اند مردم خیمہ نشین احب الي ان يذلوا من اهل اخبائك او خبائك شک یحییٰ تردد کرده است یحییٰ در لفظ اخبائک و خبائک ثم ما اصبح اليوم اهل اخباء او خباء احب الي من ان يعزوا من اهل اخبائك او خبائك قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وانه حاصل آنکہ وقتی کہ شرف اسلام دریافتہ بودم دوست تر نبود کہ خیمہ نشینان دیگر خوار باشند از اہل خیمہ تو و بعد از اسلام دوست ندارم کہ دیگر اہل خیمہ عزیز باشند از اہل خیمہ تو آنحضرت فرمود ایضا یعنی ہنوز مقتضای اسلام باقیست بعضی در معنی ایضا گفتہ اند حال من ہم بخنین است نسبت بتو و آل ادلہ الصحیح یعنی یاد و ام خواہد بود محبت تو در وقتی کہ متمکن میشود ایمان در دل تو والذی نفس محمد بیده سوگند کسی کہ ذات من بدست اوست قالت يا رسول الله ان ابا سفيان رجل مسيك گفت ای رسول خدا ابو سفیان مردی شحیح و بخیل است مسیک بفتح میم و خفت سین مہملہ بر وزن بخیل و بکسر میم و تشدید مہملہ نیز روایت کرده اند فهل علي حرج ان اطعم من الذي له پس آیا هست بر من حرجی یعنی گناہی

سجده میکند چیزی را کہ در شکم تست گفت مالک گمان می برم این را بجہت فضل عیسی بر یحییٰ قال هذا الکفت جبرئیل این کو بچی یعنی یحییٰ و عیسی پیغمبر انند قسلم علیہما پس سلام کو بر ایشان فسلما پس سلام گفتم در کتاب ایشان جواب سلام گفتند ثم قالا مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح گفتند مرحبا برادر صالح و پیغمبر صالح

باب قول الله واذكر في الكتاب مريم وذکر کن در کتاب قصه مریم بنت عمران بن ماثان را کہ از اولاد رحبعم بن سلیمان بن داؤد است اذ انتبذت من اهلها مكانا شرقيا وقتی کہ گوشہ گرفت از مردم خود کہ خالہ وی یا آباء و اجداد مکانی را جانب شرق بیت المقدس یا سرای خانہ خود را بعضی گویند نشست برای غسل از حیض و رجا کرد و با آفتاب داشت و قول و تعالیٰ در جای دیگر واذ قالت الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه وقتی کہ گفتند فرشتگان ای مریم تحقیق خدا مژده میدہد ترا بکلمہ از خود یعنی فرزندی کہ وجود وی بمحض کلمہ کن باشد بی پدر اسمه نام آن فرزند المسيح عيسى بن مريم مسیح لقب اوست از مسح چہ وی سوده و مالیده شده ببرکت و بجز کہ پاک گردانیده او را از گناہان یا سوده است او را جبرئیل علیہما السلام یا مسیح برآمد از شکم مادر بی آلائش و حرکت و اصل آن بعبری مسیحا است بمعنی مبارک کذا قالوا و توانند کہ بجہت آن باشد کہ اکمہ و ابرص و مردگان بمسح وی تندرست و زنده گشتی و قوله ان الله اصطفى آدم ونوحا وآل ابراهيم وآل عمران على العالمين تحقیق خدا برگزید آدم را و نوح را و آل ابراہیم و آل عمران را بر عالمیان بجہان ایشان بمانیکہ آنها اولاد و شاخ در شاخ اند رستہ است بعضے از بعضے چنانچہ آل ابراہیم اسمعیل و اسحق و اولاد وایشانند کہ در میان ایشان است محمد مصطفی پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم وآل عمران موسی و ہارون پسران عمران بن یصہر اند کہ از اولاد لادی بن یعقوب بن اسحق است از آل ابراہیم

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

اگر علما دیگر گفته اند که کلمهٔ لهم قرینه آن بود الی آخر او آنچه مرویست ...
یعنی حواشی نوشته بر تقدیر بحث ... معنی آن است ... موافق ...
بعضی گفته اوج بالحروف المقطعه **حدثنا** احمد بن عثمان قال حدثنا شریح بن مسلمة قال حدثنا ابراهیم
عن ابیه عن ابی اسحق قال حدثنی عمرو بن میمون قال حدثنی عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال بینما رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم مضیف ظهره الی قبة من ادم یمانی اذ قال لاصحابه ...
در اثنای آنکه رسول خدا تکیه کرده است پشت خود را بسوی قبه که از چرم یمنی بود ...
ادنی لاصحابه اترضون ان تکونوا ربع اهل الجنة قالوا بلی ...
یاران چهارم حصه بهشتیان گفتند صحابه آری قال افلا ترضون ان تکونوا ثلث اهل الجنة قالوا بلی ...
راضی نیستید اینکه باشید سیوم حصه بهشتیان گفتند صحابه آری قال فوالذی نفس محمد بیده انی لارجو ان تکونوا
نصف اهل الجنة یعنی روایات اکثر اهل الجنة هم واقع شده بترتیب ... روایت ...
حکم کافران ... اعتبار سائر است الی ... ثلث ونصف ...
ودر تمع دری آمده ... دیگر نصف ... **حدثنا**
عبد الله بن مسلمة عن مالک عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن عن ابیه عن ابی سعید
رضی الله عنه ان رجلا سمع رجلا یقرأ قل هو الله احد یرددها روایت است از ابی سعید
خدری که مردی شنید مردی را که میخواند سوره اخلاص را و تکرار میکرد این سوره را پس صبح جاء الی رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم وذکر ذلک له وکان الرجل یتقالها پس بوقت صباح آمد
نزد رسول خدا و ذکر کرد این که رخواندن خود را ... اندک می پنداشت این خواندن خود را ...
یعنی مذکور فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم والذی نفسی بیده انها لتعدل ثلث القرآن
پس گفت پیغمبر خدا سوگند که ثواب این سوره برابر است سوم حصه ثواب قرآن را **حدثنا** اسحق قال اخبرنا
حبان قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة قال حدثنا انس بن مالک رضی الله عنه انه سمع النبی
صلی الله علیه وآله وسلم اتموا الرکوع والسجود شنید انس بن مالک پیغمبر خدا را میفرمود تمام کنید رکوع و سجود
را فوالذی نفسی بیده انی لاراکم من بعد ظهری اذا ما رکعتم واذا ما سجدتم
تحقیق من می بینم شما را وقتی که رکوع میکنید و وقتی که سجده میکنید ... **حدثنا**
اسحق قال حدثنا وهب بن جریر قال حدثنا شعبة عن هشام بن زید عن انس بن مالک رضی الله
عنه ان امرأة من الانصار اتت النبی صلی الله علیه وآله وسلم معها اولاد لها
روایت کرده هشام از انس بن مالک که زنی از انصار آمد نزد پیغمبر خدا ... فرزندان او ... فقال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم والذی نفسی بیده انکم لاحب الناس الی قالها ثلث مرار ...

یؤمنون من آل ابراهیم وآل یس
وآل محمد مراد ... آل ...
... مذکور ...
وان الیاس لمن المرسلین ...
عباس ...
اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه ...
خاص ... نزدیک ترین مردم بابراهیم ...
آن کسانند که پیروی کردند او را ...
المؤمنون ... ایمان ...

تعالى ونقدس کند وسوگند نخورد بغیر او قال باب لا تحلفوا بآبائکم سوگند نخورید بپدران خود حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ادرك عمر بن الخطاب روایت از عبد الله بن عمر که رسول خدا دریافت عمر بن خطاب را وهو يسير في ركب يحلف بابيه ووی راه میرفت در جمعی از سواران در حالی که سوگند میخورد در یک از انها بنام پدر خود فقال الا ان الله ينهاكم ان تحلفوا بآبائكم پس گفت رسول خدا آگاه باشید که بتحقیق خدا منع کرد شما را آنکه سوگند خورید بنام پدران خود من كان حالفا فليحلف بالله او ليصمت کسیکه باشد سوگند خورد پس گو سوگند خورد بنام خدا یا خاموش باشد این کلام عمر بن خطاب است که از آنحضرت شنیده حدثنا سعيد بن عفير قال حدثنا ابن وهب عن يونس عن ابن شهاب قال قال سالم قال ابن عمر رضي الله عنهما سمعت عمر رضي الله عنه يقول قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله ينهاكم ان تحلفوا بآبائكم گفت ابن عمر شنیدم عمر را میگفت فرمود مرا رسول خدا بتحقیق خدا منع کرده شما را آنکه سوگند خورید بنام پدران خود قال عمر فوالله ما حلفت بها منذ سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت عمر پس بخدا سوگند که سوگند نخورده ام از وقتی که شنیدم رسول خدا را ذاكرا ولا آثرا حال است از فاعل حلفت یعنی اصلا سوگند نخورده ام در حالی که یاد دارنده ام من آنرا که سوگند بنام پدر ممنوع است و نه حکایت کننده ام آن یمین را از کسی دیگر پس آثرا مشتق از اثر است بمعنی علم علامت قال مجاهد گفت مجاهد در تفسیر قول خدا که در سوره احقاف واقع است ائتوني بكتاب من قبل هذا او اثارة من علم و در نسخها واثرة باسقاط الف بعد ثاء مثلثه و در یکی بضم الهمزة وسكون الثلثة و بفتحهما تفسير کرده بیان علما آنهم مثلثه احتمال که اثر معنی این لفظ بحسبی کرده بمعنی بقیه است و بعضی گوید بمعنی روایت است و بعضی گوید بمعنی علامت است تابعه عقيل والزبيدي واسحق الكلبي متابعت کرده یونس را عقیل هم عن الزهري وقال ابن خالد و زبیدی و اسحاق کلبی عن الزهري از زهری وقال ابن عيينة ومعمر و گفت ابن عیینه و معمر یعنی این هر دو روایت کرده اند عن الزهري عن سالم عن ابن عمر سمع النبي صلى الله عليه وسلم عمر شنید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این حلف را از عمر حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد العزيز بن مسلم قال حدثنا عبد الله بن دينار قال سمعت عبد الله بن عمر رضي الله عنهما يقول قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تحلفوا بآبائكم حدثنا قتيبة قال حدثنا عبد الوهاب عن ايوب عن ابي قلابة والقاسم التميمي عن زهدم قال كان بين هذا الحي من جرم وبين الاشعريين ود واخاء گفت بود میان این قبیله دوستی و برادری فكنا عند ابي موسى الاشعري رضي الله عنه فقرب اليه طعام فيه لحم دجاج وعنده رجل من بني تيم الله احمر كانه من الموالي پس نزدیک آورده شد طعامی که در آن گوشت مرغ بود و نزد ابو موسی مردی بود از قبیله بنی تیم الله سرخ رنگ گویا از غلامان بوده فدعاه الى الطعام پس طلبید او را ابو موسی برای طعام خوردن فقال اني رايته ياكل شيئا فقذرته فحلفت ان لا آكله گفت تحقیق دیدم آنرا که میخورد چیزی از قاذورات پس سوگند خوردم که نخورم از ان چیزی فقال قم پس گفت برخیز فلاحدثنك عن ذلك پس هر آئینه حدیث کنم ترا درسبب خیر ازین قول ازین مجلس انى اتيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في نفر من الاشعريين نستحمله بتحقیق آمدم نزد پیغمبر خدا جمعی از اشعریان طلب بار بردای میکردیم فقال والله پس فرمود بخدا سوگند لا احملكم عليه وما عندي ما احملكم عليه بر نمیدارم شما را بر شتری و نیست نزد من شتری که

سوگند خورد یعنی بخدا تعالی و تقدس

کتاب الانبیاء

هیچ زائیده نشده مگر آنکه می ساید بدست او را شیطان وقتیکه زائیده میشود یعنی میخلاند انگشت خود را در پهلوی وی چنانکه در روایت در باب ابلیس گذشت فيستهل صارخا من الشيطان پس آواز میکند آن زائیده شده یعنی آنکه فریاد میزند و چنانکه از رنج دست سودن شیطان و این ابتدای تسلط او ست که چنان فساد در وجود وی پیدا می آرد و از مقتضای فطرت اصلی میگرداند غير مريم وابنها جز مریم و پسر وی عیسی علیه السلام که این دو تن محفوظ ماندند از ان ببرکت دعای مادر مریم و در روایت مذکور گذشت رفت شیطان که بخلاند پس خلانید در پرده یعنی در مشیمه که در ان مولود باشد و لیکن در ان روایت ذکر مریم نیست مذکور عیسی است فقط و این از اختلافات حفظ از روایت است باکی نیست اگر ذکر کند حافظی زائد بر دیگری و در روایت دیگر آمده گردانید خدای تعالی نزدیک طعنه زده در سید پرده را و در سید الشان آنکه ظاهر آیت عموم سائر بنی آدم است از انبیا و غیر ایشان سوای این دو تن پس سرور انبیا صلوات الله وسلامه علیه لازم آمد که داخل باشند درین حکم بعضی گویند مر آنحضرت را فضائل و معجزات کرامتی است که هیچ یکی از انبیا را نیست تواند که در مخصوص صفتی باشند که در فاضل نبود چنانکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل جزئی نبود و شیخ اجل در ترجمه مشکوة میگوید صواب آنست که آنحضرت مستثنی است از عموم بنی آدم و آنحضرت خبر میدهد از احوال عموم فرزندان آدم خبر خود و مقام او در طهارت ارفع و اعلی است که شیطان را در هنگام ولادت بوی دست تصرف رسد

اسماء الرجال ... بن عفیر ... ابن وهب ... عمر بن ... الاول ... ابن دینار ... عبد العزيز ... عبد الله ... ابی قلابه ... [illegible]

برادرم شما را بدان تا که نزد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم چند ابل پس آورده شد نزد رسول خدا
ما شتری فقال عنا ایس پرسید ما فقال این النفر الاشعریون پس فرمود که امر باعث اشعریون فامرلنا بخمس
ذود غر الذری پس فرمود برای ما پنج شتر سفید کوهان فلما انطلقنا قلنا ما صنعنا پس هرگاه رفتیم از نزد آنحضرت گفتیم
با خود چکار کردیم حلف رسول الله صلی الله علیه واله وسلم لا یحملنا وما عنده ما یحملنا ثم حملنا
سوگند خورد آنحضرت که بار بردار ندهیم و نبود نزد آنحضرت شتری بار بردار پس داد بار بردار ما تغفلنا رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم یمینه غفلت کردیم در یمین آنحضرت که سوگند خورد بود در آن والله لا نفلح ابدا اگر فلاح نمی یابیم ابدا
تصدیق مرگز فرجعنا الیه فقلنا له انا اتیناك لتحملنا فحلفت ان لا تحملنا وما عندك ما تحملنا پس
کردیم پس سوی آنحضرت گفتیم با آنحضرت ما آمدیم نزد تو تا بار برداری ما را پس سوگند خوردی که بار بردار ندهی و نیست نزد تو چیزی که
تو ما را قال انی لست انا حملتکم فرمود من نیستم بر داده شما را ولکن الله حملکم ولیکن خدا سوار کرده است
شما را والله لا احلف علی یمین فاری غیرها خیرا منها بخدا سوگند که سوگند نمی خورم بر چیزی پس می بینم غیر آن را بهتر
مگر غیر آن بهتر از آن الا اتیت الذی هو خیر مگر آنکه آوردم آن را که آن بهتر است وتحللتها و کفاره کردم آن را

[.ج] **باب** لا یحلف باللات والعزی ولا بالطواغیت سوگند خورده نشود بلات و عزی نام بتان است و مطلق بتان
طواغیت جمع طاغوت است و بمعنی صنم است و بمعنی شیطان و هر که سردار ضلال است در صحیح مسلم گفته جمع طاغیه است **حدثنا**
عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام بن یوسف قال اخبرنا معمر عن الزهری عن حمید بن عبد الرحمن
عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال من حلف فقال فی حلفه
وباللات والعزی فلیقل لا اله الا الله ومن قال لصاحبه تعال اقامرك فلیتصدق مرویست
از ابی هریره کسی که سوگند یاد کرد پس گفت در سوگند خود بلات و عزی پس گوید کلمه طیبه و کسی که گفت مر همراه خود را بیا تا قمار
[.ج] کنم پس تصدق کند برای کفارت این تخلیه که در کلام او واقع شده **باب** من حلف علی الشیء وان
لم یحلف کسی که سوگند یاد کرد بر چیزی اگرچه سوگند داده نشده است او را یعنی اگرچه از جانب کسی واقع شده **حدثنا** قتیبة
قال حدثنا اللیث عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
اصطنع خاتما من ذهب مرویست از ابن عمر که رسول خدا امر کرد اینکه ساخته شود برای او انگشتری از طلا
وکان یلبسه فیجعل فصه فی باطن کفه و بود که می پوشید آن را پس میگردانید نگین آن را در جانب کف دست فصنع
الناس خواتیم پس کردند مردم انگشترین از طلا ثم انه جلس علی المنبر فنزعه پس تحقیق نشست بر منبر پس
کشید آن را گفت بحضور مردم به جهت وحی کرد کراهت آن را که غیاکه از خواسته حدیث ظاهر است فقال انی کنت البس هذا الخاتم
واجعل فصه من داخل پس فرمود بودم من که می پوشیدم این انگشتری طلا و میگردانیدم نگین آن را در جانب درون دست
فرمی به پس انداخت آن را ثم قال والله لا البسه ابدا پس فرمود بخدا سوگند که نمی پوشم آن را هرگز فنبذ
[.ج] الناس خواتیمهم پس انداختند مردم انگشتر های خود را **باب** من حلف بملة سوی الاسلام حکم
کسی که سوگند خورد بدینی که غیر اسلام است وقال النبی صلی الله علیه واله وسلم من حلف باللات والعزی
کسیکه سوگند خورد بلات و عزی یعنی بی قصد تعظیم چنانکه برزبان لغو فلیقل لا اله الا الله پس بگوید این کلمه طیبه

بك وذریتها من الشیطان الرجیم
وتحقیق من پناه میگیرم ترا بتو و فرزندان
او را از شیطان رانده و درگاه و نبود مر او را
فرزندی غیر عیسی **باب** قوله واذ قالت الملائكة
یا مریم ان الله اصطفاك وطهرك واذکر
وقتی را که گفتند فرشتگان ای مریم تحقیق خدا
ترا قبول کرد بقبول نیک و پاک داشت ترا
از آلایش گناه یا از حیض و نفاس واصطفاك
علی نساء العالمین و برگزید ترا بر زنان
عالمیان بکمال ذاتی و اظهار کرامات و استدلال
کرده اند بعضی باین آیت بر آنکه وحی نبوت
و تایید کرده اند آن را بذکر وی با انبیا در سوره
مریم و غیبت همینی صحیح در نبوت و نقل کرده
اند شهری که در زنان چند کس نبیه اند و حصر
کرده آن را ابن حزم در شش تن حوا و ساره
و هاجر و ام موسی و آسیه و مریم و ذکر کرده قرطبی
ساره و هاجر را و نقل کرده اند در تمهید از
اکثر فقها و گفت قرطبی صحیح آنست که مریم نبیه
است قاضی عیاض گوید جمهور بر خلاف اند
و ذکر کرده نووی در اذکار که امام الحرمین
نقل کرده از حسن بصری اجماع بر آنکه مریم
نبیه نیست سبکی گفته اختلاف کرده اند درین
مسئله و صحیح نشده نزد من دران چیزی ذکره
[.ج] القسطلانی یا مریم اقنتی لربك واسجدی وارکعی مع الراکعین
ای مریم قیام کن برای پروردگار خود و سجده
کن در رکوع کن با رکعان امر کرده شد نماز
در جماعت یا احبار بیت المقدس و بعضی حمل
کنند قنوت را بر طاعت و سجود و رکوع بر نماز و رکوع
را بر خشوع لهذا از آن خطاب بسر در رکوع تمام
کرده میفرماید این قصص مریم و ذکریا و یحیی
از اخبار غیب اند که وحی میکنیم بسوی تو
و حال آنکه نبودی تو نزد احبار بیت المقدس
هنگامی که می انداختند ایشان قلمهای خود را
[.ج] که کدام از ایشان تعهد کند مریم را الی قوله
لدیهم اذ یختصمون و نبودی نزد ایشان وقتی
که مخاصمت میکردند در تعهد مریم پس از آن
تفسیر میکند مولف کفلها زکریا و یکفل میفرماید
در دین قدرست بتقل از بعضی یقال گفته
شود و یکفل یعنی یضم با خود میگیرد مریم را
کفلها یعنی ضمها با خود گرفت او را زکریا

ترجمہ کفر ولو تیتنبہ الی الکفر ونسبت کرد این حالف را بکفر زیرا کہ اختصار کرد با مرتقول لا الہ الا اللہ کر این امر مقتضی کفر میبود پرتر تمام شد اقتصار میکرد

حد ثنا معلی بن اسد قال حد ثنا وھیب عن ایوب عن ابی قلابة عن ثابت

ابن الضحاک رضی اللہ عنہ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من حلف بغیر ملة الاسلام فھو

کما قال کسیکہ سوگند خورد بغیر دین مسلمانی پس او چنانستی کہ گفتہ یعنے بیرون است از دین مسلمانی و از اہل ملل باطلہ است کرمانی از قاضی بیضاوی نقل کردہ کہ ظاہر حدیث آنست کہ این حالف محمل است اسلام او دیگر وجوہ

خلاف را احتمال دارد کہ ارادہ تہدید و وعید باشد گویا گفتہ است کہ مستحق میگردد مثل عذاب اہل ملت باطلہ ومن قتل نفسه بشیء عذب

به فی نار جهنم وکسی کہ کشت خود را بچیزی کہ آلت قتل است عذاب کردہ میشود بآن چیز در آتش دوزخ آشکار است کہ عذاب او

از جنس عمل وے خواہد بود ولعن المؤمن کقتله و لعنت کردن مسلمان مانند کشتن اوست در حرمت و میتوان گفت لعنت کردو راندن از رحمت الٰہی حیات معنوی

مانند دور راندن از حیات حسی ست و این تشبیہ امر معقول بامحسوس ست ومن رمی مؤمنا بکفر فهو کقتله وکسیکہ دشنام داد مسلمان را

بکفر و نسبت کرد بکافری پس این نسبت حکم قتل دارد زانکہ سبب قتل میگردد باب لا یقول ماشاء اللہ وما شئت

باید کہ نگوید ہر چیزیکہ خواہد خدا و نیز آنکہ خواہی تو یعنی جمع نکند میان این دو مشیت کہ موہم شرکت بخدا است و روا است تنہا گفتن و نسبت مشیت

بآدمی دادن وھل یقول انا باللہ ثم بك وآیا روا است کہ میگوید من ملتجی ام بخدا پس بتو کہ در نصوص تیم جمع است

میان مشیت خداوند و بندہ بلفظ ثم کہ تاخر کند این کلام نیز و قال عمرو بن عاصم حد ثنا ھمام قال حد ثنا اسحٰق بن

عبد اللہ قال حد ثنا عبد الرحمن بن ابی عمرة ان ابا ھریرة رضی اللہ عنه حد ثه انه سمع النبی صلی اللہ

علیه وآله وسلم گفت اسحق بن عبد اللہ کہ حدیث کرد مارا عبد الرحمن بن ابی عمرہ کہ تحقیق ابو ہریرہ حدیث کردہ او را کہ بتحقیق

شنیدہ پیغمبر خدا را یقول ان ثلاثة فی بنی اسرائیل میفرمود کہ بتحقیق سہ نفر بودند در بنی اسرائیل اراد اللہ ان یبتلیهم

خواست خدا اوند سبحانہ آنکہ مبتلا کند آنہا را فبعث ملکا فاتی الابرص پس فرستاد فرشتہ را پس آمد فرشتہ مردی را کہ در میان آنہا

ابرص بود و این سہ نفر یکی از آنہا ابرص بود دوم اقرع و سوم اعمی فقال تقطعت بی الحبال فلا بلاغ لی الا باللہ ثم

بك گفت آن فرشتہ گسیخت مرا الحبال یعنی نیست رسیدن مرا بمقصد الا بخدا پس بتو یعنی بمدد خدا پس بمدد تو مگر توانم رسید بمنزل مگر بعد

توحبال جمع حبل است بمعنی رسن و در بعضی نسخ بحای ... است جمع عقبہ بمعنے راہے کہ در میان دو کوہ مے باشد

در بعضے نسخ بجیم است بدل حا مہملہ فذکر الحدیث پس ذکر کردہ تمام حدیث را باب

قول اللہ تعالی واقسموا باللہ جهد ایمانهم این باب در بیان این آیہ است و سوگند خوردن بجد کامل بنہایت

خوردن است باب کہ ...ه خدا کسی را کہ مردہ است وقال ابن عباس قال ابو بکر فواللہ یا رسول اللہ لتحدثنی

بالذی اخطأت فی الرؤیا گفت ابن عباس گفت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ پس بخدا سوگند ای رسول خدا اہر آئنہ حدیث

کن مرا بانچہ خطا کردہ ام در تعبیر خواب قال لا تقسم فرمود سوگند مخور و قصہ آن چنانکہ می آید در کتاب تعبیر کہ مردی آمد و نقل کرد کہ خوابی

دیدہ ام گفت ابوبکر صدیق ای رسول خدا بگذار مرا کہ تعبیر کنم فرمود تعبیر کن ہرگاہ فارغ شد از تعبیر آنحضرت فرمود صواب کردی در بعضی تعبیر و خطا

کردی در بعضی ابوبکر عرض کرد راست گفتی بخدا سوگند ای رسول خدا بفرمای مرا در آنچہ خطا کردہ ام فرمود سوگند مخور اگر گوئی آنحضرت امر

کردہ است بہ راست گو ساختن مقسم را پس چرا اینجا ابرار نفرمود گوئیم ابرار مقسم مندوب است نزد عدم مانع و اینجا مانعی بود باشد و قبل

المانع بودہ است و در بیان آن اینجا مفاسد محتمل بود حد ثنا قبیصة قال حد ثنا سفیان عن اشعث عن

الجزء الثالث عشر من تيسير الاسلام

كتاب الانبياء

مثلا ذمہ خود را نیز بدین و عہدہ بیع یا مطالبہ آن مشغول میگرداند و اینجا خالص ذمہ مشہد میگردد بلی آنکہ ذمہ دیگری باین ذمہ یار بود

حد ثنا احمد بن ابی رجاء قال حد ثنا النضر بنون و سکون معجمہ ابن شمیل عن ھشام بن عروة

قال اخبرنی ابی قال سمعت عبد اللہ بن جعفر بن ابی طالب قال سمعت علیا یقول سمعت النبی صلی اللہ علیه وسلم یقول خیر نسائها مریم

گفت علی مرتضی شنیدم آنحضرت را کہ میفرماید بہترین زنان دنیا مریم بنت عمران است

وخیر نسائها خدیجة و بہترین زنان دنیا خدیجہ بنت خویلد است ظاہر این کلام عموم است

بنسبت سائر زنان پیشین و پسین و آن در اول بر تقدیر ثبوت نبوت وی میتواند شد و ہمچنان اگر مراد بہترین زنان بہشت دارند

چنانچہ در بعضی روایت نسائی از ابن عباس آمدہ افضل نساء اہل بہشت مریم است ولیکن اقران خدیجہ با وی در بیان بیک عنوان ظاہر در خلاف آنست مگر آنکہ مراد خیریت خدیجہ

بر تقدیر مذکور بعد از مریم دارند و اما بر مذہب جمہور کہ قائل نیستند بہ نبوت زنی مراد زنان دنیا می زنان وی و زنان آن امت باشد

چنانچہ خدیجہ بہترین نساء این امت بود و اعتبار این تاویل شائع است در امثال

این عبارت و جائز است کہ در خدیجہ خیریت نسبت بزنان زمان پیشین نیز گویند بر تقدیر عدم نبوت زنی چرا این امت مرحومہ بہترست از امت ہای دیگر تا آنکہ تعریج کردہ بعضی کہ ...

معاوية بن سويد بن مقرن عن البراء رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ح
قال وحدثني محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن اشعث عن معاوية بن
سويد بن مقرن عن البراء رضي الله تعالى عنه قال امرنا النبي صلى الله عليه وآله وسلم
بابرار المقسم گفت براء بن عازب امر کرده مارا پیغمبر خدا براست گو ساختن کسے راکہ سوگند خورده
حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة قال حدثنا عاصم الاحول قال سمعت ابا عثمان
يحدث عن اسامة رضي الله عنه ان ابنة لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ارسلت اليه
گفت عاصم احول شنیدم ابا عثمان نہدی را حدیث میکرد از اسامہ کہ تحقیق دختری مر رسول خدا را فرستاد و کسے را نزد رسول خدا
ومع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اسامة وسعد وابي نحو اسامہ بن زید وسعد بن عبادہ وابي او کے شک
کرده است اسامہ کہ با آنحضرت ابی بن کعب بود یا ہست در کتاب جنائز ابی بن کعب بی تردد گفتہ ان ابني قد احتضر
فاشهدنا بتحقیق این پسر محتضر شده پس بیا و حاضر شو نزد ما فارسل يقرء السلام و پس فرستاد آنحضرت کسی را در حالی
کہ بگوید سلام بحضران ويقول ان لله ما اخذ وما اعطى و میگوید بتحقیق مر خدا راست چیزیکہ گرفت و چیزیکہ داد و کل شیء
عنده باجل مسمى فلتصبر ولتحتسب و ہر چیز نزد خدا اجل و معین است پس صبر کن و توقع ثواب دار فارسلت
اليه تقسم عليه پس باز فرستاد کسے را در حالی کہ سوگند میدہد بر آنحضرت فقام وقمنا معه پس استاد آنحضرت
واستادیم با آنحضرت ونیم فلما قعد رفع اليه فاقعده في حجره پس ہرگاہ نشست آنحضرت برداشتہ شد آن
صبی بسوے آنحضرت پس نشاندہ اور اد کنار آنحضرت ونفس الصبي تتقعقع و نفس آن صبی اضطراب میکرد
ففاضت عينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس ریخت دو چشم رسول خدا اشک را فقال سعد
ما هذا يا رسول الله پس گفت سعد چیست این گریہ ای رسول خدا اسعد گریہ آنحضرت را بر بے صبری حمل کرد و بر سعد گرا
بے صبری میکنی فقال هذه رحمة يضعها الله في قلوب من يشاء من عباده پس فرمود این رحمتی است کہ
می نہد خدا اگر اندر دلہای کسے کہ میخواہد از بندہ ہای خود و انما يرحم الله من عباده الرحماء و رحمت میکند خدا بر بندہ ہاے
خود کہ رحم کنندہ باشد حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن ابن شهاب عن ابن المسيب عن ابي هريرة
رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لا يموت لاحد من المسلمين
ثلثة من الولد فرمود نمی میرد مر یکے را از مسلمانان سہ نفر از فرزندان تمسه النار الا تحلة القسم
مساس کند او را آتش دوزخ مگر تحلیل کردن یمین را حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا غندر
قال حدثنا شعبة عن معبد بن خالد قال سمعت حارثة بن وهب رضي الله عنه قال سمعت
النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول الا ادلكم على اهل الجنة كل ضعيف متضعف لو اقسم
آیا راه نمایم شما را بر اہل جنت ہر ناتوانے کہ ضعیف میداشتند او را و حقیر سے پنداشتند او را این معنی بر تقدیر
فتح عین مہملہ و تشدید است و بکسر مہملہ نیز روایت کردہ اند و برین تقدیر بمعنی متواضع و کم نام است لو اقسم على الله
لابره اگر سوگند خورد با جابت خدا دعائے خود را اعتماداً بر شمول آن ہر آئینہ راست گو میسازد او را خداوند سبحانہ واهل النار كل
جواظ عتل مستكبر واہل دوزخ ہر فربہ خرامان رفتار درشت خوے درشت آواز درشت فربہ و متکبر و بیدے شایستہ یعنی تکاب

الجزء الثالث عشر من شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

در قرآن وجيها في الدنيا والآخرة یعنی صاحب روی و جاه باشد در دنیا و آخرت ومن المقربين و از مقربان درگاه خدا بود و سخن گوید مردم را در گہوارہ و در ہنگام طفولیت کہ در گہوارہ باشد و مانند آن بود و در ہنگام بلوغ از صالحان باشد گفت یعنی مریم پروردگارا چگونہ باشد مرا فرزندے و حالانکہ نبوده است مرا ہیچ آدمی نادر شوے ہم چنین است خدا کہ پیدا میکند چیزیرا کہ میخواہد چون قضا میکند امریرا و میخواہد تکوین آنرا نیست جز آنکہ بگوید مرا او را کن یعنی بشو پس موجود میشود آن امر این ترجمہ آیت است الی قولہ كن فيكون و وجیہ این کنایت است از عدم تاخیر آن امر مقتضی از وقت ارادہ وجود آن بلا مہلت گفت مولف یبشرک بفتح و سکون موحدہ و ضم شین معجمہ چنانچہ قرات حمزہ و کسائی است و بضم یا و فتح موحدہ و تشدید شین معجمہ مکسورہ و احد ہر دو لفظ یک معنی است یعنی مژده میدہد ترا وجيها در این آیت بمعنی شریفا بلند مرتبہ و بزرگ قدر وقال ابراهيم المسيح الصديق و گفت ابراہیم نخعی مسیح بمعنی صدیق است آنکہ راسخ التصدیق و دائم الصدق بود کہ قول وی موافق فعل وی باشد وقال مجاهد و گفت مجاہد ويكلم الناس في المهد وكهلا الكهل تفسیر آن یکلم در حلم یا کسر بمعنی عقل و بہر دو بارے و معروف آنست کہ کہل آنکہ چہل سالہ بود یا نزدیک آن و بقولی آنکہ تہامہ کردہ باشد سے سالہ را یا آنکہ سی و سہ سالہ بود و لا کہ

الجزء الثالث عشر تيسير الباري

كتاب الايمان [والنذور]

[illegible] باب اذا قال اشهد بالله او شهدت بالله حدثنا سعد بن حفص قال حدثنا شيبان عن منصور عن ابراهيم عن عبيدة عن عبد الله رضي الله عنه قال سئل النبي صلى الله عليه وآله وسلم اي الناس خير [illegible] قال قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم [illegible] ثم يجيء قوم تسبق شهادة احدهم يمينه ويمينه شهادته [illegible]

[illegible] باب عهد الله [illegible]

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابي عدي عن شعبة عن سليمان ومنصور عن ابي وائل عن عبد الله رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من حلف على يمين كاذبة ليقتطع بها مال رجل مسلم او قال اخيه لقي الله وهو عليه غضبان فانزل الله تصديقه ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا قال سليمان في حديثه [illegible] فمر الاشعث بن قيس فقال ما يحدثكم عبد الله [illegible] قالوا له فقال الاشعث نزلت في وفي صاحب لي [illegible]

باب الحلف بعزة الله وصفاته وكلماته [illegible] وقال ابن عباس كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول اعوذ بعزتك [illegible] وقال ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم يبقى رجل بين الجنة والنار [illegible] فيقول يا رب اصرف وجهي عن النار [illegible]

[illegible] قال سمعت [illegible] عن ابي موسى الاشعري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فضل عائشة على النساء كفضل الثريد على سائر الطعام [illegible]

[illegible] قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

پس میگوید ای پروردگار من بگردان روی مرا از جانب آتش لا وعزتك لا اسألك غيرها سوگند بعزت
تو طلب نمیکنم از تو غیر این حال گویا زیاده میکند ده کلام قسمی چنانکه ده لا قسم وجز آن واقع شده قال ابو سعيد
قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال الله لك ذلك وعشرة امثاله گفت ابو سعید گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم گفت خدای تبارک وتعالی مر تراست این ده مانند این آخر حدیث تمام ونکال مذکور شده واین یک جزء از
قال ايوب وعزتك لا غناء بي عن بركتك وگفته است ایوب سوگند بعزت تو که نیست بی نیازی مرا از برکت تو حدثنا
آدم قال حدثنا شيبان قال حدثنا قتادة عن انس بن مالك رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه
وآله وسلم لا تزال جهنم تقول هل من مزيد گفت انس فرمود پیغمبر خدا همیشه آتش دوزخ میگوید بلسان مقال آیا
است زیادت بر آن یعنی همیشه دوزخ میگوید و طلب میکند دیگر مردم را و سیر نمیشود حتی يضع رب العزة فيها قدمه
تا وقتی که می نهد پروردگار عزت در آن پای خود را قدم پروردگار از متشابهات است فتقول قط قط وعزتك پس میگوید
دوزخ بس بس سوگند بعزت تو ویزوى بعضها الى بعض وجمع کرده میشود وجهنم چیده میشود و قبض کرده میشود بعضی اجزای
آن را ببعضی رواه شعبة عن قتادة **باب** قول الرجل لعمر الله درمیان قول مرد سوگند ببقای خدا قال ابن عباس
لعمرك بمعنی لعيشك است یعنی حیات وزندگانی تو **حدثنا** الاويسي قال حدثنا ابراهيم عن صالح عن
ابن شهاب **ح** وحدثنا حجاج قال حدثنا عبد الله بن عمر النميري قال حدثنا يونس قال سمعت الزهري
قال سمعت عروة بن الزبير وسعيد بن المسيب وعلقمة بن وقاص وعبيد الله بن عبد الله عن حديث
عائشة زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم حين قال لها اهل الافك ما قالوا گفت یونس شنیدم از حدیث
کسی را در هنگامی که گفتند بهتان را و افترا کردند مر عائشه را مردم آنکه چیزی که گفتند فبرأها الله پس بری کرد خدا و پاک
گردانید ساحت عزت عائشه را از این تهمت وكل حدثني طائفة من الحديث وهر یکی حدیث کرد مرا پاره از حدیث
فقام النبي صلى الله عليه وآله وسلم فاستعذر من عبد الله بن ابي پس طلب کرد کسی را که رفع عذر کند
یعنی جزای دشنام او کند فقام اسيد بن حضير پس برخاست اسید بن حضیر فقال لسعد بن عبادة پس گفت مر سعد
بن عبادة لعمر الله لنقتلنه پس سوگند ببقای پروردگار هست که البته میکشیم این منافق را و سعد بن عبادة که خویشی
داشت با این منافق مزاحم شد اسید بن حضیر را و گفت بخدا سوگند که قادر نیستی بر قتل او و غلو ها شد درین مجلس چنانکه
این حدیث تمام سبق ذکر یافته **باب** قول الله تعالى لا يؤاخذكم الله باللغو في ايمانكم الآية دربیان فرموده
خدا که نمیگیرد شما را خدا بسوگند لغو در سوگندهای شما یمین لغو آنست که بحسب عادت بر زبان می آید بی آنکه قصد کنند
چنانکه در حدیث مذکور است **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى عن هشام قال اخبرني ابي عن عائشة
رضي الله عنها لا يؤاخذكم الله باللغو في ايمانكم قال قالت انزلت في قوله لا والله وبلى والله گفت نازل شده
در قول قائل لا والله وبلى والله مقصود این قائل از والله قسم نمی باشد **باب** اذا حنث ناسيا في الايمان
وقتیکه حانث گشت از روی فراموشی در قسمها وقول الله وليس عليكم جناح فيما اخطأتم به در بیان قول
خدا و نیست بر شما گناهی در آنچه خطا کرده اید وآن یقال لا تؤاخذني بما نسيت وفرموده مگیر مرا بچیزی که فراموش
کرده ام **حدثنا** خلاد بن يحيى قال حدثنا مسعر قال حدثنا قتادة قال حدثنا زرارة بن اوفى عن ابي هريرة

الجزء الثالث عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

عبارت الثالث ثلاثة وتقدير روايت اصلی قل يا
اهل الكتاب است ولا تقولوا ثلاثة نیست درین آیت
سوره نسا در آنکه نیز نیست آن که در سوره مائده است
ولا تقولوا على الله الا الحق وگویند بر خدا مگر قول حق و ثابت را
انما المسيح عيسى ابن مريم جز این نیست مسیح که عیسی است پسر
مریم است رسول الله وكلمته القاها الى مريم پیغمبر خداست
و کلمه وی که انداخته و رسانیده است آن را
بسوی مریم وروح منه و روحی است صادر از
امر خدای تعالی بی توسط ماده پس ایمان
آرید بخدا و پیغمبران وی ونگوئید سه الٰه
باز مانید از تثلیث بهتر باشد برای شما نیست
خدا مگر خدای که یگانه است پاکست خود پاک
وی از آنکه او را ولدی باشد مر او راست
آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است
الى قوله وكفى بالله وكيلا وبسنده است خدا
قائم تدبیر عالم قال ابو عبيد كلمته گفت
ابو عبید تا مر حق سبحانه بیان مرا از کلمه
كن این لفظ امر است كان پس شد عیسی بکرد
این امر بلا مهلت و ساطت نطفه گویا خود
نفس این کلمه است وقال غيره و گفت
غیر ابی عبید مذکور در فاتح حسنه با شبات
انست احيا و بحمله بجانب مریم عیسی را
از خود ولی ما در پس گردانید اور از روح
که هم چنان تنها مرا بخشند موتی را وآن قول

رضي الله عنه يرفعه درحالي كه رفع ميكرد يعني ميرسانيد بآن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم واين عام است كه شنيده باشد از آنحضرت يا از صحابي ديگر وي از آن حضرت شنيده قال ان الله تجاوز لامتي عما وسوست او حدثت به انفسها فرمود بتحقيق خدا درگذشته از امت من از آنچه خطيان كرده است يا حديث كرده بآن نفسهاي اين امت مالم تعمل به او تكلم يا دامي كه عمل نكرده بآن وسخن نكرده واگر از قبيل حرف وحكايت است **حدثنا** عثمان بن الهيثم او محمد عنه عن ابن جريج قال سمعت ابن شهاب يقول حدثني عيسى بن طلحة ان عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما حدثه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم بينما هو يخطب يوم النحر گفت ابن شهاب حديث كرد مرا عيسى بن طلحة كه بتحقيق عبد الله بن عمرو حديث كرده او را كه پيغمبر خدا در اثناي آنكه خطبه ميخواند در روزي كه ذبح ميكرد ضحيه را اذ قام اليه رجل ناگاه استاد نزد او مردي فقال كنت احسب يا رسول الله كذا وكذا قبل كذا وكذا پس گفت بودم كه حساب ميكردم اي رسول خدا چنين وچنين پيش از چنان وچنان يعني طواف ميكردم پيش از ذبح يا ذبح ميكردم پيش از حلق وتقديم وتاخير ميكردم ثم قام آخر فقال يا رسول الله كنت احسب كذا وكذا لهؤلاء الثلث يعني درين سه ركن كه ذبح وحلق وطواف است فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم افعل ولا حرج لهن كلهن يومئذ پس فرمود پيغمبر خدا بكن نيست تنگي وضيقي برين تقديم يعني فرمود از جهت اين سه امر تقديم وتاخير را امروز فما سئل يومئذ عن شيء الا قال افعل ولا حرج **حدثنا** احمد بن يونس قال حدثنا ابو بكر عن عبد العزيز بن رفيع عن عطاء عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رجل للنبي صلى الله عليه وسلم زرت قبل ان ارمي قال لا حرج گفت ابن عباس گفت مردي به پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم طواف زيارت كردم پيش از رمي كنم فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم نيست تنگي ومنعي برين تقديم قال آخر حلقت قبل ان اذبح قال لا حرج قال آخر ذبحت قبل ان ارمي قال لا حرج گرداني گفته كه غرض مولف ربع ربع قلم است از ناسي ومخطي ومانند آن وعدم مواخذه آن واين حديث واحاديثي كه بعد آنست ناطق است بعدم مواخذه از تقصيري كه در اداي فريضه واقع شده وفافهم

حدثنا اسحق بن منصور قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا عبيد الله بن عمر عن سعيد بن ابي سعيد عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رجلا دخل المسجد يصلي مرويست از ابي هريره كه مردي در آمد در مسجد درحالي كه نماز ميكند ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في ناحية المسجد فجاء فسلم عليه ورسول خدا در گوشه مسجد بود پس آمد نزد آن حضرت پس سلام كرد بر آن حضرت فقال له ارجع پس فرمود باز رو فصل فانك لم تصل فرجع فصلى ثم سلم پس نماز كن بتحقيق تو نماز نكرده پس بازگشت ونماز گذارد وپس سلام كرد بر آن حضرت فقال وعليك ارجع فصل فانك لم تصل پس فرمود وعليك ظاهر آنست كه عليك رد سلام است برين مرد ليكن در مرتبه اول رد كرده نكرده وتوانند كه اين عليك بمعني آن باشد كه بر تو لازم است نماز يعني از جهت تقصيري كه در نماز كرده مستحق رد سلام نبوده قال في الثالثة فاعلمني گفت آن مرد در سيوم بار پس اعلام بكن وبشناسان مرا نماز در بعضي نسخ فعلمني است بجاي اعلمني قال اذا قمت الى الصلوة فرمود وقتيكه قيام كني براي نماز فاسبغ الوضوء پس تمام كن وضو را از حال مراد اين مرد قياس فرمود كه در وضو هم تقصيري كرده باشد ليكن بيان تمام اركان وضو هم نفرمود ثم استقبل القبلة پس رو كن بجانب قبله فكبر وتكبير تحريمه نماز كن واقرأ بما تيسر معك من القرآن

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

بضم جيم وتخفيف نون ابن ابي امية بضم همزه وتشديد تحتيه بعد ميم مفتوحه عن عبادة بن الصامت عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من شهد ان لا اله الا الله فرمود كسي كه گواهي دهد كه نيست هيچ معبودي بحق بجز خدا وحده لا شريك له يگانه است نيست انباز مر او را وان محمدا عبده ورسوله وانكه محمد بنده او وفرستاده او است بسوي خلق باحكام وان عيسى عبد الله ورسوله وكلمته القاها الى مريم وروح منه وانكه عيسى بنده خدا ورسول او است وكلمه وي كه انداخت آنرا بسوي مريم وروحي است كائن از امر وي والجنة حق وانكه بهشت كه دار خلود مسلمانان است ثابت است والنار حق ودوزخ كه دار خلود كافران است ثابت است ادخله الله الجنة على ما كان من العمل درآرد آنكس را خداي تعالى بهشت را روز قيامت بر وفق آنچه بود از كردار اگر اعمال بسيار دارد او را در بهشت درجات اند بهنگام اتفاق انكه دارد درجات با مانند آن يابد واگر اعمال فاسد دارد وكه تلافي آن نموده ومانند آن نكرده باشد وشايد بهشت را بهر وي بعد از آنكه گداخته شود بآتش دوزخ وصاف كرده شود از دي كثافت سيآت اگر خواسته باشد خداي تعالى او را واگر خواهد درگذرد از عمل فاسد وعفو فرمايد بمقتضاي كرم وصاف گرداند از لوث گناه بي آتش بمحض مشيت اگر چه عمل وي عادت دالحق مكافات بآتش بود ووصاحب آن مستحق تعذيب كنون ظلم وظلمات سيئات

ثم اركع حتى تطمئن راكعا ثم ارفع حتى تعتدل قائما ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا ثم ارفع حتى تستوي وتطمئن جالسا ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا ثم ارفع حتى تستوي قائما ثم افعل ذلك في صلاتك كلها

[illegible]

حدثنا فروة بن أبي المغراء قال حدثنا علي بن مسهر عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة رضي الله عنها قالت هزم المشركون يوم أحد هزيمة تعرف فيهم [illegible] فصرخ إبليس أي عباد الله أخراكم [illegible] فرجعت أولاهم فاجتلدت هي وأخراهم [illegible] فنظر حذيفة بن اليمان فإذا هو بأبيه [illegible] فقال أبي أبي [illegible] قالت فوالله ما انحجزوا حتى قتلوه [illegible] فقال حذيفة غفر الله لكم [illegible] قال عروة فوالله ما زالت في حذيفة منه بقية حتى لقي الله [illegible]

حدثنا يوسف بن موسى قال حدثنا أبو أسامة قال حدثني عوف عن خلاس ومحمد عن أبي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من أكل ناسيا وهو صائم فليتم صومه [illegible] فإنما أطعمه الله وسقاه [illegible]

حدثنا آدم بن أبي إياس قال حدثنا ابن أبي ذئب عن الزهري عن الأعرج عن عبد الله بن بحينة رضي الله عنه قال صلى بنا النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقام في الركعتين الأوليين قبل أن يجلس فمضى في صلاته [illegible] فلما قضى صلاته انتظر الناس [illegible] تسليمه فكبر وسجد قبل أن يسلم [illegible] ثم رفع رأسه ثم كبر وسجد ثم رفع رأسه وسلم [illegible]

الجزء الثالث عشر

كتاب الانبياء

باب قول الله عز وجل واذكر في الكتاب مريم اذ انتبذت من اهلها

ذکر این آیت پیش ازین کہ ہر باب بقصد بیان شان مریم بود و مقصود از ذکر آن درین باب بیان حال عیسی است علیہ الصلوة والسلام [illegible] تفسیر است [illegible] گوشہ گرفت از قوم خود [illegible] فنبذناہ بعنی القیناہ [illegible] باب [illegible] المقدس [illegible] فاجاءھا المخاض الی جذع النخلة [illegible] فناداھا من تحتھا [illegible] تساقط علیک رطبا جنیا [illegible] قصیا [illegible]

وحدیثی کہ دران قصہ واقع شدہ بوقت ذبیحہ **حدثنا** اسحق بن ابراهیم سمع عبد العزیز بن عبد الصمد قال حدثنا منصور عن ابراهیم عن علقمة عن ابن مسعود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم صلی بهم صلوة الظهر فزاد او نقص منها قال منصور لا ادری ابراهیم وهم ام علقمة

ترجمہ روایت است از ابن مسعود کہ پیغمبر خدا نماز گذارد بایشان نماز ظهر پس زیاده کرد یا کم کرد شک از راوی است اگر گوئی لفظ حدیث کہ در کتاب الصلوة در باب سجود سهو آورده که انصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم من اثنتین فقال ذو الیدین اقصرت الصلوة ام نسیت صریح است که از نماز نقصان بود کہ آن در جمع این دو حدیث آورده که غلط بیت این حدیث در کتاب الصلوة آورده که احدث فی الصلوة شیء و توانید که از قصر لازم معنی مراد باشد و آن تغیر است گویا گفت آیا تغیری در نماز واقع شده انتهی یعنی این تردد در آن بدو دیث است که در کتاب صلوة واقع شده که احدث فی الصلوة شیء نه در بن روایت که از ذو الیدین آمده بس صحیح بودن آن نمیں مثالی دیگر نحو لهو بود فیه انه فیه قال منصور لا ادری ابراهیم وهم ام علقمة معصور گفت نمیدانم که این شک از کیست قال قیل یا رسول الله اقصرت الصلوة ام نسیت گفت راوی گفته شد پیغمبر خدا را و فتی که سلام داد ای رسول خدا آیا کوتاه شد نماز یا فراموش کرده قال وما ذاک ما دروده چه چیز است که میگوید قالوا صلیت کذا وکذا گفتند نماز کردی چنین چنین قال فسجد بهم سجدتین گفت راوی پس سجده کرد آنحضرت بمردم دو سجده ثم قال هاتان السجدتان لمن لا یدری زاد فی صلوته ام نقص فیتحری الصواب فیتم ما بقی ثم یسجد سجدتین پس قصد میکند صواب را پس تمام میکند چیزی که باقی مانده و این در صورتی است که تحری متساوی حکم کرده

حدثنا الحمیدی قال حدثنا سفیان قال حدثنا عمرو بن دینار قال اخبرنی سعید بن جبیر قال قلت لابن عباس فقال حدثنا ابی بن کعب رضی الله عنه انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سعید بن جبیر گفت مر ابن عباس را پس گفت ابن عباس حدیث کرده ما را ابی بن کعب که تحقیق او شنیده رسول خدا را فی قوله لا تؤاخذنی بما نسیت ولا ترهقنی من امری عسرا در قول موسی که بخضر گفته مواخذه مکن مرا بچیزی که فراموش کرده ام و تنگ گیر از کار من دشواری را قال کانت الاولی من موسی نسیانا گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بود مخالفت اول از موسی از راه فراموشی و از سیاق ظاهر شد که نسیان بر انبیا علیهم الصلوة والسلام واقع شده است قصه صحبت موسی با خضر شهرت دارد و مجمل آن از قرآن مجید معلوم شده این است که روزی از موسی پرسیده که اعلم در زمان تو کیست گفت منم وحی آمد که در مجمع البحرین بنده ما است او را دریاب موسی بطلب او رفت و دریافت حضر او خواهش همراهی کرد خضر گفت تو صبر نتوانی با من همراهی کردن و اگر همراهی کنی اعتراض مکن خضر چون کشتی شکست موسی اعتراض کرد بر شکستن و این اول اعتراض بود که او روی نسیان کرده قال ابو عبد الله کتب الی محمد بن بشار گفت ابو عبد الله نوشت سوی من محمد بن بشار قال حدثنا معاذ بن معاذ قال حدثنا ابن عون عن الشعبی قال قال البراء بن عازب گفت شعبی گفت براء بن عازب وکان عندهم ضیف لهم و بود نزد ایشان مهمانی مر ایشان را فامر اهله ان یذبحوا قبل ان یرجع لیاکل ضیفهم پس امر کرد مردم خانه را که ذبح کنند پیش از آنکه باز آید تا بخورند مهمانان ایشان فذبحوا قبل الصلوة پس ذبح کردند پیش از نماز عید فذکروا ذلک للنبی صلی الله علیه و آله وسلم فامره ان یعید الذبح پس ذکر کردند این را نزد پیغمبر خدا پس امر کرد براء را که اعاده کند ذبح را فقال یا رسول الله عندی عناق جذع پس گفت ای رسول خدا نزد من بچه بز است عناق بفتح عین مهمله ماده بز و جذع بفتح جیم و ذال معجمه آنکه داخل در سال دوم شده باشد و برای گوسپند آنکه داخل در سال سیوم شده باشد عناق لبن هی خیر من شاتی لحم بچه شیر خوار که او بهتر است از دو بز گوشت وکان ابن عون یقف فی هذا المکان عن حدیث

وگفت غیر ابن عباس المخلع الشی الحقیر چیزی اندک که اعتبار را نشاید و آن قول سدی است ترور فی روتر او رت است بکسر نون و فتح آن گویند آن و ولعت انه یا اکمنا نی مصدر است که نام کرده شده بآن انکسیز را وقال ابو وائل علمت مریم ان التقی ذو نهیة حین قالت و گفت ابو وائل شقیق بن سلمه تابعی دانست مریم که متقی صاحب عقل و پرهیزگاری است از قبیح یعنی مرد لیست پرهیزگار و تنیکه گفت مریم فرشته را که متمثل بصورت بشر گشته نزد وی آمده این کلام ان کنت تقیا پناه میگیرم بخدا از تو اگر هستی تو تقی یعنی مقتضای عقل و پرهیز آنست که باز مانی از خلوت در جائی که اجنبی هستی و پند پذیری ازین تعوذ من و نهیه بضم نون و سکون ها عقل و باز ماندن از فعل قبیح و بعضی گویند تقی مردی بود از بدترین مردم در آن زمان پس گفت مریم اگر هستی در صلاح مانند آن مرد من پناه میجویم بخدا و بقولی مردی بود مشهور بفساد وقال وکیع عن اسرائیل ابن یونس عن ابی اسحاق عن البراء سریا نهر صغیر بالسریانیة جوی خورد است بزبان سریانی چنانچه ذکر کرده حاکم و غیر وی از براء و نیست قید سریانی در روایت ابن مردویه از وی که گفته گفت براء سری جدول است و آن نهر صغیر باشد و ذکر کرده ابو عبیده که سری نهر صغیر است بزبان عربی نیز و در تفسیر ابن مردویه از حدیث ابن عمر مرفوعا آمده که سری درین آیت نهری است که بر آورده او را خدای تعالی برای مریم تا بنوشد از آن

حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا جریر بن حازم عن محمد بن سیرین عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لم یتکلم فی المهد الا ثلثة کلام نکرده اند در گهواره مگر سه کس و ظاهر است که این حصر باعتبار تقیید بمهد است پس منافی نبود تکلم بعضی دیگر را مطلق در اوائل طفولیت که آن در غیر مهد باشد و اگر ثابت شود قید مهد در حکم دیگران تواند که محمول بر هنگام طفولیت

الجزء الثالث عشر تیسیر الاسلام

کتاب الانبیاء

ربود و این عون واقف در تنها از حدیث شد و یحدث عن محمد بن سیرین بمثل هذا الحدیث فیقف [illegible]
ملکان و یقول لا ادری بلغت الرحمة قیل لا امر لا و گفت [illegible]
حد ابن سیرین عن انس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة [illegible]
الاسود بن قیس قال سمعت جندبا رضی الله عنه قال شهدت النبی صلی الله علیه وآله وسلم
صلی یوم عید گفت سلیمان حدیث کرد ما را شعبه از اسود بن قیس گفت شنیدم جندب را گفت حاضر شدم [illegible]
عید اضحی ثم خطب ثم قال من ذبح فلیبدل مکانها پس خطبه خواند [illegible]
بجای آن دیگری و من لم یذبح فلیذبح باسم الله دیگری که ذبح کرده پس [illegible] خدا **باب** البیعة [illegible]
[illegible] کاذب [illegible] صاحب آن کاذب است ولا تتخذوا ایمانکم دخلا بینکم فتزل قدم بعد ثبوتها [illegible]
الی عذاب عظیم و سوگندهای خود را [illegible] است در میان [illegible]
این آیت [illegible] است تا قول خدا عذاب عظیم دخلا یعنی مکر و خیانة است **حدثنا** محمد بن مقاتل [illegible]
النضر قال اخبرنا شعبة قال حدثنا فراس قال سمعت الشعبی عن عبد الله بن عمرو رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال الکبائر الاشراک بالله وعقوق الوالدین [illegible] روایت کرد
عبد الله بن عمرو از پیغمبر خدا [illegible] مستحق عبادت [illegible] وقتل النفس والیمین
الغموس [illegible] سوگند دروغ **باب** قول الله ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم
ثمنا قلیلا الی قوله ولهم عذاب الیم [illegible] لهم فی الآخرة ولا یکلمهم الله
ولا ینظر الیهم یوم القیمة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم بیان قول خدا تحقیق [illegible]
و سوگندهای خود اندک بهای آن [illegible] نصیب [illegible] قیامت و کلام نمیکند [illegible]
[illegible] روز قیامت [illegible] رحم [illegible]
وقوله تعالی ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم [illegible] سوگندهای خود [illegible]
[illegible]
جل ذکره ولا تشتروا بعهد الله ثمنا قلیلا انما عند الله هو خیر لکم ان کنتم تعلمون وقوله اوفوا بعهد الله اذا
عاهدتم [illegible] قول خدا [illegible] ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها [illegible]
[illegible] الآیة **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة عن الاعمش عن ابی وائل
عن عبد الله رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من حلف علی یمین صبر [illegible]
[illegible] لیقتطع بها مال امرئ مسلم [illegible] مال مسلمان [illegible] لقی الله وهو علیه غضبان
[illegible] تصدیق ذلک پس نازل کرد [illegible]
یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا الی آخر الآیة فدخل الاشعث بن قیس [illegible]
فقال ما حدثکم ابو عبد الرحمن پس گفت چه حدیث کرد شما را ابو عبد الرحمن گفت عبد الله بن مسعود [illegible]
فقال فی نزلت کانت لی بئر فی ارض ابن عم لی [illegible]

و ذکر کرده [illegible] که درین حدیث [illegible]
کرده [illegible] کس باشند
[illegible] و صحیح مسلم [illegible]
تا [illegible] شوند در آتش تا کافر گردد [illegible]
کودکی بود شیرخوار پس [illegible] و کشید
[illegible] آتش پس گفت [illegible] ای
[illegible] که تو بر حقی [illegible] آورده است
ثعلبی در تفسیر خود از ضحاک تابعی [illegible]
[illegible] اگر ثابت شود این حکایت
[illegible] و ذکر کرده بغوی در تفسیر خود
[illegible] ابراهیم خلیل [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] ولادت
[illegible] یوسف اختلافی نیز هست [illegible]
صاحب [illegible] بود از قتاده و حسن آمده که
[illegible] بود از اهل زلیخا [illegible]
عیسی است علیه السلام [illegible] ناطق است
بیان قرآن و دیگر [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در روایت عمران بن حصین آمده [illegible]
[illegible]
پس گفت جریج [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible] پس گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زن بدکار
و این قصه [illegible]
[illegible]
[illegible]

فاتیت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فقال بینتک او یمینه پس فرمود گواه خود را بیار یا سوگند او و گفتم
اذا یحلف علیها یا رسول الله گفتم درین وقت سوگند بخورد یعنی من گواه حاضر ندارم و دعی که منکر است سوگند بخورد
قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم من حلف علی یمین صبر وهو فیها فاجر لیقتطع بها مال امرئ مسلم
لقی الله یوم القیمة وهو علیه غضبان **باب** الیمین فیما لا یملک وفی المعصیة وفی الغضب و بیان یمین در
چیزے که مالک نیست و سوگند در معصیت و سوگند در حال غضب یعنی بسبب معصیت و صدیق اکبر سوگند خورده
در باب منع انفاق مسطح از جهت معصیت او بود و آن افک عائشه بود و یمین فی الغضب هم همین باشد **حدثنی**
محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن برید بن عبد الله عن ابی بردة عن ابی موسی رضی الله عنه
قال ارسلنی اصحابی الی النبی صلی الله علیه واله وسلم اسأله الحملان گفت ابو موسی فرستادند مرا یاران
من بسوی پیغمبر خدا که طلب کنم از آن حضرت سواری و بار بردار حملان بضم مهمله و سکون میم آنچه بار بردار شوند از دواب
فقال والله لا احملکم علی شیء پس فرمود بخدا سوار نمیکنم شما را بر دابه و دانسته وهو غضبان و آمدم آنحضرت را
و حال آنکه آن حضرت خشمناک بود فلما اتیته قال انطلق الی اصحابک فقل ان الله او ان رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم یحملکم پس هرگاه آمدم نزد آن حضرت فرمود برو بسوے یاران خود و بگو تحقیق خدا یا رسول خدا سوار
میکند شما را **حدثنا** عبد العزیز قال حدثنا ابراهیم عن صالح عن ابن شهاب ح وحدثنا الحجاج قال
حدثنا عبد الله بن عمر النمیری قال حدثنا یونس بن یزید الایلی قال سمعت الزهری قال سمعت عروة
بن الزبیر وسعید بن المسیب وعلقمة بن وقاص وعبید الله بن عبد الله عن حدیث عائشة زوج النبی
صلی الله علیه واله وسلم حین قال لها اهل الافک ما قالوا فبرأها الله مما قالوا گفت زهری شنیدم
عروه بن زبیر و سعید بن مسیب و علقمه بن وقاص و عبید الله بن عبد الله این چهار کس را از حدیث عائشه جفت
پیغمبر خدا هنگامی که گفتند مر عائشه را اهل افک چیزے که گفتند پس پاک کرد او را خدا از آنچه گفتند کل حدثنی طائفة
من الحدیث همه حدیث کردند مرا پاره از این حدیث فانزل الله پس فرستاد خدا ان الذین جاؤا بالافک
عصبة منکم العشر الآیات کلها فی براءتی آن کسانیکه آوردند دروغ بزرگ را در شان عائشه رضی الله
عنها گروهے اند از شما ده آیت همه آیات در پاکی من قال ابو بکر الصدیق رضی الله عنه گفت ابو بکر صدیق و کان
ینفق علی مسطح لقرابته منه و حال آنکه بود ابو بکر که انفاق میکرد بر مسطح از جهت خویشی که با وی داشته او مسطح پسر
بسلمی دختر خاله ابی بکر است و داخل اهل افک بوده والله لا انفق علی مسطح شیئا ابدا یعنی انفاق نمیکنم بر مسطح
چیزے را هرگز این کلام ابو بکر است و این یمین بسبب معصیت و در حال غضب است چنانکه در شرح ترجمه اشارتے
بآن کرده شد بعد الذی قال لعائشة پس از آنکه گفت مر عائشه را با آنچه گفت فانزل الله پس فرو فرستاد خدا این آیت را
ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسعة ان یؤتوا اولی القربی الآیة و سوگند نخورند صاحبان فضل یعنی کمال از شما
و صاحبان فراخی مال و منال آنکه ندهند خویشان را کلمه لا محذوف است از لو توا آخر آیت این است الا تحبون
ان یغفر الله لکم آیا دوست نمیدارید این را که بخشد خدا مر ایشان را قال ابو بکر بلی والله انی احب ان
یغفر الله لی گفت ابو بکر بلے بخدا سوگند تحقیق من دوست میدارم اینکه بخشد مرا خدا فرجع الی مسطح النفقة

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

گفت آمد مرا آمدن کراند دار پرستش بلی ملاحی
آن بصورت ناآشنا بود و که عمل میکرد مادر او را
داو را که کرد در نماز جریج را پس حیله کرد و
برآمد بصورت راعیه تا ممکن شود او را با
گرفتن لیکن صومعه تا توسل کند بدان لسو
فتنه جریج شکسته فاپس کند او را ان بجریج
تاکید داعی باشد بعد پس قبول نکرد جریج
حاجت را اصلا پس آمد آن زن چوپانی را
فامکنته من نفسها پس قادر گردانید زن
چوپان را از ذات خود فولدت غلاما پس
زائید کودکی را فقیل لها ممن پس
گفته شد مر آن زن را از کیست این پسر فقالت
من جریج پس گفت زن و آمد بسوی من
پس تهمت کرد او را بزنا پس خبر کرد سلطان را
پس گفت سلطان بیارید او را در دامن آورد و
دیگر آمد و گردانید مد در گردن وے
و گردن آن زن هنے پس میگردانید میان او را
بسوی مردم و ترسواتی دیگر گفت مردمان را
ای جریج میدانستم ترا بهترین مردم پس
حاضر گردانید پس این زن که تو را بپدید او در
و برداشته فاتوه فکسر وا صومعته پس منه
اموال سلطان جریج را پس شکسته صومعه
او را فقال ابر لوه و شتموه در و دا آورد و بیداد
از ان منزل بلند و دشنام کردند او را و در منه
فتوضأ و صلی پس وضو کرد جریج و نماز
گذارد و استعانت کرد بنماز بر صدق تهمت تا آن
النبی فقال من ابوک یا غلام پس آمد جریج
آن کودک را پس گفت کیست پدر تو ای کودک
و درین قول قوت یقین جریج و سمعت رجا
او است فقال الراعی پس گفت در جواب
پدر من آن چوپان است پس دفع کرد خدا
تهمت را از جریج که بدعا مادر آن گرفتار شد

الّتی کان یمتنّ علیه پس رجوع کرد ابوبکر بسوی سطح نفقه را که انفاق میکرد بر وی و قال والله لا انزعها عنه ابدا و گفت بخدا سوگند که نیکشم نفقه را از مسطح هرگز **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ایوب عن القاسم عن زهدم قال کنا عند ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال اتیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی نفر من الاشعریین گفت زهدم بودیم ما نزد ابی موسی اشعری گفت ابو موسی آمدم نزد رسول الله در جمعے از اشعریان نفر از سه تا ده را گویند نوافقته وهو غضبان پس رسیدم نزد آن حضرت و حال آنکه آن حضرت خشمناک بود فاستحملناه فحلف ان لا یحملنا پس طلب سواری کردیم او را پس سوگند یاد کرد که سوار نکند ما را ثم قال والله بخدا سوگند ان شاء الله لا احلف علی یمین اگر خواهد خدا سوگند نخورم بر یمینی مراد از یمین محلوف علیه است فاری غیرها خیرا منها پس دیدم غیر آن را بهتر از آن الا اتیت الذی هو خیر و تحللتها حاصل کلام آنست که بمشیت الٰهی سوگند خوردم که آن را بکنم و دیدم که غیر آن بهتر از آن است ترک میکنم محلوف علیه را و اختیار میکنم غیر آن را و نقض یمین میکنم و کفارت میدهم

باب اذا قال والله لا اتکلم الیوم و هرگاه گفت سوگند بخدا که تکلم نمیکنم امروز فصلّی او قرأ او سبّح او کبّر او حمد او هلّل فهو علی نیّته پس نماز گزارد یا قرآن خواند یا سبحان الله گفت یا الله اکبر گفت یا الحمد لله گفت یا لا اله الا الله گفت پس او برنیت خود است یعنی اگر قصد بکلام تام کرده است پس بتکلم اینهمه حانث میشود و اگر نیت کرده است بکلام المجید و عرف آن را کلام میگویند حانث نمیشود و قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم افضل الکلام اربع فرمود پیغمبر خدا بهترین کلامها چهار است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر مقصود ازین آنست که اطلاق کلام برین اذکار آمده است پس میتوان مراد داشت افضل کلام ازان جهت است که درین کلام اشارتست به تنزیه خداوند سبحانه از جمیع نقائص والحمد لله اتصاف وی جل شانه بکمالات قدسیه و در لا اله الا الله اشارت است باصل دین که توحید است و موقوف علیه جمیع کمالات و در الله اکبر اشارت بعجز از دریافت معرفت او است تعالی و تقدس و قال ابو سفیان کتب النبی صلی الله علیه وآله وسلم الی هرقل و گفت ابو سفیان نوشت پیغمبر خدا بسوے هرقل تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم و قال مجاهد کلمة التقوی لا اله الا الله و غرض از نقل این دو قول هم بیان است که اطلاق کلمه برین اذکار و مانند آن آمده است **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سعید بن المسیب عن ابیه رضی الله عنه قال لما حضرت ابا طالب الوفاة جاءه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت مسیب وقتے که رسید ابا طالب را موت آمد رسول خدا نزد او فقال قل لا اله الا الله پس فرمود بگو لا اله الا الله کلمة احاجّ لک بها عند الله حجت آرم برائے تو باین کلمه نزد خدا گفته اند که درین روایت نقض قول مقر است که مؤلف ذکر کرده مگر آنکه آن را او و راوی باشد و از مسیب روایت نکرده است مگر پسر او که سعید است که ذا قال الکرمانی **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا محمد بن فضیل قال اخبرنا عمارة بن القعقاع عن ابی زرعة عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کلمتان خفیفتان علی اللسان دو کلمه اند سبک بر زبان ثقیلتان فی المیزان گران اند در میزان اعمال یعنے ثواب بسیار دارد حبیبتان الی الرحمن دوست داشته شده اند بسوی خدای مهربان سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش عن شقیق عن عبد الله رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله

الجزء الثالث عشر شرح الاسلام

کتاب الانبیاء

که گفت و کانت امرأة ترضع ابنا لها من بنی اسرائیل و بود زنی که شیر میداد بر پسر خود را او از بنی اسرائیل فمر بها رجل راکب ذو شارة پس گذشت بآن زن مردی سوار خوش ظاهر شارة بشین معجمه در آیه لباس و هیئت خوب فقالت اللهم اجعل ابنی مثله پس گفت آن زن خداوندا بگردان پسر مرا مانند این مرد فترک ثدیها فاقبل علی الراکب فقال پس گذاشت پسر پستان مادر را که می مکید و رو آورد بران سوار و دید او را پس گفت اللهم لا تجعلنی مثله خداوندا مگردان مرا مانند این سوار ثم اقبل علی ثدیها یمصّه پستر رو آورد بر پستان مادر پالیکه می مکید آن را قال ابو هریرة کانی انظر الی النبی صلی الله علیه وسلم یمص اصبعه گفت ابو هریره گویا من می نگرم اکنون بسوی آنحضرت بحالیکه می مکید انگشت خود را در بیان خبر تصویر آن فعل ثم مُرّ بامة فقالت پستر گذرانیده شد بزنی را و واقع کرده شد مرد وی بران بلک پس گفت آن زن اللهم لا تجعل ابنی مثل هذه خداوندا مگردان پسر مرا مانند این ماه فترک ثدیها فقال پس گذاشت آن پسر پستان مادر را و گفت اللهم اجعلنی مثلها خداوندا بگردان مرا مانند این ماه فقالت لم ذاک پس گفت آن زن چرا گفتی آنرا فقال پس گفت پسر الراکب جبار من الجبابرة

عليه وآله وسلم كلمة فرمود رسول خدا كلمه را و گفتم را لا اله الا الله بشنو و گفتم كلمه ديگر پس فرمود من مات يجعل لله ندا ادخل النار و گفتم ديگر چيزے فرماى فرمود كسيكه مرد در حالے كه ميگرد اند خدا را شريكے در آورده ميشود در دوزخ و گفتم اخرى من مات لا يجعل لله ندا ادخل الجنة گفتم ديگر فرماى فرمود كسيكه مرد در حالى كه نگرداند خدا را شريكى در آورده ميشود به بهشت اگر چه بسبب معصيتها بدوزخ در آيد آخر پاك كرده به بهشت مى برند. **باب** من حلف ان لا يدخل على اهله شهرا كسے كه سوگند خورد كه در نيايد بر اهل خود يكماهى و كان الشهر تسعا وعشرين و در بيان آنكه هست ماه بست و نه روز

حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا سليمان بن بلال عن حميد عن انس رضي الله عنه قال آلى رسول صلى الله عليه وآله وسلم من نسائه گفت انس سوگند خورد رسول خدا از زنان خود كه نزد ايشان نيايد و كانت انفكت رجله بود كه خراشيده بود پاى آنحضرت فاقام في مشربة تسعا وعشرين ليلة پس اقامت كرد در غرفه بست و نه شب ثم نزل فقالوا يا رسول الله آليت شهرا پس فرود آمد پس گفتند مردم اى رسول خدا سوگند خورده بودى كه يكماه فرود نيائى فقال ان الشهر يكون تسعا وعشرين پس فرمود بتحقيق ماه مى باشد بست و نه روز ظاهر آنست كه اين ماه تمام نشده بود و جواب آنحضرت مبنى بر آنست كه چون ماه بست و نه روزه نيز مى باشد درين حلف محمول بر همين ست **باب** ان حلف ان لا يشرب نبيذا اگر كسے سوگند خورد كه ننوشد نبيذ را فشرب طلاء او سكرا او عصيرا پس نوشيد طلا را بكسر بمعنے مطبوخ از عصير عنب نزد حنفيه اگر ثلث آن رفته باشد كه آنرا مى گويند و ثلث رفته باشد و يك ثلث باقى مانده آن را مثلث مى نامند سكر بد و فتح بمعنے خمرے كه معصر باشد از عنب نقله القسطلاني و عصير آنچه افشرده باشند از خرما لم يحنث في قول بعض الناس حانث نميشود در قول بعضے مردم گفته اند كه مراد از بعضے مردم ابو حنيفه است وليست هذه بانبذة عنده و نيست اين عصير را نبيذ نزد اين بعض

هذه تتمة رسالة منيفة ما وعدنا في صفحة ٣٥ في الجزء السادس
هذا الكتاب في تحقيق قول صاحب البخاري بقوله وقال بعض الناس وهي هذه

فرمود آنحضرت شبے كه اسرا كرده شد بوى ملاقات كردم موسى را فانعته گفت راوى پس صفت كرد آنحضرت موسى را بقول خود فاذا رجل راوى گويد حسبته قال گمان مى برم آنحضرت را كه فرمود مضطرب يعنى ناگاه موسى مرديست مضطرب يعنى دراز راست بالا يا دراز بالا كه صفت نبود درازى وى يا سبك گوشت چنانكه در حديث ديگر ضرب من الرجال را بهان تفسير كرده و شايد كه مراد از لفظ جسيم كه در حديث آينده در صفت موسى بيايد زيادة در طول است نه در گوشت و مويد است آنرا چيزيكه در روايت آينده بيايد كانه من رجال الزط يعنى گويا از اين مردان دراز بالا باشد. ولے اگر سبك گوشت بعضى گويند مضطرب نيز جنبنده است از خوف و خشيت حق و آمده است كه موسى عليه السلام در نماز مضطرب و متحرك مى بود و در عوارف آنرا بيان كرده بكلامى كه حاصلش آنست كه جنبيدن وى از تموج درياى انس و حضور و مشاهده جلال حق بود در باطن وى رجل الراس بكسر جيم فرو هشته موى سر كانه من رجال شنوءة گويا وى از مردان شنوءه است كه قبيله ايست از يمن و بيان تفسير آن در باب ملاقات حديث موسى گذشت قال فرمود ولقيت عيسى و ملاقات كردم عيسى را فنعته النبي پس وصف كرد عيسى را پيغمبر صلى الله عليه وسلم فقال ربعة پس فرمود ميانه بالا احمر سرخ رنگ كانما خرج من ديماس پس گويا بيرون آمده از ديماس صاف و پاكيزه و تازه يعنى از حمام تفسير كرد عبد الرزاق ديماس بكسر دال را بحمام و در روايت ابراهيم انا اشبه ولد ابراهيم به من و در حديث ابراهيم را ديدم آنكه من مشابه ترين فرزندان اويم بوى قال فرمود واتيت باناءين احدهما لبن والآخر فيه خمر و داده شدم دو آوندى از آنها دو آوند شير بود و در ديگر آن مى و در ذكر فيه در ثانى نه اول اشعار است بآنكه اول پر بود از شير و در ثانى اندكے كذا قيل ليكن در روايت مسلم از معمر در باب

حدثنا [illegible] قال حدثنا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حدثنا [illegible] عن عكرمة [illegible]

[illegible] النبي صلى الله عليه وآله وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] معلوم [illegible]

[illegible] **باب** اذا [illegible]

قال [illegible] خوش [illegible]

[illegible] **حدثنا** محمد بن يوسف

حدثنا سفيان عن عبد الرحمن بن عابس عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت ما شبع آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم من خبز بر مادوم [illegible] گندم [illegible] خورش [illegible]

[illegible] در مطابقت حديث بترجمهٔ باب [illegible]

[illegible] حديث [illegible]

[illegible] حديث

معلوم [illegible] مطابقت تمام [illegible]

[illegible] حديث [illegible] حديث معلوم ميشود [illegible]

[illegible] قال ابن كثير اخبرنا سفيان قال حدثنا عبد الرحمن

عن ابيه [illegible] سفيان [illegible] عبد الرحمن بن عابس [illegible] قال لعائشة [illegible] عبد الرحمن [illegible]

[illegible] اين حديث [illegible] روايت كرده [illegible] عائشه را [illegible] حديث **حدثنا** قتيبة بن سعيد عن مالك

عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة انه سمع انس بن مالك رضي الله عنه قال قال ابو طلحة لام سليم لقد سمعت

صوت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] گفت انس گفت ابو طلحه مر ام سليم را [illegible] شنيدم

آواز رسول [illegible] ضعيفا اعرف فيه الجوع [illegible] آواز [illegible] حضرت [illegible] فهل عندك

من شيء [illegible] فقالت نعم فاخرجت اقراصا من شعير [illegible]

[illegible] ثم اخذت خمارا لها فلفت الخبز ببعضه [illegible]

[illegible] ثم ارسلتني الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] ام سليم [illegible]

باب [illegible]

[illegible]

قَدْ هَبَبْتُ فَوَجَدْتُ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في المسجد ومعه الناس پس رفتم من وپافتم رسول خدا را

در مسجد وحال آنکه باآن حضرت مردم اند فقمت عليهم پس ایستادم من بر ایشان فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

ارسلك ابو طلحة فقلت نعم پس فرمود رسول خدا آیا فرستاده است ترا ابو طلحه پس گفتم آری فقال رسول الله صلى

الله عليه وآله وسلم لمن معه قوموا فانطلقوا پس فرمود رسول خدا برخیزید پس ساروروید وا نطلقت بين ايديهم

ورفتم من در پیش ایشان تو السر ست حتى جئت ابا طلحة فاخبرته تا آنکه آمدم ابا طلحه را پس خبر دادم ابا طلحه را که آن

حضرت آمد با قوم فقال ابو طلحة يا ام سليم قد جاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالناس پس گفت

ابو طلحه ای ام سلیم بتحقیق آمد رسول خدا با همه مردم وليس عندنا من الطعام ما نطعمهم ونیست نزد ما از طعام چیزے

که بخورانیم ایشان را فقالت الله ورسوله اعلم پس گفت ام سلیم خدا و رسول خدا او دانا اند که نزد ما طعام این همه مردم

نیست فانطلق ابو طلحة حتى لقي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس رفت ابو طلحه تا آنکه پیوست رسول خدا را

فاقبل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وابو طلحة حتى دخلا پس پیش آمد رسول خدا و ابو طلحه تا آنکه درآمدند

در خانه فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هلمي يا ام سليم ما عندك پس فرمود رسول خدا بیار چیزے که

نزد تست ای ام سلیم فاتت بذلك الخبز قال فامر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بذلك الخبز پس آورد

ام سلیم آن قرص نان جوین گفت انس پس امر کرد رسول خدا ففت وعصرت ام سليم عكة لها فادمته پس شکست

پاره پاره کرده شد و ام سلیم ظرف روغن که او را بود پس نانخورش کرد آن را ثم قال فيه رسول الله صلى الله عليه

وآله وسلم ما شاء الله ان يقول بستر دعای برکت کرد دران رسول خدا چیزے را که خواست خدا که گوید ثم قال ائذن

لعشرة بستر فرمود اذن کن ده کس را فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا پس اذن کرد مرده نفر را پس خوردند تا آنکه سیر شدند

ثم خرجوا بستر بیرون رفتند ثم قال ائذن لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم قال ائذن لعشرة فاكل

القوم كلهم حتى شبعوا والقوم سبعون او ثمانون رجلا و مردم هفتاد کس بودند یا هشتاد **باب** النية

في الايمان در بیان آنکه معتبر در یمینها نیت است **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا عبد الوهاب قال

سمعت يحيى بن سعيد يقول اخبرني محمد بن ابراهيم انه سمع علقمة بن وقاص الليثي يقول سمعت عمر

بن الخطاب رضي الله عنه يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علقمه میگوید شنیدم عمر بن خطاب را

میگفت شنیدم رسول خدا را یقول انما الاعمال بالنية میفرمود نیست اعتبار عملها بحسب شرع و ثواب آن مگر بنیت

وانما لامرئ ما نوى ونیست حاصل مر هر مردی را مگر چیزے که نیت کرده است فمن كانت هجرته الى الله والى رسوله

پس کسے که باشد هجرت او بسوی خدا وطلب مرضیات خدا فهجرته الى الله والى رسوله پس هجرت او مقبول و موجب ثواب

آخرت است ومن كانت هجرته الى دنيا يصيبها او امرأة يتزوجها فهجرته الى ما هاجر اليه وکسیکه باشد هجرت

او بسوی دنیا که دریابد آن را یا بسوی زنیکه تزوج کند آن را پس هجرت هر کدام آنها بسوی آنست دراین وقت

که آن حضرت وبعضی از اهل اسلام از مکه بمدینه هجرت کرده اند بعضی مردم بسودای اموال برآمده بودند وبعضی

مردم شنیده بودند که زنی مغنیه در مدینه است بقصد تزوج آن رفته بودند چون این خبر با آن حضرت رسید

این را فرموده اند **باب** اذا اهدى ماله على وجه النذر والتوبة وقتے که هدیه کرد مال خود را برای

زائد باشد در کلام و ظهران بزیادت است و نون

نیز روایت است فقال پس فرمود ان الله ليس

باعور بتحقیق خدا نیست یک چشم کور از نقص

است تعالیٰ عما یشیر الیه مشبهه خدا را تشبیه

آدمیان را باشد میبود دیده جای آنکه اعور بود

الا ان المسيح الدجال اعور العين اليمنى آگاه باشید بتحقیق

مسیح دجال کور راست چشم راست او کان عينه

عنبة طافية گویا چشم وی دانه انگور است

بلند برآمده واراني الليلة عند الكعبة في المنام

ونمی بینم خود را امشب نزد کعبه در خواب فاذا

رجل آدم كاحسن ما ترى من آدم الرجال

ناگاه دیدم که در انجا مردیست گندم گون بهتر

خوبترین چیزیکه دیده شود یا بینی تو از گندم گون

مردان آدم بضم همزه جمع ادم است تضرب

لمته بين منكبيه میزند موی های سری میان دو دوش

وی لمه بکسر لام موی سر که درگذرد از نرمه گوش

را و چون بدوش رسد آنرا جمه نامند بضم

جیم و اگر کوتاه بود از نرمه گوش آن را وفره

گویند بفتح واو و سکون فا رجل الشعر فرو هشته

موی و در روایت مالک مردی را دیدم که شانه

کرده او را يقطر راسه ماء میچکید سر او از آب

یعنی از آبی که بدان شانه کرده بود و این کنایت

است از تری و تازگی و پاکیزگی واضعا يديه

على منكبي رجلين نهاده است دو دست

خود بر دو دوش دو مرد وهو يطوف بالبيت

بحالیکه وی طواف میکند بخانه کعبه فقلت

من هذا پس گفتم کیست این فقالوا هذا

المسيح ابن مريم پس گفتند گوینده گان این مسیح

ابن مریم است ثم رأيت رجلا وراءه پستر دیدم

مردیرا پس وی جعدا قططا زنگه موکه سخت

باشد در پیچیدگی و جعودت یعنی مرغول ودرنگ

بود من قطط بفتح قاف و دو طا و جمله شدید

الجعودة وجعد اگرچه بظاهر صفت مو است

اما باعتبار موی است نه باعتبار اندام

اعور العين اليمنى کور چشم راست کاشبه من

رأيت بابن قطن همه مشابه ترین کسیکه دیده ام

بابن قطن که نامش عبد العزی بن قطن بن عمرو

بن جندب بن سعید بود خزاعی و مادرش هاله

بنت خویلد خواهر ام المومنين خدیجه رضی الله

عنها واضعا يديه على منكبي رجل نهاده است

مسلمانان و بہ نیت ثواب داد جواب شرط از مضمون حدیث مذکور بوضوح میر سد حدثنا احمد بن صالح قال حدثنا
ابن وھب قال اخبرنی یونس عن ابن شھاب قال اخبرنی عبد الرحمن بن عبد اللہ بن عبد اللہ بن کعب بن مالک
وکان قائد کعب من بنیہ حین عمی و بود عبد اللہ بن کعب عصاکش کعب پدر او از میان فرزندان او ہنگامی کہ کور
شدہ بود در آخر ہای عمر قال سمعت کعب بن مالک فی حدیثہ گفت عبد اللہ بن کعب شنیدم کعب را در حدیث تخلف او
از غزوہ تبوک و نزول آیت قبول توبہ او وعلی الثلثۃ الذین خلفوا اشارت بآیت قبول توبہ کعب است فقال فی آخر
حدیثہ ان من توبتی ان انخلع من مالی صدقۃ الی اللہ و رسولہ پس گفت کعب در آخر حدیث او تحقیق از جملہ توبہ
من این بود کہ جدا کنم مال خود را در حالی کہ صدقہ است یعنی عبادت نافلہ ہست بسوی خدا و رسول خدا فقال النبی صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم امسک علیک بعض مالک فھو خیر لک پس فرمود پیغمبر خدا نگہدار بر خود بعض مال خود را کہ این
امساک بہتر ہست برای تو تا گدائی نکنی تو **باب** اذا حرم طعاما در بیان آنکہ وقتیکہ حرام کرد کسے طعامی را و قولہ
یا ایھا النبی لم تحرم ما احل اللہ لک و در بیان قول خدا ای پیغمبر خدا چرا حرام میکنی چیزی را کہ حلال کردہ خدا برای تو
تبتغی مرضات ازواجک طلب میکنی رضامندی زنان خود شان نزول این آیت آنست کہ آن حضرت در خانہ زینب شہد خوردہ
بود زنان ہم اتفاق کردند کہ آن حضرت بخانہ ہر کہ تشریف آرد بگوید کہ بوئے ناخوش می آید از دہان آن حضرت شہد را
بر خود حرام کرد معنے دیگر ہم گفتہ اند چنانکہ از تفاسیر معلوم میشود و قولہ لا تحرموا طیبات ما احل اللہ لکم حدثنا
الحسن بن محمد قال حدثنا الحجاج عن ابن جریج قال زعم عطاء انہ سمع عبید بن عمیر یقول سمعت عائشۃ رضی اللہ
عنہا تزعم گفت ابن جریج گفتہ ہست عطا کہ تحقیق شنیدہ است عبید بن عمیر را میگفت شنیدم عائشہ را می گفت کہ
ان النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کان یمکث عند زینب بنت جحش تحقیق پیغمبر خدا بود کہ درنگ میکرد نزد زینب
بنت جحش ویشرب عندھا عسلا و میخورد نزد او شہد را فتواصیت انا وحفصۃ پس اتفاق کردم من و حفصہ بنت
عمر ان ایتنا دخل علیھا النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فلتقل تحقیق ہر کدام اکہ در آید پیغمبر خدا بروی پس بگوید
انی اجد منک ریح مغافیر اکلت مغافیر تحقیق مے یابم از تو بوی مغافیر آیا خوردہ مغافیر را مغافیر جمع مغفور است
بفتح میم و غین معجمہ و کسر فا در آخر نوعے از صمغ کہ شیرین است مانند شہد و لیکن بوی کردہ ناخوش دارد و در بعضی
روایات مغافیر ہست ثم ذکر فدخل علی احدھما پس در آمد در خانہ یکے ازین دو فقالت ذلک لہ پس گفت آن زن برای
آن حضرت فقال لا بل شربت عسلا عند زینب بنت جحش ولن اعود لہ پس فرمود مغافیر نخوردہ ام بلکہ نوشیدہ ام
شہد را نزد زینب دختر جحش و باز نخواہم خورد ہرگز فنزلت یا ایھا النبی لم تحرم ما احل اللہ لک الی قولہ ان تتوبا الی اللہ
قال لعائشۃ وحفصۃ آن حضرت گمان کردند کہ رایحہ مغافیر است میگویند پس حرام کرد عسل را بر خود اگر گوئی چگونہ جائز ہست
دروغ از ازواج آن حضرت گوئیم دروغ نیست از غیرت و رشک طبیعی کہ زنان را میباشد با آنکہ از صغائر است و عفو است
از زنان و احتمال توبہ ہم دارد و اذ اسر النبی الی بعض ازواجہ حدیثا الی قولہ بل شربت عسلا یعنی مدیثی کہ اشارہ
کردہ است در آیت این قول ہست بل شربت عسلا و قال لی ابراھیم بن موسی عن ہشام ولن اعود لہ و گفت مرا
ابراہیم بن موسی از ہشام کہ مراد این قول ہست ولن اعود لہ وقد حلفت تحقیق سوگند خوردہ ام برنا خوردن شہد
فلا تخبری بذلک احدا پس خبر مکن مرا بن سوگند ہیچ کسے را **باب** الوفاء بالنذر در بیان وفا کردن بہ نذر

درآں نفی نمیکند دخول را در زمان ماضی کہ دجال
و مستفاد در حدیث اشتراک لفظ مسیح است
میان عیسے علیہ السلام و دجال و لیکن دجال
مسیح کردہ و مالیدہ شدہ از وی خیر و خوبے
چنانکہ عیسے مسیح کردہ شدہ از وی شر و بدے
پس دجال مسیح الضلالت باشد و عیسے مسیح
الھدایت و تتمہ بحث دجال در متن مذکور شود
تابعہ متابعت کردہ موسے را عبید اللہ بن عمر
عن نافع حدثنا احمد بن محمد المکی ابن یزید
بن عقبۃ الازرقی قال سمعت ابراھیم بن سعد
قال حدثنا الزھری عن سالم عن ابیہ
قال لا واللہ ما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لعیسے احمر
گفت پدر سالم کہ ابن عمر است نیست اینچنانکہ
گمان کنند سوگند خدا نگفتہ است آنحضرت عیسے
را احمر و چون جزم داشت ابن عمر بسماع لفظ
آدم از آنحضرت در بیان صفت عیسے جائز شمرد
او را کہ سوگند خورد بر منع لفظ احمر و آن
وہم است از راوی و لکن قال بینما انا نائم
اطوف بالکعبۃ و لیکن فرمود در اثناء
آنکہ من خواب کنندہ ام طواف میکنم بکعبہ
فاذا رجل آدم سبط الشعر پس ناگاہ
دیدم کہ آنجا مردی گندم گون نرم رشتہ
موئی بادی بلفظ مجہول بین رجلین میرود
تکیہ کنان میان دو مرد چنانچہ از ضعف و
بیماری دستہا بر دوش دو مرد نہادہ آہستہ
و مائل میرود ینطف بضم طاء مہملہ و کسر آن
راسہ ماء میچکد سر او از آب او یھراق بفتح ہا
و سکون آن سر اسہ ماء یا ریختہ میشود سر او
آب نمک را و لیست فقلت من ھذا پس
گفتم کیست این قالوا ابن مریم گفتند پسر
مریم است فذھبت التفت پس گشتم کہ
بنگریستم فاذا رجل احمر جسیم پس ناگاہ دیدم
کہ مردیست سرخ رنگ تنا در جعد الراس
مرغول موی سر اعور عینہ الیمنی کور چشم
راست کان عینہ عنبۃ طافیۃ گویا چشم وی
دانہ انگور است بلند بر آمدہ است و در

قبل ان تقضیه تحقیق سعد بن عباده انصاری است فتوی خواست از پیغمبر خدا در نذرے که بود بر مادر او پس مرد پیش از آنکه قضا کند نذر را و امر باو ان یقضیه عنها فکانت سنة بعد و پس فتوی داد آن حضرت او را اینکه ادا کند نذر مادر خود را از جانب او پس بود این حال سنت بعد از این **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة عن ابی بشر قال سمعت سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما قال اتی رجل النبی صلی الله علیه واله وسلم گفت ابن عباس آمد مردی نزد پیغمبر خدا فقال له ان اختی نذرت ان تحج وانها ماتت پس گفت آن مرد مر آنحضرت را اگر خواهر من نذر کرده بود اینکه حج کند و تحقیق وے مرده است فقال النبی صلی الله علیه واله وسلم پس فرمود پیغمبر خدا لو کان علیها دین اکنت قاضیه اگر بودی بر خواهر تو دین کسے آیا بودی تو ادا کننده دین او را فقال نعم پس گفت آن مرد آری قضا میکردم قال فاقض الله فهو احق بالقضاء فرمود پس ادا کن حق خدا را پس خدا سزاوار تر است با دای حق او **باب** النذر فیما لا یملک در بیان نذر کردن در چیزے که ملک نمی شود آن را و لا فی معصیة و نذر نمیباشد در آنچه منذور معصیت است **حدثنا** ابو عاصم عن مالک عن طلحة بن عبد الملک عن القاسم عن عائشة رضی الله عنها قالت قال النبی صلی الله علیه واله وسلم من نذر ان یطیع الله فلیطعه کسے که نذر کرد اینکه طاعت کند خدا را پس گو طاعت بکن خدا را که نذر موجب است ومن نذر ان یعصیه فلا یعصه و کسے که نذر کند که معصیت کند پس معصیت نکند خدا را که نذر موجب نیست **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن حمید عن ثابت عن انس رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال ان الله لغنی عن تعذیب هذا نفسه فرمود خدا بے نیاز است از عذاب کردن این نفس خود را این قول را فرموده بود در آنکه شخصے مهارے در بینی یکی انداخته میکشید او را در طواف چنانکه در حدیث لاحق تصریح آن است ورآه یمشی بین ابنیه و دید آنحضرت او را که مشی میکرد میان دو پسر خود وقال الفزاری عن حمید حدثنی ثابت عن انس و روایت کرده است فزاری از حمید که گفته حدیث کرد مرا ثابت از انس بن مالک حدیث مذکور را **حدثنا** ابو عاصم عن ابن جریج عن سلیمان الاحول عن طاؤس عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه واله وسلم رای رجلا یطوف بالکعبة بزمام او غیره فقطعه **حدثنا** ابراهیم بن موسی قال اخبرنا هشام ان ابن جریج اخبرهم قال اخبرنی سلیمان الاحول ان طاؤسا اخبره عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه واله وسلم مر وهو یطوف بالکعبة تحقیق پیغمبر خدا گذشت و حال آنکه آنحضرت طواف میکرد بکعبه بانسان یقود انسانا بخزامة فی انفه بانسان متعلق است بمر یعنی آنکه گذشت آنحضرت بآدمی که میکشید او را آدمی بمهارے که در بینی کرده بود فقطعها النبی صلی الله علیه واله وسلم بیده پس برید آن را پیغمبر خدا بدست خود ثم امره ان یقوده بیده پس امر کرد او را اینکه بکشد او را بدست خود خزامه بکسر خا معجمه و زای معجمه حلقه است از موے که بیک طرف سوراخ بینی شتر مے اندازند دلالت حدیث بر ترجمه آن است که آن نذر طاعت نیست بلکه معصیت بود و مالک نیست بر تحریم خدا و بر التزام چیزے که در آن مشقت است **حدثنا** موسی ابن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا ایوب عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال بینا النبی صلی الله علیه واله وسلم یخطب گفت ابن عباس در میان آنکه پیغمبر خدا خطبه می خواند اذا هو برجل قائم فسأل عنه ناگاه آنحضرت حاضر شد بمردے که استاده بود پس پرسید آن حضرت از نام او و حال او فقالوا ابو اسرائیل پس گفتند حاضران

الجزء الثالث عشر شرح الاسلام

کتاب الانبیاء

بر من از درود در روز جمعه زیرا که درود شما عرض کرده میشود بر من پس گفتند یا رسول الله چگونه عرض کرده میشود صلوة ما بر تو و حال آنکه تو پوسیده شده باشے فرمود تحقیق خدای تعالی حرام گردانیده بر زمین اینکه بخورد اجساد انبیا را ازین احادیث معلوم شود که انبیا زنده اند در قبر بعد از وفات بحیات حسے و اجساد ایشان نیز ثابت باشند و پوسیده نگردند و انحیات بحیات دنیا باشد با وجود استغنا از غذا و با حصول قوت نفوذ در عالم چه غذا از اسباب عادی است که در دنیا حیات بدان مشروط است و خدای تعالی قادر است که بی آن نیز زنده دارد و احداث و ایجاد بعضے احوال و اعراض در بدن کند که التفات و احتیاج بغذا مرتفع گردد چنانچه در بعضی احوال بطریان فرح و سرور یا بفقدان چندین مدت بالکل تغیر احتیاج نیفتد بلکه بانبیا میبود و بعد از عود حیات در تیر و اره رشده که سود میکند سوت که صعقه بنفخ اولی و آن صعقه نیز باشاره الله مستثنے باشند و کلام جمعی از ائمه اعلام مقتضای اثبات حیات ایشان و احکام دنیا نیز میکنند صاحب تلخیص از شافعیه گفته است که از اول حضرت انده هم بر ملک او باقی است چنانچه در حالت حیات بود و انتقال نمیکند بملک ورثه چنانچه اموات باشد و سبیل او آنست که رایل دعیال او اتفاق نمود شود و بلی اعتبار تصحیح کے میراث را کنند و لیکن این سلام منعا لعن آنحضرت شمرده داوام الحرمین تصحیح نمود این قول را و گفته کرین

حدثنا مسدد عن یحیی عن شعبة قال حدثنی ابو جمرة قال حدثنا زهدم بن مضرب قال سمعت عمران بن حصین رضی الله عنهما یحدث عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال خیرکم قرنی فرمود بہترین شما اہل عصر من اند کہ صحابہ اند ثم الذین یلونهم پس آنکسانیکہ متصل میباشند صحابہ را کہ تابعی اند پس آنکسانیکہ پیوستہ اند تابعان را قال عمران لا ادری ذکر ثنتین او ثلاثا بعد قرنه گفت عمران کہ نمیدانم یعنی فراموش کردہ ام کہ ذکر کرد آن حضرت دو قرن را یا سہ قرن را بعد از قرن خود اگر سہ کس را ذکر کردہ اتباع تبع نیز داخل قرنہای شوند ثم یجیء قوم ینذرون ولا یوفون پس بیایند جماعت کہ نذر میکنند و وفای نذر نکنند و یخونون ولا یؤتمنون و خیانت میکنند و امانت نگاہ نمیدارند و یشهدون ولا یستشهدون و گواہی میدہند و طلب گواہی کردہ نمیشوند و یظهر فیهم السمن و ظاہر میشود در ایشان فربہی یعنی بعیش و عشرت میگذرانند و اندیشہ حلال و حرام ندارند **باب** النذر فی الطاعة در بعضے نسخ بالطاعة است وما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر الآیة فان الله یعلمه وما للظالمین من انصار **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا مالک عن طلحة بن عبد الملک عن القاسم عن عائشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال من نذر ان یطیع الله فلیطعه ومن نذر ان یعصیه فلا یعصه فرمود کسیکہ نذر کرد این را کہ اطاعت کند خدا را پس اطاعت کند خدا را و کسیکہ نذر کند این را کہ معصیت کند پس معصیت نکند یعنی بہ نذر واجب لازم نمی شود منذور بہ از آنکہ اعتبار نیست نذر را در ان معصیت و شرط آنست کہ منذور عبادت باشد یا مباح **باب** اذا نذر او حلف ان لا یکلم انسانا او ضے کہ نذر کرد کسے یا سوگند خورد کہ تکلم نکند انسانی را فی الجاهلیة ثم اسلم یعنے نذر کرد در ایام جاہلیت کہ زمان فتور نبوت است بعدہ اسلام آورد تا نذر لازم میشود ایفای آن **حدثنا** محمد بن مقاتل ابو الحسن قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا عبید الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما ان عمر قال یا رسول الله انی نذرت فی الجاهلیة ان اعتکف لیلة فی المسجد الحرام قال اوف بنذرک روایت کردہ است نافع از ابن عمر کہ تحقیق عمر گفت یا رسول الله من نذر کردہ ام در ایام جاہلیت اینکہ اعتکاف کنم شبے در مسجد حرام آیا لازم است این نذر فرمود وفا کن بہ نذر خود در حدیث واقع شدہ کہ صوم شرط نیست در اعتکاف و ہمین حدیث دلالت دارد برین از آنکہ شب وقت صوم نیست اگر گوئی شرط نذر اسلام ناذر است گفتہ اند این امر برای ندب است قرار داد جاہلیت در قول عمر رضی الله عنه ایام پیش از اسلام عمر است از آنکہ جاہلیت ہر کس بحسب اسلام اوست بعضی گفتہ اند مراد اینجا پیش از بعثت آن حضرت است شیخ در فتح الباری رد این قول کردہ است میگوید موقوف بر نقل است و در حدیث دیگر واقع شدہ کہ پیش از ان است کہ مسلمان شود **باب** من مات وعلیه نذر در بیان حکم کسیکہ فوت شود و بر وی نذر است کہ وی در حیات خود کردہ وامر ابن عمر امرأة جعلت امها علی نفسها صلوة بقباء وامر کرد ابن عمر زنے را کہ گردانیدہ مادر او بر خود نمازے را در مسجد قبا فقال صلی عنها وقال ابن عباس نحوه پس گفت ابن عمر بگذار نماز از جانب مادر خود و گفتہ است ابن عباس مانند قول ابن عمر **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله ان عبد الله بن عباس رضی الله عنهما اخبره ان سعد بن عبادة الانصاری رضی الله عنه استفتی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی نذر کان علی امه توفیت

منع کردہ شود در صورہ ولیکن گفتہ اند کہ محمد ابن عبد الرحمن سئی الحفظ است گفت بیہقی اگر صحیح باشد این لفظ مراد آنست کہ گذاشتہ نمیشد نماز مدت چہل روز پس از ان نماز گذار باشند پیش خدا یعنی محجوب باز انظار مردم دیر گفتہ شاہد حدیث اول حدیثیست کہ ثابت شد در صحیح مسلم از انس مرفوعا گذشتم بموسے شب اسری نزد کثیب احمر کہ آنجا قبر موسے است در حال آنکہ وی ایستادہ نماز میگذارد در قبر خود و از ابی ہریرہ ہمچنان در قصہ اسری کہ از ان جملہ ایست و دیدم خود را در جماعت انبیا پس ناگاہ موسے ایستادہ نماز میگذارد و ناگاہ وی مردیست ضرب جعد و ناگاہ عیسے بن مریم ایستادہ نماز میگذارد و نزدیک ترین مردم بوی از روی مانند عروہ بن مسعود است و ناگاہ ابراہیم ایستادہ نماز میگذارد و مشابہ ترین مردم بوی صاحب شماست کنایت از ذات شریف خود کرد پس وقت نماز شد پس امام شدم اینجماعہ را در نماز گفت بیہقی و در حدیث سعید بن مسیب از ابی ہریرہ آمدہ کہ ملاقات کرد آنحضرت ایشانرا در بیت المقدس پس حاضر شد نماز پس امامت کرد ایشانرا پیغمبر ما صلے الله علیہ وسلم پس تر جمع شدند در بیت المقدس و در حدیث ابی ذر و مالک بن صعصعہ در قصہ اسرا آمدہ کہ ملاقات کرد ایشان را در آسمانہا و طرق آن صحیح اند پس احتمال دارد کہ آنحضرت دیدہ موسی را کہ ایستادہ نماز میگذارد در قبر پس بالا بردہ شد با آنحضرت موسے و کسانیکہ مذکور گشتند از انبیا بسوے سماوات پس پیش آمد ایشانرا آنحضرت پس تر جمع شدند در بیت المقدس پس حاضر شد نماز پس امامت کرد آنحضرت ایشان را گفت بیہقی و نماز ایشان در اوقات مختلفہ و در اماکن مختلفہ رد نمیکند آنرا عقل تحقیق ثابت شدہ بدلیل نقل پس انکار نباید کرد آنرا و از شواہد حدیث است چیزے کہ آوردہ است آنرا ابو داؤد از حدیث ابی ہریرہ صلوة گوئید بر من زیرا کہ صلوة شما میرسد مرا ہر جا کہ باشید و سند وی

صلی الله علیه وآله وسلم احب اموالی الیّ بیرحاء گفت ابو طلحه پیغمبر خدا را دوست ترین مالهای من نزد من
باغ بیرحاء است کانت حائطا له مستقبلة المسجد گفته مر باغی را که او را بود مقابل مسجد شریف نبوی و درین قول مع الملاق
مال بر زمین و درخت باغ کرده شده است حدثنا اسمٰعیل قال حدثنی مالك عن ثور بن زید الدیلی عن
ابی الغیث مولی ابن مطیع عن ابی هریرة رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یوم خیبر
گفت ابو هریره بر آمدیم با رسول خدا روز غزوهٔ خیبر فلم نغنم ذهبا ولا فضة پس غنیمت نیافتیم طلا و نقره را الا الاموال و
الثیاب والمتاع مگر چارپایها و جامها و متاع گفته که استثنا منقطع است از آنکه مراد اینجا زمین و نخودها و مانند آنست واهدی
رجل من بنی الضبیب یقال له رفاعة بن زید لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم غلاما پس هدیه آورد مردی
از بنی الضبیب گفته میشد او را رفاعه بن زید مر رسول خدا را یک غلامی یقال له مدعم بکسر میم و سکون دال مهمله و فتح
عین مهمله فوجّه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الی وادی القری پس توجه فرمود رسول خدا بسوی وادی القری
وُجّه بلفظ مجهول نیز روایت کرده اند حتی اذا کان بوادی القری تا وقتیکه بود بوادی قری بینما مدعم یحط رحلا
لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در اثنای آنکه مدعم فرود می آورد رحلی را برای رسول خدا اذا سهم عائر فقتله
ناگاه رسید تیرے پس کشت او را عائر بعین مهمله و پس از الف یا مثناة تحتیه در آخر راء تیرے که ندانند انداز ندهٔ آن را فقال
الناس هنیئا له الجنة پس گفتند مردم گوارا باد مر او را بهشت فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کلا والذی
نفسی بیده ان الشملة التی اخذها یوم خیبر من المغانم پس فرمود رسول خدا چنین نیست سوگند کسے که ذات من بدست
قدرت اوست چادری که گرفته است آن را روز غزوهٔ خیبر از غنیمتها لم تصبها المقاسم صفت شمله است و مقاسم جمع
مقسم است بمعنی مصدر لتشتعل علیه نارا هر آئینه می افروز بروی آتش دوزخ را یعنی این کلام آنست چادری از
غنیمت که رسیده او را در قسمت غنایم و پیش از قسمت گرفته متصرف شده است مستحق آتش دوزخ میگردد گویا این غلام
چادری گرفته بود از غنیمت پیش از قسمت فلما سمع ذلك الناس پس هرگاه شنیدند مردم این را جاء رجل بشراك او
شراکین الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم آورد مردی یک پای بند شتر یا دو شراک که گرفته بود و بی قسمت نزد رسول خدا
فقال شراك من نار او شراکان من نار بسم الله الرحمن الرحیم **باب کفارات الایمان** کفارة فعالة من کفر
است کفارهٔ یمین را از آن کفارت گفته اند که کفر بمعنی ستر است و این کفارت میپوشد گناه حنث را از قسم گفته روا است
که بمعنی ازالهٔ کفر باشد چنانکه تمریض بمعنی ازالهٔ مرض است و قوله تعالی ولو ان اهل القری آمنوا واتقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم
ای ازلنا ها درین آیت بمعنی سترهم میتواند بود و قوله تعالی فکفارته اطعام عشرة مساکین قول جمهور آنست که
ده مسکین را طعام باید داد طعام ده کس یکی را نیست وما امر النبی صلی الله علیه وآله وسلم حین نزلت ففدیة
من صیام او صدقة او نسك و آنچه فرموده است پیغمبر خدا این است که اشارت کرده بحدیث کعب بن عجره که در کتاب
مذکور است ویذکر عن ابن عباس وعطاء وعکرمة ما کان فی القرآن او او فصاحبه بالخیار و ذکر کرده میشود از
ابن عباس و عطا و عکرمه هر چه در قرآن لفظ او واقع شده پس صاحب آن بخیار است وفی خبر النبی صلی الله
علیه وآله وسلم کعبا فی الفدیة و تحقیق مخیر ساخته است پیغمبر خدا کعب بن عجره برا در فدیه حلق سر میان صیام و
صدقه و نسک حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا ابو شهاب عن ابن عون عن مجاهد عن عبد الرحمن

کتاب الانبیاء

وجود ایشان در دنیا بر وجهی که پیش از وفات ثابت بود و استمرار و استقرار ایشان در قبور بر نهج از مسائل فرع نیست که در وے بدلائل ظنیه غیر قطعیه اکتفا توان کرد و بشناید عیان ثابت شده که حیاتی که ایشان را پیش از وفات ثابت بود زوال پذیرفته و فانی شده و اعادهٔ آن حیات را دلیلے قاطع و حجتے ساطع باید تا اعتقاد بدان صورت بندد با آنکه اعتقاد داریم بحیات ایشان نزد پروردگار جل جلاله بحیاتے که اشرف و اکمل و اعلی است ازین حیات متعارف و اعتقاد داریم که مختص بر فیق اعلی است بسموات اعلی نزد سدرة المنتهی عندها جنة المأوی و این حالت افضل و اکمل است از آنکه در قبر مقیم بود اگر چه بمقتضای حدیث نبوی مستحق در قبر مؤمن میکنند که به بصر باشد چه جای قبر سید انبیا و سرور اهل صفا صلی الله علیه وسلم ولیکن بودن آن در جنت اعلی که عرض وی سموات و ارض بود اکمل و اعلی است با آنکه در حدیث آمده که انبیا را بعد از چهل روز در زمین نگذارند و ایشان نماز میکنند پیش پروردگار خود تا نفخ صور و در حدیث دیگر آمده که من گرامی ترم نزد پروردگار خود از آنکه بعد از سه روز مرا در قبر گذارد پس ظاهر شد که قطع باقامت انبیا علیهم السلام بآن حیات در قبور و استمرار ایشان در دنیا بحیاتی پیش از وفات بود متعذر است و صلوة موسی در قبر دلالت ندارد بر استمرار اقامت او در وی کیف و حال آنکه در حدیث صحیح آمده که آن حضرت او را و انبیاء دیگر را صلوة الله علیهم اجمعین در سموات ملاقی کرده پس توفیق آن بود که با وجود قرار ایشان به سموات گاہے انتقال بجای دیگر از موضع قبر و غیره نیز کنند و انتفی و شیخ اجل دہلوے در جواب آن گوید

ابن ابی لیلیٰ عن کعب بن عجرة رضی الله عنه قال اتیته یعنی النبی صلی الله علیه واله وسلم فقال ادن فدنوت
گفت کعب بن عجره و آمدم او را یعنی پیغمبر خدا را فرمود نزدیک بیا پس نزدیک شدم آن حضرت را فقال ایؤذیک هوامّک
آیا آزار میکنند ترا کرمهای تو گفتم نعم گفتم آری آزار میکنند این مرد یعنی کعب محرم بود و سبب بسیار بود چنانکه می ریخت
از سر او پس امر کرد که تراشیده شود موی سر او قال فدیة من صیام او صدقة او نسك فرمود فدیه بده از روزه یا صدقه یا قربانی
تخییر ساختند درین سه چیز یکی ازین سه چیز را و اخبرنی ابن عون عن ایوب قال صیام ثلثة ایام گفت روزه داشتن سه روز
والنسك شاة و نسك یک شاة است والمساکین ستة و صدقه اطعام شش مسکین است قوله و اخبرنی ابن عون عطف
بر مقدر ای قال ابو شهاب اخبرنی فلان کذا و اخبرنی ابن عون از ایوب تعیینا که مراد بصیام سه روزه و مراد بنسک یک
شاة است و مراد بصدقه طعام شش مسکین است **باب** قوله تعالی قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم تحقیق مقرر
کرده است خدا بر شما تحلیل سوگندهای شما بکفارتها والله مولکم وهو العلیم الحکیم و خدا متولی کارهای شما ست
و خداوند داناست که لغزشی و سستی نیست در علم وی تعالی و تقدس و متی تجب الکفارة علی الغنی والفقیر و در بیان
آنکه کی واجب میشود کفارت بر غنی مالدار و بر محتاج بینوا **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن الزهری
قال سمعته من فیه گفت سفیان شنیده ام این حدیث از دهان زهری عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی هریرة
رضی الله عنه قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه واله وسلم گفت ابو هریره آمد مردی نزد پیغمبر خدا فقال هلکت
پس گفت آن مرد هلاک شدم قال وما شانك قال وقعت علی امرأتی فی رمضان فرمود چه حال است ترا گفت
هلاک شدم گفت جماع کردم زن خود را در روز رمضان قال تستطیع ان تعتق رقبة قال لا فرمود آیا استطاعت
داری که آزاد کنی رقبه را از دام و غلام گفت نی استطاعت ندارم قال فهل تستطیع ان تصوم شهرین متتابعین قال لا
پس فرمود آیا میتوانی اینکه روزه داری دو ماه پیوسته که نقض نکنی درین میان گفت نی توانم قال فهل تستطیع ان
تطعم ستین مسکینا قال لا فرمود آیا استطاعت داری که طعام دهی شصت مسکین را گفت نی توانم که شصت
مسکین را طعام دهم قال اجلس فجلس فرمود بنشین پس نشست آن مرد فاتی النبی صلی الله علیه واله وسلم بعرق
فیه تمر پس آورده شد پیغمبر خدا را ظرفی که در آن خرما بود والعرق المکتل الضخم و عرق بفتح عین و فتح را
بمعنی زنبیل است که از برگ خرما می بافند مکتل بکسر میم و سکون کاف و فتح تا فوقیه پیمانه که در وی پانزده صاع گنجد قال خذ
هذا فرمود بگیر این را فتصدق به پس تصدق کن بآن قال اعلی افقر منا گفت آیا بر کسی که فقیر تر باشد از ما
فضحك النبی صلی الله علیه واله وسلم حتی بدت نواجذه پس خنده کرد آن حضرت تا آنکه ظاهر شد دندانهای
آن حضرت که آن طرف اند از دندانهای رباعیه قال اطعمه عیالك فرمود بخوران عیال خود را تشریح این حدیث
ذکر یافته که آیا در حساب صدقه فطر بوده و مخصوص است بهمین شخص یا آنکه منسوخ شده است این حکم یا آنکه مهلت داده
که این را بخورد و در وقتی که قدرت خواهد یافت صدقه افطار خواهد داد **باب** من اعان المعسر فی الکفارة
در بیان آنکه کسیکه اعانت کند تنگدست را در کفارت **حدثنا** محمد بن محبوب قال حدثنا عبد الواحد قال
حدثنا معمر عن الزهری عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی هریرة رضی الله عنه قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم فقال هلکت فقال وما ذاك قال وقعت باهلی فی رمضان قال تجد رقبة قال لا قال فهل تستطیع

تو در سموات و امد طرد الصواب و محققین اهل حدیث در شرح آن بلانکه حدیث الانبیاء لا یترکون الی آخره بصحت نرسیده و اگر صحیح باشد لیکن مراد ازین است که انتقال بعمل و عبادت و بعده از مدت هم در قبر مشغول بصلوة و طاعت و اما اکثر قولی تفصیل ترجیح داده بودن آنحضرت را در بهشت اعلی بر استقرار در قبر لیکن جواب ازین است که قرآن احادیث مومنین روضه ایست از ریاض جنت پس قبر شریف سید المرسلین افضل ریاض جنت باشد و اگر آمده بود که در ارواح صلی الله علیه وسلم در قبر از تصرف لقوة حالیه بود که سموات و ارض چنان حجاب نیست بالنسبة وی تعالی زیرا که امور آخرت و احوال برزخ بر احوال دنیا که ضیق ست در مدرک حال نیست قیاس نتوان کرد و آنچه در تلبیس صلوة موسی علیه السلام در قبر و در دیدن سرور انبیا صلی الله علیه وسلم در آسمان گفته که انبیا علیهم السلام با وجود استقرار ایشان در سموات که به قبور ایشان نزول اتصال میکنند کسیکه تامل استمرار ایشان در قبر بر عکس آن میرود و میگوید که با وجود قرار ایشان در قبر در بعضی احیان بقوت لقوذی که در عالم ایشان را داده اند عروج و انتقال بسموات نیز نمایند یا گویند که مراد دیدن آنحضرت است صلی الله علیه وسلم مر ایشان را در قبور در حالت مرور آن حضرت از سموات بر ترتیبی که ذکر یافته است یعنی قول فی السماء السادسة حال مثلا از فاعل باشد نه مفعول لیکن استقرار در آسمان صفت آنحضرت باشد نه انبیا و اینهم بعید از تردد در وجود انبیا در قبور گفته است که گمان نبرند که اتصالات بقبور منقطع و تعلق ایشان بدان مرتفع گشته است بلکه میان ایشان و قبور علاقه خاصه مستمر و غیر منقطع ثابت است که نسبت با ماکن دیگر ثبوت ندارد و همچنین در میان قبور سائر مومنین و ارواح ایشان نسبت خاص است مستمر که بدان زائر اثر شناسد بدلیل استحباب زیارت در جمیع اوقات بعد ازان احادیث کثیره می آرد و میگوید که جمیع این احادیث دلالت دارد بر آنکه اهل قبور را ادراک و سماع حاصل است و شکی نیست که

ان تصوم شهرين متتابعين قال لا قال فتستطيع ان تطعم ستين مسكينا قال لا قال فجاء رجل من الانصار
بعرق والعرق المكتل فيه تمر قال اذهب بهذا فتصدق به فقال على احوج منا يا رسول الله والذي بعثك
بالحق ما بين لابتيها اهل بيت احوج منا ثم قال اذهب فاطعمه اهلك گفته اند غرض مؤلف ازین باب آنست
که قیاس کرده اند کفارت یمین سایر کفارات را و واقع در تعمیم مصرف میان قریب و بعید چنانکه ازین حدیث مفهوم شده
که اطعم اهلک مطلقا واقع است و عدد عشرة مساکین بنص قرآن ثابت است **باب** يعطى في الكفارة عشرة
مساكين قريبا كان او بعيدا داده میشود در کفارت یمین ده مسکین را نزدیک باشند این مسکینان و یا دور باشند

حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا سفيان عن الزهري عن حميد عن ابي هريرة رضي الله عنه قال
جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال هلكت قال وما شانك قال وقعت على امراتي في رمضان
قال هل تجد ما تعتق رقبة قال لا قال فهل تستطيع ان تصوم شهرين متتابعين قال لا قال فهل تستطيع
ان تطعم ستين مسكينا قال لا اجد فاتي النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعرق فيه تمر قال خذ هذا
فتصدق به فقال اعلى افقر منا ما بين لابتيها افقر منا ثم قال خذه فاطعمه اهلك **باب** صاع المدينة
ومد النبي صلى الله عليه وآله وسلم در بیان صاعی که متعارف بود در مدینه و ذکر مد پیغمبر خدا یعنی مدی که در
عهد آنحضرت معمول بود و برکته و در بیان برکت مد پیغمبر خدا یا برکت هر یکی از صاع مدینه و مد پیغمبر خدا و ما توارث
اهل المدينة من ذلك قرنا بعد قرن و در بیان چیزی که بارث رسیده است اهل مدینه را از آن در قرنی بعد از قرنی
یعنی متعارف شده است در مدتی بعد از مدتی **حدثنا** عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا القاسم بن مالك المزني
قال حدثنا الجعيد بن عبد الرحمن عن السائب بن يزيد رضي الله عنه قال كان الصاع على عهد النبي صلى الله
عليه وآله وسلم مدا وثلثا بمدكم اليوم گفت سائب بود صاع در عهد پیغمبر خدا یک مد و ثلث مد شما که امروز متعارف است
فزيد فيه في زمن عمر بن عبد العزيز پس زیاده کرده شده است در زمان عمر بن عبد العزیز صاع در عهد پیغمبر خدا چهار
مد بود و یک رطل عراقی و ثلث رطل پس زیاده کرد عمر بن عبد العزیز در مد چنانکه گشت صاع یک مد و ثلث مد از مد عمر بن

حدثنا منذر بن الوليد الجارودي قال حدثنا ابو قتيبة وهو سلم قال حدثنا مالك عن نافع قال كان
ابن عمر رضي الله عنهما يعطي زكوة رمضان بمد النبي صلى الله عليه وآله وسلم گفت نافع بود ابن عمر میداد
زکوة رمضان بمد پیغمبر خدا المد الاول بکسر دال صفت لازمه است برای مد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اراده کرده
نافع باین این را که داده نمیشود صدقه زکوة بمدیکه احداث کرده اند او را هشام و مدی که هشام احداث کرده کلان تر است
از مد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بدو ثلث مد وفي كفارة اليمين بمد النبي صلى الله عليه وسلم و میداد در کفارت یمین
بمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نه بمد پیغمبر خدا اما اگر مد واحد گویا مراد از زکوة صدقه فطر است و محتمل که مراد صدقه ماليه است
کو شیخ فانی میدهد اما رسیدن ابن عمر باین حال معلوم نشده و دور نیست که فتوی ابن عمر بشیخ فانی مراد دارند قال
ابو قتيبة قال لنا مالك مدنا اعظم من مدكم گفت ابو قتیبه گفت برای ما مالک مد ما اعظم است از مد شما و لا نرى
الفضل الا في مد النبي صلى الله عليه وآله وسلم و نمی بینیم فضل را مگر در مد پیغمبر خدا اگرچه بود مد هشام افضل بحسب ازن
وقال لي مالك لو جاءكم امير فضرب مدا اصغر من مد النبي صلى الله عليه وسلم گفت قتیبه نیز و گفت مرا مالک

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

و صورتی دارد با وجود ثبوت نسبت خاص بقبر
در هر حال چنانچه ملائکه با وجود صور خلقیه
خود صور مثالیه نیز دارند که بدان متمثل
میشوند با بقای صورت خلقی بر حال خود
و بعضی خواص عباد را این تصرف در حالت
حیات نیز درست و هم چنانچه بعضی محققین
در تسمیه ابدال گفته اند که گاهی یکی از
ایشان بمکانی رود و در مکان اول شبحی
و مثالی در بدن خود بگذارد پس جائز بود
که موسی علیه السلام با وجود استقرار او در
قبر در آسمان ششم شبح دیگر مثالی متمثل باشد
و آنحضرت او را در آن هر دو مکان مشاهده فرمود
و بعد از اثبات عالم مثال جواب از مسائل
کثیره بر دل آید و اشکالات بسیار مثل صفت
سعت جنت و رد بیت او در عرض حائط
مثلا منحل گردد والله اعلم بحقیقة الحال و شیخ
اجل در جذب قلوب بسط الکلام زیاده نمود

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري
قال اخبرني ابو سلمة ان ابا هريرة قال سمعت
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انا اولى
الناس بابن مريم من خاصتر و نزدیکترین
مردم ام بعیسی بن مریم که نیست میان آنحضرت
و عیسی علیه السلام پیغمبری بود بعد وی و وی
صلی الله علیه وسلم و اهمه قوانین دین وی در
در آخر زمان تابع و خلیفه آنحضرت گردد و منافی
نیست این را بودن آنحضرت اولی الناس
با براهیم بموجب کریمه ان اولی الناس بابراهیم
الآیه که آن از جهت قوت اقتدا بادست و این
از جهت قرب عهد بآن والانبياء اولاد علات
وانبیاء فرزندان یک پدر مختلف اور امند
و علات جمع علة است بفتح عین یعنی اتباع وی
کلام تشبیه است قرب معنوی را با قرابت صوری
یعنی ایشان متفق اند در آنچه متعلق باعتقادات
است که اصول دیانات اند چون توحید

اگر آمد شما را امیرے پس زود دست خوردانده پیغمبر خدا بای شئ کنتم تقتلون بکدام مردود میگفتے درین وقت که

بیگر دید شما ودر دست من بود به آن قلت کنا نقطع سد النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال الا تدری ان الا

انما یعود الی مد النبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت آیا نمی بینی که کار راجع بود بسوی مد پیغمبر خدا

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک رضی الله

عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال اللهم بارک لهم فی مکیالهم وصاعهم ومدهم

مرویست از انس بن مالک که بتحقیق رسول خدا دعا کرده در کیلهای اہل مدینه وصاع ایشان ومد ایشان پس باید

که معمول همین باشد **باب** قول الله تعالى او تحرير رقبة واى الرقاب ازكى در بیان قول خدا که فرموده یا

آزاد کردن بنده ایست وبیان آنکه کدام بنده بهتر وارے ہست حنفیه گفته اند که روا ہست آزاد کردن بنده کافر که غیر

تقیید کرده اند مطلق را در یمین بمسلمان چنانکه در کفارت قتل حمل مطلق بمقید **حدثنا** محمد بن عبد الرحيم

قال حدثنا داود بن رشيد قال حدثنا الوليد بن مسلم عن ابی غسان محمد بن مطرف عن زيد بن اسلم

عن علی بن حسين عن سعيد بن مرجانة عن ابی هريرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم

قال من اعتق رقبة مسلمة کسیکه آزاد کند بنده مسلمان را اعتق الله بكل عضو منه عضوا من النار آزاد کند

خدا بهر عضوی از ان معتق عضوی را از ان معتق از آتش دوزخ حتى فرجه بفرجه تا آنکه فرج او بفرج آن بنده آزاد

نوشته نماند که این حدیث منع جواز آزادی غیر مسلمان میکند **باب** عتق المدبر وام الولد والمكاتب في الكفارة

وعتق ولد الزنا در بیان آزاد کردن بنده مدبر وام ولد وبنده مکاتب در کفارت یمین وعتق ولد زنا مدبر آن را

گویند که بنده را گویند که بعد از موت من آزاد است آم ولد آنست که فرزندی از وزائیده باشد این داو رافروختن

روا نیست ومکاتب آن را گویند که بنده ولد وباشد یا غلام مبلغی را بر روئے مقرر کرده باشند که ادا نموده آزاد گردد

واین بنده تا ادائے برذمه اوست بنده است بندگی این هر سه قسم اگرچه ناقص ہست وفقها در اعتاق آنها خلاف کرده

باوجود آن در وجه کفارت یمین مطلقا آزاد کردن روا است وقال طاوس يجزئ ام الولد والمدبر گفته ہست

طاوس روا است کفارت ام ولد ومدبر **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد عن عمرو عن جابر رضی الله

عنه ان رجلا من الانصار دبر مملوكا له ولم يكن له مال غيره مرویست از جابر که مردی از قوم انصار مدبر

ساخت مملوکے که مر او را بود ونبود او را مالی غیر آن فبلغ النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال من يشتريه

مني پس رسید این حال او پیغمبر خدا را پس فرمود کیست که میخرد این غلام را از من از احادیث دیگر معلوم

پیوسته که آن حضرت بر حال او رحم آورده خود متصدی بیع غلام او شده وتا مردم تمام رغبت نمایند فاشتراه

نعيم بن النحام بثمان مائة درهم پس خرید او نعیم بن النحام بہشت صد درہم ودر بعضی نسخ نعیم نحام ہست

بترک ابن وصواب همین ہست اگرچه قیمت آن غلام این قدر بود ارزید محض برای خوش آمد آنحضرت این جماد قال

سمعت جابر بن عبد الله يقول عبدا قبطيا مات عام اول پس شنیدم جابر بن عبد الله را میگفت بنده قبطی

مرده است بهمان سال اول دلالت این حدیث بترجمه باب خالی از تکلف نیست گفته اند هرگاه جائز شد بیع مدبر ازاد

آن نیز روا خواهد بود وباقی اصناف را قیاس کرده اند بران **باب** اذا اعتق عبدا بينه وبين آخر اگر کسی

الجزء الثالث عشر صحيح الاسلام

كتاب الانبياء

اول ہست در نیمه حدیث ورد وتضعیف ہست

چیز بر آورده شده که رسولان حوارین که بر ایشان

شده بسوی اصحاب القریه که مذکور ہست قصه

ایشان در سوره یسین بودند از اتباع عیسی

واگرچه عیسی وخالد بن سنان دو پیغمبر بودند

پس از عیسی وگفته که در ان احادیث مقال

ہست وبر تقدیر ثبوت آن مراد از نفی ثبوت

نیست میان من ومیان عیسی پیغمبری است

مستقل ومبعوث شده بعد از عیسی کسی که

مبعوث شده مگر بتقریر شریعت عیسی وقصه

خالد بن سنان آورده ہست آنرا حاکم در مستدرک

از حدیث ابن عباس ودر این قصه الطرق

شتی ہست که جمع کرده آنرا حاکم در ترجمه خالد

در کتاب خود در احوال صحابه وارد ذکر العسقلانی

حدثنا محمد بن سنان بکسر سین مهمله ود نون قال حدثنا فليح بفا ویا تصغیر

بن سليمان قال حدثنا هلال بن علی بن

اسامة عن عبد الرحمن بن ابی عمرة زنام

ابن عمرو وقيل بن بشير بن عمرو بن محصن ہست

کشته شد با امیر المومنین علی روز صفین وصحبت

ہست عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم انا اولی الناس بعیسی بن مریم في الدنيا

والاخرة من نزدیکترین مردم ام بعیسی

در دنیا وآخرت والانبياء اخوة لعلات انبیا

برادرانند از یک پدر امهاتهم شتى مادران

ایشان مختلف ودينهم واحد ودین ایشان

از توحید ومعرفت ہست یکی ست شبیه داده دین را

عقائد باپدر وفروع واعمال را بمادران وقال

ابراهيم بن طهمان تعليق ہست موصول آورده

آنرا نسائی از احمد بن حفص بن عبد الله نیشاپوری

از پدرش از ابراهیم مذکور واحمد بن حفص از

شیوخ مولف ہست عن موسى بن عقبة عن

صفوان بن سليم عن عطاء بن يسار عن ابی هريرة

كتاب الانبياء

این ترجمه کجاست و فائده ذکر این ترجمه درینباب چیست گوییم که پر مذکور شد که مولف رح ابواب بترجمه نوشته و به معدومیه گذاشته تا در مرویات خود نظر کرده حدیثی لشرطیکه وارد در مرویات خود نیافته دست دعراد وفا کرده که الحاق حدیث کند دیا باب بدین ترجمه متعلقا میه **باب** اذا اعتق فی الکفارة ولی یکون ذکاه لا حدیثی که درینباب آورده مطابق همین جزو ترجمه است **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن الحکم عن ابراهیم عن الاسود عن عائشة رضی الله عنها انها ارادت ان تشتری بریرة فاشترطوا علیها الولاء اسود از عائشة آورده که خواست عائشه این را که بخرد بریره را پس شرط کردند والیان او که ولاء ازای باشد فذکرت ذلک للنبی صلی الله علیه وسلم پس ذکر کرد عائشه این شرط ایشان را بریره مر پیغمبر خدا را فقال اشتریها فانما الولاء لمن اعتق فرمود بخر او را دکن تبا شد ولا اگر کسی را که آزاد کرده این حکم در احادیث گذشته نیز مکرر مذکور شده است **باب الاستثناء فی الایمان** در بعضی نسخ فی الیمین است استثناء در اصطلاح بر آوردن بعضی افراد که تناول آن کرده استثنی منه بلفظ الا و اخوات او و نیز اطلاق میکنند بر تعلیقات بمشیت و همین معنی مراد است درین ترجمه یعنی وقتی که گفت کی واسد لا افعلن کذا ان شاء الله او لا افعل ان شاء الله در صورت اول اگر نکند حانث نمیشود و در صورت ثانی اگر کند حانث نمیشود و شرط حکم استثناء اتصال لفظ مستثنی است بمجرد قصد و نیت حکم ثابت نمیشود و ذکر کرده عیاض و بعضی متاخرین که منقول از مالک یمین منعقد میشود بمجرد نیت این سند ذکر گفته که اختلاف کرده اند در وقت استثناء اکثر را اند که اتصال بحلف باید امام گویند اگر درنگ و قطع کلام نماید استثنا نمی ماند از امام شافعی منقولست که اتصال شرط است اگر در میانه کلام قطع کرد یا در کلام دیگر شروع نماید استثنا نباشد اگر سکته بذکر یا تنفس است مانع از اتصال نیست و نیز کلام در استثنا استغفر الله لا اله الا الله گفت منقطع نمیشود **وحدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا حماد عن غیلان بن جریر عن ابی بردة بن ابی موسی عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال اتیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی رهط من الاشعریین استحمله گفت ابو موسی اشعری آمدم نزد رسول خدا در گروهی از اشعریان که طلب میکنم بار برداری از آنحضرت فقال والله لا احملکم وما عندی ما احملکم پس فرمود بخدا سوگند که سوار نمیکنم شما را و نیست نزد من چیزیکه سوار کنم شما را ثم لبثنا ما شاء الله پس درنگ کردیم مدتی را که خواسته بود خدا فاتی بشائل فامر لنا بثلاث ذود پس آورده شد نزد آنحضرت بناقه جوان مراد جنس شائل است و شائل ناقه که بر میدارد دم خود را برای جفتی فقال ناقه شائل الناقل لبنها پس فرمود برای ما به سه شتر فلما انطلقنا قال بعضنا لبعض لا یبارک الله لنا پس هرگاه رفتیم از پیش آنحضرت گفت بعضی از ما مر بعضی را برکت نمیدهد خدا ما را اتینا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نستحمله فحلف ان لا یحملنا آمدیم نزد رسول خدا در حالی که طلب میکنیم از آنحضرت بار برداری پس سوگند خورد که سوار نمیکند ما را فحملنا پس سوار کرد ما را قال ابو موسی فاتینا رسول الله صلی الله علیه وسلم فذکرنا ذلک له گفت ابو موسی پس آمدیم نزد رسول خدا پس ذکر کردیم این را خود مر آنحضرت را فقال ما انا حملتکم بل الله حملکم پس فرمود من بر نداشته ام شما را بلکه خدا بر داشته شما را العینی من سفر مکنم فعل نقل قدم ستانی والله تحقیق من بتی اسوگند انما لدارم ان شاء الله لا احلف علی یمین اگر خواهد خدا سوگند نمیخورم بر امری که البته میکنم فاری غیرها خیرا منها الا کفرت عن یمینی پس می بینم غیر آنرا که سوگند خورده ام آنرا بهتر از آن مگر آنکه کفارت میدهم یعنی خلاف یمین میکنم و کفارت میدهم از یمین خود و ترک آن میکنم واتیت الذی هو خیر و کفرت راوی درین دو عبارت شک کرده است یا مقدم ساخته در تقدیم کفارت بر حنث و تاخیر کفارت **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد وقال الا کفرت عن یمینی واتیت الذی هو خیر او کفرت سوای این قول هم نست که اول میکنم خلاف یمین و بعد از آن کفارت میکنم یا اول کفارت میدهم بعد از آن میکنم

اگر گفت عیسی باور کردم حلف را بنام خدا و تکذیب کنم چشم خود را شاید که دید چیزی لیکن دران گرد دست خود را بسوی چون سوگند یاد کرد باز گشت عیسی از گمان خود در اکثر روایات بی همزه است فهمام است ترجمه گفته مراد از کذبت چشمی آنست در گمان و دانستم چیزیرا که ظاهر شد از بودن اخذ مذکور سرقه چه احتمال دارد که گرفته باشد آنرا چیزیرا که دران حق او ست یا اذن داده باشد او را صاحب مال در اخذ آن یا گرفته باشد تا بگرداند آنرا در دست و نظر کن دران و قصد نکرده غصب و استیلا را **حدثنا** الحمیدی قال حدثنا سفیان بن عیینة قال سمعت الزهری یقول اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابن عباس سمع عمر یقول علی المنبر سمعت النبی شنید ابن عباس امیر المومنین عمر که میگفت شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم یقول لا تطرونی کما اطرت النصاری عیسی بن مریم افراط و مبالغه مکنید در مدح من چنانکه افراط کردند نصاری در مدح عیسی علیه السلام بنسبت ایشان الوهیت او را و جزآن فانما انا عبده زیرا چه نیستم من مگر بنده خدا فقولوا عبد الله ورسوله پس بگوئید مرا که بنده خدا و رسول است **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن مبارک قال اخبرنا صالح بن حی صالح بن صالح بن مسلم همدانی است از رجال من اهل خراسان قال لشعبی فاخبرنی عن ان الرجل من اهل خراسان تحقیق مردی از مردم ولایت خراسان گفت شعبی را خبر ده مرا از حکم نکاح کردن مرد ... خود را پس آنکه آزاد کند آنرا فقال الشعبی اخبرنی ابو بردة عن ابیه موسی الاشعری قال قال رسول الله پس گفت شعبی خبر داد مرا ابو بردة از ابی موسی اشعری که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا ادب الرجل امته فاحسن تادیبها

اگر آمد شمارا اسیرے پس زود سے خورد از ما پیغمبر خدا یا ای شئ کہ تو شطون بکدام مرد و بیه بخشے در ین وقت بکہ
میکرد یہ شما و دو دوستدمی نمودید آن قلت کما نعطے معد النبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم قال الا تری الیٰ
انما یعود الی مد النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت آیا نمی بینی تو کہ کار رابع بود بی گر بسوی مد پیغمبر خدا
حدثنا عبداللہ بن یوسف قال اخبرنا مالک عن اسحٰق بن عبداللہ بن ابی طلحۃ عن انس بن مالک رضی
عنہ ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم قال اللھم بارک لھم فی مکیالھم وصاعھم ومدھم
مرویست از انس بن مالک کہ تحقیق رسول خدا دعا کرد در کیلہا ہے اہل مدینہ و صاع ایشان و مد ایشان پس
کہ معمول ہمین باشد **باب** قول اللہ تعالی او تحریر رقبۃ وای الرقاب ازکی در بیان قول خدا کہ فرموده
کردن بندہ ایست و بیان آنکہ کدام بندہ بہتر و اولے ہست حنفیہ گفتہ اند کہ روا ہست آزاد کردن بندہ کافر
تقیید کرده اند مطلق را در یمین بمسلمان چنانکہ در کفارت قتل حمل مطلق بمقید **حدثنا** محمد بن عبدالرحیم
قال حدثنا داود بن رشید قال حدثنا الولید بن مسلم عن ابی غسان محمد بن مطرف عن زید بن اسلم
عن علی بن حسین عن سعید بن مرجانۃ عن ابی ھریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی صلے اللہ علیہ وآلہ
قال من اعتق رقبۃ مسلمۃ کسے کہ آزاد کند بندہ مسلمان را اعتق اللہ بکل عضو منہ عضوا من النار
خدا بہر عضوے از ان معتق عضوی را از ان معتق از آتش دوزخ حتی فرجہ بفرجہ تا آنکہ فرج او را بفرج آن بندہ آزاد
پوشیدہ نماند کہ این حدیث منع جواز آزادی غیر مسلمان میکند **باب** عتق المدبر وام الولد والمکاتب فی الکفارۃ
وعتق ولد الزنا در بیان آزاد کردن بندہ مدبر و ام ولد بندہ و مکاتب در کفارت یمین و عتق ولد زنا مدبر آن
کسیکہ بندہ را گوید کہ بعد از موت من آزاد ہست ام ولد آنست کہ فرزندی از و زائیدہ ہست و این دو را فروختن
روا نیست و مکاتب آن را گویند کہ بندہ وا باشد یا غلام مبلغی را بر روے مقرر کردہ باشند کہ ادا نمودہ آزاد شود
و این بندہ تا دا نکہ بر ذمہ اوست بندہ ہست بندگی این ہر سہ قسم اگرچہ ناقص ہست و فقہا از اعتاق آنہا منع کردہ اند
باوجود آن در وجہ کفارت یمین مطلقا آزاد کردن روا ہست و قال طاؤس یجزئ المدبر وام الولد وولد الزنا و گفتہ ہست
طاؤس روا ہست کفارت ام ولد و مدبر **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن عمرو عن جابر رضی اللہ
عنہ ان رجلا من الانصار دبر مملوکا لہ ولم یکن لہ مال غیرہ مرویست از جابر کہ مردی از قوم انصار مدبر
ساخت مملوکے کہ مر او را بود و نبود او را مالی غیر آن فبلغ النبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال من یشتریہ
منی پس رسید این حال او پیغمبر خدا را پس فرمود کیست کہ بخرد این غلام مرا از من از احادیث دیگر وضوح
پیوستہ کہ آن حضرت بر حال او رحم آوردہ خود متصدی بیع غلام او شد و تا مردم تمام رغبت نمایند فاشتراہ
نعیم بن النحام بثمان مائۃ درھم پس خرید او را نعیم بن النحام بہشتصد درہم و در بعضی نسخ نعیم النحام ہست
بترک ابن و صواب ہمین ہست اگرچہ قیمت آن نہ باین قدر علی ارزید لیکن برای خوشی آمد آنحضرت این ہمہ داده
فسمعت جابر بن عبداللہ یقول عبدا قبطیا مات عام اول پس شنیدم جابر بن عبداللہ را میگفت بندہ قبطی
مردہ ہست ہمان سال اول دلالت این حدیث بر ترجمہ باب خالی از تکلف نیست گفتہ اند ہر گاہ جائز شد بیع مدبر اعتاق
آن نیز روا خواہد بود و باقی اصناف را قیاس کرده اند بران **باب** اذا اعتق عبدا بینہ وبین آخر فی الکفارۃ

اولی ہست در تیمیہ ہست در قرو تضعیف است
چیزے مراد آوردہ شدہ کہ رسولان ثلاثہ کہ مرسل
شدند بسوی اصحاب القریہ کہ مذکور ہست قصہ
ایشان در سورۂ یٰسین بودند از اتباع عیسے
و آنکہ جرجیس و خالد بن سنان دو پیغمبر بودند
پس از عیسے و گفتہ کہ در ان احادیث مقال
ہست در تقدیر ثبوت آن مراد از نفی حدیث آنست
کہ نیست میان من و میان عیسے پیغمبرے بالرسالت
مستقل و مبعوث شدہ بلی از عیسے کسے کہ
مبعوث شدہ مگر بتقریر شریعت عیسے و قصہ
خالد بن سنان آوردہ ہست آنرا حاکم در مستدرک
از حدیث ابن عباس و مران تعدد الطرق
شتے ہست کہ جمع کردہ آنرا حاکم در ترجمہ خالد
کرده کتاب خود در احوال صحابہ دارد کر ابن العسقلانی
حدثنا محمد بن سنان بمولہ مکسورہ و
دو نون قال حدثنا فلیح بفاء و یاء تصغیر
بن سلیمان قال حدثنا ھلال بن علی بن
اسامۃ عن عبدالرحمن بن ابی عمرۃ بفتح
ابی عمرو بفتح عین بشیر بن عمرو بن محصن ہست
کشتہ شد با امیرالمومنین علی روز صفین و صحبت
ہست عن ابی ھریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم انا اولی الناس بعیسی بن مریم فی الدنیا
والآخرۃ فرمود من نزدیکترین مردم ام بعیسے
در دنیا و آخرت والانبیاء اخوۃ لعلات و انبیاء
برادرانند از یک پدر امھاتھم شتے مادران
ایشان مختلف ودینھم واحد و دین ایشان
در توحید و معرفت ہست یکی ہست تشبیہ داده دین را
عقائد بپدر و فروع را باعمال بمادران و
قال ابراھیم بن طھمان تعلیق ہست موصول آورده
آنرا نسائی از احمد بن حفص بن عبداللہ نیشاپوری
از پدرش تا ابراھیم مذکور و احمد بن حفص از
شیوخ مؤلف ہست عن موسی بن عقبۃ عن
صفوان بن سلیم عن عطاء بن یسار عن ابی ھریرۃ

حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن هشام بن حجير عن طاوس سمع ابا هريرة رضي الله عنه قال قال سليمان لاطوفن الليلة على تسعين امرأة كل تلد غلاما يقاتل في سبيل الله گفت ابو هريره گفت سليمان عليه السلام هر آئينه طواف ميكنم امشب نود زن را كه هر يك بزايد غلامي را كه قتال بكند در راه خدا فقال له صاحبه قال سفيان يعني الملك پس گفت مر سليمان را يار وي گفت سفيان مراد او از صاحب فرشته است كه يار وي همراه او بود قل ان شاء الله گو اگر خدا خواهد فنسي پس فراموش كرد سليمان اين را فطاف بهن پس طواف كرد زنان يعني جماع كرد بهمه آنها فلم تأت امرأة منهن بولد پس نياورد هيچ زني از انها فرزندي الا واحدة بشق غلام مگر يكي نصف غلامي فقال ابو هريرة يرويه پس گفت ابو هريره در حاليكه روايت ميكند از پيغمبر او قال لو قال ان شاء الله لم يحنث وكان دركا له في حاجته اگر گفتي سليمان عليه السلام اين كلمه را حانث نشدي و بودي لاحق مر او را بحاجت او و آين نزد ابيه است مر قول او را از حنث اگر گوي حنث معصيت است پس چگونه روا است بر سليمان گويم اين حنث باختيار او نبود در معني ... بود وقال مرة قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لو استثنى وگفت ابو هريره يكباري فرمود رسول خدا اگر استثنا كردي بدل قول او ان شاء الله جواب لو محذوف است يعني اگر استثنا ميكرد حانث نميشد قال وحدثنا ابو الزناد عن الاعرج مثل حديث ابي هريرة بعضي گفته اند نيست صحيح حديثي اكثر از روي اختلاف در عدد از حديث سليمان در روايتي صد عدد و در روايتي نود و در روايتي شصت و منافات ندارد زيرا كه اعتبار نيست مر مفهوم عدد را و حديث موقوف است بر ابي هريرة و هذا مرجح الكرماني في شرحه مرا

باب الكفارة قبل الحنث وبعده

در بيان كفارت دادن پيش از حنث و بعد از حنث

حدثنا علي بن حجر قال حدثنا اسمعيل بن ابراهيم عن ايوب عن القاسم التميمي عن زهدم الجرمي قال كنا عند ابي موسى رضي الله عنه گفت زهدم جرمي بوديم نزد ابو موسى اشعري وكان بيننا وبين هذا الحي من جرم اخاء ومعروف و در ابو موسى ميان ما و ميان اين قبيله از جرم برادري و احسان قال فقدم طعامه قال وقدم في طعامه لحم دجاج گفت پيش آورده شد طعام او گفت پيش آورده شد در طعام او گوشت مرغ قال وفي القوم رجل من بني تيم الله احمر كانه مولى گفت در قوم مردي بود از بني تيم الله سرخ رنگ چنانستي كه او غلام است يعني مرد از موالي عجم سرخ رنگ ميبود قال فلم يدن نزديك نيامد فقال له ابو موسى ادن فاني قد رايت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ياكل منه قال اني رايته ياكل شيئا گفت آنمرد بتحقيق من ديده ام آنرا ميخورد چيزي از قاذورات فقذرته فحلفت ان لا اطعمه ابدا فقال ادن اخبرك عن ذلك اتينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في رهط من الاشعريين استحمله گفت نزديك شو خبر دهم ترا از حقيقت حال آمديم نزديك رسول خدا در گروهي از قبيله اشعريان در حاليكه طلب ميكنم باربرداري از پيش آن حضرت وهو يقسم نعما من نعم الصدقة و آنحضرت قسمت ميكرد چارپايان را از چارپايان صدقه كه رسيده بود نزد آن حضرت قال ايوب احسبه قال وهو غضبان گفت ايوب كه راوي است درين سند از قاسم تيمي گمان ميكنم ابو موسى اشعري را كه گفت و آنحضرت خشمناك بود قال والله لا احملكم وما عندي ما احملكم فرمود بخدا سوگند بر نميدارم شما را و نيست نزد من چيزي يعني شتري بار برداري كه سوار كنم شما را يعني اين قول را از روي غضب فرمود قال فانطلقنا فاتي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بنهب ابل گفت ابو موسى پس رفتيم از پيش آنحضرت پس آورده شد برسول خدا غنيمت شتران فقيل اين هؤلاء الاشعريون اين هؤلاء الاشعريون پس فرمود كجا اند آنگروه اشعريان مكرر فرمود اين كلام را فاتينا فامر لنا بخمس ذود غر الذرى پس آمديم نزد آنحضرت پس فرمود براي ما

الجزء الثالث عشر من الاسلام

كتاب الانبياء

... اوليست در تهيه حشر بعقيدة اهل سنت از جنيد ... در كتاب تحقيق و كتاب ...

حدثنا محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن المغيرة بن النعمان عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انكم محشورون حفاة عراة غرلا فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم حشر كرده ميشويد شما برهنه پا برهنه تن ختنه ناكرده ثم قرأ پس خواند آنحضرت اين آيه كما بدأنا اول خلق نعيده چنانكه پيدا كرديم ايشان را اول پيدايش باز پيدا مي آريم از قبور وعدا علينا انا كنا فاعلين وعده لازم است بر ما پيدا كردن بر ما تحقيق ما هستيم كنندگان هر چيز فرموديم فاول من يكسى ابراهيم پس اول حشر اين حال نخستين كسيكه پوشانيده شود جامه ابراهيم است عليه السلام ثم يؤخذ رجال من اصحابي ذات اليمين وذات الشمال پس گرفته شود كسي از ياران من جانب دست راست و جانب دست چپ يعني از هر دو طرف كشيده مي برند چنانكه مغضوبان را ميبرند و در روايت باب واتخذ ابراهيم خليلا و ذات اليمين نيست فاقول اصحابي پس ميگويم من اصحاب من فيقال انهم لن يزالوا مرتدين على اعقابهم منذ فارقتهم پس گفته مي شود كه تحقيق ايشان هميشه بوده برگشته از دين بر پاشنهاي خود از آن باز كه جدا شدي تو از ايشان فاقول كما قال العبد الصالح پس ميگويم چنانچه گفت آن بنده صالح عيسى بن مريم وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم ... چنانچه حكايت كرد خداي تعالى وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم و من شاهد و دانا بر حال ايشان مادامي كه بودم در ميان ايشان فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم پس وقتي كه برداشتي ...

شتر سفید کوهان قال فاندفعنا فقلت لاصحابی اتینا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نستحمله فحلف لا یحملنا

پس زود آمدیم پس گفتم اصحاب خود را که آمدیم ما نزد رسول خدا ای لیکه طلب میکنیم بار برداری پس سوگند خورد آنحضرت که سوار

نمیکند ما را فارسل الینا فحملنا یعنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یمینه پس فرستاد کسی بسوی ما پس سوار کرد

ما را فراموش کرد رسول خدا سوگند خود را والله لئن تغفلنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یمینه بخدا سوگند اگر غافل

نمائیم رسول خدا را سوگند آنحضرت را لا نفلح ابدا رستگار نشویم هرگز ارجعوا بنا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم

فلنذکره یمینه رجوع کنید ما را بسوی رسول خدا پس یاد دهیم آنحضرت را سوگند آنحضرت فرجعنا فقلنا یا رسول الله انا اتیناک

نستحملک پس رجوع کردیم وگفتیم ای رسول خدا آمدیم نزد تو لیکه طلب میکنیم از تو سواری را فحلفت ان لا تحملنا ثم حملتنا

پس سوگند خوردی تو اینکه سوار نمیکنی ما را پس سوار کردی ما را فظننا او فعرفنا انک نسیت یمینک پس گمان کردیم

یا دانستیم ما که را دیست بتحقیق تو فراموش کردی یمین خود را اگر گوئی حنث معصیت است پس چگونه گمان باید کرد بآنحضرت

گوئیم خلاف نیست در اینکه وقتیکه آورد چیزیکه آن بهتر است از محلوف علیه معصیت نخواهد بود چنانکه کفارت داده شود در حدیث

آن قال انطلقوا فانما حملکم الله انی والله ان شاء الله لا احلف علی یمین وارى غيرها خيرا منها فرمود بروید

پس بتحقیق برنده آینده است شما را اگر خدا و من بخدا سوگند اگر مشیت الهی بر آن رفته است سوگند نمیخورم بر یمینی برا و محلوف

علیه است پس می بینم غیر آن بهتر از آنچه سوگند خورده ام که بکنم آن را الا اتیت الذی هو خیر وتحللتها مگر آنکه می آرم

چیزی را که آن بهتر است وکفارت میدهم آن را تابعه حماد بن زید عن ایوب عن ابی قلابة والقاسم بن عاصم الکلیبی

حدثنا قتیبة قال حدثنا عبد الوهاب عن ایوب عن ابی قلابة والقاسم التمیمی عن زهدم بهذا حدثنا ابو

معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ایوب عن القاسم عن زهدم بهذا حدثنا محمد بن عبد الله قال

حدثنا عثمان بن عمر بن فارس قال اخبرنا ابن عون عن الحسن عن عبد الرحمن بن سمرة رضی الله عنه قال قال

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا تسأل الامارة فانک ان اعطیتها عن غیر مسألة اعنت علیها فرمود

رسول خدا سوال مکن امیری وحکومت را پس بتحقیق اگر داده میشوی آن را از غیر سوال مدد کرده میشوی بر آن وان

اعطیتها عن مسألة وکلت الیها واگر داده میشوی از سوال حواله کرده میشوی بسوی آن یعنی آن را بتو گذاشته میشود و اعانتی نمیرسد

بتو از کسی واذا حلفت علی یمین فرأیت غیرها خیرا منها فأت الذی هو خیر وکفر عن یمینک ترجمه این کلام مذکور شده است تابعه

اشهل بن حاتم عن ابن عون متابعت کرده عثمان را اشهل بن حاتم از ابن عون وتابعه یونس وسماک بن عطیة و

سماک بن حرب وحمید وقتادة ومنصور وهشام والربیع ومتابعت کرده است ابن عون را این هشت نفر مذکور

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب الفرائض جمع فریضه

است از فرض بمعنی تقدیر یعنی نصیبهای که مقدر است در کتاب الله برای ورثه **باب** قول الله تعالی یوصیکم

الله فی اولادکم الآیتین تمام آیت این است للذکر مثل حظ الانثیین فان کن نساء فوق اثنتین فلهن ثلثا

ما ترک وان کانت واحدة فلها النصف وصیت میکند خدا در اولاد شما مرد را مانند نصیبه دو زن است بعد از

تقدیم آنچه مقدم است از تجهیز وتکفین وادای قرض وتنفیذ وصیت پس اگر باشند زیاده بر دو دختر پس مر آنها راست دو ثلث

چیزیست که گذاشته است مرده واگر باشد یک دختر پس مر او راست نصف متروکه **حدثنا** قتیبة بن سعید قال

الجزء الاول ... شیخ الاسلام

کتاب ...

...ام از ابی عبد الله بخاری مؤلف صحیح ... فیه

... قتل المرتد والمرتدة ... اذا ابی ... عن ...

ابی بکر وقتالهم ابو بکر گفته ... آن ...

کرده ماخوذ خود باشند آن مرتدانند که برگشته اند

دین در زمان ابی بکر صدیق رضی الله عنه از

جفات عرب از اصحاب مسیلمه واسود که مسلمان

گشت از ایشان اسم صحبت بسبب ارتدادی که ...

نسبت شریعت اسلامیه است مستحق نیست آن را که ...

گشت پس کار زار کرد با ایشان ابو بکر صدیق

رضی الله عنه وکشت ایشان را و در باب

مذکور کلام متعلق مقدم گذشت **باب** نزول

عیسی بن مریم علیهما السلام ذکر فرود آمدن عیسی

علیه السلام از آسمان بر زمین در آخر زمان و

در روایت ابی ذر لفظ باب ساقط است

حدثنا اسحق ابن ابرهیم معروف

بابن راهویه قال اخبرنا یعقوب بن ابرهیم

قال حدثنا ابی عن صالح عن ابن شهاب ان سعید

بن المسیب سمع ابا هریرة قال قال رسول الله

فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والذی نفسی

بیده لیوشکن ان ینزل فیکم ابن مریم سوگند آن کسی

که ذات من بدست قدرت اوست برآینه

نزدیک است که فرود آید از آسمان در اهل دین

وملت شما عیسی بن مریم علیهما السلام حکما عدلا

بی لیکه حاکم دادگر است بآئین شریعت فیکسر الصلیب

پس بشکند چلیپای ترسایان را و آن دو چوب

از یکدیگر گذشته وتقاطع نموده بهیئت مصلوب

یعنی شخص بر دار کشیده ونصاری شکل آن را تعظیم

کنند ... وآن ... ...

چاپ شکل ساخته ... در ... چیز ...

... دیگر ... از صورت عیسی ...

... ساختند ... هیئت ... ...

الرجعي شي پس جواب نداد مرا چيزي حتي رلت اية المواريث الم نازل شداين ميراث **باب**

حقله بن عامر قلل اقتل الطائفة يعني الذين يتكلمون بالظن مراد آنست كه سخن ميكنند در علم بغير

امراس را ويا بد در علم و عمل **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا وهيب قال حدثنا ابن طاوس

امه عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت ابوهريره فرمود

اياكم والظن دور داريد خود را از ظن فان الظن اكذب الحديث پس تحقيق ظن دروغ ترين سخنانست

علم و علما نا شد و اهل كذاب پيش آيند و مدار كلام و فتاوى آن بر ظن شد بسيار دروغ بر زبان مي آيد و تغير

كردد و فها در اخبار مظنونه بيشتر است نسبت باخبار يقينيه قطعيه كذب درين قسم اخبار كثير راه مييابد و اعلم اگر كوئي مجتهد

مامور اند بمتابعت ظن خود و مقلدان مامور اند بمتابعت مظنون اهل اجتهاد گويم چون منع از آن توان كرد كه حكم شرع

واجب است قطع در آنجا كه اعتقاديات اند آن زمن بعضي حواشي ديده كه مراد از ظن در محاورات اهل لغت تهمت است

ولا تجسسوا تحسسوا بجيم يعني طلب كني براي غير و بحا مهمله طلب كني براي خود نووي گفته در شرح صحيح مسلم اول

بجيم بمعنى مساس بدست و بمعني تفحص كردن خبر است از نفيسي مشتق است جاسوس بجيم و حاسوس بحا نيز كه همين است

مترادف اند بمعني تفحص كردن بجاي مهمله تفحص كردن اخبار نيكوست و بجيم تفحص كردن اخبار بد است

ولا تباغضوا بغض نكنيد يكديگر را ولا تدابروا و قطع نكنيد و تها جر ننماييد و پشت نديد يكديگر را وكونوا عباد الله

اخوانا و باشيد بندگان خدا در حالي كه برادران يكديگر ايد در دوستي داريد يكديگر **باب** قول النبي

صلى الله عليه وآله وسلم لا نورث ما تركنا صدقة در بيان فرموده پيغمبر خدا وارث نمي گرديم

ما چيزي را كه بگذاريم ما صدقه است يعني من وارثان نيست لا نورث بفتح را است و بكسر نيز روايت

كرده اند تمام اين حديث اين است نحن معاشر الانبياء لا نرث ولا نورث ما تركنا صدقة يعني متروكه

پيغمبران داخل نمي باشد در وراثت كه بورثه از راه ارث برسد يا آنكه پيغمبران از راه ارث يافته باشند در صدقه

مرفوع است خبر ما موصوله شيعه دعوى كرده اند كه منصوب است يعني آنست كه حق وراثت نمي رسد چيزي كه

صدقه كرده گذاريم پوشيده نماند كه اين معني خصوصيتي پيغمبران ندارد و هر كه در حين حيات خود صدقه كرده رود

حق ورثه از آن ساقط خواهد بود در روايت رفع ثابت است بسيار احاديث يكي از آن حديث ابي بكر است و فاطمه كه صحيح است

و مدار گفتگوي ايشان مبني بر آنست و دويم حديث عايشه دو در حديث راقم است انما ياكل آل محمد من هذا المال

بر اي تبعيض است يعني نمي خورند اتباع محمد مگر از اين مال بقدر حاجت خود و لبقيه آن صدقه است بعد از آن

و الله ... قرأ
بهيچ يكي ... او بسبب قلت رغبتهاي
مردم در مال ... بر علم بقرب قيامت حتى يكون
السجدة الواحدة خير من الدنيا وما فيها
تا آنكه باشد يك سجده نماز و انكه عبادت بلكه
بهتر از دنيا و آنچه در دنياست نزد مردم بسبب
غنيمت داشتن فرصت وقت عبادت بنا بر
قرب قيامت و اين كلام متعلق است بنزول
نيكو ابن مريم بالقول وي ويفيض المال الخ
ثم يقول ابوهريرة پس ميگفت ابوهريره
براي استشهاد بر قصه مذكور يا باشارت بسبب
اين آيت كه دلالت دارد بر صلاح حال مردم
كما ميان ايشان بر خير ديانت زمان مرقول وي
حتى يكون السجدة الى آخره و ازين جهت فان شئتم
بخوانيد اگر خواهيد اين آيت را وان من اهل
الكتاب الا ليؤمنن به قبل موته نيست هيچ يكي
از اهل كتاب از يهود و نصارى مگر آنكه ايمان
مي آرد بعيسى عليه السلام پيش از موت او
بر وجهي كه در دين اسلام معلوم از قرآنست
كه وي بنده خدا و رسول او ست و پيغمبر
است كه امت محمد است و اين در آخر زمان
باشد بعد از نزول عيسى عليه السلام زيرا كه
پيش از نزول وي يهودگان دشمن گشتن
او و لبس تغيير و تغريط ميكردند در حق وي
با انكار و نصارى غلو و افراط ميكردند در
شان وي بالوهيت يا بنوت الله و چون
نزول كند ظاهر شود هر دو فرق را فلان
كمان ايشان و حق چنين نصديق آنحضرت
باشد لازم آيد تصديق اهل كتاب آنحضرت را

سیوم حدیث عمر در قصۂ علی و عباس رضی الله عنهم منازعت ایشان بامر نیز دلالت دارد که برفع خوانده اند دیگر قول عمر ایشان را و عبدالرحمن بن عوف و سعد و زبیر بن عوام را تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال لا نورث ما ترکنا صدقة همه ایشان گفتند تحقیق گفته است و همچنین گفت عمر علی و عباس را و گفتند آری همچنین فرموده است بنظر تامل درست تنگر صحیح همه این احادیث دلالت دارند که صدقة برفع خوانده اند **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام قال اخبرنا معمر عن الزهری عن عروة عن عائشة رضی الله عنها ان فاطمة والعباس علیهما السلام اتیا ابا بکر رضی الله عنه یلتمسان میراثهما من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مرویست از عائشه که تحقیق فاطمه و عباس آمدند نزد ابی بکر در حالیکه طلب میکنند میراث خود را از ترکهٔ رسول خدا وهما حینئذ یطلبان ارضیهما من فدك واین هر دو امروز طلب میکنند زمین های خود را از زمین فدک وسهمهما من خیبر و حصۂ خود را از خیبر فقال لهما ابو بکر رضی الله عنه پس گفت مر این هر دو را ابو بکر سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول شنیدم رسول خدا را میفرمود لا نورث ما ترکنا صدقة میراث داده نمی شویم آنچه گذاشته ایم صدقه است انما یاکل آل محمد من هذا المال جز این نیست که میخورند ازواج محمد و اتباع او گر از این مال بعض این مال قال ابو بکر والله لا ادع امرا رأیت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت ابو بکر بخدا سوگند نمی گذارم امری را که دیده ام رسول خدا را یصنعه فیه الا صنعته که میکرد آنرا در آن مال مگر آنکه میکنم آن را قال فهجرته فاطمة فلم تکلمه حتی ماتت گفت راوی این حدیث پس ترک کرد فاطمه ابو بکر را پس سخن نکرد او را تا آنکه فوت کرد مراد آنست که انقباض کرد از لقای ابو بکر نه هجرانی که حرام است مسلمانان را از کلمه گر **حدثنا** اسمعیل بن ابان قال اخبرنا ابن المبارك عن یونس عن الزهری عن عروة عن عائشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا نورث ما ترکنا صدقة **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی مالك بن اوس بن الحدثان وکان محمد بن جبیر بن مطعم ذکر لی من حدیثه ذلك و بود محمد بن جبیر بن مطعم ذکر کرده است مرا از حدیث مالك بن اوس آنرا فانطلقت حتی دخلت علیه پس رفتم من تا آنکه در آمدم بر مالک تا بشنوم از وی بیواسطه فسألته فقال انطلقت پس پرسیدم او را پس گفت مالك رفتم حتی ادخل علی عمر تا آنکه در آیم بر عمر رضی الله عنه فاتاه حاجبه یرفاء پس آمد حاجب عمر یرفا نام فقال هل لك فی عثمان وعبد الرحمن والزبیر وسعد قال نعم پس گفت حاجب آیا مر ترا کاری و رغبتی هست در آمدن این چهار صحابی گفت عمر آری میخواهم که اینها در آیند فاذن لهم پس اذن داد عمر اینها را ثم قال هل لك فی علی وعباس قال نعم پس گفت آیا ترا رغبتی هست در آمدن علی و عباس رضی الله عنهما گفت آری میخواهم که بیایند قال عباس یا امیر المؤمنین اقض بینی وبین هذا گفت عباس ای امیر المؤمنین حکم کن میان من و میان این اشارت بعلی رضی الله عنه کرده است قصه گشت که عمر در ایام خلافت خود این زمین خیبر را باین هر دو عزیز تولیه کرده بود که در آن عمل کنند مناقشه یکدیگر در خواسته آمدند که عمر رفع خصومت و مناقشه کند قال انشدکم بالله الذی باذنه تقوم السماء والارض گفت عمر سوگند میدهم شما را بخدائیکه باذن وی بر پا میباشد آسمان و زمین هل تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال انا لا نورث ما ترکنا صدقة آیا میدانید شما که تحقیق

الجزء الثالث عشر من تیسیر القاری

كتاب الانبياء

پیش از خروج دجال پس مقصود آن بود که نفع نمیکند درین زمان و در اصل کار در نبوت بانضطرار نه باختیار و ملاقات این قول ما اقرأت الیهود من کتب الانبیاء من قبل موتهم ولکن علامات آیت قرآنیة یوم القیامة یکون علیهم شهیدا و در روز قیامت باشد آن مومن و ایمان گواه و گفته اند حکمت در نزول عیسی علیه السلام نه غیر وی از انبیاء رد بر یهود است که میگفتند که زعم میکردند که کشته و بر دار کشیده اند و یا ببای نزدیک بودن اجل او تا دفن کرده شود در زمین زیرا چه نمی سزد هیچ آفریده را از خاک را آنکه بمیرد در غیر خاک یا بجهت آنکه دعا کرده بود خدا را وقتیکه دید صفت محمد مصطفی را و امت او را آنکه بگرداند عیسی را از امت ایشان پس قبول کرد خدای تعالی دعای او را و باقی داشت او را تا نزول کند در آخر زمان و تجدید کند امر اسلام را پس اتفاق شود خروج دجال پس بکشد دجال را بجهت تکذیب نصاری و اظهار سبقت ایشان در دعوی ایشان اباطیل را بجهت اقرب بودن او دست از دیگران بآنحضرت در زمان و مدت اقامت عیسی بر زمین بعد از نزول هفت سال است در حدیث ابن عمر نزد مسلم یا نوزده سال یا چهل یا چهل و پنج سال تزوج کند و زاده شود برای وی فرزندی و دفن کرده شود با آنحضرت در مقبره وی صلی الله علیه وسلم والله اعلم بالصواب **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس عن ابن شهاب عن نافع الی محمد بن عیاش اقرع مولی ابی قتادة الانصاری ان ابا هریرة قال قال رسول الله فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و در روایت الی ذر فیکم ساقط است و امامکم منکم بگوید یا شید شما و قتیکه فرود آید عیسی بن مریم در میان شما

رسول خدا فرموده است بر دو شما چیزی که استثنا بود قرار است برای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
نفسه بر او به رسول خدا از ذات خود را قال نعم قد قال ذلک پس گفتند آری که ما شنیدیم که تحقیق فرموده است
انها ما قبل علی علی و عباس پس روی کرد به علی و عباس فقال هل تعلمان ان رسول الله صلی الله علیه و آله
قد قال ذلک قالا قد قال ذلک قال عمر فانی احدثکم عن هذا الامر پس گفت عمر تحقیق من حدیث میکنم
زمین مرتبه به هر چه کان قد خص رسوله صلی الله علیه و آله و سلم فی هذا الفیء بشیء لم یعطه احدا غیره
تحقیق که مخصوص گردانیده خدا رسول خود را در این غنیمت بچیزی که نداده خدا احدی را غیر آنحضرت فقال کان
فی رسوله قوله تعالی پس فرموده است خدا این آیه را ما افاء الله علی رسوله صلی الله علیه و آله و سلم
پس این زمین خالصه رسول خدا است والله ما احتازها دونکم ولا استاثر بها علیکم
آنرا تنها برای خود برای شما مستبد و منفرد ساخت آن خود را بر شما لقد اعطاکموها و بثها فیکم
و نشر کرده است در میان شما آنرا حتی بقی منها هذا المال تا آنکه باقی مانده است از آن این مال پس آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم ینفق علی اهله من هذا المال نفقة سنته ثم یاخذ ما بقی پس بود پیغمبر خدا انفاق
میکرد بر اهل خود از این مال نفقه یکسال او پس میگرفت چیزی که باقی میماند از نفقه یکسال فیجعله مجعل مال الله پس
میگردانید آنرا جای گردانیدن مال خدا یعنی داخل بیت المال میکرد و باقی را صرف میکرد جائیکه مصرف بیت المال بود
فعمل بذلک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حیوته پس عمل کرد بآن رسول خدا در مدت حیات خود
انشدکم بالله هل تعلمون ذلک سوگند میدهم بخدا آیا میدانید شما این را قالوا نعم فقال انشدکما
بالله هل تعلمان ذلک قالا نعم ثم توفی الله عز و جل نبیه صلی الله علیه و آله و سلم پس میراند خدا پیغمبر خود را
ابوبکر انا ولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت ابوبکر من متولی کار و بار رسول خدا فقبضها فعمل فیها
بما عمل به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گرفت آنرا پس عمل کرد در آن بانچه عمل کرده آن حضرت
رسول خدا ثم توفی الله ابابکر پس میراند خدا ابابکر را فقلت انا ولی ولی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
من ولی ولی رسول خدا ام فقبضتها سنتین اعمل فیها بما عمل به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر
پس گرفتم آنرا دو سال در حالیکه عمل میکنم در آن بانچه عمل کرده بآن رسول خدا و ابوبکر ثم جئتمانی
وکلمتکما واحدة و امرکما جمیع در حالیکه گفتار شما یکی است و امر شما الفت دارد
جئتنی تسالنی نصیبک من ابن اخیک آمدی تو نزد من در حالیکه سوال میکنی از نصیب خود از برادرزاده خود
یعنی قول عمر است بعباس یعنی میراث خود از برادرزاده خود که آنحضرت بود طلب میکردی و اتانی هذا یسألنی نصیب
امراته من ابیها و آمد نزد من این مرد که علی بن ابیطالب است در حالیکه میخواهد نصیب زن خود را که از پدر او بود
ان شئتما دفعتها الیکما بذلک پس گفتم اگر میخواهید شما هر دو میگذارم آنرا بسوی شما
فتلتمسان منی قضاء غیر ذلک پس التماس کنید از من حکمی غیر آن یعنی طلب کنید قسمت را یا استقلال کنید
تدبیر و تصرف میسر نیست تا هر روز از منازعه شود فوالله الذی باذنه تقوم السماء و الارض
سوگند بخدایی که باذن او قائم است آسمان و زمین لا اقضی فیها بقضاء غیر ذلک حکم نمیکنم در آن

سر رین مکمی فیران حتی تقوم الساعة تا آنکه قائم میشود قیامت ذات حجر تما دهاها الی بیت المرجز تریدلیس گذا ام البسوی من حانا الکیماها ایس من کنایت لکلیم تماما عمل آن زمین **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالك عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال لا تقتسم ورثتی دینارا تحقیق رسول خدا فرمود قسمت نمیکنند وارثان من دیناری را ما ترکت بعد نفقة نسائی ومؤنة عاملی فهو صدقة چیزی را که گذارم بعد از نفقه زنان خود ومؤنت عاملان خود پس آن صدقه است واین نفی است که انچه در حدیث سابق لفظ صدقة واقع است مرفوع است نه منصوب **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضی الله عنها ان ازواج النبی صلی الله علیه واله وسلم حین توفی رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اردن ان یبعثن عثمان الی ابی بکر یسألنه میراثهن فقالت عائشة الیس قد قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم لا نورث ما ترکنا صدقة مرویست از عائشه رضی الله عنها مرویست که ازواج پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هنگامیکه وفات یافت پیغمبر خدا اراده کردند اینکه بفرستند عثمان را رضی الله عنه بسوی ابی بکر رضی الله عنه که سوال کند ابو بکر را میراث ازواج مطهرات را از مال پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت عائشه رضی الله عنها آیا نیست که تحقیق گفته رسول خدا صلی الله علیه وسلم میراث داده نمیشویم انچه گذاشتیم صدقه است پس ترک این اراده کردند **باب** قول النبی صلی الله علیه واله وسلم من ترك مالا فلاهله در بیان فرمودهٔ پیغمبر خدا کسیکه بگذارد مالی را پس آن مر اهل او راست **حدثنا** عبدان قال حدثنا عبد الله قال حدثنا یونس عن ابن شهاب قال حدثنی ابو سلمة عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال انا اولی بالمؤمنین من انفسهم فمن مات وعلیه دین ولم یترك وفاء مرویست از پیغمبر خدا فرمود من بهتر و نزدیکترم بمسلمانان از ذاتهای ایشان پس کسی که بمرد و بر وی دینی است و نگذاشت مالی را که وفا کند بدین او فعلینا قضاؤه پس بر ماست قضای دین او ومن ترك مالا فلورثته وکسیکه گذاشته مالی را پس حق وارثان اوست **باب** میراث الولد من ابیه وامه در بیان میراث فرزند از پدر ومادر او وقال زید بن ثابت اذا ترك رجل او امرأة بنتا فلها النصف گفت زید بن ثابت وقتی که گذاشت مردی یا زنی دختری را پس مر او راست نصف مال است وان کانتا اثنتین او اکثر فلهن الثلثان واگر باشند دو دختر یا زیاده بر دو پس مر آن همه را دو ثلث است وان کان معهن ذکر بدئ بمن شرکهم فیؤتی فریضته واگر باشد با این دختران مردی از اهل فرض ابتدا کرده شود بکسی که شریک است مر ایشان را یعنی از کسی که در کتاب الله تعیین حصه او واقع است پس داده میشود فریضهٔ او را بدئ بضم موحده وکسر دال مهمله بعد از وی همزه است شرک بفتح شین معجمه وکسر را مخففه بمعنی شریک است باین دختران تغلیب ذکر است بر نسوة فما بقی فللذکر مثل حظ الانثیین پس چیزیکه باقی ماند بعد از ادای حصه مفروضه او مرد را برابر حصه دو دختر است **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا ابن طاؤس عن ابیه عن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال الحقوا الفرائض باهلها گفت الحاق کنید فرائض باهل آن یعنی بنام هر که فریضه تعیین یافته باشد فما بقی فهو لاولی رجل ذکر پس چیزیکه باقی ماند بعد از دادن حصه اهل فرض پس آن بقیه برای

الجزء الثالث عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

متکبر از ایشان اشتر ترا از کبر و ... مقامة فالتمسوا پس مهلت میدادم تو را ... ما بجا در عن المعسر و در میگذشتم از نادار و تخفیف مرا دادند فادخله الله الجنة پس در آورد او را خدای تعالی بهشت را بجزای این عمل و مسامحه که بوی دوده گفته از من سیر و مسامحة قال گفت عقبه سمعته یقول و شنیده ام آنحضرت که میفرمود ان رجلا حضره الموت تحقیق مردی پس در رسید ... حاضر شد و مرد یک سید او را مرگ فلما یئس من الحیوة اوصی اهله پس وقتی که نومید شد از زندگی وصیت کرد اهل خود را اذا انا مت فاجمعوا لی حطبا کثیرا وقتی که بمیرم پس فراهم آرید برای من هیزم بسیار واوقدوا فیه نارا ... و بیفروزید در میان آتش پس حتی اذا اکلت لحمی تا وقتی که بخورد آتش گوشت مرا وخلصت الی عظمی و برسد ... استخوان من فامتحشت پس سوخته شود ... آتش ... بمعنی سوخته شدن ... لیس بگیرید استخوانهای مرا پس آس کنید ... ثم انظروا یوما راحا ... فاذروه ... بفتح همزه و سکون ذال معجمه وضم رای مهمله فی الیم پس بپرانید آن ... در دریا ففعلوا پس کردند ... فجمعه الله فقال له لم فعلت ذلك پس فراهم آورد او را خدا تعالی پس ... گفت ... من خشیتك گفت کردم این از ترس تو فغفر الله له پس آمرزید خدا تعالی او را قال عقبة بن عمرو وانا سمعته یقول گفت عقبه و من شنیده ام آنحضرت را که میفرمود درین حدیث ذاك وكان نباشا ... اگرچه ...

اقرب مردے کہ ذکر است وعصبہ بہ بعید وصف کرد رجل را بذکورة برای تنبیہ تا کہ سبب عصوبت واستحقاق آن از راہ ذکورة است واگر عم وعصبہ عم یا ابن عم است وباری خواهر نیست پس مال باعم رسید وخواهر محروم وو در صورت للذکر مثل حظ الانثیین نخواهد بود واز برای رفع این معنی تصریح کرده بہ ذکر و تو آنکہ برای تعلیم تو باشد کہ از رجل بالغ گرفتہ چنانکہ متعارف است ورا ذیاں ابن عم درین حکم صبی داخل است پس از تصریح بذکر این توهم برطرف شد

وجه اقرب از آنکہ اقرب حاجب است ابعد را **باب** میراث البنات در بیان وارث بودن دختر **حدثنا**

الحمیدی قال حدثنا سفیان قال حدثنا الزهری قال اخبرنی عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه قال

زهری خبر داده مرا عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدر خود کہ سعد بن ابی وقاص است قال مرضت بمکة مرضا فاشفیت

منه علی الموت گفت سعد بن ابی وقاص بیمار شدم بمکہ بیماری کہ مشرف شدم از آن بیماری بر موت الشفیت یعنی

مشرف است فاتانی النبی صلی الله علیه واله وسلم یعودنی پس آمد نزد من پیغمبر خدا در حالی کہ عیادت میکرد

فقلت یا رسول الله ان لی مالا کثیرا پس گفتم ای رسول خدا بتحقیق مرا مالی بسیار است ولیس یرثنی الا ابنتی

ونیست وارث من مگر دختر من افا تصدق بثلثی مالی آیا تصدق کنم بدو ثلث مال خود قال لا قال فالشطر پس فرمود نه گفتم

پس تصدق کنم بنصف مال خود قال لا فرمود نه قلت فالثلث گفتم پس تصدق کنم بسیوم حصه قال الثلث والثلث کثیر

فرمود ثلث مال تصدق کن و ثلث بسیار است در وجه تصدق کردن بثلث مال انک ان ترکت ولدک اغنیاء

خیر من ان تترکهم عالة یتکففون الناس بتحقیق تو اگر بگذاری اولاد خود را یا آنکه گذاشتن تو اولاد خود را توانگر

بفتح همزه و کسر آن هر دو صحیح است اغنیاء بی نیاز بهتر است از آنکه بگذاری اولاد را محتاج که گدائی کنند و دست خود را دراز

بگدائی پیش مردم وانک لن تنفق نفقة الا اجرت علیها بتحقیق تو نفقه نکنی عیال خود را مگر آنکه ثواب داده شوی

بر آن یعنی در صورت از نزد خدا ثواب نیز داده میشوی بر آن نفقه عیال حتی اللقمة ترفعها الی فی امرأتک تا که لقمه

که بر میداری بسوی دهان زن خود آن نیز موجب ثواب است نزد خدا ونه هر چند بمقتضای طبع باشد فقلت یا رسول الله

أأخلف عن هجرتی پس گفتم ای رسول خدا باز مانم من بمکه موجب تخلف من است از هجرتی که کرده بودم فقال لن تخلف

بعدی فتعمل عملا ترید به وجه الله پس فرمود باز مانده نخواهی شد پس باز رفتن من بمدینه پس کار نیکی کنی که میخواهی با آن

رضای خدا الا ازددت به رفعة ودرجة مگر آنکه زیاده میشوی تو بآن عمل از روی بلندی مرتبه و درجه در مسلمانی

ولعلک ان تخلف حتی ینتفع بک اقوام ویضر بک آخرون وشاید که باز مانده میشوی پس از من بمکه تا آنکه منتفع

میشوند بوجود تو جمعی مسلمانان و متضرر میشوند تو قومی دیگر از کفار چنین شرح کرده اند تا فراغ کتاب بفتح مسلمانان بر دست او

آن امری مرغوب و مطلوب است و فائده تعبیر بکاف آن مری مرغوب نمی تماید در جز تسلی اگر ورد لکن البائس سعد بن خولة لیکن محتاج سعد بن خوله

کرد جهه وداع در مکه فوت کرده بود خوش داشت که در مکه که هجرت از آن کرده بود بمیرد وآرزوی آن داشت که در جای دیگر فوت کند وی ترسید

ستمای خود برئی له رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ان مات بمکة ترحم میکرد برای او رسول خدا اینکه بمرد بمکه

وترحم قیل این کلام سعد است وقیل کلام زهری است قال سفیان وسعد بن خولة رجل من بنی عامر بن لؤی **حدثنا** محمود قال حدثنا

ابو النضر قال حدثنا ابو معاویة شیبان عن الاشعث عن الاسود بن یزید قال اتانا معاذ بن جبل رضی الله عنه بالیمن

او اتاینا معلما آمد بما معاذ بن جبل در حالیکه معلم بود یا امیر در یمن فسألناه عن رجل توفی وترک ابنته واخته پس

بلوغ مسلوم و روایت ابی ذر هروی بلفظ مجهول است یعنی وقتی که نازل شد موت بآنحضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم طفق یطرح خمیصة له علی وجهه گشت که می انداخت چادر را که مربع بود بر روی مبارک خود واذا اغتم کشفها عن وجهه پس وقتی که گرم شدی بآن چادر دور کردی آن را از روی مبارک خود فقال وهو کذالک پس فرمود حال آنکه وی چنین بود که مذکور شد

لعنة الله علی الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد دوری از رحمت خدا باد بر یهود و نصاری که گرفته اند قبرهای پیغمبران خود مسجدها یحذر ما صنعوا میترسانید آنحضرت در این کلام امت خود را ... اینکه کردند آن را اتباع بنی اسرائیل و در کتاب الصلوة فی البیعة است انه ... گذشت **حدثنا** محمد بن بشار

قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا شعبة عن فرات ... تاف ... قال سمعت ابا حازم قال قاعدت

ابا هریرة خمس سنین فسمعته یحدث عن النبی گفت ابو حازم همنشینی کردم با ابا هریره پنج سال پس شنیدم او را که حدیث میکرد از پیغمبر خدا

صلی الله علیه وسلم قال کانت بنو اسرائیل تسوسهم الانبیاء بود ند بنو اسرائیل که رعیت داری میکردند ایشان را پیغمبران و سیاست قیام نمودن بر چیزی بآنچه مصلح آنست ... چون پیدا می شد فساد در ایشان میفرستاد خدای تعالی پیغمبری را که راست میکرد امور ایشان را ... کلما هلک نبی خلفه نبی هرگاه هلاک میشد پیغمبری از ایشان قائم او پیغمبری دیگر وانه لا نبی بعدی در تحقیق شان اینست که نیست هیچ پیغمبر بعد از من وسیکون خلفاء زود است که باشند خلیفه ها پس از من امت من که قیام کنند

پرسیدیم معاذ را از مردی که وفات کرده و گذاشته دختر خود را و خواهر خود را فاعطی الابنة النصف والاخت النصف پس داد دختر خود را نصف و خواهر خود را نصف که باقی مانده از آنکه اخوات با بنات عصبه اند **باب** میراث ابن الابن اذا لم یکن له ابن در بیان وارث بودن ابن ابن وقتی که نباشد او را پسرے قال زید ولد الابناء بمنزلة الولد گفت زید ولد ابنا بجای ابنا است و حکم ابن دارد داخل لیکن دونهم ولد ذکور وقتی که نباشد برای ایشان ولد مرد ذکرهم کذکرهم وانثاهم کانثاهم ذکر ابنا ابنا مانند ذکر ابنا است و دختر ابنا حکم دختر موسط دارد یرثون کما یرثون وارث میشوند ابنا ابنا چنانکه وارث میشوند اولاد بیموسط ویحجبون کما یحجبون و حاجب میشوند اولاد اولاد چنانکه حاجب میشوند اولاد بیموسط ولا یرث ولد الابن مع الابن و وارث نمی شود نبیره با پسر **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا وهیب قال حدثنا ابن طاؤس عن ابیه عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الحقوا الفرائض باهلها فما بقی فهو لاولی رجل ذکر یعنی الحاق کنید فرائض را باهل آن یعنی ابتدا باهل فرض کنید پس آنچه باقی ماند از آن پس بعصبه دهید اقرب را که حاجب است البعد را **باب** میراث ابنة ابن مع ابنة در بیان میراث دختر پسر با دختر بیموسط میت **حدثنا** ادم قال حدثنا شعبة قال حدثنا ابو قیس قال سمعت هزیل بن شرحبیل یقول گفت ابو قیس شنیدم هزیل بن شرحبیل را میگفت سئل ابو موسی عن ابنة وابنة ابن واخت پرسیده شد ابو موسی اشعری از حقوق ورثه که دختر است و دختر پسر و خواهر فقال للابنة النصف پس گفت مر دختر را نصف است وللاخت النصف و مر خواهر را نیز نصف است وأت ابن مسعود فسیتابعنی و بیا نزد ابن مسعود پس سرانجام است که همراهی میکند مرا درین قول فسئل ابن مسعود واخبر بقول ابی موسی پس پرسیده شد ابن مسعود و خبر داده شد بقول ابی موسی که مذکور شد فقال لقد ضللت اذا وما انا من المهتدین پس گفت ابن مسعود هر آئینه تحقیق گمراه هم در نیوقت و نیستم از اهل هدایت یعنی اگر موافقت کنم با ابو موسی درین حکم گمراه میشوم اقضی فیها بما قضی النبی صلی الله علیه وآله وسلم حکم میکنم درین صورت بچیزیکه حکم کرده پیغمبر خدا للابنة النصف ولابنة الابن السدس مر دختر میت را نصف ترکه است و مر دختر پسر را ششم حصه است تکملة الثلثین برای تمامی دو ثلث وما بقی فللاخت و آنچه باقی ماند پس مر خواهر راست فاتینا ابا موسی فاخبرناه بقول ابن مسعود پس آمدیم نزد ابا موسی و خبر دادیم او را بقول ابن مسعود فقال لا تسئلونی مادام هذا الحبر فیکم پس گفت ابو موسی مپرسید مرا مادامی که این دانشمند در میان شما است **باب** میراث الجد مع الاب والاخوة در بیان میراث جد با پدر و برادران وقال ابو بکر وابن عباس وابن الزبیر الجد اب و گفت ابو بکر و ابن عباس و ابن زبیر رضی الله عنهم جد حکم پدر دارد و اطلاق اب بر جد آمده است وقرأ ابن عباس رضی الله عنهما یا بنی ادم این آیت دلالت دارد بر اطلاق اب بر جد واتبعت ملة آبائی ابراهیم واسحق ویعقوب و تبعیت کردم قوم پدران خود را که ابراهیم و اسحق و یعقوب است و اینها همه اجداد اند و خوانده شما را آباء ولم یذکر ان احدا خالف ابا بکر فی زمانه و ذکر کرده نشده است که احدی مخالفت کرده ابا بکر را در زمان او در آنچه گفته که جد حکم پدر است واصحاب النبی صلی الله علیه وآله وسلم متوافرون و اصحاب پیغمبر خدا درین وقت بسیار بودند اگر مخالفت بودی رد میکردند او را وقال ابن عباس یرثنی ابن ابنی دون اخوتی

الجزء الثالث عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

دادل هست نسبت باکه بعد از ان بیاید تا از شر فتنه باز ماند و اگر بیعت کرده شود خلیفه پس از بیعت خلیفه دیگر پس بیعت اول صحیح است که واجب است وفا بدان و بیعت ثانی باطل است خواه عقد کرده باشد برای ثانی دانسته بعقدهٔ اول یا نادانسته در یک بلد باشند یا بیش از ان و در مسلم از ابی سعید آمده مرفوعا وقتی که بیعت کرده شود مر دو خلیفه را پس بکشید آخر را ازین دو خلیفه و از عرفجه کسے که خواهد که جدائی افگند در کار این امت در حالیکه مجتمع اند هر یک که باشد پس بزنید او را بشمشیر هر که باشد اعطوهم حقهم برسید دادا کنید خلفا را حق ایشان یعنی طاعت فان الله سائلهم عما استرعاهم پس تحقیق خدا پرسندهٔ ایشان است از چیزیکه طلب چرانیدن کرده است از ایشان یعنی از حق شما و تمامه رعایا **حدثنا** سعید بن ابی مریم قال حدثنا ابو غسان بفتح معجمه و تشدید مهمله و بنون در آخر محمد بن مطرف قال حدثنی زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابی سعید ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لتتبعن بضم عین و تشدید نون سنن من کان قبلکم شبرا بشبر هر آئینه پیروی میکنید شما طریق کسانی را که بودند پیش از شما وجب بوجب وذراعا بذراع و دست بدست موافق ایشان حتی لو سلکوا جحر ضب بضم جیم و سکون حاء مهمله لسلکتموه تا آنکه اگر راه روند در آید ایشان سوراخ سوسمار را هر آئینه در آئید شما آن را با وصف تنگی در وی قلنا یا رسول الله الیهود والنصاری گفتیم یا رسول الله مراد از من قبلکم یهود و نصاری اند قال فمن فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم فمن پس کیست مراد سوای ایشان و در کتاب الاعتصام می آید **حدثنا** عمران بن میسرة قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا خالد عن عکرمة

وگفته است ابن عباس وارث میشود مر ابنیرهٔ من نزبرادران من وکلا میراث اباً ای یعنی گفته اند این کلام در مقام انکار است یعنی برادرات نمیشود جد و این رد است بر کسی که محجوب میکند جد را به برادران و بیان کرد عن علی وعمر وابن مسعود وزید اقاویل مختلفة و ذکر کرده میشود از علی بن ابی طالب وعمر بن خطاب وابن مسعود وزید بن ثابت اقوال مختلف درین باب حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا وهیب عن ابن طاؤس عن ابیه عن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال الحقوا الفرائض باهلها فما بقی فلاولی رجل ذکر حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا ایوب عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال اما الذی قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لو کنت متخذا من هذه الامة خلیلا لاتخذته ولکن خلة الاسلام افضل اگر بودمی گیرنده ازین امت خلیلی و دوستی از میانهٔ دل هر آئینه میگرفتم او را ولیکن دوستی اسلامی بهتر است خلیل دوستی را میگویند که در میان دل جا دارد و در خاتمه یا گفت خیر او افضل فانه انزله ابا او قال قضاء ابا پس تحقیق ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه تنزیل کرده است جد را بمنزلهٔ پدر در استحقاق میراث در اکثر نسخ صحیح بوا است مخالف است قاعدهٔ نحو را جواب اما بفاست والکم بوا است ترجیحش آنست که عطف است بر جواب محذوف که بفا واقع شده است **باب** میراث الزوج مع الولد وغیره حدثنا محمد بن یوسف عن ورقاء عن ابن ابی نجیح عن عطاء عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان المال للولد وکانت الوصیة للوالدین گفت ابن عباس بود مال برای ولد و بود وصیت برای والدین یعنی پیش از احکام اسلامی مقرر که همه حق ولد بود و برای والدین بموجب وصیت چیزی مقرر میداشتند فنسخ الله من ذلك ما احب پس نسخ کرد خدا ازین قرار چیزی که دوست داشت فجعل للذکر مثل حظ الانثیین وجعل للابوین لکل واحد منهما السدس پس گردانید در حق وارثان مرد را حق دو زن و گردانید مادر و پدر را برای هر یکی سدس وجعل للمرأة الثمن والربع و گردانید مر زن را ثمن اگر او را فرزندی باشد و ربع اگر فرزند نباشد وللزوج الشطر والربع و برای شوهر نصف اگر ولد نباشد و ربع اگر ولدی باشد **باب** میراث المرأة والزوج مع الولد وغیره حدثنا قتیبة قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن ابن المسیب عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قضی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی جنین امرأة من بنی لحیان گفت ابو هریره حکم کرد رسول خدا در دیت جنین زنی که از قبیلهٔ بنی لحیان بود بکسر لام است سقط میتا که افتاده بود از شکم زن مرده بغرة عبد او امة غره بغین معجم و تشدید راء یعنی دیت جنین است و آن رقیق است برابر پنج شتر و عبد بیان غره ثم ان المرأة التی قضی علیها بالغرة توفیت پس آن زنی که حکم کرده بود بروی بغره فوت کرد فقضی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بان میراثها لبنیها وزوجها پس حکم فرمود رسول خدا که میراث مر فرزندان او را و شوهر او راست وان العقل علی عصبتها و اینکه دیت آن زن بر عصبهای او است زیرا که این قتل شبه عمد بود و دیت درین صورت بر عاقله است **باب** میراث الاخوات مع البنات عصبة در بیان وارث بودن خواهران با دختران از روی عصوبت حدثنی بشر بن خالد قال حدثنا محمد بن جعفر عن شعبة عن سلیمان عن ابراهیم عن الاسود قال قضی فینا معاذ بن جبل رضی الله عنه علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم النصف للابنة گفت حکم کرد در میان ما معاذ بن جبل در عهد حیات رسول خدا النصف متروک برای دختر والنصف للاخت

الجزء الثالث عشر شرح الاسلام

کتاب الانبیاء

... کلمات امانت را وهم کتاب را ازان گذشت حدثنا محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان ابن عیینة عن الاعمش عن ابی الضحی مسلم بن صبیح عن مسروق ... خاصه یهود و عائشه صدیقه کراهت میداشت اینکه بگذارد مرد دست خود را در تهیگاه خود یعنی هنگام نماز چنانچه تصریح کرده باین تیمه ابو نعیم و اسمعیلی در روایت خود این حدیث را وتقول ان الیهود تفعله و میگفت عائشه که این کار یهود میکنند ... دریں سند در باب التخصر فی الصلوة از آخر کتاب الصلوة گذشت تابعه شعبة عن الاعمش متابعت کرد سفیان را شعبه از اعمش در روایت این حدیث از اعمش حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا اللیث عن نافع عن ابن عمر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما اجلکم فی اجل من خلا من الامم ما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس فرموده نیست مدت بقای شما در مقابل مدت بقای کسانی که گذشته اند از امتها مگر مانند مدتی که میان نماز عصر تا زمان غروب آفتاب است بنسبت تمام روز تا عصر یعنی مدت بقای شما نسبت بمقدار ایشان ثواب شما بیشتر است از ایشان چنانکه بیان فرمود وانما مثلکم ومثل الیهود والنصاری کرجل استعمل عمالا فقال من یعمل لی الی نصف النهار علی قیراط قیراط ... گفت کیست که کار کند برای من تا نیمه روز هر یک یک قیراط فعملت الیهود الی نصف النهار علی قیراط قیراط کار کردند یهود تا نیم روز هر یک یک قیراط ... دراز در هم حصهٔ ... من نصف النهار الی صلوة العصر ...

ونصف باقی برای خواهر تو قال سليمان قضى فينا ولم يذكر على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس گفته
است سليمان که راوی است درین اسناد از ابراهیم همین قدر گفته که قضى فينا و نگفته است على عهد رسول الله و ظاهر
است که معاذ در وقتی که او را قاضی یمن کرده بودند داد را شایعت کرده بود و آنحضرت گفته است در زیادتی ثقه حجت
است حدثنا آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة قال حدثنا ابو قیس قال سمعت هزيل قال قال
عبد الله لاقضين فيها بقضاء النبي صلى الله عليه وآله وسلم گفت عبد الله بن مسعود هر آئینه حکم میکنم در معامله میراث
موافق قضاء پیغمبر خدا او قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم یا اگر گفت عبد الله فرمود پیغمبر خدا اشک راوی است
للابنة النصف ولابنة الابن السدس وما بقي فللاخت مر دختر را نصف است و دختر پسر را سدس است برای تکمله
دو ثلث که حق دو دختر است و بقیه ترکه که یک ثلث است مر خواهر راست بنا بر آنکه عصبه است باب ميراث الاخوات
والاخوة در بیان حق خواهران و برادران اگر جمع شوند حدثنا عبد الله بن عثمان قال اخبرنا عبد الله قال
اخبرنا شعبة عن محمد بن المنكدر قال سمعت جابرا رضي الله عنه قال دخل على النبي صلى الله عليه وآله وسلم
وانا مريض فدعا بوضوء فتوضأ گفت جابر بن عبد الله در آمد بر من پیغمبر خدا و حال آنکه من بیمارم پس طلبید آب وضو را
پس وضو کرد ثم نضح على من وضوئه پس تر پاشید بر من از آب وضوی خود فافقت پس بهوش آمدم از بیهوشی که داشتم
فقلت يا رسول الله انما لي اخوات پس گفتم ای رسول خدا بتحقیق مرا خواهران اند از مالی که دارم بخواهران میرسد فنزلت
آية الفرائض پس نازل شد آیت فرائض که این است يوصيكم الله الآية که دران آیت بیان یافته که خواهران وارث میباشند
چنانکه ذکر یافته باب يستفتونك قل الله يفتيكم في الكلالة الآية کلاله بفتح کاف بمعنی میتی که نیست او را والدی و نه
ولدی و قیل بمعنی وارثی است که نیست او را والدی و نه ولدی گفته اند بمعنی مالی که موروث است از غیر پدر و پسر حدثنا
عبيد الله بن موسى عن اسرائيل عن ابي اسحق عن البراء رضي الله عنه قال آخر آية نزلت خاتمة سورة النساء
گفت براء بن عازب آخر آیتی که نازل شده خاتمه سوره نساء است و آن خاتمه سوره نساء اینست يستفتونك قل الله يفتيكم
في الكلالة باب ابني عم احدهما اخ لام والآخر زوج وقال على رضي الله عنه للزوج النصف وللاخ من الام
السدس وما بقي بينهما نصفان و چیزی که باقی مانده میان این هر دو که زوج و برادر از جانب مادر است دو نصف است
حدثنا محمود قال اخبرنا عبيد الله عن اسرائيل عن ابي حصين عن ابي صالح عن ابي هريرة رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انا اولى بالمؤمنين من انفسهم گفت ابو هریره فرمود رسول خدا من بهترم و
نزدیکترم بمسلمانان از ذاتهای ایشان فمن مات وترك مالا فماله لموالي العصبة پس کسی که مرد و گذاشت مالی پس
مال او مر موالی او راست که عصبه اند اضافت برای بیان است نحو شجرة الاراك ای لموالی الذين هم العصبة ومن ترك
كلا او ضياعا و کسی که گذاشت عیالی درمانده کلا بفتح کاف و تشدید لام گرانی مانند دین و عیال و ضیاع بفتح ضاد معجمه
مصدر است بمعنی ضائع چنانکه اطفال که چیزی ندارند یا تقدیره ذا ضیاع من الفقر والفاقة فانا وليه پس من متولی کار او
باشم فلادعى له پس کو طلب کرده شوم من مرد مراد العینی متوجه باشد با من گفته اند لادعی صیغه امر غائب مجهول است
و در بعضی نسخ بسکون لام است و قیاس آنست که الف در آخر آن ننویسند از آنکه مجزوم است و لیکن از قبیل ولم تخشی ولم
یاتیک باثبات الف بدل یاء دانسته اند حدثنا امية بن بسطام قال حدثنا يزيد بن زريع عن روح عن عبد الله

الجزء الثالث عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

از زمان عصر تا وقت غروب برده و تیرا طاطا لکم
الاجر مرتين آگاه باشید مر شماراست مزد دو چند
دیگران باوصف قلت زمان فغضب اليهود والنصارى
پس ناخوش شدند یهود و نصاری فقالوا
نحن اكثر عملا واقل عطاء پس گفتند ما بیشتریم از
ایشان از روی عمل و کمتریم از روی بخشش
قال الله وهل ظلمتكم من حقكم شيئا فرمود خدای
تعالی در جواب یهود و نصاری آیا ستم کردم شمارا
و کم کردم از حق شما از انچه مزد مقرر کرده بودم
قالوا لا گفتند کم نکرده از انچه که مقرر کرده
بودی قال فانه فضلي اعطيه من شئت فرمود
پس تحقیق عطا زائد فضل من است میدهم آنرا
هرکرا که خواهم و در مواقیت الصلوة گذشت
حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا
سفيان بن عيينة عن عمرو عن طاؤس
عن ابن عباس قال سمعت عمر يقول
قاتل الله فلانا گفت ابن عباس شنیدم
امیر المؤمنین عمر را که میگفت بکشد خدای تعالے
فلان را که بیع خمر کرد الم يعلم ان النبي صلى الله
عليه وسلم قال آیا نمیدانست که آنحضرت فرمود
لعن الله اليهود حرمت عليهم الشحوم
فجملوها دور دارد از رحمت خدای تعالی
یهود را حرام گردانیده شد بر ایشان پیه از مردار
ذبیحه پس گداختند آنرا و تغیر دادند وصف آنرا
فباعوها پس فروختند و خوردند ثمن آنرا بخیال
آنکه خوردن ثمن آن غیر خوردن عین آن است
و ممنوع ثانی است نه اول پس بیع فلان خمر را مانند
بیع یهود باشد شحم را و تفصیلش در باب لایذاب
شحم الميتة از کتاب البیوع آمده تا بسر ثابت کرد عمر را
در تحریم شحوم میته جابر و ابو هريرة عن النبي صلى الله
عليه وسلم حدثنا ابو عاصم الضحاك بن مخلد
بفتح میم و سکون میم قال اخبرنا الاوزاعي
قال حدثنا حسان بن عطية عن ابي كبشة

ابن طاؤس عن ابیه عن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال الحقوا الفرائض باهلها فما ترکت الفرائض فلاولی رجل ذکر ترجمه این حدیث درین نزدیک گذشته **باب** ذوی الارحام در بیان ذوی الارحام **حدثنا** اسحق بن ابراهیم قال قلت لابی اسامة حدثکم ادریس قال حدثنا طلحة عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما ولکل جعلنا موالی والذین عقدت ایمانکم قال کان المهاجرون حین قدموا المدینة یرث الانصاری المهاجری دون ذوی رحمه للاخوة التی آخی النبی صلی الله علیه وآله وسلم بینهم گفت ابن عباس در تفسیر این قول والذین عاقدت الآیة بودند مهاجران وقتی که آمدند بمدینه وارث میگردانید انصاریان مهاجران را نه ذوی الارحام را واین از جهت برادری بود میان مهاجران وانصار که برادری کرده بود پیغمبر خدا میان ایشان فلما نزلت ولکل جعلنا موالی قال نسختها والذین عاقدت ایمانکم پس هرگاه نازل شد این آیت نسخ کرد آیت اول را این آیت والذین عاقدت ایمانکم **باب** میراث الملاعنة ملاعنه بفتح عین اسم مفعول است ومادر ملاعنه است مراد زنی است که واقع شده است لعان میان او ومیان شوهر او **حدثنا** یحیی بن قزعة قال حدثنا مالک عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رجلا لاعن امرأته فی زمان النبی صلی الله علیه وآله وسلم وانتفی من ولدها روایت است از ابن عمر که مردی لعان کرد از زن خود در عهد پیغمبر خدا ونفی کرد از ولد او ففرق النبی صلی الله علیه وآله وسلم بینهما پس تفریق کرد پیغمبر خدا میان این زن ومرد والحق الولد بالمرأة والحاق کرد پسر را بزن او ووراثت ثابت شد درین زن وولد او وثابت نشد میان مرد که لاعن بود واز آنکه سلب نسبت کرد میان خود وولد **باب** الولد للفراش حرة کانت او امة ولد ثابت است مرکسی را که در زیر فراش اوست حره باشد یا باشد **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضی الله عنها قالت کان عتبة عهد الی اخیه سعد ان ابن ولیدة زمعة منی فاقبضه الیک گفت عائشه بود عتبه که وصیت کرده بود بسوی برادر خود که سعد بن ابی وقاص است ان ابن ولیدة زمعة منی بتحقیق پسر داه زمعه از من است پس قبض کن او را بسوی خود فلما کان عام الفتح اخذه سعد پس وقتیکه بود سال فتح که گرفت او را سعد فقال ابن اخی عهد الی فیه گفت سعد برادرزاده من است که وصیت کرده بود بسوی من در حق او فقام عبد بن زمعة فقال اخی وابن ولیدة ابی پس ایستاد عبد بن زمعه پس گفت برادر من است وپسر داه پدر من است متولد شده است بر فراش او فتساوقا الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس خصومت کردند نزد پیغمبر خدا فقال سعد یا رسول الله ابن اخی قد کان عهد الی فیه پس گفت سعد ای رسول خدا پسر برادر من است بتحقیق پسر است که عهد کرده بود بسوی من در حق او که بگیرم او را وقال عبد بن زمعة اخی وابن ولیدة ابی ولد علی فراشه وگفت عبد بن زمعه برادر من است وپسر داه پدر من است که زاده بر فراش او فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم هو لک یا عبد بن زمعة الولد للفراش وللعاهر الحجر پس فرمود پیغمبر خدا این غلام مر تراست ای عبد بن زمعه ولد مر صاحب فراش راست وزانی را سنگ است یعنی حرمان است از آنکه مر زانی را سنگساری نیست شرطی چند دارد که بعد از تحقیق سنگسار میکنند ثم قال لسودة بنت زمعة احتجبی منه پس فرمود مر سوده دختر زمعه را که از ازواج مطهره است پرده گیر از وی رعایة تقوی لما رای من شبهه بعتبة از آنجهت که دید شباهت این بعتبه فما رآها حتی لقی الله عز وجل پس ندید عبد الرحمن سوده را

وحدثوا عن بنی اسرائیل وحکایت کنید از بنی اسرائیل یا بحث مشنوید از قصص ووعود واشال دیوان وکاحرج ونیست گناه در نقل درین نقل اگرچه در حکایت احتیاط در اتصال سند از طریق ثقات معدول نماید بسا بود وجه مقصود عبرت واتعاظ است آنهم نه تاسیس شریعت وپیش از استقرار احکام در قواعد اسلامیه ممنوع ومحذور بود نظر در کتب ایشان واخذ از ایشان بخوف فتنه بعد از آن رخصت شد ولیکن بشرط آنکه کذب معلوم نباشد ومن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار وکسیکه دروغ بندد بر من آنچه گفته ام ونکرده ام بعمدا وکند پس باید که بگیرد جای نشست خود را از دوزخ واتفاق دارند علما بر تغلیظ در منع از کذب بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وآنکه آن از کبائر است تا آنکه ابو محمد جوینی که والد امام الحرمین است حکم کرده بکفر کسیکه واقع شود از وی ودکلام وی ابو بکر بن عربی میل میکند بسوی آن ونسبت بجهل کرده کسی را که از کرامیه وبعض متصوفه تجویز کرده کذب را بر آن حضرت در آنچه متعلق بتقویت دین وطریقه اهل سنت وترغیب وترهیب باشد بتاویل آنکه این دروغ برای آنحضرت است نه بر روی واین تاویل باطل است زیرا چه مراد در نها لقل کذب است از آنحضرت خواه بر وی باشد یا برای وی ودین بحمد الله کامل است محتاج نیست بتقویت بکذب وحدیث در باب اثم من کذب علی النبی از کتاب العلم گذشت **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب قال قال ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هریرة قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان الیهود والنصاری لا یصبغون فخالفوهم فرمود آنحضرت بتحقیق یهود ونصاری رنگ نمی کنند یعنی ریش وسر را پس خلاف کنید ایشان را برنگ کردن ونهی از رنگ شیب منافی نیست آنرا چه رنگ کردن

تا آكه فوت كرد حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن شعبة عن محمد بن زياد انه سمع ابا هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال الولد لصاحب الفراش **باب** الولاء لمن اعتق وميراث اللقيط وقال عمر اللقيط حر وگفته است عمر بن خطاب كه لقيط حكم آزاد دارد زيرا كه غالب احوال در مردم آزادگی است گرچه تا ثم تشود گواه بر رقيت او حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن الحكم عن ابراهيم عن الاسود عن عائشة رضي الله عنها قالت اشتريت بريرة فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اشتريها فان الولاء لمن اعتق واهدى لها شاة فقال هو لها صدقة ولنا هدية پس هر بكر ده شد بريره را بزي پس فرمود اين بز او را صدقه است و برای ما هديه است اين حديث اجزاء او در ذكر بريره گذشته است قال الحكم وكان زوجها حرا وقال ابن عباس رضي الله عنه وقول الحكم مرسل وگفته است ابو عبد الله كنيت مولف است مرح اين قول حكم مرسل است وقال ابن عباس رأيته عبدا آورده در اين حديث حكم است كه از آن نيست كه آنحضرت طلب كرد گوشت آزاد كه نجوردد گفتند كه اين صدقه است آنحضرت نيز فرموده ديگر آنكه ولای آن برای بريره شده قرار داده بود ديگر آنكه ولا برای آزاد كننده است ديگر آنكه بريره بعد از آنكه آزاد شد اختيار او بدست او باشد اگر خواهد فسخ كند عقد نكاح خود را آزاد در عقد نكاح بنده نميباشد جواب اين احكام در حديث موافق حكم شرح مذكور گذشته است اجزائی كه دارد حدثنا اسمعيل بن عبد الله قال حدثني مالك عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال انما الولاء لمن اعتق اگر گوئی حديث اين جزء كه در ترجمه مذكور شده و آن ميراث لقيط است ظاهر نيست گوئيم كه در ترجمه اين جزء زنوشته بود و حديثی در مروياتش خود نيافته است و جواب مكرر گفته شده است **باب** ميراث السائبة سائبه بسين مهمله و همزه و بعد از آن تحتيه و بای موحده آزاد گوشنده كه بعد مال خود را اختيار ميخواهد در بعض حواشی نوشته السائبة يتفع ماله حيث شاء اي العبد الذي يعتق سائبة ولا يكون ولاء لمعتقه ولا وارث له فيتفع ماله حيث شاء وهو الذي ورد النهي عنه حدثنا قبيصة بن عقبة قال حدثنا سفيان عن ابي قيس عن هزيل عن عبد الله رضي الله عنه قال ان اهل الاسلام لا يسيبون وان اهل الجاهلية كانوا يسيبون گفت تحقيق اهل اسلام سيب نميكردند و تحقيق اهل جاهليت بودند كه سيب ميكردند قسطلانی گفته كه سائبه نهاده اليست كه ميگويد مرد را سيد اولا ولاء لاحد عليك او انت سائبة يريد بذلك عتقه يا ميگويد مر او را انت سائبة ميخواهد يا ميگويم عتق او را بان لا ولاء لاحد عليه او تذييل له اعتقتك سائبة او انت حر سائبة و گاهی ميگويد غلام خود را كه آزاد كردم ترا در حالی كه تو سائبه هستی يا ميگويد كه تو آزادی در حالی كه سائبه هستی تو نفی الصفتين الاولين پس در دو صيغه نخستين لفظ في عتقه الی نية محتاج است در عتق او بسوی نيت و فی الاخرين ليعتق والجمهور على كراهته و در دو صيغه دو ابيين كه انت حر سائبة آزاد ميشود محتاج بسوی نيت نيست و جمهور بر كراهت اند كرمانی گفته بخاری در قصه ان رجلا جاء الى عبد الله فقال انی اعتقت عبدا لی تحقيق آمد مردی نزد عبد الله پس گفت من آزاد كردم بنده كه مرا بود و جعلته سائبة و گردانيدم او را سائبه فمات و ترك مالا پس مرد و گذاشت مالی ولم يدع وارثا و نگذاشت وارثی فقال عبد الله ان اهل الاسلام لا يسيبون وانما كان اهل الجاهلية يسيبون وانت ولی نعمته فلك ميراثه حدثنا موسى قال حدثنا ابو عوانة عن منصور عن ابراهيم عن الاسود ان عائشة رضي الله عنها اشترت بريرة لتعتقها واشترط اهلها ولاءها تحقيق عائشه خريد بريره را برای آنكه آزاد كند پس شرط كرده اند اهل بريره كه ولای او برای آنها باشد

الجزء الثالث عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

...آنرا سياه در جاشيه سياه كرده است كه بيت تحريم حديث گفته كراهت خاص براد الست ... نه زنان و جائز است خضاب بسواد زنان را برای زوج خود و جائز است بالاتفاق و صحابه و غيرهم خضاب سرخ بحنا ميكردند و گاهی زرد نيز ميكردند و جواز خضاب بغير سواد ميان علما متفق عليه است و نيست مراد از صبغ در اين حديث رنگ كردن ثياب و نه رنگ كردن دست و پا بحنا مثلا زيرا كه يهود و نصارى ترك نمی كردند آنرا و تتمه كلام در لباس بيايد ان شاء الله تعالى حدثنا محمد بن حسين ... چنانچه ذكر كرده ابن سكن از فربری و مرويست اكثر و ابو عبد الله حاكم گفته ابن عبد الله فربلی است قال حدثنا حجاج بن المنهال قال حدثنا جرير وهو ابن حازم عن الحسن البصري قال حدثنا جندب بن عبد الله في هذا المسجد گفت حسن حديث كرد ما را جندب در اين مسجد يعنی مسجد بصره وما نسينا منذ حدثنا فراموش نكرده ايم ما از ابتدای كه حديث كرد ما را وما نخشى ان يكون جندب كذب على رسول الله و خوف نداريم كه جندب دروغ بسته باشد بر پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم قال قال رسول الله گفت جندب فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كان فيمن كان قبلكم رجل به جرح بود در ميان كسانيكه پيش از شما بوده اند مردی كه بود زخمی آمد فجزع پس آن بی صبری كرد بر سبب آن رنج فاخذ سكينا فحز بها يده كارد را پس بريد بدان دست خود را فما رقا الدم حتى مات پس باز نايستاد خون تا آنكه مرد قال الله تعالى بادرني عبدي بنفسه فرمود خدای تعالى پيشی كرد مرا بنده من بنفس خود كه بی تسبب سبب

فقالت یا رسول الله انی اشتریت بریرة لاعتقها وان اهلها یشترطون ولاءها فقال اعتقیها فانما الولاء لمن اعتق او قال اعطی الثمن پس گفت ای رسول خدا من خریدم بریره را برای آنکه آزاد کنم واهل بریره شرط میکنند ولاء او را پس فرمود آزاد کن او را یا فرمود بده بهای او را قال فاشتریتها فاعتقتها گفت راوی پس خریدم او را وآزاد کردم او را وخیرت نفسها فاختارت نفسها پس مخیر ساخته شد که اختیار کن پس اختیار کرد نفس خود را فقالت لو اعطیت کذا وکذا ماکنت معه پس گفت اگر داده شوم چنین وچنین نمیباشم با وی یعنی با این زوج قال الاسود وکان زوجها حرا گفت اسود بود شوهر بریره آزاد ونام او مغیث است قال ابو عبد الله قول الاسود منقطع وقول ابن عباس رایته عبدا اصح گفت مؤلف که قول اسود منقطع است وقول ابن عباس که گفته دیدم او را عبد صحیح است زیرا که ابن عباس ملازم بود میکند قول ابن عباس را آنکه گفته اند که مخیر ساختند بریره را در بودن او در حباله عقد مغیث وگویند از جمله احکام که در قصه بریره معلوم شده خیار است که داده ولاء پس آزادگی می باشد

باب اثم من تبرأ من موالیه

در بیان گناه کسی که بیزاری ورزد از صاحب خود وتبعیت کند

حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا جریر عن الاعمش عن ابراهیم التیمی عن ابیه قال قال علی رضی الله عنه ما عندنا کتاب نقرؤه الا کتاب الله تعالی غیر هذه الصحیفة گفت علی بن ابی طالب بعد از آنکه پرسیده شد از سبب توقفی که در بیعت ابی بکر رضی الله عنه واقع شد پیش شما کتابی هست بجز قرآن مجید چون شهرت کرده بود که وی رضی الله عنه مشغول بود بجمع قرآن گفت نیست نزد ما هیچ کتابی که بخوانیم مگر همین کتاب خدا ودر ای این صحیفه که در قراب شمشیر دارم قال فاخرجها گفت راوی پس بیرون آورد آن صحیفه را فاذا فیها اشیاء من الجراحات واسنان الابل پس ناگاه دیده شد که در وی چیزها است که در احکام جراحات ودیت بکار می آید وتعلق بآن دارد ودر کلام مجید تصریح بآن نرفته قال وفیها المدینة حرم ما بین عیر الی کذا وگفت ودر آن صحیفه اینست که مدینه حرم است میان عیر تا فلان جا عیر بفتح مهمله وسکون تحتیه در آخر نام جبلی است بمدینه قاضی عیاض گفته اما ثور کنایت کرده از آن بلفظ کذا یعنی ترک کرده اند بیاضی گذاشته از آنکه اعتقاد کرده اند که ذکر ثور خطاست در مدینه جائی نیست که نام آن ثور باشد یعنی گفته اند صحیح نیست که ثور ما مدباشد یعنی از عیر تا احد حرم مدینه است وقیل احتمال دارد که ثور نام جبلی باشد در مدینه که فراموش کرده اند نام آن را واین احتمال بسیار دور است در تاریخ مدینه نام مواضع وجبال بسیار نوشته اند ودر آنجا ضبط اماکن وجبال کرده اند وتحقیق است که بود در مدینه کوهی که آن را ثور میگفتند ذکر صاحب القاموس فمن احدث فیها حدثا او آوی محدثا پس کسی که احداث کند در آن حدثی را یا جا دهد محدثی را محدث بفتح دال مهمله یعنی رائی که محدث است در کار دین وبکسر دال نیز خوانده اند یعنی صاحب رائی که ابتداع کرده است در امر دین یعنی ترویج بدعتها کند فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین پس بر وی لعنت خدا است ولعنت فرشتها ومردم همه آنها است لا یقبل منه یوم القیامة صرف ولا عدل مراد از صرف نفل واز عدل فرض وبرعکس از صرف فرض واز عدل نفل وحشته یعنی هیچ طاعتی از فرض ونفل از وی مقبول نمیباشد ومن والی قوما بغیر اذن موالیه وکسی که دوست دارد قومی را بی اذن ورخصت موالی او فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه یوم القیامة صرف ولا عدل وذمة المسلمین واحدة یسعی بها ادناهم وذمه مسلمانان یکی است سعی میکند بآن کمترین ایشان فمن اخفر مسلما پس کسیکه نقض عهد مسلمانی کند فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه یوم القیامة صرف ولا عدل حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن عبد الله بن دینار عن ابن عمر رضی الله

یا آنکه کافر بودند اصل پس عتاب کرده شد با یشان زیاده بر آن چنانچه جمعی شافعیه گویند یا طرفان کرده حرام گردانیده شد در وقتی که در آینده در دی سابقا یا وقتی که عذاب کرده شوند وسائر مردان در دوزخ بستر بر آیند یا مراد بهشت برین وفردوس اعلی است یا آنکه بر سبیل تغلیظ وتخفیف است ظاهر آن مراد نیست یا آنکه از شرع من قبلنا باشد که اصحاب کبائر که ذکر کرده بفعل آن ذکره القسطلانی ودر بعضی نسخ درینجا پیش از ذکر حدیث این عنوان زیاد است حدیث ابرص واعمی واقرع فی بنی اسرائیل یعنی ذکر حدیثی است که مشتمل احوال این سه کس که در بنی اسرائیل بوده اند ابرص سفید اندام ودر تاج ومراح تفسیر کرده اند به پیسی که بپا دارنده دیای تحتیه یعنی ودر نسخه است اقرع آنکه موی سر او رفته باشد یا قی حدثنا احمد بن اسحق سرماری بفتح مهمله وجائز است کسر آن وسکون را نسبت بسرماره که قریه است از قریهای بخارا است از قرابت مولف هست سنه دولت ودویست ونود فوت قال حدثنا عمرو بن عاصم قال حدثنا همام بن یحیی ازدی بصری قال حدثنا اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة برادر زاده انس مالک سنه یکصد وسی وچهار قال حدثنی عبد الرحمن بن ابی عمرة ان ابا هریرة حدثه انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم وحدثنی محمد بن یحیی ذهلی است یا مولف خود گفته قال حدثنا عبد الله بن رجاء ابو عمرو ابن مثنی بصری دولت ودوازده قال اخبرنا همام عن اسحق بن عبد الله قال حدثنا عبد الرحمن بن ابی عمرة ان ابا هریرة حدثه انه سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان ثلاثة فی بنی اسرائیل ابرص واقرع واعمی بفعنرمود تحقیق سه کس در بنی اسرائیل که سفید اندام ودیگر موی سر نا بینا بودند بدا لله ان یبتلیهم ظاهر کرده وسابق شد در علم ازلی وی رخواست که مبتلا گرداند وامتحان کند ایشان را که شکر نعمت میگویند یا نه فبعث الیهم ملکا پس فرستاد بسوی ایشان فرشته فاتی الابرص فقال پس آمد آن فرشته

عنہا قال نہی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عن بیع الولاء وعن ہبتہ گفت ابن عمر منع کردہ است پیغمبر خدا از فروختن ولاء و ہبہ کردن آن از انکہ قبض کردن ولاء و تسلیم نمودن آن مقدور نیست در بیع و ہبہ بی قبض و تسلیم تمام نمیشود در باب اذا اسلم علی یدیہ رجل در بیان آنکہ وقتی کہ مردی مسلمان شد بر دو دست کسی جواب شرط این است کہ این مرد احق در تجہیز و تکفین وی وکان الحسن لا یری لہ ولایۃ و بود حسن بصری نمیدید مر او را ولایتی یعنی نمیدید مر او را ولاء و قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم الولاء لمن اعتق و فرمود پیغمبر خدا ولاء مر کسی راست کہ آزاد کردہ او را و یذکر عن تمیم الداری رفعہ ذکر کردہ میشود از تمیم داری رفع این حدیث قال ہو اولی الناس بمحیاہ ومماتہ گفت آنکہ اسلام آوردہ بدست او بہترین مردم است بحیات آنمرد و فوت او این تعلیق کہ از تمیم داری ذکر کردہ مخالف حدیث مذکور است کہ الولاء لمن اعتق و از این جہت بصیغہ تمریض یعنی بصیغہ مجہول آوردہ و کسی کہ تصحیح این حدیث کردہ تاویل میکند آنرا کہ اولی است یعنی در غسل و نماز و دفن او نہ در میراث او زانکہ ولاء مر کسی راست کہ آزاد کردہ است واختلفوا فی صحۃ ہذا الخبر و اختلاف کردہ اند در صحت این حدیث کہ ناظر است در آنکہ اینمرد کہ بر دست او اسلام آوردہ اولی الناس بمحیاہ ومماتہ

حدثنا قتیبۃ بن سعید عن مالک عن نافع عن ابن عمر رضی اللہ عنہما ان عائشۃ ام المؤمنین رضی اللہ عنہا ارادت ان تشتری جاریۃ تعتقہا روایت میکند ابن عمر کہ تحقیق عائشہ مادر مسلمانان خواست کہ بخرد داہیہ را تا آزاد کند آنرا فقال اہلہا نبیعکہا علی ان ولاءہا لنا پس گفتند صاحبان آن داہیہ میفروشیم آنرا برین شرط کہ ولاء آن داہیہ برای ما باشد فذکرت لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس ذکر کرد عائشہ مر رسول خدا این شرط را فقال لا یمنعک ذلک فانما الولاء لمن اعتق پس فرمود آنحضرت باز ندارد ترا این شرط و نمیباشد ولاء مگر کسی را کہ آزاد کردہ در بعضے نسخ معجم لا یمنعک بنون ثقیلہ بعد از عین واقع **حدثنی** محمد قال اخبرنا جریر عن منصور عن ابراہیم عن الاسود عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت اشتریت بریرۃ فاشترط اہلہا ولاءہا فذکرت ذلک للنبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم فقال اعتقیہا فان الولاء لمن اعطی الورق گفت عائشہ خریدم بریرہ را پس شرط کردند موالی او ولاء آن را پس ذکر کردم آنرا مر پیغمبر خدا را پس فرمود آزاد کن او را پس تحقیق ولاء مر کسی راست کہ دادہ است بہای آزاد و ورق بکسر را درہمی کہ سکہ زدہ اند بران مشہور آنست کہ ورق نقرہ را گویند سکہ بران باشد یا نہ قالت فاعتقتہا گفت عائشہ پس آزاد کردم او را قالت فدعاہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فخیرہا من زوجہا گفت عائشہ پس طلبید بریرہ را رسول خدا پس مخیر ساخت او را از شوہر او یعنی فرمود اگر خواہ باشد در عقد نکاح او کہ سابق داشتہ یا برآید از عقد او فقالت لو اعطانی کذا وکذا ما بت عندہ پس گفت بریرہ اگر بدہد چنان و چنان کنایت از اموال و اسباب دنیویست شب نمیکنم نزد او فاختارت نفسہا پس اختیار کرد ذات خود را یعنی جدا شد از وی وکان زوجہا حرا و بود شوہر او آزاد **باب** ما یرث النساء من الولاء در بیان آنچہ وارث میشوند زنان از ولاء ظاہر آنست کہ من الولاء بیان ما یرث النساء است یعنی آنچہ زنان میرسد از میراث و کلمۂ ما بمعنی ولا است **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا ہمام عن نافع عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال ارادت عائشۃ ان تشتری بریرۃ فقالت للنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہم یشترطون الولاء فقال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اشتریہا فانما الولاء لمن اعتق **حدثنا** ابن سلام قال اخبرنا وکیع عن سفیان عن منصور عن ابراہیم عن الاسود عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم الولاء لمن اعطی الورق وولی النعمۃ ولی میا

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

پس گفت فرشتہ کدام مال دوست تر است نزد تو قال الابل گفت دوست تر نزد من شتران اند و قال البقر یا گفت گاو است ہو شک فی ذلک اسحق بن عبد اللہ شک کرد در ان ای الابرص والاقرع قال احدہما الابل وقال الآخر البقر تحقیق ابرص و اقرع گفت یکی از ایشان دوست تر نزد من شتر اند و گفت آن دیگر کہ خوشتر گاو است و این کلام بیان آنست کہ شک در ابل و بقر است ابرص و اقرع ہر دو است کہ معلوم نیست کہ کدام ازان دو چنین گفت و کدام چنان لیکن آنکہ در قول ابرص است علی الیقین فاعطی ناقۃ عشراء پس دادہ شد آنکہ گفت کہ ابل را شتر مادہ آبستن عشراء بضم عین مہملہ و فتح شین معجمہ و مد ناقہ حاملہ کہ حمل وی دہ ماہہ باشد و آن نفیس ترین مال است نزد عرب فقال یبارک لک فیہا پس گفت فرشتہ برکت دادہ میشود برای تو درین ناقہ واتی الاقرع فقال وآمد فرشتہ اقرع را پس گفت ای شیء احب الیک کدام چیز دوست تر است بسوی تو قال شعر حسن گفت اقرع دوست تر نزد من موی نیک است ویذہب عنی ہذا الذی قذرنی الناس یعنی آنکہ برود از من این بیماری کہ قذارت کردہ اند مردم تحقیق مکروہ داشتہ اند مرا قال فمسحہ فذہب گفت دست مالید او را فرشتہ پس رفت آن بیماری فاعطی شعرا حسنا پس دادہ شد موی نیک قال فای المال احب الیک گفت فرشتہ پس کدام مال خوشتر است نزد تو قال البقر گفت خوشتر نزد من گاو است قال فاعطاہ بقرۃ حاملا فرمود پس دادہ او را مادہ گاو آبستن وقال یبارک لک فیہا و گفت برکت دادہ میشود برای تو درین گاو

واسطے الاسمے قال اسے

نفي را كه حاصل ميشود باعتاق بعد از دادن بمعاتق ولاءست باب مولى القوم من انفسهم وابن الاخت منهم مولاي قوم از ذات ايشانست وخواهرزاده از ايشانست يعني از ذوي الارحام است در يافتن ميراث ودادن ميراث مانند ذوي الارحام حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا معاوية بن قرة وقتادة عن انس بن مالك رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال مولى القوم من انفسهم او كما قال حدثنا ابو الوليد هشام بن عبد الملك ملاست از ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ابن اخت القوم منهم او من انفسهم باب ميراث الاسير در بيان ميراث دادن باسير يعني از اهل وراثت اگر كسي در دست ايشان واحد اسير بود وكان شريح يورث الاسير في ايدي العدو وبود قاضي شريح وارث ميساخت اسير را كه در دست دشمنان افتادي ويقول هو احوج اليه وميگفت وي محتاج تر است بسوي زر وقال عمر بن عبد العزيز وگفت عمر بن عبد العزيز اجز وصية الاسير وعتاقه وما صنع في ماله ما لم يتغير عن دينه يعني دين اسلام فانما هو ماله يصنع فيه ما يشاء حدثنا ابو الوليد قال حدثنا شعبة عن عدي عن ابي حازم عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من ترك مالا فلورثته ومن ترك كلا فالينا فرمود كسي كه گذاشته مالي را پس از براي وارثان اوست وكسي كه گذاشت عيالي عاجز محتاج پس راجع بسوي ما است رعايت وتربيت آن باب لا يرث المسلم الكافر ولا الكافر المسلم وارث نميشود مسلمان كافر را ونه كافر مسلمان را يعني وراثت در مورث ووارث بعنوان دين ميباشد واذا اسلم قبل ان يقسم الميراث فلا ميراث له وقتي كه اسلام آورد پيش از آنكه قسمت كرده شود تركه پس نيست ميراث مر او را غرض مولف رحمه الله ازين كلام رد است بر طائفه كه گفته اند وآن روايت است از امام احمد رحمه الله كه بتحقيق ميراث ميباشد وقتيكه اسلام آورد پيش از قسمت تركه را جهت آنكه معتبر وقت موت است نه وقت قسمت يعني اگر در وقت موت مسلمان است داخل وارثان است زيرا كه اختلاف دين مانع وراثت همين اختلاف دين بوده است حدثنا ابو عاصم عن ابن جريج عن ابن شهاب عن علي بن حسين عن عمرو بن عثمان عن اسامة بن زيد رضي الله تعالى عنهما روايت كرده است ابن شهاب از علي بن حسين كه امام زين العابدين است از عمرو بن عثمان بن عفان رضي الله عنه از اسامه بن زيد كه شنبانى آنحضرت است ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا يرث المسلم الكافر ولا الكافر المسلم فرمود وارث نميشود مسلمان كافر را ونه كافر مسلمان را گفته اند كه روايت كرده ابن شهاب از علي بن حسين كه عمرو پسر او است مگر مالك كه گفته كه بتحقيق عمر است بغير واو واختلاف كرده اند درين كه عثمان بن عفان را دو پسر بود يكي عمر بغير واو ودیگر عمرو بواو واين حديث از مرويات عمرو است بر جماعتي كلاماذي گفته كه گمان كرده است مالك درين حديث كه گفته عمر بدون الواو باب ميراث العبد النصراني والمكاتب النصراني باب اثم من انتفى من ولده باب من ادعى اخا او ابن اخ در بيان ميراث عبد نصراني ومكاتب نصراني باب دوم در بيان گناه كسي كه منتفي شد واز ولد خود وباب سيوم در بيان حال كسيكه دعوى كرد برادري يا برادرزاده شك راوي است گوئي اينجا سه باب باسه ترجمه متواليه است وحديثي كه مذكور است بكدام ترجمه مناسب است گوئيم مناسب بترجمه سيوم است كه گفت من ادعى اخا او ابن اخ واين مويد آنست كه گفته اند مولف اول تراجم نوشته بعد از آن احاديث از مرويات خود نوشته آورده پس حديث موافق اين ترجمه يافته است حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضي الله عنها انها قالت اختصم سعد بن ابي وقاص وعبد بن زمعة في غلام گفت عائشه خصومت كردند

كتاب الانبياء

گوسفند آمد با عطاء شاه وآن ابيض پس اداو اگر گوسفندي حامل با تتحهد آن پس متعهد ومتولي شد اين صاحب ابل وتقرر ولادت اين واداو زيرا كه متعهد يار رعدا وذا يا نيه صاحب شده آنرا انتاج استعمال كرده ميشود در شتر ولكن توليد در گوسفند لعت است ونتج بمعني متولي شد ولادت را وتوليد كرد وناتج براي شتران وموليد براي گوسفندان ثم قال له مثل ذلك پس گفت مجمع نكات لهذا وادي من الابل پس گفت بدعاي فرشته بركت در مال او داد از شتران ولهذا واد من البقر ومراين صاحب بقر واديي از گاوان ولهذا واد من الغنم ومراين صاحب غنم واديي از گوسفندان ثم انه اتى الابرص في صورته وهيئته پس بتحقيق كه فرشته آمد ابرص را بار ديگر در پيكر وشكل خودكه سابق آمده بود قال الغ باشد درآمد بعث بروي دقال پس گفت فرشته بطريق تعريض با ابرص رجل مسكين تقطعت بي الحبال في سفري ضعيف بيچاره ام گسسته شده اند بمن رسنها ودور مانده اند اسباب وصول در سفر من حبال كار حطه وموحده وجمع حبل در اصل بمعني رسن فلا بلاغ اليوم الا بالله ثم بك پس نيست وصول وانچه رسيده شود بدان بمنزل مقصود مگر بفضل خداوند سبحانه كه معين حقيقي ومسبب الاسباب است ثم بك پس بعد از رجوع با سباب خدا در حقيقت رجوع بالست ونظاهر كه سبب باشي اسالك بالذي اعطاك اللون الحسن والجلد الحسن والمال بعيرا اتبلغ عليه في سفري سوال ميكنم ترا بحق آن خدا كه داد ترا رنگ خوب وپوست خوب ومال شتري را كه برسند كنم بر وي وتوصل كنم مان بسوي مراد ودر سفر خود واين بطريق استعطاف وطلب مهرباني است

بیکدگر سعد بن ابی وقاص و عبد بن زمعه در پسری فقال سعد هذا یا رسول الله ابن اخی عتبة بن ابی وقاص عهد الی انه
ابنه انظر الی شبهه پس گفت سعد این غلام ای رسول خدا برادرزادهٔ من است که عتبه پسر ابی وقاص است که عهد کرده است
با من که وی پسر اوست که از داد زمعه متولد شده نظر کن بسوی شبه او که مشابه است با ابی وقاص با من عهد کرده است وقتی که هیچ
گرفتن خواهی گرفت وقال عبد بن زمعة هذا اخی یا رسول الله گفت عبد بن زمعه این برادر منست ای رسول خدا ولد علی
فراش ابی من ولیدته زاده شده است بر فراش پدر من از داد او فنظر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس نظر کرد بسوی
الی شبهه بسوی شباهت او که با که وارد فرای شبها بیّنا بعتبة پس دید شباهتی ظاهر بعتبه فقال هو لك یا عبد پس فرمود آن
غلام مر تراست ای عبد بن زمعه الولد للفراش وللعاهر الحجر ولد مر صاحب فراش راست و مر زانی را سنگ است یعنی خاری و رسوایی
است و سزاوار سنگسار نیست بشرط آنکه محصن باشد واحتجبی منه یا سودة بنت زمعة و پرده گیر از وی ای سوده دختر زمعه قالت فلم
یر سودة قط گفت عائشه پس ندید سوده آن غلام را هرگز از راه احتیاط که در حق امهات مؤمنین واقع شده بود **باب**

من ادعی الی غیر ابیه در بیان حال کسی که نسبت کند خود را بغیر پدر خود محروم است از بهشت یعنی دیده و دانسته نسبت کند بغیر پدر
خود و این قید معتبر است از آنکه گناه بی علم نمی باشد **حدثنا** مسدد قال حدثنا خالد هو ابن عبد الله قال حدثنا خالد
عن ابی عثمان عن سعد رضی الله عنه خالد اول ابن عبد الله است و خالد ثانی ابن مهران حذاء است که روایت کرده از ابی عثمان
نهدی قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول من ادعی الی غیر ابیه گفت سعد شنیدم پیغمبر خدا را فرمود کسی که دعوی
انتساب کند بسوی غیر پدر خود وهو یعلم انه غیر ابیه و حال آنکه میداند که وی پدر او نیست فالجنة علیه حرام پس آمدن
بهشت بر وی حرام است اگر حلال داند این نسبت را یا محمول بر زجر و تغلیظ است از جهت نفرت از آن تا هر کسی اقدام نکند فذکرته
لابی بکرة پس ذکر کردم آن را برای ابوبکره فقال وانا سمعته اذنای ووعاه قلبی من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
پس گفت ابوبکره و حال آنست که شنیده است دو گوش من و نگهداشته آن را دل من از رسول خدا مقصود درین کلام ضبط
و یقین تمام است در شنیدن این کلام گفته اند ابو عثمان نهدی نماز میکرد تا آنکه بیهوش میشد و مستغرق میگشت در نماز
حدثنا اصبغ بن الفرج قال اخبرنا ابن وهب قال اخبرنی عمرو عن جعفر بن ربیعة عن عراك عن ابی هریرة رضی الله
عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا ترغبوا عن آبائکم فمن رغب عن ابیه فهو کفر فرمود اعراض نکنید از حق پدر خود
و میوه شناختی پدر را پس کسی که اعراض کند از حق پدر خود پس آن اعراض کفر است و انکار از نعمت پدر **باب** اذا ادعت

المرأة ابنا وقتی که دعوی کند زنی پسر را حکم آن چیست **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد
عن عبد الرحمن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال کانت امرأتان معهما
ابناهما به تحقیق رسول خدا فرموده بودند دو زن که با هر دو زن دو پسر آنها بود جاء الذئب فذهب بابن احداهما
پس برد پسر یکی از آن دو زن را فقالت لصاحبتها انما ذهب بابنك پس گفت زن همراه صاحبهٔ خود را برده است گرگ پسر ترا
وقالت الاخری انما ذهب بابنك و گفت زن دیگر برده است گرگ مگر پسر ترا فتحاکمتا الی داود پس حکم گرفتند هر دو زن
داود پیغمبر را علیه السلام فقضی به للکبری پس حکم کرد داود علیه السلام آن پسر زنده برای زن کلان از آنکه بود آن پسر
زنده در دست او و عاجز آمد خورد سال از اقامت بینه فخرجتا علی سلیمان بن داود پس خروج کردند بر سلیمان بن داود فاخبرتاه
پس خبر کردند سلیمان را فقال ائتونی بالسکین اشقه بینهما پس گفت سلیمان بیارید کارد که دو پاره کنم این پسر را میان شما

الجزء الثالث عشر من شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

او نکی ابرص یقذره الناس فقال
واعطاك الله کو بامن چیزی مر ترا آیا نبود
ابرص که مکروه میداشتند ترا مردم کیا لیکن
بودی پس داد ترا خدا آنچه گفتم تا بر آمدی
از ذل فقر و رسوایی و بیماری که مستقذر بکو
اعتیا و اعتدا و تکلمی آنرا فقال لقد ورثت کابرا
عن کابر پس گفت ابرص سوگند است که بر آئینه
تحقیق وارث شده ام این مال کلانی را که وی
وارث شده آنرا از کلان خود یعنی این مال
ارث من از آبای بزرگ و درافتست نسلا بعد
نسل وانه همیشه توانگر شده آمده ام و فقیر
نبوده ام قال ان کنت کاذبا فصیرك الله
الی ما کنت گفت فرشته اگر هستی تو دروغگو
باین کلام پس بگرداند ترا خدای تعالی بسوی حالی
که بوده واتی الاقرع فی صورته وهیئته فقال له
ما قال لهذا و آمد فرشته آن قرع را بار دیگر در
پیکر و حالت پیشین خود پس گفت مر او را مانند
چیزی که گفت مر این ابرص را ورد علیه مثل
ما رد علیه هذا باز گردانید اقرع جواب بر فرشته
مانند جوابی که رد کرده ابرص بر فرشته فقال ان
کنت کاذبا فصیرك الله الی ما کنت پس گفت
فرشته اگر هستی دروغگو پس بگرداند ترا خدای
تعالی بسوی حالی که بوده واتی الاعمی فی صورته
فقال و آمد فرشته آن نابینا را در پیکر خود در
گفت رجل مسکین وابن سبیل مردی مسکینم مسافرم
وتقطعت بی الحبال فی سفری فلا بلاغ
الیوم الا بالله ثم بك اسالك بالذی
رد علیك بصرك شاة اتبلغ بها فی سفری
سوال میکنم ترا بآن کسی که باز گردانید بر تو بینایی
ترا گوسفندی فقال قد کنت اعمی فرد الله
علی بصری پس گفت اعمی بطریق شکر تحقیق بودم
نابینا پس باز گردانید خدای تعالی بر من
بینایی مرا وفقیرا فقد اغنانی الله و بودم فقیر
پس بی نیاز کرد مرا فخذ ما شئت پس بگیر
هر چه خواسته باشی انچه سفیهان من اتق

فقالت الصغرى لا تفعل يرحمك الله هو ابنها پس گفت زن خورد و بار دگر رحمت کند خدا ترا این پسر او ست حکم کرد
الصغری پس حکم کرد برای زن خورد قال ابو هریرة والله ان سمعت بالسکین قط الا یومئذ گفت ابو هریره قسم
سوگند شنیده ام بسکین هرگز مگر امروز وما کنا نقول الا المدیة و نبودیم ما که بگوئیم مگر مدیه بضم میم و فتح و کسر آن
و سکون دال مهمله است کارد را مدیه نامیده اند ازآنکه قطع میکند حیات حیوان را و سکین نامیده اند که ساکن میکند حرکت
حیوان را و عمل کردند باقرار زن خورد در ما حیض در او شاید که دانستند لقرینه که مراد حقیقت قرار نیست در ما ...

باب القائف در بیان حکم کردن بقول اہل قیافت حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا الليث عن ابن

شهاب عن عروة عن عائشة رضي الله عنها قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل علي مسرورا
تبرق اسارير وجهه گفت عائشه تحقیق رسول خدا درآمد بر من در حالی که درخشید خطهای روی او از شادی فقال
الم تري ان مجززا پس فرمود آیا نمی بینی این را که مجزز نظر کرد مجزوم است بحال لم و علامت جزمی سقوط نون است و مجزز نام
ان معنی بضم میم و فتح جیم و کسر زای اول مشدده و بفتح نیز خوانده اند و نامیده شد مجزز زیرا که مجزز بنابر آنکه می بریدی
ناصیه اسیران را در زمان جاهلیت و سر میدادی و او پسر اعور بن جعده مدلجی است نظر آنفا اجراف والقائف و تعبیر در سنیت
است نظر کرد این ساعت الى زيد بن حارثة واسامة بن زيد بسوی زید بن حارثه و اسامه بن زید
فقال ان هذه الاقدام بعضها من بعض پس گفت بدرستی که این پایها بعضی از آن از بعضی است یعنی پدر و پسر

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا سفيان عن الزهري عن عروة عن عائشة قالت دخل علي رسول الله صلى
الله عليه وسلم ذات يوم گفت عائشه درآمد بر من پیغمبر خدا روزی لقد ذات یوم است و او مسرور و هو مسرور
سرور است یعنی اثر خوشی بر چهره مبارک او نمایان است فقال یا عائشة و در روایت ابی ذر ای عائشة الم تري ان مجززا
المدلجی پس گفت ای عائشه آیا نمی بینی این را که مجزز مدلجی بضم میم و سکون دال مهمله و کسر لام و جیم منسوب بجیم باز تعیین نسبت
بسوی مدلج بن مرة بن عبد مناة بن کنانه است و بود علم قیافت در میان او در قبیله بنی اسد و نیست این علم قیافت نزد ما
اینها بر مذهب صحیح و روایت کرده شده است این را که عمر بن الخطاب رضی الله عنه بود قائف و حال آنکه بود قریشی و مدلجی
وبنو اسدی دخل علي فرأى اسامة وزيدا درآمد بر من پس دید اسامه و زید را وعليهما قطيفة
قد غطيا رؤسهما وبدت اقدامهما و بر هر دو قطیفه بود که بتحقیق پوشیده بودند سرهای خود را و ظاهر بود پایهای
هر دو فقال ان هذه الاقدام بعضها من بعض پس گفت تحقیق این پایهای بعضی از آن از بعضی است یعنی این پدر
پدر و پسر از مسرت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از روی آن بود که قرابت را که طعن میکردند در او که بود و نمونه اسامه
ناظر حق بود و آن حضرت از این جهت کمال آزردگی داشت بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الحدود وما يحذر من الحدود

کتاب در بیان احکام حدود و در بیان آنچه حذر کرده میشود از حدها و در روایت ابی ذر است باب ما یحذر من
الحدود و اطلاق کرده میشود حدود بر آنچه کرده میشود بار تکاب معاصی را و ذکر کرده شده در حدیث

باب الزنا وشرب الخمر وقال ابن عباس ينزع منه نور الايمان في الزنا گفته است ابن عباس دور کرده میشود
از زانی نور ایمان یعنی در تفسیر قول آنحضرت گفته است که لا یزنی الزانی وهو مؤمن یا مطلقا گفته که از زانی نور ایمان

كتاب الاحكام

عن الشيء فقطع صاحبها پس تحقیق حشر و شد خدا از تو و نام و شنود
شده حشر کرده بر بندیار تو ورس و سیط
مجهول است روایت است

باب ام حسبت

ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من اياتنا عجبا آیا دانستی که اصحاب غار و رقیم بودند از نشانهای
قدرت ما چیزی شگفت و ذکر کرد در این باب
مگر تفسیر بعض کلمات که واقع شده در قرآن
در قصه اصحاب کهف آن قصه که ایشان
از بناهای روم اند درآمدند کهف را پیش
از ظهور عیسی علیه السلام پس پرده زد خدا
تعالی بر گوشهای ایشان در آن غار و چون
فرستاد خدای تعالی عیسی را آگاه یافتند
بحرایشان و انگیخت ایشان را خدا عز و جل بعد
عیسی علیه السلام در ایام حضرت که میان عیسی
و میان پیغمبر ما محمد است صلی الله علیه وسلم
و ذکر کرده مسعودی که ایشان از نصاری بودند که
ایمان آورده بعیسی و ایشان گریختند و ترسیدند
و انگیخته شدند در آن کذا نقله الثعلبی فی کتاب
و مختصر در کشاف آورده که اہل انجیل
بزرگ شد در ایشان گناهان و سرکشی کردند
ملوک ایشان تا آنکه پرستیدند بتها را و اکراه
کردند بر پرستش آنها و از جمله کسانیکه تشدید
کرده اند دقیانوس بود پس خواست جمعی
جوانان را از اشراف قوم خود بر شرک و وعید
کرد ایشان را بقتل پس ابا کردند مگر آنکه ثابت
باشند بر ایمان و تصلب کنند در آن پس گریختند
بسوی کهف و گذشتند بسگی و آن سگ ایشان را
گرفت پس منع کردند آن را پس گویا کرد او را
خدای تعالی پس گفت چه چیز میخواهید از
من من دوست میدارم دوستان خدا را
پس خواب کنید و من پاسبانی میکنم شما را و بعضی
گویند گذشتند بشبانی و با وی سگ بود پس
پیروی کرد ایشان را بر دین ایشان و در
آمدند کهف را پس بودند که عبادت میکردند
در آن و پیش از آنکه برانگیخته شوند ایشان را خدا
والی شد میان ایشان مردی صالح مسلمان
و احکام کرده بود اہل مملکت ...

نیبا شد اگرچه لفظ حین یزنی ناظر بحال زنا است ولیکن میتوان حین را کشاده تر داشت حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن ولا یشرب الخمر حین یشرب وهو مؤمن ولا یسرق حین یسرق وهو مؤمن ولا ینتهب نهبة یرفع الناس الیه فیها ابصارهم وهو مؤمن وعن ابن شهاب عن سعید بن المسیب وابی سلمة عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم بمثله وروایت کرده اند از ابن شهاب زهری مرفوعا مانند این حدیث الا النهبة مگر این جزء نهبه بفتح نون مصدر است وبضم بمعنی مال

باب ما جاء فی ضرب شارب الخمر چیزی که آمده است در زدن حد شراب خواره حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا هشام عن قتادة عن انس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم ح وحدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا قتادة عن انس بن مالک رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم ضرب فی الخمر بالجرید والنعال مرویست از انس که بتحقیق پیغمبر خدا امر کرد بزدن در حد شرب خمر بشاخ خرما ونعلها واین پیش از تعیین حد خمر بوده است وجلد ابو بکر رضی الله عنه اربعین یعنی زده است ابو بکر چهل چابک مرویست که پنج بار در ایام خلافت خود حد خمر زده است

باب من امر بضرب الحد فی البیت در بیان حال کسی که امر کرده است بزدن حد درون خانه حدثنا قتیبة قال حدثنا عبد الوهاب عن ایوب عن ابن ابی ملیکة عن عقبة بن الحارث رضی الله عنه قال جیء بالنعیمان او بابن النعیمان شاربا گفت عقبه بن الحارث آورده شد نعیمان یا ابن نعیمان در حالی که شراب خورده بود وشک کرده است راوی این حدیث که نعیمان است یا ابن نعیمان بزیادت ابن واصل نعمان بضم نون ابن عمرو انصاری است ونعیمان بصیغه تصغیر هم میگویند فامر النبی صلی الله علیه وآله وسلم من کان فی البیت ان یضربوه پس امر کرد پیغمبر خدا کسی را که در خانه بود اینکه زنند حد قال فضربوه فکنت انا فیمن ضربه بالنعال گفت راوی پس زدند حد وبودم من در جماعه که زدند او را بنعلها

باب الضرب بالجرید والنعال در بیان زدن حد بشاخ خرما ونعلها حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا وهیب بن خالد عن ایوب عن عبد الله بن ابی ملیکة عن عقبة بن الحارث رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم أتی بالنعیمان او بابن النعیمان وهو سکران آورده شد نعیمان را در حالی که وی مست است فشق علیه پس دشوار گفت این را آنحضرت وامر من فی البیت ان یضربوه وفرمود کسی را که در خانه بود اینکه بزنند او را حد سکر فضربوه بالجرید والنعال پس زدند او را بجرید ونعلها فکنت فیمن ضربه پس بودم من در جمعی که زدند او را حدثنا مسلم قال حدثنا هشام قال حدثنا قتادة عن انس رضی الله عنه قال جلد النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی الخمر بالجرید والنعال گفت انس زد چابک پیغمبر خدا در حد خمر بجرید ونعال وجلد ابو بکر رضی الله عنه اربعین وزد ابو بکر یعنی امر کرد بزدن چهل تازیانه اختلاف کرده اند در مقدار حد خمر شافعی گفته چهل تازیانه وامام را میرسد تا هشتاد برساند بسبیل تعزیر بدشنام وانواع آزار وبعضی گویند حد آن هشتاد تازیانه است ذکره الکرمانی حدثنا قتیبة قال حدثنا ابو ضمرة انس عن یزید بن الهاد عن محمد بن ابراهیم عن ابی سلمة عن ابی هریرة رضی الله عنه قال أتی النبی صلی الله علیه وسلم برجل قد شرب آورده شد پیش پیغمبر خدا مردی که بتحقیق شراب خورده بود قال اضربوه فرمود بزنید حد او را قال ابو هریرة

الجزء الثالث عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

طعام وسرا آوردی لفظ مضروب را ویبه انه ضرب دقیانوس متهم گردانیدند واهل مدینه که وی یافته است گنجی را پس بردند او را پیش ملک پس خواند آنکس بر ملک قصه را پس واقف ملک واهل مدینه باوی ودیدند ایشان را و شکر کردند خدا را برعلامتی که دلالت کرد بر بعث پس ازان گفتند جوانان ملک را بسپاریم ترا بخدا و پناه میدهیم ترا بخدا از شر جن وانس پیش باز گشتند بمضاجع خود وبمیرانید خدا الفس ایشان را پس انداخت ملک بر ایشان جامهای خود را وامر کرد پس گردانیده شد برای هر یکی از ایشان تابوتی از طلا پس دید ملک ایشان را در خواب ناخوش از طلا پس گردانید تابوتها از ساج وبنا کرد بر در کهف مسجد را وقصه ایشان نزد مسلمانان چنانچه ثابت داشت آنرا خدای تعالی در قرآن هفت کس است وهشتم ایشان کلب ایشانست واسمای ایشان چنانچه مرویست از علی رضی الله عنه یملیخا ومکسلمینا ومشلینا و ایشان اصحاب یمین ملک بودند واز یسار وی مرنوس وبرنوش وشاذنوش وبود ملک که مشورت میکرد این شش کس را وهفتم آن شبان بود که موافقت کرد ایشان را وقتیکه گریخته بودند از ملک خود دقیانوس ونام مدینه ایشان افسوس است ونام سگ ایشان قطمیر کذا ذکره عسقلانی گفته در لفظ باسامی ایشان اختلاف بسیار است وواقع نمیشود وثوق از ضبط آن بچیزی وقصه ایشان مستقیم در قرآن مذکور است ونیست در روایت ابی ذر از مستملی وکشمیهنی لفظ باب و در روایت

وما بي كانتم وفلما انصرف قال بعض القوم اخزاك الله پس هرگاه برگشت گفت بعضی از مردم رسوا کند ترا خدا قال لا تقولوا هكذا
زجر کرد آنحضرت گوئید چنین لا تعينوا عليه الشيطان فرمود اعانت مکنید بروی شیطان را بتحقیق شیطان بخواهد بدین مادتی که شما اعانت
بر کردید پس مدد کرده ایدش هرگاه که نفرین آنحضرت چنین واقع شد و منع کرد آنحضرت ازین دعا مقرر پس دید شیطان نزد شما که سرما دانید
و دلیر شود در دعای بد **حدثنا عبد الله** بن عبد الوهاب قال حدثنا خالد بن الحارث قال حدثنا سفيان قال
ابو حصين قال سمعت عمير بن سعيد النخعي قال سمعت علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال ما كنت لاقيم حدا على احد فيموت
فاجد في نفسي الا صاحب الخمر حضرت علي بن ابي طالب بود مرا آنیس که اقامت حدی بر کسی بکردم پس می میرد پس بایم اندوه زدگی در نفس
خود مگر شراب خوار را که فساد آن بیش از گناه آن دیگر است فانه لو مات وديته اي اعطيت ديته وهو تعبيف الدال ودنو
ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لم يسنه اي لم يقدر فيه حدا معينا واجمعوا على من حده من حد فمات فهو
ولا كفارة لا على الامام ولا على عاقلته ولا في بيت المال نقل ذلك كله الكرماني **حدثنا** مكي بن ابراهيم عن الجعيد عن يزيد بن
خصيفة عن السائب بن يزيد رضي الله عنه قال كنا نؤتى بالشارب على عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم وامرة
ابي بكر رضي الله عنه وصدرا من خلافة عمر رضي الله عنه فنقوم اليه بايدينا ونعالنا وارديتنا حتى كان آخر امرة عمر
فجلد اربعين حتى اذا عتوا وفسقوا جلد ثمانين گفت یزید بودیم ما آورده میشدیم بشراب خوار در زمان پیغمبر خدا و در عهد
ابو بکر و در اوائل از خلافت عمر پس می ایستادیم نزدیک وی بدستهای خود و پای افزار خود و ردای خود تا آنکه آخر بود
امیری عمر پس زد چهل تازیانه تا آنکه تمادی کردند از حد و نافرمانی کردند هشتاد تازیانه زد **باب** ما يكره من لعن شارب الخمر
وانه ليس بخارج من الملة باب در بیان چیزیکه مکروه داشته میشود از لعن کردن شارب خمر و بتحقیق شارب خمر بسبب معصیت
شرب خارج نمیشود از ملت اسلامیه پس نفی در حدیث لا يشرب الخمر حين يشربها وهو مؤمن که سابقا گذشت نفی کمال ایمان است
نه نفی اصل ایمان **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثني الليث قال حدثني خالد بن يزيد عن سعيد بن ابي هلال عن زيد
بن اسلم عن ابيه عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه ان رجلا على عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم بتحقیق مردی در زمان
پیغمبر خدا كان اسمه عبد الله وكان يلقب حمارا وكان يضحك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و بود که میخندانید
پیغمبر خدا را یعنی کاری کیا میکرد آوردی برای آنحضرت روغن و عسل از کسی قرض گرفته و چون صاحبش تقاضای حق
آورد او را پیش آنحضرت و گفت یا رسول الله ثمن این را بده آنحضرت تبسم کرده و دادی بهای آنرا وكان النبي صلى الله عليه
وسلم قد جلده في الشراب و بود پیغمبر خدا بتحقیق تازیانه زده بود او را در حد شراب فاتي به يوما فامر به فجلد پس آورده شد
روزی پس فرمود او را پس حد زده شد فقال رجل من القوم اللهم العنه پس گفت مردی در جمعی که حاضر بودند ای خدا
لعنت کن او را و دور دار از رحمت خود ما اكثر ما يؤتى به چه بسیار است آنچه آورده میشود او قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
لا تلعنوه پس فرمود رسول خدا لعنت مکنید او را فوالله ما علمت الا انه يحب الله ورسوله بخدا سوگند که ندانستم از وی مگر تحقیق او
میدارد خدا را و رسول خدا را اگر گوئی این منع معارض است با آنکه آنحضرت لعنت کرده است شارب خمر را در گفته شراب و ساقی
گوئیم آن لعنت لا على التعيين است مانند لعنة الله على الظالمين چنانکه در باب آینده و لعن السارق از الم تیسیر گفته داین بر خصوص نهی
و بعضی گفته که منع لعن بعد از حد است یا بعد از توبه والله اعلم **حدثنا** علي بن عبد الله بن جعفر قال حدثنا انس بن عياض قال حدثنا
ابن الهاد عن محمد بن ابراهيم عن ابي سلمة عن ابي هريرة رضي الله عنه قال اتي النبي صلى الله عليه وآله وسلم بسكران گفت ابو هریره

پس اگر ثابت شود محمول باشد بر آنکه ایشان
نه مرده اند بل در خوابند تا آنکه بر انگیخته شوند برای
اقامت مهدی و وارد شده در حدیث دیگر
بسند واهی که ایشان حج گذارند با عیسی بن
مریم والرقيم الكتاب و رقیم بمعنی کتاب است که
اسمای ایشان در وی نبشته باشد پس رقیم فعیل است
بمعنی مرقوم و تفسیر میکند مرقوم را بمعنی مکتوب
نبشته شده من الرقم مشتق است از رقم
بمعنی نقش و بعضی گویند رقیم نام وادی است
که در آن کهف است یا نام آن قریه یا نام سگ
است یا نام غار یا نام آن صخره که پوشیده وادی
یا لوحی است از ارزیر که نوشته شده در آن
نامهای اصحاب الکهف وقتی که متوجه شدند از
قوم خود در زمین و ثبت کرد آورده اند
بعضی گویند رقوم در رقیم شرح ایشان بود
که بر آن بود و بعضی گویند که اصحاب الکهف
اصحاب الرقیم اند که سه کس بودند اصحاب قصه
حدیث باب خبر داد خدا تعالی از اصحاب کهف
و ذکر نکرد قصه اصحاب رقیم را و جمهور بر آنند
که اصحاب الکهف همان اصحاب الرقیم اند چنانچه
سیاق آیت دلالت دارد بر آن ربطنا
على قلوبهم بمعنی الهمناهم صبرا انگندیم و غالب
گردانیدیم بر دلهای ایشان شکیبائی و
استقامت را تا آنکه گفتند ربنا رب السموات
والارض لقد قلنا اذا شططا و این معنی است
در قول وی تعالی لولا ان ربطنا على قلبها
در کریمان کادت لتبدي به لولا ان ربطنا
على قلبها و نزدیک بود مادر موسی از
اضطراب که آشکارا کند خبر موسی را اگر نبود
که می انگندیم بر دل وی صبر و استقامت
را شططا یعنی افراطا شیئا وزنا ازحد عنادل
الوصيد در کریمه و کلبهم باسط ذراعيه بالوصيد
الفناء پیشگاه خانه جمعه وصد و وصید وصائد
و وصد بفتحتین ويقال الوصيد الباب

نزد پیغمبر خدا آمد با او مویز بهیرہ پس امر کرد بزدن حد اورا و در روایت ابی ذر از مستملی نقام لیضرہ است در فتح الباری گفته که این روایت تصحیف است فمنا من یضربه بیده ومنا من یضربه بنعله ومنا من یضربه بثوبه فلما انصرف قال رجل ما له اخزاه الله پس هرگاه رفت آن مست گفت مردی که مر او را چه حال است رسوا کناد او را خدا فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا تکونوا عون الشیطان پس فرمود رسول خدا نباشید شما یاری کنندگان شیاطین علی اخیکم بر برادر مسلمان خود در حدیثی دیگر واقع شده که شیاطین دعا میکنند بر مسلمانان **باب** السارق حین یسرق دزد وقتیکه دزدی میکند **حدثنی** عمرو بن علی قال حدثنا عبد الله بن داود قال حدثنا فضیل بن غزوان عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن ولا یسرق السارق حین یسرق وهو مؤمن مکرر معلوم شده که نفی نور ایمان کرده شده است و نیز مولف تصریح کرده که مراد ایمان کامل نیست و این هر دو توجیه نزدیک هم است این حدیث با آنکه در جز دیگر ترجمه باب ساخته و جهش این تواند بود که مولف رحمه الله از عمرو بن علی باین اسناد بترتیب سارق شنیده باشد بنا بر این التعرض کرده و ترک بعضی اجزاء دیگر بنمود **باب** لعن السارق اذا لم یسم در بیان لعنت کردن مر دزد را و قتیکه تعیین کرده باشند **حدثنا** عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنی ابی قال حدثنا الاعمش قال سمعت ابا صالح عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لعن الله السارق یسرق البیضة فتقطع یده فرمود لعنت کرده است خدا دزد را که میدزد خود آهنی را که بر سر میگذارند میانه پس بریده میشود دست او ویسرق الحبل فتقطع یده و میدزد در ریسمان را پس قطع کرده میشود دست او وقال الاعمش کانوا یرون انه بیض الحدید گفت اعمش بودند اهل علم که میدیدند که مراد بیضه آهن است و این برابر میباشد سه درهم را بلکه زیاده از آن هم میباشد والحبل کانوا یرون انه منها ما یسوی دراهم واگر مراد در ریسمان کشتی باشد زیاده بر سه درهم نیز بیشتر اند بود نصاب دست بریدن سه درهم است ظاهریه گفته اند که نصاب ندارد ظاهریه تمسکا بهذا الحدیث سرقه بیضه وحبل است حمل کرده اند بیضه را بر بیضه مرغ و ریسمان را بر معنی حقیقی مشهور و حدیث ربع دینار با بنها نرسیده است نصاب دست بریدن نزد امام ابو حنیفه رحمة الله علیه ده درهم گفته و امام شافعی رحمة الله تعالی علیه ربع دینار طلا که آن برابر در زمان امام ابو حنیفه رحمه الله تعالی ربع دینار ده درهم خواهد بود و شرح طیباسی دیگر هم دارد و جا که در محل آن نوشته اند **باب** الحدود کفارة یعنی اگر بر دزد و جز آن حد زده باشند کفارت گناه آن خواهد **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا ابن عیینة عن الزهری عن ابی ادریس الخولانی عن عبادة بن الصامت رضی الله عنه قال کنا عند النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی مجلس گفت عباده بودیم نزد پیغمبر خدا در مجلسی فقال بایعونی علی ان لا تشرکوا بالله شیئا فرمود بیعت کنید مرا بر آنکه شریک نکنید بخدا چیزی را در ذات وصفات و استحقاق عبادت ولا تسرقوا ولا تزنوا و در آخر ما قرأ هذه الآیة کلها و خواند آنحضرت این آیت را تمام فمن وفی منکم فاجره علی الله پس کسیکه وفا کرد این شرطها را از شما جزای ثواب آن بر خداست ومن اصاب من ذلک شیئا فعوقب به و کسیکه رسید او را ازین منهیات چیزی پس عقاب کرده شد بسبب آن فهو کفارته پس آن کفارت اوست ومن اصاب من ذلک شیئا فستره الله علیه و کسیکه رسید ازین منهیات چیزی پس پوشید او را خدا بر وی یعنی بر مردم ظاهر نکرد فذلک الیه ان شاء عذبه وان شاء غفر له پس آن امر او بخداست اگر خواست عذاب کند او را در روز قیامت **باب** ظهر المؤمن حمی الا فی حد او حق ذات مسلمان معصوم است از ایذا مگر در حد که شارع حکم کرده و در قصاص لازم شده **حدثنی** محمد بن عبد الله قال حدثنا عاصم بن علی قال حدثنا عاصم بن محمد عن واقد بن محمد قال سمعت ابی قال عبد الله رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی حجة الوداع گفت عبد الله بن مسعود فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در ایام حج وداع الا ای شهر تعلمونه اعظم حرمة فرمود که کدام ماه را میدانید که عظیم است

الجزء الثالث عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

چنین بینم اصحاب کهف را که زنده و بیدار گردانیم مر ایشان را بعد از آنکه در خواب داشتیم ایشان را دراز که گویا مرده اند ایشان اگر طلع میگردانیم ایشان را پهلوی راست و پهلوی چپ تا نگه دارد ایشان را از آنکه خاک ایشان را بخورد اکثر اهل تفسیر است و از روی اکثری علما مقصود ... لیس بر دو گوش ایشان پرده زدیم که آوازی بر گوش ایشان نمی رسید تا نشنوند آواز ها اشارت است بکریمه فضربنا علی آذانهم پس بیان کرد مراد از آن بقول ابن عباس نام لیس خواب کردند حتی یا عجیب میگویند اهل کتاب عدد اصحاب کهف را از گمان غیب چنانچه گفت در تفسیر آن لا یستبین لهم علم الله عدد بر ایشان که چقدر بودند قال مجاهد تقرضهم گفت مجاهد در تفسیر تقرضهم یعنی تترکهم یعنی وقتیکه غروب کند آفتاب میگذارد اصحاب کهف را جانب چپ چنانچه میل میکند از ایشان وقت طلوع بجانب راست مقصود عدم وصول گرمی آفتاب است زیرا چه باب کهف شمالی است مستقبل بنات نعش و تتمه کلام در تفسیر مذکور شد

تم الجزء الثالث عشر من شرح الاسلام ویتلوه الجزء الرابع عشر بعون الله العزیز العلام وتوفیقه

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

باب قصة اصحاب الرقیم حدیث الغار ذکر حدیث قصه اصحاب الغار که سه کس بودند از بنی اسرائیل که کرده آنرا البته قصه اصحاب کهف شاید بشعار آنکه رقیم مذکور در کریمه ان اصحاب الکهف والرقیم همین غار است مذکور و در حدیث چنانچه وارد شده در روایت بزار و طبرانی باسناد حسن از نعمان بن بشیر که وی شنید

از روی حرمت و عزت قالوا الا شهرنا هذا قال فای بلد هذا [illegible] البلد الحرام ای شهر است از روی حرمت و عزت

قالوا الا بلدنا هذا قال فای یوم هذا [illegible] فان الله تبارک و تعالی قد حرم علیکم دماءکم و اموالکم و اعراضکم [illegible] شمارا خون های شما و مالهای شما و آبروی شما الا بحقها کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا الا هل بلغت [illegible] ثلثا کل ذلک یجیبونه الا نعم قال ویحکم او ویلکم لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض [illegible]

باب اقامة الحدود والانتقام لحرمات الله در بیان بپا کردن حدها و انتقام گرفتن مر حرمتهای الٰهی را این کلام بیان و تفسیر کلام سابق است حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضی الله عنها قالت ما خیر النبی صلی الله علیه وسلم بین امرین الا اختار ایسرهما ما لم یاثم گفت عائشه مخیر کرده نشده است پیغمبر خدا از جانب حق میان دو امر مگر آنکه اختیار کرده آسان ترین آنها مادام که گناهی در آن نباشد اگر گوئی تخییر در دو امر که یکی از آن گناه باشد چگونه روا باشد [illegible] مراد از تخییر آنست که [illegible] ظاهر است و اگر از جانب خدا و مسلمانان باشد معنی آنست که [illegible] فاذا کان الاثم کان ابعدهما منه پس وقتی که بودی گناه بودی دورترین هر دو از آنحضرت والله ما انتقم لنفسه فی شیء یؤتی الیه قط حتی تنتهک حرمات الله فینتقم لله تا آنکه شکسته میشد حرامهائی که خدا منع کرده است پس انتقام میگرفت محض برای خدا

باب اقامة الحدود علی الشریف والوضیع در بیان اقامت کردن حدها بر بزرگان و کمینان حدثنا ابو الولید قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضی الله عنها ان اسامة کلم النبی صلی الله علیه وسلم فی امرأة مرویست از عائشه که اسامه بن زید سخن کرد در حق زنی که حدی بر وی واجب شده بود و آن فاطمه مخزومیه است فقال انما هلک من کان قبلکم انهم کانوا یقیمون الحد علی الوضیع ویترکون علی الشریف [illegible] اقامت میکردند حد بر کمینان و ترک میکردند بر اشراف والذی نفسی بیده [illegible] قسم بذاتی که من در دست قدرت اوست لو فاطمة فعلت ذلک لقطعت یدها اگر فاطمه زهرا رضی الله عنها کردی این کار هرآئینه بریدمی دست او را

باب کراهیة الشفاعة فی الحد اذا رفع الی السلطان ناخوش داشتن شفاعت در حد وقتی که رسانده شد بسوی سلطان حدثنا سعید بن سلیمان قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضی الله عنها ان قریشا اهمتهم المرأة المخزومیة التی سرقت مرویست از عائشه که غمگین کرده قریش در قصد آورده ایشان را زن مخزومیه که دزدی کرده بود یعنی خواستند که شفاعت کند کسی تا از دست بریدن باز آرند قالوا من یکلم رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند کیست که سخن کند رسول خدا [illegible] ومن یجترئ علیه الا اسامة حب رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی دلیری میکند بر شفاعت او مگر اسامه بن زید که محبوب رسول خدا است فکلم رسول الله پس سخن کرد در سول خدا فقال اتشفع فی حد من حدود الله پس فرمود آیا شفاعت میکنی تو در حدی از حدود خدا که واجب کرده اجرای آن ثم قام فخطب [illegible] و خطبه خواند فقال یا ایها الناس انما ضل من قبلکم انهم کانوا اذا سرق الشریف ترکوه پس فرمود ای مردم گمراه شده کسی که

[illegible]

متن عمر بن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بینا ثلثة نفر ممن کان قبلکم یمشون اذ اصابهم مطر فاووا الی غار [illegible] کسانیکه بودند پیش از شما میرفتند و در حدیث عقبة بن عامر نزد طبرانی در دعائیکه ثلثة نفر [illegible] اصابهم مطر تا آنکه رسید ایشان را باران فاووا الی غار پس آمدند ایشان بسوی غاری و پناه بردند بدان فانطبق علیهم پس بسته شد در غار برایشان فقال بعضهم لبعض انه والله لا ینجیکم الا الصدق پس گفتند بعضی از ایشان مر بعضی را تحقیق شان اینست سوگند بخدا نمی رهاند شما را مگر راست گوئی یعنی گم از اشیا و تحقیه هر دو روایت است فلیدع کل رجل منکم بما یعلم انه قد صدق فیه پس باید که دعا کند هر مرد از شما بوسیله عملی که میداند که تحقیق دی راست گفته است در آن و بر بیزکند از ذکر آن بدروغ فقال واحد منهم پس گفت یکی از ایشان اینچنین است در اکثر روایات و در روایت ابی ذر [illegible] وابی الوقت واحد منهم ساقط است اللهم ان کنت تعلم انه کان لی اجیر عمل لی علی فرق من ارز [illegible] اگر هست که میدانی تو که تحقیق بود مر مزدوری که عمل کرده بود برای من بر پیمانه خاص از برنج فرق بفتح فا و سکون را و فتح آن در آخر قاف پیمانه اهل مدینه که در آن سه صاع گنجد و بعضی شانزده رطل گویند و بعضی سیزده و پانزده و ارز بفتح همزه و ضم را و تشدید زا و معجمه و تخفیف آن [illegible] هر دو لغت [illegible] و لغت اول و سکون ثانی [illegible] همزه و نیز بنون بجای الف نیز آمده و لفظ ان کنت تعلم که موضوع برای شک است در وقوع علم با وجود آنکه مسلمان میداند قطعا که خدا دانا است بآن بنابر عدم اعتماد بر صلوح اعمال است مر قبول آن دا لیکه شاید قبول نباشد بنزد خدا گویا گفت اگر میدانی که این عمل در تمام آمده باعتبار رضای پس اجابت کن بدان مذهب و ترکه پس رفت و گذاشت مزد را و قبول نکرد چونکه دادم او را مزد تمام عمل او وی قریه آمد و خود طلب کرد در بعضی روایات آمده مراکار کران پس اجیر گرفتم بر واحد را از ایشان

بیش از شما بودند گر از تهمت کرامتها بودند یعنی ال وقتیکه دزدی کردی بزرگ ایشان ترک میمودند او را واجرای حد میکردند و اذا سرق الضعیف فیهم اقاموا علیه الحد و دروقتی که دزدی کردی ناتوانی که در میان بودی اقامت حد میکردند بروی وایم الله لو ان فاطمة بنت محمد سرقت لقطع محمد یدها و بخدا سوگند اگر فاطمه دختر محمد دزدی کردی هر آینه ببریدی محمد دست او را **باب** قول الله تعالی والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما در بیان قول خدا مرد دزد و زن دزد که دزدی کنند پس ببرید دست آنها و چیکه قطع و در بیان آنکه چند مال که بدزدد قطع دست باید کرد و قطع علی من الکف و برید علی بن ابی طالب رضی الله عنه دست دزد از کف و قال قتادة فی امرأة سرقت فقطعت شمالها و گفت قتاده در حق زنی که دزدی کرده بود و دست قطع کرده شد دست چپ او لیس الا ذلک و در مالیکه نبود آن را مگر همین دست چپ در خلقت یا آنکه بریده باشد دست راست او قتی دیگر جمهور بر آنند که اول چیزیکه بریده شود از سارق دست یمین است لقراءة ابن مسعود شاذة فاقطعوا ایمانهما و قراءة شاذة که بجز احد در احتجاج بآن چنانکه ظاهر از این قول قتاده است اگر چپ باشد قصاص واجب میشود بر قاطع و اگر از روی خطا باشد واجب دیت است چنانکه مذهب امام ابو حنیفه رحمة الله تعالی علیه است

حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب عن عمرة عن عائشة رضی الله عنها قال قال النبی صلی الله علیه واله وسلم تقطع الید فی ربع دینار فصاعدا گفت عائشه فرموده است پیغمبر خدا قطع کرده میشود دست دزد در ربع دینار که دزدیده باشد و زیاده بران تابعه عبد الرحمن بن خالد وابن اخی الزهری ومعمر عن الزهری متابعت کرده است ابراهیم بن سعد را عبد الرحمن بن خالد و برادرزاده زهری و معمر از زهری **حدثنا** اسمعیل بن ابی اویس عن ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر و عمرة روایت کرده است ابن شهاب از عروه و عمره عن عائشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه وسلم قال تقطع ید السارق فی ربع دینار **حدثنا** عمران بن میسرة قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا الحسین عن یحیی بن ابی کثیر عن محمد بن عبد الرحمن الانصاری عن عمرة بنت عبد الرحمن حدثته ان عائشة رضی الله عنها حدثتهم عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال تقطع الید فی ربع دینار ابن عمره دختر عبد الرحمن تابعیه است در کنار عائشه تربیت او بوده روایت کرده است از وی احادیث بسیار **حدثنا** عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا عبدة عن هشام بن عروة عن ابیه قال اخبرتنی عائشة رضی الله عنها گفت عروه خبر داده مرا عائشه ان ید السارق لم تقطع علی عهد النبی صلی الله علیه واله وسلم دست سارق بریده نشده است در زمان پیغمبر خدا الا فی ثمن مجن حجفة او ترس مگر در بهای سپر حجفه بهای مهمله و جیم و فاء هر سه مفتوح عطف بیان مجن است یعنی درقه که از چوب و پوست میسازند و چرم گردان گیرند او ترس شک راوی است عطف بر حجفه است و آن بضم تاء و سکون راء و سین مهمله نزد یک بمعنی حجفه است **حدثنا** عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا حمید بن عبد الرحمن قال حدثنا هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها مثله یعنی عثمان شیخ مولف باسنادی که دارد مثل این حدیث نقل کرده **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها قالت لم تکن تقطع ید السارق فی ادنی من حجفة او ترس گفت عائشه نبوده که بریده شود دست دزد در کمتر از بهای حجفه یا ترس کل واحد منهما ذو ثمن رواه وکیع وابن ادریس عن هشام عن ابیه مرسلا هر یکی از این دو سپر بهای دارد و در بعضی روایات کان کل واحد منهما ذو ثمن بر این تقدیر در کان ضمیر شان اعتبار باید کرد **حدثنا** یوسف بن موسی قال حدثنا ابو اسامة قال هشام بن عروة اخبرنا عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها قالت لم تقطع ید السارق فی عهد النبی صلی الله علیه واله وسلم فی ادنی من ثمن المجن ترس او حجفة وکان کل واحد منهما ذا ثمن رواه وکیع وابن ادریس عن هشام عن ابیه مرسلا یعنی عروه پدر هشام رفع نکرده و نرسانده

الجزء الثالث عشر من شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

حکم میکنم در ان بهر چه خواهم پس ناخوش شد مزدور و گذاشت مزد را فانی عمدت الی ذلک الفرق فزرعته و تحقیق من قصد کردم بهای آن پیمانه مزدوری پس کاشتم آن را فصار من امره انی اشتریت منه بقرا پس گشت در کار از انجمله کار آن پیمانه اینکه تحقیق من خرید کردم از ان حاصل گاو ان را ثم اتانی یطلب اجره و تحقیق آن مزدور آمد مرا بجائیکه طلب میکرد مزد خود را فقلت له اعمد الی تلک البقر فسقها پس گفتم مر او را قصد کن بسوی آن گاوان پس بران ورا فقال لی انما لی عندک فرق من ارز پس گفت جز این نیست مرا نزد تو مگر پیمانه از برنج فقلت له اعمد الی تلک البقر فانها من ذلک الفرق پس گفتم مر او را برو بسوی آن گاوان که از حاصل از ان پیمانه است فساقها پس راند و برد آنها را فان کنت تعلم انی فعلت ذلک من خشیتک ففرج عنا پس اگر هستی که بدانی که من کرده ام آن را از ترس تو پس بگشا از ما این تنگی را فانساحت عنهم الصخرة پس شگافته شد و باره گشاده از ایشان آن سنگ تا آنکه دیدند دشت را فانساخت بتا و بجیم و لیست بمعنی مذکوره و آنکار کرده آن را خطابی چه انساخ بمعنی غایب است و گفته صواب بحاء مهمله است یعنی انتسع و از ان است ساحة الدار یعنی کشادگی سرای و آمده انصاخ بصاد بجای سین میگویند در شرق و شیکه بشکافد از خود و پراگنده گردد و تصحیح کرده مثلا فی خارمیه یعنی مذکور باعتبار آنکه سین بدل است از صاد و لساکه صاد قلب کرده میشود بسین معجوما با هم بین مخرج و نحوه فقال

نصرت حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك بن انس عن نافع مولى عبد الله بن عمر عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما
ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قطع في مجن ثمنه ثلثة دراهم حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا جويرية
عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قطع النبي صلى الله عليه وسلم في مجن ثمنه ثلاثة دراهم حدثنا مسدد
قال حدثنا يحيى عن عبيد الله قال حدثني نافع عن عبد الله رضي الله عنه قال قطع النبي صلى الله عليه
وآله وسلم في مجن ثمنه ثلثة دراهم حدثنا ابراهيم بن المنذر قال حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا موسى
بن عقبة عن نافع ان عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال قطع النبي صلى الله عليه وآله وسلم يد السارق
في مجن ثمنه ثلثة دراهم تابعه محمد بن اسحق وقال الليث حدثني نافع قيمته حدثنا موسى بن اسمعيل
قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الاعمش قال سمعت ابا صالح قال سمعت ابا هريرة رضي الله
عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعن الله السارق يسرق البيضة فتقطع يده ويسرق
الحبل فتقطع يده فرمود پيغمبر خدا لعنت كناد خدا دزد را كه ميدزدد تخم مرغ پس بريده شود دست او وميدزدد
ريسمان را پس بريده بود دست او ودرين حديث دليل است در لعنت كردن غير معين من العصاة و لعنت كردن
جائز است لعنت معين نيز پيش از حد **باب** توبة السارق حدثنا اسمعيل بن عبد الله قال حدثني ابن
وهب عن يونس عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم
قطع يد امرأة مرويست از عائشه كه تحقيق امر كرد پيغمبر خدا بريدن دست زنى قالت عائشة وكانت تأتي
بعد ذلك فارفع حاجتها الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم گفت عائشه وبود آن زن مى آمد بعد
پس رفع ميكردم حاجت خود را بسوى پيغمبر خدا فتابت پس توبه كرده بود وحسنت توبتها و نيك شد توبه
آن و مقبول بود حدثنا عبد الله بن محمد الجعفي قال حدثنا هشام بن يوسف قال اخبرنا معمر عن الزهري
عن ابي ادريس الخولاني عن عبادة بن الصامت رضي الله عنه قال بايعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في
گفت عباده بيعت كردم رسول خدا را در ميان جمعى فقال ابايعكم على ان لا تشركوا بالله شيئا پس فرمود بيعت
ميكنم شما را برآنكه شريك نسازيد بخدا چيزى را ظاهر است كه اين تجديد بيعت است ولا تسرقوا ولا تزنوا ولا تقتلوا
اولادكم و دزدى نكنيد و زنا نكنيد و نكشيد اولاد خود را ولا تأتوا ببهتان تفترونه بين ايديكم وارجلكم
و نياوريد بهتان را كه افترا كنيد ميان دستهاى خود و پاهاى خود يعنى افترا كنيد پيش خود ولا تعصوني في معروف و نافرمانى نكنيد مرا در امر
معروف ومقرر است از احكام شرع ... فمن وفى منكم فاجره على الله ...
ومن اصاب من ذلك شيئا فاخذ به في الدنيا ... ومن ... فستره الله ...
... ان شاء عذبه وان شاء غفر له ...
... قال ابو عبد الله ...
... وكل محدود كذلك اذا تاب قبلت شهادته ...

تم الجزء السابع والعشرون ويتلوه الثامن والعشرون بعون الله الباري

كه هيچ دزد ... دست بريده نشود
... اگر ... دست ... يعنى ...
... پس ...
... دست ...
... و ... انشان ...
... پس ... خود
... فرد ... كردن ...
... پس ...
... كه ...
... كردم ... پس ...
... اين سنگ را ...
... پس ... و ... شد ...
آن سنگ ... بسوى آسمان فقال
... پس گفت ... اللهم ان
... كانت لي ابنة عم من احب الناس
... اگر ... كه ... بود مرا
دختر ... از دوست ترين مردم بسوى من
... عن نفسها ...
آن دختر ... خواستم ...
... پس
... اگر ...
و ... دينار ... پس ... كردم
آن دينار ...
پس ... دينار ...
دينار ...
...
... پس ...
آن براى ... گفت ...
...
... آن ...
...
...
...
من كردم ... پس ...
اين سنگ ... پس كشاد
خدا ... آن سنگ را ... ايشان ...

العشرون ... السابع و ... تم

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب المحاربين من اهل الكفر والردة

در بيان جنگ كنندگان از كافران و مرتدان **باب** قوله تعالى انما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله
و بيان اين آيت كه در شان كافران واقع شده يس چيست جزاى كسانيكه محاربه كنند خدا را و رسول خدا را تتمه آيت
اين است ويسعون في الارض فسادا ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم وارجلهم وسعى ميكنند در زمين فساد جزاى ايشان
آنست كه بكشند آنها را و بردار كشند يا بريده شود دستهاى ايشان و پاهاى ايشان من خلاف يعنى دست راست
ببرند و پاى چپ يا دست چپ و پاى راست ظاهر لفظ مولف اينست كه آيه كريمه در باب كافران نازل شده است
و جمهور مفسران گفته اند كه در شان قطاع طريق واقع است **حدثنا** على بن عبد الله قال حدثنا الوليد بن
مسلم قال حدثنا الاوزاعي قال حدثني يحيى بن ابي كثير قال حدثني ابو قلابة الجرمي عن انس رضي الله عنه قال قدم
على النبي صلى الله عليه وسلم نفر من عكل گفت انس آمدند بر پيغمبر چند كس از قوم عكل بضم عين مهمله و سكون كاف فاسلموا
فاجتووا المدينة پس اسلام آوردند و رسيد ايشان را جوار مدينه جوى بجيم و واو نام بيمارى است كه شايع بود
در مدينه يعني ناخوش داشتند اقامت بمدينه و فتي كه دراز ميگشت اقامت بمدينه فقال لهم ان تاتوا ابل الصدقة
پس فرمود ايشان را اينكه بيايند شتران صدقه را فيشربوا من ابوالها والبانها پس بنوشند از شيرهاى ايشان و بولهاى
آنها ففعلوا پس آنچنانكه فرموده بود كردند فصحوا پس صحت يافتند فارتدوا و قتلوا رعاتها واستاقوا پس مرتد
شدند پس كشتند چرانندها را وبدر بردند شتران را فبعث في آثارهم پس برانگيخت آنحضرت جمعى را در پى آنها فاتي بهم
پس آورده شدند آنها فقطع ايديهم وارجلهم پس بريده شدند دستهاى آنها و پاهاى آنها
وسمل اعينهم و كور كرده ميل گرم كشيد در چشمهاى آنها قيل فقؤوا بالشوك ثم لم يحسمهم حتى ماتوا پس تر
داغ كرد آنها را تا آنكه مردند حسم يعني داغ كردن است در رگ حيات تا قطع خون كند **باب** لم يحسم النبي صلى الله
عليه وآله وسلم المحاربين من اهل الردة حتى هلكوا داغ نكرد پيغمبر خدا انجماعه كه محاربه كردند از اهل ردت
تا آنكه هلاك شدند و اينهمه جزاى قتل آنها بود كه براعيان آنحضرت كرده بودند بعضى گويند كه اين جزا از روى سياست
بود بعد از آنكه آيت حدود نازل شد منسوخ شد **حدثنا** محمد بن الصلت ابو يعلى قال حدثنا الوليد
قال حدثني الاوزاعي عن يحيى عن ابي قلابة عن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم
قطع العرنيين ولم يحسمهم حتى ماتوا عرنيين منسوب است بعرينه **باب** لم يسق المرتدون المحاربون حتى ماتوا
در بيان آنكه آب داده نشدند اين مرتدان محارب تا آنكه مردند **حدثنا** موسى بن اسمعيل عن وهيب عن
ايوب عن ابي قلابة عن انس رضي الله عنه قال قدم رهط من عكل على النبي صلى الله عليه وسلم كانوا
في الصفة گفت انس آمدند قومى از عكل بضم مهمله و سكون كاف نام قبيله ايست نزد رسول خدا بودند در اهل صفه
بضم مهمله و تشديد فا جايى بوده در مسجد نبوى مسكن فقراى اين خانه [illegible] فاجتووا المدينة پس مكروه شد ايشان را ساكن شدن

الجزء الثامن والعشرون

تقول بيننا امرأة ترضع ابنها اذ مر بها راكب وهى ترضعه آنكه زنى از بنى اسرائيل شير ميخورانيد پسر خود را ناگاه گذشت بآن زن سوارى خوش لباس و خوش هيئت در حاليكه وى شير ميخورانيد فقالت اللهم لا تمت ابني حتى يكون مثل هذا پس گفت آن زن خداوندا ممران پسر مرا تا آنكه باشد وى مانند اين سوار فقال اللهم لا تجعلني مثله پس گفت آن پسر خداوندا مگردان مرا مانند آن ثم رجع في الثدي پس باز گشت پسر بخوردن شير در پستان و محمول بامرأة تجرر و تلعب بها و گذرانيده شد بران زن زنى ديگر را كه كشيده و بازى كرده ميشد بوى كنايت از ابتذال اوست و اين را كه گذشته واقع بود بقرينه روايت باب قوله واذكر في الكتاب مريم اذ انتبذت فقالت اللهم لا تجعل ابني مثلها پس گفت آن شير دهنده خداوندا مگردان پسر مرا مانند اين زن كه مرور كرده فقال اللهم اجعلني مثلها پس گفت پسر خداوندا بگردان مرا مانند اين زن فقال پس گفت پسر در وجه دعا بر خلاف ظاهر اما الراكب فانه كافر اما سوار پس تحقيق وى كافر است يعني بايد مشابهت وى رغبت كرد و اما المرأة فانهم يقولون لها تزني اما آن زن پس تحقيق مردم ميگويند او را كه زنا ميكنى و دشنام ميدهند چنانكه بدان عادت است وتقول و ميگويد آن زن حسبي الله بس است مرا خدا و در استعانت نظر وى منحصر است بخدا ويقولون لها تسرق و ميگويند او را كه دزدى ميكنى وتقول حسبي الله و ميگويد بس است مرا خدا پس ترك در اغلاق باين چنين بايد خواست **حدثنا** سعيد بن تليد بفتح فوقيه و كسر لام ابو عثمان يعني مصرى كه از افراد مولف است قال حدثنا ابن وهب عبد الله مصرى قال اخبرني جرير بن حازم عن ايوب عن محمد بن سيرين عن ابي هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم بينما كلب يطيف بركية كاد يقتله

مدینه از بیماری که از هوای مدینه رسیده بود دیبودوانا متهمه نثت قالوا یا رسول الله ابغنا رسلا پس گفتند ای رسول خدا طلب کن برای ما شیر که علاج ایشه بیماریست رسل بکسر را و سکون سین مهمله یعنی لبن است قد یابه لکوالاان تلحقوا بابل رسول الله فرمود نمی یابم برای شما مدد مگر آنکه لاحق شوید بشتران رسول خدا که در شتران صدقه‌اند فاتوها فشربوا من ابوالها والبانها پس آمدند آنجا و نوشیدند از شیرهای شتران و بولهای آنها حتی صحوا وسمنوا تا آنکه صحت یافتند و فربه شدند فقتلوا الراعی واستاقوا الذود پس کشتند راعی را و راندند شتران نای النبی صلی الله علیه واله وسلم النعم پس آمد پیغمبر خدا را فریاد آنها فبعث الطلب فی آثارهم پس فرستاد آنحضرت طالبان را در پی آنها طلب بدو فتح جمع طالب است چنانکه صحب جمع صاحب فما ترجل النهار حتی اتی بهم پس بلند نشده روز تا آنکه آورده شدند آنها ترجل لفظ ماضی است از ترجل مراد و رحیم فامر بمسامیر فاحمیت پس امر کرد که بیارید میخها آهنی پس گرم کرده شدند فکحلهم پس کشیدند در چشم آنها وقطع ایدیهم وارجلهم و برید دستها آنها و پاهای آنها و ما حسمهم و داغ نکرد مواضع قطع دست و پای آنها تا خون بسته شود ثم القوا فی الحرة پس انداخته شدند در گرمای آفتاب یستسقون فما سقوا حتی ماتوا طلب آب میکردند پس آب داده نشدند تا که مردند قال ابو قلابة سرقوا وقتلوا وحاربوا الله ورسوله گفت ابو قلابه اینها جمعی بودند که دزدی کردند و کشتند و محاربه کردند خدا را و رسول خدا را بنافرمانی که کرده بودند

باب سمر النبی صلی الله علیه واله وسلم اعین المحاربین

در بیان کور کردن پیغمبر خدا چشمهای محاربان را سمر بفتح سین مهمله و میم و در بعضی نسخ سمل بلام مراد از آن راست بر دو بعضی فقو است یعنی کور کردن چشم حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا حماد عن ایوب عن ابی قلابة عن انس بن مالک رضی الله عنه ان رهطا من عکل او قال من عرینة مروی است از انس بن مالک که بتحقیق قومی از قبیله عکل یا گفت از عرینه شک راویست ولا اعلمه الا قال من عکل و نمیدانم انس را مگر گفت الا من عکل قدموا المدینة آمدند بمدینه فامر لهم النبی صلی الله علیه واله وسلم بلقاح پس امر کرد حکم برای آنها بلقاح بکسر لام یعنی شتر شیردار و بودند باز رده نفر از ابل شیردار و نفر همراه جوحیش توامر ان یخرجوا فیشربوا من البانها وابوالها وامر کرد ایشان که بیرون روند پس بنوشند از شیرهای آنها و بول آنها فشربوا حتی اذا برءوا پس نوشیدند شیر آنها تا که صحت یافتند قتلوا الراعی واستاقوا النعم کشتند چرانده را و راندند چارپایان را و بردند فبلغ ذلک النبی صلی الله علیه واله وسلم غدوة پس رسید این خبر پیغمبر خدا را در صباح آن روز فبعث الطلب فی اثرهم پس فرستاد آنحضرت جماعتی را در پی آنها فما ارتفع النهار حتی جیء بهم پس بلند نشده بود روز تا وقتی که آورده شد آنها را فامر بهم فقطع ایدیهم وارجلهم پس امر کرد با ایشان پس بریده شد دستهای آنها و پاهای آنها و سمر اعینهم میخ زده شد در چشمهای آنها فالقوا بالحرة پس انداخته شدند بحره و نام جائیست در حوالی مدینه با سنگلاخ یستسقون فلا یسقون طلب آب خوردن میکردند پس نمیدادند آب خوردن را قال ابو قلابة هؤلاء قوم سرقوا وقتلوا وکفروا بعد ایمانهم وحاربوا الله ورسوله گفت ابو قلابه اینها قومی بودند که دزدی کردند و کشتند و کافر شدند بعد از ایمان و جنگ کردند خدا را و رسول خدا را و قصه آنها پیش از نزول حدود و نهی از مثله بود و کرد آنحضرت آنچه کرد از روی قصاص و بیش از نهی از قصاص و بعضی گفته اند که پیش از نهی از مثله بود

مرد و لیکن ساقی در اینجا مرد دست نالهای یهود قصه است حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن انه سمع معاویة بن ابی سفیان عام حج شنید حمید بن عبد الرحمن معاویه را سالی که حج گذارد معاویه علی المنبر یعنی که معاویه بر منبر پیغمبر خدا بود صلی الله علیه وسلم بر منبر بیت (؟) و یک دامن آخر حج بود که گذارد فتناول قصة من شعر کانت فی یدی حرسی پس گرفت معاویه موی پیشانی یا از موی که بود در دو دست یا سانی مراد پاره از موی است که جمع کنند آن را برای وصل با موهای دیگر تا خوشنما گردند حرسی منسوب بحرس که آن واحد حراس است فقال یا اهل المدینة این علماؤکم پس گفت معاویه ای مردم مدینه کجا اند دانایان و اهل علم از شما که منع نمیکنند شما را ازین امر که پیوند کردن موی است با موی دیگر سمعت النبی صلی الله علیه وسلم ینهی عن مثل هذا شنیدم آنحضرت را که منع میکرد از مانند این مجموعه موها که پیوند کنند آن را و یقول انما هلکت بنو اسرائیل حین اتخذ هذا نساؤهم و میفرمود هلاک نشدند بنو اسرائیل مگر وقتی که عادت گرفتند این مجموعه موها را زنان ایشان و در کتاب اللباس بیاید حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنی ابراهیم بن سعد عن ابیه سعد بن ابراهیم عن عبد الرحمن بن عوف عن ابی سلمة عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انه قد کان فیما مضی قبلکم من الامم محدثون بفتح و تشدید دال مهمله فرمود تحقیق شأن اینست بودند در امتهای گذشته پیش از شما از امتها از بنی اسرائیل محدثان یعنی ملهمان بصواب گویا سخن کرده شده‌اند بمان از غیب وانه ان کان فی امتی هذه منهم فانه عمر بن الخطاب و تحقیق شأن اینست که اگر باشد در این امت من از محدثان کسی پس تحقیق آن کس عمر است یعنی اگر چنین کسی در دیگر امت باشد پس وی عمر است

باب فضل من ترك الفواحش در بیان فضیلت کسی که ترک کرده است گناهان را حدثنا محمد بن سلام قال اخبرنا عبد الله عن عبید الله بن عمر عن خبیب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال سبعة یظلهم الله یوم القیامة فی ظله روایت کرده است ابو هریره از پیغمبر خدا فرمود هفت کس اند که سایه میکند ایشان را خدا در روز قیامت در سایهٔ رحمت خود یوم لا ظل الا ظله روزیکه سایه نیست مگر سایهٔ او گفته اند مراد سایهٔ عرش است و اضافت برای تشریف است گفته میشود فلان در سایهٔ فلان است یعنی در حمایت اوست امام عادل امامیست عدالت پیشه و شاب نشأ فی عبادة الله و جوانی که نشو و نما یافته جوانی او در عبادت خدا و رجل ذکر الله فی خلاء ففاضت عیناه و مردیست که یاد کرده خدا را در خلوت پس ریخت اشک هر دو چشم او از درد محبت حق و رجل قلبه معلق فی المسجد و مردیست که دل او آویخته است بمسجد بدون عبادت و رجلان تحابا فی الله و دو مردی که دوستی دارند یکدیگر محض برای خدا منزه از اغراض دنیوی یعنی منشار دوستی او همین است که دوست خداست و مطیع و منقاد اوامر و مناهی اوست تعالی شانه ظاهر آنست که این دو مرد را دو نفر اعتبار کنند و باین حساب زیاده از هفت خواهد بود ولیکن چون هر دو کس یک شان دارند یک نفر شمار کردند و رجل دعته امرأة ذات منصب وجمال الی نفسها قال انی اخاف الله و مردیست که طلبید او را زنی که صاحب شانی و حسنی است بسوی خود گفت بتحقیق میترسم از خدا و باین ترس خدا ترک زنا کرد و صاحب شان بودن نیز تهیج شهوت است و با اینهمه از ترس خدا خود را از شهوت رانی باز داشتن موجب کمال ترین است و مستوجب تمام رحمت الهی است و رجل تصدق فاخفی حتی لا تعلم شماله ما صنعت یمینه و مردیست که صدقه کرد و لیس پنهان کرد تا آنکه نمیداند دست چپ او چیزی را که کرده است دست راست او و این مبالغه است در اخفای صدقه که موجب اخلاص و زین عبادت است حدثنا محمد بن ابی بکر قال حدثنا عمر بن علی ح وحدثنی خلیفة قال حدثنا عمر بن علی قال حدثنا ابو حازم عن سهل بن سعد الساعدی رضی الله عنه قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم من توکل لی ما بین رجلیه وما بین لحییه فرمود پیغمبر خدا کسیکه کفیل و ضامن شود مرا چیزی که میان دو پای اوست و میان دو استخوان کلهٔ اوست یعنی محفوظ دارد فرج را از زنا و زبان را نگهدارد که تکلم نکند ناسزا توکلت له بالجنة ضامن میشوم من مر او را به در آمدن او به بهشت مناسبت این حدیث بمفهوم کتاب که محاربه است بخدا و رسول خدا آن تواند بود که ارتکاب معاصی محاربه است بخدا و رسول خدا باب اثم الزناة در بیان گناه زنایان و قول الله تعالی ولا یزنون ولا تقربوا الزنا انه کان فاحشة وساء سبیلا در بیان قول خدا نمیکنند و نزدیک نیائید زنا را بتحقیق هست زنا گناهی و بدست از روی طریق خدا حدثنا داؤد بن شبیب قال حدثنا همام عن قتادة قال اخبرنا انس رضی الله عنه قال لاحدثنکم حدیثا لا یحدثکموه احد بعدی گفت هر آئینه حدیث میکنم شمارا حدیثی که حدیث نکرده است شمارا آن حدیث احدی پس از من بجهت آنکه انس آخر کسی از صحابه است که مرده اند ببصره و این کلام او باهل بصره است سمعته من النبی صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم آن را از پیغمبر خدا یقول لا تقوم الساعة فرمود قایم نمیشود ساعت یعنی قیامت این کلام تمام نیست درین نسخه که در پیش داریم اینچنین است ظاهر از قلم

كتاب الانبياء

عقبة بن لوئی است که قبیله الیست کلان عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة وتسعین انسانا بود در بنی اسرائیل مردی که کشت نود و نه آدمی را توجه مسائل پسر مرد آمد که بپرسد دانائی را از توبه و استقفال خود ثم خرج یسأل فأتی راهبا فسأله پس آمد راهبی را پس پرسید او را از حکم آن و درین اشعار است بآنکه این ماجرا بعد از زمان عیسی بوده باشد اتباع اتباع اوست علیه السلام راهب پارسای ترسایان فقال له هل من توبة پس گفت مر آن راهب را آیا هست حاصل از توبه مرا ازین قدر قتلها قال لا گفت راهب نیست ترا از توبه فتوی داد بدان بغلبه عادت واستبعاد صحت توبه ازین وقائع عظیمه آنکه حاصل گشت قاتل را یأس از رحمت و باعث شد او را به مزید جرأت فقتله پس کشت راهب را نیز وجعل یسأل و گشت که سوال میکرد مردم را از عالمترین روی زمین تا او را برسد فقال له رجل ائت قریة کذا و کذا پس گفت مر او را مردی بیا قریه چنین و چنین که دران جا مردان اند که عبادت میکنند خدا را پس عبادت کن خدا را با ایشان چنانکه در روایت مسلم است در طریق هشام و در بعضی روایات آمده که در وی عالمی است فادرکه الموت پس دریافت او را مرگ و در روایت مسلم آمده پس روانه گشت تا آنکه چون نصف راه شد آمد او را مرگ فناء بصدره نحوها پس میل کرد آنمرد بسینهٔ خود جانب آن قریه در مبادی مرگ بتکلف سینه را آنجا نب کشیده رفت تو میل کردن و گرانی برخاستن یعنی تا بی تقدیم همزه بر الف حکایت کرده یعنی دور شد از زمینی که جا آمده از آن فاختصمت فیه ملائکة الرحمة وملائکة العذاب پس

جزوی ازین انداده است وانما قال من اشراطها لشا ئة ودیا آنکه فرموده از علامتهای قیامت این است
شک را یست آن یرفع العلم ویظهر الجهل یعنی برداشته میشود علم و ظاهر میشود جهل ویشرب الخمر ویظهر الزنا
وخورده میشود شراب وزنا ظاهر کرده میشود مراد کثرت شراب خواری وزناست ویقل الرجال ویکثر النساء
وکم میشوند مردان وبسیار میشوند زنان حتی یکون لخمسین امرأة القیم الواحد تا آنکه میباشد مر پنجاه زن را یک مرد
کاربرآر امیدار حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا اسحٰق بن یوسف قال اخبرنا الفضیل بن غزوان عن عکرمة
عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یزنی العبد حین یزنی وهو
مؤمن ولا یسرق حین یسرق وهو مؤمن ولا یشرب حین یشرب وهو مؤمن ولا یقتل وهو مؤمن یعنی
این اقوال کرر بوضوح پیوسته است قال عکرمة قلت لابن عباس کیف ینزع الایمان منه گفت عکرمه
ابن عباس را چگونه کشیده میشود ایمان از وی قال هٰکذا وشبک بین اصابعه ثم اخرجها گفت چنین و
در آورد میان انگشتهای هر دو دست پستر بیرون آورد انگشتها را فان تاب عاد الیه هٰکذا وشبک بین
اصابعه یعنی اگر توبه کرد عود میکند ایمان بسوی او چنین وباز در آورد انگشتها در یکدیگر در احادیث دیگر مؤلف
بر آورده که دور کرده میشود از وی نور ایمان ونیز گفته نفی ایمان کامل کرده است ونیز از ابن عباس آورده که این
کارهای شنیع میکند ایمان ازین بر می آید وچون ظله بر وی میباشد بعد از آنکه فارغ میشود باز میرسد آید در دل اگر
جمع وتطبیق درین معانی نزد اهل ادراک دور نخواهد بود حدثنا آدم قال حدثنا شعبة عن الاعمش عن
ذکوان عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا یزنی الزانی حین یزنی
وهو مؤمن ولا یسرق حین یسرق وهو مؤمن ولا یشرب حین یشربها وهو مؤمن والتوبة معروضة
بعد وتوبه عرض کرده شده است بر مرتکب این کارها بعد ازین یعنی باب توبه کشاده است بر وی حدثنا عمرو
بن علی قال حدثنا یحیٰی قال حدثنا سفیان قال حدثنی منصور وسلیمان عن ابی وائل عن ابی میسرة
عن عبد الله رضی الله عنه قال قلت یا رسول الله ای الذنب اعظم گفت عبد الله گفتم ای رسول خدا
کدام گناه عظیم تر است قال ان تجعل لله ندا وهو خلقك فرمود اینکه گردانی مر خدا را شریک وحال آنکه پیدا
کرده است ترا قلت ثم ای قال ان تقتل ولدك من اجل ان یطعم معك گفتم پستر کدام گناه عظیم تر است
فرمود اینکه بکشی فرزند خود را از جهت که طعام میخورد با تو قلت ثم ای قال ان تزانی حلیلة جارك گفتم پستر کدام
گناه بزرگتر است فرمود اینکه زنا کنی بزن حلال همسایه خود را قال یحیٰی واخبرنا سفیان قال حدثنی واصل
عن ابی وائل عن عبد الله قلت یا رسول الله مثله روایت کرده است از عبد الله گفتم ای رسول خدا صلی الله
علیه وسلم انتها این حدیث مذکور قال عمرو فذکرته لعبد الرحمٰن بن مهدی گفت عمرو پس ذکر کردم این حدیث را مر
عبد الرحمٰن بن مهدی را وکان حدثنا عن سفیان عن الاعمش ومنصور وواصل عن ابی وائل عن ابی میسرة
قال دعه دعه یعنی ترک کن این اسناد را که نیست درو ذکر ابی میسرة وما صل این حدیث آنست
که ابو وائل اگرچه بسیار روایت کرده است از عبد الله این حدیث را روایت نکرده است از عبد الله
اگر گوئی چگونه رواست این طعن با آنکه بسیار است روایت ابی وائل از عبد الله گوئیم طعن

كتاب الانبياء

ان بما عدی ازین فرست دبسوی این قریه که
برآمده بود انان دور شو ازین مرد وقل در
فرمود خدا تعالی فرشتگان را یا گفت آن
فرشته که بصورت آدمی آمده قیسوا ما بینهما
اندازه کنید در پیمایید مسافتی را که میان
این دو قریه است نسبت بآن مرد که کدام از وی
در نزدیک تر هست فوجد الی هٰذه اقرب
بشبر پس یافته شد آن مرده بسوی این قریه
مقصود وی نزدیک تر بیک بدست پس متعهد
گشتند او را ملائکه رحمت فغفر له پس آمرزیده
شد مر او را و در حدیث مشروعیت توبه است
از جمیع کبائر حتی اگر از قتل نفس نیز اگرچه عدد
کثیر باشد وحمل کرده شود بر آنکه خدا تعالی
اگر قبول کند توبه قاتل را متعهد گردد بخشنود
خصم وی راضی سازد او را هرچون که خواهد
حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا
سفیان بن عیینة قال حدثنا ابو الزناد عن
الاعرج عن ابی سلمة عن ابی هریرة قال صلی
رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوٰة الصبح
گذارد آنحضرت نماز فجر را ثم اقبل علی الناس
بوجهه فقال پستر پیش آورد بر مردم جانب
روی مبارک خود را پس فرمود بینا رجل
یسوق بقرة در اثنای آنکه مردی در بنی
اسرائیل میراند گاوی را اذ رکبها فضربها
ناگاه سوار شد آنرا پس زد فقالت انا لم
نخلق لهٰذا پس گفت آن گاو بگویائیدن
پروردگار تعالی او را تحقیق ما آفریده نشده
ایم برای سواری انما خلقنا للحرث آفریده
شده ایم ما مگر برای کشت کار فقال الناس
سبحان الله بقرة تکلم پس گفتند مردم پاکست
خدا از هر نقصان این گاو سخن میکند
بقدرت وی تعالی فقال فانی اومن بهٰذا
انا وابو بکر وعمر فرمود پس تحقیق من ایمان
می آرم باین خبر تکلم من وابو بکر وعمر وما
هما ثم ابو سلمه گوید خبر نشد ابو بکر وعمر در آن جا که

نکرده است لیکن اراده کرده است ترجیح طریق فاسیده انانکه موافقت دارد با کتر **باب** رجم المحصن در بیان سنگسار کردن محصن بکسر صاد و فتح آن محصن آنرا گویند که جماع کرده باشد بنکاح صحیح زن باشد یا مرد وقال الحسن من زنی باختہ حد الزانی و گفت حسن بصری کسی که زنا کرده بخواهر خود حد او حد زانی ست که زنا کرده باشد باجنبیه **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا سلمة بن كهيل قال سمعت الشعبي يحدث عن علي رضي الله عنه حين رجم المرأة يوم الجمعة گفت شعبه حدیث کرد مرا سلمه گفت شنیدم شعبی را که حدیث میکرد از علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنه هنگامی که رجم کرد زنی را روز جمعه فقال قد رجمتها بسنة رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت رجم کردم او را موافق طریقه رسول خدا **حدثنا** اسحق قال حدثنا خالد عن الشيباني قال سألت عبد الله بن ابي اوفى رضي الله عنهما گفت شیبانی پرسیدم عبد الله بن ابی اوفی را رضی الله عنهما هل رجم رسول الله صلی الله علیه واله وسلم آیا رجم کرده است رسول خدا قال نعم گفت آری و از انجمله که شهرت دارد رجم ماعز است قلت قبل سورة النور ام بعد قال لا ادري گفتم پیش از نزول سورهٔ نور یا بعد از آن گفت نمیدانم **حدثنا** محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يونس عن ابن شهاب قال حدثني ابو سلمة بن عبد الرحمن عن جابر بن عبد الله الانصاري رضي الله عنهما ان رجلا من اسلم اتى رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فحدثه انه قد زنى روایت است از جابر بن عبد الله انصاری که مردی از قبیلهٔ بنی اسلم آمد نزد رسول خدا پس گفت که تحقیق وی زنا کرده است فشهد على نفسه اربع شهادات پس گواهی داد یعنی اقرار کرد بر خود چهار مرتبه از امام مالک نقل کرده اند که یکبار اقرار کافیست و این مرد ماعز نام دارد فامر به رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فرجم پس فرمود رسول خدا پس رجم کرده شد وكان قد احصن و بود که محصن کرده شده بود احصن بلفظ معروف و مجهول هر دو روایت کرده شده است **باب** لا يرجم المجنون والمجنونة در بیان آنکه رجم کرده نمی شود مرد دیوانه و زن دیوانه وقال علي لعمر اما علمت ان القلم رفع عن المجنون حتى يفيق و گفت علی مرتضی مر عمر را رضی الله عنهما آیا ندانسته که قلم برداشته شده است از دیوانه تا آنکه بهوش آید وعن الصبي حتى يدرك وعن النائم حتى يستيقظ و از خورد سال تا آنکه بالغ شود و از خوابیده تا آنکه بیدار گردد یعنی اقرار نائم بر خود معتبر نیست و عمل بموجب آن نمی رود و همچنین صبی و دیوانه مرفوع القلم اند آورده اند که علی رضی الله عنه گذشت بر زنی دیوانه که زنا کرده بود و عمر رضی الله عنه حکم برجم آن کرده پس رد کرد علی که رجم نکنید و گفت بعمر اما علمت الخ **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب عن ابي سلمة وسعيد بن المسيب عن ابي هريرة رضي الله عنه ابو سلمه و سعید بن المسیب هر دو روایت کرده اند از ابو هریره قال اتى رجل رسول الله صلی الله علیه واله وسلم وهو في المسجد گفت ابو هریره آمد مردی نزد رسول خدا و حال آنکه آن حضرت در مسجد نشسته بود فناداه فقال يا رسول الله اني زنيت پس ندا کرد آنحضرت را پس گفت ای رسول خدا بتحقیق من زنا کرده ام فاعرض عنه حتى ردد عليه اربع مرات پس اعراض کرد از وی و متوجه نشد آنحضرت بگفته وی تا آنکه مکرر کرد بر آنحضرت چهار بار فلما شهد على نفسه اربع شهادات پس هرگاه اقرار کرد بر خود چهار مرتبه دعاه النبي صلی الله علیه واله وسلم فقال ابك جنون قال لا طلبید او را پیغمبر خدا نزدیک بخود پس فرمود آیا تو جنونی است

الجزء الرابع عشر من تيسير القاري

كتاب الانبياء

و در پی وی رفت حتی کانه استنقذها منه تا آنکه گویا آن مرد رهانید آن گوسفند را از گرگ فقال له الذئب هذا پس گفت آن مرد را گرگ این کلام استنقذتها مني رهانیدی گوسفند را از من فمن لها يوم السبع پس کیست نگهبان مر جنس آن گوسفند را روز سبع بضم موحده یعنی روز افتادن درنده و زیست یا فتن آن و آن روز حرب و فتنه بود که بباشند که غفلت کنند در آن از گوسفندان و رهان چرا گاه یا روز عید و مانند آن يوم لا راعي لها غيري روزی که چوپان نیست مر آن را غیر من یعنی من باشم نگهبان گوسفندان و چوپانی نباشد فقال الناس سبحان الله ذئب يتكلم پس گفتند مردم پاکیست خدا را گرگ کلام میکند قال فاني اؤمن بهذا انا وابو بكر وعمر فرمود پس من اعتقاد میکنم این خبر را من و ابو بکر و عمر وما هما ثم ابو سلمه گوید و نبودند ابو بکر و عمر آنجا که فرمود در باب استعمال البقر للحراثة از مزارعت گذشت و در مناقب نیز بیاید **حدثنا** علي قال حدثنا سفيان بن عيينة عن مسعر بکسر میم و سکون سین و فتح عین هر دو مهمله عن سعد بن ابراهيم عن ابي سلمة عن ابي هريرة عن النبي صلی الله علیه وسلم مثله یعنی حدیث کرد علی بن عبد الله باسناد دیگر مانند حدیث مذکور در لفظ و معنی **حدثنا** اسحق بن نصر یعنی اسحق بن ابراهیم بن نصر سعدی بخاری قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام بن منبه عن ابي هريرة قال قال النبي صلی الله علیه وسلم اشترى رجل من رجل عقارا له فرمود آن حضرت خرید کرد مردی از مردی دیگر زمینی که مر او را بود عقار آب و زمین و درخت و خانه و اسباب

کرده شد ابر یک خود را آنگه بنیدانی که دیوانگی گفت جنونی نیست مر قال فهل احصنت قال نعم فرموده آیه
تزوج کرده بنکاح صحیح گفت آری فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذهبوا به فارجموه پس فرمود پیغمبر
خدا ببرید او را و سنگسار کنید او را قال ابن شهاب فاخبرنی من سمع جابر بن عبد الله گفت ابن شهاب پس
خبر کرد مرا کسی که شنیده و جابر بن عبد الله را و آن بر سلمه است قال فکنت فیمن رجمه فرجمناه بالمصلی گفت
ابو سلمه یوم من رجمه که بود جابر در آن کسانی که رجم کردیم او را نزدیک مصلی عید یا مصلی جنازه که در بقیع غرقد بود
فلما اذلقته الحجارة هرب پس برگاه رسید او را سنگ گریخت فادرکناه بالحرة پس دریافتیم او را
بحره که زمینی است در منتهای مدینه و سنگ زار است فرجمناه پس رجم کردیم او را باب للعاهر الحجر یعنی
آنکه مر زانی را حجر است یعنی چیزی نیست او را غیر از حجاری و رسوائی حدثنا ابو الولید قال حدثنا لیث
عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضی الله عنها قالت اختصم سعد وابن زمعة فقال
النبی صلی الله علیه وآله وسلم هو لک یا عبد بن زمعة خصومت کردند سعد بن ابی وقاص و عبد
بن زمعه پس فرمود پیغمبر خدا این فرزند حق تست و ترا ای عبد بن زمعه الولد للفراش یعنی آنحضرت
فرزند مر کسی راست که در فراش او متولد شده واحتجبی منه یا سودة و پرده گیر از وی ای سوده آنحضرت
گفت که دلد زمعه است برادر سوده و این پسر برادر سوده است و محرم سوده است فرمود که بی پرده پیش او میا
از راه تقوی و ورع زاد لنا قتیبة عن اللیث وللعاهر الحجر و زیاده کرد از قتیبه از لیث و مر زانی را خیبت رجم
حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا محمد بن زیاد قال سمعت ابا هریرة رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله
علیه وآله وسلم الولد للفراش وللعاهر الحجر باب الرجم بالبلاط بلاط بفتح موحده و تخفیف لام و آن نام موضعی است
در میان مسجد نبوی و بازار مدینه و بعضی گفتند زمین هموار و بعضی زمینی که سنگریزه برای فرش کرده باشند و بعض گفته‌اند سنگ فرش
است و بعضی نوعی از سنگریزه است در بیان آنکه رجم رواست که در زمین هموار باشد و حفر کندن واجب نبوده است
و در بیان آنکه رجم رواست که در بنا باشد و مخصوص بمصلی و در خارج مدینه نیست حدثنا محمد بن عثمان
قال حدثنا خالد بن مخلد عن سلیمان قال حدثنی عبد الله بن دینار عن ابن عمر رضی الله عنهما قال اتی
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بیهودی و یهودیة قد احدثا جمیعا گفت ابن عمر آورده شد رسول
خدا مردی یهودی و زنی یهودی که احداث کرده بودند بر دو یعنی زنا کرده بودند بهم فقال لهم ما تجدون فی
کتابکم پس فرمود مر ایشان را چه می یابید شما در کتاب خود قالوا ان احبارنا احدثوا تحمیم الوجه والتجبیة
احبار ما احداث کرده اند سیاه کردن روی را و تجبیه تجبیه بتا فوقیه مفتوحه و جیم ساکن و بای موحده مکسوره یعنی سوار کردن
بر دو زانی را بر حماری در حالی که مخالف است روهای ایشان قال عبد الله بن سلام ادعهم یا رسول الله بالتوراة
گفت عبد الله بن سلام که از احبار یهود و بشرف اسلام مشرف شده بود بخوان ایشان را ای رسول خدا که توریت
بیارند فاتی بها پس آورده شد توریت فوضع احدهم یده علی آیة الرجم پس نهاد یکی از ایشان دست خود را
بر آیه رجم وجعل یقرأ ما قبلها وما بعدها و شروع کرد که بخواند ما قبل آیت رجم و ما بعد آن فقال له ابن سلام
ارفع یدک پس گفت مر او را ابن سلام بردار دست خود را فاذا آیة الرجم تحت یده پس ناگاه دیدند که

بوده از فرزندان ابراهیم و مدین است
فقال کم له یعنی پس برداشته بر بنی او نیزه را
مشتبه بود که مرند میان ایشان فقتل الله
ثم قال ایه فقتلهما پس گفت کسی که بر دار
مرد بیش از اوست تمام فرزندی قال
هل من تحته قتم گفت کی ازان دو مرد دیگر
بود که مرا بیسرست [illegible]
مرا دیگر مرد نیست قال اقتلوا اخوهم ثمانیه
فیه گفت کشتن کرده و بعد پسر آن دختر
و پسر و دختر [illegible] زنا کنید ... ...
[illegible] در روایتی علی است [illegible]
شده که دو داد نفس در این روایت [illegible]
در روایت اسحق بن بشر در مبتدا است که کنیز
نکاح بود و باز بمال و بعید از ایشان چیزی
کرد و بانها مخالفت کنند و ایشان و فضل قاید
کنیه از آن دو داع شده و در ضد ای و سبب آن
است که فرقی کم کرده اند تند و این از و دختران
میر مسند و در مبتدای اسحق بن بشر که آن
در زمان رو است می بود از [illegible] تعاقب وی
و نیز مولف انقذ است سید ترجمه اول رازیرا
داد و کرده و رحمت و در ذکر بنی اسرائیل قرطبی
گفته صادر شده از غیر و کوتی کم کردند بسوی
ولی و کمی چرا این نیست که منع کرد میان ایشان
دقتی که ظاهر شد مرو را از دریع تباکین و حسن
حال ایشان و امید کرد و طیب نسب و صلاح
ذریت ایشان را و جزم کرد غزالی در تفسیر
السوک که ایشان ختم کردند بکسری و باعین
بهر دو طریق ثبت نیست و بعد از اصلاح حدثنا
عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا مالک
عن محمد بن المنکدر وعن ابی النضر مولی
عمر بن عبید الله عن عامر بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه
انه سمعه یسئل اسامة بن زید ماذا سمعت
من رسول الله صلی الله علیه وسلم فی
الطاعون تحقیق عامر شنید سعد را که می پرسید
اسامه را چه شنیدی از آن حضرت در شأن
طاعون که عبارت یا دمی باشد و مرگ عام است

[illegible]

رجم شده پس دست زد او فامر بهما رسول الله صلی الله علیه وسلم فرجما پس فرمود آنحضرت و هر دو که زنا کرده بودند پس سنگسار کرده شدند هر دو
قال ابن عمر فرجما بالبلاط پس سنگسار کرده شدند عند البلاط فرأيت اليهودي اجنأ عليها پس دیدم مرد یهودی را که
انداخته است خود را برآن زن یهودیه از غایت شفقت و مهربانی که بآن زن داشت انتهى احکامی که ازین حدیث
معلوم میشود وجوب حد است بر کافر و آنکه کافران می طلب اند بفروع اما سوال آنحضرت ازین حکم نه از انست
که از کتاب اینها معلوم کرده حکم کنند بلکه از برای الزام اینهاست که در کتاب ایشان هست و اعتقاد حقانیت
آن ندارند و قیل این اهل زنا محصن نبودند الا آنکه بر اسلام شرط احصان است و اینهم حکم الزامی است برای تنفیذ
حکم آن حضرت کرده بود و اجنی بجای مهمله یعنی عطوفت و بجیم و همزه نیز روایت کرده اند نیز دیک بمعنی اول است میگویند
جنأ علیه و اجنأ اذا اکب علیه یقیها الحجارة **باب** الرجم بالمصلی بمصلی مسمی دیگر درآن نماز عید گذارده و بیرون

شهر بیاشد حدثنا محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهري عن ابي سلمة عن جابر
رضي الله عنه ان رجلا من اسلم جاء النبي صلى الله عليه وآله وسلم فاعترف بالزنا فاعرض عنه النبي
صلى الله عليه وآله وسلم حتى شهد على نفسه اربع مرات فقال له النبي صلى الله عليه وسلم ابك
جنون قال لا مرویست از جابر که بتحقیق مردی از قبیلهٔ اسلم آمد نزد رسول خدا پس اعتراف کرد بزنا پس اعراض کرد
از وی پیغمبر خدا پس گفت مر او را پیغمبر خدا آیا بتو جنون است چیزی را که خدا پوشیده تو آنرا اظهار میکنی گفت
نی جنون ندارم قال احصنت قال نعم فرمود زن گرفته بنکاح صحیح گفت آری گرفته ام فامر به فرجم بالمصلی
پس امر کرد برجم پس رجم کرده شد نزد مصلی فلما اذلقته الحجارة پس وقتی که سخت کوفت آنرا سنگ فرار کرد
فادرك فرجم حتى مات فقال له النبي صلى الله عليه وآله وسلم خيرا پس فرمود مر او را پیغمبر خدا در یافت
نکوئی را و پاک شد ازین گناهی که کرده بود وصلى عليه و نماز گذارد بروی ازین حدیث معلوم شد که جایز است
نماز بر کشتگان حدود لم يقل يونس وابن جريج عن الزهري فصلى عليه نگفته است یونس و ابن جریج که روایت
کرده از زهری قول فصلى عليه سئل ابو عبد الله فصلى عليه صحيح پرسیده شد ابو عبد الله که این قول
فصلى عليه صحيح است قال رواه معمر قيل له رواه غير معمر گفت ابو عبد الله روایت کرده است آن را معمر پس
گفته شد آیا غیر معمر هم روایت کرده است آنرا قال لا گفت نی **باب** من اصاب ذنبا دون الحد کسی که
ارتکاب معصیتی کرده که حدی در شرع بران نکرده اند چنانکه بوسه دادن و در بغل گرفتن زن بیگانه را در روایت
صحیح آمده که یکی از اصحاب پیغمبر خدا آمده عرض کرد که حمد را ایام رمضان زنی اجنبیه را در کنار گرفته بوسه داد
و ازین معنی نزد آنحضرت آمده عرض نمود و پشیمانی اظهار کرده بود فاخبر الامام فلا عقوبة عليه
بعد التوبة اذا جاء مستفتيا پس خبر داد امام را پس نیست عقوبتی بروی بعد از آنکه توبه کرد وقتی که آمد
بجایی که طلب جزا کرد و بدین گناه که حدی در شرع بر آن متعین نشده وقال عطاء لم يعاقبه النبي صلى الله
عليه وآله وسلم گفت عطا که عمده تابعین است عقوبتی نکرد او را پیغمبر خدا از آنکه در شرع عقوبت
بران متعین نبود وقال ابن جريج ولم يعاقب الذي جامع في رمضان وگفته ابن جریج و عقوبتی نکرد کسی را
که جماع کرد بزن خود در روز رمضان ولم يعاقب عمر صاحب الظبي قبيصة بن جابر اسدی محرم بود

كتاب الانبياء

اسامه فرمود پیغمبر شما صلى الله عليه وسلم
الطاعون رجس ارسل على طائفة من بني
اسرائيل طاعون عذابیست که فرستاده شده
است بر گروهی از بنی اسرائیل رجس بکسر راء و سین
مهمله در حجز برای بدل سین هر دو مروی است یعنی
عقوبت و عذاب او على من كان قبلكم یا بر کسانیکه
بودند پیش از شما شک راوی است فاذا سمعتم
به بارض فلا تقدموا عليه پس چون بشنوید
شما بخبر طاعون بزمینی دیگر پس تقدم منمایید
و نروید بران زمین واذا وقع بارض وانتم
بها فلا تخرجوا فرارا منه و چون بیفتد طاعون
بزمینی و حال آنکه شما در آن زمین باشید پس بیرون
نیائید بقصد گریختن از آن وقال ابو النضر
و گفت ابو النضر در روایت خود زیاده بر روایت
ابن منکدر لا يخرجكم الا فرارا منه یعنی مراد از
خروج بقصد فرار که منهی است آنست که بر نیارد
شما را اگر قصد فرار از طاعون و خروجی که بی این
قصد باشد چون خروج برای حوائج و اسفار
مباحه و در بعضی روایات فرارا منصوب است
در زیادت ابی النضر صفت مصدر محذوف که خروج
باشد یعنی خروج منهی آنست که بر نیارد شما را
طاعون مگر برآمدنی که فرار باشد حدثنا
موسى بن اسمعيل قال حدثنا داود بن ابي
الفرات بضم فا و تخفیف راء مهمله و تا در آخر مروزی
بصری ست یکصد و شصت و هفت قال حدثنا
عبد الله بن بريدة بضم موحده و تصغیر مروزی
قاضی مرو عن يحيى بن يعمر بفتح تحتیه و سکون
عین مهمله و فتح میم و راء مهمله در آخر بصری قاضی
مرو تابعی جلیل است عن عائشة زوج النبي
صلى الله عليه وسلم قالت سألت رسول الله
صلى الله عليه وسلم عن الطاعون گفت عائشه
پرسیدم آنحضرت را از حقیقت طاعون و حکم آن
فاخبرني انه عذاب يبعثه الله على من يشاء
من عباده پس خبر داد آنحضرت مرا که طاعون
عذابیست که میفرستد آنرا خدا تعالی بر هر کرا میخواهد
از بندگان خود وان الله جعله رحمة للمؤمنين
و خبر داد که خدا تعالی گردانیده است طاعون را
مهربانی مر مسلمانان را که صبر کنند و نگریزند چنانکه
فرمود ليس من احد يقع الطاعون فيمكث
في بلده صابرا محتسبا هیچ یکی کو واقع شود

اسماء الرجال

وکرده بود شکار آهو را پس امر کرد عمر که جزای آن بدهد و عقوبتی نکرد بر آن وفیه عن ابی عثمان عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم و در نیمی روایت کرده اند از ابی عثمان نهدی از ابن مسعود از پیغمبر خدا و آن حدیث مذکور است در مواقیت الصلوة **حدثنا** قتیبة قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رجلا وقع بامرأته فی رمضان مرویست از ابی هریره که تحقیق مردی جماع کرد بزن خود در روز رمضان فاستفتی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس طلب فتوی کرد در رسول خدا را کفارت آن را فقال هل تجد رقبة قال لا پس فرمود آیا می یابی بنده را که آزاد کنی قال هل تستطیع صیام شهرین متتابعین قال لا فرمود آیا میتوانی روزه دو ماه پی در پی گفت نی قال فاطعم ستین مسکینا فرمود پس طعام ده شصت مسکین را وقال اللیث عن عمرو بن الحارث عن عبد الرحمن بن القاسم عن محمد بن جعفر بن الزبیر عن عباد بن عبد الله بن الزبیر عن عائشة رضی الله عنها اتی رجل النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی المسجد آمد مردی نزد پیغمبر خدا در مسجد فقال احترقت پس گفت سوختم قال مم ذاک قال وقعت بامرأتی فی رمضان پس فرمود از چه میگوئی آن را گفت جماع کردم بزن خود در روز رمضان فقال له تصدق قال ما عندی شیء پس فرمود صدقه ده پس گفت نیست هیچ چیز نزد من که صدقه دهم فجلس فاتاه انسان یسوق حمارا پس نشست پس آمد نزد آنحضرت انسانی که میراند خر را و طعام و با وی غله ایست قال عبد الرحمن لا ادری ما هو گفت عبد الرحمن نمیدانم چه بود بر آن خر الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم آمد نزد پیغمبر خدا فقال این المحترق پس فرمود کجاست آن محترق فقال ها انا ذا پس گفت آن سوخته آگاه باش منم آن سوخته قال خذ هذا فتصدق به پس فرمود بگیر این بار خر پس تصدق کن بآن قال علی احوج منی گفت صدقه کنم بر محتاج تر از خود وما لاهلی طعام قال فکلوه نیست مرا و اهل و عیال مرا طعامی فرمود پس بخورید شما این را این حدیث دراز است چنانکه گذشته است قال ابو عبد الله گفت مؤلف رح الحدیث الاول حدیث اول که روایت کرده شده است از ابی عثمان نهدی ابین قوله اطعم اهلک

باب اذا اقر بالحد ولم یبین وقتی که اقرار کرد بحد و گفت که مستوجب حد شده ام و تفسیر کرد که بکدام گناه مستوجب حد شده هل للامام ان یستر علیه آیا میرسد امام را که بپوشد بروی و نیز رسد که چه کار کرده که حد بر تو لازم شده **حدثنا** عبد القدوس بن محمد قال حدثنی عمرو بن عاصم الکلابی قال حدثنا همام بن یحیی قال حدثنا اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک رضی الله عنه قال کنت عند النبی صلی الله علیه و آله وسلم فجاءه رجل فقال یا رسول الله گفت انس بن مالک بودم من نزد رسول خدا پس آمد او را مردی و گفت ای رسول خدا انی اصبت حدا فاقمه علی تحقیق من رسیده ام حد را پس اقامت کن آن را بر من قال ولم یسأله عنه گفت انس و نپرسید او را از آن گناه که موجب حد شده قال وحضرت الصلوة فصلی مع النبی صلی الله علیه و آله وسلم گفت انس در رسید وقت نماز پس گذارد نماز آن مرد با پیغمبر خدا فلما قضی النبی صلی الله علیه و آله وسلم الصلوة پس هرگاه که گذارد پیغمبر خدا آن نماز را قام الیه الرجل برخاست بسوی پیغمبر خدا آن مرد فقال یا رسول

الجزء الرابع عشر من شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

تحقیق مسلمانان قریش اندوهگین و بی آرام ساخت ایشان را کار و حال زنی مخزومیه که دزدیده بود و مخزومیه نسبت بمخزوم است که حی از قریش و نام آن زن فاطمه بنت اسود بن عبد الاسد دختر برادر ابی سلمه و دزدیده بود زیور را و آن در غزوهٔ فتح بود پدرش کشته شده در بدر فقالوا من یکلم فیها رسول الله پس گفتند کیست که سخن گوید در شأن وی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقالوا ومن یجترئ علیه الا اسامة بن زید حب رسول الله پس گفتند کیست که دلیری تواند کرد بر آنحضرت بسخن کردن با وی مگر اسامه که محبوب پیغمبر خداست صلی الله علیه وسلم حب پسر حارثه دوست داشته شده فکلمه اسامة پس سخن کرد آنحضرت را اسامه فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بطریق انکار و توبیخ اتشفع فی حد من حدود الله آیا شفاعت میکنی تو در حدی از حدود خدا ثم قام فاختطب پس ایستاد آنحضرت پس خطبه خواند بمبالغه ثم قال پس فرمود انما اهلک الذین قبلکم انهم کانوا اذا سرق فیهم الشریف ترکوه هلاک گردانید آن کسانی را که پیش از شما بودند مگر آنکه ایشان بودند که چون دزدی کردی در میان ایشان بزرگی و توانائی میگذاشتند او را و اقامت نمیکردند حد را واذا سرق فیهم الضعیف اقاموا علیه الحد چون دزدی کردی میان ایشان ناتوانی و ناکسی اقامت میکردند بروی حد وایم الله و سوگند بخدا لو ان فاطمة بنت محمد سرقت لقطعت یدها اگر بالفرض فاطمه بنت محمد که اعز و اکرم اهل بیت منست دزدی کند هر آئینه ببرم دست او را **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عبد الملک بن میسرة قال سمعت النزال بن سبرة

ان اصبت حدا فاقمه في كتاب الله پس گفت اي رسول خدا تحقيق من دريافتم موجب حد را پس اقامت كن در حق من حكم كتاب خدا را قال اليس قد صليت معنا قال نعم فرمود آيا نيست كه بتحقيق گزارده با ما نماز را گفت آري قال فان الله قد غفر لك ذنبك او قال حدك فرمود پس تحقيق خدا بخشيد ترا گناه ترا احتياج بحد نداري او قال حدك يا گفته بخشيد ترا حد ترا شك راويست حدك بجاي ذنبك گفته ظاهر آنست كه اينمعني يعني رفع حد بنماز كه آنحضرت كرده مخصوص بهمين مرد خواهد بود در ينوقت بوحي آنحضرت معلوم كرده باشند وگرنه جمعي بسيار كه بر آنها حد زده نماز با آنحضرت ميگذارده اند و بسيار براقرار آنها اغماض نظر ميفرمود چنانكه عدم رضا از ان ظاهر بود و اگر اينمعني عموم داشتي در حق همه فرمودي

باب هل يقول الامام للمقر لعلك لمست او غمزت او قبلت آيا ميگويد امام مر مقر را يعني كسي را كه اقرار كننده است بزنا شايد كه موجب حد نيست شايد كه تو لمس كرده يا در بغل تنگ گرفته يا بوسه داده

حدثنا عبد الله بن محمد الجعفي قال حدثنا وهب بن جرير قال حدثنا ابي قال سمعت يعلي بن حكيم عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما قال لما اتى ماعز بن مالك النبي صلى الله عليه واله وسلم گفت ابن عباس هرگاه آمد ماعز پيغمبر خدا قال له لعلك قبلت او غمزت او نظرت فرمود مر ويرا شايد كه تو بوسه داده يا در بغل كرده يا نظر كرده بفرج و خيال بود آنرا زنا ميگوئي قال لا يا رسول الله گفت اي رسول خدا قال انكتها فرمود آيا جماع كرده آنكتها بهمزه استفهام و نون مكسور و كاف ساكن و تاء فوقيه از نكت من النيك يعني جماع و لفظ لا يكني يعني تصريح كرده رسول خدا بلفظ نيك بكنايت نفرموده از آنكه حد ثابت نشود بكنايت قال فعند ذلك امر برجمه گفت ابن عباس پس نزد آن امر كرد برجم او يعني تا صريحا معلوم نكرد آنحضرت نفرمود برجم او

باب سؤال الامام المقر هل احصنت سوال كردن امام اقرار كننده را آيا محصن شده يعني تزوج كرده بنكاح صحيح و اين شرطي است براي رجم

حدثنا سعيد بن عفير قال حدثني الليث قال حدثني عبد الرحمن بن خالد عن ابن شهاب عن ابن المسيب و ابي سلمة ان ابا هريرة رضي الله عنه قال اتى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم رجل من الناس وهو في المسجد گفت ابو هريره آمد نزد رسول خدا مردي از آدميان و حال آنكه آنحضرت در مسجد بود فناداه قول او من الناس آنست كه اين مرد از اكابر و اعيان مردم نبود فناداه يا رسول الله اني زنيت يريد نفسه پس گفت آواز بلند اي پيغمبر خدا تحقيق من زنا كرده ام ميخواهد خود را فاعرض عنه النبي صلى الله عليه واله وسلم پس روي گردانيد از آن پيغمبر خدا فتنحى لشق وجهه الذي اعرض عنه قبله پس يكسو شد مر طرف روي او را آن طرفي كه اعراض كرده بود از ان طرف در حالي كه مقابل بود او را فقال يا رسول الله اني زنيت فاعرض عنه فجاء لشق وجه النبي صلى الله عليه واله وسلم الذي اعرض عنه فلما شهد على نفسه اربع شهادات پس هرگاه شهادت داد بر خود چهار شهادات دعاه النبي صلى الله عليه واله وسلم فقال ابك جنون خواند او را پيغمبر خدا پس فرمود آيا بتو جنوني هست قال لا يا رسول الله فقال احصنت قال نعم يا رسول الله قال اذهبوا به فارجموه قال ابن شهاب اخبرني من سمع جابر بن عبد الله قال فكنت فيمن رجمه فرجمناه بالمصلى فلما اذلقته الحجارة جمز پس هرگاه سخت گرفتند او را سنگها آخر بجمز و ذاي دويد و تيز شتاب كرده و در دويدن حتى ادركناه بالحرة فرجمناه تا آنكه دريافتيم او را بموضع حره پس سنگسار كرديم او را

باب الاعتراف بالزنا **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حفظناه من في الزهري قال اخبرني عبيد الله

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

تعرفت في وجهه الكراهية پس شناختم در روي مبارك وي ناخوشي را از انكار من قرات آن مرد را فقال كلاكما محسن فرمود هر دو شما نيكو كاريد در قرات خود كه هر دو وجه قرآنست و منزل لا تختلفوا اختلاف نكنيد در قرآن انكار يعني قرات ديگران فان من كان قبلكم اختلفوا فهلكوا زيرا كه تحقيق كسانيكه پيش از شما بودند اختلاف كردند پس هلاك شدند و در كتاب الخصومات گذشت و در فضائل قرآن نيز خواهد آمد انشاء الله تعالى **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثني شقيق قال عبد الله كاني انظر الى النبي صلى الله عليه واله وسلم يحكي نبيا من الانبياء گفت عبد الله بن مسعود گويا من مي بينم اكنون بسوي آنحضرت بحاليكه حكايت ميكرد حال پيغمبري را از پيغمبران پيشين غالبا از انبياء بني اسرائيل باشد چنانچه مولف آورده است اين حديث را در ين باب ضربه قومه فادموه زدند آن پيغمبر را قوم او پس خون آلوده كردند او را وهو يمسح الدم عن وجهه ويقول و حال آنكه آن پيغمبر مي ماليد خون را از روي خود و ميگفت اللهم اغفر لقومي فانهم لا يعلمون خداوندا بيامرز قوم مرا زيرا كه ايشان نمي دانند پيغمبري مرا و آزار ميكنند اين سوء ادب را و واقع شده مانند اين ماجراي پيغمبر ما را صلى الله عليه وسلم روز احد چنانچه اشارت كرده بدان نووي و چون واقع شد در غزوه احد كه زخم سنگ رسيد بر روي مبارك آن حضرت و شهيد شد دندان مبارك و جاري شد خون از ان و مي ماليد خون از روي مبارك و ميگفت مانند اين دعا شايد در ينحال حكايت كرده باشد قصه پيشين را با صحاب براي تطييب قلوب ايشان كما قيل و مستفاد از مسند احمد حكايت اين قصه است هنگام قسمت غنائم حنين بجعرانه و ممكن در هر دو تقريب باشد والله اعلم

ابا هريرة وزيد بن خالد رضی الله عنهما قالا كنا عند النبی صلی الله علیه واله وسلم گفت ابوهریره
وزید بن خالد رضی الله عنهما بودیم نزد پیغمبر خدا فقام رجل فقال انشدك الله الا قضیت بیننا بكتاب الله پس ایستاد
مردی و گفت سوگند میدهم ترا بخدا و طلب نمیکنم از تو چیزی را مگر آنکه حکم کنی بانچه در کتاب خداست کرمانی از سیبویه
نقل کرده که معنی انشدك الا فعلت اینست که الا الطلب منك الا فعلك یعنی طلب نمیکنم از تو مگر فعل ترا فقام خصمه
وكان افقه منه پس ایستاد خصم او و منازع او و بود دانا تر از وی فقال اقض بيننا بكتاب الله وائذن لي
و اذن کن مرا در تکلم از جمله کلام رجل است و کلام خصم قال قل فرمود بگو قال ان ابنی كان عسیفا علی هذا
فزنی بامرأته گفت تحقیق پسر من بود اجیر برین مرد پس زنا کرد بزن او فافتدیت منه بمائة شاة وخادم پس فدیه
دادم از وی بصد بز و یک خدمتگار یعنی بدل رجم در کتاب صلح بدل خادم ولیده است و خادم را بر یاده و تمام
اطلاق میکنند ثم سألت رجالا من اهل العلم پس پرسیدم مردانرا از اهل علم فاخبرونی ان علی ابنی جلد مائة
وتغريب عام پس خبر دادند مرا به تحقیق بر پسر من تعزیر صد تازیانه و جلای یکسال است وعلى امرأته الرجم
فقال النبی صلی الله علیه واله وسلم والذی نفسی بیده لاقضين بينكما بكتاب الله جل ذكره فرمود پیغمبر
قسم بکسیکه نفس من بدست قدرت اوست هر آئینه حکم میکنم میان شما موافق کتاب خدا جل ذکره و فرمود المائة
الشاة والخادم رد عليك صد بز و خادم واپس باید داد بر تو و علی ابنك جلد مائة وتغريب عام و لازم بر پسر تو
صد تازیانه و جلا وطن یکسال است اگر گوئی اقرار پدر بر پسر مقبول نیست پس چگونه حکم کرد آنحضرت بقول او پسر
گوئیم پدر استفتا کرد و آنحضرت جواب استفتا داده یعنی اگر پسر تو زنا کرده است و وی تزوج نکرده واجب
بروے این است واغد یا انیس علی امرأة هذا و فردا برو ای انیس بر زن این مرد انیس مصغر انس است و وی
ابن ضحاک اسلمی است قیل ابن مرثد و غلط کرده است کسیکه گفته مصغر انس بن مالک است فان اعترفت
فارجمها پس اگر اقرار کند پس رجم کن آنرا فغدا علیها فاعترفت فرجمها پس رفت انیس و اعتراف کرد آن
زن چنانکه باید و شرط رجم است زنا گفته اند این حدیث متمسک مالک است که یکبار اعتراف کافیست برای رجم
وفيه ما فيه قلت لسفيان لم يقل فاخبرونی ان علی ابنی الرجم گفتم مر سفیان را نگفته است که خبر دادند مرا که
بر پسر من واجب رجم بود و این صد بز و خادم بدل باشد این قول علی بن عبد الله شیخ بخاری است و گفت سفیان
اشك فيها من الزهری پس گفت سفیان شک دارم درین روایت از زهری فربما قلتها وربما سكت
پس باشد که میگویم آنرا از زهری و باشد که سکوت میکنم حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفيان
عن الزهری عن عبيد الله عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال عمر رضی الله عنه لقد خشیت ان يطول
بالناس زمان گفت ابن عباس گفت عمر تحقیق ترس دارم این را که دراز شود بمردم زمانی حتی یقول قائل
لا نجد الرجم فی كتاب الله تا آنکه گوید گوینده نمی یابیم رجم را در قرآن فيضلوا بترك فريضة انزلها الله پس
گمراه شوند بترک کردن فرضی که نازل کرده آنرا خدا الا وان الرجم حق علی من زنی وقد احصن اذا قامت البينة
آگاه باشید که رجم حق است و ثابت است بر کسی که زنا کرده و محصن است وقتی که قایم شود بینه و شهادت
او كان الحبل او الاعتراف یا باشد حبل یا اعتراف نزد امام اعظم حد نیست بمجرد حمل از آنکه حد ساقط میشود

قال فاذا انا مت فاحرقونی فاسحقونی ثم ذرونی
فی یوم عاصف پس چون بمیرم بسوزانید مرا پس آرد کنید مرا و پراکنده کنید مرا در روز تندباد
ففعلوا پس کردند پس از قوت وی آنچنان
فجمعه الله عز وجل پس فراهم کرد او را الله پس فقال
ما حملك پس فرمود خدا تعالی چه باعث شد
ترا برین وصیت قال مخافتك گفت برداشت
مرا برین وصیت ترس تو فتلقاه رحمته پس
پیش آمد او را مهربانی خدای تعالی در روایت
فلقاه است از تلقی لقاء قال معاذ حدثنا
شعبة عن قتادة سمع عقبة بن عبد الغافر
قال سمعت ابا سعيد الخدری عن النبی
صلی الله علیه وسلم بمثله درین طریق تصریح
است بسماع قتاده از عقبه حدثنا مسدد
قال حدثنا ابو عوانة عن عبد الملك بن عمير
بتصغير عن ربعی بکسر را و سکون موحده
و تشدید یا بن حراش بکسر حا قال عقبة لحذيفة
الا تحدثنا ما سمعت من النبی گفت عقبه
بن عامر ابو مسعود بدری مر حذیفه را آیا حدیث
نمی کنی ما را چیزی که شنیده از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم قال سمعته يقول ان رجلا حضره
الموت گفت حذیفه شنیدم آنحضرت را که میفرمود
تحقیق مردی حاضر شد او را مرگ لما ايس من
الحيوة اوصى اهله وقتیکه ناامید شد از زندگی
وصیت کرد مر اهل خود را اذا مت فاجمعوا لی
حطبا كثيرا چون بمیرم پس فراهم آرید برای من
هیزم بسیار ثم اوقدوا نارا پس افروزید آتش را
حتی اذا اكلت لحمی وخلصت الی عظمی فخذوها
اگر چون بخورد آتش گوشت مرا و خلاص یابد
من در آن و برسد تا استخوان من و تمام سوخته
گردم پس بگیرید آنرا سوخته را فاطحنوها پس
بسائید آنرا فذرونی بتشدید را از تذریه فی الیم
فی يوم حار پس پراکنده در دریا در روز گرم
او راح یا روز تند باد شک راوی است فجمعه الله
پس فراهم کرد جز های او را خدای تعالی فقال لم
فعلت پس فرمود چرا کرده بودی این وصیت را
قال من خشيتك گفت از ترس تو فغفر له پس
آمرزید و خدمر او را قال عقبة وانا سمعته

بشبهه تحقیق آمده الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما از قرآن است و منسوخ شده تلاوت آن یا باستنا
آنکه تخصیص آنحضرت تلفظ نمیکند از پیش خود نیست آن منطوق مگر وحی که گفته میشود آن آیه ما ینطق عن الهوی ان
هو الا وحی یوحی است یعنی اگر بحدیث ثابت شده از قرآن است قال سفیان کذا حفظت گفت سفیان
این چنین یاد دارم الا و قد رجم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ورجمنا بعده لا آگاه باشید که تحقیق
رجم کرده است رسول خدا و رجم کرده ایم ما بعد از رحلت آنحضرت **باب** رجم الحبلی من الزنا اذا
احصنت در بیان رجم کردن زن حامله از زنا وقتی که محصن شده باشد **حدثنا** عبد العزیز بن عبد
الله قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن
ابن عباس رضی الله عنهما قال کنت اقرئ رجالا من المهاجرین گفت ابن عباس بودم من که تعلیم
میکردم قرآن مر جمعی را که از مهاجران بودند منهم عبد الرحمن بن عوف یعنی از آن مردم عبد الرحمن بن عوف
بود و گفته اند از فوائد این حدیث آنست که اخذ میکرد علم را کلان سال از خورد سال عبد الرحمن بن عوف از کلان
و بزرگان بود و ابن عباس از خورد سالان و بجای فرزندان عبد الرحمن است لیکن راوی این حدیث بجای
اقرئ که از قرائت است اقری بمعنی اضیف روایت کرده اند فبینما انا فی منزله بمنی وهو عند عمر بن الخطاب
رضی الله عنه پس در میان آنکه من در منزل عبد الرحمن بودم که در منی داشته و حال آنکه او نزد عمر بن خطاب بود
فی آخر حجة حجها در آخر حجی که حج کرده عمر اذ رجع الی عبد الرحمن فقال لو رایت رجلا اتی امیر المومنین الیوم
ناگاه رجوع کرد بسوی من عبد الرحمن پس گفت اگر میدیدی مردی را که آمد نزد امیر المومنین که عمر است امروز جواب
لو مقدر است یعنی میدیدی عجیب غریب فقال یا امیر المومنین هل لک فی فلان یقول گفت ای امیر مسلمانان
آیا هست مر ترا در فلان کس که میگفت لو قد مات عمر لقد بایعت فلانا اگر بتحقیق بمیرد عمر هر آینه بیعت
میکردم فلان را که وی طلحه بن عبید الله است یعنی لازم نبودی بیعت عمر از آنکه منصب خلیفه مقرون نبودی فوالله
ما کانت بیعة ابی بکر الا فلتة فتمت پس بخدا سوگند نبود بیعت ابی بکر مگر ناگهانی بی فکر و تدبر و اتفاق اهل حل
و عقد که موجب التزام باشد پس اتفاقا تمام شد و نگهداشت خدا شر آن را فغضب عمر ثم قال انی ان شاء الله
لقائم العشیة فی الناس پس خشم کرد عمر و گفت تحقیق من اگر خواسته است خدا هر آینه قائم هستم امشب در میان
مردم فمحذرهم هؤلاء الذین یریدون ان یغصبوهم امورهم پس ترسانیده ام ایشان را از آنکه میخواهند و قصد میکنند
کارهای مارا اگرچه وظیفه آنها نیست و نه مرتبه ایشان است یعنی نمیرسد ایشان را میخواهند بستم دخل کنند و کار را
ایشان قال عبد الرحمن فقلت یا امیر المومنین لا تفعل گفت عبد الرحمن پس گفتم ای امیر المومنین مکن تحقیق
فان الموسم یجمع رعاع الناس وغوغاءهم تحقیق موسم حج جمع میکند اراذل مردم را و غوغا در اصل بمعنی ملخ است
و با بمعنی نامیده شده است مردم کمینه و اخلاط رعاع بفتح را و بدو عین مهمله بمعنی احداث مردم و اراذل قوم
است کرمانی گفته غوغا بدو غین معجمه بمعنی کثرت مختلط از مردم و تواند که از غوغا بمعنی آواز باشد از جهت بسیاری
آواز و لفظ ایشان که وراء بود مردم میباشد وانهم الذین یغلبون علی قربک ای مردم هستند که غلبه کنند
بر قرب تو حین تقوم فی الناس هنگامی که بایستی تو در میان مردم وانا اخشی ان تقوم و من میترسم اینکه بایستی

عن ابی هریرة قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال کان رجل یداین
الناس فرموده بود مردی وام می داد مردم
را فکان یقول لفتاه پس بود که میگفت مر
جوان خود را یعنی خادم را اذا اتیت معسرا
فتجاوز عنه چون بیایی صاحب تنگی را تا دارا
در گذر از وی رتنگ مگیر بطلب وام لعل الله
ان یتجاوز عنا شاید که خدای تعالی در گذرد از ما
و ببخشد قال فلقی الله فتجاوز عنه فرمود پس
پیش آمد ملاقات کرد خدا را پس در گذشت
از وی در باب من انظر معسرا از صحیح گذشت
حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا
هشام بن یوسف قال اخبرنا معمر عن الزهری
عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کان رجل
یسرف علی نفسه بود مردی که اسراف و ظلم
میکرد بر نفس خود یا اسراف بی اندازه خرج کردن
فلما حضره الموت قال لبنیه اذا انا مت فاحرقونی
ثم اطحنونی ثم ذرونی فی الریح پس
وقتیکه حاضر شد او را مرگ گفت مر پسران خود را
چون من بمیرم پس بسوزید مرا پس ترا بسائید
مرا پس تر پراکنید مرا در باد فوالله لئن قدر علی
ربی لیعذبنی عذابا ما عذبه احدا پس
سوگند خدا اگر تنگی کند بر من یعنی اگر خواهد تنگ
گیرد مرا یا اراده عذاب کند بر من پروردگار
من هر آینه عذاب کند مرا عذابی که عذاب نکرده باشد آن
عذاب هیچ کس را که گناه آن قدر کرده ام که نکرده است
هیچ یک قدر علی بتخفیف دال و تشدید هر دو
آمده بمعنی حکم و قضی و ضیق کذا قال الکرمانی و از
از قدرت گیرند نیز میتواند شد لیکن در کلام و در حال
دهشت و ملبس نفوف میشود عدم سداد کلام هر چه
شعور است لعدم قدرت الهی تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا و مقصود حقیقت دلالت
نیست بلکه در حال کویا قائل در ذاهل و ناسی بود
که ملحوظ نکرد با آنچه صادر شد از وی پس لازم نیاید
در حق کفر قائل و استبعاد مغفرت وی فلما مات
فعل به ذلک پس وقتی که مرد آن مرد کرده شد
بوی آنچه وصیت کرده بود و آن را فعل فمعه فجمع الله
فقال اجمعی ما فیک منه پس امر کرد خدا تعالی

فنقول مقالة كل يطيرها عنك كل مطير پس میگوئی مقاله را که می پراکنند آنرا از تو هر پراکنده و یعنی نقل میکشد بر تو
وان لا يعوها وان لا يضعوها على مواضعها و اینکه نهند آن را بجای آن و امهل حتى تقدم
المدينة پس بگذار تا آنکه قدوم آری در مدینه فانها دار الهجرة والسنة پس تحقیق مدینه دار هجرت و سنت است
یعنی وقت تنگی اختیار کرده اند آنرا و ببرکات آن محفوظ مانده اند از رنج و محنت فتخلص باهل الفقه واشراف
الناس پس خلاص میشوی بصحبت اهل علم و بزرگان مردم فتقول ما قلت متمكنا پس میگوئی چیزیرا که گفتی در حالیکه
متمکن و استواری فيعي اهل العلم مقالتك پس نگاه میدارند اهل علم و دانش مقاله ترا و يضعونها على مواضعها
و نهند آنرا بجای های آن فقال عمر اما والله ان شاء الله لاقومن بذلك اول مقام اقومه بالمدينة
پس گفت عمر رضي الله عنه آگاه باش بخدا سوگند اگر خواسته است خدا هر آئینه می ایستم باین امر نخستین مقام که
اقامت میکنم بمدینه قال ابن عباس فقدمنا المدينة گفت ابن عباس پس قدوم آوردیم بمدینه في عقب ذي الحجة
فلما كان يوم الجمعة در عقب ذی حجه پس هر گاه بود روز جمعه عجلت بالرواح حين زاغت الشمس
شتاب کردم هنگامی که فرو نشست آفتاب حتى اجد سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل جالسا الى ركن المنبر تا
یافتم سعید بن زید را که نشسته است بسوی رکن منبر فجلست حوله تمس ركبتي ركبته پس نشستم گرداگرد او که
مساس میکند زانوی من زانوی او را فلم انشب ان خرج عمر بن الخطاب پس درنگ نکردم اینکه بیرون آمد
عمر بن الخطاب فلما رأيته مقبلا پس هر گاه دیدم عمر را که روی کننده است قلت لسعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل
ليقولن العشية مقالة لم يقلها منذ استخلف گفتم میگوید امشب مقاله که نگفته است آنرا از وقتی که خلیفه
کرده شده فانكر علي پس انکار کرد سعید بن زید بر من و قال وما عسيت ان يقول ما لم يقل قبله گفت قریب است
اینکه میگوید مقاله که نگفته است پیش ازین قیاس آن بود و ما عسى ان تقول گو یا عسى بمعنی رجوت و توقعت است
فجلس عمر على المنبر فلما سكت المؤذنون قام فاثنى على الله بما هو اهله پس ستایش کرد بر خدا بچیزی که
اهل آنست ثم قال اما بعد پس گفت اما بعد فاني قائل لكم مقالة قد قدر لي ان اقولها بعد از حمد و
صلوة من قائلم برای شما گفتاری که تحقیق مقدر است برای من که بگویم آن مقاله را لا ادري لعلها بين يدي
اجلي نمیدانم شاید که باشد در میان موت من فمن عقلها ووعاها فليحدث بها حيث انتهت به راحلته
پس کسی که دانست آنرا و یاد کرد پس گو بگوید آنرا آنجا که برساند او را سواری او ومن خشي ان لا يعقلها
ترسیده این را که نمی داند آنرا فلا احل لاحد ان يكذب علي پس روا نمیدارم مر احدی را که دروغ گوید بر من ان
تحقیق خدا بعث محمدا صلى الله عليه وآله وسلم بالحق فرستاد محمد را بحق و راستی وانزل عليه الكتاب
و نازل کرد بر وی کتاب یعنی قرآن فكان مما انزل الله آية الرجم پس هست از آنچه که نازل کرد خدا
رجم است فقرأناها وعقلناها ووعيناها پس خواندیم آنرا و دانستیم آنرا و یاد گرفتیم آنرا فرجم رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم رجم کرد رسول خدا ورجمنا بعده و رجم کردیم ما بعد آنحضرت فاخشى ان طال بالناس
زمان پس میترسم اگر دراز شود بر مردم زمانه ان يقول قائل والله ما نجد آية الرجم في كتاب الله اینکه بگوید
گوینده بخدا سوگند نمی یابیم آیت رجم در کتاب خدا فيضلوا بترك فريضة انزلها الله پس گمراه شوند بترک

صلى الله عليه وسلم قال عذبت امرأة
في هرة ربطتها حتى ماتت عذاب کرده شد
زنی یعنی از بنی اسرائیل در باره گربه که بسته بود
آن زن گربه را تا آنکه مرد گربه و در بعضی نسخ سجنتها
بجای ربطتها یعنی بند کرد و داشت آنرا فدخلت
فيها النار پس در آمد آن زن در جزای آن گربه در آتش
لا هي اطعمتها ولا سقتها اذ حبستها نه طعام
خورانید آنرا و نه آب نوشانید وقتی که بند کرده
داشت آن گربه را ولا هي تركتها فتاكل من خشاش
الارض و نه گذاشت آنرا که بخورد از حشرات زمین
خشاش بفتح خای معجمه و کسر آن نیز آمده حدثنا
احمد بن يونس عن زهير قال حدثنا منصور
عن ربعي بن حراش قال حدثنا ابو مسعود عقبة
قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ان مما ادرك
الناس من كلام النبوة الاولى تحقیق از جمله چه
دریافته اند آنرا مردمان از سخن پیغمبری نخستین یعنی
آنچه باقی مانده است از آن در جمیع شرائع بی تغییر
و تبدیل و متفق آمده اند بر آن انبیای پیشین این کلام
است اذا لم تستحي فاصنع ما شئت چون شرم
نداری پس بکن هر چه خواهی امر است بمعنی خبر یعنی
چون حیا که مانع از ارتکاب قبائح است نداری
میکنی هر چه میخواهی یا آنکه این امر تهدید است یعنی بکن
هر چه خواهی که خدا جزا دهنده است بر یک
موافق آن یا آنکه اشارت بقاعده ایست مر
اختیار فعل و ترک آن یعنی نظر کن بسوی چیزی که
اراده داری که بکنی پس اگر است از جمله چیزی که
شرم نداری از آن از امر دین بکن آنرا و اگر
است که شرم داری از آن بگذار آنرا اگرچه شارع
نفی نکرده است آن و این نسبت بکسی است که سینه
او منشرح برای اسلام و دل او منور بنور تقوی
است معرا از عوارض بشریت یا آنکه در نفس است
از جنس ماتات که دران احتمال ریا و تصنع است
پس شرم دار و که کند آنرا تا حمل بر تصنع کنند
پس معنی آن که چون این فعل از ان جمله نیست که
از خدا شرم باید داشت باید که از خلق شرم داشته
ترک کند آنرا اگرچه خلق بوی بدگمانی کنند
یا مراد حث بر حیا و بزرگ داشتن اوست که آن
مانع از اتباع هوی است و ترک استحیا لازم آن اتباع
هوی و کردن هر چه خواهش نفس باشد و چون
جایز نیست کردن جمیع خواهشهای نفس جایز
نباشد ترک استحیا فصل تناشجر بحرى قال
حدثنا يونس

يك فريضه كه فرستاده است آنرا خدا والرجم في كتاب الله حق رجم كردن در كتاب خدا ثابت است على من زنى اذا احصن من الرجال والنساء بر كسي كه زنا كرده وقتي كه تزوج كرده باشد از مردان و زنان اذا قامت البينة وقتي كه قايم شود گواه او كان الحبل او الاعتراف يا باشد حمل اين زاني يا اقراري كه در شرع اعتبار كرده اند ثم انا كنا نقرء فيما نقرء من كتاب الله پستر ما بوديم كه ميخوانديم در آنچه ميخوانديم از كتاب خدا ان لا ترغبوا عن آبائكم اينكه اعراض مكنيد از پدران خود و بيان مقرر است كه در كتاب خدا بود و منسوخ شده است تلاوت آن و باقي است حكم آن رغبت اگر موصول بكلمه عن است بمعني اعراض فانه كفر بكم ان ترغبوا عن آبائكم پس تحقيق اين انتساب بغير پدران خود كفر است بشما اينكه اعراض كنيد از پدران خود او ان كفرا بكم ان ترغبوا عن آبائكم شك راوي است الا ثم ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال آگاه باشيد كه رسول خدا فرموده است لا تطروني كما اطري عيسى بن مريم مبالغه نكنيد در ستايش من چنانكه ستوده شده است عيسى پسر مريم كه او را ابن الله گفتند و قولوا عبد الله ورسوله و بگوئيد در حق من بنده خدا و رسول خدا ثم انه بلغني ان قائلا منكم يقول والله لو مات عمر بايعت فلانا پستر بتحقيق رسيده است مرا بدرستي كه گوينده از شما مي گفت قسم خدا اگر بميرد عمر بيعت ميكردم فلانرا يعني اگر عمر در ميان نبودي لازم نبودي بيعت ابوبكر ... خود آنم بيعت بوي ميكردم فلا يغترن امرؤ ان يقول انما كانت بيعة ابي بكر فلتة وتمت پس مغرور نباشد كسي كه بگويد نبود بيعت ابوبكر مگر يكبارگي بي اتفاق اهل حل و عقد و تمام شد الا وانها قد كانت كذلك ولكن الله وقى شرها آگاه باشيد كه بتحقيق آن چنين بود وليكن خدا نگهداشت شر آنرا كه بر چنين كارهاي عظيم واقع ميشود وليس فيكم من تقطع الاعناق اليه مثل ابي بكر و نيست در ميان شما كسي كه قطع ميشود گردنها بسوي او يعني سعي كرده شود از راه دور براي دريافتن او مانند ابي بكر مراد گردن شتر است و شدت حركت در شتر در عنق او ظاهر ميشود من بايع رجلا من غير مشورة من المسلمين فلا يبايع هو كسي كه بيعت كند مردي را از غير مشورت از مردم پس بيعت كرده نشود وي يعني از اهل بيعت نيست ولا الذي بايعه يعني بيعت كرده نشود و مبايع او يعني بيعت كرده نميشود و منصب او يعني گفته اند معني اينست كه اختيار كرده نمي شود يكي از ان هر دو تغرة ان يقتلا از جهت غرور آنكه كشته شوند هر دو يعني سابق از شما در فضل منير ... ابي بكر پس بايد طمع نكنند آنچه واقع شده مر ابي بكر را از متابعان او از سلامت حال و محافظت از شر و وانه قد كان من خيرنا حين توفى الله نبيه صلى الله عليه وسلم و بدرستي كه ابو بكر بتحقيق بود از نيكترين ما مردم هنگامي كه ميرانيد خدا پيغمبر خود را صلى الله عليه وآله وسلم ان الانصار خالفونا تحقيق انصار مخالفت كردند ما را واجتمعوا باسرهم في سقيفة بني ساعدة و جمع شدند همه تمام در ديوانخانه بني ساعده كه از قبائل انصار بود و گفتند منا امير ومنكم امير وخالف عنا علي والزبير ومن معهما و مخالفت كردند و اعراض نمودند از ما در حضور و همراهي نه در راي و دل واجتمع المهاجرون الى ابي بكر فقلت لابي بكر يا ابا بكر و جمع شدند مهاجران نزد ابي بكر پس گفتم مر ابي بكر را انطلق بنا الى اخواننا هؤلاء من الانصار بيا با بسوي برادران ما كه ايشان از قوم انصار اند فانطلقنا نريدهم پس رفتيم در حالي كه ميخواستيم انصار را فلما دنونا منهم لقينا منهم رجلان صالحان پس هرگاهي كه نزديك رسيديم انصار را ملاقات كرديم ما را از ايشان

حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا وهيب قال حدثني ابن طاوس عن عبد الله عن ابيه عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال نحن الآخرون السابقون يوم القيمة بيد انهم ما در دنيا ظهور در زمان اهل كتاب پيشينانيم از ايشان در روز قيامت در حشر و حساب و ساير فضائل و كرامات بيد كل امة اوتوا الكتاب من قبلنا جز آنكه هر امت داده شده اند كتاب پيش از ما و بدستت كرده درين امر جز كه ظاهر شد و اوتيناه من بعدهم و داده شديم كتاب پس از ايشان فهذا اليوم الذي اختلفوا فيه پس اين روز يعني جمعه روز است كه اختلاف كردند ايشان در شان آن روز كه وجوب تعظيم يا اجتماع در آن روز براي عبادت بخصوص آن روز است يا جايز است اختيار و اضعفير آن روز براي آن يا معني آنست كه مي گردد اهل كتاب مرا ... در شان اين روز به تبديل آن بروزهاي ديگر فغدا لليهود وبعد غد للنصارى پس فردا يعني فرداي كه شنبه باشد براي يهود است اختيار كردند آنرا و پس فردا كه يكشنبه است براي نصارى رعايت كرده خداي تعالى مسلمانانرا بسوي ثبات بر اختيار روز جمعه كه فضل ايام است على كل مسلم في كل سبعة ايام يوم يغسل رأسه وجسده بر هر مسلمان در هر هفت روز روزيست كه بشويد سر خود را و ساير اندام خود را يعني غسل نمايد در آن روز و مباحث در كتاب الجمعه گذشت حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عمرو بن مرة قال سمعت سعيد بن المسيب قال قدم معاوية بن ابي سفيان المدينة آخر قدمة قدمها آمد معاويه مدينه را بار پسين قدومي كه قدوم كرد آنرا است بيامد و يكمرتبه خطبنا پس خطبه خواند ما را فاخرج كبة من شعر پس برآورد مجموعه از موي كه بهم كرده رشته سازند گروه پهلوي زنان كذلك الصلاح فقال ما كنت ارى ان احدا يفعل هذا غير اليهود پس گفت كه گمان نمي بردم كه هيچ يكي ميكند اين را جز يهود ان النبي صلى الله عليه وسلم سماه الزور تحقيق آنحضرت نام كرده است آنرا زور كه در اصل بمعني دروغ و تزيين باطل است ذكر آن عنقريب ميگذشت يعني الوصال في الشعر مراد ميدارد معاويه از زور پيوستن با در موي يعني پيوند كنند مجموعه مويهاي ديگر با مويهاي خود

دو مرد صالح که عویم بن ساعدة انصاری و معن بن عدی است فذکرا ما تمالأ علیه القوم پس
جمع کرده شده بودند بران قوم یعنی انصار فقالا این تریدون یا معشر المهاجرین پس گفتند کجا
دارید ای گروه مهاجران فقلنا نرید اخواننا هؤلاء من الانصار پس گفتیم میخواهیم برادران خود را
انصار فقالا لا علیکم ان لا تقربوهم پس گفتند آن هر دو مرد نیست بر شما اینکه نزدیک شوید ایشان را
اقضوا امرکم بکنید کار خود را یعنی در پی ایشان نیفتید بکار خود متوجه باشید و تمام بر آنست که آگاه کرد
انا را و انصار فقلت والله لنأتینهم پس گفتم بخدا سوگند که البته میرویم نزد ایشان فانطلقنا حتی اتیناهم
فی سقیفة بنی ساعدة پس رفتیم تا آنکه آمدیم ایشان را و دریافتیم در سقیفه بنی ساعده سقیفه صفه
باشد بمعنی جای نشستن و موضعی که برای جمع شدن مردم برای مشورت کنند فعلیة است بمعنی مفعول فاذا
رجل مزمل بین ظهرانیهم پس ناگاه دیدیم در میان ایشان مردی که پیچیده و شده در جامه فقلت من هذا
فقالوا سعد بن عبادة پس گفتم کیست این گفتند سعد بن عباده است فقلت ما له پس گفتم مر او را
چه حال است مر او را قالوا یوعک گفتند تب کرده است و تک بمعنی شدت تب است فلما جلسنا قلیلا تشهد
خطیبهم فاثنی علی الله بما هو اهله پس هرگاه نشستیم اندکی شهادت کرد خطیب ایشان و ستود بر خدا بآنچه
سزاوار آنست ثم قال اما بعد فنحن انصار الله و کتیبة الاسلام پس گفت ما یاران خدا و لشکر اسلام
هستیم و انتم معشر المهاجرین رهط و شما گروه مهاجران قومی هستید و قد دفت دافة من قومکم
شما چند روز رفتار بود که آمده پیش ما از مکه بفقر و رنجها فاذا هم یریدون ان یختزلونا من اصلنا پس ناگاه
ایشان میخواهند اینکه بر کنند ما را از بیخهای ما الختزلونا بجای معجمه و زای است یعنی میخواهند که دور کنند ما را
و تنها باشند در کار و یاران تحقیقو نا من الامر و اینکه مستقل باشند در رای آنها در امر خلافت میگوید جهت
عن هذا الامر انجیة و استبدت به دون ما و تنگه خلاص کنی تو او را و مستقل باشی بکار بی ادر فلما سکت
اردت ان اتکلم پس هرگاه خاموش شد خطیب انصار خواستم که سخن کنم و کنت قد زورت مقالة اعجبتنی اریدوم
من کرراست کرده بودم گفتاری که خوش آورده بود مرا ارید ان اقدمها بین یدی ابی بکر میخواستم اینکه
تقدیم کنم آن مقاله را در پیش ابوبکر یعنی من سخن کنم و نگذارم ابوبکر را که وی سخن کند و کنت اداری منه بعض الحد
و خواستم من که دفع کنم از ابی بکر چیزی که عارض شده است از حدت مثل غضب و مانند آن فلما اردت ان اتکلم
پس وقتی که اراده کردم این تکلم کنم قال ابوبکر علی رسلک گفت ابوبکر بر حال خود باش و خموشی کن فکرهت
ان اغضبه پس ناخوش داشتم که در غضب آرم ابوبکر را و خلاف او کنم و نیز یعنی ترجیح تقصیر است نقصان فتکلم
ابوبکر فکان هو احلم منی پس تکلم کرد ابوبکر پس بود وی و بهتر در سخن از من و اوقر و با وقارتر والله ما ترک من کلمة اعجبتنی فی تزویری
بخدا سوگند ترک نکرد هیچ کلمه که خوش آورده بود مرا در تحسین مقاله من الا قال فی بدیهته مثلها او افضل
منها مگر آنکه گفت ابوبکر در بدیهه خود مانند آن یا بهتر از آن حتی سکت تا آنکه خاموش شد فقال ما ذکرتم
من خیر فانتم له اهل پس گفت ابوبکر آنچه ذکر کردید شما در حق خود از نیکوئی پس شما سزاوار اید مر آنرا و لن یعرف
هذا الامر الا لهذا الحی من قریش شناخته نشده این کار خلافت مگر این قبیله را که از قریش اند هم اوسط العرب

و مسلمانان ... جمعیه و مسلمانان ... ترجیح که
نزد مولف ثابت شده و در آخر احوال شریف
ذکر کرد باب وفات را و قول الله عز و جل ان
جیب است در اکثر اصول و در اصل تیسیر اصل
باب قول الله است بی لفظ مناقب و منقول از
ضبط بعضی شروح و صاحب اطراف کتاب ...
است یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی
ای مردمان تحقیق آفریده ایم شما را از مردی و زنی
که آدم و حوا اند الایة تا آخر که اینست و جعلناکم
شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله
اتقاکم ان الله علیم خبیر و گردانیده ایم شما را
شعبها که جماعت عظیم باشند متصل در پدر کلان
دور در نسب و قبیلها که فرود شعبها باشند
تا شناسید یکدیگر را و متمایز باشند شعب قبیله و تحقیق
آنکه تفاخر کنید بنسبی و طعنه زنید بنسبی دیگر
تحقیق بزرگوارترین شما نزد خدا پرهیزگارترین
شماست تحقیق خدا دانا است بآنکه بزرگی با دین
و تقوی باشد نه باصل و نسب آگاه است از پرهیزگار
و ناپرهیزگار شما و روایت کرد احمد و حارث و
ابن ابی حاتم از طریق ابی نضره حدیث کرد مرا
کسی که حاضر شده بود خطبه پیغمبر را صلی الله علیه
و سلم بمنا و حال آنکه وی بر شتر بود میفرمود
ای مردم تحقیق پروردگار شما واحد است و پدر
شما واحد است آگاه باشید که نیست فضیلتی
مر عربی را بر عجمی و نه سیاه را بر سرخ مگر بتقوی بهترین
شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست و قوله
و قول دیگر وی تعالی واتقوا الله الذی تساءلون
به والارحام و بپرهیزید خدا را از نافرمانی وی
آنکه ای که سوال میکنید و سوگند میدهید یکدیگر را
بنام وی و بپرهیزید رحمها را از قطع حقوق آن
الایة تا آخر آیت که ترجمه اش اینست تحقیق خدا
بر شما دیدبان است و در ذکر لفظ الارحام شاید
که اشارتست بآنچه مفهوم از آیت متقدمه است
یعنی مردان و زنان باین کثرت داشتن را از یک
پدر و یک مادر ند پس برین تقدیر تمام بنی آدم
قربای هم باشند در حکم مراعات حقوق و تساوی
النسب الی الفاضل در وی مگر بتقوی و باین اکثر
مناسب باشد ذکر این آیه در باب المناقب
گفته که ذکر این آیه اشارتست بآنکه
... شناخته میشوند
... کرده شد ...

سب ودارا بها اوسط قبیله عرب اند از روی نسب و دار چنانکه فرموده آنحضرت الائمة من قریش وقد رضیت لکم احد هذین الرجلین فبایعوا ایهما شئتم و بتحقیق راضی هستم من شما را یکی ازین دو مرد پس بیعت کنید این دو مرد هر کرا خواهید شما این کلام ابی بکر است رضی الله عنه و مراد ازین دو مرد عمر و ابو عبیده بن جراح است فاخذ بیدی و بید ابی عبیدة بن الجراح عمر میگوید پس گرفت ابو بکر دست من و دست ابو عبیده بن الجراح را و هو جالس بیننا و حال آنکه وی نشسته بود در میان ما فلم اکره مما قال غیرها پس ناخوش نداشتم از آنچه گفت غیر این کلمه کان والله ان اقدم فتضرب عنقی بود و حال من بخدا سوگند اینکه پیش آورده شوم پس زده شود گردن من لا یقربنی ذلک من اثم احب الی من ان اتامر علی قوم فیهم ابو بکر نزدیک نیارد مرا این کار از گناهی که دوست تر باشد پیش من از آنکه امیر باشم بر قومی که در میان آنها ابو بکر است اللهم الا ان تسول لی نفسی عند الموت شیئا لا اجده الآن ای بار خدا مگر آنکه فریب دهد مرا نفس من نزد موت چیزی را که نمی یابم آنرا حالا یعنی تا زنده ام این امر که سزاوار من نیست از من نمی آید فقال قائل من الانصار پس گفت گوینده از قوم انصار انا جذیلها المحکک و عذیقها المرجب من تنه درختم که میخارند شتران گرگین بمن و شفا میگیرند یعنی از من میجویند جذیل تصغیر جذل است بفتح جیم و کسر آن و سکون ذال معجمه در اصل بمعنی تنه درخت است و در اینجا چوبی است که نصب ممکن آنرا کنار رجوی که شتران از آن آب میخورند و میخارند شتران گرگین بآن و تصغیر برای تعظیم است و عذیقها المرجب و عذیق نیز تصغیر عذق است بفتح مهمله بمعنی نخل است بفتح نون و بکسر بمعنی خوشه ترجیب بمعنی تعظیم است ترجیب بنا نیست که بر گرد درخت میوه دار میسازند تا پناه باشد درخت را و از بادهای تند بر زمین نیفتد حاصل معنی آنست که من صلاح احوال میجویند و من پناه می طلبند از بزرگی و شرافت که من دارم منا امیر و منکم امیر یا معشر قریش از ما امیری باشد برای انصار و از شما امیری بر قوم قریش که صلاح در این است فکثر اللغط و ارتفعت الاصوات پس بسیار شد گفتگو و در دو بلند شد آوازها حتی فرقت من الاختلاف تا آنکه ترسیدم من از اختلاف طرفین فقلت ابسط یدک یا ابا بکر پس گفتم دراز کن دست خود را ای ابا بکر فبسط یده فبایعته و بایعه المهاجرون پس دراز کرد دست خود را پس بیعت کردم من و بیعت کردند گروه مهاجران ثم بایعته الانصار پس بیعت کردند ابو بکر را انصار و نزونا علی سعد بن عبادة و بر آمدیم بر سعد بن عباده فقال قائل منهم پس گفت گوینده از مردم انصار قتلتم سعد بن عبادة کشتید شما سعد بن عباده را این قتل کنایت از خذلان و محرومی اوست از امارت که انصار بر وی مقرر ساخته بودند اگر گویی چه معنی دارد قول عمر رضی الله عنه فقلت قتل الله سعد بن عبادة پس گفتم کشت خدا سعد بن عباده را که دعای قتل کرده بود بر وی و یا معنی که گفتند وی مقتول شده است گوییم این دعا بنی از تقدیر الهی است از متروک ساختن و خلیفه نا شدن او یعنی این چنین مشوار که وی خلیفه در تقدیر نرفته باشد قال عمر و انا والله ما وجدنا فیما حضرنا من امر اقوی من مبایعة ابی بکر گفت عمر و بتحقیق بخدا سوگند نیافتیم در آنچه پیش آمده بود ما را از امری که قویتر بود از بیعت ابی بکر مقصود ازین امر دفن آنحضرت بود که تقدیم کردند بر آن بیعت ابی بکر را از آنکه اهمال مبایعت منجر بفساد بود و جمعی فراوان انصار بعد از آنکه بیعت سعد بن

و در فوق حدیث تعلم ایمن انساکم اتصلون به ارحامکم آورده و حیث انرا طرانی از حدیث علاء بن خارجه روآن از عمر برآمده سوق کرده ابن حزم با سنادی که رجال آن موثق اند لیکن دران انقطاع است دانچه ظاهر میشود آنست که حمل کرده شود چیزی را که وارد شده از زجر بر تعمق دران تا آنکه مشغول گردد از آنچه اهم است ازوی حمل کرده شود آنچه وارد شده در استحسان آن بر وجوهی که ذکر کرده آنرا ابن حزم کما قال و ما ینهی من دعوی الجاهلیة و ذکر چیزیکه منع کرده شده از دعوی افتخار به نسب که معتاد بود در جاهلیت بعد از ان تفسیر کرده شعوب و قبائل را که در آیت اول است بقول خود الشعوب النسب البعید شعوب جمع شعب بفتح شین نسب دور است یعنی جماعتی را گویند که می پیوندند با هم در جد کلان که دور است نام کرده شد بدان زیرا که قبائل شاخ در شاخ میشوند از آن والقبائل دون ذلک و قبائل جمع قبیله نزدیک و فرود شعوب است در مراتب نسب نام کرده شد بدان بجهت تقابل انساب دران و قسمت کرده آنرا زبیر بن بکار در کتاب نسب بسوی شعب پستر قبیله پستر عماره بکسر عین پستر بطن پستر فخذ پستر فصیله بفاء مهمله و بعض کنند پیش از شعب جذم را و بعد از فصیله عشیره را و بعض درانتای آن نیز مرتب زیاده نام کرده اند و در صحاح گفته می بعنی قبیله است و بعضی آنرا بعد در مراتب مابین شمارند و گاهی بمعنی عام استعمال کنند جذم چون عدنان و شعب چون مضر و ربیعه و فسیح نسادمیه و قبیله چون کنانه و کنانه عماره چون قریش و بعضی مثالهای مراتب ما دون آن حدثنا خالد بن یزید الکاهلی نسبت بقبیله است از اسد قال حدثنا ابو بکر ابن عیاش کوفی عن ابی حصین بفتح در انجمان بن عاصم عن سعید بن جبیر عن ابن عباس مرویست از ابن عباس رضی در تفسیر این آیت و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا قال گفت ابن عباس الشعوب القبائل العظام مراد از شعوب در آیت قبیلهای کلان اند والقبائل البطون و مراد از قبائل در آن بطنها است یعنی مصطلح اهل نسب حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا یحیی بن سعید عن عبید الله قال حدثنا سعید بن ابی سعید مقبری عن ابیه عن ابی

پدران از پیغمبر اند و این مختصر است از آنچه در قصهٔ یوسف گذشت و تتمه حدیث مناسب تر است بمقصود آیات مصدره حدثنا قیس بن حفص قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا کلیب بن وائل کلیب بضم کاف و فتح لام ... است اصل وی از مدینه است و وی ثقه است نزد جمیع و نیست مر او را در بخاری جز این حدیث قال حدثتنی ربیبة النبی صلی الله علیه وسلم زینب بنت ابی سلمة گفت کلیب مراد دختر زن آنحضرت که زینب دختر ابی سلمه بود از بطن ام سلمه قال قلت لها أ رأیت النبی صلی الله علیه وسلم أکان من مضر گفتم زینب را خبر ده مرا آنحضرت که آیا بود از نسل مضر که بضم میم و فتح ضاد معجمه است قالت فممن کان الا من مضر گفت پس از کدام شعب بود و نبود مگر از مضر من بنی النضر بن کنانة از قبیله بنی نضر بن کنانه که ز ... از مضر است حدثنا موسی قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا کلیب قال حدثتنی ربیبة النبی صلی الله علیه وسلم واظنها زینب و گمان میکنم آن ربیبه را از زینب قال ... لفظ موسی است که قاری درین اسناد و در اسناد سابق است و گرنه باقی اسناد در هر دو یکی است قالت نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الدباء گفت زینب منع کرد آنحضرت از استعمال آوند کدو و الحنتم و آن کوزهٔ سبز و المقیر بمیم مضمومه و قاف مفتوحه و المزفت گویند آن خطاست چه آن عین مزفت است که بعد ازین مذکور است پس لازم آید تکرار و صواب النقیر است بنون مفتوحه و کسر قاف آوندی که بیخ درخت را کاوید و سازند و المزفت بضم میم و فتح زای معجمه و فا مشدده و مزفت ظرفی که اندوده شده و زفت بکسر زای چیزیست که کشتی را بدان اندایند تا آب اندر نیاید و این اوانی خمر بود در جاهلیت و در کتاب الایمان گذشت و قلت لها اخبرینی گفتم زینب را خبر ده مرا النبی صلی الله علیه وسلم ممن کان آنحضرت

معاذ میکردند از تهمت قوم خود و اجماع برنگشتند و اجماع بر خلافت ابوبکر واقع نمیشد و در هر صورت فساد را رو میداد خشینا ان یفارقنا القوم ولم تکن بیعة ترسیدیم ما اگر جدائی میکردیم قوم را و نبود بیعتی در میان ما آن یحدثوا بعدنا بیعة ... بیعت میکردند مردی را از میان خود بعد از آنکه ما نمی‌بودیم این جمله مفعول خشینا است فاما بایعناهم علی ما لا نرضی پس یا بیعت میکردیم بر چیزیکه راضی نیستیم و اما نخالفهم یا مخالفت میکردیم ایشان را فیکون فساد پس میبود در هر یکی ازین دو صورت فساد عظیم چنانکه تعبیر میکند از آن آیهٔ کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا فمن بایع رجلا علی غیر مشورة من المسلمین فلا یبایع هو پس کسی که بیعت کرده مردی را بر غیر مشورت از مسلمانان پس متابعت کرده نمیشود یعنی سزاوار تهمت که بیعت کنند بوی و در بعضی نسخ فلا یتابع است بر صیغهٔ نهی ولا الذی بایعه و نه کسی را که بیعت کرده او را تغرة ان یقتلا بجای احتمال آنکه کشته شوند هر دو **باب** البکران یجلدان و ینفیان زانی و زانیه که بکر باشند جلد و جلای وطن کرده میشود و بکر در شرع کسی است که جماع کرده نشده است یعنی غیر محصن الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة الی قوله وحرم ذلک علی المومنین قال ابن عیینة رافة اقامة الحد و گفته است ابن عیینه رافت که در آیت واقع شده است ولا تاخذکم بهما رافة باین معنی است که در اقامت حد نباید که مهربانی کنید و معطل دارید اقامت حد را مولف رح مختصر آورده قول ابن عیینه را حدثنا مالک بن اسمعیل قال حدثنا عبد العزیز قال اخبرنا ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة عن زید بن خالد الجهنی رضی الله عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یامر فیمن زنی ولم یحصن گفت زید بن خالد شنیدم پیغمبر را امر میفرمود در شان کسی که زنا کرده و محصن نبود جلد مائة و تغریب عام صد تازیانه و جلای یکسال قال ابن شهاب واخبرنی عروة بن الزبیر گفت ابن شهاب زهری و خبر داد مرا عروه بن زبیر ان عمر بن الخطاب غرب ثم لم تزل تلک السنة بتحقیق عمر بن خطاب رضی الله عنه تغریب کرد زانی را پس دایم بود این سنت حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قضی فیمن زنی ولم یحصن بتحقیق رسول خدا حکم کرد در شان کسی که زنا کرد و محصن نبود بنفی عام باقامة الحد علیه بجلای یکسال با اقامت حد که صد دره است و گفته‌اند در باقامة الحد بمعنی مع است نیز و در بعضی نسخ و اقامت حد است **باب** نفی اهل المعاصی والمخنثین در بیان بیرون کردن گنهگاران و مخنثان از بلد غرض ازین باب تنبیه است برین که تغریب بر گناهی که حد معین نیست بر وی ثابت است و بر کسی که واقع شد بطریق اولی خواهد بود حدثنا مسلم بن ابراهیم قال حدثنا هشام قال حدثنا یحیی عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لعن النبی صلی الله علیه وآله وسلم المخنثین من الرجال لعنت کرده است پیغمبر خدا مخنثان را از مردان مخنث کسی را گویند که در حرکات و سکنات و کلام تشبه کند بزنان مخنث بفتح نون است بر لغت مشهور و بکسر نیز آمده و قیاس همین است والمترجلات من النساء و لعنت کرده است زنانی که تشبه کنند بمردان وقال اخرجوهم من بیوتکم و فرمود بیرون کنید ایشان را از خانهای خود و راه ندهید در خانهٔ خود واخرج فلانا بیرون کرد آنحضرت فلان را کنایت است از انجشه که حادی آنحضرت بود

واخرج عمر فلانا و اخراج كرد عمر بن خطاب فلان را مؤلف نام اين برده و تخت فراموش كرده **باب** من امر غير الامام باقامة الحد غائبا غير الامام بدل است از من امر يا جمله حاليه باشد بحذف مبتدا و غائبا حال باشد از محدود و تقريب مقام يعنى در بيان حال كسے كه امر كرد و آنكس امام نيست باقامت كردن حدود حاليكه محدود غائب است گفته اند كه در كلام حزازت است و اولى آنست كه گفته شود من امره الامام و غائبا حال باشد از فاعل اقامت **حدثنا** عاصم بن على قال حدثنا ابن ابى ذئب عن الزهرى عن عبيد الله عن ابى هريرة و زيد بن خالد رضى الله عنه ان رجلا من الاعراب جاء الى النبى صلى الله عليه و اله وسلم و هو جالس روايت كرده ابوهريره و زيد بن خالد كه مردى از اعراب آمد بسوى پيغمبر خدا در حالى كه آنحضرت نشسته بود فقال يا رسول الله اقض بيننا بكتاب الله پس گفت اى رسول خدا حكم كن ميان ما موافق كتاب خدا فقام خصمه فقال صدق فقال اقض پس ايستاد خصم او كه بوى خصومت داشت پس گفت راست ميگويد اقض له يا رسول الله بكتاب الله ان ابنى كان عسيفا على هذا تحقيق پسر من اجير بود بر نمبر دو فزنى بامرأته پس زنا كرد بزن او فاخبرونى ان على ابنى الرجم پس خبر دادند مرا كه تحقيق بر پسر من واجب رجم است فافتديت بمائة من الغنم و وليدة پس بدل دادم صد غنم و داهى ثم سالت اهل العلم پس پرسيدم اهل علم را فزعموا ان على ابنى جلد مائة و تغريب عام پس گفتند كه بتحقيق بر پسر صد تازيانه و جلاى يكسال است فقال والذى نفسى بيده لاقضين بينكما بكتاب الله پس فرمود آنحضرت سوگند كسى كه ذات من در دست قدرت اوست هر آئينه حكم ميكنم ميان شما موافق كتاب خدا اما الغنم و الوليدة فرد عليك اما غنم و داه پس رد كرده شده است بر تو و على ابنك جلد مائة و تغريب عام و بر پسر تو صد تازيانه و جلاى يكسال است و اما انت يا انيس فاغد على امرأة هذا فارجمها پر چونكه باشد تو اى انيس بن ضحاك اسلمى پس فردا برو بر زن اين مرد پس رجم كن او را اگر اقرار كند از آنكه محصن است و پسر محصن نبوده است فغدا انيس فرجمها پس فردا كرد انيس پس رجم كرد بعد از آنكه اقرار چهار مرتبه نمود **باب** قول الله تعالى ومن لم يستطع منكم طولا ان ينكح المحصنات المؤمنات الاية در فرموده خدا و كسيكه استطاعت ندارد از شما دستگاه اينكه نكاح كنند زنان محصنات مسلمان را غير مسافحات زانى تفسير كرده غير مسافحات را بزانيات ولا متخذات اخدان را باخلاء **باب** اذا زنت الامة **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابى هريرة و زيد بن خالد رضى الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم سئل عن الامة اذا زنت روايت كرده ابوهريره و زيد بن خالد كه تحقيق رسول خدا پرسيده شد از داه وقتى كه زنا كرد و لم تحصن و محصن نباشد قال ان زنت فاجلدوها ثم ان زنت فاجلدوها ثم ان زنت فاجلدوها فرمود اگر زنا كند پس جلد كنيد سه بار فرمود ثم بيعوها و لو بضفير پس بفروشيد آنرا اگرچه بيكے ريسمان موى باشد ضفير فعيل است بمعنى مفعول قال ابن شهاب لا ادرى بعد الثالثة او الرابعة گفت ابن شهاب نميدانم كه قول آنحضرت ثم بيعوها بعد از سيوم بار يا بعد از چهار مرتبه فرموده است **باب** لا يثرب على الامة اذا زنت و لا تنفى در بيان آن كه سرزنش كرده نميشود پرداه وقتيكه زنا كند و بر آورده نمى شود از وطن تثريب بمعنے ملامت و توبيخ و تعيير است گفته اند لا تنفى عطف تفسيرى لا يثرب است يعنى مراد از تثريب

آنكه ميش خاك ليبانرا استخراج از ضعيف ... آنست همچنان آدميان خيارهم فى الجاهلية خيارهم فى الاسلام اذا فقهوا بهتر و شريفترين ايشان در جاهليت بهترين ايشان باشند در اسلام وقتيكه فقيه شوند يعنى هركه در جاهليت شريف بود و متصف بمحاسن اخلاق و فائق بر اقران خود بعد از در آمدن در اسلام نيز صفات حميده و افعال پسنديده از وى بوجود آيد و بر اقران خود فائق باشد خصوصا آنكه بنور علم و معرفت منور گشته و ظلمت كفر و جهل زدوده شده ظهور آن صفات از وى بر وجه اولى باشد و آن نيكترين اقسام بود و كسيكه اسلام نيارد اعتبار را نشايد شريف بود در جاهليت يا شريف واذا فقهوا بضم قاف و كسر آن اشارت است باكه تفقه در دين از تتمات شرف اسلامى است وتجدون خير الناس فى هذا الشان اشدهم له كراهية و مى يابيد بهترين مردم در ين كار يعنى در امارت و ولايت سخت ترين ايشان مراين كار را از روى ناخوشے وتجدون شر الناس ذا الوجهين الذى يأتى هؤلاء بوجه و يأتى هؤلاء بوجه و مى يابيد بدترين مردم صاحب دو روى را آنكه مى آيد اين جماعه را بروى كه خود را محب و مخلص ايشان مى نمايد و مى آيد آنجماعه ديگر را كه مخالف نخستين است بروى ديگر كه مخلص ايشان نمودار باشد **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا المغيرة عن ابى الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة ان النبى صلى الله عليه وسلم قال الناس تبع لقريش فى هذا الشان فرمود مردم تابع اند مر قريش را در ين كار مراد ايشان نزد اكثر رياست و خلافت و امارت است چنانچه در بعض احاديث آمده با قرينه الامر و حديث عرب بزرگ ميداشتند قريش را در جاهليت بجهت سكونت ايشان در حرم پس هرگاه مبعوث شد پيغمبر صلى الله عليه وسلم و دعوت كرد بسوى خدا توقف كردند بيشتر عرب از اتباع آنحضرت و انتظار بردند اسلام قريش را چون فتح شد مكه و اسلام آوردند قريش پيروى كردند ايشان را عرب و در آمدند در اسلام فوج فوج و مستمر ماند خلافت نبوت در قريش مسلمهم تبع لمسلمهم مسلمانان مردم تابع اند مر مسلمانان قريش را وكافرهم تبع لكافرهم و كافران مردم تابع اند مر كافران قريش را چنانكه تقرير كرده شد و تواند كه مراد از شان دين باشد چنانچه ظاهر است اين معنى از تقرير

جلای وطن است **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث عن سعید المقبری عن ابیه عن
ابی هریرة رضی الله عنه انه سمعه یقول قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده است سعید
مقبری از پدر خود از ابی هریره که وی شنیده است ابو هریره را میگفت فرموده پیغمبر خدا اذا زنت الامة
وتبین زناها یعنی وقتی که زنا کند داهی فتبین زناها پس ظاهر شود زنای او فلیجلدها ولا یثرب پس تازیانه زند وی را
ثم ان زنت فلیجلدها ولا یثرب ثم ان زنت الثالثة فلیبعها ولو بحبل من شعر پس اگر زنا کند سیوم بار پس بفروشد
اگرچه برسیمانی از موی باشد یعنی بهر بهائی که بخرند بفروشد و التفا کند بتثریب تابعه اسمعیل بن امیة عن سعید
عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم متابعت کرده است لیث را اسمعیل بن امیه
مقبری از ابی هریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم **باب** احکام اهل الذمة واحصانهم اذا زنوا ورفعوا
الی الامام در بیان احکام ذمیان و بیان محصن بودن آنها وقتیکه زنا کنند و رفع کرده شوند در ساند شوند
با مام وحاکم شرع **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الشیبانی قال سألت عبد الله
بن ابی اوفی رضی الله عنهما عن الرجم گفت شیبانی پرسیدم عبد الله بن ابی اوفی را از رجم فقال رجم النبی صلی الله علیه
وآله وسلم پس گفت عبد الله بن ابی اوفی رجم کرده است پیغمبر خدا فقلت اقبل النور ام بعده پس گفتم پیش از
نزول سورهٔ نور یا بعد از آن یعنی پیش از آیه کریمه الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة قال
لا ادری گفت نمیدانم تابعه علی بن مسهر وخالد بن عبد الله والمحاربی وعبیدة بن حمید عن الشیبانی
کرده عبد الواحد این چهار کس از شیبانی چنانکه عبد الواحد از شیبانی روایت کرده و اینها نیز روایت کرده‌اند
وقال بعضهم المائدة والاول اصح و گفته بعضی از اینها مائده بجای سورهٔ نور و روایت اول صحیح‌تر است
المائده در روایت ابی ذر برفع است و در روایت غیر او بجر است بتقدیر سورة المائدة اگر گوئی چیست
تعلق سورهٔ مائده بزنا در این سوره ذکر زنا و رجم واقع نشده است گویم آیت وکیف یحکمونک وعندهم التورٰة
فیها حکم الله نازل شده است در زنای یهود و رفع قصه اینها بسوی آنحضرت و رجم کردن آنها **حدثنا**
اسمعیل بن عبد الله قال حدثنی مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما انه قال ان الیهود جاؤا
الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت ابن عمر جمعی از یهود آمدند نزد رسول خدا فذکروا له ان رجلا
منهم وامرأة زنیا پس ذکر کردند مر آنحضرت را که بتحقیق مردی از ایشان و زنی زنا کرده‌اند فقال لهم رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ما تجدون فی التورٰة فی شان الرجم پس فرمود رسول خدا مر ایشان را چه می‌یابید در
توریت در شان رجم قالوا نفضحهم ویجلدون پس گفتند رسوا میکنیم زانیان را و جلد کرده میشوند قال عبد الله
بن سلام کذبتم ان فیها الرجم گفت عبد الله بن سلام که از احبار یهود بشرف اسلام مشرف شده بود دروغ
گفتید بتحقیق در توریت رجم واقع شده است چون احکام توریت بر افتاده بود بر زانیان اجرای آن نمانده
و در تهمت وقوعی نداشته است تا از واقعه معلوم گشته فاتوا بالتورٰة فنشروها پس آوردند توریت را پس کشادند
آنرا فوضع احدهم یده علی آیة الرجم پس نهاد یکی از ایشان دست خود را بر آیت رجم فقرأ ما قبلها وما بعدها
پس خواند ما قبل آیت رجم را و ما بعد آنرا فقال له عبد الله بن سلام ارفع یدک فرفع یده فاذا فیها آیة

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

من خیر الناس اشد الناس کراهیة لهذا
الشان می‌یابید شما از بهترین مردم سخت‌ترین
ایشان از روی ناخوشی مر این کار را یعنی کار
امارت را بنا بر خوف از محاسبهٔ الٰهی بقوت حقی
از حقوق آن حتی یقع فیه تا آنکه واقع شود
آن شخص در آن کار و حاصل گردد آنرا مطلب
پس زائل گردد از وی ناخوشی آن بجهت
اعانت و اقامت الٰهی او را در مقام عدالت
و دیانت بسبب استشعار آن خوف و ترک هوای
نفس و بعضی گویند مراد آنست که چون واقع
شود در آن جائز نیست کراهت از آن یا آنکه
اشارت است بجریان عادت هر که حرص کند
بر چیزی و رغبت کند در طلب آن کراست که
حاصل شود او را و کسیکه اعراض کند از چیزی
کم باشد رغبت وی در آن حاصل میگردد او را
غالبا **باب** **حدثنا** مسدد قال
حدثنا یحیی عن شعبة قال حدثنی عبد الملک
بن میسرة عن طاؤس عن ابن عباس الا المودة
فی القربیٰ یعنی در تفسیر این آیت که ادلیس لا اسألکم
علیه اجرا در سورهٔ شوریٰ است قال فقال سعید
بن جبیر قربیٰ محمد پس گفت سعید بن جبیر که از
بلامذان ابن عباس است مقصود وی شاید که مراد
از قربیٰ در آیت مذکوره قرابت محمد است صلی الله
علیه وسلم فقال ان النبی پس گفت ابن عباس
تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لم یکن بطن
من قریش الا وله فیه قرابة فنزلت یعنی
از قریش گروهی نبود که مر آنحضرت را در آن بطن
قرابت است فنزلت فیه پس نازل شده در
آیت مذکوره که منشأ آنست الا ان تصلوا
قرابة بینی وبینکم یعنی سوال نمیکنم شما را ای
قریش بر آن مذکور مزدی مگر اینکه برسید
کنید قرابتی را که میان من و میان شماست
اشارتست بآنکه مراد از مودت فی القربیٰ

گفت مرد را عبد الله بن سلام بردار دست خود را پس برداشت دست خود را پس ناگاه دید در وی آیت
قالوا صدق یا محمد فیها آیة الرجم پس گفتند راست گفته عبد الله بن سلام ای پیغمبر خدا در توریت آیت
ست فامر بهما رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فرجما پس فرمود بآن هر دو زانی و زانیه پیغمبر خدا پس
کرده شدند فرایت الرجل یحنی علی المرأة پس دیدم آن مرد زانی را که مهربانی میکند بر زن یقیها الحجارة پناه میکند
ن زن سنگ را ظاهر ازین حدیث آنست که رجم این یهودیان ذمی برین تقدیر فرمود که در توریت بر آمد
ا گفته اند که چون ذمی با اهل اسلام رجوع کنند بموافقت شریعت خود حکم کنیم و میتوان گفت که برآوردن
ز توریة محض برای الزام و اسکات آنها باشد **باب** اذا رمی امرأته او امرأة غیره بالزنا در بیان
رمی که دشنام داد زن خود را یا زن غیر خود را بزنا عند الحاکم والناس هل علی الحاکم ان یبعث الیها
ست بر حاکم اینکه بفرستد بسوی آن زن فیسألها عما رمیت به پس بپرسد آن زن را از آنچه دشنام داده
ست آن زن را بآن **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابن شهاب عن عبید الله
بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابی هریرة و زید بن خالد رضی الله عنهما انهما اخبراه تحقیق
هریره و زید بن خالد خبر داده اند عبید الله بن عبد الله را ان رجلین اختصما الی رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم که تحقیق دو مرد خصومت کردند نزد رسول خدا فقال احدهما اقض بیننا بکتاب الله
گفت یکی ازان هر دو حکم کن میان ما بکتاب خدا وقال الآخر وهو افقههما و گفت دیگر و او دانا
تر هر دو بود اجل یا رسول الله فاقض بیننا بکتاب الله وائذن لی ان اتکلم قال تکلم آری یا رسول الله
حکم کن میان ما بکتاب خدا و اذن کن مرا که سخن کنم از حقیقت حال فرمود بگو قال ان ابنی کان عسیفا
علی هذا گفت تحقیق پسر من بود عسیف بر این مرد قال مالک والعسیف الاجیر گفت مالک و عسیف یعنی اجیر است
فزنی بامرأته فاخبرونی ان علی ابنی الرجم پس زنا کرد بزن این مرد پس خبر دادند مرا که بر پسر من رجم واجب است
فافتدیت منه بمائة شاة وجاریة لی پس بدل کردم از رجم پسر خود بصد شاة و داهی که مرا بود
ثم سألت اهل العلم پس من پرسیدم اهل علم را فاخبرونی انما علی ابنی جلد مائة وتغریب عام پس خبر دادند مرا که
بر پسر من مگر صد تازیانه و جلای وطن یکساله وانما الرجم علی امرأته و هر چونکه باشد رجم کردن نیست
مگر بر زن او اینجا قول اهل علم ست فقال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اما والذی نفسی بیده لا
قضین بینکما بکتاب الله آگاه باشید سوگند کسی که ذات من در دست قدرت اوست هر آئینه حکم کنم میان
شما بکتاب خدا اما غنمک وجاریتک فرد علیک اما غنم تو و داهی تو پس رد کرده شده است بر تو وجلد ابنه
مائة وغربه عاما و زد پسر او را صد تازیانه و جلای وطن کرد او را یکسال که حد زنای اوست وامر انیسا
الاسلمی ان یاتی امرأة الآخر و امر کرد انیس اسلمی را اینکه بیاید نزد زن آن دیگر فان اعترفت رجمها پس اگر اقرار کند
زنا را فاعترفت فرجمها پس اقرار کرد پس رجم کرد او را **باب** من ادب اهله او غیره دون السلطان
در بیان کسی که ادب کرد اهل خود را یا غیر اهل خود را بدون سلطان و وزرای سلطان و امیر وقال ابو سعید عن النبی صلی الله
علیه واله وسلم روایت کرده ابو سعید خدری از پیغمبر خدا اذا صلی احدکم فاراد احد ان یمر بین یدیه فلیدفعه

نحو المشرق اشارت کرد آنحضرت بلفظ هٰهنا
جانب مشرق را والجفاء و غلظ القلوب فی
الفدادین اهل الوبر و سختی و درشتی دلها در
بلند کنندگان آواز خداوندان پشم شتر یا مانند
آنست یعنی خداوندان مواشی از بادیه نشینان
وهو الجمال عند اصول اذناب الابل والبقر
یعنی بلند کنندگان آواز نزد دنبهای دمهای
شتران دگاوان که می برند و می رانند آنها را
برای چرانیدن و شدکار زمین فی ربیعة
ومضر درین دو قبیله که اسباب و اموال ایشان
بسیار هست و جمهور عرب راجع اند در نسب
باین دو اصل و قریش که آنحضرت مبعوث
از ایشانست از شاخهای مضر هست و آن هر دو
معدود از اهل مشرق اند **حدثنا** ابو الیمان
قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی
ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هریرة قال
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الفخر
والخیلاء فی الفدادین اهل الوبر نازیدن
و کبر نمودن در آواز کنندگان خداوندان شتران
است والسکینة فی اهل الغنم و آرامش و سبکی
و نرمی در خداوندان گوسفندان است والایمان
یمان و ایمان یمنی است والحکمة یمانیة و علم
و معرفت حقائق و احوال اشیا نیز یمنی است
یمانیه تخفیف یاست و تشدید آن نیز حکایت
و این نسبت بجهت کمال ایمان و حکمت است
در آن وقت در اهل یمن که ایشان نرم و تنگ
دل بوده اند و لهذا بیول کردند بشری را که
از ایشان که آمدند آنحضرت را و قتیکه قبول نکرد
بنو تمیم و گفتند آمدیم ترا تا دانشور شویم در دین
و بپرسیم ترا از ابتدای آفرینش که چه بود و این
آن چنانست که فرمود راس کفر جانب مشرق
است و بعضی گویند مراد نسبت ایمان بمکه
که مبدا ایمانست و مکه از تهامه است و تهامه
از یمن هست یا آنکه مکه یمانی است نسبت بمدینه
هر دو ست که هر دو یمانی اند نسبت بشام و گفته
فرمود این کلام را در تبوک که جانب شام است
و در مدینه ما بر شد مسلم آمده و ایمان در اهل
حجاز هست و بعضی گویند مراد بدان انصار اند
که اصل ایشان از یمن است و اینهمه توجیهات
و تاویلات اند و مانع نیست از اجرای کلام بظاهر

وتعیکر نماز کند یکی پس خواست اینکه بگذرد از پیش او پس گو دفع کند او را و براند پیش خود فان ابی فلیقاتله فانما هو
ابوسعید پس اگر ابا کرد پس گو بکشد او را که او دیو است این کار را ابوسعید خدری مراد از قتل ضرب شدید است
حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة گفت اسمعیل حدیث
کرد مرا مالک از عبد الرحمن بن القاسم از پدر خود محمد بن ابی بکر از عایشه رضی الله عنها قالت جاء ابوبکر و رسول
الله صلی الله علیه واله وسلم واضع راسه علی فخذی گفت عایشه آمد ابوبکر در حالی که رسول خدا نهاده
است سر خود را بر زانوی من فقال حبست رسول الله صلی الله علیه واله وسلم والناس پس گفت
ابوبکر نگهداشتی رسول خدا را و همه مردم را ولیسوا علی ماء و نیستند مردم بر آبی فعاتبنی پس عتاب کرد مرا
وجعل یطعن بیده فی خاصرتی گفت که زد میکند بدست خود بر پهلوی من ولا یمنعنی من التحرک الا مکان
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم و باز نمیداشت مرا از جنبیدن مگر جای رسول خدا که بر فخذ من بود
فانزل الله آیة التیمم پس انزال کرد خدا آیت تیمم را و این حدیث مختصر آورده است و موجب انزال آیت تیمم همین
واقعه بود و همه صحابه شکر این توسعت کردند و گفتند اینست اول برکات شما ای آل ابی بکر حدثنا یحیی بن
سلیمان قال حدثنی ابن وهب قال اخبرنی عمرو ان عبد الرحمن بن القاسم حدثه عن ابیه عن عائشة
رضی الله عنها قالت اقبل ابوبکر فلکزنی لکزة شدیدة گفت عایشه پیش آمد ابوبکر پس دفع کرد و زد بتمام دست
خود لکز یعنی رکز است وقال حبست الناس فی قلادة و گفت بند کردی مردم را در زنجیر فبی الموت لمکان
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم پس مرا است موت مراد از موت سکون است از جهت مکان
رسول الله وقد اوجعنی نحوه و تحقیق درد رسانید مرا مانند موت لکز و وکز واحد یعنی لکز بمعنی وکز است

باب من رای مع امراته رجلا فقتله در بیان حکم کسی که دید با زن خود مرد دیگر را پس کشت او را

حدثنا موسی قال اخبرنا ابوعوانة قال حدثنا عبد الملک عن وراد کاتب المغیرة عن المغیرة
رضی الله عنه قال قال سعد بن عبادة لو رایت رجلا مع امراتی لضربته بالسیف گفت مغیره گفت
سعد بن عباده اگر ببینم مرد دیگر را با زن خود البته میزنم او را بشمشیر غیر مصفح یعنی میزنم بجانب تیغ شمشیر غیر مصفح
بضم میم و سکون صاد و فتح فا و ابدا از آن حا مهمله است یعنی بعرض بلکه بتیزی برای کشتن و هلاک کردن فبلغ
ذلک رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فقال اتعجبون من غیرة سعد پس فرمود آیا عجب میدارید
از غیرت سعد لانا اغیر منه تحقیق من غیرت ناک ترم از وی والله اغیر منی و خدا غیرت ناک ترست از من

باب ماجاء فی التعریض در بیان چیزیکه آمده است در تعریض و آن ضد تصریح است حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن
ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم جاءه اعرابی فقال
یا رسول الله ان امراتی ولدت غلاما اسود مرویست از ابی هریره تحقیق پیغمبر خدا آمد نزد او اعرابی که نام او ضمضم بن قتاده
است پس گفت ای رسول خدا زن من زاده است غلام سیاه نام کرا در دید او باین رنگ نیست فقال هل لک من ابل
قال نعم پس فرمود آیا مر ترا شتری هست گفت آری شتران دارم قال ما الوانها قال حمر فرمود چه رنگهاست
آن شتران را گفت سرخ رنگهائی شان سرخ است قال هل فیها من اورق قال نعم فرمود در آن شتران اورق هم هست گفت

الجزء الرابع عشر تیسیر الاسلام

کتاب الانبیاء

مشارمة والمتاومة الیسرة و مشارمه یعنی میسره
است که دست چپ را گویند والید الیسری
تشومی دست چپ را شومی گویند بابت مقصود
از شومی و مشارمه هر دو متناسب اند و لفظ ویمنے
والجانب الایسر الاشام و جانب چپ را اشام
گویند این نیز شاهد است بر آنکه نامیدن شام
باین نام بجهت بودن او دست بجانب چپ از حرم
یعنی فسخ الاشم است ولیکن لفظ الاشم از شتم
است بمیم مضاعف و شام معتل العین است
با فراد میم تا رب مگر اشتقاق صغیر اعتبار کنند و بعضی
یمن را یمن بجهت میمنت و برکت آن گویند و شام
را شام بجهت شوم آن و بعضی گویند نام کرده شد
یمن بیمن بن قحطان و نام کرده شد شام بسام
بن نوح که در اصل شام است بسین مهمله تعریب
کرده شد آنرا بمعجمه و بعضی وجه دیگر آرند والله اعلم

باب مناقب قریش و قریش اولاد نضر
ابن کنانه است در مشهور و جزم کرده اند ابو
عبیده باولاد فهر بن مالک بن النضر و آن قول
اکثر است و روایت کرده ابن سعد از طریق تعد...
... هر گاه که فارغ شد قصی از جدا کردن حرم ...
زمزم فراهم آمدند بسوی وی قریش پس نامیده
شدند بقریش برای آن که قریش فراهم آوردن
از جای او از انجاست و پیوستن بعضی بعضی
بعضی گویند نام کرده شدند باین نام بجهت
اجتماع ایشان بیاعات و تجارات را یا بجهت
که جد کلان ایشان آمد روزی مجتمع و پیچیده
در یک جامه پس گفتند تقرش پس نام کرده شد
بدان و نام کرده شدند ایشان بنام جد یا بجهت
تشبیه این تعبیه که مشترین قبایل است

آری ہست اورق از شتر آنرا گویند کہ بیاض آن بسیاری میزند قال فانی کان ذلک فرمود کجاست این سیاہی رنگ فقال اذہ عرق نزعہ پس گفت گمان میکنم کہ رگی ہست کہ کشیدہ ہست آنرا قال فلعل ابنک ھذا نزعہ عرق فرمود پس شاید کہ پسر تو کہ این ہست کشیدہ این رنگ را عرقی کہ در دست مطابقت حدیث بترجمہ آنست کہ باین قول کہ غلامی سیاہ فام زادہ ہست بکنایت گفتہ ہست کہ زن او زنا کردہ ہست بکسی کہ سیاہ رنگست و آن ہرآیت کہ قذف بتعریض حکم قذف صریح ندارد و باین در مرد و الشہادت نیست و این حدیث در باب اللعان گذشتہ ہست **باب** کم التعزیر و الادب در بیان آنکہ چند ہست جلد تعزیر و ادب و ادب عطف تفسیری ست و تعزیر ماخوذ ہست از عزر بمعنے ردع و منع **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی یزید بن ابی حبیب عن بکیر ابن عبد الله عن سلیمان بن یسار عن عبد الرحمن بن جابر بن عبد الله عن ابی بردة رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه و آله وسلم یقول گفت ابوبردہ بود پیغمبر خدا میفرمود لا یجلد فوق عشر جلدات نباید زد بالاتر از دہ جلد الا فی حد من حدود الله مگر در حدی از حدہای خدا فرق در تعزیر و حد ہمین ہست کہ آنچہ متعین شدہ از جانب شارع آنرا حد میگویند و آنچہ تعین نیافتہ و مفوض بر حاکم ہست آنرا تعزیر نامند ابوبردہ چند کس ہست ابوبردہ ہانی بن نیار و ابوبردہ عامر بن قیس الاشعری برادر موسی اشعری ہر دو صحابی اند و ابو بردہ بن ابوموسی الاشعری از تابعین ہست در این حدیث مراد ابوبردہ بن نیار ہست بدلیل وصف او در حدیث آیندہ بانصاری **حدثنا** عمرو بن علی قال حدثنا فضیل بن سلیمان قال حدثنا مسلم بن ابی مریم قال حدثنی عبد الرحمن بن جابر عمن سمع النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لا عقوبة فوق عشر ضربات الا فی حد من حدود الله فرمود عقوبت نیست بالای دہ ضرب مگر در حدی از حدود کہ خدا فرمودہ شیوطی گوید کہ بسیاری از علمای صحابہ تجویز کردہ اند زیادہ بردہ و از این حدیث جواب دادہ کہ منسوخ ہست باجماع صحابہ جایز ہست زیادہ بردہ و میگویند نسخی در میان نیامدہ و این حدیث محمول ہست بر اولی نہ بر وجوب انتہی **حدثنا** یحیی بن سلیمان قال اخبرنی ابن وہب قال حدثنی عمرو ان بکیرا حدثہ گفت ابن وہب حدیث کردہ مرا عمرو بتحقیق بکیر حدیث کردہ او را قال بینما انا جالس عند سلیمان بن یسار اذ جاء عبد الرحمن بن جابر گفت در اثنای آنکہ من نشستہ ام نزد سلیمان بن یسار ناگاہ آمد عبد الرحمن بن جابر فحدث سلیمان بن یسار پس حدیث کرد سلیمان بن یسار را ثم اقبل علینا سلیمان بن یسار پس پیش آمد بر ما سلیمان بن یسار فقال حدثنی عبد الرحمن بن جابر ان اباہ حدثہ انہ سمع ابا بردة الانصاری پس گفت سلیمان بن یسار حدیث کرد عبد الرحمن بن جابر کہ بتحقیق پدر او کہ جابر ہست حدیث کرد عبد الرحمن را کہ تحقیق جابر شنیدہ ہست ابا بردہ انصاری را رضی الله عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله وسلم یقول گفت ابوبردہ انصاری شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود لا یجلد فوق عشرة اسواط زدہ نمیشود بالای دہ تازیانہ الا فی حد من حدود الله در حدی از حدود خدا **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شہاب قال حدثنی ابو سلمة ان ابا ہریرة رضی الله تعالی عنه قال نہی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عن الوصال ابوہریرہ منع کردہ ہست رسول خدا از وصال فقال له رجل من المسلمین فانک یا رسول الله

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الاحکام

من قریش ان عبد الله بن عمرو بن العاص یحدث تحقیق شانی قیست کہ رسید معاویہ را و حال آنکہ محمد بن جبیر نزد وی بود در جمعی وارد ان از قریش کہ تحقیق عبد الله بن عمرو بن العاص حدیث میکند انہ سیکون ملک من قحطان تحقیق شان این ہست سرانجام ہست کہ باشد پادشاہ از بنی قحطان بالفتح قال ابن عامر بن شانخ کہ قبیلہ الیست غیر قریش و آن اہل یمن اند فغضب معاویة پس خشمناک شد معاویہ فقام فاثنی علی الله بما ھو اھلہ پس ایستاد بخطبہ خواندن پس ثنا گفت بر خدا بانچہ خدا لایق آنست ثم قال اما بعد فانہ بلغنی ان رجالا منکم یتحدثون احادیث لیست فی کتاب الله پس گفت معاویہ اما بعد ثنای خدا پس تحقیق رسیدہ ہست مرا تحقیق جمعی مردان از شما حکایت میکنند حدیثہا کہ نیستند در کتاب خدا و لا تؤثر عن رسول الله و نہ روایت کردہ میشوند از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشارت ہست بانکہ حدیث بودن ملکی از قحطان نیز از آن احادیث ہست فاولئک جہالکم پس آن مردان نادانان شما اند فایاکم و الامانی التی تضل اھلھا و دور دارید خود را و آن آرزوہا را کہ گمراہ میکند اہل آنرا فانی سمعت رسول الله زیرا چہ تحقیق من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول ان ھذا الامر فی قریش این امر یعنی خلافت و امارت در قریش باشد ہست لا یعادیہم احد الا کبہ الله علی وجہہ دشمنی نکند ایشان را ہیچ کسی مگر آنکہ بر روی افگند او را خدا کنایہ ہست یعنے خوار و مخذول گرداند ما اقاموا الدین مادام کہ برپا دارند قریش دین را و تاکید و ترویج کنند احکام دینی را و در این انکار معاویہ نظر ہست زیرا چہ حدیثی کہ استدلال کردہ بدان منع نمیکند خروج قحطانی را بعد عدم اقامت قریش دین را عسقلانی گفتہ خلافت ہمیشہ بود در قریش مردم در طاعت ایشان تا آنکہ استخفاف کردند بدین

عاصم بن محمد قال سمعت ابی عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی منهم اثنان یعنی همیشه میباشد این امر امامت و حکومت در قریش مادام که باشد از مردم دو کس یکی از قریش بود و دیگر از غیر ایشان یا هر دو از غیر قریش بود تا وال شود بر این دو کس ثالث قرشی و تمام شود امر حدیث و این کلام اگرچه بظاهر خبر است بمعنی امر است زیرا چه مراد این است این امر از قریش در اکثر علماء قریب که امام از ایشان باشد جائز نیست شرعا خلافت مر غیر ایشان را و بر این منعقد گشته اجماع در زمن صحابه و حجت کردند بدان مهاجرین بانصار و چیزیکه بمعنی خبر باشد مراد از لفظ هذا الامر مجرد اسم خلافت باشد بلی تعیه استقلال در حکم و امراء که ناهراند در لعرعیت و دا اگرچه گرچه از غیر قریش باشد معترف اند که خلافت در قریش است و هر تقدیر اطلاق در معنی محمول بر تقلید در حدیث سابق است باقامت دین

حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان ثوری عن سعد بن ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف ح قال ابو عبد الله و قال یعقوب بن ابراهیم بن سعد بن ابراهیم حدثنا ابی عن ابیه قال حدثنی عبد الرحمن بن هرمز الاعرج عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قریش والانصار وجهینة بضم جیم و فتح ها و سکون یا و مزینة بضم میم و فتح زای و سکون یای و نون واسلم بفتح اول و سکون سین مهمله و غفار و اشجع بفتح همزه و سکون شین معجمه و فتح جیم و عین مهمله موالی لیس لهم مولی دون الله و رسوله یعنی این قبیلها موالی من اند یعنی ناصر و محب بایک دیگر و موالی بفتح میم جمع مولی است و روایت کرده شده است بکسر لام با تنوین یعنی بعضی از ایشان دوستان و یاری دهندگان بعضی اند لیس لهم مولی دون الله و رسوله نیست مر ایشان را محب و ناصر جز خدا و رسول وی

حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن ابن المسیب

تواصل پس گفت مردی از مسلمانان تحقیق تو ای رسول خدا وصل میکنی فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایکم مثلی پس فرمود رسول خدا کدامین از شما مانند من است انی ابیت یطعمنی ربی و یسقینی بتحقیق من شب میکنم در حالیکه طعام میدهد مرا پروردگار من و آب میدهد مرا حقیقة طعام و آب میدهد مرا یا قوتی دهد آدمی را بعد از خوردن طعام و آب حاصل میشود یا این قول محمول بر ظاهر است یا این وجه که طعام میدهد مرا از طعامهای جنت و سیراب میکند مرا از آبهای بهشت و صحیح وجه اول است فلما ابوا ان ینتهوا عن الوصال پس هرگاهی ابا کردند و باز نیامدند از صوم وصال واصل بهم یوما ثم یوما وصال کرد آنحضرت با ایشان یکروز پس روز دیگر ثم راوا الهلال پس دیدند ماه نو فقال لو تاخر لزدتکم پس فرمود اگر تاخیر کردی بر آمدن ماه هر آئینه زیادت میکردم وصال را بر شما تا تاماهی ماه تا ظاهر شدی عجز شما کالمنکل بهم حین ابوا چنانکه معذب کارانا و عقوبت دهنده اگر گوئی چه حال است این مردم را که باز نیامدند از منع آنحضرت گوئیم ظاهرا فهمیدند که این نهی نهی تنزیهی است و ارشاد اصلح است و جه این ملازمت که اگر ماه در بر آمدن تاخیر کردی در وصال زیادتی نمودی قابت میتواند که آنحضرت نیت کرده باشد که تا دیدن هلال روزه دار باشم و الله اعلم بعد از دیدن ماه نو و الله اعلم اگر گوئی چگونه راضی شد آنحضرت بصوم وصال گوئیم که مصلحه کرد برای زجر ایشان و بیان مفسده که مترتب میشود بر وصال تابعه شعیب و یحیی بن سعید و یونس عن الزهری و قال عبد الرحمن بن خالد عن ابن شهاب عن سعید عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه واله وسلم حدثنا عیاش بن الولید قال حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا معمر عن الزهری عن سالم عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما انهم کانوا یضربون علی عهد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم مرویست از عبد الله بن عمر که مردم زده میشدند در زمان حیات آنحضرت برای تعزیر اذا اشتروا طعاما جزافا وقتیکه خرید میکردند غله از روی گزاف بی وزن و کیل ان یبیعوه فی مکانهم برای فروختن آنها آن غله را در مکان خود قبل از قبض حتی یؤووه الی رحالهم تا جای دادن آنها آن غله را در منزلهای خود حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهری قال اخبرنی عروة عن عائشة رضی الله عنها قالت ما انتقم رسول الله صلی الله علیه واله وسلم لنفسه گفت انتقام نکشیده است رسول خدا کسی که آزار داده آنحضرت را از جهت خود فی شیء یؤتی الیه در هیچ چیزی که آورده میشد بسوی وی حتی ینتهک من حرمات الله تا آنکه شکسته میشد از آنچه حرام کرده خدا فینتقم لله پس انتقام میگرفت برای خدا

باب من اظهر الفاحشة واللطخ والتهمة بغیر بینة در بیان حال کسی که اظهار کرد فحش را و دشنام کرد و بیدی لطخ بفتح لام و سکون طاء مهمله و بعده خاء معجمه جوهری گفته لطخه بکذا یعنی لوث کرد او را و تلطخ فلان بشر ای بقبیح یعنی بیدی و دشنام داده و تهمت کردن بی گواه حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال الزهری عن سهل بن سعد رضی الله عنه قال شهدت المتلاعنین و انا ابن خمس عشرة سنة فرق بینهما گفت سهل بن سعد رضی الله عنه حاضر شدم دو کس را که ملاعنت میکردند و حال آنکه من پانزده ساله بودم پس تفریق کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم میان آن

دبر رفقال زوجها كذبت عليها پس گفت شوهر او دروغ گفتم بروی ان امسكتها اگر نگاه دارم اورا
پس طلاق داد وآن زن را سه طلاق قبل از فرمودن آنحضرت امر ورا بطلاق او جواب شرط محذوف است
قال فحفظت ذالك من الزهري ان جاءت به كذا وكذا گفت سفيان یاد گرفته ام از زهری اگر آورد ولد را
چنین وچنین فهو کیس او صادق است یعنی اگر آورد سیاه فام واعین وزد سرین پس میدانم مگر آنکه صادق است
ان مرد ان جاءت به كذا وكذا كانه وحرة واگر آورد ولد را سرخ رنگ کوتاه قد گویا که وحره است جنبنده
مانند سام ابرص بعضی گفته اند وحره بفتح واو و حاء مهمله جانوری است سرخ رنگ ملتصق میباشد بزمین فهو
پس آن مرد کاذب است وسمعت الزهري يقول جاءت به للذي يكره وشنیدم زهری را میگفت آورد بصورتی را
که ناخوش داشت حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا ابو الزناد عن القاسم
بن محمد قال ذكر ابن عباس رضي الله عنهما المتلاعنين گفت قاسم بن محمد ذکر کرد ابن عباس دو ملاعن را
فقال عبد الله بن شداد هي التي قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كنت راجما امراة من غير بينة
پس گفت عبد الله بن شداد این زن همان است که فرموده رسول خدا در شان او اگر بودمی رجم کننده زنی را
بغیر گواه رجم میکردم او را قال لا تلك امراة اعلنت فرموده نیست چنین آن زنی است که اعلان کرده است
بزنا وباک ندارد حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث قال حدثني يحيى بن سعيد عن
عبد الرحمن بن القاسم عن القاسم بن محمد عن ابن عباس رضي الله عنهما ذكر المتلاعن عند النبي صلى الله
عليه واله وسلم فقال عاصم بن عدي في ذلك قولا ثم انصرف پس گفت عاصم بن عدی در حق او قولی
پس برگشت واتاه رجل من قومه يشكو انه وجد مع اهله رجلا وآمد نزد او مردی از قوم او در حالی
که گله میکرد که تحقیق وی یافته است با زن او مردی را فقال عاصم ما ابتليت بهذا الا لقولي پس گفت عاصم
مبتلا نشده ام من باین مگر از جهت گفتن من که تنزیه او کردم فذهب به الى النبي صلى الله عليه واله وسلم
فاخبره بالذي وجد عليه امراته پس برد او را بسوی پیغمبر خدا پس خبر داد آنحضرت را بانچه یافته بران
زن خود را وكان ذلك الرجل مصفرا قليل اللحم سبط الشعر وبود آن مرد مدعی زرد رنگ کم گوشت دراز
موی بی جعودت وكان الذي ادعى عليه انه وجده عند اهله وبود آنکسی که دعوی کرده بروی این را
که تحقیق یافت او را نزد زن خود آدم خدلا كثير اللحم گندم گون پر گوشت خدلا بفتح معجمه وسکون مهمله پر گوشت
ساقها ودر بعضی نسخها بفتح دال مهمله وتشدید لام ودر بعضی بکسر دال مهمله وتخفیف لام فقال النبي صلى الله عليه
واله وسلم اللهم بين پس فرمود پیغمبر خدا ای خداوند ظاهر کن حق را فوضعت شبيها بالرجل الذي ذكر
زوجها پس وضع حمل کرد وزائید مشابه بمردی که ذکر کرده شوهر او انه وجده عندها که تحقیق او را
یافته نزد زن فلاعن النبي صلى الله عليه واله وسلم بينهما پس فرمود آنحضرت بلاعنت میان هر دو زانی
فقال رجل لابن عباس في المجلس هي التي قال النبي صلى الله عليه واله وسلم لو رجمت احدا
بغير بينة رجمت هذه فقال لا تلك امراة كانت تظهر في الاسلام السوء

باب رمي المحصنات

وقول الله عز وجل والذين يرمون المحصنات ثم لم ياتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانين جلدة

ماذا فقال النبي صلى
بنو هاشم وبنو المطلب شيء واحد پس
فرمود آنحضرت نیستند بنو هاشم وبنو المطلب مگر
یک چیز یعنی متفق ومتحد در هنگام جاهلیت
ودر روایت حموی سی واحد بکسر سین مهمله و
تشدید یا یعنی یک مانند اند وشرح حدیث در کتاب
الخمس گذشت وقال الليث حدثني ابو الاسود
از ین موصول گردد حدثني ابو الاسود محمد
ابن عبد الرحمن عن عروة بن الزبير قال ذهب
عبد الله بن الزبير مع اناس من بني زهرة الى
عائشة گفت عروه رفت عبد الله بن الزبير با
مردم از بنی زهره بسوی عائشه وكانت ارق شيء
عليهم وبود عائشه نرم تر ومهربان ترین چیزی
بر بنی زهره لقرابتهم من رسول الله بجهت قرابت
ایشان از پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم حدثنا
عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث قال حدثنا
ابو الاسود عن عروة بن الزبير قال كان عبد الله
ابن الزبير احب البشر الى عائشة بعد النبي صلى الله
عليه وسلم وابي بكر وبود عبد الله بن زبیر پسر
خواهر عائشه دوستترین آدم بسوی عائشه بعد
آنحضرت وابی بکر در محبت نزد حضرت عائشه وكان
ابر الناس بها وبود عبد الله نیکوکارترین مردم
بعائشه وكانت لا تمسك شيئا مما جاءها من رزق
الله الا تصدقت وبود حضرت عائشه که نگاه نمیداشت
چیزی را از آنچه می آمد او را از رزق خدا یعنی مال
مگر آنکه تصدق کردی آنرا فقال ابن الزبير ينبغي
ان يوخذ على يديها پس گفت عبد الله بن زبیر
سزاوار آنست که گرفته شود بر دو دست حضرت
عائشه یعنی باز داشته شود او را از کثرت انفاق
فقالت ايوخذ على يدي پس گفت حضرت عائشه
آیا گرفته شود بر دو دست من ومنع کرده شود
مرا علي نذر ان كلمته بر من نذر است اگر کلام
کنم او را یعنی واجب گردانید بر خود که سخن نکنم
با وی فاستشفع اليها برجال من قريش پس
شفاعت خواست ابن زبیر بسوی حضرت عائشه
بجمعی مردان از قریش وباخوال رسول الله
اقاربهای پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم خاصة
در حالی که خاص بود ذکر اخوال باهتمام استشفاع
اگرچه قریش نیز دخیل بودند در ان
اخوال ظاهر آنست بنی زهره اند بقرینه سیاق
الا الفارق فامتنعت پس باز ماند حضرت عائشه
از کلام ابن زبیر وقبول نکرد شفاعت ایشان را

الى غفور رحيم ان الذين يرمون المحصنات الغافلات الآية حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني سليمان
عن ثور بن زيد عن ابى الغيث عن ابى هريرة رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال
اجتنبوا السبع الموبقات فرمود اجتناب كنيد از هفت چيز كه هلاك كنند . قالوا يا رسول الله وما هن قال
گفتند يا رسول الله و چيست آنها قال الشرك بالله والسحر وقتل النفس التى حرم الله الا بالحق فرمود شرك كردن با خدا و سحر و كشتن نفسى
كه حرام كرده است خدا مگر بحق شرعى واكل الربوا واكل مال اليتيم والتولى يوم الزحف و پشت دادن روز جنگ
با كافران وقذف المحصنات الغافلات المؤمنات و دشنام دادن بزنا زنان پاك دامن را كه غافل اند از بدى كه
مسلمانان اند

باب قذف العبيد در بيان دشنام دادن بندگان را **حدثنا** مسدد قال

حدثنا يحيى بن سعيد عن فضيل بن غزوان عن ابن ابى نعم عن ابى هريرة رضى الله عنه قال سمعت ابا القاسم
صلى الله عليه وآله وسلم گفت شنيدم ابو القاسم كنيت آنحضرت است رحمت كناد خدا بر وى يقول من
قذف مملوكه وهو برئ مما قال كسى كه دشنام كند مملوك خود را در حالى كه او بيزار است از آنچه گفته
جلد يوم القيمة تازيانه زده ميشود روز قيامت در گفته روز قيامت اشعار است باآنكه در دنيا حد نيست
بروى الا ان يكون كما قال مگر آنكه باشد آنچنان كه گفته سيد او پوشيده نماند كه قول وهو برئ ازو مستثنى
ميكند ظاهر آنرا خالى از شدراك است **باب** هل يامر الامام رجلا فيضرب الحد غائبا عنه آيا امر
كند بفرمايد امام مردى را پس بزند حد در حالى كه غائب است از امام وقد فعله عمر رضى الله عنه و تحقيق كرده است
اين را عمر يعنى امر كرده عمر كسى را او وى زده است حد را در غيبت عمر **حدثنا** محمد بن يوسف
حدثنا ابن عيينة عن الزهرى عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابى هريرة وزيد بن خالد
الجهنى رضى الله عنهما قالا جاء رجل الى النبى صلى الله عليه وآله وسلم گفتند هر دو آمد مردى نزد پيغمبر
فقال انشدك الله پس گفت ميخواهم ترا خدا را يعنى سوگند ميدهم ترا بخدا الا قضيت بيننا بكتاب الله مستثنى
منه مقدر است يعنى كارى نكنى مگر آنكه حكم كنى ميان ما بكتاب الله فقام خصمه وكان افقه منه
پس برخاست خصم او كه نزاع ميكرد با وى و بود عالم تر از وى فقال صدق اقض بيننا بكتاب الله پس
گفت راست گفته است حكم كن ميان ما بكتاب خدا يعنى راضى است بحكم كتاب خدا وأذن لى يا رسول الله
و اذن كن مرا اى رسول خدا كه احوال عرض كنم فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قل پس فرمود رسول خدا
بگو فقال ان ابنى كان عسيفا فى اهل هذا پس گفت آنكه بود پسر من اجير در اهل اين مرد فزنى بامرأته
فافتديت منه بمائة شاة وخادم پس زنا كرد بزن او پس فديه دادم از او يعنى بدل رجم صد بز و بنده و اسئلت رجالا من اهل العلم وتحقيق من پرسيدم مردان از اهل علم فاخبرونى ان على ابنى جلد مائة وتغريب
عام پس خبر دادند كه بتحقيق بر پسر من كه حد بر وى است صد تازيانه و جلاى يكسال است وان على امرأة
هذا الرجم و بتحقيق بر زن اين مرد رجم است فقال والذى نفسى بيده لاقضين بينكما بكتاب الله پس فرمود
سوگند كسى كه ذات من بدست قدرت اوست هر آئينه حكم ميكنم ميان شما با تمسك بكتاب خدا المائة
والخادم رد عليك صد بز و خادم كه داده رد است بر تو يعنى واپس يابد داد وعلى ابنك جلد مائة

كتاب الانبياء

زنى كه طلب اذن در آمدن كنيم نزد حضرت عائشه پس در ماى تو در وقت پرده داشتن و
فصل پس بدان ابن زبير كه ايشان از
پنهان از حضرت عائشه كه اذن خواستند
اذن داد و بعد ايشان را در آمدند در آمد
ابن زبير در پرده و بگوى حضرت عائشه ميبيد
و گريست و سوگند ميداد وى و عبد الرحمن
و مسور كه كم كند حضرت عائشه ورا
منع از قصه او را رد و ديگر زنى و ديگر ايستد
عائشه از قرضه بتقت و باد سوگند و ميگفت كه
من سوگند خورده ام و سوگند سخت است پس
نگذشتند حضرت عائشه را تا آنكه كلام كرد ابن زبير را
فاذ سل اليها بعشر رقاب پس فرستاد ابن زبير
بسوى حضرت عائشه ده رقبه تا آزاد كند از
كفارت يمين هر گاه خواهد فاعتقتهم پس آزاد
كرد ايشان را بعد آن ده رقبه را ثم لم تزل تعتقهم
حتى بلغت اربعين پيشتر ميشد حضرت عائشه
كه آزاد ميكرد رقبه را از كفارت يمين تا آنكه
رسيد اعتاق چهل رقبه را و اين بطريق تورع
كرد تا برآيد از تهمت فقالت وددت
انى جعلت حين حلفت عملا اعمله وگفت حضرت
عائشه دوست داشتم كه ميگردانيدم وقتى كه سوگند
خورده بودم عملى را كه بجا آورم
نزد حنث و نذر ميكردم فافرغ منه پس
فارغ ميشدم وى بر آمدم از عهده آن
و ميگفته معنى چنين باشد كه آرزو داشتم وقتى كه
حلف خورده بودم معين ميكردم عملى را كه
كفارت وى بر آمدم از نذر و مفارقت نميكردم
ابن زبير را در شدت و اين مختصر است
در باب الهجرة از كتاب الادب بسياق بر شرح
كرده بود انشاء الله تعالى **باب** نزل القرآن
بلسان قريش فرود آمده است قرآن بر پيغمبر
بزبان قريش و اين نيز از مناقب قريش است
حدثنا ابو اليمان اخبرنا شعيب عن الزهرى قال اخبرنى انس
حدثنا ابراهيم بن سعد عن ابن شهاب عن
انس ان عثمان دعا زيد بن ثابت وعبد الله
بن الزبير وسعيد بن العاص وعبد الرحمن
بن الحارث بن هشام تحقيق عثمان طلبيد
اين چهار صحابى را كه زيد بن ثابت از ايشان

[illegible]

دو تعذیب عام و لازم بر پسر توصد تازیانه و جلای یکسال ست و یا انیس اغد علی امرأة هذا فان اعترفت فارجمها ای انیس برو

بزن این مرد پس بپرس او را فان اعترفت فارجمها پس اگر اقرار کند بزنا که تعزیر ست پس رجم کن او را فاعترفت فرجمها پس

اقرار کرد پس رجم کرد او را و حدیث همین جزو مطابق ترجمه باب است

بسم الله الرحمن الرحیم

كتاب الديات

جمع دیت است و آن مصدر و دیت القتیل ای اعطیته دیته **باب** قول الله تعالی ومن یقتل مؤمنا

متعمدا فجزاؤه جهنم این باب در حد است کسیکه بکشد مسلمانی را بناحق بقصد دیده و دانسته پس جزای او

دوزخ است مناسبت این باب بکتاب الدیات ظاهر نیست و در بعضی نسخ لفظ باب ساقط است و این آیت

تمام ترجمه دارد و حدیث مذکور مطابق آنست **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا جریر عن

الاعمش عن ابی وائل عن عمرو بن شرحبیل قال قال عبد الله رضی الله عنه قال رجل یا رسول الله ای الذنب

اکبر عند الله مرویست از عمرو بن شرحبیل که گفت عبد الله بن مسعود ای رسول خدا کدامی گناه کلان

تر است نزد خدا قال ان تدعو لله ندا وهو خلقك فرمود آنست که بخوانی مر خدا را شریک و مثل آنکه خدا

پیدا کرده است ترا قال ثم ای گفت پستر کدام گناه اکبر است قال ثم ان تقتل ولدك خشیة ان یطعم معك

فرمود پستر آنست که بکشی فرزند خود را از بیم آنکه شریک شود بتو در طعام و این فعل باوجود آنکه قتل ولد بحکم

طبیعت و عقل از اقبح قبایح است مستلزم ضعف یقین است در رزاقیت حق و انکار آیات قرآنی مثل

ان الله هو الرزاق و جز آن و این وجه ترس خارج مخرج غالب و عادت ایشان پوشیده نماند که این

ترتیب در رتبه در جانب تنزل است قال ثم ای قال ثم ان تزانی بحلیلة جارك گفت پستر کدام گناه اکبر

است فرمود پستر آنست که زنا کنی زن همسایه خود را فانزل الله تصدیقها بفرستاد خدا آیتی در تصدیق

فرموده ای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم

الله الا بالحق ولا یزنون در صفات مسلمانان فرموده و آنانکه نمیخوانند با خدا خدائی دیگر و نمی کشند نفسی را

که حرام کرده خدا کشتن او را مگر بحق قصاص و زنا نمیکنند ومن یفعل ذلك یلق اثاما و کسی که بکند آنچه منع

کرده پیش می آید گناه را **حدثنا** علی قال حدثنی اسحق بن سعید بن عمرو بن سعید بن العاص عن ابیه

عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لن یزال المؤمن فی فسحة

من دینه فرمود رسول خدا همیشه است مومن در فراخی و شرح صدر از دین خود ما لم یصب دما حراما تا مادامیکه نرسیده

نریخته خونی حرام را و وقتی که ارتکاب کرد قتل حرام را می افتد در تنگی سینه و وعیدی که خداوند سبحانه بران فرموده

است **حدثنا** احمد بن یعقوب قال حدثنا اسحق قال سمعت ابی یحدث عن عبد الله بن عمر

رضی الله عنهما گفت اسحق مذکور شنیدم پدر خود را که حدیث میکرد از عبد الله بن عمر انه قال ان من ورطات

الامور التی لا مخرج لمن اوقع نفسه فیها بتحقیق عبد الله بن عمر گفت از مشکلات امور که راه بر آمدن نیست

کسی را که انداخته است نفس خود را در ین ورطه سفك الدم الحرام بغیر حله ریختن خون حرام ست بغیر حقی

حقوق شرعیه و ورطات جمع ورطه است بفتح واو و سکون را بمعنی جائیکه می افتد دران شخص و دشوار میباشد

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

فانما نزل بلسانهم زیرا که فرود آمده قرآن در

اصل بمگر زبان قریش ولغت ایشان اگرچه بعد ازین

بالتماس آنحضرت توسیع و رخصت شد که هر کس بلغت

خود بخواند و چون این اختلاف لغات منجر بوقوع

مزید اختلاف در کتاب بود و حدیث التنافی مجموع اختلاف

یهود و نصاری در کتاب خود منع کرد عثمان از آن بجهت

اشاره حذیفه بن الیمان رضی الله عنهم ففعلوا ذلك

پس کردند این صحابه استنساخ مصاحف بی اختلاف

و در فضائل قرآن مجید مشروحا بیاید انشاء الله تعالی

باب نسبة الیمن الی اسمعیل و ذکر نسبت اهل یمن بسوی

اسمعیل پیغمبر علیه السلام بدانکه یمن اقلیم عظیمست وسیع القطر

و متباعد الاطراف مشتمل بر شهرهای کثیره و کبیره و چون

صنعاء و عدن بفتحتین و زبید بفتح زای و کسر موحده

و نجران بفتح نون و سکون جیم و ظفار بظای معجمه و فای

و این از مشاهیر بلاد اند و جز آن و یمن مسکن عرب

عاربه از عاد و ثمود و طسم و جدیس و امیم و جرهم و حضرموت

و کسیکه در معنی ایشان بود پس از ان انتقال کردند ثمود

بسوی حجر از زمین شام پس یمن و ندادان جاها تا آنکه هلاک شدند

و هلاک شدند قبایل عرب عاربه بجز عاد و قبایل ایشان خلیفه

شد ایشان نزار اقلیم شو قحطان بن عامر پس یعرب بن قحطان

بعرب یمن پس تیره آمدند ایشان تا زمان و بار نزد حدوث

سیل العرم و متفرق گشتند در حجاز و عراق و شام و جز آن

و لیکن از منازل بنی عدنان از بنی اسمعیل تا آنکه ذکر کرده

بحث نسب و نقل کرد کسی که نقل کرد از ایشان بسوی الم

و بعضی از ایشان بیمن آمدند و اقامت کردند در یمن

و این تلخیص است از آنچه ذکر کرد آن را شیخ جمال محمد

در قند و تمام الحکام فی معرفة قبائل عرب الزمان و نه

استفاده شد که سکان یمن بعد از عرب عاربه بنو قحطان

بوده و بعد از برآمدن ایشان بنو اسمعیل مقیم آنجا

گشتند بر این تقدیر نسبت یمن به اسمعیل علیه السلام

ظاهر باشد چنانکه ظاهر است بر قول زبیر بن بکار که

ازان رستگاری او **حدثنا** عبيد الله بن موسى عن الاعمش عن ابي وائل عن عبد الله رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اول ما يقضى بين الناس في الدماء فرمود پیغمبر خدا نخستین چیزیکه حکم کرده میشود میان مردم در خون ناحق خواهد بود اگر گوئی در روایت سابق روایت کرده شده است از عبد الله بواسطه عمرو بن شرحبيل و اینجا بیواسطه روایت کرده گوئیم هر دو صحیح است یکبار روایت کرده بواسطه و یکبار روایت کرده بیواسطه در بسیاری از مواضع و این قسم روایتها بسیار میباشد دیگر گفته از ین قسم مواخذه نمیباشد

حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا يونس عن الزهري قال حدثني عطاء بن يزيد ان عبيد الله بن عدي حدثه ان المقداد بن عمرو الكندي حليف بني زهرة رضي الله عنه گفت زهری حدیث کرده مرا عطا ابن یزید که بتحقیق عبید الله بن عدی حدیث کرده او را مقداد ابن عمرو کندی که حلیف بنی زهره بود و گفته میشود مر او را مقداد بن الاسود زهری حدثه وكان شهد بدرا مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم و بود این مقداد بن عمرو حاضر شده بود در غزوه بدر با پیغمبر خدا و این منقبت او از مناقب جلیله اوست انه قال يا رسول الله اني لقيت كافرا فاقتتلنا بتحقيق او گفته ای رسول خدا اگر پیش آیم کافری را پس قتال کردم با یکدیگر فضرب يدي بالسيف پس زد دست مرا بشمشیر فقطعها پس ببرید دست مرا ثم لاذ بشجرة پس پناه گرفت بدرختی وقال اسلمت لله و گفت اسلام آوردم برای خدا أأقتله بعد ان قالها آیا بکشم او را بعد از انکه گفت کلمه اسلام یعنی گفت مسلمان شدم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقتله فرمود رسول خدا مکش او را قال يا رسول الله فانه طرح احدى يدي گفت ای رسول خدا بتحقیق او انداخته یکی از دو دست من ثم قال ذلك بعد ما قطعها پس گفته آنرا بعد از انکه برید دست مرا اقتله قال لا تقتله آیا بکشم او را فرمود مکش او را فانك ان قتلته فانه بمنزلتك قبل ان تقتله پس اگر بکشی او را پس بدرستی که اوی است در مرتبه تو در اسلام پیش از انکه بکشی زیرا که ایمان آورده و مسلمان شده وانت بمنزلته قبل ان يقول كلمته التي قال و تو بمنزله اوی پیش از گفتن او کلمه را که گفته یعنی خون تو مباح است بحق قصاص چنانکه خون او مباح بود پیش از گفتن او این کلمه را تشبیه در اباحت خون است نه در نیکه کافر شده وقال حبيب بن ابي عمرة عن سعيد عن ابن عباس قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم للمقداد گفت ابن عباس فرمود پیغمبر خدا مر مقداد را اذا كان رجل مؤمن يخفي ايمانه مع قوم كفار هرگاه باشد مردی مسلمان که پنهان میکند ایمان خود را و بود با قومی کفار فاظهر ايمانه فقتلته پس اظهار کرد ایمان خود را پس کشتی تو او را یعنی اعتبار نکردی ایمان او را فكذلك كنت انت تخفي ايمانك بمكة من قبل

باب قول الله تعالى ومن احياها قال ابن عباس من حرم قتلها الا بحق حيي الناس منه جميعا گفت ابن عباس کسی که حرام کرد کشتن او را مگر بحق شرعی از قصاص و جز آن زنده کرد مردم را از ین فعل همه مردم را

حدثنا قبيصة قال حدثنا سفيان عن الاعمش عن عبد الله بن مرة عن مسروق عن عبد الله رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا تقتل نفس ظلما الا كان على ابن آدم الاول كفل منها کشته نشود هیچ کسی از روی ستم مگر آنکه می باشد بر اول پسر آدم شرکتی از آن **حدثنا** ابو الوليد قال حدثنا شعبة قال واقد

الجزء الرابع عشر تيسير الاسلام

كتاب الانبياء

اسما رجالیکه اعراض کرده اند اکثری از سوق نسب میان عدنان و اسمعیل و جمعی که متعرض شده بعضے در قلت تا چهار و پنج گفته و بعضے در کثرت تا چهل رسانیده و بعضے کم و زیاده و جمع کرد عسقلانی از ین اقوال بیشتر از ده قول و دو صبر گفته در جمع موجودین از ولد اسمعیل علیه السلام از اولاد عدنان اند و نیست بر روی زمین از ولد اسمعیل غیر بنی عدنان و جمعی گفته و بود مر عدنان را هفت پسر معه که در عمود نسب نبوی مذکور است و عک و نامش ذیب است و عدن و باین نام کرده شده عدن از ین داد و دو دا و ضحاک و غنی و با در از کنان عدد است از عرب مازن از ینجا معلوم شود نسبت عدنان بن باسمعیل علیه السلام منهم ازاهل يمن است اسلم بفتح همزه و سکون سین بعد از ان مهملة بن حارثه بن عمرو بن عامر و خزاعه یعنی بنو اسلم الطبی است از بنی خزاعه که قبیله ایست از ازد از قحطانیه مؤلف استدلال کرده بر نسبت یمن باسمعیل بانکه بنو اسلم از اهل یمن اند و خطاب کرد ایشان را آنحضرت در حدیث باب به بنی اسمعیل پس ظاهر شد نسبت یمنیان باسمعیل و در ین استدلال نظر کرده اند چه لازم نمی آید از بودن بنی اسلم از بنی اسمعیل آنکه جمیع منتسبان قحطان از یمنیان از بنی اسمعیل باشند و در بودن آنحضرت ایشان از بنی اسمعیل تعریض است در انتساب ایشان باسمعیل از جهت مادران که ممکن است مادران باشند از اولاد قحطانیه و در تاریخ مذکور نیست و مادری یا بجهت بودن ایشان حلیف قریش **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى عن يزيد بن ابي عبيد قال حدثنا سلمة ابن الاكوع قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم على قوم من اسلم

ابن عبد الله اخبرني عن ابيه سمع عبد الله بن عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال لا ترجعوا
بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض فرمود باز نگردید بعد از من در حالی که کافران هستید میزند بعضی از شما گردنها
بعضی را یعنی حلال دانید قتل مسلمانان برادران دینی را حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا
شعبة عن علي بن مدرك قال سمعت ابا زرعة بن عمرو بن جرير عن جرير قال قال لي النبي صلى الله عليه واله وسلم
في حجة الوداع استنصت الناس لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض رواه ابو بكرة وابن عباس
عن النبي صلى الله عليه واله وسلم استنصت بلفظ ماضی است جمله حالیه است و در بعضی روایات بلفظ امر
بتقدیر قول برای اصلاح معنی حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا شعبة
عن فراس عن الشعبي عن عبد الله بن عمرو عن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال الكبائر الاشراك
بالله فرمود گناهان کبیره شریک کردن بخدا چیزی را سر همه کبیره است وعقوق الوالدين او قال اليمين الغموس
در کجا نیدن مادر و پدر را و یا بند اشتن یا سوگند دروغ خوردن شک شعبه شک کرده است شعبه وقال معاذ حدثنا
شعبة قال الكبائر الاشراك بالله واليمين الغموس وعقوق الوالدين او قال وقتل النفس وکشتن کسی را بناحق
شرعی حدثنا اسحق بن منصور قال اخبرنا عبد الصمد قال حدثنا شعبة قال حدثنا عبيد الله بن
ابي بكر سمع انسا رضي الله تعالى عنه عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال الكبائر ح وحدثنا عمرو قال حدثنا
شعبة عن ابن ابي بكر عن انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه واله وسلم قال اكبر الكبائر الاشراك بالله وقتل
النفس وعقوق الوالدين وقول الزور او قال وشهادة الزور شک کرده است راوی در قول و شهادت
پوشیده نماند که همین چهار چیز که در حدیث سابق مذکور شده از کبائر گفته گویا معنی تفصیل مذکور نیست حدثنا
عمرو بن زرارة قال حدثنا هشيم قال اخبرنا حصين قال حدثنا ابو ظبيان قال سمعت اسامة بن زيد بن
حارثة رضي الله تعالى عنهما يحدث قال بعثنا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الى الحرقة من جهينة
گفت اسامه بن زید فرستاد ما را رسول خدا بسوی حرقه بضم حاء مهمله و فتح را و قاف قبیله ایست از جهینه فصبحنا
القوم پس آمدیم نزد قوم حرقه هنگام صبح فهزمناهم پس هزیمت دادیم آنها را قال ولحقت انا ورجل من الانصار
رجلا منهم گفت اسامه لاحق شدم من و مردی از انصار که با من همراه بود مردی را از کفار که با قتال بسر دقال
فلما غشيناه قال لا اله الا الله گفت پس وقتی که لاحق شدیم ما او را گفت کلمه توحید تا کشتند او را قال فكف
عنه الانصاري گفت اسامه پس باز داشت خود را از کشتن او انصاری فطعنته برمحي حتى قتلته نیزه زدم من او را به
نیزه خود تا آنکه کشتم او را قال فلما قدمنا بلغ ذلك النبي صلى الله عليه واله وسلم قال فقال لي يا اسامة اقتلته
بعد ما قال لا اله الا الله پس فرمود مرا ای اسامه کشتی تو او را بعد از آنکه گفت کلمه مسلمانی را قال قلت
يا رسول الله انما كان متعوذا گفت گفتم یا رسول الله نبود وی مگر پناه جوینده از کشتن یعنی این را محض برای
آن گفته تا از کشتن خلاصی یابد قال اقتلته بعد ما قال لا اله الا الله قال فما زال يكررها علي گفت اسامه
پس همیشه تکرار میکرد آنحضرت این مقوله را بر من حتى تمنيت اني لم اكن اسلمت قبل ذلك اليوم تا آنکه آرزو کردم
که نبودی من که مسلمان شدمی پیش از آن روز تا از راه مسلمانی او را نکشتم و این ندامت نمیکشیدم حدثنا

ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن الحسين
ابن واقد عن عبد الله بن بريدة قال حدثني يحيى
ابن يعمر بفتح تحتیه و سکون مهمله و فتح میم ان ابا
الاسود الدئلي بضم دال و فتح همزه نسبت بنی
دئل بکسر همزه ابن بکر بن عبد مناة بن کنانة بن خزیمة
است و بسا که بدل کسره همزه را بفتح در نسبت و اراد
دیگر دال و تبدیل همزه مکسور را یا نیز لغت هست
حدثه عن ابي ذر انه سمع النبي صلى الله عليه
وسلم يقول ليس من رجل ادعى لغير ابيه وهو
يعلمه الا كفر بالله نیست هیچ مردی که بخواند
و نسبت کند خود را بغیر پدر خود و حال آنکه وی
میداند پدر خود را مگر آنکه ناسپاسی کرد خدا را که
آفریده است او را و در نسل پدر آن وی بوجه حلال
یا کرد کاری که مشابه کار اهل کفر و جاهلیت با خود
اطلاق کرد بر آن کفر را بر سبیل تغلیظ در زجر و
تقبیح این کار را اگر با وجود علم به حلال داشتن
کفر نیز صحیح باشد و در غیر روایت ابی ذر لفظ بالله
نیست ومن ادعى قوما ليس له فيهم نسب فليتبوأ
مقعده من النار و کسی که دعوی کند نسبت
قومی را که نیست مر او را در آن قوم نسبت پس باید
که آماده کند جای نشست خود را از دوزخ که جزای
سزایش نیست و این جمله در معنی تاکید جمله سابقه هست
و در غیر روایت کشمیهنی لفظ له نیست و درین تحقیق
مراد دعوی حق است بر قومی که نیست او را در آن حق در
ایشان عام از نسب و اولاد و مال و جز آن
حدثنا علي بن عياش بتشدید تحتیه و شین
معجمه قال حدثنا حريز بفتح حاء و کسر راء مهملتین
و در آخر زای معجمه ابن عثمان حمصی از صغار تابعین
است قال حدثني عبد الواحد بن عبد الله النصري
بنون مفتوحه و صاد مهمله ابن کعب یا بسر ابن کعب
از بنی نصر بن معاویة بن بکر بن هوازن از صغار
تابعین هست امیر شد طائف را از جانب عمر بن
عبد العزیز و مدینه را از یزید بن عبد الملک و
فضلت بود سنه صد و چند نیست او را در بخاری
جز این یک حدیث قال سمعت واثلة
بن الاسقع يقول قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان من اعظم الفرى ان يدعي
الرجل الى غير ابيه فرمود آن حضرت از
بزرگترین دروغها آنست که دعوی کند مرد نسبت
خود را بسوی غیر پدر خود او يري عينه ما لم تر
یا بنماید چشم خود را یعنی ظاهر کند دروغ بدان
چشم خود چیزی را که ندیده است آنرا در خواب

عبد الله بن يوسف قال حدثني الليث قال حدثني يزيد عن ابي الخير عن الصنابحي عن عبادة بن الصامت
رضي الله تعالى عنه قال اني من النقباء الذين بايعوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم گفت عباده
بتحقيق بودم از جمله نقبائی که بیعت کردند رسول خدا را بايعناه على ان لا نشرك بالله شيئا بیعت کردیم آنحضرت را
برانکه انباز نسازیم بخدا چیزی را ولا نزني ولا نسرق ولا نقتل النفس التي حرم الله ولا ننتهب وغارت نکنیم
مال کسی را ولا نعصي وعصیان نکنیم بالجنة متعلق است ببایعناه یعنی بیعت کردیم به بهشت ان فعلنا ذلك اگر کردیم
ما آنرا اختیار است بر کبائر یعنی کردیم ما اینهمه کبائر را فان غشينا من ذلك شيئا پس اگر فرا گرفتیم ازین امور که نفی
آن کرده شده است كان قضاء ذلك الى الله باشد حکم آن بسوی خدا اگر خواهد عقاب کند واگر خواهد
عفو کند **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا جويرية عن نافع عن عبد الله بن عمر رضي الله تعالى عنهما
عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من حمل علينا السلاح فليس منا روایت کرده عبد الله بن عمر
از پیغمبر خدا کسی که برداشت بر ما سلاح را یعنی بجنگ پیش آمد پس نیست وی از ما اهل ایمان اگر گوئی خدا فرموده
وان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا واگر دو طائفه از مومنان قتال کردند تسمیه کرد هر دو طائفه را مومنان
پس نفی ایمان از مقاتلان چگونه روا باشد گوئیم در حدیث مراد آنست قتال کند از جهت دین یا مباح داند قتال
بمسلمانان یا آنکه قول فليس منا از راه زجر وتشدید است رواه ابو موسى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
حدثنا عبد الرحمن بن المبارك قال حدثنا حماد بن زيد قال حدثنا ايوب ويونس عن الحسن عن الاحنف
ابن قيس قال ذهبت لانصر هذا الرجل گفت احنف رفتم برای آنکه یاری دهم این مرد را گفته اند مراد ازین
رجل علي بن ابي طالب است واین در وقت مقاتله بمعاویه بن ابی سفیان بوده فلقيني ابو بكرة فقال اين تريد پس
ملاقات کرد مرا ابو بکره نام او نفیع بن الحرث است پس گفت کجا میخواهی باین رفتن فقلت انصر هذا
الرجل پس گفتم من یاری میدهم این مرد را قال ارجع فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
يقول گفت بازگرد بتحقیق من شنیده ام رسول خدا را میفرمود اذا التقى المسلمان بسيفيهما وقتی که برابر آیند
دو مسلمان بشمشیرهای خود فالقاتل والمقتول في النار پس کشنده وکشته شده هر دو در دوزخ خواهند بود
قلت يا رسول الله هذا القاتل گفت ابو بکره گفتم ای رسول خدا این قاتل مسلمان حق است که بدوزخ
میرود فما بال المقتول پس چیست حال مقتول قال انه كان حريصا على قتل صاحبه فرمود بتحقیق وی بود
حریص بر کشتن یار خود خطابی گفته این در وقتی است که نباشد مقاتلان بر تاویل واشتباه وتقاتل کنند
محض بعداوت یا بر طلب امور دنیوی وجز آن اما کسی که قتال میکند اهل بغی را وقصد او دفع مضارت
ایشان است داخل درین وعید نخواهد بود **باب** قول الله تعالى يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم القصاص
في القتلى الآية این باب را باین آیت ترجمه ساخته وحدیثی بشرط خود نیافته است **باب** سؤال القاتل
حتى يقر والاقرار في الحدود در بیان پرسیدن قاتل را تا اقرار کند ودر بیان معتبر بودن اقرار در حدها
حدثنا حجاج بن منهال قال حدثنا همام عن قتادة عن انس بن مالك رضي الله تعالى عنه ان يهوديا
رض راس جارية بين حجرين مرویست از انس بن مالک که یهودی کوفت سر دختری را میان دو سنگ نقیل

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

من ربيعة قد حالت بيننا وبينك كفار مضر
تحقیق ما این قبیله از قوم ربیعه حائل در راه شده است
میان ما ومیان تو کافران قوم مضر ومیان ربیعه ومضر
عداوت وجنگ بود از قدیم وبیشتر عرب از ایشانند
وهر دو قوم منسوب اند باسمعیل علیه السلام بخلاف
فلسنا نخلص اليك الا في كل شهر حرام پس نمیتوانیم که
برسیم محفوظ ما بتو مگر در هر ماه حرام از آن چهار ماه حرام
فلو امرتنا بامر نأخذه عنك ونبلغه من وراءنا پس
اگر بفرمائی ما را حکمی که یاد گیریم ما آنرا از تو وبرسانیم آنرا
کسانی را که پس ما اند بهتر باشد قال آمركم باربعة فرمود
امر میکنیم شما را بچهار خصلت وانهاكم عن اربعة ونهی کنم
شما را از چهار خصلت ودر روایات گذشته باربع پس در حالیکه
بیان فرمود آن چهار امر را الايمان بالله یکی از آن
ایمان آوردن بخداست وشهادة ان لا اله الا الله عطف
تفسیریست مر ایمان را واقام الصلوة وبر پا داشتن نماز ولیکن
ازکوة ودادن زکوة وان تودوا الى الله خمس ما غنمتم
وادا کردن شما بسوی خدا پنجم حصه چیزی را که غنیمت است آورده
باشید پس از آن بیان کرد چهار نواهی را وانهاكم عن
الدباء ونهی میکنم شما را از آوندی که از کدو سازند
والحنتم بحای مهمله مفتوحه وسکون نون وفتح
نون سبز والنقير بفتح نون وکسر قاف
وسکون تحتیه بیخ درخت را کاوند آوند سازند
والمزفت بضم میم وفتح زای معجمه وفا رشده ده
وتا طلا کرده شده وبرانت این چهار آوند مشهوره
آندیرا زانکه دران شراب میساختند در جاهلیت
وبعد از تحریم خمر منع شد از استعمال این اوانی

بها من فعل بك هذا پس گفته شد مر آن واه را که کدام کس کرده است این کار را فلان او فلان حتی سمی الیهودی نام گرفته شد چند کس را تا آنکه نامیده شد یهودی فاتی به النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس آورده شد او را نزد پیغمبر خدا فلم یزل به حتی اقر به فرضخ راسه بالحجارة پس پیوسته گفتند تا آنکه اقرار کرد یهودی پس کوفته شد سر او بسنگ از احکام این حدیث آنست که قصاص از کشتن مثقل بمثل گرفته

باب اذا قتل بحجر او بعصا

در بیان آنکه وقتی کشت کسی بسنگ یا بعصا احدی را حدثنا محمد قال اخبرنا عبد الله بن ادریس عن شعبة عن هشام بن زید بن انس عن جده انس بن مالك قال خرجت جارية عليها اوضاح گفت هشام پسر انس بن مالک بیرون آمد واهی که بروی زیور بود اوضاح جمع وضح است بفتح واو وسکون ضاد معجمه وحاء مهمله زیوری که از نقره میباشد مانند خلخال بالمدينة متعلق است بقول او خرجت یعنی بیرون آمد بمدینه قال فرماها یهودی بحجر گفت انس پس زد او را یهودی بسنگ قال فجیء بها الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم وبها رمق گفت پس آورده شد آن واه نزد پیغمبر خدا وحال آنکه بوی بقیه از حیات بود رمق بفتح راء ومیم مفتوحه بمعنی بقیه از حیات است فقال لها رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فلان قتلك پس فرمود او را رسول خدا فلان کشته است ترا فلان کنایت است از شخصی که نام یاد کرده اند او را فرفعت راسها پس برداشت سر خود را ورفع راس اشارت است بلا فهم اینمعنی در عرف محاورات در آن وقت خواهد بود فاعاد علیها پس باز اعاده کرد آنحضرت بروی قال فلان قتلك فرفعت راسها فرمود فلان کشته است ترا پس برداشت سر خود را در این مرتبه فلان کنایت از غیر فلان اول کرده اند پس برداشت سر خود را بهمان معنی که مذکور شده فقال لها فی الثالثة فلان قتلك فخفضت راسها پس فرمود مر آن جاریه را مرتبه سوم فلان کشته است ترا پس فرو کرده سر خود را وفرو کردن سر بمعنی نعم است یعنی آری او کشته است مرا فدعا به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقتله بین الحجرین پس خواند آنحضرت این فلان را که قتل کرده بود آنرا پس کشت او را میان این دو سنگ چنانکه او کشته بود و پوشیده نماند که بمجرد اقرار آن واه که باین حال رسیده بود چگونه کشتن روا بود مگر آنکه گفته شود که پرسیده رسول خدا صلی الله علیه وسلم آنمرد را از آن قتل پس اقرار کرد آنمرد یا حکم شریعت در آن زمان چنین خواهد بود ونیز احکام مفوض باختیار آنحضرت گفته اند

باب قول الله تعالى ان النفس بالنفس الآية

حدثنا عمرو بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش عن عبد الله بن مرة عن مسروق عن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یحل دم امرئ مسلم یشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله گفت عبد الله بن مسعود فرمود رسول خدا مباح نیست خون آدمی مسلمان یعنی ریختن خون مسلمانی که گواهی میدهد وار صمیم دل میگوید که نیست معبود بحق مگر خدای واجب الوجود وگواهی میدهد که من رسول خدایم الا باحدی ثلاث مگر به یکی از این سه چیز النفس بالنفس کشتن نفسی بقصاص والثیب الزانی وجوانی که زنا کرده والمفارق لدينه التارك للجماعة سوم جدا شونده وگذارنده دین خود را وترک کننده جماعت مسلمانان را بارتداد مفارق دین وتارک جماعت بیکمعنی است باین ملاحظه سه چیز شمرده وحرف عطف در میان نیاورده از این حدیث

در باب صفت ابلیس وجنوده از بدء الخلق گذشت

باب ذکر اسلم یعنی بنی اسلم ابن قصی

بن حارثه که بطنی ست از بنی خزاعه وغفار بکسر غین معجمه وتخفیف فا ابن مليل بضم میم ودو لام ویای تصغیر ابن ضمره بن بکر بن عبد مناة ابن کنانه ومیشی گر داز ایشان بسوی اسلام ابوذر غفاری وبرادرش انیس وبازگشت ابوذر بسوی قوم خود وهم اسلام آوردند بسیاری از ایشان ومزینه بضم میم وفتح زای معجمه وسکون تحتیه بعد از آن نون نام زن عمرو بن اد بن طابخه بموحده وخای معجمه ابن الیاس بن مضر وهی دختر کلب بن وبره است زائیده عمرو بن از او پسران را که اوس وعثمان باشند واولاد ایشان را بنی مزینه گویند ومزینیان از قدماء صحابه اند چون عبد الله بن مغفل وایاس بن هلال وپسر ش وکعب بن زهیر بن ابی سلمی ناظم قصیده بانت سعاد وسوای ایشان وجهینه بجیم وای بروزن مزینه ابن زید بن لیث بن سود بن اسلم بضم لام بن الحاف بحاء مهمله وفا بروزن الیاس بن قضاعه واز ایشان اند عقبه بن عامر وزید بن خالد از مشاهیر صحابه واشجع بشین معجمه وجیم وعین مهمله ابن ریث بفتح راء وسکون تحتیه ودر آخر مثلثه ابن غطفان ابن سعد بن قیس واز ایشان است نعیم بن مسعود بن عامر بن انیف از مشاهیر صحابه وتمامه این قبائل حتی تمیم و اسد وغطفان وهوازن از مضر اند ولیکن در اسلم وجهینه اختلاف است

حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن سعد بن ابراهیم عن عبد الرحمن بن هرمز عن ابی هریرة قال قال النبی فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قریش والانصار وجهینة ومزینة واسلم وغفار واشجع موالی بتشدید یا وتخفیف نیز روایت است این قبائل دوستداران ویاری دهندگان من اند لیس لهم مولی دون الله ورسوله نیست مر ایشان را دوستدار ویاری دهنده سوای خدا ورسول وی مراد سلامتی ایشان است واین تشریف وتفضیل است این قبائل را بجهت آنکه سبقت کردند ایشان باسلام

حدثنا محمد بن غریر الزهری بضم عین مهمله وفتح زای معجمه ودر آخر را مهمله از اولاد عبد الرحمن بن عوف است قال حدثنا یعقوب ابن ابراهیم عن ابیه عن صالح قال حدثنا

برضخ پیوسته کرد ازانرا او مرتدرا بامر کشت **باب من اقاد بحجر** در بیان کسی که قود و قصاص بسنگ

گرفته **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا شعبة عن هشام بن زید عن انس

رضی الله تعالی عنه ان یهودیا قتل جاریة علی اوضاح لها مرویست از انس بن مالک تحقیق یهودی

کشت جاریه را بزیوری از نقره که بر آن جاریه بود فقتلها بحجر فجئ بها الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس

کشت یهودی جاریه را بسنگ پس آورده شد آن جاریه نزد پیغمبر خدا و بها رمق بجائی که رمقی از حیات

در وی بود فقال اقتلک فلان پس فرمود آیا کشته است ترا فلان فاشارت برأسها ان لا پس اشارت

کرد بسر خود که نی ثم قال الثانیة پستر فرمود دوم مرتبه فاشارت برأسها ان لا ثم سألها الثالثة پستر پرسید آنرا

مرتبه سیوم فاشارت برأسها ان نعم پس اشارت کرد بسر خود این که آری این کشته است مرا فقتله

النبی صلی الله علیه وآله وسلم بحجرین پس کشت پیغمبر خدا آن یهودی را بدو سنگ **باب من قتل**

له قتیل فهو بخیر النظرین کسی که کشته شده است مرد را مقتولی پس وی مخیر است بهترین دو نظر که قود است

یا دیت **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا شیبان عن یحیی عن ابی سلمة عن ابی هریرة ان خزاعة قتلوا رجلا

مرویست از ابی هریره که بنی خزاعه کشتند مردیرا و قال عبد الله بن رجاء حدثنا حرب عن یحیی قال حدثنا

ابو سلمة قال حدثنا ابو هریرة انه عام فتح مکة قتلت خزاعة رجلا من بنی لیث روایت کرده

است ابو هریره که در سال فتح مکه کشتند خزاعه مردیرا از بنی لیث بقتیل لهم فی الجاهلیة بقصاص کشته

که خزاعه را بود در ایام جاهلیت فقام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال و خطبه خواند رسول خدا

پس گفت ان الله حبس عن مکة الفیل تحقیق خدا حبس کرد از مکه فیل را که ابرهه برای هدم کعبه آورده

بود وسلط علیهم رسوله والمؤمنین و مسلط کرد بر اهل مکه رسول خود را و مسلمانان را الا وانها لم تحل

لاحد قبلی آگاه باش که مباح کرده نشد هیچ یکی را پیش از من ولا تحل لاحد من بعدی و حلال نکرده است

هیچکس را از پس من الا وانها احلت لی ساعة من نهار آگاه باشید که مباح کرده برای من قتل اهل مکه

یکساعتی از روز الا وانها ساعتی هذه حرام آگاه باشید که تحقیق ساعت من که مباح کرده شده است

و حرام کرده لا یختلی شوکها کنده نشود خار آن ولا یعضد شجرها و بریده نشود درخت آن ولا تلتقط

ساقطتها الا لمنشد و برداشته نشود افتاده زمین حرم را مگر کسی بردارد که تعریف کند آنرا و آنچه در حدیث

گفته شده است که بجز تعریف کننده تا آنکه کند و من قتل له قتیل فهو بخیر النظرین اما یودی واما یقاد

یا دیت گرفته شود یا قصاص گیرد فقام رجل من اهل الیمن یقال له ابو شاه پس برخاست مردی از اهل

یمن که گفته میشود در اورا ابو شاه فقال اکتب لی یا رسول الله پس گفت بنویس برای من این خطبه را که

مشتمل است برین احکام فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اکتبوا لابی شاه ابو شاه را

در روایات مشهوره و قیل بالثار ثم قام رجل من قریش پستر برخاست مردی از قریش و آن عباس است

چنانکه احادیث دیگر ناطق است بآن فقال یا رسول الله الا الاذخر پس گفت ای رسول خدا استثنا کن اذخر را

فانا نجعله فی بیوتنا وقبورنا پس امیست جز این نیست که میگردانیم آنرا در خانهای خود یعنی بجیری بیندیم

دریا که اسلام آورده اند ایشان بل حرب ملتن تیز اعتمال خیرداده دعبیة لیم پس فتح ما ... یا من حفاظت ... دوقا ... بشت لیم ... شکرانه ایشان

سلیم ... عصت الله ورسوله وعصیه معصیت کردند رسول خدا را که قرا به بیر معونه کشتند وان حضرت دعا کرد برایشان در قنوت چنانچه در غزوه بیر معونه بیان وقت اخبار است **حدثنا** محمد ابن سلام

چنانچه روایت ابن سکن است در غیر این حدیث

قال اخبرنا عبد الوهاب الثقفی عن ایوب

عن محمد ابن سیرین عن ابی هریرة عن النبی

صلی الله علیه وآله وسلم قال اسلم

سالمها الله وغفار غفر الله لها **حدثنا**

قبیصة قال حدثنا سفیان ح قال وحدثنا

محمد بن بشار قال حدثنا ابن مهدی عن سفیان

عن عبد الملک بن عمیر ... وفتح میم وسکون

یا عن عبد الرحمن بن ابی بکرة عن ابیه قال قال

النبی صلی الله علیه وسلم ارأیتم ان

کان جهینة ومزینة واسلم وغفار خیرا من بنی تمیم

... در تحقیق ... بیان ... از ... در ...

... وتشدید ... و ... بنی ...

... اسلام ... وحسن آثار

ایشان و ... تمیم گاهی از غایت احتیاج وسوال

... دنیا ... شدت ...

... از روی ... انکار ...

... احتیاج دنیا ... آنحضرت

ایشان را ودر حدیث اول از بدء الخلق گذشت

... ابن حجر عسقلانی گفته ظاهر شد

... منضولیت ایشان پس از وفات آنحضرت

که مرتد شدند ایشان با طلیحه بن خویلد و مرتد شد

... اشجع ... بنی عبد الله بن غطفان

... سعد ... قیس

ازان دمی اندازیم در قبر ای خود در قبر روایات دیگر واقع شده که بکار آ هنگران می آید و آهن بآسانی ازان میگداز د نقال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم الا الاذخر پس فرمود رسول خدا او استثنا کرد اذخر را استدلال کرده اند باین حدیث بر جواز انفصال مستثنی از مستثنی منه و برین که احکام مفوض برای صاحب انحضرت بود اگرچه جمهور بر اجتهاد آنحضرت قائل نیستند تابعه عبید الله عن شیبان فی الفیل وقال بعضهم عن ابی نعیم القتل وقال عبید الله اما ان یقاد اهل القتیل

حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا سفیان عن عمرو عن مجاهد عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال کانت فی بنی اسرائیل قصاص ولم تکن فیهم الدیة روایت کرده است مجاهد از ابن عباس که گفته بود در بنی اسرائیل قصاص و نبود در ایشان دیت فقال الله لهذه الامة کتب علیکم القصاص فی القتلی پس گفت خدا برای این امت را فرض کرده شده است بر شما قصاص در کشتگان الی هذه الایة فمن عفی له من اخیه شیء پس کسی که عفو کرده شد برای او از برادر مسلمان چیزی قال ابن عباس فالعفو ان یقبل الدیة فی العمد و گفته است ابن عباس پس عفو آنست که قبول کند در قتل عمد دیت را قال فاتباع بالمعروف و گفت ابن عباس در تفسیر قوله تعالی فاتباع بالمعروف ان یطلب بمعروف و یؤدی باحسان یعنی که معلوم است اینست که طلب میکند امر معروف را و ادا میکند احسان و نکوئی در عبارت

باب من طلب دم امرئ بغیر حق

در بیان حال کسی که طلب کرده خون کسی را ناحق بتعدی

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن عبد الله بن ابی حسین قال حدثنا نافع بن جبیر عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه واله وسلم قال ابغض الناس الی الله ثلثة ملحد فی الحرم فرمود پیغمبر خدا مبغوض ترین مردمان پیش خدا سه قسم مردم اند تاخر ماثل کننده در زمین حرم و مبتغ فی الاسلام سنة الجاهلیة و طلب کننده بزور در اسلام طریقه جاهلیت را و مطلب دم امرئ بغیر حق لیهریق دمه و بخلاف طلب کننده خون کسی بغیر حق تا بریزد خون او را اگر گوئی محظوری که مستحق است مرد مجرد را همین اهراق است نه مجرد این طلب که ترتیب یافته است بر وی مطلوب گوئیم ذکر الطلب مستلزم اهراق است بطریق اولی و در این مبالغه در منع است

باب العفو فی الخطاء بعد الموت

در بیان عفو کردن ولی مقتول در قتل بخطا بعد از موت

حدثنا فروة قال حدثنا علی بن مسهر عن هشام ح وحدثنی محمد بن حرب قال حدثنا ابو مروان یحیی بن ابی زکریا الواسطی عن هشام عن عروة عن عائشة رضی الله عنها قالت صرخ ابلیس یوم احد فی الناس گفت عائشه فریاد کرد شیطان در روز غزوه احد در میان مردمان که قتال میکرد یا عباد الله اخراکم ای بندهای خدا حاضر باشید پسینیان را و بکشید انها را پس شما مر خطاب کرده مسلمانان را که کفار از پس شما می آیند و ایشان مسلمانان بودند فرجعت اولیهم علی اخریهم حتی قتلوا الیمان پس برگشتند پیشینیان بر پسینیان تا آنکه کشتند یمان را که پدر حذیفه بود و گمان کردند که کافر است فقال حذیفة ابی ابی پس گفت حذیفه این پدر منست این پدر منست و نشنیدند گفتار حذیفه را فقتلوه پس کشتند او را یعنی پدر حذیفه را فقال حذیفة غفر الله لکم پس گفت حذیفه بخشاید خدا مر شما را چون ندانسته کشتند دعا کرد بر مسلمانان و تصدق کرد دیت خود را بر ایشان قال وقد کان انهزم منهم قوم حتی لحقوا بالطائف گفت راوی و تحقیق هزیمت

الجزء الرابع عشر ششم الاسلام

كتاب الايمان

حدثنا شعبة عن محمد بن ابی یعقوب یعنی محمد بن عبد الله بن ابی یعقوب البصری مصر بنی تمیم قال سمعت عبد الرحمن بن ابی بکرة عن ابیه ان الاقرع بن حابس بمهله و موحده مکسوره و سین مهمله قال للنبی صلی الله علیه وسلم تحقیق اقرع بن حابس گفت مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم انما بایعک سراق الحجیج همانا بیعت کرده اند ترا گروه دزدان حاجیان از قبیله اسلم و غفار و مزینة واحسبه وگمان میبرم شیخ خود را که لفظ جهینة نیز گفت ابن ابی یعقوب بشک شعبه گوید ابن ابی یعقوب شیخ من شک کرد در روایت ابن ابی بکره از پدر خود حسبه گفت قال النبی صلی الله علیه وسلم ارایت ان کان اسلم و غفار و مزینة فرمود آن حضرت آیا دانسته که تحقیق هستند قبایل واحسبه گمان میبرم شیخ خود را که جهینة نیز روایت کرده خیرا بهتر از بنی تمیم و بنی عامر و اسد و غطفان خابوا و خسروا ظاهر از حدیث سابق آنست که اسلام اقرع است رجوع اسلام او شاید و اسلم باید که بر آن قال اقرع نیست ... گفت اقرع آری ... قال فرمود آن حضرت تاکید والذی نفسی بیده انهم لاخیر منهم سوگند آن کسی که ذات من بدست قدرت اوست تحقیق آن قبایل هر آینه بهترند ازین ... للتفضیل اند ...

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن محمد بن سیرین عن ابی هریرة قال قال گفت ابو هریره فرمود آن حضرت اسلم و غفار و شیء من مزینة و جهینة و چیزی از ...

روزی بیاست خیریت دامراد نزد خدا یا روز قیامت است اگر گوئی که وارد شده در حدیث صحیح از ابی بریده که گفت همیشه دوست میدارم بنی تمیم را از آن ابتدا که شنیدم آنحضرت را که میفرمود در حق ایشان که ایشان سخت ترین امت من اند بر دجال و آمد صدقات ایشان پس فرمود این صدقات قوم ماست یعنی تشریف و تکریم ایشان کرد بنسبت بخود و بود برده از ایشان نزد عایشه پس فرمود آزاد کن آنرا که وی از اولاد اسمعیل است الحدیث و در حدیث ترمذی از ابی عامر اشعری که فرمود آنحضرت نیکو قبیله است اسد و اشعریان نمیگریزند در قتال و خیانت نمیکنند در غنیمت ایشان از من اند و من از ایشان الحدیث گوئیم این فضائل جزئی است این دو قبیله را که تشریف فرمود ایشان را بآن و ابوهریره را باعث محبت گشت و آن منافی نیست غیر تیمیان را که آنها را ذکر فرمود از ایشان عند الله یا روز قیامت چنانکه گفته اند و رای آنکه فضل کلی منافی فضل جزئی نباشد والله اعلم **باب** ذکر قحطان ابن عابر بن شالخ وی اصل عرب یمنیست از حمیر و کنده و همدان و جز آن و وی منسوب اند قحطانیه و بنو قحطان **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا سلیمان بن بلال عن ثور بن زید عن ابی الغیث سالم عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا تقوم الساعة حتی یخرج رجل من قحطان قائم نمیشود قیامت تا آنکه بیرون می آید مردی از قحطان یسوق الناس بعصاه میراند مردم را بچوب خود و کنایت است از سلطنت و استیلای وی بر ایشان و انقیاد و اطاعت ایشان مر ورا و روایت کرده نعیم بن حماد از طریق ارطاة بن منذر که یکی از اهل شام مو توثاق گر برآید قحطانی بعد مهدی و رواه رود بر طریقه مهدی و نیز مانند آن از طریق عبد الرحمن بن قیس بن جابر صدفی از پدرش از جدش مرفوعا است لیکن گویند که آن ضعیف الاسناد است و اول صالح ترست بنزدیک اسناد و ازینها اگر ثابت شود

خون ریزند لا سیما کان حبس تا آنکه لاحق شد بطایف کذا شهرت یستشهد را نظر کرد **باب** قول الله تعالى وما كان لمؤمن ان يقتل مؤمنا الا خطأ ونمی سزد مر مسلمان را اینکه بکشد مسلمانی را مگر از روی خطا الی آخر الآیة تا آخر آیت است ومن قتل مؤمنا خطأ فتحرير رقبة مؤمنة ودية مسلمة الى اهله وكسيكه بکشد مسلمانی را از روی خطا پس کفارت او آزاد کردن بنده مسلمان و دیت تمام وکمال است بسوی اهل مقتول الا ان يصدقوا مگر آنکه تصدق کنند وارثان بر قاتل دیت را یعنی عفو کنند از وی پس واجب نمی شود دیت فان كان من قوم عدو لكم وهو مؤمن پس اگر باشد مقتول از قومی که دشمن اند شما را و حال آنکه وی مسلمان است فتحرير رقبة مؤمنة وان كان من قوم بينكم وبينهم ميثاق فدية مسلمة الى اهله وتحرير رقبة مؤمنة فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين توبة من الله وكان الله عليما حكيما **باب** اذا اقر بالقتل مرة قتل به وقتی که اقرار کند بقتل یکبار کشته میشود بآن اقرار یکبار **حدثنا** اسحق قال اخبرنا حبان قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة قال اخبرنا انس بن مالك ان يهوديا رض راس جارية بين حجرين گفت قتاده خبر داد ما را انس بن مالک به تحقیق یهودی کوفت سر جاریه را میان دو سنگ فقيل لها من فعل بك هذا افلان افلان پس گفته شد مر آن جاریه را که کرده است با تو این کار را آیا فلان شخص آیا فلان کس حتى سمي اليهودي تا آنکه نامیده شد آن یهودی که کوفته بود فاومأت براسها پس اشارت کرد بسر خود فجيء باليهودي فاعترف پس آورده شد آن یهودی پس اعتراف کرد فامر به النبي صلى الله عليه وآله وسلم فرض راسه بالحجارة پس فرمود در او سوکه ایس کوفته شد سر او بسنگ بهاز مردن جاریه وقد قال همام بحجرين و تحقیق گفته همام که راوی این حدیث است کوفته شد به دو سنگ چنانکه یهودی کوفته بود سر او را اگر گوئی سوال از جاریه چیست باقرار او ثابت نمیشود بر وی چیزی گوئیم فائده سوال آنست که معلوم شود متهم از غیر متهم پس مطالبه کرده شود از وی اگر اقرار کند ثابت میشود بر وی باقرار او **باب** قتل الرجل بالمرأة کشتن مرد بقصاص زن **حدثنا** مسدد قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا سعيد عن قتادة عن انس بن مالك رضي الله تعالى عنه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قتل يهوديا بجارية قتلها على اوضاح لها مرویست از انس بن مالک تحقیق پیغمبر خدا کشت یهودی را بقصاص جاریه که کشته بود یهودی او را بر زیور که مر جاریه را بود **باب** القصاص بين الرجال والنساء في الجراحات در بیان قصاص گرفتن میان مردان و زنان در زخمها و بریدن دست و پای و مانند آن وقال اهل العلم يقتل الرجل بالمرأة و گفته اند اهل علم و اجتهاد کشته میشود مرد بقصاص زن ويذكر عن عمر تقاد المرأة من الرجل في كل عمد يبلغ نفسه فما دونها من الجراح و نقل کرده میشود از عمر که قصاص گرفته میشود از مردان بسبب کشتن شان زنرا و بجراحت کردن و بریدن عضوی از زن در هر عمدی که میرسد بذات او و در چیزیکه کمتر از نفس او ست از جراحت و قطع دست و پای او چنانکه از مرد لفادی ندارد وبه قال عمر بن عبد العزيز وابراهيم وابو الزناد عن اصحابه و باین قائل است عمر بن عبد العزیز و ابراهیم نخعی و ابو الزناد از یاران عمر بن عبد العزیز وجرحت اخت الربيع انسانا و زخم کرد خواهر ربیع انسانی را فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم القصاص پس فرمود

پیغمبر خدا القصاص را بیع معظم ربیع است ضد خریف بنت نضر تعنی گفته اند صواب حذف لفظ اخت است و موافق با نچه گذشت در سورهٔ بقره که همین ربیع شکسته بود دندان جاریه را مگر آنکه گفته شود که این نبی دیگر بوده است لیکن منقول نیست انتهی از امدی **حدثنا** عمرو بن علی قال حدثنا یحیی قال اخبرنا سفیان قال حدثنا موسی بن ابی عائشة عن عبید الله بن عبد الله عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت لددنا النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی مرضه گفت عائشه رضی الله عنها انداختیم ما در یکجانب از دهان آنحضرت دارو یعنی فقال لا تلدونی پس فرمود نینداز ید مرا فقلنا کراهیة المریض للدواء پس گفتیم این منع تحریمی نیست بلکه کراهیت بیمار است دوا را یعنی ناخوش داشتن بیمار است استعمال دوا را فلما افاق قال لا یبقی احد منکم الا لد پس هر گاهی که بهوش آمد فرمود باقی نماند احدی از شما مگر آنکه در دهان او دارو انداخته باشد غیر العباس فانه لم یشهدکم سوای عباس پس بدرستی که حاضر نبود با شما عباس و این عقوبتی بود مر این جماعه حاضران را از آنکه مخالفت کردند منع آنحضرت را و ممتنع نشدند و باز نیامدند **باب** من اخذ حقه او اقتص دون السلطان در بیان حال کسی که گرفت حق خود را یا قصاص گرفت در ورای سلطان و موقوف نداشت بر حکم صاحب امر یعنی بر اولی الامر **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد ان الاعرج حدثه انه سمع ابا هریرة انه سمع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول نحن الآخرون السابقون یوم القیمة گفت شعیب حدیث کرد مرا ابو الزناد که تحقیق اعرج حدیث کرده مر ابو الزناد را که وی شنیده ابو هریره را که تحقیق ابو هریره شنیده رسول خدا را که میفرمود ما پسینیان پیشینیانیم در روز قیامت و باسناده و میفرمود باسناد حدیث سابق و مقول نیست لو اطلع فی بیتک احد ولم تأذن له اگر مطلع شود در خانهٔ تو احدی و اذن نداده مر او را خذفته بحصاة زدی تو او را بسنگریزه ففقأت عینه ما کان علیک من جناح پس کور کردی تو چشم او را نمیباشد بر تو هیچ گناهی نقاوت بفا مفتوحه و قاف مفتوحه و سکون همزه یعنی کور کردی تو چشم او را **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن حمید ان رجلا اطلع فی بیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم فسدد الیه النبی صلی الله علیه وآله وسلم مشقصا فقلت من حدثک قال انس بن مالک روایت است از حمید که تحقیق مردی مطلع شد در خانهٔ پیغمبر خدا پس راست و درست کرد بسوی او پیغمبر خدا پیکان تیر را پس گفتم که گفته است ترا این حدیث گفت انس بن مالک **باب** اذا مات فی الزحام او قتل در بیان حکم کسی که مرد در ازدحام و هجوم مردم یا کشته شد **حدثنا** اسحق بن منصور قال حدثنا ابو اسامة قال هشام اخبرنا عن ابیه عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت لما کان یوم احد هزم المشرکون فصاح ابلیس ای عباد الله اخراکم گفت عائشه هر گاه بود در روز غزوهٔ احد هزیمت داده شدند مشرکان در میان مسلمانان پس بلند کرد آواز خود را ابلیس ملعون ای بندهای خدا قتال کنید پسینان را یعنی مشرکان از پس شما می آیند برای جنگ فرجعت اولاهم پس برگشتند پیشینیان برای پسینان بگمان آنکه مشرکان برای قتال از پس می آیند و اینها همه مسلمانان بودند فاجتلدت هی واخراهم پس بجنگ در افتادند این پیشینیان و پسینیان فنظر حذیفة فاذا هو بابیه الیمان پس دید حذیفه که ناگاه وی با پدر خود یمان است

کتاب الانبیاء

و مرویست از جابر که گفت کشش کردند نوجوانی از مهاجرین و نوجوانی از انصار پس ذکر کرد حدیث را تا آنکه گفت پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آیا خواندن جاهلیت است این گفتند نیست آن چنان فرمود باکی نیست و باید که یاری دهد مرد برادر خود را ظالم باشد یا مظلوم اگر ظالم باشد باید که منع کند او را از ظلم از ینجا معلوم شود که استغاثت حرام نیست حرام آنست که مرتب میشود بر وی از دعوی جاهلیت **حدثنا** محمد این چنین است در جمیع روایات لیکن گفته اند که مراد ابن سلام است و واقع شده در روایت با نسفی این طریق نزد ابی ذر بلفظ محمد بن سلام قال اخبرنا مخلد بفتح میم و سکون معجمه بن یزید قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی عمرو بن دینار انه سمع جابرا یقول غزونا مع النبی میگفت جابر غزا کردیم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم و قد ثاب معه ناس من المهاجرین حتی کثروا و حال آنکه تحقیق جمع شدند با آنحضرت جمعی مردم از مهاجران تا آنکه بسیار شدند و کان من المهاجرین رجل لعاب و بود از مهاجران مردی یاوه و بیهوده فکسع انصاریا پس زد انصاری را بر پشت وی گفتند آن مرد مهاجر جهجاه بن قیس غفاری بود اجیر عمر بن خطاب رضی الله عنه و انصاری سنان بن وبره بود حلیف بنی سالم خزرج فغضب الانصاری غضبا شدیدا پس خشم کرد انصاری خشم سخت حتی تداعوا تا آنکه خواندند بانگ زد هر یک از ایشان اعوان خود را وقال الانصاری یا للانصار بفتح لام استغاثه یعنی بانگ زد انصاری و گفت ای انصار فریاد دو قال المهاجری یا للمهاجرین و گفت مهاجری ای مهاجران فریاد **فخرج النبی** پس بیرون آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال ما بال دعوی اهل الجاهلیة پس فرمود چیست حال خواندن و فریاد مردم جاهلیت چیست

فقال ای عباد الله ابی ابی قالت فوالله ما احتجزوا حتی قتلوه گفت عایشه باز نیامدند تا آنکه کشتند پدر او را فقال حذیفة غفر الله لکم قال عروة فما زالت فی حذیفة منه بقیة خیر حتی لحق بالله گفت عروه پس دایم بود در حذیفه ازین حال بقیه از اندوه تا آنکه پیوست بخدا در تحدیث اشارت است بآنکه مسلمان وقتی که کشت مسلمانی را از روی خطا نزد هجوم جنگ گناهی ندارد و با آنهم قاتل خالی از حزن و پشیمانی نخواهد بود و بحیثیت بقیه ای بقیه حزن

باب اذا قتل نفسه خطاء فلا دیة له

وقتی که کشت کسی خود را از روی خطا پس نیست دیت مر او را بر عاقله او

حدثنا المکی بن ابراهیم قال حدثنا یزید بن ابی عبید عن سلمة قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه واله وسلم الی خیبر گفت مولف حدیث کرد مرا مکی بن ابراهیم گفت کی حدیث کرد مرا یزید بن ابی عبید از سلمه گفت سلمه برآمدیم ما با پیغمبر خدا بسوی خیبر فقال رجل منهم اسمعنا یا عامر من هنیاتک پس گفت مردی از حاضران بشنوان ما را ای عامر از اشعار خود یا از رجزهای خود و هنیات ماخوذ است از هن و این لفظ کنایت است از رجز یعنی در اصل آن هنوة و مونث را هنیه میگویند و بدل میکنند یا را بها پس میگویند هنیهة و جمع هنیات میگویند فحدا بهم پس خواند و حدی گفت برای اشتران فقال النبی صلی الله علیه واله وسلم من السائق پس فرمود پیغمبر خدا کیست سائق کشنده شتران که حدی میخواند قالوا عامر فقال رحمه الله گفتند عامر است پس فرمود رحمت کناد خدا او را فقالوا یا رسول الله هلا متعتنا به پس گفتند مردم ای رسول خدا چرا بهره مند نساختی ما را بعامر و معنی این کلام آنست که آنحضرت این قسم دعائی که میکرد و بعد از اطلاع بر مرگ او بود و عامر زیر میدان کارزار در رجز هلاک خواهد شد فاصیب صبیحة لیلته پس زخمی شد عامر صباح آن شب با آنچنان بود که شمشیر عامر کوتاه بود پس گرفت یهودی را برای آنکه بزند او را پس رجوع کرد ذباب آن و رسید بزانوی او و مولف ره ذکر نکرده است کیفیت آن را درین اسناد و جای دیگر آورده است که صریح دلالت دارد بران تا برانگیزد طالب را بر تتبع طرق حدیث فقال القوم حبط عمله قتل نفسه پس گفتند مردم حبط کرد عامر عمل خود را که دیده و دانسته رجز را که موجب هلاک او بود بر خود روا داشت فلما رجعت وهم یتحدثون پس هرگاه باز آمدم و حال آنکه مردم میگفتند این سخن را که حبط عمله که تحقیق عامر حبط کرد عمل خود را که در راه خدا میکرد از طاعت و جهاد جئت الی النبی صلی الله علیه واله وسلم پس آمدم نزد پیغمبر خدا فقلت یا نبی الله فداک ابی وامی پس گفتم ای پیغمبر خدا فدای تو باد پدر و مادر من زعموا ان عامرا حبط عمله فقال کذب من قالها پس فرمود دروغ گفته کسی که گفته است این مقاله را ان له لاجرین اثنین بتحقیق مر او را دو ثواب است انه لجاهد مجاهد بتحقیق وی جهاد کننده است مجاهد تواند که تکرار برای تاکید باشد یا مراد از یکی کوشش در همه اعمال بر نیکی و از دیگری جهاد کننده با کفار و ای قتل یزید علیه و کدام کشتن زیاده میکند اجر را برابر اجر عامر اگر گوئی کجاست دلالت بر ترجمه که تیم حکم کرده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدیت برای ورثه بر عاقله یا بر بیت المال پوشیده نماند که لفظ فلا دیة در این باب وجهی ندارد و جای لایق آن ترجمه باب سابق بود که گفته اذا مات فی الزحام فلا دیة لیس علی المزاحمین الا آنکه قاتل نفس خود را دیتی نیست نه بر عاقله و نه بر بیت المال و ظاهر آنست که این غلطی از تصرفات ناقلان کتاب است از نسخه اصل و ظاهر گفته اند که دیت بر عاقله دارد و مولف رحمه الله برای رد این گفته که لا دیة له اصلا

باب اذا عض رجلا فوقعت ثنایاه

وقتی که گزید کسی مردی را پس افتاد دندان پیش گزنده دیت ندارد از آنکه بفعل خودش واقع شده

حدثنا ادم قال حدثنا شعبة قال حدثنا قتادة قال سمعت زرارة بن ابی اوفی عن عمران بن حصین

افلا تدعوا علیهم پس گفت عبد الله بن ابی منافق مشهور آیا تحقیق فریاد کردند و طلب اعوان خود کردند بر ما انصار مدینه لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل اگر باز گردیم ما ازین سفر بمدینه هر آئینه بیرون آرد عزیز تر از مدینه خوار تر را مرادش از لفظ اعز نفس خبیث خود داشته و از لفظ اذل خادمان آن عالی جناب را فقال عمر پس گفت عمر بن خطاب رضی الله عنه الا نقتل هذا الخبیث یا نبی الله آیا نکشیم این پلید را ای پیغمبر خدا یعنی عبد الله مراد میدارد عمر از لفظ خبیث عبد الله منافق را فقال النبی صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت مکش آن را لا یتحدث الناس انه کان یقتل اصحابه سخن خواهند کرد مردم که محمد است که میکشد یاران خود را و تتمه شرح در تفسیر باید ان شاء الله تعالی

حدثنا ثابت بن محمد قال حدثنا سفین عن الاعمش عن عبد الله بن مرة بضم میم و تشدید را عن مسروق عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وسلم ح وعن سفین عطف است بر حدثنا سفین عن زبید الیامی بزای معجمه و موحده و سکون یا عن ابراهیم النخعی عن مسروق عن عبد الله بن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لیس منا من ضرب الخدود فرموده نیست از ما کسی که بزند رخسارها را نزد مصیبت و شق الجیوب و پاره کند گریبان ها را و دعا بدعوی الجاهلیة و بخواند و نداکرد بخواندن جاهلیت که مرده را باواز بلند یاد میکردند و مناقب او را ذکر مینمودند و در جنائز گذشت

باب قصة خزاعة

و خزاعه بنو عمرو بن لحی انصبلام و هم قبیله ایست از از د حارثیه و لحی تصغیر کرده لحی است بتقدیم معتوح بدل لام مضموم و سکون حاء مهمله و فک ادغام و صواب اولی است هشام بن کلبی گفته نامیده شدند باین نام بجهت آنکه وقتیکه متفرق شدند مانده دار یمن در بلاد بسبب سیل عرم فرود آمدند بنو مازن برآبی که او را غسان گویند و آنها را غسانیان گویند و جدا شدند ازیشان بنو عمرو بن لحی از قوم خود و فرود آمدند بمکه و گرد آنها

ان رجلا عض يد رجل مرویست از عمران بن حصین که مردی گزید دست مردی را فنزع یده من فیه فوقعت ثنیتاه پس کشید دست خود را از دهان او پس افتاد دو دندان پیش او فاختصموا الی النبی صلی الله علیه واله وسلم پس خصومت کردند نزد پیغمبر خدا فقال یعض احدکم اخاه کما یعض الفحل لا دیة لک پس فرمود میگزد یکی از شما برادر خود را چنانکه میگزد حیوانی نر دیتی نیست مر ترا ازین حیوان که اختیاری وقصدی ندارد **حدثنا** ابو عاصم عن ابن جریج عن عطاء عن صفوان بن یعلی عن ابیه قال خرجت فی غزوة فعض رجل رجلا فانتزع ثنیته روایت کرده است یعلی از پدر خود گفت برآمدم در غزوه در خدمت آنحضرت پس گزید مردی یکی را پس بیاورد دندان پیش او را فابطلها النبی صلی الله علیه واله وسلم پس باطل گردانید دیت دندان او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بفعل وقصد واقع شده بخلاف ترم دندان که بزدن طپانچه واقع شده ودر بعض روایات آمده که چون آن شخص دندان شکسته نزد آنحضرت داد خواه شد از روی غضب فرمود که مگر میخواستی دست او را مانند شتر نر بخائی وی چه کند که دست خود را از دهان تو نکشد اگر گوئی در حدیث سابق دو دندان واقع شده و درین حدیث یک دندان گوئیم که ذکر قلیل نفی کثیر نمیکند وتواند که این واقعه دیگر باشد یا مراد اضافت جنسی باشد **باب** السن بالسن تو دو بدل دندان بدندان است **حدثنا** الانصاری قال حدثنا حمید عن انس رضی الله تعالی عنه ان ابنة النضر لطمت جاریة فکسرت ثنیتها مرویست از انس که دختر نضر طپانچه زد جاریه را پس شکست دندان او را فاتوا النبی صلی الله علیه واله وسلم فامر بالقصاص پس آمدند پیغمبر خدا را پس فرمود بقصاص که دندان او بشکنند **باب** دیة الاصابع دربیان دیت انگشتان **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة عن قتادة عن عکرمة عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال هذه وهذه سواء یعنی الخنصر والابهام ابن عباس روایت کرده از پیغمبر خدا که فرموده این واین برابر اند در دیت میخواهد آنحضرت که انگشت خورد وانگشت کلان برابر اند اگرچه بقطع ابهام قوت کمتر میشود **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا ابن ابی عدی عن شعبة عن قتادة عن عکرمة عن ابن عباس قال سمعت النبی صلی الله علیه واله وسلم نحوه گفت ابن عباس شنیدم پیغمبر خدا را مانند آن که دیت خنصر وابهام برابر است **باب** اذا اصاب قوم من رجل هل یعاقب او یقتص منهم کلهم وقتی که دریافت قومی مصیبتی از کسی دران آیا واجبست که عقاب کرده میشود یا قصاص گرفته میشود از جماعت همه ایشان **وقال** مطرف عن الشعبی فی رجلین شهدا علی رجل انه سرق فقطعه علی مطرف نقل کرده است از شعبی در حق دو مرد که گواهی دادند بر مردی که تحقیق وی دزدی کرده است پس قطع کرده است او را علی بن ابی طالب ثم جاء ابآخر پس آورد آن گواهان دیگری را وقالا اخطأنا فابطل شهادتهما گفتند این گواهان که خطا کرده ایم پس باطل کرد آن گواهی هر دو را واخذ بدیة الاول وگرفته شدند دیت شخصین کسی که ادای شهادت کرده بودند اولا ازین جهت که اعتراف کردند بخطای خود وثانیا ازانکه متهم شدند بکذب وقال لو علمت انکما تعمدتما لقطعتکما وگفت اگر دانستمی که شما گواهی بدروغ داده اید دیده ودانسته البته قطع میکردم دستهای هر دو شما را قال ابو عبدالله وقال لی ابن بشار گفت ابو عبدالله مولف ربع گفته است مرا ابن بشار **حدثنا** یحیی عن عبیدالله عن نافع عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما ان غلاما قتل غیلة فقال عمر لو اشترک فیها اهل صنعاء روایت کرده شده است از ابن عمر که تحقیق غلامی کشته شد مخفی یعنی از روی غفلت پس گفت عمر خطاب اگر شریک باشد درین قتل مردم صنعاء که ولایتی است دور دست لقتلتهم

الجزء الرابع عشر تیسیر الاسلام

كتاب الانبياء

قصی در زبان ایشان پدر او کنیه ننهاد پالاند قش لغوا

حدثنا اسحق بن ابراهیم قال اخبرنا یحیی بن آدم قال حدثنا اسرائیل عن ابی حصین عن ابی صالح عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فرمود آنحضرت عمرو بن لحی بلام ولفظ تصغیر واو را یعنی نیز گویند بن قمعة بفتح قاف و میم ومهمله با تخفیف وبعضی بکسر قاف وتشدید میم لفتح میم وکسر آن وبعضی بفتح قاف وسکون میم خواندند بن خندف بکسر خاء معجمه وسکون نون وکسر دال مهمله وبفتح آن وبنا گویند خندف نام زن الیاس بن مضر است نامش لیلی است بنت حلوان بن الحاف بن قضاعه لقب کرده شد بدان که بیت رفتار آن چه خندف بمعنی رفتار تیز است مشهور شدند پسران او بنسبت وی نه به نسبت پدر زیرا چه الیاس وقتی که مرد اند وه کرد خندف بمرد وی اندوه سخت بحدی که گذاشت اهل خانه خود را وسیاحت کرد در زمین تا آنکه وی نیز مرد پس کسی که میدید اولاد کوچک او را میگفت کیستند ایشان پس گفته میشد بنی خندف اند باشارت آنکه وی ضایع کرد ایشان را بما جرتها خود را ابو خزاعة یعنی عمرو بن لحی بن قمعه پدر قبیله خزاعه است وهمین است معروف ودر نسب آن چنانچه قاضی عیاض گفته وبعضی ابن لحی بن حارثه بن عمرو بن عامر ازدی گویند ودر جمع بین القولین گفته اند که وقتی که قمعه بن خندف بود زن وی حامله بلحی پس تزوج اید او را دیون خلیفه شد حارثه بر او پسر کی تبنی کرد لحی را وبوی نیز ازین جهت منسوب گشت پس لحی از قبیله مضر باشد بولادت واز یمنیات بتبنی **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال سمعت سعید بن المسیب قال البحیرة بفتح موحدة التی یمنع درها

بر آئنہ میکشم ہمہ آنہا را وقال مغیرۃ بن حکیم عن ابیہ ان اربعۃ قتلوا صبیا فقال عمر مثلہ مغیرہ بن حکیم روایت کردہ از پدر خود کہ چہار کس کشتند کودک خورد سالی را پس گفت عمر در باب او ما تقدم گفت در باب قتل غلام بمہ

خرکہ را میکشتم اگرچہ از ولایت دور باشد واقاد ابو بکر وابن الزبیر وعلی وسوید بن مقرن من لطمۃ ارکشیدن بہ

واقاد عمر من ضربۃ بالدرۃ واقاد علی من ثلاثۃ اسواط ودیگر نیست علی بن ابی طالب از ضرب سہ تازیانہ

واقتص شریح من سوط وخموش خموش یعنی قدش است وخماشہ زخمی است کہ ارش ندارد حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن سفیان قال حدثنا موسی بن ابی عائشۃ عن عبید اللہ بن عبد اللہ قال قالت عائشۃ

رضی اللہ عنہا لددنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی مرضہ وجعل یشیر الینا لا تلدونی ودر کشتن دارو

در باب آنکہ نالید مرا قال فقلنا کراھیۃ المریض للدواء گفت عبید اللہ گفتیم این منع از جہت ناخوشی وبیماری است مر دارو کردن را فلما افاق قال الم انھکم پس ہرگاہ بہوش آمد آنحضرت فرمود آیا منع نکردہ بودم شما

ان تلدونی این را کہ دارو در نالید مرا قال قلنا کراھیۃ المریض للدواء گفت گفتیم از قبیل ناخوشی داشتن بیمار است

استعمال دارو را فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یبقی منکم احد الا لد پس فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم

نماند ہیچ یکے از شما مگر اینکہ در دہان او دارو نالیدہ شود وانا انظر در حالیکہ من می بینم یعنی در پیش من دارو بچشد

رسانید الا العباس فانہ لم یشھدکم مگر عباس کہ تحقیق او حاضر نبود شما را **باب** القسامۃ مشتق از قسم است

یا از قسمت یمین گفتہ اند سوگند میخورد مدعی وقسم میخورد پنجاہ قسم بر مدعی حنفیہ گویند سوگند میخورد مدعا علیہ وحکم قسامت

مخالف است مر بعض او را سوگند میدہند قسمت کردہ میشود بر پنجاہ کس از مدعا علیہم امام ابو حنیفہ ومالک وشافعی

گفتہ اند واجب دیت است از اکثر شرائط قصاص معلوم نیست وتردد آنکہ امام احمد واجب قصاص است تردیدی

مولف منکر شد وحکم آن را بالکلیہ وہمچنین سالم ودیگر جماعتی ابی قلابہ ومانند آن گفتہ اند حکمی ندارد وعمل نکردہ اند بر آن

وقال الاشعث بن قیس قال لی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شاھداک او یمینہ وگفت اشعث بن قیس فرمود

مرا پیغمبر خدا دو گواہ تو یا سوگند او گفتہ است اشعث بود مرا در زمین عمزادہ من چاہے وی منکر شد فرمود آنحضرت

مرا گواہ تو بیار گفتم من گواہ ندارم فرمود پس سوگند او این حدیث در کتاب شرب بتفصیل گذشتہ است وقال ابن ابی

ملیکۃ لم یقد بہا معاویۃ گفت ابن ابی ملیکہ قصاص نگرفتہ است در صورت قسامت معاویہ بن ابی سفیان وکتب

عمر بن عبد العزیز الی عدی بن ارطاۃ ونوشتہ است عمر بن عبد العزیز بسوی عدی بن ارطاۃ وکان امرہ

علی البصرۃ فی قتیل وجد عند بیت من بیوت السمانین وبود عمر بن عبد العزیز امیر وحاکم ساختہ بود عدی بن

ارطاۃ را بر بصرہ در معاملہ قتیلے کہ یافتہ شد نزد خانہ از خانہای روغن فروشان ان وجد اصحابہ بینۃ

یاران مقتول گواہان پس حکم کن بقتل کسے کہ کشتہ است او را والا فلا تظلم الناس واگر نباشند گواہان پس ستم مکن

بر مردم فان ھذا لا یقضی فیہ الی یوم القیامۃ بتحقیق این صورت حکم کردہ نمی شود در وی تا روز قیامت یعنی

حاکم عمر بن عبد العزیز توانا کہ بعد از تحقیق وتفتیش بود از جماعہ صحابہ کہ در آن وقت بودند حدیثے کہ سند آن

است بمعاویہ وعمر بن عبد العزیز رسیدہ است واجتہاد را در حدود مجالی نیست غیر از ترجیح تصحیح وترجیح

کاری نداند حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سعید بن عبید عن بشیر بن یسار زعم ان رجلا من الانصار

كتاب الانبياء

عامر بن عمرو تا بحر قصبہ فی النار کہ دید آنحضرت وی عمرو بن عامر را کہ بود روده ہای خود را در دوزخ دراز شدہ در حدیث ابن مسعود ترددا احمد عمرو بن عامر تر دارد این مخالف جزئیت کرد در حدیث سابق گذشت شاید کہ نسبت عمرو بعامر مبنی است باعتبار قرابت کہ عامر جد عامر است کہ بعد از وی عمرو بن لحی بود یا باعتبار بنی حارثہ لحی ملقب بہ مذکور شد قصبہ بضم وسکون صاد وصلہ روده کان وکان اول من سیب السوائب او بود عمرو بن عامر نخستین کسے کہ رسم کرد تسییب سائبہ را و نیز اول کسے کہ تغییر داد دین ابراہیم را و پرستید بتہا را

باب قصہ اسلام ابی ذر غفاری صحابی مشہور بتحقیق است در روایت ابی قد ہروی از حموی ہمچنین است ومستملی ترجمہ در روایت ابن صحیح وسقوط مستملی ترجیح در بحث ذکر ہمین ترجمہ بعد اسلام ابی بکر وسعد ودیگر اصحاب واقع شدہ اکثر روایت را در نیا لیکن قصہ زمزم با قبیل آن بحیث باب بار بی مناسب ذکر زمزم است حدثنا سعید بن ابی مریم حدثنا ابو بردہ قال حدثنی ابو حمزۃ صوب یقول اخبرنی ابن عیینۃ قال حدثنی المثنی وسعید القصیر قال حدثنی ابو جمرۃ قال قال لنا ابن عباس الا اخبرکم باسلام ابی ذر گفت ابو جمرہ گفت ابن عباس آیا خبر دہم شما را بقصہ مسلمان شدن ابی ذر قال قلنا بلی گفت ابو جمرہ گفتیم آری خبر دہ قال قال ابو ذر کنت رجلا من غفار گفت ابن عباس گفت ابو ذر بودم مردی از قبیلہ غفار فبلغنا ان رجلا قد خرج بمکۃ یزعم انہ نبی پس رسید ما را کہ تحقیق مردی بیرون آمدہ در مکہ گمان میکند کہ وی پیغمبر است فقلت لاخی انطلق الی ھذا الرجل کلمہ ثم ائتنی بخبرہ پس گفتم مر برادر خود را برو بسوی این مرد وکلام کن با وی و بیا مرا خبر وی کہ چہ میگوید وہ گفتہ است فانطلق فلقیہ ثم رجع پس رفت برادرم پس ملاقات کرد آنحضرت را باز گشت فقلت ما عندک پس گفتم برادرم را چیست نزد تو از حال وی فقال واللہ لقد رایت رجلا یامر بالخیر وینھی عن الشر پس گفت برادرم بخدا کہ

فقال له سهل بن ابي حثمة گفت بشير تحقيق مردی از قوم انصار گفته میشد نام او سهل بن ابی حثمة اخبره خبر داده است سهل بن ابی حثمة را ان نفرا من قومه انطلقوا الی خيبر فتفرقوا فيها تحقيق جمعی از قوم او رفتند بسوی خیبر پس متفرق شدند در آنجا ووجدوا احدهم قتيلا ويافتند قوم او که بخیبر رفته متفرق شده بودند یکے از مردم خود را کشته وقالوا للذين وجد فيهم قد قتلتم صاحبنا وگفتند مر جمعی را که یافته شد در آنها تحقیق کشتید شما یار ما را قالوا ما قتلنا ولا علمنا قاتلا گفتند اهل خیبر نکشته ایم و ندانسته ایم قاتل را کہ او را کشته باشد فانطلقوا الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس رفتند این مدعیان نزد پیغمبر خدا فقالوا یا رسول الله انطلقنا الی خیبر پس گفتند ای رسول خدا رفتیم بسوی خیبر فوجدنا احدنا قتیلا پس یافتیم یکے از مردم خود را مقتول فقال الکبر الکبر پس فرمود که تکلم کند کلان تر یا تقدیم کنید اکبر را در این مردم خورد سالی بود که تکلم میکرد آنحضرت فرمود که تکلم کند کلان سال که از آداب صحبت است که تکلم کند کلان سال کبر مصدر است یا جمع اکبر و در بعضے نسخها بکسر کاف و فتح موحده یعنی کبیر السن و قصه اینحال این است که برادر مقتول عبد الرحمن خورد سال ترین مردم بود که از جانب برادر خود سخن میکرد پس فرمود آنحضرت که سخن کند کلان سال شما پس تکلم کردند و این عم او محیصه و حویصه هر دو لفظ مصغر اند فقال لهم تأتون بالبینة پس فرمود مر ایشان را آیا می آرید گواهان را علی من قتله بر کسی که کشته او را قالوا ما لنا بینة گفتند نیست ما را گواهان قال فیحلفون قالوا لا نرضی بایمان الیهود فرمود سوگند و میدهند گفتند ما راضی نیستیم بسوگند یهود که دروغ گویند و پاک ندارند فکره رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان یبطل دمه پس ناخوش داشت رسول خدا اینکه باطل کند خون او فوداه مائة من ابل الصدقة پس دیت داد او را صد شتر از شتران صدقه بیت المال که از مسالح عامه بود

حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا ابو بشر اسمعیل بن ابراهیم الاسدی قال حدثنا الحجاج بن ابی عثمان قال حدثنی ابو رجاء من آل ابی قلابة قال حدثنی ابو قلابة ان عمر بن عبد العزیز ابرز سریره یوما للناس ثم اذن لهم فدخلوا گفت حجاج بن ابی عثمان حدیث کرد مارا ابو رجا که از اولاد ابی قلابه است تحقیق عمر بن عبد العزیز ظاهر کرد و گشاد سریر خود را روزی برای مردم پس اذن کرد که در آیند مردم پس در آمدند مردم فقال ما تقولون فی القسامة پس گفت عمر بن عبد العزیز چه میگوئید در قسامت قالوا نقول القسامة القود بها حق گفتند میگوئیم قسامت از احکام شریعت است القود بها حق دیت گرفتن از آن حق است چنانکه صد شتر از بیت المال بدیت آن داد وقد اقادت بها الخلفاء و تحقیق بدل داده اند بآن خلفای اربعه قال لی ما تقول یا ابا قلابة گفت مرا چه میگوئی تو اے ابا قلابه و نصبنی للناس و حال آنکه نصب کرده است مرا برای مردم فقلت یا امیر المؤمنین عندک رؤس الاجناد پس گفتم اے امیر المؤمنین نزد تو سران لشکرها است واشراف العرب و بزرگان عرب هست ارأیت لو ان خمسین منهم شهدوا علی رجل محصن بدمشق خبر ده مارا اگر پنجاه کس از اینها گواهی داد بر مردی که اهل است و در دمشق سکونت دارد انه قد زنی فی لم یروه اکنت ترجمه قال لا تحقیق وی زنا کرده است و ندیده اند او را آیا رجم میکنی گفت نی قلت ارأیت لو ان خمسین منهم شهدوا علی رجل بحمص انه سرق گفتم خبر ده مرا اگر تحقیق پنجاه کس از این مردم گواهی داد بر مردی که ساکن است در شهر حمص که تحقیق او دزدی کرده است اکنت تقطعه ولم یروه قال لا آیا هستی که قطع کنی دست او را و حال آنکه ندیده اند او را گفت نی قطع نمی کنم قلت فوالله ما قتل

قال الله یعلی ذلک قال کان الرجل غریب پس گذشت مرد بر علی بن ابی طالب رضی الله عنه پس گفت علی گویا این مرد مسافر است قال قلت نعم گفت ابو ذر گفتم آری مسافرم فقال انطلق الی المنزل پس گفت علی روانه شو بسوی سرای تا مهمانی کنم ترا قال فانطلقت معه لا یسئلنی عن شیء ولا اخبره پس روان شدم با علی که نمی پرسید مرا چیزی از خبر مطلوب و نه خبر میدادم او را از مطلوب خود فلما اصبحت غدوت الی المسجد لاسأل عنه پس وقتی که بامداد کردم آمدم بمسجد تا بپرسم او را از مطلوب ولیس احد یخبرنی عنه بشیء و نبود هیچ کس که خبر دهد مرا از آن مطلوب بچیزی قال فمر بی علی فقال گفت ابو ذر پس باز روز دیگر گذشت بمن علی پس گفت اما نال للرجل یعرف منزله بعد آیا وقت نرسیده و میسر نشد این مرد را که شناخته شود یا بشناسد خیر دیگاه خود یا مراد منزل مقصود است و در بعضے نسخ اما آن به همزه و فتح نون یعنی آیا وقت نشده قال قلت لا گفت ابو ذر گفتم نی شناختم منزل مقصود را قال انطلق معی گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روانه شو همراه من قال گفت ابو ذر فقال ما امرک وما اقدمک هذه البلدة پس گفت علی چیست کار تو و چه باعث شده قدوم ترا این شهر را قال اسلمان گفت علی اخبرتک گفت ابو ذر گفتم مر علی را اگر پنهان داری این خبر را بر من خبر دهم ترا از مقصود قال فانی افعل گفت علی پس تحقیق من میکنم پنهان قال قلت له بلغنا انه قد خرج ههنا رجل یزعم انه نبی گفت ابو ذر گفتم مر علی را رسیده است ما را که تحقیق ظاهر شده است که تحقیق مرد است که دعوی میکند که وی پیغمبر است فارسلت اخی لیکلمه فرجع ولم یشفنی من الخبر پس فرستادم برادر خود را تا کلام کند با او پس باز گشت برادر و شفا نداد از خبر فاردت ان القاه پس خواستم که ملاقات کنم من او را فقال له علی اما انک قد رشدت پس گفت علی

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم احدا قط الا فی احدی ثلث خصال گفتم بخدا سوگند که کشته است رسول خدا
هیچکس را از مسلمانان مگر موجب یکی از سه خصلت رجل قتل بجریرة نفسه فقتل مردیست که کشته است کسی را بجنایت
نفس خود یعنی بجائی که ملتبس است بجریره میکشند او را بجنایت نفس یعنی بقصاص کشته باشد او را او رجل زنی بعد احصان
یا مردی که زنا کرده است بعد از احصان یعنی رجم کرده باشند بسبب الطارجم او رجل حارب الله ورسوله وارتد
عن الاسلام یا مردی که محاربه کرده است بخدا و رسول خدا و برگشته است از دین اسلام فقال القوم اولیس قد
حدث انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قطع فی السرق وسمر الاعین ثم نبذهم فی الشمس
پس گفتند مردم آیا نیست که تحقیق حدیث کرد انس بن مالک که تحقیق رسول خدا قطع کرده است دست دزدان را
و میل کشیده در چشم و کور کرده پس انداخته آنها را در آفتاب سرق بفتح راجمع سارق است یا مصدر است و بکسر را بمعنی
سرقه است سمر بتشدید و تخفیف هر دو روایت است یعنی آیا آنحضرت سوای این سه عقوبت اهلاک واقع نشده است
فقلت انا احدثکم حدیث انس پس گفتم من بگویم بشما حقیقت حدیث انس را حدثنی انس ان نفرا من
عکل ثمانیة قدموا علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حدیث کرد مرا انس که هشت کس از قوم عکل آمدند
نزد رسول خدا فبایعوه علی الاسلام پس بیعت کردند آنحضرت را بر قبول دین اسلام فاستوخموا الارض فسقمت
ناموافق گرفتند زمین مدینه را سقمت اجسامهم پس بیمار شدند بدنهای ایشان فشکوا ذلک الی رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم پس شکایت کردند این را بسوی رسول خدا قال افلا تخرجون مع راعینا فی ابله فرمود مر این
جماعه را آیا بیرون نمی روید با چرانده ای شتران ما در شتران او فتصیبون من ابوالها والبانها پس در می
یابید و بکار می برید از شیر آن شتران و شاشهای آنها گفته اند تحقیق این است که شیر شتران بخورید و شاشهای آنها بمالید
که علاج این بیماری همین است بعضی گفته اند که بخوردن شیر و بول هر دو برای دوا و علاج فرموده بود و خوردن
کردن بحرام اگرچه منحصر در آن شود روا است و ظاهر همین حدیث متمسک آنهایی است قالوا بلی گفتند بلی فخرجوا
فشربوا من البانها وابوالها پس بر آمدند پس نوشیدند از شیرهای آنها و شاشهای آن فصحوا فقتلوا راعی
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وطردوا النعم پس صحت یافتند پس کشتند چرانندهٔ شتران پیغمبر خدا را
و رانده بردند شتران را النسائی گفته که میخ زدند در چشم راعی و ابن عبد البر گفته خلانیدند خارها در چشم و زبان تا آنکه
وی با این شدت جراحت بمرد فبلغ ذلک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس رسید این خبر رسول خدا را
فارسل فی آثارهم فادرکوا فجیء بهم پس فرستاد آنحضرت کسی را بر پی آنها پس دریافته شدند پس آورده شدند و دستگیر
گشتند فامر بهم فقطعت ایدیهم وارجلهم وسمرت اعینهم ثم نبذهم فی الشمس حتی ماتوا قلت وای شیء اشد
مما صنع هولاء گفتم کدام چیز سخت تر است از آنچه کردند آنها ارتدوا عن الاسلام وقتلوا وسرقوا فقال عنبسة
بن سعید والله ان سمعت کالیوم قط پس گفت عنبسه بخدا سوگند نشنیده ام این واقعه را هرگز مثل امروز
شنیدم فقلت اترد علی حدیثی یا عنبسة پس گفتم آیا رد میکنی بر من حدیث مرا ای عنبسه قال لا ولکن جئت
بالحدیث علی وجهه گفت نه رد نمیکنم ولیکن آوردی حدیث را بر وجهی که باید والله لا یزال هذا الجند بخیر
ما عاش هذا الشیخ بین اظهرهم بخدا سوگند همیشه است این لشکر ملتبس به نیکوئی مادامی که زندگانی دارد این شیخ

تا گروه آمد مطلع در اسلام من نیز بار سے
بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقلت له
اعرض علی الاسلام پس گفتم من آن حضرت را
عرض نما بر من کلمهٔ اسلام را که بگویم بجا آرم
فعرضه پس عرض کرد آن حضرت کلمهٔ اسلام را
فاسلمت مکانی پس اسلام آوردم بجای خود
یعنی بآن وقت تا مهلت انتقال بجای دیگر و
مجلس دیگر فقال لی یا اباذر اکتم هذا الامر
وارجع الی بلدک پس فرمود مرا ای
ابوذر پنهان دار این امر را و باز گرد بسوی
شهر خود فاذا بلغک ظهورنا فاقبل پس
چون برسد ترا آوازهٔ غالب و ظاهر شدن
ما پس بیا نزد ما فقلت والذی بعثک
بالحق لاصرخن بها بین اظهرهم پس گفتم
سوگند آن کسی است که فرستاده است ترا
بحق هر آئینه بلند میکنم آواز بکلمهٔ اسلام میان
کافران قریش فجاء الی المسجد وقریش فیه
پس آمد ابوذر بسوی مسجد و حال آنکه قریش
در آن مسجد بودند فقال یا معشر قریش انی اشهد
ان لا اله الا الله پس گفت ابوذر ای
گروه قریش تحقیق من گواهی میدهم که نیست هیچ
معبود بحق جز خدا واشهد ان محمدا عبده ورسوله
و گواهی میدهم که محمد بندهٔ خاص خدا و فرستادهٔ
اوست بپیغام بسوی خلق و وحی که مکلفین اند
فقالوا قوموا الی هذا الصابی پس گفتند قریش که
برخیزید بسوی این که میل کرده و برگشته از دین آبائی
خود فقاموا پس برخاستند ایشان فضربت لاموت
لاموت پس زده شدم تا بمیرم کنایت است از بسیار
زدن فادرکنی العباس فاکب علی پس یافت مرا
عباس بن عبد المطلب پس افتاد بر من و حاجز شد
ایشان را از من ثم اقبل علیهم فقال پس رو آورد
بر ایشان پس گفت ویلکم تقتلون رجلا
من غفار ومتجرکم وممرکم علی غفار وای شما را میکشید
مردی از بنی غفار را و حال آنکه تجارت گاه و گذرگاه
شما بر بنی غفار است فاقلعوا عنی پس باز ماندند
از زدن من فلما ان اصبحت الغد رجعت
پس چون صبح کردم فردا باز گشتم
فقلت مثل ما قلت بالامس پس گفتم
مانند آنچه گفته بودم دیروز فقالوا قوموا
الی هذا الصابی پس گفتند برخیزید بسوی
این مائل از دین فصنع بی مثل ما صنع بالامس
پس کرده شد با من مانند آنچه کرده شد دیروز

يعني ابو قلابه ميان ايشان لفظ اظهر مقرم است قلت وقد كان في هذا سنة من رسول الله صلى الله عليه واله
وسلم گفتم بتحقيق هست درين موضع سنت از رسول خدا دخل عليه نفر من الانصار فتحدثوا عنده دررآمدند
بر آنحضرت چندی از مردم انصار پس حديث كردند نزد آنحضرت فخرج رجل منهم بين ايديهم فقتل پس بيرون
آمد مردی از ايشان پيش روی ايشان پس كشته شد فخرجوا بعده فاذا هم بصاحبهم يتشحط في الدم پس بيرون
آمدند بعد ازين پس ناگاه ديدند ايشان يار خود را كه بيرون برآمده بود ميغلطيد در خون فرجعوا الى رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم پس رجوع كردند بسوی رسول خدا فقالوا يا رسول الله صاحبنا الذی كان يحدث معنا
پس گفتند يا رسول الله يار ما آنكه حديث ميكرد با ما فخرج بين ايدينا فاذا نحن به يتشحط في الدم پس بيرون
آمد پيش روی ما پس ناگاه می بينيم كه ميغلطيد در خون تشحط المقتول بدمه اضطرب فيه تشحط بتين معجمه وحا وطا هر دو مهمله
يعني اضطراب است فخرج رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فقال بمن تظنون او من ترون قتله پس بيرون
آمد آنحضرت وفرمود بكه گمان داريد يا فرمود كه می بينيد قتل او را شك راويست فقالوا نرى ان اليهود قتلته پس
گفتند گمان داريم كه يهود كشته اند او را فارسل الى اليهود فدعاهم فقال انتم قتلتم هذا پس كس فرستاد بسوی
يهود وطلبيد آنها را پس فرمود آيا شما كشته ايد او را قالوا لا گفتند نی ما نكشته ايم او را قال اترضون نفل خمسين
من اليهود ما قتلوه فرمود آيا راضی هستيد سوگند پنجاه كس را از قوم يهود يعنی با در ميكنيد سوگند پنجاه كس
از قوم يهود اگر گويند ما نكشته ايم فقالوا ما يبالون ان يقتلونا اجمعين پس گفتند باك ندارند كه بكشند همه ما را كه
پس سوگند دروغ ميخورند قال افتستحقون الدية بايمان خمسين منكم گفت قتاده آيا مستحق ميشويد
ديت را بسوگند پنجاه كس از شما نفل بسكون فا وفتح آن يمين را در قسامت نفل ميگويند از آنكه نفی ميكند وجوب
قصاص را در قسامت قالوا ما كنا لنحلف گفتند نيستيم ما كه سوگند خوريم پس ديت ستم ايشانرا از پيش
خود قلت وقد كانت هذيل خلعوا خليعا لهم في الجاهلية گفتم وتحقيق بود قبيله هذيل كه خلع كرده بودند كسی را
خليع آنست كه گفته ميشود مردی را كه نيست از ما ونيست از تو يعنی ما از تو نيستيم وتو از ما نيستی بتو كاری نداريم تو هر چه كنی
و اهل باشی اين قول ابی قلابه است فطرق اهل بيت من اليمن بالبطحاء پس آمد شب جمعی از يمن بمكه فانتبه له رجل
منهم فحذفه بالسيف پس رسيد او را مردی از ايشان پس انداخت او را بشمشير فقتله پس كشت او را حذف بحا
مهمله وذال معجمه يعنی زد فجاءت هذيل فاخذوا اليماني پس آمدند هذيل پس گرفتند يمانی را فرفعوه الى عمر بالموسم
پس بردند بسوی عمر رضی الله عنه در موسم كه هنگام اجتماع مردم بود وقالوا قتل صاحبنا وگفتند كشته است
يار ما را فقال انهم قد خلعوه پس گفت يمانی به تحقيق خلع كرده اند او را وبا وی كسی را علاقه نيست فقال يقسم خمسون
من هذيل ما خلعوه پس گفت عمر سوگند داده ميشود پنجاه كس از قبيله هذيل كه خليع نكرده اند قال فاقسم منهم تسعة
واربعون رجلا گفت وقسم خورده از مردم هذيل چهل ونه كس وقدم رجل منهم من الشام فسالوه ان يقسم
وآمد مردی از مردم هذيل از شام پس پرسيدند از وی وخواستند كه قسم ياد كند فافتدى يمينه منهم
بالف درهم پس بدل داد يمين خود را بهزار درهم فادخلوا مكانه رجلا آخر پس در آوردند بجای آن مرد كه از شام
آمده بود وبدل قسم هزار درهم داده بود فدفعه الى اخی المقتول پس سپرد عمر رضی الله عنه او را ببرادر مقتول

قتلوا اولادهم سفها بغير علم تحقيق زيانكار
شدند آن كسانيكه كشتند اولاد خود را از روی
بی خردی وبی دانشی وحرام گردانيدند چيزی را
كه روزی گردانيد ايشانرا خدا يعنی از بحيره وسائبه
وحام از روی بهتان بستن بر خدا الی قوله
تا قول وتعالی قد ضلوا وما كانوا مهتدين
تحقيق گم كرده اند راه راست را ونيستند ايشان راه
يافتگان بحق اين آيه اشارتست بنادانی
مشركان عرب از ربيعه ومضر كه كردند چنين كار
كه خير از بيخردان نيايد **باب** من
انتسب الى آبائه في الاسلام والجاهلية كسی
كه ظاهر كند نسبت خود را به پدران خود كه در اسلام
ودر جاهليت بوده اند آيا روا است اين كار ظاهر
جواز آنست اگر نه قصد مفاخرت وعصبيت
ونزاع باشد بدليل احاديث باب ولعنی
نكرده ظاهرا اطلاقا وقال ابن عمر وابو
هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم ان
الكريم ابن الكريم بن الكريم ابن الكريم يوسف
ابن يعقوب بن اسحق بن ابراهيم
خليل الله يعنی سلسله خاندان كرم
كه چهار كس متوالی پيغمبر باشند معروف و
مشهور در خلق ومذكور در كتاب الهی هر يك
بذكر خير ظاهر كه بيدر والای ايشان ابراهيم
است عليهم وعلى نبينا الصلوة والسلام موصوف
بخلت الهی كه مقام خاص خلاص وكرامت است
ذكر كرد آنرا پيغمبر صلى الله عليه وسلم پس دليل
باشد بر جواز ذكر سلسله پدران در اسلام
اسلام اگر چه از پدران اين كس نباشند
وقال البراء عن النبي صلى الله عليه وسلم انا ابن
عبد المطلب ذكر فرمود آنحضرت نسبت
خود را بجد خود وفرمود كه من پسر عبد المطلب
كه معروف بود در جاهليت بر رياست حدثنا
عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش
قال حدثنا عمرو بن مرة بضم ميم وتشديد را
عن سعيد بن جبير عن ابن عباس
قال لما نزلت وانذر نازل شد اين آيه
وانذر عشيرتك الاقربين وبترسان ای محمد
قبيله وتبار خود را كه نزديك اند در تاكيد قيام
جعل يعنی در امر ونواهی جعل النبي صلى الله عليه
وسلم ينادی گشت آنحضرت كه آواز ميكرد
يا بنی فهر بكسر فا وسكون ها يا بنی عدی
بفتح عين وكسر دال هر دو مهمله وتشديد يا

یداه بیده ای پس پیوسته کرده شد دست او را دست برادر مقتول قال فانطلقا گفت راوی پس برفتند هردو والخمسون الذین اقسموا حتی اذا کانوا بنخلة اخذ تهم السماء و پنجاه کسے که قسم خورده بودند تا آنکه رسیده بودند بموضع نخله نام موضعی است و غیر منصرف است در گرفت ایشان را ابر و باران فدخلوا فی غار فی الجبل پس درآمدند در غاری که در کوه بود فانهجم الغار علی الخمسین الذین اقسموا فماتوا جمیعا پس افتاد غار بر پنجاه کسانیکه سوگند یاد کرده بودند پس مردند همه به یکبارگی وافلت القرینان و خلاص شدند هر دو کس که متصل بودند برادر مقتول و مرد دستگر دانیده و بد دندا و را سیاه و مردشانی وا تبعهما حجر واز پی آمد آن هر دو را سنگی فکسر رجل اخی المقتول فعاش حولا پس شکست پای برادر مقتول پس زندگانی کرد یکسالی ثم مات پس مرد قلت وقد کان عبد الملک بن مروان اقاد رجلا بالقسامة گرفت قصه مرد برا که مرده بود بقسامت برمردم هم کاره ثم ندم بعد ما صنع پس پشیمان شد بعد از آنکه کرد قسامت فامر بالخمسین الذین اقسموا پس فرمود به پنجاه نفری آنانکه قسم دادند فمحوا من الدیوان و سیرهم الی الشام پس محو کرده شدند از دیوان بیت المال و مرد وانند بسوی شام

باب من اطلع فی بیت قوم ففقؤا عینه فلا دیة له این باب در بیان حال کسے که نگاه کرد در خانه جمعی پس کور کردند چشم او را پس نیست دیت مرو را

حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن عبید الله بن ابی بکر بن انس عن انس رضی الله عنه ان رجلا اطلع من جحر فی حجر النبی صلی الله علیه وآله وسلم مردیست از انس که مردی نگاه کرد از سوراخی که بعضے از حجره‌های پیغمبر خدا بود فقام الیه بمشقص او مشاقص پس ایستاد آنحضرت بمیکانی یا پیکانها مشقص پیکان پهن دراز است وجعل یختله لیطعنه پس گشت که میطلبید او را تا بخلاند از انجا که شعور ندارد

حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا لیث عن ابن شهاب ان سهل بن سعد الساعدی رضی الله عنه اخبره ان رجلا اطلع فی جحر فی باب رسول الله صلی الله علیه وسلم نگاه کرد مردی در سوراخی که در دروازه رسول خدا بود ومع رسول الله صلی الله علیه وسلم مدری یحک به راسه و با پیغمبر خدا آهنی بود که میخراشید بآن سر خود را مدری بکسر میم و دال مهمله و با الراء مقصور است آهنی یعنی باهن که برابر کرده میشود بآن موهای سر مانند شانه فلما راه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال لو اعلم انک تنتظرنی لطعنت به فی عینک فرمود اگر دانستمی که بتحقیق تو نگاه میکنی مرا هر آئینه میزدم بآن در چشم تو یعنی اینکه نزدم از ان روست که من متردد بودم میان نظر کردن تو و میان استادن تو بے نگاه کردن بجانب من قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انما جعل الاذن من قبل البصر فرمود رسول خدا گردانیده شده است مشروعیت طلب اذن مگر از جهت دیدن عورت بیگانه

حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال قال ابو القاسم صلی الله علیه وآله وسلم لو ان امرأ اطلع علیک بغیر اذن فحذفته بحصاة فرمود ابو القاسم کنیت آنحضرت است اگر بتحقیق کسے مطلع شد بر تو بی اذن تو پس انداختی تو او را سنگ ریزه ففقات عینه پس کور کردی تو چشم او را لم یکن علیک جناح نمی باشد بر تو گناه

باب العاقلة در بیان بار کردن دیت بر عاقله

حدثنا صدقة بن الفضل قال اخبرنا ابن عیینة قال حدثنا مطرف قال سمعت الشعبی قال سمعت ابا جحیفة قال سألت علیا رضی الله عنه هل عندکم شیء ما لیس فی القرآن

الجزو الرابع عشر شرح الاسلام

کتاب الانبیاء

دعوت میکرد آنحضرت مردم تبار نزدیک خود را قبیلها قبیلها یعنی نام بنام هر قبیله جدا جدا تا بر هر یک حجت تمام شود و این لفظ باین طریق مجمل است و لفظی که بطریق اول مذکور شد بیان وی نیست

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا بنی عبد مناف اشتروا انفسکم من الله یا بنی عبد المطلب اشتروا انفسکم من الله فرمود ای اولاد عبد مناف بخرید نفسهای خود را از خدا ای اولاد عبد المطلب بخرید نفسهای خود را از خدا و دور دارید آنرا از ناخوشی وی که مستوجب عذاب است بایمان و طاعت یا ام الزبیر بن العوام عمة رسول الله صلی الله علیه وسلم ای مادر زبیر بن عوام صفیه عمه پیغمبر خدا یا فاطمة بنت محمد ای فاطمه دختر محمد اشتریا انفسکما من الله بخرید شما از نفسهای خود را از خدا لا املک لکما من الله شیئا مالک نمیتوانم شد مر شما را از عذاب خدا چیزیرا اگر امر او ذن او باطلاق کریمه یوم لا تملک نفس لنفس شیئا والامر یومئذ لله سلانی من مالی ما شئتما بطلبید شما هر دو از مال من هر چه باشد بخواهید که بیتوانم داد و از شما دریغ نمی توانم کرد و لیکن از عذاب خدا که اک تا هم آنرا بی نیاز نمیتوانم ساخت و منتظر که حسب امر امتثال کرد نظر بنا ولایت الهی است تعالی شانه

باب ابن اخت القوم ومولی القوم منهم خواهرزاده هر قوم داخل کرده میشود از ان قوم است در تمامی فعلها وذکر یعنی ملت تابع آن چنانچه موالی بنی هاشم از ایشانند و عدم حل صدقه زکوة مر ایشانرا بجهت بنی هاشم و اولاد پس همچنان است حکم در اولاد نزد امام ابی حنیفه و امام احمد بن حنبل که خواهرزاده از ذوی الارحام است وارث میشود نزد عدم صاحب الفروض و العصبات و لیکن معنی القوم یعنی

گفت جحیفه پرسیدم علی مرتضی را آیا هست نزد شما ای اہل بیت نبوت از احکام شرعیه چیزی که نیست در قرآن وقال مرة ما لیس عند الناس وگفته سفیان یکبار دیگر بدل ما لیس فی القرآن ما لیس عند الناس یعنی چیزیکه نیست نزد مردم فقال والذی فلق الحبة وبرأ النسمة پس گفت علی مرتضی رضی الله عنه سوگند کسیکه کشاده است دانه را وپیدا کرده بچه را در شکم ما عندنا الا ما فی القرآن نیست نزدیک ما مگر چیزیکه در قرآن است از حکم شرعی الا فهما یعطی رجل فی کتابه مگر فهمی ودانستنی که داده شده است وی را در کتاب خدا مراد از کتاب قرآن وحدیث است وفهم کنایت از قیاس واجتهاد است واین استثنای منقطع است ومیتوان گفت که حرف عاطفه مقدر است وما فی الصحیفة وچیزیکه درین صحیفه است تروایت که صحیفه در قراب شمشیر امیر المؤمنین بوده است که دران نوشته بودند بعضی احکام شرعیه قلت وما فی الصحیفة راوی این حدیث ابو جحیفه میگوید که گفتم بوی رضی الله عنه وچیست درین صحیفه قال العقل گفت آن دیت است ومراد حریت که تحمل میکنند آنرا عاقله واین ثابت است از آنکه ظاهر آن مخالف است کتاب را وآن آیه اینست که ولا تزر وازرة وزر اخرى وفکاک الاسیر ورهای اسیر وان لا یقتل مسلم بکافر ودیگر اینست که کشته نمیشود مسلمان بقصاص کافر واین قائل است مالک وشافعی واحمد رضی الله تعالى عنهم وگفته است ابو حنیفه وهر دو صاحب وی رضی الله عنهم که کشته میشود مسلمان بقصاص کافر ذمی چنانکه در احادیث واقع شده که عهد کرده شده که بر ذمی ستم نکنند وغارت نکنند در مال واسیر نکنند اولاد وآنها وبنده نگیرند واگر قصاص نباشد مسلمانیکه از عوام باشد میکشد کفار را بی تحاشی وموجب نقض ذمه خواهد بود وکدام ستم زیاده بر نیست **باب** جنین المرأة در بیان بدل بچه که در شکم زنی باشد وانداخته باشد آنرا کسی

حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالك ح وحدثنا اسمعیل قال حدثنی مالك عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هريرة رضی الله تعالى عنه ان امرأتین من هذیل روایت کرده است ابو سلمه از ابی هریره که دو زن از قبیله هذیل بیکدیگر جنگ کردند رمت احدیهما الاخرى فطرحت جنینها زد سنگی یکی ازان دو زن دیگر را پس انداخت بچه را از شکم او فقضى رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم فیها بغرة عبد او امة پس حکم کرد رسول خدا درین قضیه ببچه غلامی یا برای کنیز غرة عبد ترکیب اضافیست یا بدل ست عبد از غرة او امة شک راویست یعنی قیمت عبدی دادیا دانید قیمت عبدی را از زن رامیه

حدثنا موسى بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا هشام عن ابیه عن المغیرة بن شعبة عن عمر رضی الله تعالى عنه انه استشارهم فی املاص المرأة مرویست از عمر بن خطاب رضی الله عنه که مشورت کرد صحابه را در جنین زنی که انداخته باشد ولد را از شکم املاص بکسر همزه وسکون میم آخر صاد مهمله مصدر املص است بمعنی لازم یعنی انداختن زن ولد را مرده از شکم فقال المغیرة قضى النبی صلى الله علیه وآله وسلم بالغرة عبد او امة گفت مغیره بن شعبه حکم کرد پیغمبر خدا بقیمت غره غلام باشد یا داه فشهد محمد بن مسلمة انه شهد النبی صلى الله علیه وآله وسلم قضى به پس گواهی داد محمد بن مسلمه انصاری بدری بزرگ شان که تحقیق حاضر شده است در ملازمت آنحضرت بجائیکه حکم کرده بآن **حدثنا** عبید الله بن موسى عن هشام عن ابیه ان عمر نشد الناس من سمع النبی صلى الله علیه وسلم قضى فی السقط روایت کرده است عبید الله بن موسى از هشام از پدر خود که تحقیق عمر بن خطاب سوگند طلب کرد صحابه را از کسیکه شنیده پیغمبر خدا را حکم کرده در بچه ناتمام خلقت فقال المغیرة انا سمعته

اسعد من حليفه گفت پس ازان فرمود آیا هست میان شما هیچ یکی از غیر شما قالوا لا الا ابن اخت لنا گفتند آن انصار نیست در میان ما مگر خواهرزاده که ما راست فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلى الله علیه وسلم ابن اخت القوم منهم خواهرزاده قوم ازان قوم است وجدا نیست از حکم آن قوم وذکر کرده طبرانی از حدیث عمرو بن عوف که آنحضرت درآمد در خانه خود وفرمود درآید بر من ونه درآید بر من مگر قریشی پس فرمود قریش را آیا هست با شما احدی غیر شما گفتند با خواهرزاده ومولی است فرمود حلیف قوم از ایشانست ومولای قوم از ایشانست وآورده است احمد نحو آن از حدیث ابی موسى وطبری نحو آن از حدیث ابی سعید وواقع شده در حدیث ابی هریره نزد بزار بلفظ مولی القوم منهم وابن اخت القوم منهم **باب** قصة الحبش وقول النبی صلى الله علیه وسلم ذکر قصه حبشیان وفرمودن پیغمبر خدا ایشان را یا بنی ارفدة بفتح همزه وسکون راء وکسر فا نام جد ایشانست طبری گفته حبش از اولاد کوش بن حام بن نوح اند وبعضی گویند حبشه از اولاد حبش اند که نام پسر کوش مذکورست

حدثنا یحیى بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل بتصغیر عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة ان ابا بکر دخل علیها وعندها جاریتان فی ایام منى درآمد ابو بکر صدیق بر عائشه رضی الله عنها درحالیکه نزد عائشه دو دختر بودند در روزهای منى که ایام نحر وتشریق اند تغنیان وتدففان می سرائیدند ودف می زدند وتضربان ومی زدند احتمال دارد که مراد همین زدن دف باشد برای بیان مبالغه واستمرار آن یا زدن انگشت بکف یا جز آن والنبی صلى الله علیه وسلم متغش بثوبه وآنحضرت پوشیده بود خود را بجامه خود فانتهرهما ابو بکر پس زجر کرد آن دو دختر را ابو بکر فکشف النبی صلى الله علیه وسلم عن وجهه پس پرده کشاد آن حضرت از روی مبارک خود فقال دعهما یا ابا بکر فانها ایام عید پس فرمود بگذار آن دختران را ای ابو بکر زیرا چه این روزهای عید اند وتلك الایام ایام منى راوی گوید

قضى فيه بغرة عبد او امة قال ائت من يشهد معك على هذا گفت بیار کسی که گواہی دہد با تو بر حکم پیغمبر فشهد محمد بن مسلمة انا اشهد على النبي صلى الله عليه واله وسلم بمثل هذا حدثنا محمد بن عبد الله قال حدثنا محمد بن سابق قال حدثنا زائدة قال حدثنا هشام بن عروة عن ابيه انه سمع المغيرة بن شعبة يحدث عن عمر انه استشارهم في املاص المرأة مثله

باب جنين المرأة وان العقل على الوالد وعصبة الوالد لا على الولد در بیان حکم بچه شکم و در بیان آنکه دیت بر پدر است و بر عصبه پدر نه بر ولد یعنی دیت پدر بر ولد نمی باشد کرمانی گفته مشهور نزد علما آنست که والد مانند ولد است چیزی از ولد بر والد

حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قضى في جنين امرأة من بني لحيان روایت کرده است سعید ابن مسیب از ابی ہریره که بتحقیق رسول خدا حکم کرده است در بچه زنی از بنی لحیان بغرة عبد او امة بغرة غلام یا کنیزک راوی است لحیان بکسر لام و فتح آنست و ابن بطنی است از ہذیل پس مخالفت ندارد با آنچه در حدیث سابق گذشت که آن زن از قبیل ہذیل بوده ثم ان المرأة التي قضى عليها بالغرة توفيت پس آن زنی که حکم کرده بروی بغره فوت کرد فقضى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان ميراثها لبنيها وزوجها وان العقل على عصبتها پس حکم کرد رسول خدا که میراث آن زن مر فرزندان او راست و شوہر او راست و دیت بر عصبه آن زن است

حدثنا احمد بن صالح قال حدثنا ابن وهب قال اخبرني يونس عن ابن شهاب عن ابن المسيب وابي سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة رضي الله تعالى عنه قال اقتتلت امرأتان من هذيل گفت ابو ہریره جنگ کردند دو زن از قبیله ہذیل فرمت احديهما الاخرى بحجر پس انداخت یکی از آن ہر دو زن دیگر را سنگ فقتلتها وما في بطنها پس کشت آن زن را و بچه را که در شکم او بود فاختصموا الى النبي صلى الله عليه واله وسلم پس خصومت کردند و منازعت نمودند مردم زن قاتله و مردم زن مقتوله نزد رسول خدا فقضى ان دية جنينها غرة عبد او وليدة پس حکم کرد آنحضرت که بتحقیق دیه بچه او غره است غلام باشد یا داه وقضى ان دية المرأة على عاقلتها و حکم کرد دیت زنی را که کشته بود آنرا بر عاقله زن قاتله

باب من استعان عبدا او صبيا در بیان حکم کسی که استعانت کند عبدی را یا خورد سالی را در خدمت در بعضی نسخها استعار است بدل نون یعنی ہر دو نسخه نزدیک ہم است ویذکر ان ام سلمة بعثت الى معلم الكتاب ابعث الى غلمانا و ذکر کرده میشود که ام سلمه که از ازواج مطہره است فرستاد کسی را بسوی معلم کتاب که بفرست بسوی من غلامان خورد سال را ينفشون صوفا ولا تبعث الى حرا که نفش کنند پشم را و مفرست بسوی من آزاد را و وجه تخصیص ام سلمه بندہا را آن بود که عرف جاری است بخدمت فرمودن بندہا در کاری که آسان باشد و مشقت کمتر دارد بخلاف آزادان اگر ہلاک شوند در آن عمل ضمان باید داد و بخلاف بندہا که بر تقدیر ہلاک ضمانی واجب نمی باشد

حدثنا عمرو بن زرارة قال اخبرنا اسمعيل بن ابراهيم عن عبد العزيز عن انس قال لما قدم رسول الله صلى الله عليه واله وسلم المدينة اخذ ابو طلحة بيدي گفت انس وقتی که قدوم آورد رسول خدا در مدینه گرفت ابو طلحه دست مرا فانطلق بي الى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم پس برد مرا نزد رسول خدا فقال يا رسول الله ان انسا غلام كيس فليخدمك پس گفت ای رسول خدا بتحقیق انس غلامی زیرک است پس گو خدمت کند ترا قال فخدمته

كتاب الانبياء

عليه وسلم دعهم فانما بني ارفدة پس فرمود آن حضرت بگذار ایشانرا زیرا که ایشان بنی ارفده اند که بازی بسلاح طریقه ایشان است برای مزاولت در امور حرب یا آنکه امنا مفعول مطلق فعل محذوف است یعنی امنوا امنا ای ایمن باشید ایمن باشید ای بنی ارفده و مولف تفسیر میکند لفظ امنا را بقول خود یعنی من الامن مراد میدارد راوی از آن لفظ منصوب یعنی من الامن را یعنی فرمود آنحضرت دعهم از جهت ایمن داشتن بنی ارفده را و این مبنی بر آنست که امنا بنی ارفدة مدرج باشد از راوی والله اعلم و شرح این حدیث بتفصیل در عیدین گذشت

باب من احب ان لا يسب نسبه کسی که دوست دارد که دشنام داده نشود نسب او یعنی اصول و اسلاف او و در ضمن ذم و سب اسلاف مردم قبیله **حدثنا** عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا عبدة عن هشام عن ابيه عن عائشة قالت استاذن حسان النبي صلى الله عليه وسلم في هجاء المشركين گفت عائشه اذن خواست حسان بن ثابت بن المنذر بن الحرام بن حرام الانصاری خزرجی شاعر زبان شریف آن حضرت را در ہجو مشرکان قال كيف بنسبي فرمود چگونه کنی بنسب من که در ایشان است یعنی چگونه ہجو کنی قریش را با وصف اجتماع من با ایشان در یک نسب و در این سوال اشارت است بآنکه بهمه طرف ہجو نیکو نیست مراست فقال حسان لاسلنك منهم كما يسل الشعرة من العجين پس گفت حسان ہر آئینه بر آرم و جدا کنم

فی الحضر والسفر گفت پس خدمت کردم آنحضرت را در سفر و حضر انس در ینوقت که بخدمت آنحضرت مشرف شده ده ساله بود و ده سال دیگر در خدمت گذرانده والله ما قال لی لشیء صنعته لم صنعت هذا هکذا انس بخدا سوگند گفت مرا مر چیزی را که کردم آنرا چرا کردی این را اینچنین یعنی اعتراضی نکرد مرا و لا لشیء لم اصنعه ولم فرمود مر چیزی را که نکردم لم لم تصنع هذا هکذا چرا نکردی این را اینچنین اگر گوئی چگونه دلالت کرد این حدیث بر ترجمه گوئیم خدمت مستلزم استعانه هست با آنکه اخذ کرده است بر روایت که آنحضرت فرمود طلحه را که پدر ربیب انس هست که بیار غلامی که خدمت کند مرا اگر گوئی تعلق این بکتاب که در بیان دیت و قصاص هست چیست کرمانی در توجیه این گفته غلام اگر بمیرد در خدمت واجب بر مخدوم دیت هست **باب** المعدن جبار والبئر جبار در بیان آنکه کان رایگان هست یعنی حاصلی ندارد چیزی بروی تعیین کرده نشده هست مر حکام را و بیت المال را و هم چنین چاهی که آب دارد و کسی در زمین خود کنده باشد چیزی بران تعیین نکرده اند **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی ابن شهاب عن سعید بن المسیب وابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال العجماء جرحها جبار فرمود رسول خدا حیوانیکه غیر ناطق و گویا نیست در هلاک و جراحت آن چیزی بروی دیت تعیین نیافته است برای بیت المال چنانکه در آدمی والبئر جبار والمعدن جبار وفی الرکاز الخمس و در گنجی که کسی در زمین یافته باشد پنجم حصه برای بیت المال مسلمانان است **باب** العجماء جبار وقال ابن سیرین کانوا لا یضمنون من النفحة گفت ابن سیرین بودند صحابه تضمین نمیکردند از لگد زدن دواب لفحه بفتح نون و فا و حاء مهمله یعنی لگد زدن بپای ویضمنون من رد العنان و تضمین میکردند از گردیدن دابه و فرق درین دو صورت واضح است که ضبط کردن لگد و محافظت دران خالی از دشواری نیست بخلاف حفظ از گردیدن بدیدن وقال حماد و گفت حماد بن ابی سلیمان مسلم اشعری لا یضمن النفحة تضمین کرده نمی شود لگد زدن دابه را الا ان ینخس انسان الدابة مگر آنکه بخلاند انسانی دابه را بچوب و مانند آن پس تضمین کرده میشود وقال شریح لا یضمن ما عاقبت و گفت قاضی شریح تضمین کرده نمیشود چیزی که از پس زده الا ان یضربها فتضرب برجلها مگر آنکه میزند دابه را پس میزند بپای خود درینوقت تضمین کرده میشود از آنکه بر سبیل مکافات است وقال الحکم و حماد اذا ساق المکاری حمارا علیه امرأة فتخر لا شیء علیه و تنی کراند از پس کرایه کننده خر یا حمالی که بروی زنی است پس افتاد از پشت خر چیزی نیست بر مکاری از آنکه تعدی نکرده است و بی راندن از پس بکاری نمی آید وقال الشعبی اذا ساق دابة فاتعبها فهو ضامن لما اصابت وقتیکه براند دابه را پس در رنج اندخت آنرا پس او ضامن است مر چیزیرا که رسید دابه را از لنگی و جز آن وان کان خلفها مترسلا لم یضمن و اگر باشد پس دابه آسان کننده در راندن و در تعب نمی اندازد آن را و چیز برسید دابه را شکستی و زخمی ضامن نمی باشد **حدثنا** مسلم قال حدثنا شعبة عن محمد بن زیاد عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال العجماء عقلها جبار والمعدن جبار والبئر جبار وفی الرکاز الخمس **باب** اثم من قتل ذمیا بغیر جرم در بیان گناه کسیکه کشت کافر ذمی را بی گناه شرعی **حدثنا** قیس بن حفص قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الحسن قال حدثنا مجاهد عن عبد الله بن عمرو عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال من قتل نفسا معاهدا فرمود کسیکه کشت ذاتی را که عهد کرده اند بوی

الجزء الرابع عشر تیسیر الاسلام

کتاب الانبیاء

و پیکار میکردند مشرکان از جانب پیغمبر صلی الله علیه وسلم منافحت منوست و مدافعت کردن

باب ما جاء فی اسماء رسول الله

احادیثی که آمده است در نامهای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم احادیثی که آمده است در نامهای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و قول الله وکلام حق تعالی که متضمن است اسم آن حضرت را ما کان محمد ابا احد من رجالکم الآیة تا آخر آیه که متضمن اسماء دیگر است و قوله و قول دیگر حق تعالی محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار و نکو در هر دو آیت نام شریف محمد است که مشهور اسماء او است صلی الله علیه وسلم تسمیه کرد او را بایین اسم جد وی عبد المطلب و چون گفته شد او را که چرا نام نهادی این پسر خود را بنام غیر از خود و این نام هرگز در قوم تو نبود گفت نام نهادم او را باین نام بامید آنکه ستوده شود بر زبان تمام اهل زمین و در روایتی تا ستایش کنند او را خدای در آسمان و ستایند مردم بر زمین قاضی عیاض گفته باز داشت خدای تعالی این اسم را از آنکه نامیده شود بهمان هیچ یکی پیش از آن حضرت نام کرده بود بنام محمد مگر بعضی عرب نزدیک میلاد شریف وقتیکه شنیدند از کاتبان و دانشمندان اهل کتاب که پیغمبری نزدیک است که مبعوث شود درین زمان و نامش محمد باشد پس بامید آنکه همین از ایشان باشد نام نهادند پسران خود را محمد و آن شش کس بودند و جمع کرد عسقلانی تا بیست کس که مکرر و هم فی البعض کما اعرف و قوله و قول دیگر که حکایت است از قول عیسی علیه السلام من بعدی اسمه احمد و انبیا حامدان اند که مبالغه اند در شکر گذاری پروردگار و آن حضرت بسیار ترین ایشان است در ستایش و بزرگ ترین ایشان در ستودن چه ثابت شده در صحیح که کشاده میشود بروی در مقام ستودن الهی که کشاده نشده بر هیچ یکی پیش از وی چنانچه ... محمد مبالغه است در محمودیت

ودو می است متابعہ و بصیغہ اسم فاعل یا مفعول در بعضی نسخ معایہ الغیر تا ثانیث است تبادل شخص
می یا بد بوی بہشت وان ریحہا یوجد من مسیرۃ اربعین عاما معنی آنکہ تحقیق بوی بہشت یافتہ میشود از راہ
چہل سال اگر گوی مومن مخلد در دوزخ نمی باشد پس چہ معنی دارد کہ بوی از بہشت بوی نمی رسد
آنست کہ نمی یابد اول بوی کہ سائر مسلمانان می یابند و میتوان گفت کہ این وعید است

باب یقتل المسلم بالکافر نمیشود مسلم بقصاص ذمی **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا زهیر
قال حدثنا مطرف ان عامرا حدثهم عن ابی جحیفة قال قلت لعلی رضی الله عنه **ح** وحدثنی صدقة
بن الفضل قال اخبرنا ابن عیینة قال حدثنا مطرف قال سمعت الشعبی قال سمعت ابا جحیفة قال
سألت علیا هل عندکم شیء مما لیس فی القرآن وقال ابن عیینة مرة ما لیس عند الناس وگفت ابن
عیینہ کبار دیگر بجای ما لیس فی القرآن ما لیس عند الناس فقال والذی فلق الحبة وبرأ النسمة گفت علی
ابن ابیطالب رضی اللہ عنہ سوگند کسیکہ کشادہ دانہ را و پیدا کردہ آدمی را ما عندنا الا ما فی القرآن نیست نزد ما
مگر آنچہ درین قرآنست اگر گوی بسیاری از احکام از احادیث معلوم شدہ پس حصر احکام در قرآن
باشد گوئیم تواند کہ درین قول علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ قرآن اشارت باشد بسوی کریمہ
ان ہو الا وحی یوحی پس شامل است احکامی را کہ در ہمہ احادیث است و نیز میتوان گفت کہ
کردہ شدہ کہ علی مرتضی رضی اللہ عنہ بعد از رحلت سرور انبیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ نمود و ازین سبب است کہ وی کرم اللہ وجہہ در خلوت
سائل گمان کرد کہ برین تقدیر تواند کہ آیات دیگر مشتمل بر احکام دیگر ہم خواہد بود کہ غیر او
نباشد الا فہما یعطی رجل فی کتابہ مگر فہمی کہ دادہ میشود مردی را در کتاب خدای جل وعلا مراد
و تا بعد والست کہ این معنی مخصوص بر وفیت عایشہ رضی اللہ عنہا از مجتہد است وما فی الصحیفة
است عطف است بر قول او فہما قلت وما فی الصحیفة قال العقل گفت ابو جحیفہ
صحیفہ گفت بیان سہ چیز است یکی عقل یعنی دیت و قصاص و فکاک الاسیر
است فکاک بفتح فا و کسر آنست و فتح مشہور تر است وان لا یقتل مسلم بکافر
مسلمان بقصاص و بدل کافر **باب** اذا لطم المسلم یہودیا عند الغضب یعنی این باب
در بیان حکم این حدیث است و نیز طپانچہ زند مسلمانی یہودی را نزد غضب رواہ ابو ہریرۃ عن النبی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روایت کردہ لطم مسلم یہودی را ابوہریرہ از پیغمبر خدا **حدثنا** ابو نعیم
قال حدثنا سفیان عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا تخیروا
بین الانبیاء فرمود نگوئید از پیش خود کہ بعضی انبیا بہتر اند از بعضی مگر آنچہ بوحی معلوم شدہ
فرمودہ آدم ومن دونہ تحت لوائی و حدیث شفاعت ...
... **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن عمرو بن یحیی المازنی عن ابیه عن ابی سعید الخدری قال جاء رجل من الیهود الی النبی صلی الله علیه وسلم قد لطم وجهه

معانی محمد و انواع آن صلی اللہ علیہ وسلم والقاب و اسماء آنحضرت در کتاب و سنت بسیار
آمدہ و جمعی از علما بحسب آن در عدد معین تعیین شدہ
اند بعضی نود و نہ نام جمع کردہ موافق اسماء الہی
عز وجل و بعضی اسمای شریفہ را از کتب مقدسہ
و قرآن و حدیث تا سیصد و چہار صد رسانیدہ
...
حدثنا ابراہیم بن المنذر قال حدثنی معن عن مالک
عن ابن شہاب عن محمد بن جبیر بن مطعم
عن ابیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لی خمسة اسماء
انا محمد واحمد وانا الماحی الذی
یمحو الله بی الکفر وانا الحاشر
الذی یحشر الناس علی قدمی وانا العاقب
...

او فقال يا محمد ان رجلا من اصحابك من الانصار پس گفت ای محمد بتحقیق مردی از یاران تو که از انصار است لطم
فی وجهی قال ادعوه فدعوه پس سوال کرد آنمرد که طلب کنید او را پس طلبیدند آنرا قال لم لطمت وجهه فرمود چرا لطمہ
زدی تو روی او را قال یا رسول الله انی مررت بالیهود گفت اے رسول خدا بتحقیق من گذشتم بر این یهودی فسمعته
یقول والذی اصطفی موسی علی البشر پس شنیدم آنرا میگفت سوگند کسے که برگزیده موسیٰ را بر همه آدمیان قال فقلت وعلی
محمد صلی الله علیه وسلم گفت پس گفتم آیا بر محمد هم برگزیده قال فاخذتنی غضبة فلطمته گفت پس گرفت مرا خشمے
پس زدم بر روے او قال لا تخیروني من بين الانبياء فرمود نیکوئی جزم مکنید مرا از میان انبیا بجمیع وجوه فان الناس
يصعقون يوم القيامة بتحقیق مردم فریاد کرده بیهوش میشوند روز قیامت و بیهوش می افتند فاكون اول من يفيق پس
میباشم من نخستین کسے که بهوش می آید فاذا انا بموسى آخذ بقائمة من قوائم العرش پس ناگاه می بینم موسے را
که گیرنده است ستونے از ستونهاے عرش یعنی پیش از من بافاقت آمده و با بن عطیه تقیا زیافته فلا ادری افاق
قبلی ام جوزی بصعقة الطور پس نمیدانم که بهوش آمد پیش از من یا آنکه جزا داده شده است بصعقه که در کوه طور
یافته بود یا آنکه درین دو شق مقابلت نیست تواند که قبلیت افاقت بواسطه جزاے صعقه طور باشد اگر گوئی آنحضرت
فرمود من نخستین کسے ام که بهوش آمده و دیدم موسے را که ستون عرش را گرفته ایستاده است پس این تردد از کدام
راه است و معنے آن چیست گوئیم که این کلام موجب جزم بتقدیم افاقت موسے نیست تواند که آنحضرت بعد از افاقت
متوجه بحالی هست باشد و درین حال موسے را دیده که افاقت یافته و تواند که نسبت با نبیاے دیگر باشد و این
تقدم افاقت نسبت ابراهیم علیه السلام که افضل است از موسے منظور باشد بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب استتابة للعاندين والمرتدين وقتالهم

این کتاب در بیان توبه دادن معاندان و دشمنان اسلام است و در حکم مرتدان از دین و کشتن ایشانست باب اثم من
اشرك بالله وعقوبته فی الدنيا والآخرة در بیان گناه کسے که انباز سازد بخدا و سزاے او در دنیا و آخرت و قال الله
تعالى ان الشرك لظلم عظيم فرمود خداے برتر از هر برتری که باشد بدرستی که شرک گناه بزرگ است ولئن اشركت
ليحبطن عملك ولتكونن من الخاسرين و فرموده خدا اگر شریک سازی بخدا کسے را در استحقاق عبادت هر آئینه حبط
میکند این شرک عبادتهاے ترا و از اعتبار می اندازد آنرا و هر آئینه میباشی تو از زیان زدها **حدثنا** قتيبة
بن سعيد قال حدثنا جرير عن الاعمش عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله رضی الله تعالى عنه قال لما نزلت
هذه الآية مرویست از عبد الله بن عمر هرگاه نازل شد این آیت الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم
کسانیکه ایمان آورده اند و نپوشیده اند ایمان خود را بمعصیت و نا فرموده خدا شق ذلك على اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم دشوار آمد این قول بر اصحاب رسول خدا و قالوا اینا لم یلبس ایمانه بظلم و گفتند
کدام کسے است که نپوشیده ایمان خود را بمعصیت و کیست که معصوم باشد از گناه فقال رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم انه ليس بذلك پس فرمود رسول خدا بتحقیق نیست این ظلم باین معنی که فهمیده اید یعنی مطلق گناه مراد
از ظلم شرک است الا تسمعون الى قول لقمان ان الشرك لظلم عظيم آیا گوش نمیدارید بسوی قول لقمان که در قرآن مجید
ذکر نقل کرده خداوند سبحانه بتحقیق شرک ظلمی عظیم است **حدثنا** مسدد قال حدثنا بشر بن المفضل

تو هم میخوانند تصغیر کرده نام شریف محمد که بر هیچ آید
بر زبان کسی آورده و دشنام میکردند پس فرمود
يشتمون مذمما ويلعنون مذمما دشنام میکنند
مذمم را و لعنت میکنند مذمم را و انا محمد و من محمد
نه مذمم **باب خاتم النبيين** بفتح تا و کسر تا و رسینه
دین اسم آنکه تمام و کامل گردد و بوی کار رسالت
وارسال رسل و پیغمبران بدو ختم کردند و مهر کرد
در نبوت تا جامع بود مراتب پیغمبران را و بعد از او
پیغمبرے نباشد **حدثنا** محمد بن سنان بکسر سین
قال حدثنا سليم بن حيان بفتح مهمله و تشدید
تحتیه قال اخبرنا و در بعضے نسخ حدثنا
سعيد بن ميناء بکسر میم و سکون تحتیه بد و قصر
بر دو آمده عن جابر بن عبد الله قال قال النبي
صلی الله علیه وسلم مثلی و مثل الانبياء
كمثل رجل بنى دارا فاكملها واحسنها
فرمود قصه و حال من و قصه و احوال انبیا پیش
از من قصه و حال مرد یست که بنا کرد سراے را پس
تمام کرد آنرا و نیکو ساخت آنرا الا موضع لبنة لها
یک خشت که باقی و خالی بود فجعل الناس
يدخلونها ويتعجبون پس گشتند مردم که
می در آمدند دران سراے را و تعجب و شگفت میکردند
از حسن و آراستگی آن یا از عدم کمال آن بنا بسبب خالی
بودن جاے خشت ويقولون لولا موضع اللبنة
و میگفتند چرا نهاده و کامل کرده شد جاے خشت
تا ظاهر نشدی نقصان در آن لفقد آن این خشت
یا آنکه نمیبود جاے خشت خالی اکمل و اتم و احسن و محکم
بودی پس تمام شدن آن بنا بوجود شریف آنحضرت
و تقرر شریعت وی که کمال مکارم اخلاق است
و پیرستان موضع و خوش نما تر باگشت لبنه بفتح
لام و کسر موحده و بعد از آن نون و جایز است
اسکان موحده با فتح لام و کسر آن خشت خام
حدثنا قتيبة بن سعيد قال
حدثنا اسمعيل بن جعفر عن عبد الله بن دينار
عن ابی صالح عن ابی هريرة ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال ان مثلی
ومثل الانبياء من قبلي كمثل رجل بنى بيتا فاحسنه واجمله
فرمود قصه و حال من مانند حال مردیست که بنا کرد
خانه را پس نیکو ساخت آنرا و خوب آراست آنرا
الا موضع لبنة من زاوية مگر جای یک خشت
را از یک گوشه سوز نهاده بود آنرا فجعل
الناس يطوفون به پس گشتند مردم گرد
بیگر دیدند او کا ويتعجبون له میگردند

قال حدثنا سعيد الجريري ح و حدثنا قيس بن حفص قال حدثنا اسمعيل بن ابراهيم قال اخبرنا سعيد الجريري
قال حدثنا عبد الرحمن بن ابی بکرة عن ابيه رضی الله تعالی عنه قال قال النبی صلی الله عليه واله وسلم اکبر
الکبائر الاشراك بالله وعقوق الوالدين گفت ابوبکره فرمود پیغمبر خدا بزرگترین کبیرها شریک ساختن بخداست
در عبادت وسائر صفات جليله حق و آزردن پدر و مادر و شهادة الزور و شهادة الزور ثلثا گواهی دادن بدروغ
وگواهی دادن بدروغ سه بار فرمود او قول الزور شک راوی است فما زال يکررها حتی قلنا ليته سکت پس مردم
تکرار ميکرد تا آنکه گفتیم کاشکی خاموش بودی و آزرده نشدی حدثنا محمد بن الحسين بن ابراهيم قال حدثنا
عبيد الله قال اخبرنا شيبان عن فراس عن الشعبی عن عبد الله بن عمرو رضی الله عنه قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله
عليه واله وسلم فقال يا رسول الله ما الکبائر قال الاشراك بالله قال ثم ماذا قال ثم عقوق الوالدين قال ثم
ماذا قال اليمين الغموس غموس بفتح معجمه فعول است بمعنی فاعل يعنی غوطه دهنده است حالف را در دريای فسق
و آتش دوزخ سؤال لفظ جمع است و جواب بصيغه مفرد پس حمل چگونه درست آيد بار خدايا اگر تقدير کنيم بجانب سؤال
وگوييم ما اکبر الکبائر و قرينه حذف ظاهر است احتمال سهو قلم کاتب نيز دارد قلت وما اليمين الغموس گفتم چيست
يمين غموس قائل عبد الله است و تواند که قول بعضی از راويان اسناد باشد قال الذی يقتطع مال امرء مسلم هو فيها
کاذب يعنی ميگيرد پاره از مال مسلمان برای خود بيمين در حالی که او در يمين خود دروغگوی است باتفيعني برسبيل
مثال است معنی حقيقی آنست که ديده و دانسته کاری امر خلاف است قسم خوردن حدثنا خلاد بن يحيی قال
حدثنا سفيان عن منصور والاعمش عن ابی وائل عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه قال قال رجل يا رسول
الله انؤاخذ بما عملنا فی الجاهلية گفت ابن مسعود گفت مردی ای رسول خدا آيا مؤاخذه کرده ميشويم بکارهای که کرده ايم
در ايام جاهليت پيش از ايمان آوردن قال من احسن فی الاسلام لم يؤاخذ بما عمل فی الجاهلية فرمود کسی که نيکی کرده
در اسلام يعنی اسلام نيک آورده و بايمان کامل مشرف شده مؤاخذه کرده نميشود بگناهی که کرده است در جاهليت
ومن اساء فی الاسلام اخذ بالاول والاخر و کسی که بدی کرده در اسلام يعنی اسلام نيک نياورده و بدل ايمان نگرويده
گرفته ميشود بگناه اول که در ايام جاهليت و حالت کفر مرتکب شده و گناه آخر که بعد از اسلام کرده خطابی گفته که ظاهر
اين کلام مخالف است بچيزيکه اجماع کرده اند امت که اسلام محو ميکند گناهان حالت کفر را قال الله تعالی قل للذين
کفروا ان ينتهوا يغفر لهم ما قد سلف بگو مر کسانی را که کفر ورزيده اند اگر باز آيند از آنچه کرده اند بخشيده ميشود
مر ايشان را چيزيکه پيش از آن کرده اند در توجيه اين کلام گفته که سرزنش کرده می شوند بگناه آنکه در حال کفر او آمد
و تبکيت کرده می شوند بآنکه آيا نکرده ايد چنين و چنين در ايام کفر و اسلام شما چرا منع نکرده از معاودت مثل آن
و تبکیت کرده مسلمان شديد بستر عقاب کرده ميشوند بر معصيتی که در اسلام ارتکاب کرده اند انتهی از فحوای حديث معلوم
ميشود که در وقت حسن اسلام بخشيده ميشوند و آنکه وارد شده و اتفاق کرده اند بر آن که الاسلام يهدم ما قبله
بهمين معنی خواهد بود پس مخالفتی نيست در اين دو حديث **باب** حکم المرتد والمرتدة در بيان حکم کسی که مرتد شده
از مردان و زنان و آيتی که در حق ايشان نازل شده و قال ابن عمر والزهری وابراهيم تقتل المرتدة و گفته ابن عمر
و زهری و ابراهيم کشته ميشود زنی که از دين برگشته واستتابتهم و باب در بيان توبه دادن مرتد و مرتده و اطلاعت

الجزء الرابع عشر من تيسير الاسلام

کتاب الانبياء

باب ارادة حديث ما ليشوبه نهايات متشابه و تعريف
خصوص زمان وفات و دور ذکر و انکار در وی
باشارت آنکه از جمله صفات آن حضرت نزد اهل کتاب
آن بود که مدت عمر آن حضرت اندک است که زنده
مانند اشتهر بدين تقدير احسن آن بود که ترجمه باب
عمر النبی صلی الله عليه وسلم بگفت حدثنا
عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث عن
عقيل عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضی الله عنها
ان النبی صلی الله عليه وسلم توفی وهو ابن ثلث وستين
وفات يافت آن حضرت و حال آنکه پسر شصت و سه
سال بود قال ابن شهاب واخبرنی سعيد
بن المسيب مثله گفت ابن شهاب و خبر داد مرا ابن مسيب
باسناد مذکور مانند حديث سابق و اين ارسال
سعيد است و چيزیکه وی نيز شنيده و استماع از عائشه
رضی الله عنها **باب** کنية النبی صلی الله
عليه وسلم کنية تمييز که موضوع برای ذات
حيث انه ذات باشد اگر مصدر باب دال و اب
ونبت بود آنرا کنيت خوانند بضم کاف و سکون
نون چون ابو طالب و ام ايمن و ابن عمر و اگر
مشعر بمدح و ذم بود آنرا لقب خوانند چون سلطان
و شيطان و سوای آن اسم گويند چون زيد و عمرو و بود کنيت
آن حضرت ابو القاسم بسبب پسر وی قاسم که اکبر
اولاد آن حضرت بود فوت کرد پيش از بعثت يا بعد
از آن اختلاف است و آن اشهر کنيت اوست
صلی الله عليه وسلم و زائيده شد مر او را ابراهيم
در مدينه آخر ماريه و در حديث انس آمده که جبرئيل
گفت آن حضرت را السلام عليك يا ابا ابراهيم
حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا
شعبة عن حميد عن انس قال کان النبی
صلی الله عليه وسلم فی السوق فقال رجل يا
ابا القاسم فالتفت اليه پس گفت مردی يا ابا القاسم

بر قول او حکم المرتد والمرتدة واین آیات کہ آورده دلالت دارند که فرق نیست در مرتد و مرتده وقال الله تعالی کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم وشهدوا ان الرسول حق وجاءهم البینات والله لا یهدی القوم الظالمین یعنی خدای برتر چگونه هدایت میکند خدا قومی را که کافر شدند بعد از ایمان خود و گواهی دادند که تحقیق رسول خدا حق است و دین او و آورده ایشان را دلائل حقانیت و خدا هدایت نمیکند و نمیرساند بقرب خود جمعی را که ظالم اند یعنی کافر اند اولئك جزاؤهم ان علیهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعین آن جماعه جزای آنها نیست که تحقیق بر ایشان لعنت خدا و لعنت فرشتها و لعنت مردم همه مردم خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون در حالی که همیشه اند در آتش دوزخ سبک کرده نمی شود از ایشان عذاب و نیستند ایشان مهلت داده شده الا الذین تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحیم ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم واولئك هم الضالون تحقیق آنانکه کافر شدند بعد از ایمان خود بیشتر زیاده شدند از روی کفر قبول کرده نمی شود توبهٔ آنها و همین جماعه اند گمراهان وقال یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب یردوکم بعد ایمانکم کافرین وگفت ای هر یک آنانکه ایمان آورده اگر اطاعت کنید و موافقت ورزید گروهی را از کسانیکه داده شده کتاب رد میکنند شما را بعد از ایمان شما در حالی که کافر ید وقال ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم سبیلا وگفت تحقیق آنانکه ایمان آورده بیشتر مرتد شدند بیشتر باز ایمان آورده بیشتر کفر ورزیدند بیشتر افزودند از روی کفر نیست خدا که بخشد مر ایشان را و نه براه میرساند ایشان را وقال من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین نرم طبع و متواضع اند بر مومنان و غالب اند بر کافران وقال ولکن من شرح بالکفر صدرا ولیکن کسے که کشاده است بکفر سینه را فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم ذلك بانهم استحبوا الحیوة الدنیا علی الآخرة وان الله لا یهدی القوم الکافرین اولئك الذین طبع الله علی قلوبهم وسمعهم وابصارهم واولئك هم الغافلون لا جرم یقول حقا انهم فی الآخرة هم الخاسرون الی قوله ثم ان ربك للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا ان ربك من بعدها لغفور رحیم وقال ولا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا همیشه جنگ میکنند شما را تا اگر باز آرند شما را از دین شما اگر توانند ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئك حبطت اعمالهم فی الدنیا والآخرة حبط اعمال در دنیا بحکم عدم اعتبار عمل مسلمانی و در آخرت بعقوبت واولئك اصحاب النار هم فیها خالدون **حدثنا** ابو النعمان محمد بن الفضل قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن عكرمة قال اتی علی رضی الله عنه بزنادقة گفت عکرمه آورده شد بامیر المومنین علی رضی الله عنه جمعی زندیقان فاحرقهم پس بسوخت وی رضی الله عنه آن جماعه زندیقان را زنادقة جمع زندیق است و زندیق کسے را گویند در باطن کفر دارد و اظهار میکند اسلام را چنانکه منافق لیکن گویند جمعی از ثنویه اند که قائل اند بدو خالق خالق خیر و خالق شر لیکن گویند زندیق کسے را گویند که اصلا دین ندارد و قیل زندیق تابعان کتاب زردشت اند که مسمی بود بزند و قیل ایشان جماعه اند که علی رضی الله عنه آنها را سوخته بود و در اصل بت پرست بودند در کتاب تبصره که تصنیف ابو المظفر اسفراینیست گوید که ایشان طائفه از رفضه اند که ایشان را سبائیه میگویند اعتقاد ایشان این است که امیر المومنین

در بعضی نسخ ولکن ترا اثبات است و تفصیل ترا ثابت اند مگر این حدیث مشیر و حکایت دانسته باید ان شاء الله تعالی

باب بی ترجمه بیاید و روایت اکثر بی است بمنزله الفصل از سابق گویا اشارت کرد بیرا او به حدیث آنکه آن حضرت اگرچه خدا و ندا سم و کنیت است و لیکن منزا وار نیست که نام کرده شود کنیتش ان که حضرت شود در ندا امر و را یا رسول الله چنانچه خطاب کرد او را خاله سائب کما قیل و بودن آن مخالف پوشیده نیست و بعضی فهم کرده اند حدیث را بباب سابق لی فصل لفظ باب و ظاهر نمیشود مناسبت آن بدان معنی **حدثنا** اسحق ابن ابراهیم قال حدثنا الفضل بن موسی الجیسر بضم جیم و فتح عین و یای التصغیر مدنی بن عبد الرحمن قال رایت السائب بن یزید ابن اربع وتسعین جلدا گفت دیدم دیدم سائب را در حالیکه پسر نود و چهار سال بود توانا و مستوی جلد بفتح جیم و سکون لام بمعنی قوی صلب معتدلا میانه بالا شاید کنایت است از استقامت و عدم انحنا چنانچه گرامی گفته و وی آخر کسے است که مرده از صحابه بمدینه سنه نود و شش و وی سه ساله بود وفات آن حضرت هشت ساله بود که نسی و بقول اللیثی کما سبق قال قد علمت ما متعت به سمعی وبصری الا بدعاء رسول الله پس گفت سائب تحقیق دانستم چیزی را که برخوردار ی دیا ئیدگی داده شده بدان شنوائی و بینائی من نیست آن مگر بسبب دعای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان خالتی ذهبت بی الیه فقالت تحقیق خاله من برد مرا بسوی آن حضرت پس گفت یا رسول الله ان ابن اختی شاك تحقیق خواهر زاده من رنجور است فادع الله له پس دعا کن از برای آنحال مر او را خدا تعالی پس دعا کرد آنحضرت مرا

باب خاتم النبوة ذکر مهر پیغمبری که از علامات نبوت بود می شناختند اهل کتاب بدان آنحضرت را به بودن آن نشان خاتم النبیین در کتب ایشان و اخبار انبیا علیهم السلام باین نشان و حاکم در مستدرک از وهب بن منبه آورده که هیچ پیغمبری نبود که او را نشان نبوت در دست راست نبود الا سید ما که نشان نبوت ماه بر پشت بود میان

قال حدثنا سعيد الجريري ح وحدثنا قيس بن حفص قال حدثنا اسمعيل بن ابراهيم قال اخبرنا سعيد الجريري قال حدثنا عبد الرحمن بن ابي بكرة عن ابيه رضي الله تعالى عنه قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اكبر الكبائر الاشراك بالله وعقوق الوالدين گفت ابوبکره فرمود پیغمبر خدا بزرگترین کبیرا شرک ساختن بخداست در عبادت وسائر صفات جلیله حق وآزردن پدر ومادر وشهادة الزور یعنی گواهی دادن بدروغ سه بار فرمود وقول الزور شک راوی ست فما زال یکررها حتی قلنا لیته سکت پس همه دم تکرار میکرد تا آنکه گفتیم کاشکی خاموش بودی وآزرده نشدی حدثنا محمد بن الحسین بن ابراهیم قال حدثنا عبید الله قال اخبرنا شیبان عن فراس عن الشعبی عن عبد الله بن عمرو رضی الله عنه قال جاء اعرابی الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال یا رسول الله ما الکبائر قال الاشراک بالله قال ثم ماذا قال ثم عقوق الوالدین قال ثم ماذا قال الیمین الغموس غموس بفتح معجمه فعول ست بمعنی فاعل یعنی غوطه دهنده است حالف را در دریای فسق وآتش ودر سؤال بصیغه جمع است وجواب بصیغه مفرد پس حمل چگونه درست آید بار خدایا مگر تقدیر کنیم جانب سائل وگوییم ما الکبر الکبائر وقرینه حذف ظاهر ست احتمال سهو قلم کاتب نیز دارد قلت وما الیمین الغموس گفتم وچیست یمین غموس قال حدا سدست وتواند که قول بعضی از راویان باشد قال الذی یقتطع مال امرء مسلم هو فیها کاذب یعنی میگیرد پاره از مال مسلمان برای خود بیمین وحال آنکه او در یمین خود دروغ گوی ست وانیمین بر سبیل مثال ست معنی حقیقی آنست که دیده ودانسته که این امر خلاف ست قسم خوردن حدثنا خلاد بن یحیی قال حدثنا سفیان عن منصور والاعمش عن ابی وائل عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنه قال قال رجل یا رسول الله انؤاخذ بما عملنا فی الجاهلیة گفت ابن مسعود گفت مردی ای رسول خدا آیا مواخذه کرده میشویم بآنچه کردیم در ایام جاهلیت پیش از ایمان آوردن قال من احسن فی الاسلام لم یؤاخذ بما عمل فی الجاهلیة فرمود کسیکه نیکوئی کرد در اسلام یعنی اسلام نیک آورده وبایمان کامل مشرف شده مواخذه کرده نشود بگناهی که کرده است در جاهلیت ومن اساء فی الاسلام اخذ بالاول والاخر وکسیکه بدی کرده در اسلام یعنی اسلام نیک نیاورده وعمل زنا کرفته میشود بگناه اول که در ایام جاهلیت وحالت کفر مرتکب شده وگناه آخر که بعد از اسلام کرده خطابی گفته ظاهر این کلام مخالف ست چیزیکه اجماع کرده اند امت که اسلام محو میکند گناه حال کفر را قال الله تعالی قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف بگو مر کسانی را که کفر ورزیده اند اگر باز آیند از تجیز کرده اند بخشیده میشود مر ایشان را چیزیکه پیش از آن کرده اند در توجیه این کلام گفته که سرزنش کرده می شوند بگناهانیکه در حال کفر کرده اند وتبکیت کرده میشوند بآنکه آیا نکرده اید چنین وچنین در ایام کفر واسلام شما چرا منع نکرد از معاودت مثل آن وقتی که مسلمان شدید پستر عقاب کرده میشوند بر معصیتی که در اسلام ارتکاب کرده اند انتهی از محوای حدیث معلوم میشود که در وقت حسن اسلام بخشیده میشوند وآنکه وارد شده والتفات کرده اند بر آن که الایمان یجب ما قبله همین معنی خواهد بود پس مخالفتی نیست درین دو حدیث باب حکم المرتد والمرتدة در بیان حکم کسیکه مرتد شده از مردان وزنان وآیاتیکه در حق ایشان نازل شده وقال ابن عمر والزهری وابراهیم تقتل المرتدة گفته اند ابن عمر وزهری وابراهیم کشته میشود زنی که از دین برگشته واستتابتهم وباب در بیان توبه دادن مرتد ومرتده را

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

باید دانست که این حدیث مایشتمل بیان متبادر شد شریف نه خصوصیت زمان وفات ورواه ذکر داکرده در ذکر با باشارت آنکه از جمله صفات آن حضرت نزد اهل کتب آن بود که مدت عمر آن حضرت آنقدرست که زنده ماند تا شصت وسه سال آنچه بود که ترجمه باب

باب وفاة النبی صلی الله علیه وسلم

حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم توفی وهو ابن ثلث وستین وفات ایشان آن حضرت وحال آنکه پسر شصت وسه سال بود قال ابن شهاب واخبرنی سعید بن المسیب مثله گفت ابن شهاب وخبر داد مرا ابن مسیب باسناد مذکور مانند حدیث سابق واین امر ایما سعید است وحکم کرده نیز شنیده مانند از عایشه رضی الله عنها

باب کنیة النبی صلی الله علیه وسلم کنیة که موضوع برای والدیت حیث انه والد باشد اگر مصدر باب دام وابنت بود آنرا کنیت خوانند بضم کاف وسکون نون چون ابو طالب وام المومنین وابن عمر دیگر اگر مشعر بمدح وذم بود آنرا لقب خوانند چون سلطان وشیطان وسوای آن اسم گویند چون زید وعمرو بود کنیت آن حضرت ابو القاسم بنسبت پسر وی قاسم که اکبر اولاد آن حضرت بود وفوت کرد پیش از بعثت یا بعد از آن اختلاف ست وآن اشهر کنیت اوست صلی الله علیه وسلم ودیگر شده مر ویرا ابراهیم در مدینه از ماریه ودر حدیث انس آمده که جبرئیل گفت آن حضرت را السلام علیک یا ابا ابراهیم

حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن حمید عن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم فی السوق بود آن حضرت در بازار فقال رجل پس گفت مردی مر شخصی را یا ابا القاسم

بر قول او حكم المرتد والمرتدة واين آيات كه آورده دلالت وارند كه فرق نيست در مرتد و مرتده وقال الله تعالى كيف يهدي الله قوما كفروا بعد ايمانهم وشهدوا ان الرسول حق وجاءهم البينات والله لا يهدي القوم الظالمين وگفت خداے برتر چگونه هدايت ميكند خدا قومي را كه كافر شدند بعد از ايمان خود وگواهي دادند كه تحقيق رسول خدا حق است ودين او وآورده ايشانرا دلائل حقانيت وخدا هدايت نميكند ونميرساند بقرب خود جمعي را كه ظالم اند يعني كافر اند اولئك جزاؤهم ان عليهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين آن جماعه جزاے آنها نيست كه تحقيق بر آن جماعه لعنت خدا ولعنت فرشتها ولعنت مردم همه مردم خالدين فيها لا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينظرون ودر حال كه هميشه اند در آتش دوزخ سبك كرده نمي شود از ايشان عذاب ونيستند ايشان مهلت داده شده الا الذين تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحيم ان الذين كفروا بعد ايمانهم ثم ازدادوا كفرا لن تقبل توبتهم واولئك هم الضالون تحقيق آنانكه كافر شدند بعد از ايمان خود بيشتر زياده شدند از روے كفر قبول كرده نمي شود توبه آنها وهمين جماعه اند گمراهان وقال يا ايها الذين آمنوا ان تطيعوا فريقا من الذين اوتوا الكتاب يردوكم بعد ايمانكم كافرين وگفت اى هر يك آنانكه ايمان آورده اگر طاعت كنيد وموافقت ورزيد گروہے را از كسانيكه داده شده كتاب رد ميكنند شمارا بعد از ايمان شما در حالى كه كافريد وقال ان الذين آمنوا ثم كفروا ثم آمنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفرا لم يكن الله ليغفر لهم ولا ليهديهم سبيلا وگفت تحقيق آنانكه ايمان آورده پس مرتد شدند بيشتر از ايمان آورده بيشتر كفر ورزيدند بيشتر افزودند از روے كفر نيست خدا كه ببخشد مر ايشان را ونه براه ميرساند ايشان را وقال من يرتد منكم عن دينه فسوف ياتي الله بقوم يحبهم ويحبونه اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين نرم طبع ومتواضع اند بر مومنان وغالب اند بر كافران وقال ولكن من شرح بالكفر صدرا وليكن كسے كه كشاده ست بكفر سينه را فعليهم غضب من الله ولهم عذاب عظيم ذلك بانهم استحبوا الحيوة الدنيا على الآخرة وان الله لا يهدي القوم الكافرين اولئك الذين طبع الله على قلوبهم وسمعهم وابصارهم واولئك هم الغافلون لا جرم يقول حقا انهم في الآخرة هم الخاسرون الى قوله ثم ان ربك للذين هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا ان ربك من بعدها لغفور رحيم وقال ولا يزالون يقاتلونكم حتى يردوكم عن دينكم ان استطاعوا هميشه جنگ ميكنند شمارا تا آنكه باز آرند شمارا از دين شما اگر توانند ومن يرتدد منكم عن دينه فيمت وهو كافر فاولئك حبطت اعمالهم في الدنيا والآخرة حبط اعمال در دنيا بحكم عدم اعتبار عمل مسلماني ودر آخرت بعقوبت واولئك اصحاب النار هم فيها خالدون حدثنا ابو النعمان محمد بن الفضل قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن عكرمة قال اتي علي رضي الله عنه بزنادقة گفت عكرمه آورده شد امير المومنين علي رضي الله عنه بجمعي زنديقان فاحرقهم پس بسوخت وى رضي الله عنه آن جماعه زنديقان را زنادقه جمع زنديق است وزنديق كسے را گويند در باطن كفر دارد واظهار ميكند اسلام را چنانكه منافق بعضے گويند جمعي از ثنويه اند كه قائل اند بدو خالق خالق خير وخالق شر بعضے گويند زنديق كسے را گويند كه اصلا دين ندارد وقيل زنديق تابعان كتاب زردشت اند كه مسمى بود بزند وقيل ايشان جماعه اند كه علي رضي الله عنه آنها را سوخته بود ودر اصل بت پرست بودند ودر كتاب تبصره كه تصنيف ابو المظفر اسفرائني است گويد كه ايشان طائفه از رافضه اند كه ايشان را سبائيه ميگويند اعتقاد ايشان اين است كه امير المومنين

ودر بعضي نسخ لا اكتوا ارا الكتاست وتفصيل مذاهب در حكم اين حديث مشروحا در ابواب الشارات القتها لے

باب بلا ترجمه روايت اكثر ين است بغير فصل از باب سابق گويا شارت كرديا براد حديث تا آنكه آن حضرت اگرچه خدا وند اسم وكنيت هست وليكن سزاوار نيست كه ندا كرده شود بچيزي انسان كه گفته شود در ندا مر او را يا رسول الله چنانچه خطاب كرد او را خاله سائب كنا قيل وبودن آن تكلف پوشيده نيست وبعضے حكم كرده اند زيد نيست با باب سابق بے فصل فقط باب وظاهر نمي شود مناسبت آن بمان حدثنا اسحق بن ابراهيم قال اخبرنا الفضل بن موسى عن الجعيد الضم جيم وفتح عين وباي التصغير عن عبد الرحمن قال سمعت السائب بن يزيد ابن اخت نمر وشتعين جلدا گفت جعيد ديدم سائب را در حاليكه پسر نود و چهار سال بود توانا ومستوار جلد بفتح جيم وسكون لام بمعني قوي صاحب معنى كلا ميانه بالاشيا كنايت است استقامت وعدم انحناء چنانچه كرمانے گفته ودے آخر كسے ست كه مرد از صحابه بمدينه سنه نود وشش وى سرد در وفات آن حضرت هشت ساله بود كه مسي ولقول لحيي كما سلف فقال قد علمت ما متعت به سمعي وبصري الا بدعاء رسول الله پس گفت سائب تحقيق دانستم چيزے را كه برخوردارى دبائيدگى داده شده بدان شنواى وبيناى من نيست آن مگر بمن دعاء پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ان خالتي ذهبت بي اليه فقالت تحقيق خاله من برد مرا بسوى آن حضرت پس گفت يا رسول الله ان ابن اختي شاك تحقيق خواهر زاده من بيمار است فادع الله له پس دعا كن از خداى تعالى مر ورا قال فدعا لي پس دعا كرد آنحضرت مرا

باب خاتم النبوة ذكر مهر پيغمبرے كه از علامات نبوت بود مي شناختند اهل كتاب بدان آنحضرت را بر بودن آن شان خاتم النبيين در كتب ايشان واخبار انبيا عليهم السلام وابن حبان وحاكم در مستدرك از وهب بن منبه آورده كه هيچ پيغمبرے نبود كه او را نشان نبوت در دست راست نبود الا سيد ما كه نشان نبوت وى بر پشت بود ميان

الی یودر پس این حال که مسمی بعبدالله بن سراح است یهودی بود رفت ذلک ابن عباس فقال لو کنت انا لم احرقهم
پس رسید این خبر ابن عباس را پس گفت اگر بودمی من بجای تو سوختمی ایشان را لنهی رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم لا تعذبوا بعذاب الله از جهت منع کردن رسول خدا از عذاب کردن بعذاب خدا یعنی باتش معذب کردن نمیکردم
بتحقیق است ولقتلتهم بقول رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من بدل دینه فاقتلوه و هر اینه میکشتم
بجهت فرموده رسول خدا که کسی که از مسلمانان بدل کند دین خود را و مرتد شود بکشید او را اگر گوئی امیر المومنین علی
رضی الله عنه چرا عمل کرد باین حدیث حتی گویم که وی رضی الله عنه عالم تر بود از ابن عباس رضی الله عنه حال در حق دیده
واز آن حضرت معلوم کرده باشد و تواند که این نهی مخصوص بتعذیب قاصر باشد و من بدل دینه موجب آن نیست که
بعقوبت مرتد همین قتل است حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن قرة بن خالد قال حدثنی حمید
بن هلال قال حدثنا ابو بردة عن ابی موسی قال اقبلت الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم ومعی رجلان
من الاشعریین گفت ابوموسی پیش آمدم بسوی پیغمبر خدا و با من دو مرد بودند از اشعریان احدهما عن یمینی
والآخر عن یساری یکی از ان دو مرد جانب دست راست من بود و دیگر جانب دست چپ من بود و رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم یستاک و رسول خدا مسواک میکرد فکلاهما سأل پس هر دو آنها سوال کردند مسوول منه عمل است
وآن عمل ایست فقال یا ابا موسی او قال یا عبد الله بن قیس شک راوی است پس فرمود ای ابا موسی یعنی
ای اباموسی چرا این دو عمل میطلبند آیا تو راضی هستی و باتفاق تو طلب میکنند قال قلت والذی بعثک بالحق
گفت ابوموسی گفتم سوگند بکسی که برانگیخته ترا بحق وصدق ما اطلعانی علی ما فی انفسهما اطلاع نداده اند مرا
بر چیزی که در ذات ایشان است یعنی داعیه عمل وما شعرت انهما یطلبان العمل و ندانستم که ایشان طلب میکنند
وکانی انظر الی سواکه تحت شفته قلصت و چنانستی که من می بینم بسوی مسواک آنحضرت که زیر لب آنحضرت
کرسوده است فقال لن او لا نستعمل علی عملنا من اراده پس فرمود ما عمل نمیکنیم بر کار خود کسی را که خواهش
عمل دارد در کار پس و از آنکه او نیست ولکن اذهب انت یا ابا موسی او یا عبد الله بن قیس الی الیمن ثم اتبعه
ای اباموسی یا ای عبد الله بن قیس بسوی یمن و عامل آنجا باش ثم اتبعه معاذ بن جبل پس از پی ابوموسی
فرستاد معاذ بن جبل را فلما قدم علیه القی له وسادة پس هرگاه قدوم آورد معاذ بر ابی موسی انداخت
برای معاذ بالشی را برای اکرام قال انزل گفت ابوموسی فرود آی از مرکب واذا رجل عنده موثق فاذا
دید مردی را نزد او که بند کرده او را قال ما هذا گفت معاذ چه حال دارد این بندی قال کان یهودیا فاسلم ثم تهود
گفت بود این مرد یهودی پس اسلام آورد و پس از یهودی شد و مرتد گشت قال اجلس قال لا اجلس حتی یقتل
گفت ابوموسی بنشین گفت معاذ نمی نشینم تا آنکه کشته شود قضاء الله ورسوله ثلث مرات فامر به فقتل
قضاء و حکم خدا و پیغمبر خدا سه مرتبه گفت پس فرمود برای او پس کشته شد ثم تذاکرا القیام باللیل پس تذاکر کردند قیام شب
یعنی تهجد را فقال احدهما اما انا فاقوم وانام پس گفت یکی از آن هر دو هر چون که باشد من قیام میکنم و نیز میخسپم
و خواب میکنم وارجو فی نومتی ما ارجو فی قومتی و امید میدارم در خواب از ثواب چیزی را که امید میدارم در قیام
اما که این خواب برای ذوق طاعت است و نشاط باطن و رانست در کتاب مغازی گذشته آن این قائل معاذ است

کرسیده شق . آنکه گذشت از پس پشت وی
وانگه ثابت شود از پرده که قطعی مستقیم باشد
میان دو کتف تا موضع قطع ای ز براه جبرئیل از
میانی سینه از ناف تا مراق شکم است عقد
گفته واقف شدم بر مستند و هی وان حدیث
عتبه بن عبد الرحمن سلمی است که بیاورده آنرا
احمد و طبرانی و غیر ایشان در قصه لقطاع
آن حضرت مسبّی سعد و در آن ذکر کرده که
هر دو فرشته و شکافتند سینه مبارک را
و گفت یکی از ایشان مر دیگری را بدوخت آنرا پس
بدوخت آنرا و مهر کرد بر وی بخاتم نبوت انتهی
و چون ثابت گشت که مهر نبوت که در میان دو شانه
آنحضرت حل کرد عیاض آنرا بر آنکه شکاف سینه چون
واقع شد والتیام سینه شریف پس از آن دوخته شد
... پشت با هم چنانکه بود واقع شد میان
... شانه مهر ختم واقع شد و در حدیث
شداد بن اوس نزد ابی یعلی و در دلائل ابی نعیم
که بتحقیق فرشته نیز آورد و بر او قبه از نور داشت
پس از آن مهر کرد بمهری که در دست وی بود
از نور پس پر شد قلب از آن نور و آن نور
نبوت و حکمت بود پس احتمال دارد که ظاهر شد
آن نور خاتم از پس پشت آن حضرت نزد شانه
چپ زیرا که قلب در آن جانب است و در دیگر
حالت نزد ابی داود طیالسی و حدیث حارث
بن اسامه و در دلائل ابی نعیم آمده که بتحقیق جبرئیل
و میکائیل دو فرشته بودند ... آنحضرت
فرموده آمد جبرئیل ... تا آمد فقلبنی
از دل من ... و ... از پشت آنرا
از طلا آب زمزم ... دو ... وی
... در دو ختان ... اندا ختم را مهر
کرده در ... تا آنکه یافتم اثر سودن خاتم
در دل من و گفت ... و این مستند
... ست در آنچه ذکر کرده آنرا دست یافت
... قتل ... انتهی ... نووی و غیر وی
آنرا باطل بنا بر شهرت حدیث و قوت ... آن
در صدر و ... دبر آوردن ... آن ...
... ثابت در صحیحین و غیر آن ست و روایات
... دلائل ... متصل ... مطابق آن ...
گفته آمد که ثابت است و تا آخر چیزی که ... شد
گفت عسقلانی و مقتضای این احادیث است
که خاتم نبوت موجود نبود نزد ولادت شریف و
... روایات ... آن حضرت

باب قتل من ابى قبول الفرائض در بيان كشتن كسے كه ابا دارد قبول فرائض از صلوة وزكاة وغير آن وما نسبوا الى الردة ونسبت كرده شده اند بسوى ردت يعنى مسلمانان مقصر اند ومرتد نيستند حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني عبيد الله بن عبد الله بن عتبة ان ابا هريرة قال لما توفى النبي صلى الله عليه واله وسلم واستخلف ابو بكر وكفر من كفر من العرب گفت ابو هريره وقتيكه وفات كرد پيغمبر خدا وخليفه كرده شد ابو بكر صديق رضى الله عنه وكافر شدند كسے كه كافر شد از عرب يعنى تابعان مسيلمه كذاب بودند ويا گروهى از ادای زكوة ابا كرد مشورت كرد بياران كه اينها را بايد كشت وهمه اتفاق كردند كه چون اقوام كثير جمع شده اند واول ايام خلافت است صلاح دران است كه مهلت بايد داد وقال عمر يا ابا بكر كيف تقاتل الناس گفت عمر بن خطاب رضى الله عنه كه اے ابا بكر چگونه قتال ميكنى مردم را وقد قال النبي صلى الله عليه واله وسلم امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله بتحقيق فرموده است پيغمبر خدا مامور شده ام من كه قتال كنم مردم كفار را تا آنكه بگويند كلمه شهادت فمن قال لا اله الا الله عصم مني ماله ونفسه الا بحقه وحسابه على الله پس كسى كه گفت اين كلمه اسلام را نگاه داشت از من مال خود را ونفس خود را الا بحق شرع وحساب وبر خدا است قال ابو بكر والله لاقاتلن من فرق بين الصلوة والزكوة گفت ابو بكر بخدا سوگند البته قتال ميكنم كسے را كه فرق كرد ميان نماز وزكوة واينمردم دست از زكوة باز كشيده بودند فان الزكوة حق المال والله لو منعوني عناقا كانوا يؤدونها الى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لقاتلتهم على منعها بخدا سوگند اگر منع كنند مرا بزغاله را كه ميدادند بسوے پيغمبر خدا هر آئينه قتال ميكنم اينها را بر منع آن قال عمر فوالله ما هو الا ان رأيت ان قد شرح الله صدر ابي بكر للقتال فعرفت انه الحق گفت عمر بخدا سوگند نبود اين مگر آنكه ديدم اين را كه كشاده است خدا سينه ابو بكر را براے قتال يعنى حد حق نماند ودر خليجان خلاف نمانده است پس دانستم كه بتحقيق قتال حق است

باب اذا عرض الذمي وغيره بسب النبي صلى الله عليه واله وسلم ولم يصرح نحو قوله السام عليك يعنى بكنايه سب پيغمبر خدا كرد وتصريح نمود چنانكه گفت السام عليك سام بتخفيف ميم بمعنے موت است وبعضے گفته اند بمعنى ملالت است از دين حدثنا محمد بن مقاتل ابو الحسن قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا شعبة عن هشام بن زيد بن انس بن مالك قال سمعت انس بن مالك گفت هشام بن زيد شنيدم انس بن مالك را يقول مر يهودي برسول الله صلى الله عليه واله وسلم فقال السام عليك ميگفت انس گذشت يهودى برسول خدا پس گفت السام عليك فقال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم وعليك پس فرمود رسول خدا وبر تو اگر گوئى واو در كلام آنحضرت مقتضى تشريك است چگونه روا باشد از آنحضرت تشريك گوئيم معنى اين كلام آنست وعليكم يستحق من اللعنة والعذاب وگفته اند كه تقدير كلام چنين باشد وانا اقول عليك از آنكه موت مشترك است يعنى ما وشما همه ميميريم دعاى يهودى بر آنحضرت موجب وبال وسخط الهى بود بر وى ودعاء آنحضرت بر زبان مبارك بر يهودى مستجاب شده باشد از آنكه وى يادى بود وبسبب آنحضرت مستحق غضب خدا گشته فقال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اتدرون ما ذا يقول پس فرمود رسول خدا آيا ميدانيد چه ميگويد قال السام عليك قالوا يا رسول الله الا نقتله گفتند صحابه اى پيغمبر خدا آيا نكشيم اين را قال لا اذا سلم عليكم اهل الكتاب فقولوا وعليكم فرمود نكشيد وقتى كه سلام كنند بر شما اهل كتاب يهود ونصارا

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله ان ابن اختي وجع ثم گفت سائب بن يزيد برد خاله من بسوى پيغمبر خدا گفت اى رسول خدا تحقيق پسر خواهر من بيمار است ... ودعا لي بالبركة پس سود آنحضرت سر مرا ودعا كرد براى من ببركت وزيادت خير ثم توضأ فشربت من وضوئه ... ثم قمت خلف ظهره فنظرت الى خاتم بين كتفيه ... پس نگاه كردم بسوى مهرى كه ميان دو شانه آن حضرت بود ... ودر حديث عبد الله بن سرجس ... مثل زر الحجلة بتقديم زاى معجمه ... مانند خرگاه كه كلان ... قال ابو عبد الله الحجلة من حجل الفرس الذي بين عينيه گفت محمد بن اسماعيل شيخ مولف حجله ... ومثل زر الحجلة ... قال ابو عبد الله الصحيح الراء قبل الزاء گفت مولف صحيح در روايت راى مهمله ...

پس گویند میکرد آنکه کشتن این یهودی باتفاق است که سب پیغمبر خدا کفر است و موجب کشتن او نیست که وی اهل اسلام بود و آنحضرت که بعلت تدبیر میکرد هم از جهت منافقان را بعد از آنکه محقق شده بود نفاق آنها کشته و یا از جهت آنکه دعائی است که عبارت از آن نیست یا آنکه این بطریق تعریض است نه تصریح بدان که اول اکثر آنها پوشیده و تا مدتی قول بمید بطریق کنایت است والکنایة ابلغ من التصریح قصد آن کافرانه بود و اجماع کرده اند که اهانت آنحضرت کفر است و این کفر موجب قتل است **حدثنا** ابو نعیم عن ابن عیینة عن الزهری عن عروة عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت استاذن رهط من الیهود علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم روایت از عائشه رضی الله عنها گفت طلب اذن در آمدن کردند جمعی از یهود بر پیغمبر خدا فقالوا السام علیکم فقلت بل علیکم السام واللعنة فقال یا عائشة ان الله رفیق یحب الرفق پس فرمود ای عائشه بتحقیق خدا مهربان است دوست میدارد مهربانی را فی الامر کله در همه کارها قلت اولم تسمع ما قالوا گفتم آیا نشنیدی چیزی را که گفتند قال قلت وعلیکم فرمود گفتم من و بر شما **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن سفیان ومالک بن انس قالا حدثنا عبد الله بن دینار قال سمعت ابن عمر رضی الله عنهما یقول قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الیهود اذا سلموا علی احدکم فرمود رسول خدا بدرستی که یهود وقتی که سلام کنند بر یکی از شما انما یقولون سام علیک فقل علیک این است جز این نیست میگویند سام علیکم پس بگو بر تو مقتضای سوق کلام این است که بصیغه غائب نلیقل میبود ولیکن در احدکم معنی خطاب است و در بعضی نسخ فقل علیکم است **باب حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی شقیق قال قال عبد الله کانی انظر الی النبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت شقیق گفت عبد الله بن مسعود چنانستی که می نگرم بسوی پیغمبر خدا یحکی نبیا من الانبیاء در حالی که حکایت میکرد پیغمبری را از پیغمبران ضربه قومه فادموه فهو یمسح الدم عن وجهه زده بودند او را یعنی زخمی کرده بودند قوم او بحدیکه خون روان بود پس مسح میکرد خون را از روی خود و هو یقول رب اغفر لقومی فانهم لا یعلمون و وی میگفت ای پروردگار من بیامرز قوم مرا بتحقیق ایشان نمیدانند مرا که من پیغمبرم قرطبی از شارحان این کتاب مستطاب است گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این حکایت از خود کرده است که در غزوهٔ احد واقع شده بود **باب** قتل الخوارج والملحدین بعد اقامة الحجة علیهم در بیان کشتن خارجیان و ملحدان بعد از اقامت حجت بر ایشان شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته هر که خروج کند بر امام حق پس وی خارجی است فقها گویند خوارج غیر باغیه اند و باغیه جمعی که مخالفت کرده امام را بتاویل باطل از روی ظن خود و خوارج خلاف کرده اند بی تاویل یا بتاویلی که باطل است قطعا بعضی گفته اند ایشان طائفه اند از مبتدعان که ایشان را مقالها است چنانکه گویند که مرتکب کبیره کافر میشود و تجویز امام از غیر قریش خوارج میگویند ایشان را بجهت خروج ایشان بمقالات باطله ملحد آنکه عدول کرده است از حق و مایل است بسوی باطل وقول الله تعالی وما کان الله لیضل قوما بعد اذ هداهم و در بیان فرمودهٔ خدا و نیست خدا اینکه گمراه کند قومی را بعد از آنکه هدایت کرده آنها را حتی یبین لهم ما یتقون تا آنکه بیان کند مر ایشان را چیزی که پرهیز میکنند از آن وکان ابن عمر یراهم شرار خلق الله و بود ابن عمر میدانست ایشان را بدترین خلق خدا وقال انهم انطلقوا الی آیات نزلت فی الکفار فجعلوها علی المومنین و گفت بتحقیق ایشان رفته اند بسوی آیاتی که نازل شده اند در حق کفار پس گردانیده اند

پهلوی وی ولی الحسن یشبهه پس دید ابوبکر حسن بن علی را پس امد منا که بازی میکرد با کودکان و وی هفت ساله بود فحمله علی عاتقه وقال بابی پس برداشت ابوبکر حسن را بر دوش خود و گفت فدا کرده شود پدر خود را سوگند است شبیه بالنبی لیس شبیها بعلی نیست پیغمبر است نه شبیه بعلی و علی یضحک و علی خنده میکرد **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا زهیر قال حدثنا اسمعیل بن ابی خالد عن ابی جحیفة قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم وکان الحسن یشبهه گفت ابو جحیفه دیدم آن حضرت را و حسن بن علی مانند داشت بآنحضرت در صورت **حدثنا** [illegible] قال حدثنا ابن فضیل قال حدثنا اسمعیل بن ابی خالد قال سمعت ابا جحیفة قال رایت النبی صلی الله علیه وسلم وکان الحسن بن علی یشبهه قلت لابی جحیفة صفه لی اسمعیل گوید گفتم مر ابی جحیفه را وصف کن آن حضرت را مرا قال کان ابیض گفت ابو جحیفه بود آن حضرت سپید رنگ قد شمط بتحقیق در موی شده بود بعضی که اگر چه در عنفقه موی [illegible] سفیدی موی که مخلوط بود و شمط آنست که در سر پیدا گشت سیاه موی مخلوط بسفیدی وامر لنا النبی صلی الله علیه وسلم بثلاث عشرة قلوصا و امر کرده بود ما را آنحضرت بسیزده شتر ماده امر کرده ایشان را این حضرت بر سبیل جایزه و ذکر کرد این قصه را از آنکه مرای تحقیق رویت آن حضرت قلوص فقبض النبی صلی الله علیه وسلم قبل ان نقبضها گفت پس قبض کرده شد روح آن حضرت پیش از آنکه بگیریم بدست آوریم آن شتران و در این اشعار است که بدیگر بود و این نیز دلیل است مر ثبات شرف و تحقیق حاضر بود ابو جحیفه و کسانیکه بادی بودند

آن آیات در شان مسلمانان حدثنا عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثنا خيثمة قال حدثنا سويد بن غفلة قال علي رضي الله تعالى عنه اذا حدثتكم عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حديثا گفت علی رضی الله عنه و قتیکه حدیث کنم شمارا از رسول خدا حدیثی فوالله لان اخر من السماء احب الي من ان اكذب عليه بخدا سوگند هر آئینه اینکه بیفتم از آسمان محبوبتر است نزد من از آنکه دروغ گویم بر پیغمبر خدا واذا حدثتكم فيما بيني وبينكم و وقتی که حدیث کنم در آنچه میان من و میان شماست فان الحرب خدعة پس بتحقیق جنگ خدع است یعنی تعریض و توریه در آن باکی ندارد و خدعه بضم و فتح و کسر آن هر سه لغت است وانی سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول و بتحقیق من شنیده ام رسول خدا را میفرمود سيخرج قوم في آخر الزمان حدثاء الاسنان سفهاء الاحلام نزدیک است که می برآیند قومی در آخر زمان نوجوانان و بیخردان یقولون من خير قول البرية میگویند از نیکوترین قول مردم مراد قرآن مجید است لا يجاوز ايمانهم حناجرهم نمی گذرد ایمان ایشان گلوهای ایشان را یعنی تصدیق قلبی ندارند ایمان ایشان محض بقول است ويمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية میگریزند از دین مسلمانی چنانکه میگذرد تیر از شکار رمیه فعیل است از رمی بمعنی مرمی یعنی شکار و حرف تا برائے نقل است فاينما لقيتموهم فاقتلوهم پس هر جائیکه آید ایشان را پس بکشید که حکم مرتد دارند فان في قتلهم اجرا لمن قتلهم يوم القيمة پس بتحقیق در کشتن ایشان ثواب است مر کسے را که کشته است ایشان را روز قیامت

حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا عبد الوهاب قال سمعت يحيى بن سعيد قال اخبرني محمد بن ابراهيم عن ابي سلمة وعطاء بن يسار انهما اتيا ابا سعيد الخدري رضي الله عنه فسالاه عن الحرورية گفت یحیی بن سعید خبر داد مرا محمد بن ابراهیم از ابی سلمه و از عطاء بن یسار بتحقیق این هر دو آمدند ابو سعید خدری را پس پرسیدند او را از مردم حروریه نسبت است بحرورا بر خلاف قیاس و آن قریه ایست بکوفه مسکن خوارج اسمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم آیا شنیده پیغمبر خدا را قال لا ادري ما الحرورية سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول يخرج في هذه الامة ولم يقل منها شنیده ام پیغمبر خدا را میفرمود بیرون می آیند درین امت و نفرموده ازین امت یعنی تا لازم آید که داخل اهل اسلام اند قوم تحقرون صلوتكم مع صلوتهم جمعے که اندک می پندارید نماز خود را با نماز ایشان يقرؤن القرآن لا يجاوز حلوقهم او حناجرهم میخوانند قرآن را و نمی گذرد گلوهای ایشان را یا حنجره ایشان را شک راوی است يمرقون من الدين مروق السهم من الرمية فينظر الرامي الى سهمه الى نصله الى رصافه پس نظر میکند تیرانداز بسوی تیر خود و بسوی پیکان تیر و بسوی پے تیر که بالاے پیکان میباشد یعنی اثرے از خون شکار در تیر یافتنی باید فيتمارى في الفوقة هل علق بها من الدم شيء پس شک میکند در سر تیر که جای زه کمان است آیا رسیده است از خون چیزے در آن رصاف بکسر را و صاد مهمله جمع رصفه است و آن عصبی است که پیچیده بالای مدخل پیکان تیر و فوقه بضم فا سوفار تیر که جاے زه کمان میباشد

حدثنا يحيى بن سليمان قال حدثني ابن وهب قال حدثني عمر ان اباه حدثه عن عبد الله بن عمر وذكر الحرورية فقال قال النبي صلى الله عليه وسلم يمرقون من الاسلام مروق السهم من الرمية

باب من ترك قتال الخوارج للتالف وان لا ينفر الناس عنه

کسی که بگذارد کشتن خارجیان از جهت تالیف دلها و از جهت آنکه گریزند مردم از وی حدثنا عبد الله

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

بسوار بن حارث مصغر است بضم سین مهمله و تخفیف واو و میم و همزه در آخر وی از تابعین است قال رايت رسول الله گفت ابو جحیفه دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم و رایت بياضا من تحت شفته السفلى العنفقة و دیدم سپیدی را از زیر لب زیرین وی که موی بود زنخ عنفقه بفتح عین و سکون نون و بفتح فا و قاف مویی که میان لب زیرین و زنخ باشد حدثنا عصام بن خالد ابو اسحق حمصی حضرمی از کبار شیوخ مولف است و نیست مر او را روایت درین صحیح جز این حدیث قال حدثنا حريز بن عثمان بفتح حا و کسر را هر دو مهمله و در آخر زای معجمه از صغار تابعین است انه سال عبد الله بن بسر بضم موحده و سکون مهمله صاحب النبي تحقیق حریز بن عثمان پرسید عبد الله بن بسر را که صحابی پیغمبر است صلی الله علیه وسلم ارايت النبي آیا دیده پیغمبر را صلی الله علیه وسلم كان شيخا آیا بود آن حضرت پیر قال كان في عنفقته شعرات بيض گفت بود زیر لب زیرین وی مویها سفید یعنی نبود داشتن پیری مگر همین قدر که مویها اندک از ینجا سفید بود حدثنا يحيى بن بكير قال حدثني الليث عن خالد عن سعيد بن ابي هلال عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن فقیه مدنی معروف بربیعة الرای قال سمعت انس بن مالك يصف النبي گفت ربیعه شنیدم انس را که وصف میکرد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قال كان ربعة بفتح را و سکون موحده من القوم گفت انس بود میانه بالا از قوم و تفسیر کرد آنرا القول خود

ابن محمد قال حدثنا هشام قال اخبرنا معمر عن الزهري عن ابي سلمة عن ابي سعيد قال بينا النبي صلى الله عليه واله وسلم يقسم مرويست از ابي سعيد خدري كه گفت در اثناء آنكه پيغمبر خدا قسمت ميكرد مالي را جاء عبد الله بن
ذو الخويصرة التميمي فقال اعدل يا رسول الله فقال ويلك ومن يعدل اذا لم اعدل پس گفت عدالت كن
اي رسول خدا از مردوادي بر تو كيست كه عدل كند وقتيكه من عدل نكنم خويصره تصغير خاصره است و در كتاب علامات
النبوة سبق ذكر يافته كه آنحضرت قسمت مال ميكرد پس آمد نزد آنحضرت ذو الخويصره رجل من تميم و در اكثر نسخ بجز در اين
نسخه عبد الله بن ذي الخويصره بزيادت ابن مشهور در كتب اسماء الرجال ذو الخويصره است بلا زيادت ابن قال
عمر بن الخطاب ائذن لي فاضرب عنقه گفت عمر بن خطاب اذن كن مرا پس بزنم گردن او را و در كتاب المغازي آمده
است كه فقال رجل ايمان انا فاطل خالد بن الوليد و منافات نيست درين دو روايت تواند كه هر دو گفته باشند دعه
فان له اصحابا يحقر احدكم صلوته مع صلوته وصيامه مع صيامه فرمود بگذار او را بتحقيق مر او را ياراند
كه اندك مي پندارد يكي از شما نماز خود را با نماز او و روزه خود را با روزه او يعني بيشتر بوده است نماز و روزه
يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية يعني گفته اند مراد از دين اطاعت امام است اگر گوئي چگونه تجويز
تعليل ترك قتل او باكثرت ايمان اند و كثير الطاعة است گويم ترك قتل از اين جهت بود كه آنحضرت در مقام تاليف قلوب
نميگذاشت كسي را كه في الجمله تلبس باسلام داشت تا نگويند مردم دور از حضور كه آنحضرت اصحاب خود را ميكشد و متنفر
از اطاعت واسلام ينظر في قذذه فلا يوجد فيه شيء نظر كرده ميشود در پرهاي تير او پس يافته نمي شود اثري
از خون ثم ينظر في نصله فلا يوجد فيه شيء نصل بفتح نون وسكون صاد بمعني پيكان است ثم ينظر الى رصافه
فلا يوجد فيه شيء رصاف بكسر را وبدل او صاد مهمله پي تير كه بالاي پيكان ميباشد ثم ينظر في نضيه فلا يوجد
نضي بفتح نون وكسر معجمه وشدة تحتانيه يعني چوب تير است قد سبق الفرث والدم به تحقيق سبقت كرده است
سرگين وخون را فرث بفتح فا وسكون را بمعني سرگين است تا در شكم ميباشد آيتهم رجل احدى يديه مثل ثدي
انيست كه سر حلقه آنها مرديست كه يكي از دو دست او وقال احدى يديه مثل ثدي المرأة يا گفت كه پستان او مانند پستان
زنيست او قال مثل البضعة تدردر يا گفت كه مثل گوشت پاره ايست كه ميجنبد تدردر بدو دال مهمله در ميان
دو دال مهمله مفتوح را او آخر نيز را مضموم صيغه مضارع است كه حذف كرده شده است يكي از دو تا آن يخرجون
على حين فرقة من الناس برون مي آيند در هنگام افتراق مردم در بعضي نسخ خير فرقة يعني در زمان بهترين
يعني در زمان افضل طائفه قاضي عياض گفته مراد امير المومنين علي رضي الله عنه با اصحاب او ست يا بهترين قرن
وآن صدر نخستين است قال ابو سعيد اشهد سمعت من النبي صلى الله عليه واله وسلم گفت ابو سعيد خدري
گواهي ميدهم يعني از صميم قلب ميگويم كه هر آئينه شنيده ام از پيغمبر خدا اين معني را واشهد ان عليا قتلهم وانا معه
وگواهي ميدهم كه علي رضي الله عنه كشته است آن جماعه را در حالي كه من بودم با وي جئ بالرجل على النعت
الذي نعته النبي صلى الله عليه واله وسلم آورده شد مردي بر صفتي كه وصف كرده بود پيغمبر خدا آن مرد را
نعم ثلثة صيغه تصغير است و رفع تكبير است قال كنت ابو سعيد فنزلت فيه پس نازل شد در حق او و در حق
ذو الخويصره است ومنهم من يلمزك في الصدقات وبعضي ازان مردم كسيست كه عيب ميكند ترا در قسمت

در بعضي نسخ و ممكن است توجيه آن بر تقدير
ثبوت روايت بانكه ممعق بمعني سيره آب آمده
پس تواند كه مراد بيان تنگي كمال سپيدي
وكمال سرخي باشد دعا كه در قول وي
ليس بالابيض بوده آنحضرت را سپيد يعني
سخت سفيد ولا بالادم و نه گندم گون كه سخت
باشد اما مراد كه سياهي زند بلكه اسمر بود يعني
او بسرخي چنانچه ثابت است يعني بلكه سرخ
از حديث علي رضي الله عنه بيض مشربا
ثم روايت كرده آنرا سعيد بن منصور در
الجعديات و طيالسي و ترمذي و حاكم و غير
ايشان ولهذا در حديث آينده لفظ ابيض
مقيد است بامهق و در روايت مرد سي در
گويا مقلوب است پس آنچه در بعضي روايات
در حليه شريفه ابيض آمده مراد مخلوط بسرخي
است چنانكه نقل آن بر بياض خالص بيهقي گفته
در جمع ميان روايات آنكه بسرخي و مايل
بگندم گوني آنقدر بود از بدن مبارك كه
ظاهر مي بود آفتاب و باد را اما آنچه زير
جامها پوشيده بود وي پس آن سپيد و درخشان
بود و شيخ اجل در ترجمه مشكوة گفته در حق
سخن تكلف است زيرا كه نوشته اند كه آفتاب
و باد و امثال آنرا تاثيري نبود در بدن
شريف وي چنانچه در حديث آمده است
كان انور المتجرد انتهى نيز اين كلامي
بيانست كه رنگ در آن سپيد خالص بود
و آميختگي بعارضه باد و آفتاب درين محل
تردد است زيرا چه سپيدي خالص را مكروه
دارند مردم از عرب و عجم و رنگ بدن
مبارك احسن اجمل و اجب و اكمل بود كه
آنحضرت از همه در خلق و خلق كه فوق
آن نباشد پس توجيه اول وجيه است ليس
بجعد قطط جعد بفتح جيم و سكون
عين قطط بفتح قاف وكسر طا و فتح آن
نبود آنحضرت موي سخت موي
ولا سبط بفتح مهمله وكسر موحده و فتح
فرو هشته موي رجل بفتح را وكسر جيم
و فتح آن ميانه موي ميان قطط و سبط بود
صراح تفسير كرده آنرا بفر و هشته موي بالجمله
مقصود آنست كه نه تنگ موي بود انزل
عليه وهو ابن اربعين فرود فرستاده شد
وحي بر آنحضرت در حالي كه بود پيغمبر چهل ساله

صدقات **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا الشيباني قال حدثنا يسير بن عمرو قال قلت لسهل بن حنيف هل سمعت النبي صلى الله عليه واله وسلم يقول في الخوارج شيئا گفت یسیر گفتم مر سهل بن حنیف را آیا شنیدۀ تو پیغمبر خدا را که میگفت در خوارج چیزے را قال سمعته يقول واهوى بيده قبل العراق گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود و میل کرد بدست خود جانب عراق يخرج منه قوم بر وں آیند ازان جانب قومی يقرؤن القرآن لا يجاوز تراقيهم میخوانند قرآن را نمیگذشت گلوہاے ایشان را یمرقون من الاسلام مروق السهم من الرمية این قوم رانده بودند از نجد که نوعی تمیمین است **باب** قول النبي صلى الله عليه واله وسلم لا تقوم الساعة حتى تقتتل فئتان دعواهما واحدة فرمود پیغمبر خدا که قائم نمی شود ساعت قیامت تا آنکه قتال کنند دو گروه در حالی که دعوے ہر دو فرقه یکے است یعنے ہر یکے ازان دو فرقه دعوی میکند که وے بر حق است و آن دیگر بر باطل بحسب اجتهادی که دارند کذا قال الکرمانی پوشیده نماند که قید کردن مقاتله ہر یک بحسب اجتهاد موجب تخصیص این مقاتله باهل اجتهاد است والظاهر العموم بین المسلمین و تواند که اشارت باشد بر دور شدن علم و اہل آن و تقوے و اہل حق از میان مردم در آن و انیمعنی بدین زمانه روز افزون است و نیز کرمانی گفته که محتمل که مراد فرقۀ علی رضی الله عنه و فرقۀ معاویه رضی الله عنه باشد پس این اخبار معجزۀ رسول الله انتہی ظاهر از سوق حدیث آنست که این مقاتله در آخر زمان دنیا باشد و مقاتله مذکور را ہزار سال و کسری گذشته و حقانیت امیر المومنین باجماع اہل حق ثابت شده بود نه باجتهاد او و مجال خلاف از احدی از مجتهدان اہل حق معتقد نبوده تا آنکه فرقه که تبعا و معاویه ہمراهی داشتند انکار حقانیت امیر المومنین علی رضی الله عنه نمیکردند کما تقرر في الاخبار الصحيحة **حدثنا** علي قال حدثنا سفيان قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لا تقوم الساعة حتى تقتتل فئتان دعواهما واحدة ترجمه این باب ہمین متن حدیث است و انیمعنی که ترجمه نفس حدیث مسند ساخته درین کتاب مستطاب بسیار است **باب** ما جاء في المتأولين در بیان چیزے که آمده است از اخبار در حق اہل تاویل در آیات قرآنی وقال الليث حدثني يونس عن ابن شهاب قال اخبرني عروة بن الزبير ان المسور بن مخرمة وعبد الرحمن بن عبد القاري اخبراه انهما سمعا عمر بن الخطاب مرویست از ابن شهاب گفته خبر داده مرا عروه بن زبیر که تحقیق مسور بن مخرمه و عبد الرحمن بن عبد القاری خبر داده اند ابن عروه را که شنیده اند ایشان عمر بن خطاب را يقول سمعت هشام بن حكيم يقرأ سورة الفرقان في حياة رسول الله صلى الله عليه واله وسلم میگفت عمر بن خطاب شنیدم ہشام بن حکیم را میخواند سوره فرقان را در زمان حیات رسول خدا فاستمعت لقرائته فاذا هو يقرؤها على حروف كثيرة پس شنیدم من مر قرأت او را که میخواند بر حروف بسیار یعنے بر قرأتهای متعدده لم يقرئنيها رسول الله صلى الله عليه واله وسلم كذلك که تعلیم کرده بود مرا آن قرأتها را رسول خدا آنچنان که خواندی فكدت اساوره في الصلوة فانتظرته حتى سلم پس نزدیک بودم که مقاتله کنم او را بعد در نماز پس مهلت دادم او را تا آنکه سلام داد فلما سلم لببته بردائه او بردائي پس ہرگاه سلام داد کشیدم او را بردائے او یا بردائے خود شک راویست لبب جمع کردن جامهاست بر سینه در وقت خصومت در بعضی حواشی لببته اى جعلت عليه ثوبه وقبضت عليه اجره فقلت من اقرأك هذه السورة

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

بروایات دیگر شاید که درین روایت کسر سال بر شصت شمار نکرده اند و در عرف بسا که حذف کنند کسور را لما از ان تشریف فرمودن آنحضرت بمدینه در شهر ربیع الاول چنانچه در بعضی روایات آمده و بالمدینة عشر سنين و در نگ کرد در مدینه مطهره ده سال بخلاف کذا فی ترجمة المشکوة ولیس في رأسه ولحيته عشرون شعرة بيضاء و حال آنکه نبود در سر و ریش مبارک وی بیست موی سفید و بروایتی از وی در غیر این صحیح نبود مگر هفده یا ہژده و بروایتی بیست موی ہنجا یعنے عنفقه و بروایتی هفده موی اشارت کرده انس بعنفقه و بروایتی نشمردم در سر مبارک و لحیه شریفه مگر چهارده موی و بروایتے اگر خواهم بشمرم چیزیرا که مقبل بود به برص در شیب آن حضرت در سر و لحیه زیاده نمیکردم ہمیا از ده و در حدیث عبد الله بن بسر شعرات بود و در حدیث ہیثم بن جز ده بیست عدد آمده قال ربيعة فرأيت شعرا من شعره فاذا هو احمر گفت ربیعه مذکور پس دیدم موی را از موی مبارک آن حضرت پس ناگاه آن سرخ رنگ بود فسألت پس پرسیدم از سرخی آن فقيل احمر من الطيب پس گفته شد که سرخ بود از استعمال خوشبوے تا آنکه از خضاب یا رنگ دیگر بود و در سفر السعادة آمده که ہرگاه فوت کرد آن حضرت رنگ کرده که بود نزد وی چیزے از مویے مبارک وی تا پاینده تر باشد **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك بن انس عن ربيعة بن ابي عبد الرحمن عن انس بن مالك انه سمعه يقول كان رسول الله تحقیق ربیعه شنید انس را که میگفت بود پیغمبر خدا

الجزو الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

وایں در حقیقت معجزه بود از معجزات وی صلی الله علیه وسلم بدلالت آخر حدیث که گفت و ابسا کرد آنحضرت دیر و دراز تر بود وی پس دراز شد آن حضرت از ایشان و چون جدا میشد از ایشان منسوب بطول گشتند نسبت کرده میشد آن حضرت بیانه بالا و کان لیس بالطویل البائن ولیس بالادم ولیس بالجعد القطط ولا بالسبط بعثه الله علی راس اربعین سنة برانگیخت او را خدای تعالی بر سر چهل سال و بر تمام ت بمکه عشر سنین وبالمدینة عشر سنین وتوفاه الله ولیس فی راسه ولحیته عشرون شعرة بیضاء و میرانید او را خدای تعالی و در حالیکه نبود در سر مبارک و در ریش مبارک وی بیست موی سفید **حدثنا** احمد بن سعید ابو عبد الله قال حدثنا اسحق بن منصور قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن ابیه عن ابی اسحق سمعت البراء یقول کان رسول الله صلی الله علیه وسلم احسن الناس وجها بود آن حضرت نیکوترین مردم از روی چهره و احسنهم خلقا و نیکوترین ایشان از روی صورت و سیرت خلق بالفتح فاروایت اکثر است که او در پیش ظاهر را گویند و ضبط کرده آنرا ابن تین بضم آن که صفت باطن را نامند و این شاید بقرینه مقابله است بوجها یا بجمله شک نیست و رآنکه آن حضرت جامع بود حسن ظاهر و باطن را و در وجه قوی عقلی و بدنی را لیس بالطویل البائن ولا بالقصیر بنا کم گذشت **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا همام عن قتادة قال سألت انسا هل خضب النبی گفت قتاده پرسیدم انس را آیا خضاب کرده است پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال لا کان گفت نکرده و نبود پیری آن حضرت القدر که محتاج بخضاب باشد انما کان شیء فی صدغیه نبود سفیدی مگر

پس گفتم که خوانانده ست ترا این سوره قال اقرأنیها رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت خوانانده او را رسول خدا فقلت له کذبت پس گفتم مرا او را دروغ گفتی فوالله ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اقرأنی هذه السورة التی سمعتک تقرءها بخدا سوگند که رسول خدا خوانانده مرا این سوره را که شنیدم ترا ازینکه میخوانی آنرا فانطلقت اقوده الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس راهی شدم که میکشیدم او را بسوی رسول خدا فقلت یا رسول الله انی سمعت هذا یقرأ سورة الفرقان علی حروف لم تقرئنیها پس گفتم ای رسول خدا بتحقیق من شنیدم ازین که میخواند سوره فرقان را بر حرفها که نخوانانیده مرا آن حروف وانت اقرأتنی سورة الفرقان و حال آنکه تو خوانانیده مرا سوره فرقان را فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ارسله یا عمر اقرأ یا هشام فقرأ علیه القراءة التی سمعته یقرءها پس خواند هشام بر آنحضرت قرائتی را که شنیده بودم از او میخواند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم هكذا انزلت فرمود رسول خدا این چنین نازل شده است ثم قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اقرأ یا عمر فقرأت فقال هكذا انزلت ثم قال ان هذا القرآن انزل علی سبعة احرف فاقرءوا ما تیسر منه پس فرمود این قرآن نازل شده است بر هفت لغات فصیح پس بخوانید هر لغتی که آسان باشد از قرآن بعضی گفته اند حرف را باعراب میگویند فلان میخواند بحرف عاصم یعنی بوجهی که او اختیار کرده است از اعراب بعضی گفته اند این توسعه و تسهیل است مقصود حصر نیست بعضی گفته اند مراد هفت لغات است و نخست نازل شده بود بر لغت اهل حجاز چون بر اهل لغات دیگر آسان نبود توسعه آمد و حکم شد هر کس از ین لغات فصیح عرب بر لغت خود بخواند و بحسب اتفاق هفت لغت مختار بوده است **حدثنا** اسحق بن ابراهیم قال اخبرنا وکیع ح وحدثنا یحیی قال حدثنا وکیع عن الاعمش عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله رضی الله تعالی عنه قال لما نزلت هذه الآیة الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم شق ذلک علی اصحاب النبی صلی الله علیه وآله وسلم ظلم یعنی تعدی از حق و ارتکاب معصیت فهمیده بودند و قالوا اینا لم یظلم نفسه و گفتند کیست از ما که ظلم نکرده بر نفس خود فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لیس کما تظنون پس فرمود رسول خدا نیست معنی ظلم چنانکه گمان میکنید انما هو کما قال لقمان لابنه نیست معنی ظلم مگر آنکه گفته است لقمان مر پسر خود را یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم ای پسرک من انباز مساز بخدا احدی را بتحقیق شرک ظلمی عظیم است ازین آیت اطلاق ظلم بر شرک آمده مدعا اطلاق شرک بر ظلم او صحیح میرسد **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهری قال اخبرنی محمود بن الربیع قال سمعت عتبان بن مالک یقول غدا علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال رجل این مالک بن الدخشن فقال رجل منا ذلک منافق گفت عتبان بن مالک آمد وقت بامداد بر من رسول خدا پس گفت مردی کجاست مالک ابن دخشن پس گفت مردی از ما ذلک منافق لا یحب الله ورسوله آن مرد منافق است دوست نمی دارد خدا را و رسول خدا را فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الا تقولوه یقول لا اله الا الله یبتغی بذلک وجه الله پس فرمود پیغمبر خدا آیا گمان نمی کنید او را که میگوید کلمه توحید که لا اله الا الله است طلب میکند بآن قول وجه الله را قال بلی قال فانه لا یوافی عبد یوم القیامة به الا حرم الله علیه النار گفت بلی گفت پس بتحقیق نمی آرد بنده روز قیامت آنرا مگر حرام کند خدا بروی روز قیامت آتش دوزخ را قوله الا تقولوه این قول بمعنی ظن است و مقتضای قیاس تقولونه بنون

جمع بالیتني لیکن حذف کرده شده است نون بے آنکه ناصب و جازم بران باشد و این لغت فصیح است در کلام فصحا واقع شده واحتمال دارد که لفظ واحد باشد خطاب باشد هریکے را داده واو حادث شده باشباع ضمه در بعضے نسخ الا یستمعوا بحذف

لتلو بحذف نون است مانند یقول **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة عن حصین عن فلان جهالت هم یک راوی از ثقه ضرر نمیکند و نقصانے در صحت حدیث ندارد و بعضے گفته اند نام او ابو حمزه سعد بن عبیدة السلمي ختن ابي عبد الرحمن السلمي قال تنازع ابو عبد الرحمن وحبان بن عطية گفت فلان نزاع کردند یکدیگر ابو عبد الرحمن وحبان بن عطية فقال ابو عبد الرحمن لحبان پس گفت ابو عبد الرحمن مرحبان را لقد علمت الذي جرا صاحبك علی الدماء به تحقیق دانستم من چیزیکه دلیر ساخته صاحب ترا بر خونریزی یعنی علیا میخواهد ازین صاحب علی بن ابیطالب رضي الله عنه قال ما هو گفت حبان چه چیز است لا ابا لك این کلام دعائے است که معنی آن مراد نمیباشد محض برائے تکیه کلام معتاد و نفی شده است قال شيء سمعته يقوله گفت چیزے بود که شنیده ام میگفت در رسول خدا آنرا قال ما هو گفت چه چیز است آن قال بعثني رسول الله صلى الله عليه واله وسلم گفت عبد الرحمن گفت علی مرتضے فرستاد مرا رسول خدا والزبير وابا مرثد وكلنا فارس وهمه ما بر اسپ سوار بودیم فقال انطلقوا حتى تاتوا روضة حاج پس فرمود بروید تا آنکه بیائید بروضه حاج را بجاء حطی لیستر بجیم است در آخر قال ابو سلمة هكذا گفت ابو سلمه وآن موسی بن اسمعیل است همچنین بجاء حطی وجیم قال ابو عوانة حاج وانما هو خاخ بدو معجمه فان فيها امرأة معها صحيفة پس بدرستی که دران موضع زنی است که با وے صحیفه است من حاطب بن ابي بلتعة الى المشركين از حاطب برابی بلتعه بسوے مشرکان مکه فاتوني بها پس بیارید نزد من آن زن را فانطلقنا على افراسنا حتى ادركناها حيث قال لنا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم پس رفتیم ما بر اسپان خود تا آنکه در یافتیم ما آن زن را آنجا که فرموده بود برائے ما رسول خدا تسير على بعير لها میرفت بر شترے که مر ورا بود وقد كان كتب الى اهل مكة بمسير رسول الله صلى الله عليه وسلم اليهم وتحقیق نوشته بود بسوے اهل مکه خبر رفتن رسول خدا بسوے مشرکان فقلنا اين الكتاب الذي معك پس گفتیم کجاست نوشته که با تو بود قالت ما معي كتاب گفت آن زن نیست با من کتابی فانخنا بها بعيرها پس نشانیدیم ما وے شتر اورا فابتغينا في رحلها فما وجدنا شيئا پس جستیم ما در رحل شتر او پس نیافتیم ما چیزے فقال صاحباي ما نرى معها كتابا پس گفتند هر دو یار من نمی بینیم ما با وے کتابے قال فقلت لقد علمنا ما كذب رسول الله صلى الله عليه واله وسلم گفت علی مرتضے پس گفتم بتحقیق دانسته ایم که دروغ نگفته است پیغمبر خدا ثم حلف علي والذي يحلف به پستر سوگند یاد کرد علی مرتضے سوگند کسیکه سوگند خورده میشود بوے لتخرجن الكتاب او لاجردنك هر آئنه برون می آری کتاب را یا برهنه میکنم ترا فاهوت الى حجزتها پس قصد کرد بسوے بندازار خود و گرفت آنرا تا برهنه نکنند وهي محتجزة بكساء فاخرجت الصحيفة ودمال آنکه آن زن پیچیده شده بود بچادرے پس بر آورد صحیفه را فاتوا بها رسول الله صلى الله عليه واله وسلم پس آوردند ما آنرا برسول خدا وضمیر اتوبها تواند که راجع بصحیفه باشد اگر گوئی تو در باب جاسوس گذشته که برون آورد صحیفه را از موے سر خود کرمانے در جواب گفته که منافاتے ندارد بلکه دران باب گذشته شاید اول از موی سر بر آورده در حجره پنهان کرده باشد یا بر عکس هم میتواند بود دانستی پوشیده نماند که درین حدیث تصریح نیست که از حجره بر آورده بود تا منافاتے

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام
کتاب الانبیاء

در سر که جمله بیست باشند کم و زیاد و تخمینا و چون روغن میکرد ظاهر نمیشد لکنه انکار کرده احمد بن حنبل انکار انس مر خضاب را بحدیث ابن عمر کرده و بیان حضرت را که خضاب میکرد و بر وی موافقت کرده مالک انس حنا و در انکار وے تاویل کرده چیزی را که وارد شده در آن چنانکه گفته اند که آنحضرت گاهی برای تنظیف و تطیب می شست لحیه مبارک را بزعفران و مانند آن نه بقصد خضاب و این مویها بدان رنگ میگرفت و کم آنکه کرده باشد آن حضرت خضاب را باراده بیان جواز بے مواظبت بران والله اعلم

حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن ابي اسحق سبيعي عن البراء بن عازب قال كان النبي صلى الله عليه وسلم مربوعا بود آن حضرت میانه بالا بعيد ما بين المنكبين دور و فراخ فصل میان دو منکب في العراح منکب بکسر کاف میان باز و ولیعنی پهنا در بود اعلای پشت و در حدیث ابی هریره نزد ابن سعد رحب الصدر یعنی فراخ سینه وابعا هرو و لازم یکدیگر اند بعید بفتح موحده و بلفظ التصغیر نیز روایت است یعنی حضرت بود اما نزدیک وله شعر يبلغ شحمة اذنيه مر آن حضرت را موی بود که میرسید بنرمه گوش او و در غیر روایت کشمیهنی اذنه بافراد است رايته في حلة حمراء دیدم من آن حضرت را در حله سرخ حله جفت جامه را گویند ازار و ردا که از یکجنس باشند و مراد درینجا جفت جامه ابریشمی نیست چنانچه بعضی توهم کنند نه سرخ خالص بلکه جامه که دران خطهای سرخ بود چنانچه مشهور است درین دیار و لکن حضرت را علیه برد از برد یمن که خطهای سرخ داشت لم ار شيئا قط احسن منه ندیدم من هیچ چیز را هرگز خوب تر و خوشتر از آن حضرت قال يوسف بن ابي اسحق یعنی یوسف بن اسحق بن ابی اسحق مذکور نسبت کرده می شود بجد عن ابيه مراد از ابی اسحق است الی منكبيه یعنی ترا روایت کرده است یوسف در روایت از جد

آنچه در باب جاسوس گفته وارد گویا از قصد او بسوی عجز و تسمیه که صحیفه از آن برآورد و گاه در تقریر معنی حدیث
کنتیم که قصد او بسوی عجز و بجهة آن بود که نگشایند بند ازار را و برهنه نکنند فقال عمر یا رسول الله قد خان الله
ورسوله والمؤمنين پس گفت عمر ای رسول خدا حاطب بتحقیق خیانت کرده خدا را و رسول خدا را و مومنان را دعنی
فلاضرب عنقه بگذار مرا پس اینک گردن زنم و بکشم او را تا دیگری برین کار جرأت نکند فقال رسول الله صلی الله
عليه وآله وسلم یا حاطب ما حملك على ما صنعت پس فرمود رسول خدا ای حاطب چه چیز ترا برین کار آورد
فقال یا رسول الله ما لی ان لا اكون مؤمنا بالله ورسوله پس گفت ای رسول خدا نیست مرا حالی که نباشم مومن بخدا
ورسول خدا ولكني اردت ان تكون لي عند القوم يد ولکن خواستم این را که باشد مرا نزد قوم نعمتی و منتی یدفع بها
عن اهلي ومالي که دفع کرده شود بآن منت از اهل من ومال من وليس من اصحابك احد الا له هنالك من قومه
من يدفع الله به عن اهله که نیست از صحابه تو احدی مگر آنکه مر او راست آنجا از قوم او کسی که دفع میکند خدا بوی از اهل
او ومال او قال صدق فلا تقولوا له الا خيرا فرمود راست گفته است که این عمل او نه از راه خیانت بود پس نگوئید
وگمان مکنید در حق او مگر نکوئی قال فعاد عمر گفت راوی پس عود کرد عمر و باز گفت فقال يا رسول الله قد خان
الله ورسوله والمؤمنين دعني فلاضرب عنقه این تکرار عمر از راه عدم وثوق عمر بود در راستی او و بعد از آنکه آنحضرت
حکم بصدق حاطب کرده گنجایش در شبه که باز نکرده باشد مقصود عمر سیاست بود تا دیگرے این چنین کار نکند و آن
حضرت حاطب را محل سیاست ندید چنانکه فرمود قال اوليس من اهل بدر فرمود آنحضرت آیا نیست از انها که در
غزوه بدر بودند وما يدريك لعل الله اطلع عليهم وچه میدانی تو که بتحقیق خدا مطلع شده بر اهل بدر کلمه لعل
برای تحقیق بسیار آمده نسبت بعلم خدا غیر ازین نمیباشد فقال اعملوا ما شئتم فقد اوجبت لكم الجنة پس
فرمود در حق اینها بکنید هر چه خواهید پس بتحقیق واجب کردم برشما بهشت اگر گوئی مسطح را با آنکه بدری بود حد
حد قذف عائشه زدند گوئیم در جواب این اشکال گفته مراد آنست که عقوبت آخرت در حق اهل بدر نخواهد بود
اما عقوبتهای دنیا از حدود و مانند آن رواست پوشیده نماند که این عقوبت حاطب که عمر رضی الله عنه خواسته
بسبب ارتداد او بود و این حد دنیوی است و آنحضرت آنرا روا نداشتند بجهت آنکه بدری بوده فاغرورقت
عيناه پس بسیار گریست چشمهاے عمر چنانکه غرق شد در اشک اغرورقت از اغرورق است و مجرد آن غرق است
گریه بسیار هم تواند که از بس مسرت باشد از آنکه داخل و درین بشارت است و تواند که از خطائے که در کشتن حاطب
کرده بود و او را واجب القتل دانسته وقول او فقال الله ورسوله اعلم نا ظر در معنی درویم است وقال ابو عبد الله
خاخ اصح وگفت مولف ابو عبد الله خاخ بدو معجمه صحیح تر است ولکن کذا قال ابو عوانة حاج بمهملہ و جیم و حاج
تصحيف وگفت مولف قول ابو عوانه تصحیف است وهو موضع و این نام جائیست میان که و مدینه و هشیم یقول
خاخ بمعجمتین هشیم مصنفر هشیم است میگوید که خاخ است مولف برائے تائید قول خود آورده بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الاكراه

باب قول الله تعالى الا من اكره وقلبه مطمئن بالايمان استثنا است از ما قبل من كفر بالله من بعد
ايمانه ولكن من شرح بالكفر صدرا فعليهم غضب من الله ولهم عذاب عظيم وقال الا ان تتقوا منهم

حدیبیه باشد که لبنان است بکه با ننده او بود در
تنور یا در درخت سنگ و هیما از شمشیر و جسمی حدیث
حدثنا الحسن بن منصور ابو علی ابو دوے
شطوی تنبیح معمر و مدلہ تخریج کرده از دوی نزدے
جز همین موضع قال حدثنا حجاج بن محمد الاعور
بالمصيصة حدیث کرد ما را حجاج موصوف
مصیصه بکسر میم وکسر و تخفیف صاد اولی است
باکسر و تشدید آن معه کذا ضبطه الکرمانی
در قاموس گفته مصیصه بر وزن سفینه بمعنے
کاسه و شهریست در شام و بہ تشدید گفته نیز
قال حدثنا شعبة عن الحكم قال سمعت ابا جحيفة
بضم جیم و فتح حا قال خرج رسول الله صلى الله
عليه وسلم بالهاجرة الى البطحاء
بیرون آمدند حضرت هنگام مراجعت از حج
در وقت نیمروز بسوی بطحا که جائی است بیرون
مکه فرود آیند حاجیان نزد رجوع از منا
فتوضأ ثم صلى الظهر ركعتين والعصر ركعتين
وبين يديه عنزة پس وضو کرد پس گزارد نماز
ظهر را دو رکعت و عصر را دو رکعت در حالیکه پیش آن
حضرت عنزه بود یعنی نیزه خورد که آن از عصا کلان
ایستاده کرده بودند آنرا برای ستره قال شعبة
گفت شعبه که در اسناد مذکور است و زاد فيه عون
عن ابيه ابی جحيفة قال و زیاده کرده است در
حدیث عون بن ابی جحیفه از پدرش که گفت
كان يمر من ورائها المرأة بود که میگذشت
از پس آن عنزه زن وقام الناس فجعلوا ياخذون
برخاستند مردم پس گشتند که میگرفتند یعنی از
فضل وضوی آنحضرت چنانکه در آخر این باب
بیاید یعنی از آنچه پس مانده از ظرف بود یا از آب
اعضاء شریفه و ظاهر ثانی است و در بعضی نسخ
يديه زیاده است یعنی میگرفتند هر دو دست را
تا استفاده کنند رطوبت را که اطیب بود از
شک و تبرک نمایند فيمسحون بها وجوههم
پس مسح می نمودند می مالیدند بآن رطوبت روئے
خود را و در بعضی نسخ بهاست یعنی بهر دو دست
مبارک قال فاخذت بيده راوی گوید پس
گرفتم دست مبارک را فوضعتها على وجهي
پس نهادم آن را بر روی خود فاذا هي ابرد
من الثلج واطيب رائحة من المسك پس ناگاه
دست مبارک سرد تر بود از برف و خوب تر بود
از روی بو از مشک در طیب جسم شریف

تقاة وهي تقية يعني تقاة بمعنى تقيه است وآن عبارت است از اظهار کردن چیزے که در دل است از عقیدت واندآن نزد مردم وقال ان الذين توفيهم الملائكة ظالمي انفسهم قالوا فيم كنتم قالوا كنا مستضعفين في الارض قالوا الم تكن ارض الله واسعة فتهاجروا فيها الى قوله عفوا غفورا وقال والمستضعفين من الرجال والنساء والولدان الذين يقولون الى قوله واجعل لنا من لدنك نصيرا قال ابو عبد الله فعذر الله المستضعفين الذين لا يمتنعون من ترك ما امر الله به گفت مولف پس معذور داشت خدا ضعیفان را آنکه امتناع نمیکنند از ترک کردن چیزے که امر کرده است خدا بآن والمكره لا يكون الا مستضعفا غير ممتنع من فعل ما امر به ومکره نمی باشد مگر مستضعفے غیر ممتنع از کردن چیزے که امر کرده شده است بآن غرض مولف رحمه الله ازین آنست که مستضعف قدرت ندارد بر امتناع از ترک یعنی او تارک مراد امر خدا است ووے معذور است وهمچنین مکره قادر نیست بر امتناع از فعل دوست میکند امر اکراه کنند در امعذور است وهر دو عاجز اند لیکن عجز ضعیف ذاتی اوست وعجز مکره عارضی است وقال الحسن التقية الى يوم القيمة گفت حسن بصری حکم تقیه باقی است تا روز قیامت وقال ابن عباس فيمن يكرهه اللصوص فيطلق ليس بشيء وگفت ابن عباس در باره کسے که اکراه میکنند او را ظالمان پس طلاق میکند زن خود را چیزے نیست یعنی طلاق مکره واقع نمی شود وبه قال ابن عمر رضي الله عنهما وابن الزبير والشعبي والحسن وابن قایل اند ابن عمر وابن الزبیر والشعبی وحسن که طلاق مکره واقع نمی شود وقال النبي صلى الله عليه واله وسلم الاعمال بالنية وفرمود پیغمبر خدا که صحت عمل به نیت است ومکره نیت ندارد **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن خالد بن يزيد عن سعيد بن ابي هلال عن هلال بن اسامة ان ابا سلمة بن عبد الرحمن اخبره عن ابي هريرة ان النبي صلى الله عليه واله وسلم كان يدعو في الصلوة روایت است از ابی هریره که تحقیق پیغمبر خدا دعا میکرد در نماز اللهم انج عياش بن ابي ربيعة وسلمة بن هشام والوليد بن الوليد ای بار خدا نجات ده این چند کس را که کافران در قید کرده بودند ونمی گذاشتند که بمسلمانان برسند غرض مولف این است که اکراه بر کفر اگر کفر بودی برایے این جماعه دعاے نجات نمیکرد وتسمیه نمیکرد ایشان را مسلمانان اللهم انج المستضعفين من المؤمنين خداوندا خلاص کن ناتوانان را از اهل ایمان از قبیل ذکر عام بعد از خاص است اللهم اشدد وطأتك على مضر خداوندا سخت گیر پامالی را بر مضر نام پدر قریش است ووطأة بمعنى پامال است وابنجا مجاز است یعنی گرفتن بقهر وشدت وابعث عليهم سنين كسني يوسف وبفرست بر ایشان قحط سال مثل قحط سال یوسف علیه السلام **باب** من اختار الضرب والقتل والهوان على الكفر در بیان حال کسے که اختیار کرده است ضرب وقتل خود را وخواری را بر کفر **حدثنا** محمد بن عبد الله بن حوشب الطائفي قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا ايوب عن ابي قلابة عن انس بن مالك رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ثلث من كن فيه وجد حلاوة الايمان سه صفت است کسے که باشد آن صفتها در وی یابد حلاوت ایمان را ان يكون الله ورسوله احب اليه مما سواهما آنکه باشد خدا ورسول خدا محبوب تر بسوے او از غیر هر دو وان يحب المرء لا يحبه الا لله وآنکه دوست دارد کسے را دوست نمیدارد او را مگر برایے خدا یعنی منظور جز این نباشد که او

بودم که مسانو میکردم آنحضرت را پس میکردم دست شریف بلد مرا پس یافتم اثر سس البعما ازان دست خود در تحقیق آن برکیسه خوشبو تر بود از مشک وهم حدیث وائل نزد احمد آورده شد آنحضرت دلوی ازاب آید پس نوشید ازان پس تشریف دهن انداخت در دلو پس در چاه پس فایح شد ازان اندبوی مشک وحدیث ام سلیم نزد مسلم بود آنحضرت کثیر العرق دلود ام سلیم که جمع میکرد عرق آنحضرت را پس میکرد آنرا اندر جمله خوشبوها پس فرمود ام سلیم چیست این گفت عرق تست که میگردانیم آنرا در خوشبو های خود وحال آنکه آن از خوشبوترین خوشبوها است وحدیث ابی هریره نزد ابی یعلی وطبرانی در قصه آن کسی که استعانت کرد ازان حضرت بر تجهیز دختر خود پس نبود نزد آن حضرت چیزی پس طلبید شیشه را وانداخته شد دران از عرق آنحضرت وفرمود بگو آن دختر را که خوشبو کند بدان پس بود چون که تطیب میکرد بدان میشمید اهل مدینه بوی آن خوشبو را پس لقب کردند آن دختر را بنت المطیبین وحدیث انس نزد ابی یعلی وبزار باسناد صحیح که چون میگذشت آن حضرت در راهی از راههای مدینه یافته میشدازان راه بوی مشک پس گفته میشد گذشته است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ونحو آن دارمی از جابر آورده **حدثنا** عبدان قال حدثنا عبد الله قال اخبرنا يونس عن الزهري قال حدثنا عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اجود الناس بود آن حضرت سخی ترین مردم وجیدترین ایشان واجود ما يكون في رمضان حين يلقاه جبرئيل وجواد تر وجید ترین بودنهای آنحضرت در رمضان بود وقتیکه ملاقات میکرد او را جبرئیل وكان يلقاه جبرئيل في كل ليلة من رمضان وبود که ملاقات میکرد آن حضرت را جبرئیل در هر شب از رمضان فيدارسه القرآن پس درس میخواند وتعلیم میکرد ایشان آنحضرت قرآن را فلرسول الله پس هرآینه پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم اجود بالخير

مقربان خدمت دالد دوستان اوست وان یکره ان یعود فی الکفر کما یکره ان یقذف فی النار و آنکه ناخوش دارد
رجوع کند در کفر چنانکه ناخوش دارد این که انداخته شود در آتش **حدثنا** سعید بن سلیمان قال حدثنا عباد
عن اسمعیل قال سمعت قیسا قال سمعت سعید بن زید یقول لقد رأیتنی وان عمر موثقی علی الاسلام گفت شنیدم
سعید بن زید را میگفت بتحقیق دیدم من خود را و حال آنکه عمر بن خطاب بند کننده من بود بر اسلام ولو انقض احد مما فعلتم
بعثمان کان محقوقا ان ینقض واگر جدا شدے احدے از انچه کردید شما بعثمان رضی الله عنه بودی محقوق اینکه جدا شدی یعنی
سزاوار است که از قتل برادر دینی بجز آنکه از وی میبود ندامت مطابقت حدیث بترجمہ باب آنست که عثمان قتیا کرد مقتولیت خود را بر
مسلمانان پس آن نقیاد رضی الله عنه بر کفر اولی اختیار بود در کتب نسخه النقض القاف ست بمعنی الصداع والشقاق **حدثنا** مسدد
قال حدثنا یحیی عن اسمعیل قال حدثنا قیس عن خباب بن الارت قال شکونا الی رسول الله صلی الله علیه
وسلم وهو متوسد بردة له فی ظل الکعبة گفت خباب شکایت کردیم نزد رسول خدا از آزار مشرکان که بمسلمانان
میکردند و حال آنکه آنحضرت بالین کننده دست چادر را که مر او را بود در سایه کعبه فقلنا الا تستنصر لنا الا تدعو
لنا پس گفتیم بآنحضرت آیا طلب نصرت نمیکنی از خدا آیا دعا نمیکنی برای ما فقال قد کان من قبلکم یؤخذ
الرجل فیحفر له فی الارض پس فرمود بتحقیق بودند مسلمانان پیش از شما گرفته میشد مردی از اهل اسلام پس کنده
میشد برای او در زمین فیجعل فیها پس انداخته میشد در آن مغاک فیجاء بالمنشار فیوضع علی رأسه
فیجعل نصفین پس آورده میشد اره پس نهاده می شد بر سر او پس گردانیده میشد دو پاره و یمشط بامشاط
الحدید ما دون لحمه وعظمه و شانه کرده میشد بشانهای آهنین چیزے که ورای گوشت و استخوان
است فما یصده ذلک عن دینه پس باز نمیداشت انهمه عذاب او را از دین او والله لیتمن هذا الامر حتی
یسیر الراکب من صنعاء الی حضرموت بخدا سوگند هر آینه تمام میشود این امر یعنی دین اسلام تا آنکه سیر میکند سوار
از صنعاء تا حضرموت لا یخاف الا الله نمیترسد مگر خدا را مقصود بیان امن است و اطاعت مردم اهل اسلام را صنعاء
بلدیست از بلاد یمن و مدینه اعظم یمن است حضرموت بفتح مهمله و سکون معجمه و فتح الراء وضم المیم و فتح آن والذئب
علی غنمه و نمیترسد گرگ را راعی بر غنم خود ولکنکم تستعجلون ولیکن شتاب میکنید این خبر آخر نانست **باب**
فی بیع المکره ونحوه در بیان جواز بیع کسے که اکراه کرده شده است و مانند آن مکره آنکه اضطرار دارد و خواه نخواه
مضطر و شد فی الحق وغیره در امر که حق است و ثابت است و چاره ندارد بجز فروختن چنانکه یهود را حکم شد
بجلا ی وطن که املاک و اراضی خود در الغرفروشند و این بیع مکره بودند و مراد از غیر حق جنایتهاست که موجب
حبس است **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا اللیث عن سعید المقبری عن ابیه عن
ابی هریرة رضی الله عنه قال بینما نحن فی المسجد گفت ابو هریره در میان آنکه ما در مسجد بودیم اذ خرج
الینا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ناگاه برون آمد بسوی ما رسول خدا فقال انطلقوا الی یهود
فخرجنا معه پس فرمود بروید بسوے یهود پس برآمدیم با آنحضرت حتی جئنا بیت المدراس تا آنکه آمدیم
مدراس را نام جائی است که میخواندند یهود تورات را اضافت بیت سوی مدراس از قبیل شجرة الاراک اضافت عام
بسوی خاص فقام النبی صلی الله علیه واله وسلم فناداهم پس ایستاد پیغمبر خدا پس ندا کرد و الیشان را یا معشر یهود

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

بشکلی که در جبین باشند در تاموس گفته اسارير محاسن روی و هر دو خد و هر دو رخساره

فقال الم تری الی ما قال المدلجی لزید واسامة پس فرمود عائشه را آیا نشنیدی چیزیکه گفت مدلجی در زید بن حارثه و اسامه بن زید مذکور ماکه طعن میکردند مردم در نسبت اسامه بزید بجهت آنکه اسامه سیاه بود و زید سپید و هر دو مشهور بودند به قیافه شناسی و اعتبار میکردند مردم در آن وقت قیافه را و این از بقایای امور جاهلیت بود و مراد از مدلجی مجزز است بضم میم و فتح جیم و کسر زاء معجمه مشدده که قیافه شناس بود و رای اقدامهما در حالیکه دید مدلجی قدمهای زید و اسامه را که برآمده بودند از چادری که در آن خواب میکردند

ان بعض هذه الاقدام من بعض تحقیق بعض این قدمها از بعض دیگر است شادمان شد آنحضرت بالتزام قول مدلجی طاعنان را در نسب اسامه و تعجب کرد از سادرت مدلجی بجز دیدن قدمهای مخلوط با پاهای زید و اسامه بی نسبت میان ایشان بی سابقه اطلاع بدان **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عبد الرحمن بن عبد الله بن کعب ان عبد الله بن کعب بن مالک قال سمعت کعب بن مالک یحدث حین تخلف عن تبوک قال حدیث میکرد کعب بن مالک

الانصاری وقتیکه پس ماند از همراهی آن حضرت از غزوه تبوک گفت وقتیکه نازل شد آیت توبه او و فلما سلمت علی رسول الله پس وقتیکه سلام کردم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود بشارت باد ترا و برق وجهه من السرور و حال آنکه می درخشید چهره مبارک از شادی و خوشی قبول توبه ایشان وکان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا سر استنار وجهه حتی کانه قطعة قمر وقتیکه شادمان شدی روشن و درخشان

اسلموا تسلموا ای گروه یهود اسلام آرید که سلامت مانید فقالوا قد بلغت یا ابا القاسم پس گفتند تحقیق رسانیدی ای ابا القاسم نام آنحضرت خواندند که در توریت بنام محمد مذکور بود که پیغمبر آخر زمان نام مبارک او محمد ست پس بنام شریف نخواندند اقرار برسالت لازم نیاید فقال ذلک ارید پس فرمود این میخواهم که تبلیغ کرده ام ثم قالها الثانية فقالوا قد بلغت یا ابا القاسم ثم قال الثالثة اعلموا ان الارض لله ورسوله پس فرمود در مرتبهٔ سوم بدانید که زمین مر خدای راست و رسول خدا را وانی ارید ان اجليكم من هذه الارض فمن وجد منكم بماله شيئا فليبعه پس کسیکه یافت از شما مال خود چیزی را پس بفروشد آنرا والا فاعلموا انما الارض لله ورسوله والا پس بدانید که زمین مر خدا را و رسول خدا راست گفته استدلال کرده است مؤلف باین حدیث بجواز بیع مکره و حدیث در جواز بیع مضطر اشبه ست زیرا که بیع ایشان نه از اکراه بود بلکه بسبب اضطرار بود یعنی یهود هرگاه نفرت داشتند زمین خود را و تکلیف بیع کردند آنها را ثابت داشتند ملک آنها را و اختیار کردند بیع آنرا پس گشتند مضطر بیع باب لا يجوز نكاح المكره روا نیست نکاح مکره نزد حنفیه طلاق مکره واقع میشود وقال الله تعالى ولا تكرهوا فتياتكم على البغاء ان اردن تحصنا لتبتغوا عرض الحيوة الدنيا ومن يكرههن فان الله من بعد اكراههن غفور رحيم واکراه مکنید دختران خود را یعنی کنیزان را بر زنا اگر خواهند عفت و عدم زنا و قید است باراده تحصن زیرا که اکراه بی اراده تحصن متصور نیست از جهت طلب کردن شما متاع زندگانی دنیا را و کسی که اکراه کند ایشانرا پس بدرستی که خدا بعد اکراه ایشان آمرزنده مهربانست حدثنا يحيى بن قزعة قال حدثنا مالك عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عبد الرحمن ومجمع ابني يزيد بن جارية الانصاري عن خنساء بنت خذام الانصارية ان اباها زوجها وهي ثيب فكرهت ذلك مروی است از خنسا دختر خذام انصاریه بتحقیق پدر او تزویج کرد او را و حال آنکه او ثیب بود پس ناخوش کرد آن تزویج پدر را فاتت النبي صلى الله عليه وآله وسلم فرد نكاحها پس آمد او نزد پیغمبر خدا پس رد کرد آنحضرت نکاح او را حدثنا محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن ابن جريج عن ابن ابي مليكة عن ابي عمرو هو ذكوان عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت قلت يا رسول الله تستأمر النساء في ابضاعهن قال نعم گفت عائشه گفتم ای رسول خدا آیا طلب امر کرده میشوند زنان در بضعهای آنها یعنی در عقد نکاح فرمود آری قلت فان البكر تستأمر فتستحيي فتسكت قال سكاتها اذنها گفتم بتحقیق بکر طلب امر کرده میشود پس شرم میکند از انکه بگوید پس خاموش میشود فرمود خاموشی او اذن اوست سکات بکسر حا بمعنی سکوت ست باب اذا اكره حتى وهب عبدا او باعه لم يجز چون اکراه کرده شود کسی را تا آنکه هبه کند بنده را یا بفروشد از او روا نیست یعنی صحیح نیست این هبه و این بیع وبه قال بعض الناس و باین قایل اند بعضی مردم یعنی بصحت این هبه و بیع کرمانی و بعضی مشایخ گفته اند در وقتی که بخاری بعض الناس گوید مراد علمای حنفیه اند فان نذر المشتري فيه نذرا فهو جائز بزعمه وكذلك ان دبره و اگر نذر کند مشتری در این بیع نذری پس آن نذر روا است بزعم این بعض مردم یعنی موجب ملک میشود پس نذر کردن روا باشد و همچنین اگر مدبر سازد گفت کرمانی گویند غرض بخاری رحمه الله آنست که درین کلام تناقض ست از انکه بیع اکراه ناقل ست ملک را بسوی مشتری یا نیست اگر ناقل ست پس صحیح باشد از جمیع تصرفات و مختص نبود به نذر و تدبیر و اگر گویند ناقل ملک نیست پس صحیح نباشد نذر و تدبیر نیز بدانکه این مسئله در علمای حنفیه مختلف فیه است نزد زفر ثابت نمی شود ملک مشتری باین بیع و نزد جمهور حنفیه ثابت میشود ملک پس همه تصرفات از نذر و تدبیر و اعتاق و بیع و جز آن ذکر نذر و تدبیر موجب تخصیص نیست کما ان ذكر البعض لا يوجب التخصيص

قرنها قرنا یعنی قرنی و گروهی از دل آدم تا قرنی که من القرن الذي كنت فيه تا گروهی که هستم درین قرنها از قرنی که هستم من دران که بهتر باشد گشت چنانکه گذشته بود در حدیث دیگر خیر الناس قرنی در روایت کسیلی حتی بعثت من القرن الذي كنت فيه قرن طبقه مردم که جمع باشند در یک زمان چنانچه قرن صحابه و قرن تابعین و قرن تبع تابعین و گفته شده بعد گرد و اند آنرا بصد سال و بعضی برنود و بعضی بر هفتاد تا آنکه اختلاف کرده اند از ده تا یکصد و بست و گفته شده قرن هر طبقه از مردم که هلاک شود تا آنکه باقی نماند از ان هیچ یکی و در ترجمه مشکوة گفته یعنی در هر قرن در صلبهای پدران میگشتم و مراد بقرن بنی آدم هر طبقه ایست که پدران آنحضرت دران طبقه بودند تا آنحضرت در صلب آنها بود چنانچه بعد از اسمعیل کنانه بود و بعد ازان قریش و بعد ازان هاشم و معنی حدیث محمول است بر خصال حمیده و فضایل شریفه که در متعارف عقلا اهل کرم را بدان مدح کنند نه باعتبار دین و ایمان کما قیل و این دلیل نیست بر ایمان آبای کرام آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس همه ایشان از آدم تا عبد الله طاهر مطهر بودند از لوث کفر و رجس شرک چنانچه فرموده بیرون آمدم از اصلاب طاهره و ارحام طاهره و دلایل دیگر که متاخرین علمای حدیث آنرا تحریر و تقریر نموده اند و لعمری این علمی است که حق سبحانه مخصوص گردانیده است آن متاخرانرا ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و حق اجزای خیر دهد شیخ جلال الدین سیوطی را که درین باب رسایل تصنیف کرده و داد در افاده نموده و توحید و اسلام آبای و اجداد شریفه آنحضرت را ظاهر و باهر گردانیده و ما شاء الله که این تحریر در جای خلاف پلید نهد و درو حرمات آنحضرت تعذیب و تحقیر آبای او را ممنوع و محذول گرداند انتهی و لبعضی یاروان در وقت صرف کرده اند درد این مدعا خصوصاً رساله نوشته و جهت را ایران گماشته نه از علم است و حسن نیت نعوذ بالله من الزيغ والضلال ومن مكايد النفس حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن يونس عن ابن شهاب قال اخبرني عبيد الله بن عبد الله

… رسالة منيفة مما وعدتها في صفحة ٣٥ في آخر السادس لهذا الكتاب في تحقيق قول صاحب البخاري رح بقوله وقال بعض الناس وهي هذه

حاشية متعلقة صفحه ٢٣٥ س ٢ ع والثامنة

بيع المكره وهبته قال بيع المكره عند البخاري رحمه غير صحيح وعند الحنفية بيع المكره ينعقد فاسدا فيثبت به الملك عند القبض والاصل في ذلك ان تصرفات المكره قولا منعقدة عند الحنفية ثم الا ان ما يحتمل الفسخ منه كالبيع والاجارة يفسخ اي يثبت له الخيار ان شاء امضاه وان شاء فسخه وما لا يحتمل الفسخ منه كالطلاق والتدبير فهو لازم فلما كان البخاري رحمه الله يتكلم بنا الاصل اعترض على الحنفية فقال في كتاب الاكراه في باب اذا اكره حتى وهب عبدا او باعه لم يجز وبه قال بعض الناس قال فان نذر المشتري فيه نذرا فهو جائز بزعمه وكذلك ان دبره انتهى قال بعض الشراح ممن لم يدرك دقائق مذهب الحنفية في بيان غرض البخاري رحمه انهم تناقضوا لان بيع المكره ان كان ناقلا للملك الى المشتري فانه يصح منه جميع التصرفات ولا يختص بالنذر والتدبير وان قالوا ليس بناقل فلا يصح النذر والتدبير ايضا وحاصله انهم صححوا النذر والتدبير بدون الملك وفيه تحكم وتخصيص بغير مخصص انتهى قال الامام العيني ليس مذهب الحنفية في هذا كما زعم البخاري رحمه فان مذهبهم ان شخصا اذا اكره على بيع او هبة لشخص او على اقرار بالف مثلا لشخص ونحو ذلك فباع او وهب او اقر ثم زال الاكراه فهو بالخيار ان شاء امضى هذه الاشياء او فسخها لان الملك ثبت بالعقد لصدوره من اهله في محله الا انه فقد شرط الحل وهو التراضي فصار كغيره من الشروط المفسدة حتى لو تصرف فيه تصرفا لا يقبل النقض كالعتق والتدبير ونحوهما ينفذ وتلزمه القيمة وان اجاز جاز لوجود التراضي بخلاف البيع الفاسد لان الفساد لحق الشرع انتهى

حاشية متعلقة صفحه ٢٣٤ س ١ ع والتاسعة

تخليص المسلم عن القتل بارتكاب شرب الخمر او اكل الميتة و نحوها فان الشخص لو قيل له لتشربن الخمر او لتاكلن الميتة او لنقتلن اباك او اخاك ليس له شرب الخمر واكل الميتة لتخليص الاب او الاخ عند البخاري رحمه الله ولا ياثم بذلك ولو حنث في ذلك بقوله صلى الله عليه وسلم المسلم اخو المسلم ولا يسع ذلك عند الامام لان حرمة هذه الاشياء ثابتة بالنص ولا تباح الا عند قيام الضرورة ولا تتحقق الا بان يخاف على نفسه او على عضو من اعضائه كما في المختصر ولو اقدم على هذه الاشياء من غير تحقق ما ذكر ياثم قال البخاري رحمه في كتاب الاكراه في باب يمين الرجل لصاحبه بعد ما ذكر وقال بعض الناس لو قيل له لتشربن الخمر او لتاكلن الميتة او لنقتلن ابنك او اباك او ذا رحم محرم لم يسعه لان هذا ليس بمضطر ثم قال لان الاكراه انما يكون فيما يتوجه الى الانسان في خاصة نفسه لا في غيره وليس له ان يعصي الله حتى يدفع عن غيره ولما نسب البخاري رحمه ان قول الحنفية في هذا الباب متناقض بينه بقوله ثم ناقض فقال ان قيل له لنقتلن اباك او ابنك او لتبيعن هذا العبد او تقر بدين او تهب هبة يلزمه في القياس ولكنا نستحسن ونقول البيع والهبة وكل عقدة في ذلك باطل فرقوا بين كل ذي رحم محرم وغيره بغير كتاب ولا سنة انتهى قال الامام العيني بيان التناقض هو انهم قالوا بعدم الاكراه في الصورة الاولى وقالوا به في الصورة الثانية من حيث القياس ثم قالوا ببطلان البيع ونحوه استحسانا فقد تناقضوا اذ يلزم القول بالاكراه وقد قالوا بعدم الاكراه قلت هذه المناقضة ممنوعة لان المجتهد يجوز له ان يخالف قياس قوله بالاستحسان والاستحسان حجة عند الحنفية انتهى فان قيل ان الاستحسان والقياس كل منهما حجة شرعية فكل منهما حجة الشرع واجب العمل فان عملتم بالاستحسان تركتم العمل بالقياس وان عملتم بالقياس تركتم العمل بالاستحسان قلت الاستحسان عند الحنفية عبارة عن الدليل الخفي الذي يعارض القياس الجلي بحيث لا يسبق الافهام اليه قبل امعان النظر فيه فاذا امعن النظر في حكم الحادثة واشباهها من الاصول ظهر قوة المعارض وظهر ان العمل به واجب دون العمل بالقياس الظاهر ونظير ذلك ما قال في المبسوط ولو قيل له لنقتلن ابنك او اخاك او لتبيعن عبدك هذا بالف درهم فباعه فالقياس فيه ان البيع جائز لانه ليس بمكره على البيع لان المكره من يهدد بشيء في نفسه ولكنا نستحسن فنقول البيع باطل لان البيع يعتمد تمام الرضا وبما هدده ينعدم رضاه فان الانسان يكون راضيا عادة بقتل ابيه او ابنه ويلحق الحزن به فيكون بمنزلة الاكراه بالحبس والاكراه بالحبس يمنع نفوذ البيع والاقرار والهبة والعقود التي تحتمل الفسخ فكذلك الاكراه بقتل ابيه وكذلك التهديد بقتل كل ذي رحم لان القرابة الثابتة بالمحرمية تمنع الولادة في حكم الاكراه كما ورد في دليل انها توجب العتق عند الدخول في ملكه الحق ومن هذا لا يلزم التناقض ونظيره قولهم ان هذا الحديث يقتضي كذا وذلك لكون الحديث يقتضي كذا وكنا نحكم بالقرعة فاذا عرفت هذا ظهر ان بين التناقض كان على عدم حجية الاستحسان سنده حتى لو سلم التناقض كان انه حجة من حجج الشرع لا قال بالتناقض فنقول حجية الاستحسان ثبتت بالكتاب والسنة كحجية القياس قال العلامة التفتازاني في التلويح وقد كثر فيه اي في الاستحسان المدافعة والرد على المدافعين ومنشاؤها عدم تحقيق مقصود الفريقين ومبنى الطعن من الجانبين على الكراهة وقلة المبالاة فان القائلين بالاستحسان يريدون به ما هو احد الادلة الاربعة والنافون يريدون ان من استحسن فقد شرع يريدون ان من اثبت حكما بانه مستحسن عنده من غير دليل من الشارع فهو الشارع لذلك الحكم حيث لم ياخذه من الشارع والحق انه لا يوجد في الاستحسان ما يصلح محلا للنزاع اذ ليس النزاع في التسمية لانه اصطلاح وقد قال الله تعالى الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه وقال النبي صلى الله عليه وسلم ما رآه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن ونقل عن الائمة اطلاق الاستحسان في دخول الحمام وشرب الماء من يد السقاء ونحو ذلك وعن الشافعي رحمه انه قال استحسن في المتعة ان يكون ثلاثين درهما ثم ذكر اقوالا في تعريف الاستحسان ثم قال انما اختلفت العبارات في تفسير الاستحسان مع انه قد يطلق لغة على ما يهواه الانسان ويميل اليه وان كان مستقبحا عند الغير وكثر استعماله في مقابلة القياس على الاطلاق كان انكار العمل به عند الجهل بمعناه مستحسنا حتى يتبين المراد منه اذ لا وجه لقبول العمل بما لا يعرف معناه وبعد ما استقرت الآراء على انه اسم لدليل متفق عليه نصا كان او اجماعا او قياسا خفيا اذا وقع في مقابلة قياس يسبق اليه الافهام حتى لا يطلق على نفس الدليل من غير مقابلة فهو حجة عند الجميع من غير تصور خلاف انتهى وقال شمس الائمة في المبسوط كان شيخنا الامام رحمه الله يقول الاستحسان ترك القياس والاخذ بما هو ارفق للناس وقيل الاستحسان طلب السهولة في الاحكام فيما ابتلي فيه الخاص والعام وقيل الاخذ بالسعة وابتغاء الدعة وقيل الاخذ بالسماحة وابتغاء ما فيه الراحة وحاصل هذه العبارات انه ترك العسر لليسر وهو اصل في الدين قال الله تعالى يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر وقال عليه السلام خير دينكم اليسر

رضي الله عنهما حين وجههما الى اليمن يسرا ولا تعسرا الحديث ثم قال والقياس والاستحسان في الحقيقة قياسان احدهما جلي ضعيف اثره فسمي قياسا والآخر خفي قوي اثره فسمي استحسانا قال وهو نظير الاستدلال مع الطرد فانه صحيح والاستدلال بالموثر اقوى والاصل فيه قوله تعالى فبشر عبادي الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه والقرآن حسن ثم امر باتباع الاحسن وبيان هذا ان المرأة من قرنها الى قدمها عورة وهو القياس الظاهر واليه اشار عليه السلام فقال المرأة عورة مستورة ثم ابيح النظر الى بعض المواضع منها للحاجة والضرورة فكان ذلك استحسانا لكونه ارفق بالناس كما قلنا انتهى فاذا عرفت ذا علم براءته بكيفية من القول بغير كتاب وقال بعض الشراح وما ذكره البخاري رحمه الله من امثال هذه المباحث غير مناسب لوضع الكتاب انتهى والاستحسان حجة عندنا كما بينا تفصيلا في تقرير الحج

حاشية متعلقة صفحة ٢٤٦ سطر ٩ والعاشرة

اسقاط الزكوة قبل تمام الحول بالاحتيال فمذهب البخاري رحمه الله في ذلك عدم الجواز واحتج في ذلك باحاديث منها حديث لا يجمع بين متفرق ولا يفرق بين مجتمع خشية الصدقة ومذهب الامام الهمام فيه انه لا باس به فلما ثبت عند البخاري ان هذا القول خلاف الاحاديث جمعه في كتاب الحيل في باب الزكوة فقال وقال بعض الناس في عشرين ومائة بعير حقتان فان اهلكها متعمدا او وهبها او احتال فيها فرارا من الزكوة فلا شيء عليه انتهى قال الامام العيني قيل اراد ببعض الناس ابا حنيفة والتشنيع عليه ان مذهبه ان كل حيلة يتحيل بها احد في اسقاط الزكوة فاثم ذلك عليه وابو حنيفة يقول اذا نوى بتفويته الفرار من الزكوة قبل الحول بيوم لا تضره النية لان ذلك لا يلزمه الا بتمام الحول ولا يتوجه اليه معنى قوله اي اسقاط الزكوة صلى الله عليه وسلم خشية الصدقة الا حينئذ وقد تمام الاجماع على جواز التصرف قبل دخول الحول كيف شاء وهو قول الشافعي رح ايضا فكيف يريد بقوله بعض الناس ابا حنيفة رح على الخصوص انتهى ولما كان مذهب الامام الهمام في اداء الزكوة جواز التقديم على الحول وجواز الاسقاط قبل تمام الحول ظن البخاري رح ان قول الامام متناقض فاراد ان يبينه فقال في هذا الباب وقال بعض الناس في رجل له ابل فخاف ان تجب عليه الصدقة فباعها بابل مثلها او بغنم او ببقر او بدراهم فرارا من الصدقة بيوم احتيالا فلا شيء عليه وهو يقول ان زكى ابله قبل ان يحول الحول بيوم او بسنة جازت عنه انتهى قال في فتح الباري توجيه الالزام التناقض من اجاز التقديم لم يراع دخول الحول من كل جهة فاذا كان التقديم على الحول مجزيا فليكن التصرف قبل الحول غير مسقط واجاب عنها ابن بطال بان ابا حنيفة رحمه الله لم يتناقض في ذلك لانه لا يوجب الزكوة الا بتمام الحول ويجعل من قدمها كمن قدم الدين موجلا واستدل البخاري رحمه الله في عدم سقوط الزكوة بالقياس في الباب المذكور فقال حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس انه قال استفتى سعد بن عبادة الانصاري رسول الله صلى الله عليه وسلم في نذر كان على امه توفيت قبل ان تقضيه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقضه عنها وقال بعض الناس اذا بلغت الابل عشرين ففيها اربع شياه فان وهبها قبل الحول او باعها فرارا او احتيالا لاسقاط الزكوة فلا شيء عليه وكذلك ان اتلفها فمات فلا شيء عليه في ماله انتهى ووجه ابطال العلامة القسطلاني في شرح هذا الاستدلال فقال لان المال انما تجب فيه الزكوة اذا دام واجبا في الذمة وهذا الذي مات لم يبق في ذمته شيء يجب على ورثته وفائدته وقال في فتح الباري نقلا عن المهلب فيه اي في هذا الحديث حجة على ان الزكوة لا تسقط بالحيلة ولا بالموت لان النذر لما لم يسقط بالموت والزكوة اوكد منه كانت لازمة لا تسقط بالموت اولى لانه لما الزم الولي بقضاء النذر عن امه كان قضاء الزكوة التي فرضها الله تعالى اشد لزوما قال الامام العيني فيه نظر لا يخفى لان الحديث فانه لا يدل على حكم الزكوة لا بالسقوط ولا بعدم السقوط واما قياس عدم سقوط الزكوة على عدم سقوط النذر بالموت فقياس غير صحيح لان النذر حق معين واحد وما الزكوة حق الله وحق الفقير فمن اين الجامع بينهم ومع هذا فهذا الحديث والحديثان اللذان قبله لا تطابق الترجمة اذا حققت النظر فيها وانها بمعزل عنها وقال الكرماني ذكر البخاري رح في هذا الباب ثلثة فروع يجمعها حكم واحد وهو انه اذا زال ملكه عما تجب فيه الزكوة قبل الحول سقطت الزكوة سواء كان لقصد الفرار من الزكوة ام لا اثم اراد تفريقها عقب كل حديث التشنيع بان من جاز ذلك خالف لثلثة احاديث صحيحة انتهى قال الامام العيني التشنيع على المجتهدين الكبار لا يجوز وليس في ما ذهبوا اليه مخالفة لاحاديث الباب كما تراه وهي بمعزل عما ذهبوا اليه ومن له ادراك ودقيق فهم وتامل في الكلام يقف على هذا ويظهر له الحق وانما فضل الصواب لحظ دواسع البيان والعصمة والتوفيق

حاشية متعلقة صفحة ٢٤٧ السطر والحادي عشر

مسئلة نكاح الشغار والشغار باطل عند الفريقين ولكن لما زعم البخاري رح ان الامام ابا حنيفة رحمه الله اجاز نكاح الشغار بالحيلة قال في باب الحيلة في النكاح وقال بعض الناس ان احتال حتى تزوج على الشغار فهو جائز والشرط باطل الخ قال الامام العيني اراد ببعض الناس هنا ما قالوا ان كل موضع قال البخاري فيه وقال بعض الناس فمراده الحنفية او ابو حنيفة رحمه الله وحده وهذا غير وارد عليهم لانهم قالوا بصحة العقدين فيه ويوجب مهر المثل لوجود ركن النكاح من اهله في محله والنهي في الحديث لاخلاء العقد عن المهر فصار كالعقد بالخمر وقوله ان احتال لم يذكر احد من الحنفية انهم احتالوا في الشغار انتهى وقال ان الحنفية لم يحتالوا في الشغار ولم يخالفوا احاديث الباب بل عملوا بموجبه وهو ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن الشغار وتوضيح المسئلة في فتح القدير ما نصه حكم هذا العقد عندنا صحته وفساد التسمية فيجب مهر المثل وقال الشافعي رح يبطل العقد بالمنقول والمعقول اما الاول فحديث ابن عمر رضي الله عنهما اخرجه الستة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن نكاح الشغار وهو ان يزوج الرجل بنته او اخته من رجل على ان يزوجه بنته او اخته وليس بينهما صداق والنهي يقتضي فساد المنهي عنه والفاسد في هذا العقد لا يفيد الملك اتفاقا وعنه صلى الله عليه وسلم قال لا شغار في الاسلام والنفي نفي لوجوده في الشرع واما الثاني فلانه قال كل البضع حينئذ صداق ومنكوح فيكون مشتركا بين الزوج ومستحق المهر وهو باطل والجواب اي المعقول عن الاول ان متعلق النهي والنفي مسمى الشغار ماخوذ في مفهومه خلوه عن الصداق وكون البضع صداقا ونحن قائلون بنفي هذه الماهية وما يصدق عليه شرعا فلا نثبت النكاح كذلك بل نبطله فيبقى نكاحا سمي فيه ما لا يصلح مهرا فوجب مهر المثل كالنكاح المسمى فيه خمر او خنزير فما هو متعلق النهي لم نثبته وما اثبتناه لم يتعلق به بل اقتضت العمومات صحته اي نفس الانعقاد بمهر المثل عند عدم تسمية المهر وتسمية ما لا يصلح مهرا فظهر انا قائلون بموجب المنقول حيث نفيناه وعن الثاني بتسليم بطلان الشركة في هذا الباب نحن لم نثبته اذ لا شركة بدون الاستحقاق وقد ابطلنا كونه صداقا فبطل استحقاق مستحق المهر للبضعة فبقي كله منكوحا في عقد شرط فيه شرط فاسد ولا يبطل به النكاح انتهى وقال بعض الشراح ان اورد البخاري رحمه الله الشغار في باب الحيلة في النكاح مشكل لان القائل بالجواز يبطل الشغار انتهى

حاشية متعلقة صفحة ٢٤٧ سطر الثانية عشر

مسئلة المتعة فقال في ذلك الباب وقال بعض الناس

انتهى قال حتى تمتنع فالنكاح فاسد وقال بعض الشراح جائز ولو سترة باطل انتهى قول الامام العيني رحمه الله لم يذكر هذا بعبارات المتقدمين بعد وقول ابن وقال ليس لم يدخل في المتعة وانما ذكر تستنح على الحنفية

حاشية متعلقة صفحه ۲۴۹ س ۱۳ والثالثة عشر

مسألة الغصب صورتها ان اذا غصب جارية فزعم انها ماتت فقضى بقيمة الجارية الميتة ثم وجدها حية انها ادت القيمة ولكن القيمة تمامه القاضي على اساس الحكم الجاني الامام في ذلك خلاف هذا ما في الكتاب المذكور

وقول بعض الناس لم يرد للغاصب لا فذ القيمة

وفي هذا مثال لمن اشترى جارية رجل لا يسعه وطؤها

وحل بانها ماتت حتى يأخذ بها قيمتها فيطيب له

جارية غيره وقال النبي صلى الله عليه وسلم اموالكم حرام ولكل غادر لواء يوم القيامة انتهى قال الامام العيني ليس لذكر هذا الباب هنا وجه لانه ليس موضوعه ولا ادار التشنيع على الحنفية وليس هذا من دأب المشائخ وقوله اموالكم عليكم حرام فذلك بيان طريقان للمحدثين ذكرها لمعرض الاحتجاج لما ذكره وليس فيه ما يدل على دعواه اما الاول فمعناه ان اموالكم عليكم حرام اذا لم يوجد التراضي وههنا قد وجد التراضي لوصول القيمة التي ادعى فيها الغاصب في القضاء وانه لان الله ترك الوفاء والغصب هو افة شئ فقرره وقول القاصب انها ماتت كذب ثم ارتفاعها بالقضاء

حاشية متعلقة صفحه ۲۵۰ س ۱۰ والعاشر

انه لو اقام شاهدي زور بانه تزوجها برضاها فاثبت القاضي نكاحها والزوج يعلم ان الشهادة باطلة فهل يكون ذلك تزويجا صحيحا قال النووي رحمه الله بالثاني وذهب الامام الهمام الى الاول فحمل مذهب الامام في الكتاب المذكور في باب في النكاح بقوله وقال بعض الناس

ان لم تستاذن البكر ولم تزوج فاحتال رجل فاقام شاهدي

زور انه تزوجها برضاها فاثبت القاضي نكاحها والزوج

يعلم ان الشهادة باطلة فلا بأس ان يطأها وهو تزويج صحيح انتهى وقال بعد العينية في هذا الباب في ثلث مواضع هذه مسألة حنيفية على ان القضاء بشهادة الزور في حكم القاضي بالعقود والفسوخ كالنكاح والطلاق والعتاق بشهادة الزور ينفذ ظاهرا وباطنا عند الامام خلافا في ذلك كما قال شمس الائمة في المبسوط

بما روي ان رجلا ادعى على امرأة نكاحا بين يدي علي رضي الله عنه واقام شاهدين فقضى علي رضي الله عنه بالنكاح بينهما فقالت المرأة ان لم يكن بد يا امير المؤمنين فزوجني منه فان لا نكاح بيننا فقال علي رضي الله عنه شاهداك زوجاك فقد طلبت منه ان يعقد عليها بان يعقد النكاح بينهما فلم يجبها الى ذلك ولم يقال انما لم يجبها الى ذلك لان الزوج لم يرض بذلك لانا نقول ليس كذلك بل الزوج راغب فيها يدعي النكاح والمرأة رغبت اليه حيث قالت زوجني منه ولكن يتعسر عليه ذلك فقد كان الزوج راغبا فيها ثم يتعسر به دين ان مقصودهما قد حصل بقضائه ثم قال شاهداك زوجاك اي الزمانك العقد بالنكاح بينكما فثبت النكاح بقضائه وما نقل عنه في هذا الباب كالمرفوع الى رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لا طريق الى معرفة ذلك حقيقة بالرأي وتبين بهذا ان استدلاله من الآية والحديث في الاملاك المرسلة وبه نقول والمعنى فيه انه قضى بامر الله تعالى لما له فيه ولاية الانشاء وقضاؤه بامر الله تعالى يكون نافذا حقيقة بيان الوصف ان الله تعالى في القضاء ثم لا ينفذ ذلك القضاء منه وبيان الوصف انه لا تعرض من احوال الشهود وذكر اعند من هو ظاهر الحال وجب عليه القضاء بشهادتهم حتى لو امتنع من ذلك يأثم ويخرج ويعزل ويعزر فكان انه صار مأمورا بالقضاء وهذا لانه لا طريق له الى معرفة حقيقة الصدق والكذب من الشهادة لان الله تعالى لم يجعل لنا طريقا الى معرفة حقيقة الصدق من خبر من هو غير معصوم عن الكذب ولا يتوجه عليه شرعا الوقوف على ما لا طريق له الى معرفته لان التكليف بحسب الوسع والذي في وسعه التعرف عن احوال الشهود فاذا استقصى في ذلك غاية الاستقصاء فقد اتى بما في وسعه وصار مأمورا بالقضاء لان ما وراء هذا ساقط عنه باعتبار انه ليس في وسعه ثم انما يتوجه عليه الامر بحسب الامكان والممكن به ان يجعل القضاء زوجة وكذلك طريقان اظهار النكاح ان كان وانشاء عقد بينهما وان لم يكن سبق عقد فتعذر اظهاره بالقضاء فتعين الانشاء اذ ليس ههنا طريق آخر فيثبت له ولاية الانشاء بهذا النوع من الدليل الشرعي ويجعل شهادة الشاهدين

فيثبت الحل به بينهما حقيقة بل قضاؤه اقوى من تحكيم الخصمين عن تحكيم الاترى ان في المجتهدات متى الزوم ثبت باقرار القاضي ولا يثبت بالتحكيم فعرفنا ان قضاءه اقوى من انشاء الخصمين وشرط صحة الانشاء الشهادة ولمحل القابل له ولاشك ان المحل شرط حتى ان كانت المرأة منكوحة الغير او محرمة عليه بسبب لا ينفذ قضاؤه لانعدام المحل وكذلك الشهادة شرط الا ان مجلس القضاء لا يكون عن شهادة فلا يذكر الشهادة فاما الولي فليس بشرط عندنا ولا حاجة الى ذكر المهر ويجب بهذا التحقيق حكمه بالقيمة وهو ان لا يجتمع رجلان على امرأة واحدة احدهما بنكاح ظاهر والآخر بنكاح باطن ولا يخفى ذلك من القبح ما لا يخفى والدين مصون عن مثل هذا القبح ولا يكون القاضي بقضائه ممكنا من الزنا ففيه من القبح ما لا يخفى واذا كان يثبت له ولاية الانشاء التفريق بين الشيئين وبين امرأته ليفصلها من الزنا ويثبت له ولاية تزويج الصغير والصغيرة بمعنى النظر لها فلان يثبت له ولاية الانشاء والعقد ههنا ليصونهما عن الزنا ويكون قضاؤه صونا لهما عن التمكين من الزنا اولى وكذلك يثبت له ولاية انشاء التفريق بين المتلاعنين لقطع المنازعة مع تيقنه بكذب احدهما كما قال عليه السلام الله يعلم ان احدكما لكاذب فكذلك يثبت له ولاية الانشاء مع كذب الشهود وليتوجه الامر بالقضاء عليه شرعا والقبلة على هذا كان لا توجه عليه الا بالصلوة الى جهة القبلة ولا في وسعه في طلب القبلة يثبت له ولاية نصب القبلة حتى ان الجهة التي ادى اليها اجتهاده وتنتصب قبلة في حقه فيجوز صلوته اليها وان تبين له الخطأ بعد ذلك وبهذا تبين فساد ما قالوا ان المدعي عالم بالحرمة ولو علم القاضي امتنع من القضاء الا ان المدعي ههنا عالم بالحرمة فلو علم القاضي امتنع من التفريق فرق بذلك ينفذ قضاؤه في حقه لتوجه الامر على القاضي وتوجه الامر بالانقياد واتباع امر القاضي في حق الناس وهذا بخلاف ما اذا ظهر ان الشهود عبيد او كفار او محدودون في قذف لان ذلك اسباب يمكن الوقوف عليها عند الاستقصاء ولكن ربما يلحقه الحرج في ذلك فلدفع الحرج لا يقدر ذلك الاستقصاء ولكن لم يسقط الخطاب بالاجتهاد حقيقة

قوله وقد
شئ تنبع اي تبع هذا الباب في منع ... فصرح ... قال ليقول سنّي ... او الشيخ ... او ... او ... الامام ... البناية ... السيوطي ... البخاري ... قال قوله بعض الناس ... ان لا ... على ... الحديث ... القاضي ... ثابتة ... تمضي ... فالحكم ... الخ ... الامام البخاري ... ربما ... شرح الكتاب ... انتهى وقال الامام ... الشهادة ... القاضي ... التفريق ... شهادة الزور ... ١٢ ... كذا

فلا يتوجه الامر بالقضاء بدونها حقيقة فاما حقيقة الصيد فلا طريق الى الوقوف عليه والامر بالقضاء يتوجه بدونه ومن صلى بالتحري الى جهة فلا يسع له التوضؤ بطهارة او صلى في ثوب نجس اذا كان نجسا فانه يجزيه الا ما دام لهذا المعنى او هو مكلف بالتوضي باجتهاده ثم ظهر نجس كلامه فاما الا ملاك المرسلة فليس للقاضي هناك ولاية الانشاء لان تمليك المال من الغير بغير سبب ليس فيه ولاية للقاضي ولا لصاحب المال ايضا واسباب تمليك المال كثيرة فلا يمكن تعيين شيء منها بغير قضاء لانه ليس لرتب ذلك الموضع الا ولاية اظهار الملك فاذا لم يكن هناك ملك سابق فلا تصور لاظهاره بالقضاء والتكليف يثبت بحسب الوسع فهنا يتبين انه لم يكن مامورا بالقضاء باطنا فاما هنا فله ولاية الانشاء وطريقه متعين من الوجه الذي قلنا فباعتباره يصير مامورا بالقضاء بالنكاح بينهما حقيقة وذكر في المسألة خلاف محمد رحمه الله ولكن ظاهر مسعود ابي سليمان يفيد ان قول محمد رحمه الله كقول الامام الهمام رحمه الله حيث قال في كتاب الحيل بعد ما ذكر هذا الا تترد منها انا نأخذ بلا ذكر خلاف وفي اول المبسوط ما نصه بوسليمان الجوزجاني عن محمد بن الحسن قال قد بينت لكم قول ابي حنيفة وقول ابي يوسف وقولي وما لم يكن فيه اختلاف فهو قولنا جميعا انتهى وفي رد المحتار قال محمد رحمه الله في الاصل بلغنا عن علي كرم الله وجهه ان رجلا اقام عنده بينة على امرأة انه تزوجها فانكرت فقضى له بالمرأة فقالت انه لم يتزوجني فاما اذا قضيت علي فجدد نكاحي فقال لا اجدد نكاحك الشاهدان زوجاك قال وبهذا نأخذ فلو لم ينعقد النكاح بينهما باطنا لما امتنع من تجديد العقد عند طلبها ورغبة الزوج فيها وقد كان في ذلك تحصينها من الزنا وصيانة ماءه انتهى من رسالة العلامة قاسم المعروف بابن العام وقاسم المولعة في هذه المسألة وقوله وبهذا نأخذ دليل على ان الامام ابا جعفر الطحاوي من ان قول محمد كقول ابي حنيفة انتهى

حاشية متعلقة صفحة ٤٣١ السطر الخامس عشر

الاحتيال في اسقاط الزكوة بالرجوع من الهبة قال البخاري رحمه الله في كتابه المذكور في باب في الهبة والشفعة وقال بعض الناس ان وهب هبة الف درهم او اكثر حتى مكث عنده سنين واحتال في ذلك ثم رجع الواهب فيها فلا زكوة على واحد منهما قال ابو عبد الله فخالف رسول الله صلى الله عليه وسلم في الهبة واسقط الزكوة انتهى قال الامام العيني اراد به التشنيع الفاضل ابي حنيفة من غير وجه لان ابا حنيفة في اي موضع قال هذه المسألة على هذه الصورة بل ادعى قال ابو حنيفة ان الواهب له ان يرجع في هبته قال واستدل في جواز الرجوع بقوله صلى الله عليه وسلم الواهب احق بهبته ما لم يثب منها اي ما لم يعوض رواه ابو هريرة وابن عباس وابن عمر رضي الله عنهم اما حديث ابي هريرة فاخرجه ابن ماجة في الاحكام من عمرو بن دينار عن ابي هريرة واما حديث ابن عباس فاخرجه الطبراني من حديث عطاء عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من وهب هبة فهو احق بهبته ما لم يثب منها واما حديث ابن عمر فاخرجه الحاكم من حديث سالم بن عبد الله يحدث عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من وهب هبة فهو احق بها ما لم يثب منها وقال حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه فكيف يحل ان يقال في حق هذا الامام الذي علمه وزهده لا يحيط بهما الواصفون انه خالف الرسول وكيف يخالفه وقد احتج فيما قاله باحاديث هؤلاء الثلاثة من الصحابة واما الحديث الذي احتج به مخالفوه وهو ما رواه النسائي الذي يأتي الآن ورواه ايضا الجماعة غير الترمذي من قتادة عن سعيد بن المسيب عن ابن عباس رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال العائد في هبته كالكلب يعود في قيئه فلم ينكره ابو حنيفة بل عمل بالحديثين فعمل بالحديث الاول في جواز الرجوع وبالثاني في كراهة الرجوع واستقباحه لا في حرمة الرجوع كما زعموا وقد شبه النبي صلى الله عليه وسلم رجوعه بعود الكلب في قيئه وفعل الكلب يوصف بالقبح لا بالحرمة وهو يقول بانه مستقبح وللقائل ان يقول للقائل الذي قال ان ابا حنيفة خالف الرسول انت خالفت الرسول في الحديث الذي احتجت به على عدم الرجوع لان هذا الحديث لم يمنع الرجوع مطلقا سواء كان الذي يرجع منه اجنبيا او لا انتهى واعلم ان الامام الهمام ليس بمنفرد في مذهبه فيه قال الامام العيني في كتاب الهبة وقال ابو حنيفة واصحابه للواهب الرجوع في هبته من الاجنبي ما دامت قائمة ولم يعوض منها وهو قول سعيد بن المسيب وعمر بن عبد العزيز وشريح القاضي والاسود بن يزيد والحسن البصري والنخعي والشعبي وروي ذلك عن عمر بن الخطاب وعلي ابن ابي طالب وعبد الله بن عمر وابي هريرة وفضالة بن عبيد رضي الله عنهم فاجابوا عن الحديث بانه عليه السلام جعل العائد في هبته كالعائد في قيئه بالتشبيه من حيث انه ظاهر القبح مروءة وخلقا لا شرعا والكلب غير متعبد بالتحريم والقيء ليس حراما عليه والمراد التنزيه عن فعل يشبه فعل الكلب انتهى وما نظير ما نحن فيه الا كالذي يعود فيه الكلب فلا يثبت بذلك منع الرجوع في الهبة وكونه يوصف بالقبح ونحن نقول بقبحه وكراهته لا يمنع من جواز الرجوع ولا ينفي ذلك صحته قال الامام محمد بن الحسن في الموطأ اخبرنا مالك اخبرنا داود بن الحصين عن ابي غطفان بن يزيد بن طريف عن مروان بن الحكم انه قال قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه من وهب هبة لصلة رحم او على وجه صدقة لا يرجع فيها ان لم يرض منها قال محمد وبهذا نأخذ من وهب هبة لذي رحم محرم او على وجه صدقة فقبضها الموهوب له فليس للواهب ان يرجع فيها ومن وهب هبة لغير ذي رحم محرم فقبضها فله ان يرجع فيها ان لم يثب او يزد وخيرا في يده او تخرج من ملكه وهو قول ابي حنيفة والعامة من فقهائنا انتهى وفي موطأ الامام مالك رحمه الله عن داود ابن الحصين عن ابي غطفان ابن طريف المري ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال من وهب هبة لصلة رحم او على وجه صدقة فانه لا يرجع فيها ومن وهب هبة يرى انه انما اراد بها الثواب فهو على هبته يرجع فيها اذا لم يرض منها قال مالك والامر المجتمع عليه عندنا ان الهبة اذا تغيرت عند الموهوب له للثواب بزيادة او نقصان فان على الموهوب له ان يعطي صاحبها قيمتها يوم قبضها انتهى فالحاصل ان احاديث الباب قد عارضت مختلفة قابلة للجمع وجمع الحنفية بينها فظن من لم يتروح ولم يتأمل في اصولهم ولا في فروعهم انهم خالفوا الرسول قال الحبر المكي في الخيرات الحسان ولقد احسن ابو العتاهية حيث قال شعر ومن ذا الذي ينجو من الناس سالما وللناس قال بالظنون وقيل وقيل لابن المبارك فلان يتكلم في ابي حنيفة فانشد شعر حسدوك ان فضلك الله بما فضلت به النجباء وقيل لبعض الا في حاصم النبيل فقال هو كما قال ابو الاسود الدؤلي شعر حسدوا الفتى اذ لم ينالوا سعيه فالقوم اعداء له وخصوم انتهى

حاشية متعلقة صفحة ٤٣٢ السطر السادس عشر

اسقاط الشفعة بالحيلة قال في الباب المذكور وقال بعض الناس الشفعة للجوار ثم عمد الى ما شدده فابطله وقال ان اشترى دارا فخاف ان يأخذ الجار بالشفعة فاشترى سهما من مائة سهم ثم اشترى الباقي وكان للجار الشفعة في السهم الاول فلا شفعة له في باقي الدار وله ان يحتال في ذلك انتهى اراد به التشنيع على ابي حنيفة بانه ابطل الشفعة بعدما اثبتها قال في فتح الباري قال ابن بطال اصل هذه المسألة ان رجلا اراد شراء دار فخاف ان يأخذها جاره بالشفعة فسأل ابا حنيفة

بيع الحيلة في إسقاط الشفعة فقال له اشترها سهاما سهاما
فلما ساهمه سهما صيره شريكا لا كل ثم اشترى الباقي
فيصير أحق بالشفعة من الجار لأن الشريك في المشاع
أحق من الجار وأما ما رواه يشتري سهما من ألف سهم بعد
رغبته الجار في شراء السهم الواحد ... وقد اشتراه
... [illegible] ... كيف يبيع
أن يقال أما في هذه الصورة أن أبا حنيفة أبطل حق الجار
في الجار ... بل حقه ثبت ...
... [illegible] ...
في السهم الأول ... المشتري شريكا في الدار أحق من
الشفعة في الشراء لم يثبت حق الشفعة ...
حتى يقال إن إبطال الشفعة بعد ما ... القول بإبطال
الشفعة ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
عن النبي صلى الله عليه وسلم ... وقال الشاني في الباب
المذكور وقال بعض الناس إذا أراد أن يبيع الشفعة فله
أن يحتال حتى يبطل الشفعة فيهب البائع للمشتري الدار
ويحدها ويدفعها إليه ويعوضه المشتري ألف درهم فلا يكون
للشفيع فيها شفعة قال بعض الشراح ذكر النبي ... في الحديث
حديث أبي رافع ... أن يجعل النبي صلى الله عليه وسلم
الشفيع ... [illegible] ... أقول
... إبطال الشفعة في هذه الصورة ...
... [illegible] ...
الأبعد البيع لأن البيع شرط الشفعة والبيع لم يكن فيه
... وقد قال الإمام العيني ليس في الحديث ما يدل على
أن البيع ... والشفيع لا يستحق الأبعد ... البيع
... [illegible] ...
... البخاري أن يلزم أبا حنيفة ... التناقض لأنه
يوجب الشفعة للجار ... في ذكره حديث الجار أحق
بسقبه ... [illegible] ...
عليه وسلم ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... السورة أن الذي فيها الشريك
في نفس البيع ... ولم يكن الجار الشفعة
الأبعد ... [illegible] ...
القائل ... [illegible] ...

ويهب البائع للمشتري ... ثم يشتري ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... العيني ... كتاب
... [illegible] ... كتاب الحنفية وقال ...
في الباب المذكور وقال بعض الناس إن اشترى نصيب
دار فأراد أن يبطل الشفعة وهب من الصغير ولا يكون
عليه يمين انتهى ... [illegible] ...
العيني ... [illegible] ...
إذا اشترى دارا بعشرين ألف درهم فلا بأس أن يحتال حتى
يشتري الدار بعشرين ألف درهم وينقده تسعة آلاف درهم
وتسعمائة درهم وتسعين وينقده دينارا بما بقي من العشرين
الألف فإن طلب الشفيع أخذها بعشرين ألف درهم وإلا فلا
سبيل له على الدار فإن استحقت الدار رجع المشتري على
البائع بما دفع إليه وهو تسعة آلاف درهم وتسعمائة
وتسعون درهما ودينار لأن البيع حين استحق انتقض الصرف
في الدينار فإن وجد بهذه الدار عيبا ولم تستحق فإنه يردها
عليه بعشرين ألف درهم قال أبو عبد الله فأجاز هذا الخداع
بين المسلمين وقال النبي صلى الله عليه وسلم بيع المسلم لا داء
ولا خبثة ولا غائلة ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
العيني ... [illegible] ... والفرق عندهم أن البيع في الأول
كان ... [illegible] ...
في المجلس ... [illegible] ...
بخلاف الرد بالعيب فإن البيع صحيح ... بقيد المشتري
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
البخاري رحمه الله تعالى في كتاب ... باب ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
تحقيق المقام أن الحيلة ... مختلفة
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
الكتاب والسنة ... [illegible] ...
ابن حجر العسقلاني في شرحه البخاري ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
الضعيف ... [illegible] ...
في السنن ... [illegible] ...
وفي الحيل مخارج من المضائق ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
في حيل ... [illegible] ... في الأحكام ...
جائزة عند جمهور العلماء ... [illegible] ...
... [illegible] ...
من الكتاب قوله تعالى ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
من التفريق ... [illegible] ...
... [illegible] ...
القاضي في حق الناس ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

لا تقولون لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله [illegible]
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال [illegible] حدثنا [illegible] بن مسعود [illegible]
[illegible] فلما قال [illegible] فی ذلک [illegible]
[illegible] وذکر [illegible] الکلام
[illegible] فان لا یکلم [illegible]
[illegible] احکام الشرع [illegible]
[illegible] هذه الصفة وقال [illegible] فی [illegible]
[illegible] الاشیاء [illegible] تعالی [illegible]
[illegible] الرجل من الحرام [illegible] الی الحلال [illegible]
[illegible] حق الرجل حتی [illegible] باطل
[illegible] حق حتی [illegible] ابن السبیل [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible]
[illegible] الاول [illegible] البر والتقوی [illegible]
[illegible] فی آخر باب الشفعة [illegible]

[illegible] الاستقال [illegible] ابطال حق الشفیع [illegible]
[illegible] وجوب الشفعة [illegible] بعد الوجوب [illegible]
قصد المشتری [illegible]
قول ابی یوسف فاما عند محمد فیکره ذلک [illegible]
[illegible] من وجوب الزکوة [illegible]
ابی سلیمان ان قول محمد کقول ابی یوسف [illegible] قال فی باب الشفعة
فی الشفعة [illegible] بالشفعة وکره
[illegible]
[illegible] البائع علی المشتری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الشفیع [illegible]
[illegible] وقول ابی یوسف [illegible]
[illegible]
وقال [illegible] فی الاحکام [illegible] احکام الشرع والله اعلم

[illegible] حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن عمرو بن دینار عن جابر رضی الله تعالی عنه ان رجلا
[illegible] غلاما له عن دبر ولم یکن له مال غیره [illegible] مروی است از جابر که تحقیق مردی از انصار مدبر ساخت بنده را که مر ورا
[illegible] غیر آن بنده فبلغ ذلک النبی صلی الله علیه واله وسلم فقال من یشتریه منی [illegible]
[illegible] در معرض بیع آورد و آن را از جانب [illegible] فرمود کیست که بخرد آنرا از من فاشتراه نعیم
[illegible] فقال بمائة درهم [illegible] خرید آنرا نعیم نحام به هشتصد درهم چون رعایت آن حضرت [illegible] انصاری
[illegible] مبلغ هرچند باین قدر ثمن [illegible] خرید [illegible] نحام [illegible] سال [illegible]
[illegible] نعیم بن النحام بزیادت لفظ ابن والصواب [illegible] در حدیثے دیگر واقع شده [illegible]
[illegible] العروف [illegible] وقال سمعت جابرا یقول عبدا قبطیا
[illegible] بود در سال نخستین **باب** من الاکراه کرها
[illegible] الاکراه [illegible]
[illegible] حدثنا حسین بن منصور قال حدثنا
[illegible] عن عکرمة عن ابن عباس قال [illegible]

الاحتیال فی اسقاط الزکوة [illegible]
[illegible] فی الکتاب [illegible] باب فی الهبة [illegible]
[illegible] الف درهم [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] ابو عبید [illegible]
رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الهبة [illegible] اسقط الزکوة
[illegible] الامام [illegible] الشیخ [illegible] ابی حنیفة

[illegible] وکسان [illegible] باب [illegible]
وکان اهل الکتاب [illegible]
اهل کتاب [illegible]
وکان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحب
موافقة اهل الکتاب فیما لم یؤمر فیه بشیء
[illegible] آن حضرت [illegible] موافقت
اهل کتاب را در چیزهای [illegible]
[illegible] موافقت ایشان [illegible] مشرکان [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم [illegible]
[illegible] موافقت اهل کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] مشرکان [illegible]
[illegible] اهل کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حدثنا عبدان عن ابی حمزة [illegible]
[illegible] الاعمش عن ابی وائل عن مسروق
عن عبد الله بن عمرو [illegible] قال لم یکن النبی
صلی الله علیه وسلم فاحشا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وکان یقول ان من خیارکم احسنکم اخلاقا
[illegible] از بهترین [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] حدثنا عبد الله بن یوسف [illegible]
[illegible] عن ابن شهاب عن عروة بن
الزبیر عن عائشة انها قالت [illegible]
صلی الله علیه وسلم بین امرین [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]

در اسناد گفته که شیبانی باز مکرر آورده یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها ولا تعضلوهن الآیة ای کسانیکه ایمان آورده اید حلال نیست مر شما را اینکه وارث شوید زنان شوهر مرده را از روی ناخوشی زن ورثی او قال کانوا اذا مات الرجل کان اولیاؤه احق بامرأته گفت ابن عباس بودند مردم در ابتدای اسلام و پیش از ان آیت که مردی مرد بود ند اولیای آن مرد سزاوار تر بزن او و حق دار تر بآن نسبت باولیای زن ان شاء بعضهم تزوجها وان شاؤا زوجوها اگر خواستی بعضی آنها خود زن میگرفت واگر خواستندی تزویج میکردند بدیگرے وان شاؤا لم یزوجوها واگر خواستندی تزویج نمیکردند زن را بکسے یعنی اختیار در دست خویشان مرد بودی فهم احق بها من اهلها پس ایشان حق دار تر بودند از اولیای زن فنزلت هذه الآیة فی ذلك پس نازل شد این آیت درین امر **باب** اذا استکره المرأة علی الزنا فلا حد علیها وقتی که اکراه کرده شود زن بر زنا یعنی زانی بزور زنا کند یا دیگرے اکراه کند بر زنا پس حد نیست بر آن زن لقوله تعالی ومن یکرههن فان الله من بعد اکراههن غفور رحیم کسے که اکراه میکند زنان را پس بتحقیق خدا بعد از اکراه ایشان بخشاینده و رحم کننده است وقال اللیث حدثنی نافع ان صفیة بنت ابی عبید گفت لیث حدیث کرد مرا صفیه دختر ابی عبید خواهر مختار ثقفی زوجه عبد الله بن عمر اخبرته ان عبدا من رقیق الامارة خبر داده نافع را که غلامی از بندها زبیت المال امیری رسیده بود وقع علی ولیدة من الخمس افتاد بر داهی که از خمس بوے رسیده فاستکرهها حتی افتضها پس اکراه کرد آن را بر جماع تا آنکه ازاله البکارت آن کرد افتض بقاف وضاد معجمه یعنی ازاله البکارت است فجلده عمر الحد ونفاه پس حد زد اورا عمر رضی الله عنه واخراج کرد او را نیم سالی از آنکه حد غلام نصف حد حر است ولم یجلد الولیدة من اجل انه استکرهها وحد نزد آن داه خورد سالی را از جهت آنکه اکراه کرده بود او را وقال الزهری فی الامة البکر یفترعها الحر وگفته است زهری در حق داه بکر که ازاله میکند بکارت آن را مردی آزاد افتراع بفا و را و عین هر دو مهمله یعنی ازاله البکارت است یقیم ذلك الحکم من الامة العذراء قیمت میکند آن را تا کسی که حکم گرفته باشند او را از داه بکر یعنی قیمت میکند داه بکر یعنی بقدر ثمنها متعلق است بیقیم ذلك ویجلد وحد زده میشود ولیس فی الامة الثیب فی قضاء الائمة غرم ونیست در داه غیر بکر در حکم ائمه بدل یعنی حاکم میگیرد از انمرد که ازاله البکارت کرده دیت ازاله و ملاحظه میکند تفاوت قیمت میان بکر و ثیب یعنی اگر بکر باشد چندی ارزد و این زیادتی از وے میگیرد ولکن علیه الحد لیکن بر وست حد **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم روایت است از ابی هریره که گفت فرمود رسول خدا هاجر ابراهیم بسارة هجرت کرد ابراهیم علیه السلام با ساره که زن او بود از عراق بجانب شام ودخل بها قریة فیها ملك من الملوك ودر آمد با ساره قریه را که در ان پادشاهی بود از پادشاهان کفار او جبار من الجبابرة شك راویست واین ملك جبار میگرفت زنان مردم را که از ان راه میگذشت فارسل الیه ان ارسل الی بها پس فرستاد آن ملك بسوے ابراهیم اینکه بفرست بسوی من زن را فارسل بها فقام الیها پس فرستاد ساره را پس استاد آن ملك جبار بسوے ساره فقامت توضأ وتصلی پس ایستاد ساره در حالی که وضو میکند و نماز میگذارد فقالت اللهم ان کنت آمنت بك وبرسولك فلا تسلط علی الکافر پس گفت ساره ایخدا اگر هستم من که ایمان آورده ام

مانع خوف عدم تفرغ برای عبادت است و میان نفع تعدد رکعات پس اختیار میکرد کفاف را اگر چه سهل است از ان یا نخیر باشد میان مجاهده در عبادت و میان اقتصاد زیرا چه مجاهده که مفضی بهلاك گردد جائز نیست کذا قال الکرمانی

وما انتقم رسول الله صلی الله علیه وسلم لنفسه الا ان تنتهك حرمة الله وکینه نمیکشید آنحضرت خاص برای نفس خود مگر آنکه شکسته شدی حرمت دین خدا فینتقم لله فیها پس کینه میکشید برای خدا در ان حرمت خدا نه برای خود پس وارد نشود امر آن حضرت بقتل عقبه بن ابی معیط و عبد الله بن خطل وغیر ایشان که ایذا میکردند آن حضرت را زیرا چه ایشان با وجود آن انتهاك حرمت خدا نیز میکردند و بعضی گفته اند که این در غیر سبے است که مفضی بکفر گردد وگفته اند که وارد نمی عدم انتقام را بر چیزی که متعلق بمال است و ابدان و عرض پس تحقیق قصاص کرد آن حضرت از کسی که رسید از عرض تعریف چنانچه قصاص گرفت از کسی که ریخت دوا را در کرانه دهان آنحضرت در مرض شریف بعد نهی ازان با آنکه امر کرد بدانکه دوا ریختن در دهان ایشان بگذارند تا دیل کرده بودند نهی را که آن بر عادت بشریت از کراهت مس مر دوا را کذا نقله العسقلانی **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ثابت عن انس قال ما مسست حریرا ولا دیباجا الین من کف النبی گفت انس نسوده ام من جامه ابریشمی ونه دیبا را که نرم تر باشد از کف دست پیغمبر صلی الله علیه وسلم و دیباج بکسر مهمله وفتح نیز گفته اند ابو عبیده گفته که مولد است عربی نیست وآن نوعی خاص از حریر است ولا شممت بکسر میم وفتح آن بوئیدم و نشنیدم بوئی را هرگز ریحا قط عین وسکون را بعد از ان فا بمعنی ریح قط شك راویست اطیب من ریح او عرق بفتحتین یعنی خوشبوتر از بوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در بعضی روایات بفتح را ونا ست بمعنی خوی بدن آنکه بیرا دبرای تنویع باشد ظاهر ومعروف اول است **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن شعبة عن قتادة عن عبد الله بن عتبة بضم مهمله وسکون فوقیه بعد ازان موحده وکے

جز یعنی مقبول الایمان هستم نزد تو و رسول تو پس قبول کرد بعد ازان کافر را فقط حتی رکف بیده پس دفع کرده شد تا آنکه جنبانید پای خود و لفظ بلفظ مجهول است اگر گوئی چیست وجه ذکر این معنی در باب اکراه وقتی که معصوم باشد از هر بدی گوئیم شاید که غرض او این باشد که وی هرگاه ملامت کرده نمیشود بروی از روی اکراه همچنین مستکره در زنا مذنب نیست بروی باب یمین الرجل لصاحبه انه اخوه اذا خاف علیه القتل ونحوه در بیان سوگند خوردن مردی مر یار و همراه خود را که بتحقیق برادر اوست وقتیکه بترسد بروی قتل را یا مانند قتل را یعنی روا ست سوگند خوردن و کذلک کل مکره یخاف فانه یذب عنه المظالم و همچنین هر مکرهی که میترسد پس سوگند باز میدارد از وی ظلم را و یقاتل دونه ولا یخذله و قتال میکند نزد او و نگذارد نصرت او را فان قاتل دون المظلوم فلا قود علیه ولا قصاص پس اگر قتال کرد نزد مظلوم پس نیست بدلی بروی و نه قصاص وان قیل له لتشربن الخمر او لتاکلن المیتة و اگر گفته شود کسی را که البته شراب نوش یا گفته شود که مردار بخور او لتبیعن عبدک او تقر بدین یا گفته شود که هر آئینه بفروش غلام خود را یا اقرار کن بقرضی او تهب هبة یا گوید هبه کن این موهوب را درین قول مجاز بما یؤل است و تحل کل عقدة و بکشای هر عقده که کرده در بعضی نسخ کل عقدة است بغیر لفظ تحل برین تقدیر مبتدا خبر او محذوف است ای کذلک او لتقتلن اباک او اخاک فی الاسلام یا گفته شود کسی را که بکشم مر پدر ترا یا برادر ترا که اخوت اسلامی دارد یعنی برادر مومن را و ذکر کرد لفظ فی الاسلام از برای تعمیم تا شامل شود برادر نسبی و اسلامی را وسعه ذلک درواست این مذکور که شرب خمر و اکل میته است و جز آن و ظاهر کلام مولف رح که آورده لقول النبی صلی الله علیه واله وسلم المسلم اخو المسلم اشارت بهمین تعمیم است و قال بعض الناس لو قیل له لتشربن الخمر او لتاکلن المیتة او لتقتلن ابنک او اباک و ذا رحم محرم لم یسعه و گفته است بعضی مردم اگر گفته شد مر کسی را البته بنوش شراب را یا بگو بخور این مردار را یا گوید مر اُمید میکشم پسر ترا یا پدر ترا یا خویشی محرم را روا نیست لان هذا لیس بمضطر از انکه این مامور مضطر نیست یعنی این قول که گفته شد روا نیست و تقیست که اختیاری دارد ثم ناقض فقال ان قیل له لتقتلن اباک او ابنک او لتبیعن هذا العبد او تقر بدین او تهب یلزمه فی القیاس لازم میشود کردن این امور بمقتضای قیاس ظاهر و لکنا نستحسن و لیکن ما روا میداریم بمقتضای قیاس خفی و نقول البیع والهبة وکل عقدة فی ذلک باطل و میگوئیم بیع و هبه و هر عقدی که باشد در صورت اکراه باطل است و موجب نیست فرقوا بین کل ذی رحم محرم و غیره بغیر کتاب ولا سنة فرق کرده اند مردم میان هر ذی رحم و غیر آن بی کتاب و سنت پوشیده نماند که الزام مولف تناقض بر قول ابی حنیفه رحمة الله تعالی علیه روا نیست میگوئیم از کجا جزم کرد که در تبعیض حدیث دار دلنشده ابو حنیفه رح با آن تقدم زمان که دارد و از شش صد تابعی ثقه که متفق علیه بودند حدیث شنیده چگونه این گمان نامزا بران امام کرده شود و مقرر است که عدم علم موجب علم بعدم نمیباشد و قال النبی صلی الله علیه واله وسلم قال ابراهیم لامراته هذه اختی وذلک فی الله گفت ابراهیم علیه السلام مر زن خود را وقتی که کسان آن ظالم آمده بودند که این خواهر منست و این قسم از جهت خدا بود تا از دست آن ظالم که زنان مردم بغصب میگرفت رنجوری کسی تعرض نمیکرد و خلاص شود و این قصه در مناقب انبیا بتفصیل گذشته و غرض مولف از آوردن این حدیث آن تواند بود که مکره اگر بر خلاف مکره عمل کند و سوگند هم مقرون سازد روا خواهد بود و قال النخعی اذا کان المستحلف ظالما فنیته

عیب نکرد آنحضرت طعام را هرگز ان اشتهاه اکله اگر میل و رغبت کردی آنرا بخوردی و الا ترکه و اگر رغبت نکردی بگذاشتی آنرا حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا بکر بن مضر عن جعفر ان ربیعة عن الاعرج عن عبد الله بن مالک ابن بحینة بضم موحده وفتح جیم و سکون یا بعد ازان نون نام مادر عبد الله است و لهذا الف ابن بحینة بالف است که صفت عبد الله است نه مالک الاسدی بسکون سین قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا سجد فرج بین یدیه بود آنحضرت که چون سجده میکرد کشاده میداشت میان دو دست خود حتی نری ابطیه تا آنکه میدیدیم هر دو بغل وی را قال ابن بکیر قال حدثنا بکر بیاض ابطیه یعنی یحیی ابن بکیر در روایت از بکر مذکور لفظ بیاض زیاده کرده و سفیدی بغلها رنگ اصلی بدن است که بسبب مستور بودن آن از گرد و غبار از سائر بدن روشن تر باشد و نمود آن میشود نزد کشادن آن و آن نه سفیدی خالص بود پس منافی نباشد آنرا روایت مسلم حتی رأینا عفرة ابطیه زیرا چه عفره سپیدی که خالص نبود و انیست که ظاهر بنا میرد و لبعضی تکلف کنند حدثنا عبد الاعلی بن حماد قال حدثنا یزید بن زریع بتقدیم معجمه مضمومه بر مهمله مفتوحه قال حدثنا سعید عن قتادة ان انسا حدثهم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان لا یرفع یدیه فی شیء من دعائه الا فی الاستسقاء بود آن حضرت که بر نمیداشت و بلندی کرد هر دو دست خود در چیزی از دعای خود مگر در دعای طلب نزول باران فانه کان یرفع یدیه حتی یری بیاض ابطیه زیرا چه بود آن حضرت که بر میداشت و بلند میکرد هر دو دست خود را یعنی در استسقا تا آنکه دیده میشد سپیدی هر دو بغل و مراد حصر بلند کردن دستها بمبالغه و هیئت مخصوصه هست نه حصر اصل بر داشتن که آن ثابت است از آن حضرت در ادعیه سوای استسقا و قال ابو موسی دعا النبی صلی الله علیه وسلم و رفع یدیه و رایت بیاض ابطیه و گفت ابو موسی اشعری دعا کرد آن حضرت و بر داشت هر دو دست خود را آنگاه در دعا و دیدیم سپیدی هر دو بغل شریف را و در آن هنگام حدثنا الحسن بن الصباح بتشدید موحده مهمله است و در حقیقت حسن بن محمد بن صباح است

الحالف برابر نخعی گفته وقتی که سوگند طلب کنند اگر ظالم باشد پس معتبر نیست سوگند خورنده است و لما کان مظلوما فنیة المستحلف پوشیده نماند که آنچه مولف از امثال این مباحث ذکر کرده مناسب نیست بوضع این کتاب حدیث و بیرون است از فن حدیث گرچه مقصود از هم اجتهاد است پس معلوم شد که این تقسیم باطل است **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب ان سالما اخبره ان عبد الله بن عمر اخبره ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال المسلم اخو المسلم لا یظلمه یعنی مرد مسلمان برادر مسلمان است نباید که ظلم کند او را ولا یسلمه یعنی سپارد او را بظالم ومن کان فی حاجة اخیه کان الله فی حاجته وکسی باشد در حاجت برادر مسلمان باشد خدا در حاجت او یعنی اگر حاجت برادر روا کند خدا در حاجت روای او باشد **حدثنا** محمد بن عبد الرحیم قال حدثنا سعید بن سلیمان قال حدثنا هشیم قال اخبرنی عبید الله بن ابی بکر بن انس عن انس رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انصر اخاک ظالما او مظلوما یاری ده برادر خود را ظالم باشد یا مظلوم فقال رجل یا رسول الله انصره اذا کان مظلوما گفت مردی ای رسول خدا یاری دهم وقتی که مظلوم باشد افرأیت اذا کان ظالما کیف انصره پس خبر ده مرا وقتی که ظالم باشد چگونه یاری دهم ظالم را کلمه فا درین کلام عاطف است بر مقدری که بعد از همزه است و درین دو مجاز است اطلاق کرده رویت را و مراد آن اخبار و اطلاق کرده استفهام را و مراد امر است و علاقه هر دو ظاهر است و همچنین قرینه فافهم قال تحجزه او تمنعه من الظلم گفت باز دار او را دیگر یا منع کن او را یعنی باز دار بدست و زبان فان ذلک نصره پس تحقیق باز داشتن او را از ظلم یاری دادن است و اسم الله و رحمته

کتاب الحیل باب فی ترک الحیل

در ترک حیلها وان لکل امرئ ما نوی فی الایمان وغیره و تحقیق هر مردی را حاصل است چیزی که نیت کرده در ایمان وغیر ایمان از عبادات **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم عن علقمة بن وقاص قال سمعت عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه یخطب گفت علقمه شنیدم عمر بن خطاب را در حالی که خطبه میخواند قال سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم گفت عمر شنیدم پیغمبر خدا را یقول یا ایها الناس انما الاعمال بالنیة میفرمود ای مردمان نیست اعتبار کارها بحسب شرع مگر وقتی که مقرون باشد بنیت یعنی مدار حسن وقبح عمل شرعا بر نیت است بلکه حکم کردن بوجود عمل وقتی است که آن نیت باشد مولف رحمه الله موافق است در نیت بشافعی وانما لامرئ ما نوی ونیست مر هر مردی را مگر چیزی که نیت کرده فمن کانت هجرته الی الله ورسوله پس کسی که هست هجرت او بسوی خدا و رسول خدا یعنی از دار کفر بدار اسلام بر آمده برای رضای خدا و رضای رسول خدا فهجرته الی الله ورسوله پس هجرت او بسوی خدا و رسول خداست یعنی موجب ثواب است ومن هاجر الی دنیا یصیبها او امرأة یتزوجها وکسی که هجرت کرد بسوی دنیا که دریابد آنرا یا بسوی زنیکه زن گیرد او را فهجرته الی ما هاجر الیه پس هجرت او بسوی چیزیست که هجرت کرده بسوی آن یعنی ثوابی در آنجا نبود شرح این حدیث مکرر گذشته است **باب** فی الصلوة در حکم که متعلق بنماز است **حدثنی** اسحق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن همام عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا یقبل الله صلوة احدکم اذا احدث حتی یتوضأ نمی پذیرد خدا نماز یکی از شما وقتی که حدث کند تا آنکه وضو سازد گفته اند مقصود مولف از آوردن این حدیث

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

کتاب الانبیاء

کوشه کان بالهاجرة بود رسیده من در نیمروز خرج بلال فنادی بالصلوة بیرون آمد بلال از خیمه پس اذان گفت بنماز ثم دخل فاخرج فضل وضوء رسول الله پس تر در آمد پس بر آورد آب زیادتی ولیس مانده وضوء پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فوقع الناس علیه یاخذون منه پس در افتادند مردمان بر آن میگرفتند از آن آب باقی برای تبرک ثم دخل فاخرج العنزة پس در آمد بلال پس بیرون آورد نیزه خورد را که عنزه گویند وخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم وبیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کانی انظر الی وبیص ساقیه گویا من می بینم اکنون بسوی درخشیدن هر دو ساق آنحضرت که در آن وقت دیده بودم فرکز العنزة پس در زمین خلانید آن نیزه را تا ستره نماز گردد ثم صلی الظهر رکعتین والعصر رکعتین پس گزارد ظهر را دو رکعت و عصر را دو رکعت یمر بین یدیه الحمار والمرأة می گذشت پیش آنحضرت خر و زن آنطرف نیزه **حدثنا** محمد بن الصباح البزار بتقدیم معجمه بر مهمله واسطی ساکن شد بغداد را بزار بزاء و راء حدیث قال حدثنا سفیان بن عیینة عن الزهری حسن ملاقات ما در زهری و نزد ما در زهری گر بواسطه عن الزهری عن عروة عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یحدث حدیثا لو عده العاد لاحصاه بود آنحضرت که سخن میگفت سخنی جدا جدا که اگر می شمرد کلمات و مفردات آنرا شمرنده هر آئینه شمرد یا دریافت آنرا وقال اللیث حدثنی یونس عن ابن شهاب انه قال اخبرنی عروة ابن الزبیر عن عائشة انها قالت الا یعجبک ابو فلان

ردیست برابی حنیفه رحمة الله تعالی علیه که گفته اگر مصلی در جلسهٔ اخیر حدث کند نماز تمام میشود ازانکه از برائے برآمدن
از نماز باید کہ فعلے کہ ضد نماز است از مصلے واقع شود و تحلیل حاصل میشود باین قسم فعلے کہ ضد نماز است و وجود آن است
کہ میگوید محدث درینصورت کہ پیش از سلام حدث کند در نماز است پس روا نباشد ازانکہ تحلیل رکن نماز است و تحلیل آن
بتسلیم است چنانکہ تحریم بتکبیر رکن است در نماز و آنجا کہ گفته مصلے را اگر حدث در اثنائے نماز واقع شود وضو میکند و بنا میکند
مولف این کلام را برای تقویت مدعائے خود که این حدث درمیان نماز واقع شده است آورده ازانکه یک رکن تسلیم است
باقی است پس باید که وضو کرده سلام دهد و در خروج از نماز همین حدث اکتفا کند پوشیده نماند که فرق درمیان این
دو صورت بر واضح است رکن آخر خروج بصنع است که منافی افعال نماز باشد و لفظ سلام که منافات ندارد با فعال
نماز و در تشهد مکرر واقع شده السلام علیک و السلام علینا در متن و تابع گفته که در البقص نماز تحریمه است و قیام و قرات
در کوع و سجود و قعده اخیره بقدر تشهد و خروج بصنع در هدایه گفته تسلیم فرض نیست بلکه واجب است پس این حدث
درمیان ارکان نماز نخواهد بود بخلاف حدثے که در اثنائے نماز واقع شود پس قیاس بران معنی ندارد **باب فی الزکوة**
این باب در بیان ترک کردن حیله در اسقاط زکوة واقع است و ان لا یفرق بین مجتمع و لا یجمع بین متفرق خشیة الصدقة
و در بیان این است که جدا کرده نشود میان مجتمع یعنی درصورتیکه در جمع نصاب زکوة میشود و در تفریق نمی شده باشد چنانکه
نقره مثلا که نصاب زکوة است مشترک باشد میان دو کس و اگر ملاحظه کند حصه هر کدام بنصاب نمیرسیده باشد جدا کنند تا
زکوة نباید داد یا آنکه بدل کنند نقره را بطلا که بقدر نصاب طلا نباشد همچنین متفرق را جمع نکنند برای ادای نقصان زکوة

حدثنا محمد بن عبد الله الانصاری قال حدثنا ابی قال حدثنا ثمامة بن عبد الله بن انس ان انسا حدثه ان ابا بکر
کتب له فریضة الصدقة التی فرض رسول الله صلی الله علیه واله وسلم بتحقیق انس بن مالک حدیث
کرده ثمامه بن عبدالله بن انس را که بتحقیق ابوبکر صدیق نوشته مر او را فریضه زکوة را که فرض کرده بود رسول خدا و لا یجمع
بین متفرق و لا یفرق بین مجتمع خشیة الصدقة از جهت ترس صدقه که فروگذاشت نشود در حق آن **حدثنا**
قتیبه قال حدثنا اسمعیل بن جعفر عن ابی سهیل عن ابیه عن طلحة بن عبید الله ان اعرابیا جاء الی رسول
الله صلی الله علیه واله وسلم ثائر الراس بتحقیق بادیه نشینی آمد نزد رسول خدا پریشان موی سر فقال یا رسول الله
اخبرنی ماذا فرض الله علی من الصلوة پس گفت ای رسول خدا خبر ده مرا چه چیز فرض کرده خدا بر من از نماز فقال
الصلوات الخمس الا ان تطوع شیئا پس فرمود پنج نماز در شبانه روز مگر آنکه نافله کنی چیزے زیاده بر فرض فقال اخبرنی
بما فرض الله علی من الصیام قال شهر رمضان الا ان تطوع شیئا قال اخبرنی بما فرض الله علی من الزکوة
گفت اعرابی خبر ده مرا چیزیکه فرض کرده خدا بر من از زکوة مال قال فاخبره رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
بشرائع الاسلام گفت راوی پس خبر داد او را رسول خدا همه احکام که مشروع بود در مسلمانی از واجبات زکوة
و جز آن و رائے آنچه پرسیده بود فقال والذی اکرمک لا اتطوع شیئا و لا انقص مما فرض الله علی شیئا گفت
اعرابی سوگند کسے که بزرگ کرده ترا زیاده نمیکنم چیزیرا و کم نمیکنم از آنچه فرض و تقدیر کرده خدا بر من چیزیرا فقال رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم افلح ان صدق پس فرمود رسول خدا رستگار شد از عذاب آخرت اگر راست گفته
و بجای آورده از آنچه بروے فرض کرده خدا او ادخل الجنة ان صدق یا در آورده شد در بهشت اگر راست

بالنوم مهرا که مدد تسبیح بری گیرند و نماز و ذکر
فقال قبل ان اقضی مشتحق پس برخواست
ابو فلان میشی ازانکه تمام کنم نماز یا ذکر خود را
دلواد ربلته لرددت علیه و اگر می یافتم
اورا هر آئینه باز میدادم سخن را با انکار میکرد
بسرد کال سرد رسول الله صلی الله علیه وسلم
لم یکن یسرد الحدیث کسردکم تحقیق آن حضرت
نبود که پیاپی و متصل میگفت سخن را مانند پیاپی
گفتن شما بنحوی که مشتبه و ملتبس گردد بر شنوندگان
بلکه حدیث میکرد بکلامی مفصول برو وجه توسل
و تفهیم چنانچه در حدیث سابق بیان اشارت
کرد سرد در لغت پیوستن و کاری پیوسته کردن
و سخن نیکو راندن در روزه پیاپی داشتن **باب**
کان النبی صلی الله علیه وسلم تنام عینه
و لا ینام قلبه بود آن حضرت که خواب میکرد چشم وی
و نمی خوابید دل وی و در روایت تنام عیناه بلفظ
تثنیه است رواه سعید بن میناء بکسر میم
و سکون تحتیه و نون و مد عن جابر عن النبی
صلی الله علیه وسلم و در اعتصام بیاید انشاء الله
تعالی **حدثنا** عبد الله بن مسلمة بفتح میم
و سکون سین عن مالک عن سعید المقبری
عن ابی سلمة بن عبد الرحمن انه سال عائشة کیف کانت
صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم فی رمضان
ابو سلمه پرسید حضرت عائشه صدیقه را چگونه بود
نماز آن حضرت در رمضان یعنی نماز شب قالت
ما کان یزید فی رمضان و لا فی غیره علی
احدی عشرة رکعة گفت عائشه نبود آن حضرت
که زیادت میکرد در رمضان و نه در غیر رمضان در
نماز نفل شب بیازده رکعت شاید که مراد در عام
احوال و اغلب باشد و اگر نه در باب تراویح گذشت
آنچه در بعض روایات گذارده بیست رکعت ست
چهار شب آمده با شواهد و معاضدات چنانچه در
محلش گذشت یصلی اربع رکعات فلا تسال
عن حسنهن و طولهن نماز میگذارد چهار رکعت
ازان پس مپرس از خوبی آن رکعات و درازی
آن که بدین تعلق داشت به بیان نیاید

اسحق بن ابراهیم

گفته در بعضے نسخ واو دخل بواو عاطفه است کرمانی گفته اگر گوئی مفهوم شرط موجب آنست که اگر تطوع کند فلاح نمی یابد
و اینمعنی باطل است در جواب این اشکال میگوید که شرط اعتبار مفهوم مخالف آنست که نباشد مفهوم موافق ثابت و
در اینجا مفهوم موافق ثابت است از آنکه کسیکه تطوع کند فلاح می یابد بطریق اولی انتهی پوشیده نماند که تمام حنفیه اینست
که حکم متعلق بمفهوم مخالف نمیباشد و همین حدیث سند حنفیه خواهد بود و اما از تقریر معنی حدیث که کرده ام جوابی ازین اشکال
می برآید فافهم وقال بعض الناس فی عشرین ومائة بعیر حقتان وگفته بعضے مردم که در یکصد و بست شتر دو شتر
جوانست و حکمی در تعرض این نصاب شتر و تخصیص ذکر آن ظاهر نیست و مکرر مذکور شده که مولف ازین بعض مردم
حنفیه مراد میدارد و این قول مخصوص بحنفیه نیست شافعیه و غیر ایشان همه قایل اند و مخالف حدیثے هم نیست که موجب
تخطیه باشد گویا مولف سهو کرده و مطلع بر تعیین نیست کرمانی گفته که شافعیه اگرچه قایل اند باین که چیزی آنست برین تخصیص
لیکن گفته اند که ملامت متوجه است بروے پوشیده نماند که حنفیه نیز قایل اند که چون دیده و دانسته اهلاک کرده مورد ملامت
میشود فان اهلکها متعمدا او وهبها پس اگر هلاک کرد این نصاب را بقصد یا بخشید آنرا او احتال فیها فرارا من الزکوة
فلا شیء علیه یا حیله کرد در آن از برای گریختن از زکوة پس نیست چیزے بروے از زکوة حدثنا اسحق بن
ابراهیم قال اخبرنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول
صلی الله علیه واله وسلم یکون کنز احدکم یوم القیمة شجاعا اقرع فرمود رسول خدا میباشد گنج یکے از شما
که ادا نکرده زکوة آن روز قیامت اژدهای که موی سر ندارد از کثرت زهر که در سر آن میباشد یفر منه صاحبه ویطلبه
میگریزد از آن صاحب گنج و میطلبد او را آن اژدها و یقول انا کنزک و میگوید آن اژدها من گنج توام قال والله لن یزال
یطلبه فرمود بخدا سوگند پیوسته میجوید او را حتی یبسط یده فیلقمها فاه تا آنکه دراز میکند دست خود را پس
لقمه میکند دست او را دهان او وقال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اذا ما رب النعم لم یعط حقها
و فرمود رسول خدا وقتیکه صاحب چارپایان ندهد حق او را تسلط علیه یوم القیمة مسلط کرده میشود بر وے روز قیامت
فتخبط وجهه باخفافها میزند روے او را بسمهاے خود وقال بعض الناس فی رجل له ابل فخاف ان تجب
علیه الصدقة فباعها بابل مثلها او بغنم او ببقر او بدراهم فرارا من الصدقة بیوم گفته است
بعضے مردم در حق مردی که مر او را اشتر است پس ترسید اینکه واجب شود بر وے زکوة پس فروخت آنرا باشتری که مانند
آنست یا به غنمی یا گاوی یا فروخت بدراهم بجهت گریختن از زکوة یک روز پیشتر از گذشتن سال احتیالا فلا شیء
علیه از برای حیله پس نیست چیزے بروے از زکوة وهو یقول ان زکی ابله قبل ان یحول الحول بیوم او بسنة
جازت عنه و حال آنکه میگوید اگر زکوة داد شتر خود را پیش از گذشتن سال بیک روز یا یک سال بدرستی
زکوة این مال پوشیده نماند که این کلام که بقصد تناقض در کلام امام آورده تناقضے ندارد از آنکه زکوة واجب نمی شود
مگر بتمامی حول و پیش از آن اگر ادا کند از آن قبیل است که کسے که قرضے موجل را پیش از میعاد ادا کند حدثنا
قتیبة بن سعید قال حدثنا اللیث عن ابن شهاب عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس
انه قال استفتی سعد بن عبادة الانصاری رسول الله صلی الله علیه واله وسلم تحقیق گفت ابن عباس
طلب فتوی کرد سعد بن عباده انصاری رسول خدا را فی نذر کان علی امه توفیت قبل ان تقضیه در نذرے

کتاب الانبیاء ع

ابن ابی ادریس قال حدثنی اخی ابو بکر عبد الحمید
عن سلیمان ابن بلال عن شریک بن
عبد الله بن ابی نمر بفتح نون وکسر میم قال سمعت
انس بن مالک یحدثنا عن لیلة اسری بالنبی
صلی الله علیه وسلم من مسجد الکعبة شریک شنیدم
انس را که حدیث میکرد ما را از شبی که سیر داده شد
آن حضرت را از مسجد کعبه جاءه ثلثة نفر قبل ان
یوحی الیه آمدند آنحضرت را سه کس پیش از آنکه
وحی کرده شود بسوی وی مراد فرشتگان اند
وهو نائم فی المسجد الحرام و حال آنکه آنحضرت
خوابیده بود در مسجد حرام میان دو مرد یا زیاده
چنانچه اشارت میکند بدان قول راوی فقال
اولهم ایهم هو پس گفت نخستین آن سه فرشته
کدام این مردم است آنکه می خواهد بعضی گفته اند
که آن حضرت نائم بود میان حمزه بن عبد المطلب
و جعفر بن ابی طالب ذکر کرد انیرا تا ظاهر شود
تمیز وی بحسن احوال و محامد خصال و درین سوال
از خصوص وی تعظیم شان اوست که وی اگرچه
بظاهر مردی نائم است اما نبی و قائد است
که احوال پرسیدنی دارد فقال اوسطهم هو
خیرهم گفت میانه آن سه نفر فرشتگان آن
مرد خوابیده بهترین مردم است وقال آخرهم
خذوا خیرهم گفت واپسین آن سه نفر بگیرید
بهترین مردم را یعنی که قصد گرفتن برای
شق صدر شریف و شستن قلب مبارک باشد
یا برای تاسیس و توطیه وحی و تکمیل نعمت
نبوت فکانت تلک پس شد این قصه و واقع
شد دران شب زیاده بران کلام فلم یرهم حتی
جاؤا لیلة اخری فیما یری قلبه پس ندید
آنحضرت آن فرشتهها را تا آنکه آمدند شبی دیگر
در حالیکه میدید قلب وی والنبی صلی الله علیه
وسلم نائمة عیناه ولا ینام قلبه و حال آنکه آنحضرت
بخواب بود دو چشم او و نمی خوابید دل او
وکذلک الانبیاء تنام اعینهم و پیغمبران بودند

بود برادرا ورا وكه وثات يافته پيش ازانكه ادا كند پدر او نماز رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اقضه عنها پس فرمود رسول خدا ادا كن از جانب او ورد وقال بعض الناس اذا بلغت الابل عشرين ففيها اربع شياه وقتى كه برسيد شتران بيست لفر رالبس زكوة دران چهار است شياه بكسر شين معجم جمع شاة است فان وهبها قبل الحول او باعها فرارا واحتيالا لاسقاط الزكوة فلا شئ عليه ولذلك ان اتلفها فمات فلا شئ في ماله وهمچنين اگر تلف كرد پس مرد صاحب ابل پس چيزى نيست در مال او باب اين باب ترجمه ندارد حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد عن عبيد الله قال حدثني نافع عن عبد الله رضي الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم نهى عن الشغار بكسر شين معجمه وغين معجمه ماخوذ است از شغر الكلب وقتى كه بردارد پاى خود را براى شاشه كردن وانجا بمعنى ارتفاع مهر است گفت عبيد الله حديث كرد مرا نافع از عبد الله بن عمر بتحقيق رسول خدا منع كرد از شغار قلت لنافع ما الشغار گفت عبيد الله گفتم مر نافع را اينجا شغار بچه معنى است قال ينكح ابنة الرجل وينكحه ابنته بغير صداق گفت نكاح ميكند دختر مرد ديگر را ونكاح كرده ميدهد اورا دختر خود را بے مهر وينكح اخت الرجل وينكحه اخته ونكاح ميكند خواهر مردى ونكاح كرده دهد اورا خواهر خود را بغير صداق يعنى بے مهر واين قسم نكاح در ايام جاهليت متعارف بود ومهر هر يكے همين بضع دختر يكديگر وخواهر يكديگر بود وقال بعض الناس ان احتال حتى تزوج على الشغار فهو جائز والشرط باطل مذهب ابى حنيفه اينست كه اگر حيله كردند بدين شرط نكاح صحيح است بمهر مثل وشرط باطل است وقال في المتعة النكاح فاسد والشرط باطل وقال بعضهم المتعة والشغار جائز والشرط باطل مقصود مولف اين است كه اين مذهب مخالف حديث مذكور است وميتوان گفت تواند كه نهى راجع باين شرط باشد ونهى تنزيهى بود ديا آنكه احتمال منسوخيت هم هست چنانكه نهى نكاح متعه مكرر شده است ومنسوخ گشته ونزد امام حديث ناسخ باشد وبا اين همه احتمالها باين طعن سوء بر مثل ابى حنيفه رح جرات كردن لائق نمى نمايد حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن عبيد الله بن عمر قال حدثني الزهري عن الحسن وعبد الله ابنى محمد بن على گفت عبيد الله بن عمر حديث كرد مرا زهرى از حسن وعبد الله پسران محمد بن على مرتضى عن ابيهما از پدر خود ان عليا رضى الله عنه قيل له ان ابن عباس لا يرى بمتعة النساء باسا بتحقيق على بن ابيطالب گفته شد مر اورا كه بتحقيق ابن عباس نمى بيند بمتعه زنان باكى يعنى تجويز ميكند نكاح متعه را وفتوا ميداد بجواز آن فقال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عنها يوم خيبر وعن لحوم الحمر الانسية پس گفت على رضى الله عنه بتحقيق رسول خدا نهى كرد از متعه روز فتح قلعه خيبر واز گوشتهاے خران خير وحشى كرمانى گفته عجب است از شيعه كه انها روا ميدارند نكاح متعه با آنكه راوى نهى از متعه على مرتضى است انتهى اين سخن از كرمانى عجب تر از عجب شيعه است انچه كى قبول دارند روايت بخارى را وبصحت احاديث بخارى اگر قايل ميبودند نزاع نمى ماند اهل سنت را باينها چندين جا ازين قسم روايت كرده كه مخالف مذهب شيعه است لذ على مرتضى روايت كرده ازانجمله روايت مسح خفين است كه بروايت على مرتضى آورده اند وقال بعض الناس ان احتال حتى تمتع فالنكاح فاسد اگر حيله كرد تا آنكه عقد متعه كرد پس اين نكاح فاسد است اگر گوئى هرگاه نكاح فاسد باشد پس احتيال چه معنى دارد گوئيم فساد موجب فسخ نيست زانكه احتمال اصلاح دارد بحذف شرط زانكه حاصل آنكه نكاح منعقد باشد وفسادى كه راه داشت ازين شرط بود وآن برطرف شده وقال بعضهم النكاح جائز والشرط باطل مقصود مولف رحمه الله اثبات تناقض است درين دو قول پوشيده نماند كه تناقض

كتاب الانبياء

كه واقع شده اند در هنگام اسلام وهدايت عام هست از معجزه وهم شرط است ومعجزه كه تحدى كنند بدان پيغمبرے تا كه تكذيب ميكنند ورا بايت وهر كه بگويد اگر كنم چنين آيا تصديق ميكنى مرا بگويد كسى كه تحدى كنند اورا تصديق نيكنم ترا تا آنكه كنى آن چنين ونيز شرط است كه انچه تحدى كرده شود بدان از جنس چيزے نبود كه عاجز باشد از وى بشر در عادت مستمره وقسمى كه ازين تحدى نبود آن را كرامت نامند وكرامت از اوليا نيز ممكن است وانكار جمعى از مبتدعان وگرفتاران عقل وهوى آنرا انكار از مشاهده چيزيست كه ثابت شده بتواتر معنوى چنانكه در رسائل مذكور ومبين است ونزد تحقيق مجموع كرامات اوليا امت ومتبعان شريعت وپيران طريقت كرامت پيغمبر است صلى الله عليه وسلم كه باقى است بعد غيبت در صحت وے صلى الله عليه وسلم از عالم شهادت بالجمله واز آنچه شد هر دو قسم خارق عادت معجزه وكرامات از آن حضرت صلى الله عليه وسلم در حوائل اسلام است آنكه ذكر كرده نووى در مقدمه شرح مسلم معجزات آنحضرت زياده بر يكهزار ودو صد وزيادى از حنفيه گفته ظاهر شد بر دو دست آن حضرت هزار معجزه وبيهقى وسه ماننده آن ولبعضى سه هزار ادعا كرده اند جميع آن جمعى از ائمه حديث چون ابى نعيم وبيهقى وغير ايشان واشهر واظهر معجزات قرآن است كه آنحضرت تحدى كرد بان فصحا وبلغا عرب را سخت ترين ايشان بودند در اقتدار بر كلام كه بيارند مانند كوتاه ترين سورتے از آن پس نتوانستند با وجود شدت عداوت وبلوغ ايشان بآن سر بر چون اقصر سوره انا اعطيناك الكوثر است وهر جزو آن قرآن از سورتهاى ديگر كه بمقدار اين سوره باشد داخل است در تحدى مجموع قرآن باين جهت معجزه هاى بيشمار باشد واعجاز قرآن از جهت كمال بلاغت وسلاست نظم وغرابت اسلوب كه فواصل وقواطع آن مخالف كلام عربست ومناهج نظم ونثر وخطب واشعار ورجز واسجاع ايشان كه واقع آمده بدان با وجود بودن حروف از جنس كلام ايشان كه مستعمل اند در نظم ونثر ايشان واين امريست كه حاير ووالہ است دران عقول ايشان كه را نيا فتند بدان در جنس كلام خود وطاقت نيا وردند معارضه آنرا ونيز اخبار است از اخبار امم ماضيه از انچه نمى داند آنرا مگر افراد از اهل كتاب با آنكه معلوم است عدم

وقتی ست که قائل این هر دو قول آخر باشد قائل بجواز شده و برین تقدیر بستر آن بود که اقتصار برین قول آخر میکرد **باب** ما يكره من الاحتيال في البيوع بیان چیزیست که مکروه است حیله کردن در بیع و شراء ولا يمنع فضل الماء ليمنع به فضل الكلاء و در بیان آنست که منع کرده نمی شود در یافتن آب زیاده از قدر حاجت تا منع کرده شود بسبب آن زیادتی گیاه که در آن سر زمین است کلاء سبزه یعنی گیاه است تر باشد یا خشک **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال لا يمنع فضل الماء ليمنع به فضل الكلاء خطابی گفته این قول در آن صورت است که مردی چاهی کند در زمین موات که مالکی ندارد پس مالک میشود آن را باحیا و یتقرب الیه الموات فيه كلاء يرعاه و نزدیک باشد چاه وی از زمین موات که صاحب البیر ان لا يمنع الماشية فضل الماء لئلا يكون مانعا للكلاء پس امر کرد صاحب چاه این را که منع کرده نشود دواب را از زیادتی آب تا که نباشد مانع کلاء را و منع کلاء در زمین موات خود روا نیست اگر منع کنند آب را منع کلاء هم لازم می آید و با خیال سکونت در آنجا مستفید نخواهد بود **باب** ما يكره من التناجش ناجش آنرا گویند که زیادتی کند در بهای آنکه رغبتی ندارد در گرفتن آن تا در مقصود فریفتن کند از مردم دیگر را در آن و این هم نوعی از حیله است در کثیر مال غیر **حدثنا** قتيبة بن سعيد عن مالك عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم نهى عن النجش مرویست از ابن عمر که بتحقیق سرور خدا منع کرده است از نجش یعنی زیاده کردن در بهای کالای بی آنکه رغبتی در خریدن آن داشته باشد **باب** ما ينهى من الخداع في البيع در بیان چیزیکه منع کرده میشود از خداع در بیع وقال ايوب يخادعون الله كما يخادعون آدميا لو اتوا الامر عيانا كان اهون علي یعنی گفت ایوب خداع میدهند با خدا و خود خدا را خدانچه خداع میدهند آدمی را اگر اتیان کنند امر را عیانا آسان تر است بر من یعنی اگر بیایند چیزی را با عقاد و آنکه بتحقیق آن ممنوع است و این آسان تر است بر من از حیله کردن نه اعتقاد جواز کردن **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله ابن عمر رضي الله تعالى عنهما ان رجلا ذكر للنبي صلى الله عليه واله وسلم مرویست از ابن عمر که مردی ذکر کرده شد مر پیغمبر خدا را انه يخدع في البيوع که بتحقیق فریب داده میشود در بیع و شراء فقال اذا بايعت فقل لا خلابة پس فرمود وقتی که بیع کنی تو پس بگو که خداعی نیست یعنی لازم نیست مرا خداع تو یا بگو که بیع کردم بشرطیکه خداع نباشد پس این بیع بمنزله شرط خیار است تا بر سد او را وقتی که ظاهر شود فریب دی **باب** ما ينهى من الاحتيال للولي في اليتيمة المرغوبة در بیان چیزیکه منع کرده میشود از حیله کردن ولی در حق یتیمی که مرغوب است از جهت حسن صورت و سیرت و مال که بوی رسیده باشد و ان لا يكمل صداقها و در بیان آنکه تمام نکند ولی مهر او را **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال كان عروة يحدث انه سال عائشة رضي الله تعالى عنها مرویست از زهری که بود عروه که حدیث میکرد که تحقیق وی پرسید عائشه را رضی الله عنها در معنی این آیت وان خفتم ان لا تقسطوا في اليتامى فانكحوا ما طاب لكم من النساء و اگر بترسید که عدالت نمیکنید در دختران یتیم پس نکاح کنید چیزیرا که خوش آید مر شما را از زنان قالت هي اليتيمة في حجر وليها گفت عائشه این در باب یتیمه ایست که در کنار ولی خود است فيرغب في مالها وجمالها پس رغبت میکند ولی او در مال و جمال او فيريد ان يتزوجها بادنى من سنة نسائها پس میخواهد که تزوج کند او را بکمتر از مهر زنان او یعنی بکمتر از مهر مثل فنهوا عن نكاحهن پس منع کرده شد از نکاح زنان مثلیه الا ان يقسطوا لهن في

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

و تازگی و سد ختی ست که حام دیگر را نیست یا ان عود لنشر وان اسفل لغدق و بلند ست که بالای ادمیه و وارد است و پایان او سیرابست و ما بر قول بشر و زشته قرآن قول بشر و ایسلو والیت ابعد کروی بلند میشود بر همه و بلند نیگر دو بر روی چیزی دیگست ولید لقوم خود بخدا سوگند نیست در میان شما مردی دانا تر با شعار از من و نه دانا تر با شعار جن بخدا سوگند نمی مانم انچه محمد میگوید بسخن ایشان و نیز آورده چون شنید ولید بن مغیره قرآن را از آن حضرت صلی الله علیه وسلم نرم شد دل وی و اعتراف کرد بدان پس آمد بروی ابو جهل و زجر کرد و انکار خود بروی و همچنین سایر اشقیای قریش که حاذق و ماهر بودند بصناعت و بلاغت و فصاحت و عارف بودند باسالیب کلام و طرز سخن متحیر میشدند و معترف میگشتند و در آخر بلغاء سالفه شقاوت بهاویه در رفتند و حکایت کرده شده و از بعضی متمردان و نادانان که قصد معارضه کردند و مخذول و محروم باز گشتند چنانچه یحیی بن حکم غزال تخفیف را و تشدید آن که بلیغ و فصیح اندلس بود در زمان خود گوشه ولی تنگیر در بیباب قصد کرد که معارضه قرآن کند پس نظر کرد در سوره اخلاص و خواست بر مثال آن چیزی سازد بر منوال آن سخنی باند نتوانست کرد و حاصل شد او را خشیت و هیبت که توبه کرد و انابت کرد و ابن مقفع بفهم بپیرد فتح کاف و تشدید دال افصح وقت خود بود و رسالتی کلامی را در گردانید آنرا مقفل و نام نهاد آنرا بر طرز سوره قرآن گذشت روزی بطیبی که میخواند در مکتب این آیه را وقیل یا ارض ابلعی ماءک الآیه پس باز آمد بخانه محو کرد انچه نوشته بود

اکمال الصداق گر اگر برابری کرده شوند آن یتیمان در کامل ساختن مہرہاے آنها و استفتی الناس رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعد پستر طلب فتوا کردند مردم پیغمبر خدا را بعد از آن ویسئلونک فی النساء پس فرود فرستاد خدا این آیت را و طلب فتوے میکنند ترا در حق زنان فذکر الحدیث پس ذکر کرد باقی حدیث را که متضمن این آیت است

باب اذا غصب جارية فزعم انها ماتت وقتی که غصب کرد و بناحق گرفت داهی را پس گفت بدروغ که تحقیق وی مرده ست فقضی بقيمة الجارية الميتة پس حکم کرد حاکم بقیمت داهی که مرده ست ثم وجدها صاحبها فهی له ويرد القيمة پستر یافت آن داه را مالکش پس آن داه مرصاحب او راست و رد میکند قیمت را بغاصب ولا تكون القيمة ثمنا ونمی باشد قیمت زربهاے آن از انکه عقد بیع نبوده تا این قیمت را ثمن نام کنند بلکه این قیمت از جهت گفتن غاصب ست که هالک شده ست و این از جهت ضمانیت ست و هرگاه که زائل شد لازم میشود رجوع باصل واگر موجب قیمت میبود در قیمت خود تفاوت میشود بکمی و زیادتی بحسب مدت عمر مثلا در وقت غصب خورد سال بود و در موقت حکم قیمت دیگر خواهد بود و نیز در قیمت بحسب رواج وقت و کساد روزگار تفاوتے فاحش میباشد در کمی و زیادتی وقال بعض الناس الجارية للغاصب لاخذه القيمة وگفته ست بعضے مردم که جاریه مر غاصب راست از انکه گرفته ست مالک او قیمت آنرا و در قبض خود در آورده وفی هذا احتيال لمن اشتهی جارية رجل لا يبيعها و درین صورت حیله است مرکسے را که میل و تمام خواهش دارد داه مردیرا که نمیفروشد آنرا فغصبها واعتل بانها ماتت حتی یاخذ ربها قیمتها پس غصب کرده آن جاریه را و حیله کرد بانکه آن جاریه مرده ست تا بگیرد صاحب آن قیمت آنرا فیطیب للغاصب جارية غيره پس حلال میشود مر غاصب را جاریه غیر خود و شک نیست که این احتیال بانکه مرده است عذر و جبر ست در حق برادر مسلمان وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم اموالكم عليكم حرام و فرموده ست پیغمبر خدا اموال شما یعنی مالهاکه در دست شماست حرام ست بر شما حرامست ما دامیکه وجه اباحت ندارد ولكل غادر لواء يوم القيامة و هر عذر کننده را لوای است در روز قیامت

حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن عبد الله بن دینار عن عبد الله ابن عمر رضی الله تعالی عنهما عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لكل غادر لواء يوم القيامة يعرف به فرمود هر عذر کننده را لوائی است روز قیامت که شناخته میشود بآن که غادر ست

باب حدثنا محمد بن کثیر عن سفیان عن هشام عن عروة عن زينب بنت ام سلمة عن ام سلمة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال انما انا بشر وانكم تختصمون فرمود نیستم من مگر بشری و بتحقیق شما خصومت و نزاع میکنید ولعل بعضكم ان يكون الحن بحجته من بعض و نزدیکست که بعضے از شما اینکه باشد دریابنده تر بحجت خود از بعضے دیگر لعل اینجا بمعنی عسی ست الحن ماخوذ ست از لحن بکسر حاء مهمله اذا فطن لحجته وانتبه لها وقتی که دریابد مرحجت خود را و آگاه کند مر آنرا فاقضی له علی نحو ما اسمع پس حکم میکنم مر او را مانند چیزیکه می شنوم فمن قضيت له من حق اخيه شيئا فلا ياخذ پس کسیکه حکم کردم مر آنرا از حق برادر او چیزی را پس نگیرد فانما اقطع له قطعة من النار پس قطع میکنم مر او را مگر پاره از آتش دوزخ حاصل آنکه قاضی حکم نمیکند مگر بظاهر و حکم او حلال و حرام نمیکند

باب فی النکاح در بیان احکامی که متعلق ست بنکاح **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا هشام قال حدثنا یحیی بن ابی کثیر عن ابی سلمة عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا تنكح البكر حتى تستاذن فرمود نکاح کرده نمیشود زن بکر تا آنکه طلب اذن

بسیر دانیها را اگرچه نرسیده است نزد غیر ایشان باین رتبه بجهت عدم عنایت ایشان بدان و بسیاری از علامات اند که ظاهر شد پیش از بعثت بل پیش از ولادت جمع کرده اند آنرا حاکم در اکلیل و ابو سعید نیشاپوری در شرف المصطفی و ابو نعیم و بیهقی در دلائل النبوت و درین صحیح نیز بعضی از ان پیش و پس آمده و مختار که پیش از بعثت باشد آنرا ارهاص خوانند و باب معقود برای خوارق بعد از بعثت ست و از انچه ظاهر شد از علامات نزد ولادت و بعد از ان چیزیست که آورده است اخراطرانی از عثمان بن ابی العاص ثقفی از مادرش که حاضر شد آمنه مادر آن حضرت را و چون رسید او را درد زه گفت پس گشتم که می نگریستم بسوے ستارگان که نزدیک میشدند تا آنکه میگفتم که میافتند این ستارگان بر من و چون زائید برآمد از آمنه نوری که روشن گشت بسبب آن خانه و سرای و شاهد آنست آنچه روایت کرده احمد از عرباض بن ساریه و تصحیح کرده آنرا ابن حبان و حاکم که دید مادر آن حضرت وقتیکه وضع حمل کرد نوری که روشن شد برای آن کوشکهای شام و در بعضی روایات روشن شد برای وی قصرهای از زمین شام و در روایت کرده مسلم از انس که آمد آنحضرت را جبرئیل در حالیکه بازی میکرد آن سرور با کودکان پس گرفت او را و بر زمین انداخت پس چاک کرد از دل وی و برآورد از آن خونی بسته را و گفت این نصیب شیطان است از تو پس شست قلب شریف را در طشتے از طلا با آب زمزم پستر فراهم آورد دل را پس باز بجا آنرا بجاے آن الحدیث و دیگر امثال آن بسیار اند که نیز ذکر کرده اند آنرا اهل سیر و تفصیل ابقه تتبع و انجام میکے از ان بطریق انموذج و مثال بتقریب شرح احادیث علامات مذکوره فی الکتاب ذکر یافت **حدثنا** ابو الولید قال حدثنا سلم الفتح سین مهمله و سکون لام بن زریر بفتح زای معجمه و کسر رای مهمله و سکون قال سمعت رجاء قال حدثنا عمران بن حصین بتصغیر الهم

کرده میشود و لا الثیب حتی تستامر و نکاح کرده نمیشود زنی که ببر رسیده و تا آنکه طلب امر کرده شود از وی فقیل یا رسول الله
کیف اذنها پس گفته شد ای رسول خدا چگونه میباشد اذن او با آنکه شرم کند زن دوشیزه بکر قال اذا سکتت
فرمود وقتیکه خاموش شد بعد از طلب اذن همین خاموشی اذن است و قال بعض الناس ان لم تستاذن البکر و لم
تزوج گفته است بعضے مردم اگر طلب کرده نشد اذن زن بکر و زوجه کرده نشد فاحتال رجل فاقام شاهدی زور
پس حیله کرد مردی پس آورد دو گواه دروغ انه تزوجها برضاها فاثبت القاضی نکاحها والزوج یعلم ان الشهادة
باطل پس درست کرد قاضی نکاح او را و مرد میداند که این شهادت باطل است فلا باس ان یطاها و هو تزویج صحیح
پس باک نیست از اینکه وطی کند او را و این تزویج صحیح است از آنکه حکم قاضی نافذ است در ظاهر و باطن حدثنا علی
بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا یحیی بن سعید عن القاسم ان امراة من ولد جعفر تخوفت
ان یزوجها ولیها و هی کارهة مرویست از قاسم بن محمد بن ابی بکر که زنی از اولاد جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنه
ترسیده اینکه نکاح کند او را ولی او و حال آنکه وی ناخوش بود از این نکاح فارسلت الی شیخین من الانصار
عبد الرحمن و مجمع ابنی جاریة پس فرستاد کسے را بسوی دو مرد پیر از قوم انصار عبد الرحمن و مجمع پسران جاریه
قالا فلا تخشین گفتند هر دو مترس فان خنساء بنت خذام انکحها ابوها و هی کارهة بتحقیق خنساء دختر خذام
نکاح کرد او را پدر او و حال آنکه وے کاره بود از این نکاح پدر فرد النبی صلی الله علیه و آله و سلم ذلک پس رد کرد
پیغمبر خدا آن نکاح را قال سفیان و اما عبد الرحمن فسمعته یقول عن ابیه ان خنساء یعنی گفت سفیان شنیدم
یحیی را میگفت در روایت خود از قاسم که عبد الرحمن روایت کرده از پدر خود این قضیه خنساء را حدثنا ابو نعیم
قال حدثنا شیبان عن یحیی عن ابی سلمة عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه و سلم مرویست از ابی هریره که گفت فرمود پیغمبر خدا لا تنکح الایم حتی تستامر و لا تنکح البکر حتی تستاذن نکاح
کرده نمیشود زن بی شوهر تا طلب امر کرده شود از وی و نکاح کرده نمیشود بکر تا طلب اذن کرده شود از وی ایم بفتح
همزه و شدت تحتیه مکسوره زنی که شوهر ندارد بکر باشد یا ثیب و مراد اینجا ثیب است از جهت مقابله آن ببکر در ثیب طلب
امر فرموده و در بکر طلب اذن و همین وجه درین تخصیص ظاهر میشود قالوا کیف اذنها قال ان تسکت گفتند چگونه
حاصل میشود اذن بکر فرمود اینکه خاموش شود و قال بعض الناس ان احتال انسان بشاهدی زور علی تزویج
امراة ثیب بامرها فاثبت القاضی نکاحها ایاه والزوج یعلم انه لم یتزوجها قط اگر حیله کرد مردی بدو گواه
دروغ بر تزویج زنی بی شوهر که تزویج کرده بامر این زن پس ثابت کرد قاضی نکاح آن زن او را و زوج میداند که تحقیق
آن مرد نکاح نکرده است هرگز فانه یسعه هذا النکاح و لا باس بالمقام له معها پس تحقیق گنجایش دارد او را
این نکاح و باک ندارد در یکجا بودن او با آن زن گفته اند که همین دعوی او و قبول ناکردن زن و حکم قاضی بجای ایجاب
و قبول است حدثنا ابو عاصم عن ابن جریج عن ابن ابی ملیکة عن ذکوان عن عائشة رضی الله
تعالی عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم البکر تستاذن قلت ان البکر تستحیی گفت
عائشه فرمود رسول خدا از زن بکر طلب کرده میشود اذن گفتم بتحقیق بکر شرم میدارد که بگوید بزبان خود قال اذنها صماتها
فرمود اذن کر همین خموشی اوست و قال بعض الناس ان هوی رجل جاریة یتیمة او بکرا الخ قصد کرد و خواست

ابو بکر صدیق رضی الله عنه و کان لا یوقظ
رسول الله و بود که بیدار کرده نمیشد پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم من منامه حتی یستیقظ
از خواب وی تا آنکه خود بیدار میشد زیرا چه
بسا بود که وحی کرده میشد در خواب فاستیقظ
عمر پس بیدار شد عمر رضی الله عنه فقعد ابو بکر
عند راسه فجعل یکبر و یرفع صوته حتی استیقظ النبی
پس نشست ابو بکر نزد سر آن حضرت پس گشت
عمر که تکبیر میگفت و بلند میکرد آواز خود را بتکبیر
تا آنکه بیدار شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم فنزل
و صلی بنا الغداة پس فرود آمد آن حضرت هم
از آنکه روانه شد از آن جا و نماز گذارد با
ما و را و اعتزل رجل من القوم لم یصل
معنا پس گوشه گرفت مردی از قوم که نماز
نگذارد با ما فلما انصرف قال یا فلان
برگشت آن حضرت از نماز فرمود ای فلان کیا
کرد انام آن مرد که از خاطر رفته بود ما یمنعک
ان تصلی معنا چه چیز باز میدارد ترا اینکه نماز گذاری
با ما قال اصابتنی جنابة گفت رسید مرا
حاجت غسل و آب نمییابم فامره ان یتیمم بالصعید
پس امر فرمود آن مرد را که قصد خاک کند و تیمم
نماید ثم صلی پس نماز گذارد آن مرد و جعلنی رسول الله
صلی الله علیه و سلم فی رکوب بین یدیه
و گردانید مرا آنحضرت در جمعی سواران که پیش رو
بودند رکوب بفتح را جمع راکب است و بفتح را
چیزی که سواری کرده شود بر آن وقد عطشنا
عطشا شدیدا بتحقیق تشنه شدیم با تشنگی سخت
فبینما نحن نسیر ثم رسول الله پس در اثناء
آنکه ما میرفتیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
اذا نحن بامراة سادلة رجلیها بین مزادتین
ناگاه ما در خوردیم بزنی که فرو هشته است
هر دو پای خود را میان دو مشک کلان مزاده بفتح
میم و تخفیف زای در اصل بمعنی توشه دان و
بر بار دیگر که در وی آب آرند نیز اطلاق میکنند
و آن در بیدر می باشد و گاهی چرم سوم در وے
نهاده میشود تا فراخ شود کذا فی القاموس فطلبنا
الماء پس گفتیم با مر زن را کجاست
آب فقالت انه لا ماء پس گفت آن زن تحقیق
نیست آب ایستکینست... سرزمین فقلنا کم بین
اهلک و بین الماء پس گفتیم چه قدر مسافت است

نمود مردی دختری یتیم را با کره را فابت فاحتال فجاء بشاهدی زور علی انه تزوجها پس ابا کرد آن دختر پس حیله کرد پس آورد دو شاهد زور را بر اینکه تزوج کرده او را فادرکت فرهبت الیتیمة پس بالغ شد آن دختر پس راضی شد فی نیم فقبل القاضی شهادة الزور والزوج یعلم بطلان ذلک حل له الوطی **باب** ما یکره من احتیال المرأة مع الزوج والضرائر در بیان چیزیکه مکروه است از حیله کردن زن با شوهر و با ضرائر جمع ضره است وما نزل علی النبی صلی الله علیه واله وسلم فی ذلک و بیان انچه نازل شده بر پیغمبر خدا درین باب **حدثنا** عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحب الحلواء ویحب العسل گفت عائشه بود رسول خدا دوست میداشت حلوا را و دوست میداشت شهد را حلوا شیرینی که از آرد میزند وکان اذا صلی العصر اجاز علی نسائه وبود وقتیکه گذاردی نماز عصر گذشتی بر زنان فیدنو منهن پس نزدیک بودی از زنان و صحبتی میداشت فدخل علی حفصة فاحتبس عندها اکثر مما کان یحتبس پس درآمد بر حفصه پس درماند نزد او بیشتر از انچه درمیماند فسالت عن ذلک فقیل لی اهدت امرأة من قومها عکة عسل پس پرسیدم من از این درنگ آنحضرت نزد حفصه پس گفته شد مرا که هدیه آورده زنی از قوم حفصه ظرف شهد فسقت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم منه شربة پس نوشاند رسول خدا را ازان شهد شربتی فقلت اما والله لنحتالن له پس گفتم آگاه باش البته حیله سکنیم مر آنحضرت را فذکرت ذلک لسودة وقلت اذا دخل علیک فانه سیدنو منک پس ذکر کردم آنرا برای سوده وگفتم وقتیکه درآید آنحضرت بر تو پس تحقیق آنحضرت سرانجام است که نزدیک می آید از تو فقولی له یا رسول الله اکلت مغافیر پس بگو مر آنحضرت را ای رسول خدا آیا خورده مغافیر جمع مغفور است بضم میم وسکون معجمه وفا در اصمعی است مانند عسل که بوی ناخوش دارد فانه سیقول لا پس تحقیق آنحضرت میگوید نے فقولی له ما هذه الریح پس بگو چیست این بوے ناخوش وکان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یشتد علیه ان توجد منه الریح و بود بر رسول خدا سخت دشوار بود بر وے اینکه یافته میشد ازوی بوی ناخوش فانه سیقول سقتنی حفصة شربة عسل پس تحقیق میگوید نوشانیده مرا حفصه یکسو خوراک شهد فقولی له جرست نحله العرفط پس بگو آنحضرت را خورده است مگس شهد عرفط را عرفط بضم عین مهمله وسکون راء وبضم فاء وطاء مهمله نام درختی است خبیث الثمر بدمیوه اگر گوئی چگونه روا است این دروغ از ازواج آنحضرت گوئیم این بعض از مقتضیات طبائع زنان است و عفو است از زنان که بی اختیار غیرت دارند و تحقیق این کلام در باب طلاق گذشته است وساقول ذلک و سرانجام است که میگویم آنرا وقولیه انت یا صفیة و بگو تو این را اے صفیه فلما دخل علی سودة قالت تقول سودة پس هرگاه درآمد بر سوده گفت عائشه که گوید سوده والذی لا اله الا هو سوگند کسے که نیست خدائے سزاوار پرستش مگر وے تعالی وتقدس لقد کدت ان اباذیه بالذی قلت لی وانه لعلی الباب فرقا منک فلما دنا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قلت یا رسول الله اکلت مغافیر قال لا قلت فما هذه الریح قال سقتنی حفصة شربة عسل قالت جرست نحله العرفط فلما دخل علی قلت له مثل ذلک ودخل علی صفیة فقالت له مثل ذلک فلما دخل علی حفصة قالت له یا رسول الله الا اسقیک منه قال لا حاجة لی به قالت تقول سودة سبحان الله لقد حرمناه قالت قلت لها اسکتی **باب** ما یکره من الاحتیال فی الفرار من الطاعون

كتاب الانبياء

جز آنکه وی کلام کرد آنحضرت را که تحقیق زن خود خدا وند مجان است والمنال وا بدیدم آنها مرده فلو یعود احدهما پس امر کرد دخترشی نزدیک کردن آنشدن دو مشک شبه بالعزلاوین پس سر دو آن مر دیه و دادن آمد دو مشک برای تبرک ودیع ریختن عزلاوین تثنیه عزلا است بفتح عین مهمله وسکون زاے و مد بمعنی دهن پایین مزاده ودر روایت مستملی العزلاوین است فشربنا عطاشا اربعین رجلا حتی روینا بفتح را وکسر واو پس آشامیدیم ما تشنگان چهل مرد تا آنکه سیر شدیم فملانا کل قربة معنا واداوة پس ازان پر کردیم ما هر مشکی را که با ما بود و آوندچه می خورد کردیم یعنے هر ظرف که با ما بود اداوه بالکسر آب دستان که آنرا مطهره نیز گویند غیر انه لم نسق بعیرا جز آنکه آب ندادیم شتر را وهی تکاد تنبض بفتح فوقیه وکسر موحده بعدازان ضاد معجمه مشدده من الملا بکسر میم وسکون لام بعد ازان همزه و مال که مزاده نزدیک بود که جاری گردد از پری بعد از صرف اینقدر آب ودر بعض روایات تنقض بنون ومعجمه ودر روایت ابی ذر از کشمیهنی تنضب بسکون نون وفتح مهمله بعد ازان موحده همرد بمعنی مذکور ودر لمعنی تنضر بسکون نون وفتح معجمه وتشدید را یعنی نزدیک بود که جاری یاره گردد ثم قال پس فرمود هاتوا ما عندکم بیارید چیزیکه نزد شما است از طعام فجمع لها من الکسر پکار نتح سین جمع کسره والتمر پس فراهم کرده آن حضرت برای آن زن پاره های نان شکسته وخرما حتی اتت اهلها از آنکه آمد نزد اهل خود را قالت لقیت اسحر الناس او هو نبی کما زعموا گفت زن ملاقات کردم ساحر ترین مردم را یا وی پیغمبر است چنانچه میگویند

دربیان آنچه کروه داشته میشود از حیله کردن در گریختن از طاعون وآن بیماریست که تب میکند وعرضی برمی آید از بدن مانند غول لیکو ینکه از نیزه زدن جنی برآید والله اعلم حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن عبد الله بن عامر بن ربیعة ان عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه خرج الی الشام عمر بن الخطاب برآمد برای فتح بلاد شام فلما جاء سرغ بلغه ان الوباء وقع بالشام پس هرگاه آمد عمر بقریه سرغ رسید اورا که وبا واقع شده است بشام و وبا نام است بمعنی مرگ عام خواه از طاعون باشد یا غیر آن بفتحه و بالمقابل نماد و اند سرغ بفتح سین مهمله وسکون را وغین معجمه نام قریه در طرف شام که از جانب حجاز است فاخبره عبد الرحمن بن عوف ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال اذا سمعتم بارض فلا تقدموا علیه پس خبر کرد عمر را عبد الرحمن بن عوف که رسول خدا گفت چون بشنوید بزمینی پس قدوم مکنید بر آن واذا وقع بارض وانتم بها فلا تخرجوا فرارا منه پس بیرون نشوید از جهة گریختن از آن یعنی گریختن ضروری برآید مکروه نیست فرجع عمر من سرغ پس گشت عمر از سرغ وعن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عمر انما انصرف من حدیث عبد الرحمن یعنی این حدیث را تنها عبد الرحمن روایت کرده و عمر بر قول او عمل کرده است پس عمل بر قول یک ثقه رواست گفته اند که منع کردن آنحضرت از در آمدن بزمین طاعون از ترس موت نیست بلکه از ترس افتادن مردم در فتنه و در شرک خفی است تا نگویند که موجب مرگ همین طاعون شده و پوشیده نماند که این ملاحظه شرک در اقامت بزمین طاعون نیز میرود حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عامر بن سعد بن ابی وقاص انه سمع اسامة بن زید یحدث سعدا ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ذكر الوجع تحقیق رسول خدا ذکر کرده وجع را یعنی موت طاعون را فقال رجز او عذاب عذب به بعض الامم رجز بکسر را وسکون جیم وزای بمعنی عذاب است فرمود که طاعون عذابیست که عذاب کرده شد به برخی امتها ثم بقی منه بقیة فتذهب المرة وتاتی الاخری پس میرود یکباری ومی آید بار دیگر فمن سمع بارض فلا یقدمن علیه ومن کان بارض وقع بها فلا یخرج فرارا منه درین هر دو حدیث حیله در گریختن مذکور نیست تا موافق ترجمه باب شود مگر آنکه گفته شود که فهم میشود از قول فرارا منه که آنچه بمعنی سازد برای برآمدن از آنجا همین است حیله فرار **باب** فی الهبة والشفعة دربیان حیله کردن در هبه و شفعه وقال بعض الناس ان وهب هبة الف درهم او اکثر و گفته است بعضی مردم اگر هبه کرد مرد هزار درم یا زیاده بر آن حتی مكث عنده سنین تا آنکه درنگ کرد نزد موهوب له چند سال واحتال فی ذلک ثم رجع الواهب فیها وحیله کرد درین هبه پس رجوع کرد واهب در آن بیان حیله است فلا زكوة علی واحد منهما پس نیست زکوة بر هر یکی از این دو یا بر واهب از آنکه از ملک او درین مدة برآمده بود یا موهوب له چون محل رجوع است در ملک او متمکن نبوده است قال ابو عبد الله فخالف الرسول صلی الله علیه واله وسلم گفت مولف پس مخالفت کرد این واهب درین رجوع فرموده رسول خدا را که در حدیث مذکور فرموده العائد فی هبته کالكلب الحدیث فی الهبة واسقط الزكوة در هبه که تضمن است مرشی را از رجوع کردن در آن و ساقط کرده است زکوة را که واجب است قطعا کرمانی نقل کرده است از مذهب شافعی که روا نیست رجوع در هبه فرزند والد را از آنکه مقرر شده که آنحضرت فرموده که ولد و مال او مر والد راست و شافعی زکوة را در مدت مکث واجب کرده است حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن ایوب السختیانی عن عكرمة عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال قال النبی صلی الله علیه

لانس کم کنتم قال قتادة گفتم مر انس را چه قدر بودید شما قال ثلثمائة گفت سیصد یا نزدیک او زهاء ثلثمائة مقدار سیصد کس نزدیک راویست حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالك انه قال رأیت رسول الله گفت انس دیدم پیغمبر را صلی الله علیه واله وسلم وحانت صلوة العصر در حالیکه آمد وقت نماز عصر فالتمس الناس الوضوء فلم یجدوه پس جستند مردم آب وضو را پس نیافتند آن را فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم بوضوء پس آورده شد آنحضرت آب وضو در آوندی فوضع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی ذلك الاناء یده پس نهاد آن حضرت در آن آوند دست مبارک خود را فامر الناس ان یتوضؤا منه پس امر کرد مردم را که وضو کنند از آن آوند فرأیت الماء ینبع من تحت اصابعه پس دیدم آب را که بیرون می آمد از زیر انگشتان وی فتوضأ الناس پس وضو کردند مردم حتی توضؤا من عند آخرهم تا آنکه وضو کردند تا آخر ایشان حدثنا عبد الرحمن بن المبارك قال حدثنا حزم قال سمعت الحسن قال حدثنا انس بن مالك قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم فی بعض مخارجه ومعه ناس من اصحابه بیرون آمد آن حضرت در بعضی جاهای بیرون آمدن یعنی در بعضی اسفار خود وحال آنکه با حضرت جمعی مردم بودند از یاران وی فانطلقوا یسیرون پس روانه شدند یعنی میرفتند فحضرت الصلوة فلم یجدوا ما یتوضؤن پس حاضر شد وقت نماز و نیافتند آب را که وضو کنند فانطلق رجل من القوم فجاء بقدح من ماء یسیر پس رفت مردی از آن گروه پس آورد قدحی از آب اندک فاخذه النبی صلی الله علیه وسلم فتوضأ پس گرفت آنرا آن حضرت پس وضو کرد ثم مد اصابعه الاربع علی القدح پس دراز کرد و نهاد مجموعه چهار انگشت خود را بر آن قدح برای تبریک و در بعضی نسخ فی القدح ثم قال قوموا فتوضؤا پس فرمود برخیزید و وضو کنید فتوضأ القوم حتی بلغوا فیما یریدون من الوضوء پس وضو کردند تمام قوم تا آنکه رسیدند در آنچه میخواستند از وضو وکانوا سبعین او نحوه

وآله وسلم العائد فی هبته كالكلب يعود فی قيئه رجوع كننده در هبه خود مانند سگ است كه عود ميكند در قی خود عادت سگ است كه قی كرده خود را ميخورد ولیس لنا مثل السوء نيست ما را مثل بد كه تبيين آن كنيم مگر همين كه تشبيه بسگ كريم حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام بن يوسف قال اخبرنا معمر عن الزهری عن ابی سلمة عن جابر بن عبد الله قال انما جعل النبی صلی الله عليه وآله وسلم الشفعة فی كل ما لم يقسم گردانيده است پيغمبر خدا شفعه را مگر در هر چه قسمت كرده نشود وبقسمت ضائع ميگردد چنانكه حمام وآسيا وآب فاذا وقعت الحدود وصرفت الطرق فلا شفعة پس وقتی كه واقع شد حدها وگردانيده شد راهها پس شفعه نيست در آن وقال بعض الناس وگفت بعضی مردم الشفعة للجوار شفعه مر همسايه راست پس تعمد الی ما شدده فابطله پس قصد كرد بسوی چيزيكه درست كرده آنرا پس باطل كرده آنرا وقال ان اشتری دارا فخاف ان يأخذ الجار بالشفعة وگفت وقتيكه خريد خانه را يعنی اراده خريداری تمام او كرد پس ترسيد اين را كه اخذ ميكند همسايه بشفعه فاشتری سهما من مائة سهم پس خريد يك سهم را از صد سهم ثم اشتری الباقی كان للجار الشفعة فی السهم الاول ولا شفعة له فی باقی الدار باشد همسايه را شفعه در سهم اول ونيست شفعه مر او را در باقی دار وله ان يحتال فی ذلك ومر او را ميرسد اينكه حيله كند در گرفتن آن حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفيان عن ابراهيم بن ميسرة قال سمعت عمرو بن الشريد قال جاء المسور بن مخرمة فوضع يده علی منكبی فانطلقت معه الی سعد گفت آمد مسور بن مخرمه پس نهاد دو دست خود را بر دوش من پس رفتم با وی بسوی سعد فقال ابو رافع للمسور الا تأمر هذا ان يشتری منی بيتی الذی فی داری پس گفت ابو رافع مر مسور را آيا امر نميكنی سعد را اينكه بخرد از من خانه را كه در سرای منست كرمانی گفته استدلال كرده اند ازين حديث كه در امر علو استعلا شرط نبوده است فقال لا ازيده علی اربعمائة اما مقطعة واما منجمة پس گفت سعد نميخرم زياده نميكنم بهای آن بر چهار صد درهم يكباره نگيرد يا در چند وقت منجمه بنون مفتوح وجيم مشدده مفتوحه مشتق است از نجم بمعنی وقت كه تعيين كنند برای كاری قال اعطيت خمسمائة نقدا گفت ابو رافع داده شده ام قيمت آن پانصد درهم نقد فمنعته پس باز دادم آنرا ولولا انی سمعت النبی صلی الله عليه وآله وسلم يقول الجار احق بصقبه ما بعتكه واگر نمی شنيدم از پيغمبر خدا كه ميفرمود همسايه احق است بخريدن نميفروختم بتو اين خانه را قال ما اعطيتكه يا گفته است اين كلمه را بجای ما بعتكه شك كرده است راوی سقب بفتح سين مهمله يا صاد وفتح قاف وسكون آن وبموحده بمعنی قرب است ظاهر حديث اينست كه شفعه همين جار را مياشد واين خلاف مذهب حنفيه است ميگوئيم كه معنی آنست كه احق بودن جار نسبت بديگران بجهت قرب او است وميتوان گفت كه معنی اين است كه همسايه احق است كه رعايت او كرده شود قلت لسفيان ان معمرا لم يقل هكذا اين مقوله علی بن مدينی است كه شيخ مولف است درين اسناد ميگويد گفتم مر سفيان را كه معمر از زهری روايت كرده گفته است اينچنين يعنی نگفته است كه الجار احق بلكه گفته است الشفعة يعنی گفت بزيادة لفظ شفعه وانچه اينجا واقع شده احق بسقبه از تصرف كاتب است قال لكنه قال لی هكذا گفت سفيان لیكن گفته است مرا اينچنين كه گفتم وقال بعض الناس اذا اراد ان يبيع الشفعة وقتی كه كسی خواهد كه بفروشد شفعه را فله ان يحتال حتی يبطل الشفعة پس ميرسد او را اينكه حيله كند تا آنكه باطل كند حق شفعه را

از سنگ كه در آن آب بود فوضع كفه پس نهاد آنحضرت دست خود را فصغر المخضب ان يبسط فيه كفه پس خورد وتنگ شد تغار از اينكه بگشايد آنحضرت در آن دست خود را فضم اصابعه فوضعها فی المخضب پس فراهم كرد آنحضرت انگشتان خود را پس نهاد انگشتان را در تغار وتنگی مخضب از بسط كف دلالت دارد بر آنكه مراد بآن قدح است چنانچه در حديث سابق مذكور است فتوضأ القوم كلهم جميعا پس وضو كردند تمام همراهيان يكجا از آن آب قلت كم كانوا حميد گويد گفتم چه قدر بودند ايشان قالوا گفتند ما مردان ثمانون من جالا هشتاد مرد بدانكه حديث انس در نبع آب از اصابع شريف در اينجا مذكور بچهار طريق است قتاده واسحق وحسن بصری وحميد طويل وظاهر آنست كه آن دو قصه اند يا يك قصه در دو مواطن چه اول در مدينه بود ودر وضو كنندگان سيصد كس وثانی در سفر بود وعدد هفتاد كس ورابع اگرچه در حضر بود وليكن در عدد مخالف است روايت اولی را وثانی محتمل است سفر وحضر وعدد را پس ظاهر اتحاد است با يكی از دو صور ودر طهارت انطلاق ثابت هم انما نتوضأ فبلغنا ودعا بالاناء من ماء فاتی بقدح رحراح فيه ماء تا آنكه گفت فحزرت من توضأ ما بين السبعين الی الثمانين پس ذكر سفر وحضر ظاهر است اتحاد آنست با روايت حسن در هنگام سفر واز غير حديث انس نيز بيايد كه نبع آب از اصابع شريف در مواطن ديگر نيز شده تا آنكه عياض گفته روايت كرده اند اين قصه را ثقات از عدد كثير از جم غفير از كافه ومتصل است بصحابه وبود آن در مواطن باجتماع بسيارے از ايشان در محافل ومجامع لشكرها وروايت كرده نشده از هيچ يكی از ايشان انكار بر راوی آن پس اين نوع ملحق است بقطعی باشد از معجزات آن حضرت وعاصل آنست كه چون می بود هر قصه از آن در محفل ومجمع وروشن بود امر آن بر حاضران وبا ز نقل كردند آنرا هر كه بود از انها بجماعت مردم جانب انس نقل كرده بمجرد كسی باقتضاء عموم باعث نقل از بودن آن معجزه ايشان

عن عقيل عن ابن شهاب وحدثني عبد الله بن محمد قال حدثنا عبد الرزاق اخبرنا معمر قال الزهري فاخبرني عروة عن عائشة انها قالت اول ما بدئ به رسول الله صلى الله عليه واله وسلم من الوحي الرؤيا الصادقة

خواب بود مطابق واقع قوله في النوم براى تاكيد ست وگر نه رؤيا بهانست كه در خواب مياشد فكان لا يرى رؤيا

الا جاءت مثل فلق الصبح پس بود آنحضرت نميديد امرى در خواب مگر آمدى مانند سفيدى صبح در ظهور

وراستى فكان ياتى حراء پس بود مى آمد در جبل حراء كه نزديك شهر مكه است وازانجا كعبه نمايانست فيتحنث

پس عبادت ميكرد دران وهو التعبد تفسير تحنث است كه در ضمن تحنث مذكورست وا منقول از اويست

آنحضرت كه درانجا ميكرد اقوال متعدده آمده وراين حديث در اول كتاب گذشته واين اقوال همه مذكور شده است

الليالي ذوات العدد شبها چند شبها مفعول تحنث است ويتزود لذلك وزاد ميگرفت براين چند شب ثم يرجع

الى خديجة فتزوده لمثلها پس رجوع ميكرد بسوى خديجه كبرى پس زاد ميداد خديجه براين چند شب كه درين

حتى فجئه الحق وهو في غار حراء تا آنكه ناگاه وكيبارگى آمد وحى درحالى كه آنحضرت در غار بود حرا مشرف

فجاءه الملك فيه پس آمد نزد آنحضرت فرشته كه جبرئيل است وآورد قرآن كه اوائل سوره اقرا است فقال اقرا

پس گفت جبرئيل بخوان فقال له النبي صلى الله عليه واله وسلم پس گفت مر او را پيغمبر خدا فقلت ما انا

بقارئ پس گفتم نيستم من خواننده يعنى خواندن نورزيده ام نمى دانم كه از عهده آن مى برآيم فاخذني فغطني پس

گرفت مرا تنگ گرفت در بغل حتى بلغ مني الجهد تا آنكه رسيد از من طاقت با آخر ثم ارسلني فقال اقرا فقلت

ما انا بقارئ فاخذني فغطني الثانية پس گرفت مرا دويم بار وتنگ گرفت در بغل حتى بلغ مني الجهد تا آنكه

رسيد از من طاقت با آخر ثم ارسلني فقال اقرا پس گذاشت مرا پس گفت بخوان فقلت ما انا بقارئ فاخذني

فغطني الثالثة ثم ارسلني فقال اقرا باسم ربك الذي خلق حتى بلغ ما لم يعلم فرجع

پس رجوع كرد بخانه با آن آيات درحالى كه ميلرزيد گوشت اركه ميان گردن ودوش است حتى دخل على خديجة

فقال زملوني زملوني تا آنكه درآمد بر خديجه پس گفت بپيچيد مرا در جامه بپيچيد مرا فزملوه حتى ذهب عنه الروع

پس پيچيدند تا آنكه رفت از آنحضرت ترسى كه از نزول وحى ومقال جبرئيل دريافته بود فقال يا خديجة ما لي پس فرمود

اى خديجه ببين كه چه حال است مرا واخبرها الخبر وقال قد خشيت على نفسي وخبر داد او را چيزے كه گذشته بود

بتحقيق ترسيدم بر خود كه چه واقع خواهد شد مرضى يا عارضى جنى است بهتر آنكه گويم ترس آنحضرت ازان بود كه چگونه تحمل

كنم كه از وحى وبار نبوت پيش مى آيد خواهم كرد ودر نفاست انمى سخن نيست اگرچه بسوق كلام ازان اباى وارد

فقالت له كلا ابشر پس گفت خديجه نه چنين است بشارت پذير فوالله لا يخزيك الله ابدا بخدا سوگند رسوا نخواهد كرد

ترا خداى هرگز انك لتصل الرحم وتصدق الحديث وتحمل الكل بتحقيق تو صله رحم ميكنى وراست ميگوئى وبار

عاجز ودرمانده را وتقري الضيف وتعين على نوائب الحق ومهمانى ميكنى مهمانرا واعانت ميكنى بر حوادث حق يعنى

حوادثے كه اهل خود را پيش مى آيد وتصاحب انيفنات حميده واخلاق مرضيه هرگز رسوائى نمى كشد ثم انطلقت

به خديجة حتى اتت به ورقة بن نوفل بن اسد بن عبد العزى بن قصي وهو ابن عم خديجة اخي

ورقه عم زاده خديجه بود نه حقيقى برادر پدر خديجه است فائده دفع مجاز است در اطلاق عم وكان امرا تنصر

الانس كو كنتم گفت تو پس فرمود مرا پيغمبر خدا

را چه قدر بوده شما قال تلثين او خمسا وثلثين سالها ابو طلحة

اوذها ثلثا كفية يا سی یا سی وپنج فقلت نعم پس

را وليست پيغام فرمود بطعامى فرستاد

است فقلت نعم پس گفتم آرى فقال

رسول الله صلى الله عليه وسلم لمن معه قوموا پس فرمود

آن حضرت مر كسانيرا كه با وى بودند برخيزيد اكثر

اكثر روايات صحيحين وخبران صريح اند بآنكه ابو طلحه

دعوت كرده بود مر آن حضرت را تنها تا تشريف

فرمايد وتناول كنند نزد وى ونان اندك بود كه

كفايت كند جماعت را وحديث باب صريح است كه

فرستادن او را نزد آنحضرت بجانبى كه تشريف

داشت وديد جمع ولو فيق توانا آن باشد كه

فرستاده بود نان را تا اگر تنها يابد آنحضرت را

در گوشه بگذراند نان را واگر هجوم بيند نزد

آنحضرت منتظر ماند تا اگر خلوت يابد در فرصت طلب

دست دهد پنهان كند واگر نه دعوت عرض نمايد

وشايد ازين جهت است كه پنهان كرده فرستاده

بود خبز را ديده بود خورد را بر انس مادر وى وچون

رسيد انس بمحضر شريف وهجوم مردم ديد ايستاده

ماند تا آنكه بفراست دريافت آن حضرت كه فرستاده

است ابو طلحه نان را وليكن بنا بر بركت دسم

كفايت كند جماعت مردم ميدارد ازين اظهار

آن كرده مردم خواست كه معجزه ظاهر كند ودر حين

معجزه تشريف فرمايد تا خانه ابى طلحه را در رسيدن

ابن حضرت خاطر شريف بعد عرض كردن انس

دعوت خاصه را بود بعبارت يا اشارت يا پيش

از عرض دعوت وليكن غالب در روايات تنها

دعوت است فانطلق پس روانه شد آن حضرت

باصحاب وانطلقت بين ايديهم حتى جئت ابا

طلحة فاخبرته ودر روانه شدم من پيش ايشان تا آنكه

آمدم ابا طلحه را پس خبر كردم او را به تشريف فرمودن

آن حضرت باصحاب فقال ابو طلحة يا ام سليم

قد جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس

وليس عندنا ما نطعمهم پس گفت ابو طلحه اى ام

سليم بتحقيق آمد آن حضرت با مردم ودر حالى كه نيست

نزد ما چيزے كه خوراند آن مردم را فقالت الله

ورسوله اعلم پس گفت ام سليم كه از عاقلات

زنان وبرهنه كار زنان احوال شريف مطلع بود خدا

ورسول وى دانا تر است از حاجت آمدن اين جماعت

با وصف عدم دعوت ايشان گويا فهميده بود ام

سليم كه براے ظهور معجزه آمده فانطلق ابو طلحة حتى

الی اهلها و بود مردی که نصرانی شده بود در ایام جاهلیت وکان یکتب الکتاب العبری و بود که مینوشت کتاب عبری را فیکتب بالعربیة من الانجیل پس مینوشت بزبان عربیه از انجیل عبری و عبرانی یعنی ست بکسر عین مهمله یعنی ترجمه میکرد انجیل را بزبان عربی ما شاء الله ان یکتب چیزی را که خواسته بود خدا که بنویسد وکان شیخا کبیرا قد عمی و بود پیری کلان سال که بتحقیق کور شده بود و این نوشتن ظاهر است که پیش از کوری بوده باشد یا بجانب نوشتن با و اسنا د کرده اند و میگفت بدیگری که می نوشت فقالت له خدیجة ای ابن عم پس گفت مر او را خدیجه ای پسر عم اسمع من ابن اخیك بشنو از برادر زاده تو که چه میگوید آنحضرت را برادر زاده از روی تعظیم و اظهار شفقت و نیز معلوم شده که ورقه در نسب در مرتبه عبد الله پدر آنحضرت بوده است چنانکه در شرح این حدیث که در اوائل کتاب ایراد یافته گفته شده است فقال ورقة ابن اخی ماذا تری فاخبره النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت ورقه ای برادر زاده چه چیز می بینی پس خبر داد او را آنحضرت ما رای چیزی را که دیده بود فقال ورقة هذا الناموس الذی انزل علی موسی پس گفت ورقه این آن ناموس است که فرستاده شده بر موسی علیه السلام و ورقه با آنکه نصرانی شده در دین عیسی در آمده بود در نسبت انزال کرده بموسی بایستی بعیسی میکرد از جهت شهرت بموسی کرده کذا قالوا یا لیتنی فیها جذعا ای کاشکی بودمی در آن وقت جوانی قوی جذع بفتح جیم و ذال معجمه مفتوحه است الوت حیا حین یخرجك قومك کاش بودمی زنده هنگامی که اخراج میکنند ترا قوم تو فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم او مخرجی هم پس فرمود رسول خدا آیا اخراج کننده اند مرا ایشان فقال ورقة نعم لم یات رجل قط بما جئت به الا عودی پس گفت ورقه آری اخراج کننده اند نیاورده است مردی هرگز چیزی که آورده که تو آنرا مگر آنکه دشمن داشته شده است وان یدرکنی یومك انصرك نصرا موزرا اگر در یابد مرا روز رسالت تو یاری میدهم ترا یاری قوی و شدید ثم لم ینشب ورقة ان توفی پس درنگ نکرد ورقه اینکه وفات کرده شد و فتر الوحی فترة و فتور کرد وحی فتور بسیار مراد از فتور وحی گویا نیامدن احکام الهی است حتی حزن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فیما بلغنا تا آنکه اندوهگین شد پیغمبر خدا در آنچه رسیده است ما را حزنا غدا منه مرارا اندوهی که تجاوز کرده از آنحضرت چند بار کی یتردی من رؤس شواهق الجبال برای آنکه بیندازد خود را از سر بلندیهای کوهها فکلما اوفی بذروة جبل لکی یلقی نفسه منه پس وقتی که بر آمد بر بلندی کوهی برای آنکه بیندازد خود را از آن بلندی تبدی له جبرئیل فقال یا محمد انك رسول الله حقا ظاهر شد جبرئیل پس گفت ای محمد بتحقیق تو رسول خدائی ثابت دیگر شو از این که کسست کرده است وحی فیسکن لذلك جاشه و تقر نفسه فیرجع پس آرام می یافت از این جهت اضطراب او و قرار میگرفت نفس او پس رجوع میکرد آنحضرت جاش بجیم و شین معجمه یعنی نفس و اضطراب است فاذا طالت علیه فترة الوحی غدا لمثل ذلك پس وقتی دراز میشد فتور وحی آماده شدی مانند آن فاذا اوفی بذروة جبل تبدی له جبرئیل فقال له مثل ذلك قال ابن عباس گفت ابن عباس در تفسیر قول سابق که گفته جاءت مثل فلق الصبح فالق الاصباح ضوء الشمس بالنهار و ضوء القمر باللیل

باب رؤیا الصالحین

بیان خواب صالحان اهل اسلام و قوله تعالی لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق الی فتحا قریبا و در بیان این قول که بتحقیق راست کرد خدا رسول خود را خوابی را که ثابت و واقع بود که هر آئینه میدر آئید مسجد حرام را بعد

پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گفت بضم فاء و تشدید را فت یعنی ریزه ریزه کرده شده و عصره ام سلیم عکة فادمته و فشرد ام سلیم ظرف روغن را پس نان خورش گردانید آنرا عکه بضم مهمله و تشدید کاف آوندی از جلد که گرد باشد که گردانیده میشود در آن روغن غالبا ثم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما شاء الله ان یقول پس گفت در ما که در آن حضرت در آن چیزی که خواسته بود خدا که بگوید و دعا کند در بعضی روایات آمده که گفت بسم الله اللهم اعظم فیها البرکة و در روایت دیگر آمده که مسح کرد آن حضرت بان فشرده سابه خود را پستر مسح کرد قرص نان را پس دم کرد نان پس گفت بسم الله میوسته میکرد پنجه و قرص منقطع میشد تا آنکه دیدم قرص را در کاسه که سایل بود ثم قال ائذن لعشرة پستر فرمود ابا طلحه یا انس را اذن ده مرده کس را که در آیند فاذن لهم فاکلوا حتی شبعوا پس اذن داد آن مرده کس را پس خوردند تا آنکه سیر شدند ثم خرجوا پستر بیرون آمدند ثم قال ائذن لعشرة پستر فرمود اذن ده مرده دیگر را فاذن لهم فاکلوا حتی شبعوا ثم خرجوا پس اذن داد ایشان را نیز پس خوردند تا آنکه سیر شدند پس بیرون آمدند ثم قال ائذن لعشرة فاذن لهم فاکلوا حتی شبعوا ثم خرجوا ثم قال ائذن لعشرة همین قسم میفرزده ده کس را پس میخوردند و سیر شده مردی برآمدند فاکل القوم کلهم و شبعوا پس خوردند قوم همه و سیر شدند والقوم سبعون او ثمانون رجلا و قوم هفتاد مرد بودند یا هشتاد مرد بر روایتی مراد همه افراد ایشان هشتاد و چند کس و در روایتی مسلم را پستر خورد آنحضرت و اهل خانه ابی طلحه و گذاشت پس خورده را و ریاد کرده مسلم بر روایتی دیگر که فضل ماند فضله پس هدیه فرستادیم همسایه های خود را و بر روایتی دیگر مر ورا پس گرفت آنحضرت باقی را پس جمع کرد آنرا پس دعا کرد در آن برکت پس بازگشت چنانکه بود و میگویند که سبب در ده ده کس طلبیدن آن بود که ما تنگ بود دکانه که در آن طعام بود زیاده بر ده کس حلقه بر وی نمیتوانستند بست و بعضی گویند حکمت آن آن بود که چون کثیر چون نظر بر طعام قلیل افکنند حرص ایشان اکل زیاده می گردد و گمان می برند که این

از فتح که تا قول خدا فتحی را که قریب است **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال الرؤيا الحسنة من الرجل الصالح جزء من ستة واربعين جزءا من النبوة فرمود خواب نیك از مردی صالح یك جزو است از چهل و شش جزو از نبوت یعنی نسبت خوابی که از اهل صلاح و تقوی روی میدهد بمشاهده وحی که بپیغمبران آن مخصوص اند نسبت یك جزو چهل و شش جزو متنو و بیان شرافت و اعتنا بخواب اهل تقوی است و بعضی گفته اند که ایام نزول وحی بر آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم همگی بیست و سه سال بوده و ازین میان شش ماه وحی در خواب بوده و پوشیده نماند که این تحدید صریح لفظ است که رجل صالح باشد چنانکه ما بیان کردیم محذوری ندارد **باب** الرؤيا من الله یعنی خواب خوش از جانب رحمت خداست **حدثنا** احمد بن يونس قال حدثنا زهير قال حدثنا يحيى وهو ابن سعيد قال سمعت ابا سلمة قال سمعت ابا قتادة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الرؤيا من الله والحلم من الشيطان رؤيا خواب خوش که محمود باشد از جانب خداست یعنی کرامتی از جانب خداست و خواب مکروه از تصرفهای شیطان است اسناد این خواب بشیطان از جهت حضور اوست یا از آن جهت که بر طبع اوست یا از آنکه از تصرفهای اوست **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال حدثني الليث قال حدثني ابن الهاد عن عبد الله بن خباب عن ابی سعيد الخدری انه سمع النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول بتحقيق ابو سعيد خدری شنید پیغمبر خدا میفرمود اذا رأى احدكم الرؤيا يحبها وقتی که دید یکی از شما خوابی را که دوست میدارد آنرا فانما هي من الله فليحمد الله عليها پس نیست آن خواب مگر از خدا پس گو شکر و ستایش خدا کند بران وليحدث بها و گو بگوید از او و اذا رأى غير ذلك مما يكره فانما هي من الشيطان فليستعذ بالله من شرها و وقتیکه دید غیر آنچه خوش دارد پس گو پناه جوید بخدا از بدی آن ولا يذكرها لاحد فانها لا تضره و ذکر نکند مر کسی را از آنکه ممکن است که تعبیر کند بچیزی که اندوه گین کند او را و در حال او در آل پس بتحقیق آن خواب ضرر نمیکند او را **باب** الرؤيا الصالحة جزء من ستة واربعين جزءا من النبوة این حدیث که در باب سابق گذشته ترجمه این باب ساخته و مثل این درین کتاب بسیار است و معنی آن مذکور شده است **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الله بن يحيى بن ابی كثير واثنى عليه خيرا لقيته باليمامة و مسدد ستوده است پسر عبد الله بن یحیی بنیکوئی را و گفته ملاقات کرده است او را بیمامه که از بلاد جنوبی مکه و یمن است که راوی گفته که ذکر این عبد الله مقدم نشده است عن ابيه روایت کرده است این عبد الله از پدر خود که یحیی بن ابی کثیر است قال حدثنا ابو سلمة عن ابی قتادة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال الرؤيا الصالحة من الله والحلم من الشيطان الحلم بضم و سکون اللام این چنین تصحیح کرده اند فاذا حلم فليتعوذ منه وليبصق عن شماله پس وقتی که بیند خواب ناخوش شیطانی را پس گو پناه جوید بخدا از آن و گو تف اندازد جانب شمال خود فانها لا تضره پس بتحقیق آن خواب ضرر نمیکند او را وعن ابيه و روایت کرده است عبد الله از پدر خود یحیی بن ابی کثیر قال حدثنا عبد الله بن ابی قتادة عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم مثله گفت یحیی بن ابی کثیر حدیث کرد ما را عبد الله بن ابی قتاده از پدر خود قتاده از پیغمبر خدا مثل این حدیث که بالا نقل کرده گفته اند اهل علوم حدیث وقتی که روایت کند راوی حدیثی را بسندی که دارد و پیشتر ازین آن حدیث حدیثی باسناد دیگر آرد و گوید در آخر این اسناد لفظ مثله یا نحوه ...

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

خدای تعالی مر بندگان را بظاهر کریمه وما نرسل بالآيات الا تخويفا تعالی آنکه نزول آن در ابتدای اسلام بود برای تقویت ایمان که کفار غالب و کثیر بودند و مقصود اهل تحقیق و تصدیق آن بود چون اسلام غالب و قوی گشت و مسلمانان بسیار شدند و کفار مغلوب و منکوب مقصود اولی برکت و تقویت اعتقاد شد و مصنف بیدم شد بر عکس آن میدانید پس فرق در نظر مقصد اولی است و اقتصار نظر بر برکت یا تخویف و اما تضمن آیات تخویف را نسبت کفار که مغلوب و منکوب بوده اند منکر نیستند آنرا صحابه ولیکن اعتبار اغلب است و اگر تخویف در تعدد و نحو آن بنسبت عاصیان گیر قرآن نیز ضمنی و ثانوی خواهد بود نه مقصود اصلی و اولی و حیثیکه مراد از آیات بعض حوادث سماوی و ارضی باشد چون کسوف شمس و خسف و زلزله زمین مانند آن بقرینه آنچه واقع شده نزد اسمعیل از طریق ولید بن قاسم از اسرائیل در اول این حدیث شنیدم ابن مسعود را پس گفت انکم تعدون الآيات عذابا ... کنا نعد الآیات برکة یعنی برکت ... تمام حدیث در بعض نسخ در آخر این حدیث زیاده آمده قال ابو عبد الله كنا نعد الآيات بركة يعني خرق العادة في اكل الطعام والشراب ونحوها ... كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في سفر ... فقال اطلبوا فضلة من ماء پس فرمود طلب کنید باقی مانده از آب یعنی پس باقی مانده آب ... پس آوردند ظرفی را که در آن آب اندک بود فادخل يده في الاناء پس در آورد آنحضرت دست مبارک خود را در آن ظرف ثم قال حي على الطهور المبارك پس فرمود بیایید ... کنند و برکت کرده شده والبركة من الله

اگر گفته شود همان حدیث است باسناد دوم پاره وایست شعبه گفته روایست ثوری گفته روایست ابن معین گفته روایست در لفظ مثل و روایست در لفظ نحو ه حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس بن مالك عن عبادة بن الصامت عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال رؤيا المؤمن جزء من ستة واربعين جزءا من النبوة ورواه ثابت وحميد واسحق بن عبد الله وشعيب عن انس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم حدثنا يحيى بن قزعة قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن الزهري عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة رضي الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال رؤيا المؤمن جزء من ستة واربعين جزءا من النبوة ترجمه مکرر مذکور شده است حدثنا ابراهيم بن حمزة قال حدثني ابن ابي حازم والدراوردي عن يزيد عن عبد الله بن خباب عن ابي سعيد الخدري انه سمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول الرؤيا الصالحة جزء من ستة واربعين جزءا من النبوة

باب المبشرات

در بیان مبشرات یعنی رؤیای صالحه حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني سعيد بن المسيب ان ابا هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لم يبق من النبوة الا المبشرات گفت ابو هریره شنیدم رسول خدا را میفرمود باقی نمانده است از نبوت مگر خوابهای صالحه که دلالت دارد بر بشارت پیغمبری و از عالم وحی است و بهره از آن دارد قالوا وما المبشرات قال الرؤيا الصالحة

باب رؤيا يوسف

این باب در ذکر رؤیای یوسف است عليه السلام وقوله تعالى اذ قال يوسف لابيه يا ابت اني رأيت احد عشر كوكبا والشمس والقمر رأيتهم لي ساجدين و در بیان قول خدا تعالی که گفت یوسف مر پدر خود را ای پدر بتحقیق دیدم من در خواب یازده کوکب را و آفتاب و ماه را دیدم آنها را بحالی که سجده کننده اند مرا الی قوله انه ربك عليم حكيم یعنی منظور است این آیه تا این قول خدا عليم حكيم قال يا بني لا تقصص رؤياك على اخوتك گفت پدر یوسف ای پسر من مخوان این خواب خود را بر برادران خود فيكيدوا لك كيدا پس مکر کنند بر تو مکری که موجب آزار تو باشد گفتن یعقوب این را از آن رو خواهد بود که این خواب که مشعر به رفعت شان یوسف است موجب غیرت و حسد برادران خواهد شد و مبادا که از این معنی فهمیده در مقام آزار شوند چنانکه واقع شد تواند که یعقوب به تعبیر آن واقف شده باشد ان الشيطان للانسان عدو مبين بتحقیق شیطان مر آدمیان را دشمنی ظاهر است فاطر والبديع والمبتدع والبادي والخالق واحد فاطر که در آخر سوره واقع است فاطر السموات والارض و چهار کلمه دیگر که بدیع و مبتدع و بادی و خالق یکی است من البدو یعنی کلمه بدو که در قول خدا جاء بكم من البدو بمعنى البادية است بادیه مشتق است و من البدء خبر است و تواند که مقصود مولف آن باشد که فاطر السموات والارض که در معنی باب آن مذکور شده این باشد که بدیع و خالق و بانی از بدو باشد و فاطره بمعنی باریه بود

باب رؤيا ابراهيم عليه السلام

در ذکر خواب ابراهیم علیه السلام است وقوله تعالى فلما بلغ معه السعي قال يا بني اني ارى في المنام اني اذبحك الى قوله انا كذلك نجزي المحسنين و در بیان قول خدا پس هرگاه رسید ابراهیم با اسحق بمقام سعی او گفت ای پسرک من میبینم در خواب که بتحقیق ذبح میکنم ترا الی قوله انا كذلك نجزي المحسنين امور شده ام باین معنی گفت ای پدر بکن چیزیرا که امر کرده میشوی این آیت ملحوظ است تا این قول انا كذلك نجزي المحسنين وقال مجاهد اسلما سلما ما امر به گفته است مجاهد معنی اسلما سلما ما امر به یعنی تسلیم کردند و قبول نمودند چیزی را که

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

اصل آب دکثیر آن بدلیل قول شریف والبركة من الله ولیکن ظهور معجزه در امثال این امر بتکثیر آب است نه بایجاد اصل آن تا درین چه سر باشد بی توقیف در تعیین آن یافت چنانکه در این معنی موافق تکثیر طعام امر کرده در ظهور معجزه بتغطیه ادانی و نظر نکردن دران و تفحص نمودن انرا تا اگر کشف کرده شود یا نظر و تفحص کرده میشد بطرف میشد اثر ظهور معجزه و علما دران توجیهات کنند و خدا داناست بحقیقت حال و ذکر کرد ابن مسعود معجزه دیگر را و گفت ولقد كنا نسمع تسبيح الطعام وهو يؤكل هر آینه بتحقیق بودیم ما که میشنیدیم تسبیح گفتن طعام را غالبا در حالیکه آن طعام خورده میشد با آن حضرت و تسبیح سنگریزه ها نزد آن حضرت مشهور است و در مسند بزار و اوسط طبرانی از ابی ذر آمده که گفت گرفت آنحضرت هفت سنگریزه را پس تسبیح کردند در دست مبارک تا آنکه مر آنها را آوازی بود پس نهاد در دست ابی بکر پس تسبیح کردند پس تر نهاد آنرا در دست عمر پس تسبیح کردند پس تر نهاد آنرا در دست عثمان پس تسبیح کردند و در رقم طبرانی را پس شنیدند آنرا هر که در حلقه بود و درین روایت زیاده آمده پس تر دفع کرد و از ما احدت آنرا بسوی ما پس تسبیح نکردند با یکی از ما گفت بیهقی در دلائل همچنین روایت کرده صالح ابن ابی الاخضر و شهود حافظ از زهری از سوید ابن یزید سلمی از ابی ذر و محفوظ انست که روایت کرده آنرا شعیب بن ابی حمزه از زهری گفت ذکر کرده ولید بن سوید که مردی از بنی سلیم که کلان سال بود و دریافته با ذر را بربذه ذکر کرده مر در از ابی ذر این حدیث حدثنا ابو نعيم قال حدثنا زكريا بن ابي زائدة قال حدثنا عامر شعبي قال حدثنا جابر انطباد و عليه دين گفت عامر حدیث کرده مرا

امر کرده شد یعنی ذبح را وتلّه وضع جبهته ۱۱ لارض نهاده پیشانی او را بر زمین گفته اند در نهادن جبهه بر زمین قصد آن بود که مبادا بدیدن روی او مهر پدری بجنبد و تناول در امر درود **باب** التواطؤ علی الرؤیا اتفاق شدن بر دیدن خواب چند کس را **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابن عمر ان اناسا أروا لیلة القدر فی السبع الاواخر مرویست از ابن عمر که بتحقیق چند کس از مردم نموده شدند در خواب شب قدر را در هفته آخر از شبهای رمضان وان اناسا اروا انها فی العشر الاواخر و مردمی چند نموده شدند که بتحقیق شب قدر در عشره آخر است فقال النبی صلی الله علیه وسلم التمسوها فی السبع الاواخر پس فرمود رسول خدا طلب کنید شب قدر را در هفته آخر **باب** رؤیا اهل السجون والفساد والشرک در بیان خواب زندانیان و گنهگاران و مشرکان یعنی با وجود اینها هم خوابهای راست میباشد لقوله تعالی ودخل معه السجن فتیان از جهت قول خدا و درآمدند با یوسف در زندان دو کس الی قوله فلما جاءه الرسول قال ارجع الی ربک این قول او خود هست تا این قول فلما جاءه الرسول پس هرگاه آمد فرستاده ملک گفت یوسف بازگردید بسوی صاحب خود استدلال کرده باین آیت کسی که گفته کافر را نیز خواب صادق میباشد گفته میشود او را که برین تقدیر مزیت مسلمان بر کافران چیست جواب میگوید که هر خواب که راست میباشد از کافر موجب غرور وی شود از شیطان و باین ناقص میگردد بهره او از خواب راست و این خواب جزء از نبوت نیست از آنکه جزء بودن بشرط ایمان است چنانکه عبارت رؤیا المؤمن ناظر بآنست وادکر افتعل من الذکر یعنی وادکر از باب افتعل است مشتق از ذکر است قلب کرده اند تا را بدال و ادغام کرده اند دال را در دال امة بمعنی قرن است از مردم ویقرأ امه بفتح همزه وتخفیف میم وهاء بمعنی نسیان هست وقال ابن عباس یعصرون الاعناب والدهن ابن عباس گفته در تفسیر یعصرون که مراد افشردن عنبها و روغن است تحصنون بمعنی تحرسون است **حدثنا** عبد الله بن محمد بن اسماء قال حدثنا جویریة عن مالک عن الزهری ان سعید بن المسیب وابا عبید اخبراه عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم لو لبثت فی السجن مالبث یوسف فرمود رسول خدا اگر درنگ میکردم در زندان مدتی که درنگ کرده بود یوسف ثم اتانی الداعی لاجبته پس آمد نزد من طلبگار هر آئینه اجابت میکردم ظاهر کلام نظر است در وصف یوسف و ترجیح حال او درین صفت بر حال خود و ترجیح حال یوسف درین یک صفت موجب افضلیت نیست و میتوان گفت توقف یوسف برای رفع تهمت و تبریه نفس بوده و اینمعنی در آنحضرت صلی الله علیه وسلم راه نداشت پس میفرماید که اجابت که متضمن کمالات و رفع درجات بود از من زودتر واقع میشد در بعضی نسخ گفته قال ابو عبد الله یعنی لو کنت لاجبته فی اول ما دعیت و لاوخره این تفسیر هیچ زیادتی بر کلام نکرده است و این حدیث در کتاب الانبیا گذشته **باب** من رای النبی صلی الله علیه واله وسلم فی المنام در بیان معنی رؤیای کسیکه دیده است پیغمبر خدا را در خواب **حدثنا** عبدان قال اخبرنا عبد الله عن یونس عن الزهری قال حدثنی ابو سلمة ان ابا هریرة قال سمعت النبی صلی الله علیه واله وسلم

مقداری که برداشته از تمر و در بعضی نسخ شیئین بلفظ تثنیه است فاظلق معی المیلا یحتش بفتح یا و سکون حا و ضم شین از حش و بضم یا و کسر حا از احاش هر دو بمعنی علی الغرماء پس روانه شو و تشریف فرما باش تا زیاده گوئی نکنند و در تقاضا کردن تندی نکنند در بدگوئی بر من دوام خواهان فمشی حول بیادر التمر پس گردید آنحضرت گرد خرمن از خوشهای خرما بیدر بفتح موحده و دال مهمله خرمنگاه فدعا پس دعا کرد آنحضرت ببرکت در همچنان میگردید گرد خرمنها و دعا میکرد ثم اخری پس گردید گرد خرمن دیگر وا بین خرمنها ثم جلس علیه پس نشست بر روی آن فقال انزعوه پس فرمود بکشید خرما را از خرمن واداکنید وام را فاوفاهم الذی لهم پس ادا کرد دوام خواهان قدری که بود مر ایشان را وبقی مثل ما اعطاهم و باقی ماند یعنی از آن خرما ما نند آن قدر که داد مر ایشان را از تمر تو گوئی که گویا کاسته نشده از آن چیزی و این مختصر است از آنچه در بیوع و وصایا و استقراض و هبه گذشت بطرق متعدده **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا معتمر عن ابیه سلیمان بن طرخان تیمی تابعی صغیر قال حدثنا ابو عثمان نهدی انه حدثه عبد الرحمن بن ابی بکر ان اصحاب الصفة کانوا اناسا فقراء تحقیق اصحاب صفه بودند مردم فقیر و ذکر ایشان در رقاق بیاید انشاء الله تعالی و صفه مکانی بود مظلل در موخر مسجد شریف نبوی آماده بود برای نزول غربا و ران کسانی که خانه و اهل و عیال و مال و منال نداشتند و در اوقات مختلفه کم و زیاده میشدند بسبب اختلاف احوال چنانچه تزوج میکرد کسی از ایشان یا می مرد یا سفر میکرد وان النبی صلی الله علیه وسلم قال مرة من کان عنده طعام اثنین فلیذهب بثالث و تحقیق آنحضرت فرمود یکبار کسیکه باشد نزد وی طعام دو کس پس باید که ببرد سیوم کس را یعنی از اصحاب صفه و من کان عنده طعام اربعة فلیذهب بخامس او سادس

يقول گفت ابوہریرہ شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود من رآنی فی المنام فسیرانی فی الیقظة ولا یتمثل الشیطان بی کسیکہ دیدہ مرا در خواب پس سرانجام است کہ خواہد دید مرا در بیداری و شیطان متمثل نمی تواند شد بصورت من این معنی گویا در اہل زمان خود فرمودہ یعنی کسیکہ مرا در خواب دیدہ آخر بشرف صحبت من مشرف میشود و نوانکہ مراد از یقظہ روز آخرت باشد و مراد ازین کس اہل زمان آیندہ بود یعنی کسیکہ در خواب ہم مرا دیدہ روز قیامت مشرف خواہد شد بجمال جہان آرای من و من شفاعت او میکنم **حدثنا** معلی بن اسد قال حدثنا عبد العزیز بن مختار قال حدثنا ثابت البنانی عن انس رضی اللہ تعالی عنہ قال قال النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتخیل بی کسیکہ دیدہ مرا در خواب بتحقیق دیدہ است مرا پس بدرستی کہ شیطان در متخیل بصورت من نمی درآید ورؤیا المؤمن جزء من ستة واربعین جزءا من النبوة و خواب صادق مسلمان یک جزء است از چہل و شش جزء از نبوت **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عبید اللہ بن ابی جعفر قال اخبرنی ابو سلمة عن ابی قتادة قال قال النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم الرؤیا الصالحة من اللہ والحلم من الشیطان فمن رأی شیئا یکرہہ فلینفث عن شمالہ ثلثا پس کسیکہ دید در خواب چیزیرا کہ ناخوش دارد پس گو تف کند جانب چپ سہ بار ولیتعوذ من الشیطان و گو کہ پناہ جوید از شیطان فانہا لا تضرہ وان الشیطان لا یتراءی بی و بتحقیق آن خواب بد ضرر نمی کند او را و بتحقیق شیطان نمودار نمیشود بصورت من **حدثنا** خالد بن خلی قال حدثنا محمد بن حرب قال حدثنی الزبیدی عن الزہری قال ابو سلمة قال ابو قتادة رضی اللہ تعالی عنہ قال النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم من رآنی فقد رأی الحق کسیکہ دید مرا در خواب پس بتحقیق دید راست و صادق تابعہ یونس وابن اخی الزہری متابعت کردہ است زبیدی را یونس و برادرزادہ زہری **حدثنا** عبد اللہ بن یوسف قال حدثنا اللیث قال حدثنی ابن الہاد عن عبد اللہ بن خباب عن ابی سعید الخدری سمع النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم یقول من رآنی فقد رأی الحق فان الشیطان لا یتکونی پس بتحقیق شیطان بتکلف تکون نمی کند مانند کون من یعنی خلق نمیکند مانند خلقت من یا آنکہ تغیر دون مرا یعنی متشکل نمی شود بشکل من **باب** رؤیا اللیل در بیان دیدن خواب در شب رواہ سمرة روایت کردہ این را سمرہ یعنی خواب راست و صادق در وقت شب میباشد **حدثنا** احمد بن المقدام العجلی قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن الطفاوی قال حدثنا ایوب عن محمد عن ابی ہریرة قال قال النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم اعطیت مفاتیح الکلم دادہ شدہ ام من کلیدہای کلمات را یعنی لفظہای قلیل کہ بسیار معانی دارد و موجب کمال بلاغت و فصاحت است تشبیہ دادہ شدہ است کلمات قلیل را بکلید ہای کہ آلہ وصول خزائن میباشد بخزینہای متکاثرہ در بعضی روایات جوامع الکلم است ونصرت بالرعب و نصرت دادہ شدہ ام برعب و بینما انا نائم البارحة و در میان آنکہ خوابیدہ ام شب گذشتہ اذ اتیت بمفاتیح خزائن الارض ناگاہ دادہ شدم کلیدہای گنجینہای کہ مدفون است در زمین حتی وضعت فی یدی تا آنکہ نہادہ شد در دست من حقیقةً او مجازاً قال ابو ہریرة فذہب رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

و بعد آنحضرت دو کس را و ابوبکر بثلاثة را ابوبکر سہ کس را شاید تکرار ذکر بردن ابوبکر استطراد ذکر او ست یا ذکر آنحضرت در بیان تبرع آنحضرت در اختیار سہ کس چنانکہ تبرع و تفضل کرد آن حضرت در بردن دو کس یا آنکہ بر طبق امر شریف یکدو کس کفایت بود چنانچہ از بیان کسان خانہ ظاہر گردد و در غیر روایت بسیف ثلاثة منصب است و حاصل معنی یکی است یعنی آن را برفع خوانند یعنی مردم خانہ ابوبکر سہ کس بود ہم قال گفت عبد الرحمن فہو انا وابی وامی پس آن مردم خانہ من بودم و پدر من و مادر من کرد و ان نام داشت لغم رای کہ والدہ عائشہ صدیقہ نیز بود قدیم الاسلام است و ابوبکر ہم چند ایشان اضیاف بہر دو کا ادری ہل قال ابو عثمان گو یہ لبطریق شک و در رومی یا برآمدت عبد الرحمان این کلام نیز امرأتی وخادمی بین بیتنا وبیت ابی بکر یعنی و خدمت گار من کہ مشترک بود خدمت او میان خانہ ما و خانہ ابوبکر وان ابا بکر تعشی عند النبی و تحقیق ابوبکر اہ وقت شام نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم تو لبث حتی صلی العشاء پس درنگ کرد ابوبکر نزد آن حضرت تا آنکہ گذارد نماز عشا ثم رجع پس بازگشت بخانہ پس از آن بیان کرد طول مدت درنگ را و گفت فلبث حتی تعشی رسول اللہ پس درنگ کرد ابوبکر تا آنکہ طعام شب خورد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم

وهم يتنتثلونها گفت ابوهريره پس رفت رسول خدا ازین عالم و شما بيرون می آريد اين خزائن را و غنيمت ميگيريد از انجمله خزينه كسری و دو فنيه قيصر و جزآن است حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن نافع

عن عبد الله بن عمر رضي الله تعالى عنهما ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال اراني الليلة عند الكعبة نموده مرا امشب خوابی نزد كعبه فرأيت رجلا آدم كاحسن ما انت راء من ادم الرجال پس ديدم مردی را گندم گون مانند نيكو ترين شخصی كه تو بيننده از مردان له لمة كاحسن ما انت راء من اللمم مانند نيكو ترين لمها كه تو بيننده از لمها قد رجلها تقطر ماء بتحقيق شانه كرده لمه را يعنی موی سر را كه ميچكيد آب از و متكئا على رجلين او على عواتق رجلين تكيه كننده است بر دو مرد يا بر دوش های دو مرد و شك از راويست تركيب عواتق رجلين از قبيل صغت قلوبكما است از انكه التباس ندارد و ظاهر است كه دو مرد را دو دوش خواهد بود يطوف بالبيت در حالی كه طواف ميكند بخانه كعبه فسألت من هذا فقيل المسيح بن مريم پس پرسيدم كيست اين مرد پس گفته شد كه مسيح پسر مريم است واذا انا برجل جعد قطط پس ناگاه ديدم مردی را كه گيسو دار پيچيده است اعور العين اليمنى كانها عنبة طافية كور چشم راست چنانستی كه آن انگور بر آمده است از خوشه طافيه نمرايست فسألت من هذا فقيل المسيح الدجال دجال را مسيح گفته اند كه مساحت تمام زمين خواهد كرد يا از انكه يک چشم راست هموار دارد و در كتاب الانبياء گذشته كه يطوف بالبيت اگر گويی در جای ديگر گذشته كه دجال بمكه و مدينه نخواهد آمد پس اين چگونه روا باشد جواب ازين حديث گفته دجال در وقتی كه خروج ميكند بشوكت خود و گمراه ميكند مردم را در حرمين نمی در آيد و آنچه ايجا كه بر آنحضرت كشف شده حال پيش از خروج اوست و كفار در ايام جاهليت طواف بيت الله ميكردند حدثنا يحيى قال حدثنا الليث

عن يونس عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله ان ابن عباس كان يحدث ان رجلا اتى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فقال اني اريت الليلة في المنام پس گفت بتحقيق من نموده شده ام امشب در خواب وساق الحديث و ذكر كرد حديث را كه مذكور ميشود بعد از يک دو ورق تابعه سليمان بن كثير وابن اخي الزهري وسفيان بن حسين عن الزهري و متابعت كرد يحيى را ابن سه كس سليمان بن كثير و برادر زاده زهري و سفيان بن حسين از زهري عن عبيد الله عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه واله وسلم وقال الزبيدي عن الزهري عن عبيد الله ان ابن عباس او ابا هريرة عن النبي صلى الله عليه واله وسلم و گفت زبيدی از زهري از عبيد الله كه بتحقيق ابن عباس يا ابوهريره روايت كرده از پيغمبر خدا وقال شعيب واسحق بن يحيى عن الزهري كان ابوهريرة يحدث عن النبي صلى الله عليه واله وسلم و گفت شعيب و اسحق بن يحيى هر دو از زهري كه بود ابوهريره كه حديث ميكرد از پيغمبر خدا و فرق درين سه طريق انست كه اول از ابن عباس است و ثالث از ابي هريره است و ثاني از يكی ازين هر دو بر طريق شک پوشيده نماند كه در طريق ثالث قرينه از انقطاع است بلكه زهري بيواسطه از ابوهريره روايت ميكند چنانكه در طريق دويم آورده كه زهري بواسطه عبيد الله روايت كرده از ابي هريره وكان معمر لا يسنده حتى كان بعد يعني بود معمر مسند نمی آورد حديث را اولا آنكه بود بعد از ان مسند می آورد

در روايت كشميهني يا دماغ ستيتيهم زيادت انا زيد يا دختر لبنيه طعام شب قالت ابو احق پس گفت پسر ابوبكر يا كرده مهمانان را از خوردن طعام تا آنكه بيايی تو نزد ايشان بحقيق عرض كرده مردم خانه طعام برايشان پس غالب آمدند مهمانان مردم خانه را فذهبت فاختبأت عبد الرحمن گويد چون ديدم اثر خشم ابوبكر پس رفتم و پنهان گشتم فقال يا غنثر پس طلب كرد ابوبكر عبد الرحمن را و گفت ای غنثر بضم غين معجمه و سكون نون و فتح مثلثه يعني جاهل و كس و سفيه و لئيم و حقير فجدع پس دعا كرد به بريده شدن بينی يا گوش يا لب و سب دو شنام داد يعني دشنام گفت و چون ظاهر كرد عبد الرحمن عدم تقصير خود و تصديق كردند او را مهمانان فرو نشست خشم ابوبكر از عبد الرحمن فقال كلوا و گفت مردم خانه را يا مهمانان را بخوريد وقال لا اطعمه ابدا و گفت نخورم اين طعام را هرگز و سوگند ياد كرد بر آن و ناخوش گشت از ايشان كه تحكم كردند بصاحب خانه بخوردن اكل با ايشان با وجود اذن وی و كفايت كردند بخوردن پس و با تحقيق مردم خانه پس سوگند خوردند ديگران نيز كه هرگز نخورند تا آنكه بخورد ابوبكر در روايت الی داود آمده پس از ان متفق شدند با هم پس گفت ابوبكر مرهم در شر بود امشب و ای تبار نيست حال شما چرا قبول نمی كنيد از ما ضيافت خود را بيد طعام را پس نهاد و گفت بسم الله پس خورد ابوبكر و خوردند ديگران قال گفت عبد الرحمن وايم الله ما كنا ناخذ من اللقمة الا ربا من اسفلها اكثر منها حتی شبعوا و سوگند بخدا بوديم كه ميگرفتيم لقمه را مگر آنكه زياده ميشد بالا مي آمد از زير آن لقمه بيشتر از ان تا آنكه سير شدند فصارت اكثر مما كانت قبل ذلك گشت طعام بيشتر از انچه بود سابق فنظر ابوبكر فاذا هي شیء واكثر پس نگاه كرد ابوبكر پس ناگاه آن چيز است يعنی چنانكه بود بيشتر و در بعضی نسخ فقال لامرأته يا اخت بني فراس پس گفت ابوبكر مر زن خود را از خوشی حال ای خواهر بنی فراس بكسر فا و تخفيف را در آخر مهملة ابن غنم بن مالک بن كنانه و عرب اطلاق ميكند بر كسی كه منسوب بقبيله باشد برادر قبيله يا خواهر آن و در صحيح مسلم الحنيف والاول بيشی از كتاب الاذان

بعضے گویند معنی این کلام کہ معمر گاہے اسنا دمیکرد بسوے ابن عباس وبار دیگر میکرد بسوی ابی ہریرۃ فقال الکرمانی
باب الرؤیا بالنهار دربیان وقوع خواب درروز وقال ابن عون عن ابن سیرین رؤیا النهار مثل
رؤیا اللیل وگفت ابن عون بفتح عین مهمله وسکون واو وآخر نون از محمد بن سیرین کہ خواب روز در اعتبار کردن
آن چنانکہ خواب شب است حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن اسحق بن عبد الله
ابن ابی طلحة انه سمع انس بن مالک یقول کان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یدخل
علی ام حرام بنت ملحان بود آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم میدرآمد برام حرام کہ خالہ انس بن مالک است
وخالہ آنحضرت از رضاع وکانت تحت عبادة بن الصامت وبود زیر عباده وزن او فدخل علیها یوما
پس درآمد آنحضرت بروی روزی ورفت درخانہ او فاطعمته وجعلت تفلی راسه پس طعام آورد نزد او وشست
رسید پیش سر آنحضرت تفلی بفا بروزن ترمی است فنام رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم استیقظ و
هو یضحک پس خواب کرد آنحضرت پستر بیدار شد درحالی کہ خنده میکند قالت فقلت ما یضحکک یا رسول الله
گفت ام حرام پس گفتم چه چیز میخندانند ترا ای رسول خدا قال ناس من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله فرمود
مردمی از امت من عرض کرده شدند برمن درین خواب درحالی کہ جهاد کننده اند در راه خدا یرکبون ثبج هذا
البحر ملوکا علی الاسرة سوار می شوند درمیان این دریا درحالی کہ بادشاهان اند بر سریر ثبج بفتح مثلثه وموحده وجیم
بمعنی وسط است او قال مثل الملوک علی الاسرة یا گفت باین عبارت مانند بادشاهان بر سریرها شک اسحق
کرد واسحق کہ شیخ مالک است قالت فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم گفت ام حرام پس گفتم ای
رسول خدا دعا کن خدا را اینکه بگرداند مرا در این مردم فدعا لها رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
پس دعا کرد برای او رسول خدا ثم وضع راسه پستر نهاد سر خود را آنحضرت برای خواب ثم استیقظ وهو
یضحک پستر بیدار شد درحالی کہ خنده میکند فقلت ما یضحکک یا رسول الله قال ناس من امتی عرضوا
علی غزاة فی سبیل الله کما قال فی الاولی قالت فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم قال
انت من الاولین فرمود تو از فرقه نخستینی فرکبت البحر فی زمان معاویة بن ابی سفیان فصرعت عن
دابتها حین خرجت من البحر پس سوار شد در دریا در زمان خلافت معاویه بن ابی سفیان پس افتاد از
دابه خود هنگامی کہ برون آمد از دریا فهلکت پس هلاک شد ومرد باب رؤیا النساء دربیان صحیح بودن
خواب زنان ومعتبر بودن آن حدثنا سعید بن عفیر قال حدثنی اللیث قال حدثنی عقیل
عن ابن شهاب قال اخبرنی خارجة بن زید بن ثابت ان ام العلاء امراة من الانصار بایعت
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اخبرته انهم اقتسموا المهاجرین قرعة زن انصاریه خبر داده
خارجه بن زید را کہ بتحقیق انصار قسمت کردند مهاجران را از روے قرعه در وقتے کہ مواخات کرد آنحضرت
مهاجران با انصار قالت فطار لنا عثمان بن مظعون گفت آمد از این در سهم ما عثمان بن مظعون فانزلناه
فی ابیاتنا پس فرو آوردیم او را در خانہ ہاے خود فوجع وجعه الذی توفی فیه پس دردناک شد در دردنا کہ
وفات یافت در آن فلما توفی غسل وکفن فی اثوابه دخل رسول الله صلی الله علیه واله وسلم

فاکل منها ابو بکر پس خورد از آن ابوبکر ظاهر این سیاق دلالت دارد کہ خوردن ابوبکر از آن طعام بعد از دیدن برکت او است وظهور کرامت ولیکن بقرینه روایات دیگر گفت اند کہ درین روایت تقدیم وتاخیر است وثواب بودن این کلام است پیش از قول راوی واکرام اصحاب نمیخورد وخوردن ابوبکر بنابر امتناع وسوگند خلاف است از خوردن طعام تا آنکه بخورد ابوبکر وحتمل است کہ دیگر تناول کرده باشد ابوبکر بدیدن برکت ولیکن ظاهر نیست آن با ظاهر این عبارت نیز وقال انما کان الشیطان وگفت ابوبکر نبود مگر شیطان ودر بعضی نسخ من الشیطان یعنی یمین حاصل بود سوگند کہ خورده بود کہ نخورد طعام را کہ باعث شده امتناع وسوگند اضیاف وعیال از خوردن چه ظاهر این کلام اعتذار است از این اکل بعد از نکلمن بخوردن آن یمین از شیطان ایس خوف حنث مندوب ومطلوب باشد کہ درمعنی بر است وطاعت متضمن اکرام اضیاف واکل وتحلیل ایمان ایشان ومنقول نشده از طریقه ادارد ابوبکر صدیق کفارت آن را چنانکه اعتراف کرده اند بدان حفاظ تا آنکه استدلال کرده بدان بعضی بر آنکه واجب نمیشود کفارت در یمین حال غضب ولیکن لازم نمی آید از عدم ذکر عدم وقوع کفارت پس حجت نباشد در آن با وجود عموم کریمه لا یواخذکم بما عقدتم الایمان فکفارته الآیة ثم اکل منها لقمة پستر خورد ابوبکر از آن طعام یک لقمه برای تناول برکت لیکن ظاهر کرامت صدیق بتکثیر طعام وفضل وی بمکارم اخلاق وکرامات اولیا از علامات نبوت نبی ما محمد صلی الله علیه وسلم ثم حملها الی النبی پستر برداشت ابوبکر یعنے فرستاد آن طعام را بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاصبحت عنده پس صبح کردند آن طعامها نزد آن حضرت بحال خود بی خرج بشب وذکر کرده شده کہ آن حضرت نیز خوردند از آن وکان بیننا وبین قوم عقد عبد الرحمن گوید بود میان ما ومیان قومی پیمان صلح مدتی فمضی الاجل پس گذشت مدت معهود متحد ففرقنا بتشدید راء اثنی عشر رجلا پس عریف گردانیدیم ومقرر کردیم بعرب یعنے دوازده کس را اعریف تشاند دکارگذار قوم وآن کمتر از رئیس باشد ودو

پس ہرگاہ فوت کرد وغسل دادہ شد وتکفین کردہ شد در جامہای او درآمد رسول خدا آنگاہ بر کلام انصیہ کرم
در جامہای کہ پوشیدہ بود وکفن کردہ اند قالت فقلت یا ابا السائب رحمۃ اللہ علیک گفت آن زن پس گفتم کہ
ای ابا السائب رحمت خدا باد بر تو آنکہ ابو السائب کنیت عثمان بن مظعون ہست فشہادتی علیک لقد اکرمک اللہ کہ یعنی
شہادت من بر تو این قول من ہست کہ تحقیق اکرام کردہ ترا خدای تعالی شہادتی مبتدا است وعلیک صلۂ است
وجملہ لقد اکرمک اللہ خبر است بتقدیر قول یعنی شہادت من بر رفعت شان تو این قول ہست اگر گوئی کہ این
شہادت برای نفع او ست نہ بر ضرر او پس چہ معنی دارد شہادتی علیک گویم علی درینجا محض برای استعلا است
چنانکہ در رحمۃ اللہ علیک فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم وما یدریک ان اللہ اکرمہ پس
فرمود رسول خدا چہ میدانی کہ تحقیق خدا اکرام کردہ او را فقلت بابی انت یا رسول اللہ فمن یکرمہ اللہ
پس گفتم بدل پدر منی تو ای پیغمبر خدا پس کرا اکرام میکند خدا اگر اکرام نکردہ او را فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
والہ وسلم اما ہو فواللہ لقد جاءہ الیقین پس فرمود رسول خدا آگاہ باش یعنی عثمان پس بخدا سوگند ہر آئینہ
آمدہ ہست او را موت واللہ انی لارجو لہ الخیر بخدا سوگند بتحقیق من امید وارم مر او را نکوئی یعنی جزم وقطع نمیکنم
واللہ ما ادری وانا رسول اللہ ما ذا یفعل بی بخدا سوگند نمیدانم وحال آنکہ من رسول خدایم چہ کار کردہ شود
بمن واین قول آنحضرت با وجود آنکہ خدا فرمودہ بمغفرت گناہان متقدم ومتاخر بلا خوف لا ابالیت مدیست
و تواند کہ مراد جمیع آنچہ خدا فرمودہ سوای مغفرت ذنوب از اعلا مقامات قرب یعنی با آنکہ تخلف در وعدہ او نیست
لیکن مقام لا ابالیت باقی ہست ومقام عبودیت نیز با ینحال است و تواند کہ مراد وعدہ ہائی کہ در حق امت فرمودہ
ومن کہ رسول خدایم مطیعان رساندہ ام باین حال جای آن نیست کہ جزم وقطع کردہ شود در تفصیل احوال امت
واللہ لا ازکی بعدہ احدا ابدا پس گفت آن زن بخدا سوگند تزکیہ نمی کنم بعد از آنکہ شنیدم از آنحضرت کسی را
دایم حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزہری بہذا وقال ما ادری ما یفعل بہ قالت واحزنی
فنمت گفت آن زن ودر اندوہ آوردم مرا پس خواب کردم فرایت لعثمان عینا تجری پس دیدم مر عثمان را چشمہ کہ
روان است فاخبرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم فقال ذلک عملہ پس خبر دادم ازین خواب
خود رسول خدا را پس فرمود این صورت عمل او ست واین جزء حدیث مطابق ترجمہ ہست **باب** الحلم
من الشیطان خواب مکروہ از تصرف شیطان است فاذا حلم فلیبصق عن یسارہ پس وقتیکہ خواب ناخوش
بیند پس کہ تف کند از جانب چپ خود ولیستعذ باللہ عز وجل وکہ استعاذہ کند بخدا وگوید پناہ میگیرم
بخدا حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شہاب عن ابی سلمۃ ان ابا قتادۃ الانصاری
وکان من اصحاب النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم وفرسانہ وبود ابو قتادہ از اصحاب پیغمبر خدا واز جملہ
سواران آنحضرت قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول الرؤیا من اللہ والحلم من الشیطان
فاذا حلم احدکم الحلم یکرہہ فلیبصق عن یسارہ ولیستعذ باللہ منہ فلن یضرہ پس ضرر نمیکند
او را **باب** اللبن در بیان دیدن شیر کہ در خواب می خورد حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد اللہ
قال اخبرنا یونس عن الزہری قال اخبرنی حمزۃ بن عبد اللہ بن عمر ان ابن عمر قال سمعت رسول اللہ

بعد برتابکہ آنحضرت فرستاد با ایشان دوازدہ
عریف ودو از دو فوج کردہ بود فقال
اکلوا منہا اجمعون گفت راوی خوردند
آنجماعت از ان لقمہ طعام ہمہ ایشان او کما قال
یا آنچنانکہ گفت شک کردہ ابو عثمان در لفظ
عبد الرحمن کہ بوجہ مذکور است یا بوجہ دیگر کہ
بآن وجہ گفتہ باشد واین تمام برکت بود کہ
ظاہر شد نزد آن حضرت بعد از آنکہ ابتدای
آن نزد ابی بکر بود حدثنا مسدد قال
حدثنا حماد بن زید عن عبد العزیز وابن صہیب
عن انس وعن یونس عن ثابت واین معطوف ہست
بر قول او عن عبد العزیز عن ثابت عن انس
قال اصاب اہل المدینۃ قحط علی عہد رسول اللہ
رسید اہل مدینہ را خشک سالی در زمان پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فبینا ہو یخطب یوم جمعۃ
اذ قام رجل فقال پس در آن اثنا کہ آنحضرت
خطبہ میخواند روز جمعہ ناگاہ برخاست مردی
وگفت یا رسول اللہ ہلکت الکراع ہلاک شدند
اسپان از تنگی دانہ وکاہ وہلکت الشاء
وہلاک شدند گوسفندان فادع اللہ یسقینا
پس دعا کن خدا را آب دہد ما را فمد یدیہ ودعا
پس دراز کرد آن حضرت ہر دو دست خود را ودعا
کرد قال انس وان السماء لمثل الزجاجۃ
گفت انس وتحقیق آسمان بر آئینہ مانند آبگینہ
بود وصاف بی پارۂ ابر فہاجت ریح انشات
سحابا پس انگیختہ شد باد کہ پیدا کرد ابر را
ہیج یا ہیجان بر انگیختہ شدن وبر انگیختن انشاء
آفریدن وبر وردن ثم اجتمع پس فراہم آمد ابر
ثم ارسلت السماء عزالیہا پس تر داکرد وکشاد
آسمان دہنہای خود را یعنی بسیار ریخت باران عزالی
عزالی بفتح عین مہملہ وتخفیف زای معجمہ وکسر لام وفتح
آن جمع عزلاء یعنی دہان یا مشک توشہ
وان خرجنا نخوض الماء حتی اتینا منازلنا
پس بیرون آمدیم میان آب تا آنکہ
آمدیم منزلہای خود را فلم نزل نمطر الی الجمعۃ
الاخری پس ہمیشہ بودیم کہ باراندہ میشد تا جمعہ
دیگر فقام الیہ ذلک الرجل او غیرہ فقال
پس برخاست بسوی آن حضرت آن مرد کہ در
جمعہ سابق برخاستہ بود یا غیر آن مرد وگفت
یا رسول اللہ تہدمت البیوت فادع اللہ یحبسہ
افتادند در از شد خانہا از کثرت باران پس
دعا کن خدا را کہ باز دارد باران را اکنون

[illegible]

صلى الله عليه واله وسلم يقول بينا انا نائم اتيت بقدح لبن فشربت منه گفت ابن عمر شنیدم رسول خدا را میفرمود در میان آنکه من خواب کنند و ام آورده شدم بقدحی پر از شیر پس نوشیدم از ان حتی انی لاری الری یخرج فی اظفاری تا آنکه بتحقیق من می بینم سیرابی را که برون می آید تا بدن در سر انگشتان من ثم اعطیت فضلی عمر پستر دادم من زیادتی که باقی مانده عمر بن خطاب را قالوا فما اولته یا رسول الله گفتند حاضران پس چه تعبیر کرده تو آن را ای رسول خدا قال العلم فرمود علم را شیر نخستین چه حیثیت که سبب بود و از طعام دنیا با آن قوام حیات اوست همچنین قوام دل بعلم است **باب** اذا جری اللبن فی اطرافه او اظافیره شک راوی است اطراف شامل اظفار است **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابی عن صالح عن ابن شهاب قال حدثنی حمزة بن عبد الله بن عمر انه سمع عبد الله بن عمر رضی الله تعالى عنهما یقول قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بینا انا نائم اتیت بقدح لبن فشربت منه حتی انی لاری الری یخرج من اطرافی فاعطیت فضلی عمر بن الخطاب فقال من حوله فما اولت ذلك یا رسول الله قال العلم **باب** القمیص فی المنام دیدن پیراهن در خواب و تعبیر آن **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنی ابی عن صالح عن ابن شهاب قال حدثنی ابو امامة بن سهل انه سمع ابا سعید الخدری یقول قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بینما انا نائم رایت الناس یعرضون علی گفت ابو سعید خدری شنیدم رسول خدا را میفرمود در اثنای آنکه من خوابیده ام دیدم مردم را که عرض کرده شدند بر من وعلیهم قمص و بر ایشان پیراهنها است منها ما یبلغ الثدی بعضی از ان پیراهنها چیزیست که میرسد پستان را ثدی بفتح مثلثه و سکون مهمله صیغه مفرد است و بضم مثلثه و کسر مهمله و تشدید تحتانیه صیغه جمع است ومنها ما یبلغ دون ذلك و بعضی از ان چیزیکه میرسد نزدیک آن و کمتر از ان ومر علی عمر بن الخطاب وعلیه قمیص یجره و گذشت بر من عمر بن الخطاب رضی الله عنه و حال آنکه بر وی پیراهنی ست که میکشید بر زمین از بس درازی قالوا ما اولت یا رسول الله قال الدین گفتند حاضران چه تعبیر کرده ای رسول خدا فرمود دین ست این پیراهن پوشیده نماند که ازین حدیث افضلیت عمر بر ابو بکر لازم نمی آید از آنکه درین مردم که عرض کرده شدند معلوم نشده که ابو بکر هم بوده است و ظاهر است که لام الناس برای استغراق نیست **باب** جر القمیص فی المنام کشیدن پیراهن در خواب در باب سابق بیان کمی و زیادتی قمیصها بود و اینجا بیان تنها جر است و رجال اسناد غیر رجال این حدیث است **حدثنا** سعید بن عفیر قال حدثنی اللیث قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی ابو امامة بن سهل عن ابی سعید الخدری رضی الله تعالى عنه انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم یقول بینا انا نائم رایت الناس عرضوا علی وعلیهم قمص فمنها ما یبلغ الثدی ومنها ما یبلغ دون ذلك وعرض علی عمر بن الخطاب وعلیه قمیص یجتره از اجترار است و فرق در جر و اجترار آنست که در اجترار زیادتی کشیدنست از آنکه زیادتی مبنی بر زیادتی لفظ است قالوا فما اولته یا رسول الله قال الدین **باب** الخضر فی المنام والروضة الخضراء در بیان دیدن سبز در خواب

معجمه و تشدید میم مهمله قال اسمه عمر بضم عین بن العلاء بفتح عین و تخفیف لام اخو ابی عمرو بن العلاء و ابو عمرو شهرو اجل برادران و امام القراءت و شیخ العربیة است و ابو عمر و نیست مر یچ یکی ازین برادران را ذکری در بخاری خبر در مجموع قال سمعت نافعا عن ابن عمر قال کان النبی صلى الله عليه وسلم یخطب الى جذع بکسر جیم و سکون ذال معجمه بود آن حضرت که خطبه خواند نزدیک و متوسل به تنه درخت که ستونی از مسجد شریف بود فلما اتخذ المنبر تحول الیه پس هرگاه گرفته و ساخته شد منبر گشت آنحضرت از ینجا بسوی منبر برای خطبه خواندن فحن الجذع پس نالید آن تنه درخت از فراق آن حضرت حنین آرزومندی و ناله در چیزی یعنی گردانیدن ناقه است آواز خود را پس بچه خود فاتاه پس آمد آنحضرت آن جذع را فمسح یده علیه پس مالید دست مبارک خود را بر وی و تسکین نمود قال عبد الحمید مزی و اتباع وی جزم کرده اند که وی عبد بن حمید حافظ مشهور است که نامش عبد الحمید بود اخبرنا عثمان بن عمر قال اخبرنا معاذ بن العلاء برادر ابی عمرو بن العلاء قاری مشهور مولف در تاریخ خود گفته که کنیتش ابو غسان است عن نافع بهذا این حدیث و رواه ابو عاصم نبیل عن ابن ابی رواد بفتح را و مهمله و تشدید واو نام پسر عبد العزیز است و نام پدر میمون عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلى الله علیه وسلم روایت کرد از ابن عمر به طریق دیگر آن بر نافع است و آن را طریق دیگر نیز هست که اخراج کرده اند ابو داود و ابن حبان و اسماعیلی و بیهقی و دیگر حفاظ **حدثنا** ابو نعیم قال حدثنا عبد الواحد بن ایمن قال سمعت ابی عن جابر بن عبد الله ان النبی صلى الله علیه وسلم کان یقوم یوم الجمعة الى شجرة بود آن حضرت می ایستاد در روز جمعه برای خطبه بسوی درختی یعنی تنه درختی که ستون مسجد بود و نخله یا درخت خرما شک راویست فقالت امراة من الانصار پس گفت زنی از انصار که غلامش درودگر بود او رجل یا گفت مردی شک راوی است و معتمد اولست چنانچه در کتاب الجمعه گذشت یا رسول الله الا نجعل لك منبرا آیا نگردانیم برای تو منبری را قال ان شئتم فرمود اگر بخواهید شما بسازید فجعلوا له منبرا پس ساختند برای آن حضرت منبری فلما کان یوم الجمعة دفع الى المنبر

ودیدن باغ سبز روضه یعنی باغی که دران نشیمنی هم باشد هم آمده **حدثنا** عبد الله بن محمد الجعفی قال حدثنا حرمی بن عمارة قال حدثنا قرة بن خالد عن محمد بن سیرین قال قال قیس بن عباد کنت فی حلقة فیها سعد بن مالك وابن عمر گفت قیس بن عباد بودم در حلقهٔ مردم که دران حلقه سعد بن مالك وابن عمر بوده است فمر عبد الله بن سلام پس گذشت عبد الله بن سلام که از احبار یهود بشرف اسلام ممتاز شده بود فقالوا هذا رجل من اهل الجنة پس گفتند مردمی که درین حلقه بودند این مردیست از اهل بهشت فقلت له انهم قالوا كذا وكذا قیس بن عباد گوید پس گفتم مر عبد الله بن سلام را بتحقیق این مردم گفتند در شان تو چنین و چنان یعنی خبر داوند که تو از اهل بهشتی قال سبحان الله ما كان ینبغی لهم ان یقولوا ما لیس لهم به علم گفت عبد الله بن سلام پاک است خدا که حکم کنند از جانب او چیزی را که نیست سزاوار مر ایشان را اینک میگویند چیزی نیست مر ایشان را آن علم این گفتن مردم نبوده است مگر آنکه شنیده بودند از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بتحقیق وی دایم متمسک خواهد بود بدین اسلام تا آنکه میرد و انکار ابن سلام بعضی گفته اند که از تواضع بود و نخواست که مشار الیه وانگشت نما گردد مبادا که موجب عجب شود یا تقصیری رود در زیادتی طاعات کرمانی گفته است گویند که سبب انکار وی آن بود که بشنیدن از آنحضرت صریحا نشنیده بودند این قول انها از روی قیاس واجتهاد بوده است پس جزم ایشان لائق نبوده است انما رایت كانما عمود وضع فی روضة خضراء دیده ام من مگر این خواب چنانستی که ستونی نهاده شده است در روضهٔ سبز فنصب فیها پس بر پا کرده شد دران روضه وفی راسها عروة و در سر آن عمود دست آویزیست وفی اسفلها منصف و در پایان آن عمود خادمی است منصف بکسر میم ضبط کرده در قاموس گفته کمقعد و منبر الخادم والخادمة والمنصف یعنی منصف بمعنی وصیف است بمعنی خادم و خادمه ضمیر راسها و اسفلها راجع بعمود است گویا مؤنث سماعی است یا بتاویل عمده است فقیل ارقه فرقیته رقی از باب سمع یسمع است پس گفته شد مرا بالا بر پس بر آمدم حتی اخذت بالعروة تا آنکه گرفتم عروه را فقصصتها علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس گفتم این رویا را بر رسول خدا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یموت عبد الله وهو آخذ بالعروة الوثقی پس فرمود رسول خدا میمیرد عبد الله بن سلام و حال آنکه او گیرنده است عروه محکم را عروهٔ وثقی عبارت از دین اسلام است یعنی تا لب گور بر دین اسلام خواهد بود نقل کردن عبد الله بن سلام این خواب را و تعبیر آنحضرت را که تا دم مرگ متمسک بدین اسلام خواهد بود بعد از انکار قول آن مردم که وی از اهل جنت است وجهی وجیه میخواهد **باب** کشف المرأة فی المنام در بیان دور کردن پردهٔ زن در خواب و دیدن روی او **حدثنا** عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اریتك فی المنام مرتین فرمود رسول خدا نموده شده ام ترا در خواب دو بار اریتك صیغه فعل مجهول است اذا رجل یحملك فی سرقة حریر ناگاه دیدم که مردی بر میدارد ترا در حریر این حامل فرشته بوده بصورت مردی سرقه بفتح مهمله و راء مفتوح و قاف بمعنی قطعهٔ حریر است فیقول هذه امرأتك فاکشفها پس میگوید آن مرد که این زن زوجه تست پس دور میکنم پرده از روی آن زن

بحالیکه ناله میکرد همچو ناله کردن کودکی که تسکین کرده میشود از گریه و خاموش میگردد و ناله کردن او قرار یافت قال كانت تبكی علی ما كانت تسمع من الذكر عندها گفت بود که میگریست نخله بر فقدان ذکر میشنید از ذکر نزد خود **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی اخی ابو بکر عن ابی اویس عن سلیمان بن بلال عن یحیی بن سعید الانصاری قال اخبرنی حفص بن عبید الله بن انس بن مالك انه سمع جابر بن عبد الله یقول كان المسجد مسقوفا علی جذوع من نخل بود مسجد شریف نبوی سقف ساخته شده و قایم نموده شده بتنهائی از درختان خرما یعنی ستونهای او از خرما بودی فكان النبی صلی الله علیه وسلم اذا خطب یقوم الی جذع منها پس بود آنحضرت وقتیکه خطبه میخواند می ایستاد و تکیه میزد بتنها از آن تنها فلما صنع له المنبر فكان علیه سمعنا لذلك الجذع صوتا كصوت العشار پس هنگامیکه ساخته شد برای آنحضرت منبر پس شد آنحضرت قایم بر وی شنیدیم برای آن تنه آوازی مانند آواز ناقهای آبستن نزدیک بزادن عشار جمع عشراء ناقه که تمام شده حمل او را ده ماه و در روایت ابی الزبیر عن جابر نزد نسائی در کبیر آمده مضطرب شد آن ستون همچو حنین ناقه خلوج بفتح خاء معجمه و ضم لام بجیم ناقه که سلب وجدا کرده شده از وی بچه او حتی جاء النبی تا آنکه آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم نزد وی فوضع یده علیها فسكنت پس نهاد آنحضرت دست خود را بر وی پس قرار گرفت و آرام یافت روایت کرد از جابر بدو طریق و در حدیث ابن عباس نزد دارمی آمده که فرمود اگر بکنار نمیگرفتم او را هر آئینه حنین میکرد تا روز قیامت و در حدیث انس مر ابی عوانه و ابن خزیمه و ابی نعیم راست سوگند آنکسیکه ذات من بدست اوست اگر نمیگرفتم آنرا هر آئینه همچنان بودی تا روز قیامت از برای اندوه بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

فاذا هی انت پس ناگاه دیدم آن صورت صورت تو بود فاقول ان یكن هذا من عند الله یمضه پس میگویم اگر باشد این واقعه از پیش خدا پس میسازد آنرا یعنی آنچنان کند که این زن زوجهٔ من شود و این خواب محتمل که پیش از زمان نبوت باشد یا بعد از آن و رؤیای آنحضرت حکم وحی دارد پس تعبیر از آن بلفظ شک با آنکه علم یقینی داشت تواند که اشارت بود بسوی آنکه دخل نیست مرورا در تعیین و نیست باختیار و قدرت آنحضرت بالفعل معلوم نیست که خواب آنحضرت که پیش از نبوت باشد هم حکم وحی دارد **باب** ثیاب الحریر فی المنام در بیان دیدن جامهای حریر در خواب

حدثنا محمد قال اخبرنا ابو معاویة قال اخبرنا هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اریتك قبل ان اتزوجك مرتین نمود و نموده شده ای من ترا پیش از آنکه تزوج کنم ترا دو بار رایت الملك یحملك فی سرقة من حریر دیدم فرشته را که برمیدارد ترا در پارچه از حریر فقلت له اكشف فكشف فاذا هی انت پس گفتم آن فرشته را بکشای پس کشاد آن پارچه حریر پس ناگاه دیدم که تو بودی فقلت ان یكن هذا من عند الله یمضه ثم اریتك یحملك فی سرقة من حریر فقلت اكشف فكشف فاذا هی انت فقلت ان یك هذا من عند الله یمضه این روایت مرتبه دوم است **باب** المفاتیح فی الید در بیان دیدن کلیدها در دست **حدثنا** سعید بن عفیر قال حدثنا اللیث قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی سعید بن المسیب ان ابا هریرة رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یقول بعثت بجوامع الكلم مبعوث شده ام من بکلمات جامعه مر معانی کثیره را یعنی داده شده ام من که اندک کلام من جامع است معانی کثیره را چنانکه این کلام الدین النصیحة مفصح است جمیع علوم اصول و فروع و حقایق الٰهیه و معارف ربانیه را و علوم شرعیه و آداب آنرا النصیحة یعنی خیراندیشی است و حق گذاری حاضران چون شنیدند این کلام را قالوا لمن یا رسول الله گفتند حق گذاری مر کرا فرموده قال لله ولرسوله ولخواص المسلمین وعامتهم فرمود حق گذاری مر خدا را و درین کلمه اشارت است بجمیع علومی که متعلق بذات و صفات الٰهیه و احکام دینیه از اوامر و نواهی و آنچه متعلق است بدان و همچنین ادای حق نبوت و آدابی که فرموده پیغمبر خدا و نصیحت خواص تعظیم و تکریم و تلقی معارف و حقایق که خواص در شرح و بیان آن آورده اند و نصیحت عامه امر معروف و نهی منکر و هدایت ایشانست قدوة العلماء الربانی ابو المجد شیخ عبد الحق دامت برکاته رساله که در شرح این حدیث نوشته و اشارتهای اجمالیه بروش مسائلی که این کلام حق ترجمان ناظر است آن کرده ونصرت بالرعب و نصرت داده شده ام برعب که در دلهای مخالفان می افتاد چنانکه فتح مکه و جز آن و جنگ و جدال روی داده و بینا انا نائم اتیت بمفاتیح خزائن الارض فوضعت فی یدی و در اثنای آنکه من خواب کرده ام داده شده ام کلیدهای زمین پس نهاده شدند در دو دست من یعنی گنجینه های که در زمین مدفون بود بمن نمود ندمن التفاتی بآن ندارم قال محمد وبلغنی ان جوامع الكلم گفت محمد مؤلف کنایت از خود کرده کذا قالوا و تواند که از ابن سیرین باشد و رسیده است مرا که مراد از جوامع الكلم آنست ان الله یجمع الامور الكثیرة التی كانت تكتب فی الكتب تحقیق خدا جمع میکند کارهای بسیار که نوشته شود در کتابهای قبله فی الامر الواحد والامرین او نحو ذلك پیش از آنحضرت در یک امر و دو امر و مانند آن **باب** التعلیق بالعروة والحلقة در بیان تعلق بدست آویز و حلقه در خواب **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا ازهر عن ابن عون ح وحدثنی

كتاب الانبیاء

ابی بن کعب آن جذع را هنگامی که هدم کرده شد مسجد پس همیشه بود نزد ابی تا آنکه بوسیده شد و ریزه گردید و شاید که ظاهر شد این جذع وقت هدم و صاف کردن مسجد بعد از دفن وی در اول امر و در حدیث بریده نزد دارمی که آنحضرت فرمود مرورا اختیار کن اگر خواهی بنشانم ترا در جای که بودی در آن یعنی پیش از آنکه جذع گشتی پس باشی آنچنانکه بودی و اگر خواهی غرس کنم ترا در بهشت پس بنوشی از نهرهای آن پس نیک باشد روئیدگی تو و میوه دار گردی پس بخورند از تو اولیای خدا پس فرمود آنحضرت اختیار کرد که غرس کنم آنرا در بهشت و در حدیث سهل بن سعد نزد ابی نعیم پس فرمود آیا شگفت نمیکنید از آرزومندی و ناله این چوب پس اقبال کردند مردم بروی پس شنیدند از حنین آن تا آنکه بسیار شد گریه ایشان و نقل کرد ابن ابی حاتم در کتاب شافعی باسناد خود از وی که گفت نداد خدا تعالی هیچکس را مانند چیزیکه داد محمد را پس گفته شد مرورا داد خدا تعالی عیسی را احیای موتی گفت داد محمد را حنین جذع تا آنکه شنیده شد آواز آن و این بیشتر است از آن بالجمله حدیث حنین جذع مرویست از بسیاری صحابه بطرق کثیره تا آنکه علامه تاج الدین سبکی که از اکابر و مشاهیر علمای شافعیه است در شرح مختصر ابن حاجب گفته صحیح نزد من آنست که حدیث متواتر است و قاضی عیاض مالکی که از اعاظم علمای مغرب است نیز در مشارق نحو آن گفته که خبر آن متواتر است تا که اهل حدیث آنرا اخراج کرده اند و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح حدیث تسبیح طعام سابقا گذشت گفته همه این معجزات از انشقاق قمر و تسبیح حصی و حنین جذع و تسلیم غزال و حجر مشهور اند نزد مردم ولیکن من حیث الروایة منتفض بر یک حال چه حدیث حنین جذع و انشقاق قمر نقل کرده شده بر واحد از آن بنقل مستفیض که مفید یقین است نزد کسی که مطلع است بر طرق حدیث و اما تسبیح حصی پس نیست مرورا جز آن

خلیفة قال حدثنا معاذ قال حدثنا ابن عون عن محمد قال حدثنا قیس بن عباد عن عبد الله بن سلام قال رأیت کأنی فی روضة ووسط الروضة عمود گفت دیدم من گویا که در باغی هستم که درمیان آن ستونی است فی أعلی العمود عروة گفت در بالای عمود عروه ایست یعنی دست آویزی فقیل لی ارقه قلت لا أستطیع پس گفته شد مرا بالای آن برای گفتم نمیتوانم فأتانی وصیف فرفع ثیابی فرقیت فاستمسکت بالعروة پس آمد نزد من خادمی پس برداشت جامهای من پس برآمدم و چنگ زدم بعروه فانتبهت وأنا متمسک بها پس بیدار شدم درحالیکه من چنگ زننده بودم بآن اگر گوئی چگونه بود عروه در دست و بعد از بیداری گویم مراد آنست که بیدار شدم درحالیکه تمسک داشتم در خواب بآن و تواند که حقیقة متمسک باشد بقدرت الهی تعالی فما ذکرت ذلک فقصصتها علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس خواندم این رؤیا بر پیغمبر خدا فقال تلک الروضة روضة الإسلام وذلک العمود عمود الإسلام پس فرمود آن روضه روضهٔ اسلام است و آن عمود عمود اسلام است پوشیده نماند که ظاهر کلام سابق آنست که عمود غیر روضه باشد و این کلمه ظاهر است پس گوئیم معنی آنست که روضه کنایت از مجموع اسلام است و عمود جزئیکه اسلام بوی قائم و برپاست و آن ایمان است و عمود دیگر عبارت از ارکان خمسه باشد پس تخالف درین کلام نیست وتلک العروة عروة الوثقی اشارت است بآیۀ کریمه ومن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی پس این عروه هم اسلام است کار فلا تزال متمسکا بالإسلام حتی تموت همیشه محکم گیرنده خواهی بود تا آنکه بمیری **باب** عمود الفسطاط تحت وسادته فسطاط بضم فا و کسر آن مد بمعنی سرادق است یعنی سراپرده که بر در نهادن آن در زیر بالین مؤلف بسیار است که ترجمه میکند بابی و حدیثی چون انشاء الله احادیث این کتاب نمی یابد باب حمل میکند برای امثال که از شارحان کتاب است میگوید که پرسیدم مهلب را که چه وجه است که مؤلف ترجمه کرده این باب را و حدیثی نیاورده گفت در حدیثی از ابن عمر منقول است که سراپرده بر زمین زده بود و در بر عمودی و ابن عمر آن را بر کنده نهاد زیر وساده و هرگاه خواست این حدیث بسندیکه مؤلف دارد ذکر کرده بود اتفاقا نتوانست ذکره اکرمانی **باب** الإستبرق ودخول الجنة فی المنام در ذکر استبرق و در آمدن در خواب استبرق دیبای درشت است گفته اند در اصل استبرق لفظ فارسی معرب است بزیادتی قاف **حدثنا** معلی بن أسد قال حدثنا وهیب عن أیوب عن نافع عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال رأیت فی المنام کأن فی یدی سرقة من حریر گفت ابن عمر دیدم در خواب چنانستی که در دست من پارچه از حریر است لا أهوی بها إلی مکان فی الجنة إلا طارت بی إلیه قصد نمیکنم بآن پارچه بسوی مکانی در بهشت مگر آنکه پرانده مرا بسوی آنجای فقصصتها علی حفصة فقصتها حفصة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم پس ذکر کردم این خواب را بر حفصه خواهر خود پس ذکر کرد حفصه بر پیغمبر خدا فقال إن أخاک رجل صالح پس فرمود برادر تو مردی صالح است مستحق آنست که بهشت در آید أو قال إن عبد الله رجل صالح شک از راوی است **باب** القید فی المنام در ذکر قید و تعبیر آن در خواب **حدثنا** عبد الله بن صباح قال حدثنا معتمر قال سمعت عوفا قال حدثنا محمد بن سیرین أنه سمع أبا هریرة یقول قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم إذا اقترب الزمان وقتی که نزدیک شود زمان شب و روز یعنی معتدل شود شب و روز و این معنی را خطابی گفته و بعضی گفته اند مراد نزدیکی ساعت قیامت است و آن زمان مهدی است یا زمان نزول عیسی علیه السلام که زمانه صدق و صلاح خواهد بود لم تکد رؤیا المؤمن تکذب نزدیک نیست که دروغ باشد خواب مسلمان در بعضی نسخ لم تکد رؤیا المؤمن تکذب بتقدیم و تأخیر کما قال التسطلانی ورؤیا المؤمن جزء من ستة وأربعین جزءا من النبوة وما کان من النبوة فإنه لا یکذب محتمل که این قول آنحضرت از آخر زمان باشد و در احادیث سابق نیز بود قال محمد وأنا أقول هذه گفت محمد بن سیرین

…ابن سعد … الجزء الرابع عشر … عوف … ابن ابی عاصم … العمری …

الجزء الرابع عشر شیخ الإسلام

کتاب الانبیاء

تخریج احادیث مختصر **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا ابن أبی عدی عن شعبة عن الأعمش عن أبی وائل قال قال عمر أیکم یحفظ حدیث النبی صلی الله علیه وسلم فی الفتنة گفت ابو وائل شقیق گفت امیر المؤمنین عمر کدام یکی از شما صحابه یاد میدارد حدیث آنحضرت را در بیان فتنه ح تحویل است از اسنادی باسناد دیگر وحدثنی بشر بن خالد قال حدثنا محمد ابن جعفر معروف بغندر عن شعبة عن سلیمان اعمش سمعت أبا وائل یحدث عن حذیفة أن عمر بن الخطاب قال أیکم یحفظ قول رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الفتنة فقال حذیفة أنا أحفظ کما قال پس گفت حذیفه من یاد میدارم آنچه که فرمود آنحضرت در این باب قال هات إنک لجری گفت عمر بیار و ذکر کن آنرا که تحقیق تو مرد دلیری بر حکایت حدیث آن سرور بجوی که فرمود و در بعضی نسخ بجری بجاء مهمله یعنی لایق و سزاوار بذکر آن که خوب یاد داری بسبب آنکه کثیر رسید اذان حضرت الأثر قال رسول الله گفت حذیفه فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فتنة الرجل فی أهله وماله وجاره فتنه و آزمایش مرد در عیال او و مال او و همسایه او ست غالبا که می افتد بسبب آن در ارتکاب منهیات و عدم مراعات حقوق آن برد فوق شرع تکفرها الصلوة والصدقة والأمر بالمعروف والنهی عن المنکر می پوشد سبب آمرزش میگردد آن فتنه را نماز و صدقه و امر معروف و نهی منکر که بجا میکند قال لیست

ومن میگویم ایمقال راگذشت قال وکان یقال الرؤیا ثلث حدیث النفس یکی ازان حدیث متخیله است که صورتی از خیال که خزینه حس مشترک است میگیرد وصورتی از حافظه که خزینه واهمه است میگیرد وجمع میکند این دو صورت در ترکیب وتخییل مینماید واین متخیله پیوسته در کار خود است در خواب وبیداری واین صورت را بر نفس عرض میکند ونفس ترکیب وتخییل در ادراک میکند واین را اضغاث احلام می نامند یعنی خواب بالغان واین را اعتبار ننهاده اند وتخویف الشیطان دوم ترسانیدن شیطان است وبشری من الله سیوم بشارت است از جانب خدا ومن رأی شیئا یکرهه وکسی که دید در خواب صورتی که ناخوش دارد آن را فلا یقصه علی احد پس نگوید آن را بهیچکسی ولیقم فلیصل وگو برخیزد پس نماز کند قال وکان یکره الغل فی النوم گفت ابن سیرین وبود ابو هریره که ناخوش داشتی غل در گردن اندر خواب وکان یعجبهم القید ویقال القید ثبات فی الدین وبود که خوش میداشتند دیدن قید در پای وتعبیر میکردند که قید ثبات است در دین اختلاف کرده اند شارحان بعضی گفته اند که از لفظ کان یقال تا ثبات فی الدین همه کلام رسول خدا است بعضی گفته که اینهمه کلام ابن سیرین است چنانچه قول قال محمد بن سیرین فانا اقول هذه وقائل کان یکره ابو هریره است بعضی گفته اند نمیدانم آیا از حدیث است یا کلام ابن سیرین است وقیل القید ثبات فی الدین کلام رسول خدا است صلی الله علیه وآله وسلم وقیل وکان یکره قائل یکره رسول خدا است وکلام ابی هریره است واگر کرده میداشت غل را از انکه از صفات کفار است در دوزخ ورواه قتادة ویونس و هشام وابو هلال عن ابن سیرین عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم وادرجه بعضهم کله فی الحدیث درج کرده اند بعضی از راویان همه را یعنی از لفظ الرؤیا ثلث الی فی الدین در حدیث نبوی وحدیث عوف واضح وحدیث عوف ظاهرتر است در رنگ حدیث نیست ولفظ العجبهم شعر است بامعنی وقال یونس لا احسبه الا عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم ویونس گفته نمی پندارم مگر آنکه از پیغمبر خدا است فی القید یعنی آنچه ذکر کرده که العبد ثبات فی الدین قال ابو عبد الله لا تکون الاغلال الا فی الاعناق گفت ابو عبد الله مؤلف رحمه الله نمی باشد غلها مگر در گردنها ازین جهت معنی ثبات بوی مناسبت ندارد قال الله تعالی اذ الاغلال فی اعناقهم وقوله تعالی سلاسل واغلالا وسعیرا در شان کفر است باب العین الجاریة فی المنام ودیدن چشمه جاریه در منام حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهری عن خارجة بن زید بن ثابت عن ام العلاء وهی امرأة من نسائهم بایعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وابن ام العلاء زنی است از زنان انصار که بیعت کرده رسول خدا را قالت طار لنا عثمان بن مظعون فی السکنی گفت زن آمد در حصه ما عثمان بن مظعون در سکونت یعنی ما حین اقترعت الانصار علی سکنی المهاجرین هنگامیکه قرعه انداختند انصار بر سکونت مهاجران فاشتکی فمرضناه پس بیمار شد عثمان پس بیمارداری کردیم او را حتی توفی ثم جعلناه فی اثوابه تا وقتی که فوت کرد پس کفن کردیم او را در جامهای او فدخل علینا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس درآمد بر ما رسول خدا فقلت رحمة الله علیک ابا السائب پس گفتم رحمت خدا بر تو ثابت است ای ابو سائب فشهادتی علیک لقد اکرمک الله پس شهادت من بر تو این است که تحقیق اکرام کرده است خدا ترا قال وما یدریک فرمود چه خبر داد است ترا قلت لا ادری گفتم نمیدانم والله قال اما هو فقد جاءه الیقین انی لارجو له الخیر من الله فرمود بر وی که باشد پس تحقیق آمد او را مرگ تحقیق من میدارم مر او را نیکی از خدا والله ما ادری وانا رسول الله ما یفعل بی ولا بکم نمیدانم وحال آنکه من رسول خدایم چه کرده میشود بمن ونه بشما قالت ام العلاء فوالله لا ازکی احدا

آن در یا شکسته میشود قال لا بل یکسر گفت حذیفه کشاده نمی شود بلکه شکسته میشود چنانکه دیگر علاج پذیر نبود کنایت کرد از موت عمر و قتل وی رضی الله عنه قال ذلک احری ان لا یغلق گفت عمر سزاوار تر است آنکه بسته نشود قلنا علم عمر الباب ابو وائل گوید گفتیم یعنی حذیفه را دانست عمر در را که چیست مراد از ان قال نعم گفت حذیفه آری دانست عمر کما ان دون غد اللیلة چون دانستن آنکه پیش از فردا شب است انی حدثته حدیثا لیس بالاغالیط تحقیق من سخن گفتم عمر را سخنی که نیست اغلوطه یعنی حدیثی راست و درست ثابت از ان حضرت نبود بوهم وخیال ورای بجهت آنکه دانسته باشد آن را عمر واصل علم وی رضی الله عنه از ان قصه است که بود وی با آن حضرت بر کوه حرا وابو بکر وعثمان پس جنبید کوه پس فرمود آنحضرت ثابت باش که نیست بر تو مگر نبی وصدیق ودو شهید پس تعبیر کرد آنحضرت بجنبش عمر درینحدیث عمر وعثمان را بدو شهید پس فهم کرد عمر این معنی را او قول علیه السلام یکسر چنانکه ابن بطال گفته یا از قصه حدیث دیگر که مشهور بود که انسداد فتنه میان صحابه تا حیات عمر در زمین حیات وی روایت کرد طبرانی با سنادی که رجال آن ثقات اند که ابو ذر ملاقات کرد عمر را پس گرفت عمر دست او را وفشاند پس گفت عمر را ابو ذر بگذار دست مرا ای قفل فتنه وسوق کرد حدیث را تا آنکه گذشت ابو ذر بمردم نمیرسد شما را فتنه مادام که این در میان شما است اشارت کرد بعمر وروایت کرد بزار از حدیث قدامه بن مظعون از برادرش عثمان که گفت عمر را ای غلق فتنه پس سوال کرد قدامه از عثمان پس گفت که گذشت عمر روزی که نشسته بودیم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس فرمود این غلق فتنه است همیشه بود میان شما ومیان فتنه دری محکم بسته مادام که وی زنده باشد وسوال عمر از ان با وجود علم شاید از خوف ذهول بود وگفتن حذیفه جواب را بکنایت شاید بجهت کراهت تصریح بقتل عمر است یا بجهت حرص وی بر حفظ سر است از فاش کردن آن والله اعلم آنها لیط جمع اغلوطه بالضم وآن چیزیکه بمغالطه داده شود بدان فهبنا ان نسأله ابو وائل گوید پس هیبت داشتیم و ترسیدیم از انکه بپرسیم حذیفه را ازباب ودرین حسن ادب است با بزرگان

[illegible]

يعقوب بن ابراهيم بن كثير قال حدثنا شعيب بن حرب [illegible]

[illegible] قال رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible]

باب نزع الذنوب والذنوبين من البئر بضعف حدثنا احمد بن يونس قال حدثنا زهير قال حدثنا موسى بن عقبة عن سالم عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible]

حدثنا سعيد بن عفير قال حدثني الليث قال حدثني عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني سعيد ان ابا هريرة اخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بينا انا نائم رايتني على قليب [illegible]

[illegible] عمر بن الخطاب [illegible] باب [illegible]

[illegible]

در ذکر راحت یافتن در خواب حدثنا اسحق بن ابراهیم قال حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن همام انه سمع ابا هریرة
رضی الله تعالی عنه یقول قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بینا انا نائم رأیت انی علی حوض اسقی الناس
فرمود در اثنای آنکه من خوابیده ام دیدم که تحقیق من بر سر حوضم می نوشانم مردم را حوض وچاه بیک معنی است پس منافات
نیست در هر دو روایت فاتانی ابو بکر فاخذ الدلو من یدی لیریحنی پس آمد نزد من ابو بکر پس گرفت دلو را از دست من
تا راحت رساند مرا از رنج آبکشی و حدیث مطابق ترجمه است بهمین جزو فنزع ذنوبین وفی نزعه ضعف والله یغفر له فاتی
ابن الخطاب فاخذ منه پس آمد عمر ابن خطاب پس گرفت دلو را از ابی بکر فلم یزل ینزع حتی تولی الناس پس پیوسته
میکشید آب را تا آنکه پشت دادند و سیر خوردند مردم والحوض یتفجر و حوض جوش میزد از چشمه **باب** القصر فی المنام یعنی
دیدن کوشک در خواب حدثنا سعید بن عفیر قال حدثنی اللیث قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب قال
اخبرنی سعید بن المسیب ان ابا هریرة قال بینا نحن جلوس عند رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
گفت ابو هریره در اثنای آنکه ما یان نشسته ایم نزد رسول خدا قال بینا انا نائم رأیتنی فی الجنة فرمود در میان آنکه
من خوابیده ام دیدم خود را در بهشت فاذا امرأة تتوضأ الی جانب قصر پس ناگاه دیدم زنی را که وضو میکند
در یک پهلوی قصری اگر گوئی بهشت سرای تکلیف نیست پس چیست این وضو گوئیم این وضوی نماز نیست و از راه
تکلیف نیست بعضی گفته اند مشتق از وضاءت است یعنی روشنی و پاکی روی و مراد این است که می شست روی خود را فقلت
لمن هذا القصر قالوا لعمر گفتم مر کراست این کوشک گفتند ملائکه مر عمر بن خطاب راست و این زن اوست فذکرت غیرته
فولیت مدبرا پس یاد کردم غیرت عمر را پس مراجعت کردم در حالی که پشت دهنده ام قال ابو هریرة فبکی عمر بن الخطاب
گفت ابو هریره پس گریه کرد عمر بن خطاب از شنیدن این خواب از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و این گریه عمر گریه شادی بود
که بشارت بهشتی بودن یافت و این زن حوری بهشت خواهد بود و نیز در ضمن آن احترازی از آنحضرت دریافت ثم قال اعلیک
بابی انت وامی یا رسول الله اغار پس گفت عمر آیا بر تو که بدل پدر و مادر منند ای رسول خدا غیرت میکنم غیرت از اجنبی
میکنند تو که رسول خدائی و به از پدر و مادر مائی چگونه غیرت روا میدارم حدثنا عمرو بن علی قال حدثنا معتمر بن سلیمان
قال حدثنا عبید الله بن عمر عن محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم دخلت الجنة فاذا انا بقصر من ذهب فرمود رسول خدا در آمدم به بهشت پس ناگاه رسیدم بقصری از طلا فقلت لمن
هذا فقالوا لرجل من قریش پس گفتم مر کراست این قصر پس گفتند مر مردی راست که از قوم قریش است مراد این مرد عمر است
فما منعنی ان ادخله یا ابن الخطاب الا ما اعلم من غیرتک قال وعلیک اغار یا رسول الله
و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوحی یا بقراین ظاهر شناخت که این یک حدیث است که باسنادهای متعدد آورده
و اگر مراد از اختلاف عبارتها پیداست که واقعه متعدد باشد والله اعلم
باب الوضوء فی المنام دیدن وضو در خواب حدثنا یحیی بن بکیر
قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی سعید بن المسیب ان ابا هریرة قال بینما نحن جلوس
عند رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال بینما انا نائم رأیتنی فی الجنة فاذا امرأة تتوضأ الی جانب قصر فقلت لمن
هذا القصر فقالوا لعمر فذکرت غیرته فولیت مدبرا فبکی عمر وقال علیک بابی وامی یا رسول الله اغار **باب** الطواف
بالکعبة فی المنام و دیدن طواف کردن کعبه در خواب حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سالم

کتاب الانبیاء

بعثت اهل وبال در آن زمان واقع شد این
امور آنچنانکه فرمود حتی قطعا خیر کر بسیاری از اهل
و شیفتگان عشق محمدی مصطفوی و تشنگان جمال
بی مثال آن سرور نعمای محیط دنیا کرده مجرد
انتاده اند بر رویت آن محبوب از جان درست
ترهست بسوی ایشان از دنیا و هر چه در دنیاست
صلی الله علیه وسلم الی یوم القیمه قدر که الرحمن
دیبار حدثنا یحیی قال حدثنا عبد الرزاق
عن معمر عن همام عن ابی هریرة ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال لا تقوم الساعة حتی تقاتلوا
خوزا وکرمان من الاعاجم بر پا نمی شود قیامت
تا آنکه قتال میکنید خوز را و کرمان را از مردم عجم خوز
بضم خا در آخر زای نام گروهی از مردم است و
از بلاد اهواز که بند کرا از عراق عجم است و کرمان
بلد مشهور است از بلاد عجم میان خراسان
و دریای هند و بعضه میان فارس و سجستان
گویند و تصحیح کرده اند ازانجمله بفتح کاف و لیکن
مشهور بکسر کاف است کرمانی گفته ما داتر هم نام
شهر خود بکسر کاف و جواب داده از انچه سوال کرده
که اهل این دو اقلیم این صفات ندارند بانکه بعضی
از ایشان بودند برین صفات در آن وقت یا مستهم
ایشان در ما بعد و عسقلانی گفته اشکال کرده اند
در نحو حدیث خوز و کرمان نیستند از بلاد ترک پس
موافق نمی شود در روایت سابق را و ممکن است که
جواب داده شود بانکه اینحدیث غیر حدیث قتال
ترکست و مقصود ازین دو حدیث نذار ترجمه وجوه
ها الفتنین است و بیان کرده در ما بعد که بلاد ترک
این مشارق خراسان تا مغارب چین اندرونیما
هند تا اقصای معموره و تواند که کرمان نیز مرضی
باشد از بلاد ترک غیر آنکه شهرت نیست مشهور که گفت
در ترجمه باب قتال الترک که خوز از جنس ترکست
و ان تراغی گویند و خوز بالضم در قاموس گفته مسیر
از ترک حمر الوجوه فطس الانوف یعنی سرخ
بینی یعنی فطس بالضم جمع فطس یعنی حمر جمع احمر از فطس
پهنا بین بست بودن استخوان بینی و پهن بودن
آن و افطس وافطف گویا ستر اد فان اند صغار

سفين ابن عيينة قال قال اسمعيل ابن ابي خالد اخبرني قيس ابن ابي حازم قال اتينا ابا هريرة گفت قيس آمديم ابا هريره را شنيدم حدثني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم سنين لو ان في سني بكسر مهملة وتخفيف نون و تشديد تحتيه در اصل سنين بود مضاف بسوي ياء متكلم پس نون جمع باضافت افتاد احرص على ان اعي الحديث مني فيهن پس گفت ابوهريره صحبت داشتم با آن حضرت سه سال بحاليكه نبودم در سالهاي عمر خود حريص تر برآنكه ياد دارم حديث را از من كه درين سه سال بودم يعني حريص تر بودم در حفظ حديث درين سه سال از ديگر سالهاي عمر كه آنقدر حرص نداشتم بر حفظ كلام و حديث در آن اگرچه مدت صحبت وي با آنحضرت چهار سال و كسري بود چه قدوم ابي هريره نزد آن سرور در خيبر است در صفر سنه هفت و وفات آنحضرت در ربيع الاول سنه يازده هجرت يقول شنيدم آن حضرت را كه ميفرمود و قال هكذا بيده بين يدي الساعة درحاليكه اشارت كرد بجانب دست مبارك خود پيش قيامت تقاتلون قوما نعالهم الشعر كارزار ميكنيد با قومي را كه نعلهاي ايشان از موي باشد وهو هذا البارز بفتح مهمله پيش راء معجمه وبعضي بكسر را گفته و اين كلام مدلول است بقول راوي در روايت ثانيه كه گفت و قال سفين مرة و گفت سفيان بار ديگر بدل نعالهم هو البارز و هم اهل البارز و اين قوم اهل بارزند بعضي گويند كه بارز ناحيه قريب است از كرمان و بعضي گويند نام زمين فارس است و بعضي تفسير كنند بديلم و بعضي باكراد كه سكونت دارند در بارز يعني صحرا و بعضي گويند بارز بكسر را بمعني آنكه بيرون آمده براي قتال اهل اسلام در براز يعني فضا و كشادگي زرخ عسقلاني گفته قتال كردند مسلمانان تركان را در خلافت بني اميه و بود ميان ايشان و ميان مسلمانان در بسته تا آنكه فتح كرده شد اندك اندك و بسيار شدند بندي از ايشان در غنيمت كردند در ايشان ملوك بسبب آنچه بود در ايشان از شدت و دلاوري تا آنكه بود اكثر لشكر معتصم از ايشان پس تر غالب آمدند اتراك بر بادشاه پس كشتند

ابن عبد الله بن عمر ان عبد الله بن عمر رضي الله تعالى عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بينا انا نائم رايتني اطوف بالكعبة در اثناي آنكه من خوابيده ام ديدم خود را كه طواف ميكنم بكعبه فاذا رجل آدم سبط الشعر بين رجلين ناگاه ديدم مردي گندم گون هموار موي بغير شكن در ميان دو مرد الخ گذشته كه ابن مريم احمر و موي او جعد بود كرماني در توفيق اين دو حديث گفته كه اين در وقت طواف بوده است بلكه در وقتي ديگر بود و ميانه در دليل و تغيير قامت يختلف دراساي يكدا آب از سر او كه از فعل او بود يا بيان لطافت و نضارت او ست ينطف لقسم بطاء و كسر آنست از باب نصر و ضرب و آمده فقلت من هذا قالوا ابن مريم پس گفتم كيست اينم دگفتند او پسر مريم است فذهبت التفت پس پيش رفتم كه بنگرم چشمي ناگاه رجل احمر جسيم پس ناگاه ديدم مردي سرخ رنگ فربه جعد الراس سپيچ موي سر اعور العين اليمنى كور چشم راست كان عينه عنبة طافية گويا چشم او دانه انگور بر آمده است قلت من هذا قالوا هذا الدجال گفتند اين دجال موعود است معلوم نيست كه ديدن دجال در كدام حال او پيش از خروج و دعوي باطل است يا بعد از آن است اقرب الناس به شبها ابن قطن نزديكتر بمردم بوي از روي شباهت در صورت ابن قطن است بفتح قاف و طاء مهمله در آخر نون وابن قطن رجل من بني المصطلق من خزاعة و ابن قطن كه بوي شباهت دارد مردي است از بني مصطلق از قبيله خزاعه نام او عبد العزى است

باب اذا اعطى فضله غيره في النوم وقتي كه داد بقيه شير ديگري را در خواب حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني حمزة بن عبد الله بن عمر ان عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول بينا انا نائم اتيت بقدح لبن فشربت منه ميفرمود در اثناي آنكه من خوابيده بودم آورده شدم بقدحي از شير پس خوردم از آن حتى اني لارى الري يجري تا آنكه بتحقيق مي بينم سيرابي را روان است در ناخن ثم اعطيت فضله عمر پس دادم من بقيه آن عمر را قالوا فما اولته يا رسول الله قال العلم پس گفتند چه تاويل كردي شير را اي رسول خدا فرمود علم است

باب الامن وذهاب الروع في المنام در بيان امن و رفتن ترس در خواب حدثنا عبيد الله بن سعيد قال حدثنا عفان بن مسلم قال حدثنا صخر بن جويرية قال حدثنا نافع ان ابن عمر قال ان رجالا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله وسلم كانوا يرون الرؤيا على عهد رسول الله صلى الله عليه واله وسلم گفت ابن عمر مردان از اصحاب رسول خدا بودند كه خواب ميديدند در زمان حيات رسول خدا فيقصونها على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم پس ميگفتند آن رويا بر رسول خدا فيقول فيها رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ما شاء الله پس ميفرمود در آن رويا رسول خدا چيزي كه خواسته خدا يعني تعبير و تاويل خواب ميكرد وانا غلام حديث السن و من بودم خورد سال وبيتي المسجد قبل ان انكح و خانه من مسجد بود پيش از آنكه نكاح كنم زوجه را فقلت في نفسي لو كان فيك خير لرايت مثل ما يرى هؤلاء پس گفتم در باطن خود اگر بودي در تو نيكوئي هر آئينه ميديدي مانند آنچه مي بينند اين جماعه فلما اضطجعت ذات ليلة قلت اللهم ان كنت تعلم في خيرا پس هرگاهي كه خواب كردم شبي گفتم اي بار خدا اگر هستي تو كه ميداني در من نيكي را فارني رؤيا پس بنما مرا خوابي فبينما انا كذلك پس در اثناي آنكه من همچنين حال دارم اذ جاءني ملكان في يد كل واحد منهما مقمعة من حديد ناگاه آمدند نزد من دو فرشته كه در دست هر يكي از آن دو فرشته كجك فيل است از آهن بكسر ميم اول و سكون قاف و فتح ميم دويم و عين مهمله مفتوحه مثل كجك از آهن كه بر سر فيل زنند يعني عمود و گرز يقبلان بي الى جهنم وانا بينهما كه پيش ميبرند مرا بسوي دوزخ در حالي كه من در ميان هردو فرشته ام ادعو الله اللهم اني اعوذ بك من جهنم دعا ميكنم خدا را بار خدايا بتحقيق من پناه ميجويم

تو از دوزخ تو اداني لقيني ملك في يده مقمعة من حديد بس مي بينم خود را كه ملاقات كرد مرا فرشته ديگر كه در دست او مقمعه از آهن است فقال لي لم ترع نعم الرجل انت لو تكثر الصلوة پس گفت مرا اين فرشته مرد نيكو مردي كاش تو اگر بسيار كني تو نماز را در بعضي نسخ لن ترع است اگر گوئي لن نصب ميكند فعل را نه جزم گوئيم اين سكون از وقف است پس تشبيه داده انم لسكون جزم پس حذف كرده اند الف را كه درميان را و عين بوده پس جاري گردد اصل الجري وقف در روا است كه جزم باشد و جزم لن حكايت كرده است از اللسان نحوي نقله الكرماني فانطلقوا بي حتى وقفوا بي على شفير جهنم پس بردند مرا تا آنكه ايستاده كردند مرا بر كنار دوزخ فاذا هي مطوية كطي البئر ساخته شده است مانند ساختن چاه له قرون كقرن البئر مر او را قرنهاست مانند قرنهاي چاه و قرن مناري كه هر دو طرف چاه ميسازند از سنگ و اگر از چوب باشد آن را قرن ميگويند بين كل قرنين ملك بيده مقمعة من حديد ميان هر دو قرن فرشته است بدست او مقمعي از آهن است وارى فيها رجالا معلقين بالسلاسل رؤسهم اسفلهم مي بينم در دوزخ مردان را كه آويخته شده بزنجيرها سرهاي آنها جانب پايان آنهاست در بعضي نسخ رجليهم است عرفت فيها رجالا من قريش شناختم در دوزخ مردان را از قريش فانصرفوا بي عن ذات اليمين پس بردند مرا از طرف دست راست فقصصتها على حفصة فقصتها حفصة على رسول الله صلى الله عليه وسلم پس خواندم اين رويا را بر حفصه و خواند آن را حفصه بر رسول خدا فقال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان عبد الله رجل صالح در بعضي نسخ است لو كان يصلي بالليل فقال نافع فلم يزل بعد ذلك يكثر الصلوة پس گفت نافع كه از موالي ابن عمر است و روايت كرده كه از عبد الله بن عمر هميشه بود ابن عمر بعد ازين كه بسيار ميكرد نماز را **باب** الاخذ على اليمين في النوم **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام بن يوسف قال اخبرنا معمر عن الزهري عن سالم عن ابن عمر قال كنت غلاما شابا عزبا في عهد النبي صلى الله عليه واله وسلم گفت ابن عمر بودم جواني ناكدخدا در زمان پيغمبر خدا وكنت ابيت في المسجد و بودم من كه خواب ميكردم در مسجد وكان من راى مناما قصه على النبي صلى الله عليه واله وسلم و بود كسيكه ديدي خوابي را گفتي آن را به پيغمبر خدا فقلت اللهم ان كان لي عندك خير پس گفتم خداوندا اگر باشد مرا نزد تو نيكوئي فارني مناما يعبره لي رسول الله صلى الله عليه واله وسلم پس بنما خوابي كه تعبير كند آن را براي من رسول خدا آرزوي تعبير كرده است كه مانند مردم ديگر بمرباني كند بر رسول خدا فنمت فرايت ملكين اتياني فانطلقا بي پس ديدم دو فرشته كه آمدند نزد من پس بردند مرا فلقيهما ملك آخر فقال لي لم ترع انك رجل صالح پس ملاقات كرد آن هر دو فرشته را فرشته ديگر پس گفت مرا مترس بدرستي كه تو مرد نيكوئي فانطلقا بي الى النار فاذا هي مطوية كطي البئر پس بردند مرا بسوي دوزخ پس ناگاه آن ساخته شده است مانند چاه واذا فيها ناس قد عرفت بعضهم ناگاه ديدم در دوزخ مردم را كه تحقيق شناختم بعضهم فاخذا بي ذات اليمين پس گرفتند مرا جانب دست راست فلما اصبحت ذكرت ذلك لحفصة پس هرگاه صباح كردم ذكر كردم آن خواب را مر حفصه را فزعمت حفصة انها قصتها على النبي صلى الله عليه واله وسلم پس گفت حفصه كه بتحقيق وي گفته است پيغمبر خدا را فقال ان عبد الله رجل صالح لو كان يكثر الصلوة بالليل فرمود تحقيق عبد الله بن عمر مرد صالح است اگر بودي بسيار ميكرد نماز در شب قال الزهري فكان عبد الله بعد ذلك يكثر الصلوة من الليل گفت زهري پس بود عبد الله بن عمر بعد ازين و نافع بسيار ميكرد نماز در شب زهري بعد از سالم پسر عبد الله بن عمر **باب** القدح در بيان ديدن قدح شير است در خواب **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال

از آن تا آنكه در آمد آنها شر ايشان پس از آن واقع شد خراب بغداد و قتل خليفه معتصم بالله بر دست ايشان سال ششصد و پنجاه و ششم و گفته اند از اين قضيه ايست كه زبان تقرير و تحرير از كشف و بيان آن عاجز و قاصر است و ابتداء خارت ربع مسكون شد بين واقعه بي كيفيت بر قرع نهاده و چاكري بود نقل كرده ميشد پس همشه بود كه بقاياي تتار خروج ميكردند تا آنكه شد آخر ايشان لنك كه نامش تمر بود بفتح فوقيه و ضم ميم پس تاخت ديار شاميه را و فساد كرد در آن و سوخت دمشق را و در آمد روم و هند و ما بين آن او دراز شد مدت وي تا آنكه گرفت او را قدر الهي و پراگنده شدند پسران او در بلاد و ظاهر شد بجميع مصداق قول وي صلى الله عليه وسلم كه بني قنطورا نخستين كسي باشند كه سلب كنند از امت من ملك ايشان را و آن حديثي است كه اخراج كرده آن را طبراني از حديث معاويه مراد به بني قنطورا ترك اند و قنطورا نام جاريه ابراهيم عليه السلام است زائيد اولاد را پس منتشر شدند اولاد ايشان ترك حكايت كرده آن را ابن اثير و استبعاد نموده و صاحب قاموس ترديد كرده و در تفسير قنطورا ميان ترك و حبشان و مراد با امت در حديث طبراني امت نسب است نه امت دعوت يعني عرب كما قال العسقلاني والله اعلم **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا جرير بن حازم قال سمعت الحسن البصري يقول حدثنا عمرو بن تغلب بفتح فوقيه و سكون معجمه و كسر لام و بموحده قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول بين يدي الساعة تقاتلون قوما ينتعلون الشعر مي پوشند در پا نعلها موي دار را و تقاتلون قوما كان وجوههم المجان المطرقة ترجمه مذكور شد **حدثنا** الحكم بن نافع قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول تقاتلكم اليهود فتسلطون عليهم جنگ ميكنند شما را يهوديان پس غالب گردانيده

کتاب الانبیاء

حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن حمزة بن عبد الله عن عبد الله بن عمر رضی الله تعالی عنهما قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول بینا انا نائم اتیت بقدح لبن فشربت منه ثم اعطیت فضلی عمر بن الخطاب قالوا فما اولته یا رسول الله قال العلم ترجمه کرده شده

باب اذا طار الشیء فی المنام

حدثنا سعید بن محمد قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابی عن صالح عن ابن عبیدة بن نشیط قال قال عبید الله سألت عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهما عن رؤیا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم التی ذکر گفت عبید الله رسیدم ابن عباس را از خواب رسول خدا آن خوابیکه ذکر کرده است یعنی آن چیست مراد و او را بیان کن پس فقال ابن عباس ذکر لی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال پس گفت ابن عباس گفته شده است مرا که بتحقیق رسول خدا فرموده بینا انا نائم اریت انه وضع فی یدی سواران من ذهب دو انداخته شدم که تحقیق نهاده شده در دو دست من دو سوار از طلا ففظعتهما یعنی خارج و مکروه یعنی حملا بی تعلق ... آنها و در حیرت افتادم که مقصود از این دو سوار که مخصوص بزنان است چیست یا که از طلا باشد وکرهتهما فاذن لی فنفختهما فطارا پس اذن داده شد برای من در کردن آنها از دست پس دیدم نفس ... پس بردم هر دو فاولتهما الکذابین یخرجان پس تاویل کردم هر دو سوار را که اشارت بر دو کذابی است که دعوت نبوت میکنند و آخر سوار هلاک میشوند در مناسبت این تاویل گفته اند که کذب خبر دادن است برخلاف واقع و نهادن چیزی در غیر محل ... در دست آنحضرت در غیر موضع بوده و بودن آن از ذهب اشارت بذهاب آنها و عدم بقای ایشانست و پران آنها بدم کردن اشارت میکند که بی رنج شدید دور میشوند و همچنین بود حال آنها فقال عبید الله پس گفت عبید الله که از او این جمله است احدهما العنسی الذی قتله فیروز بالیمن والآخر مسیلمة که کشته است او را حبشی قاتل حمزه رضی الله تعالی عنه و احوال ایشان کرر مذکور شده است

باب اذا رای بقرا تنحر

یعنی وقتی که دید گاوی را که ذبح کرده میشود حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن برید عن جده ابی بردة عن ابی موسی اراه عن النبی صلی الله علیه وسلم ابو برده روایت کرده است از ابی موسی اشعری گمان میکنم او را که از پیغمبر خدا روایت کرده قال رایت فی المنام انی اهاجر من مکة الی ارض بها نخل دیدم در خواب که بتحقیق من هجرت میکنم از مکه بزمینی که نخل دارد فذهب وهلی الی انها الیمامة پس رفت وهم من که آن زمین یمامه است وهل بفتح واو و سکون ها بالفتح ان معنی وهم است ... فاذا هی المدینة یثرب پس ناگاه معلوم شد که آن مدینه است که یثرب از نامهای آنست در جاهلیت مدینه را یثرب میگفتند ... یثرب بمعنی هلاک است و یثرب صیغه مضارع است و در روایت فیها بقرا و دیدم در آن رویا گاو و در او تواند که ضمیر راجع بمدینه باشد در بعضی روایات آمده بقرا تنحر و این زیادتی درست میگردد تاویل این خواب که قتل مسلمانان است روز غزوه احد والله خیر فاذا هم المؤمنون یوم احد پس ناگاه آنها مومنان بودند که شهید شدند روز احد قول والله خیر مبتدا و خبر است ... آنست که ثواب خداوند سبحانه مر شهدا را بهتر است از بقای ایشان در دنیا آنکه خدا هر چه کند بهتر است ... گفته اند که این از جمله روایت است که در وقت دیدن نحر بقر شنیده اند واذا الخیر ما جاء الله من الخیر و خیر ... که آورد خدا از نیکوئی قول من الخیر بیان ما جاء است و ثواب الصدق الذی اتانا الله بعد یوم بدر و ثواب ... آنست که داد خدا بعد از روز غزوه بدر و آن فتح مکه است مانند آن و در بعضی نسخها البعد بضم دال است ...

جابر عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یاتی علی الناس زمان یغزون می آید بر مردم وقتیکه جهاد میکنند فیقال لهم هل فیکم من صحب الرسول پس گفته میشود مر ایشان را آیا هست در میان شما کسی که صحبت داشته باشد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فیقولون نعم پس میگویند آری هست در میان ما صحابی فیفتح علیهم پس فتح کرده میشود بر دست ایشان ببرکت وجود صحابی ثم یغزون پس بعد زمانی غزا میکنند مردم دیگر پس فیقال لهم هل فیکم من صحب صاحب الرسول پس گفته میشود مر اینها مر را آیا هست میان شما کسی که صحبت داشته کسی را که صحبت داشته پیغمبر را فیقولون نعم فیفتح لهم پس میگویند اینها که آری هست تابعی پس فتح کرده میشود برای ایشان ببرکت وجود کسی که صحبت داشته بود با آنحضرت در باب من استعان بالضعفاء از جهاد گذشت حدثنا محمد بن الحکم قال اخبرنا النضر قال حدثنا اسرائیل قال اخبرنا سعد الطائی کنیتش ابو مجاهد است قال اخبرنا محل بضم میم و کسر حاء ... بن خلیفة عن عدی بن حاتم قال بینا انا عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ اتاه رجل فشکی الیه الفاقة گفت عدی در اثنای آنکه من نزد آن حضرت بودم ناگاه آمد او را مردی پس شکایت کرد وی حاجت را ثم اتاه آخر فشکی الیه قطع السبیل پس آمد آن حضرت را مردی دیگر پس شکایت کرد بسوی آنحضرت بریدن قطاع راه ... فقال پس فرمود یا عدی هل رایت الحیرة آیا دیدی حیره را بکسر حاء و سکون تحتیه و براء شهری است مر ملوک عرب را که تحت حکم آل فارس بود و بود ملک ایشان در آن روز ایاس بن قبیصه الطائی والی شده آنجا در زیر دست کسری بعد قتل نعمان بن منذر قلت لم ارها وقد انبئت

معناه ما جاء الله به بعد البدر الثانية من تعريف قلوب المؤمنين لان الناس جمعوا لهم فزادهم ذلك ايمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل وتفرق شدن عدو از ايشان بمجرد هيبت ويتوان گفت كه مراد بخير غنيمت است كه حاصل شد انهار البعد از خير ثواب روز بدر **باب** النفخ في المنام در بيان دميدن نفس در خواب **حدثنا** اسحق بن ابراهيم الحنظلي قال اخبرنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام بن منبه قال هذا ما حدثنا به ابو هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال نحن الآخرون السابقون ما ايم آخرانيم در دنيا وسابقانيم در آخرت بفراغ از حساب بدخول جنت وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بينا انا نائم اذ أوتيت خزائن الارض فرمود در ميان آنكه من خوابيده ام ناگاه داده شده ام خزينهاى كه مدفون است زير زمين فوضع في يدي سواران من ذهب فكبرا علي واهماني پس گران آمدند وعظيم نمودند بر من و در هم انداختند مرا فاوحي الي ان انفخهما فنفختهما فذهبا پس وحى كرده شد بسوى من اينكه دم كنم بر آن پس نفخ كردم و برانداختم آن هر دو را فاولتهما الكذابين اللذين انا بينهما پس تاويل وتعبير كردم اين دو سوار را بدو كذابى كه من ميان ايشانم صاحب صنعاء يعنى عنسى وصاحب اليمامة يعنى مسيلمه كذاب **باب** اذا رأى انه اخرج الشيء من كورة فاسكنه موضعا آخر وقتى كه ديد در خواب كه بيرون آورده چيزى از گوشه وسكونت داد آنرا در جاى ديگر كوره بضم كاف بمعنى ناحيه ومدينه است **حدثنا** اسمعيل بن عبد الله قال حدثني اخي عبد الحميد عن سليمان بن بلال عن موسى بن عقبة عن سالم بن عبد الله عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال رأيت كأن امرأة سوداء ثائرة الرأس خرجت من المدينة فرمود ديدم گويا زنى سياه فام پريشان موى سر بيرون آمد از مدينه ثائر الراس را تاويل كرده اند به تب از آنكه ميلر زاند بدن را المرزه حتى قامت بمهيعة وهي الجحفة تا آنكه استاد بمهيعه وآن جحفه است مهيعه بفتح ميم وسكون ها وفتح تحتانيه در مغنى گفته بكسر ها وسكون اليا موضعى است جحفه بتقديم جيم وسكون حا واهل جحفه يهود بودند بسيار ايذا ميكردند مسلمانان را فتاولتها ان وباء المدينة نقل اليها فرمود تاويل كرده ام اين رويا را كه وباء مدينه نقل كرده شده است بجحفه **باب** المرأة السوداء ديدن زن سياه رنگ در خواب **حدثنا** محمد بن ابي بكر المقدمي قال حدثنا فضيل بن سليمان قال حدثنا موسى بن عقبة قال حدثني سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر رضي الله تعالى عنهما في رؤيا النبي صلى الله عليه وآله وسلم حديث كرده است سالم ابن عبد الله از عبد الله بن عمر در خواب پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم في المدينة در مدينه رأيت امرأة سوداء ثائرة الرأس خرجت من المدينة حتى نزلت بمهيعة فاولتها ان وباء المدينة نقل الى مهيعة وهي الجحفة **باب** المرأة الثائرة الراس در بيان ديدن زنى پريشان موى سر اندر خواب **حدثنا** ابراهيم بن المنذر قال حدثني ابو بكر بن ابي اويس قال حدثنا سليمان عن موسى بن عقبة عن سالم عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال رأيت امرأة سوداء ثائرة الرأس خرجت من المدينة حتى قامت بمهيعة وهي الجحفة فاولت ان وباء المدينة نقل اليها **باب** اذا رأى انه هز سيفا في المنام وقتى كه ديد يكى كه بتحقيق جنبانيده شمشير را در خواب **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد بن عبد الله بن ابي بردة عن جده ابي بردة عن ابي موسى اراه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال رأيت في رؤياي اني هززت سيفا فانقطع صدره ابو برده روايت كرده از ابى موسى اشعرى وگفته گمان ميكنم ابو موسى را كه روايت كرده از پيغمبر خدا فرموده ديدم من در خواب خود

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

پس كجا باشند وكجا روند مسند ان تبلطي كه از روم آتش فتنه را در شهرها وقطع طرق ميكنند وشهرهاى ايشان ما بين عراق وحجاز است دعار بضم دال وتخفيف عين وراى بر سه معنى جمع داعر بمعنى خبيث مفسد ديگر فرمود ولئن طالت بك حيوة لتفتحن كنوز كسرى واگر دراز شود بتو زندگى هر آئينه فتح كرده وگشاده شود گنجهاى كسرى در حيات تو قلت كسرى بن هرمز گفتم بطريق استعجاب مفتوح شوند گنجهاى كسرى بن هرمز كه آن قدر شوكت دارد قال كسرى بن هرمز فرمود آرى گنجهاى همين كسرى ولئن طالت بك حيوة لترين الرجل يخرج ملء كفه من ذهب او فضة يطلب من يقبله منه واگر دراز شود بتو حيات هر آئينه بينى تو مردى را كه بيرون مى آرد پرى كف دست خود از طلا و نقره وجا ميكند كسى را كه بستاند از وى فلا يجد احدا يقبله منه پس نيابد هيچ كسى را كه قبول كند آنرا از وى بجهت شمول يسر و رفاهيت هر كس را برسيدن فتوحات شايد كه اين اشارت است بسوى آنچه واقع شده در زمان عمر بن عبد العزيز چنانچه جزم كرده بدان بيهقى واخراج نمود در دلائل كه والى شد عمر بن عبد العزيز سى ماه سوگند بخدا است نمرد وى تا آنكه گشت مرد كه مى آورد مال عظيم وميگفت بگردانيد اين مال را آنجا كه ميدانيد در فقرا و حاجت پس هميشه مى بود همچنان تا آنكه بر ميگشت بمال خود ياد ميجست كسى را كه بنهد آن مال را در وى پس نمى يافت چنين كسى را كه بتحقيق بے نياز گردانيد عمر مردم را وبعضے گويند كه واقع شود در اينحال نزد نزول عيسى عليه السلام وگفته اند كه راجح اول است بقرينه قول شريف ولئن طالت بك حيوة الخ ليلقين الله احدكم يوم يلقاه وليس بينه وبينه ترجمان يترجم له وهر آئينه پيش مى آيد وملاقات ميكند خداى تعالى را يكے از شما روزى كه ملاقات ميكند

که بتحقیق جنبانده ام شمشیر خود را پس منقطع شد بالای سینه آن فاذا هو ما اصیب من المؤمنین یوم احد پس ناگاه آن شکست
چیزی بود که رسید بر مسلمانان روز احد یعنی تاویل این خواب شکسته بود که واقع شد بر بعضے مسلمانان روز احد ثم هززته اخری فعاد
احسن ما کان پس جنبانیدم شمشیر را مرتبه دیگر پس باز آمد نیکوتر آنچه بود فاذا هو ما جاء الله به من الفتح واجتماع المؤمنین پس آن
چیزی بود که آورد خدا از فتح مکه و جمع شدن مسلمانان و فوج فوج گرویدن بدین اسلام **باب من کذب فی حلمه** یعنی حال کسی که
دروغ گفته در خواب خود **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن ایوب عن عکرمة عن ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال من تحلم بحلم لم یره کلف ان یعقد بین شعیرتین ولن
یفعل فرمود کسی که گفت که در خواب دیدم و نه دیده است آنرا تکلیف کرده شود و این را عقد کند میان دو جو و هرگز نکند ومن استمع
الی حدیث قوم وهم له کارهون او یفرون منه وکسی که گوش داشت بسوی حدیث قومی و حال آنکه آنها ناخوش دارند شنیدن
آنرا اگر بزند یا اندازان حدیث صب فی اذنه الآنک یوم القیمة ریخته شود در دو گوش او شیشه روز قیامت ومن صور صورة
عذب وکلف ان ینفخ فیها وکسی که تصویر کرد صورتی عذاب کرده شود و تکلیف کرده شود این را که نفخ روح کند در آن
ولیس بنافخ و نیست نفخ کننده روح را ازوی تولد وکلف عطف تفسیری عذب است یعنی این قسم عذاب کرده میشود و دائم
که نوعی دیگر باشد قال سفین وصله لنا ایوب گفت سفین بن عیینه موصول آورده این حدیث مذکور را برای ما ایوب سختیانی
مذکور در اسناد اشارت کرده باین قول که در طرق دیگر که بعد ازین آورده موقوف غیر مرفوع آورده است وقال قتیبة
حدثنا ابو عوانة عن قتادة عن عکرمة عن ابی هریرة قوله من کذب فی رؤیاه یعنی در طریق این عبارت راجح شده
کسی که دروغ گفت در خواب خود وقال شعبة عن ابی هاشم الرمانی قال سمعت عکرمة قال ابو هریرة قوله من صور
ومن تحلم ومن استمع گفت ابو هاشم شنیدم عکرمه را که ابو هریره این هر سه صورت کذب را روایت کرده است **حدثنا**
اسحق قال حدثنا خالد عن خالد قاله اول ابن عبد الله و ثانی ابن حذاء است که از راویان عکرمه است عن عکرمة عن ابن
عباس قال من استمع ومن تحلم ومن صور نحوه مانند حدیث سابق تابعه هشام متابعت کرده خالد بن حذاء است ابن
عکرمة عن ابن عباس از عکرمه از ابن عباس قوله **حدثنا** علی بن مسلم قال حدثنا عبد الصمد قال حدثنا عبد الرحمن
بن عبد الله بن دینار مولی ابن عمر عن ابیه عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال ان من افری الفری ان
یری عینیه ما لم تر فرمود بتحقیق از اکذب کذب مبالغه است که بنماید دو چشم خود را چیزی که ندیده چشمان او یعنی نسبت کند بسوی چشم
خود یعنی کذب عظیم است که تعجب کرده میشود ازان و صیغه جمع فری است چنانکه فریه و فری **باب اذا رأی ما یکره فلا یخبر بها**
ولا یذکرها وقتی که دید خوابی را که ناخوش میداند پس خبر نکند بآن کسی را و ذکر نکند آنرا **حدثنا** سعید بن الربیع
قال حدثنا شعبة عن عبد ربه بن سعید قال سمعت ابا سلمة یقول لقد کنت اری الرؤیا فتمرضنی گفت عبد ربه شنیدم
ابا سلمه را میگفت تحقیق بودم من که میدیدم خوابی را پس بیمار میساخت مرا از جهت کراهتی که میکشیدم ازان حتی سمعت ابا قتادة
یقول تا آنکه شنیدم ابا قتاده را میگفت وانا کنت لاری الرؤیا فتمرضنی حتی سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول
الرؤیا الحسنة من الله میفرمود خواب نیکو از جانب خدا و از الطاف الهی است تعالی وتقدس فاذا رأی احدکم ما یحب فلا
یحدث به الا من یحب پس وقتی که دید یکی از شما خوابی را که دوست میدارد پس سخن نکند بآن مگر کسی را که دوست میدارد
او را واذا رأی ما یکره فلیتعوذ بالله من شرها وقتی که بیند خوابی که ناخوش دارد پس باید که پناه جوید بخدا از بدی آن خواب

عظیم و فضل احسان کرده بودم بر تو فیقول بلی پس
میگوید آری داده بودی مال را و فضل احسان کرده
بودی فینظر عن یمینه فلا یری الا جهنم وینظر عن
یساره فلا یری الا جهنم پس می‌نگرد بجانب راست خود
پس نمی‌بیند مگر دوزخ را و می‌نگرد بجانب چپ خود پس نمی‌بیند
مگر دوزخ را بهمت اگر نفاق کردن مکر آتش را بر شکر نعمت بود
قال عدی سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول اتقوا النار
ولو بشق تمرة گفت عدی شنیدم آنحضرت را که میفرمود
پرهیز کنید آتش دوزخ را اگرچه بتصدق نیم خرما
باشد در روایت حنبلی شقة تمرة بزیادت تو گفت
فمن لم یجد شق تمرة فبکلمة
طیبة پس کسی که نیابد نیم خرما را پس باید که پرهیز
کند دوزخ را بگفتن کلمه خوش بسائل و محتاج
قال عدی فرأیت الظعینة ترتحل من الحیرة
حتی تطوف بالکعبة لا تخاف الا الله گفت
عدی پس دیدم زن را در هودج محافه که سفر
میکرد و سیر نمود از حیره تا آنکه طواف میکرد کعبه را
که نمی‌ترسید در راه مگر خدا را چنانکه از پیشتر خبر داده
بود بدان حضرت وکنت فیمن افتتح کنوز کسری بن هرمز
و بودم در آنکه کسانیکه فتح کردند گنجهای کسری بن هرمز
را و واقع شد این خبر دیگر نیز آنچنانکه فرموده بود
ولئن طالت بکم حیوة لترون ما قال النبی
عدی گوید بر اوی خود اگر دراز شود بتو زندگی
هر آئینه ببینی مصداق خبر سوم را که فرموده بود
ابو القاسم صلی الله علیه وسلم یخرج
ملء کفه گفت خواهد برآورد مردی پر دست خود
از مال زر و نقره فرمود **حدثنا** عبد الله
بن محمد قال حدثنا ابو عاصم قال حدثنا
سعدان بن بشر بکسر موحده مادر سعید
بن بشر نیز گویند نیست مر ورا و نه مر شیخ او را و نه
شیخ شیخ او را در بخاری جز این یک حدیث قال
حدثنا ابو مجاهد سعد الطائی قال حدثنا
محل بن خلیفة قال سمعت عدیا قال کنت
عند النبی صلی الله علیه وسلم این طریق
دیگر است مر حدیث مذکور را و گذشت این اسناد
باختصار در کتاب الزکوة **حدثنا** سعید
بن شرحبیل بضم شین معجمه و فتح را و سکون با بود

ومن شر الشيطان وپناه جوید از شر شیطان وليتفل ثلاثا وکوتف کند سه بار تیفل بضم فا وکسر آنست وابن تف کردن از برای راندن شیطان و استقذار اوست ولا يحدث بها احدا فانها لن تضره ودگو بیان آنرا کسی را بتحقیق ضرر نمیکند مر او را آن خواب زیرا که از شیطان **حدثنا** ابراهيم بن حمزة قال حدثني ابن ابي حازم والدراوردي عن يزيد عن عبد الله بن خباب عن ابي سعيد الخدري انه سمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول اذا راى احدكم الرؤيا يحبها فانها من الله فليحمد الله عليها اير گو شکر وسپاس کند ويحدث بها واذا راى غير ذلك مما يكره فانما هي من الشيطان فليستعذ من شرها ولا يذكرها لاحد فانها لن تضره باب من لم ير الرؤيا لاول عابر اذا لم يصب باب در بیان حال کسی که نمی بیند ما اعتقاد ندارد در رؤیا مر نخستین تعبیر کننده را وقتی که درست نشود مر دیگری **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن يونس عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة ان ابن عباس رضي الله تعالى عنهما كان يحدث ان رجلا اتى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ابن عباس حديث میکرد که مردی آمد نزد رسول خدا فقال اني رايت الليلة في المنام ظلة تنطف السمن والعسل ابر گفت تحقیق من دیدم امشب سحابی را که می بارید روغن و شهد تنطف بضم طای مهمله وکسر آن یعنی تقطر است فارى الناس يتكففون منها پس می بینم مردم را که میگیرند بکفهای دست و مشک ازان دستها فالمستكثر والمستقل یعنی بسیار میگیرند و بعضی کمتر ازاد بینم واذا سبب واصل من الارض الى السماء پس ناگاه دیدم ریسمانی متصل است از زمین تا آسمان فاراك اخذت به فعلوت پس می بینم ترا خطاب بآنحضرت است گرفته آن ریسمان پس رفته بالای آن ثم اخذ به رجل اخر فعلا به پس گرفته است آن را مردی دیگر پس بالا رفته ثم اخذ به رجل اخر فعلا به ثم اخذ به رجل آخر فانقطع ثم وصل بستر گرفت آن را مردی دیگر پس شکست آن ریسمان بستر متصل شد فقال ابو بكر يا رسول الله بابي انت وامي پس گفت ابو بکر صدیق رضی الله عنه ای رسول خدا بدل پدر و مادر من ای رسول خدا والله لتدعني فاعبرها بخدا سوگند البته بگذاری مرا پس تعبیر کنم آن خواب را فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اعبرها پس فرمود پیغمبر خدا تعبیر کن قال اما الظلة فالاسلام گفت ابو بکر اما الظله پس اسلام است واما الذي ينطف من العسل والسمن فالقرآن حلاوته تقاطر میکند از شهد و روغن قرآن حلاوت و لطف پس آن قرآن مجید است که حلاوت آن میریزد فالمستكثر من القرآن والمستقل و بسیار گیرنده و کمتر گیرنده از قرآنست واما السبب الواصل من السماء الى الارض فالحق الذي انت عليه اما این ریسمان پیوسته از آسمان تا زمین پس حق است آنکه تو بر آن حق هستی تاخذ به فيعليك الله مگیری آن را پس می برآرد و بلندی ترا خداوند سبحانه ثم ياخذ به رجل من بعدك فيعلو به ثم ياخذ به رجل اخر فيعلو به ثم ياخذه رجل اخر فينقطع به ثم يوصل له فيعلو به فاخبرني يا رسول الله بابي انت اصبت ام اخطات پس خبر بده مرا ای رسول خدا که بدل پدر منی صواب گفته ام یا خطا کرده ام فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اصبت بعضا واخطات بعضا پس فرمود پیغمبر صواب گفته بعضی را و خطا کرده بعضی را قال فوالله يا رسول الله لتحدثني بالذي اخطات گفت ابو بکر بخدا سوگند ای رسول خدا البته بگو مرا آنچه خطا کرده ام قال لا تقسم فرمود سوگند مخور مصلحت نیست بیان کرده شود خطای تو اختلاف کرده اند که بعض خطا کدام است قیل آن تعبیر دو چیز است که سمن و عسل است بیک چیز کرده است مراد آن بود که تعبیر میکرد بکتاب و سنت ازانکه سنت بیان کتاب است و آن تمام مستعد احکام چنانکه تمامی لذت بروغن و شهد است قیل خطا در تعبیر کردن پیش از آنحضرت قیل سوال کردن بود و تعبیر را قیل خطا ذکر ثم توصل له است ازانکه در رؤیا توصل له نبود وصل تواند که برای غیر آنحضرت اشد پس صواب آن بود ثم توصل میگفت ونمیگفت توصل له اینهمه اقوال که ما نقل کرده پوشیده نما ند بیان فساد در تعبیر نیست اگفته شود که خطا در بعضی تعبیر کرده فافهم اگر گوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیان نفرمود

فرمود بر آن انی فرطکم تحقیق من پیش منزل شما ام مهیا میکنم برای شما اسباب منازل بهشت را وانا شهید علیکم ومن گواه ام ومطلع بر احوال شما وانی والله لانظر الی حوضی الآن وتحقیق من سوگند خدا هر آینه می نگرم بسوی حوض خود که در بهشت است اکنون بکشف الهی وانی قد اعطیت مفاتیح خزائن الارض وتحقیق من داده شده ام کلیدهای گنجهای زمین را که هر گاه حاکم بدست آن امم اشارتست بآنچه مفتوح گشت بر دست آنحضرت و بعد از وی بر دست امت وی از ملک و خزاین و در روایتی از راستمی و سرخسی خزائن مفاتیح الارض است بر تقلیب اول وانی والله ما اخاف بعدی ان تشركوا وتحقیق من سوگند خدا که نمیترسم پس از خود از آنکه شرک ورزید و باز گردید بکفر بعد از اسلام ولكن اخاف ان تنافسوا فيها ولیکن میترسم از آنکه رغبت و میل کنید و تفرد جوئید در خزاین زمین و واقع شده این چیز بنحو یکه خبر داده بود فتنه کرده شدند و مرج بعد از آن حضرت پس حسد کردند سهد گردیدند اما نمودند احفظ از شرك **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا ابن عيينة سفيان عن الزهري عن عروة عن اسامة قال اشرف النبي صلى الله عليه وسلم على اطم من الاطام الا برآمد آنحضرت بر کوشکی و حصنی از حصنهای مدینه فقال هل ترون ما ارى پس فرمود آیا می بینید آنچه را که من می بینم من ارى الفتن تقع خلال بیوتكم تحقیق من می بینم فتنها را که می افتد میان خانهای شما مواقع القطر مانند جاهای افتادن باران مقصود تشبیه نزول فتنهاست بنزول باران در کثرت و تتالی و عموم و تحقیق واقع شد آنچه خبر داده از قتل عثمان رضی الله عنه بعد از آن خصوصا واقعه حره در اطراف مدینه از آنچه گذشت

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني عروة بن الزبير ان زينب بنت ابي سلمة حدثته ان ام

کتاب الانبیاء

موقع خطا را بنابر مصلحتی که دیده بود شما چرا بیان کردید گوئیم این بیان نه بطریق احتمال بود نه بطریق جزم و آن مصلحت کراعت بعدم تعرض موقع خطا بود و آنحضرت الیوم درین زمان مفقود هست **باب** تعبیر الرؤیا بعد صلوٰة الصبح بیان تعبیر کردن خواب بعد از نماز صبح **حدثنا** مؤمل بن هشام ابو هشام قال حدثنا اسمعیل بن ابراهیم قال حدثنا عوف قال حدثنا ابو رجاء قال حدثنا سمرة بن جندب قال کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مما یکثر ان یقول لاصحابه گفت سمره بن جندب بود رسول خدا از آنچه بسیار بود این که میفرمود مر اصحاب را بعد الصرف از نماز فجر هل رای احد منکم من رؤیا آیا دیده است احدی از شما خوابی قال فیقص علیه من شاء الله ان یقص گفت سمره پس میگفت بر آنحضرت کسی که خواستی آنکه قصه خواند الله قال لنا ذات غداة وتحقیق فرمود بار ما صباحی فقط ذات است انه اتانی اللیلة آتیان تحقیق آمدند نزد من امشب دو آینده وانهما ابتعثانی وتحقیق آن هر دو برانگیختند مرا وانهما قالا لی انطلق آن هر دو گفتند مرا انطلق وانی انطلقت معهما برو و بدرستی که من رفتم با هر دو وانا اتینا علی رجل مضطجع و ما بیان آمدیم بر مردی به پهلو خوابیده است واذا آخر قائم علیه بصخرة و ناگاه دیدم دیگری را که ایستاده است بروی بسنگی واذا هو یهوی بالصخرة لراسه فیثلغ راسه و ناگاه وی قصد میکند آن سنگ مر سر او را پس میشکند سر او را ثلغ بفا و مثلثه و غین معجمه یعنی کسر الشیء یعنی شکستن چیزی میانه خالی فیتدهده الحجر ههنا پس میغلطد سنگ آنجا تدهده با دو دال مهمله در میان ا دو در آخر یعنی تدحرج فیتبع الحجر فیاخذه فلا یرجع الیه حتی یصح راسه کما کان پس از پی میرسد سنگ را پس میگیرد آن را پس باز نمیرسد بسوی وی تا آنکه صحیح میگردد سر او چنانکه بوده است ثم یعود علیه فیفعل به مثل ما فعل المرة الاولی باز بر میگردد بروی پس میکند با آن مانند آنچه کرده بود بار نخستین قال قلت لهما سبحان الله ما هذان فرمود گفتم مر آن هر دو را پاک است خدا چیست این هر دو قال قالا لی انطلق انطلق فانطلقنا فرمود گفتند آن هر دو مرا برو برو پس رفتیم ما هر دو فاتینا علی رجل مستلق لقفاه پس آمدیم بر مردی که افتاده بود بر قفا واذا آخر قائم علیه بکلوب من حدید و ناگاه دیدم دیگری را که ایستاده است بجاری از آهن واذا هو یاتی احد شقی وجهه پس ناگاه وی آرد یکطرف روی خود را فیشرشر شدقه الی قفاه پس قطع کرده میشود کنج لب او را تا قفای او تشرشر بشین معجمه در میان را مهمله در آخر نیز را است شرشر یعنی قطع است و منخره الی قفاه وعینه الی قفاه و سوراخ بینی او را تا قفای او و چشم او را تا قفا قال وربما قال ابو رجاء فیشق قال ثم یتحول الی الجانب الآخر فرمود پس گردانیده میشود بسوی طرف دیگر فیفعل به مثل ما فعل بالجانب الاول پس میکند چیزی که کرده بود بطرف اول فما یفرغ من ذلک الجانب حتی یصح ذلک الجانب کما کان پس فارغ نمیشود از آنجانب تا آنکه صحیح میگردد آن جانب چنانکه بود ثم یعود علیه فیفعل مثل ما فعل المرة الاولی قال قلت سبحان الله ما هذان قال قالا لی انطلق انطلق فانطلقنا فاتینا علی مثل التنور پس آمدیم بر مانند تنور آتش قال فاحسب انه کان یقول گفت پس گمان میکنم که تحقیق بود که میگفت فاذا فیه لغط واصوات پس دیدم که در تنور غوغا و آوازها است قال فاطلعنا فیه گفت پس مطلع شدیم در وی فاذا فیه رجال ونساء عراة پس ناگاه دیدم در وی مردان و زنان برهنه اند واذا هم یاتیهم لهب من اسفل منهم پس ناگاه دیدم می آید ایشان را زبانه آتش از پایان تر از ایشان فاذا اتاهم ذلک اللهب ضوضوا پس وقتی که آمدی ایشان را آن لهب فریاد کردندی ضوضوا بفتح دو ضاد معجمه و سکون هر دو واو لفظ ماضی یعنی صاحوا قال قلت لهم ما هؤلاء فرمود گفتم مر اینها را کیستند اینها ظاهر لهما بوده است چنانکه در عبارت تمامی سابق است قال قالا لی انطلق انطلق فانطلقنا فاتینا علی نهر حسبت انه کان یقول احمر مثل الدم واذا فی النهر رجل سابح یسبح

کرده شد امروز از سد یاجوج و ماجوج مانند اینمقدار و حلقه با صبع و بانی تیهام و ملتو است آنحضرت انگشت خود یعنی انگشت زیاتی که متصل است آنرا که سبابه باشد از برای تمثیل و تصویر مقداری که اشارت بدان کرد و بعضی گفته اند که این اشارت است بخروج اتراک چنگیزیه که بر آمدند و هلاک کردند عالمی را و واقع شده برست ایشان بغداد و غیر آن بلا دانچه واقع شد والله اعلم فقالت زینب فقلت پس گفت زینب پس گفتم یا رسول الله انهلک وفینا الصالحون آیا هلاک کنیم درین شر او فتنها و حال آنکه موجود باشند در میان ما صالحان قال نعم فرمود آری هلاک کرده میشوید باوجود مردم صالح میان شما اذا کثر الخبث بضم خا و سکون با و یکیم بسیار شود فسق و فجور و غلبه دراما شد و عن الزهری عطف به عن الزهری که در اسناد سابق است حدثتنی هند بنت الحارث ان ام سلمة قالت استیقظ النبی صلی الله علیه وسلم فقال بیدار شد آنحضرت پس فرمود سبحان الله ماذا انزل من الخزائن چه چیزها نازل شده از گنجینها وماذا انزل من الفتن و چه چیزها که نازل کرده شد از فتنها یعنی امشب چنانچه مصرح است اینقدر در روایت دیگر ظاهر امرا د از انزال بلا و نعمت است که برای اهل دعت و غفلت و عصیان باشد و از اول خزائن رحمت که برای متقیان و شب خیزان بود و بقرینه سباق که در روایت باب تحریض النبی علی قیام اللیل والنوافل از تسبیح گذشت و حمل آن بر خزائن که بعد زمان شریف مفتوح گشت و فتح بلاد و فتنها که در آخر زمان بوقوع آید تکلف است از سیاق حدیث و مولف این را بعین اسناد بسیاق تمام در فتن آورده آنجا شروع گردد ان شاء الله تعالی **حدثنا** ابو الیمان قال حدثنا عبد العزیز بن ابی سلمة بن الماجشون بکسر جیم و فتح و ضم نیز آمده عن

پس دیدیم وهان مردی شناه شناوری میکند واذا على شط النهر رجل قد جمع عنده حجارة كثيرة ودیدیم بر كرانهٔ نهر مردیست که تحقیق جمع کرده است نزد خود سنگ بسیار واذا ذلك السابح يسبح ما يسبح ودیدم که آن شناور کننده شناوری میکند آنچه شناوری میکند اشارت بسیاری شناوری اوست ثم يأتي ذلك الذي قد جمع عنده الحجارة پسترمی آید نزد آن کسی که جمع کرده است پیش خود سنگ را فيفغر له فاه فيلقمه حجرا پس میکشاید برای آن جامع احجار مرد پیراهن را وپس می نهاد در دهان او سنگی فینطلق یسبح ثم یرجع الیه پس میرود وسیاحت میکند پستر بازمی آید نزد آن سنگ انداز کلما رجع اليه فغر له فاه فالقمه حجرا هربار که رجوع میکند بسوی او میکشاید مرد دهان پس لقمه میکند او را سنگی قال قلت لهما ما هذان قال قالا لي انطلق انطلق قال فانطلقنا فاتينا على رجل كريه المرآة پس آمدیم بر مردی ناخوش منظری مرآة بفتح میم وسکون را وهمزه ممدوده در آخر بمعنی کریه المنظر ست كاكره ما انت راء رجلا مرآة مانند مکروه ترین کسی که بیننده مردی کریه منظر یعنی او هر کریه منظری که تو دیده مکروه تر بود واذا عنده نار له يحشها ويسعى حولها وناگاه دیدیم نزد وی نارا آتش است که می افروزد آن آتش نار را ومیگردد در گرد آن يحشها بحا وشین معجمه مشدد ودر بعضی نسخ يحشها بثا مثلثه است بمعنی او قدها قال قلت لهما ما هذا قال قالا لي انطلق انطلق فانطلقنا فاتينا على روضة معتمة پس آمدیم بر باغی پرسبزه ودراز معتمه بلفظ مفعول از اعتمام بمهمله بمعنی طول نبات وکثرت آن فيها من كل نور الربيع در آن روضه از هر جنس شکوفهای بهار است واذا بين ظهري الروضة رجل طويل لا اكاد ارى راسه طولا في السماء وناگاه دیدیم که میان پشت روضه مردی دراز که قریب نیست که ببینم سر او را از جهت درازی که در جانب آسمان دارد واذا حول الرجل اكثر ولدان رايتهم قط اگر گوئی شرط استعمال قط نفیست که استعمال نمیکنند آنرا مگر در ماضی منفی واینجا نه چنین است گوئیم گفته است ابن مالک جائز است استعمال آن در مثبت واین حدیث سند اوست نحات نافلند ازان واحتمال دارد که اکتفا کرده اند اینجا بنفی که از کلام فهم کرده میشود ازانکه معنی این ست که ندیده ام اکثر ازان وناگاه دیدیم که گرد اند مرد بیشترین بچهاست که دیده ام هرگز قال قلت لهما ما هذا ما هؤلاء قال قالا لي انطلق انطلق قال فانطلقنا فانتهينا الى روضة عظيمة لم ار روضة قط اعظم منها ولا احسن پس رسیدیم بسوی روضهٔ کلانی که ندیده ام روضهٔ هرگز عظیم تر ازان ونه نیکوتر ازان قال قالا لي ارق فيها گفتند بالای برای دران روضه قال فارتقينا فيها فانتهينا الى مدينة مبنية بلبن ذهب ولبن فضة پس بر آمدیم دران روضه پس رسیدیم بسوی مدینهٔ بنا کرده شده است بخشت طلا وخشت نقره فاتينا باب المدينة فاستفتحنا ففتح لنا پس طلب کردیم کشادن آنرا پس کشاده شد برای ما فدخلناها فتلقانا فيها رجال پس ملاقات کردند ما را دران روضه مردان شطر من خلقهم كاحسن ما انت راء یعنی از خلقت آنها نیکوترین چیزیست که بیننده تو وشطر كاقبح ما انت راء وبعضی قبیح ترین چیزیست که تو بیننده قال قالا لهم اذهبوا فقعوا في ذلك النهر گفتند مر اینجماعه قبیح را بروید وبیفتید دران نهر قال واذا نهر معترض يجري كان ماءه المحض في البياض وناگاه دیدند که نهر عریض است گویا آب این شیر خالص است در سفیدی محض بحا وضاد معجمه شیری که نیامیخته است آنرا چیزی فذهبوا فوقعوا فيه پس رفتند وافتادند دران نهر ثم رجعوا الينا قد ذهب ذلك السوء عنهم پستر رجوع کردند بسوی ما تحقیق رفت آن بدی که داشتند ازایشان فصاروا في احسن صورة پس گشتند در نیکوترین صورت قال قالا لي هذه جنة عدن وهذاك منزلك گفتند این بهشت عدن است وآنجاست منزل تو قال فسما بصري صعدا

بالاتر است

المشکوة زیرا چه

که مفسر بود یا به بر مردم خرقای که باشد گوینده آن

دران زمان ستوت الی رسالاتن تتبعها

شعف الجبال بروی میکند آن که مقصد آن

سر کوهسار او وسعف الجبال یا شاخ خرما

کوهسار اشکسد او که ماست میان شعف بشین

معجمه ومیان سعف بسین مهمله قرآنی گفته شک

دران یا میان حرکت عین وسکون است

یا در شین معجمه ومهمله ومولف القطر جهادا

اقتادن باران را باران المکن با همه شدت

بحر اند ونورت سازند نیز بدایته من الثلاثی

میگریز داین سلامان بدین خود ند فتنها تا از

اقتال اکمند ودر فتنه نا فتند ودیده بجای الدر

الفرار من الفتن از کتاب ایمان گذشت وباز

در فتن بیاید حدثنا عبد العزيز الاويسي

نسبت بقبیلهٔ اویس است بتصغیر قال حدثنا

ابراهيم عن صالح بن كيسان عن ابن شهاب

عن ابن المسيب وابي سلمة بن عبد الرحمن

ان ابا هريرة قال قال رسول الله صلى الله

عليه وسلم ستكون فتن القاعد فيها

خير من القائم نزدیک است که باشند فتنها که

نشیننده دران فتنها از دور تر است به سبب

وحضور دران بهتر است از استاده که نزدیک است

از استعداد آن والقائم فيها خير من الماشي

والساعي دران فتنها بهتر است از رونده

وسیل کننده دران والماشي فيها خير من

الساعي ورونده دران بهتر است از دونده

بسوی آن من تشرف لها تستشرفه کسیکه

نگرد مران فتنها را ونزدیک گردد بآن بنگرد

آن فتنها وسیل میکند ومیرسد بآن پیر شتات

از شر آن ورودوری از آنست ومن وجد ملجا

او معاذا كلمه او برای شک است از راوی

وبواو نیز روایت است برای تفسیر وتقریر معنی

هر دو لفظ یکی است فليعذ به وکسیکه بیابد

جای اینهای را پس باید که پناه گیرد بدان وعن

ابن شهاب عطف است بر لفظ ابن شهاب

سابق حدثني ابو بكر بن عبد الرحمن بن الحارث

عن عبد الرحمن بن مطيع بن الاسود تابعی است

بر قول صحیح ذکر کرده آنرا ابن حبان وابن منده

در صحابه عن نوفل بن معاوية ابن عروه

... کنانی است که صحابی است قلیل الحدیث

الفت پس بلند رفت چشم من در مالی که صاعد است ذا قصر مثل الربابة البيضاء پس ناگاه دیدم قصری است
اشتر حاب سفید قال قالا لی هذاك منزلك فرمود گفتند اینجاست منزل تو قال قلت لهما بارك الله فيكما
فرمود گفتم هر دو را برکت دهد خدا در شما ذرانی فادخله بگذارید مرا پس درآیم در آن قصر قالا اما الآن فلا گفتند
اما الآن پس اذن درآمدن نیست وانت داخله و تو درآینده ازانی یعنی در آخرت قال قلت لهما فانی قد رأيت
منذ الليلة عجبا فرمود پس گفتم هر دو را تحقیق من دیدم مدت شب چیزی عجیب فما هذا الذي
رأيت پس چیست آن چیز که دیدم قال قالا لي اما انا سنخبرك گفتند مرا آگاه باش که ما خبر میکنیم ترا اما الرجل الاول
الذي اتيت عليه يثلغ رأسه بالحجر اما مرد نخستین آنکه آمدی تو بر وی که شکسته میشود سر او بسنگ فانه
الرجل يأخذ القرآن فيرفضه پس بتحقیق آن مردیست که میگیرد قرآن را پس ترک میکند آن را یرفض بفتح
معجمه یعنی ترک است وينام عن الصلوة المكتوبة و خواب میکند از نماز که فرض کرده شده است بر وی واما الرجل الذي
اتيت عليه يشرشر شدقه الى قفاه ومنخره الى قفاه وعينه الى قفاه اما مردی که آمده تو بر وی باین حال
که قطع کرده میشود کنج دهان او تا قفای او و بینی او تا قفای او و چشم او تا قفای او فانه الرجل يغدو من بيته پس
آن مردیست که می برآید از خانه خود فيكذب الكذبة تبلغ الآفاق پس دروغ میگوید دروغی که میرسد آفاق را یعنی
وی درین دروغ مختار است اگرچه کرده نشده است ولیکن نیست درین دروغ واما الرجال والنساء
العراة الذين هم في مثل بناء التنور فانهم الزناة والزواني پس آنها مردان زانی و زنان زانیه اند مناسبت
برهنها برایشان ازان است که برهنگی رسوائی است طلب میکنند خلوت را و اکثر روز در گوشه پنهان باشند واما الرجل
الذي اتيت عليه يسبح في النهر ويلقم الحجارة فانه آكل الربا پس وی ربا خوار است واما الرجل
الكريه المرآة الذي عند النار يحشها ويسعى حولها فانه مالك خازن جهنم پس تحقیق وی فرشته
است که دوزخ حواله اوست واما الرجل الطويل الذي في الروضة فانه ابراهيم عليه السلام
اما مردی که دراز قامت است و نمایان در روضه پس تحقیق وی ابراهیم است علیه السلام واما
الولدان الذين حوله فكل مولود مات على الفطرة پس هر مولودیست که مرده است بر فطرت اسلام
وطریقه مستقیمه قال فقال بعض المسلمين يا رسول الله واولاد المشركين گفت مرد گفتند بعضی مسلمانان
ای رسول خدا و اولاد کافران هم داخل اند درین ولیدان فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
واولاد المشركين یعنی ایشان هم داخل اند ظاهر این کلام آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم الحاق کرد
اولاد مشرکان را در حکم آخرت اگرچه در دنیا حکم پدران آنها یافته و علما را اختلاف است در اولاد کافران چنانکه
در کتاب جنائز ذکر کرده شده است واما القوم الذين كانوا شطر منهم حسن وشطر منهم قبيح فانهم قوم خلطوا عملا صالحا
وآخر سيئا پس آنجماعه اند که آمیخته اند عملی صالح را با دیگر عمل بدی تجاوز الله عنهم درگذرد خدا ازانها در رحمت کند برایشان ه

تم الجزء الثامن والعشرون من تيسير القاري
ويتلوه الجزء التاسع والعشرون بعون الله الباري

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الرؤيا الحسنة
اثرة بفتح و بضم همزه با سكون مثلثه و فتح
آن و بكسر همزه با سكون آنهم است باستبداد
یعنی اختیار و انفراد بچیزی یعنی نزدیک است
که زود اختیار و انفراد مردم با اموال مختصه
خود باآن بر دیگران و امور منکره و نادر چیزها
و کارهائی که نمی شناسید آنرا در شرع و منکر بود
میدانید آنرا گفته اند اشارت است باستیثار
امرا قریش بر انصار باموال و ربا بدین حق آن
اشتراک بود و چنانچه از دیگر شایسته نااهل است که واقع
شد در زمان بنی امیه قالوا گفتند صحابه
یا رسول الله فما تأمرنا پس چه ارشاد
میفرمائی ما را اگر دریابد ما را آن زمان قال
تؤدون الحق الذي عليكم فرمود ادا کنید
شما حق با کرام امرا و دیگران بر شما باشد وتسألون
الله الذي لكم و سوال کنید خدا را حقی که شما را
بر ایشان باشد و از ایشان توقع ندارید و
صبر کنید بر عدم اجابت حق حدثنا محمد
بن عبد الرحيم صاعقة قال حدثنا ابو معمر
اسمعيل بن ابراهيم غزلي قال حدثنا ابو
اسامة قال حدثنا شعبة عن ابي التياح
بفوقیه پیش از تحتیه مشدده عن ابي زرعة
عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم يهلك الناس هذا الحي من
قريش فرمود آنحضرت هلاک میکنند مردم را این
قبیله از قریش وآن مسمى آمده درین طریق بنام
تام و در طریق آینده اشارت جزئی تفصیل
بر وجه اجمالی است که نیز مرده ، ز مراد بیکشانند
مگر بقرینه قالوا فما تأمرنا گفتند صحابه پس
چه امر میکنی ما را در آن وقت قال لو ان الناس
اعتزلوهم فرمود اگر مردم گوشه گیرند
از ایشان بهتر باشد و قال محمود ابن
غیلان یکی از مشاهیر مشائخ مصنف حدثنا
ابو داؤد طيالسي بنا در ده حدیث از را
مولف که بطریق استشهاد قال اخبرنا شعبة
قال سمعت
ابا زرعة
بسارح آی
ازال ز رعة حدثنا احمد بن محمد بن يحيى المكي
قال حدثنا عمرو بن يحيى بن سعيد الاموي

كتاب الفتن بسم الله الرحمن الرحيم

ما جاء في قول الله تعالى واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة در بيان چیزیکه آمده است در تفسیر قول خدای برتر و بپرهیزید فتنه را که نمی رسد کسانی را که ظلم کرده اند بر خود و از شما مخصوص بشما وما کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یحذر من الفتن ودر بیان چیزیکه بود پیغمبر خدای می ترسانید از فتنها **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا بشر بن السری قال حدثنا نافع بن عمر عن ابن ابی ملیکة قالت اسماء رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اسماء از پیغمبر خدا قال انا علی حوضی انتظر من یرد علی فرمود من بر حوض خود منتظر میباشم کسی را که وارد میشود بر من مراد آنست که همه امت نزد من می آیند نیک و بد نیکان را بهشت می فرستم فیؤخذ بناس من دونی پس گرفته میشوند مردم از نزد من فاقول امتی فیقال لا تدری مشوا علی القهقری پس میگویم اینها امت من اند پس گفته میشود نمیدانی تو اینها رفتند بر پس پشت برگشتند از دین مسلمانی قال ابن ابی ملیکة اللهم انا نعوذ بك ان نرجع علی اعقابنا او نفتن گفت ابن ابی ملیکه ای خداوند ما پناه میجوییم بتو از اینکه باز پس رویم بر پشت خود یا مبتلا شویم بخلاف دین **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة عن مغیرة عن ابی وائل قال قال عبد الله قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم انا فرطکم علی الحوض گفت ابو وائل گفت عبد الله بن مسعود فرمود پیغمبر خدا من پیش رو شما ام بر حوض که از انجا به بهشت میدر آئید فرط آنرا گویند که یکی از جماعه پیشتر بمنزل رسیده مهیا میکند اسباب معیشت را لیرفعن الی رجال منکم بر آئینه برداشته میشوند بسوی من مردان از شما یعنی می آرند نزد من مردم را حتی اذا اهویت لاناولهم اختلجوا دونی تا وقتی قصد میکنم مر اینکه بگیرم آنها را ربوده میشوند از پیش من اختلجوا بصیغه مجهول است بمعنی سلبوا فاقول ای رب اصحابی پس میگویم ای پروردگار من اینها اصحاب من اند فیقول لا تدری ما احدثوا بعدک سفر ماید پروردگار نمیدانی تو چه احداث کرده اند بعد از تو اینها جماعه مسیلمه کذاب اند که منع کرده اند زکوة را و برگشتند از متابعت خلیفه نخستین ابو بکر صدیق رضی الله عنه **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن عن ابی حازم قال سمعت سهل بن سعد یقول سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول انا فرطکم علی الحوض من ورده شرب منه ومن شرب منه لم یظمأ بعده ابدا گفت سهل شنیدم پیغمبر را میفرمود من فرط شما ام بر حوض کسی که وارد شد آنرا و آمد بروی خورد آب آنرا و کسی که خورد آب آنرا تشنه نمی شود بعد از آن همیشه لیردن علی اقوام اعرفهم ویعرفوننی هر آئینه وارد میشوند بر من قوم می شناسم آنها را و می شناسند آنها مرا ثم یحال بینی وبینهم پس پرده گرفته میشود میان من و میان آنها و دور میشوند از نظر من قال ابو حازم فسمعنی النعمان بن ابی عیاش گفت ابو حازم پس شنید مرا النعمان بن ابی عیاش وانا احدثهم هذا در حالی که میگویم من ایشان را این حدیث فقال هکذا سمعت سهلا فقلت نعم پس گفت نعمان آیا اینچنین شنیده تو سهل را پس گفتم آری شنیده ام قال وانا اشهد علی ابی سعید الخدری لسمعته یزید فیه گفت سهل و من گواهی میدهم بر ابو سعید خدری بر آئینه شنیده ام او را که زیاده میکرد در این حدیث این قول را قال انهم منی فرمود تحقیق اینجماعه از یاران من اند فیقال انک لا تدری ما بدلوا بعدک پس گفته میشود تحقیق تو نمیدانی چیزی را که بدل کرده اند بعد از تو فاقول سحقا سحقا لمن بدل بعدی پس میگویم من دوری باد دوری باد از رحمت مر کسی را که تبدیل کرد دین را بعد از من این تبدیل اگر بکفر و ارتداد است

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

کتاب الانبیاء

هلاك امتی علی یدی غلمة من قریش هلاک شدن امت من یعنی از ان کسانیکه در نیوقت بوند واقربای ایشان بر دو دست جوانان و نوسالان از قریش باشد غلمه بکسر غین معجمه وسکون لام جمع غلام گفته میشود کودک نابالغ و مرد مستحکم القوت را و تفسیر کرده غلمه را طیبی در بحدیث نوسالان که باک وادب ندارند باصحاب وقار و خداوند عقول در مجمع البحار آورده شاید که ایشان یزید بن معاویه و عبید الله بن زیاد و مانند ایشا اند از احداث ملوک بنی امیه فقد لهم الله پس تحقیق صادر شد از ایشان از قتل اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بند کردن ایشان و کشتن خیار مهاجرین و انصار و از حجاج که امیر الامرا عبد الملک بن مروان بود و از سلیمان بن عبد الملک و اولاد او از ریختن خونها و تلف کردن مالها انچه پوشیده نیست بر هیچکس و مرویست از ابی هریره که میگفت خدا وند نا در نیابد مرا سال شصتم و نه امارت کودکان در این اشارتست باآنکه نخستین غلمه در سنه شصت باشد که سال بیعت یزید بن معاویه است و طیبی گفته دید ایشان را آنحضرت در خواب که لعب میکنند بر منبر وی صلی الله علیه وسلم فقال مروان غلمة پس گفت مروان بتعجب ازین فعل این کارکنان نوسالان باشند قال ابو هریرة ان شئت اسمیهم گفت ابی هریره اگر خواهی که نام گیرم ایشان را بیان کنم ایشان را نام بنام بنی فلان و بنی فلان پس میدانست ابو هریره ایشان را باسماء ایشان و سکوت میکرد از تعیین بخوف سفها **حدثنا** یحیی بن موسی قال حدثنا

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

بنابکه آنجا مرکہ قتال کرد ابو بکر یا آنہا پس وردی باو آنہا را از بہشت وحوض وہمہ خیرات دیگر تبدیل بہ بدعت است ودیگر خطا ازین ودریت مرآنہا را درین حال لیکن امید است کہ شفاعت کند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرآنہا را ودرنزدیک گردانیدہ میشوند واحادیث این باب درکتاب حوض گذشتہ است

باب قول النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سترون بعدی امورا تنکرونہا سر انجام است کہ می بینید بعداز من امورے کہ ناخوش میدارید آنہا را وقال عبد اللہ بن زید قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وگفتہ است عبد اللہ بن زید فرمود پیغمبر خدا در حدیثی دیگر واقع شد کہ این را بقوم انصار فرمودہ است بعد از آنکہ از ایشان کراہتی از نابودن خلافت در ینہا معلوم شد فرمودہ اصبروا حتی تلقونی علی الحوض صبر کنید تا آنکہ ملاقات کنید مرا بر حوض یعنی تلافی آن در قیامت بشفاعت ورفع درجات خواہم کرد

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید قال حدثنا الاعمش قال حدثنا زید بن وھب قال سمعت عبد اللہ قال قال لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انکم سترون بعدی اثرۃ وامورا تنکرونہا گفت عبد اللہ بن مسعود فرمود مارا رسول خدا تحقیق سر انجام است کہ می بینید شما بعداز من خودخواہی امرا وکارہائی کہ ناخوش میدارید آنرا اثرۃ بفتح ہمزہ وثاء مثلثہ در المعنی استیثار در حظوظ دنیوی واختیار برای نفس خود واختصاص بآن قالوا فما تامرنا یا رسول اللہ قال ادوا الیھم حقھم وسلوا اللہ حقکم فرمود ادا کنید بسوی آنہا حق آنہا بعدم مخالفت واتباع او وقتی کہ بخلاف حکم اسلام نخواہند وسوال کنید خدا را حق خود

حدثنا مسدد عن عبد الوارث عن الجعد عن ابی رجاء عن ابن عباس رضی اللہ تعالی عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال من کرہ من امیرہ شیئا فلیصبر فرمود کسیکہ ناخوش میدارد از امیر خود چیزی را کہ باتفاق مسلمانان امیر شد پس گو صبر کند ومخالفت ننماید کہ موجب خلل وفساد نگردد فانہ من خرج من السلطان شبرا پس تحقیق کسی کہ بیرون افتد از سلطان یکوجب وجدا شود واند کی وہمراہی نکند درآنچہ صلاح عامہ اہل اسلام است مات میتۃ جاہلیۃ یعنی ماند موت جاہلیت کہ نبود درمیان آنہا سلطانی مطاع ومراد آن نیست کہ کافر میمیرد بلکہ بمیرد عاصی آنحدیث معلوم میشود کہ امیر معزول نمیشود بفسق وظلم وروا نیست منازعت او در سلطنت بمجرد فسق وظلم

حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید عن الجعد ابی عثمان قال حدثنی ابو رجاء العطاردی قال سمعت ابن عباس رضی اللہ عنہما عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال من رای من امیرہ شیئا یکرھہ فلیصبر علیہ فانہ من فارق الجماعۃ شبرا فمات الا مات میتۃ جاہلیۃ الا کلمہ اما است مستثنی است در جانب مستثنی منہ نفی مذکور نیست پس کلام چگونہ درست آید گوئیم کلمہ من در من فارق بمعنی استفہام انکاری است یعنی جدا نمیشود واحدی از جماعت یا گوئیم مقدر است یا الا زائدہ است قال الاصمعی یقع الا زائدۃ ونقلہ الکرمانی

حدثنا اسمعیل قال حدثنی ابن وھب عن عمرو عن بکیر عن بسر بن سعید عن جنادۃ بن ابی امیۃ قال دخلنا علی عبادۃ بن الصامت وھو مریض گفت جنادۃ بن ابی امیہ آمدیم بر عبادہ بن صامت کہ از صحابہ کرام است درحالیکہ بیمار بود قلنا اصلحک اللہ حدث بحدیث ینفعک اللہ بہ سمعتہ من النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتیم اصلاح کند ترا خدا حدیث کن مرا بحدیثی کہ شنیدہ تو آنرا از پیغمبر خدا ینفعک اللہ بہ جملہ معترضہ دعائیہ است قال دعانا النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فبایعناہ گفت خواند مارا پیغمبر خدا پس بیعت کردیم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فقال فیما اخذ علینا ان بایعنا علی السمع والطاعۃ پس فرمود در چیزیکہ گرفت برما اینکہ بیعت کردیم بر سمع وطاعت فی منشطنا ومکرھنا وعسرنا ویسرنا واثرۃ علینا در حالت نشاط و کراہت وتنگی وفراخی وخودخواہی امرا برما

دریابد ودر رسد مرا آن بدی وآفت فتنہ قلت پس گفتم یا رسول اللہ انا کنا فی جاہلیۃ وشر تحقیق ما بودیم پیش از این در جاہلیت وبدی وفساد از اختلاف فجاءنا اللہ بھذا الخیر پس آورد مارا خدا تعالی این نیکی اسلام را کہ سبب جمعیت واتفاق مسلمانان والفت وتعاون ہمدگر ودفع فتنہ اختلاف وفساد است فھل بعد ھذا الخیر من شر پس آیا شوندہ است بعداز این نیکی بدی وفساد قال نعم فرمود آرے شوندہ است فساد قلت وھل بعد ذلک الشر من خیر وآیا شوندہ است بعد از آن شر کہ حادث شود چیزی از خیر کہ سبب انتظام واستقامت امور اسلام در رفع فساد گردد قال نعم فرمود آری شوندہ است خیر بعد از آن شر وفیہ دخن ودرین خیر کہ بعد از شر آید دود ولی وکدورتی باشد وآن خیر خالص نبود قلت وما دخنہ گفتم چیست دود وکدورت آن خیر قال قوم یھدون بغیر ھدیی فرمود دود وکدورت آن خیر وجود گروہیست کہ سیرت سازند وراہ روند بغیر سیرت وطریقت من تعرف منھم وتنکر می شناسی از ایشان افعال واعمال را ونمی شناسی یعنی افعال دیگر را یعنی بعضی مشروع اند وبعضی نامشروع یا اعمال مشروع نیز ممزوج بوجہ نامشروع اند وگفتہ اند مراد بخیر بعداز شر ایام عمر بن عبد العزیز است ومراد بالذین تعرف منھم وتنکر امرائی کہ بعد از وی آمدند ودرمیان ایشان کسی بود کہ دعوت میکرد بر بدعت چون خوارج وبعضی گفتہ اند مراد بشر زمان قتل امیر المومنین عثمان باشد وخیر بعد از وی زمان امیر المومنین علی رضی اللہ عنہما ودخن وشر بعد از وی زمان جماعہ کہ لعنت میکردند بروے رضی اللہ عنہ بر منابر واللہ اعلم چنانکہ گفت

بآسانی ما واثرة علينا و در اختيار بر ما وان لا ننازع الامر اهله و اینکه نزاع نکنیم امر را با اهل امر یعنی امارت را الا ان تروا كفرا بواحا عندكم مگر آنکه ببینید کفر ظاهر نزد شما من الله فيه برهان از خدا در ان دلیل قطعی ست **حدثنا** محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس بن مالك عن اسيد بن حضير ان رجلا اتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم روایت از اسید بن حضیر کرد که مردی آمد نزد پیغمبر خدا تعالی یا رسول الله استعملت فلانا ولم تستعملني پس گفت ای رسول خدا عامل کردی فلان را و عامل نکردی مرا قال انكم سترون بعدی فرمود تحقیق شما بینید پس از من اثرة اختیار مردم برای خود را نه شما را فاصبروا حتى تلقوني پس صبر کنید تا آنکه ملاقات کنید مرا اگر گوئی چگونه مطابقت این قول سترون بعدی کلام آن مرد را گوئیم غرض آنحضرت اینست که عامل گردانیدن فلان نه از برای مصلحت خاصه اوست بلکه مقصود اصلاح احوال عامه اهل اسلام ست و احوال عاملان خواهید دید که برخلاف مصلحت کار با سیکنند و برای خود اختیار لذتها و تنعم مینمایند باید که شما صبر کنید و درین ابتلا نیفتید و نظر بر ثواب اخروی داشته باشید **باب** قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم هلاك امتي على يدي اغيلمة سفهاء دربیان فرموده پیغمبر خدا زوال است من بر دو دست غلامان بیخرد خواهد بود **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا عمرو بن يحيى بن سعيد بن عمرو بن سعيد قال اخبرني جدي قال كنت جالسا مع ابي هريرة في مسجد النبي صلى الله عليه وآله وسلم بالمدينة گفت عمرو بن یحیی خبر داده مرا جد من سعید بن عمرو گفت بودم من نشسته با ابو هریره در مسجد پیغمبر خدا بمدینه و معنا مروان و با ما مروان بن حکم بود قال ابو هريرة سمعت الصادق المصدوق يقول هلكت امتي على ايدي غلمة من قريش گفت ابو هریره شنیدم راست گوی راست گفته شده را میفرمود هلاک است من بر دستهای غلامان چند از قریش ست فقال مروان لعنة الله عليهم غلمة پس گفت مروان لعنت خدا باد بر آنها یعنی غلامان غلمة بکسر غین معجمه و سکون لام جمع غلام ست و نصب غلمة بنا بر تخصیص ست اشارت با مرای مروانیه و عباسی ست فقال ابو هريرة لو شئت ان اقول بني فلان وبني فلان لفعلت پس گفت ابو هریره اگر خواهم من این را که بگویم مراد ابنای فلان اند و ابنای فلان اند هر آئینه بگویم فعل یعنی قولست مقصود ابی هریره اینست که بخصوص میدانم همه را که هلاک و فساد خواهند کرد فكنت اخرج مع جدي الى بني مروان حين ملكوا بالشام پس بودم من بیرون می آمدم با جد خود بسوی امرای بنی مروان هنگامیکه مالک شدند بشام مقوله عمرو بن یحیی ست فاذا رآهم غلمانا احداثا پس ناگاه دیدیم ایشان را که غلامان خورد سال اند قال لنا عسى هؤلاء ان يكونوا منهم قلنا انت اعلم گفت ابو هریره قریب است که باشند اینها از انجماعه که خبر داده است آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفتیم ما تو دانا تری **باب** قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم ويل للعرب من شر قد اقترب در بیان قول پیغمبر خدا وای مر اهل عرب را از شری که تحقیق نزدیک رسیده است اگر اشارت بشر ترکان دارند که بر بلاد اهل اسلام تسلط یافته عالم عالم مسلمانان را هلاک کردند دور نیست **حدثنا** مالك بن اسمعيل قال حدثنا ابن عيينة انه سمع الزهري عن عروة عن زينب بنت ام سلمة عن ام حبيبة عن زينب بنت جحش رضي الله تعالى عنهن انها قالت استيقظ النبي صلى الله عليه وآله وسلم من النوم محمرا وجهه گفت زینب که از امهات المومنین ست بیدار شد پیغمبر خدا از خواب در حالی که سرخ بود روی مبارک او يقول لا اله الا الله ويل للعرب من شر قد اقترب میگفت لا اله الا الله وای مر اهل عرب را از شری که نزدیک رسیده است فتح اليوم من ردم ياجوج وماجوج مثل هذه گشاده شد از سد یاجوج و ماجوج مانند این وعقد

كتاب الانبياء

ایشان از ابنای ما تا بشنا سیم قال هم من جلدتنا فرمود ایشان از جنس صورت و شکل آدمیان اند یا از منتسبان دین و ملت ما و جلده بمعنی ظاهر پوست گویند و در اصل بمعنی پرده تن که آنرا پوست برون خوانند ويتكلمون بالسنتنا و سخن میکنند بزبانهای ما آدمیان یا بزبانهای مسلمانان که قرآن و حدیث است قلت فما تامرني ان ادركني ذلك گفتم پس چه میفرمائی مرا که بکنم اگر دریابد مرا آنوقت که این مردم در آنوقت باشند قال تلزم جماعة المسلمين وامامهم فرمود لازم گیری جماعت مسلمانان را که بر طریقه اسلام باشند و امام ایشانرا قلت فان لم يكن لهم جماعة ولا امام گفتم پس اگر نباشد مر مسلمانان را جماعتی و نه امامی پس چه کار کنم قال فاعتزل تلك الفرق كلها فرمود پس یکسو شو و گوشه گیر از همه آن گروه ها ولو ان تعض باصل شجرة و اگر چه باشد اعتزال باین خیال که بخائی بیخ درختی را و میسر نشود در عمر سوای آن حتی يدركك الموت وانت على ذلك اعتزال کنی از ایشان تا آنکه دریابد ترا مرگ و حال آنکه تو بر همین حال صبر و قناعت داشته و در رفتن باید **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا يحيى بن سعيد عن اسمعيل ابن ابي خالد قال حدثني قيس عن حذيفة قال تعلم اصحابي الخير وتعلمت الشر گفت حذیفه آموختند یعنی از آن حضرت یاران من نیکی را و آموختم و حاصل کردم من بعد تعلم ضروریات دین غالبا علم بدی و فتنه را که چنین باشد و چنان واقع شود در طریق حفظ را از ان تا محفوظ مانم **حدثنا** الحكم بن نافع قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقوم الساعة حتى تقتتل فئتان عظيمتان دعواهما واحدة بر پا نشود قیامت تا آنکه کارزار کنند باهم دو گروه بزرگ که دعوی آن هر دو گروه یکی باشد یعنی دین اسلام و آنکه محق بیشتر و طرف مقابل بر باطل گفته اند مراد باین دو گروه اتباع علی و معاویه اند چنانکه امیر المومنین

سفیان تسعین او مئۃ وعقد کرد سفیان عقد نود یا عقد صد شک راویست قیل انہلک وفینا الصالحون این بیست
درین نسخہ کہ پیش داریم ظاہر آنست کہ قالت انہلک فاعل قالت زینب بود و نہلک بمعنی مجہول بود یعنی گفت زینب آیا ہلاک
کردہ میشویم و حال آنکہ درمیان ما صالحان اند قال نعم اذا کثر الخبث فرمود آری ہمچنین می باشد اہل صلاح نیز ہلاک میشوند
وقتی کہ بسیار شد بدی و تیزی نماز حدثنا ابو نعیم قال حدثنا ابن عیینۃ عن الزہری ح وحدثنی محمود قال حدثنا
عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزہری عن عروۃ عن اسامۃ بن زید رضی اللہ عنہما قال اشرف
النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی اطم من آطام المدینۃ گفت اسامہ بن زید برآمد پیغمبر خدا بر قصری از قصرہای
مدینہ اطم بضم ہمزہ وطاء مہملہ مضموم بمعنی قصر و حصن است فقال ہل ترون ما اری پس فرمود آیا می بینید چیزی را کہ من
می بینم قالوا لا گفتند نمی بینیم قال فانی لاری الفتن تقع خلال بیوتکم کوقع المطر فرمود تحقیق می بینم فتنہا را کہ
افتند میان خانہای شما مانند افتادن باران و در بعضی نسخ القطر ہست بجای المطر و این کنایت است از کثرت و عموم
فتنہا و اشارتست بسوی جنگہا کہ جاری شد درمیان اہل مدینہ از انجملہ قتل عثمان رضی اللہ عنہ و واقعہ حرہ و واقعہ حرب
جمل **باب** ظہور الفتن **حدثنا** عیاش بن الولید قال حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا معمر عن الزہری
عن سعید عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال یتقارب الزمان وینقص العمل فرمود نزدیک میگردد
زمان یعنی سال مانند ماہ و ماہ مانند ہفتہ و ہفتہ مانند یک روز و روز مثل یکساعت یعنی برکت در اوقات و احوال نخواہد ماند
و کم میشود عمل کرمانی از طحاوی نقل کردہ کہ معنی اینست کہ نزدیک میگردد احوال اہل زمان در ترک طلب علم و رضا بجہل و این
ثابت است از انکہ مردم در علم برابر نمی باشند از فوق کل ذی علم علیم و برابر می باشند وقتیکہ ہمہ جاہلان باشند انتہی گویا میگوید کہ جہل
شائع خواہد شد و یلقی الشح و پیش می آید بخل و تظہر الفتن و یکثر الہرج و بسیار میشود ہرج و ہرج بفتح ہا و سکون را و در
آخر جیم است قالوا یا رسول اللہ ایم ہو قال القتل القتل گفتند ای رسول خدا چہ چیز است ہرج فرمود قتل قتل است مکرر
فرمود قتل اشارت کرد بکثرت آن ایم اصل آن ایما است یعنی ای شیء الہرج وقال شعیب ویونس واللیث وابن اخی
الزہری عن الزہری عن حمید عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنی این تفسیر
ہرج بقتل انجماعہ ذکر کردہ اند موقوعا **حدثنا** عبید اللہ بن موسی عن الاعمش عن شقیق قال کنت مع عبد اللہ
وابی موسی رضی اللہ عنہما گفت شقیق بودم من با عبد اللہ بن مسعود و ابو موسی اشعری فقالا قال النبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم پس گفتند این ہر دو صحابی فرمود پیغمبر خدا ان بین یدی الساعۃ لایاما ینزل فیہا الجہل تحقیق
میان دو دست ساعت یعنی در پیش قیامت ہر آئینہ روزہاست کہ نزول میکند دران ایام جہل و یرفع فیہا العلم
ویکثر فیہا الہرج و برداشتہ میشود علم از مردم و بسیار میشود ہرج والہرج القتل **حدثنا** عمر بن حفص
قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا شقیق قال جلس عبد اللہ وابو موسی گفت شقیق نشست
عبد اللہ وابو موسی فتحدثا پس حدیث کردند بر دو فقال ابو موسی رضی اللہ عنہ قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
ان بین یدی الساعۃ ایاما یرفع فیہا العلم وینزل فیہا الجہل ویکثر فیہا الہرج والہرج القتل **حدثنا**
قتیبۃ قال حدثنا جریر عن الاعمش عن ابی وائل قال انی لجالس مع عبد اللہ وابی موسی رضی اللہ
تعالی عنہما فقال ابو موسی رضی اللہ عنہ سمعت النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول مثلہ والہرج بلسان

گشتن بزرگ دعواہا واحد و لا تقوم
الساعۃ حتی یبعث دجالون کذابون
و برپا نمیشود قیامت تا آنکہ برانگیختہ شوند تلبیس
کنندگان دروغ گویان کہ باطل را بلباس حق
جلوہ دہند و حق را بباطل بپوشند چنانکہ بنماید
نبا شد دجل بمعنی تخلیط و تمویہ و تلبیس آمدہ
قریبا من ثلاثین کلہم یزعم انہ نبی اللہ
بحالیکہ نزدیک بسی کس باشند ہر یک از ایشان
گمان برد و دعوی کند کہ او پیغمبر خداست و در روایت
مسلم و غیرہ وی راستی کس شخص آمدہ فاما روایت
طبرانی تخمین ست و محمول بر اول و روایت کردہ
ابو یعلی باسناد حسن از عبد اللہ بن زبیر لا تقوم
الساعۃ حتی یخرج ثلاثون کذابا منہم مسیلمۃ والعنسی
والمختار و ظاہر شد مصداق این حدیث در آخر زمان
شریف و بعد ازان پس دعوت نبوت خود کرد
مسیلمہ در یمامہ و اسود عنسی در یمن پس کشتہ شد
اسود در زمان شریف و مسیلمہ در خلافت
ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ و بعد ازان تنبی کرد
در خلافت صدیق طلیحہ بن خویلد در بنی اسد بن
خزیمہ و سجاح نام زنی در بنی تمیم پس توبہ کرد طلیحہ
اسدی و در آمد در اسلام بر قول صحیح در خلافت عمر
رضی اللہ عنہ و گویند سجاح تیمیہ نیز توبہ کرد و اخبار
ایشان مشہور اند نزد اہل اخبار پس ازان خروج
کرد باین دعوی مختار بن ابی عبید ثقفی در اول
خلافت ابن زبیر غالب آمد بر کوفہ پس ظاہر کرد
محبت اہل بیت را و خواند مردم را بسوی طلب
قاتلان حسین را پس لاحق شد و رسید قاتلان
حسین را و کشت بسیاری را از ایشان کہ مباشر
قتل شدہ بود یا ران پس دوست داشتند او را
مردم پس ازان مزین کرد او را شیطان دعوی
نبوت را و گمان برد کہ جبرئیل می آید او را و کشتہ
شد مختار در سال شصت و چند و از ایشان بود
حارث کذاب برآمد در خلافت عبد الملک بن مروان
پس کشتہ شد و برآمد در خلافت بنی العباس
جماعتی و نیست مراد بحدیث کسی کہ دعوی کرد نبوت
را ہر چونکہ باشد زیرا چہ چنین مدعیان از کثرت

الحبش القتل **حدثنا** محمد قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن واصل عن ابي وائل عن عبد الله واحسبه رفعه وگمان میکنم عبد الله را که رفع کرده این حدیث را یعنی به پیغمبر خدا رسانده قال بين يدي الساعة ايام الهرج گفت عبد الله میان دو دست ساعت قیامت روزهای هرج است یزول فیها العلم ویظهر فیها الجهل و ور میشود دران ایام علم و ظاهر میشود جهل قال ابو موسى والهرج القتل بلسان الحبشة گفت ابو موسی اشعری هرج بمعنی قتل است بلغت حبشه وقال ابو عوانة عن عاصم عن ابي وائل عن الاشعري رضي الله عنه انه قال لعبد الله رضي الله عنه تعلم الايام التي ذكر النبي صلى الله عليه وآله وسلم گفت ابو موسی اشعری مر عبد الله بن مسعود را میدانی روزها را که ذکر کرده پیغمبر خدا ایام الهرج نحوه قال ابن مسعود رضي الله عنه سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول من شرار الناس گفت ابن مسعود شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود از مردم شریر من تدركهم الساعة وهم احياء کسانی اند که در می یابد ایشان را ساعت و حال آنکه زنده اند ازانکه عمل در ینوقت فائده ندارد و مؤمنین ایمان وقتی سود دارد که بغیب باشد و درینوقت که آیات کبری دریافته باشند ایمان اعتبار ندارد و این خبر است از وقوع که ساعت قائم میشود بر شرار مردم **باب** لا ياتي زمان الا الذي بعده شر منه نمی آید زمانی مگر آنچه بعد ازوست بدتر ازان است **حدثنا** محمد بن يوسف قال حدثنا سفيان عن الزبير بن عدي قال اتينا انس بن مالك رضي الله عنه فشكونا اليه ما نلقى من الحجاج گفت زبیر بن عدی آمدیم نزد انس بن مالک پس گله کردیم بسوی او چیزی که می بینیم از حجاج ظالم فقال اصبروا فانه لا ياتي عليكم زمان الا الذي بعده شر منه پس گفت انس صبر کنید به تحقیق نمی آید بر شما زمانی مگر آنچه بعد اوست بدتر از نخستین است حتى تلقوا ربكم تا آنکه ملاقات کنید پروردگار خود را یعنی بمیرید سمعته من نبيكم صلى الله عليه وآله وسلم شنیده ام این را از پیغمبر شما رحمت کناد خدا بر وی بد تر بودن زمان بعد از زمان حجاج خالی از تکلف نمی نماید مگر آنکه گوئیم بد تر بسبب عقائد باطله جمعی که بعد ازین آمده باشند والله اعلم پوشیده نماند که زمان مهدی و زمان عیسی علیهما السلام بدتر از زمان سابق نخواهد بود مگر آنکه گوئیم بضرورت دینی معلوم شده است که زمان مهدی و زمان عیسی بغیر خدا داخل نیست **حدثنا** ابو اليمان قال حدثنا شعيب عن الزهري ح وحدثنا اسمعيل قال حدثني اخي عن سليمان عن محمد بن ابي عتيق عن ابن شهاب عن هند بنت الحارث الفراسية ان ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم قالت استيقظ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليلة فزعا گفت ام سلمه بیدار شد رسول خدا شبی ترسان يقول سبحان الله ماذا انزل الله من الخزائن وماذا انزل من الفتن میگفت پاکست خدا چه چیز فرود آورده از خزینها یعنی خیراتی که بکار مردم می آید و چه چیز نازل کرده از فتنها یعنی شرها من يوقظ صواحب الحجرات يريد ازواجه لكي يصلين کیست که بیدار سازد صاحبان حجرها را یعنی ازواج مطهرات را لکی یصلین برای آنکه نماز کنند و استغفار نمایند رب كاسية في الدنيا عارية في الآخرة بسا جامه پوش اند در دنیا و برهنه اند در آخرت یعنی در ناز و نعمت در دنیا باشند و خوار و رسوا باشند در آخرت **باب** قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم من حمل علينا السلاح فليس منا کسی که بردارد بر ما یعنی بر مسلمانان سلاح را پس نیست از اهل اسلام یعنی آنکه بجنگ پیش می آید بر مسلمانان مسلمان نیست **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال حدثنا مالك عن نافع عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال من حمل علينا السلاح

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

دو انگشتی آنکه مانند پیغمبر خدا بودیم صلی الله علیه وسلم وهو يقسم قسما بفتح قاف که مصدر است و حال آنکه آنحضرت بخش میکرد مالی را بخش کردنی اتاه ابو هريرة آمد آنحضرت را ذو الخويصرة بضم خا معجمه و فتح واو و سکون تحتیه و کسر صاد مهمله وهو رجل من بني تميم و وی مردی بود از بنی تمیم فقال پس گفت آنمرد يا رسول الله اعدل ای رسول خدا عدل و برابری کن در قسمت قال ويلك ومن يعدل اذا لم اعدل زبون وای بر تو و کیست که عدالت کند اگر عدل نکنم قد خبت ان لم اكن اعدل تحقیق ناامید شدی و زیانکار شدی اگر نیستم من که عدل کنم زیرا چه امید داری و رستگاری شما بر حمت در رسالت من است که غاصه عدالت است فقال عمر ايذن لي اذا اضرب عنقه پس گفت عمر رضی الله عنه اذن ده مرا که بزنم گردن او را قال دعه فان له اصحابا پس فرمود آنحضرت بگذار او را و ترض مکن زیرا که مر او را یارانند يحقر احدكم صلوته مع صلوتهم خوار و بی قدر می پندارد یکی از شما نماز خود را با نماز ایشان یعنی در حضور نماز ایشان وصيامه مع صيامهم و روزه خود را با روزه ایشان و رخصت نیست در قتل نماز گذاران و روزه داران مگر آنچه خروج نمایند بر امام يقرؤن القرآن لا يجاوز تراقيهم میخوانند قرآن را بحالیکه نمیگذرد قرآن

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

فليس منا **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد عن ابي بردة عن ابي موسى رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من حمل علينا السلاح فليس منا **حدثنا** محمد قال حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن همام قال سمعت ابا هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا يشير احدكم على اخيه بالسلاح فرمود اشارت نكند يكى از شما مسلمانان بر برادر خود بسلاح يعني نترساند برادر مسلمان را بسلاح بقصد كشتن او فانه لا يدري لعل الشيطان ينزع في يده فيقع في حفرة من النار پس بدرستيكه آن نميداند شايد كه شيطان بيكشد از دست وي پس افتد در گوي از آتش دوزخ يعني بيش از انكه او كاري كند شيطان از دست او بگيرد پس مي افتد در دوزخ باقطع نظر كه مسلمان را كشته باشد **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا سفيان قلت لعمرو يا ابا محمد سمعت جابر بن عبد الله رضي الله عنهما گفت علي بن عبد الله حديث كرد مرا سفيان كه گفتم مر عمرو بن دينار را اي ابا محمد گفت عمرو هست آيا شنيده تو جابر بن عبد الله را يقول مر رجل بسهام في المسجد ميگفت گذشت مردي با تيرها در مسجد فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم امسك بنصالها قال نعم پس فرمود مر وي را رسول خدا نگهدار پيكان تيرها را گفت آري نگاه ميدارم نصال بكسر نون وصاد مهمله جمع نصل است بمعني پيكان تير حرف باء زائده است

حدثنا ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد عن عمرو بن دينار عن جابر رضي الله عنه ان رجلا مر في المسجد باسهم قد ابدى نصولها روايت است از جابر بن عبد الله تحقيق گذشت مردي در مسجد با تيرها كه تحقيق ظاهر كرده بود پيكانهاي آنها را فامر ان ياخذ بنصولها لا يخدش مسلما پس فرمود اينكه بگير پيكانهاي آنرا كه نخلاند مسلماني را

حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد عن ابي بردة عن ابي موسى رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا مر احدكم في مسجدنا او في سوقنا ومعه نبل فرمود وقتي كه بگذرد يكي از شما در مسجد ما يا در بازار ما وحال آنكه با وي تيرهاست نبل بفتح نون وسكون موحده بمعني سهام است فليمسك على نصالها پس گو دست نهد بر پيكانهاي آن او قال فليقبض بكفه يا گفته است پس گو بگيرد بكف دست خود راوي است ان لا يصيب احدا من المسلمين منها بشيء براي آنكه نرساند يكي از مسلمانان را بچيزي يعني نخلاند پيكان آن مسلماني را

باب قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض در بيان فرموده پيغمبر خدا بر نگرديد بعد از من بجائيكه كافر انيد كه بزند بعض شما گردن بعضي ديگر را و قتل مسلمان كفر است وقتي كه باشد از جهت اسلام يا حلال دانستن كشتن مسلمان يا آنكه قتل مسلمان معصيت است از جهت تغليظ آنرا كفر گفته و بايد دانست كه اين زجر كشتن جماعه باغيان و راه زنان است **حدثنا** عمر بن حفص قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال حدثنا شقيق قال قال عبد الله رضي الله عنه قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم سباب المسلم فسوق وقتاله كفر دشنام دادن مسلمان را گناه است و كشتن او كفر است

حدثنا حجاج بن منهال قال حدثنا شعبة قال اخبرني واقد بن محمد عن ابيه عن ابن عمر رضي الله عنهما انه سمع النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض **حدثنا** مسدد قال حدثنا يحيى قال حدثنا قرة بن خالد قال حدثنا ابن سيرين عن عبد الرحمن بن ابي بكرة عن ابي بكرة وعن رجل آخر هو افضل في نفسي من عبد الرحمن بن ابي بكرة

سيل كه خالي رميه بروزن بريه چيزيكه انداخته شود بسوي وي تير ينظر الى نصله فلا يوجد فيه شيء نگاه كرده ميشود بسوي پيكان تير پس يافته نميشود در تير چيزي از اثر شكار ثم ينظر الى رصافه فلا يوجد فيه شيء پس نگاه كرده ميشود بسوي رصاف تير پس يافته نميشود در ان چيزي رصاف بضم و بكسر راء و بمهمله وآخر فاء جمع رصفه بحركات يعني پي كه پيچيده ميشود بر بالاي مدخل پيكان ثم ينظر الى نضيه پس نگاه كرده ميشود بسوي نضي تير بفتح نون وسكون ضاد معجمه وتشديد تحتانيه وهو قدحه ونضي قدح تير است بكسر قاف وسكون دال يعني چوب تير فلا يوجد فيه شيء قد سبق الفرث والدم در حاليكه گذشته است تير سرگين وخون را تشبيه داد گذشتن ايشان را از دين بگذشتن تير از صيد كه صيد را آيد در روي پس مي برآيد انسان بجوي كه هيچ اثر آن از خون وغيره در هيچ جزوي از پايان تا بالا پيدا نميگردد از امام مالك در تكفير اهل هوا پرسيدند كه آيا كافر اند ايشان گفت از كفر گريخته اند ايشان واز امير المومنين علي رضي الله عنه در شان خوارج مانند آن نقل كرده اند والله اعلم آيتهم رجل اسود علامت ونمودار اصحاب وقوم ذو الخويصره مرديست سياه رنگ كه سرگروه ايشان باشد احدى عضديه مثل ثدي المراة يكى از دو بازوي وي مانند پستان زن است او مثل البضعة يا مانند گوشت پاره تدردر بفتح تا و دو دال وسكون راء اول در ميان بمهملات يعني حركت ميكند مي جنبد آن بازو ديگر چون علي حين فرقة

عن ابی بکرة رضی الله عنه گفت آنرا دیگر حمید بن عبد الرحمن بن عوف است صریح به فی کتاب الحج از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خطب الناس فقال الا تدرون ای یوم هذا بتحقیق رسول خدا خطبه خواند مردم را پس فرمود آیا میدانید شما کدام روز است این روز قالوا الله ورسوله اعلم گفتند خدا و رسول او داناتر است قال حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه گفت تا آنکه گمان کردیم ما که بتحقیق می نامد این روز را بنام دیگر فقال الیس یوم النحر قلنا بلی یا رسول الله پس فرمود آیا نیست روز نحر گفتیم آری ای رسول خدا فقال ای بلد هذا الیست بالبلدة الحرام قلنا بلی یا رسول الله قال فان دماءکم واموالکم واعراضکم وابشارکم علیکم حرام پس فرمود بدرستی که خونهای شما و مالهای شما و بدنهای شما بر شما حرام است کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا مانند روز شما که اینست در ماه شما که اینست در بلد شما که مکه است یعنی خونریزی و غارت مال و عرض یکدیگر و ذلت یکدیگر حرام بر شماست نباید که واقع شود اعراض جمع عرض است و آن حسب است و جای مدح و ذم از مردم ابشار جمع بشره است بمعنی ظاهر بدن الا هل بلغت قلنا نعم فرمود آیا رسانیدم این حکم الهی را گفتیم آری رسانیدی قال اللهم اشهد گفت ای خداوند ما گواه باش بر اقرار ایشان فلیبلغ الشاهد الغائب پس گو برساند حاضر کسی را که غائب است ازین مجلس فانه رب مبلغ یبلغه من هو اوعی له پس بدرستی که بسیار رساننده است که برساند این را کسی را که نگهدارنده تر است این را فکان کذلک پس بود همچنین فقال لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض معنی این کلام مکرر مذکور شده است فلما کان یوم حرق ابن الحضرمی حین حرقه جاریة ابن قدامة پس هرگاه بود روزی که سوخته شد ابن حضرمی هنگامیکه سوخت او را جاریه ابن قدامه قال اشرفوا علی ابی بکرة گفت ابن قدامه بر آئید بر ابی بکره که یکی از اصحاب است و همراهی نکرده با لشکر امیر المومنین علی رضی الله عنه در لشکر معاویه تا بدانید که وی بر اطاعت است یا بر قتال فقالوا هذا ابو بکرة یراك پس گفتند جمعی که ابن قدامه امر کرده بود آنها را که مطلع شوند بر حقیقت حال ابو بکره اینست ابو بکره دور نیست می بیند ترا راضی نیست بقتال قال عبد الرحمن فحدثتنی امی عن ابی بکرة انه قال لو دخلوا علی ما بهشت بقصبة گفت عبد الرحمن پس حدیث کرد مادر من از ابی بکره که بتحقیق وی گفته اگر در آمدندی بر من نمی انداختم من تیری یعنی جنگ نمی کردم زیرا که علم نداشت که حق بجانب کیست ازین دو فریق قال ابو عبد الله بهشت یعنی رمیت گفت ابو عبد الله مولف رحمه الله بهشت بمعنی رمیت است مهلب گفته ابن حضرمی آن بود که بیرون شده بود از اطاعت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه پس فرستاد بسوی او جاریه لشکری پس یافتند او را در ناحیه از عراق و ابو بکر ثقفی در آن ناحیه سکونت داشت پس گفت جاریه که بر دار کشند ابن حضرمی را و بر دار کردند بعد از آن سوختند جزعی را که در آن بر دار کرده بود وی همدران سوخته شد و لشکری را تعین کرد که بر حال ابی بکر مطلع شوند که بر سر انقیاد و اطاعت هست یا نه پس گفتند لشکریان او همین جاست که می بیند ترا ابن حضرمی کردی وی انکار نکرده است بر تو نه بقول و نه باصلاح و چون شنید ابی بکره این را گفت اگر بر من در آئید تیری نمی اندازم چه جای آنکه جنگ کنم میگوید که من خوب ندید ام فتنه را در اسلام و تحرک نمی پسندم مسلمان را بر تهییج فتنه آن عبد الله گفته که معاویه ابن حضرمی را به بصره فرستاد تا بیعت گیرد از زیاد که از جانب امیر المومنین عامل بود

صلی الله علیه وسلم واشهد ان علی ابن ابی طالب قاتلهم وانا معه و گواهی میدهم که امیر المومنین علی قتال کرد این قوم را در حال آنکه من با علی بودم فامر بذلک الرجل فالتمس پس امر کرد علی بعد قتال بجستن آنمرد میان کشتگان پس جسته شد یافته شد پس آورده شد آن مرد را نزد علی حتی نظرت الیه علی نعت النبی تا آنکه نظر کردم بسوی او در حالیکه بود وی بر وصف پیغمبر صلی الله علیه وسلم الذی نعته وصف که وصف کرده بود آنحضرت او را ساعد مقطوع بازو همچو پستان یا گوشت پاره حدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن الاعمش عن خیثمة بفتح خاء معجمه و شاء مثلثه و میم و سکون تحتیه میان اولی و ثانیه عن سوید بلفظ التصغیر بن غفلة بفتح معجمه و فا قال قال علی اذا حدثتکم عن رسول الله گفت سوید گفت علی بن ابی طالب چون حدیث کنم شما را از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلان اخر من السماء احب الی من ان اکذب علیه پس هر آئینه اینکه بیفتم از آسمان دوست تر است بسوی من از زیرا که دروغ گویم بر وی و این اشرمجمع تاکید سماع حدیثی است که بعد ازین روایت کرد واذا حدثتکم فیما بینی وبینکم و چون حکایت کنم شما را در چیزیکه میان من و میان شما است در آمد با شما از جنگ پس سخن گویم بشما بر خلاف واقع تا فریب دهم شما را برای غلبه در جنگ جهت آن باشد فان الحرب خدعة زیرا چه جنگ تمام میشود بیک فریب و خدعه آن مکر و فریب است افصح در این لفظ فتح خاء معجمه و سکون دال است و ضم اول باسکون ثانی و فتح آن و کسر اول باسکون نیز آمده و در روایت الحرب خدعة از جا دگذشت و ظاهر آن اباحت کذب است در حرب و مؤید است آنرا روایت مسلم از ام کلثوم که گفت نشنیدم که رخصت کند در چیزی از آنچه میگویند مردم که آن دروغ است مگر در سه چیز و ذکر کرد از آن

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

پس نوشت زیاد حقیقت این حال برا امیر المؤمنین وامیر المؤمنین فرستاد جاریه را وری او را گرفته سوخت
داشت حدثنا احمد بن اشکاب قال حدثنا محمد بن فضیل عن ابیه عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا ترتدوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض حدثنا
سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن علی بن مدرک قال سمعت ابا زرعة بن عمرو بن جریر عن جده جریر
قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی حجة الوداع استنصت الناس ثم قال جریر
بجلی فرمود مرا رسول خدا خاموش کن مردم را بنشان تا بشنوند همه مواعظ و احکام ثم قال لا ترجعوا بعدی کفارا
یضرب بعضکم رقاب بعض باب قول النبی صلی الله علیه وآله وسلم تکون فتنة در فرمود پیغمبر
که میباشد در آخر زمان فتنة القاعد فیها خیر من القائم آنکه نشسته است دران ایام فتنه بهتر است از کسی که
ایستاده است مراد ازین فتنه اختلافیست که میباشد درمیان مسلمانان بسبب جدا شدن از امام و عدم تمیز
حق را از مبطل و زمان علی مرتضی و معاویه رضی الله تعالی عنهما اینچنین بوده است حدثنا محمد بن عبید
قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابیه عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه
ح قال ابراهیم وحدثنی صالح بن کیسان عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة رضی الله
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ستکون فتن القاعد فیها خیر من القائم والقائم فیها
خیر من الماشی والماشی فیها خیر من الساعی گفت ابوهریره فرمود پیغمبر خدا زود است که میباشد فتنه ها
زمان نشسته دران ایام بهتر است از استاده و استاده دران بهتر است از رونده و رونده دران
اختلاف بهتر است از کسی که سعی کند دران فتنه و کمر بجنگ بسته است من تشرف لها تستشرفه
قیام نماید در ایام فتنها آن فتنه او را یعنی هلاک میکند او را تشرف بالمثناة فوقیه است از باب التفعل در بعضی نسخ تستشرف
اشرف از باب افعال و تواند که هم از باب تفعل باشد بحذف احد التائین فمن وجد فیها ملجأ او معاذا فلیعذ به
پس کسیکه یافت دران فتنه جای پناه پس گو پناه گیرد بآن جای پناه حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا
شعیب عن الزهری قال اخبرنی ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هریرة رضی الله عنه قال قال رسول
صلی الله علیه وآله وسلم ستکون فتن القاعد فیها خیر من القائم والقائم فیها خیر من الماشی والماشی
فیها خیر من الساعی من تشرف لها تستشرفه فمن وجد ملجأ او معاذا فلیعذ به باب اذا
التقی المسلمان بسیفیهما وقتی که پیش آیند دو مسلمان بشمشیرهای خود جواب شرط محذوف است چنانکه
از متن حدیث معلوم شده است یعنی هر دو از اهل دوزخ اند ظاهر معنی آنست که بجهد و شمشیر کرده
می شوند خواه بکشند یکدیگر را یا نه حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا حماد عن رجل
لم یسمه گفت عبد الله بن عبد الوهاب حدیث کرد ما را حماد از مردی که نام نبرده است او را گفته
که نام او هشام بن حسان القردوسی بضم قاف و سکون را و دال و سین مهمله است عن الحسن
خرجت بسلاحی لیالی الفتنة گفت حسن بصری بیرون آمدم با سلاحهای خود شبهای فتنه
جدال معاویه با علی بن ابی طالب رضی الله عنه فاستقبلنی ابوبکرة رضی الله عنه فقال این ترید

ومیگذرد تیر از شکار را بجا و نیامیکه تحت حلقوم
با هستند ایمان از حنجرهای ایشان و بحلق اصول
نرسد فاینما لقیتموهم فاقتلوهم پس هر جا
که در خورید و یابید ایشان را بکشید فان قتلهم
اجر لمن قتلهم یوم القیامة زیرا که تحقیق کشتن
ایشان سبب پاداش باشد روز قیامت کسی را
که بکشد ایشان را حدثنا محمد بن المثنی قال
حدثنا یحیی ابن سعید عن اسمعیل قال حدثنا
قیس عن خباب بفتح خاء معجمه و تشدید موحده اولی
بن الارت بفتح همزه و را مهمله و تشدید فوقیه
قال شکونا الی النبی صلی الله علیه وسلم
وهو متوسد بردة له فی ظل الکعبة
گفت خباب شکایت کردیم ما بسوی آنحضرت
و حال آنکه وی تکیه کننده است چادری که مر او را
بود در سایه کعبه فقلنا الا تستنصر لنا پس گفتیم
ما آیا طلب یاری و مدد نمیکنی برای ما الا تدعو
الله لنا آیا دعا نمیکنی خدا را برای ما از رستگاری
با بیم از ایذای مشرکان قال کان الرجل
فیمن قبلکم یحفر له فی الارض فیجعل فیه
فرمود بود مرد در کسانیکه پیش از شما بوده اند
که کنده می شد برای وی گوی در زمین پس
گردانیده می شد آن مرد دران کنده فیجاء
بالمنشار فیوضع علی راسه فیشق باثنتین
پس آورده میشد اره و نهاده میشد بر سر آن مرد
پس جدا کرده میشد بدو پاره وما یصده عن
دینه و حال آنکه باز نمیداشت این ایذا
آن مرد را از دین وی ویمشط بامشاط الحدید
ما دون لحمه من عظم او عصب وما
یصده ذلک عن دینه و شانه کرده میشد
بشانهای آهن چیزی که فرود گوشت است از
استخوان یا پی و باز نمیداشت او را این کار از

پیش آمدم مرا ابوبکره پس گفت کجا اراده داری گفتم ارید نصرة ابن عم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا تواجه المسلمان بسیفیهما فکلاهما من اهل النار
گفت ابوبکره فرمود رسول خدا وقتی که متوجه شوند دو مسلمان بشمشیر های خود یعنی تکیه بر دلیلی پس هر دو از اهل
دوزخ اند یعنی مستحق دوزخ اند و محتمل که عفو کند خدا یکی را و هر دو را اگر گوئی علی مرتضی که خلافت وی
رضی الله عنه باجماع اهل حل و عقد در آن وقت ثابت شده مساعدت او از واجبات دین مسلمانی بود و
دفع باغی نیز واجب بود پس چرا منع کرده ابوبکره یاری ابن عم رسول خدا که حقانیت خلافت او مقرر گشته
و آن کسی که جواب ازین دغدغه گفته است که شاید اشتغنی بر ابوبکره ظاهر نبوده بغایت و دراز مبنیا مه و حقانیت
ونداده است ابوبکره از مشاهیر صحابه است عجب که داخل درین گفتگو نباشد و از اتفاق صحابه خبری نداشته
قیل فهذا القاتل فما بال المقتول گفته شد این حکم قاتل است پس چه حال است مقتول را یعنی وی چرا مستحق
دوزخ گردد قال انه اراد قتل صاحبه فرمود تحقیق وی خواسته بود قتل یار خود را و عزم کرده بود کشتن او را
قال حماد بن زید فذکرت هذا الحدیث لایوب و یونس بن عبید گفت حماد بن زید پس ذکر کردم این حدیث
را ایوب و یونس بن عبید را و انا ارید ان یحدثانی به و من میخواستم این را که این هر دو حدیث کنند مرا
باین حدیث فقالا انما روی هذا الحدیث الحسن پس گفتند روایت کرده است این حدیث را مگر حسن عن
الاحنف بن قیس از احنف بن قیس عن ابی بکرة **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد
بهذا گفت سلیمان بن حرب حدیث کرده مارا حماد باین حدیث و قال مؤمل حدثنا حماد بن زید قال حدثنا ایوب
و یونس و هشام و معلی بن زیاد عن الحسن عن الاحنف عن ابی بکرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله
علیه وآله وسلم و رواه معمر عن ایوب و رواه بکار بن عبد العزیز عن ابیه عن ابی بکرة و قال غندر
حدثنا شعبة عن منصور عن ربعی بن حراش عن ابی بکرة عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم و لم یرفعه
سفیان عن منصور **باب** کیف الامر اذا لم تکن جماعة چگونه است حال وقتیکه نباشد جماعت
متفق بر امامی **حدثنا** محمد بن المثنی قال حدثنا الولید بن مسلم قال حدثنا ابن جابر قال حدثنی بسر
بن عبید الله الحضرمی انه سمع ابا ادریس الخولانی انه سمع حذیفة بن الیمان رضی الله عنه یقول
کان الناس یسئلون رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عن الخیر میگفت حذیفه بودند مردم که می
پرسیدند رسول خدا را از نیکی و کنت اسأله عن الشر و بودم من که می پرسیدم آنحضرت را که شر کدام است
مخافة ان یدرکنی از ترس آنکه دریابد مرا دمن مطلع باشم بر آن و احتراز کنم از آن فقلت یا رسول
الله انا کنا فی جاهلیة و شر پس گفتم ای رسول خدا ما بودیم ما در جاهلیت و شر عطف بیان است فجاءنا الله
بهذا الخیر پس آورد ما را خدا این نکوئی که اسلام است فهل بعد هذا الخیر من شر پس آیا هست بعد این
خیر بدی قال نعم فرمود آری هست بعد ازین خیر شری محتمل که مراد ازین شر زمان قتل عثمان باشد و ازین خیر که بعد
از قتل عثمان است زمان خلافت علی مرتضی باشد و مراد ازین خروج خوارج و مثل آن باشد و شری که بعد از زمان
علی باشد رضی الله عنه زمان مروانیه و جمعی که لعنت میکردند بر منابر قدوه اهل اسلام را علیهم ما یستحقونه من

الجزء الرابع عشر تیسیر الاسلام

کتاب الانبیاء

و در باب مناقب النبی و اصحابه بگذرد مفصل بیاید
حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا
ازهر بن سعد قال اخبرنا ابن عون
قال انبانی موسی بن انس عن انس بن مالک
ان النبی صلی الله علیه وسلم افتقد
ثابت بن قیس تحقیق آنحضرت گم کرد و جست
ثابت بن قیس بن شماس خزرجی را که خطیب
انصار بود و از اکابر صحابه حاضر شد احد و ما بعد
آن را از مشاهد فقال رجل پس گفت مردی
یا رسول الله انا اعلم لک علمه من در
می یابم برای تو علم او را و می آرم ترا خبر وی
فاتاه فوجده جالسا فی بیته منکسا راسه
پس آمد آن مرد و ثابت را پس یافت او را نشسته
در خانه وی بحالیکه سر نگون کننده است
فقال ما شانک پس گفت آن مرد چیست
حال تو فقال شر پس گفت ثابت بد حال
است کان یرفع صوته فوق صوت النبی
صلی الله علیه وسلم فقد حبط عمله
و هو من اهل النار بود این کس که پایمال
نفس خود کرده که بلند میکرد آواز خود را بالای
آواز آنحضرت پس باطل شد ثواب عمل او
و وی از اهل دوزخ ست خوف کرد این را
از نزول کریمه یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی تا آخر ان تحبط اعمالکم
و انتم لا تشعرون و بود وی بلند آواز فاتی
الرجل فاخبره انه قال کذا و کذا
پس آمد آن مرد پس خبر داد آنحضرت را که ثابت گفت
چنین و چنان فقال موسی بن انس فرجع المرة
الآخرة ببشارة عظیمة پس گفت موسی پس
بازگشت آن مرد نزد ثابت بار دیگر با مژده بزرگ
فقال اذهب الیه فقل له انک لست من

دخنه قال قوم يهدون بغير هديي تعرف منهم وتنكر. وهل بعد ذلك الخير من شر گفتم آيا هست پس از ان نيكی كه آميخته بود دخن گفت آری و آن خير دخن است يعنی خير كه خالص نيست بلكه در ان كدورتی است كه اصل است بعد ان ...

دخن بفتحتين يعنی دود است گفت و ما دخنه قال قوم يهدون بغير هديي تعرف منهم وتنكر يعنی گروهی

دست روش آن نوع و قومی باشند كه راه می روند بغير سيرت من می شناسی در بعض طريق ايشان را سنت و نيكی و دروغ

بطريقه خوارج و امثال آنهاست قلت فهل بعد ذلك الخير من شر گفتم آيا هست بعد ان

خيری قال نعم دعاة على ابواب جهنم من اجابهم اليها قذفوه فيها فرمود آری هستند داعيان بر

دوزخ كسی كه قبول كرد دعوت ايشان را بسوی دوزخ می اندازند او را در دوزخ قلت يا رسول الله صفهم

لنا گفتم ای رسول خدا بيان كن آنها را برای ما قال هم من جلدتنا ويتكلمون بالسنتنا فرمود ايشان از قوم

عرب اند و تكلم می كنند بزبانهای ما يعنی عربی سخن می كنند قلت فما تامرني ان ادركني ذلك قال تلزم جماعة

المسلمين وامامهم گفتم پس چه می فرمايی مرا اگر دريابد مرا آن زمان فرمود لازم گير جماعت مسلمانان و امام

ايشان را يعنی با جماعت و امام رفيق باش قلت فان لم يكن لهم جماعة ولا امام گفتم اگر نباشد مر ايشان را جماعت

و نه امامی قال فاعتزل تلك الفرق كلها فرمود پس كناره گير از آن همه فرقها ولو ان تعض باصل شجرة

حتى يدركك الموت و اگر چه گزی و لازم گيری بيخ درخت را تا آنكه دريابد ترا مرگ

باب

من كره ان يكثر سواد الفتن والظلم در بيان حال كسی كه ناخوش دارد زياده گردانيدن

جماعت فتنها و ستم را حدثنا عبد الله بن يزيد قال حدثنا حيوة وغيره قال حدثنا ابو الاسود

ح وقال الليث عن ابی الاسود قال قطع على اهل المدينة بعث گفت ابو الاسود تعيين كرده شد بر اهل

مدينه لشكری يعنی مقرر كردند لشكری را از اهل مدينه فاكتتبت فيه پس نوشته شدم در آن

فلقيت عكرمة فاخبرته فنهاني اشد النهي پس ملاقات كردم عكرمه را پس خبر كردم او را پس منع كرد مرا

اخبرني ابن عباس رضی الله عنهما ان اناسا من المسلمين كانوا مع المشركين خبر داد

مرا ابن عباس كه جمعی از مسلمانان بودند همراه مشركان و هجرت نكرده بودند يكثرون سواد المشركين على

رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم بسيار ميكردند لشكر كافران را بر رسول خدا فياتي السهم يرمی به

می آمد تيری پس انداخته می شد فيصيب احدهم پس می رسيد يكی از مسلمانان را فيقتله او يضربه فيقتله

او يضرب عطف است بر فياتی نه بر فيصيب و كلام بتقديم و تاخير است فيرمی مقدم است بر فياتی

اينست كه تير انداخته می شد پس می آمد تير و می رسيد يكی را از مسلمانان و در بعض نسخ لفظ فيرمی

نيست و مراد اينست كه حاصل آنكه كشته می شد به تير يا به شمشير فانزل الله تعالى ان الذين توفاهم الملائكة ظالمي

انفسهم يعنی اين آيت در شان ايشان وارد شده و معنی آيت اينست تحقيق آن كسانی كه

ميرانيد ايشان را ملائكه در همراهی مشركان ظلم كننده اند بر نفسهای خود و در معيت جماعت خدا اند

باب

اذا بقي في حثالة من الناس اين باب در بيان حال كسی است وقتی كه باقی ماند در مردم روی حثالة بضم حاء مهمله

خفت مثلثه ولام يعنی ردی هر چيز و چيزی كه نيكی نيست در ان حدثنا محمد بن كثير قال اخبرنا سفيان

سورة الكهف باری ... كه در سورت ستوده بود

گرد بر سته ... يعنی ... در

روايت ... مشهور

حتی ... پس نيم گرد ... تا ... در

ترسيد ... پس نزد ... بهشت

وقت ... اسلم و تنوين كه با

بسوی خدا ... او ... بر

پس ... و ديگر ... وقت ...

آن مرد يعنی حضرت ... بسوی نزديك

می شد وقت قرات سوره ... ميكرد

و چون صبا ... شد ... نزد و سكوت می آرميد

... بعض ... و ... تكليف ...

بيخ سين ... بعضی ابر ... كه ...

ميان ... ... پس ... گرد

ذكر ... واقعه پيغمبر خدا را صلی الله عليه

وسلم فقال اقرأ فلان فانها السكينة تنزلت

للقرآن پس فرمود بخوان ای فلان و پيش

بمال خود ... كه اين ... آن خدا سكينه

است كه فرود آمده برای قرآن ... تنزلت

... شك راويست سكينه يعنی آرامش

و آهستگی و رحمت آيد و آنچه حاصل گردد بسبب

آن علم و صفای قلب و ستر ظلمت نفسانيت

و فرود آرد نورانيت و روحانيت و حضور و

ذوق و رغبت و گاهی صورت گيرد بصورت

ابر مانند آن و مختار آنست كه آن ملائكه اند

يا چيزی از مخلوقات الهی كه در وی طمانينت و

رحمت بود يا از فرشتگان باشند كه آمده اند

حدثنا محمد بن يوسف

البيكندی قال حدثنا احمد بن يزيد

الحرانی ابو الحسن الحرانی بفتح حاء و

تشديد را و نون منسوب بشهر حران از

جزيره قال حدثنا زهير بن معاوية الجعفی

ابو خيثمة الجعفی قال حدثنا ابو اسحق قال

سمعت البراء بن عازب يقول جاء

ابو بكر الى ابی في منزله سيگفت براء آمد

ابو بكر صديق رضی الله عنه بسوی پدر من

عازب بن حارث اوسی در منزل او پس خريد از او

قال حدثنا الاعمش عن زید بن وهب قال حدثنا حذیفة قال حدثنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حدیثین گفت حذیفه حدیث کرد ما را رسول خدا دو حدیث یعنی در باب امانت قد رایت احدهما وانا انتظر الآخر تحقیق دیدم یکی ازان دو حدیث یعنی مضمون آن بوقوع آمده ومن انتظار دارم حدیث دیگر را حدثنا ان الامانة نزلت فی جذر قلوب الرجال حدیث کرد پیغمبر خدا که امانت نازل شده در بیخ دلهای مردان یعنی حاصل است مردان را بحسب فطرت ثم علموا من القرآن ثم علموا من القرآن ثم علموا من السنة پستر دانستند فضل آنرا از قرآن مکرر فرموده که از قرآن دانستند پستر از احادیث نبویه حاصل کردند بسبب از شریعت قرآن وسنت مقتبس ازانست وحدثنا عن رفعها وحدیث کرد ما را دویم بار از دور شدن امانت قال ینام الرجل النومة فتقبض الامانة من قلبه فرمود خواب میکند مردی که بوی امانت سپرده اند اندک خوابی پس گرفته میشود امانت از دل او فیظل اثرها مثل اثر الوکت پس میماند علامت آن مانند نقطه که رنگی ندارد وکت بفتح واو وسکون کاف وتای مثناة فوقیه بمعنی اثر اندک وقیل لونی که مخالف است مر لونی را که پیش ازان داشت ثم ینام النومة فتقبض پستر خواب میکند خوابی پس گرفته میشود امانت از دل او فیبقی اثرها مثل اثر المجل پس باقی میماند اثر آن امانت مانند اثر مجل بفتح میم وسکون جیم وفتح آن نقطه که حاصل میشود در دست از عملی که هیچ رنگی از انچه بوده ندارد کجمر دحرجته علی رجلك فنفط فتراه منتبرا مانند آتش پاره که میگردانی بر پای خود پس اثر میکند در پای تو پس می بینی آنرا آماسیده وآبله کرده ولیس فیه شیء ونیست دران چیزی تشبیه داده اند دلی را که خالیست از امانت آبله که دران چیزی نمی باشد حاصل این کلام آنست که دلها خالی میشود از امانت وزائل میشود اندک اندک پس وقتی که یکجز برفت زائل میشود نور آن وپس می آید ظلمت وتیرگی مانند نقطه وکت وجزوی دیگر که زائل میشود میگردد مانند مجل فیصبح الناس یتبایعون فلا یکاد احد یؤدی الامانة وصباح میکنند مردم درحالیکه خرید وفروخت میکنند ونزدیک نیست هیچ یکی را که ادا کند امانت را یعنی آنچنان دور میشود امانت که هیچکس را امین نمی یابند تا بوی حواله کنند مبیع ومشترا از ضرورت فیقال ان فی بنی فلان رجلا امینا پس گفته میشود در اولاد فلان مردی امین است یعنی از بسکه نادر وکمیاب است گوئی درمیان نیست نشان میدهند که در قبیله فلان یک مردی امین است ویقال للرجل ما اعقله وما اظرفه وما اجلده وما فی قلبه مثقال حبة خردل من ایمان پس گفته میشود مر مردی را که چه داناست وچه ظریف است وچه جلد ومردانه است وحال آنکه نیست در دل او بوزن دانه خردل از امانت یعنی باین اوصاف تفضیلات موصوف می باشد واندکی در دل او امانت نیست مراد از ایمان امانت است لعلاقه آنکه امانت فرع ایمانست در حدیث صحیح واقع شده لا ایمان لمن لا امانة له ولقد اتی علی زمان ولا ابالی ایکم بایعت وتحقیق آمده است بر من زمانی دراز منکر سابقه وباک نمی دارم که کدامی شما را بیعت کرده ام یعنی بسیار مردم آمده بیعت کرده اند که شایسته اعتبار نبوده اند لئن کان مسلما رده علی الاسلام اگر بوده است مسلمان رد کرده است او را بر من اسلام وان کان نصرانیا رده علی ساعیه

کتاب الانبیاء

صلی الله علیه وسلم قال نعم اسرینا لیلتنا ومن الغد گفت ابوبکر آری رفتیم دران شب خود وازروز دیگر پس ازان شب بود سری واسری بیکمعنی است مستعمل در سیر بشب واین حکایت حال وقتی است که برآمدند از غار جبل ثور پس از سه روز حتی قام قائم الظهیرة سیر کردیم تا آنکه ایستاد ایستاده شونده گرمگاه یعنی نیمروز وآنرا قائم ازان گویند که سایه ظاهر نمیشود درین هنگام گویا ایستاده است وتواند که مراد از قائم الظهیرة آفتاب باشد یا سایه آن در وقت ظهیره که تفسیر کرده اند آن را بگرمگاه یا بجا انتصاف نهار وخلا الطریق لا یمر فیه احد وتهی شد راه که نمیگذشت دران هیچ کی فرفعت لنا صخرة طویلة لها ظل لم تات علیها الشمس پس ظاهر ونمودار کرده شد ما را سنگی دراز که بر وی سایه بود ونیامده بود بران سنگ آفتاب وگرم نشده بود ودر روایت کشمیهنی علیه است یعنی بران سایه فنزلنا عنده پس فرود آمدیم نزد آن سایه وسویت للنبی صلی الله علیه وسلم مکانا بیدی ینام علیه جای سایه بدست خود که خواب کند آنحضرت بران وبسطت فروة وگسترانیدم پوستین را که پوستینی معروف است وقلت نم وگفتم خواب کن یا رسول الله وانا انفض لك ما حولك ومن پاسبانی میکنم ومیگردم گرد تو ومی نگرم آیا می آید جوینده نفض بنا وضاد معجمه نظر کردن ودرجای دهر جیه وهر که در دوست وتواند که مراد تفحص طعام وشراب باشد بقرینه سیاق فنام وخرجت انفض ما حوله پس خواب کرد آنحضرت وبرآمدم بحالیکه نگهبانی وتجسس میکنم گرد وی فاذا انا براع مقبل بغنمه الی الصخرة پس ناگاه من دیدم چوپانی را که پیش آینده است بگوسفندان خود بسوی آن سنگ یرید منها مثل الذی اردنا میخواهد ازان سنگ مانند انچه خواستیم ما از استفراغ بسایه آن فقلت له لمن انت یا غلام

تا گر نصرانی بوده بر کرده است برین سعی بکنند که او که باسلام در آورد داد را یعنی کمان امانت در دو پهمانش
دیش می آمدم هر که بجب اتفاق معامله میکردم و تحقیق نمیکردم حال او را از جهت گمان امانت او یا امانت
کسی که حاکم و والی هست بر وی میگفتم اگر مسلمانست دین او مانع از خیانت خواهد بود و اگر کافر است آنکه حاکم
و والی اوست مانع از خیانت خواهد بود و حق مرا رسیده باند ولما الیوم فما کنت ابایع الا فلانا و فلانا ای ارد
پس نیستم که بیعت کنم مگر فلان و فلان را یعنی چون درین ایام امانت نمانده است نیستم که پیش آیم بکسی مگر
اندکی از جمیع و شرا او را و کنم بر وی و بیعت نمیکنم مگر اندکی مردم را **باب** التعرب فی الفتنة بر بادیه
نشین شدن در فتنه میگویند تعرب ای تشبه بالعرب فصار اعرابیا ای ساکنا فی البادیة و فی نسخة هجرة
حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا حاتم عن یزید بن ابی عبید عن سلمة بن الاکوع رضی الله عنه
دخل علی الحجاج فقال یا ابن الاکوع مر روایت از سلمه بن الاکوع که تحقیق وی در آمد بر حجاج ظالم پس گفت حجاج
ای پسر اکوع ارتددت علی عقبیک برگشتی تو بر دو عقب خود تعربت قال لا اعرابی ادیه نشین شدی گفت
اعرابی نشده ام واز اسلام برنگشته ام ولکن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذن لی فی البدو ولیکن پیغمبر
خدا اذن داده مرا در بودن بادیه چنانکه پیش از هجرت بودی مقصود حجاج این بود که باز رجوع کردی بمقام
دخول باسلام دانستی پس مستحق قتل شده اگر بالفرض قتل کرده و بعضی گفته اند که سلمه ایام آخر امارت بادیه رو نشسته
مرده است در زمانه زمان حجاج را بالسد **اسلم** وعن یزید بن ابی عبید قال لما قتل عثمان بن عفان
مروی است از یزید بن ابی عبید که گفت هر گاه کشته شد عثمان بن عفان رضی الله عنه خرج سلمة بن الاکوع الی الربذة
بیرون رفت سلمه بن اکوع بسوی ربذه که موضعیست نزدیک بمدینه یعنی گوشه گرفت از مردم مدینه و تزوج هناک
امرأة زن گرفت آنجا زنی را وولدت له اولادا فلم یزل بها یعنی زاد اولاد مرا را از فرزندان پس همیشه بود بان مقام
ربذه حتی اقبل قبل ان یموت بلیال فنزل المدینة تا آنکه روی کرد باینجانب پیش از آنکه بمیرد بچند شب
پس منزل گرفت بمدینه **حدثنا** عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الرحمن بن عبد الله
ابن ابی صعصعة عن ابیه عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم یوشک ان یکون خیر مال المسلم نزدیک است رسول خدا نزدیک است اینکه باشد بهترین مال مسلمان غنم
یتبع بها شعف الجبال ومواقع القطر گوسفند که همراه میکند بآن بلندی کوهها و جایهای افتادن قطرهای باران
یعنی جوهای آب یفر بدینه من الفتن میگریزد با دین خود از فتنها که در اجتماع مردم میباشد از عدم رعایت
حقوق صحبت و امر معروف و نهی منکر و ارتکاب نا رضامندی **باب** التعوذ من الفتن در بیان
پناه جستن از فتنها **حدثنا** معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام عن قتادة عن انس رضی الله عنه
قال سألوا النبی صلی الله علیه و آله وسلم حتی احفوه بالمسئلة گفت انس بن مالک سوال کردند مردم پیغمبر
خدا را تا آنکه مبالغه کردند در سوال و بسیار پرسش کردند احفوه بمعنی الحوا علیه یعنی الحاح کردند
فصعد النبی صلی الله علیه و آله وسلم ذات یوم علی المنبر پس برآمد پیغمبر خدا روزی بر منبر فقال لا تسألونی
عن شیء الا بینت لکم پس فرمود که مپرسید از چیزی مگر آنکه بیان کنم برای شما فجعلت انظر یمینا وشمالا

رفتند بتها بهرت و رسک میرفتند
رعیان یا گوسفند کسی را اسالی بهم نه
یا بنده مسافر یا کسال مراد چه
یکی را ای شاه الی
چو ... کرد بود
... گذشت ... گوسفند
سید و شتر ... باشد پس گرفتن آن را
گوسفند را به دو شیدن فقلت افتی البن گفت
ابو بکر دوشید پس گفتم بیفشان
پستان گوسفند را از خاک و موی
قال فرأیت البراء یضرب احدی یدیه علی
الاخری ینفض گفت ابو اسحق که دیدم براء
را که میزد یکی از دو دست خود را
بر دیگری چنانکه می افشاند از دست دیگر تا بنماید
صورت افشاندن را کا امر کرده بود ابو بکر صدیق
فحلب فی قعب کثبة من لبن پس دوشید
برای ما آن گوسفند یک پاره از شیر قعب بفتح قاف
و سکون عین کاسه کثبه بضم کاف و سکون ثاء مثلثه پس
بزان مقدار اندک از دوشیدن یا اندک از
شیر یا اندکی از آن تر در مراح گفته هر چیزی که جمع
کنی آن را از طعام یا شیر یا جز آن بشرطیکه آن کم
اندک باشد آن را کثبه گویند ومعی اداوة
حملتها للنبی ابو بکر صدیق گوید همراه من آنکه
باشد آب بود که برداشته بودم آن را
برای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برتوی
منها آب میکشت میلوی لیشرب ویتوضأ
می نوشید و وضو میکرد فأتیت النبی صلی
الله علیه وسلم فکرهت ان اوقظه پس
آمدم آنحضرت را پس ناخوش داشتم آنکه بیدار
کنم او را فوافقته حین استیقظ پس یافتم
رسیدم آنحضرت را تا تبیکه بیدار شده بود
فصببت من الماء علی اللبن حتی برد اسفله
پس ریختم از آب او و بر شیر تا که سرد شد پائین
آب فقلت اشرب پس گفتم بنوش یا رسول
الله قال فشرب حتی رضیت گفت ابو بکر
پس شیر نوشید آنحضرت تا آنکه خوشنود شدم
ثم قال الم یأن للرحیل بیش فرمود آیا وقت
نشده کوچ را از اینجا قلت بلی گفتم آری وقت
قال فارتحلنا بعد ما مالت الشمس گفت
ابو بکر صدیق پس کوچ کردیم بعد از آنکه میل کرد
آفتاب از استوار واتبعنا سراقة بن مالک
و پیروی کرد ما را از پس رسید سراقه بن مالک

پس گشتم من که نظر میکنم بجانب دست راست و دست چپ فاذا کل رجل راسه فی ثوبه یبکی پس ناگاه دیدم هر مردی را سر او در جامه اوست بحالیکه گریه میکند فانشا رجل کان اذا لاحی یدعی الی غیر ابیه پس ابتدا سخن کرد مردی بود وقتی که خصومت میکرد خوانده میشد بسوی غیر پدر او نام این مرد عبد الله است بقول اصح فقال یا نبی الله من ابی فقال ابوك حذافة پس گفت ای پیغمبر خدا کیست پدر من پس فرمود پدر تو حذافه است ثم انشا عمر فقال رضینا بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد رسولا بعد از آن ابتدا کرد عمر بن خطاب رضی الله عنه کلامی را و گفت راضی شدیم بخدا بپروردگار خود و باسلام بدین خود و بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم برسول خود نعوذ بالله من سوء الفتن پناه میجوئیم بخدا از بدی فتنها هر گاه الحاح کردند مردم بر آنحضرت در مسائل کراهت کرد سوالهای ایشان را و ناخوش داشت ترسید که عقوبتی مر آنها نازل میشود گریه کردند از ترس و عمر تجدید ایمان کرد فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما رایت فی الخیر والشر کالیوم قط پس فرمود پیغمبر خدا ندیده‌ام در نیکی و بدی هرگز حالی چنانکه امروز گفته اند تمثیل کرده آنحضرت نیکی و بدی را چنانکه فرمود انه صورت لی الجنة والنار حتی رایتهما دون الحائط تحقیق تصویر کرده شد برای من بهشت و دوزخ تا آنکه دیدم بهشت و دوزخ را نزدیک این حائط یعنی متمثل ساختند برو در قریب این حائط در حدیثی دیگر واقع شده فی عرض هذا الحائط فکان قتادة یذکر هذا الحدیث عند هذه الآیة قتاده گفته است ذکر کرده میشود این حدیث که اینست لا تسالوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم ای کسانیکه ایمان آورده اید مپرسید از چیزها اگر ظاهر کرده میشود بشما بدی آید شما را وقال عباس النرسی حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا سعید قال حدثنا قتادة ان انسا حدثهم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بهذا وقال کل رجل لافا راسه فی ثوبه یبکی و فرمود هر مردی در حالیکه پیچیده است سر خود را در جامه خود گریه میکرد لافا حال است از یبکی مقدم آمده است بر عامل خود و در بعضی نسخ لافث برفع واقع شده برین تقدیر خبر مبتدا محذوف است ای هو لاف وقال عائذا بالله من سوء الفتن او قال اعوذ بالله من سوء الفتن و گفته است بزیادتی اینکلام و عائذا نیز حال است وقال لی خلیفة حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا سعید و معتمر عن ابیه و معتمر عطف است بر یزید عن قتادة ان انسا حدثهم عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم بهذا وقال عائذا بالله من شر الفتن

باب قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم الفتنة من قبل المشرق

در بیان فرموده پیغمبر خدا که فتنه از جانب مشرق است تواند که اشارت بفتنه ترکان چنگیزی باشد که از صوب ترکستان برآمده اکثری از بلاد اسلام را بقتل آورده اند و بر دور نیست که خبر از فتنه رفضه باشد که در بعضی بلاد مشرق از خراسان و عراق غلبه یافته عالمی را گمراه ساختند و تکرار لفظ در حدیث الفتنة ههنا الفتنة ههنا اگر اشارت بجمله فتنها دارند بعید نخواهد بود

حدثنی عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام بن یوسف عن معمر عن الزهری عن سالم عن ابیه رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قام الی جنب المنبر روایت کرده پدر سالم که عبد الله بن عمر است از پیغمبر خدا که آنحضرت ایستاد بسوی پهلوی منبر فقال الفتنة ههنا الفتنة ههنا من حیث یطلع قرن الشیطان او قال قرن الشمس پس اشارت کرد که فتنه این طرف است از جائی که طلوع میکند طرف سر شیطان یا قرن آفتاب هر دو قول یکمعنی است قرن بمعنی ناحیه و اعلای سر آفتاب است و شیطان متصل میکند ناحیه سر خود را بناحیه آفتاب نزد طلوع آن تا ساجدان آفتاب سجود

و برهان و نیز آنحضرت معاً گفت تا نفرای مت مانیز نصیب از آن باشد و موسی علیه السلام می گفت و مخصوص بخود گردانید چنانکه در ارسی دار تا حقائق الاشیاء است کذا فی ترجمة المشکوة فدعا علیه النبی پس دعای بد کرد بر سراقه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فارتطمت به فرسه الی بطنها پس در گل ایستاد و فرو رفت پای اسب وی تا شکم خود ارتطام در گل افتادن و در کاری که نتواند از وی بیرون شدن اگر سراقه گمان برده میشوم که روایت کرده شده ام درین حدیث این را نیز فی جلد من الارض افتاد در گل در سخت از زمین یعنی با وجود سختی آن زمین فرو رفت اسب در آن شک زهیر شک کرده در زیادت این لفظ زهیر که راوی است از ابی اسحق فقال انی اراکما قد دعوتما علی پس گفت سراقه تحقیق من گمان میبرم شما هر دو را تحقیق دعای بد کرده اید شما بر من فادعوا الله لی پس دعا کنید خدا را برای نجات من والله لکما ان ارد عنکما الطلب سوگند خدا مر شما راست پیمان آنکه باز دارم از شما جویندگان شما را الطلب بفتحتین جمع طالب فدعا له النبی پس دعا کرد برای رستگاری وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فنجا پس رست ازین دشواری فجعل لا یلقی احدا الا قال پس گشت سراقه که در نمیخورد هیچ کسی را از شرکان مگر آنکه گفتی کفیتکم ما ههنا کفایت کردم شما را جستجوی چیزی را که باینجانب بود و حاجت نیست شما را بطلب در اینجانب فلا یلقی احدا الا رده پس در نمیخورد هیچ کسی را مگر آنکه باز گردانیدی او را قال و وفی لنا گفت ابو بکر و وفا کرد سراقه برای ما پیمان را و در قصه سراقه در ابواب هجرت بسیاق تمام و بیان سوی مذکور گردد انشاء الله تعالی و درین حدیث معجزه ظاهر است **حدثنا** معلی بن اسد قال حدثنا عبد العزیز بن المختار قال حدثنا

سجدهٔ آفتاب پرستان برای شیطان **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا لیث عن نافع عن ابن عمر
انه سمع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وهو مستقبل المشرق ابن عمر شنید رسول خدا را حال آنکه آنحضرت
روی بجانب مشرق داشت یقول الا ان الفتنة ههنا من حیث یطلع قرن الشیطان **حدثنا**
عبد الله قال حدثنا ازهر بن سعد عن ابن عون عن نافع عن ابن عمر قال ذکر النبی صلی الله
وآله وسلم قال اللهم بارک لنا فی شامنا فرمود ای خداوند برکت ده ما را در شام ما مراد اقلیم شام است
لنا فی یمننا خداوندا برکت ده ما را در یمن ما مراد اقلیم یمن است شام جانب شمال حجاز و یمن جانب یمن از
وفی نجدنا گفتند از روی التماس که در حق نجد نیز دعا کند النجد در اصل لغت بمعنی زمین بلند است و غور مقابل نجد است
بمعنی زمین پست مراد زمین مشرق است این التماس بموقع قبول نیفتاد و باز همان را مکرر فرمود قال اللهم بارک لنا فی شامنا
اللهم بارک لنا فی یمننا قالوا یا رسول الله وفی نجدنا باز التماس نجد کردند فاظنه قال فی الثالثة ابن عمر
گوید پس گمان میکنم که فرمود در مرتبهٔ سوم هناک الزلازل والفتن وبها یطلع قرن الشیطان آنجا زلزلها و فتنها
و بآنجا طلوع میکند قرن شیطان چنانکه گذشت که قرن شیطان با قرن آفتاب متصل۔
اضطرابات که در مردم واقع خواهد شد و بمقابلت فتنها این معنی دارد و تواند که مراد معنی حقیقی زلازل شدید
اهل مشرق در نیوقت کافران اند پس خبر داده که فتنها ازین ناحیه میزند چنانکه واقعه جمل و صفین و ظهور فتنه خوارج
و جز آن در زمین نجد و عراق خواهد بود والله و رسوله اعلم **حدثنا** اسحق الواسطی قال حدثنا خالد عن بیان
عن وبرة بن عبد الرحمن عن سعید بن جبیر قال خرج علینا عبد الله بن عمر فرجونا ان یحدثنا حدیثا حسنا گفت
سعید بن جبیر بیرون آمد بر ما عبد الله بن عمر پس امید وار شدیم ما این را که حدیث میکند ما را حدیثی نیکو قال فبادرنا الیه
رجل پس مبادرت کرد ما را بسوی ابن عمر مردی فقال یا ابا عبد الرحمن حدثنا عن القتال فی الفتنة پس گفت
آن مرد ای ابا عبد الرحمن کنیت ابن عمر است حدیث کن ما را از قتال که در فتنه روی میدهد والله یقول وقاتلوهم حتی
لا تکون فتنة و خدا میفرماید قتال کنید تا نباشد فتنه فقال هل تدری ما الفتنة ثکلتک امک پس گفت ابن عمر آیا میدانی
که راست فتنه که درین آیت اشارت است بآن بگرید ترا مادر تو انما کان محمد صلی الله علیه وآله وسلم یقاتل المشرکین
وکان الدخول فی دینهم فتنة حاصل معنی این کلام اینست که آنحضرت قتال میکرد کافران را برای رفع فتنه بود از آنکه
بود در آمدن در دین کافران فتنه و آنحضرت رفع این فتنه میکرد و لیس کقتالکم علی الملک و نیست قتال آنحضرت مثل
قتال شما بر گرفتن ملک بلکه برای آن بود که دین همه یکی شود و فتنهٔ کفر در میان نماند **باب** الفتنة التی تموج کموج البحر
در بیان فتنه ایست که موج میزند مانند موج دریا که تسکین نمیشود و پیوسته موج میزند و قال ابن عیینة عن خلف
ابن حوشب قال کانوا یستحبون ان یتمثلوا بهذه الابیات عند الفتن گفت خلف بن حوشب بودند صحابه
دوست میداشتند این را که تمثیل کنند باین ابیات نزد ذکر این فتن قال امرء القیس گفت امرء القیس بن عابس
کندی بود در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الحرب اول ما تکون فتیة بضم فا و فتح تا و تشدید تحتیه بفتح فا و کسر تا و شد تا و فوقیه و تشدید
یا شناة تحتیه در آخر تا بمعنی زن جوان صاحب جمال و زینت است یعنی آنکه جنگ نخستین چیزیست که میباشد فتیه
تسعی بزینتها لکل جهول که سعی میکند بزینت و آرایش خود در رهنا و آنرا حتی اذا اشتعلت وشب ضرامها

کتاب المناقب الانبیاء

اعرابی را موافق عادت خود در عیادت
بیماران لا باس طهور ان شاء الله قال قلت
طهور گفت اعرابی میگوئی تو این را طهور
کلا نه چنین است بل هی حمی تفور
بلکه تبی است میجوشد چون دیگ فوران
جوشیدن دیگ او تفور از ثور و فوران
بمعنی بر آمدن گرد و حصه بر اندام ساکن است
میان این دو لفظ که نزدیک بهم گرداند بمعنی
علی شیخ کبیر بر پیر بزرگ سال تزیره
القبور زیارت میکناند و نزدیک میگرداند
و میرساند این تپ آن پیر را بگورها فقال
النبی صلی الله علیه وسلم فنعم اذن
پس فرمود آنحضرت پس آری چنین باشد
که تو میگوئی غضب کرد آنحضرت بر وی
که با وجود ارشاد طریق صبر و شکر از قبول آن
ابا آورد و براه سوء ادب و بی تابی و کفران
نعمت رفت گویند ظاهر آنست که از جفاة
عرب و اجلاف ایشان بود و در روایت
طبرانی و غیر وی زیاده آمده پس شام نکرد
از فردای آن روز مگر آنکه مرد و باین زیادت
ظاهر شود دخول این حدیث درین باب و
تتمهٔ کلام در طب بیاید ان شاء الله تعالی
حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث
قال حدثنا عبد العزیز عن انس قال کان
رجل نصرانی فاسلم بود مردی نصرانی
پس مسلمان شد وقرأ البقرة وآل عمران
و خواند این دو سوره را فکان یکتب للنبی الله
پس بود که مینوشت این دو سوره برای
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فعاد
نصرانیا پس باز نصرانی گشت فکان یقول
ما یدری محمد الا ما کتبت له پس بود
که میگفت نمیداند محمد مگر چیزی را که نوشتم
برای وی حصر کرد علم آنحضرت را موافق

تا وقتیکه قوی شد اشتغال وا فروختگی آن و لّت عجوزا غیر ذات حلیل یعنی باز گشت داد بجالیکه پیر زال ست و نیست شوهر
شمطاء تنکر لونها وتغیرت شمطاء یعنی زن دو موی سفید و سیاه که ناخوش دارنی رنگ او را و متغیر شده
از جوانی پیری رسیده مکروهة للشم والتقبیل مکروه هست و ناخوش باز برای بوئیدن و بوسه گرفتن
و این تمثیل ست برای جنگ که اول آن چنان خوب و خوش آینده است و در آخر اینچنین بد و ناخوش
میگردد **حدثنا** عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا
شقیق قال سمعت حذيفة رضي الله عنه يقول بينما نحن جلوس عند عمر رضي الله عنه
گفت شقیق شنیدم حذیفه را میگفت در اثنای آنکه ما نشسته بودیم نزد عمر بن خطاب اذ قال ایکم یحفظ
قول النبي صلى الله عليه وسلم في الفتنة وقتی که گفت عمر کدامی شما یاد میدارد فرموده پیغمبر را که در باب
فتنه فرموده قال قلت فتنة الرجل في اهله وماله وولده وجاره گفت حذیفه گفتم فتنه مرد و ابتلا او در زن
اوست و در مال او و فرزند او و همسایه اوست تكفرها الصلوة والصدقة والامر بالمعروف والنهي عن
المنكر که کفارت میکند آنرا نماز و زکوة و امر کردن بانچه معروفست در دین و منع کردن از انچه ممنوع است قال
ليس عن هذا اسألك گفت عمر نیستم که می پرسم ترا ازین فتنها ولكن التي تموج كموج البحر ولیکن می پرسم
آن فتنه را که موج میزند مانند موج دریا که تسکین نمی یابد قال ليس عليك منها بأس يا امير المومنين گفت
نیست بر تو باکی از ان فتنه ای امیر المومنین یعنی بتو نمیرسد ضرر آن ان بينها وبينك بابا مغلقا بتحقیق میان
آن فتنه و میان تو دری بر بسته است قال عمر ايكسر الباب ام يفتح گفت عمر آیا شکسته میشود آن در یا کشاده میشود
بار آن بسته شود قال لا بل يكسر گفت نی بلکه شکسته میشود قال عمر اذا لا يغلق ابدا گفت عمر درین هنگام
بسته نمیشود همیشه قلت اجل گفتم آری اینچنین است که بسته نمیشود ابدا قلنا لحذيفة أكان عمر يعلم الباب قال
نعم گفتیم حذیفه را آیا بود عمر که میدانست آن باب گفت آری میدانست كما اعلم ان دون غد الليلة چنانکه
میدانم لکن بتحقیق که در ای فردا شبی دیگر است اگر گوئی هر گاه عمر میدانست این را برای چه پرسید از حذیفه گوئیم
تواند که برای آن پرسیده که در قطعیت علم آن اصلا شبهه نماند یا از انکه بروی ظاهر شود که دیگری هم میداند وذلك اني
حدثته حديثا ليس بالاغاليط و آن ثابت هست که تحقیق حدیث کرده ام عمر را که نیست از قبیل اغلوطه که غلط
میباشد در ان فهبنا ان نسأله من الباب پس ترسیدیم اینکه سوال کنیم او را که کیست آن باب این قول شقیق
است و بود حذیفه مهیب از جهت کثرت علم و علو منزلت او و مسروق لیر تر بود بر سوال فامرنا مسروقا فسأله پس امر کردیم مسروق را
که بپرسد که کیست آن باب پس پرسید فقال من الباب قال عمر پس گفت کیست آن باب گفت
حذیفه که عمر است رضي الله تعالى عنه **حدثنا** سعيد بن ابي مريم قال اخبرنا محمد بن جعفر عن شريك بن عبد الله
عن سعيد بن المسيب عن ابي موسى الاشعري رضي الله عنه قال خرج النبي صلى الله عليه وآله وسلم يوما
الى حائط من حوائط المدينة گفت ابو موسی اشعری برون آمد پیغمبر خدا روزی بسوی بستانی از بستانهای
مدینه و آن بستان اریس بود لحاجته از برای قضای حاجت خود و خرجت في اثره پس بیرون آمدم من بر پی آنحضرت
فلما دخل الحائط جلست على بابه پس هر گاه در آمد آنحضرت آن بستان نشستم من بر در آن وقلت لاكونن اليوم بواب

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

از قبر یار ما پس انداختند او را بیرون زمین فحفروا
له فاعمقوا له پس باز کندیدند قبر برای وی باز
ژرف و عمیق ساختند برای وی فاصبح وقد لفظته
الارض پس صبح کرد آن مرده و حال آنکه انداخته
بود او را زمین فقالوا هذا فعل محمد و
اصحابه نبشوا عن صاحبنا فالقوه
پس گفتند ترسایان اینچنانکه اول بار گفته
بودند فحفروا له واعمقوا له في الارض
ما استطاعوا پس باز کندیدند برای وی
ازرفا و مغاک عمیق کردند برای وی در زمین
آن قدر که توانستند فاصبح وقد لفظته
الارض پس صبح کرد مرده و حال آنکه انداخته
است او را زمین فعلموا انه ليس من الناس
فالقوه پس دانستند ترسایان که این کار
نیست از فعل مردم پس گذاشتند آنرا انداخته
بحال خود **حدثنا** يحيى بن بكير
قال حدثنا الليث عن يونس عن ابن
شهاب قال واخبرني ابن المسيب عن
ابي هريرة انه قال قال رسول الله
فرمود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
اذا هلك كسرى فلا كسرى بعده
چون هلاک شود کسری که درین زمانست پس
نباشد کسری دیگر پس از وی واذا
هلك قيصر فلا قيصر بعده و چون هلاک
شود قیصر این وقت پس نباشد قیصر دیگر
پس از وی کسری بکسر کاف و فتح نیز گفته اند
لقب والی مملکت فارس ست و قیصر لقب
والی مملکت روم والذي نفس محمد بيده
لتنفقن كنوزهما في سبيل الله و سوگند
آن کسی که ذات من بدست قدرت اوست

النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وگفتم بر آئینہ میباشم من امروز دربان پیغمبر خدا ولم یامرنی ونفرمودہ بود مرا باین
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقضی حاجتہ پس رفت پیغمبر خدا وقضا کرد حاجت خود را وجلس علی قف البئر ونشست
بر دور چاہ بر در فکشف عن ساقیہ ودلاھما فی البئر پس برداشت ازار از دو ساق خود وارسال کرد ہر دو ساق
ابوبکر رضی اللہ عنہ یستاذن علیہ لیدخل پس آمد ابوبکر صدیق بجالیکہ طلب اذن میکند برای در آمدن تا داخل شود
استاذن لک پس گفتم باش چنانکہ ہستی تا طلب اذن کنم برای تو فوقفت فجئت الی النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس ایستادم
آمدم بسوی پیغمبر خدا فقلت یا نبی اللہ ابوبکر یستاذن علیک پس گفتم ای پیغمبر خدا ابوبکر طلب
قال ایذن لہ وبشرہ بالجنۃ فرمود اذن بدہ مراو را وبشارت دہ او را بہ بہشت گویا حالی بود آنحضرت را و ما
جانب خدا باین بشارت فدخل فجاء عن یمین النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس درآمد ابوبکر پس آمد جانب دست
پیغمبر خدا فکشف عن ساقیہ ودلاھما فی البئر پس برہنہ کرد ہر دو ساق را وفرو گذاشت آنہا را در چاہ فجاء عمر
فقلت کما انت حتی استاذن لک فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ایذن لہ وبشرہ بالجنۃ فجاء عن یسار النبی
علیہ وآلہ وسلم فکشف عن ساقیہ ودلاھما فی البئر فامتلأ القف پس پر شد قف فلم یکن فیہ مجلس پس
جای نشستن تو جاء عثمان رضی اللہ عنہ فقلت کما انت حتی استاذن لک فقال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ
ایذن لہ وبشرہ بالجنۃ معہا بلاء یصیبہ با آن جنت بلائی است کہ میرسد او را و آن بلا شہادت اوست آنکہ بون
بلای شہادت بعثمان فرمودہ باآنکہ عمر نیز شہادت یافتہ است گوئیم این ابتلا کہ عثمان را دریافت بعمر نرسیدہ بود زیرانکہ
اعدا او مطالبہ خلع خلافت بعمر نرسیدہ بود دلیل ابتلای او اشد بود فدخل فلم یجد معہم مجلسا پس در آمد عثمان پس نیافت
با ایشان یعنی با آنحضرت و ابوبکر و عمر جای نشستن فتحول حتی جاء مقابلہم علی شفۃ البئر پس برگشت تا آنکہ آمد
ایشان بر کنارہ چاہ فکشف عن ساقیہ ثم دلاھما فی البئر فجعلت اتمنی اخالی وادعو اللہ ان یاتی ابوموسی
پس گشتم من آرزو میکردم برادری را کہ مرا بود و دعا میکردم خدا را اینک بیاید تا بشارت یابد بہ بہشت قال ابن المسیب
فتاولت ذلک قبورھم اجتمعت ھھنا وانفرد عثمان ابن مسیب گفت پس تاویل کردم این اجتماع این حضرات
قبرہای ایشان یکجا شدہ وجدا افتادہ عثمان **حدثنی** بشر بن خالد قال حدثنا محمد بن جعفر عن شعبۃ
سلیمان قال سمعت ابا وائل قال قیل لاسامۃ رضی اللہ عنہ الا تکلم ھذا گفت ابو وائل گفتہ شد مر اسامہ
آیا تکلم نمیکنی این را یعنی عثمان را در انچہ واقع شدہ میان مردم از فتنہ وسعی نمیکنی در اطفا نائرہ ظلم وتعدی کردی
او را قال قد کلمتہ گفت اسامہ تحقیق من سخن کردہ ام او را ما دون ان افتح بابا اکون اول من یفتحہ غیر کہ برای
دری باز در ہای فتنہ باشم من نخستین کسیکہ بکشاید در فتنہ یعنی من گفتہ ام او را انچہ باید گفت بطریق مصلحت و ادب
آنکہ باشم فتنہ انگیز وما انا بالذی اقول لرجل بعد ان یکون امیرا علی رجلین انت خیر ونیستم من کسیکہ بگویم مردی را
می باشد وی امیری بر دو کس تو بہتری بعد ما سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول یجاء برجل فیطرح فی
از انکہ شنیدم رسول خدا را میفرمود آوردہ میشود مردی پس انداختہ میشود در دوزخ وآن مرد امیر بودہ وناہی وآمر بودہ
فیطحن فیہا کطحن الحمار برحاہ پس سودہ و پامال کردہ میشود در دوزخ مانند سودن و پامال کردن خر آسیا را در دور آسیا
بہ اھل النار پس گرد می آیند او را دوزخیان فیقولون ای فلان الست کنت تامر بالمعروف وتنہی عن المنکر پس میگویند

قیصر از بلاد شام و حکمت دران آنست
کہ قیصر وقتیکہ آمد او را نامہ آنسرور بر چشم
نہاد و نزدیک بود کہ اسلام آرد و کسری
وقتیکہ نزول کرد بروی نامہ گرامی پارہ کرد
آنرا پس دعا کرد آنحضرت تا آنکہ پارہ کردہ شود
کسری بہر نوع پارہ کردن و بتمام ہلاک شود
پس کشت پرویز بن ہرمز بن نوشیروان
را پسر وی شیرویہ و مرد بعد از شش ماہ
پس امیر گردانید اہل فارس بر خود دختر
وی پوران را دانستہ کسری بعد ازان قوم اما
قیصر پس زندہ ماند تا زمان عمر سنہ بیست
بر قول صحیح وگذشت در باب الحرب خدعۃ
از جہاد بلفظ ہلک کسری ثم لا یکون کسری
بعدہ ولیہلکن قیصر ثم لا یکون قیصر قرطبی گفتہ
میان لفظ این دو روایت فرق است شاید
شنید ابوہریرہ واحد اللفظین را پیش از آنکہ
بمیرد کسری و لفظ دیگر را بعد ازان یا آنکہ مراد
از اذا ہلک کسری ہلاک و زوال ملک
اوست و از ہلاک کسری موت نفس او کما قال
و توان کہ لفظ ہلک کسری اخبار از آئندہ باشد
پیش از وقوع باعتبار تحقق و ثبات وقوع
آن واللہ اعلم **حدثنا** قبیصۃ
قال حدثنا سفیان ثوری عن عبد الملک
بن عمیر بیای تصغیر بعد میم عن جابر بن سمرۃ
رفعہ بجائیکہ برداشتہ است جابر روایت
این حدیث را تا بآنحضرت قال اذا ہلک کسری
فلا کسری بعدہ وذکر وقال انچنین است
روایۃ اکثرین یعنی وذکر کرد راوی کلامی
دیگر را و گفت در آخر لتنفقن کنوزھما
فی سبیل اللہ رو واقع شدہ در روایت
نسفی وذکرہ یعنی وذکر کرد حدیث را مانند
حدیث سابق **حدثنا** ابوالیمان
قال اخبرنا شعیب عن عبد اللہ بن ابی
حسین قال حدثنا نافع بن جبیر عن ابن
عباس قال قدم مسیلمۃ الکذاب علی
عہد النبی قدوم کرد مسیلمہ کذاب کہ دعوی
نبوت کردہ بود بدروغ بزمان پیغمبر برحق

آيا نيستي تو كه امر ميكردي مردم را باحكام ديني ومنع ميكردي از انچه منكرست در دين فيقول كنت آمر بالمعروف ولا افعله پس ميگويد بتحقيق من امر ميكردم بمعروف ونمي كردم آنرا وانهى عن المنكر وافعله ومنع ميكردم مردم را از منكر وميكردم من آنرا وانيست شيوهٔ اكثر اميران بنابرين بهتر نمي گفتم اين طائفه را كه مقلد امارت مي شوند **باب** اين باب را ترجمه نساخته وحديثي كه آورده ميتوان داخل باب سابق ساخت **حدثنا** عثمان بن الهيثم قال حدثنا عوف عن الحسن عن ابي بكرة رضي الله عنه قال لقد نفعني الله بكلمة ايام الجمل گفت ابوبكره بتحقيق نفع كرد مرا خداوند سبحانه بيك كلمه در ايام جمل لما بلغ النبي صلى الله عليه وسلم ان فارسا ملكوا ابنة كسرى هرگاه در رسيد پيغمبر خدا را كه اهل فارس بادشاه ساختند دختر كسرى را نام آن دختر پوران بود مدت ملك او يكسال وشش ماه بوده است قال لن يفلح قوم ولوا امرهم امرأة فرمود فلاح نخواهد بود قومي را كه والي كردند بر كار خود زني را **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا يحيى بن ادم قال حدثنا ابوبكر بن عياش قال حدثنا ابو حصين قال حدثنا ابو مريم عبد الله بن زياد الاسدي قال لما سار طلحة والزبير وعائشة الى البصرة گفت عبد الله بن زياد هرگاه رفتند طلحه وزبير وعائشه بسوي بصره وبا طاعت علي بن ابي طالب نكرده بيعت علي رضي الله عنه عمار بن ياسر وحسن بن علي لشكري فرستاد علي بسر كردگي عمار بن ياسر وحسن بن علي فقدما علينا الكوفة پس آمدند بر ما در كوفه فصعدا المنبر وكان الحسن بن علي فوق المنبر في اعلاه وبود حسن بن علي بالاي منبر در جاي بلندي آن وقام عمار اسفل من الحسن وايستاد عمار پايان تر از حسن فاجتمعنا اليه فسمعت عمارا يقول پس جمع شديم نزد عمار پس شنيدم عمار را ميگفت ان عائشة قد سارت الى البصرة بتحقيق عائشه سير كرده است بسوي بصره والله انها لزوجة نبيكم صلى الله عليه وسلم في الدنيا والاخرة بخدا سوگند كه وي زوجه پيغمبر شماست در دنيا وآخرت ولكن الله تبارك وتعالى ابتلاكم ليعلم اياه تطيعون ام هي وليكن خداي تبارك وتعالى مبتلا كرده شمارا تا بداند خدا كه علي را اطاعت ميكنيد يا عائشه را كه ظاهر آن بود ام اياها ميگفت ليكن ضماير قائم ميشوند بعض آن مقام بعض يعني ضمير مرفوع بجاي منصوب بيا شد واين حديث سند اين قول است **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا ابن ابي غنية عن الحكم عن ابي وائل قال قام عمار على منبر الكوفة فذكر عائشة وذكر مسيرها وقال انها زوجة نبيكم صلى الله عليه وسلم في الدنيا والاخرة ولكنها مما ابتليتم **حدثنا** بدل بن المحبر قال حدثنا شعبة قال اخبرني عمرو قال سمعت ابا وائل يقول دخل ابو موسى وابو مسعود على عمار گفت عمرو شنيدم ابا وائل را كه ميگفت در آمد ابو موسى وابو مسعود بر عمار بن ياسر حيث بعثه علي الى اهل الكوفة هنگامي كه فرستاده بود او را علي بجانب اهل كوفه يستنفرهم در حالي كه طلب ميكند از كوفيان خروج براي علي بن ابي طالب بر عائشه فقالا ما رايناك اتيت امرا اكره عندنا من اسراعك في هذا الامر منذ اسلمت پس گفتند ابو موسى وابو مسعود نديده ايم ترا كه آورده امري را كه ناخوش تر است نزد ما از شتاب كردن تو درين كار از مدتي كه اسلام آورده تو فقال عمار ما رايت منكما منذ اسلمتما امرا اكره عندي من ابطائكما عن هذا الامر پس گفت عمار نديده ام از شما در مدتي كه اسلام آورده ايد شما امري را كه ناخوش تر بود نزد من از درنگ كردن شما ازين كار كه اطاعت علي مرتضي است وكساهما حلة حلة ثم راحوا الى المسجد

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

صلى الله عليه وسلم بقطعة جريد حتى وقف على مسيلمة في اصحابه ودر دست آنحضرت پاره از درخت جدا از پوست بود تا آنكه ايستاد بر مسيلمه كه در ياران خود بود فقال لو سالتني هذه القطعة ما اعطيتكها پس فرمود اگر سوال كني مرا اين پاره جريد نميدهم ترا ولن تعدو امر الله فيك وهرگز نميگذري وتجاوز نميكني حكم خدا را كه در باره تست از مغلوبيت ومقهوريت ولئن ادبرت ليعقرنك الله واگر پشت دهي وروگرداني هر آينه بازداره وپے زند ترا خداي تعالے وكشته واني لاراك الذي اريت فيك ما رايت وتحقيق من هر آينه گمان ميكنم ترا انچه نموده شده ام در حال تو چيزي كه ديده ام در خواب فاخبرني ابو هريرة ان رسول الله ابن عباس گويد پس خبر داد مرا ابو هريره كه پيغمبر صلى الله عليه قال بينا انا نائم رايت في يدي سوارين من ذهب فرمود در اثنائيكه من خواب كننده ام ديدم در دو دست خود دو سوار از طلا فاهمني شانهما پس اندوهگين كرد مرا حال آن دو دستوانه وناخوش شدم از بودن آن در دو دست من فاوحي الي في المنام ان انفخهما پس وحي كرده شد بمن در خواب كه دم كن اين دو سوار را تا از دو دست تو بپرند فنفختهما پس دم كردم بر آنها فطارا پس پريدند آن هر دو واشارت است باضمحلال وضعف شان آنها كه بمدد تو زائل ومنعدم گشتند چنانچه سوس ومانند آن كه بيدرن در هوا ميپرد فاولتهما كذابين يخرجان بعدي پس تاويل وتعبير كردم آن دو سوار را بدو دروغ گوي كه در آيند پس از من بدعوي پيغمبري يعني در آخر عهد من ونزديك وفات من وانگه ...

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

کتاب الانبياء

ويوشانما ابو مسعود وابو موسے و عمار را بر یک احله کرد واو از ارست پس برفتند بسوے مسجد حدثنا
عبدان عن ابى حمزة عن الاعمش عن شقيق بن سلمة قال كنت جالسا مع ابى مسعود وابى موسى وعمار
فقال ابو مسعود ما من اصحابك احد لا لو شئت لقلت فيه غيرك پس گفت ابو مسعود عمار را نیست
از یاران تو احدی مگر که اگر خواہم ہر آئینہ گویم در حق او مخالفت یعنی اتفاق در وجود وما رايت
منك شيئا منذ صحبت النبى صلى الله عليه وسلم وندیدہ ام از تو چیزے درمدتے کہ صحبت داری
و پیغمبر خدا را اعيب عندى من استسراعك فى هذا الامر عیبناک تر نزد من از شتابی تو درین کار فقال عمار
يا ابا مسعود وما رايت منك ولا من صاحبك هذا پس گفت عمار اى ابا مسعود وندیدہ ام من از تو و نہ
از دوست تو ابو موسے است شيئا منذ صحبتما النبى صلى الله عليه وسلم اعيب عندى من ابطائكما في
هذا الامر چیزے درمدتے کہ صحبت داشتہ اید شما ہر دو پیغمبر خدا را عیبناک تر نزد من از درنگ کردن شما
درین امر یعنی موافقت علی را متابعت او و قال ابو مسعود وکان موسرا يا غلام هات حلتين فاعطى احداهما
ابا موسى والاخرى عمارا پس گفت ابو مسعود و بود توانگر اے غلام بیار دو حلہ پس داد یکی ابو موسے را و داد
دیگر عمار را حلہ نام دو جامہ است ردا و ازار عمار را داد چون از ردا آمدہ بود خواست کہ جامہ سفری دور کند
و ابو موسے او را شریک کند کرم را داد و لیسے نداد و قال روحا فيه الى الجمعة و گفت بروید
با جامہ بسوے نماز جمعہ تنبیہ امر مخاطب است مثل قول تو باب اذا انزل الله بقوم عذابا جواب
شرط محذوف است از متن حدیث معلوم خواہد شد معنى انست وقتے کہ انزل کند خدا بقومے عذابے عام
بہر کہ درآن میان است از صالحان و غیر آن حدثنا عبد الله بن عثمان قال اخبرنا عبد الله قال
اخبرنا يونس عن الزهرى قال اخبرنى حمزة بن عبد الله بن عمر انه سمع ابن عمر رضى الله عنهما يقول قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا انزل الله بقوم عذابا وقتے کہ نازل کرد خدا بقومے عذابے اصاب العذاب
من كان فيهم میرسد عذاب کہ باشد دران قوم از صالح و غیر صالح ثم بعثوا على اعمالهم پس برانگیختہ می شوند
روز قیامت صالح بر عملہائے خود باب قول النبى صلى الله عليه وسلم للحسن بن على در فرمودن پیغمبر
مر حسن بن على را رضى الله عنهما ان ابنى هذا السيد ولعل الله ان يصلح به بين فئتين من المسلمين
تحقیق پسر من کہ حسن است سید است و شاید کہ خدا اصلاح دہد بوی میان دو گروہ از مسلمانان منطوق این
صریح است کہ مخالفان علی یعنی کہ ہمراہ معاویہ جنگ کردند از اسلام بیرون نبودند و تفویض امام حسن
امارت را بمعاویہ موجب صلاح مسلمانان بود و وے استحقاق این امر جلیل داشت حدثنا على بن
عبد الله قال حدثنا سفيان قال حدثنا اسرائيل ابو موسى ولقيته بالكوفة گفت سفیان حدیث کرد
ما را اسرائیل کہ کنیت او ابو موسے است و ملاقات کردہ بودم اسرائیل را بکوفہ جاء الى ابن شبرمة
فقال ادخلني على عيسى تا در خانہ آمد بسوے ابن شبرمہ پس گفت در آرید مرا پیش عیسے پس وعظ کنم او را فكان
ابن شبرمة خاف عليه فلم يفعل قال حدثنا الحسن پس گفت حدیث کرد مرا حسن بصری قال لما سار
الحسن بن على رضى الله عنهما الى معاوية رضى الله عنه گفت حسن بصری ہرگاہ رفت حسن بن علی بسوے

می زکیر النخل باب مدینہ جانب شرقی کرد نام
وی کما سمعنا پس بود فتح بیم اب تمار نشر شد
سنہ ابن سال کتاب بلقیس نصیر امروز در
کرد در آخر زمان شریف کشتہ شد روز کہ مرد
صدیق اکبر دست دشمنی بر سرچنا کہ گفتہ
مذکور است و در وجہ تاویل سوا بین کہ این
گفتہ اند کہ سوار مشابہ قید دست است کہ منع
کند دست را از بطش و اخذ و عمل و تصرف
و آن دو کہ راست گویا معارض حکم مالی بظاہر شدہ
بودند مشابہ قید دستی مانع از تناول و تصرف دینی
منسوب بودند و تعبیر بذہب دنیا و عیش
آن مناسب است بصورت طلا و نفخ آن الفت
کہ تعبیر تاویل آنحضرت وحی یا الہام الہی بود
اگر دو دل تحریف وحی نداشت ... بود و دیت
کہ مذکور شد و اسد اسلم حدثنا محمد
بن العلاء قال حدثنا حماد بن اسامة عن
بريد بن عبد الله بن ابى بردة عن جده ابى
بردة ابن ابے موسى اشعرے عن ابى موسى
اراه عن النبى گمان میکنم ابی موسے را کہ روایت
میکند این حدیث را از پیغمبر صلى الله عليه وسلم قال رايت
فى المنام انى اهاجر من مكة الى ارض بها نخل
فرمود دیدم در خواب کہ من ہجرت میکنم از مکہ بسوے
زمینی کہ درسنگ زمین درختان خرماست و این
امر مشترک بود میان مدینہ و غیر آن از مواضع
دیگر از حجاز فذهب وهلى الى انها اليمامة پس
رفت وہم من در تعبیر زمین ہجرت بسوے آنکہ
آن زمین یمامہ باشد و الیمامہ شہرے دیگر نام
او ہجر است فاذا هى المدينة ...
است و وے قریب است کنند ...
شد لشتبا و سوار ... این عالمت واو
هى المدينة يثرب پس بعد ظہور دلالات
خاصہ و رفع اشتباہ و اشتراک آنکہ دریافت شد
کہ زمین ہجرت مدینہ است کہ بقدیم یثرب است
نفخ تخفیف و سکون ثاء مثلثہ و کسر را گویند یثرب

معاويه بالكتائب جمع كتيبه است بمعنی جیش قال عمرو بن العاص لمعاوية اری کتيبة لا تولی حتی تدبر اخراها
گفت عمرو بن عاص مر معاویه را می بینم جیشی را که پشت نمی دهد تا آنکه پشت دهد لشکری که مر خصم آنها راست یا آخر
آخرانها یعنی آنانکه عقب آنها است یعنی نمیگریزند هرگاه نگریزند میگردد آخر اول قال معاوية من لذراری
المسلمین گفت معاویه بر این تقدیر که متکفل می شود اولاد مسلمانان را فقال انا پس عمرو گفت من متعهد
میشوم فقال عبد الله بن عامر وعبد الرحمن بن سمرة نلقاه فنقول له الصلح گفتند این هر دو ملاقات میکنیم
و میگوئیم مر او را که صلح کند قال الحسن ولقد سمعت ابا بکرة رضی الله عنه گفت حسن بصری و بتحقیق شنیدم
ابا بکره را قال بينا النبی صلی الله علیه وسلم يخطب گفت ابو بکره در اثنای آنکه پیغمبر خدا خطبه میخواند جاء
الحسن فقال ابنی هذا سید ولعل الله ان یصلح به بین فئتین من المسلمین حدثنا علی بن عبد الله قال
حدثنا سفیان قال قال عمرو اخبرنی محمد بن علی ان حرملة مولی اسامة اخبره گفت عمرو خبر داده مرا محمد
بن علی محمد باقر که حرمله مولای اسامه بن زید خبر داده او را قال عمرو وقد رایت حرملة قال ارسلنی اسامة
الی علی رضی الله عنهما گفت عمرو و بتحقیق دیدم حرمله را که گفت فرستاد مرا اسامه بسوی علی مرتضی و قال انه سیسألک
الآن فیقول ما خلف صاحبک فقل له وگفت اسامه بتحقیق علی مرتضی است که می پرسد درین وقت
پس میگوید چیست سبب تخلف صاحب تو پس بگو مر او را یقول لک لو کنت فی شدق الاسد لاحببت
ان اکون معک فیه می گوید مر ترا اگر می بودی تو در کله شیر هر آئینه دوست میدارم اینکه باشم با تو دران
ولکن هذا امر لم اره ولیکن این امریست که نمی بینم آنرا حق فلم یعطنی شیئا پس نداد مرا چیزے از دلیل فذهبت
الی حسن وحسین وابن جعفر پس رفتم بسوی حسن و حسین و عبد الله بن جعفر بن ابی طالب فاوقروا لی
راحلتی پس بار کردند برائے من راحله مرا

باب

اذا قال عند قوم شیئا ثم خرج فقال بخلافه در بیان
آنکه وقتیکه گفت شخصے نزد قوم چیزے را پس بیرون آمد پس گفت بخلاف آنچه گفته بود شارت بواقعه بیعت
یزید است علیه ما علیه چنانکه از متن حدیث باب بوضوح میرسد حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا
حماد بن زید عن ایوب عن نافع قال لما خلع اهل المدینة یزید بن معاویة جمع ابن عمر حشمه وولده
گفت نافع هرگاه خلع کردند اهل مدینه بیعت یزید بن معاویه را جمع کرد ابن عمر لشکر خود را و پسر خود را فقال
انی سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول ینصب لکل غادر لواء یوم القیمة پس گفت ابن عمر بتحقیق
من شنیده ام پیغمبر خدا را میگفت برپا کرده می شود مر هر غدر کننده را نیزه روز قیامت تا از دور نمایان شود
که وے غدر کننده است وانا قد بایعنا هذا الرجل علی بیع الله ورسوله وما بتحقیق بیعت کردیم این مرد را
کنایت از یزید بن معاویه است بر عهد خدا و رسول خدا وانی لا اعلم غدرا اعظم من ان یبایع رجل علی بیع الله ورسوله
ثم ینصب له القتال و بتحقیق من نمیدانم غدری را عظیم تر از آنکه بیعت کرده میشود مردی بر بیعت و عهد
خدا و رسول خدا پس برپا کرده می شود مر او را جنگ وانی لا اعلم احدا منکم خلعه و من نمیدانم احدے را
از شما که خلع کرد یزید را ولا تابع فی هذا الامر الا کانت الفیصل بینی وبینه و متابعت و همراهی کرده او را
درین امر یعنی در بیعت او مگر آنکه باشد خلع حاجز و فارق میان من و میان او حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا ابو شهاب

پیش ازین روز بوده یعنی ثابت و ظاهر گشت که بیان
جواز باشد و معنی تثریب بوده و شاید که وجه
اشتقاق آن از ثرب است بالتحریک بمعنی فساد یا تثریب
که بمعنی مواخذه و معاقبه است یا آنکه در اصل نام کافر
بوده والله اعلم ورایت فی رؤیای هذه انی
هززت سیفا و دیدم من در خواب خود که این بود
که من جنبانیده ام شمشیر را فانقطع صدره
پس شکست و جدا شد بالای آن فاذا هو ما اصیب
من المؤمنین یوم احد پس ناگاه تعبیر این
شکستن شمشیر بود چیزے که رسید بعضے مومنان
روز جنگ احد از سختی و اندوه بسبب آنکه بخلاف
امر رسول خدا صلی الله علیه وسلم از مرکز خود رفتند
و در دنبال غنیمت رفتند و تیر اندازان بجای ایشان
راه یافت و هفتاد کس شهید شدند ثم هززته
اخری فعاد احسن ما کان پستر دیدم که جنبانیدم
آن شمشیر را بار دوم پس باز درست شد بهتر از
آنچه بود فاذا هو ما جاء الله به من الفتح
واجتماع المؤمنین پس ناگاه تعبیر درست
شدن شمشیر بود چیزیکه آورد خداے تعالی آنرا
از فتح و فراهم آمدن مسلمانان بعد از تفرقه در
روز احد احتمال دارد که مراد فتوحے باشد که بعد از
احد بظهور آمده و اول اظهر است تعبیر کرد آن
حضرت سیف را بمسلمانان زیرا چه انصار و اعوان
مرد مثل شمشیر اویند که حمله میکنند و غالب می آیند
بآن بر اعدا و این تعبیریست که آنحضرت را نمودند
در خاطر مبارک او و انداختند بالتفرس کرد آنحضرت
از تاویل شکست و درستی آن اگرچه شمشیر را
تعبیرات دیگر نیز باشد چون ولد و اخ و زوجه و
و ولایت و امثال آن ورایت فیها بقرا و دیدم
دران خواب گاوانرا که ذبح کرده میشوند چنانچه
مصرح لفظ تنحر در بعضے روایات است والله خیر
و دیدم یعنی شنیدم در خواب کلمه الله خیر و صنع
خدا و خواهش وی نیکی است در مردم فاذا هم
المؤمنون یوم احد پس ناگاه تعبیر آن گاوان
مسلمانان باشند روز جنگ احد که بسیاری کشته
شدند واذا الخیر ما جاء الله به من الخیر
ناگاه تعبیر آن نیکی چیزیست که آورد آنرا خدا
از نیکی انجام و ثبات قلوب مومنان و تفرق
عدو بهیبت ایشان و ثواب الصدق
الذی آتانا الله و ثواب راستی اعتقاد
و راستگوئی که داد ما را خدا تعالی بعد یوم
بدر یعنی بعد از روز جنگ بدر حدثنا ابو نعیم

عن عوف عن ابی المنهال قال لما كان ابن زياد ومروان بالشام ووثب ابن الزبیر
بمكة ووثب القراء بالبصرة گفت بومنهال برگشته که بود ابن زیاد و مروان حاکم از جانب معاویه و
ابن زبیر بحکومت مکه معظمه و برجستند یعنی قراء بصره و قراء جمع قاری و اینها طائفه بودند خود را قراء مید
نامیدند بتوبه و ندامت ایشان بر ترک مساعدت و همراهی امام حسین بن علی بن ابی طالب
و رئیس ایشان سلیمان بن صرد خزاعی است صحابی قتل شد بعقر آن بود دعوی آنم حسب که طلب خون
میکنیم و قصد امارت داریم بر بصره و نواحی آن غلبه کرده بودند غلبا اینها بعد از مردن معاویه بن یزید بن
معاویه بن ابی سفیان بود و مخالفت مع ابی الی ابی برزة الاسلمی بومنهال گفت پس رفتم من
الی برزة اسلمی رضی الله عنه که از جمله اصحاب بود نزول کرده در خراسان و همان جا فوت کرد حتی
دخلنا علیه فی داره و هو جالس فی ظل علیة له من قصب و تا آنکه درآمدیم بروی در سرای او و او جالس بود
در سایه غرفه که مر او را از نی بود پس نشستیم نزد او و تا آنکه ... ینطعمه بالحدیث پس
پدر من در جای که استفتاح مینمود طلب میکند از وی حدیث در بعضی نسخ یستنطعه
فقال یا ابا برزة الا تری ما وقع فیه الناس پس گفت ای ابا برزه آیا نمی بینی تو در جای که ...
مردم که هر کس دعوی امارت و ریاست میکند فاول شیء سمعته تکلم به انی احتسبت عند الله انی
چیزی که شنیدم که تکلم کرد آن اینست که تحقیق من تقرب جسته ام و طلب ثواب کرده ام نزد خدا
ساخطا علی احیاء قریش به تحقیق من صباح کردم در جای که خشمناکم بر قوم قریش انکم یا معشر
العرب کنتم علی الحال الذی علمتم من الذلة والقلة والضلالة به تحقیق شما ای گروه عرب بودید شما بر حالی که
میدانید از خواری و کمی اسباب عشرت و گمراهی و ان الله انقذکم بالاسلام و بمحمد صلی الله علیه وسلم حتی
بلغ بکم ما ترون و تحقیق خدا وا رهانید شما را باسلام و به محمد تا آنکه رسید شما را چیزی که می بینید از عزت و
مال و منال و جاه که فخر می کنید آن بر اهل زمان خود و هذه الدنیا التی افسدت بینکم ان ذاک الذی بالشام والله ان یقاتل الا علی الدنیا تحقیق این مروان که
کتباه کرده میان شما ان ذاک الذی بالشام والله ان یقاتل الا علی الدنیا تحقیق ... که بشام
یعنی مروان تا آنکه بخدا که قتال نمیکند مگر بر دنیا و وجه مناسبت حدیث بترجمه آنست که این قول بلیغه
گفته موافقت ظاهر کرده و پس از آن که بیعت کرد به مروان حدثنا آدم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة
عن واصل الاحدب عن ابی وائل عن حذیفة بن الیمان رضی الله عنه قال ان المنافقین الیوم شر
منهم علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم گفت حذیفه تحقیق منافقانی که امروز نفاق دارند بدترند
از منافقانی که در زمان پیغمبر خدا بودند که او و مثل ایشان بودند در آن روز نهان میکردند نفاق
و الیوم یجهرون و امروز ظاهر می کنند قیل انما کان شرا لان من تقدم لا یتعدی الیه شرهم ... و مراد از
که نفاق امروز ارتداد است چنانکه از حدیث لاحق فهم شده و مرتد که بر ارتداد مصر باشد و ایذا رسان
بدتر بود نسبت بحال او پوشیده نماند که نفاق در زمان پیغمبر خدا اینکه بدتر باشد که ضررش عام ...
و مردم فریب می خوردند و او رنگ فریب نمی خوردند از دست اینها کسی ضرر می شود حدثنا

الجزء الرابع عشر تیسیر القاری

کتاب الانبیاء

قائمه را بانب دست خود یا جانب چپ خود
... پس گریست فاطمه
حقلت ... پس گفتم
... بنت رسول الله
گفت فاطمه ... پس خندید ...
... کلیه ... پس گفتم
... مردم ... تاسیس که ...
... پس
پرسیدم فاطمه را آنچه فرمود آنحضرت در سر
... لا افشی سر رسول الله پس
گفت فاطمه ... سر پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم حتی توفی النبی ... کرد
گفت فاطمه ... نهانی ... گرفته شد
روح مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم ...
... پس بعد از رحلت شریف ...
فاطمه از آنچه فرموده بود آنحضرت فقالت
... اقراب کل
سنة مرة ... پس گفت فاطمه ... فرمود آنحضرت
که جبرئیل ... می نمود مدارسة
... قرآن را هر سال یکبار یعنی مجموع آنقدر
... تا آن زمان دو بار می خواند امسال
... دور ...
... جبرئیل
... قرآن را امسال دو بار ...
... اجل ... سال ...
رسیده موت ... دو بار ...
سال ... تثبیت و حفظ و
... تمام نعمت است که مقصود
از بعثت بود ... اهل بیتی لحاقا بی
و تحقیق تو ... اهل بیت منی ... سید
پیوستن بمن ... ایشان ...
... مدت ... پس
... سیدة ... فقال
پس نشستی ... الا ترضین ان تکونی سیدة

يحيى قال حدثنا شعبة عن حبيب بن ابي ثابت عن ابي الشعثاء عن حذيفة قال انما كان النفاق على عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم گفت حذیفه نبود نفاق مگر در زمان پیغمبر خدا فاما اليوم فانما هو الكفر بعد الايمان اما امروز پس نیست آن مگر کفر بعد از ایمان اگر گوئی در حدیث سابق اثبات نفاق امروز کرد و گفت که آن بدتر ست از نفاق عهد آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم پس وجه موافقت این دو حدیث چیست کرمانی در توجیه موافقت این دو حدیث گفته که مسلمان هرگاه پوشید کفر را مرتد شد و نفاق نمانده و این ظاهر ست بعضے گفته اند غرض حذیفه آنست که تخلف از بیعت امام جاهلیت ست و جاهلیت در اسلام نمیباشد یا غیر مستور ست امروز پس آن کالکفر بعد الايمان ست انتهى وهمچنان گفت

باب لا تقوم الساعة حتى يغبط اهل القبور قایم نمیشود قیامت تا آنکه غبطه کرده میشوند گذشتها که اسلام آنها کامل بود از شیم دیگر که در قید حیات اند و آنها رشک می برند بر حال آنها از ضعف و نقصانی که در دین دارند حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تقوم الساعة فرمود قایم نمی شود ساعت قیامت حتى يمر الرجل بقبر الرجل فيقول يا ليتني مكانه تا آنکه میگذرد مردے بر قبر مردے پس میگوید ای کاشکے من بودمے بجاے او این مرد تواند که کامل ایمان باشد و رشک میبرد از جهت ابتلائے که از اهل زمان خود دارد

باب تغير الزمان حتى تعبد الاوثان در بیان متغیر شدن زمان اسلام تا آنکه عبادت کرده میشوند بتان حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني سعيد بن المسيب ان ابا هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تقوم الساعة حتى تضطرب اليات نساء دوس على ذي الخلصة گفت ابو هریره شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود بر پا نمی شود قیامت تا آنکه مضطرب می شود سرینهای زنان دوس بر ذی الخلصه یعنی زنان دوس آمد و رفت بران خواهند کرد و مرتد خواهند شد الیات بهمزه و لام هر دو مفتوح جمع الیه بمعنی سرین دوس نام قبیله ایست که ابو هریره از انجاست و ذو الخلصه بخاء معجمه و لام و صاد هر سه مفتوح قیل بسکون لام و قیل بضم لام نام موضعی ست بلاد دوس و دران موضع بتی بود که مے پرستیدند آنرا نام آن بت خلصه است و لفظ مولف مشعر است که نام آن بت ذو الخلصه ست مگر آنکه گویند کلمه فیها محذوف است چنانکه در کتاب جهاد گذشته که ذو الخلصه خانه ایست که آنرا الكعبة اليمانية میگفتند و در نیجا گفته وذو الخلصة طاغية دوس التي كانوا يعبدون في الجاهلية حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني سليمان عن ثور عن ابي الغيث عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تقوم الساعة حتى يخرج رجل من قحطان يسوق الناس بعصاه فرمود قایم نمی شود قیامت تا آنکه بیرون می آید مردے از قحطان که میراند مردم را بسوے دوزخ بچوبی راندن بعصا حقیقة است یا مجاز ست از ضرب و قهر و مانند آن یعنی حاکم مردم بجاے میرسد که یکی در مردم را بچوبے میراند و گزیری ازان نخواهد بود قحطان بقاف مفتوح و سکون مهمله نام قبیله ایست از یمن

باب خروج النار وقال انس قال النبي صلى الله عليه وسلم اول اشراط الساعة نار تحشر الناس من المشرق الى المغرب فرمود پیغمبر خدا نخستین علامتهاے قیامت آتشی ست که بر می انگیزد مردم را و میراند از مشرق تا مغرب یعنی از جای طلوع آفتاب تا جای غروب آن پوشیده نماند که جاے طلوع و غروب

الجزء الرابع عشر تيسير الاسلام

كتاب الانبياء

فیه خواند آنحضرت فاطمه دختر خود را در هنگام رنجورے خود آنکه قبض کرده شد دران بیمارے سارها بشیء فبكت پس پنهان فرمود فاطمه را چیزے پس گریست فاطمه ثم دعاها فسارها بشيء فضحكت پستر باز خواند آنحضرت فاطمه را پس باز پنهان فرمود بوے چیزے پس خندید فاطمه قالت فسالتها عن ذلك گفت عائشه پرسیدم فاطمه را ازان یعنے بعد از رحلت سرور عالم صلوات الله وسلامه عليه فقالت سارني النبي صلى الله عليه وسلم فاخبرني انه يقبض في وجعه الذي توفي فيه فبكيت پس گفت فاطمه سخن پنهان فرمود مرا آنحضرت یعنے بار اول پس خبر داد مرا که وے قبض کرده میشود درین درد وے که وفات یافت دران پس گریستم ثم سارني فاخبرني اني اول اهل بيته اتبعه فضحكت باز سخن پنهان فرمود مرا پس خبر داد مرا که من نخستین اهل بیت او ام که پیرو وے شوم در پیے وے فضحکت پس خندیدم اگر گوئی ضحک فاطمه را درین حدیث مرتب ست بر بودن وی رضی الله عنها نخستین لاحقات اهل بیت و در روایت اولے مرتب ست بر بودن وے سیدة النساء گوئیم مرتب میشود ضحک بر مجموع این دو امر و بر هر دو احد ازان كذا قال الكرماني پوشیده نماند که رفع نمی شود اشکال ازینجہ دیث باینکلام زیرا چه تعارض میان ذکر بودن فاطمه اهل بیت لحاق و در بیان منشار ضحک در روایت انیه و در بیان منشار بکا در روایت اولے باقیست مگر آنکه گفته شود در وجه توفیق که امر سهی تعبیت ذکر حضور اجل باعث شد بر بکا و بعد از ذکر خبر اجل به تبعیت ذکر بودن وے رضی الله عنها سیدة النسا سبب شد بکا و سرور گردید ولیکن چون محل تامل ست که در واقع کلام مقدم کدام بوده باشد و تمام ضحک پس این اختلاف روایت از چه راه شد والله اعلم و در باب وفات در آخر مغازی این کلام باعاده گردد

آفتاب حدی متعین ندارد مگر آنکه مشرق و مغرب رویت اراده کنند و مراد حالا شماست کراز پس آن سے
محلت قیامت قایم شود و گرنه علامات بسیار گذشته چنانکه حدیث جبریل ازان خبر داده حدثنا
ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال قال سعید بن المسیب اخبرنی ابو هریرة رضی الله عنه ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تقوم الساعة حتی تخرج نار من ارض الحجاز تضئ اعناق الابل
ببصری فرمود قایم نمی شود ساعت تا آنکه بیرون می آید آتشے از زمین حجاز که مکه و مدینه دران زمین است
واز بس بلندی که دارد روشن میکند گردنهاے شتران بمدینه که در شام است بصری بضم موحده و سکون
مهمله و را نام مدینه مشهور است در بلاد شام اعناق منصب و رفع است و تضئ لازم و متعدی هر دو آمده
تو دید گفته که در زمان ما در سنه پنجاه و شش صد سال آتشے عظیم بر آمد از پهلوے شرقی مدینه از طرف
حره و همه کس دیده و تاریخ مدینه که از مولفات مشهوری آورده که در سنه شش صد و پنجاه و چهار بر آمده
نقله الشیخ الاجل مجدد المائة العاشرة سید الحق بارک الله فی اخلافه کما بارک فی اسلافه فی تاریخه للمدینة
حدثنا عبد الله بن سعید الکندی قال حدثنا عقبة بن خالد قال حدثنا عبید الله عن خبیب
ابن عبد الرحمن عن جده حفص بن عاصم عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم یوشک الفرات ان یحسر عن کنز من ذهب گفت ابو هریره فرمود رسول خدا نزدیک است که دریای فرات
منکشف شود از گنج طلا بجاے آب فمن حضره فلا یاخذ منه شیئا پس کسے که حاضر شود از ان پس نگیرد
ازان چیزے این از علامتهاے قیامت است از استغنائے که در یوقت از کثرت مال و منال خواهد بود یا آنکه
که اینحال پیش از پیشی باشد ساعت دارد قال عقبة وحدثنا عبید الله قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج
عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله الا انه قال یحسر عن جبل من ذهب مگر آنکه ابو هریره گفته که
ظاهر میشود از کوهے طلا یعنی کوه همه طلا میگردد چنانکه آب فرات طلا میشود باب حدثنا مسدد قال حدثنا
یحیی عن شعبة قال حدثنا معبد بن خالد قال سمعت حارثة بن وهب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول تصدقوا فانه یاتی علی الناس زمان یمشی الرجل بصدقته فلا یجد من یقبلها میفرمود صدقه کنید که
ثواب آن برسید سر انجام است که می آید بر مردم زمانے که میرود مرد بصدقه و نمی یابد کسے را که قبول کند از
از بسیاری مال که بتصرف مردم از زمین میبر آید یا از احوال قیامت کسے بمالهای نپردازد قال مسدد حارثة
اخو عبید الله بن عمر لامه گفت مسدد حارثه برادر عبید الله از جانب مادر است حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا
شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن عبد الرحمن عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
حتی تقتتل فئتان عظیمتان تکون بینهما مقتلة عظیمة تا آنکه قتال میکنند دو گروه عظیم میا شد میان هر دو
گروه قتالے عظیم دعواهما واحدة یعنی هر یکے میگوید من بر حقم یا آنکه هر یکے دعوے نبوت میکند و حتی یبعث
دجالون کذابون قریب من ثلاثین و تا آنکه بر انگیخته شوند بطالان دروغ گویان نزدیک سے نفر قریب نصب است
یعنی عدد آنها سی نفر است و نیز منصوب است مکتوب بے الف بر لغت ربیعه قال الکرمانی کلهم یزعم انه
رسول الله هر یکے گمان میکند که رسول خداست وحتی یقبض العلم وتکثر الزلازل و تا آنکه برگرفته شود

[margin column]
... کرده ... ابن عباس ...
نجاست کرسی ...
... دست فسال عمر ابن ...
... آیه پس پرسید عمر ابن عباس
... مدلول این آیت تا شد فضل او و اراد اذا جاء
نصر الله والفتح قال اجل رسول الله پس
گفت ابن عباس مدلول آن وفات پیغمبر است
صلی الله علیه وسلم اشلمه یا داگاه کرد حق
تعالے آنحضرت را قرب وفات او بایت در سوره
شمار آمدن نصر و فتح الهی و در آمدن مردم
در دین اسلام و امر الهی آنحضرت را بتسبیح و تحمید
و استغفار مشعر است تمام شدن کار دنیا و وفات
و توجه و استعداد سفر آخرت و رجوع به پروردگار
عزت قال ما اعلم منها الا ما تعلم گفت عمر
نمیدانم من ازین آیت مگر چیزیکه میدانی تو که
اعلمه ایاه کو لالت دارد بر آنکه علم عمر و ابن عباس
باین معنی منتهی است بعلم آن حضرت و آنحضرت
مقصود با علام است و اول کسے است که رفت
آنرا باین از اعلام موت است حدثنا
ابو نعیم قال حدثنا عبد الرحمن بن سلیمان بن
حنظلة الغسیل صفت حنظله است که از سادات
صحابه است و شهید شد روز احد پس فرمود
آنحضرت چه حال است حنظله را که ملائکه او را
غسل میدهند پس پرسیدند زوجه اش حال
وے گفت که وے جنب بود و با استماع شنیدن
جنگ فرصت غسل نیافته بمعرکه رفت و از ینجهت
است که او را غسیل ملائکه گویند قال حدثنا
عکرمة عن ابن عباس قال خرج رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی مرضه الذی مات فیه بملحفة
بیرون آمد آنحضرت در ایام بیماری خود که فوت
کرد دران بچادرے و پوشش و قد عصب
راسه بعصابة دسماء و حال آنکه بسته بود
سر مبارک خود را بستهٔ سیاه و سمه رنگیست
میان تیرگی و سیاهی و نیز تفسیر کرده اند با آنکه
رنگش همچو رنگ وسمه بود و بعضی چرب گفته
چون زیت حتی جلس علی المنبر فحمد الله واثنی
علیه تا آنکه نشست بر منبر پس ستود خدا را
و ستایش کرد بروے ثم قال پس فرمود
اما بعد فان الناس یکثرون اما بعد از حمد
و ثنا پس تحقیق مردم بسیار میشوند در اسلام
... روز بروز افزون میگردند و یقل الانصار
کم میشوند انصار و آن جماعه مخصوص اند

علم از مردم یعنی علمائی مانند و بسیار میشود زلزلها ویتقارب الزمان و نزدیک میباشد زمان یعنی روز نزدیک بیکساعت و هفته نزدیک بیک روز و ماه نزدیک بیک هفته بحقیقت گفته اند معنی آنست در ایام تفاوت نمیماند در درازی و کوتاهی دائم معتدل میباشد منطقة البروج از معدل النهار جدا نمی شود وتظهر الفتن ویکثر الهرج وهو القتل القتل و بسیار میشود هرج و هرج بمعنی قتل است وحتی یکثر فیکم المال فیفیض حتی یهم رب المال من یقبل صدقته تا آنکه بسیار میشود در شما مال پس میباشد مال تا آنکه اندوهگین میکند صاحب مال را کسیکه قبول کند صدقه او را یعنی میگیرد بنا خواهش و بی رغبتی قوله یهم رب المال من یقبل صدقته ابن بطال گفته رب المال مفعول است ومن یقبل فاعل ویهم بمعنی یحزن است نووی گفته یهم بضم یا و کسر ها است و بفتح یا و ضم ها نیز روایت کرده اند و درینوقت رب فاعل است ومن یقبل مفعول بمعنی یقصده وحتی یعرضه فیقول الذی یعرضه علیه لا ارب لی به پس میگوید آنکه عرض میکند بروی حاجت نیست مرا بآن وحتی یتطاول الناس فی البنیان و تا آنکه درازی میکنند مردم در عمارت خانها وحتی یمر الرجل بقبر الرجل فیقول یالیتنی مکانه و تا آنکه میگذرد مردی بر سر قبر مردی پس میگوید کاش بودمی بجای او وحتی تطلع الشمس من مغربها و تا آنکه طلوع میکند آفتاب از جانب مغرب و این همه از امارات قیامت است فاذا طلعت ورآها الناس امنوا اجمعون پس وقتیکه طلوع کرد آفتاب و دیدند آنرا مردم ایمان آورند همه ایمان می آرند فذلک حین لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن امنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا هنگامیکه نفع نمیکند نفسی را ایمان او و نبود که ایمان آورده پیش از آن یا نبود کسب کرده در ایمان خود نکوئی ولتقومن الساعة وقد نشر الرجلان ثوبهما بینهما فلا یتبایعانه ولا یطویانه و هر آئینه قایم میشود ساعت و حال آنکه کشاده اند دو مرد جامهای خود را که در میان آنها بود برای فروختن پس نمیفروشند و نمی پیچند و بر نمیدارند یعنی فرصت نمییابند که مبایعت کنند ولتقومن الساعة وهو یلیط حوضه فلا یسقی فیه و هر آئینه برپا میشود قیامت و حال آنکه کل کاری میکند حوض خود را پس نمی نوشد در آن یقال لاط یلیط ویلوط اذا طینه واصلحه والمعقود ولتقومن الساعة وقد انصرف الرجل بلبن لقحته فلا یطعمه تحقیق برگشته است مرد بشیر شتر خود پس فرصت نمی یابد که بخورد آنرا ولقحه بکسر لام و سکون قاف شتر نزدیک بزادن و ناقه شیردار ولتقومن الساعة وقد رفع اکلته الی فیه فلا یطعمها و حال آنکه برداشته لقمه را بسوی دهن پس نمیخورد آنرا

باب ذکر الدجال **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی قال حدثنا اسمعیل قال حدثنی قیس قال قال لی المغیرة بن شعبة ما سال احد النبی صلی الله علیه وسلم عن الدجال اکثر ما سالته گفت قیس گفت مرا مغیره بن شعبه نپرسیده است احدی پیغمبر خدا را از دجال بیشتر چیزیکه پرسیده ام آنحضرت را وانه قال لی ما یضرک منه و بتحقیق فرمود مرا ضرر نمیکند ترا از وی قلت انهم یقولون ان معه جبل خبز ونهر ماء گفتم بتحقیق مردم میگویند با وی کوه نان و جوی آب خواهد بود قال هو اهون علی الله من ذلک فرمود بتحقیق این آسان تر است بر خدا که بگرداند آنرا سبب گمراهی مسلمانان بلکه امتحان ایمان میکند ایمان کسانی را که مسلمان اند این کلام بآن معنی نیست که نخواهد بود مر او را چیزی از آنکه گفتی کذا فی بعض الحواشی ناقلا عن القاضی **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب قال حدثنا ایوب

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

پس باید که قبول کند کار نیک از نیکوکاران و در گذرد از بد کار ایشان فکان آخر مجلس جلس فیه النبی صلی الله علیه وسلم پس بود این آخر نشستن بر منبر برای ارشاد آخر زمان نشستنی که نشست در آن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در مناقب انصار مشروحا مذکور گردد انشاء الله تعالی

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا یحیی بن آدم قال حدثنا حسین الجعفی بضم جیم و سکون عین نسبت جعفی بن سعد است که پدر قبیله ایست بیمن عن ابی موسی عن الحسن سمع ابا بکرة قال اخرج النبی صلی الله علیه وسلم ذات یوم الحسن بیرون آورد آنحضرت روزی حسن بن علی رضی الله عنهما با خود فصعد به علی المنبر فقال پس برآمد آنحضرت با حسن بر منبر و فرمود ابنی هذا سید ابن پسر من سید است و سید آنکه فایق باشد قوم خود را در نیکی یا آنکه غالب نیاید بروی غضب وی کذا قیل و اطلاق سید بر معانی بسیار آمده مثل مالک و شریف و فاضل و کریم و حلیم و متحمل ایذای قوم و رئیس و مقدم و همه این معانی محتمل است ولعل الله ان یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین و امید است که خدا صلح دهد بسبب وی میان دو جماعت بزرگ از مسلمانان و واقع شد آنچنانکه خبر داد آنحضرت که صلح کرد امام حسن نزد مقابله دو لشکر عظیم لشکر امام و لشکر معاویه و تتمه تمام شد شش ماه که باقی مانده بود از سی سال مدت خلافت کبری و در مناقب مشروحا بیاید انشاء الله تعالی **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن حمید بن هلال عن انس بن مالک ان النبی صلی الله علیه وسلم نعی جعفرا وزیدا قبل ان یجیء خبرهما خبر داد آنحضرت بمرگ و شهادت جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه پیش از آنکه بیاید خبر ایشان که بطرف موته که شهریست از شام متوجه

عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما قال ... عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اعور عین الیمنی

فرمود دجال کور چشم راست خواهد بود کانها عنبة طافیة چنانستی که دانهٔ انگور طافیه یعنی ازآمده

که شگوفه آن رفته و برآمده باشد از خوشه حدثنا سعد بن حفص قال حدثنا شیبان عن یحیی عن اسحق

ابن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم یجیء الدجال

حتی ینزل فی ناحیة المدینة ثم ترجف المدینة ثلث رجفات فیخرج الیه کل کافر ومنافق می آید

تا آنکه فرود می آید بگوشهٔ مدینه پس آنکه در آید در مدینه پس حرکت میکند مدینه سه حرکات پس برون می رود

بسوی او هر کافر و منافق یعنی بوی همراهی کنند کافران و منافقان حدثنا علی بن عبد الله قال

حدثنا ابراهیم بن سعد قال حدثنا مسعر قال حدثنا سعد بن ابراهیم عن ابیه عن ابی بکرة رضی الله عنه عن النبی

صلی الله علیه وسلم قال لا یدخل المدینة رعب المسیح الدجال فرمود نمی آید مدینه را ترس مسیح دجال

دجال را مسیح میگویند از آن جهت که یکطرف روی او هموار میباشد و یا از آنجهت که مساحت میکند

روی زمین را لها یومئذ سبعة ابواب علی کل باب ملکان مر مدینه را در آن روز هفت در است بر هر

در دو فرشته که نمیگذارند دجال را که درون مدینه در آید قال ابن اسحق عن صالح بن ابراهیم عن ابیه قال قدمت

البصرة فقال لی ابو بکرة سمعت النبی صلی الله علیه وسلم بهذا حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا

ابراهیم عن صالح عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قام رسول الله

صلی الله علیه وسلم فی الناس روایت کرد ابن عمر گفت ایستاد رسول خدا در مردم یعنی برای خطبه فاثنی

علی الله بما هو اهله پس ستایش کرد بر خدا بچیزی که خدا اهل آنست ثم ذکر الدجال فقال انی لانذرکموه

پس ذکر کرد در خطبه تحقیق من هر آئینه میترسانم شما را و ما من نبی الا وقد انذره قومه ونیست هیچ پیغمبری

مگر آنکه تحقیق ترسانده او قوم خود را لکنی ساقول لکم فیه قولا لم یقله نبی لقومه ولیکن من سرانجام است

که میگویم مر شما را در باب دجال قولی را که نگفته است پیغمبری مر قوم خود را انه اعور وان الله لیس باعور

تحقیق دجال کور چشم است تحقیق خدا نیست کور حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن

شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر ان عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بینا انا نائم اطوف بالکعبة

فرمود در میان آنکه من خوابیده ام طواف میکنم بکعبه فاذا رجل آدم سبط الشعر ینطف او یهراق راسه ماء

ناگاه دیدم مردی گندم گون موی سر او خمی ندارد بلکه فرو موی سر او قطرهای آب را در تنطف و یهراق بگمان

کرده است راوی قلت من هذا قالوا ابن مریم گفتم کیست این گفتند عیسی پسر مریم است ثم ذهبت

التفت فاذا رجل جسیم احمر پس رفتم بجانبی که التفات میکنم پس ناگاه دیدم مرد سرخ رنگ جعد الرأس

زنگه موی سر اعور العین کأن عینه عنبة طافیة قالوا هذا الدجال گفتند این دجال است اقرب

الناس به شبها نزدیکترین مردم از روی شباهت بوی ابن قطن رجل من خزاعة ابن قطن است که مردی

از خزاعه بود حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب

عن عروة ان عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یستعیذ فی صلوته

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

انگشتری توم که او را بزرگ تنگ باشد در حجره

نوشته که آن ستر اوط است قلت وانی یکون

لنا ما لا نعقر دیگو یند باشد مرا انماط که جیم

قال انه ستکون لکم الانماط فرمود آگاه باش

مر که اینست که باشد شما را انماط پس واقع شد

زن جابر آمدن انماط باز و چه جابر و انا اقول

لها نحی عنی انماطک جابر گوید پس

من میگویم مر آن یعنی زن خود را دور دار

از من انماط خود را فتقول الم یقل النبی پس

میگوید زن آیا نفرموده پیغمبر صلی الله علیه وسلم

انها ستکون لکم الانماط وابن اخبار بوقوع

آن با عدم منع از استعمال آن دلالت دارد

برجواز استعمال آن فادعها جابر گوید پس

میگذارم آن انماط را گسترده بحال آن و در تخلع

باید اشاره اسد تعالی حدثنا احمد بن

اسحق قال حدثنا عبید الله بن موسی قال

حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن عمرو بن میمون

عن عبد الله بن مسعود قال انطلق سعد بن

معاذ معتمرا روانه شد سعد بن معاذ که عمره

انصار ... خوانده لقصد عمره قال فنزل

علی امیة بن خلف ... ابی صفوان گفت

راوی پس فرود آمد سعد بر امیه بن خلف

ابی صفوان که از سرداران مشرکان قریش

و موذیان مکه بود و کان امیة اذا انطلق الی الشام

فمر بالمدینة نزل علی سعد و بود امیه که چون

میرفت بسوی شام پس میگذشت بمدینه

نزول کردی بر سعد بن معاذ فقال امیة

لسعد انتظر حتی اذا انتصف النهار وغفل

الناس انطلقت فطفت گفت امیه مر سعد را

منتظر باش تا وقتیکه نیمروز شود و غافل شوند

مردم روانه شوی پس طواف کنی عمره را که

قصد داری فبینا سعد یطوف اذا ابو جهل

گفت عایشه شنیدم رسول خدا را که استعاذه میکرد و پناه مے جست در نماز خود من فتنة الدجال از ابتلاے
دجال تواند که از برائے تعلیم امت باشد حدثنا مسدد قال اخبرنی ابی عن شعبة عن عبد الملك
عن ربعی عن حذیفة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فی الدجال ان معه ماء و نارا فرمود
در باب دجال که بتحقیق با وے آبی و آتشی است فناره ماء بارد و ماءه نار پس آتش او آبی سرد است و آب
او آتش است و باین اظهار خارق خواهد کرد قال ابو مسعود انا سمعته من رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله
علیه وسلم ما بعث نبی الا انذر امته الاعور الكذاب مبعوث نشده هیچ پیغمبرے مگر آنکه ترسانده است امت خود را
از اعور دروغ گو الا انه اعور وان ربكم ليس باعور آگاه باشید که بتحقیق دجال کور است و پروردگار شما کور نیست وان بین
عینیه مکتوب كافر و میان دو چشم وی نوشته شده است کافر ظاهر این است که این لفظ مرکب مکتوب است و در روایت دیگر واقع
شده که این سه حرف یعنی ک ف ر مکتوب است اگر گوئی دلائل آنکه وی خدا نیست بسیار است وجه تخصیص همین دلیل چیست گویم
دلایل عقلیه قطعیه بسیار اند ولیکن این دلیل نسبت بعوام است عوام نمی پسندند که خدا کور باشد و بس است برای دفع
فدای دجال نزد سایر مردم فیه ابو هریرة وابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم باب لا یدخل الدجال المدینة حدثنا
ابو الیمان قال حدثنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان
ابا سعید رضی الله عنه قال حدثنا النبی صلی الله علیه وسلم یوما حدیثا طویلا عن الدجال گفت
ابو سعید خدری حدیث کرد ما را پیغمبر خدا روزی حدیثے دراز از دجال فکان مما یحدثنا به انه قال
یاتی الدجال وهو محرم علیه ان یدخل نقاب المدینة پس بود از آنچه حدیث میکرد ما را آن است
که بتحقیق فرمود می آید دجال و حال آنکه حرام کرده شده است بر وے اینکه در آید نقاب مدینه را نقاب جمع
نقب است بمعنی راه میان دو کوه قیل نام جاے معین است در حوالے مدینه فینزل بعض السباخ التی
تلی المدینة پس فرود می آید بعض شوره زمین را که متصل مدینه است سباخ جمع سبخ است بمعنی شوره زمین فیخرج
الیه یومئذ رجل وهو خیر الناس پس برون می آید بسوے او درین روز مردی و حال آنکه آن مرد بهترین
مردم است او من خیار الناس یا گفت از نکویان مردم است شک راوی است قیل مراد خضر علیه السلام فیقول
اشهد انك الدجال الذی حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیثه پس میگوید گواهی میدهم
که بتحقیق تو دجال هستی آنکه حدیث کرد ما را رسول خدا حدیث او را فیقول الدجال ارایتم ان قتلت هذا
ثم احییته هل تشکون فی الامر پس میگوید دجال آیا دیدید شما اگر بکشم او را پس زنده گردانم او را آیا شک
میکنید در کار من و راستی من اشارت کرده است بیکر دی فیقولون لا پس میگویند نے یعنی شک نمیکنیم در نیکه تو دجالے گفته اند این
قائلان یهود و نصارا اند یا مسلمانان اند میگویند از ترس فیقتله ثم یحییه پس میکشد او را پس زنده میکند او را فیقول
والله ما كنت فیك اشد بصیرة منی الیوم پس میگوید بخدا سوگند نیستم من در شان تو بیشتر از روے بصیرت از خود امروز یعنی
تفاوت کرده است امروز از آنچه پیشتر بودم که دروغ گوئی از آنچه پیغمبر خدا خبر داده است که اینکار از جمله علامات تو خواهد بود فیرید
الدجال ان یقتله فلا یسلط علیه پس میخواهد دجال این را که بکشد پس قدرت داده نمی شود بر قتل او

کتاب الانبیاء

بینهما پس بیکار و گفتگو کردند سعد و ابو جهل
بهم دیگر فقال امیة لسعد لا ترفع صوتك علی
ابی الحکم فانه سید اهل الوادی پس گفت امیة
بن خلف مر سعد را بلند مکن آواز خود را بر ابی الحکم
که نیز کنیت ابی جهل است زیرا چه آن مهتر اهل
وادی مکه است ثم قال سعد والله لئن منعتنی
ان اطوف بالبیت لاقطعن متجرك بالشام
پس گفت سعد مر ابی جهل را سوگند خدا اگر باز
میداری مرا از اینکه طواف کنم کعبه مرا آینه میبرم
وی از تو تجارت گاه ترا که بشام است قال فجعل
امیة یقول لسعد لا ترفع صوتك گفت راوی
پس گشت امیه که میگفت مر سعد را بلند مکن آواز
خود را و جعل یمسکه و گشت که باز میداشت او را
از گفتگو فغضب سعد فقال دعنا عنك پس
خشمگین شد سعد و گفت بگذار ما را از خود دور کن
منع مرا از گفتگوے وی فانی سمعت محمدا
زیرا چه بتحقیق من شنیده ام محمد را صلی الله
علیه وسلم یزعم انه قاتلك که میفرمود که بکشنده
کشنده است ترا قال ایای گفت امیه میگوید که
مراد محمد مرا کشنده است قال نعم گفت آرے
کشنده است ترا و در حق تو فرموده است قال
والله ما یکذب محمد اذا حدث گفت امیه
سوگند خدا دروغ نمیگوید محمد و تنیکه سخن میگوید
فرجع الی امراته فقال اما تعلمین ما قال
اخی الیثربی پس بازگشت امیه بسوے زن
خود و گفت آیا نمیدانی چیزی را که گفت مرا برادر
من که منسوب به مدینه یثرب است قالت وما قال
گفت زن امیه و چه گفت آن برادر تو قال زعم
انه سمع محمدا یزعم انه قاتلی گفت امیه گفت
برادر من که وے شنید محمد را که میگوید که وے
قاتل منست قالت فوالله ما یكذب محمد پس سوگند
خدا است که دروغ نمیگوید محمد قال فلما خرجوا
الی بدر و جاء الصریخ قالت له امراته اما
ما قال لك اخوك الیثربی گفت راوی بسوے تو و
برون آمدند قریش بسوے بدر بمقابله مسلمانان
و آمد آواز فریاد قریش گفت مر امیه را زن وے

اسماء الرجال

[illegible]

و امروز بنيم از وسے نمی برد حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن نعيم بن عبد الله المجمر عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على انقاب المدينة ملائكة لا يدخلها الطاعون ولا الدجال

بر انقاب مدینه فرشتها ہستند نمیگذارند که طاعون و دجال درون شهر مدینه در آیند حدثنا يحيى بن موسى قال حدثنا يزيد بن هارون قال اخبرنا شعبة عن قتادة عن انس رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال المدينة يأتيها الدجال فرمود مدینه میرسد آید او را دجال یعنی اراده در آمدن میکند فيجد الملائكة يحرسونها پس مییابد فرشتها را که نگهبانی میکنند مدینه را فلا يقربها الدجال قال ولا الطاعون ان شاء الله

باب ياجوج وماجوج دو صنف مردم اند احوال آنها سابق ذکر یافته است

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري ح وحدثنا اسمعيل قال حدثني اخي عن سليمان عن محمد بن ابي عتيق عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير ان زينب بنت ابي سلمة حدثته عن ام حبيبة بنت ابي سفيان عن زينب بنت جحش رضي الله عنهن روایت است از زینب بنت جحش که از ازواج مطهرات است ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل عليها يوما فزعا بتحقیق رسول خدا در آمد بر وے روزی ترسان يقول لا اله الا الله ويل للعرب من شر قد اقترب وای مر عرب را از بدیی که نزدیک است فتح اليوم من ردم ياجوج وماجوج مثل هذه اشاره شده است از سد یاجوج و ماجوج مانند این وحلق باصبعيه الابهام والتي تليها حلقه کرد بدو انگشت که ابهام و انگشتی که متصل است از اوقات بر قرب است قالت زينب فقلت يا رسول الله انهلك وفينا الصالحون گفت زینب پس گفتم ای رسول خدا آیا هلاک میشویم و حال آنکه در میان ما صالحان اند چون شنید که عرب هلاک میشوند پرسید که چون ما هم از عرب هستیم بے اختیار پرسید قال نعم اذا كثر الخبث فرمود آری وقتی که بسیار میشود بدی تمیزی نماند در نیک و بد و در حدیث دیگر گذشت که صالحان محشور میشوند بر عملهای خود حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا وهيب قال حدثنا ابن طاؤس عن ابيه عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يفتح الردم ردم ياجوج وماجوج مثل هذه فرمود کشاده میشود رخنه سد یاجوج و ماجوج مانند این وعقد وهيب تسعين وعقد کرده وهیب در تفسیر اشاره به نود عقد بود

بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الاحكام

باب قول الله تعالى اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم در بیان فرموده خدای برتر طاعت کنید خدا را و رسول خدا را و کسے را که صاحب حکم است از شما یان باتفاق اهل حل و عقد حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله عن يونس عن الزهري قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن انه سمع ابا هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اطاعني فقد اطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله فرمود کسے که اطاعت کرد مرا پس تحقیق اطاعت کرد خدا را و کسے که نافرمانی کرد مرا پس تحقیق نافرمانی کرد خدا را ومن اطاع اميري فقد اطاعني ومن عصى اميري فقد عصاني و کسے که اطاعت کرد کسی را که من امیر کرده ام پس تحقیق اطاعت کرد مرا و کسے که عصیان ورزید کسے را که امیر است از جانب من تحقیق عصیان کرد مرا حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما

الجزء الرابع عشر تيسير الاسلام

كتاب الانبياء

عن ابيه عن موسى بن عقبة عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال رايت الناس مجتمعين في صعيد فرمود آنحضرت دیدم بخواب مردم را فراهم بر دشت زمین بر سر چاهی که از آن دلو میکشند فقام ابو بكر فنزع ذنوبا او ذنوبين پس برخاست ابو بکر پس کشید یک دلو یا دو دلو شک راوی است و تحقیق در روایت دیگر است چنانچه بعد ازین باید گفته اند اشارت بر ایام خلافت اوست که دو سال و کسری است ذنوب بفتح ذال معجمه دلو کلان پر آب وفي نزعه ضعف و در بیرون کشیدن وے سستی و ناتوانی است شاید که اشارت است بکمی فتح بلاد و قهر کفار در زمان وی نسبت بزمان عمر رضی الله عنهما و نیست در آن نقص و حط منزلت وے و لفظ تفسیر کرده اند ضعف را بنرمی و مهربانی والله يغفر له ثم اخذها عمر پس گرفت آن را عمر و فرمود این کلمه از آن حضرت در حق وے بنا بر آن زده است تا دو کس گمان نکند بے اثری نسبت گناهی و تقصیری. [illegible] ... ملقی و جز آن انا انا گفته اند که بنا بر عرف آن معنی آن مراد نیست در قول وے تعالى عفا الله عنك و مانند آن تنزیل کرده اند فاستحالت بيده غربا پس گشت دلو بدست وی غرب غرب بفتح غین معجمه و سکون را بمعنی دلو عظیم که گرفته شود از پوست گاو فلم ار عبقريا من الناس يفري فريه پس ندیده ام کامل را از مردم که کار کند مانند کار عمر یعنی بکشد آب را چنانچه کشید وی عبقری بفتح عين مهملة

[illegible]

عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الا كلكم راع فرمود آگاه باشید که همه شما راعی هست یعنی گماشته
شده است برای اصلاح احوال وابستگان و کلکم مسئول عن رعیته و همه شما پرسیده میشود از رعیت یعنی
از نیک و بد ایشان فالامام الذی علی الناس راع وهو مسئول عن رعیته والرجل راع علی اهل بیته وهو
مسئول عن رعیته والمرأة راعیة علی اهل بیت زوجها وولده وهی مسئولة عنهم وعبد الرجل راع علی
مال سیده و بندهٔ مرد راعی است بر مال خواجهٔ خود وهو مسئول عنه الا فکلکم راع وکلکم مسئول عن
رعیته اعادهٔ این کلام برای تاکید است

باب الامراء من قریش امیران یعنی حکام شرع از قریش اند یعنی
حق اینهاست وحق کسے که ایشان از جانب خود امیر گردانند حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب
عن الزهری قال کان محمد بن جبیر بن مطعم یحدث انه بلغ معاویة گفت زهری بود محمد بن جبیر بن مطعم
حدیث میکرد که بتحقیق رسید معاویه را وهو عنده فی وفد من قریش و مردم بود نزد او در وفدی از قریش
ان عبد الله بن عمرو یحدث انه سیکون ملک من قحطان که بتحقیق عبد الله بن عمرو حدیث میکرد که سرانجام
هست که میباشد ملکی از مردم قحطان فغضب معاویة یعنی رسید معاویه را این قول فقام فاثنی علی الله بما هو اهله
ثم قال اما بعد فانه بلغنی پس برخاست و ثنا و ستایش کرد بر خدا بچیزی که سزاوار
اوست پس گفت اما بعد بتحقیق رسیده است مرا که
بتحقیق مردمان از شما میگویند احادیث لیست فی کتاب الله میگویند حادیثی که نیست در کتاب خدا یعنی
موافق کتاب خدا نیست ولا تؤثر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم و نرسیده است از رسول خدا واولئک
جهالکم فایاکم والامانی التی تضل اهلها پس دور دارید خود را از آرزوها که گمراه
میکند اهل آن آرزوها را فانی سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم یقول ان هذا الامر بتحقیق شنیدم
رسول خدا را میفرمود این امر یعنی امامت وخلافت فی قریش لا یعادیهم احد الا کبه الله علی وجهه
در قریش است دشمنی میکند ایشان را بدعوی خلافت احدی مگر آنکه می اندازد او را خدا بر رو یعنی در دوزخ
ما اقاموا الدین اولی که اقامت کنند دین را قوله و عبد الله بن عمرو بن عاص اشاره است
که در آن وقت از خلیفهٔ زمان خود سید ... اشکام دین ... کلام او ... اگر در ال
بترین سوال است سرانجام است که ملکی از قحطان والی شود در باب تغیر الزمان حدیثی از ابی هریره گذشت
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که قائم نمیشود ساعت تا آنکه بیرون می آید مردی از قحطان که سیر کند
مردم را بعصا این عمرو این را حمل کرد که والی میشود اگرچه رجوع نکرده و ظاهرا بمعاویه نرسیده و اگر رسیده
اثما فی نظر کرده از آن روایت کرده امر که معاویه میگفت که عبد الله بن عمرو از ما نیست برای چه همراه
ما میباشد چون این قول معاویه بوی رسید گفت راست میگوید آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرا فرموده
بود که با پدر مخالفت نخواهی کرد و بار باربند گفتم و نصیحت کردی وی میگفت که حکومت رسیده
شیرین است کاتب حروف قصیدهٔ عرا از عمرو بن عاص دیده که در آن تشنیع معاویه کرده و از همراهی
که بوی کرده منت بر آن نهاده و پشیمانی اظهار نموده تابعه نعیم عن ابن المبارک عن معمر عن الزهری عن محمد

بعضی بر بعض جرم ... مراد قحطانی
کار و خوب ساختن آنست حتی ...
الناس ... آنکه ... میان ...
کردند ... تکلیف ...
... اگر ...
کلام کرده است ...
... خلافت ...
کرد در تعبیر ... امر ...
عن النبی صلی الله علیه وسلم ...
... یعنی در روایت ابی هریره از طریق
همام ... مذکوره ...
رضی الله عنه ... آمده ...
... بن الولید القرشی ...
... قال حدثنا ...
قال سمعت ابی سلیمان قال حدثنا ابو عثمان
عبد الرحمن ... قال انبئت ان جبریل
اتی النبی ... ابو عثمان خبر داده شده ام که جبریل
آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم وعنده ام سلمة
و نزد آنحضرت ام سلمه بود فجعل یتحدث فقام
پس گشت جبریل که سخن میکرد با آنحضرت پس
برخاست فقال النبی صلی الله علیه وسلم
لام سلمة من هذا الیس فرمود آنحضرت ام
سلمه را کدام بود این کس او کما قال یا آنچنانکه فرمود
آنحضرت یعنی شک کرد راوی که لفظ آنحضرت
... است یعنی ... فرمود ...
... گفت ...
گفت ام سلمه این کس دحیه است که سردار کلبیان
صحابی مشهور است که جبریل غالبا بصورت او
متمثل شده می آمد قالت ام سلمة ایم الله ما
حسبته الا ایاه حتی سمعت خطبة نبی الله صلی
الله علیه وسلم یخبر جبریل گفت ام سلمه سوگند
خدا گمان نکردم آنکس را مگر دحیه تا آنکه شنیدم
خطبهٔ پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یخبر جبریل
یعنی آنکه سخن میکرد جبریل بود او کما قال
یا آنچنانکه گفت ام سلمه شک راوی است قال

... فقلت لابی عثمان ممن سمعت هذا قال
پدر معتمر ... گفتم ... این را ...
... قال من اسامة گفت ابو عثمان
شنیده ام این را از اسامه ...

عن ابراهيم بن حميد بفتح الحاء ابن عبد الرحمن الرواسي بضم الراء وتخفيف الواو وبالهمزة الرؤاسي الكوفي بالفوقية ثم التحتية الشددة يزيد بن حميد الضبعي البصري ابي التياح وسكون العين المهملة وبعد الالف ما مهملة شبابن عباد بن العنبري البصري ابي عثمان العنبري الجعد ابي عثمان النحوي المنقوطة

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

بن جبير متابعت كرده شعيب را نعيم از ابن مبارك از معمر از زهري از محمد بن جبير حدثنا احمد بن يونس قال حدثنا عاصم بن محمد قال سمعت ابي يقول قال ابن عمر رضي الله عنهما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزال هذا الامر في قريش ما بقي منهم اثنان هميشه خواهد بود اين امر خلافت در قريش باد امى كه باقى است از ايشان دو كس پوشيده نماند كه بعد از خلفاء عباسيه متصدى و متقلد اين امر قريش نيستند برفع اين اشكال درين وقت دست نميدهد مگر آنكه گوئيم تواند كه در بعضے بلاد بعضے قريش متصدى باشند اگرچه ما ندانيم و نيز ميتوان گفت كه خلو بعضے از منه منافات ندارد و نيز جمعے كه ماذون باشند از قريش حكم قريش دارند و مير سد تر اكه گوئى اشكال درين صورت است كه خلافت متحقق باشد و متصدى آن غير قريش باشند هرگاه خلافت هم نمانده باشد تو متقلد آن هركه باشد باب اجر من قضى بالحكمة در بيان ثواب كسے كه حكم كند بعلم و عمل لقوله تعالى ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون از جهت فرموده خدا و كسے كه حكم نكند با آنچه فرستاده است خدا پس آنها اند فاسقان اين آيت دليل بر ترجيح سنت بلا احتياله مفهوم مخالف حدثنا شهاب بن عباد قال حدثنا ابراهيم بن حميد عن اسمعيل عن قيس عن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم گفت عبد الله بن مسعود فرمود رسول خدا لا حسد الا في اثنتين رجل اتاه الله مالا فسلطه على هلكته في الحق مرديست كه داده او را خدا مال پس مسلط كرده است او را خدا بر هلاك او در حق فرموده خدا و رضاے وے تعالے واخر اتاه الله حكمة فهو يقضي بها ويعلمها و ديگر مرديست كه داده است او را خدا علم پس حكم ميكند بموجب آن و تعليم ميكند او را باب السمع والطاعة للامام در بيان شنيدن قول امام و اطاعت كردن او را مالم تكن معصية مادامے كه نباشد قول او گناه حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى عن شعبة عن ابي التياح عن انس بن مالك رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اسمعوا واطيعوا وان استعمل عليكم عبد حبشي فرمود بشنويد و اطاعت كنيد و اگرچه عامل كرده شود بر شما غلامے حبشي كان راسه زبيبة گويا كه سر او دانه انگور است مراد خوردے سر اوست و حقارت صورت او بر سبيل مبالغه حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد عن الجعد عن ابي رجاء عن ابن عباس رضي الله عنهما يرويه اى ابن عباس است در حالے كه روايت ميكند اين حديث را از آنحضرت فائده يرويه آنست كه رفع حديث باسنا كه بواسطه باشد يا بيواسطه و اين رفع بيواسطه است قال قال النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابن عباس فرمود پيغمبر خدا من راى من اميره شيئا فكرهه فليصبر كسے كه ديد از امير خود چيزے را پس ناخوش داشت آنرا پس گو صبر كند و جدا نشود از وے فانه ليس احد يفارق الجماعة شبرا فيموت الا مات ميتة جاهلية پس تحقيق شان اين نيست احدى كه جدا شود جماعت را يك وجب پس بميرد الا مات ميتة جاهلية نيست آن احد جدا شده مرده مگر آنكه مرده مردنے ايام جاهليت كه والى و امام ندارد مراد آن نيست كه كافر مے ميرد حدثنا مسدد قال حدثنا يحيى بن سعيد عن عبيد الله قال حدثني نافع عن عبد الله رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال السمع والطاعة على المرء المسلم فيما احب وكره فرمود سمع و طاعت امام مسلمان

ان رجلا منهم وامراة زنيا پس ذكر كردند پيش آنحضرت كه مردے از ايشان و زنے زنا كرده اند باهم فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ما تجدون في التورية في شان الرجم پس فرمود مر ايشان را آنحضرت چه مى يابيد شما در توريت درباره رجم اشارتست بودن حكم رجم درين مسئله و ثبوت آن در توريت نيز و بود در توريت آنچنانكه فرمود با وصف آنكه آنحضرت امى بود و نخوانده توريت را و اين از اعلام نبوت است فقالوا نفضحهم ويجلدون پس گفتند يهود رسوا ميكنيم ما زانيان را و تازيانه زده ميشوند يعنى نيست رجم در توريت جز همين جلد و تفضيح و ظاهر عبارت آنست كه آن نيز منسوخ بركت ايشان بود فقال عبد الله بن سلام كذبتم ان فيها الرجم پس گفت عبد الله بن سلام كه از علماے يهود و احبار ايشان بود و در اول قدوم آنحضرت بمدينه ايمان آورد گفت دروغ ميگوئيد شما اى يهود تحقيق هست در توريت حكم رجم فاتوا بالتورية فنشروها پس آوردند توريت را پس كشادند آنرا فوضع احدهم يده على اية الرجم پس نهاد يكے از يهود دست خود را بر آيت رجم از توريت و پوشيده آنرا از دست گويند وے عبد الله بن صوريا بود پس اسلام آورد و مرور صحبت است

لازم است در چیزیکه دوست میدارد و ناخوش دارد ما لم یؤمر بمعصیة مادامی است امر کرده نمی شود بگناه شرعی فاذا امر بمعصیة پس هر وقتیکه امر کرده بمعصیت فلا سمع ولا طاعة پس در ینوقت سمع و طاعت نیست **حدثنا** عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا سعد بن عبیدة عن ابی عبد الرحمن عن علی رضی الله عنه قال بعث النبی صلی الله علیه وسلم سریة گفت علی مرتضی فرستاد پیغمبر خدا فوجی را وامر علیهم رجلا من الانصار و امیر کرد بر ایشان مردی را از قوم انصار و آن عبد الله بن حذافه بود وامرهم ان یطیعوه و فرمود ایشانرا که اطاعت کنند امیر خود را در هرچه فرماید امتثال امر او کنند فغضب علیهم پس غضب کرد بر همراهان خود فقال الیس قد امر النبی صلی الله علیه وسلم ان تطیعونی قالوا بلی گفت آیا نیست که تحقیق امر کرده پیغمبر خدا اینکه اطاعت من کنید در هرچه فرمایم شمارا گفتند آری فرموده است قال عزمت علیکم لما جمعتم حطبا واوقدتم نارا گفت عزم کردم بر شما الا یعنی الا استثنائیست کرمانی نقل کرده که زمخشری در مفصل تصریح کرده باین قول و معنی حدیث نیست که طلب میکنم از شما مگر جمع کردن هیزم و برافروختن شما آتش را ثم دخلتم فیها باز در آوردن شما خود را در آتش فجمعوا حطبا فاوقدوا پس جمع کردند هیزم را و برافروختند آتش فلما هموا بالدخول فقام ینظر بعضهم الی بعض پس هرگاه عزم کردند بدر آمدن در آتش پس ایستاد که نظر میکند بعضی از ایشان بسوی بعضی قال بعضهم انما تبعنا النبی صلی الله علیه وسلم فرارا من النار پس گفت بعضی از ایشان متابعت کرده ایم پیغمبر خدا را بسبب گریختن از آتش افندخلها پس در آییم آتش را فبینما هم کذلک اذ خمدت النار وسکن غضبه پس درمیان آنکه ایشان متوقف بودند ناگاه بیکبارگی کشته شد آتش پس فرو نشست غضب آن امیر فذکر للنبی صلی الله علیه وسلم پس گفته شد این واقعه مر پیغمبر خدا را فقال لو دخلوها ما خرجوا منها ابدا پس فرمود اگر در آمدندی آن آتش را بیرون نیامدندی از آتش هرگز انما الطاعة فی المعروف نبود اطاعت مگر در آنچه موافق شرع است و گناهی نیست در آن در تحدیث از چند راه سخن است اول آنکه آن امیر از انصاری چگونه راضی شد بسوختن مسلمانان در آتش اگر کوئی مقصود او امتحان اطاعت بود نه سوختن در واقع آخر حدیث لو دخلوها ابدا دارد از نیجهت ثانیا آنکه قول آنحضرت لو دخلوها ما خرجوا منها ابدا چگونه درست است این ملازمت چه اگر در آمدندی معصیتی بودی و معصیت موجب عذاب ابدی نیست کرمانی گفته که بسبب استحلال کافر می شدند و استحلال معصیت کفر است یا آنکه از ابد مدت دنیا مراد است یعنی اگر میدرآمدند میمردند تا مدت دنیا بیرون نمی آمدند هر دو توجیه تکلفی دارد ثالثا آنکه این عذاب باکسی که مخصوص همین مردم نبودی آمر و باعث نیز داخل عذاب میشد فتدبر **باب** من لم یسأل الله الامارة اعانه الله کسیکه طلب نکند از خدا امارت را مدد میکند او را خدا در کار امارت او **حدثنا** حجاج بن منهال قال حدثنا جریر بن حازم عن الحسن عن عبد الرحمن بن سمرة رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم یا عبد الرحمن بن سمرة لا تسأل الامارة فرمود پیغمبر خدا ای عبد الرحمن بن سمره طلب مکن امیری را فانک ان اعطیتها عن مسألة وکلت الیها

رحم را پس رحم کرده شد و تمام کلام در حد دو سیار است انشاء الله تعالی قال علی فرأیت الرجل یحنی علی المرأة یقیها الحجارة گفت عبد الله بن عمر پس دیدم آن مرد زانی را که شفقت میکرد و کشته میشد و می افتاد بر آن زن زانیه تا آنکه نگاه میداشت وی پوشیداز از سنگها حنی علیه یحنی حنیا بحاء مهمله یعنی شفقت کردن بر کسی و بجیم و همزه نیز روایت است بمعنی افتادن بر کسی و کوژ کردن پشت را

باب سؤال المشرکین ان یریهم النبی صلی الله علیه وسلم آیة سؤال کردن مشرکان مکه آنکه بنماید آنحضرت علامتی را که دلالت کند بر صدق وی در دعوی نبوت فاراهم انشقاق القمر پس نمود ایشان را آنحضرت شگافتن و پاره شدن ماه **حدثنا** صدقة بن الفضل قال حدثنا ابن عیینة عن ابن ابی نجیح عن مجاهد عن ابی معمر عن عبد الله بن مسعود قال انشق القمر علی عهد النبی صلی الله علیه وسلم شقتین شگافت ماه در زمان آنحضرت دو پاره و بروایتی دیگر زیاده آمده یکپاره بالای کوه و پاره دیگر زیر کوه فقال النبی صلی الله علیه وسلم اشهدوا پس فرمود آنحضرت بمشرکان که طلب معجزه میکردند ببینید و نیک نگرید **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا یونس قال حدثنا شیبان عن قتادة عن انس ح وقال لی خلیفة حدثنا یزید بن زریع قال حدثنا سعید عن قتادة عن انس انه حدثهم ان اهل مکة سألوا رسول الله حدیث کرد انس قتاده وغیره را که تحقیق اهل مکه سوال کردند پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ان یریهم آیة آنکه بنماید آنحضرت ایشان را معجزه فاراهم انشقاق القمر بروایتی دیگر آمده تا آنکه دیدند کوه حرا را میان دو پاره **حدثنا** خلف بن خالد القرشی قال حدثنا بکر بن مضر عن جعفر بن ربیعة عن عراك بکسر عین و تخفیف را ابن مالك عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة ابن مسعود عن ابن عباس ان القمر انشق فی زمان النبی صلی الله علیه وسلم ذکر کرد در شیا حدیث ابن مسعود و انس و ابن عباس گرچه انس و ابن عباس حاضر نبودند این قصه را زیرا که وقوع آن در مکه است پیشتر از هجرت به پنج سال و انس در مدینه بعد اسلام آورد

درستی کہ تو اگر داده شوی تو امارت را از طلب کردن عاجز میشوے بسوے آن وان اوتیتہا عن غیر مسئلۃ اعنت علیہا واگر داده شوی تو آنرا از غیر طلب مدد کرده میشوے بر آن واذا حلفت علی یمین فرایت غیرہا خیرا منہا اگر سوگند خوردی بر یمینی پس دیدی تو غیر آنرا بہتر فکفر عن یمینک پس کفارت بده از یمین خود وائت الذی ہو خیر و بیار چیزیرا کہ آن بہتر ست

باب من سال الامارة وکل الیہا

حدثنا ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا یونس عن الحسن قال حدثنی عبد الرحمن بن سمرة قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا عبد الرحمن بن سمرة لا تسال الامارة فان اعطیتہا عن مسئلۃ وکلت الیہا وان اعطیتہا عن غیر مسئلۃ اعنت علیہا واذا حلفت علی یمین فرایت غیرہا خیرا منہا فات الذی ہو خیر وکفر عن یمینک کفارت درین حدیث مذکور ست بعد از اتیان ودر سابق پیش از اتیان واشعار ست باینکہ ترتیب نیست میان حنث وکفارت وجائز ست تقدیم حنث بر کفارت متن این حدیث بے تفاوت ہمان حدیث سابق ست چون در اسناد مغایرت دارد کہ سابق از حجاج بن منہال شنیده واین حدیث از ابو معمر در اصطلاح اہل این فن دو حدیث ست این را مکرر نمیگوید

باب ما یکره من الحرص علی الامارة در بیان چیزے کہ مکروه داشتہ می شود از حرص بر امارت من الحرص بیان ما یکره ست

حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا ابن ابی ذئب عن سعید المقبری عن ابی ہریرة رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انکم ستحرصون علی الامارة فرموده تحقیق شما سر انجام ست کہ حرص میکنید بر امارت وستکون ندامۃ یوم القیامۃ وسر انجام ست کہ میباشد امارت موجب پشیمانے روز قیامت فنعم المرضعۃ وبئست الفاطمۃ پس نیکوست شیر دہنده وبدست از شیر باز دارنده ربط این کلام بما سبق کہ حرص بر امارت ست خالے از دشوارے نیست کرمانے در شرح آن میگوید یعنی نعم اولہا وبئس اخرہا بہمین قدر عبارت اکتفا کرده وباعتقاد خود تمام کرده میتوان گفت مراد آنست کہ امارت دو حال دارد یک حال او کہ دران نفع رسانیدن بغیر ست مانند مرضعہ ست وحال دیگر کہ یکے نفع از ان بریده مانند فاطمہ ست پس نیکوست حال اول وبدست حال دیگر فانہم وقال محمد بن بشار حدثنا عبد اللہ بن حمران قال حدثنا عبد الحمید عن سعید المقبری عن عمر بن الحکم عن ابی ہریرة قولہ درین اسناد اثبات واسطہ کرده درمیان سعید وابی ہریره بخلاف اسناد سابق کہ بیواسطہ عمر بن حکم از ابی ہریره روایت کرده

حدثنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامۃ عن برید عن ابی بردة عن ابی موسی رضی اللہ عنہ قال دخلت علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم انا ورجلان من قومی فقال احد الرجلین امرنا یا رسول اللہ مردیست از یارے موسے اشعرے گفت در آمدم بر پیغمبر خدا من ودو مرد دیگر از قوم من پس گفت یکے ازین دو مرد امیر کن مرا ای رسول خدا وقال الآخر مثلہ وگفت مرد دیگر مانند آنچہ یکے گفتہ بود فقال انا لا نولی ہذا من سالہ ولا من حرص علیہ پس فرمود آنحضرت ما والے نمی کنیم این را کسے کہ طلب میکند ونہ کسے را کہ حریص ست بر امیرے

باب من استرعی رعیۃ فلم ینصح در بیان حال کسے کہ سپرده کرده شد بوی جمعے ونصیحت نکرد یعنے صلاح حال آنہا نکرد

حدثنا

الجزء السابع عشر تیسیر الاسلام

کتاب الانبیاء

کرده اند از ایشان جم غفیر از ائمہ حدیث وآن از امہات معجزات وآیات باہره ست کہ برابر نمی شود آنرا چیزے از آیات انبیاء زیرا چہ ظاہر شده در ملکوت آسمان ومفسران اجماع دارند کہ مراد در کریمہ اقتربت الساعۃ وانشق القمر ہمین انشقاق ست کہ بمعجزه آنحضرت واقع شده نہ آنکہ در قیامت واقع شود وسیاق آیت کہ در سوره ان یروا آیۃ یعرضوا ویقولوا سحر مستمر دلالت دارد بران وانکار کرده اند این معجزه را بعضے از مبتدعہ کہ موافق اند مخالفین ملت را باعتقاد آنکہ خرق والتیام بر فلکیات محال ست ونمیدانند این گرفتاران وہم کہ افلاک ہمہ مخلوق پروردگار قادر ومسخر قدرت کاملہ او اند میکند دران آنچہ میخواہد چنانچہ در ہم پیچید اینہا را روز قیامت اما قول بعضے از ملاحده اگر این واقع بودے آنرا خواص وعوام مردم نقل کردندی وتمام اہل زمین در رویت آن شریک بودندے ودیدن آن مخصوص باہل مکہ نبودی وارباب تواریخ آنرا بتواتر نقل کردندی جواب آنست کہ چون طلب کرده بودند قومے مخصوص نمودن بایشان ومقصود از معجزه نمودن والزام دادن وور نظر ایشان در آوردن بوده ونیز در شب بود ولحظہ بیش نبوده ومردم در خواب بوده باشند وتواند کہ قمر دران وقت در بعضے منازل بوده کہ بعضے آفاق ظاہر شده ودر بعضے ظاہر نشده باشد بانکہ در بعضے روایات آمده کہ مسافران کہ از نواحی زمین رسیدند خبر دادند ونقل آن متواتر ست بے شبہہ وکتب سیر وتواریخ بران مملو کذا ذکره الشیخ فی ترجمۃ المشکوة وتمہ

ابو نعيم قال حدثنا ابو الاشهب عن الحسن ان عبيد الله بن زياد عاد معقل بن يسار رضي الله عنه في مرضه الذي مات فيه مرویست از حسن که بتحقیق عبید الله بن زیاد عیادت کرد معقل بن یسار را در مرضی که مرد دران مرض فقال له معقل انی محدثك حديثا سمعته من النبي صلى الله عليه وسلم پس گفت مر عبید الله را معقل که من حدیث کننده ام ترا حدیثی را که شنیدم آنرا از پیغمبر خدا سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود ما من عبد يسترعيه الله رعية نیست هیچ بنده که حواله میکند او را خدا رعیتی را فلم يحطها بنصيحة الا لم يجد رائحة الجنة پس نگه نداشت او را از نامرضیات و تلفها نمود بحال او بخیرخواهی نمی یابد بوی بهشت را گرملے گفته مفهوم اینحدیث آنست که می یابد بوی بهشت را و این معنی بعکس مقصود است در جواب میگوید که الا مقدر است ای الا لم یجد یا گوییم خبر محذوف است ای الا حرم الله علیه الجنة و این قول لم یجد استیناف است گویا تفسیر آن کرده حدثنا اسحق بن منصور قال اخبرنا حسين الجعفي قال حدثنا زائدة ذكره عن هشام عن الحسن قال اتينا معقل بن يسار نعوده فدخل عبيد الله فقال له معقل احدثك حديثا مرویست از حسن بصری که آمدیم معقل بن یسار را در حالے که عیادت میکنیم او را پس در آمد عبید الله پس گفت مر او را معقل حدیث کنم ترا حدیثے سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ما من وال يلي رعية من المسلمين که شنیده ام از رسول خدا پس فرموده نیست هیچ والے که ولایت میکند رعیتی را از مسلمانان فيموت وهو غاش لهم پس میمیرد و حال آنکه خیرخواه نیست مر رعیت مسلمانان را الا حرم الله عليه الجنة مگر آنکه حرام کرده خدا بر وے بهشت را

باب من شاق شاق الله عليه

کسے که در مشقت انداز دیگرے را در مشقت اندازد خدا او را حدثنا اسحق الواسطي قال حدثنا خالد عن الجريري عن طريف ابي تميمة قال شهدت صفوان وجندبا واصحابه وهو يوصيهم وجندب وصیت میکرد اصحاب خود را فقالوا هل سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئا پس گفتند اصحاب او آیا شنیده از رسول خدا چیزے قال سمعته يقول من سمع سمع الله به يوم القيمة کسے که کارے کند برائے شنوانیدن مردم ظاهر میکند خدا بر مردم باطن و پنهان او و بنماید او را ثواب او و نمیدهد آنرا برائے او خطابی گفته معنی آنست که در نظر دارد عمل خود را و شنواند مردم را تا بزرگ دارند او را تشهیر میکند خدا او را روز قیامت و رسوا کند تا مردم بینند حال او را و بشنوند رسوائے او را و عقوبت بران عمل که در دنیا داشته قال ومن يشاق يشقق الله عليه يوم القيمة و کسے که در مشقت اندازد مردم را چنانکه متضرر شوند مردم یا آنکه در کناره اندازد و در ضررے اندازد یا بگوشه اندازد او را چنان میکند خدا بوے روز قیامت فقالوا اوصنا پس گفتند وصیت کن ما را فقال ان اول ما ينتن من الانسان بطنه پس گفت نخست چیزی که گنده میشود از آدمی شکم اوست فمن استطاع ان لا يأكل الا طيبا فليفعل پس کسے که تواند اینکه نخورد مگر طعامے پاک از وجه حلال پس گو بکند ومن استطاع ان لا يحال بينه وبين الجنة و کسے که تواند اینکه حایل کرده نشود میان او و میان بهشت بملء كفه من دم اهراقه فليفعل بمقدار پری کف دست از خونے که ریخته است آنرا از مردم پس گو بکند قال قلت لابي عبد الله گفت

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

تحتیه بن حضیر بضم حاء مهمله و فتح ضاد معجمه و سکون تحتیه و عباد بفتح عین و تشدید موحده بن بشر بکسر موحده و سکون شین معجمه بودند و معهما مثل المصباحين يضيئان بين ايديهما و با آن دو صحابه مانند دو چراغ بودند روشن میشدند پیش ایشان در روایت دیگر آمده و بدست هر واحد از ایشان عصائے بود پس روشن شد عصائے تا آنکه مشی کردند ایشان در روشنی آن فلما افترقا صار مع كل واحد منهما واحد حتى اتى اهله پس چون جدا شدند از یکدیگر گشت با هر یکے از ایشان یک چراغ تا آنکه آمد هر واحد مردم خانه خود را و این کرامت آن دو صحابه است و کرامت صحابه علامت نبوت پیغمبر است صلى الله عليه وسلم حدثنا عبد الله بن ابي الاسود قال حدثنا يحيى عن اسمعيل قال حدثنا قيس قال سمعت المغيرة بن شعبة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يزال ناس من امتي ظاهرين حتى يأتيهم امر الله وهم ظاهرون فرمود همیشه باشند جمعی مردم از امت من در هر زمان غالب بر حق و قایم بحق و اعتقاد صحیح و نصرت و تقویت دین الهی تا آنکه بیاید ایشان را حکم خدا که قیامت است بحالیکه ایشان غالب باشند و در کتاب الاعتصام بیاید انشاء الله تعالى حدثنا الحميدي قال حدثني الوليد ابن مسلم قال حدثني ابن جابر عبد الرحمن بن يزيد بن جابر قال حدثني عمير بتصغير ابن هانئ بهمزه در آخر انه سمع معاوية يقول سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لا يزال من امتي امة قائمة بامر الله میگفت معاویه شنیدم آن حضرت را که میفرمود همیشه باشند از امت من گروهے برپا و اجرا و امضائے فرمان خدا و تقویت و ترویج

فربرے کہ از شاگردان مولف است مرابو عبد اللہ را یعنے مولف را من یقول سمعت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم جندب کیست کہ میگوید شنیدم رسول خدا را آیا جندب است یعنی مقولہ جندب است قال نعم
جندب گفت آرے مقولہ جندب است

باب القضاء والفتیا فی الطریق در بیان حکم کردن و فتوے دادن در راہ و قضی یحیی بن یعمر فی الطریق و حکم کرد است یحیی بن یعمر در راہ وقضی الشعبی علی باب دارہ و حکم کردہ است شعبی بر در سرائے خود حدثنا عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن سالم بن ابی الجعد قال حدثنا انس بن مالک رضی اللہ عنہ فقال بینما انا والنبی صلی اللہ علیہ وسلم خارجان من المسجد پس گفت انس بن مالک در اثنائے آنکہ من و پیغمبر خدا بیرون آئیندہ ایم از مسجد فلقینا رجل عند سدة المسجد پس ملاقات کرد ما را مردے نزد آستانہ مسجد فقال یا رسول اللہ متی الساعة پس گفت اے رسول خدا کی است قیامت فقال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما اعددت لها پس فرمود پیغمبر خدا چہ آمادہ کردہ برائے قیامت فکان الرجل استکان پس گویا آن مرد ترسید و درماند ثم قال یا رسول اللہ ما اعددت لها کثیر صیام ولا صلوة ولا صدقة پس گفت اے رسول خدا آمادہ نکردہ ام مر ساعت را بسیار روزہ و نہ نماز و نہ صدقہ ولکنی احب اللہ ورسولہ قال انت مع من احببت ولیکن من دوست میدارم خدا را و رسول خدا را فرمود تو با کسے ہستی کہ دوست میداری او را یعنی کمال اکثرت عبادت نیست

باب ما ذکر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لم یکن لہ بواب در بیان آنکہ پیغمبر خدا نبود دربان آنکہ [illegible] مگر معلوم شدہ است کہ آنحضرت را دربان بودہ [illegible] ازان ندائے کہ بر در شہر بود و عمر رالیے اذن نگذاشت و دیگر ابوموسے اشعرے دربان بود بر [illegible] آنحضرت در راسی بود و بشارت دادہ بہشت ابوبکر و عمر و عثمان را گوئیم معنی آنست کہ معتاد نبود و آنچہ ازین واقعہ کہ نقل کردی بتعین آنحضرت نبود بسبب اتفاق او بود آمدہ نشست چنانکہ گفت امروز من دربانی میکنم آنحضرت را حدثنا اسحق بن منصور قال حدثنا عبد الصمد قال حدثنا شعبة قال حدثنا ثابت البنانی قال سمعت انس بن مالک رضی اللہ عنہ یقول لامرأة من اهله تعرفین فلانة گفت ثابت بنانی شنیدم انس بن مالک را میگفت مر زنے را از مردم خود میشناسی فلانہ را غیر منصرف است کنایت از نام زنان آدمیان قالت نعم گفت آرے میشناسم قال فان النبی صلی اللہ علیہ وسلم مر بها وهی تبکی عند قبر پس گذشت پیغمبر خدا بآن زن و حال آنکہ آن زن گریہ میکرد نزد قبرے فقال اتقی اللہ واصبری پس فرمود بترس خدا را و صبر کن فقالت الیک عنی فانک خلو من مصیبتی پس گفت آن زن یکسو شو از من یعنی دور شو از من پس بتحقیق تو خالی ہستی از مصیبت من یعنی نکشیدہ چنین مصیبت را قال فجاوزها ومضی گفت انس پس درگذشت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فمر بها رجل فقال ما قال لک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس گذشت بآن زن مردے پس گفت چہ فرمود رسول خدا فقالت ما عرفتہ قال انہ لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت آن زن نشناختم او را کہ بود گفت آن مرد بتحقیق وی رسول خدا بود قال فجاءت الی بابہ گفت انس پس آمد آن زن بدر آنحضرت فلم تجد علیہ بوابا پس نیافت

بحدیث مالیس گفت مالک بن یخامر گفت معاذ بن جبل و الیشان در علما استند شاید کہ شنیدہ باشید معاذ این روایت را بان مبارک در حدیث بگمان کردہ از بعضے قرائن یحیے یلقائے لیس تنبیہ کرد بر آن نزد ذکر این حدیث و آنچہ ظاہر لفظ این حدیث عموم آنست قال معویة هذا مالک یزعم انہ سمع معاذا یقول وهم بالشام پس گفت معاویہ اینک مالک کہ میگوید کہ وے شنید معاذ را کہ میگفت آن گروہ در شام باشند و در اوسط اطراف این حدیث ابے ہریرہ نیز بود آمدہ قتال میکنند بر ابواب دمشق و گرداگرد آن و بر ابواب بیت المقدس و گرداگرد آن و تمام کلام در محلش مذکور شود

حدثنا علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفین قال حدثنا شبیب بن غرقدة بفتح معجمہ و سکون را بعد ازان قاف تابعی معتبر است نزد ایشان و نیست مر او را در بخاری جز این حدیث قال سمعت الحی یحدثون عن عروة [illegible] گفت شبیب شنیدم قبیلہ را کہ می [illegible] ازان بودم حدیث میکردند از عروہ این حدیث را کہ منسوب بوے است ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اعطاہ دینارا یشتری لہ بہ شاة تحقیق آنحضرت داد عروہ را دینارے کہ خرید کند عروہ برائے آنحضرت بآن دینار گوسفندے را فاشتری لہ بہ شاتین پس خرید کرد عروہ برائے آنحضرت بآن دینار دو گوسفند فباع احدهما بدینار پس فروخت عروہ یکے ازان دو گوسفند بیک دینار فجاءہ بدینار وشاة پس آورد آنحضرت را یک دینار و یک گوسفند فدعا لہ بالبرکة فی بیعہ پس دعا کرد آنحضرت برائے او برکت در حق بیع و شرائے وے و کان لو اشتری التراب لربح فیہ و بود عروہ کہ اگر خرید میکرد خاک را ہر آئینہ سود حاصل کردے دران باثر دعائے شریف قال سفین کان الحسن بن عمارة جاءنا بهذا الحدیث عنہ گفت سفیان بن عیینہ [illegible] در اسناد است بود حسن ابن عمارہ کوفی فقیہ کہ ضعیف الحدیث است و بود قاضی بغداد [illegible] منصور و مرد در زمارت وے سفین [illegible] و جهد باشد اورد ما را این حدیث از شبیب و نیست حسن بن عمارہ را ذکرے در بخارے

بود در آنحضرت در بانی را فقالت یا رسول الله و الله ما عرفتك پس گفت ای رسول خدا بخدا سوگند نشناختم ترا که رسول خدائی فقال النبی صلی الله علیه وسلم ان الصبر عند اول صدمة پس فرمود رسول خدا صبرے که جزا دارد نزد اول صدمه است که میرسد و تو در آنوقت صبر نکردی گویا آن زن آمده گفت که من صبر کردم و ناله و زاری بعد ازین نخواهم کرد پس آنحضرت این را فرموده باب الحاکم یحکم بالقتل علی من وجب علیه دون الامام الذی فوقه حاکم یعنی کسے که بوے حکومتے حواله کرده اند میرسد او را که حکم کند بکشتن بر کسے که واجب شده است بروے قتل غیر امامی که بالاتر از وست کرمانی گفته دون یا بمعنے غیر ست و تواند که بمعنے عند باشد حدیث ثانی دلالت دارد که بمعنی غیر باشد و حدیث اول محتمل هر دو معنے است انتهی پوشیده نماند که اگر از امام ابو موسے مراد باشد چنانکه لفظ اتبعه بمعاذ دلالت دارد بر ان پس دون بمعنی عنده است از انکه معاذ آن مرتد را پیش ابو موسے کشته و اگر مراد آنحضرت باشد صلے الله علیه وآله وسلم پس دون بمعنی غیر خواهد بود و آنکه گفته حدیث اول محتمل هر دو معنی است پس بانکه در حدیث اول کشتنی مذکور نیست قیس بن سعد را صاحب شرط گردانیدن تقاضاے قتل نمیکند و مطابقت حدیث بترجمه پیدا نیست تا گفته شود که دون بمعنی عند و غیر ست فتدبر حدثنا محمد بن خالد الذهلی قال حدثنا الانصاری محمد قال حدثنا ابی عن ثمامة عن انس رضی الله عنه ان قیس بن سعد کان یکون بین یدی النبی صلی الله علیه وسلم بمنزلة صاحب الشرط من الامیر مرویست از انس بن مالک که بتحقیق قیس بن سعد بود که می بود پیش روے پیغمبر خدا بمنزله صاحب شرط از امیر یعنی چنانکه امیری شحنه صاحب خود را التقدیم میکند بهر غیر او براے اعانت خود همچنین قیس بن سعد را آنحضرت برگزیده بود از دیگر صحابه حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن قرة قال حدثنی حمید بن هلال قال حدثنا ابو بردة عن ابی موسی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم بعثه و اتبعه بمعاذ مرویست از ابو موسے که بتحقیق پیغمبر خدا فرستاد او را بیمن و قاضی کرد و از پے او فرستاد معاذ بن جبل را و تابع او کرد در امر قضا حدثنی عبد الله بن الصباح قال حدثنا محبوب بن الحسن قال حدثنا خالد عن حمید بن هلال عن ابی بردة عن ابی موسی رضی الله عنه ان رجلا اسلم ثم تهود بتحقیق مردے مسلمان شد در آمد بدین محمد ے پستر رفت یهودی شد فاتاه معاذ بن جبل وهو عند ابی موسی پس آمد آنمرد را معاذ بن جبل و حال آنکه وے نزد ابو موسے بود فقال ما لهذا قال اسلم ثم تهود پس گفت معاذ مر ابو موسے را چه حال است مر این مرد را گفت ابو موسے اسلام آورد و پستر یهودے شد و مرتد گشت قال لا اجلس حتی اقتله گفت معاذ نمی نشینم نزد تو تا آنکه بکشم او را قضاء الله و رسوله این حکم خدا و حکم رسول خداست از ینحدیث پیداست که مرتد را در کشتن او مهلت نباید کرد باب هل یقضی الحاکم او یفتی وهو غضبان آیا رواست که حکم کند حاکم یا فتوی دهد و حال آنکه او خشمناک است یعنی روا نیست از انکه غضب تغیر میکند طبع را و فاسد میکند عقل را و همین حکم وارد است هر چه تغیر میکند طبع را چنانکه گرسنگی و بیماریست و منع از انست که شاید حق پوشیده شود درین صورت حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا عبد الملك بن عمیر قال سمعت عبد الرحمن بن ابی بکرة قال کتب ابا

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

كتاب الانبياء

مگر از عدل بس باک نیست آنکه وقتے که بود این حدیث ثابت بطریق معین معلوم نشاد کرد بران و باکی نکرد با بن ابهام با قصد کرد و مولف نقل کرد ابو جعفر اکنده برانچه درین شعار است بانکه شبیب نشنیده از یک کس بلکه از جماعت متعدده که مفید قطع بود کند اذکر الکاف و عقلانے گفته نیست در ابهام و اسطهان شبیب و عروه چیزے که منع کند تخریج این حدیث را و نه چیزی که کم کند آنرا از شرط بخاری زیرا چه متبع است در عادت توافق ایشان بر کذب و بعضے گویند مقصود بسیاق این حدیث حدیث شاة نیست بلکه حدیث خیل است که گفت شبیب و لکن سمعته یقول سمعت النبی و لیکن شنیده ام عروه را که میگفت شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم میگوید الخیر معقود بنواصی الخیل الی یوم القیمة میفرمود نیکی بسته شده است به پیشانیهاے اسپان تا روز قیمت قال وقد رایت فی داره سبعین فرسا گفت شبیب و هر آینه بتحقیق دیدم در سراے عروه هفتاد اسپ را این نیز از سیاق شریف بود قال سفین یشتری له شاة کانها اضحیة گفت سفین مذکور خریدکرد

قال محمد والله اعلم در | یونس بن | حسان بن ابراهیم | اکفار الرجال | مجلس

کتاب الانبیاء

عن ابی التیاح قال سمعت انس بن مالک عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الخیل معقود فی نواصیها الخیر الی یوم القیمة ودر جهاد مشروح گذشت حدثنا عبد الله بن مسلمة عن العزیز بن اسلم عن ابی صالح السمان بتشدید میم یعنی روغن فروش عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الخیل لثلثة اسپان برای سه قسم مردم باشند لرجل اجر مرد یرا سبب اجر است ولرجل ستر و مرد یرا پرده حال اوست از مردم تا نداند فقر و حاجت اورا وعلی رجل وزر و بر مردے گناه فاما الذی له اجر فرجل ربطها فی سبیل الله فاطال لها فی مرج فاما آنکسے که مرد را اجر است پس مردیست که بست آزاد در راه خدا برای جهاد و ما نند آن پس برسن دراز بست آزاد در چراگاه فراخ تا بگردد و بچرد او روضة یا در مرغزار اطال از طیل ست بکسر اول و فتح ثانی فما اصابت فی طیلها من المرج او الروضة کانت له حسنات پس انچه برسند اسپان دران رسن دراز خود از چراگاه یا از مرغزار باشند اسپان بقدر انچه خورند ازان برای مرد نکویها ولو انها قطعت طیلها فاستنت شرفا او شرفین کانت ارواثها حسنات له واگر آن اسپان ببرند رسن دراز خود را پس برجهند یکد و بلندی را باشند سرگینهای آن نکویها برای آن مرد ولو انها مرت بنهر فشربت ولم یرد ان یسقیها کان ذلک لحسنات واگر اسپان بگذرند بجوئے پس آب نوشند و حال آنکه اراده نکرده ست آن مرد اینکه آب نوشاند اسپان را باشد آن آب نوشیدن مر آن مرد را نکوهها بجائے آنکه اراده کرده باشد ورجل ربطها تغنیا وسترا وتعففا ولم ینس حق الله فی رقابها وظهورها و مردے که بست آنرا برای اظهار غنا و پرده داری و باز ماندن از طلب و استعارت اسب نزد حاجت حال

ابو بکرة رضی الله عنه گفت شنیدم عبد الرحمن بن ابی بکره را گفت نوشت ابی بکرة الی ابنه وکان بسجستان بسوے پسر خود و وے در بلاد سجستان بود و این بلاد میان کرمان و هندست ان لا تقضی بین اثنین وانت غضبان اینکه حکم مکن میان دو کس در حالے که تو خشمناکے فانی سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول پس تحقیق من شنیده ام پیغمبر خدا را میفرمود لا یقضین حکم بین اثنین وهو غضبان البته حکم نکند حاکم میان دو کس و حال آنکه وے خشمناک ست حکم بدو فتح بمعنی حاکم ست حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا عبد الله بن المبارک قال اخبرنا اسمعیل بن ابی خالد عن قیس بن ابی حازم عن ابی مسعود الانصاری رضی الله عنه قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابو مسعود آمد مردے نزد رسول خدا فقال یا رسول الله انی والله لا تأخر عن صلوة الغداة پس گفت ای رسول خدا تحقیق من هر آئینه تاخیر میکنم از نماز بامداد یعنی حاضر نمی شوم در جماعت نماز من اجل فلان مما یطیل بنا فیها از جهت فلان گفته اند کنایت از معاذ بن جبل ست از جهت چیزے که دراز میکند با ما دران نماز و در حدیث سابق گذشت که در نماز عشا گفته بود و معاذ نماز عشا را با آنحضرت میگذارد و در عشا القوم خود نماز آمده میگذارد و سوره تهائے دراز میخواند شکوه کردند که ما مردم مزدوریم تمام روز کار میکنیم و شب تحمل نداریم که نماز بحلاوت گذاریم و در ین حدیث سخن بسیار ست اگر خواہے رجوع کن در باب جماعت از کتاب صلوة قال فما رایت النبی صلی الله علیه وسلم قط اشد غضبا فی موعظة منه یومئذ گفت راوے پس ندیدم پیغمبر خدا را هرگز سخت تر از روے غضب در وعظے از ان حضرت که امروز بود ثم قال یا ایها الناس ان منکم منفرین پس فرمود اے هر کدام مردم تحقیق بعضے از شما نفرت کنندہ اید مردم را از عبادت فایکم ما صلی بالناس فلیوجز پس هر کدام شما که نماز کند مر مردم پس کوتاه کند فان فیهم الکبیر والضعیف وذا الحاجة پس در میان مردم کلان و ناتوان و حاجتمندست میخواهد زود تر فارغ شود از نماز حدثنا محمد بن ابی یعقوب الکرمانی قال حدثنا حسان بن ابراهیم قال حدثنا یونس قال محمد اخبرنی سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر رضی الله عنهما اخبره انه طلق امراته وهی حائض تحقیق عبد الله بن عمر طلاق داد زن خود در حالے که وے حائض بود فذکر عمر للنبی صلی الله علیه وسلم فتغیظ فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ذکر کرد عمر مر پیغمبر خدا را پس خشمگین گشت ازین جهت رسول خدا ثم قال لیراجعها ثم لیمسکها حتی تطهر ثم تحیض فتطهر باید که بسوے او رجوع کند او را پس نگهدارد تا آنکه پاک شود پس حیض کند پس پاک شود اگر گوئے فائده این طهر ثانی چیست گوئیم فائده طهر ثانی این ست تا نباشد رجعت برائے غرض طلاق فقط و آنکه باشد مانند توبه از معصیت و آنکه باشد جدا کے او در انه شاید که جماع کند و دور شود کراهت او فان بدا له ان یطلقها فلیطلقها پس اگر ظاهر شود مر ویرا اینکه طلاق دهد پس گو طلاق دهد او را قال ابو عبد الله محمد هو الزهری گفت مولف ابو عبد الله محمد که درین اسناد مذکور شده ابن شهاب زهری ست

باب

من رای للقاضی ان یحکم بعلمه فی امر الناس اذا لم یخف الظنون والتهمة در بیان کسے که پنداشته مر قاضی را اینکه حکم کند بعلم خود در امر مردم وقتے که نترسد ظنون مردم را و تهمت ما یعنی بر حاکم

میرسد که حکم کند بدو شیرما که عدم تهمت است و شهرت قضیه چنانکه قضیهٔ هند است نسبت بشوهرش ابوسفیان دقصهٔ او اینست که هند نزد آنحضرت آمده گفت که ابوسفیان نهایت بخل دارد و باعیال فراخ بحال ایشان نمی پردازد روا است که من از اموال او بے اذن گرفته بعیال بخورانم فرمود بگیر بقدری که حاجت تهاست پس آنحضرت بعلمی که بوجوب نفقه و تزوج داشتند حکم کرد اما امام مالک وامام احمد گویند که حاکم را نمی رسد که موافق علم خود حکم کند نه درحق الحدود نه درحق مردم آنحدیث که مذکور شد گویا این ایمه نرسیده تخصیص اعلام آنحضرت کرده باشند کما قال النبی صلی الله علیه وسلم لهند خذی مایکفیك وولدك بالمعروف چنانچه فرمود بگیر خادم هند را از مال ابوسفیان بگیر از اموال او چیزیکه کفایت کند ترا و فرزند ترا و خیالك اذا کان امرا مشهورا واین حکم حاکم وقتے است که باشد امری مشهور

حدثنا ابوالیمان قال حدثنا شعیب عن الزهری قال حدثنی عروة ان عایشة رضی الله عنها قالت جاءت هند بنت عتبة بن ربیعة فقالت یارسول الله والله ماکان علی ظهر الارض گفت عایشه آمد هند زن ابوسفیان پس گفت ای رسول خدا بخدا سوگند نبود بر پشت زمین اهل خباء احب الی ان یذلوا من اهل خبائك مردم خیمه نشین دوست تر نزد من که خوار باشند از مردم خیمه نشین تو یعنی دوست نمیداشتم که مردم خیمه ما خوار باشند از مردم خیمه تو وما اصبح الیوم علی ظهر الارض اهل خباء احب الی ان یعزوا من اهل خبائك وصباح کرده امروز بر پشت زمین مردم خبار دوست تر نزد من آنکه عزیز تر باشند از اهل خبار تو یعنی حالاکه مسلمان شده ام حالی برعکس حال سابق است مردم خیمه نشین را دوست ندارم که عزیز باشند از مردم تو ثم قالت ان ابا سفیان رجل مسیك پس گفت بتحقیق ابوسفیان مردیست بغایت ممسک است فهل علی حرج من ان اطعم الذی له عیالنا پس آیا بر من گناه است بر من از آنکه طعام دهم کسانے را که مراو را هستند یعنی عیال ما اند قال لها لاحرج علیك ان تطعمیهم من معروف فرمود هند را نیست باکے بر تو اینکه طعام دهی عیال

باب الشهادة علی الخط المختوم در بیان گواهے دادن بر مضمون خطی که مهر کرده شده بران ومایجوز من ذالك ومایضیق علیه وچیزے که روا است ازین شهادت و روا نیست بران وکتاب الحاکم الی عامله والقاضی الی القاضی ونوشتن حاکم بسوے عملدار خود وکتابت قاضی بسوے قاضی وقال بعض الناس کتاب الحاکم جائز الا فی الحدود وگفته است بعضے مردم کتاب حاکم روا است مگر در حدود چون احتیاط در حدود بیشتر است وساقط میشود بادنے شبهه در حدود روا نداشته ثم قال ان کان القتل خطاء فهو جائز پس گفته آن بعض اگر باشد قتل از روے خطا روا است در آن کتابت لان هذا مال بزعمه از آنکه این قتل قصاص نیست بلکه متوجب دیت است فقط و دیت خود مال است بگمان او وانما صار مالا بعد ان ثبت القتل ومیگردد قتل خطا مال بعد از ثبوت قتل نزد قاضی فالخطاء والعمد واحد و درین وقت خطا و عمد یکے است و حاصل کلام آنست که خطا در اول امر خود است وبعد از ثبوت نزد حاکم مال است همچنین عمد در اول امر خود است ولباست که مال میگردد گفته اند که مقصود مولف ازین کلام رد قول بعضے است چنانکه مذکور شد وتقریر یکه ما در شرح

الجزء الرابع عشر تیسیر الاسلام

کتاب الانبیاء

وجنگ بر آید پس آن اسپان گنا واند وسئل النبی صلی الله علیه وسلم عن الحمر پرسیده شد آنحضرت از حال خران درباره حق اینها قال ما انزل علی فیها الا هذه الآیة الجامعة پس فرمود فرود فرستاده نشده بر من در حال خران مگر این آیت که جامع است بیان احوال تمامه اعمال را از خیر وشر درحق نفس باشد یا درحق غیر الفاذة منفرد و مستقل است در حکم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره پس کسے که کند باندازه یک مور خرد نیکوئی را خواهد دید آنرا ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره وکسیکه کند باندازه یک مور خورد بدے را خواهد دید آنرا پس درحق خران نیز هرچه کند از نیکے و بدے بجزا خواهد رسید و جزا یابد و جدا بودن این احادیث از ابواب علامات نبوت از آن جهت است که واقع شدند بنحوے که خبر داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم

حدثنا علی بن عبدالله قال حدثنا سفیان قال حدثنا ایوب عن محمد بن سیرین قال سمعت انس بن مالك یقول صبح رسول الله صلی الله علیه وسلم خیبر بکرة بامداد کرد در خیبر در اول صبح وقد خرجوا بالمساحی بحال آنکه برآمده بودند اهل خیبر که اهل زراعت بودند بیلها مساحی جمع مسحاة بکسر میم آلت آهنی که بدان هموار کنند زمین را فلما رأوه قالوا محمد والخمیس پس وقتیکه دیدند آنحضرت را گفتند این محمد است ولشکر وے یا آمد محمد ولشکر واحالوا الی الحصن یسعون وبرجستند وبرگشتند و روگردانیدند بسوے قلعه با تکاپو دویده میرفتند احالوا بجیم یعنی گردانیدند و بجاے مهمله یعنی برجستن و روگردانیدن مرده روایت است فرفع النبی صلی الله علیه وسلم یدیه وقال پس برداشت آنحضرت هر دو دست خود و گفت الله اکبر خربت خیبر ویران شد خیبر و واقع شد آنچنانکه فرمود

کنام کردیم فرق واضح ست فافہم وقد کتب عمر الی عامله فی الحدود وتحقیق نوشت عمر بسوے
عامل خود در شان حدہا واحکام آن دیگر بعضے نسخ کتب عمر فی الجارود یعنی در شہادت جارود گواہے
دادہ بر قدامہ بن مظعون بسبب شرب خمر پس نوشت عمر بسوے عامل خود کہ در بحرین بودہ کہ بسند
زن قدامہ را از شراب خوردن وکتب عمر بن عبد العزیز فی سن کسرت وقال ابراہیم کتاب القاضی
الی القاضی جائز اذا عرف الکتاب والخاتم یعنی وقتے کہ کتاب وخاتم مشہور باشد وا شناسند
دران بود وکان الشعبی یجیز الکتاب المختوم بما فیه من القاضی ویروی عن ابن عمر نحوه وبارہ ویحکی
ست امام مالک ما اکثر فقہا برین اند وقتی کہ گواہے دہد قاضے برانچہ در مکتوب اوست وگواہ نداند
چیزے کہ در انست روایت ست مر قاضے مکتوب الیه را حکم بآن وقال معاویة بن عبد الکریم
الثقفی شهدت عبد الملك بن یعلی قاضی البصرة وایاس بن معاویة والحسن وثمامة بن عبد الله
ابن انس وبلال بن ابی بردة وعبد الله بن بریدة الاسلمی وعامر بن عبیدة وعباد بن منصور یجیزون
کتب القضاة بغیر محضر من الشهود ابن جاعه کہ مذکور شدند روا میداشتند کتابہاے قاضیان بی حضور
گواہان فان قال الذی جیء علیه بالکتاب انه زور پس اگر گوید کسے کہ آوردہ شدہ است بروی کتاب
قاضی کہ این دروغ ست قیل له اذهب فالتمس المخرج من ذلك گفتہ شود براے او برو پس طلب کن
برآمدن ازان واول من سال علی کتاب القاضی البینة ابن ابی لیلی وسوار بن عبد الله وگفت وگوید
طلب کردہ ست بر کتاب قاضی گواہان واعتبار نکردہ ست کتاب ومہر این قاضی این دو کس اند وقال
لنا ابو نعیم حدثنا عبید الله بن محرز جئت بکتاب من موسی بن انس قاضی البصرة گفت مارا ابو نعیم
حدیث کردہ مارا عبید الله بن محرز آمدم بکتابتے از موسے بن انس قاضی بصرہ واقمت عنده
ان لی عند فلان کذا وکذا واقامت بینه کردیم نزد قاضی بصرہ کہ تحقیق مرا نزد فلان چنین وچنین
وهو بالکوفة زان فلان بکوفه ست فجئت به القاسم بن عبد الرحمن فاجازہ پس آمدم بوسے نزد
قاسم پسر عبد الرحمن پس روا داشت آنرا وکرہ الحسن وابو قلابة ان یشهد علی وصیة حتی یعلم ما فیها
ومکروہ داشتہ ست حسن بصرے وابو قلابہ اینکہ گواہے دادہ شود بر وصیتے کہ کردہ ست تا آنکہ
دانستہ شود چیزے کہ دران ست لانه لا یدری لعل فیها جورا ازان جہت کہ نمیداند شاید کہ
دران وصیت ستمی بر ذمہ صاحب وصیت قرضی یا زیادہ از ثلث باشد وقد کتب النبی صلی
علیه وسلم الی اهل خیبر وتحقیق نوشت پیغمبر خدا بسوے اہل خیبر اما ان تدوا صاحبکم وا
تحرب یا دیت بدہند صاحب خود را یا اذن دادہ شوند وقال الزہری فی شهادة علی المرأة من وراء
الستر وگفتہ ست زہرے در شہادت دادن بر زنی کہ درمیان پردہ ست ان عرفتها فاشهد
فلا تشهد حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة قال سمعت
ابن مالك رضی الله عنه قال لما اراد النبی صلی الله علیه وسلم گفت انس چون ارادہ کرد پیغمبر
ان یکتب الی الروم قالوا انهم لا یقرءون کتابا الا مختوما گفتند حاضران بتحقیق رومیان نمی خوانند

ایاس بن معاویة بن قرة المزنی ... البصری ... التقفی المعروف بالذکاء ... الشعبی عامر بن شراحیل
عبد الملك بن یعلی ... قاضی البصرة ... الحسن البصری ... ثمامة بن عبد الله بن انس ... بلال بن ابی بردة بضم الموحدة ... عبد الله بن بریدة ... عامر بن عبیدة ... عباد بن منصور ... ابن ابی لیلی ... سوار بن عبد الله ... عبید الله بن محرز ... القاسم بن عبد الرحمن ...

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

پس فرمود ... کنز ... قال ... فرمود ...

کتابے راکہ آنکہ مہر کردہ باشد فاتخذ النبی صلی اللہ علیہ وسلم خاتما من فضۃ پس گرفت پیغمبر خدا خاتمی از نقرہ کانی انظر الی بیصہ چنانستی کہ من می بینم لبسوے رنگ او اظہار جزم علم خود کردہ ست ونقشہ محمد رسول اللہ ونقش آن خاتم این سہ کلمہ بود محمد سطرے بود ورسول سطرے واللہ سطرے

باب متی یستوجب الرجل القضاء در بیان آنکہ کے لائق می باشد مرد قضا را وقال الحسن اخذ اللہ علی الحکام ان لا یتبعوا الھوی گفت حسن بصرے واجب کردہ ست خدا بر حاکمان اہل اسلام این را کہ پیروی ہوائے نفس نزوند ولا یخشوا الناس ونترسند مردم را ولا یشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا ونفروشند آیات مرا بہائے قلیل در برابر آیات خدا ہرچہ باشد دنیا وما فیہا بہائے قلیل ست ثم قرء یا داؤد انا جعلناک خلیفۃ فی الارض فاحکم بین الناس بالحق پستر بخواند آنحضرت اے داؤد بتحقیق ما گردانیدیم ترا خلیفہ بر روئے زمین یعنے بر سائر مردم پس حکم کن میان مردم بحق وراستے ولا تتبع الھوی فیضلک عن سبیل اللہ ومتابعت مکن ہوائے نفس وطبیعت را پس از راہ برد ترا ہوائے نفس تو از راہ راست خدا ان الذین یضلون عن سبیل اللہ لھم عذاب شدید بتحقیق آنکسانیکہ گمراہ شدند از راہ خدا کہ شریعت مصطفویست مرآنہا را عذابے سخت تر است در روز قیامت بما نسوا یوم الحساب بسبب چیزے کہ فراموش کردند روز حساب اعمال نیک وبد را وقرء انا انزلنا التوراۃ فیھا ھدی ونور بتحقیق ما فرستادیم توریت را و رجائے کہ دران ہدایت ونور ست یحکم بھا النبیون الذین اسلموا حکم میکنند بآن پیغمبران بنی اسرائیل آنکسانی را کہ اسلام گزیدہ اند للذین ھادوا والربانیون والاحبار بما استحفظوا من کتاب اللہ مرکسانے را کہ ہدایت یافتہ اند وخاص بندہای خدا اند ودانشوران اند بسبب آنچہ سپردہ شدہ اند چیزی از کتاب خدا بما استحفظوا یعنی بما استودعوا ست الی قولہ ومن لم یحکم بما انزل اللہ فاولئک ھم الکافرون وقرء وداؤد وسلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیہ غنم القوم وکنا لحکمھم شاھدین ففھمناھا سلیمان وکلا آتینا حکما وعلما فحمد سلیمان ولم یلم داؤد ولو لا ما ذکر اللہ من امر ھذین لرایت ان القضاۃ ھلکوا فانہ اثنی علی ھذا بعلمہ وعذر ھذا باجتھادہ وقال مزاحم ابن زفر قال لنا عمر بن عبد العزیز خمس اذا اخطأ القاضی منھن خصلۃ کانت فیہ وصمۃ پنج خصلت ست وقتے کہ خطا کند قاضے یکے ازان خصال باشد در وعیب وعار ان یکون فھما حلیما عفیفا صلیبا عالما سئولا عن العلم آنکہ باشد فہمندہ بردبار صالح مرد دانا محکم در حکم علم جنانکہ ندر آید در دل او امرے باطل پرسندہ از علم این صفت تتمہ صفت خامس است ازانکہ کمال علم حاصل نشود مگر بسوال

باب رزق الحکام در بیان آنکہ حکام را رزق باید تعیین کرد از بیت المال والعاملین علیھا وبیان آنکہ رزق عمل کنندگان بر حکام ست وکان شریح القاضی یاخذ علی القضاء اجرا وبود قاضے شریح میگرفت بر قضا اجرے کرمانے از شارح مصرے نقل کردہ کہ این تعلیق ضعیف ست وارد میشود بر کرمانے کہ گفتہ تعلیقات بخارے ہمہ صحیح ست وقالت عائشۃ یاکل الوصی بقدر عمالتہ وگفتہ ست عائشہ رضی اللہ عنہا میخورد وصے بقدر عمل خود عمالہ بضم مہملہ وخفت

کتاب الانبیاء

باب فضائل اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم ونیست لفظ باب در بعضی نسخ مراد اینجا ذکر فضائل صحابہ ست بر وجہ اجمال کہ شامل تمام اصحاب باشد بے تخصیص احدے وبعد ازان ذکر خواہد کرد فضائل ہر واحد را از ایشان کہ ثابت شدہ نزد مولف فضائل وے وتفصیل در ابواب علیحدہ وساقط شدہ لفظ باب از روایت ابی ذر ومن صحب النبی صلی اللہ علیہ وسلم او راٰہ من المسلمین فھو من اصحابہ وکسیکہ صحبت داشت آنحضرت را یا دید اورا از مسلمانان پس وے از اصحاب وے ست اشارت ست بہمزہ بیش از او وچنانچہ در عامہ نسخ معتمدہ صحیح ست بلکہ بسیر مطلق صحبت ست کہ اجماع باشد اگرچہ اندک زمان بود ومطلق رویت اگرچہ از دور بود وہمین ست مذہب امام احمد وعلی بن مدینے شیخ مولف وجمہور محدثین واصولیین واز اینجا خارج شود کسے کہ صحبت داشتہ باشد یا دیدہ ست آنحضرت را در حال کفر وبعد ازان بعد وفات مشرف باسلام آورد وہمین ست معتمد ولیکن وارد میشود برین تعریف کسے کہ صحبت داشت یا دید بحال ایمان پس ازان مرتد گشت وعود نکرد باسلام ہمچو عبید اللہ بن جحش بلفظ التصغیر برادر عبد اللہ ابن جحش رضی اللہ عنہ صحابی نیست بالاتفاق پس سزاوار آنست کہ زیادہ کردہ شود در تعریف ومرد باشد بر اسلام واما حدیث ربیعہ بن امیہ بن خلف جمحی کہ واقع شدہ در مسند احمد وحال آنکہ وے اسلام آوردہ در فتح مکہ وحاضر شدہ با آنحضرت حجۃ الوداع را وحدیث کردہ از وے بعد از فوت آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم بیشتر دریافت او را القدر پس شقاوت وے نصیبے پس لاحق شد در خلافت امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ بروم ولفظ ایشے شد بسبب چیزے کہ در غضب آوردہ او را شاید کہ

میم یعنے عمل ست در صورتے ست کہ یکے راوصی صغیر کردہ باشند لقدر عمل کہ در مال او کند از محافظت وتجارت وجز آن رواست کہ صرف نفس خود کند واکل ابوبکر وعمر رضی اللہ عنہما وخوردہ است ابوبکر وعمر از بیت المال روایت کردہ اند کہ ابوبکر بتجارت جامہ روزے عیال میکرد روزے کہ او را خلیفہ ساختند جامہ در بغل گرفتہ خواست کہ بیازار برود گفتند از تو لایق نیست این کار گفت اگر این کار نکنم قوت عیال از کجا دہم صحابہ اہل حل وعقد جمع شدہ قوت عیال او مقرر ساختند ہمگے چند سیر آرد ونیم گوسپند گوشت بودہ **حل** ثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزہری قال اخبرنی السائب بن یزید ابن اخت نمر ان حویطب بن عبد العزی اخبرہ ان عبد اللہ بن السعدی اخبرہ انہ قدم علی عمر فی خلافتہ فقال لہ عمر الم احدث انک تلی من اعمال الناس اعمالا گفت عمر آیا حدیث کنم بہ تحقیق تو متولی ہستی از اعمال مردم عمل بسیار فاذا اعطیت العمالۃ کرہتہا فقلت بلی پس وقتیکہ دادہ شوے اجر عمل را نا خوش دارے آنرا پس گفتم بلے خوش ندارم فقال عمر ما ترید الی ذلک پس گفت عمر پس چہ مے خواہے بآن عمل قلت ان لی افراسا واعبدا وانا بخیر گفتم ہستی مرا اسپان وبندہا اند ومن بجاے نیک میباشم یعنے محتاج نیستم وارید ان تکون عمالتی صدقۃ علی المسلمین ومیخواہم من اینکہ باشد اجر عمل من صدقہ بر مسلمانان قال عمر لا تفعل فانی کنت اردت الذی اردت گفت عمر مکن اینکار بہ تحقیق من بودم خواستہ بودم آنچہ خواستہ تو فکان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعطینی العطاء پس بود رسول خدا میداد مرا عطائے فاقول اعطہ افقر الیہ منی پس میگفتم بدہ آنرا کہ محتاج تر ست بسوے آن از من حتی اعطانی مرۃ مالا پس داد مرا یکبارے مال بسیار فقلت اعطہ افقر الیہ منی پس گفتم بدہ محتاج ترے را از من فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم خذہ فتمولہ وتصدق بہ پس فرمود پیغمبر خدا بگیر آنرا پس مالدار شو وتصدق کن بآن تا ترا اجر صدقہ نیز حاصل شود ونیز صدقہ از ملک خود کردن دشوار تر ست وافضل پس ثواب آن بیشتر خواہد بود فما جاءک من ہذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل فخذہ پس آنچہ آید ترا ازین مال وتو نظر ندارے بران وسوال نکنے پس بگیر وما لا فلا تتبعہ نفسک واگر نگیرے نیز لکن نفس خود را در طلب آن وعن الزہری قال حدثنی سالم بن عبد اللہ ان عبد اللہ بن عمر قال سمعت عمر رضی اللہ عنہ یقول کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یعطینی العطاء فاقول اعطہ افقر الیہ منی حتی اعطانی مرۃ مالا فقلت اعطہ من ہو افقر الیہ منی فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم خذہ فتمولہ وتصدق بہ فما جاءک من ہذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل فخذہ وما لا فلا تتبعہ نفسک

باب من قضی ولاعن فی المسجد در جواز حال کسے کہ قضا کرد در مسجد ولعان کرد در مسجد ولاعن عمر رضی اللہ عنہ عند منبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم وامر کردہ عمر بلعان در مسجد نزد منبر پیغمبر خدا وترکیب لاعن عمر مجاز ست از قبیل کسا الخلیفۃ الکعبۃ وقضی مروان علی زید بن ثابت وحکم کرد مروان بر زید بن ثابت بالیمین عند منبر النبی صلی اللہ

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

لکنند بمجرد حصول رویت اگرچہ بے تمیز بلکہ در غیر ہنگام تمیز بود چنانکہ ذکر کردہ در عداد صحابہ مثل محمد بن ابی بکر صدیق را وحال آنکہ ولادتش در اواخر ذیقعدہ سال دہم پیش از وفات آنحضرت است بسہ یا چند روز وبعضے بالغ نکنند ذکر کردن چنین حیثیت کسان را در اعداد صحابہ برویت آنحضرت ایشان را پس زیادہ کنند در تعریف ورآہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم وبعضے مبالغہ کردہ وشمردہ در صحابہ مگر کسے را کہ صحبتش ممتد بودہ تا آنکہ بعضے از ایشان اجتماع در غزوہ نیز شرط کردہ وایں برخلاف ایں قول ست زیرا چہ اتفاق دارند علماء حدیث وسیر بر شمردن جمعے کہ جمع نشدہ اند با آنحضرت مگر در حجۃ الوداع در اعداد صحابہ وشک نیست در رجحان مرتبہ کسے کہ ملازمت کرد با آنحضرت وقتال کرد ہمراہ وے صلی اللہ علیہ وسلم بر کسیکہ ملازمت نکردہ وحاضر نشدہ در مشہدے از مشاہد ونہ دید آنحضرت را مگر نظرہ از دور وسخن نکرد با وے مگر اندکے یا دید در حال طفولیت بے ادراک وتمیز اگرچہ شرف صحبت ہمہ را حاصل ست وہمچنین قول باشتراط طول ہنگام اجتماع آنحضرت

علیه وسلم وقضی شریح والشعبی ویحیی بن یعمر فی المسجد وکان الحسن وزرارة بن اوفی یقضیان فی الرحبة خارجا من المسجد رحبه بسکون حاء وفتح آنست جائے بود نزد مسجد نبوی که برائے حرف وحکایت بگیرد ساخته بودند چون پیوسته بمسجد نبوی بود آنرا حکم مسجد داده اند والا ترجمة باب مناسبتی ندارد حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال الزهری عن سهل بن سعد قال شهدت المتلاعنین وانا ابن خمس عشرة فرق بینهما گفت سهل بن سعد حاضر شدم متلاعنین را در حالے که من پانزده ساله بودم پس جدا کرده شد میان هر دو زن ومرد حدثنا یحیی قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی ابن شهاب عن سهل بن سعد اخی بنی ساعدة ان رجلا من الانصار جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم مرویست از سهل بن سعد که یکے از قبیله بنی ساعده ست میگویند واخو العرب یعنی واحد منهم که شخصی مردے از قوم انصار آمد نزد پیغمبر خدا فقال ارایت رجلا وجد مع امرأته رجلا پس گفت خبر ده مرا آیا مردے را با زن خود یافته آیا سیر سد او را که قتل او کند فتلاعنا فی المسجد وانا شاهد پس ملاعنه کردند زن ومرد در مسجد در حالے که من حاضر بودم واین حدیث مکرر مذکور شده ست که بمجرد ملاعنت جدا شوند یا بعد از تفریق قاضی وهل الکرجانی شود باب من حکم فی المسجد حتی اذا اتی علی حد امر ان یخرج من المسجد فیقام در بیان آنکه کسے که حکم کرد در مسجد در قضیه که روزے یا وقتے که لازم شد حدے امر کرد اهل حضور که بیرون کرده شود از مسجد پس اقامت کرده شد بر حد وقال عمر رضی الله عنه اخرجاه من المسجد وگفت عمر بیرون کنید او را از مسجد ویذکر عن علی رضی الله عنه نحوه حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن ابی سلمة وسعید بن المسیب عن ابی هریرة رضی الله عنه قال اتی رجل رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو فی المسجد گفت ابو هریره آمد مردے نزد رسول خدا در حالے که آنحضرت در مسجد بود واین مرد ماعز است فناداه فقال یا رسول الله انی زنیت پس فریاد کرد وگفت اے رسول خدا من زنا کرده ام فاعرض عنه پس اعراض کرد آنحضرت وتوجه نکرد بسوے او فلما شهد علی نفسه اربعا قال ابک جنون قال لا پس هرگاه گواهے داد بر خود چهار گواهی فرمود آیا ترا جنون است گفت نے جنون ندارم قال اذهبوا به فارجموه فرمود ببرید او را پس سنگسار کنید بعضے شرائط رجم دیگر هم هست که درین روایت مذکور نکرده قال ابن شهاب فاخبرنی من سمع جابر بن عبد الله رضی الله عنهما گفت ابن شهاب خبر داده مرا کسے که شنیده جابر بن عبد الله را گفته اند که آن ابو سلمه ست چنانکه در روایات دیگر واقع شده ست قال کنت فیمن رجمه بالمصلی گفت ابو سلمه بودم من در جمعی که رجم کردند او را بمصلے مراد مصلائے جنازه ست یعنی بقیع رواه یونس ومعمر وابن جریج عن الزهری عن ابی سلمة عن جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الرجم باب موعظة الامام للخصوم پند دادن امام مر خصمان را که راضی نشوند بحق دیگران حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن هشام عن ابیه عن زینب بنت ابی سلمة عن ام سلمة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما انا بشر وانکم تختصمون الی فرمود نیستم من مگر بشرے

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

وصحابه تمامت متعد است فضل وعدالت ایشان وسنت ماکرده خدا عزوجل بصحبت وے مر ایشان را وکرام اهل ماکه اسم آنکسے که راضی شد خدا از وے برای صحبت رسول خود ونصرت دے قرو وے است از ابن مسعود در روایت رزین که گفت بود صحابه محمد افضل این است ونیکوترین آن از روئے دلها ودورتر از تشدد ترا از روئے علم وکمتر از روئے تکلف برگزید ایشان را خدا تعالے برائے صحبت پیغمبر خود وبرای ستقیم دین خود پس بشناسید برای ایشان فضل ایشان را وپیروی کنید ایشان را بر نشانهائے پائے ایشان ودر تمسک کنید بانچه توانید از خویهائے وروشهائے ایشان زیرا که ایشان بودند بر راه راست ونیز از وے آمده که گفت خدا تعالے نظر کرد در دلهائے بندگان پس یافت قلب محمد را صلی الله علیه وسلم بهترین دلها پس برگزید او را وفرستاد برسالت خود بعد از آن نظر کرد در قلوب عباد بعد از قلب محمد پس یافت قلوب اصحاب او بهترین قلوب عباد پس گردانید ایشان را وزراء پیغمبر خود که قتال کنند بر دین او وروایت عباس مروے است که گفت در قول حق عزوجل قل الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مراد اصحاب محمد اند وفرمود حق سبحانه محمد رسول الله والذین معه وفرمود والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار وفرمود لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک وفرمود والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها ونیز بدان بدین جهت اجماع کرده اند اهل سنت وجماعت بر آنکه واجب است بر مسلمانان تزکیه جمیع صحابه وتعدیل ایشان

وتحقیق شما خصومت میکنید نزد من ولعل بعضکم ان یکون الحن بحجته من بعض وشاید که بعضے از شما
اینکه باشد ابلغ وزیرک تر ودانا تر بحجت خود از بعضے فاقضی علی نحو ما اسمع پس حکم میکنم برمانند چیزے که
مے شنوم یعنی همه وقت اطلاع بر غیب ندارم فمن قضیت له بحق اخیه شیئا فلا یاخذه پس کسی که
حکم کردم او را بحق برادر مسلمان چیزے را پس باید که نگیرد آنرا فانما اقطع له قطعة من النار پس بدرستیکه
میدهم مر او را مگر پارهٔ از آتش دوزخ باب الشهادة تکون عند الحاکم فی ولایة القضاء او قبل ذلک
للخصم در بیان شهادتے که بیاشد نزد حاکم در ولایت او قضا را که متصدے آنست یا پیش از آن للخصم
متعلق است بشهادت یعنے گواہے دادن مرخصم را قال شریح القاضی وساله انسان الشهادة گفت
شریح قاضے در حالے که طلب کرده است او را انسانے شهادت فقال ائت الامیر حتی اشهد لک پس
گفت شریح بیا نزد امیرے که دار است تا گواہے دهم ترا وقال عکرمة قال عمر لعبد الرحمن بن عوف
وگفت عکرمه گفت عمر مر عبد الرحمن بن عوف را لو رایت رجلا علی حد زنا او سرقة وانت امیر اگر دیدی مردے را
بر حد زنا یا سرقه وتو امیرے آیا هستی تو که اقامت کنی حد را بر و وگفت اے تا که گواہے دهد بامن غیر من فقال
شهادتک شهادة رجل من المسلمین قال صدقت پس گفت شهادت تو شهادت یک مردیست از مسلمان
وحکومت در نمیغمی دخلی ندارد گفت عبد الرحمن راست گفتی قال عمر لولا ان یقول الناس زاد عمر فی
کتاب الله لکتبت آیة الرجم بیدی گفت عمر اگر نبودے اینکه گویند مردمان زیاده کرده است عمر در کتاب خدا
هر آئینه نوشتمی آیت رجم را بدست خود وان آیت اینست الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما واقر ماعز
عند النبی صلی الله علیه وسلم اربعا بالزنا فامر برجمه واقرار کرد ماعز نزد پیغمبر خدا چهار اقرار پس فرمود
که رجم کنید او را ولم یذکر ان النبی صلی الله علیه وسلم اشهد من حضره وذکر کرده نشده است که نزد
پیغمبر خدا گواہے داد کسے که حاضر بود آنرا این کلام برائے رد کسے است که گفته حکم کرده نمی شود بمجرد
اقرار خصم تا آنکه گواہے ندهند حاضران پوشیده نماند که این رد وقتے تمام میشود که ماعز اقرار بزنا
کرده خصم گویند قال حماد اذا اقر مرة عند الحاکم رجم حماد گفته وقتے که اقرار کرد یکبار نزد حاکم رجم
کرده شود قال الحکم اربعا وحکم بن عیینه گفته چهار اقرار شرط است حدثنا قتیبة قال حدثنا
اللیث بن سعد عن یحیی عن عمر بن کثیر عن ابی محمد مولی ابی قتادة ان ابا قتادة رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابو قتاده فرمود رسول خدا یوم حنین در غزوهٔ حنین
من له بینة علی قتیل قتله فله سلبه کسے که او را گواه باشد بر مقتولے که قتل کرده است او را
پس مر او راست سلب آن مقتول سلب بفتحتین آنچه با مقتول باشد از اسلحه وجامه فقمت لالتمس
بینة علی قتیلی پس استادم برائے آنکه طلب کنم گواه بر قتیل خود قول ابی قتاده است فلم ار احدا
یشهد لی فجلست پس ندیدم کسے را که گواہے میدهد برائے من پس نشستم ثم بدا لی فذکرت امره
الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس تر ظاهر شد مرا که بگویم پس ذکر کردم امر او را بسوے رسول خدا
فقال رجل من جلسائه پس گفت مردے از نشینندگان آنحضرت سلاح هذا القتیل الذی یذکر

اسلام وبذل ارواح واموال وقتل آباد
اولاد ومناصحت در دین وقوت ایمان
ویقین و آنام عصر خود ابوذرعه رازے
که از اجل شیوخ مسلم است گفته که چون بینی
کسے را که بتفض میدارد کسیے از صحابه پیغمبر را
بدانکه وے زندیق است زیرا که آنچه از قرآن
ودین وشریعت واحکام آمده از جانب
صحابه آمده وبنقل ایشان ثابت شده پس
جرح وطعن ایشان موجب ابطال کتاب
وسنت است پس باشد جرح آنکس الصق
وحکم بروے بزندقه وضلال وکذب وعناد
اقوم واحق وبعضے علماء از شافعیه وغیرهم
بران رفته اند که اختصاص حکم بعدالت
بکسے است که ملازمت کرد آنحضرت را ونصر
داد کسیے که جمع شد ساعتے یا روزے
یا ملاقات کرد برائے غرضے واین قول
غریب است بیرون مے آیند بسیارے از
مشهورین بصحبت وروایت از حکم بعدالت
مانند وائل بن حجر ومالک بن حویرث
وعثمان بن ابی العاص وغیرهم از آن
کسانیکه وافد شدند بر آنحضرت واقامت
نکردند نزد وے مگر اندکے وبرگشتند
بدیار خود وقول تعمیم همین است مشهور
ومختار ومعتبر وعدد اصحاب از حد حصر
وضبط بیرون است وهر که طلب حصر ایشان
کرد طلب کرد امر بعید متعذر را وچیرے را
که نمید انند آنرا غیر حق تعالے از جهت
کثرت کسیے که اسلام آورد از اول بعثت
تا وقت وفات وتفرق ایشان در بلاد
وبوادے ووارد شده که در یوم الفتح
ده هزار کس بودند ودر حنین دوازده
هزار ودر حجة الوداع نود هزار وبعضے
گفته صد هزار وچهار ده ودر تبوک هفتاد
هزار ومروی است که آن حضرت قبض
کرده شد از صد وبیست وچهار هزار
والله اعلم کذا فے جامع البرکات للشیخ
الاجل الدهلوی حدثنا علی بن
عبد الله قال حدثنا سفیان عن عمرو
قال سمعت جابر بن عبد الله یقول

عندی سلاح ابن معتوبے کہ ذکر میکنند نزد من ہست سلاح متبد ہست وعندی خبر ہست قال فأرضه منی
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیہ وسلم بآنمرد پس راضی کن اورا یعنے راضی کن ابا قتادہ را کہ بگذارد آنرا بمن
قتال ابو بکر کلا پس گفت ابو بکر صدیق ہرگز نمی شود لا تعطه اضیبع من قریش وتدع اسدا من اسد الله
یقاتل عن الله ورسوله مدہ آنرا گفتار کسے را از قوم قریش وبگذار شیری را از شیران خدا کہ قتال میکند
از جانب خدا ورسول خدا اصیبع بضاد معجمہ تصغیر ضبع ہست برخلاف قیاس در بعضے نسخ بصاد مہملہ
ہست تصغیر اصبع یعنے انگشت بہر تقدیر اشارت بحقارت آن مرد ہست قال فعلمه رسول الله صلی الله
علیہ وسلم گفت ابو قتادہ پس دانست رسول خدا کہ قاتل او منم فأداه الی پس داد سلب ابن قتیل را فاشتریت
منه خرافا پس خریدم من از قیمت آن بستانے خراف بکسر معجمہ وخفت را راست دکان اول مال تأثلته
پس بود آن بستان نخستین مالے کہ مالک شدم من آنرا قال لی عبد الله عن اللیث گفت مولف
مرا عبد الله بن صالح کاتب لیث بن سعد فقام النبی صلی الله علیه وسلم فأداه الی فقام بدل فعلم
ہست وقال اهل الحجاز الحاکم لا یقضی بعلمه شهد بذلك فی ولایته او قبلها گفته اند مردم حجاز
کہ حاکم را نمیرسد کہ حکم کند بحسب علم خود گواہے دادہ است کسے در ایام حکومت او یا پیشتر ازان ولو
اقر عنده آخر بحق فی مجلس القضاء واگر اقرار کرد نزد او خصمے مرد دیگرے را بحقی در مجلس قضا
فانه لا یقضی علیه فی قول بعضهم پس بتحقیق حاکم حکم نمیکند بروے یعنے بران دیگر در قول بعضے از
ایشان حتی یدعو بشاهدین فیحضرهما اقراره تا آنکہ بخواند دو گواہ پس احضار میکند مردو شاہد را اقرار
اورا وقال بعض اهل العراق ما سمع اورآه فی مجلس القضاء قضی به وگفته اند بعضے از اہل عراق چیزیکہ
شنیدہ یا دیدہ در مجلس قضا قاضی حکم کند بآن مسموع وبآن مرئے یعنے رواست کہ بنا بر آن علم کہ بدو
گواہ ثابت شدہ در مجلس قاضی حکم کند وما کان فی غیره لم یقض الا بشاهدین وآنچہ دیدہ وشنیدہ
در غیر مجلس قضا حکم نکند مگر بدو شاہد وقال آخرون منهم بل یقضی به لانه مؤتمن وگفته اند دیگران بلکہ
حکم کند بآنچہ دانستہ زیرا کہ وے امین ہست از پیش خود نمی گوید وانما یراد من الشهادة معرفة الحق
فعلمه اکثر من الشهادة وخواستہ نمی شود از شہادت مگر معرفت حق پس علم او در نصورت کہ اینچنین
گذشتہ ہست در مجلس قضا بیشتر ہست از علمی کہ بشہادت بداند وقال بعضهم یقضی بعلمه فی الاموال
ولا یقضی فی غیرها وبعضے از ایشان گفتہ کہ حکم کند بعلم خود در معاملہ مالے وحکم نکند در غیر معاملہ
مالے وقال القاسم لا ینبغی للحاکم ان یمضی قضاء بعلمه دون علم غیره وگفتہ ہست قاسم سزاوار نیست
مر حاکم را کہ حکم کند بعلم خود نہ علم غیر خود مع ان علمه اکثر من شهادة غیره ولکن فیه تعرضا لتهمة نفسه
عند المسلمین یعنے اگرچہ علم او بیشتر ہست از گواہے غیر او ولیکن در نصورت پیش آمد نسبت تہمت
نفس خود را نزد مسلمانان وایقاعا لهم فی الظنون وانداختن ہست مسلمانان را در ظنون ودر واقع
شدہ ہست ان بعض الظن اثم وقد کره النبی صلی الله علیه وسلم الظن بتحقیق ناخوش داشتہ ہست
پیغمبر خدا ظن را فقال انما هذه صفیة پس فرمود نیست این مگر صفیہ زوجہ مطہرہ این جزء حدیث

بآنحضرت ... پس فتح کردہ میشود
برائے اصحاب آنحضرت وبرکت وجود ایشان
حصنی وبلدے ولشکرے راکہ غزا میکردند
آنرا ثم یاتی علی الناس زمان فیغزو فئام
من الناس فیقال هل فیکم من صاحب
اصحاب رسول الله یعنے می آید بر مردم زمانے
دیگر پس غزا میکنند جمعی از مردم پس گفتہ میشود
آیا ہست در میان شما کسے کہ صحبت داشتہ
یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
کہ تابعین باشند فیقولون نعم پس میگویند
آرے ہست میان ما چنین کس فیفتح لهم
پس فتح کردہ می شود برائے تابعین ثم
یاتی علی الناس زمان فیغزو فئام من
الناس فیقال هل فیکم من صاحب من
صاحب اصحاب رسول الله صلی الله
علیه وسلم یعنے پس می آید بر مردم زمانے دیگر
پس غزا میکنند جماعہ از مردم پس گفتہ میشود
ایشان را آیا ہست میان شما کسے کہ صحبت
داشتہ باشد بکسے کہ صحبت داشتہ اصحاب پیغمبر خدا
را صلی الله علیه وسلم والکسان تبع تابعین
باشند فیقولون نعم پس میگویند آرے ہست
فیفتح لهم پس فتح کردہ میشود برائے تبع
تابعین ودر نیحدیث بیان فضل وشرف
قرون ثلثہ ہست حدثنا اسحق بن
راهویه قال حدثنا النضر بن شمیل قال
اخبرنا شعبة عن ابی جمرة بجیم وراء نصر
بن عمران ضبعی یعنے قال سمعت زهدم
بفتح زائے معجمہ ودال مہملہ وساکن ہا
در میان ابن مضرب بضم میم وفتح ضاد
معجمہ وکسر رائے مشددہ قال سمعت عمران
ابن حصین یقول قال رسول الله فرمود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خیر امتی
قرنی بہترین امت من اہل روزگار منند
یعنے اصحاب من ثم الذین یلونهم پس
از این بہترین امت کسانیکہ متصل اند بہ
ایشان یعنے آن تابعین باشند ثم الذین
یلونهم پس آنکسانیکہ متصل باشند بایشان
وآن تبع تابعین باشند وانما الفضیلت
مرتبہ نسبت بمجموع ہست باعتبار افراد علی
الاطلاق محل تردد ہست مذہب جمہور
ثانی ہست وابن عبد البر کہ از شارحان
حدیث است باول رفتہ وگفتہ تواند کہ

نسا بو عبد الرحمن الخ بن ابراهیم بن سعد بن عبد الرحمن بن عوف — علی بن حسین — الملقب بزین العابدین — محمد بن عبد الله بن ابی عتیق — اللیث بن سعد

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

حق است حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب عن علی بن حسین ان النبی صلی الله علیه وسلم اتته صفیة بنت حیی مرویست از علی بن حسین زین العابدین رضی الله عنهما که آمد نزد پیغمبر خدا صفیه در وقتیکه در مسجد تشریف داشت فلما رجعت انطلق معها پس هرگاه مراجعت کرد که بحجرهٔ خود رود در رفت آنحضرت باوی فمر به رجلان من الانصار فدعاهما پس گذشتند آن حضرت دو مرد از قوم انصار پس طلبید انهارا فقال انما هی صفیة پس فرمود نیست این مگر صفیه برای دفع مظنهٔ انها که مبادا زن اجنبیه گمان کنند فقالا سبحان الله پس گفتند آنها این کلمه که در وقت تعجب از امری میگویند قال ان الشیطان یجری من ابن ادم مجری الدم فرمود چه جای تعجب است تحقیق شیطان میرود از ابن آدم جای رفتن خون در بدن او یعنی کمال تصرف دارد در آدمی این حدیث مرسل است از آنکه امام زین العابدین تابعی است آنحضرت را ندیده است

رواه شعیب وابن مسافر وابن ابی عتیق واسحق بن یحیی عن الزهری عن علی عن صفیة عن النبی صلی الله علیه وسلم مقصود مؤلف آنست که این حدیث این اسناد مرفوع است

باب امر الوالی اذا وجه امیرین الی موضع ان یتطاوعا ولا یتعاصیا این باب در فرمودن والی است وقتیکه متوجه گرداند دو امیر را بیک موضعی اینکه اطاعت کنند یکدیگر را و نافرمانی نکنند یکدیگر را

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا ابو عامر العقدی قال حدثنا شعبة عن سعید بن ابی بردة قال سمعت ابی قال بعث النبی صلی الله علیه وسلم ابی سعید بن ابی برده شنیدم پدر خود را که گفت فرستاد پیغمبر خدا پدر مرا که ابو موسی اشعری است ومعاذ بن جبل الی الیمن فقال یسرا ولا تعسرا و فرستاد معاذ بن جبل را بسوی یمن پس فرمود در نصیحت انها آسان کنید بر مردم و دشوار نگیرید وبشرا ولا تنفرا وتطاوعا وبشارت دهید در اعمال دینی و متنفر نسازید که بینجامد الی الایتلاق و اطاعت یکدیگر کنید فقال له ابو موسی انه یصنع بارضنا البتع پس گفت مر پیغمبر خدا را ابو موسی بتحقیق ساخته میشود در زمین ما البتع در یمن نبیذ عسل و میباشد مسکر حکم آن چیست بتع بکسر با موحده است و سکون تا مثناة فوقانیه فقال کل مسکر حرام پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هر چه مسکر است حرام است ظاهر کلام آنست که حرام نزد اسکار است بتفصیلی که حکم شراب غیر انگور است

وقال النضر وابو داؤد ویزید بن هارون ووکیع عن شعبة عن سعید عن ابیه عن جده عن النبی صلی الله علیه وسلم ضمیر عن جده راجع بسوی سعید است واین حدیث هم بطریق اول مرسل است واین طریق ثانی مسند است

باب اجابة الحاکم الدعوة در جواز اجابت کردن حاکم دعوت کسی را برای طعام وقد اجاب عثمان عبد المغیرة بن شعبة و بتحقیق اجابت کرده است عثمان بن عفان بنده مغیرة بن شعبه را اجابت عثمان اگر در ایام خلافت است چنانکه ظاهر است مطابق ترجمه خواهد بود

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن سفیان قال حدثنی منصور عن ابی وائل عن ابی موسی رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فکوا العانی فرمود رها کنید اسیر را که در دست کافران اسیر باشد واجیبوا الداعی و اجابت کنید دعوت طعام را اجیبوا امر مطلق است

در قاموس گفته چهل سال یا ده سال یا بیست یا سی یا پنجاه یا شصت یا هفتاد یا هشتاد یا صد و بیست و صد اصح است برای قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم مر کودکی را زنده باشی قرنی پس زیست صد سال و هر امتی که هلاک شود پس باقی نماند از ان هیچکی و قرن آنحضرت کسی زیر تا صد سال باقی بود یا صد ودو زیرا چه آخر کسی که مرد از صحابی علی الاطلاق یعنی ابو الطفیل عامر بن واثله است و وفات او سال صدم یا صد و هفت یا صد و ده بود از هجرت و همین را تصحیح کرده و بیهی و مطابق است مر قول آنحضرت را پیش از وفات خود بیکماه که باقی نماند بر راس صد سال بر روی زمین از انکسانیکه بر زمین اند امروز هیچکی و بعضی گفته اند که قرن آنحضرت تا صد و بیست سال باقی بود بر قول اصح و شاید که اینمعنی بر حساب از ابتدای بعثت باشد و قرن تابعین از آخر زمان صحابه هفتاد سال یا الا بوده و قرن تبع تابعین پنجاه سال و آخر کسی که مرد از ایشان از ان کسانیکه قبول کرده شود قول وی کسی است که زنده ماند تا دو صد و بیست سال و در ینوقت ظاهر شد بدعتها بحد فاحش و بکشادند معتزله زبانهای خود را و بر داشتند فلاسفه سرهای خود را و مبتلا و ممتحن گشتند علما بقول بخلق قرآن و متغیر شد احوال تغیر بسیار و همیشه بود امر شریعت و احکام سنت در نقصان تا حال و ظاهر شد مصداق قول شریف

شامل حاکم وغیر حاکم خواهد بود در اجابت داعی شرطهاست که در کتب فقهیه ذکر کرده اند **باب** هدایا العمال در حکم گرفتن هدایاء عمال را **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن الزهری انه سمع عروة قال اخبرنا ابو حمید الساعدی رضی الله عنه قال استعمل النبی صلی الله علیه وسلم رجلا من بنی اسد گفت ابو حمید عامل گردانیده است پیغمبر خدا مردی را از بنی اسد بفتح همزه و سکون سین مهمله و دال است در اصل ازد است قلب کرده اند زا را بسین یقال له ابن اللتبیة علی صدقة گفته میشود او را ابن لتبیه بضم لام و سکون تاء فوقانیه و بفتح آن و کسر موحده و یاء النسبة و نیز او را ابن اتبیه میگویند بتبدیل لام بهمزه کلمه صدقة متعلق است به استعمل یعنی عامل گردانیده پیغمبر خدا او را بر گرفتن صدقه زکوة و جز آن فلما قدم قال هذا لکم وهذا اهدی الی پس هرگاه آمد آن مرد آورد مال زکوة گفت این قسم برای شماست و این قسم دیگر برای من است که مرا داده اند فقام النبی صلی الله علیه وسلم علی المنبر پس ایستاد پیغمبر خدا بر منبر برای خطبه قال سفیان ایضا فصعد المنبر گفت سفیان نیز که روایت کرده از زهری باین عبارت فصعد علی المنبر فحمد الله واثنی علیه پس ستود خدا را و ستایش کرد بر خدا ثم قال ما بال العامل نبعثه پستر فرمود چه حال است عامل را که میفرستیم او را بر اخذ صدقات فیاتی فیقول هذا لک وهذا لی پس می آید و میگوید این مال برای تست و این برای منست فهلا جلس فی بیت ابیه او امه فینظر ایهدی له ام لا پس چرا نه نشست در خانه پدر خود یا در خانه مادر خود ظاهر آنست که هر دو قول آنحضرت است شک راوی نیست پس می بیند آیا هدیه کرده میشود مر او را یا نه والذی نفسی بیده لا یاتی بشیء الا جاء به یوم القیمة یحمله علی رقبته و سوگند کسیکه ذات من بدست قدرت اوست نمی آرد چیزی را مگر آنکه آید با آن چیز روز قیامت در حالیکه برمیدارد بر گردن خود ان کان بعیرا له رغاء او بقرة لها خوار او شاة تیعر اگر باشد آنچه او گرفته است از مال صدقه شتری مر وی را آواز است یا گاوی که مر او را آواز است یا بزی که آواز میکند آواز شتر را رغا بضم و غین معجمه آواز گاو و خوار بضم خاء معجمه و آواز بز را تعار میگویند تیعر مشتق از اليعار است بر وزن تضرب ثم رفع یدیه حتی راینا عفرتی ابطیه پستر برداشت دو دست تا آنکه دیدیم ما سفیدی بغلهای آنحضرت عفره بضم عین مهمله و سکون فاء و در اصل بیاضی که بسرخی آمیخته باشد الا هل بلغت ثلاثا آگاه باشید آیا رسانیدم حکم الهی را سه بار این کلمات فرمود قال سفیان قصه علینا الزهری گفت سفیان خوانده است آنرا بر ما زهری یعنی زهری همین قدر روایت کرده است وزاد هشام عن ابیه عن ابی حمید و زیاده کرده هشام بن عروه از پدر خود و او از ابی حمید ساعدی قال سمع اذنای وابصرته عینی گفت شنیده دو گوش من و دیده او را دو چشم من وسلوا زید بن ثابت فانه سمعه معی و بپرسید زید بن ثابت را پس بتحقیق وی شنیده آنرا با من از آنحضرت ولم یقل الزهری سمع اذنی و نگفته است زهری که شنیده گوش من اذنی در این قول بلفظ مفرد است و در بعضی نسخ بلفظ تثنیه هم آمده خوار بضم معجمه بمعنی صوت آواز گاو است و الجواز بجیم مضموم من یجارون کسانیکه آواز میکنند کصوت البقرة جوار آرا

الجزء الرابع عشر تشنیح الاسلام

کتاب الانبیاء

موسی بن مجاهد صوفی که از انبیا رضا نقد جمع کرده بر ده باب ترتیب داده قال عمران علا ادری اذکر بعد قرنه مرتین او ثلاثا گفت عمران راوی حدیث پس در نمی یابم وجوب یاد ندارم که آیا ذکر فرمود آنحضرت پس از قرن شریف خود دو کلمه ثم الذین یلونهم را دو بار یا سه بار بر تقدیر اول بیان فضیلت قرون ثلثه باشد صحابه و تابعین و تبع تابعین و بر تقدیر ثانی اتباع تبع تابعین نیز مشمول ذکر فضیلت باشند و مشهور در روایات اول است و ثابت بتعدد طرق روات نزد مسلم وغیره ثم ان بعدکم قوما یشهدون ولا یستشهدون پستر بعد از این قرنهای مذکوره فاضله قومی باشند که گواهی دهند و طلب گواهی کرده نشوند بسبب دنائت و ظهور کذب و عدم عدالت ایشان پس حریص و مبالغ و متکلف باشند در گواهی دادن بی تمیز حق از باطل و بی ثبات و استقامت در آن پس منافی نباشد حدیث فضل دادن شهادت را پیش از طلب آن و در شهادات گذشت و یخونون ولا یؤتمنون و خیانت میکنند و امین گرفته نمی شوند بسبب عدم اعتماد ایشان بظهور علامات آن و ینذرون بکسر ذال معجمه و ضم آن ولا یفون بضم فاء و فا و در بعضی نسخ ولا یوفون از الوفا و پیمان میکنند با خدا و بسر نمی برند و نمیگذارند آنرا و یظهر فیهم السمن بکسر سین و فتح میم و پیدا شود در ایشان فربهی از توسع در ماکل و مشارب و صرف همت در آن بی اندیشه عاقبت و عدم ریاضت **حدثنا** محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن منصور عن ابراهیم النخعی عن عبیدة بتصغیر لوزن

بمناسبت خوارج ذکر کردہ نہ آنکہ روایت باشد و این چنین ذکر بسیار است درین کتاب لمناسبت
یعنی کہ در بابی واقع شدہ لفتہا را کہ در آنجا نیست بیان میکند باب استقضاء الموالی
در طلب قضا از موالی یقال استقضی فلان ای طلب ان یقضی و مایل گردانیدن آنہا موالی یعنی
یعنی آزاد کردہا حدثنا عثمان بن صالح قال اخبرنا عبد الله بن وهب قال اخبرنی ابن جریج
ان نافعا اخبرہ ان ابن عمر رضی الله عنہما اخبرہ قال کان سالم مولی ابی حذیفة یؤم المهاجرین الاولین
ابن عمر خبر دادہ است نافع را کہ بود سالم مولای ابن حذیفہ امامت میکرد مہاجران اول
اول کسے را گویند کہ نماز کردہ بہر دو قبلہ کعبہ و بیت المقدس واصحاب النبی صلی الله علیہ وسلم
فی مسجد قباء و دیگر اصحاب پیغمبر خدا را در مسجد قبا قبا ممدود و مقصور و منصرف و غیر منصرف
فیہم ابو بکر و عمر رضی الله عنہما و این امامت او در لیعنی اوقات خواہد بود کہ ابو بکر و عمر آنجا حاضر
وابو سلمة و زید و عامر بن ربیعة رضی الله عنہم و دران کہ امامت میکرد این سہ صحابی
کرمانی گفتہ ظاہر آنست کہ ابو سلمہ ابن اسد مخزومی است و زید ابن خطاب برادر عمر
اولین است حاضر شدہ است ہمہ مشاہد غزوات را باب العرفاء للناس در ذکر عرفاء کہ مردم
عرفا جمع عریف است بمعنی شناسای قوم چنانکہ نقیب جمع آن نقبا است حدثنا اسمعیل بن ابی
قال حدثنی اسمعیل بن ابراہیم عن عمہ موسی بن عقبة قال ابن شہاب حدثنی عروة بن الزبیر ان مروان
ابن الحکم والمسور بن مخرمة اخبراہ مروان بن حکم و مسور بن مخرمہ ہر دو خبر دادند عروہ را ان رسول
صلی الله علیہ وسلم قال حین اذن لہ فرمود ہنگامے کہ اذن دادند رسول خدا المسلمون فی عتق
سبی ہوازن مسلمانان کہ فتح کردہ بودند قبیلہ ہوازن را در آزاد کردن سبی ہوازن اذن دادند
خود در گذشتند حاصل این قصہ آنست کہ چون اینقوم آمدہ بشرف اسلام مشرف شدند آخر
کہ آنچہ بدست غازیان از اموال و سبایا افتادہ استرداد نمایند آنہا گفتند یا اموال یا سبایا
بگذارید مسلمانان راضی شدند انی لا ادری من اذن منکم ممن لم یاذن فرمود کہ من نمیدانم کسے را
کردہ از شما از انجماعہ کہ اذن نکردہ ارجعوا حتی یرفع الینا عرفاؤکم امرکم پس باز گردید تا
کنند بسوی ما کلانان شما امر شما را فرجع الناس فکلمہم عرفاؤہم پس رجوع کردند مردم بسوی
قوم خود پس سخن کردند ایشانرا عرفای ایشان یعنی باتفاق رضا دادند کہ بگذارند بندیان
فرجعوا الی رسول الله صلی الله علیہ وسلم فاخبروہ ان الناس قد طیبوا واذنوا پس باز گشتند
نزد رسول خدا پس خبر دادند کہ بتحقیق ہمہ مردم گذاشتند سبایای ایشان بطیب قلوب و اذن
دادند باب ما یکرہ من ثناء السلطان واذا خرج قال غیر ذلک در بیان چیزے
مکروہ است از ستودن سلطان و حاکم وقتے کہ بیرون آید گوید جز آنچہ گفتہ بود در حضور حاکم
ابو نعیم قال حدثنا عاصم بن محمد بن زید بن عبد الله بن عمر عن ابیہ قال اناس لابن عمر رضی الله
عنہما گفتند مردمان مر ابن عمر را انا ندخل علی سلطاننا فنقول لہم بخلاف ما نتکلم اذا خرجنا

قلت سالت دردین تا آنکہ در نمی یابد
کہ کدام یکے ازان دو امر شروع کند
پس گویا پیشی مے جوید یکے ازین دو امر
بر دیگر تا آنکہ سوگند میخورد گاہے پیش
از شہادت و گاہے بعکس آن قال
ابراہیم کانوا یضربوننا علی الشہادة والعہد
ونحن صغار گفت منصور گفت ابراہیم نخعی
بودند صحابہ کہ میزدند ما را بر گواہی دادن
و بیمان بستن و حال آنکہ ما خورد سال بودیم
غیر بالغ پس تکلیف تا خو نکنیم بدان یعنی
بر گفتن اشہد بالله و علی عہد الله یا از
جمع میان شہادت و یمین یا از مبادرت
و استعمال بدان وامر مے کردند
باحتیاط در ہر دو کار بدانکہ ابو عمرو ابن عبد البر
تمسک نمودہ باین رفتہ است بآنکہ جائز است
کہ یافتہ نمی شود در جماعہ کہ آمدہ آند بعد از
صحابہ کسے کہ افضل باشد از بعض صحابہ
احتجاج کردہ بحدیث مثل امتی مثل المطر لا یدری
اولہ خیر ام آخرہ قصہ و حال امت من مشابہ
قصہ و حال باران است در یافتہ نمی شود
کہ اول بہتر است یا آخر او و آن حدیث
حسن است مرور الطرق است کہ میرسد بدان
بدرجہ صحت ثابت است نزد ترمذی
باسناد قوی از انس و نزد احمد از عمار
بن یاسر و تصحیح کردہ آنرا ابن حبان و حدیث
ابی امامة طوبی لمن رآنی وطوبی سبع مرات
لمن لم یرنی وآمن بی خوشی باد مر کسے را کہ دید
مرا خوشی باد ہفت بار مر کسے را کہ ندید
مرا و ایمان آورد بمن روایت کرد آنرا احمد
و بحدیث ابی جمعة کہ گفت گفت ابو عبیدہ
بن الجراح یا رسول الله ہیچ یکے بہتر است
از ما صحابہ کہ اسلام آوردیم با تو و جہاد
کردیم ہمراہ تو فرمود بہتر از شما قومی باشند
پس از شما کہ ایمان آرند بمن و ندیدہ باشند
مرا و اسناد آن حسن است روایت کردہ
آنرا احمد و دارمی و طبرانی و تصحیح کردہ

من عند ہم تحقیق ما میدر آئیم بر سلاطین خود پس میگوئیم مر ایشانرا از ثنا و کلمات تعظیم بخلاف انچہ تکلم میکنیم وقتے کہ بیرون آمدیم از پیش ایشان قال کنا نعد ھذا النفاق گفت ابن عمر بودیم کہ میشمردیم این را نفاق یعنی در حکم نفاق میداشتیم کہ در باطن چیزی است و در ظاہر چیزے دیگر است و ظاہر است کہ این نفاق کفر نیست بلکہ مانند نفاق است و ناپسندیدہ در شیمہ مردم حدثنا قتیبۃ قال حدثنا اللیث عن یزید

ابن ابی حبیب عن عراک عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ انہ سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول مرویست از ابی ہریرہ کہ بتحقیق وے شنیدہ رسول خدا را کہ میفرمود ان شر الناس ذو الوجھین بتحقیق بدترین مردم دو روئے است کہ در حضور مدح کند و در غیبت مذمت میکند الذی یاتی ھؤلاء بوجہ وھؤلاء بوجہ یعنی آنکسے کہ مے آید جماعہ را بیک وجہ و جماعہ دیگر را بوجہی دیگر یعنے نزد بعضے مردم مدح میکند یکے را و نزد دیگر مردمان آن ممدوح را مذمت میکند و این معنی اوفق است باین کلام

باب القضاء علی الغائب در جواز حکم کردن بر کسے کہ غائب از مجلس حکم است بشرطے کہ موافق حق باشد حدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن ھشام بن عروۃ عن ابیہ عن عائشۃ رضی اللہ عنہا ان ھند قالت للنبی صلی اللہ علیہ وسلم مرویست از عائشہ کہ بتحقیق ہند زن ابو سفیان گفت مر پیغمبر خدا را ان ابا سفیان رجل شحیح بتحقیق ابو سفیان مردے است بسیار بخیل است فاحتاج ان اخذ من مالہ پس محتاج میشوم من این را کہ بگیرم از مال او چیزے بے اذن او یعنے روا است یا نہ فقال خذی ما یکفیک وولدک بالمعروف گیر از مال وے چیزے کہ کفایت کند ترا و فرزند ترا بقدری کہ معلوم است در شرع و لغت

باب من قضی لہ بحق اخیہ فلا یاخذہ کسے کہ قضا کردہ شد مر ورا بحق برادر او پس باید کہ نگیرد از انکہ قضاء الحاکم لا یحل حراما ولا یحرم حلالا پس بدرستے کہ حکم حاکم حلال نمیکند حرامے را و حرام نمیکند حلالے را حدثنا عبد العزیز بن عبد اللہ الاویسی قال حدثنا ابراہیم بن سعد عن صالح عن ابن شہاب قال اخبرنی عروۃ بن الزبیر ان زینب بنت ابی سلمۃ اخبرتہ ان ام سلمۃ زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم ورضی عنہا اخبرتہا عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ سمع خصومۃ بباب حجرتہ بتحقیق آنحضرت شنید خصومتے را بر در حجرہ خود فخرج الیہم فقال انما انا بشر پس بیرون آمد آنحضرت نزد کسانیکہ نزاع میکردند پس فرمود نیستم من مگر آدمی یعنی نمیدانم از پیش خود صدق را از کذب وانہ یاتینی الخصم فلعل بعضکم ان یکون ابلغ من بعض و بتحقیق می آید نزد من خصمی و شاید کہ بعضے از شما بلیغ تر و چرب تر از بعضے دیگر باشد دروغ را آراستہ تقریر کند فاحسب انہ صادق فاقضی لہ بذلک پس گمان میکنم کہ وے راست گو است پس حکم میکنم مر ورا بآن فمن قضیت لہ بحق مسلم فانما ھی قطعۃ من النار پس کسیکہ حکم میکنم مر ورا بحق مسلمانے بظاہر تقریر او پس نیست آن مگر پارہ از آتش دوزخ یعنی بآن مستحق آتش دوزخ میگردد فلیاخذھا او لیترکھا پس گو بگیرد آنرا یا ترک کند آنرا حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابن شہاب عن عروۃ بن الزبیر عن عائشۃ رضی اللہ عنہا زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہا قالت کان عتبۃ بن ابی وقاص عہد الی اخیہ سعد بن ابی وقاص بتحقیق گفت

الجزء الرابع عشر تیسیر الاسا...

کتاب الانبیا...

اول کرآن اگرچہ کنایت است از بودن ... است خیر و نیکو بودن نیکوکاران در ... کہ ظاہر و غالب باشند برحق و قائم با ... و شریعت و مبلغ باشند احکام ... مخالف و سبب فیض و حیات قلوب ... چنانکہ باران سبب حیات زمین ... آخر آن کہ در زمان عیسے باشند ... بسبب ظہور خیر و برکت و انتظام ... و انہدام اساس کفر دران مشابہ ... ولیکن این تسویہ درین صفات ... کہ صحبت و رویت کہ در ... علے باشند و مراد داشتہ اند افضل ... ثواب عنداللہ در حدیث صحیح آمدہ ... خرچ کند در راہ خدا مانند کوہ احد زر ... ثواب آن ثواب انفاق یک ... ثواب نیم مد ایشان را و ہمچنین حدیث ... باب ناظر در تفضیل حال اصحاب است ... حدیث رزین مرفوع عمر بن خطاب ... عنہ سالت ربی عن اصحابی من بعدی ... الی یا محمد ان اصحابک عندی بمنزلۃ ... فی السماء بعضہا اقوی من بعض ... فمن اخذ بشیء مما ہم علیہ من اختلافہم ... علی ہدی ... و اما انکہ در حدیث لا یدری ... خیر ام آخرہ حکایت اشتباہ حال ... شود در زمان عیسے علیہ السلام ... خیر و برکت آن زمان و این اشتباہ ... بصریح قول آنحضرت خیر القرون قرنی ... و گفتہ اند در جواب از سائر احادیث ... کہ بہ بیاشد در وے مرتبہ ... در فاضل و نیز مجرد زیادت اجر عمل ... است مستلزم نیست افضلیت مطلقہ ... حیثیت باعتبار کثیر نیست کہ ... خوند ہر دو طائفہ دران و آن ...

کتاب الانبیاء

عایشه بود عتبه بن ابی وقاص وصیت کرده وقت موت خود بسوی برادر خود که سعد بن ابی وقاص
است ان ابن ولیدة زمعة منی فاقبضه یعنی پسر داده زمعه از من است که زنا حاصل شده است فاقبضه
الیك پس قبض کن بسوی خود فلما کان عام الفتح اخذه سعد پس هرگاه بود سال فتح مکه گرفت
آنرا سعد فقال ابن اخی قد کان عهد الی فیه پس گفت سعد این برادرزاده من است تحقیق برادر
من وصیت کرده بود که آنرا بگیرم فقام الیه عبد بن زمعة پس استاد نزد آن پسر عبد بن زمعه
فقال اخی وابن ولیدة ابی ولد علی فراشه پس گفت این برادر من است و پسر داه پدر من که زاده شده
است بر فراش او فتساوقا الی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس هر دو رفتند نزد رسول خدا فقال
سعد یا رسول الله ابن اخی کان عهد الی فیه پس گفت سعد ای رسول خدا این برادرزاده من
است که وصیت کرده برادر من بسوی من در گرفتن این پسر وقال عبد بن زمعة اخی وابن ولیدة
ابی ولد علی فراشه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم هو لك یا عبد بن زمعة پس فرمود
رسول خدا این پسر تو میرسد ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الولد للفراش وللعاهر الحجر
پس فرمود ولد مر فراش راست و زانی را خیبت و خسران است و تواند که سنگسار کردن مراد باشد
ثم قال لسودة بنت زمعة احتجبی منه پس فرمود مر سوده را که از ازواج مطهره است پرده گیر از وی
لما رأی من شبهه بعتبة از جهت چیزی که دید آنحضرت درین پسر مشابهت او بعتبه برادر سعد و این
از باب تورع بود فما رآها حتی لقی الله تعالی پس ندید وی سوده را تا آنکه مرد **باب الحکم**
فی البئر ونحوها حکم کردن در چاه و مانند آن انچه در حدیث مذکور است همین حکم در چاه است و دعوی
این مکرر مذکور شده **حدثنا** اسحق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا سفیان عن منصور
والاعمش عن ابی وائل قال قال عبد الله قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یحلف احد علی یمین صبر
یقتطع مالا وهو فیها فاجر فرمود پیغمبر خدا سوگند نخورد کسی بر یمین صبر که کسب میکند بار و از مال برای
خود و حال آنکه او درین یمین کاذب است یمین صبر آنست که حبس کند شخصی را تا در آن تا سوگند خورد
بران یعنی با شد از روی سهو الا لقی الله وهو علیه غضبان مگر آنکه میرد بحالی که خدا بر وی خشمناک
است فانزل الله ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا اولئك لا خلاق لهم الایة
پس فرستاد خدا این آیه را بدرستی آنانکه میخرند بسوگند خدا مالی اندک آنجماعه را نیست نصیبی از نیکی
در آخرت فجاء الاشعث پس آمد اشعث بن قیس کندی وعبد الله یحدثهم و حال آنکه عبد الله حکایت
یاران خود را فقال فی نزلت وفی رجل خاصمته فی بئر پس گفت در حق من نازل شده و در حق مرد دیگر
نزاع کرده بودم او را در چاهی نام اشمر که نزاع کرده او را جحشیش بجیم مهمله مفتوحه و سکون حاء و نون
منقوطه مفتوح و شین معجمه مکسوره و سکون فا و شین معجمه فقال النبی صلی الله علیه وسلم الك بینة
قلت لا پس فرمود پیغمبر خدا آیا مر ترا گواه است گفتم نه قال فلیحلف فرمود پس گو سوگند خورد آن مرد
اذن یحلف گفتم درین وقت سوگند بخورد فنزلت ان الذین یشترون بعهد الله الایة **باب**

انان کسانیکه فائز شده اند بهجرت در روبت آنحضرت واسلام **باب** المهاجرین وفضلهم و ساقط شده لفظ باب از روایت ابی ذر و در بعضی نسخ باب مناقب المهاجرین وفضلهم بدانکه صحابه بر سه صنف اند اول مهاجرین که گذاشته اند اوطان خود را و آمدند بسوی آنحضرت با آنکه بسا متاخر در اسلام افضل است از متقدم آنکه مثل عمر بن خطاب از بلال بن ابی رباح تا که انصار و ایشان اوس و خزرج و حلفا و موالی ایشان اند ثالث مسلم فتح که در فتح مکه اسلام آوردند و ابن الاثیر در جامع الاصول گفته که مهاجرین افضل اند از انصار و این بر سبیل اجمال است واما بر سبیل تفصیل پس جماعه از سابق انصار افضل اند از جماعه از متاخرین مهاجرین وسابق مهاجرین افضل اند از سابق انصار پس مهاجران بهم دیگر نیز متفاوت اند و ذکر کرده اند علما مر صحابه را ترتیب بر طبقات و از آن کسانیکه قسمت کرده است ایشان را ابو عبد الله حاکم اصفهانی است در اول علوم حدیث طبقه اولی قومی که اسلام آوردند بمکه در اول بعثت و ایشان سابق مسلمین اند مثل خدیجه و ابو بکر صدیق و علی ابن ابیطالب و زید بن حارثه و بقیه عشره طبقه ثانیه اصحاب دار الندوه بعد از اسلام عمر بن خطاب برداشته شد آنحضرت و کسانیکه با وی بودند بدار الندوه پس اسلام آوردند جماعه از اهل مکه طبقه ثالثه آنانکه هجرت کردند بحبشه و فرار کردند بدین خود از اندارشرکه از مکه و از ایشانند جعفر بن ابی طالب و ابو سلمه بن عبد الاسد طبقه رابعه اصحاب العقبة الاولی و ایشان از سابقان انصار اند در اسلام و آن شش نفر بودند و صحابه عقبه ثانیه در سال آینده دوازده نفر طبقه خامسه اصحاب عقبه ثانیه هفتاد نفر از انصار طبقه سادسه مهاجرانی که رسیدند

القضاء فی قلیل المال وکثیرہ سواء حکم کردن در اندک مال و بسیار آن برابر ست وقال ابن عیینۃ عن ابن شبرمۃ القضاء فی قلیل المال وکثیرہ سواء ظاہر انست کہ خبر ہمان ست کہ در ترجمہ گفت حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزہری قال اخبرنی عروۃ بن الزبیر ان زینب ابی سلمۃ اخبرتہ عن امہا ام سلمۃ رضی اللہ عنہا قالت سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت ام سلمہ شنید پیغمبر خدا جلبۃ خصام عند بابہ آواز منازعہ را نزد در خود جلبہ بفتح جیم ولام بمعنی اختلاط آواز ست خصام جمع خصم ست ویحتمل کہ مصدر باشد ومقتضای سیاق آنست کہ جمع باشد فخرج علیہم پس بیرون آمد بران جماعہ فقال انما انا بشر پس فرمود نیستم من مگر بشر کہ بر بواطن مطلع نمی شوم الا بتعلیم الٰہی وانہ یاتینی الخصم فلعل بعضا ان یکون ابلغ من بعض و بتحقیق شان اینست کہ می آید نزد من خصمی پس شاید کہ بعضے بلیغ تر باشد از بعضے یعنے زبان آور وچرب فاقضی لہ بذلک واحسب انہ صادق حکم میکنم مر ورا بانچہ میگوید و بیان میکند و گمان میکنم کہ بتحقیق او راست گوست فمن قضیت لہ بحق مسلم فانما ہی قطعۃ من نار پس کسے کہ حکم کردم مر او را بحق مسلمانے دیگر نیست آن مگر پارہ از آتش فلیاخذہا او لیدعہا پس گو بگیرد آن قطعۂ آتش یا بگذارد آنرا یعنے وے بحقیقت حال آگاہ ست اگر حق او نیست اختیار دارد کہ بگیرد آتش دوزخ یا بگذارد تا بدوزخ در نرود

باب بیع الامام علی الناس اموالہم وضیاعہم در بیان روا بودن فروختن امام بر مردم مالہاے مردم را و زمینہاے ایشان را یعنے میرسد امام را کہ اموال بعضے بر بعضے دیگر بفروشد وقد باع النبی صلی اللہ علیہ وسلم مدبرا من نعیم بن النحام نعیم مصغر ست ونحام ہمین نحام ست ولفظ ابن زائد ست در حدیثے دیگر آمدہ کہ فرمود آنحضرت شنیدم نحمۃ النعیم یعنے سرفۂ او را در بہشت حدثنا ابن نمیر قال حدثنا محمد بن بشر قال حدثنا اسمعیل قال حدثنا سلمۃ بن کہیل عن عطاء عن جابر رضی اللہ عنہ قال بلغ النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان رجلا من اصحابہ اعتق غلاما عن دبر لم یکن لہ مال غیرہ گفت جابر بن عبد اللہ انصاری رسید پیغمبر خدا را کہ بتحقیق مردی از اصحاب آنحضرت آزاد کردہ غلام خود را از پس مرگ خود یعنے تعلیق کردہ بود عتق او را بمرگ خود نبود او را مالے غیر این غلام فباعہ بثمانمائۃ درہم ثم ارسل بثمنہ الیہ پس فروخت آنحضرت آن غلام او را بہشت صد درہم پس فرستاد ثمن آن غلام بسوے آنمرد و درینجا بیان جواز بیع مدبر ست

باب من لم یکترث بطعن من لا یعلم فی الامراء در بیان حال کسے کہ باک ندارد مر طعنۂ کسے را کہ نمیداند در امرا یعنے باک ندارد طعنہ نادان امرا را ازانکہ شرط نیست علم مرحکام را حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد العزیز بن مسلم قال حدثنا عبد اللہ بن دینار قال سمعت ابن عمر رضی اللہ عنہما قال بعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعثا گفت ابن عمر فرستاد رسول خدا لشکری را وامر علیہم اسامۃ بن زید وامیر کرد بر ینجماعہ اسامہ بن زید را واکثرے از کبار صحابہ با وے ہمراہ کردہ فطعن فی امارتہ پس طعنہ کردہ شد در امیر بودن اسامہ و در بعضے روایات آمدہ کہ سبب طعنۂ مردم آن بود کہ در عمر خورد سال را بر کلانان روم فرستادہ

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یدخل النار احد شہد الحدیبیۃ طبقہ عاشرہ کسانیکہ ہجرت کردند بعد از حدیبیہ وپیش از فتح مکہ چون خالد بن الولید وعمرو بن العاص وابو ہریرہ ونحو ایشان انست کہ اسلام آوردہ درینسال ع در خیبر طبقہ حادی عشر کسانیکہ اسلام آوردند یوم الفتح والیشان خلق کثیر اند اسلام آوردند بعضے بطوع ورغبت وبعضے باکراہ لیکن ایمان نیکو شد اسلام بعضے از ایشان واللہ اعلم طبقہ ثانیہ عشر صبیان کہ در یافتند آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم و دیدند او را در فتح و بعد ازان در حجۃ الوداع چنانکہ صاحب بن یزید وغیر وے بعد ازان منقطع شد ہجرت بعد از فتح مکہ علی الصحیح من الاقوال کذلک فی جامع البرکات منہم از مہاجرین ذوی المناقب والفضائل واز قدماے ایشان ہست

ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ عبد اللہ بن ابی قحافۃ التیمی نسبت بہ تیم بن مرہ ست جد وے عبد اللہ بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرہ بن کعب بن لوی بن غالب بن فہر بن مالک بن النضر بن کنانہ قرشی ست مے پیوندد در نسب با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در مرہ بن کعب وعدد پدران ہر دو ایشان تا مرہ برابر عدد مشہور

کتاب الانبیاء

واده بود او را آنحضرت کرد و آزاد کرد و خدائے از دوزخ و تو را روشند درین اخیر حدیثے از عائشه نزد ترمذی و تصحیح کرده آنرا حاکم و حدیثے دیگر از عبد الله بن زبیر نزد بزاره طرانی با زیادت آنکه بود نام وے عبد الله و تصحیح کرده آنرا ابن حبان و لقب کرده شد بصدیق بجهت سبق وے به تصدیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجهت سبق تصدیق امر آورده است آنرا حاکم بسند جید از عائشه و ابن عساکر از انس و ابی هریره و طرانی از ام هانی و ذکر کرده سعید بن منصور در سنن خود از ابی وهب مولی ابی هریره موصول کرده آنرا طبرانی از ابی وهب در اوسط از ابی هریره و قتیکه برگشت آنحضرت شب معراج و رسید بذی طوی فرمود اے جبرئیل قوم من تصدیق نمی کنند مرا جبرئیل گفت تصدیق میکند ترا ابوبکر و وے صدیق است و روایت کرده طبرانی از حدیث علی رضی الله عنه که بود وے کرم الله وجهه که سوگند میخورد که نازل کرد خدا نام ابی بکر را از آسمان صدیق و ازینجا مستفاد شود که صدیق مبالغه است از التصدیق و در قاموس اقتصار کرده بر معنی کثیر الصدق و تواند که مبالغه صدیق از صداقت باشد و عثمان نام ابی قحافه است بضم قاف و تخفیف حا رحمها و فا اسلام آورد روز فتح و تا زمان خلافت ابی بکر بوده و بعد از آن وفات یافته و مادر ابوبکر سلمی است بنت صخر بن مالک بن عامر بن عمرو و مذکور کنیتش ام الخیر است اسلام آورد قدیما با پسر خود و وفات یافت بعد پسر و پیش از شوهر و وے اول کسے است که اسلام آورد از مردان و هجرت کرد با آنحضرت بخوبے خاص از سائر صحابه که مشهور و معروف است در مجالس و حاضر شد جمیع مشاهد را

که امیر باشد درین محل سبب تا روائے ناد انے اسامه بود و این حدیث بر غوغاست چنانکه قسطلانی از ان درباب غزوات آنحضرت بیان یافته است قال ان تطعنوا فی امارته فقد کنتم تطعنون فی امارة ابیه من قبل فرمود آنحضرت اگر طعنه میکنید در امارت اسامه پس بتحقیق بود ید شما که طعنه میکردید در امارت پدر او که زید است پیش از وے وایم الله ان کان لخلیقا للامارة و بخدا سوگند شان است که او سزاوار بود امیرے را یعنی زید و ان کان لمن احب الناس الی و بتحقیق بود وے از جمله محبوب ترین مردم نزد من وان هذا لمن احب الناس الی بعده و بدرستیکه این یعنی اسامه از جمله محبوب ترین است پس از وے

باب الالد الخصم ولینے الد بمعنی خصم است و هو الدائم فی الخصومة الالد کسیست که دایم در خصومت است هر گاه او را حق نمیکند الدا جمع الد است

حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی بن سعید عن ابن جریج قال سمعت ابن ابی ملیکة یحدث عن عائشة رضی الله عنها گفت ابن جریج شنیدم ابن ابی ملیکه را که حدیث میکرد از عائشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابغض الرجال الی الله الالد الخصم فرمود رسول خدا مبغوض ترین مردمان نزد خدا الخصومت است اگر گوئی که البغض نزد خدا کافر است گویم یعنے کلام جنس است یا البغض کفار که از معاندست والنفرا از اهل خصومت الالد الخصم است یعنے آنکه دایم از عناد باشد و هرگز قبول حق نکند

باب اذا قضی الحاکم بجور او خلاف اهل العلم فهو رد گفتے که حکم کند حاکم بستم یا خلاف اهل علم پس آن حکم او مردود است حدثنی محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهری عن سالم عن ابن عمر رضی الله عنهما حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی سالم عن ابیه رضی الله عنه قال بعث النبی صلی الله علیه وسلم خالد بن الولید الی بنی جذیمة گفت پدر سالم عبد الله ابن عمر فرستاد پیغمبر خدا خالد بن ولید را بسوے بنی جذیمه بفتح جیم و کسر ذال معجمه قبیله ایست فلم یحسنوا ان یقولوا اسلمنا پس نیکو نکردند اینکه گویند اسلمنا فقالوا صبانا صبانا و گفتند صبانا صبانا یعنی دیگر میدر آید آنرا ازینے میگویند فجعل خالد یقتل و یاسر پس گشت خالد که میکشد آنها را و اسیر میکند و دفع الی کل رجل من اصحابه اسیرة و سپرد بسوے هر مردے از اصحاب من اسیر خود را فامر کل رجل منا ان یقتل اسیره پس امر کرد هر مردے را که از ما بود اینکه بکشد اسیر خود را فقلت والله لا اقتل اسیری پس گفتم بخدا سوگند نمی کشم من اسیر خود را ولا یقتل رجل من اصحابی اسیره و نه کشد هیچ مردے از یاران من اسیر خود را فذکرنا ذلک للنبی صلی الله علیه وسلم پس ذکر کردیم آنرا فقال اللهم انی ابرأ الیک مما صنع خالد بن الولید مرتین پس فرمود آنحضرت بخدا وند تحقیق من بری ام از آنچه کرده است خالد دو بار این را فرمود یعنے بیزارم ازین شتابے کردن که خالد کرد در کشتن پیش کرد بر جا بودن در کار انجاه و خالد بر گاه دید که لفظ صبانا صریح در اسلام نیست زیرا که مراد ازان دار بدین است از خود یا آنکه گمان کرد که انجا عدول کرده اند از اسلمنا از روے کبر و تکبر از گردن نهادن و گفته اند صبانا و دفع الوقت کرده اند ولیکن شایسته بود شتابے کردن بهر حال نام رضے

کتاب الانبیاء

وظاہر نیست کہ نامرضی خدا ہم خواہد بود و ہیچ معلوم نشد کہ در خالد چیزے لازم آید کہ از روے خطا و نافہمیدگے جمعے مسلمانان کشتہ **باب** الامام یاتی قوما فیصلح بینہم باب در بیان آنکہ امام می آید قومی را کہ بیکدیگر نزاع دارند پس صلح میکند میان ایشان **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زید قال حدثنا ابو حازم المدنی عن سہل بن سعد الساعدی رضی اللہ عنہ قال کان قتال بین بنی عمرو گفت سہل بود کشا کشے میان بنی عمرو فبلغ ذلک النبی صلی اللہ علیہ وسلم فصلی الظہر ثم اتاہم یصلح بینہم پس رسید این خبر پیغمبر خدا را پس گزارد نماز ظہر پس تر آمد در جائے کہ صلح میکند میان آنہا فقال یا بلال ان حضرت الصلوۃ ولم آتک پس فرمود اے بلال اگر حاضر شد وقت نماز و نیامدم ترا فمر ابا بکر فلیصل بالناس پس بگو ابو بکر را رضی اللہ عنہ پس نماز بگزارد بمردم فلما حضرت صلوۃ العصر فاذن واقام وامر ابا بکر فتقدم پس ہرگاہ حاضر شد وقت نماز عصر پس اذان گفت و تکبیر اقامت گفت و امر کرد ابو بکر را پس پیش رفت وجاء النبی صلی اللہ علیہ وسلم وابو بکر فی الصلوۃ و آمد پیغمبر خدا و حال آنکہ ابو بکر در نماز بود فشق الناس پس دشوار آمد اینحال بمردم حتی قام خلف ابی بکر تا آنکہ استاد آنحضرت عقب ابی بکر فتقدم فی الصف الذی یلیہ پس پیش رفت در رسنے کہ متصل ابو بکر بود قال وصفح القوم گفت سہل و دستک زدند مردم تا خبردار کنند ابو بکر را از آمدن آنحضرت قال وکان ابو بکر رضی اللہ عنہ اذا دخل فی الصلوۃ لم یلتفت گفت سعد راوے این حدیث بود حال ابو بکر وقتے کہ در آمدے در نماز التفات نمیکرد در چپ و راست خود از حضوری کہ در نماز داشتی حتی یفرغ تا آنکہ فارغ شدے فلما رای التصفیح لا یمسک علیہ پس ہرگاہ دید کہ آواز دستک نگاہ داشتہ نمیشود در و التفت فرای النبی صلی اللہ علیہ وسلم خلفہ التفات کرد پس دید پیغمبر خدا را پس پشت خود فاوما الیہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم بیدہ ان امضہ پس اشارت کرد پیغمبر خدا بسوے ابی بکر بدست خود کہ تمام کن امضہ مشتق است از مضا بمعنی النفاذ و لو ماء بیدہ ہکذا و اشارت کرد آنحضرت بدست خود ہمچنین کہ بجا در مکان خود باش راوے نمودہ است اشارت را بدست خود و لبث ابو بکر ہنیہ و درنگ کرد ابو بکر زمانے اندک ہنیہ بضم ہا و فتح نون و تشدید یا تصغیر ہنۃ است یحمد اللہ علی قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم در حالے کہ شکر و سپاس میکند خدا را بر فرمودن پیغمبر خدا کہ مستفاد از اشارت باعضاد و مکث بر جاے خود بودن است ثم مشی القہقری پس بستر رفت بر پس اے فلما رای النبی صلی اللہ علیہ وسلم ذلک تقدم پس ہرگاہ دید پیغمبر خدا رفتن او را بر پس پاے پیش رفت فصلی النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالناس پس نماز گزارد آنحضرت بمردم فلما قضی صلوتہ قال یا ابا بکر ما منعک اذ اومات الیک پس ہرگاہ تمام کرد نماز را فرمود اے ابا بکر چہ چیز منع شد ترا وقتے کہ اشارت کردم بسوے تو کہ باش بر جاے خود ان لا تکون مضیت ایکہ نبودی کہ گذرانے در نماز قال لم یکن لابن ابی قحافۃ ان یؤم النبی صلی اللہ علیہ وسلم گفت نمی سزد مر پسر ابی قحافہ را کہ امامت کند پیغمبر خدا را وقال للقوم و فرمود مر قوم را اذا نابکم امر فلیسبح الرجال ولیصفح النساء وقتے کہ سانح شود بشما امرے کہ آگاہ باید کرد امام را پس تسبیح کنند مردان یعنی سبحان اللہ گویند و دستک زنند زنان

الجنۃ قبل شبابہ بکرو حدیث ان اللہ لما اختار الارواح اختار روح ابی بکر کذا ذکرہ صاحب القاموس فی سفر السعادۃ و حدیث تجلی للناس را بعضے حسن گفتہ اند و حاکم آنرا در مستدرک آوردہ و وے اول کسے ست کہ جمع کرد قرآن را و تنزہ کرد از شرب مسکر در جاہلیت و اسلام کذا ذکرہ ابن الجوزے فی التلقیح و از عبادت صنم و وفات یافت بیست و دویم جمادی الآخرۃ سنہ سیزدہ و عمر وے شصت و سہ سال بود موافق عمر شریف آنسرور فوت کرد بہ بیمارے سل چنانچہ زبیر بکار گفتہ و واقدے گفتہ غسل کرد در روز سرد پس تپ کرد پانزدہ روز و بقولی زہر دادہ بود او را یہود در حریرہ یا جز آن و بقولے مدت لفراق آنحضرت ہمیشہ نزار و لاغر شد جسم او تا آنکہ مرد و منطوق حدیث عمر رضی اللہ عنہ بروایت رزین سبب موت او اثر لدغ است در غار واقع شدہ و در آنوقت رفع شدہ باثر تفل آنحضرت بعد از ان عود کرد و مدت خلافت او دو سال و سہ ماہ و چند روز است و بقولے دو سال و ہفت ماہ و قول اللہ عز وجل و معنی فرمودہ خدا کہ توانا و بزرگ است للفقراء المہاجرین الذین الآیۃ تا آخر آیت یعنی حصہ فے مر فقراے مہاجرین راست کہ بیرون کردہ شدہ اند از شہرہاے خود و از مالہاے خود کہ در مکہ داشتند بجا لیکہ طلب میکردند ایشان باین ترک وطن و اموال فضل الہی و خوشنودے حق تعالے را و یاری میدہند آن خدا و رسول او را و ہمین ایشانند راستان در دین و درین آیت فضیلت تمام است مر جملہ مہاجرین را وقال اللہ تعالے فرمودہ است خدا تعالے قولہ ان لا تنصروہ فقد نصرہ اللہ الآیۃ تا آخر آیت یعنی اگر یاری ندہید پیغمبر خدا را از و دیا شدہ او را یاری داد خدا ہنگامیکہ بیرون کردند او را کافران

انا کہ آواز زنان ہم عورت است نباید کہ بشنوانند مرد ان را قال ابو عبد الله لو قیل حدثنا
و بلال مرا بیہ لغت مولف رح گفتہ است این حرف غیر حماد یا بلال مرا امر کرد یعنی مضمون
ظاہر شود نماز الخ **باب** ما یستحب للکاتب ان یکون امینا عاقلا و قیکہ بنویسد کتابت
است اینکہ امین باشد و خیانت نکند و دانا باشد تا خطا نکند **حدثنا** محمد بن عبید الله
قال حدثنا ابراہیم بن سعد عن ابن شہاب عن عبید بن السباق عن
عن زید بن ثابت رضی الله عنہ قال بعث الی ابوبکر رضی الله عنہ مقتل اہل الیمامۃ
ثابت فرستاد بسوے من ابوبکر از براے کشتن اہل یمامہ و عندہ عمر در نزد ابوبکر
ابوبکر ان عمر اتانی فقال ان القتل قد استحر یوم الیمامۃ بقراء القرآن پس گفت ابوبکر
پس گفت بدرستے کہ قتل سخت شد بر حافظان قرآن یعنی بسیارے بشہادت رسیدند
یستحر القتل بقراء القرآن فی المواطن کلہا و من میترسم این را کہ سخت شود قتل بقاریان قرآن
ہستند فیذہب قرآن کثیر پس میترسم کہ میرود قرآن بسیار از میان مردم وانی اری
من می بینم صلاح کار این را کہ جمع کنی قرآن در یک جا قلت کیف افعل شیئا لم یفعلہ رسول الله
علیہ وسلم گفتم من چگونہ کار کنم چیزی اگر نکردہ است رسول خدا قال عمر ہو والله خیر
بخدا سوگند نیکو است فلم یزل عمر یراجعنی فی ذلک پس دائم بود عمر کہ باز میگفت مرا درین
این گفت و شنود حتی شرح الله صدری للذی شرح لہ صدر عمر تا آنکہ کشاد خدا سینہ مرا
سینہ عمر را و رایت فی ذلک الذی رای عمر و دیدم درین امر چیزے را کہ دید عمر از صلاح
قال ابوبکر وانک رجل شاب عاقل لا نتہمک گفت زید گفت ابوبکر مرا و تو جوان مرد
عقل تہمت نمیکنم ترا بامرے ناسزا و قد کنت تکتب الوحی لرسول الله صلی الله علیہ وسلم
فاجمعہ بتحقیق بودے تو کہ مے نوشتی وحی را براے رسول خدا پس تتبع و تفحص نما قرآن را
یکجا قال زید فو الله لو کلفنی نقل جبل من الجبال گفت زید پس بخدا سوگند اگر تکلیف
کوہے از کوہہا ما کان باثقل علی مما کلفنی من جمع القرآن نبودے گران تر بر من از
مرا از جمع کردن قرآن قلت کیف تفعلان شیئا لم یفعلہ رسول الله صلی الله علیہ وسلم
و عمر را چگونہ مے کنید چیزے را کہ نکردہ است آن را رسول خدا قال ابوبکر ہو والله خیر گفت ابوبکر
بخدا سوگند نیکو است فلم یزل یحث مراجعتی پس ہموارہ دوست میداشت رد و بدل
صدری للذی شرح لہ صدر ابوبکر و عمر تا آنکہ کشاد خدا سینہ مرا و تنگ کردہ بودم در کار
شد مر چیزے را کہ کشادہ بود مر آن امر را سینہ ابی بکر و عمر و رایت فی ذلک الذی رایا و دیدم
آنچہ دیدہ بودند ابوبکر و عمر فتتبعت القرآن اجمعہ من العسب واللخاف والرقاع وصدور الرجال
تتبع کردم قرآن را از جریدہاے خرما و پارہاے جامہ و سنگہا و سینہاے مردم حتی وجدت
بعضے جریدہ نخل در قلع جمع رقعہ ہست فوجدت آخر سورۃ التوبۃ لقد جاءکم رسول من انفسکم

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

فیدرسے و ابن عباس دیبود ابوبکر صدیق
با آنحضرت در غار مراد از جبل ثور است
کہ آنحضرت از شہر مکہ از خانہ صدیق رضی الله
عنہ شبانہ برفاقت وے بیرون آمدہ بدان غار
رسیدہ در آمدند چنانچہ تمام قصہ آن در ہجرت
بیاید **حدثنا** عبد الله بن رجاء قال
حدثنا اسرائیل عن ابی اسحق عن البراء قال
اشتری ابوبکر من عازب رحلا بثلثۃ
عشر درہما گفت براء بن عازب خرید کرد
ابوبکر صدیق از عازب پالانے را بہ سیزدہ
درہم فقال ابوبکر لعازب مر البراء فلیحمل
الی رحلی پس گفت ابوبکر مر عازب را امر کن
برا پسر خود را پس کو بر داشتہ برد بامن
تا منزل من پالان مرا فقال عازب لا حتی
تحدثنا کیف صنعت انت و رسول الله
پس گفت عازب نے امر نمیکنم براء را تا آنکہ
حدیث کنی ما را کہ چگونہ کردے تو و پیغمبر خدا
صلی الله علیہ وسلم حین خرجتما من مکۃ
والمشرکون یطلبونکم وقتیکہ بیرون
آمدید شما از مکہ در حالیکہ مشرکان میجستند
شما را فقال ارتحلنا من مکۃ فاحیینا
او سرینا لیلتنا و یومنا پس گفت ابوبکر
کوچ کردیم از مکہ پس زندہ داشتیم یا سیر
کردیم یا شب و روز خود را تا آنکہ رسیدیم
حتی اظہرنا تا آنکہ در آمدیم بوقت ظہر
و قام قائم الظہیرۃ و ایستاد ایستادہ
گرمگاہ یعنی تیز و تند شد گرمی پس بصر
ھل اری من ظل فاوی الیہ پس

آخر جامع خزیمة ابن حزیمة شک راویست فالحقتها فی سورتها پس الحاق کردم آنرا دران سوره
اگر گوئے چرا الحاق کرده آنرا بسوره آیتے را که از یک کس دریافته با آنکه شرط قرآنیت قرآن ثبوت آن بنقل
متواتر است گوییم معنے این کلام آنست که نیافتم مکتوب این آیت را مگر نزد خزیمه در روایتے دیگر مذکور است
که تا دو گواه نباشد قبول نخواهی کرد و مراد ازین دو گواه حفظ و کتابت است که بر یک ازین دو گواه بر وجه
تواتر ثبوت پیوسته باشد اگر گوئی هرگاه قرآن بجمیع آیات متواتر است تتبع و تفحص از مردم چه معنی دارد
گوییم مقصود ازین تتبع آنست که مبادا سهوے و خطائے درمیان آمده باشد پس تاکید کردند که آنچه بحضور
آنحضرت مقرر شده بود بر همان نهج یکجا جمع کرده شود اگر گوئی هرگاه جمع قرآن برین نهج واقع شده بود
عثمان را رضی الله عنه جامع چرا میگویند گوییم بسبب اشتهار جامعیت قرآن بعثمان آنست که چون قرآن
بلغات مختلفه بود و هر یک بلغة خود یاد داشته کمان لغت بر زید بن ثابت آمده میخواندند و همچنان
داخل میکردند وقتے در اهل لغت اختلافی واقع شد هر یکے میگفت که قرآن این چنین است تا آنکه سوگند
ها مغلظ بران میخوردند و این واقعه در ایام خلافت عثمان بود پس رجوع کردند بامیر المومنین عثمان
فرمود هر دو لغة قرآن است و وے رضی الله عنه صلاح دران دید که قرآن را تجرید کند از لغات دیگر و بلغت
قریش که اول نازل بر همین لغت بود مقرر سازد پس چند قرآن نوشته بروایتے چهار و بروایتے دیگر زیاده
بران در بلاد فرستاد یکے را بیمن و دیگر بشام و جز آن و یکے را پیش خود نگهداشت و همچنے سبب شهرت شد
که جامع قرآن عثمان است و گرنه در حقیقت جامع آنحضرت است صلی الله علیه وسلم که بر طبق وحی و اعلام
جبرئیل علیه السلام جمع کرده و کانت الصحف عند ابی بکر حیوته حتی توفاه الله ثم عند عمر حیوته حتی
توفاه الله ثم عند حفصة بنت عمر و بود این مصحف که زید بن ثابت نوشته بود نزد ابی بکر در زمان
حیات او پس از وے نزد عمر در زمان حیات او تا آنکه وفات کرد عمر و بعد از عمر نزد حفصه دختر عمر که از
ازواج مطهره است بود وقتے که عثمان اراده تجرید لغات مختلفه کرده از نزد وے طلبید و کرد آنچه کرد
قال محمد بن عبید الله اللخاف یعنی الخزف مینے لخاف بخا مجمه و فا بمعنی خزف است در جاشیه
و بمعنے سنگ سفید تنک است و گفته که آنچه در کتاب گفته همان است ظاهر و ملائم **باب** کتاب الحاکم
الی عماله والقاضی الی امنائه در فرستادن حاکم کتابت را جانب عاملان خود و فرستادن قاضی کتابت
بسوے امینان خود حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی لیلی ح وحدثنا
اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابی لیلی بن عبد الله بن عبد الرحمن بن سهل عن سهل بن ابی حثمة
انه اخبره هو و رجال من کبراء قومه تحقیق ابی لیلے خبر داد مالک را و وے و جمعے مردان از بزرگان
قوم او ان عبد الله بن سهل و محیصة خرجا الی خیبر من جهد اصابهم که تحقیق عبد الله بن سهل و محیصه
بر آمدند بسوے خیبر از مشقتے و شدتے که از فقر و تنگی معاش رسیده بود آنها را از اصابهم بود و ضمیر جمع
بدو کس در کلام فصحا بسیار آمده است فاخبر محیصة ان عبد الله قتل وطرح فی فقیر او عین پس
خبر داده شد محیصه که تحقیق عبد الله کشته شده و انداخته شده در سر کاریزیا در چشمه فقیر بمعنے دهان کاریزیست

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

صلی الله علیه وسلم ثم انطلقت انظر
ما حولی هل اری من الطلب احدا پس
روانه شدم که ببینم گرد خود آیا بینم
از جویندگان و در پی آیندگان هیچ کی را الطلب
بفتحتین جمع طالب ذکره الکرمانی فاذا
انا براعی غنم یسوق غنمه الی الصخرة یرید
منها الذی اردنا پس ناگاه من در خوردم
بچرانندهٔ گوسفندان که میراند گوسفندان
خود را بسوے آن سنگ که می خواهد از ان
سنگ آنچه خواسته بودیم ما از ان یعنی راحت
در سایه فسالته فقلت لمن انت یا غلام
پس پرسیدم چرانندهٔ را پس گفتم مر کدام
کس راستے تو اے جوان و گوسفندان
که میچرانی قال لرجل من قریش سماه گفت
گوسفندان مردے از قریش است که نام
مرد آنرا در اصل گفته پس شناختم آنرا
تمام فقلت فهل فی غنمک من لبن پس گفتم
پس آیا در گوسفندان تو پاره شیر هست
قال نعم گفت آرے هست قلت فهل انت
حالب لنا گفتم پس آیا تو دوشنده برای ما شیر
را قال نعم گفت آرے فامرته پس امر
کردم او را بدوشیدن فاعتقل شاة
من غنمه پس گرفت یکے گوسفندے را
از گوسفندان خود تا بدوشد اعتقال
پاے گوسفند درمیان پاے گرفتن
از بهر دوشیدن ثم امرته ان ینفض ضرعها

یعنے گوی کہ رفتہ اند میشود دران نخلہاے خورد فاتی یہود فقال انتم واللہ قتلتموہ پس آمد محیصہ نزد یہود پس گفت شما این بخدا سوگند کشتہ اید او را قالوا ما قتلناہ واللہ گفتند یہودیان نکشتہ ایم ما او را بخدا سوگند ثم اقبل حتی قدم علی قومہ فذکر لہم پس برگشت آمد محیصہ تا آنکہ قدم آمد در قوم خود پس ذکر کرد قتل عبد اللہ مر قوم خود را فاقبل ھو واخوہ حویصۃ وھو اکبر منہ پس قدوم آورد تا پیغمبر خدا او و برادرش حویصہ و حال آنکہ او وکان تر بود از محیصہ وعبد الرحمن بن سہل فذہب لیتکلم پس اراده کرد آنکہ تکلم کند وھو الذی کان بخیبر و ابن عبد الرحمن کسے ہست کہ در خیبر بود فقال لمحیصۃ کبر کبر یرید السن پس گفت پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم محیصہ را کہ تقدیم کن کلان را یعنی خواہد ازین کلان کلانی سال عمر یعنے بگذار حویصہ را کہ او را سخن کند فتکلم حویصۃ ثم تکلم محیصۃ پس سخن کرد حویصہ پس سخن کرد محیصہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اما ان یدوا صاحبکم واما ان یوذنوا بحرب پس فرمود رسول خدا یا دیت دہند صاحب خود را یا آگاہ کرده شوند بجنگ فکتب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الیہم بہ پس نوشت رسول خدا بسوے یہود این حکم فکتبوا ما قتلناہ پس نوشتند کہ نکشتہ ایم او را فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لحویصۃ ومحیصۃ وعبد الرحمن پس فرمود رسول خدا این سہ کس را اتحلفون وتستحقون دم صاحبکم آیا سوگند میخورید و طلب میکنید خون یار خود را قالوا لا گفتند سوگند نمیخوریم قال فتحلف لکم یہود گفت پیغمبر خدا آیا سوگند خورند برائے شما یہود کہ نکشتہ اند او را قالوا لیسوا بمسلمین گفتند نیستند آنہا مسلمانان پس اعتبار ندارد حلف و تحلیف آنہا فوداہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من عندہ مائۃ ناقۃ پس دیت داد او را رسول خدا از پیش خود صد شتر از برائے قطع نزاع وکشیدن خاطر آنہا وگرنہ استحقاق ایشان ثبوت نرسیده بود حتی ادخلت الدار تا آنکہ در آورده شد صد شتر در خانہ خود قال سہل گفت سہل فرکضتنی منہا ناقۃ پس لگد زد مرا از آن شتران یک شترے

باب

ھل یجوز للحاکم ان یبعث رجلا وحدہ للنظر فی الامور درمیان آنکہ آیا روا است مر حاکم را اینکہ فرستد یک مرد را تنہا برائے دیدن در امور یعنے امرے دیگر

حدثنا آدم قال حدثنا ابن ابی ذئب قال حدثنا الزہری عن عبید اللہ بن عبد اللہ عن ابی ہریرۃ وزید بن خالد الجہنی رضی اللہ عنہما قال جاء اعرابی فقال یا رسول اللہ اقض بیننا بکتاب اللہ گفتند ابو ہریره و زید بن خالد آمد اعرابی پس گفت ای رسول خدا حکم کن میان ما بموجب قرآن فقام خصمہ فقال صدق فاقض بیننا بکتاب اللہ پس برخاست خصم اعرابی پس گفت راست گفت او حکم کن میان ما بکتاب خدا فقال الاعرابی ان ابنی کان عسیفا علی ہذا پس گفت اعرابی تحقیق پسر من مزدور بود در نزد این عسیف بفتح عین مہملہ یعنی اجیر است فزنی بامرأتہ فقالوا لی علی ابنک الرجم پس گفتند برائے من کہ بر پسر تو رجم واجب است ففدیت ابنی منہ بمائۃ من الغنم وولیدۃ پس فدیہ دادم پسر خود را از عبد بیک صد گوسفند و یک دایہ ثم سألت اہل العلم فقالوا انما علی ابنک جلد مائۃ وتغریب عام پس پرسیدم از اہل علم پس گفتند واجب بر پسر تو صد چابک زدن است وجلاے یکسال است فقال النبی صلی اللہ علیہ

در باب علامات النبوت توجیہ و تجویز دو شانیدن شیر از گوسفندان خرد وقد حلبت لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اداوۃ علی فمہا خرقۃ و تحقیق کرده بودم و بر داشتہ بودم برائے آنحضرت مشکیزه کہ بر دہن آن پارچہ بود فصببت علی اللبن حتی برد اسفلہ پس ریختم ریختم تا آنکہ سرد شد پایان آن فانطلقت الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم پس بردم شیر را بسوے پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم فوافقتہ قد استیقظ پس یافتم آنحضرت را کہ بیدار شده فقلت اشرب پس گفتم نوش یا رسول اللہ فشرب حتی رضیت پس نوشید آنحضرت تا آنکہ خوشنود و خوشحال شدم ثم قلت قد آن الرحیل پس گفتم تحقیق وقت کوچ شد یا رسول اللہ فارتحلنا پس کوچ کردیم والقوم یطلبونا فلم یدرکنا احد منہم غیر سراقۃ بن مالک بن جعشم علی فرس لہ و قوم مشرکان میجستند ما را پس نیافت ما را یکے از ایشان جز سراقہ برائے کہ مراد او بود سراقہ بضم سین و تخفیف را و قاف بن مالک بن جعشم بضم جیم و شین و سکون عین در میان و فتحہ وے در تحریر باید فقلت ہذا الطلب قد لحقنا پس گفتم این جوینده تحقیق رسید و در یافت ما را یا رسول اللہ طلب در نہج مسدد است بمعنے اسم فاعل فقال لا تحزن ان اللہ معنا پس فرمود اندوه مکن کہ خدا با ما است و تتمہ حدیث در علامات گذشت حدثنا حبیب بن سنان قال حدثنا ہمام عن ثابت عن انس عن ابی بکر قال قلت للنبی صلی اللہ علیہ وسلم وانا فی الغار لو ان احدہم نظر تحت قدمیہ لابصرنا گفت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ گفتم مر آنحضرت را در حالیکہ من در غار بودم و آواز شنیدم

لا تقضين بينكما بكتاب الله پس فرمود پیغمبر خدا هر آئینه حکم میکنم میان شما موافق کتاب خدا
اما الوليدة والغنم فرد عليك هرچه که با شد داده و بز آنکه داده پس واجب باز دادن است بر تو
وعلى ابنك جلد مائة وتغريب عام و بر پسر تو صد تازیانه است و جلائے یکساله و اما انت
يا انيس لرجل فاغد على امرأة هذا فارجمها اما تو اے انیس فرمود برائے مردے که انیس است
فردا برو بر زن این مرد پس رجم کن او را اگر اعتراف کند چهار بار چنانکه در روایات تصریح کرده
شده است فغدا عليها انيس فرجمها پس رفت فردا آن روز بر وے پس رجم کرد او را از انکه
محصنه بود **باب** ترجمة الحكام در بیان آنکه روا است ترجمه کردن برائے حکام یعنی کسے که
بیان کند کلام مردم را از زبانی بزبانی دیگر روا است که حاکم داشته باشد وهل يجوز ترجمان واحد
و آیا روا است یک ترجمان وقال خارجة بن زيد بن ثابت عن زيد بن ثابت ان النبي صلى الله
عليه وسلم امره ان يتعلم كتاب اليهود مرویست از زید بن ثابت که کاتب وحی بود و جمع کرد
قرآن را بامر ابی بکر صدیق رضی الله عنه بتحقیق پیغمبر خدا فرمود او را که بیاموزد کتاب یهود گفته
مراد خطبهائے یهود است که بزبان توریت بود است حتى كتبت للنبي صلى الله عليه
وسلم كتبه تا آنکه نوشتم من پیغمبر خدا را کتابهائے آنحضرت را صلى الله عليه وسلم
بسوئے یهود واقرأته كتبهم اذا كتبوا اليه وخواندم کتابهائے آنها وقتے که نوشتند
آنها بسوئے آنحضرت ضمیر اقرأته راجع بآنحضرت و سائر صحابه است وقال عمر وعنده
علي وعبد الرحمن وعثمان وگفت عمر در حالے که نزد او این سه بزرگ صحابه بودند ماذا القول
هذه چه چیز میگوید این زن اشارت است بسوئے زنے که حاضر بود نزد ایشان از جمله آزادان
حاطب که زنا کرده بود و حامله شده و اقرار کرده که این حمل از بنده ایست که نام او مرعوس
است قال عبد الرحمن بن حاطب فقلت تخبرك بصاحبها الذي صنع بها گفت عبد الرحمن
بن حاطب بن ابی بلتعه پس گفتم اے امیر المومنین خبر میدهد این زن ترا از صاحب خود آنکه کرده
است زنا باین زن وقال ابو جمرة كنت اترجم بين ابن عباس وبين الناس وگفت ابو جمره بودم
من که ترجمه میکردم میان ابن عباس و میان مردم که مے آمدند نزد ابن عباس رضی الله عنهما
وقال بعض الناس لابد للحاكم من مترجمين وگفته اند بعضے مردم چاره نیست مر حاکم را از
دو کس که ترجمه می کنند اختلاف کرده اند که این ترجمه کردن از باب خبر است یا از باب شهادت
اگر خبر است یک کس کافی است و اگر شهادت است دو کس میباید مکرر مذکور شده که مولف هرجا
بعض الناس میگوید مراد حنفیه اند و این قول که مترجم دو کس میباید شافعی بآن قائل است پس درین
جا است برآنکه گفته اند هرجا مولف بعض الناس مے گوید مراد حنفیه اند مگر آنکه گفته
شود که غالب آنست که مراد حنفیه مے باشد یا گفته شود در اینجا که تشنیع مے کند مراد حنفیه
اند و امام محمد که از یاران امام اعظم است نیز قایل است بآنکه مترجم دو کس باید

كتاب الانبياء

در مسجد تشریف آورد مگر در خانه ابی بکر رواه ابن
عباس عن النبي گفت یعنی روایت کرده است
این حدیث را ابن عباس از پیغمبر صلى الله عليه
وسلم چنانچه موصول آورده آنرا مولف در باب
بلفظ سدوا عني كل خوخة الحديث حدثنا
عبد الله بن محمد قال حدثنا ابو عامر
عقدی قال حدثنا فليح مصغر بن سليمان
قال حدثني سالم ابو النضر بفتح نون و سکون ضاد
معجمه عن بسر بضم موحده و سکون مهمله عن سعيد عن ابي سعيد
قال خطب رسول الله صلى الله عليه وسلم
خطبه خواند پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در ایام
بیمارے خود پیش از وفات پنج شب یا سه شب
وقال ان الله خير عبدا بين الدنيا وبين
ما عنده فاختار ذلك العبد ما عند الله
و فرمود در خطبه بتحقیق خدا مخیر گردانید بنده را
میان دنیا و میان چیزے که نزد خدا است از نعمت
آخرت پس اختیار کرد آن بنده چیزے را که نزد
خدا است فبكى ابو بكر پس گریست ابو بکر رضی الله عنه
ابن سخن فعجبنا لبكائه ان يخبر رسول الله
صلى الله عليه وسلم عن عبد خير پس
شگفت کردیم ما مر گریه ابو بکر را از خبر دادن
آنحضرت از بنده که مخیر گردانیده شده از خدا
میان آن دو امر نیست درین حکایت چیزے
موجب گریه باشد بظاهر فكان رسول الله
پس بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
هو المخير نفس همان بنده مخیر و مراد از ان او
كان ابو بكر اعلمنا و بود ابو بکر داناترین ما مر
ازین کلام فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر
خدا صلى الله عليه وسلم ان من امن الناس
علي في صحبته وماله ابا بكر بتحقیق از عطا کننده
ترین مردم بر من در صحبت خود و مال خود ابا بکر
است و در روایت باب الخوخة والممر في المسجد
از صلوة گذشت ان امن الناس بصیغه زیادت
من دموافق است از روایت ابن عباس که نیز
دران باب گذشت بلفظ ليس احد من الناس
امن علي في نفسه وماله من ابي بكر در آن روایت

حاشية متعلقة بصفحة ٣٣٣ على السطر السابع عشر

ترجمة الكلام بل كفى ترجمان الاحرام لا بد فيه كم من الاثمين آل البخاري الى الاول وقال في باب ترجمة الكذا وقال بعض الناس لا بد لها كو من مفتي حين كتب انتصفا الشارحون في ولها البخاري عبار بعض الناس قال الكرماني قال مغلطاي العصري كان يريد بعض الناس الشافعي او سمرقندي قال ابن البخاري انما قال بعض الناس اراد ابا حنيفة ثم قال الكرماني قول نعم ذلك مناسب لان اولى موضع تشنيع عليه او قبيح الحال بالمراد بها البعض الحنفية او محمد بن الحسن قال انه ربما من يتبين غاية ان في الباب ابن الشافعي ليفيا قائل لكن لم يكن مقصودا بذلك انتهى وقال بعضهم المراد بعض الناس محمد بن الحسن فان الذي شرط انه اهمل في الرحمة من يتبين وترد لها مرة الشهادة ورواه الشافعي فتعلق بذلك مغلطاي وقال فيه ذكره البخاري قلت سبحان الله هذا التعسف الباطل حتى يواقعوا بنفسهم في المحذور لكن الذي طرح عليه الحبار ويقول اولى موضع تشنيع عليه و قبح الحال وما التشنيع وقبيح الحال الا انه من يتكلم في الائمة الكبار الذين سيقوهم بالاسلام وقرة الدين وشدة الورع ومقرب من زمن النبي صلى الله عليه وسلم ومع ذلك فالكرماني ما جزم ان مراد البخاري ببعض الناس ابو حنيفة رحمه الله او محمد بن الحسن رحمه الله انه ردد كلامه والعجب من بعضهم الذي جزم بان المراد به محمد بن الحسن فمع وهم عن المراد به الشافعي مثل ما ذكره الشيخ علاء الدين مغلطاي بمايرادوا الحال ان المراد به لو كان الشافعي رحمه الله لا لزم برنقض الشافعي ولا ينقص من جلالة قدره وشئ على ان البخاري لا يرى الشافعي قط في جامعه الصحيح ولو كان يعترف بما يروى عنه كما روى عن الامام مالك رحمه الله جملة مستكثرة وكذلك عن الامام احمد بن حنبل رحمه الله في آخر المغازي في مسند بريرة انه غزى مع النبي صلى الله عليه وسلم ست عشرة غزوة وقال في كتاب الصدقات حدثنا محمد بن عبد الله الانصاري حدثنا ابي حدثنا ثمامة الحديث ثم قال عقيبه وزاد في رواية احمد عن رواية احمد بن حنبل عن محمد بن عبد الله الانصاري وقال في كتاب النكاح قال لنا احمد بن حنبل ذكره الامام العيني فهذه اربع و عشرون موضعا قال فيها البخاري رحمه الله بصيغة و قال بعض الناس وانما اورده البخاري رحمه الله من اقاويل العلماء من الصحابة والتابعين تقوية لما اختاره من المسائل الخلافية ورد المذهب الامام الهمام فمن جب ذلك ما روى عن الامام الهمام كما في تاريخ الخميس و كان

ابو حنيفة رحمه الله يقول ما جاءنا عن الله ورسوله فعلى الرأس والعين وما جاءنا عن الصحابة اخترنا احسنه ولم نخرج عن اقاويلهم وما جاءنا عن التابعين فهم رجال ونحن رجال وما الكثير ذلك فلا تسمع تسمع التشنيع فكيف عليه مع الابرار خير قوله وما غير ذلك فلا تسمع التشنيع انتهى وقال صاحب الكفاية في قول صاحب الهداية ولو ان شيئا كان يشهره لا يغرب فان قيل اليس ان ابا حنيفة رحمه الله لا يرى تقليد التابعين حتى روى عنه انه قال لا اقلدهم هم رجال اجتهدوا ونحن رجال نجتهد وقال مشايخنا المتاخرين انما ذكر ابو حنيفة رحمه الله اقاويل التابعين في كتبه لبيان انه لم يستبد بهذا القول بل سبقه غيره وقال مشايخنا الاخرون قلنا ذكر في النوادر عن ابي حنيفة رحمه الله من كان من الائمة التابعين وافتى في زمان الصحابة وزاحمهم في الفتوى وسوغوا له الاجتهاد فانا اقلده مثل شريح والحسن ومسروق وعلقمة وعلى هذه الرواية لا يحتاج الى الجواب وعلى ظاهر الرواية قال لم يذكر قول شريح بل يحتج بتجويز الصحابة فعله فان قضاءه وتشهيره كان بحضرة من عمر وعلي رضي الله عنهما فانه كان قاضيا في عصرهما فلما اشتهر عن قضاياه كالمروي عنهما وكان هذا في الحقيقة احتجاجا بقولهما وابو حنيفة رحمه الله يرى تقليد كل من كان من الصحابة كذا في شرح الجامع الصغير للامام المحبوبي وذكر الامام العلامة النسفي رحمه الله في الكافي وشريح كان قاضيا في زمن الصحابة ومثل هذا التشريع لا يخفى على الصحابة ولم ينكر عليه احد منهم فحل محل الاجماع فكان هذا منه احتجاجا باجماع الصحابة لا تقليد الشريح لانه لا يرى تقليد التابعي انتهى تنبيه قال الخوارزمي في مسنده في الباب الاول بعد ما ذكر فضائل الامام فان قيل قد ذكر ابو بكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب في تاريخ بغداد من المطاعن في ابي حنيفة ومعايبه ونقائصه وقبائحه ما يعارض ما ذكرت من فضائله ومناقبه فالجواب عنه من وجوه خمسة اربعة من حيث الاجمال والخامس من حيث التفصيل اما الاول فان الاخبار اذا تعارضت تساقطت وتهادرت وتهاترت وجعلت كانها لم ترو ولم تروعن احد وقد ذكر الخطيب المحسود عفا الله عنه من مناقب الامام المحسود رضي الله عنه ومفاخره ومحامده وماثره التي مدحت بها الركبان في الافاق والنسوان في الخلوات واخبرت بها السنة اهل الافاق في دنيا اهل الشام والعراق وانه رضي الله عنه فضائله كالشمس في

كبد السماء وضوؤ الشمس في البلاد شرقا ومغربا اضعاف ما حكى من حساده وشانيه ومبغضيه الى معايبه فاذا تعارضت الادلة وتساقطت وجعلت كان الخطيب ما ذكر ما ذكره وبقي ما ذكرنا وسائر ائمة الاسلام بجواب معارض والدليل على ما ذكرنا ان التعديل مقدم على الجرح كان لم يكن وقد ذكر الامام ابن الجوزي في كتاب التحقيق في احاديث التعليق مواضع منه فقال في حديث المضمضة والاستنشاق يرويه جابر الجعفي عن عطاء عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال المضمضة والاستنشاق من الوضوء لا يتم الوضوء الا بهما فان قال الخصم اعني الشافعي فان فيها جابر الجعفي قد كذبه ايوب السختياني وزائدة قلنا قد وثقه سفيان الثوري وشعبة وكفى بهما وقال في حديث الاذنان من الراس يرويه شهر بن حوشب عن ابي امامة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال الاذنان من الراس فان قال الشافعي فانه قال يا خذلها ماء جديدا وسنان بن ربيعة مضطرب الحديث وشهر بن حوشب قال ابن عدي ليس بالقوي ولا يحتج بحديثه قلنا قال الخ ثقة ووثقه احمد بن حنبل ويحيى بن معين وقال في حديث مس الذكر الذي يرويه اسحاق بن محمد الفروي عن عبيد الله بن عمر عن ابن عمر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم من مس ذكره فليتوضأ وضوءه للصلوة فان قال الخصم اسحاق قال النسائي اسحاق ليس بثقة قلنا وثقه وكذا فعل غيره من علماء الحديث متى ترجح التعديل جعل الجرح كان لم يكن فالذي يروى عن الحسين تحقيرا لا يعتبر فيه طعن الطاعنين فاما المسلمة الائمة الى الطعن في القدح المساوي الى المعاندين والجواب الثاني ان شهادة ليس بعدل رواية غير مقبولة واخبر عن وذكر فيه خصائل الامام عدم قبول الثالث ما ذكرنا في الاول ان ما الذي رحمه الله لم ينقل عنه انه ذكر احدا بسوء وسبه بل مذهبه حسن الظن بالمسلمين حتى قال بعد دليل ومذهبه انه لا يخرج احد من الايمان بذنب في كتب اصحابنا رحمهم الله ذكر احد من الائمة

حلفنا الاقتداء بهم والاقتداء بسيرهم وآلا لم نعرف فضلهم في ظاهر قوله عليه السلام لا تذكروا موتاكم الا بخير والخطيب عفا الله عنه وان كان قد ظلمنا في الاحباب ان تشيع في الامام رضي الله عنه وقد قال الله تعالى لا يحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم لكن الا يجب الاقتداء بامير المؤمنين علي رضي الله عنه حيث رأى رجلا يصلي الصلوة قبل العيد فلم ينهه فقيل له ذلك الا تنهاه ان يصلي قبل العيد فنهى عنها فقال اني اخاف ان ادخل تحت قوله تعالى ارأيت الذي ينهى عبدا اذا صلى [illegible] والاولى الامتناع عن سب الخطيب وذكر ما قيل فيه استعمالا بهذا فينا وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه ومن احب ان يعرف سيرة الخطيب فليطالع ترجمته من كتاب التاريخ لدمشق الذي جمعه الحافظ ابو القاسم علي بن الحسين بن هبة الله الشافعي وكتاب الانتصار لامام ائمة الامصار الذي جمعه الحافظ يوسف سبط ابن الجوزي رحمه الله فقد عرف من سيرته وسريرته القبحى منه العجب لكونه تكلم بشأنه في الامام ابي حنيفة رضوان الله عليه واكثر الا انه رواية من كان كثير الخطأ والزلل وان كان رواته غير مقبولة والخطيب بهذه الرواية [illegible] تقرر وذكر الامام الحافظ ابن الجوزي في كتابه الموسوم بالسهم المصيب في الرد على الخطيب وغيره من العلماء ذكروا اعذار المطاعن السابقة والجواب الراجح انه [illegible] المطاعن حملهم الحسد فان ذا الفضل لا يزال محسودا واهل الحاسد لم يزل [illegible] ولعمري ان الحسد [illegible] احد من ابناء جنسه [illegible] في باطنه فان كان عاقلا تعيا قهر نفسه وخفف [illegible] وتمنى زوال ذلك [illegible] لنفسه ولا يسعى [illegible] عنه فهو في غبطة وهو قوله عليه السلام لا حسد الا في اثنين رجل آتاه الله مالا فهو ينفق منه في سبيل الله الحديث الى آخره وان كان غير تقي [illegible] المبادرة بالسوء فتعرض للمحسود ثم هم على مراتب [illegible] له بالسيف واللسان ومنهم من يتعرض له باللسان ومنهم من اخذته النفس الامارة بالسوء تارة وتارة يغلبها وهم الطائفة الذين حسدوا ابا حنيفة رضي الله عنهم اجمعين فتارة مدحوه وتارة قدحوا فيه وهكذا حال المؤمن يغلب الشيطان تارة ويغلبه اخرى وقد صرحوا بذلك واعترفوا منهم ابن ابي ليلى فانه كان يقع في ابي حنيفة تارة ويمدحه اخرى فقيل له في ذلك فقال [illegible] حيث التفصيل على ما ذكره الخطيب فمنها ما شنع [illegible]

على ابي حنيفة رضي الله عنه انه لا يعمل بالخبر وانما يعمل بالرأي وهذا قول من لا يعرف شيئا من الفقه ومن شم رائحته والفقيه يعرف ان ابا حنيفة يعمل بالاخبار واتباع الآثار والدليل على بطلان ما قالوا من وجوه ثلثة احدها ان ابا حنيفة رحمه الله يقدم المرسل [illegible] ويقدمه على القياس خلافا للشافعي رحمه الله والثاني ان انواع القياس اربعة احدها القياس المؤثر وهو الذي يكون بين الاصل والفرع معنى مشترك مؤثر والثاني القياس المناسب وهو ان يكون بين الاصل والفرع معنى مناسب والثالث قياس الشبه وهو ان يكون بين الاصل والفرع مشابهة صورة في الاحكام الشرعية والرابع قياس الطرد وهو ان يكون بين الاصل والفرع معنى مطرد وابو حنيفة واصحابه رحمهم الله قالوا ان قياس الشبه والمناسب باطل واختلف اصحابه في قياس الطرد فانكره بعضهم وقال ابو زيد الكبير ان القياس المؤثر حجة والباقي ليس بحجة وقال الشافعي رحمه الله ان الانواع الاربعة من القياس حجة ويعمل بقياس الشبه كثيرا من ذلك قياس المطعومات في المنصوصات المشتملة على [illegible] وان لم يكن [illegible] في الزيادة وفي المقدار كالكيل والوزن ومن ذلك قولهم بان العاقلة تحمل قليل الجناية [illegible] الكثيرة ومن ذلك قولهم الخل مائع لا تبتنى القنطرة على جنسه فلا يزيل النجاسة كالدهن وان لم يكن ذلك [illegible] الشافعي رحمه الله بين الخل والدهن في الصورة وابو حنيفة رحمه الله [illegible] جمع بين الخل والماء في [illegible] ازالة النجاسة [illegible] والتقاطر وزوال بالعصر [illegible] امثلة كثيرة ثم العجب ان ابا حنيفة لا يستعمل الا نوعا او نوعين من القياس والشافعي يستعمل الانواع الاربعة [illegible] يقول الخطيب وامثاله بان ابا حنيفة كان يستعمل القياس دون الاخبار وهذا لغاية الجهل وقلة الوقوف في الفقه والوجه الثالث لابطال ما قالوا انه كان لا يتبع الاخبار ان من عرف مذهب ابي حنيفة واصحابه عرف بطلان ما قالوه [illegible] من حيث التفصيل ان ابا حنيفة رحمه الله قال ان القهقهة في الصلوة [illegible] تنقض لحديث الاعمى الذي وقع في الركية [illegible] بعض القوم فقهقه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا من قهقه منكم في الصلوة فليعد الوضوء والصلوة وهذا الحديث وان كان ضعيفا فقد قال به ابو حنيفة وترك به قياس القهقهة في الصلوة على غير الصلوة خلافا للشافعي رحمه الله فانه اخذ

بالقياس وقال ابو حنيفة رحمه الله بجواز الوضوء بنبيذ التمر لحديث ابن مسعود ليلة الجن وان كان ضعيفا فقد عمل به ابو حنيفة وترك به قياس النبيذ على سائر الانبذة خلافا للشافعي رحمه الله فانه اخذ بالقياس فعلم ان ابا حنيفة رحمه الله يقدم الاحاديث الضعيفة على القياس ولكن رأى الخطيب وامثاله انه ترك ابو حنيفة العمل ببعض الاحاديث التي اخذ بها الشافعي وظنوا انه تركها بالقياس ولم يعلموا انه تركها لاحاديث اصح منها فمنها قوله عليه السلام اذا بلغ الماء قلتين لم يحمل خبثا تركه ابو حنيفة لانه ليس في الصحيحين ولان القلة اسم مشترك واسناده مضطرب واخذ بالحديث الذي اتفق عليه الشيخان البخاري ومسلم على اخراجه في صحيحيهما وهو قوله عليه السلام لا يبولن احدكم في الماء الدائم ثم يتوضأ منه ولفظ مسلم ثم يغتسل ومنها حديث ام هانى انها كرهت ان يتوضأ بالماء الذي بل فيه الخبز تركه ابو حنيفة لان ام هانى روت عن النبي صلى الله عليه وسلم حديثا يخالف هذا الحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان البخاري ومسلم على اخراجه وهو حديث ام عطية قالت توفيت احدى بنات رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اغسلنها بالسدر واجعلن في الاخيرة كافورا فبهذا الحديث الصحيح قال ابو حنيفة ان اسم الماء المطلق لا يزال باختلاط شيء طاهر كالسدر والكافور والاشنان والصابون والزعفران يجوز الوضوء به خلافا للشافعي رحمه الله ومنها احاديث وردت في عدم جواز الوضوء بفضل وضوء المرأة ليس شيء منها في الصحاح ترك العمل بها للحديث الصحيح الذي ذكره الترمذي في جامعه وهو حديث ميمونة قالت اجنبت انا ورسول الله صلى الله عليه وسلم فاغتسلت في جفنة ففضلت فضلة فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم ليغتسل منها فقلت اني اغتسلت منها قال ان الماء ليس عليه جنابة ولا ينجسه شيء فاغتسل منه قال ابو عيسى الترمذي هذا حديث صحيح حسن فلهذا قال ابو حنيفة رحمه الله بجواز الوضوء بذلك خلافا لبعض اصحاب الحديث ومنها الاحاديث العامة التي وردت في نجاسة الماء بموت الحيوان تركها ابو حنيفة رحمه الله في موت ما ليس له دم سائل كالبق والذباب والزنبور للحديث الصحيح الخاص الذي اخرجه البخاري في صحيحه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا وقع الذباب في اناء احدكم فليغمسه كله ثم ليطرحه فان في احد جناحيه شفاء وفي الآخر داء ومنها العمومات التي وردت في الميتة تركها ابو حنيفة في جواز دباغ جلد [illegible]

وهو حديث ابن عباس قال مر رسول الله صلى الله عليه وسلم
بشاة ميتة فقال الا استنفعتم باهابها فقالوا يا رسول الله
انها ميتة فقال انما حرم اكلها فلهذا قال يطهر جلدها بالدباغ
خلافا لمالك ومنها هذه العمومات الواردة في الميتة ايضا
تركها ابو حنيفة لهذا الحديث الصحيح وهو قوله انما حرم اكلها
فقال رحمه الله ان شعر الميتة وعظمها وقرنها وصوفها طاهر
خلافا للشافعي رحمه الله ومنها احاديث وردت في عدم
وجوب غسل المني وجواز القرص والفرك فظنوا ان ابا حنيفة
تركها حيث قال بنجاسة المني ولم يتركها بل عمل بها فقال يجزي
الفرك في اليابس ويجب غسل الرطب للحديث الصحيح الذي
اتفق الشيخان البخاري ومسلم على اخراجه في صحيحيهما وهو حديث
عطاء بن يسار قال اخبرتني عائشة انها كانت تغسل المني عن
ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيخرج ويصلي وانا انظر الى
البقع في ثوبه من اثر الغسل فلهذا قال انه نجس خلافا للشافعي
ومنها حديث ابن عمر رقيت يوما على بيت حفصة فرايت
رسول الله صلى الله عليه وسلم على حاجته مستقبل القبلة
مستدبر الشام فظنوا ان ابا حنيفة ترك العمل به بل قال ابو حنيفة
يحتمل انه كان قاعدا لقضاء حاجة قبل ابتداء قضائها باستدبار
القبلة جمعا بينه وبين الحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان
البخاري ومسلم على اخراجه في صحيحيهما وهو حديث ابي ايوب
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا تستقبلوا القبلة بغائط
ولا بول ولكن شرقوا او غربوا فلهذا الحديث قال رحمه الله
لا يجوز استقبال القبلة في قضاء الحاجة في الصحاري والبنيان
خلافا للشافعي رحمه الله وبعض اصحاب الحديث ومنها
الاحاديث التي وردت ان النبي صلى الله عليه وسلم توضأ ثلثا ثلثا
فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث لم ير تكرار المسح مستحبا و
ابو حنيفة رحمه الله قال الوضوء هو الغسل فيستحب فيه التكرار
واما المسح فليس بوضوء ولا يستحب فيه التكرار للحديث الذي
رواه ابو عيسى الترمذي في جامعه في حديث علي رضي الله
عنه انه حكى وضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكر فيه
مسح براسه مرة ثم قال الترمذي هذا حديث حسن صحيح ومنها
الاحاديث التي وردت في تعجيل المغرب وكراهة تاخيرها فظنوا
ان ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال للمغرب وقتان كسائر
الصلوات وابو حنيفة رحمه الله يقول يكره تاخيرها لهذه الاحاديث
ولا تدل كراهة التاخير على انه ليس له وقت جواز الا ادراك تاخير
العصر الى وقت اصفرار الشمس فيجوز المغرب لو اداه قبل غيبوبة
الشفق للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان البخاري ومسلم
على اخراجه في صحيحيهما عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا
قدم العشاء فابدؤوا به قبل ان تصلوا صلوة المغرب ولا تعجلوا
عن عشائكم فلهذا قال بالجواز خلافا للشافعي رحمه الله ومنها
الاحاديث التي وردت في اداء الصلوة لمواقيتها في اول الوقت

فانما جمع ابو حنيفة رحمه الله بينهما لاحتمالها وبين الحديث
الاخر الصحيح الصريح الذي رواه ابو عيسى الترمذي عن النبي صلى الله
عليه وسلم انه قال اسفروا بالصبح فانه اعظم للاجر قال الترمذي
هذا حديث حسن صحيح فلهذا قال يستحب الاسفار جمعا بينه و
بين الحديث الاخر الصحيح افضل الاعمال اداء الصلوة لوقتها
فان اخر الوقت ايضا وقتها واما قوله اول الوقت رضوان الله
واخره عفو الله فهو من الموضوعات اشار اليه ابن الجوزي في كتاب
التحقيق ولم يصرح بكونه موضوعا وقد صرح به غيره ومنها الاحاديث
التي وردت ان الصلوة الوسطى صلاة الفجر فظنوا ان ابا حنيفة
لم يعمل بها حيث قال الوسطى صلوة العصر وانما قال ابو حنيفة
رحمه الله بموجب الحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان البخاري ومسلم
على اخراجه في صحيحيهما عن امير المؤمنين علي عن النبي صلى الله عليه
وسلم انه قال يوم الاحزاب ملأ الله قلوبهم وقبورهم نارا كما شغلونا
عن الصلوة الوسطى صلوة العصر حتى غابت الشمس فلهذا قال
ان الوسطى صلوة العصر خلافا للشافعي فانه قال الفجر ومنها
الاحاديث التي وردت في الجهر بالتسمية فظنوا ان ابا حنيفة
خالفها بالقياس وانما لم يعمل بها لانها لم تصح عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم في ذلك فاما عن بعض الصحابة فقد صح
شيء ولم يصح الباقي والعجب كل العجب من علي بن عمر الدارقطني
حيث صنف كتابا في الجهر بالبسملة تعصبا واورد فيه احاديث
موضوعة فانكر ذلك عليه المحدثون [illegible]
فلما قدم مصر قال له بعض المالكية انشدك الله الذي لا اله
الا هو هل صح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم حديث في الجهر
ببسم الله الرحمن الرحيم فقال لا فلهذا لم يعمل بها ابو حنيفة
رحمه الله وانما عمل بالحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان البخاري
ومسلم على اخراجه في صحيحيهما عن انس بن مالك قال صليت
خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم وخلف ابي بكر وعمر وعثمان
وكانوا لا يجهرون ببسم الله الرحمن الرحيم وفي لفظ حديثهما
فلم اسمع احدا منهم يقول بسم الله الرحمن الرحيم وفي لفظ كانوا
لا يستفتحون القراءة ببسم الله الرحمن الرحيم فلهذا قال رحمه الله
لا يجهر خلافا للشافعي رحمه الله ومنها الاحاديث التي وردت
في الفاتحة نحو قوله عليه السلام لا صلوة الا بفاتحة الكتاب وقوله
كل صلوة لا يقرأ فيها بفاتحة الكتاب فهي خداج غير تمام فظنوا ان
ابا حنيفة لم يعمل بها حيث قال بان الصلوة بدون قراءة فاتحة
الكتاب صحيحة اذا قرأ غيرها ولم يعلموا انه انما عمل بها ابو حنيفة [illegible]
[illegible] ابو حنيفة لانه قال الصلوة بغير فاتحة الكتاب خداج
ناقصة غير تامة فان كان تركها عمدا فهو عاص فصلاته ناقصة غير تامة
وان كان تركها ساهيا يجبر ذلك النقصان بسجود السهو وقال الصلوة
كاملة فاضلة الا بفاتحة الكتاب لكن لا يبطل بترك الفاتحة للحديث
الصحيح الذي تلقته الامة بالقبول واتفق الشيخان البخاري ومسلم على
اخراجه في صحيحيهما ان النبي صلى الله عليه وسلم علم المسيء الصلوة

بواجب لانه موافق لكتاب الله تعالى حيث قال فاقرؤوا ما تيسر
من القرآن فلهذا قال لا تبطل الصلوة بتركها خلافا للشافعي رحمه الله
ومنها تشهد ابن عباس رضي الله عنه فظنوا ان ابا حنيفة تركه برايه
ولم يعلموا ان ابا حنيفة رضي الله عنه انما اخذ بتشهد ابن مسعود
رضي الله عنه فانه صحيح النقل قال ابو عيسى الترمذي [illegible]
روي عن النبي صلى الله عليه وسلم في التشهد حديث ابن مسعود
ثم قال الترمذي وعليه اكثر اهل العلم من الصحابة والتابعين ومنها
قوله عليه السلام اذا شك احدكم في صلاته فليبن على اليقين فظنوا
ان ابا حنيفة تركه برايه ولم يعلموا ان ابا حنيفة رحمه الله عمل بها
اذا لم يكن له غالب ظن واذا كان غالب ظن يتحرى عملا بالتحري
للحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخراجه في صحيحيهما عن النبي
صلى الله عليه وسلم انه قال اذا شك احدكم في صلاته فليتحر الصواب
خلافا للشافعي ومنها الاحاديث التي وردت في القنوت في
صلوة الفجر فظنوا ان ابا حنيفة تركها برايه ولم يعلموا ان ابا حنيفة
رحمه الله علم انها منسوخة والدليل عليه ما اخرجاه في الصحيحين عن انس
بن مالك قال قنت رسول الله صلى الله عليه وسلم شهرا يدعو على
احياء من العرب ثم تركه ومنها العمومات الواردة في الصلوة [illegible]
فظنوا ان ابا حنيفة رحمه الله خالفها برايه حيث كره صلوة [illegible]
في الاوقات المكروهة الثلثة وانما خصصها ابو حنيفة بالحديث
الصحيح الخاص الذي اخرجه مسلم في صحيحه ورواه عن عقبة بن عامر ثلث
ساعات كان ينهانا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان نصلي
فيهن وان نقبر فيهن موتانا ومنها قوله [illegible]
[illegible] الخيل والرقيق فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل به برايه وانما اخذ
ابو حنيفة بالحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان البخاري ومسلم على
اخراجه في صحيحيهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكر الخيل فقال
ورجل ربطها تعففا ثم لم ينس حق الله تعالى في رقابها ولا ظهورها
فهي لذلك ستر فلهذا قال في الخيل زكوة خلافا للشافعي ومنها
قوله عليه السلام افطر الحاجم والمحجوم ان ابا حنيفة [illegible]
[illegible] الحديث الصحيح الذي رواه ابو عيسى
الترمذي عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم احتجم وهو صائم
قال الترمذي هذا حديث صحيح ومنها الحديث الذي اورده مسلم
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم افرد الحج فظنوا ان ابا حنيفة
تركه برايه حيث قال القران افضل وانما رجح ابو حنيفة رحمه الله

[illegible] الامام ابن الهمام بعد كلام طويل [illegible]

الحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان البخاري ومسلم على
اخراجه عن انس رضي الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول لبيك بحجة وعمرة ومنها قوله عليه السلام
لا ينكح المحرم ولا ينكح ولا يخطب انفرد مسلم باخراجه فظنوا
ان ابا حنيفة ترك العمل به بالقياس وانما عمل ابو حنيفة
رحمه الله بالحديث الصحيح الذي اتفقا على صحته واخرجاه
في صحيحهما من حديث ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم
تزوج ميمونة وهو محرم ومنها قوله عليه السلام الشفعة فيما
لم يقسم فظنوا ان ابا حنيفة تركه بالقياس وانما افتى ابو حنيفة
رحمه الله بالحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان البخاري ومسلم
على اخراجه وهو قوله عليه السلام الجار احق بسقبه ومنها
العمومات الواردة في الحث على نوافل العبادات فظنوا
ان ابا حنيفة تركها بالقياس حيث قال بالاشتغال
بالنكاح افضل وانما اخذ ابو حنيفة رحمه الله بالحديث
الصحيح ولكني اصوم وافطر واتزوج النساء فمن رغب
عن سنتي فليس مني ومنها العمومات الواردة في اشتراط
الولي في النكاح نحو قوله عليه السلام لا نكاح الا بولي فظنوا
ان ابا حنيفة ترك العمل بها بالقياس حيث قال بالصحيح
النكاح بغير ولي في البالغة وانما عمل ابو حنيفة رحمه الله
بالحديث الصحيح الصريح الذي رواه ابو عيسى الترمذي في
جامعه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الايم احق بنفسها
من وليها والبكر تستأذن في نفسها واذنها صماتها
وبالحديث الصحيح الذي رواه البخاري في صحيحه ان خنساء
زوجها ابوها وهي كارهة وكانت ثيبا فرد النبي صلى الله
عليه وسلم نكاحها فلهذا قال ابو حنيفة الايم احق بنفسها
من وليها والبكر تستأذن خلافا للشافعي رحمه الله ومنها
العمومات الدالة على اشتراط التسمية في النكاح فظنوا
ان ابا حنيفة ترك العمل بها بالقياس وانما عمل ابو حنيفة
رحمه الله بالحديث الصحيح الذي رواه ابو عيسى الترمذي
في جامعه ان امرأة اتت عبد الله بن مسعود قد تزوجها
رجل ومات عنها ولم يفرض لها صداقا ولم يدخل بها
فقال عبد الله ارى لها مثل صداق نسائها ولها
الميراث وعليها العدة فشهد معقل بن سنان الاشجعي
ان النبي صلى الله عليه وسلم قضى في بروع بنت واشق
الاشجعية مثل ما قضى به عبد الله قال الترمذي هذا حديث
صحيح فلهذا قال ابو حنيفة رحمه الله يصح النكاح خلافا
للشافعي رحمه الله ومنها العمومات الواردة في اباحة
الطلاق فظنوا ان ابا حنيفة تركها بالقياس حيث
قال بحرمة ارسال الثلث وانما اعتمد ابو حنيفة رحمه الله
بالحديث الصحيح الذي اتفق الشيخان على اخراجه
في الصحيحين وهو حديث ابن عمر انه طلق امرأته في
حال الحيض فسأل عمر النبي صلى الله عليه وسلم

عن ذلك فقال مره فليراجعها ثم ليمسكها حتى تطهر ثم تحيض ثم تطهر ثم
ان شاء امسك بعد وان شاء طلقها قبل ان يمس
فتلك العدة التي امر الله تعالى ان يطلق لها النساء
ومنها جريان القصاص في كسر السن خلافا للشافعي
فظنوا ان ابا حنيفة قال بالقياس وانما اعتمد ابو حنيفة
بالحديث الصحيح الذي اخرجه البخاري في صحيحه وهو حديث
انس ان الربيع بنت النضر عمته لطمت جارية فكسرت سنها
فعرضوا عليهم الارش فابوا فعرضوا عليهم العفو فابوا فاتوا النبي
صلى الله عليه وسلم فامرهم بالقصاص الحديث بطوله ومنها
العمومات الواردة بقتل المشركين فظنوا ان ابا حنيفة ما عمل
بها بل بالقياس حيث قال لا تقتل المرأة ولا الشيخ الفاني
ولا الرهبان ولا العميان خلافا للشافعي وانما اعتمد ابو حنيفة
بالحديث الصحيح الذي رواه الترمذي في جامعه ان امرأة وجدت
مقتولة في بعض مغازي رسول الله صلى الله عليه وسلم
فانكر رسول الله صلى الله عليه وسلم قتل النساء والصبيان
قال الترمذي هذا حديث صحيح ومنها العمومات الواردة
في صيد الكلب فظنوا ان ابا حنيفة لم يعمل بها بل بالقياس
حيث قال بانه لا يؤكل صيد الكلب اذا اكل منه خلافا
للشافعي في احد قوليه وانما اعتمد ابو حنيفة بالحديث
الصحيح الذي اخرجه البخاري ومسلم في صحيحهما ان عدي
بن حاتم سأل رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال اذا
ارسلت كلبك المعلم فقتل فكل واذا اكل فلا تأكل فانما
امسك على نفسه ومنها الرد على ذوي السهام الا
على الزوج والزوجة وعند الشافعي رحمه الله يوضع
في بيت المال فظنوا ان ابا حنيفة رضي الله عنه
قال ذلك بالقياس وانما اعتمد ابو حنيفة رضي الله عنه
بالحديث الصحيح الذي اخرجه البخاري ومسلم في صحيحهما
وهو حديث ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قضى في جنين امرأة من بني لحيان سقط ميتا بغرة عبد
او امة ثم توفيت المرأة التي قضى لها بالغرة فقضى رسول الله
صلى الله عليه وسلم بان ميراثها لبنيها وزوجها وان
العقل على عصبتها واحاديث اخر اخرجها مسلم في صحيحه
فعلم بهذا كله ان الذي قاله الخطيب وغيره ان ابا حنيفة كان يقول
بالقياس من الرأي بهتان وافتراء وهو واصحابه برآء وانما يعملون
بالقياس عند عدم الحديث وكذلك جميع المجتهدين رضوان الله
عليهم اجمعين وفي الخيرات الحسان اجتمع في المدينة محمد بن الحسين
بن علي رضي الله عنهم فقال انت الذي خالفت احاديث جدي
صلى الله عليه وسلم بالقياس فقال معاذ الله من ذلك اجلس
فان لك حرمة كحرمة جدك عليه افضل الصلوة والسلام فجلس ثم جلس
ابو حنيفة بين يديه فقال ان الرجل اضعف ام المرأة قال المرأة قال
كم سهمها قال نصف سهم الرجل قال لو كنت بالقياس لقلبت
الحكم ثم قال الصلوة افضل ام الصوم قال الصلوة قال لو كنت

بالقياس لامرت الحائض بقضائها
ثم قال البول انجس ام النطفة قال البول قال لو كنت
بالقياس لاوجبت الغسل من البول دون المني
معاذ الله ان اقول غير الحديث بل اخدم قوله فقام
وقبل وجهه انتهى اقول ان الامام رضي الله عنه رد
بعض الاحاديث لكونها منسوخة او معارضة او لعدم
صحتها عنده ونحو ذلك من نحى السنة الا بسبيل احد
من الفقهاء والمحدثين وقال في الخيرات الحسان قال الليث
ابن سعد احصيت على مالك سبعين مسألة قال فيها
برأيه وكلها مخالفة لسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
ولقد كتبت اليه اعظه في ذلك ولم يجد احد من علماء الامة
اثبت حديثا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم
رده الا بحجة كادعاء النسخ باثر مثله او باجماع او بعمل
يجب على اصله الانقياد اليه او طعن في سنده ولو رده
احد من غير حجة سقطت عدالته فضلا عن امامته ولزمه
اسم الفسق ولقد عافاهم الله من ذلك وقد جاء
عن الصحابة رضوان الله عليهم من اجتهاد الرأي
والقول بالقياس على الاصول ما يطول ذكره وكذلك
التابعون وقد شنع خلق كثير انتهى كلام ابن عبد البر
انتهى ومن ذلك قول الزهري بجواز الانتفاع بجلد
الميتة مطلقا دبغ او لم يدبغ واستدل على ذلك
بقوله عليه السلام في حديث الشاة انما حرم اكلها
واختار البخاري رحمه الله هذا المذهب حيث اكتفى
في كتاب البيوع في باب جلود الميتة قبل ان تدبغ
بالرواية الخالية عن الدبغ فقال حدثنا زهير بن
حرب حدثنا يعقوب بن ابراهيم حدثنا ابي عن صالح
قال حدثني ابن شهاب ان عبيد الله بن عبد الله اخبره ان
عبد الله بن عباس رضي الله عنهما اخبره ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم مر بشاة ميتة فقال هلا استمتعتم باهابها قالوا انها ميتة
قال انما حرم اكلها وقد ثبت تقييده بالدبغ من طريق اخرى
عند مسلم من طريق ابن عيينة بلفظ هلا اخذتم اهابها فدبغتموه
فانتفعتم به انتهى ونظائره كثيرة ولم اقصد بهذا
الجمع انتقاص احد من العلماء وانما الغرض من ذلك
دفع ما زعم بعض طلبة الزمان ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في
قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رءوف رحيم وصلى الله
عليه وعلى آله واصحابه اجمعين والحمد لله رب العالمين
قال جامعه عفي الله عنه وعن والديه قد فرغت
من هذا الجمع في يوم الخميس التاسع عشر من جمادى
الاولى عام تسع وثمانين ومائتين والف من الهجرة
النبوية على صاحبها الصلوة والسلام

تمت

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله ابن عتبة ان ابن عباس رضی الله عنهما اخبره ان اباسفیان بن حرب اخبره ان هرقل ارسل الیه فی رکب من قریش یعنی بدر معاویه خبر داده ابن عباس را که هرقل فرستاد کسے را بسوے او که در لشکری از قریش بود ثم قال لترجمانه قل لهم انی سائل هذا پس گفت هرقل مر ترجمان را بگو مر ایشان را که من سوال کننده ام ازین که فان کذبنی فکذبوه اگر دروغ گوید مرا پس دروغ گو سازید او را فذکر الحدیث پس ذکر کرد تمام حدیث را چنانکه در اول کتاب گذشته فقال للترجمان قل له ان کان ما تقول حقا فسیملك موضع قدمی هاتین پس گفت ترجمان خود را بگو مر او را اگر باشد آنچه تو گفتی حق پس سرانجام است که مالک میشود جاے دو پاے مرا که غرض او از آن وے پیغمبر آخر زمان است وانهمه مالک در تصرف وے می در آید مراد از موضع دو پاے بیت مقدس است که در آنجا مذکره واقع شده یا تمام ملک شام که در تصرف هرقل بوده است مقصود از ایراد این حدیث همین که وے یک کس را ترجمان ساخته بود اگر گوئی هرقل کافر بود فعل او چگونه حجت تواند شد گوئیم وجه احتجاج اینست که وی نصرانی بود و شرائع کسے که پیش از شریعت باست حجت است ما دامیکه منسوخ نشده و هرقل گویند وے مسلمان شده است پر ظاهر است احتجاج بآن که مانے سوال ما این دو جواب رد کرده و این هر دو جواب چیزے نیست اولا آنکه این ترجمان کردن هرقل از مسائل شرعیه نبوده است تا حجت گیریم بآن ثانیا آنکه قول مسلمان شدن او بغایت ضعیف است احتجاج بآن نشاید و بر تقدیر صحت اسلام او درین وقت که ترجمان گرفته بمسلمانی او کسے قائل نشده و بر تقدیریکه مسلمان بود قول آحاد اهل اسلام حجت نمیباشد بر شرائع...

باب محاسبة الامام عماله

در بیان حساب کردن امام عاملان خود را

حدثنا محمد قال اخبرنا عبدة قال حدثنا هشام بن عروة عن ابیه عن ابی حمید الساعدی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم استعمل ابن اللتبیة علی صدقات بنی سلیم فلما جاء الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وحاسبه پس هرگاه آمد نزد رسول خدا و حساب کرد آنحضرت او را قال هذا الذی لکم گفت این مال چیزیست که براے شما داده اند وهذه هدیة اهدیت لی واین هدیه ایست که به من داده شده مرا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم فهلا جلست فی بیت ابیك وبیت امك پس چرا ننشستی در خانه پدر خود و خانه مادر خود حتی یاتیك هدیتك ان کنت صادقا تا می آمد ترا هدیه تو اگر راستی تو ثم قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فخطب الناس پس برخاست رسول خدا پس خطبه خواند مردم را یعنی برائے نصیحت مردم فحمد الله واثنی علیه پس ستائش کرد خدا را وثنا گفت بر خدا ثم قال اما بعد فانی استعمل رجالا منکم علی امور مما ولانی الله پس فرمود هر چند که باشد بعد از حمد وثنا پس تحقیق من عامل میکنم مردان از شما بر کارها از جنس ولایت داده است مرا خداوند سبحانه فیاتی احدهم فیقول هذا لکم وهذه هدیة اهدیت لی فهلا جلس فی بیت ابیه وبیت امه حتی تاتیه هدیته ان کان صادقا فوالله لا یاخذ احدکم منها شیئا پس بخدا سوگند نمیگیرد کسے از شما ازان صدقات چیزے را قال هشام بغیر حقه بغیر حق آن زیاده کرده هشام در روایت خود این کلمات را الا جاء الله یحمله یوم القیامة مگر آنکه بیش آید...

نفسه ومالی من ابی بکر الخ ... ما من الناس احد امن علی فی نفسه وماله من ابی بکر (حاشیه) خیر المسلمین مالا ابو بکر اعتق منه بلالا و کلمی من دار البرای دار الهجرة و نیز از روایت ابن حبان تیمی از پدرش از بیلے رضی الله عنه بثبوت آمده است از عائشه مقدار مالی که خرج کرد آنرا ابو بکر بر آنحضرت چهل هزار درهم و روایت کرده زبیر بن بکار از عروه از عائشه که وقتے که مرد ابو بکر نگذاشت دیناری را و نه درهمی را و باید دانست که امن از من است بمعنے عطا نه از منت زیرا چه نیست مر هیچ کسے را منت بر خدا و رسول وے · لو کنت متخذا خلیلا غیر ربی لاتخذت ابا بکر خلیلا و اگر میبودم من گیرنده دوست خالص جانے جز پروردگار خود هر آئینه میگرفتم ابو بکر را چنین دوست اگر مانع نبودے دوستی الہی داشتے که دوستی او است ولکن اخوة الاسلام ومودته ولیکن برادری مسلمانے و محبت دینی اوے افضل و افزون است ولیس ازیکباب باید لا یبقین بفتح اول و بعضے بضم گفته فی المسجد باب الا سد الا باب ابی بکر الخ یعنی تمانده گذاشته نشود در مسجد هیچ دری در دیوار احدے از گرد مسجد مگر آنکه بسته شود مگر دروازه ابی بکر و زیاده کرده طبرانی از حدیث معاویه که معنی است در آخر آن فانی رایت علیه نورا یعنی زیرا چه دیدم بر دروی نور را و در روایت مالک خوخه است بدل باب و خوخه روزنے در دیوار که کشاده شود برائے روشنائے و شرط نیست بلند بودن آن و آنچه که پائین بود ممکن باشد که گذرند از آن برائے استطراق و وصول بمکان مطلوب و شاید که همین است مقصود درینجا و لهذا اطلاق کرده شد بروے باب و بعضی گویند اطلاق کرده نمیشود باب مگر وقتیکه باشد آنچنانکه غلق کرده شود نقل العسقلانی و بود مر ابو بکر صدیق رضی الله عنه را داری ملاصق بمسجد شریف که اذن داده شده بقائے خوخه آن بسوے مسجد و همیشه ماند بدست وے تا آنکه فروخت آنرا از احتیاج بعطا بعضے و فروخت ام المومنین حفصه بچهار هزار درهم پس باقی ماند بدست حفصه تا آنکه خواستند توسیع مسجد شریف را در خلافت عثمان پس طلب کردند آن دار را از حفصه برائے توسیع مسجد ذکر کرده آنرا عمر بن شبه در اخبار مدینه و لازم می آید از بودن منزل...

کہ بر میدارد آنرا بر دوش خود روز قیامت الا آگاه باش فلا اعرفن ماجاء الله پس نمی شناسم آمدن او نزد خدا کلمۂ ما مصدریہ ست رحل بعیرله رغاء می آید مردے ملتبس شترے کہ مر ورا آواز یست او بقرة لها خوار او شاة تیعر خوار بضم معجمہ آواز گاو را گویند و تیعر آواز بز یعنے اگر خیانت کرده است ناموربیوده شتر را بر میدارد شتر را بر دوش خود روز قیامت علے ہذا القیاس گاو و بز ثم رفع یدیه حتی رایت بیاض ابطیه پستر بر داشت دو دست خود را تا آنکہ دیدم سفیدی ہر دو بغل او را الا ھل بلغت آگاه باشید آیا رسانیدم احکام الٰہی را **باب** بطانة الامام و اهل مشورته در بیان صاحب امام و بیان اہل مشورت او یعنے امام را باید کہ مصاحبی کہ مطلع بر اسرار او باشد و کسیکہ برائے مشورت در کار وبار داشته باشد بخود دارد بطانہ بکسر موحده بمعنی مصاحب و دخیل اوست البطانة الدخلاء مولف تفسیر کرده بطانه را بلفظ جمع پس نزد او صیغہ جمع است مشورت بفتح میم و ضم شین معجمہ و سکون واو ست **حدثنا** اصبغ قال اخبرنا ابن وهب قال اخبرني يونس عن ابن شهاب عن ابي سلمة عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما بعث الله من نبي ولا استخلف من خليفة نفرستاده است خدا ہیچ پیغمبرے را و خلیفہ نکرده است ہیچ خلیفہ را الا كانت له بطانتان مگر آنکہ ہست مروی را دو ہمراه بطانة تامره بالمعروف وتحضه عليه یک ہمراہے ست کہ امر میکند او را بمعروف و حق و دوسرے عملاند بر معروف وبطانة تامره بالشر وتحضه عليه و ظاہر اینست کہ مراد ازین بطانہ ملکی ست و شیطانے چنانکہ واقع مر آدمی را دو لمہ ست لمہ ملک و لمہ شیطان فالمعصوم من عصمه الله تعالى پس معصوم کسے است کہ نگاه میدارد او را خدا از بدیہا و ہر واحد را ازین دو نفس ست اماره ببدی و نفسے لوامہ و معصوم کسے ست کہ او را حق جل شانہ عطا کرده ست نفس مطمئنہ وقال سليمان عن يحيى قال اخبرني ابن شهاب بهذا و گفته است سلیمان از یحیی گفت خبر داده مرا ابن شہاب باین حدیث مذکور وعن ابن ابي عتيق وموسى عن ابن شهاب مثله وقال شعيب عن الزهري حدثني ابو سلمة عن ابي سعيد قوله وقال الاوزاعي ومعاوية بن سلام حدثني الزهري قال حدثني ابو سلمة عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم وقال ابن ابي حسين وسعيد بن زياد عن ابي سلمة عن ابي سعيد قوله وقال عبيد الله بن ابي جعفر حدثني صفوان عن ابي سلمة عن ابي ايوب قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم مقصود مولف ازین کلام آنست کہ حدیث بطانتین مرفوع است از طریق سہ کس از صحابہ **باب** كيف يبايع الامام الناس در بیان آنکہ چگونہ بیعت کند امام مردم را ظاہر لفظ حدیث اینست کہ امام مفعول باشد و الناس فاعل **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن يحيى بن سعيد قال اخبرني عبادة بن الوليد قال اخبرني ابي عن عبادة بن الصامت رضي الله عنه قال بايعنا رسول الله صلى الله عليه وسلم على السمع والطاعة گفت عبادہ بن صامت انصاری بیعت کردیم رسول خدا را برانچہ فرماید گوش کنیم و ہر چہ فرماید قبول کنیم في المنشط والمكره در انچہ فرحت باشد و در انچہ ناخوش باشد وان لا ننازع الامر اهله و برانکہ نزاع نکنیم امر امرا و ان

کتاب الانبیاء

بر رسول خدا در وقتیکہ برآید بسوے مسجد پس فرمود رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم بگذارد اگرچہ مقدار سوفار سوزن باشد و شیخ ابن حجر عسقلانی تنبیہی آورده کہ آمده است در سد ابواب گردسی احادیثے کہ مخالف است ظاہر آن حدیث باب را از انجملہ حدیث سعد بن ابی وقاص کہ گفت امر کرد رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم بسد ابوابے کہ بر آن در مسجد داشتند و گذاشت باب علے را روایت کرد این حدیث را احمد و نسائی و اسناد آن قوی ست و آورده است طبرانی از حدیث جابر بن سمره مانند آن و در او سط بنقل ثقات زیاده آمده گفتند صحابہ یا رسول الله سد کردے درہائے ما را فرمود من سد نکرده ام ولیکن خدا سد کرد آنرا و روایت کرده اند احمد و نسائی و حاکم بطریق ثقات از حدیث زید بن ارقم مانند آن و ہمچنان احمد و نسائی از ابن عباس بدو طریق و احمد از ابن عمر باسناد حسن و نسائی از وے از طریق علاء بن عرار کہ گفت گفتم مرا ابن عمر را خبر ده مرا از علے و عثمان پس ذکر کرد حدیث را و گفت در ان و اما علے پس مپرس از وے احدے را و نظر کن مرتبت او را از پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم کہ تحقیق

بقیم اوبقول وبرانکه قیام نمائیم یا گوئیم بالحق حیث ما کنا برحق وراستی هر جا باشیم لا نخاف فی الله لومة لائم ونترسیم در فرموده خدا ملامت ملامت کننده را حدثنا عمرو بن علی قال حدثنا خالد بن الحارث قال حدثنا حمید عن انس رضی الله عنه قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم فی غداة باردة گفت انس برون آمد پیغمبر خدا در روزے سرد والمهاجرون والانصار یحفرون الخندق ومهاجران وانصار میکندند خندق را فقال اللهم ان الخیر خیر الآخرة فاغفر للانصار والمهاجرة پس گفت خدایا بتحقیق نکوئی نکوئی آخرة است پس مغفرت کن مر انصار را ومهاجران را فاجابوا نحن الذین بایعوا محمدا علی الجهاد ما بقینا ابدا پس جواب دادند ما آنکسانیم که بیعت کردیم محمد را بر جهاد در راه خدا تا وقتیکه باقی باشیم دائم حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال کنا اذا بایعنا رسول الله صلی الله علیه وسلم علی السمع والطاعة گفت ابن عمر بودیم ما وقتے که بیعت میکردیم پیغمبر را بیعت کردیم بر اینکه بشنویم او امر او را ونواهی او را واطاعت کنیم وامتثال نمائیم ابتدا و انتها او یقول لنا فیما استطعت میفرمود ما را بر سبیل تلقین که بگوئیم در آنچه استطاعت داریم واین از کمال شفقت ومهربانی بود بر امت حدثنا مسدد قال حدثنا یحیی عن سفیان قال حدثنا عبد الله بن دینار قال شهدت ابن عمر رضی الله عنهما حیث اجتمع الناس علی عبد الملک گفت عبد الله بن دینار حاضر شدم ابن عمر را هنگامے که جمع شدند مردم بر عبد الملک وامیر کردند او را کتب انی اقر بالسمع والطاعة لعبد الله عبد الملک امیر المؤمنین نوشت بجانب عبد الملک که بتحقیق من اقرار میکنم بسمع وطاعت مر عبد الله عبد الملک را که امیر المؤمنین است علی سنة الله وسنة رسوله بر طریقه که خدا ورسول خدا فرموده اند ما استطعت متعلق بسمع وطاعت است بقدر یکه استطاعت دارم وان بنی قد اقروا بمثل ذلک وبتحقیق پسران من اقرار کرده اند بمانند آن واین اخبار است از اقرارے که فرزندان کرده بودند حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا هشیم قال حدثنا سیار عن الشعبی عن جریر بن عبد الله رضی الله عنه قال بایعت النبی صلی الله علیه وسلم علی السمع والطاعة فلقننی فیما استطعت والنصح لکل مسلم پس تلقین کرد آنحضرت مرا این کلمات یعنی در آنچه استطاعت دارم وخیر اندیشی مر هر مسلمان را حدثنا عمرو بن علی قال حدثنا یحیی بن سعید عن سفیان قال حدثنی عبد الله بن دینار قال لما بایع الناس عبد الملک کتب الیه عبد الله بن عمر رضی الله عنهما الی عبد الله عبد الملک امیر المؤمنین انی اقر بالسمع والطاعة لعبد الله عبد الملک امیر المؤمنین علی سنة الله وسنة رسوله فیما استطعت وان بنی قد اقروا بذلک از قول انی اقر الی آخره مکتوب است وآنچه اول گفته بیان مکتوب الیه است پس تکرار نیست در کلام حدثنا عبد الله بن مسلمة قال حدثنا حاتم عن یزید بن ابی عبید قال قلت لسلمة رضی الله عنه علی ای شیء بایعتم النبی صلی الله علیه وسلم یوم الحدیبیة گفت یزید بن ابی عبید گفتم من سلمه بن اکوع را بر چه چیز بیعت کردید پیغمبر خدا را روز حدیبیه که صلح واقع شد بکفار مکه قال علی الموت

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

ونیز معادل گردانیده بمخالفت آن مر احادیث صحیحه را که ثابت اند در باب ابی بکر وزعم کرده که این از وضع رافضه است در مقابل آن احادیث وتخطیه کرده شیخ ابن حجر مر ابن جوزے در حکم بوضع این حدیث صحیح بمجرد توهم معارضه آنکه جمع میان قصتین ممکن است یا آنکه امر سد ابواب واقع شده دوبار در بار اول استثنا فرمود علی را بجهت آنکه باب وے رضی الله عنه بود بجانب مسجد ونبود خانه او را دری غیر آن ومروی است در ترمذی وغیر آن که آنحضرت فرمود مر علی را حلال نیست مر هیچ کسی را که براه رود این مسجد را بحالیکه جنب است جز من وتو زیرا که خانه علی در مسجد بود ودر بار دیگر استثنا فرمود باب ابی بکر را ومراد بباب ابی بکر رضی الله عنه خوخه است چنانچه در روایت دیگر آمده گویا صحابه وقتیکه امر کرده شدند بسد ابواب سد کردند آنرا واحداث نمودند خوخه در دیوار گشتند تا از آن راه زود بمسجد در آیند پس از آن امر کرده شدند بسد خوخات جز ابی بکر وگفته با این جمع کرده است میان حدیثین ابو جعفر طحاوے در مشکل الآثار وابو بکر کلاباذے در معانی الاخبار وتصریح کرده که خانه ابو بکر مر وے را درے بود خارج مسجد وخوخه بود بسوے داخل مسجد وخانه علی نبود مر وے را درے مگر از داخل مسجد وشیخ عبد الحق محدث دهلوے در ترجمه مشکوة زیاده کرده

گفت بیعت کردیم همه مردمان یعنی بیعت کردیم که قتال بکنیم بکفار پس ما تو و نمی گریزیم تا بمیریم یا فتح کنیم

حدثنا عبد الله بن محمد بن اسماء قال حدثنا جویریة عن مالك عن الزهری ان حمید بن عبد الرحمن اخبره ان المسور بن مخرمة رضی الله عنه اخبره مرویست از حمید بن عبد الرحمن که مسور بن مخرمه خبر داد حمید را ان الرهط الذین ولاهم عمر بتحقیق جمعی که والی کرده اینها را عمر که برگزاردند از این شش نفر خلیفه سازند از انجمله عبد الرحمن بن عوف بود اجتمعوا فتشاوروا جمع شدند و مشورت کردند بیکدیگر قال لهم عبد الرحمن لست بالذی انافسکم عن هذا الامر گفت عبد الرحمن نیستم من که رغبت کنم از جهت این امر یعنی خلافت و امیرے مسلمانان ولکنکم ان شئتم اخترت لکم منکم ولیکن ما نیند شما اگر خواهید شما اختیار کنم برای شما از میان شما پنج نفر فجعلوا ذلك الی عبد الرحمن پس گردانیدند این پنج نفر که از انجمله علی و عثمان رضی الله عنهما بودند اختیار را بسوے عبد الرحمن فلما ولوا عبد الرحمن امرهم پس هرگاه والی کردند همه این پنج نفر عبد الرحمن را امر اینها را فمال الناس علی عبد الرحمن پس رجوع کردند همه مردم صحابه و غیر صحابه بر عبد الرحمن حتی ما اری احدا من الناس یتبع اولئك الرهط تا آنکه ندیدم احدی را از مردم که تبعیت میکردند آن جماعه رهط را یعنی میرفتند در پے آن پنج نفر ولا یطأ عقبه عطف بر یتبع یعنی ندیدم احدی را که بدنبال او میرفت و مال الناس علی عبد الرحمن یشاورونه تلك اللیالی و میل کردند مردم بر عبد الرحمن بحالی که مشورت میکردند او را در آن شبها حتی اذا کانت اللیلة التی اصبحنا منها تا آنکه وقتی که بود آن شبے که صباح کردیم از آن شبها فبایعنا عثمان پس بیعت کردیم باتفاق عثمان را رضی الله عنه قال المسور طرقنی عبد الرحمن بعد هجع من اللیل گفت مسور آمد شبے نزد من عبد الرحمن بعد از اندکی خوابے که کرده بودم هجع بفتح ها و سکون جیم یعنی پاره از شب فضرب الباب حتی استیقظت فقال اراك نائما پس گفت دیدم ترا که خواب کرده فوالله ما اکتحلت هذه الثلث بکثیر نوم پس بخدا سوگند سرمه نکرده ام درین سه شب بسیار از خواب انطلق فادع الزبیر و سعدا فدعوتهما له برو پس طلب کن زبیر را و سعد را پس طلب کردم هر دو را فشاورهما پس مشورت کرد هر دو را ثم دعانی فقال ادع لی علیا پس ترخواند مرا و گفت طلب کن برای من علی را فدعوته پس طلب کردم علی را فناجاه پس راز گفت او را یعنی مشورت کرد عبد الرحمن علی را حتی ابهار اللیل تا آنکه نصف شب گذشت ابهار مشتق از ابهیرار بمعنی النصف باد موحده و ها مکسور و راء در میان الف ثم قام علی من عنده و هو علی طمع پس استاد علی از نزد عبد الرحمن و حال آنکه او طمع داشت که خلافت بر من مقرر میشود و قد کان عبد الرحمن یخشی من علی شیئا و بتحقیق بود عبد الرحمن که میترسید از علی اندکی از مخالفت که موجب فتنه بود و جمعی کثیر از اهل بیت و جز ایشان بعلی اتفاق داشتند ثم قال ادع لی عثمان فدعوته فناجاه پس گفت طلب کن برای من عثمان را پس طلبیدم او را پس مشورت کرد عثمان را حتی فرق بینهما المؤذن بالصبح تا آنکه جدا کرد میان هر دو عثمان و عبد الرحمن موذن نماز صبح فلما صلی للناس الصبح پس هرگاه نماز گذارد برای مردم نماز صبح واجتمع اولئك الرهط عند المنبر و جمع شدند آن رهط که در باب نها نظر میکردند

در غزوه احد شهید شد **باب** فضل ابی بکر بعد النبی ذکر فضیلت ابی بکر صدیق پس از مرتبه پیغمبر صلی الله علیه وسلم و شمار صریح فضیلت اوست بر سائر امت علی الاطلاق چنانکه مذهب اهل سنت و جماعت است بخلاف میان ایشان درین باب **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا سلیمان عن یحیی بن سعید عن نافع عن ابن عمر قال کنا نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابن عمر بودیم ما که بر میگزیدیم و فضل می نهادیم و میگفتیم فلان خیر است از مردم پس از آن فلان و همچنین به ترتیب میان مردم در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فنخیر ابا بکر پس بر میگزیدیم و فضل مے نهادیم ابا بکر را بر سائر مردم و در مناقب عثمان میاید از طریق دیگر این لفظ بودیم که برابر نمیکردیم بابے بکر هیچ یکے را ثم عمر پس از مرتبه ابو بکر فضل می نهادیم عمر بن الخطاب را ثم عثمان پس از مرتبه عمر فضل می نهادیم عثمان ابن عفان را رضی الله عنهم و در روایتے مرطرانی را زیاد آمده پس یشنید پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم آنرا پس انکار نمیکرد آنرا و روایت کرده خیثمه بن سلیمان در فضائل صحابه از طریق سهیل بن ابی صالح از پدرش از ابن عمر مانند آن و عدم ذکر علی بن ابی طالب درین حدیث بنابر شهرت امر و عدم خلاف در فضل اوست رضی الله عنه بر سائر صحابه بجز این ثلثه بجهت امرے دیگر که در مناقب عثمان مذکور گردد بالجمله خلفاے اربعه افضل صحابه اند باجماع اهل سنت ولیکن با فضلیت ایشان همدیگر نزد جمهور به ترتیب خلافت است و گفته اند که مراد با فضلیت اکثریت ثواب است عند الله و بعضے سلف بتقدیم علی بر عثمان رفته و قائل بدان اهل کوفه از ایشان سفیان ثوری است و گفته میشود که وے در آخر رجوع کرده ازین قول و مروی است از امام ابی حنیفه و قائل گشته بدان ابن خزیمه و گروهے پیش از وے و بعد از وے و بعضے براه توقف رفته و تفضیل یکے را از ختنین بر دیگرے گفته است

تجویز خلافت کردہ بود عمر رضی اللہ عنہ تر د منبر مسجد رسول خدا صلے اللہ علیہ وسلم فارسل الی من کان
حاضرا من المهاجرین والانصار پس فرستاد بسوے کسے کہ حاضر بود در مدینہ از مهاجران و انصار یا ق
وارسل الی امراء الاجناد وکانوا وافوا تلک الحجۃ مع عمر و فرستاد بطلب کسے را بسوے امراء لشکرہا
چنانچہ معاویہ امیر شام و عمیر بن سعد امیر حمص و مغیرہ بن شعبہ امیر کوفہ و ابو موسے اشعرے امیر بصرہ و عمرو
ابن العاص امیر مصر تا جمع شوند اہل حل و عقد کذا قال القسطلانی و بودند کہ وفا کردند آن سال حج را با عمر فلما
اجتمعوا تشہد عبد الرحمن پس ہرگاہ جمع شدند ایشان مردم خطبہ خواند عبد الرحمن ثم قال اما بعد یا علی انی
قد نظرت فی امر الناس پس گفت اما بعد ای علی تحقیق من نظر کردم بسوے امر مردم و کار امارت فلم
ارہم یعدلون بعثمان پس ندیدم مردم را کہ عمر تفویض خلافت کردہ بود برابر کنند بعثمان یعنی تنہا
من اختیار نکردہ ام ہمہ مردم اتفاق کردند بر عثمان فلا تجعلن پس نگرداند ترا از اختیار کردن برائے عثمان کرد
علی نفسک سبیلا بر نفس تو راہے از گرانی و مخالفت یا ملامت مر فقال ابایعک علی سنۃ اللہ و سنۃ
رسولہ والخلیفتین من بعدہ پس گفت عبد الرحمن مع عثمان ارادہ میکنم بیعت ترا بر کتاب خدا و سنت
رسول خدا و طریقہ دو خلیفہ ابو بکر و عمر کہ بعد از آنحضرت خلیفہ بودند فبایعہ عبد الرحمن و بایعہ الناس
والمهاجرون والانصار و امراء الاجناد والمسلمون ظاہر است کہ علے مرتضے ہم آن وقت بیعت کردہ

باب من بایع مرتین حدثنا ابو عاصم عن یزید بن ابی عبید عن سلمۃ رضی اللہ عنہ قال بایعنا
النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم تحت الشجرۃ گفت سلمہ بیعت کردیم پیغمبر خدا را زیر شجرہ فقال لی
یا سلمۃ الا تبایع پس فرمود مرا اے سلمہ بیعت نمیکنی قلت یا رسول اللہ قد بایعت فی الاول قال
ای رسول خدا تحقیق بیعت کردم در زمان اول و در بعضے نسخ فی الاولے یعنی در طائفہ اولی یا در ساعت
اولے قال وفی الثانی فرمود در زمان دوم ہم کن و در بعضے نسخ وفی الثانیۃ مقابل اولے بہمان معنے
ساعت یا در جملہ طائفہ ثانیہ

باب بیعۃ الاعراب در بیان بیعت کردن مردم صحرا نشین حدثنا
عبد اللہ بن مسلمۃ عن مالک عن محمد بن المنکدر عن جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنہما
ان اعرابیا بایع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی الاسلام مرویست از جابر بن عبد اللہ کہ اعرابے
بیعت کرد رسول خدا را بر دین اسلام فاصابہ وعک پس رسید او را تپ وعک بفتح واو و سکون مہملہ
و کاف بمعنی تپ و سختی حرارت بدنی فقال اقلنی بیعتی فابی ثم جاءہ فابی پس گفت دور کن بیعت مرا پس انکار کرد آنحضرت
از قبول پس آمد نزد آنحضرت پس ابا کرد پس باز آمد نزد آنحضرت فقال اقلنی بیعتی فابی فخرج پس گفت بر طرف کن مر بیعت را پس انکار کرد
پس بیرون رفت ظاہر اینست کہ مرتد شد فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ کالکیر تنفی
خبثہا و تنصع طیبہا پس فرمود رسول خدا مدینہ مانند دم آہنگر است دور میکند چرک آہن را و خالص
میکند پاک آن را تنصع بضم تاء فوقیہ و نون مفتوحہ و تشدید صاد مہملہ مکسورہ و عین مہملہ از باب تفعیل و در بعضے
نسخ ینصع بروزن یفتح نصوع خالص شدن لون و سخت سپید شدن قال الاصمعی کل ثوب خالص البیاض
او الصفرۃ والحمرۃ فہو ناصع کذا فی الصراح

باب بیعۃ الصغیر در بیان بیعت خورد سال نا بالغ

دادہ اند کہ لازم نمی آید از عدم ذکر علے نفی آن
عنہ بنا بر وجہے از وجوہ مثلا الیعامہ فضل
و ما کہ انکار عبد البر زیادت رست در حدیث
بعد از ذکر اصحاب ثلثہ ثم نترک اصحاب النبی صلی اللہ
علیہ وسلم ولا نفاضل بینہم چنانچہ در مناقب
عثمان بیاید ولیکن اکثر ثبت بران بعد عثمان
مراد چنانچہ ہا بجا بیین کردہ و متفرد نیست
باین زیادۃ عبید اللہ از نافع از ابن عمر بلکہ
متابعت کردہ او را یوسف بن ماجشون نیز
از ابن عمر روایت کردہ او را خیثمہ بن سلیمان
و لازم نمی آید از ترک تفاضل دران ہنگام
عدم اعتقاد تفضیل علے را سواے وے
بعد از ان و تحقیق اعتراف کردہ ابن عمر بتقدیم
علے در انچہ روایت کردہ احمد از وے باسناد
حسن کہ گفت ہر آئینہ تحقیق دادہ شدہ است
علے بن ابی طالب سہ خصلت کہ ہر آئینہ بودن
یکے از ان خصلتہا مراد و سترست بمن از شتران
سرخ موتر وجہ کردہ او را آنحضرت دختر خود را ایشد
دختر مرا وے و اولاد و بست درہای ہمہ
مگر در علے را و داد او را رایت خود روز خیبر
و روایت کردہ نسائی از طریق علاء بن عرار
کہ گفت گفتم مر ابن عمر را خبر دہ مرا از علے و عثمان
پس ذکر کرد حدیث را و گفت والمطلب پس
مپرس از وے بیکس را و نظر کن بمنزلت وے
از آنحضرت نیست درہاے ما در مسجد سواے
درست در او و تحقیق آمدہ است در بعضے
طرق در حدیث ابن عمر تقیید خیریت مذکورہ
و افضلیت بچیزیکہ متعلق است بخلافت
کردہ ابن عساکر از عبد اللہ ابن یسار از سالم
از ابن عمر کہ گفت تحقیق شما ہر آئینہ میدانید
کہ ما میگفتیم در زمان آنحضرت نیست کسے باشد
لائق بین مردم باین امر پس میگفتیم ابو بکر بعد
از ان عمر ذکرہ العسقلانی و بمعنی ذکر کردیم
الاعتقاد کفتہ کہ ابو ثور از شافعی روایت کردہ
کہ ہیچ یکے از صحابہ و تابعین در تفضیل ابو بکر
و عمر و تقدیم ایشان اختلاف نکردہ اند

[illegible]

ان حدثنا علي بن عبد الله قال حدثنا عبد الله بن يزيد قال حدثنا سعيد هو ابن ابي ايوب قال حدثني ابو عقيل زهرة بن معبد عن جده عبد الله بن هشام وكان قد ادرك النبي صلى الله عليه وسلم وبود عبد الله بن هشام تحقيق دريافته بود پيغمبر خدا را وذهبت به امه زينب بنت حميد الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وبرده بود اورا مادر او زينب دختر حميد بسوے رسول خدا فقالت يا رسول الله بايعه پس گفت اى رسول خدا بيعت كن اورا فقال النبي صلى الله عليه وسلم هو صغير فمسح راسه ودعا له پس فرمود پيغمبر خدا وے خورد سال است يعنے مكلف نيست پس مسح كرد سر اورا از روى مهربانى ودعاى خير كرد اورا وكان يضحي بالشاة الواحدة عن جميع اهله وبود عبد الله بن هشام اضحيه ميكرد يك بز از جانب همه مردم عيال ظاهر آنست كه واجب النفقه بود ويا شند همه بالغ خواهند بود ويكت ميكرد همه را باب من بايع ثم استقال البيعة كسيكه بيعت كرد باز دور كرد بيعت را حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما ان اعرابيا بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم على الاسلام فاصاب الاعرابي وعك بالمدينة فاتى الاعرابي الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اقلني بيعتي فابى رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جاءه فقال اقلني بيعتي فابى ثم جاءه فقال اقلني بيعتي فابى رسول الله صلى الله عليه وسلم فخرج الاعرابي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما المدينة كالكير تنفي خبثها وتنصع طيبها ترجمه حديث تمام ترجمه حديث سابق است باب من بايع رجلا لا يبايعه الا للدنيا كسيكه بيعت مى كند مردى را و بيعت نميكند اورا مگر براے اقتنى اسباب دنيا حدثنا عبدان عن ابي حمزة عن الاعمش عن ابي صالح عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثة لا يكلمهم الله يوم القيمة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم گفت ابو هريره فرمود رسول خدا سه قسم مردم اند كه كلام نمى كند ايشانرا خدا يعنے برحمت پيش نمى آيد روز قيامت وپاك نميكند ايشانرا ومر ايشانرا عذابے دردناك است در ان روز رجل على فضل ماء بالطريق يمنع منه ابن السبيل يك مردى كه بر زيادتے آب است در راه منع ميكند از ان آب مسافر را ورجل بايع اماما لا يبايعه الا للدنيا ومرديست كه بيعت كرده امامے را بيعت نمى كند مگر براے دنيا فان اعطاه ما يريد وفى له والا لم يف له پس اگر داد اورا چيزے كه ميخواهد از دنيا وفا كند واگر نداد وفا نميكند اورا ورجل بايع رجلا بسلعة بعد العصر فحلف بالله ومرديست كه بيعت كرد مردى را بيك چيزى بعد از نماز عصر كه وقت متبرك است پس سوگند بخدا خورد لقد اعطي بها كذا وكذا فصدقه تحقيق داده شده بآن سلعه چنان وچنان پس تصديق كرده خريدار فاخذها ولم يعط بها پس گرفت ازو وداده نشده بود در واقع باب بيعة النساء در بيان جواز بيعت زنان رواه ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري ح وقال الليث حدثني يونس عن ابن شهاب قال اخبرني ابو ادريس الخولاني انه سمع عبادة بن الصامت رضي الله عنه يقول قال لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم ونحن في مجلس تحقيق ابو ادريس شنيده عباده بن صامت را گفت

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

علے برعير وے ا سولے شيخين باشد يا شيخين وعثمان كه اقيل وبعضے علما در بيان معنے افضليت گفته قول ما فلان فاضل تر است از غير خود زيادة ورجحان آن فلان را طلبيد نسبت ازان وغير اين رجحان تواند كه بجميع وجوه در جميع صفات باشد يعنے در هر صفتے كه تصور كنند وموازنه نمايند آن فلان راجح آيد وكامل بود ويا در مجموع صفات وفضائل من حيث المجموع واين بآن جمع ميشود كه در مفضول صفتے از صفات كمال باشد كه در فاضل نبود وتواند كه آن رجحان از وجهي خاص وصفتے مخصوص باشد ومحل خلاف درين مسئله برجحان باين وجه خاص است يعنے كثرت ثواب عند الله نه بوجوه ديگر مثل زيادت علم وشرف نسب وقوت ملكات نفسانيه مثل شجاعت وشهامت وامثال آن از انچه عقلا آنرا در عرف فضيلت خوانند ومخصوص جوهر نفس ولازم وے بود واين منافات ندارد برجحان آن غير در احاد فضائل ديگر يا در مجموع فضائل من حيث المجموع واسباب كثرت ثواب اثر وفضائل بود كه منافع ونتائج آن بدين اسلام راجع وسودے گردد مثل سبقت ايمان ونصرت دردين وتقويت اسلام وامداد مسلمانان وكثرت خيرات وصلات ومبرات وبداءت ما من وامثال آن ميگويند اين صفات در ذات ابوبكر بيشتر است چه از كتب سير معلوم شده است كه وے رضي الله عنه انا نگاه كه ايمان آورد كار وے دعوت اسلام ونصرت دين بود وعثمان وطلحه وزبير

فرمود یاران رسول خدا وما در یک مجلس بودیم تبایعونی علی ان لا تشرکوا بالله شیئا بیعت کنید مرا بر آنکه شریک نگردانید بخدا چیزی را که تابع اند ولا تسرقوا ولا تزنوا ولا تقتلوا اولادکم ودزدی نکنید وزنا نکنید ونکشید اولاد خود را از ترس فقر ولا تاتوا ببهتان تفترونه بین ایدیکم وارجلکم ونیارید دروغ را که بر بندید میان دستهای وپایهای خود ولا تعصوا فی معروف ومن وفی منکم فاجره علی الله وعصیان نکنید در حکم شرع پس هر که وفا کرد از شما فاجره علی الله پس جزای آن بر خداست که البته ثواب آن بشما رسیده ومن اصاب من ذلک شیئا فعوقب به فی الدنیا فهو کفارة له وکسی که رسید از ان چیزها یعنی ارتکاب کرد آنچه منع کرده شد پس عقاب کرده شد در دنیا پس آن کفارت اوست مر او را ومن اصاب من ذلک شیئا فستره فهو الی الله وکسی که رسید او را از ان امور منهی عنه پس پوشید آنرا خدای تعالی پس امر آن بسوی خداست ان شاء عاقبه وان شاء عفی عنه اگر خواهد عتاب کند واگر خواهد عفو کند از ان فبایعناه علی ذلک پس بیعت کردیم آنحضرت را بران حدثنا محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهری

عن عروة عن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یبایع النساء بالکلام گفت عایشه بود پیغمبر خدا بیعت میکرد زنان را بکلام یعنی بدست بیعت نمی کرد بخلاف مردان که بیعت انها بدست وکلام هر دو می بود بهذه الآیة لا تشرکن بالله شیئا باین آیت بیعت میکرد که شریک نمائید بخدا چیزی را قالت وما مست ید رسول الله صلی الله علیه وسلم ید امرأة الا امرأة یملکها گفت عایشه ومساس نکرد دست رسول خدا دست زنی را مگر زنی را که مالک می بود آنرا از شرع او حدثنا

مسدد قال حدثنا عبد الوارث عن ایوب عن حفصة عن ام عطیة رضی الله عنها قالت بایعنا النبی صلی الله علیه وسلم فقرأ علی ان لا تشرکن بالله شیئا گفت ام عطیه بیعت کردیم پیغمبر خدا را پس خواند برمن این آیت را ونهانا عن النیاحة نهی کرد ما را از نوحه کردن بر مرده فقبضت امرأة منا یدها پس کشید زنی از ما دست خود را فقالت فلانة اسعدتنی وانا ارید ان اجزیها پس گفت مر آن زن یا رسول الله فلانه زن مساعدت کرده است مرا یعنی در نوحه کردن بر مرده من اکنون میخواهم که بدل او کنم فلم یقل شیئا پس نگفت پیغمبر خدا چیزی را فذهبت ثم رجعت پس رفت آن زن باز گشت فما وفت امرأة الا ام سلیم وام العلاء وابنة ابی سبرة امرأة معاذ او ابنة ابی سبرة وامرأة معاذ وزنی دیگر گرده است ذکر آن ابنة ابی سبرة وامرأة معاذ در بعضی روایات تخمین است که یکی از پنج زن ام ...

ابی سبره که زن معاذ است ودو زن دیگر معنی کلام اینست که وفا نکرد از انها که بیعت کرده بودند در نوحه مگر ام عطیه مگر پنج زن یعنی ناظران فهمیده اند که مراد آنست که وفا نکردند در ترک نوحه مگر این پنج زن ... ماند که آنچه ذکر یافته درین روایت چهار زن است یا سه زن در حدیث انها خمس ... شارحان از روایات دیگر گرفته اینجا بیان کرده اند چنانکه در کتاب الجنایز واقع شده ... خمس نسوة ام سلیم وام العلاء وابنة ابی سبرة امرأة معاذ وامرأتان او ابنة ابی سبرة وامرأة معاذ وامرأة اخری باب من نکث بیعة کسی که دور کرد بیعت خود را یعنی مرتد شده نقض بیعت ...

... عبد الوارث بن سعید التیمی ... ایوب ... حفصة ... ام عطیة نسیبة بنت الحارث ...

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

كتاب الانبياء

وقول بافضلیت فاطمه زهرا بر برادر وی ابراهیم از خلفای اربعه بالاتفاق وماند آن در حقیقت مناقی مدعا بود چه مدعا اثبات افضلیت بر ... کلی است که اکثریت ثواب ونفع اهل اسلام باشد وآن مفضولیت بوجهی یا وجوه دیگر از شرف نسب وکرامت حرمت وقوت ... وچون منافات ندارد چه آن فضائل جزئیه راجع بکثرت ثواب نیست لذا لوابوا شده که ... اثبات این مدعا بدلیل بسیار مشکل است ... نه در نفس ونه در اکثریت ثواب احد البتة ... هست متعارض است ولکنه بی توقیف شارع نمی توان دریافت چه عقل را در رک حقیقت آن راه نیست ولیکن یافتیم سلف را که از صحابه و تابعین بنقل ثقات که تقدیم میکردند وافضل میدانستند شیخین را پس ما نیز اگر دیدیم بالشان زیرا چه اگر نبود ایشان را دلیلی بران حکم نمی کردند بآن چنانچه کردند حجت اجماع غنا ... واین ترجیح هست کلام جمهور قائلین بافضلیت بترتیب وترجیح کمال العلامة ابن همام در مسایره گفته حقیقت تفضیل میان اصحاب بعد ... که افضل هست نزد خدا تعالی ومطلع ... مران جز پیغمبر صلی الله علیه وسلم وتحقیق وارد شده ثنا از آنحضرت بر همه ایشان ... نمی شود ... حقیقت تفضیل آنحضرت یعنی ... بعضی اگر باشد ... بود ورد دلالت خود مگر عالمان آنرا

عهد و تاب باز گردانیدن از سن کذا فی الشرح وقوله تعالى ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله
الآية و در بیان این قول خداوند تعالی که آنانکه بیعت میکنند ترا بیعت نمیکنند مگر خدا را یعنی بیعت تو مقبول ست
نزد خدا **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن محمد بن المنكدر قال سمعت جابرا رضي الله
عنه قال جاء اعرابي الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال بايعني على الاسلام گفت جابر
آمد اعرابی نزد رسول خدا پس گفت بیعت کن مرا بر اسلام فبايعه على الاسلام پس بیعت کرد او را
بر اسلام ثم جاء الغد محموما فقال اقلني پس آمد فردای آن روز در حالیکه تب کرده است پس گفت
دور کن بیعت مرا فابى پس ابا کرد آنحضرت از اقاله فلما ولى قال المدينة كالكير تنفي خبثها وتنصع
طيبها کیر دم آهنگر ست دور میکند چرک آهن را و خالص میکند پاک آن را **باب** الاستخلاف
در بیان خلیفه ساختن کسی را **حدثنا** يحيى بن يحيى قال اخبرنا سليمان بن بلال عن يحيى بن
سعيد قال سمعت القاسم بن محمد قال قالت عائشة رضي الله عنها وارأساه گفت وا سراه
گفته عائشه وا راساه این قول منفجع ست از درد سری که دارد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ذاك لو كان اشارت ست بموت عائشه که از فحوای حال معلوم شده است لو كان وانا حي فاستغفر لك
وادعو لك پس فرمود رسول خدا موت تو اگر خواهد بود و حال آنکه من زنده ام پس طلب مغفرت میکنم ترا
و دعا میکنم که خدا بیامرزد ترا فقالت عائشة واثكلياه پس گفت عائشه این کلمه که نزد رسیدن مصیبتی
بزبان میرود والله انى لاظنك تحب موتى بخدا سوگند تحقیق من گمان میکنم ترا که تو دوست میداری
مرگ مرا ولو كان ذاك لظللت آخر يومك معرسا ببعض ازواجك اگر باشد آن حال که مرگ من ست
هر آینه میباشی تو آخر همان روز که وقوع میکند بعضی از زنان خود یعنی ترا غمی و اندوهی از مرگ من نخواهد
بود فقال النبي صلى الله عليه وسلم بل انا وارأساه پس فرمود پیغمبر خدا بلکه من میگویم از مرگ خود در
مشتغل میبودخود و باک نیست از آنکه بوحی معلوم شده که تو بعد از من زنده خواهی بود لقد هممت او اردت
بتحقیق قصد کرده ام یا خواسته ام شک راویست ان ارسل الى ابي بكر وابنه اینکه بفرستم کسی را و طلب
کنم ابو بکر را و پسر او را که عبد الله ست و نوشتن خوب میدانست چنانکه در بعضی روایتها تصریح این معنی
شده که بفرمایم او را که بنویسد کرمانی گفته چون مقام مقام احتمالات تلبس عائشه بود ذکر کرد ابن ابی بکر را و گفته
طلب او و علی مدار در این حال فاعهد و وصیت کنم بخلافت و نوشته دهم ان يقول القائلون او يتمنى
المتمنون برای دفع اینکه بگویند گویندگان یا آرزو کنند آرزو کنندگان که ما احق و اولی هستیم بخلافت ثم
قلت يأبى الله ويدفع المؤمنون پس بخود گفتم که ابا میکند خدا که خلاف این واقع شود و دور میکنند مسلمانان
خلاف این را او يدفع الله ويأبى المؤمنون شک راویست **حدثنا** محمد بن يوسف قال حدثنا
سفيان عن هشام بن عروة عن ابيه عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال قيل لعمر الا تستخلف
گفت عبد الله بن عمر گفته شد مر عمر را آیا خلیفه نمیکنی کسی را بجای خود قال ان استخلف فقد استخلف من
هو خير مني ابو بكر گفت عمر اگر خلیفه کنم پس تحقیق خلیفه کرده است کسی که بهتر از من است که ابو بکر است

كتاب الانبياء

كنا في زمن النبي صلى الله عليه وسلم لا نعدل
بابي بكر الى الحديث و از حدیث محمد بن حنفیه گفتم
مر پدر خود را یعنی علی را که کدامی مردم بهتر ست
بعد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس گفت ابو بکر
گفتم پس از آن کدام بهتر ست گفت عمر الحدیث
چنانچه در حدیث درین صحیح عنقریب بیاید
ولیکن مستفاد ازین احادیث افضلیت ست
با جمال و اطلاق بمعنی خاص کثرت ثواب
دعوی کنند و علما را اختلاف ست در آنکه
این تفضیل قطعی ست یا ظنی میل اشعری
باول ست و مختار باقلانی ثانی و نیز اختیار
کرده آنرا امام الحرمین در ارشاد و تبعیت کرده
او را جمهور متاخرین از متکلمین و جزم کرده بدان
صاحب مفهم در شرح صحیح مسلم و آمدی حالیکه
از اعاظم علماء اصول فقه و کلام ست گفته مراد بتفضیل
گاه اختصاص یکی از دو شخص است باصل
فضیلتی و صفتی که در دیگری نباشد چون عالم
بنسبت جاهل یا بزیادت در فضیلت چنانچه
بودن شخص اعلم مثلا و این معنی نزد غیر مقطوع
ست میان صحابه زیرا چه هر فضیلتی که در یکی
از ایشان اثبات کنند دیگری شریک در آن
باشند و بتقدیر عدم شرکت ممکن است میان
اختصاص دیگری بفضیلتی دیگر و سبیل نیست
بسوی ترجیح بکثرت فضائل باحتمال آنکه باشد
فضیلت واحد ارجح از فضائل بسیار بجهت
مزید شرف آن فضیلت در نفس خود یا برات
مزید کمیت آن پس جزم نیست بافضلیت بمعنی
نیز و سید شریف در شرح مواقف گفته نصوص
یا متزلزل یا احاد اند یا ظنیة الدلالة یا آنکه متعارض اند
و نیست اختصاص بکثرت اسباب ثواب موجب
زیادت ثواب قطعا بلکه نقل چه اجر و ثواب
بفضل خدا ست و وابسته بسبب نیکی بسی را
تعالی گر خواهد غیر مطیع را ثواب دهد که مطیع را هم چنانچه
در عقاید معلوم شده و ثبوت امامت اگر چه

لمّا ابراهیم بن موسی ... عبد الرزاق ... الرازی ... ابن عبد الله ... الصنعانی

مطلقا تفضیل را نیز ظنی گویند واما قول
بظنیہ تفضیل یا قول بآنکہ حجت قطعیہ است
چنانچہ بسیارے از علماء غیر اشعری قائلند
ظاہر انبار آنست کہ ثبوت این اجماع بنقل
احاد است اگرچہ آن احاد اکابر ائمہ باشند
یا سکوت دیگران پس ثبوت این اجماع بطریق
ظنی باشد کہ اجماع سکوتی بود و طریق ظنی
جز ظن مفضی نگردد وبعضے محققین اجماع را
کہ دران مخالف بود اگرچہ نادر و غیر معتد بود
در منع اجماع آنرا ظنی گویند منحط در مرتبہ از اجماعی
کہ مخالف نیست دران اصلا و شیخ ابن حجر مکی
در صواعق گفتہ واز انچہ مؤکد است بودن
اجماع را در بیجا ظنی آنست کہ اہل اجماع
خود قطع نکردہ اند بافضلیت بلکہ ظن کردہ
اند بدان چنانچہ مفہوم از عبارات واشارات
ائمہ است و سبب آن است کہ مسئلہ اجتہادی
است انتہی و درین سخن نظر است زیرا کہ ظن
اہل حل وعقد امت در وقت حجت قطعی باشد
در حق دیگران گویا اتفاق ایشان را خاصیتے
است کہ جز در حق وصواب نبود بحکم کریمہ ویتبع
غیر سبیل المؤمنین وحدیث لن تجتمع امتی
علی الضلالۃ بآنکہ گفتہ اند اجماع حجت است
اگرچہ معلوم نباشد سند آن چنانچہ در اصول
فقہ مقرر شدہ و تصحیح کردہ ذہبی از علی رضی الله
عنہ کہ گفت رسیدہ است مرا کہ جمعی مردم فضل
می نہند مرا برابی بکر و عمر پس کسیکہ یابم اورا
کہ تفضیل میکند مرا برایشان پس وے مفتری است
بروے است آنچہ بر مفترے باشد و بروایتے
مرداد قطنی را که زنا زدم اورا حد مفتری وذکر
کردہ ابو ذر ہروی و دار قطنی از طرق متعددہ
کہ بعضے از ایشان گذشت بجماعہ کہ سب میکردند
شیخین را پس خبر داد علی را و گفت اگر خوف
می بود کہ این جماعہ گمان می بردند کہ پنہان
میداری چیزے را کہ آشکار اسکنند ایشان
را بجز جرأت نمیکردند بران پس گفت
علی پناہ بخدا رحمت کناد خدا شیخین را

یعنی خلیفہ کردن امرے پسندیدہ و مستحب است وان اترك فقد ترك من هو خير مني رسول الله صلى الله
علیه وسلم یعنی واگر ترک کنم بتصریح شخصے معین وہمین التماس بود مردم را پس بتحقیق ترک کردہ است
آنرا کسے کہ بہتر از من است کنایت از رسول خدا است واین معنی منافی مضمون حدیث سابق نیست چنانکہ پوشیدہ
نیست ظاہر است فاثنوا عليه پس ثنا کردند مردم بر عمر فقال راغب وراهب پس گفت و حال آنکہ این
ہر دو صفت داشت راغب بود الطاف الہی را و ترسندہ بود از عذاب خداوند یا آنکہ در ایام خلافت این
ہر دو صفت داشت وددت اني نجوت منها كفافا لا لي ولا علي گفت عمر دوست دارم کہ من رستگار
باشم از روے کفاف یعنی نباشد مرا اجرت و نباشد بر من عقوبتے و زجری لا اتحملها حيا ولا ميتا
طاقت برداشت آن ندارم کہ کسے را خلیفہ کنم نہ در حالت زندگانی و نہ در حالت موت **حدثنا**

ابراهيم بن موسى قال اخبرنا هشام عن معمر عن الزهري قال اخبرني انس بن مالك رضي الله عنه
بیعت کردیم الخطبة عمر الاخرة بتحقیق انس شنیدہ خطبہ آخر زندگانی او حين جلس عمر على المنبر مكانه
بیعت بعمر منبر وذلك الغد من يوم توفي النبي صلى الله عليه وسلم وآن فردای روزی بود
کہ وفات کرد پیغمبر خدا فتشهد وابو بكر صامت لا يتكلم پس شہادتین خطبہ خواند عمر وابو بکر خموش بود
سخن نمی کرد قال كنت ارجو ان يعيش رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتى يدبرنا يريد بذلك ان يكون آخرهم
عمر بودم من کہ امید میداشتم اینکہ زندگانی میکند رسول خدا تا آنکہ پس می انداز دمارا یعنی پس میرد بعد ازما
يريد بذلك ان يكون آخرهم خواہد باین کلام بودن آنحضرت آخر ہمہ مردم فان يك محمد صلى الله
عليه وسلم قد مات اگر ہست محمد صلی الله علیہ وسلم کہ بتحقیق مردہ است فان الله تعالى قد جعل بين اظهركم
نورا تهتدون به هدى الله محمدا صلى الله عليه وسلم پس بتحقیق خدا گردانیدہ است میان شما
نوری کہ ہدایت می یابید بچیزے کہ ہدایت کردہ است خدا محمد را وآن قرآن عظیم است وان ابا بكر صاحب
رسول الله صلى الله عليه وسلم و بتحقیق ابو بکر یار غار رسول خدا است وثاني اثنين و دویم دو کس است
کہ در غار بودند پوشیدہ نماند کہ بحسب منطوق قرآن ثانی کنایت از آنحضرت است لیکن میتوان گفت
کہ ابو بکر ہم دویم است واین فضیلت بس است اورا وانه اولى المسلمين بامورکم و بتحقیق ابو بکر
بہترین مسلمانان است برائے کار بار شما وامر خلافت فقوموا فبايعوه پس برخیزید وبیعت کنید اورا
قوله صاحب وثانی مرفوع اند خبران و بروایت بنصب است بدل از رسول وخبران فقوموا فبايعوه است
بتاویل یعنی مستحق است کہ برخیزید وبیعت کنید وكانت طائفة منهم قد بايعوه قبل ذلك في سقيفة
بني ساعدة وبودند طائفہ از صحابہ تحقیق بیعت کردند پیش ازین در سقیفۂ بنی ساعدہ وكانت بيعة
العامة على المنبر وبود با ابو بکر بیعت ہمہ مردم بر منبر قال الزهري عن انس بن مالك سمعت عمر يقول
لابي بكر يومئذ روایت کردہ است زہری از انس بن مالک کہ شنیدم عمر را میگفت مر ابی بکر را در ین روز
اصعد المنبر بالائے منبر آی فلم يزل به حتى اصعده المنبر فبايعه الناس عامة پس ہمیشہ
میگفت باین کلام تا آنکہ بر آورد اورا بالائے منبر پس بیعت کردند مردم ہمہ **حدثنا** عبد العزيز

عبد الله قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن ابيه عن محمد بن جبير بن مطعم عن ابيه رضي الله عنهم
قال اتت النبي صلى الله عليه وسلم امرأة فكلمته في شيء گفت جبير بن مطعم آمد زنے نزد پیغمبر خدا
پس سخن کرد آنحضرت را در چیزے فامرها ان ترجع اليه پس امر کرد آنحضرت آن زن را که باز بیاید نزد آنحضرت
فقالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ارأيت ان جئت ولم اجدك پس گفت خبر ده مرا اگر
آیم و نیابم ترا کانها تريد الموت چنانستی که آن زن میخواهد مرگ آنحضرت یعنی اگر بیایم و تو فوت کرده باشے
چکنم قال ان لم تجديني فأتي ابا بكر فرمود پس اگر نیابی مرا پس بیا نزد ابی بکر رضي الله عنه **حدثنا**
مسدد قال حدثنا يحيى عن سفيان قال حدثني قيس بن مسلم عن طارق بن شهاب عن ابي بكر
رضي الله عنه قال لوفد بزاخة گفت ابو بکر مر وفد بزاخه را بزاخه بضم موحده و تخفیف زای معجمه
نام موضعی است بحرین و میان بنی اسد و غطفان درین سرزمین جنگ بود در زمان خلافت
صدیق و آمده بودند برای صلح گفت این جماعه وفد را تتبعون اذناب الابل در پی دمهای شتران
بروید حتى يري الله خليفة نبيه صلى الله عليه وسلم والمهاجرين تا آنکه بنماید خدا خلیفه پیغمبر خود را
و مهاجران را امرا یعنی رو نکوبه امر یا که معذور دارد و شمار السبب آن امر و راضی شود بصلح **باب**
حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن عبد الملك قال سمعت جابر
ابن سمرة رضي الله عنهما قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول يكون اثنا عشر اميرا گفت
جابر شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود میباشد دوازده امیر درین حدیث کلام بسیار است یعنی فهمیده اند که
مراد آنست که بعد از آنحضرت دوازده خلیفه بترتیب میباشد و این معنی مفسده بسیار دارد چنانکه پوشیده
نیست بر ارباب خبرت اگر گویند در حدیث نص نیست که این دوازده امیر پیهم خواهند بود شاید که
تا قیام ساعت دوازده امیر باشند خلفاے اربعه میباشند اگرچه این معنی بعید است اما تخفیف این مفسده
میکند و میتوان گفت که مراد آنست که دوازده نفر مدعی امیرے می باشند گو در نفس الامر لائق این شان
نباشند اگر گوئی وجه تخصیص دوازده عدد چیست گوئیم بارہا گفته شده که عدد در مفهوم خود نص نیست
اگر زیاده بران باشند منافات ندارد کرمانی نقل کرده که بعضے علما گفته اند که آنحضرت صلے الله علیه
وسلم خواسته که خبر دهد از امور عجیبه که بعد از آنحضرت از جمله فتنها خواهد بود و معنے کلام آنست که مردم
متفرق میشوند و در یک زمان بیعت می کنند به دوازده امیر و هر امیر را امام برحق میدانند فقال كلمة
لم اسمعها پس فرمود متصل این کلام کلمه که نشنیدم من آنرا این قول جابر بن سمره است فقال ابي انه
قال كلهم من قريش پس گفت پدر من که سمره است که بتحقیق فرمود آنحضرت همه آن دوازده نفر از
قوم قریش اند جابر و سمره هر دو صحابے اند **باب** اخراج الخصوم واهل الريب من البيوت
بعد المعرفة خصوم جمع خصم و ریب بکسر را و فتح همزه و با موحده جمع ریبة است بمعنی معصیت
تهمت یعنی بیرون کردن اهل خصومت و اهل معصیت و تهمت را از خانها بعد از آنکه معلوم شود
آنها که عاصی و متهم اند و این اخراج برای آنست که اهل خانه و همسایها از ایذا نیابند و قد اخرج عمر

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

کشنده ام صحبت و شتند بردو صاحب پیغمبر خدا
را صلے الله علیه وسلم که نشتن و فا و تجدد امر
خدا مرو نیمی و حکم و عقاب میکنند نمی دانست
آنحضرت هیچ رای ایشان هیچ رائی را دو
نمید و فست هیچ دوستی ایشان و دوستی را از هیچ
میدانست عزم ایشان در امر خدا پس قبض
کرده شد آنحضرت و حال آنکه از ایشان راضے
بود و مسلمانان نیز راضی بودند پس گذشتند
ایشان در کار خود و در روش خود در رای پیغمبر خدا را
صلے الله علیه وسلم در امر او در حیات و بے
و پس از حیات وی پس سوگند آنکسے که شگافت
دانه را و آفرید نسمه را او دوست نمیدارد ایشان را
مگر مومنی فاضل و دشمن ندارد ایشان را مگر شقی
خارج از دین و دوستی ایشان قربت است
و دشمنی ایشان مروق و خروج است از دین
پس تر ذکر کرد امر آنحضرت ابو بکر را بنماز و حال آنکه
آنحضرت میدانست بودن علی را در مرتبه او و را
پس از آن ذکر کرد که خود بیعت کرد علی مرتضے
ابو بکر صدیق را پستر ذکر کرد استخلاف ابی بکر
مر عمر را پستر گفت آگاه باشید نمیرسد مرا آن هیچ
کسے که وے دشمن میدارد ایشان را اگر آنکه تازیانه
زنم او را و هیچو حد مفتری انتهى نقل هذه الرواية
من الصواعق امثال آن در نهج البلاغة بسیار است و ذکر
کرده صاحب این کتاب تواتر روایت آنکه ابو بکر
و عمر افضل این امت اند بعد پیغمبر ایشان از علے
مرتضی کرم الله وجهه در هنگام خلافت و جلوس
بر کرسی مملکت وی و آورده است از طرق متعدد
و اسانید مختلف صحیح که جزم کند متبع آن بصدور
این قول از امیر المومنین علے و کفایت کند اهل
سنت را احتجاج بدان اگر بمجرد آن اکتفا نمایند
و وے رضي الله عنه نزد شیعه معصوم است
و گفته معصوم باتفاق مفید قطع و یقین است پس
لازم گردد بر شیعه قول بقطعیت تفضیل

اخت ابی بکر حین ناحت وتحقیق اخراج کرده عمر در زمان خلافت خود خواهر ابی بکر صدیق را که نوحه کرد و منع کرده بود او را از نوحه کردن و باز نیامده ازان **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی

مالك عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال والذی نفسی بیده فرمود سوگند کسے که ذات من در دست قدرت اوست لقد هممت ان

آمر بحطب یحطب تحقیق قصد کرده بودم اینکه بفرمایم که جمع کنند هیزم را تو آمر بالصلوة فیؤذن

لها پس امر کنم نماز پس اذان گفته شود مر نماز را ثم آمر رجلا فیؤم الناس پس امر کنم مردی را پس امامت

کند مردم را ثم اخالف الی رجال پس مخالفت کنم مردمی را که مشغول نماز اند و قصد کنم بسوی خانهای

آنانکه بیرون نیامده اند از خانها برای نماز فاحرق علیهم بیوتهم پس بسوزم بر آنها خانهاے شان والذی

نفسی بیده لو یعلم احدهم انه یجد عرقا سمینا او مرماتین حسنتین لشهد العشاء وسوگند

کسے که ذات من بدست قدرت اوست اگر میداند یکے ازینها که اهل ورادائے نماز اند که تحقیق ویے

میابد استخوانی فربه یا دو پاچه بزرگ نیک اندهر آئینه حاضر میشود نماز عشا را یعنے باندک منافع دنیوی اگرچه

خسیس باشد تعب نماز عشا میکشد عرق استخوانی که ازان گوشت گرفته باشند مرماة بکسر میم وسکون را

پاچه بزاست **باب** هل للامام ان یمنع المجرمین واهل المعصیة من الكلام معه والزیارة

نحوه آیا میرسد امام را اینکه منع کند گناهگاران را و اهل معصیت را این هر دو کلام بیک معنی است از قسم

از مجرمان گناهگاران امام واز اهل معصیت معصیت دینی مراد داشته از سخن کردن با امام و ملازمت

کردن و مانند آن **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عبد الرحمن

ابن عبد الله بن کعب بن مالك ان عبد الله بن کعب بن مالك رضی الله عنه وکان قائد کعب

من بنیه حین عمی مرویست از عبد الرحمن بن عبد الله که تحقیق عبد الله بن کعب و بود عبد الله

کعب عصاکش پدر کعب بن مالك از میان پسران او هنگامے که کور شده بود کعب بن مالك قال

سمعت کعب بن مالك رضی الله عنه قال لما تخلف عن رسول الله صلی الله علیه وسلم

فی غزوة تبوك گفت عبد الله شنیدم کعب بن مالك را گفت وقتے که تخلف کرد از همراهی رسول الله

در غزوه تبوك فذكر حدیثه پس ذکر کرد تمام حدیث خود را که از غرائب واقعات است و تمام مذکور

در کتاب غزوات ونهی رسول الله صلی الله علیه وسلم المسلمین عن کلامنا ومنع کرد رسول الله

مسلمانان را از کلام کردن ما جمع ضمیر متکلم بملاحظه آنست که اینها تخلف کرده بودند سه کس بودند فلبثنا

فلبثنا علی ذلك خمسین لیلة وماندیم برین حال پنجاه شب واذن رسول الله صلی الله علیه

وسلم بتوبة الله علینا واگاه کرد رسول خدا بقبول خدا توبه را بر ما وقتے که نازل شد

این آیت وعلی الثلاثة الذین خلفوا الآیة **بسم الله الرحمن الرحیم**

كتاب التمني

باب ما جاء فی التمنی ومن تمنی الشهادة

در بیان آرزو کردن وجواز آن

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

كتاب الانبياء

خلافت ونفاذ امر بر ملا بالاے منبر بیغمبر بود و غیر آن معاویه وبنی مروان که در جاهلیت واسلام در غایت کثرت وشدت بودند و با خوارج نبیّا حرب و قتال داد امر دین از دایره حق بیرون نیفتد وگفت ابن جوزی که ... الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی تا آخر اجماع علما نازل شده در شان ابی بکر و دران تصریح است باکرمیت اتقی است از سائر امت ... ان اکرمکم عند الله اتقاکم تحقیق گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگار ترین شماست ... پس لازم آید که ابوبکر افضل باشد ...

[illegible]

وبیان حال کسے کہ آرزو کند شہادت در راہ خدا حدثنا سعید بن عفیر قال حدثنی اللیث
قال حدثنی عبد الرحمن بن خالد عن ابن شہاب عن ابی سلمة وسعید بن المسیب ان ابا ہریرة
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول والذی نفسی بیده لولا ان رجالا
یکرهون ان یتخلفوا بعدی گفت ابو ہریرہ شنیدم رسول خدا را میفرمود سوگند کسے کہ ذات من
بدست قدرت اوست اگر مردان ناخوش دارند آنکہ تخلف کنند بعد از من ولا اجد ما احملہم وحال
آنکہ نمی یابم چیزے را کہ سوار کنم ایشان را ما تخلفت تخلف نمیکردم از ہیچ سریہ یعنی حاصل آنکہ اگر ملاحظہ این نبود
کہ مردم بمتابعت من باوجود بے سامانی در ہمہ سرایا حاضر میشدند و رنج می کشیدند من تخلف نمیکردم در ہیچ
از سرایا لوددت انی اقتل فی سبیل الله ہر آئینہ دوست داشتمی کہ بتحقیق کشتہ میشدم در راہ خدا ثم احیی
ثم اقتل ثم احیی ثم اقتل ثم احیی ثم اقتل سہ بار فرمودند مقصود کثرت احیا و قتل است اگر گوئی بایستی کہ قرار
بر حیات میبود چرا نہایت بر قتل فرمودہ گوئیم مقصود بیان فضیلت شہادت است پس ختم حال شہادت
فرمودہ حدثنا عبد الله بن یوسف قال حدثنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی ہریرة
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال والذی نفسی بیده وددت انی لاقاتل
فی سبیل الله فاقتل ثم احیی ثم اقتل ثم احیی ثم اقتل فکان ابو ہریرة یقولهن ثلثا اشهد بالله پس
بود ابو ہریرہ میگفت کلمات اقتل سہ بار و اشہد بدل است از ضمیر ہن و معنی آنست کہ میگفت ابو ہریرہ
سہ بار اشہد یعنی میگفت گواہی میدہم کہ آنحضرت سہ بار فرمودہ کلمہ اقتل را و یحتمل کہ اشہد بالله کلام راوی
از ابی ہریرہ باشد برین تقدیر معنی اینست کہ گواہی میدہم بخدا کہ ابو ہریرہ سہ بار گفتہ است این کلمات را

باب تمنی الخیر در بیان آرزو کردن نیکی را وقول النبی صلی الله علیه وسلم لو کان لی احد
ذہبا و در بیان قول پیغمبر خدا اگر بودے مرا کوہ احد طلا جواب لو مذکور است در متن حدیث حدثنا
اسحق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق عن معمر عن ہمام سمع ابا ہریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله
علیه وسلم قال لو کان عندی احد ذہبا لاحببت ان لا یاتی علی ثلث وعندی منه دینار
فرمود اگر بودے نزد من احد طلا ہر آئینہ دوست داشتمی این را کہ نیاید بر من سہ شب و نزد من از ان بقدر
مقدار دیناری باشد لیس شیء ارصده فی دین علی نیست چیزے کہ نگہدارم آنرا در دینی کہ بر من است
اجد من یقبله ضمیر یا راجع است بسوے دین و جملہ حال است یقبله گویند ظاہر عبارت
تقاضا دارد کہ ارصدہ صفت دین باشد و بحسب معنی اقویست کہ صفت دینار باشد لیکن فصل شدہ است
بقول لیس شیء و این مانع است از آنکہ صفت دینار باشد لو اینجا بمعنی آن است و محبت بودن چیزے کہ

باب قول النبی صلی الله علیه
غیر واقع است واقع نوعی از تمنی است پس موافق است ترجمہ را
وسلم لو استقبلت من امری ما استدبرت اگر پیش میکردم از کار خود چیزے کہ پس کردہ ام جواب
از متن حدیث بامعنی معلوم میشود حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن
شہاب قال حدثنی عروة ان عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه

حالات شیخ اسماء الرجال

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

شیعا خصوصا در مانند الجزء اکہ متعلق بنقل صحیح و بعضے ظن اتم باشند تتمی شوند و اتباع سلف کہ سواد اعظم ہست و خبرے را کہ قرار یافت بران
عمل و قول کمہا باز بر خاستن پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم ازین عالم در بیش گیرند کہ دین سما
از ایشان رسیدہ کہ مدت عمر در صحبت وے
صلوات الله وسلامه علیه بودہ و از جناب
شریف فضائل و کمالات اکتساب نمودہ و انتہا
انوار گردہ مورد حمد و ثنا و تعدیل الٰہی و بشارات
پناہی گشتہ اگر صحابہ معتمد دین نباشند دیگر دین از کجا آید و تواتر دین از صدر اول از
میان برخیزد و قرآن و مانند آن احکام معتمد نماند
مگر اینکہ اتحاد و احفاد و الانزاد در اخوستہ باشند
و لیکن از ایشان نیز جرح و شتمے اکابر صحابہ
بصحت نرسیدہ و بہ ثبوت نپیوستہ امام الائمہ
علی مرتضی کرم الله وجہہ خود ثنائے ایشان
علانیہ و سرا میکرد ابو بکر صدیق را پس از ان عمر
را افضل این امت بعد از پیغمبر میگفت و برلہو
اقتدا و اتباع ایشان میرفت و در غزوات
با ایشان حق رفاقت و داد شجاعت میداد
مالک از امام جعفر صادق و وے از امام محمد باقر
روایت میکند کہ علی مرتضی بر عمر بن الخطاب
کہ بردائے پیچیدہ افتادہ بود گذشت و گریست
و فرمود ہیچ کس را ندانم محبوب تر نزد من کہ برود

لو استقبلت من امري ما استدبرت ما سقت الهدى اگر پیش میکردم از امر خود چیزے کہ پستر کردہ ام سوق ہدی نمیکردم ولحللت مع الناس حين حلوا و ہر آئینہ می برآمدم از احرام ہنگامے کہ برآمدہ اند مردم از احرام اینحدیث در کتاب حج گذشتہ است **حدثنا** الحسن بن عمر قال حدثنا یزید عن زریع عن حبیب عن عطاء عن جابر بن عبد الله قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلبينا بالحج گفت جابر بن عبد اللہ بودیم ما با رسول خدا احرام بستہ بودیم پس لبیک گفتیم برائے حج وقدمنا مكة لاربع خلون من ذی الحجة وقدوم آوردیم مکہ را چہارم تاریخ از ماہ ذی الحجہ فامرنا النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان نطوف بالبيت وبالصفا والمروة وان نجعلها عمرة ونحل پس فرمود ما را پیغمبر خدا اینکہ طواف کنیم بہ بیت اللہ وسعی کنیم میان صفا ومروہ واینکہ گردانیم آنرا عمرہ وبرآئیم از احرام الا من كان معه هدى مگر کسے کہ با وے ہدے بود کہ وے از احرام نبرآید قال ولم يكن مع احد منا هدى غير النبي صلى الله عليه وسلم وطلحة گفت جابر ونبود با ہیچکس از ما ہدی غیر پیغمبر خدا وطلحہ وجاء علي رضی اللہ عنہ من اليمن معه الهدى وآمد علی از یمن با وے ہدی بود فقال اهللت بما اهل به رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت علی احرام بستہ ام بچیزے کہ احرام بستہ بآن پیغمبر خدا یعنی احرام حج بستہ ام فقالوا ننطلق الى منى وذكر احدنا يقطر پس گفتند این جماعہ کہ از احرام برآمدہ بودند کہ بسوے منا کہ از ارکان حج است وحال آنکہ ذکر ما میچکد از منی قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني لو استقبلت من امري ما استدبرت ما اهديت فرمود رسول خدا بتحقیق من اگر پیش میکردم از امر خود چیزیرا کہ پس کردم سوق ہدے نمیکردم ولولا ان معي الهدى لحللت اگر نمی بود با من ہدی ہر آئینہ می برآمدم از احرام ولقيه سراقة وهو يرمي جمرة العقبة وملاقات کرد آنحضرت را سراقہ وحال آنکہ رمی جمرۂ عقبہ میکرد فقال يا رسول الله الناهذه خاصة پس گفت ای رسول خدا آیا ما راست این فسخ عمرہ در اشہر حج یا فعل فسخ حج بسوی عمرہ فقال لا بل للابد پس فرمود نیست مخصوص بشما در نوبت بلکہ دائم خواہد بود در جاہلیت عمرہ در اشہر حج از افجر فجور بود قال وكانت عائشة قدمت مكة وهي حائض گفت عروہ وبود عائشہ قدوم آوردہ از عرفات بمکہ وحال آنکہ او حائض بود فامرها النبي صلى الله عليه وسلم ان تنسك المناسك كلها پس فرمود او را پیغمبر خدا اینکہ ادائے مناسک کند ہمہ آن غير انها لا تطوف بالبيت ولا تصلي جز آنکہ وے طواف نکند بہ بیت اللہ ونماز نگذارد حتے تطهر تا آنکہ پاک شود از حیض فلما نزلوا البطحاء قالت عائشة پس ہرگاہ نزول کردند در بطحا گفت عائشہ يا رسول الله انطلقون بحجة وعمرة وانطلق بحجة ای رسول خدا آیا میروید شما بحج وعمرہ کردہ ومن تنہا بحج بروم قال ثم امر عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق گفت راوے پس امر کرد آنحضرت عبد الرحمن بن ابی بکر را کہ برادر عائشہ بود ان ينطلق معها الى التنعيم اینکہ برود با عائشہ بسوے تنعیم کہ از آنجا اہل مدینہ احرام می بستند فاعتمرت عمرة في ذي الحجة بعد ايام الحج پس احرام بست بہ عمرہ در ماہ ذی الحجہ بعد از فراغ از ایام حج **باب** قول النبي صلى الله عليه وسلم ليت كذا وكذا

وشمائے ال کردہ اند خوف وتقیہ باشد چرا ہست وتقبیح حال ہشام کرد بالفعل امر سلطنت وحکومت بدست تعرف واختیار او ست وزید بن علی برادر امام محمد باقر را گفتند شیعہ کہ تبرے کن از شیخین پس اباکرد وگفت آن دو وزیر جد من اند پس گذاشتند ورفض کردند آنجماعہ او را تا آنکہ حکایت کردہ اند بعضے از علما کہ ہمین ایشان بردار کشیدند وکشتند او را وچون حال محمد باقر وبرادرش چنین باشد در اظہار حق بے خوف احدی علی مرتضے را کہ در قوت وشجاعت وشدت بأس وکثرت عدد کل الکل است خصوصا کہ خود خلیفہ راستین باشد چہ قیاس توان کرد وچہ خوش گفتہ بعضے منصفان شیعہ کہ عبد الرزاق ست از قدما وسلما رحدیث کہ من تفضیل شیخین میکنم بجہت تفضیل علی مر ایشان را واگر تفضیل نمیکرد علی ایشان را بر خود من نیز میکردم گناہے عظیم تر ازین بود کہ من علی را دوست دارم ومخالفت وی کنم وکلام در مقام خلافت وافضلیت درین کتاب مشبع است والله الهادي الى صراط مستقيم

باب قول النبي صلى الله عليه وسلم لو كنت متخذا خليلا بیان تمام انیجا از حدیثے کہ در فضل ابی بکر صدیق است تا آنکہ ابو سعید روایت کردہ اینحدیث را ابو سعید خدری چنانچہ عنقریب گذشت **حدثنا** مسلم بن ابراهیم قال حدثنا وهيب قال حدثنا ايوب عن عكرمة عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لو كنت متخذا من امتي خليلا لاتخذت ابا بكر اگر میبودم من گیرندہ از امت خود دوست خالص ہر آئینہ میگرفتم ابا بکر را چنین دوست ولكن اخي وصاحبي ولیکن وے برادر من ویار من است در راہ خدا چنانچہ در روایت دیگر صریح آمدہ وبروایت احمد اخي في الدين وصاحبي في الغار است ودر روایت مسلم از عبد اللہ ابن مسعود وقد اتخذ الله صاحبكم خليلا زیادہ

الجزو الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

در بيان قول گفتن پيغمبر خدا و جواز آن كه گفته چنين و چنين بود حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا سليمان بن بلال قال حدثني يحيى بن سعيد قال سمعت عبد الله بن عامر بن ربيعة قال قالت عايشة رضي الله عنها ارق النبي صلى الله عليه وسلم ذات ليلة گفت عايشه بيدار شد پيغمبر خدا يك شبي ارق بفتحتين بمعنى سهر است وارق بروزن سمع مشتق ازانست فقالت ليت رجلا صالحا من اصحابي يحرسني الليلة پس آرزو فرمود كاش مردے صالح از اصحاب من پاس دارد مرا امشب اگر گوئي احتياج بحراست آنحضرت را بعد نازل شدن اين آيت والله يعصمك من الناس چرا بوده گرمكنے در جواب گفت اين واقعه پيش از نزول اين آيت بوده پوشيده نماند كه اينقول در حجة الوداع است و شمل اين آيت آيات ديگر كه در حفظ آنحضرت نازل شده بسيار است و حجة الوداع در آخرهاي عمر است پس درست كه گفته شود پيش از نزول اين آيت بوده و نيز در جواب ميگويند كه معنى اين آيت اينست كه نگاه ميدارد خدا ترا از آنكه اضلال تو كنند اين جواب هم خالي از ضعف نيست و ميتوان گفت كه آنحضرت ملهم شده و مامور گشت باينمعنى و اين قول آنحضرت منافي توكل نيست از آنكه توكل تفويض كار است بحق سبحانه و مقصود بيان ازين طريق چنانكه فرموده يكے از اصحاب كه بتوكل شتر را بر در مسجد گذاشته آمد فرمود قيد ياو توكل يعني بسته باز توكل تو شتر را بعد سمعنا صوت السلاح ناگاه شنيدم آواز سلاح را فقال من هذا قيل سعد يا رسول الله فرمود كيست اين كه آمده گفته شد سعد بن ابي وقاص است جئت احرسك آمده ام من كه حراست كنم ترا فنام النبي صلى الله عليه وسلم حتى سمعنا غطيطه پس خواب كرد پيغمبر خدا تا آنكه شنيدم آواز آنحضرت كه در خواب ميكرد غطيط بفتح معجمه وكسر مهمله اواز نائم است كه بعضے را پيدا شود قال ابو عبد الله وقالت عايشة قال بلال گفت مولف رح وگفته عايشه كه گفت بلال بعد از آنكه بمدينه آمده و بيمار شده در اشتياق حرم مكه اين شعر خوانده شعر الا ليت شعري هل ابيتن ليلة آگاه باش كاش علم من حاصل شدي آيا خواب ميكنم شبے بوادي و حولي اذخر وجليل بوادے مراد حرم مكه است و در حوالے كه گرد من اين دو گياه باشند و اين دو گياه مخصوص بوادے مكه است فاخبرت النبي صلى الله عليه وسلم پس خبر دادم از حال بلال پيغمبر خدا را و اين حديث در باب هجرت بتفصيل گذشته است مقصود اينجا همين قدر است كه در كلام بلال ليت واقع شده است

باب تمني القرآن والعلم

در آرزو كردن قرائت قرآن و حصول علم حدثنا عثمان بن ابي شيبة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن ابي صالح عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تحاسد الا في اثنتين فرمود رسول خدا نيست روا حسد كردن مگر در دو خصلت مراد از حسد غبطه است بمعنى آنكه آرزو كردن ازين دو خصلت ميباشد رجل اتاه الله القرآن فهو يتلوه من اناء الليل والنهار مردي كه داده او را خدا قرآن را پس وي تلاوت ميكند در ساعتهاے شب و روز يقول لو اوتيت مثل ما اوتي هذا لفعلت كما يفعل ميگويد اگر داده ميشدم مانند آنچه داده شده اين مرد هر آئينه ميكردم و ميخواندم چنانكه ميخواند ورجل اتاه الله مالا ينفقه في حقه و ديگر مردي كه داده خدا او را مال صدقه ميكند

پيش از آنكه فوت كند مع شب كه من بيمار ... خدا اينكه باشد مرا از شما خليلے بخلاف خليل بودن بنده مر خدا را كه آن قبول شركت كند چه خدا محيط و غير متناهي است چون دوست داشته شود بدوستي خاص محيط بود دوستي او مر محب را و ميتواند مخصوص گرداند خدا تعالے بخلت خود هر بندهٔ خاص را كه خواهد كه محيط و غير متناهي گنجايش باشد و ليكن واقع وارد در خبر اتخذ خلعت خلت بدو پيغمبر يكے ابراهيم عليه السلام كه مشهور بخليل الرحمن است ديگر سيد المرسلين پيغمبر ما صلے الله عليه وسلم چنانچه مستفاد ازين احاديث است و گفته اند خلت آنحضرت اتم و اكمل است از خلت ابراهيم و خلت اخص و ارفع است از محبت ازينجاست كه ثابت شده محبت آنحضرت مر تمامه اهل بيت و اصحاب را و گفته خليل آنكه موافقت كند ترا در و من منزل تو امتي در نهايه گفته خلت بالضم بمعنى صداقت و محبتي كه در آيد قلب را و جاگير دران با طن آن و در ترجمه مشكوة هست يعنے در آينده در باطن قلب محب كه داعي است بسوي اطلاع محبوب بر سر محب مراد آنست اگر روا بودے مرا كه بگيرم دوستے از خلق باين صفت كه محبت او در درون من در آمده و مطلع مي بود بر سر من ابا بكر را خليل دوست ميگرفتم كه لايق و قابل اين صفت است وليكن نيست مرا محبوب باين صفت مگر حق سبحانه و محبت من خلق را بر ظاهر دل است و آگاه نيست بر سر من جز حق تعالے و تواند

آمال در حق خدا یعنی صرف میکند چنانکه فرموده خدا فیقول لو اوتیت مثل ما اوتی هذا فعلت کما یفعل

باب ما یکره من التمنی در بیان چیزے که مکروه است تمنی کردن وآن مرگ است چنانکه در احادیث باب مذکور است وقول الله ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض الآیه وآرزو مکنید چیزے را که تفضیل داده خدا آن بعضے شما را بر بعضے **حدثنا** الحسن بن الربیع قال حدثنا ابو الاحوص عن عاصم عن النضر بن انس قال قال انس رضی الله عنه لولا انی سمعت النبی صلی الله علیه وسلم گفت نضر گفته است انس اگر نبودی که بتحقیق من شنیده ام پیغمبر خدا را یقول لا تتمنوا الموت لتمنیت یعنی فرمود آرزو مکنید موت را البته آرزو میکردم واین آرزو کردن بسبب افراط وتفریط که در امراء مروانیه در احکام دین میدید گفته باوجود آن ابو هریره گفته است نعوذ بالله من امارة الستین یعنی پناه میجویم بخدا از امارت سال شصت که یزید علیه ما یستحقه درین سال امیر شد وآنحضرت خبر داده بود از امارت او وابو هریره آرزوے مرگ خود است **حدثنا** محمد قال اخبرنا عبدة عن ابن ابی خالد عن قیس قال اتینا خباب بن الارت رضی الله عنه نعوده وقد اکتوی سبعا گفت قیس آمدیم خباب بن ارت بجائے که عیادت میکنیم او را و او بتحقیق داغ کرده بر بدن خود هفت داغ فقال لولا ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهانا ان ندعو بالموت لدعوت به اگر گوئی داغ کردن نیز منهی عنه است خباب که از اصحاب عظام است چگونه داغ کرده بود کرمانی در جواب میگوید که نهی از داغ کردن بیضرورت ممنوع است اگر ضرورت باشد ممنوع نیست واین جواب چیزے نیست نهی مطلق وارد شده است باآنکه تشخیص ضرورت بغایت دشوار است ونیز میگوید که ممنوع وقتے است که با اعتقاد موثریت باشد پوشیده نماند که باعتقاد موثریت هر دارو که کنند باطل خواهد بود پس فرق میان داغ ودارو دیگر چیست که داغ ممنوع شده باشد سائر ادویه و میتوان گفت که نهی از داغ نزد او تنزیهی بود ونهی از تمنی موت تحریمی والله اعلم **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام بن یوسف قال اخبرنا معمر عن الزهری عن ابی عبید اسمه سعد بن عبید مولے عبد الرحمن بن ازهر عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یتمنی احدکم الموت مرویست از ابی هریره که بتحقیق رسول خدا فرمود آرزو نکند یکے از شما موت را اما محسنا فلعله یزداد فرمود یکے از شما یا نیکوکار است پس شاید زیاده میشود نیکوئی واما مسیئا فلعله یستعتب و یا بدکار است پس شاید که در حیات طلب ازاله عتاب خدا کند یستعتب مشتق از استعتاب است بمعنی طلب عتاب وهمزه در اعتاب برای ازاله است یعنی یطلب ازالة العتاب این بر غیر قیاس است از آنکه استفعال مبنی را بنا از مجرد میکنند نه از مزید فیه قال ابو عبد الله ابو عبید اسمه سعد بن عبید مولی عبد الرحمن بن ازهر این تعلیق را برخلاف آنچه در متن حدیث است نقل کرده **باب** قول النبی صلی الله علیه وسلم لولا الله ما اهتدینا قول پیغمبر خدا اگر نبودی هدایت خدا هدایت نمی شدیم **حدثنا** عبدان قال اخبرنی ابی عن شعبة قال حدثنا ابو اسحق عن البراء بن عازب رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم ینقل معنا التراب یوم الاحزاب گفت براء

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

التنوخی بفتح فوقیه وضم موحده وفتح معجمه وکاف و در روایت ابی ذر التنوخی است بتشدید نون بعد فوقیه وبجاے معجمه وگفته اند که صواب اول است ودوم تصحیف وسهو است قال حدثنا وهیب بتصغیر عن ایوب تا آخر اسناد سابق و قال وگفت ایوب با نیفزی در روایت خود لو کنت متخذا خلیلا لاتخذته خلیلا ولکن اخوة الاسلام افضل ولیکن برادری دینی با ابی بکر فاضل تر وراجح تر است از آنچه با غیر اوست **حدثنا** قتیبة قال حدثنا عبد الوهاب عن ایوب مثله مانند حدیث سابق در لفظ و معنی **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب عن عبد الله بن ابی ملیکة قال کتب اهل الکوفة الی ابن الزبیر فی الجد گفت ابن ابی ملیکه که تابعی مشهور است نوشتند اهل کوفه بسوے عبد الله بن زبیر در هنگام امارت وے در حکم جد در میراث گویند مراد از اهل کوفه عبد الله بن عتبه بن مسعود است که مقلد گردانیده بود او را ابن زبیر بقضای کوفه فقال پس نوشت ابن زبیر در جواب آن اما الذی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو کنت متخذا من هذه

بن عازب بود پیغمبر خدا نقل میکرد یا خاک را روز غزوهٔ خندق که گروه گروه کافران جمع شده بر مدینه آمده بودند و بر گرد مدینه خندق میکند و میگفت لولا الله ما اهتدینا دیدم آنحضرت را که پوشیده بود خاک سفیدی شکم آنحضرت را از بسکه خاک بر داشته بود بقول لولا انت ما اهتدینا

تحقیق میگفت اگر نبودی هدایت تو ای خدا هدایت نمی یافتیم ما یاران ولا تصدقنا ولا صلینا فانزلن سکینة علینا و نه تصدیق میکردیم و نه نماز میخواندیم پس نازل ساز بر ما آرام باطن در کارهای دین و دنیا

ان الاولى قد بغوا علینا قال ربما قال الملاء قد بغوا علینا تحقیق جمعی که نخست گروید بودند و بیان همراهی داشتند

تحقیق یعنی فتنه نمای کردند بر ما یعنی از کفار عرب که قریش و حلیف بودند در غزوه کافران نوشته بودند این بلا اشارت

با اولیاست و سیاست که بجای اول فرموده الملاء یعنی گروه اذا ارادوا فتنة ابینا ابینا وقتی که خواستند شرک را ابا کردیم

ابا کردیم یرفع بها صوته بلند میکرد باین کلمات آواز خود را باب کراهیة تمنی لقاء العدو در بیان ناخوش شمردن آرزو ملاقات دشمن و رواه الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم حدثنی عبد الله بن محمد

قال حدثنا معاویة بن عمرو قال حدثنا ابو اسحق عن موسی بن عقبة عن سالم ابی النضر مولی عمر بن عبید الله وکان کاتبا له

و بود ابو النضر کاتب عمر بن عبید الله قال کتب الیه عبد الله بن ابی اوفی رضی الله عنهما فقرأته

فاذا فیه گفت نوشت بسوی او عبد الله بن ابی اوفی پس خواندم من آنرا ناگاه دیدم که در وی این بود

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال تحقیق رسول خدا فرموده لا تتمنوا لقاء العدو واسئلوا الله العافیة آرزو مکنید ملاقات دشمن و سوال کنید خدا را عافیت از بلا باب ما یجوز من اللو بیان آنچه

روا ست از لو یعنی کلامی که در آن این کلمه باشد در بعضی نسخ من اللو بتشدید واو گفته اند هرگاه اراده کنند

اعراب این کلمه آنرا اسم میکنند بعریف تا علامت اسمیة آن باشد و بتشدید میخوانند تا معلوم گنند که اسم متمکن

است و قوله تعالى لو ان لی بکم قوة بیان این قول خدا در حدیث مذکور واقع نشده حدثنا علی بن

عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا ابو الزناد عن القاسم بن محمد قال ذکر ابن عباس رضی الله

عنهما المتلاعنین گفت قاسم بن محمد ذکر کرد ابن عباس قصهٔ متلاعنین را فقال عبد الله بن شداد

اهی التی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت عبد الله بن شداد آیا این همانست که فرموده

رسول خدا در حق او لو کنت راجما امرأة من غیر بینة اگر بودمی من رجم کننده زنی را بی گواه جزای او مخدوف

است یعنی رجم میکردم او را و این زنی بود که شوهر وی نسبت زنا کرده بود بیکی دیگر و وی فرزندی

زاده که شبیه بود بآن مرد که بوی نسبت زنا کرده بود قال لا تلک امرأة اعلنت گفت نی آن زن که

در حق او این را فرموده آن زنی بود که ظاهر کرده بود این بدی را در اسلام و باکی نداشت از آن چنانکه

در باب لعان مذکور است حدثنا علی قال حدثنا سفیان قال عمرو حدثنا عطاء قال اعتم النبی صلی الله

علیه وسلم بالعشاء گفت عطاء درنگ کرد شبی پیغمبر خدا بنماز عشا و حدیث مرسل است از آنکه عطا تابعی

است فخرج عمر فقال الصلوة یا رسول الله پس برون رفت عمر از جماعت نماز پس گفت بگذار

نماز عشا را ای رسول خدا الصلوة برفع و نصب هر دو روا است رقد النساء والصبیان خواب کردند

كتاب الانبيا

مقابل باب سابق که نیز متعلق بحصل است از باب فصل و در بعضی نسخ لفظ باب نیست و ظاهر بیاض عسقلانی همین است و مشکل میشود بدین تقدیر درج احادیث آینده در باب قول النبی لو کنت متخذا حدثنا الحمیدی و محمد بن عبید الله

قالا حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابیه

عن محمد بن جبیر بن مطعم عن ابیه قال

اتت امرأة الی النبی فکلمته فی شیء

و سخن گفت بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم

فامرها ان ترجع الیه پس امر کرد آنحضرت

آن زن را که باز گردد بسوی وی وقت دیگر

قالت ارأیت ان جئت ولم اجدک گفت

آن زن خبر ده مرا که اگر بیایم و نیابم ترا چکار کنم

کانها تقول الموت گویا آن زن کنایت میکرد

بنا یافتن از موت آنحضرت ظاهر آنست که این لفظ

جبیر بن مطعم است چنانکه جزم کرده بدان قاضی

عیاض قال فان لم تجدینی فأتی ابا بکر گفت

اگر نیابی مرا پس بیائی ابابکر را اشارت است بخلافت

ابی بکر صدیق بعد از آنحضرت و فضل و منقبت

وست و مسئله خلافت در باب الاستخلاف از کتاب

الاحکام بیاید انشاء الله تعالى حدثنا

احمد بن ابی الطیب ابو سلیمان بن سلیمان مروزی

اصلش از بغداد است و نیست مر او را در بخاری

جز این حدیث که آورده است آنرا در باب اسلام

ابی بکر از عبد الله بن حماد آملی از یحیی بن معین از

اسمعیل قال حدثنا اسمعیل بن مجالد گفته

کوفی قوی گفت آنرا یحیی بن معین و جمعی ولین گفته

آنرا بعضی و نیست مر او را نزد بخاری جز این حدیث

قال حدثنا بیان بفتح و تخفیف بن بشر بکسر

موحده و سکون معجمه کوفی عن وبرة بن عبد الرحمن

بفتح واو و موحده تابعی صغیر است کوفی عن همام

بتشدید ابن حارث تابعی کبیر است کوفی قال

سمعت عمارا یقول رأیت رسول الله صلی الله علیه

وسلم میگفت عمار دیدم پیغمبر خدا را صلی الله

علیه وسلم وما معه الا خمسة اعبد وامرأتان

زنان و خورد سالان شریعت و راسه یقطر پس بیرون آمد آنحضرت در حالیکه سر مبارک او می چکید از آب غسل کرده بود میگفت لولا ان اشق علی امتی او علی الناس شک راوی است پیغمبر فرمود اگر نبودی
ملاحظه اینکه گرانی کنم بر ایشان و در آزرم ایشان را و در مشقت و قال سفیان ایضا علی امتی یعنی سفیان نیز روایت
همین علی امتی گفته لامرتهم بالصلوة هذه الساعة هر آئینه امر میکردم بنماز کردن همین ساعت تا
در همین وقت ثلث شب گذشته بود و معنی آنست که تعیین میکردم وقت نماز عشا که در همین وقت بگذارند امام اجل ابوحنیفه
گفته وقت مستحب اینست که بعد از ثلث شب نماز کنند و تا نیم شب روا است بلا کراهت و بعد از آن تا آخر شب
روایت بکراهت است قال ابن جریج عن عطاء عن ابن عباس اخر النبی صلی الله علیه وسلم هذه الصلوة
روایت کرده است ابن جریج از عطا از ابن عباس که تاخیر کرد شبی پیغمبر خدا این نماز را یعنی نماز عشا فجاء عمر
فقال یا رسول الله رقد النساء والولدان پس آمد عمر بن خطاب رضی الله عنه پس گفت ای رسول خدا
خواب کردند زنان و خورد سالان فخرج وهو یمسح الماء عن شقه پس بیرون آمد آنحضرت در حالیکه پاک
میکرد و می چکید آب از یکطرف سر یقول انه للوقت لولا ان اشق علی امتی میفرمود تحقیق اینست که وقت نماز
همین است اگر نبودی آنکه در مشقت اندازم امت خود را تنبیه فهم میشود که احکام مفوض برای آنحضرت بوده و میتوان گفت
که تعیین اوقات هم بنص معلوم شده و حدیث جبرئیل که با آنحضرت آمده نماز کرد نیز بر خلاف نیست و میتوان گفت
که جبرئیل دو روز آمده نماز کرد اول و آخر وقت هر نماز تعیین کرد و گفت میان این دو وقت وقت نماز است پس خلاف
حدیث جبرئیل نیست و اختیار آنحضرت بجز در الیسب کثرت ثواب در تعیین وقت نیست فافهم و قال ابن حدثنا عطاء
فیه ابن عباس اما عمر وقال راسه یقطر وقال ابن جریج یمسح الماء عن شقه قال عمرو لولا ان اشق
علی امتی وقال ابن جریج انه للوقت لولا ان اشق علی امتی وقال ابراهیم بن المنذر حدثنا معن قال
حدثنی محمد بن مسلم عن عمرو عن عطاء عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم حدثنا یحیی بن بکیر
قال حدثنا اللیث عن جعفر بن ربیعة عن عبد الرحمن قال سمعت ابا هریرة رضی الله عنه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک یعنی فرض میکردم مسواک را بر وضو
حدثنا عیاش بن الولید قال حدثنا عبد الاعلی قال حدثنا حمید عن ثابت عن انس رضی الله
عنه قال واصل النبی صلی الله علیه وسلم آخر الشهر وواصل اناس گفت انس روزه وصال داشت پیغمبر خدا
در آخر ماه پس روزه وصال گرفتند مردمان انکار کرد ند نهی را که در باب وصال بود بر نهی تنزیهی
و موافقت و اتباع آنحضرت دوست می داشتند فبلغ النبی صلی الله علیه وسلم فقال لو مد بی الشهر
لواصلت وصالا یدع المتعمقون تعمقهم پس فرمود اگر دراز شدی مرا ماه هر آئینه وصال میکردم وصالی
میگذارد متعمقان تعمق ایشان مرویست که آنحضرت آخر ماه روزه گرفته بود به نیت آنکه تمام ماه روزه
دار باشد و چون این ماه بیست و نه روز تمام شد افطار کرد و فرمود اگر دراز می شد ماه روزه دار بودم
و کسی همراهی نمی توانست کرد انی لست مثلکم انی اظل یطعمنی ربی و یسقینی فرمود تحقیق من نیستم مانند شما
من روز میکنم بجائیکه طعام میدهد مرا پروردگار من و آب مینوشاند مرا و لازم طعام و آب است

الجزء السابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

... و از حدیث ظاهر شود که ابوبکر رضی الله عنه اول کسی است که اسلام آورد و از احرار مطلقا و گفته اند که مراد آنکسانند که ظاهر شده اسلام ایشان و اگر نه بودند در آن هنگام جماعتی از مسلمانان که پنهان میداشتند اسلام را از اقربای خود و کلام در اسلام ابوبکر در باب بشارت ایشان است تعالی حدثنا هشام بن عمار قال حدثنا صدقة بن خالد قال حدثنا زید بن واقد ثقه قلیل الحدیث است و بجز این یک حدیث از وی بخاری روایت نکرده عن بسر بن عبید الله بضم موحده و سین مهمله عن عائذ الله ابی ادریس عن ابی الدرداء قال کنت جالسا عند النبی گفت ابو الدرداء بودم نشسته نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذ اقبل ابوبکر آخذا بطرف ثوبه حتی ابدی عن رکبته ناگاه پیش آمد ابوبکر گرفته بود طرف جامه خود را تا آنکه ظاهر کرد طرف جامه بر داشته از زانوی وی و در بعضی نسخ عن رکبتیه بلفظ تثنیه است فقال النبی صلی الله علیه وسلم اما صاحبکم فقد غامر پس فرمود آنحضرت باصحاب اما این یار شما که این هست می آید پس تحقیق سختی کشیده و در آویخته با کسی غمر و مغامره با کسی در آویختن فسلم فقال پس سلام کرد ابوبکر بر آنحضرت و گفت انی کان بینی و بین ابن الخطاب شیء تحقیق بود میان من و میان عمر بن خطاب چیزی از گفتگو فاسرعت الیه پس شتابی کردم در سخن بسوی وی و تندی نمودم پس ناخوش کردید ثم ندمت پس پشیمان شدم از این اسراع در قول فسألته ان یغفر لی پس سوال کردم او را که بیامرزد مرا فابی علی ذلک پس ابا کرد بر من از آن عفو فاقبلت الیک پس پیش آمدم بسوی تو که کشاینده هر مشکلی

مدلی ست و احتمال آنحضرت را بمشاهده حق و استغراق دران میشد که آب و طعام بیاد نمی آمد تابعه سليمان ابن المغيرة عن ثابت عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم متابعت کرد حمید را سلیمان بن مغیره از ثابت از انس از پیغمبر خدا حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري ح وقال الليث حدثني عبد الرحمن بن خالد عن ابن شهاب ان سعيد بن المسيب اخبره ان ابا هريرة رضي الله عنه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الوصال گفت ابو هریره منع کرد رسول خدا از روزه وصال قالوا فانك تواصل گفتند صحابه تحقیق تو وصال میکنی قال ايكم مثلي اني ابيت يطعمني ربي ويسقيني فلما ابوا ان ينتهوا پس هرگاه ابا کردند اینکه باز آیند واصل بهم يوما ثم يوما ثم راوا الهلال وصال کرد یکروزی بیشتر وصال کرد روزی دیگر بیشتر دیدند ماه را فقال لو تاخر لزدتكم كالمنكل لهم پس فرمود اگر تاخیر کردی ماه هر آئینه زیادت میکردم مانند معذب مر ایشان را در بعضی نسخه هم ست در یک کلام زدتم و بعضی خطاب و غیبت جمع شده حدثنا مسدد قال حدثنا ابو الاحوص قال حدثنا الاشعث عن الاسود ابن يزيد عن عائشة رضي الله عنها قالت سالت النبي صلى الله عليه وسلم عن الجدر امن البيت هو قال نعم گفت عائشه پرسیدم پیغمبر خدا را از جدر آیا از بیت الله ست فرمود آری جدر بفتح جیم و سکون دال مهمله یعنی حجر ست بکسر حا مهمله که آنرا حطیم نیز میگویند قلت فما لهم لم يدخلوه في البيت گفتم پس چه حال ست مر ایشان را که تعمیر کعبه کرده داخل نکرده اند حطیم را در بیت الله قال ان قومك قصرت بهم النفقة فرمود قوم تو کوتهی کرده بود اسباب عمارت از سنگ و جز آن قلت فما شان بابه مرتفعا گفتم چه حال ست در آنرا بلند کرده اند قال فعل ذلك قومك ليدخلوا من شاؤا ويمنعوا من شاؤا فرمود کرده اند این را قوم تو برای این غرض که در آرند کسی را که خواهند و منع کنند کسی را که خواهند و لولا ان قومك حديث عهدهم بالجاهلية و اگر نبودی که قوم تو نزدیک و نو ست عهد ایشان بزمان جاهلیت هر آئینه میکردم موافق بنا ابراهیم که دو در داشت نزدیک بزمین یکی بطرف پشت دیگر بجانب روی که الحال دارد و داخل بود حطیم دران فاخاف ان تنكر قلوبهم ان ادخل الجدر في البيت وان الصق بابه في الارض یعنی چون ایمان ایشان قوی نشده میترسم که دلهای ایشان انکار کنند این را که در آرم حطیم در کعبه و آنرا متصل کنم در آنرا در زمین حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لولا الهجرة لكنت امرءا من الانصار یعنی اگر نبودی که مهاجران افضل اند از دیگران هر آئینه بودمی مردی از انصار محی السنه گفته مراد آن نیست که انتقال از نسب ولادی میکردم از آنکه این انتقال حقیقة معنی ندارد و مع ذلک بد ست اگر گوید یکی که من از این قومم انتساب کند خود را بغیر آبای خود و این حرام ست با آنکه آنحضرت از اشرف قبائل و افضل الناس ست بلکه مراد آنست که انصار بجائی رسیده اند که من از مهاجران نبودم نسبت میکردم خود را از قوم انصار و لو سلك الناس واديا او شعبا لسلكت وادي الانصار او شعبهم و اگر سیر کنند مردم راهی را و راه سیر کنند انصار راهی یا شعبی را سالکت وادی الانصار او شعبة الانصار هر آئینه

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

كتاب الانبياء

علیه وسلم متمعر پس گشت روی مبارک آنحضرت که سرخ و دیگرگون میشد از خشم متمعر بتغیر رنگی که بسرخی زند تمعر تغیر چهره از غضب و در بعضی نسخ بغین معجمه ست از معره بالفم رنگی که سرخ خالص نباشد یا آنکه سرخی با سپیدی آمیخته زند و در حدیث ابی امامه تردای نیفی درما شد این قصه آمده پس نشست عمر بجانب دیگر پس اعراض کرد آنحضرت از وی بیشتر برخاست عمر و نشست پیش آنحضرت پس اعراض کرد از وی پس عرض کرد یا رسول الله ندیم اعراض ترا مگر نسبت چیزی که رسیده است ترا پس خیر نیست زندگانی من بحالیکه تو معرض باشی از من پس فرمود تو کسی که عذر خواست ابوبکر بسوی تو پس قبول کردی از وی حتی اشفق ابوبکر تا آنکه ترسید ابوبکر از انکه مکروهی رسد از آنحضرت بعمر فجثی على ركبتيه فقال پس نشست ابوبکر بر زانوی خود موافق عادت در اعتذار نزد غضب آنحضرت و گفت یا رسول الله والله انا كنت اظلم سوگند خدا که من بوده ام ستمگارتر که نخست من شتابی کردم مر ان گفت اینرا ابوبکر دو بار فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله بعثني اليكم فقلتم كذبت وقال ابوبكر صدقت پس فرمود آنحضرت تحقیق خدا برانگیخت و فرستاد مرا بسوی شما پس گفتید شما یعنی مرا دروغ گفتی و گفت ابوبکر راست گفتی وواساني بنفسه وماله ومواساة کرد و بذل نمود مرا ابوبکر بنفس خود و بذل نمود مواساة کسی را در چیزی آنچون خویش داشتن و در بعضی نسخ واسانی ست و آن خفت قول انتم تاركوا لي صاحبي پس آیا شما ترک کننده اید ایذای خاص مرا برای من ابی که نشستن و ترک

اسماء الرجال

عمرو بن يحيى · الواد فتح الواو · ابو تميم · عباد بن تميم · عبد الله بن زيد · محمد بن المثنى · عبد الوهاب بن عبد المجيد · ابي قلابة · مالك بن الحويرث

(حاشیه:) عباد بن تميم بفتح العين والموحدة المشددة · عبد الله بن زيد ... الانصاري رضي الله عنه · محمد بن المثنى · عبد الوهاب بن عبد المجيد · ابي قلابة ... عبد الله بن زيد · مالك بن الحويرث ... رضي الله عنه ... نزل البصرة ومات بها

راد میرفتم وادی انصار را یا شعب انصار را شک راویست وشعب بکسر شین راہی که درمیان دو کوه

باشد مقصود نیست که طریق انصار بہتریست از سائر طرق حدثنا موسیٰ قال حدثنا وهيب عن عمرو بن يحيى عن

عباد بن تميم عن عبد الله بن زيد رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لولا الهجرة لكنت امرأ من الانصار ولو سلك الناس

واديا او شعبا لسلكت وادي الانصار او شعبا تابعه ابو التياح عن انس عن النبي صلى الله عليه وسلم في الشعب بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب اخبار الآحاد

باب ما جاء في اجازة خبر الواحد الصدوق در بیان تجویز آمده در اثنا خبر واحدی که بکمال صدق

دارد في الاذان والصلوة والصوم والفرائض والاحكام در اذان و نماز و روزه و ہمه فرائض و احکام

یعنی معتبر ست خبر واحد عدل درین امور مذکوره عملیات وقول الله تعالى فلولا نفر من كل فرقة

منهم طائفة پس چرا نرفت از ہر فرقه از ایشان طائفه ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم

اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون تا عالم شوند در احکام دینی وتا بترسانند قوم خود را وقتی که رجوع

کنند بسوی ایشان شاید که آنها بترسند این آیت دلیل آورده برانفاذ خبر واحد و وجه استدلال آنست

که الله تعالى واجب گردانیده ترس قوم بانذار طائفه از فرقه و فرقه سه نفر را گویند و طائفه یکی یا دو را گویند

ويسمى الرجل طائفة و نامیده میشود یک مرد بطائفه لقوله تعالى وان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا

فلو اقتتل رجلان دخل في معنى الآية واگر قتال کنند دو مرد داخل میشوند در معنی آیت پس طائفه

ہر یکے ازین دو مرد خواہد بود وقوله تعالى ان جاءكم فاسق بنبإ فتبينوا ان تصيبوا قوما بجهالة

باین قول خدا نیز استدلال کرده است بقبول خبر واحد عدل و وجه استدلال آنست که حکم کرده تبیین نیست مگر

خبر فاسق را از ینجا بوضوح میپوست که خبر غیر فاسق که عدل صادق باشد مقبول است محتاج بتبیین نیست آنه

كيف بعث النبي صلى الله عليه وسلم امراءه واحدا بعد واحد و چگونه فرستاده پیغمبر خدا امرای

خود را یکے را بعد از یکے فان سها احد منهم رد الى السنة پس اگر سهو کرد یکے از ایشان رد کرده شود

بسوی طریقه محمدیه که شریعت اوست صلے الله علیه وسلم واجب باشد یا مستحب اگر گوئی که ہرگاه خبر واحد

مقبول است چه حاجت بود که دیگری را فرستند گوئیم غرض این بود که اگر سهو و خطا کنند رد کنند او را بسوی

حق و آگاه سازد او را بر سهو و درین صورت بر وجه استدلال است از انکه این ادنیز واحدست و قبول

داشته قول او را حدثنا محمد بن المثنى قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا ايوب عن ابي

قلابة قال حدثنا مالك بن الحويرث رضي الله عنه قال اتينا النبي صلى الله عليه وسلم ونحن

شببة متقاربون گفت مالک بن حویرث آمدیم نزد پیغمبر خدا و حال آنکه ما جوانان نزدیک بودیم

یکدیگر در سال عمر فاقمنا عنده عشرين ليلة پس اقامت کردیم نزد آنحضرت بیست شب و کان

رسول الله صلى الله عليه وسلم رفيقا و بود رسول خدا مهربان نرم دل فلما ظن انا قد اشتهينا اهلنا

او قد اشتقنا پس ہرگاه گمان کرد آنحضرت که ما یان خواہش میل کردیم بزنان خود را مشتاق شدیم سألنا عمن تركنا بعدنا فاخبرناه

پرسید ما را از آنها که گذاشته ایم پس خود را پس خبر دادیم آنحضرت را فقال ارجعوا الى اهليكم فاقيموا

الجزء الرابع عشر تيسير الاسلام

كتاب الانبياء

بعد ازین بار که ظاہر کرد آنحضرت تعظیم او را

و در بعضے نسخه درینجا زیاده است حدثنا

ابراهيم بن المعقل قال حدثنا ... بکر و ... ونسبه

کرده آنرا عسقلانی وغیره حدثنا

معلى بن اسد قال حدثنا عبد العزيز

بن المختار قال حدثنا خالد الحذاء

عن ابي عثمان نهدي قال حدثني عمرو

بن العاص ان النبي صلى الله عليه

وسلم بعثه على جيش ذات السلاسل

برگماشت آنحضرت و امیر گردانید عمرو بن

عاص را بر لشکرے که بذات السلاسل که نام

زمینی است فرستاد و وجه تسمیه این نام مختار

معلوم شود و چون عمرو بن عاص مرد جوان

آنحضرت ابو عبیده بن الجراح را با دویست

کس از بزرگان مهاجرین و انصار که درمیان

ایشان ابو بکر و عمر بودند بکمک فرستاد پس

در نیس عمرو بن عاص چنان افتاد که وے

مقدم است نزد آنحضرت در منزلت ایشان

پس پرسید آنحضرت را چنانچه ابن سعد ذکر

کرده فاتيته پس آمدم حضرت را فقلت

اى الناس احب اليك پس گفتم کدام

فيهم وعلّموهم ومُروهم فرمود باز روید بسوے اہل خود و باشید مقیم در پیش آنہا و تعلیم کنید آنہا را و امر کنید او شان را بحکام دین و ذکر اشیاء احفظها اولا احفظها و ذکر کرد چیز ہا را کہ یاد دارم آنہا را یا یاد ندارم این شک از راوی است بلکہ برائے تنویع است وصلّوا كما رأيتموني اصلّي و نماز کنید چنانکہ دیدید مرا کہ نماز میکنم فاذا حضرت الصلوة فليؤذن لكم احدكم وليؤمكم اكبركم پس وقتیکہ حاضر شود وقت نماز پس گو اذان گوید مر شمارا یکے از شما و گو امامت کند کلان ترین شما یعنی اہل فضل شما یا کلان سال نزد قساوی فضیلت و چون ہمہ حاضران را تعلیم احکام فرمودہ بود در ہمہ در فضیلت برابر بودند فرمود امامت کلان سال کند حدثنا مسدد عن يحيى عن التيمي عن ابي عثمان عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يمنعن احدكم اذان بلال من سحوره فرمود رسول خدا باید کہ منع نکند یکے از شما را اذان بلال از طعام سحر شہر در رمضان بیخورد فانه يؤذن او قال ينادي بليل تحقیق وے اذان میگوید یا گفت ندا میکند شک راوی است ليرجع قائمكم تا باز گردد کسے را کہ قائم است از شما وينبه نائمكم و بیدار کند نائم شما را و ليس الفجر ان يقول هكذا و نیست فجر آنکہ میگوید این چنین یعنی دراز باشد غیر منتشر در افق و این صبح کاذب است وجمع يحيى كفيه حتى يقول هكذا و یکجا کرد یحیی ہر دو کف دست اشارت کرد بانتشار روشنی در افق کہ ممدود باشد از دو طرف یمین و شمال و این صبح صادق است ومدّ يحيى اصبعيه السبابتين و دراز کرد یحیی ہر دو انگشت سبابہ از ہر دو دست چپ و راست و نمود باین انگشتہا دو طرف یمین و شمال حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا عبد العزيز بن مسلم قال حدثنا عبد الله بن دينار قال سمعت عبد الله بن عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان بلالا ينادي بليل فكلوا واشربوا حتى ينادي ابن ام مكتوم فرمود تحقیق بلال اذان میگوید بشب پس بخورید و بنوشید تا وقتیکہ اذان گوید ابن ام مکتوم و ابن ام مکتوم کور بود بعد از آنکہ مردم میگفتند اصبحت اصبحت اذان میگفت در بعضے روایت واقع شدہ کہ فرق درمیان دو اذان بیقدر بود کہ بلال فرود می آمد و ابن ام مکتوم بالا میرفت و این روایت خالی از اشکال نیست مدین فرصت خوردن و نوشیدن دشوار است مگر آنکہ گویند خوردن آنہا زیادہ از یکدو خرما نخواہد بود و این بادیہ قدرے صرف می باید حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن الحكم عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله رضي الله عنه قال صلى بنا النبي صلى الله عليه وسلم الظهر خمسا فقيل له ازيد في الصلوة گفت عبد الله بن مسعود نماز گزارد با ما پیغمبر خدا ظہر را پنج رکعت پس گفتہ شد آیا زیادہ کردہ شد در نماز قال وما ذاك قالوا صليت خمسا فسجد سجدتين بعد ما سلم گفت چہ بود گفتند نماز گزاردی پنج رکعت پس سجدہ کرد دو سجدہ بعد از سلام نماز در روایت مولف در سجدہ سہو تعدد ثابت نشدہ است حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن ايوب عن محمد بن سيرين عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم انصرف من اثنتين تحقیق رسول خدا برگشت از نماز ظہر و سلام داد بعد از دو رکعت فقال له ذو اليدين پس گفت مر آنحضرت را ذو الیدین

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال حدثني ابو سلمة ابن عبد الرحمن بن عوف ان ابا هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول گفت ابو ہریرہ شنیدم آنحضرت را کہ میفرمود بینما راع في غنمه عدا عليه الذئب در اثنائکہ شبانی بود در گوسفندان خود کہ حملہ کرد بران گرگ فاخذ منها شاة پس گرفت گرگ از ان گلہ گوسفند را فطلبه الراعي پس جست و در پے دویدن گرگ را آن شبان فالتفت اليه الذئب فقال پس نگریست بسوے شبان گرگ و گفت من لها يوم السبع يوم ليس لها راع غيري کیست نگہبان مر گوسفندان را روز سبع روزی کہ نیست مر آنرا چرانندہ جز من يوم السبع جائز است ضم موحدہ و سکون آن ولیکن روایت بضم کذا قال القاضی عیاض و ابن جوزی گفتہ بسکون است و محدثان بضم روایت کنند و بہر تقدیر جزم کردہ بآنکہ مراد بدان حیوان معروف است کہ سبع باشد یعنی روزے کہ بگیرد آنرا شیر گذشتہ میگریزی از وے و من نزدیک وے باشم گویا راعی آن منم و بعضے گویند سبع بسکون نام جائیست کہ حشر کردہ شود دران روز قیامت یعنی کدام راعی باشد او را روز حشر و قیامت و باطل میکند این تاویل را یوم لا راعی لها غیری چہ گرگ دران روز راعی نباشد و بعضے گویند یوم السبع روز عید بود

لقب این صحابی است از جهت طول که در دست وی بود بعضی گفته اند که از جهت بسیاری عمل که نسبت بمردم دیگر داشت او را ذو الیدین مے گفتند اقصرت الصلوۃ یا رسول اللہ ام نسیت آیا کوتاه شد نماز یا آنکه فراموش کرده که دو رکعت بجاے چهار رکعت گزاردی فقال اصدق ذو الیدین پس فرمود درگرده مردمے که حاضر بودند آیا راست گفته است ذو الیدین که بر دو رکعت سلام داده ام فقال الناس نعم پس گفتند مردم آری بر دو رکعت سلام داده فقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس ایستاد براے نماز رسول خدا فصلی رکعتین اخریین ثم سلم ثم کبر ثم سجد مثل سجوده او اطول ثم گزارد دو رکعت دیگر پستر سلام داد بعد ازین دو رکعت پستر تکبیر گفت پستر سجده کرد مانند سجده او که در ادای نماز خود میکرد و یا دراز تر ازان ثم رفع پستر برداشت سر خود را ثم کبر فسجد مثل سجوده ثم رفع پستر تکبیر کرد یعنے اللہ اکبر گفت پس سجده دیگر کرد مانند سجده نماز پستر برداشت سر یعنے دو سجده بموجب سهو کرد باین صورت و قعده تشهد نکرد چنانکه علما بموجب روایت که بایشان رسیده مقرر کرده اند و این حدیث سبق ذکر یافته و مذکور شده که تکلم آنحضرت و صحابه موجب بطلان نماز نبوده است اگر یاد نداری باز بین در کتاب الصلوۃ اگر گوئی ترجمه باب در انفاذ خبر واحد بود و در این حدیث خبر واحد نماند و مجرد قول ذو الیدین عمل نشده ازانکه مردم دیگر موافقت او کردند و تصدیق او نمودند کرمانی در جواب این گفته که باین موافقت از خبر واحد بر آمده آری از اخبار که مفید یقین است شده بسبب آنکه محفوف بقراین گشته انتهی و غیر مافیه نتامل حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن عبد اللہ بن دینار عن عبد اللہ بن عمر قال بینا الناس بقباء فی صلوۃ الصبح گفت ابن عمر در اثنا آنکه مردم بمسجد قبا بودند در نماز فجر اذ جاءهم آت فقال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ناگاه آمد ایشان را آینده پس گفت بتحقیق رسول خدا قد انزل علیه اللیلة قرآن بتحقیق انزال کرده شد بر آنحضرت امشب قرآن وقد امر ان یستقبل الکعبة و تحقیق امر کرده شد این که استقبال کند کعبه را در نماز یعنے قبله خود کعبه را گیرد فاستقبلوها پس قبله گیرید کعبه را وکانت وجوههم الی الشام و بود روهای اهل قبا بطرف شام و قبله بیت المقدس بود فاستداروا الی الکعبة پس گشتند بسوے کعبه و قبول کردند خبر واحد را حدثنا یحیی قال حدثنا وکیع عن اسرائیل عن ابی اسحق عن البراء رضی اللہ عنه قال لما قدم رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم المدینة گفت براء بن عازب وقتے که قدوم آورد رسول خدا مدینه را صلی نحو بیت المقدس ستة عشر شهرا او سبعة عشر شهرا نماز گزارد جانب بیت المقدس شانزده ماه یا هفده ماه وکان یحب ان یوجه الی الکعبة و بود آنحضرت دوست میداشت آنکه روے گردانیده شود بسوی کعبه که قبله پدران آنحضرت بود و کعبه افضل بوده است از بیت المقدس فانزل اللہ پس نازل کرد خدا این آیت را قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضها فوجه نحو الکعبة وصلی معه رجل العصر پس روی کرد آنحضرت جانب کعبه و نماز کرده بود مردی با آنحضرت نماز عصر ثم خرج فمر علی قوم من الانصار پستر بیرون آمد از مسجد آنحضرت پس گذشت بر جمعی از انصار فقال هو یشهد انه صلی مع النبی صلی اللہ

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

کتاب الانبیاء

گویند مراد روز شدت است و گفته می شود در امر بزرگ و شدید احدی من سبع و گزیده است ازان عباس گروه پرسیده شد ازمسئله پس گفت احدی من سبع یعنے این مسئله ازان مسائل است که دشوار و سخت میشود دران جواب بر مفتی والله اعلم و بینما رجل یسوق بقرة قد حمل علیها و در اثنای آنکه مردی بود که میراند گاو را که لیک بار کرده بود و سوار شده بود بران گاو فالتفتت الیه فکلمته پس نگریست گاو بسوے آن مرد و سخن کرد با او فقالت انی لم اخلق لهذا او گفت بتحقیق من پیدا کرده نشده ام براے بار و سواری ولکنی خلقت للحرث لیکن من پیدا کرده شده ام براے کشت فقال الناس پس گفتند مردم تعجبا از کلام کردن گاو سبحان اللہ پاکست خدا از هر عیب و نقصان قال النبی صلی اللہ علیه وسلم فانی اومن به فرمود آنحضرت بعد از اخبار این دو خبر از ام ما فیه پس بتحقیق من ایمان می آرم باین که حق است و از حلول وهم و خیال بالقا شیطان نیست و ابو بکر و عمر و ایمان می آرند بدان ابو بکر و عمر و در ذکر فرمودن ایشان با خود درین امر با آنکه نبودند در انجا حاضر چنانچه در کتاب المزارعه معلوم شده و نه صادر شد از ایشان ایمان باین خبر که هنوز استماع نکرده بودند از آنحضرت تنویه است بشان ایشان و شعار است بکمال و قوت ایمان ایشان یعنے اگر مطلع شوند بران ایمان آرند بآن تصدیق کنند بے تردد و شک حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد اللہ بن المبارک عن یونس عن الزهری

علیه وسلم وانه قد وجه الی الکعبة پس گفت آنمرد وے گواہے میدہد کہ تحقیق وی گزارده
نماز با پیغمبر خدا ودرین کلام التفاتست قائل ذکر کرده خود در الضمیر غائب تحقیق آنحضرت روی گردانیده بسوی کعبه
دانسته فادهم رکوع فی صلوة العصر پس برگشتند وحال آنکه راکع بودند در نماز عصر در حدیث سابق گذشته که در نماز فجر بود تطبیق
درین دو حدیث آنست که تحویل در نماز عصر بوده واین خبر باهل قبا روز دیگر بوقت فجر رسیده رکوع الضمیر راجع الی اتست

حدثنا یحیی بن قزعة قال حدثنی مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابی طلحة عن انس بن
مالك رضی الله عنه قال کنت اسقی ابا طلحة الانصاری وابا عبیدة بن الجراح وابی بن کعب
شرابا من فضیخ گفت انس بودم من که میخورانیدم ابا طلحه وابا عبیده وابی بن کعب را شرابی که از فضیخ
ساخته بودند وهو تمر وآن فضیخ خرما شکسته است فجاءهم آت فقال ان الخمر قد حرمت پس آمد
ایشان را آینده پس گفت خمر بتحقیق حرام کرده شد فقال ابو طلحة یا انس قم الی هذه الجرار
فاکسرها پس گفت ابو طلحه ای انس برخیز بسوے این کوزها پس بشکن آنها را قال انس فقمت الی
مهراس لنا گفت انس پس ایستادم بسوے سنگے که کوفته می شود دران مهراس بکسر میم وسکون ها سنگ
منقور یدق فیه اشیاء بزبان هندی آنرا کهرل میگویند فضربتها باسفله حتی انکسرت پس زدم آن را
بپایان آن تا آنکه شکسته شد وایکار خبر واحد کردند **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا
شعبة عن ابی اسحق عن صلة عن حذیفة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
لاهل نجران لابعثن الیکم رجلا امینا حق امین فرمود مر اهل نجران را هر آئینه میفرستم بسوے
شما مردی امینی که سزاوار امینی است فاستشرف لها اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم پس توجه
کردند ورغبت نمودند مر آنرا اصحاب پیغمبر خدا تا معلوم شود که کدام از یاران صاحب این صفت اند فبعث
ابا عبیدة پس فرستاد ابا عبیده را واز آن باز ملقب شد بامین هذه الامة **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة
عن خالد عن ابی قلابة عن انس رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لکل امة امین
وامین هذه الامة ابو عبیدة بن الجراح فرمود پیغمبر خدا هر امت را امینی است وامین این امت
مرحومه که افضل امتها اند ابو عبیده بن جراح است **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا
حماد بن زید عن یحیی بن سعید عن عبید بن حنین عن ابن عباس عن عمر رضی الله عنهم
قال کان رجل من الانصار اذا غاب عن رسول الله صلی الله علیه وسلم وشهدته
گفت عمر بن خطاب بود مردے از انصار وقتے که غائب میبود از حضور رسول خدا وحاضر میبودم
من نزد آنحضرت اتیته بما یکون من رسول الله صلی الله علیه وسلم می آمدم نزد آنمرد که خبرها
خبرہاے که میبود از رسول خدا واذا غبت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم وشهده
ووقتیکه غائب میشدم از رسول خدا وحاضر میبود آنمرد اتانی بما یکون من رسول الله صلی الله
علیه وسلم می آمد نزد من بخبرهاے که میبود از رسول خدا ومطابقت حدیث بترجمه باب پیدا ست

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن زبید عن سعد بن عبیدة

حاشیه:

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

پسر ابی قحافه یعنی ابو بکر رضی الله عنه فنزع منها
ذنوبا او ذنوبین پس کشید ابو بکر از آن چاه یک
دلو یا دو دلو شک از راویست وصحیح روایت ذنوبین است
اشارت است بقلت زمان خلافت وے که
دو سال است دیگرے یا بقلت فتوح در زمان
وی ذنوب بفتح ذال معجمه دلو کلان پر آب وفی
نزعه ضعف ودر کشیدن ابو بکر سستی وناتوانی است
شاید که اشارت است بعدم تیسر فتح امصار کثیره
در عصر وے آنقدر که میسر شد در زمان عمر بسبب
کوتاهی مدت خلافت واشتغال وی بقتال اهل
ردت وطغیان یا مراد آنچه واقع شد در ایام وے
از ردت واختلاف کلمه تا آنکه جمع شد در آخر ایام
وے وبعضے تفسیر کرده اند ضعف را بنرمی ومهربانی
والله یغفر له ضعفه وخدا بیامرزد مر ابی بکر
را ناتوانی او واین کلمه درینجا بنا بر عرف وعادت
عرب است که گویند که فلان چنین کرد خدا بیامرزد
او را یا آنکه این ضعف نیز نسبت بشان عمر وبقای
ومقربان حکم تقصیر دارد اگرچه بنسبت حوصله
تقصیر نبود یا آنکه معنے مغفرت رفع ملامت است
از وے زیرا چه منع نیست مر ورا درین ضعف
ثم استحالت غربا پس گشت دلو غرب بفتح
غین معجمه وسکون را دلو عظیم که گرفته می شود
از پوست گاو فاخذها ابن الخطاب پس
گرفت آنرا عمر رضی الله عنه فلم ار عبقریا من الناس
ینزع نزع عمر پس ندیدم هیچ توی را از مردم

عن ابي عبد الرحمن عن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث جيشا وامر عليهم رجلا بتحقيق پيغمبر خدا فرستاد لشکری را وامیر کرد برین مردم مردی را فاوقد نارا فقال ادخلوها پس افروخت آتشی را پس گفت بعضے از مردم لشکر در آیید درین آتش ظاهر محض برای امتحان مطاوعت بود وانحضرت امر کرده بود که امتثال ومطاوعت امرا خواهید کرد فاراد ان یدخلوها فقال آخرون انما فررنا منها پس خواستند که در آیند در آتش پس گفتند دیگران ما گریخته ایم مگر از آتش یعنی ایمان آورده تا بدوزخ در نیاییم فذکروا للنبی صلی الله علیه وسلم پس ذکر کردند این حال را برای پیغمبر خدا فقال للذین ارادوا ان یدخلوها لو دخلوها لم یزالوا فیها پس فرمود مر کسانی را که خواستند در آمدن آتش اگر میدر آمدند همیشه میبودند در آتش الی یوم القیمة تا روز قیامت بعقوبت این گناه که باختیار خود در آتش میدر آمدند وقال للآخرین لا طاعة فی معصیة الله انما الطاعة فی المعروف وفرمود دیگران را نیست اطاعت که برای امیر فرموده در معصیت خدا ونیست اطاعت مگر در آنچه حکم شرع است

حدثنا زهیر بن حرب قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنی ابی عن صالح عن ابن شهاب ان عبید الله بن عبد الله اخبره ان ابا هریرة وزید بن خالد رضی الله عنهما اخبراه ان رجلین اختصما الی النبی صلی الله علیه وسلم ح وحدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ان ابا هریرة رضی الله عنه قال بینما نحن عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ قام رجل من الاعراب گفت ابو هریره در میان آنکه بودیم ما نزد رسول خدا ناگاه ایستاد مردے از صحرا نشینان فقال یا رسول الله اقض لی بکتاب الله پس گفت اعرابی ای رسول خدا حکم کن مرا موافق بکتاب خدا فقام خصمه فقال صدق یا رسول الله اقض له بکتاب الله پس ایستاد خصم او پس گفت حکم کن مرا او را موافق بکتاب خدا العیني راست گفته درین قول که میگوید حکم کن مرا موافق بکتاب خدا من نیز میگویم این را وقبول دارم وائذن لی وائذن کن مرا در عرض حال خود فقال له النبی صلی الله علیه وسلم قل پس فرمود مر ویرا پیغمبر خدا بگو فقال ان ابنی کان عسیفا علی هذا والعسیف الاجیر پس گفت اعرابی تحقیق بود پسر من مزدور بر بردی ورآو حدیث گفته عسیف یعنی مزدور است فزنی بامرأته فاخبرونی ان علی ابنی الرجم پس زنا کرد بزن این مرد پس خبر دادند مرا که بر پسر تو واجب رجم است فافتدیت منه بمائة من الغنم وولیدة پس بدل کردم از پسر خود بصد بز وکنیزکی ثم سألت اهل العلم فاخبرونی ان علی امرأته الرجم پس پرسیدم اهل علم را پس خبر دادند مرا که بر زن او رجم است وانما علی ابنی جلد مائة وتغریب عام ونیست بر پسر من مگر صد تازیانه وجلای یکسال فقال والذی نفسی بیده لاقضین بینکما بکتاب الله پس فرمود سوگند بکسیکه نفس من بدست قدرت اوست هر آینه حکم میکنم میان شما بکتاب خدا اما الولیدة والغنم فردوها اما اداد و غنم پس رد کنید اما الابنات فعلیه جلد مائة وتغریب عام واما انت یا انیس لرجل من اسلم فاغد علی امرأة هذا فرمود تو ای انیس فرمود مردی را از بنی اسلم برو فردا بر زن این مرد فان اعترفت فارجمها پس اگر

کتاب الانبیاء

اخبرنا موسی بن عقبة عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من جر ثوبه خیلاء لم ینظر الله الیه یوم القیمة کسے که کشید جامه خود را بطریق خیلاء نظر عنایت نکند خدای تعالی بسوی وے روز قیامت خیلاء بضم خاء وفتح یاء ومد بمعنی کبر وطغیان فقال ابو بکر ان احد شقی ثوبی یسترخی گفت ابو بکر تحقیق یکے از دو طرف جامه من دراز می افتد وفرو گذاشته میگردد که آن گفته شاید که عادت شریف وے آن بود که میل میکرد در مشے بیکے از دو طرف مرویست که وے رضی الله عنه نحیف بود یعنی لاغر احنے بحاء مهمله والف در آخر یا جیم وهمزه در آخر یعنی کوژ پشت پس این استرخا از نحیفی بود بسبب کوژ پشتی یا از یمین وشمال بسبب نحافت چه غالب آنست که نحیف نمی تواند برابر نگهداشت بند ازار خود را استرخا فرو گذاشته شدن الا ان اتعاهد ذلک منه مگر آنکه نگاهدارم وتعهد داری کنم آن طرف را از افتادن وفرو گذاشته گشتن فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انک لست تصنع ذلک خیلاء تحقیق تو نیستی که بکنی آنرا بطریق خیلاء وپیدا این حال از تو ونیست از شان تو واین مستفاد است از قول شریف لست تصنع بخلاف لا تصنع قال موسی گفت موسے بن عقبه که از رجال این حدیث است قلت لسالم اذکر عبد الله گفتم مر سالم را یاد کرده است عبد الله بن عمر در نقل حدیث من جر ازاره یا لفظ دیگر قال لم اسمعه ذکر الا ثوبه گفت سالم نشنیدم عبد الله را که ذکر کرده باشد مگر ثوبه را که ازار

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی حمید بن عبد الرحمن

اعتراف کند بمار بار پس رجم کن آنرا فغدا علیها انیس فاعترفت فرجمها پس فردای آن روز رفت انیس بزن
پس اعتراف کرد چنانکه شرط است پس رجم کرد او را **باب** بعث النبی صلی الله علیه وسلم الزبیر
طلیعة وحده و در فرستادن پیغمبر خدا زبیر را که خبر گیرد تنها از لشکر اعدا همین است خبر تنها فرستادن در غزوهٔ احزاب بود
حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال حدثنا ابن المنکدر قال سمعت جابر بن
عبد الله رضی الله عنهما قال ندب النبی صلی الله علیه وسلم الناس یوم الخندق خواند پیغمبر خدا
مردم را بسوی خود در روز خندق فانتدب الزبیر پس اجابت کرد زبیر و سرعت کرد ثم ندبهم فانتدب الزبیر
خواند ایشان را ثانی پس اجابت کرد زبیر ثم ندبهم فانتدب الزبیر ثلاثا سه بار فرمود و سه بار اجابت کرد زبیر فقال لکل نبی حواری وحواری الزبیر حواری
بمعنی ناصر است لفظ مفرد منصرف و وقتی که اضافت میکنند آنرا بیا جائز است حذف یا و اکتفا بکسره
و درست و تبدیل این بفتح برای تخفیف وقال سفیان حفظته من ابن المنکدر وقال له ایوب یا ابا بکر
حدثهم عن جابر و گفت مر ابن منکدر را ایوب ای ابا بکر کنیت ابن منکدر است حدیث کن این مردم را
از جابر فان القوم یعجبهم ان تحدثهم عن جابر تحقیق قوم خوش می آید ایشان را اینکه حدیث کنی ایشان را
از جابر فقال فی ذلک المجلس سمعت جابرا پس گفت ابن منکدر در همان مجلس شنیدم جابر را فتتابع
بین احادیث سمعت جابرا پس پی هم آورد احادیث که گفته شنیدم جابر را قلت لسفیان فان الثوری
یقول یوم قریظة گفت علی بن عبد الله مدینی مر سفیان بن عیینه را بدرستی که سفیان ثوری میگوید که این قصه
روز قتال بنی قریظه بود فقال کذا حفظته منه پس گفت سفیان ابن عیینه این چنین یاد گرفته ام
از ابن منکدر کما انک جالس یاد دارم بیقین چنانکه میدانم تو نشسته یوم الخندق یعنی سفیان بن
عیینه گفت یوم خندق بود قال سفیان هو یوم واحد گفت سفیان بن عیینه روز خندق و روز قتال
بنی قریظه همین یک روز است و نیز این روز را روز احزاب نیز میگویند روز خندق کافران بنی قریظه که حلیف
مسلمانان بودند و دیگر همه احزاب را جمع کرده بر مدینه آمده بودند و تبسم سفیان و مسخر کرد سفیان از
نادانی او **باب** قول الله تعالی لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم در فرموده خدا در نیائید
خانهای پیغمبر خدا مگر آنکه اذن داده شوید فاذا اذن له واحد جاز پس وقتی که اذن دهد مرد در آید در را
یکے روا است که در آید **حدثنا** سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد عن ایوب عن ابی عثمان عن ابی
موسی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل حائطا وامرنی بحفظ الباب پیغمبر خدا
در آمد باغی را و امر کرد مرا بنگهبانی در فجاء رجل یستاذن فقال ائذن له وبشره بالجنة پس آمد
مردی که طلب اذن میکند در آمدن را پس فرمود اذن بده که در آید و بشارت ده او را به بهشت فاذا
ابوبکر رضی الله عنه پس ناگاه معلوم شد که آن مرد ابوبکر صدیق بود ثم جاء عمر فقال ائذن له و
بشره بالجنة ثم جاء عثمان فقال ائذن له وبشره بالجنة و چون آنحضرت درین باغ در آمده بودن
بر در گذشت حکم خانه پیدا کرده بود و لهذا مطابق شد ترجمه باب را **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله
قال حدثنا سلیمان بن بلال عن یحیی عن عبید بن حنین سمع ابن عباس عن عمر رضی الله عنهم

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

كتاب الانبياء

یکی بندهٔ خدا این در بسیار خوب است فمن کان
من اهل الصلوة دعی من باب الصلوة
پس کسیکه باشد از اهل نماز که غالب است بر وے
شغل نماز خوانده میشود از دری که نامیده میشود
باب الصلوة یعنی دری که مخصوص اهل نماز است
ومن کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد
وکسیکه باشد از اهل کارزار با کافران خوانده
میشود از در اهل جهاد ومن کان من اهل الصدقة
دعی من باب الصدقة وکسیکه باشد از اهل
صدقه خوانده میشود از در اهل صدقه ومن کان
من اهل الصیام دعی من باب الصیام
وکسیکه باشد از اهل روزه خوانده میشود از
در اهل روزه باب الریان در یکه خوانده میشود
به باب الریان و ریان بفتح و تشدید سیراب را
گویند یعنی هر که در آمد دران مجرد در آمدن سیراب
گردد فقال ابوبکر ما علی من دعی من تلک
الابواب من ضرورة پس گفت ابوبکر صدیق
و نیست بر کسیکه خوانده شود ازان درها
از دری ازان درها ضرورتے که در آید ازو
دے فائده است بمقصود بهشت بهر
نیست بر کسیکه خوانده شود از همه
ولقصان و حاجت حصول مقصود نیست بود کر
قال هل یدعی منها کلها یا رسول الله
آیا خوانده میشود ازان همه کسیکه خوانده
فقال نعم پس فرمود ... مقصود ...

قال حيث قاذا رسول الله صلى الله عليه وسلم في مشربة له گفت آمدم نزد رسول خدا پس ناگاه
دیدم که آنحضرت در بالاخانه که دیرا بود نشسته است وعلى آخر رسول الله صلى الله عليه وسلم اسود على
راس الدرجة و غلامے که مر رسول خدا را بود بر زینه پایه استاده فقلت قل هذا عمر بن الخطاب فاذن
لي پس گفتم آن غلام را بگو این عمر بن خطاب است اذن میطلبد پس اذن داد مرا **باب** ما كان
صلى الله عليه وسلم يبعث من الامراء والرسل واحدا بعد واحد در بیان چیزیکه بود پیغمبر خدا می فرستاد
امیران را و رسولان را یکے بعد دیگرے وقال ابن عباس بعث النبي صلى الله عليه وسلم دحية الكلبي
بكتابه الى عظيم بصرى وگفت ابن عباس فرستاد پیغمبر خدا دحیه کلبی را بسوی کلان بصری که از جانب
قیصر روم حاکم بصری بود بمکتوب خود ان يدفعه الى قيصر اینکه برساند آن مکتوب را بسوے قیصر حدثنا
يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن يونس عن ابن شهاب انه قال اخبرني عبيد الله بن عبد الله
بن عتبة ان عبد الله بن عباس رضي الله عنهما اخبره ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث بكتابه
الى كسرى ابن عباس خبر داده عبید الله را که تحقیق پیغمبر خدا فرستاد نامه خود را بسوی کسری که نبیره
نوشیروان بود فامره ان يدفعه الى عظيم البحرين پس فرمود که رساند از بسوی حاکم بحرین که از جانب
کسرے حکومت بحرین داشت فدفعه عظيم البحرين الى كسرى پس رساند آن نامه را عظيم البحرين بسوی
كسرى فلما قراه كسرى مزقه پس هرگاه خواند آن نامه را کسرے پاره کرد آن را فحسبت ان ابن المسيب
قال پس گمان دارم که ابن مسیب گفته است فدعا عليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
يمزقوا كل ممزق پس دعا کرد بر اهل کسرے اینکه پاره کرده شوند هر پاره کردنی که باشد حدثنا
مسدد قال حدثنا يحيى عن يزيد بن ابي عبيد قال حدثنا سلمة بن الاكوع رضي الله عنه ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال لرجل من اسلم اذن في قومك او في الناس يوم عاشوراء فرمود مردے را
از قوم بنی اسلم آگاه کن در قوم خود یا فرمود در مردم روز عاشوراء من اكل فليتم بقية يومه ومن لم
يكن اكل فليصم تحقیق کسے که خورده پس باید که تمام کند بقیه روز خود را یعنی دیگر نخورد در بقیه روز و کسیکه نخورده
پس روزه دارد تمام روز **باب** وفد بني تميم وصاة النبي صلى الله عليه وسلم وفود العرب در بیان وصیت
کردن پیغمبر خدا ایلچیان عرب را که از جانب قوم خود می آمدند در نسخه صحیح که در نظر است وصاة است
وصاة بتحتانیه بعد از الف تصحیح کرده بمعنی وصیت ان يبلغوا من وراءهم اینکه برسانند احکام
دین را کسیکه در پس ایشانست قاله مالك بن الحويرث روایت کرده است این را مالک بن حویرث
بمهملة و فتح واو و سکون یا تحتیه و ثاء مثلثه حدثنا علي بن الجعد قال حدثنا شعبة ح وحدثني
اسحق قال اخبرنا النضر قال اخبرنا شعبة عن ابي جمرة قال كان ابن عباس رضي الله عنهما يقعدني
على سريره گفت ابوجمره بود ابن عباس می نشاند مرا بر سریر خود و اعزاز میکرد از آن جهت که چون ایلچیان
می آمدند و هر کدام آنها زبانی دیگر میداشت من ترجمه میکردم کلام آنها را از زبان عربی کذا في بعض الروايات
فقال لي ان وفد عبد القيس لما اتوا رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت مرا تحقیق وفد

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

حدثنا اسمعيل بن عبد الله قال
حدثني سليمان بن بلال عن هشام بن
عروة قال اخبرني عروة بن الزبير ان
زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم مات وابو بكر بالسنح
وفات یافت آنحضرت در حالیکه ابو بکر صدیق
بموضع سنح بود بضم مهمله و سکون نون و بمهمله
و آخر در مسکن خود بر یک میل از منزل شریف
آنحضرت قال اسمعيل يعني بالعالية گفت
اسمعیل بن عبد الله مراد میدارد عائشه از
سنح موضعی را که در جانب بلندی مدینه است
والسنح منازل بني الحارث بود فقام عمر يقول
والله ما مات رسول الله پس ایستاد عمر
میگفت نه مرده است پیغمبر خدا صلى الله
عليه وسلم قالت وقال عمر والله ما كان يقع
في نفسي الا ذاك سوگند بخدا عائشه گفت عمر
در دلم نبود مرگ آنحضرت ...
ایلی دجالی دارجل ایلهم
بودا...

عبد القيس وقتيكه آمدند نزد رسول خدا قال من الوفد قالوا ربيعة فرمود كيانند اين ايلچي گفتند قوم
ربيعه گفته اند كه آنحضرت اينجاعه عبد القيس را بنام ربيعه ميدانستند ازان جهت باين نام عرض كردند قال
مرحبا بالوفد والقوم غير خزايا ولا ندامى فرمود خوش آمديد اى مردم درحالے كه زيان زده نيستيد
درين آمدن ونه پشيمان هستيد درين آمدن خزايا جمع خزيان است وندامى جمع نادم قالوا يا رسول الله
ان بيننا وبينك كفار مضر گفتند اى رسول خدا بتحقيق ميان ما وميان تو كافران قوم مضر اند در غير
ماههاے حرام نمى توانيم آمد فمرنا بامر ندخل به الجنة پس بفرما ما را امرے كه درآئيم بعمل كردن آن
بهشت را ونخبر به من وراءنا وخبر كنيم آن امر كسے را كه غير ما اند فسألوا عن الاشربة پس پرسيدند از ظروف
شراب فنهاهم عن اربع وامرهم باربع پس منع كرد ايشانرا از چهار چيز وامر كرد بچهار چيز امرهم بالايمان
بالله فرمود ايشانرا بايمان بخدا قال هل تدرون ما الايمان بالله فرمود آيا ميدانيد كه چيست ايمان بخدا قالوا
الله ورسوله اعلم گفتند خدا ورسول خدا داناتر است قال شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له
وان محمدا رسول الله فرمود ايمان گواهى دادن از صميم قلب وباطن دل اينكه نيست معبود بحق مگر خداى
واجب الوجود درحالى كه يگانه است وشريك ندارد نه در ذات ونه در استحقاق عبوديت وگواهى دادن
از باطن قلب يعنى بيقين دانستن كه محمد فرستاده خداست وهرچه آورده از پيش خدا آورده واقام الصلوة
وايتاء الزكوة ودويم بر پاداشتن پنج نماز است در پنج وقت ودادن زكات است واظن فيه صيام رمضان
وگمان ميكنم كه درين چهار مامور روزه ماه رمضان شمرده وذكر نكرده حج گويند آنكه فرض نشده بود درين وقت
يا آنان رو كه بر سائلان فرض نبود از عدم امن راه كه از دشمنان مضر نميتوانستند بمكه رفت واتوا
من المغانم الخمس واينكه بدهيد از غنيمتها پنج حصه گفته اند چون اينجاعه بدشمنان جنگ وجدل داشتند
ذكر اين در نسبت ايشان بهمين گفته شده شرح اين حديث در اوائل كتاب گذشته كه شهادتين اگر داخل
چهار چيز است برين تقدير پنج ميشود يا خارج واز جهت اهتمام بشان آن ذكر كرده اند كه موقوف عليه
همه عبادات است يا از انكه اداى خمس وراى انست وشهادتين داخل ونهاهم عن الدباء
والحنتم والمزفت والنقير وربما قال المقير وبسا است در روايت اينحديث كه بجاے مزفت مقير واقع شده
يعنى آنكه قير بروى مالند اينها همه ظروف شراب بود وبعد از نهى از شراب منع كردند استعمال صورت اين
ظروف هم كنند از جهت تشبيه يا آنكه نبيذ درين ظروف نكنند كه زودتر تند ميشود دبا بمعنى كدو است وحنتم
كوزه ومزفت آنكه زفت بروى مالند ونقير چوبى كه از ميانه كاواك باشد قال احفظوهن وابلغوهن
من وراءكم فرمود ياد گيريد اينها را وبرسانيد كسانى را كه وراى شما اند باب خبر المرأة الواحدة
در بيان مسموع بودن خبر يك زن حدثنا محمد بن الوليد قال حدثنا محمد بن جعفر قال
حدثنا شعبة عن توبة العنبرى قال قال لى الشعبى گفت توبه گفت مرا شعبى كه او را عامر ميگويند
از كبار تابعيان است در ترجمه او نوشته اند كه پانصد صحابى را دريافته است ارأيت حديث الحسن آيا ديدى
تو حديث حسن بصرى را عن النبى صلى الله عليه وسلم كه روايت كرده از پيغمبر خدا وقاعدت ابن عمر

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

سوگند آنكسے كه ذات من بدست قدرت است
نمى چشاند ترا خداى تعالے دو مرگ را بر گز يك موت
كه قضا بود واقع شد ونفى كرد موت ديگر كه لازم آيد
وقوع آن از بعث در دنيا بعد ازين حالى گر گفته
بود باين بعث عمر وبرين تقدير نيست در وے
تعرض بموت در قبر توجيه ديگر آنكه مراد نفى موت
آنحضرت در قبر دارند يعنے حياتے كه آنحضرت را
در قبر بعد ازين موت باشد معقب بموت نگردد
چنانچه ساير اموات را گردد بيوسته در قبر زنده
اند چنانكه شان سائر انبياست على نبينا وعليهم
الصلوة والسلام وتتمه كلام درين مسئله در باب
وفات النبى مذكور گردد ان شاء الله تعالى ودرين
بيان رجحان علم ابى بكر است ومتانت اوست
بر عمر ثم خرج فقال ايها الحالف على رسلك
بيرون آمد ابو بكر از نزد آنحضرت پس فرمود اى كه
سوگند خورده بر عدم موت آنحضرت آهسته
باش وشتابى مكن رسل بكسر را روش نرم
فلما تكلم ابو بكر جلس عمر پس وقتى كه اين سخن
گفت ابو بكر نشست عمر منتظر آنكه ديگر چه ميگويد
فحمد الله ابو بكر واثنى عليه وقال پس ستود
خدا را ابو بكر وستايش كرد بروى وگفت الا
من كان يعبد محمدا فان محمدا قد مات
آگاه باش كسے كه مى پرستيد محمد را واو شرف
حضور وى اقتباس انوار ميكرد پس تحقيق محمد
وفات يافت ومن كان يعبد الله فان الله
حى لا يموت وكسے كه مى پرستيد خدا را پس تحقيق
خدا زنده است كه نمى ميرد وقال وخواند ابو بكر
اين آيات را انك ميت وانهم ميتون تحقيق
تو اى محمد فوت شوندۀ وتحقيق كافران نيز فوت
شونده ومردگانند وقال وخواند آيت ديگر را
وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل

قريبا من ستين او سنة ونصف ونشسته ام ابن عمر نزديک بدو سال يا يکسال ونصف فلم اسمعه
يروي عن النبي صلى الله عليه وسلم غير هذا پس نشنيدم اورا که روايت کرده از پيغمبر خدا
حديث اين قول شعبي است وحديث اينست قال كان ناس من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم
فيهم سعد گفته بودند مردم از اصحاب پيغمبر خدا که درميان ايشان سعد بن ابي وقاص بود فذهبوا ياكلون
من لحم پس رفتند ايشان که بخورند از گوشتی فنادتهم امرأة من بعض ازواج النبي صلى الله عليه وسلم
پس ندا کرد ايشانرا زنی از ازواج پيغمبر خدا انه لحم ضب فامسكوا به تحقيق اين گوشت گرفت سوسمار است
پس دست باز کشيدند از خوردن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم پس فرمود رسول خدا کلوا
اطعموا فانه حلال بخوريد يا بخورانيد پس بتحقيق آن حلال است او قال لا بأس به شک فيه يعني
باکی نيست بخوردن آن شک کرده است راوی دران ولكنه ليس من طعامي وليکن نيست از طعام
معتاد ومالوف من طبيعت من خوش ندارد آن را بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الاعتصام

باب الاعتصام بالكتاب والسنة حدثنا الحميدي قال حدثنا سفيان عن مسعر وغيره عن قيس بن مسلم عن
طارق ابن شهاب قال قال رجل من اليهود لعمر رضي الله عنه يا امير المومنين گفت ابن شهاب گفت
مردی يهودی مر عمر را يا امير المومنين لو ان علينا نزلت هذه الاية اگر بتحقيق برما نازل شدی اين آيت
يعنی مضمون اين آيت اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام دينا يعنی
آنست که امروز تمام وکامل کردم مر شمارا دين شمارا وتمام کردم بر شما نعمت خود را وراضی شدم
مر شمارا دين اسلام لاتخذنا ذالك اليوم عيدا هر آئينه گرفتمی آن روز که اين آيت نازل شده عيد يعنی روز
خوشی همه مردم فقال عمر اني لاعلم اي يوم نزلت هذه الاية پس گفت عمر بتحقيق من ميدانم که کدام روز
نازل شده اين آيت نزلت يوم عرفة في يوم جمعة نازل شده است اين آيت روز عرفه وروز جمعه در روايت
ديگر واقع شده که اين روز عرفه وروز جمعه روزهای عيد ماست وخوشی که درين روزها داريم زياده بر آن
متصور نيست مقصود اين مرد يهودی اين بود که از بهر چه اين ايام را عيد ميگرفتند وروز عرفه وروز جمعه لازم
وجه عيد نشده است سمع سفيان مسعرا ومسعر قيسا وقيس طارقا مقصود مولف ازين کلام آنست
که در اسناد که بطريق عنعنه واقع شده از راه سماع است پس توهم واسطه ندارد حدثنا يحيى ابن بكير
قال حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني انس بن مالك رضي الله عنه انه سمع
عمر رضي الله عنه الغد حين بايع المسلمون ابا بكر رضي الله عنه بتحقيق شنيده است انس عمر
بن الخطاب را فردای آن روز هنگامی که بيعت کردند مردم مسلمانان ابا بکر را وآن روز را مبايعت اولی ميگويند
که مخصوص بود ببعضے از صحابه ودر سقيفه انصار بيعت کردند واستوى على منبر رسول الله صلى الله
عليه وسلم وبرآمد بر منبر رسول خدا قوله واستوى عطف است بر قول وبايع المسلمون تشهد قبل
ابي بكر رضي الله عنه يعنے خطبه خواند عمر پيش از خطبه ابي بکر رضي الله عنه فقال اما بعد فاختار الله

كتاب الانبياء

گفت راوی پس گردانيدند مردم آواز را بگو
بحاليکه ميگريستند نشيج بفتح نون وکسر شين
بعد از آن جيم چنانچه ضبط کرده آن العسقلانی
يعنے گريستنے آمد بر وارند آواز وجمعت
الانصار الى سعد بن عبادة في سقيفة
بني ساعدة وفراهم آمدند انصار بسوے
سعد بن عباده ساعدی که رئيس خزرج بود
در سقيفه بني ساعده وآن صفه بود ايشانرا
مسقف که جمع ميشدند دران برای فصل قضايا
فقالوا منا امير ومنكم امير پس گفتند گروه
انصار که با سعد بن عباده رفيق شدند مهاجرين
را از ما انصار اميری باشد واز شما مهاجران اميرے
ديگر واين بعد از آن بود که رسيد خبر اجتماع
انصار در سقيفه بمهاجران که جمع بودند در منزل
آنحضرت وگفت آمده که دريابيد ايشان را
پيش از آنکه حادثه گردانند اميرے راکه دران
حرب باشد ورفتند ايشان بسوی انصار پس
آن می بايد که موخر باشد از قول راوی فذهب
اليهم پس رفت بسوی انصار ابوبکر وعمر
وابو عبيدة بن الجراح که از رؤسای مهاجرين
بودند فذهب عمر يتكلم پس رفت عمر خواست
که سخن گويد فاسكته ابوبكر پس خاموش
کرد عمر را ابوبکر وكان عمر يقول والله ما
اردت بذلك الا اني قد هيأت كلاما
قد اعجبني وبود عمر که ميگفت سوگند
خدا که قصد کرده بودم بآن کلام مگر آنکه من
تحقيق آماده کرده بودم در دل مضمونی را
که خوش آمده بود مرا خشيت ان لا يبلغه
يعنی بأسفار عقد ابوبکر ترسيدم آنکه نرساند
آنرا ابوبکر ثم تكلم ابوبكر فتكلم ابلغ الناس
پيشتر سخن کرد ابوبکر پس سخن کرد بحاليکه بحر
مردم بوده بيان مراد در بعضے روايات آمده
که گفت ابوبکر چيزے راکه نازل کرده شده
بود در بارهٔ انصار نه چيزے راکه ذکر کرده بود
آنرا پيغمبر خدا صلے الله عليه وسلم از شان ايشان

صلی الله علیه وسلم الذی عنده علی الذی عندکم پس اختیار کرد خدا مر رسول خود را آنچه نزد خدا بود یعنی در آخرت در آنچه نزد شماست یعنی در دنیا وهذا الکتاب الذی هدی الله به رسولکم واین کتابی است که هدایت کرده است خدا این کتاب رسول شما را آن یعنی قرآن پیدا فخذوا به تهتدوا لما هدی الله به رسول الله صلی الله علیه وسلم پس بگیرید و تمسک کنید بآن که راه یابید مر چیزی را که هدایت کرده است خدا بآن رسول اسد را حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا وهیب عن خالد عن عکرمة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال ضمنی النبی صلی الله علیه وسلم الیه گفت ابن عباس کشید مرا پیغمبر خدا بسوی خود و در بغل گرفت وقال اللهم علمه الکتاب وگفت ای بار خدایا تعلیم کن او را کتاب ا سد حدثنا عبد الله بن صباح قال حدثنا معتمر قال سمعت عوفا ان ابا المنهال حدثه انه سمع ابا برزة رضی الله عنه گفت معتمر شنیدم عوف را که بتحقیق ابا منهال حدیث کرده او را که بتحقیق شنید ابا برزه را قال ان الله تعالی یغنیکم او نعشکم بالاسلام وبمحمد صلی الله علیه وعلی آله وسلم گفت بدرستی که خدای بیار کرده است شما را یا گفت رفع کرده است شما را باسلام و بمحمد نعشکم بعین مهمله و شین معجمه بمعنی رفعکم وا قاکم بر باد داشته از لغزش حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک عن عبد الله بن دینار ان عبد الله بن عمر رضی الله عنهما کتب الی عبد الملک بن مروان یبایعه عبد الله بن عمر نوشت بسوی عبد الملک در وقت خلافت در حالی که بیعت میکرد او را واقر لک بالسمع والطاعة علی سنة الله وسنة رسوله فیما استطعت واقرار میکنم مر ترا بسمع وطاعت بر طریقی که خدا فرموده و سنت رسول خداست در آنچه میتوانم واقر عطف است بر کلام سابق که در مکتوب خواهد بود باب قول النبی صلی الله علیه واله وسلم بعثت بجوامع الکلم در فرموده پیغمبر خدا که مبعوث شده ام بکلماتی که جامع معانی کثیره است چنانکه قول آنحضرت الدین النصیحة جامع جمیع علوم که تعلق دارد بذات وصفات الهی وآنچه تعلق دارد بنبوت واحکام فرعیه واصلیه تا الی منهج است وشیخنا ابو المجد عبد الحق دامت برکاته در شرح این کلمه رساله مفرد نوشته اشارت بجمیع علوم مذکوره کرده حدثنا عبد العزیز بن عبد الله قال اخبرنا ابراهیم بن سعد عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال بعثت بجوامع الکلم ونصرت بالرعب فرمود مبعوث شده ام بکلماتی که جامع علوم است ونصرت داده شده ام برا اعدا برعب وترس بی جنگ وجدل وبینا انا نائم ودر اثنای آنکه خوابیده ام رایتنی اتیت بمفاتیح خزائن الارض فوضعت فی یدی دیدم من خود را که داده شده ام بکلیدهای خزائن زمین یعنی گنجهای که مدفون است در زمین پس نهاده شد آن کلیدها در دو دست من قال ابو هریرة فقد ذهب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم وانتم تلغثونها او ترغثونها گفت ابو هریره پس بتحقیق رفت رسول خدا وشما برون می آورید آن خزائن را و میخورید یعنی تستخرجونها است در بعضی نسخ تلغثونها بلام است بجای را و بمعنی تجمعونها است بعضی گفته اند که هر دو کلمه بیک معنی است و کلمه تنثلونها یا کلمه گفته است که مشابه آن دو کلمات است حدثنا

الجزء الرابع عشر شرح الاسا...

کتاب الانبیاء

...یجن کالامراء ومنکم الوزراء پس ...
در کلام خود ما مهاجران قریش امیران باشیم
شما انصار وزیران فقال حباب بضم
وتخفیف موحده اول پس گفت حباب بن
ابن عمرو بن الجموح خزرجی سلمی بفتح سین
که او را ذو الرای میگفتند لا والله لا
آگاه باش سوگند خدا نمی کنیم آنچنانکه تو
منا امیر ومنکم امیر از ما امیری باشد
امیری دیگر ودر بعضی روایات از ابن سعد
آمده که گفت حباب انصاری که ده
بود آنحضرت که چون داخل میکرد ...
شما قریش میکردانید یاری مردی را از ما
ابو بکر لا پس گفت ابو بکر نمی بود و امیر
الامراء وانتم الوزراء ولیکن ما امرا باشیم
وزرا هم اوسط العرب دارا قریش ...
اند از روی دار ظاهر آنست که مراد از دار ...
باشد چنانچه که آمده خیر دور الانصار ...
وبعضی مراد دیگر گفته ولعربهم احسابا
و بعضی ترین ایشان اند از روی مناقب
آنحضرت والتقدیم در اسلام فبایعوا عمر
عبیدة پس بیعت کنید شما عمر بن خطاب
یا ابا عبیدة بن الجراح را که از نجبا قریش
فقال عمر بل نبایعک انت فانت سیدنا
واحبنا الی رسول الله پس گفت عمر
میکنیم ترا ای ابو بکر که تو سید و بهتر ما
... الی پیغمبر خدا صلی الله علیه

عمرو بن عباس بسکون المیم — ابی جعفر — اللیث بن سعد الامام — وصل — تیمی بن وهب العمرانی

شد العزیز بن عبد الله قال حدثنا اللیث عن سعید عن ابیه عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال ما من الانبیاء نبی الا اعطی من الآیات فرمود نیست هیچ پیغمبری از پیغمبران مگر آنکه داده شده از آیات ما مثله اومن او امن علیه البشر خبری که مانند آن ایمان آورده شد یا ایمان آورده بروی شک راویست که صیغه مجهول یا صیغه معلوم ست وانما کان الذی اوتیت وحیا اوحاه الله الی ونیست خبری که داده شده ام من مگر وحی که وحی کرده آنرا خدا بسوی من فارجو ان اکون اکثرهم تابعا یوم القیمة پس امید دارم که بتحقیق من اکثر انبیا ام از روی تابعان روز قیامت

باب الاقتداء بسنن رسول الله صلی الله علیه واله وسلم در بیان اقتدا بسنتهای رسول خدا وقول الله تعالی واجعلنا للمتقین اماما و در بیان این قول خدا وبگردان ما را برای پرهیزگاران امام یعنی گردان ما را امام پرهیزگاران قال ائمة نقتدی بمن قبلنا ویقتدی بنا من بعدنا گفت معنی آیت اینست که بگردان ما را ائمه یعنی استعمال کرده اند درینجا امام بمعنی جمع بقرینه ضمیر جمع اجعلنا که اقتدا کنیم کسانی که پیش از ما بوده و اقتدا کنند ما کسانیکه بعد از ما آیند اگر گوئی امام کسیست که مقتدا و متبوع شود مقتدی و تابع از کجا مفهوم شده گوئیم متبوع بودن پسینیان بر وجه احق و قوی ست که تابع پیشینیان باشیم که تابع انبیا شویم وقال ابن عون ثلث احبهن لنفسی ولاخوانی گفته ابن عون سه چیزست که دوست میدارم آنها را برای خود و برای برادران خود هذه السنة ان یتعلموها ویسألوا عنها این سنت اشارت بسنت پیغمبر خداست یعنی دوست میدارم آنکه بیاموزند آن را و بپرسند از آن والقرآن ان یتفهموه ویسألوا عنه دیگر قرآن ست دوست میدارم که بفهمند آنرا و سوال کنند از آن ویدعوا الناس الا من خیر دیگر اینست که بگذارند مردم را مگر از نیکی **حدثنا** عمرو بن عباس قال حدثنا عبد الرحمن قال حدثنا سفیان عن واصل عن ابی وائل قال جلست الی شیبة فی هذا المسجد گفت ابو وائل نشستم نزد شیبه بن عثمان الحجبی درین مسجد حرام قال جلس الی عمر رضی الله عنه فی مجلسک هذا گفت شیبه نشست نزد من عمر بن خطاب در مجلس تو که اینست فقال هممت ان لا ادع فیها صفراء ولا بیضاء الا قسمتها بین المسلمین پس گفت عمر قصد کردم این را که نگذارم در کعبه طلا و نقره مگر آنکه قسمت کنم آنرا میان مسلمانان قلت ما انت بفاعل قال لم قلت لم یفعله صاحباک گفتم نیستی تو کننده آن گفت عمر برای چه میگوئی که نمی توانم کرد گفتم ازین جهت که نکرده آنرا یاران تو قال هما المرآن یقتدی بهما گفت آری چنین ست هر دو یاران چنان اند که اقتدا کرده میشود بآنها **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان سألت الاعمش فقال عن زید بن وهب سمعت حذیفة رضی الله عنه یقول حدثنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الامانة نزلت من السماء فی جذر قلوب الرجال میگفت حذیفه حدیث کرد ما را رسول خدا که بتحقیق امانت نازل شده از آسمان در اصل دلهای مردان جذر بفتح جیم و سکون دال مهمله بمعنی اصل است ونیز بفتح جیم و کسر آن و ذال معجمه بمعنی اصل کل شیء ونزل القرآن فقرؤا القرآن وعلموا من السنة و نازل شده قرآن پس

المعشر سلیمان بن مهران — تیمی بن وهب الجهنی

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

کتاب الانبیاء

خدا بودم پس گفت ابوبکر جزاکم الله خیرا کما تهیأ یا ابایعه پس گرفت عمر دست ابی بکر را پس بیعت کرد او را وبایعه الناس و بیعت کردند ابابکر را مردم مهاجران وانصار فقال قائل قتلتم سعد بن عبادة پس گفت گوینده کشتید وفروگذاشتید شما سعد بن عباده را قال عمر قتله الله گفت عمر کشت وفروگذاشت او را خدا از خلافت یا دعاست بآنکه بکشد او را خدا که وی باعث شر و فتنه گشت مردی است که وی تخلف کرد از بیعت و برآمد از مدینه و باز نیامد بمدینه تا آنکه مرد بشام و بقولی یافته شد مرده در غسل گاه خود بدنش سبز شده بود و دیدند او را دریافتند موت او را تا آنکه شنیدند گوینده را که میگوید نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده نحن قاتل را بتحقیق کشتیم ما سید خزرج را کذا ذکره الکرمانی و در حدیث دلیل است بر اهمیت امر اقامت خلیفه که گذاشتند برای آن اعظم مهمات را که تشاغل بتجهیز حضرت بود صلی الله علیه وسلم تا آنکه فارغ شدند از اقامت خلیفه ونیز دلیل است برآنکه آنحضرت خود استخلاف نکرده و نص نفرموده در بعضی دیگر تذکره میکند داستان اصحی والقدر لخلافت نمی شد وتتمه کلام در محلش بیاید انشاء الله تعالی

قال عبد الله بن سالم یعنی اشعری عن الزبیدی محمد بن ولید قال عبد الرحمن بن القاسم اخبرنی القاسم ان عائشة قالت شخص بصر النبی صلی الله علیه وسلم ثم قال

بخوانید قرآن را و بر انید آنرا از سنت پیغمبر خدا **حدثنا** ادم بن ابی ایاس قال حدثنا شعبة قال اخبرنا عمرو بن مرة قال سمعت مرة الهمدانی یقول قال عبد الله ان احسن الحدیث کتاب الله واحسن الهدی هدی محمد صلی الله علیه وسلم وشر الامور محدثاتها گفت عبد الله بن مسعود رضی الله عنه بتحقیق نیکوترین کلام کتاب الله و نیکوترین سیرت سیرت محمد ست و بدترین کارها آنچه حادث شده و شود در طریقه محمدیه وان ما توعدون لآت وما انتم بمعجزین و بتحقیق آنچه وعده کرده شده اید البته آمدنی ست و نیستید شما عاجز کننده تقدیر الهی **حدثنا** مسدد قال حدثنا سفیان قال حدثنا الزهری عن عبید الله عن ابی هریرة وزید بن خالد رضی الله عنهما قال قالا کنت عبید الله گفتند ابو هریره و زید بن خالد کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم فقال لاقضین بینکما بکتاب الله فرمود البته حکم میکنم میان شما بکتاب خدا مقصود ازین حدیث اینست که تمسک بکتاب الله فرموده این خطاب است آن و کسی که نزاع داشتند و پسر یکی زنا کرده بود بزن دیگرے **حدثنا** محمد بن سنان قال حدثنا فلیح قال حدثنا هلال بن علی عن عطاء بن یسار عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کل امتی یدخلون الجنة الا من ابی فرمود همه امت من می درآیند بهشت را مگر کسیکه ابا کند قالوا یا رسول الله ومن یابی گفتند ای رسول خدا کیست که ابا کند یعنی مراد از ابا چیست قال من اطاعنی دخل الجنة ومن عصانی فقد ابی فرمود کسیکه اطاعت کرد بر فرمودہ من و تمسک نموده میدرآید بی توقف بهشت و کسیکه عصیان ورزید و توبه نکرد پس بتحقیق ابا کرده ست **حدثنا** محمد بن عبادة قال حدثنا یزید قال حدثنا سلیم بن حیان واثنی علیه قال حدثنا سعید بن میناء قال حدثنا او سمعت جابر بن عبد الله رضی الله عنهما یقول جاءت ملئکة الی النبی صلی الله علیه وسلم وهو نائم گفت جابر بن عبد الله آمدند فرشتها نزد پیغمبر خدا و حال آنکه آنحضرت خوابیده بود فقال بعضهم انه نائم وقال بعضهم ان العین نائمة والقلب یقظان پس گفتند بعضی ازانها که بتحقیق او خوابیده ست و گفتند بعضے ازانها که بتحقیق چشم آنحضرت خوابیده ست و دل بیدار ست فقالوا ان لصاحبکم هذا مثلا فاضربوا له مثلا پس گفتند بتحقیق مر صاحب شما را که اینست مشار الیه آنحضرت مثلے ست پس بیان کنید مر ویرا مثلے که دارد فقال بعضهم انه نائم وقال بعضهم ان العین نائمة والقلب یقظان پس گفتند بعضے ازانها بتحقیق چشم او در خواب است و دل او بیدار ست فقالوا مثله کمثل رجل بنی دارا پس گفتند بعضے ازان فرشتها مثل او مانند مثل مرد یست که بنا کرده ست خانه را وجعل فیها مادبة و گردانیده است دران خانه طعامی وبعث داعیا فمن اجاب الداعی دخل الدار واکل من المادبة پس برانگیخت داعی را که میخواند برای خوردن طعام پس کسیکه اجابت کرد داعی را درآمد دار را و خورد از مادبه ومن لم یجب الداعی لم یدخل الدار ولم یاکل من المادبة و کسیکه اجابت نکرد داعی را و نه درآمد خانه را و نخورد از مادبه فقالوا اولوها له یفقهها پس تاویل و تفسیر کنید ازانچه که تعبیر میکنند دیا تا بفهمد مقصود را فقال بعضهم انه نائم وقال بعضهم ان العین نائمة والقلب

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

واطلاق رفیق بر وی تعالی آمده که ان الله رفیق یحب الرفق برین تقدیر کلمه فی در مفعول می باشد از معنے مع یا عند و قصص الحدیث و ذکر کرده شد قصه وفات را از عائشه که از انجمله ست قالت فما کانت من خطبتهما من خطبة الا نفع الله بها گفت عائشه پس نبود از خطبهای ابی بکر و عمر نزد وفات آنحضرت هیچ خطبه مگر آنکه نفع بخشید خدا بآن خطبه چنانچه گفت لقد خوف عمر الناس بتحقیق ترسانید عمر مردم را بخطبه خود که گفت مرده است آنحضرت و بر آشفته می انگیزد او را خدا پس ببرد دست و پاے منافقین را وان فیهم لنفاقا در حالیکه در بسیاری از مردم نفاق پنهان بود که باین واقعه نزدیک بود که بخیال فاسد از ربقه اسلام برآیند فردهم الله بذلک پس باز داشت خدا تعالے ایشان را باین تخویف و نفع بخشید بدان ثم لقد بصر ابو بکر الناس الهدی پس تر بر آئینه بتحقیق نمود و روشن کرد ابوبکر مردم را راه راست در آنچه اختلاف کرده بودند و عرفهم الحق الذی علیهم و دانانید ایشان را آنچه واقع شد در نفس الامر که واجب بود بر ایشان دانستن آن وخرجوا به یتلون

يقظان فقالوا الدار الجنة والداعي محمد صلى الله عليه وسلم پس گفتند دار بهشت است و دعوت
محمد است فمن اطاع محمداً صلى الله عليه وسلم فقد اطاع الله ومن عصى محمداً صلى الله عليه وسلم فقد عصى الله پس كسی كه اطاعت
كرد محمد را پس بتحقيق اطاعت كرد خدا را و كسی كه نافرمانی كرد محمد را صلى الله عليه وسلم پس بتحقيق نافرمانی كرد خدا را و محمد
صلى الله عليه وسلم فرق بين الناس و محمد فارق است ميان مطيعان و عاصيان در بعضی نسخها فرق
بلفظ ماضی تصحيح كرده اند تابعه قتيبة بن سعيد عن ليث عن خالد عن سعيد بن ابی هلال عن جابر خرج علينا
النبی صلى الله عليه وسلم گفته اند اين حديث منقطع است از آنكه سعيد در نيافته است جابر را اول آن حديث
اينست خرج علينا النبی صلى الله عليه وسلم فقال انی رأيت فی المنام كان جبرئيل عند راسی و ميكائيل
عند رجلی يقول احدهما للآخر اضرب لصاحبكم الحديث **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان
عن الاعمش عن ابراهيم عن همام عن حذيفة رضی الله عنه قال يا معشر القراء استقيموا گفت حذيفه
ای گروه قراء مستقيم باشيد بر صراط مستقيم قرآن كتاب و سنت است در صدر اول مراد از قراء علما بوده اند
فقد سبقتم سبقا بعيدا پس بتحقيق مسبوق شده ايد سبقتی دور پس ببايست كه ملحق بشويد ببعضی سابقان
وان اخذتم يمينا وشمالا لقد ضللتم ضلالا بعيدا و اگر بگيريد راه مستقيم گذاشته راه چپ و راست لقد ضللتم
بتحقيق گمراه شويد گمراهی دور و دراز **حدثنا** ابو كريب قال حدثنا ابو اسامة عن بريد عن ابی
بردة عن ابی موسى رضی الله عنه عن النبی صلى الله عليه وسلم قال انما مثلی ومثل ما بعثنی الله
به فرمود حال من و حال چيزيكه فرستاده است مرا خدا با آن چيز يعنی دين و شريعت من كمثل رجل
اتی قوما فقال يا قوم انی رأيت الجيش بعينی مانند حال مرديست كه آمد نزد قومی پس گفت ای قوم بتحقيق
من ديدم لشكری بدو چشم خود كه بقصد غارت و هلاک شما آمده اند وانی انا النذير العريان فالنجاء النجاء و بتحقيق
من ترساننده برهنه ام پس شتاب كنيد و بگريزيد عادت عرب بود كه اگر خبر هلاكی ميبود برهنه شده فرياد ميكردند
نجا بمد و قصر هر دو آمده منصوب است مفعول مطلق بمعنی اسرعوا اسراعا فاطاعه طائفة من قومه
فادلجوا وانطلقوا علی مهلهم فنجوا پس اطاعت كردند آنرا جمعی از قوم او پس راه كردند باول شب در رفتند
با مهلت بحالی كه بودند پس نجات يافتند از هلاک ادلاج بلفظ افعال بمعنی سير در اول شب است و ادلاج
افتعال سير در آخر شب است وكذبت طائفة منهم فاصبحوا مكانهم و تكذيب كردند جمعی از آن مردم پس
صباح كردند بجائی كه بودند فصبحهم الجيش فاهلكهم واجتاحهم وجاء مهملا من الاجتياح پس صباح
كردند ايشان را لشكر غارت پس هلاک كردند و از بيخ بركندند فذلك مثل من اطاعنی فاتبع ما جئت به
پس اين مثل كسی است كه اطاعت كرد مرا پس اتباع كرد چيزيرا كه آمده ام من بآن ومثل من عصانی وكذب
بما جئت به من الحق و مثل كسی است كه نافرمانی كرد مرا و تكذيب كرد چيزی را كه آمده ام من بآن چيز حق
حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن عقيل عن الزهری قال اخبرنی
عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابی هريرة رضی الله عنه قال لما توفی رسول الله صلى الله
عليه وسلم واستخلف ابو بكر بعده وكفر من كفر من العرب گفت ابو هريره وقتيكه وفات كرد رسول خدا

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

بنت جعفر بن قيس از بنی حنيفه از سبی يمامه بود
قال قلت لابی گفت محمد بن حنفيه گفتم پدر
خود علی بن ابی طالب رضی الله عنه ای الناس
خير بعد النبی كدام كس از مردم بهتر و فاضلتر
است بعد از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
فقال ابو بكر پس گفت پدرم بهترين مردم بعد
از آنحضرت ابو بكر است قلت ثم من پس گفتم
بعد از ابی بكر كدام بهتر است قال ثم عمر گفت پدرم
بعد از آن بهتر عمر است وخشيت ان يقول
عثمان و ترسيدم اينكه بگويد اگر از مرتبه سيوم پرسم
كه بهترين مردم بعد از عمر عثمان است از جهت تغير
اسلوب سوال را قلت ثم انت گفتم بعد از عمر بهتر
توئی در تفضيل عثمان بر علی خلافی مشهور است
قال ما انا الا رجل من المسلمين گفت نيستم
من مگر مردی از مسلمانان بوجه تواضع گفت
اين را و گرنه وی رضی الله عنه بهترين مردم
بود در وقت اين سوال بخلاف چه آن بعد
از قتل عثمان بود اما خشيت محمد بن حنفيه از نام
بردن عثمان گويند از آن بود كه وی اعتقاد
ميداشت كه پدر بزرگوارش افضل است پس
ترسيد كه اگر گويد علی مرتضی عثمان اگر چه بسبيل
تواضع گويد مضطرب گردد حال اعتقاد وی
حدثنا قتيبة بن سعيد عن مالك
عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه
قاسم بن محمد بن ابی بكر عن عائشة انها
قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله
عليه وسلم فی بعض اسفاره گفت عائشه
بر آمديم با آنحضرت در بعضی از سفرهای وی
گويند مراد غزوه بنی المصطلق است حتی اذا

وخليفه كرده شد ابوبكر رضي الله عنه بعد از آنحضرت وكافر شد كسيكه كافر شد از عرب اشارت تا بعان مسيلمه كذاب است كه امتناع آوردند از اداي زكوة فقال عمر لابي بكر كيف تقاتل الناس پس گفت عمر ابي بكر را وقتي كه قصد قتال آنها كرد چگونه قتال ميكني مردم را وقد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله وبتحقيق فرموده رسول خدا مامور شده ام من اينكه قتال كنم مردم را تا وقتيكه بگويند اين كلمه اسلام فمن قال لا اله الا الله عصم مني ماله ونفسه الا بحقه پس كسيكه گفت اين كلمه نگهداشت از من مال خود را وذات خود را مگر بحق شرع كه قصاص وديت وجز آنست وحسابهم على الله وحساب ايشان بر خداست كه جزاي آخرويست وپاداش اعمال است وانيها قائلند اين كلمه طيبه و نماز وروزه ميكنند. قال والله لاقاتلن من فرق بين الصلوة والزكوة گفت ابوبكر بخدا سوگند البته قتال ميكنم كسيرا كه فرق كند ميان نماز وزكوة يعني زكوة را فرض نداند ومنكر فرضيت آن شود فان الزكوة حق المال پس بتحقيق زكوة حق مال است وعاي آنحضرت موجب زكوة نيست والله لو منعوني عقالا كانوا يؤدونه الى رسول الله صلى الله عليه وسلم بخدا سوگند اگر منع كنند مرا پاي بند شتري از آنچه ميگزاردند بسوي رسول خدا لقاتلتهم على منعه هر آئينه قتال ميكنم ايشانرا بر منع آن فقال عمر فوالله ما هو الا ان رايت الله قد شرح صدر ابي بكر رضي الله عنه للقتال پس گفت عمر بخدا سوگند نيست آن مگر آنكه ديدم خداي را بتحقيق كشاده سينه ابي بكر را براي قتال فعرفت انه الحق پس دانستم كه بتحقيق آن حق بوده است قال ابو عبد الله قال لي ابن بكير وعبد الله عن الليث عن عقيل عناقا گفت مولف يعني بخاري گفت مرا ابن بكير وعبد الله از ليث از عقيل عناق بجاي عقال كه بمعني پاي بند شتر و بسيار است وعناق بمعني بزغاله ماده است وهو اصح وعناق صحيح تر است ورواه الناس عناقا وعقالا ههنا روايت كرده اند مردم عناق وعقال اينجا يعني درين روايت هردو روايت كرده اند بعضي عقال وبعضي عناق حدثنا اسمعيل قال حدثني ابن وهب عن يونس عن ابن شهاب قال حدثني عبيد الله بن عبد الله بن عتبة ان عبد الله بن عباس رضي الله عنهما قال قدم عيينة بن حصن بن حذيفة بن بدر فنزل على ابن اخيه الحر بن قيس بن حصن وكان من النفر الذين يدنيهم عمر وبود حر بن قيس از نزديك خود مي نشاند عمر بن خطاب رضي الله عنه وكان القراء اصحاب مجلس عمر ومشاورته كهولا كانوا وشبانا وبودند علما ياران مجالس عمر واهل مشورت او پيران بودند يا جوانان يعني عمر صحبت با علما ميداشت واهل مجلس او علما ميبودند فقال عيينة لابن اخيه يا ابن اخي هل لك وجه عند هذا الامير گفت عيينه مر برادر زاده خود را اي برادر زاده آيا ترا هست روي يعني نسبتي نزد اين امير يعني عمر فتستاذن لي عليه فقال سأستاذن لك عليه پس طلب كن اذن در آمدن مرا بروي پس گفت حر انجام است طلب اذن ميكنم براي در آمدن تو بروي قال ابن عباس فاستاذن لعيينة گفت ابن عباس پس طلب كرد حر بن قيس براي عمر خود كه عيينه ابن حصن است فلما دخل قال يا ابن الخطاب والله ما تعطينا الجزل پس هرگاه در آمد عيينه گفت بعمر اي پسر خطاب بخدا كه نميدهي تو مارا عطاي عظيم وما تحكم بيننا بالعدل

ما صعنت عائشة پس گفتند آيا نمي بيني كه چه كرد عائشه اقامت برسول الله صلى الله عليه وسلم والناس معه ليسوا على ماء وليس معهم ماء ايستاده داشت آنحضرت ومردم را بجائيكه نيستند بر آبي ونه با ايشان آبست فجاء ابوبكر ورسول الله پس آمد ابوبكر وحال آنكه پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم واضع راسه على فخذي قد نام نهاده سر مبارك خود را بر ران من كه بخواب رفته فقال حبست رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس وليسوا على ماء وليس معهم ماء پس گفت ابوبكر مرا هر آئينه تحقيق نگهداشتي آنحضرت ومردم را بجائيكه نيستند ايشان بر سر آب ونه با ايشان است آب فقالت فعاتبني وقال ما شاء الله ان يقول پس گفت عائشه پس عتاب كرد مرا ابوبكر وگفت آنچه خواسته بود خدا كه بگويد وجعل يطعنني بيده على خاصرتي وگشت ابوبكر كه خله ميزد بدست خود در تهيگاه من براي تاديب فلا يمنعني من التحرك الا مكان رسول الله پس باز نميداشت مرا از جنبيدن مگر بودن پيغمبر صلى الله عليه وسلم على فخذي بر ران من فنام رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اصبح على غير ماء پس خواب كرد آنحضرت تا آنكه صبح كرد در حاليكه آبي نبود فانزل الله آية التيمم فتيمموا پس نازل كرد خداي تعالى آيه تيمم را پس تيمم كردند فقال اسيد بضم همزه وياي تصغير ابن الحضير بضم حاء مهمله وفتح ضاد معجمه وياي تصغير ما هي باول بركتكم يا آل ابي بكر پس گفت اسيد انصاري نيست اين رخصت تيمم كه بسبب اقامت عائشه حاصل شد نخست بركت شما در دين اي آل ابي بكر بلكه بركتهاي ديگر نيز از پيشتر شده آمده ومراد بآل درينجا معني شامل نفس واهل واتباع است وتفسير كرده اند بركت را كثرت خير فقالت عائشة فبعثنا البعير الذي كنت عليه پس گفت عائشه پس برانگيختيم آن شتر را كه سوار بودم بر آن فوجدنا العقد تحته پس يافتيم گردن بند را زير شتر ودر تيمم گذشت

حدثنا آدم بن ابي اياس قال حدثنا شعبة عن الاعمش قال سمعت ذكوان يحدث عن ابي سعيد الخدري قال

نمیکنی تو میان ما بعدل نغضب عمر حتی هم بان یقع به پس غضب کرد عمر بسبب ناراستی او تا آنکه قصد کرد که بیا
کند در ضرب او فقال له الحر یا امیر المومنین ان الله تعالی قال لنبیه
صلی الله علیه وسلم خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن الجاهلین پس گفت حر ای امیر المومنین تحقیق
خدا گفته است مر پیغمبر خود را بگیر جانب عفو و امر کن بدین شریعت و اعراض کن از جاهلان و هذا من الجاهلین
و تحقیق این مرد از جاهلان است والله ما جاوزها عمر حین تلاها علیه پس تجاوز نکرد و نگذشت عمر از این
آیت را بلکه عمل کرد بان هنگامی که خواند این آیت را وکان وقافا عند کتاب الله و بود عمر توقف کننده
نزد کتاب الله و تجاوز نمیکرد از حکم قرآن حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالک عن هشام بن عروة
عن فاطمة بنت المنذر عن اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما انها قالت اتیت عائشة حین خسفت
الشمس تحقیق اسما گفت در آمدم نزد عائشه هنگامی که گرفته بود آفتاب والناس قیام وهی قائمة تصلی و مردم
بودند و عائشه ایستاده نماز میکرد فقلت ما للناس فاشارت بیدها نحو السماء پس گفتم چه حال است
مردم را پس اشارت کرد بدست خود جانب آسمان فقالت سبحان الله فقلت آیة پس عائشه تسبیح کرد خدا را که
در مشاهده امری عظیم میکنند پس گفتم آیا علامتی است قالت برأسها ای نعم اشارت کرد عائشه بسر خود آری
آیتی است از امری عظیم فلما انصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم حمد الله واثنی علیه پس چون
برگشت رسول خدا از نماز ستایش کرد و ثنا گفت بر خدا و خطبه خواند ثم قال ما من شیء لم اره الا وقد رأیته
فی مقامی هذا حتی الجنة والنار پس فرمود نیست چیزی که ندیده ام آنرا مگر که دیده ام آنرا در این مقام تا آنکه بهشت
و دوزخ دیدم همه را واوحی الی انکم تفتنون فی قبورکم قریبا من فتنة الدجال و وحی کرده شد بسوی
من که تحقیق مبتلا کرده می شوید در قبر ها نزدیک از ابتلای دجال چنانکه اشارتی بان کرده فاما المومن
او المسلم لا ادری ای ذلک قالت اسماء فاما مومن یا مسلم نمیدانم کدام از این گفته است فیقول
محمد جاءنا بالبینات فاجبناه وآمنا در وقتی که پرسیده شد منکر و نکیر که کیست پیغمبر شما پس میگوید محمد است
آمده است با دلیل و معجزات پس اجابت کردیم و ایمان آوردیم فیقال نم صالحا علمنا انک موقن پس گفته میشود
خواب کن در حالیکه نیکوکاری دانستیم که تحقیق تو مومن بودی اما المنافق او المرتاب قال لا ادری ای
ذلک قالت اسماء فیقول لا ادری سمعت الناس یقولون شیئا فقلته پس میگوید نمیدانم حقیقت
حال را شنیدم مردم را که میگفتند چیزی پس گفتم من از ایشان حدثنا اسمعیل قال حدثنی مالک
عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال دعونی
ما ترکتکم فرمود بگذارید مرا چندانکه ترک کرده ام یعنی مپرسید از آنچه من نگفته ام بشما انما اهلک من کان
قبلکم سؤالهم واختلافهم علی انبیائهم هلاک کرده کسانی را که پیش از شما بودند مگر حال سوال آنها
و اختلاف آنها بر انبیا خود اگر کسی سوال آنها از علم برای چه مهلک باشد گوییم از فضولی آنها است بایی
پیغمبران بود فاذا نهیتکم عن شیء فاجتنبوه پس وقتی که منع کنم شما را از چیزی پس اجتناب کنید
واذا امرتکم بامر فأتوا منه ما استطعتم و وقتی که فرمایم شما را بامری پس بیارید از آن چیزی که توانید

كتاب الانبياء

پس مخاطب بدان امثال خالد باشند نسبت
بسابقین از ایشان و بعضی گویند مخاطب
مسلمانان بعد از فتح اند نسبت بمسلمانان
پیش از فتح بدلیل تفاوت فضل انفاق و
قتال در این دو حال بقرینه فلو ان احدکم
انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم
پس اگر محقق شود که یکی از شما خرج کند
در راه خدا مثل کوه احد زر را نرسد ثواب
پیمانه یکی از آن اصحاب را که خرج کند و لا نصیفه
و نه نیم پیمانه یکی از ایشان را و از اینجا است
که فضیلت سبب را بمعنی کثرت ثواب داشته
اند قسطلانی گفته لفظ اصحاب شامل است
کسی را که مباشر فتنها شده از ایشان نیز زیرا که
مجتهد بودند در آن حروب متاول بودند پس
سب ایشان حرام است از محرمات فواحش
و مذهب جمهور است کسی که سب کند ایشان را
تعزیر کرده شود و قتل کرده نشود و بعضی مالکیه گویند قتل
کرده شود و نقل کرده قاضی عیاض در شفا
از مالک بن انس و غیروی کسیکه دشمن دارد
صحابه را و دشنام دهد ایشان را پس نیست
مر او را در مسلمانان حقی و سیرت مسلمانان
در حق ایشان و سابقان نیست که ارشاد
کرد خدای تعالی بقول خود والذین جاؤا
من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا
غلا للذین آمنوا الآیة و گفت عیاض کسیکه
خشم دارد از اصحاب آنحضرت پس وی کافر
است بدلیل لیغیظ بهم الکفار و حدیث من
سب اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس
اجمعین لا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا و گفت
مولانا سعد الدین تفتازانی سب و طعن ایشان اگر
است از آنچه مخالف دلیل قطعی است پس کفر
است چون قذف عائشه رضی الله عنها و الا
بدعت و فسق است ....

ما يكره من كثرة السؤال وتكلف ما لا يعنيه در بيان چيزيكه مكروه داشته ميشود از بسياری سوال بيان
مكروه است وتكلف چيزيكه خواسته نمی شود وعطف است بر كثرت سوال وقوله لا تسئلوا عن اشياء ان تبد لكم تسؤكم
ودر بيان قول خدا نپرسيد از چيزها اگر ظاهر كرده شود مر شما را بد می آيد شما را حدثنا عبد الله
ابن يزيد المقری قال حدثنا سعيد قال حدثنی عقيل عن ابن شهاب عن عامر بن سعد بن ابی
وقاص عن ابيه رضی الله عنهما ان النبی صلى الله عليه وسلم قال ان اعظم المسلمين جرما
فرمود بتحقيق كلانترين مسلمانان از روی گناه من سال عن شیء لم يحرم فحرم من اجل مسألته
كسيكه سوال كند از چيزيكه حرام نبود پس حرام كرده شد از جهت پرسيدن او يعنی بسبب آنكه تنگ كرد
بر همه مسلمانان اين فعل اگر گوئی قول خداوند فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون بپرسيد علما را
اگر هستيد شما كه نميدانيد دلالت بر وجوب سوال ميكند بر قول كسيكه امر برای وجوب است ودلالت ميكند
بر استحباب بر قول كه امر برای ندب باشد بهر تقدير سائل را گناه گار چگونه توان گفت گوئيم معنی اين آيت
نيست كه حكمی كرده ميان باشد ومعلوم نيست كه حلال است يا حرام است در ين وقت از علما بايد تحقيق كرد
چيزيكه مذكور نيست بلكه در قبيل نيست كه در آيت اشارت بآن كرده ... از ان قبيل نيست كه در آيت اشارت بآن كرده

حدثنا اسحق قال اخبرنا عفان قال حدثنا وهيب قال حدثنا موسى بن عقبة
قال سمعت ابا النضر يحدث عن بسر بن سعيد عن زيد بن ثابت رضی الله عنه ان النبی صلى الله
عليه وسلم اتخذ حجرة فی المسجد من حصير مروی است از زيد بن ثابت كه بتحقيق پيغمبر خدا صلى الله عليه
وسلم گرفته حجره در مسجد از حصير يعنی گرد كرده بود جائے كه پرده بود از مردم ونماز ميگذارد در ان فصلی
رسول الله صلى الله عليه وسلم فيها ليالی حتى اجتمع اليه ناس پس نماز گذارد رسول خدا در ان
حجره چند شب تا آنكه جمع شدند نزد آنحضرت مردم ثم فقدوا صوته ليلة پس نيافتند آواز آنحضرت يك شب
فظنوا انه قد نام پس گمان كردند كه آنحضرت بتحقيق خواب كرده است فجعل بعضهم يتنحنح ليخرج
اليهم پس گشتند بعضے ازين مردم كه آواز ميكردند آواز سرفه تا بيرون آيد آنحضرت نزد ايشان كه نماز بجماعت
فقال ما زال بكم الذی رأيت من صنيعكم فرمود هميشه ملتبس است بشما آنچه ديدم از كار شما حتى خشيت ان يكتب
عليكم تا آنكه ترسيدم اين را كه فرض كرده شود بر شما اينكار از آنكه همواره ميكنيد اين را واز جمله شعائر شرع است
ولو كتب عليكم ما قمتم به پس اگر فرض كرده شود بر شما قيام نكنيد بآن فصلوا ايها الناس فی بيوتكم
پس بگذاريد هركدام مردم در خانه خود اين در باب تهجد است ونماز تراويح نيز داخل است درين فان
افضل صلوة المرء فی بيته الا الصلوة المكتوبة بتحقيق افضل نماز مرد در خانه اوست يعنی اكثر ثوابا
از نماز فرض تخصيص كرده اند ازين عام تحيت مسجد ودو ركعت نماز طواف واين ظاهر است حدثنا
يوسف بن موسى قال حدثنا ابو اسامة عن بريد بن ابی بردة عن ابی بردة عن ابی موسى
الاشعری رضی الله عنه قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن اشياء كرهها گفت
ابو موسے اشعری پرسيده شد رسول خدا از چيزها كه ناخوش داشت آنها را فلما اكثروا عليه المسألة

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

وكسيكه ايذا داد مرا پس تحقيق ايذا كرد خدا را
ومن اذى الله فيوشك ان ياخذه وكسيكه
ايذا داد خدا را پس نزديك است كه بگيرد وعذاب كند
خدا تعالے او را تابعه متابعت كرده شعبه را
حريف حسن الجميل وعبد الله بن داود
وابو معاوية ضريروحماصر بفتم سيم وتخفيف
مهمله وبعدا زالف جيم عن الاعمش ودر روايت
حديث مذكور از اعمش حدثنا محمد
مسكين ابو الحسن قال حدثنا يحيى بن حسان
قال حدثنا سليمان عن شريك بن ابی
نمر بفتح نون وكسر ميم وی شريك بن عبد الله
بن ابی نمر است عن سعيد بن المسيب قال
اخبرنی ابو موسى الاشعری انه توضأ
فی بيته ثم خرج وضو كرد ابو موسى اشعری
در خانه خود پس بر آمد فقال لالزمن رسول الله
صلى الله عليه وسلم پس گفت ابو موسے
هر آئينه پيوستگی ميكنم وصحبت ميدارم وملازم
ميشوم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم ولاكونن
معه يومی هذا هر آئينه می باشم با وے
درين روز خود قال فجاء المسجد فسأل
عن النبی صلى الله عليه وسلم كجا رفت
پس آمد ابو موسى مسجد را پس سوال كرد
از مكان پيغمبر صلى الله عليه وسلم فقالوا
خرج ووجه بفتح واو وتشديد جيم ههنا
پس گفتند بر آمد آنحضرت در دا ورد وابی

عصب پس ہرگاہ بسیار کردند بران سوالہا خشم کرد آنحضرت فقال سلونی وفرمود از روی غضب بپرسید
ہرچہ میخواہید فقام رجل فقال یا رسول الله من ابی فقال ابوك حذافة پس برخاست مردی وگفت
کیست پدر من ای رسول خدا گفت پدر تو حذافه ہست گویا پدر او را طفل گذشته بود و یا آنکه مردم از وی بد
او را طعنه میکردند یا آنکه خواسته که بوی سخن کند تو دا مر اخر فقال یا رسول الله من ابی فقال ابوك سالم مولی
شیبة پس برخاست دیگری که نام او سعد بن سالم ہست پس گفت ای رسول خدا کیست پدر من پس
گفت پدر تو سالم مولی شیبہ بن ربیعہ ہست فلما رای عمر ما بوجه رسول الله صلی الله علیه وسلم من الغضب
پس ہرگاه دید عمر چیزی که بر روی آنحضرت از اثر غضب ہست قال انا نتوب الی الله عز وجل گفت ما توبه میکنیم
بسوی خدا **حدثنا** موسی قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا عبد الملك عن وراد كاتب المغيرة
رضی الله عنه قال كتب معاوية الی المغيرة اكتب الی ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال فكتب الیه گفت وراد نوشت معاویه بسوی مغیره بنویس بسوی من چیزیکه شنیده از رسول خدا
پس گفت نوشته است بسوی او ان نبی الله صلی الله علیه وسلم كان يقول في دبر كل صلوة
بتحقیق پیغمبر خدا بود که میگفت در پس ہر نماز لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد
وهو علی كل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطی لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد
وكتب الیه انه كان ينهی عن قيل وقال ونوشت بسوی معاویه بود آنحضرت که منع میکرد از گفت
وگوی مردم یعنی از نقل گفتار مردم کرا و چنین گفته و این چنان گفته که از قبیل سخن چینی ہست قيل وقال
نیز خوانده اند بنا بر مصدریة یا بنا بر علمیة این لفظ وكثرة السؤال ومنع میکرد از بسیار پرسیدن
واضاعة المال واز ضایع کردن مال یعنی صرف در غیر مصرف ومحل حرام وكان ينهی عن عقوق
الامهات و بود آنحضرت که منع میکرد از آزار مادران اقتصار کرده شد بر عقوق مادران از انکه حق ما
بر اولاد بیشتر است از آنجا که مادران در تربیت اولاد میکشند گفته اند ادب و تعظیم پدر بیشتر از ادب
و تعظیم مادر باید کرد و میتوان گفت که چون زنان از جمله ضعفا اند باندک آزار متاذی میشوند پس بیشتر
ملاحظه باید کرد که آزرده نشوند ووأد البنات ومنع کرد از گور کردن دختران زنده عادت کفار بود که
دختران زنده را در گور میکردند قرآن نیز ناطق است بزجر این کفار چنانکه آمده اذا الموءودة سئلت بأي ذنب
قتلت ومنع وهات ونہی کرده از منع کردن مرد چیزی را که متوجه است بر وی از حقوق وہات ونہی کرد
از طلب کردن چیزی که نیست مر ورا از آن چاره قال ابو عبد الله كانوا يقتلون بناتهم في الجاهلية
فحرم الله ذلك گفت مولف بودند مشرکان که میکشتند دختران خود را در ایام جاہلیت بجهت خوف
کہ مکرر ذکر کرده شده پس حرام کرد خدا آن را **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد
عن ثابت عن انس رضی الله عنه قال كنا عند عمر رضی الله عنه فقال نهينا عن التكلف گفت
انس بن مالك بودیم ما نزد عمر بن خطاب پس گفت منع کرده شده ایم از تکلف در معاشرت با مردم
و در اطعمه ولباس وجز آن **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري حدثنا وحدثنی

كتاب الانبياء

پس نشستم نزد در رو با بچاه بیر حریص و در چاه
از شاخ خرما بود حتی قضی رسول الله صلی الله
علیه وسلم حاجته تا آنکه قضا کرد آنحضرت
حاجت خود را فتوضأ پس از آن وضو کرد
فقمت الیه پس برخاسته رفتم بسوی
آنحضرت فاذا هو جالس علی بئر اريس
پس آگاه دیدم که آنحضرت نشسته است
بر چاه اریس و توسط قفها و در میان شد
بلندی وبنه چاه را قف بضم قاف و تشدید
فا دکه یعنی دکه نیز گردانیده می شود گرد چاه
وكشف عن ساقيه ودلاهما في البئر
وگشاد جامه بر کشید از دو ساق خود و در با
کرد و آویخت آن دو ساق را در چاه فسلمت
علیه ثم انصرفت فجلست عند الباب پس
سلام کردم بر آن حضرت پس برگشتم و نشستم
نزد در بستان فقلت لاكونن بواب
رسول الله پس گفتم در دل ہر آینه باشم
من در بان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اليوم امروز حسبما آمر چنانچه در مناقب
عثمان بیاید و آنچه در جنائز گذشت از قول
انس که نبود آنحضرت را بواب مراد بدان نفی
دربان معین ہست مدام فجاء ابو بكر
فدفع الباب پس آمد ابو بکر صدیق پس زد در را
فقلت من هذا پس گفتم کیست این
فقال ابو بكر پس گفت آن ابو بکر ہست فقلت
علی رسلك پس گفتم بر روش خود و بحال
خود باش ثم ذهبت فقلت پس رفتم
پیش آنحضرت وگفتم یا رسول الله هذا
ابو بكر يستأذن ایست ابو بکر که اذن
در آمدن میخواهد فقال ائذن له وبشره
بالجنة پس فرمود اذن ده مر او را و بشارت
ده او را به بهشت فاقبلت حتی قلت

محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن الزهري قال اخبرني انس بن مالك رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج حين زاغت الشمس گفت زهری خبر داده مرا انس بن مالك كه تحقيق پيغمبر خدا برون آمد هنگامیکه میل کرد آفتاب بجانب مغرب فصلى الظهر فلما سلم قام على المنبر فذكر الساعة پس گذارد نماز ظهر و هرگاه سلام داد ایستاد بر منبر پس ذکر کرد ساعت قیامت را وذکر ان بين يديها امورا عظاما و ذکر کرد در پیش قیامت امور عظیمه بسیار است ثم قال من احب ان يسأل عن شيء فليسأل عنه پستر فرمود کسیکه دوست دارد این را که بپرسد از چیزے پس گو بپرسد ازان والله لا تسألوني عن شيء الا اخبرتكم به بخدا سوگند که نمی پرسید مرا از چیزے مگر آنکه خبر میدهم شمارا ازان ما دمت في مقامي هذا مادامیکه هستم من درین مقام که ایستاده ام قال انس فاكثر الناس البكاء گفت انس پس بسیار کردند مردم گریه را واكثر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يقول سلوني و بسیار ذکر کرد رسول خدا اینکه میگفت بپرسید مرا قال انس فقام اليه رجل فقال اين مدخلي يا رسول الله گفت انس پس ایستاد مردے نزد آنحضرت پس گفت کجاست جاے درآمدن من ای رسول خدا قال النار فرمود آتش دوزخ است جاے درآمدن تو فقام عبد الله بن حذافة فقال من ابي يا رسول الله قال ابوك حذافة پس ایستاد عبد الله بن حذافه پس گفت کیست پدر من ای رسول خدا گفت پدر تو حذافه است قال ثم اكثر ان يقول سلوني سلوني قال فبرك عمر على ركبتيه گفت انس بر دو زانو نشست عمر برک در اصل بر زانو نشستن شتر است استعارت کرده آمد برای آدمی فقال رضينا بالله ربا وبالاسلام دينا وبمحمد رسولا قال فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم حين قال عمر ذلك گفت انس پس خاموش شد رسول خدا هنگامیکه گفت عمر آنرا ثم قال النبي صلى الله عليه وسلم اولى والذي نفسي بيده لقد عرضت على الجنة والنار آنفا في عرض هذا الحائط پس فرمود پیغمبر خدا رحمت کناد خدا بروے اولے و آن کلمه ایست که میگویند عرب نزدیک عتاب یعنی کیف لا ومعنے او تهدید است و سوگند کسیکه ذات من در دست قدرت اوست تحقیق نموده شد بر من بهشت و دوزخ همین سخط در گوشه این دیوار دانا حالے درحالیکه من نماز میگذاردم فلم ار كاليوم في الخير والشر پس ندیده ام روزے مانند این روز در خیر و شر یعنے خیر او شر او امروز بران مطلع شده ام حدثنا محمد بن عبد الرحيم قال اخبرنا روح بن عبادة قال حدثنا شعبة قال اخبرني موسى بن انس قال سمعت انس بن مالك رضي الله عنه قال قال رجل يا نبي الله من ابي فقال ابوك فلان ونزلت هذه الآية يا ايها الذين آمنوا لا تسألوا عن اشياء ان تبد لكم تسؤكم الآية میتواند که اگر نام پدر او که از و تولد شده گویند و زنا باشد بد خواهد آمد پس بهتر آنست که نپرسند حدثنا الحسن بن صباح قال حدثنا شبابة قال حدثنا ورقاء عن عبد الله بن عبد الرحمن قال سمعت انس بن مالك رضي الله عنه يقول

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

واو بخت دو پاے خود را در چاه چنانچه کرده بود پیغمبر صلى الله عليه وسلم و کشف عن ساقيه و کشاد از دو ساق خود زحمت فجلست بتر یا پس نشستم یعنے بر در بود تنگ آمد نشستن بجانب ای بتو ضار بحقیقی و تحمل آن داشته ایده بودم برادر خود را بجائیکه وضو میکرد و قصد بحق داشت مراد بود در ابو موسی براد و برادر ابو رهم و ابو برده و لقبه برادر دیگر نیز بود ابو محمد و مشهور ترین ایشان ابو برده است مانزام و خدا داند که مراد ابی کدام است فقلت لنفسي گفتم در دل ان يرد الله بفلان يريد اخاه خيرا يات به اگر بخواهد خدا بفلان نفی فلان مراد میدارد ابو موسی برادر خود را از لفظ فلان یکے راوی آن و آن برادر را در بیان فاذا انسان يحرك الباب پس آنگاه آدمی است که بجنباند در را فقلت من هذا پس گفتم کیست این فقال عمر بن الخطاب پس گفت آن عمر بن الخطاب است فقلت على رسلك پس گفتم باش بحال خود ثم جئت رسول الله پستر آمدم پیغمبر را صلى الله عليه وسلم فسلمت عليه پس سلام گفتم بروے فقلت هذا عمر بن الخطاب يستأذن پس گفتم این است عمر که اذن را میطلبد بخواهد فقال ائذن له وبشره بالجنة پس فرمود اذن ده مر او را و بشارت ده او را به بهشت فجئت فقلت ادخل وبشرك رسول الله صلى الله

كتاب الانبياء

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لن يبرح الناس يتساءلون حتى يقولوا هذا الله خالق كل شيء فمن خلق الله فرمود پیغمبر همیشه مردم که بیکدیگر پرسش میکنند تا آنکه میگویند این را الله خالق كل شيء فمن خلق الله خدا پیدا کرد هر چیز را پس کیست که پیدا کرده خدا را و این از کمال نادانی و کم اندیشی است مخلوق خدائی را نمی شاید بدانکه علم موهبت است که حق جل شانه ایمانیان را به خلجان باطن عطا میکند و اگر بدلیل آیند دلیل انهما فرموده پیغمبر صادق مصدوق است که رمال گفته اگر گویند معرفت خدا بدلیل فرض عین است یا فرض کفایت پس سوال از معرفت خدا واجب است از آنکه مقدمه معرفت است در جواب این قول گفته محتمل که مراد آن باشد که بودن خدای تعالی غیر مخلوق ضروریست یا کسبی نزدیک ضروری پس سوال ازین معنی تعنت و مکابره است یا آنکه مذمت این سوال بر تقدیر آنست که بر وجه تعنت و انکار باشد و گرنه این سوال و تحقیق آن صریح ایمانست از آنکه چاره ندارد از انقطاع بذاتی که نباشد او را خالق قطعا للتسلسل انتهى پوشیده نماند که این طریقه گرفتاران عقل است خالص نیست از شوائب منع و نقض لنعم ما قال ~~ گفته یونانیان تسویل نفس است و هوا حجت ایمانیان فرموده پیغمبر است

حدثنا محمد بن عبيد بن ميمون قال حدثنا عيسى بن يونس عن الاعمش عن ابراهيم عن علقمة عن ابن مسعود رضي الله عنه قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم في حرث بالمدينة گفت ابن مسعود بودم من با پیغمبر خدا در زراعتی که بمدینه بود وهو متكئ على عسيب و آنحضرت تکیه کرده بود بر شاخ خرما فمر نفر من اليهود پس گذشت بر آنحضرت چند کس از قوم یهود فقال بعضهم سلوه عن الروح پس گفتند بعضی از آنها که بپرسید آنحضرت را از حقیقت روح و آنجماعه دانسته بودند که از حقیقت روح حق سبحانه هیچ پیغمبری را نشان نداده است وقال بعضهم لا تسألوه لا يسمعكم ما تكرهون بعضی از آنجماعه گفتند مپرسید آنحضرت را نمی شنواند شما را چیزی که ناخوش دارید شما یعنی بر وفق اراده شما که ازین پرسیدن دارید و امتحان صدق آنحضرت میکنید خواهد گفت و آن عدم بیان حقیقت روح است فقاموا اليه پس ایستادند نزد آنحضرت فقالوا يا ابا القاسم اخبرنا عن الروح پس گفتند ای ابو القاسم کنیت آنحضرت است خبر ده ما را از حقیقت روح فقام ساعة ينظر پس ایستاد آنحضرت ساعتی که نگاه میکند بسوی آسمان فعرفت انه يوحى اليه فتاخرت عنه پس دانستم ازین نظر که بتحقیق وحی کرده میشود بسوی او پس تاخر کردم از نزد آنحضرت حتى صعد الوحي تا آنکه برداشت او را وحی یعنی آمد بر وحی آسمانی تو فقال ويسألونك عن الروح قل الروح من امر ربي پس خواند این آیت را و می پرسند ترا از حقیقت روح بگو که روح از کار پروردگار من است و مخلوق اوست بیان حقیقت آن نکرد و این موافق اعتقاد یهود بوده است و نسبت کرده است خدا یهود را درین سوال که او منسوب الیه است گفت قلت **باب** الاقتداء بافعال النبي صلى الله عليه وسلم بیان پیروی کردن بافعال پیغمبر خدا **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا سفيان عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر رضي الله عنهما قال اتخذ النبي صلى الله عليه وسلم خاتما

تحرك الباب پس آمد آدمی دیگر که جنبانید در را فقلت من هذا پس گفتم کیست این فقال عثمان بن عفان پس گفت آن عثمان است فقلت على رسلك پس گفتم باش بحال خود وجئت الى النبي صلى الله عليه وسلم فاخبرته و آمدم آنحضرت را و خبر کردم او را از آمدن خواستن عثمان فقال ائذن له وبشره بالجنة على بلوى تصيبه پس فرمود اذن ده مر او را و بشارت ده او را به بهشت بر بلائی که میرسد او را فجئته فقلت ادخل وبشرك رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجنة على بلوى تصيبك پس آمدم نزد او پس گفتم در آی و بشارت داده است ترا آنحضرت به بلائی که میرسد ترا بر وایتی آمده که حمد گفت عثمان خدا را و گفت خدایا صبر ده الله المستعان بر صبر فدخل فوجد القف قد ملئ پس در آمد عثمان پس یافت قف را که پر شده و جای نشستن در بیناب نماند مجلس و جماعه بغیر واو و کسر آن من شق الآخر پس نشست مقابل آنحضرت از جانب دیگر قال شريك قال سعيد بن المسيب فاولتها قبورهم گفت شریک مذکور باسناد سابق گفت سعید بن مسیب پس تاویل کردم و مناسب دانستم هیئت مقارنت بعضی و مقابل بعضی را در جلوس بقبرهای ایشان که شیخین نزدیک آنحضرت مدفون اند و عثمان جدا مقابل ایشان در بقیع و اگر ثابت شود خبری که روایت کرده آنرا ابو نعیم از عائشه در صفت قبور ثلثه که ابو بکر راست آنحضرت است و عمر چپای وی تشبیه و مناسبت تمام شدی و لیکن سند آن ضعیف است و روایت کرده آنرا حاکم صحیح تر ازوی که قبر شیخین پس قبر شریف است ابو بکر محاذی دوش آنحضرت و راس عمر محاذی دوش ابو بکر

من ذهب گفت ابن عمر گرفت پیغمبر خدا انگشتری از طلا فاتخذ الناس خواتیم من ذهب پس گرفتند مردم انگشتریها از طلا فقال النبی صلی الله علیه وسلم انی اتخذت خاتما من ذهب فنبذه پس فرمود پیغمبر خدا بتحقیق من گرفته بودم خاتمی از طلا پس ناخوش کرد مرا خاتمی که از طلا کرده بود پس انداخت آنرا از دست خود فقال انی لن البسه ابدا پس فرمود من هرگز نپوشم آنرا هیچ گاهی فنبذ الناس خواتیمهم پس انداختند همه مردم انگشتریهای خود را

باب ما یکره من التعمق والتنازع

و دربیان آنچه ناخوش داشته میشود از فرو رفتن و تنازع کردن والغلو فی الدین والبدع و دربیان کراهت غلو کردن و تجاوز از حد نمودن در امور دین و بدعتها لقوله تعالی یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا علی الله الا الحق اے اہل کتاب غلو مکنید در دین خود و مگوئید بر خدا مگر حق و راست

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا هشام قال اخبرنا معمر عن الزهری عن ابی سلمة عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تواصلوا گفت ابوهریره فرمود پیغمبر خدا روزه وصال مدارید قالوا انك تواصل گفتند روزه وصال میداری تو قال انی لست مثلکم انی ابیت یطعمنی ربی ویسقینی فرمود بتحقیق من نیستم مثل شما شب میکنم بجائے که طعام میدهد مرا پروردگار من وآب میدهد مرا فلم ینتهوا عن الوصال پس باز نیامدند از وصال قال فواصل بهم النبی صلی الله علیه وسلم یومین او لیلتین گفت ابن مسعود پس وصال کرد با مردم پیغمبر خدا دو روز یا دو شب شک راوی است ثم رأوا الهلال پس دیدند مردم ماه نو را فقال النبی صلی الله علیه وسلم لو تأخر الهلال لزدتکم کالمنکل لهم پس فرمود پیغمبر خدا اگر تاخیر کردے ماه نو هر آئینه زیاده میکردم شما را چنانکه منکر است مر ایشان را در بعضے روایات کالمنکل ای کالمعذب

حدثنا عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنی ابراهیم التیمی قال حدثنی ابی قال خطبنا علی رضی الله عنه علی منبر من آجر گفت خطبه خواند مارا علی بن ابی طالب بر منبری که از خشت بود وعلیه سیف فیه صحیفة معلقة و بر وے شمشیرے بود که دران صحیفه آویخته بود فقال والله ما عندنا من کتاب یقرأ الا کتاب الله پس گفت سوگند بخدا نیست نزد ما هیچ کتابے که خوانده میشود مگر کتاب خدا وما فی هذه الصحیفة و چیزے که درین صحیفه است فنشرها فاذا فیها اسنان الابل پس کشاد آن صحیفه را پس ناگاه دیدم که دران بیان دیت شتران است واذا فیها المدینة حرم من عیر الی کذا وناگاه دیدم دران بیان اینست که زمین مدینه حرم است از کوه عیر تا فلان جاے چنانکه زمین مکه حرم است فمن احدث فیها حدثا فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین پس کسے که پیدا کند دران حرم مدینه بدعتے را یا ظالم را پس بروے لعنت خدا و لعنت فرشتها و لعنت مردم است همه ایشان لا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا و قبول نمی کند خدا از ان کسان صرف و نه عدل واذا فیه ذمة المسلمین واحدة یسعی بها ادناهم و ناگاه دیدم که دران صحیفه این رقم

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

اگر مقصود معجزه باشد فقال اثبت احد پس فرمود بر جاے خود باش ای احد فانما علیك نبی وصدیق وشهیدان پس نیست بر تو مگر پیغمبرے و صدیقے و دو شهید که عمر و عثمان باشند و این ندا و خطاب کوه را احتمال مجاز دارد چنانکه جمعی گفته اند و محققین بر طریق حقیقت است وسلام کردن حجر و شجر در زمان نبوت بر آنحضرت وامثال آن و نالیدن ستون مسجد شریف از مفارقت آنحضرت از متواترات است **حدثنا** احمد بن سعید ابو عبد الله ... قال حدثنا وهب بن جریر قال حدثنا صخر عن نافع ان عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بینما انا علی بئر انزع منها جاء ابو بکر وعمر فرمود آنحضرت در خواب دیدم که من بر سر چاهے هستم که آب میکشم از ان آمد مرا ابوبکر و عمر و این صورت خواب چنانکه تصریح بان در حدیث ابی هریره از شیخ گذشت فاخذ ابو بکر الدلو پس گرفت ابوبکر دلو را فنزع ذنوبا او ذنوبین پس کشید ابوبکر دلو کلان یا دو دلو را شک راوی است صحیح روایت ذنوبین است وفی نزعه ضعف والله یغفر له و در کشیدن ابوبکر گونه سستی و ناتوانی است و خدا بیامرزد او را ثم اخذها ابن الخطاب من ید ابی بکر پس گرفت آنرا عمر بن خطاب از دست ابی بکر فاستحالت فی یده غربا پس گشت دلو در دست عمر غرب یعنی دلو عظیم که گرفته میشود از پوست گاو و اشارت است بانتزاع بلاد شام در زمان عمر و این روایت صحیح و دال است که غرب آن در دست عمر شد و بر این محمول است روایت ابی هریره که گذشت نیز در ان مذکور نیست

الجزء الرابع عشر الاسلام

كتاب الانبياء

بعهد مسلمانان کسے است کہ سعی میکند آن ذمہ کمترین مسلمانان فمن اخفر مسلما فعلیہ لعنۃ اللہ والملئکۃ والناس اجمعین پس کسے کہ نقض کرد ذمہ مسلمانے را پس بروی لعنت خداوند و فرشتگان و مردم ہمہ آنہا لا یقبل اللہ منہ صرفا ولا عدلا قبول نمیکند خدا ازان کس صرف و نہ عدل ولا فیہ و ناگاہ دیدیم کہ دران بیان این کسان است کہ ومن والی قوما بغیر اذن موالیہ کسیکہ نسبت کند خود را بسوی قومے چنانکہ نسبت کند بغیر پدر فعلیہ لعنۃ اللہ والملئکۃ والناس اجمعین لا یقبل اللہ منہ صرفا ولا عدلا پس قوم و مستحق این لعنت بجہت فوات حقوق ابوت و کفران نعمت و قطع رحم است قولہ بغیر اذن موالیہ از برائے تقیید این حکم نیست بلکہ ایراد آن برای غلبہ حال است کرمانی گفتہ وجہ مناسبت این حدیث بترجمہ گویا مستفاد است از کلام علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ وہو فی باب البعد عن الذمیہ حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال حدثنا مسلم عن مسروق قال قالت عائشۃ رضی اللہ عنہا صنع النبی صلی اللہ علیہ وسلم شیئا ترخص فیہ وتنزہ عنہ قوم گفت عائشہ کاری کرد پیغمبر خدا چیزی رخصت داد دران و تسہیل کرد دران مانند افطار در بعضے ایام و تزوج کردن و احتراز کردند آن کار کہ آنحضرت رخصت داد چنانکہ دایم روزہ میگرفتند و اختیار کردند عزوبت فبلغ ذلک النبی صلی اللہ علیہ وسلم پس رسید اینکار مردم پیغمبر خدا را فحمد اللہ ثم قال ما بال اقوام یتنزہون عن الشیء اصنعہ پس ستایش کرد خدا را گویا خطبہ خواند پس فرمود چہ حال است مردم را کہ تنزہ میکنند از چیزے کہ من میکنم آنرا فو اللہ انی لا علمہم باللہ واشدہم لہ خشیۃ پس بخدا سوگند کہ تحقیق من داناترین ایشانم بخدا و سخت ترین ایشانم مر خدا را از روے ترس یعنے کارے کہ من میکنم از کمال علم و معرفت بخدا میکنم و تمام ترس از خدا دارم پس باید کہ این مردم متابعت من کنند و بہترین کارہا دانند حدثنا محمد بن مقاتل قال اخبرنا وکیع عن نافع بن عمر عن ابن ابی ملیکۃ روایت کردہ است وکیع از نافع بن عمر الجمحی و نافع از ابن ابی ملیکہ قال کاد الخیران ان یہلکا ابوبکر وعمر گفت ابن ابی ملیکہ نزدیک بود کہ این دو نیکمرد ہلاک شوند این ابوبکر و عمر بودند رضی اللہ عنہما بسبب مذاکرہ کہ نزد آنحضرت کردند و رنجشی کہ درمیان این دو عزیز واقع شد لما قدم علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم وفد بنی تمیم ہرگاہ قدوم آوردند بر پیغمبر خداوند بنی تمیم و انہا طلب امیرے کردند اشار احدہما بالاقرع بن حابس الحنظلی اخی بنی مجاشع اشارت کرد یکے ازین ہر دو کہ آن عمر بن خطاب است کہ لایق امیری اقرع بن حابس است واشار الآخر بغیرہ و اشارت کرد دیگر کہ ابوبکر است بغیر اقرع و آن قعقاع ابن معبد است و این ہر دو طالب امارت بودند فقال ابوبکر لعمر انما اردت خلافی پس گفت ابوبکر عمر را میخواہی تو مگر خلاف مرا فقال عمر ما اردت خلافک پس گفت عمر نخواستہ ام من درین امر خلاف ترا بلکہ پیش من سزاوار امیرے اقرع بن حابس است فارتفعت اصواتہما عند النبی صلی اللہ علیہ وسلم

حتی رویت کالاہل فانا خت ناکہ سیراب شدند شتران پس فرو خوابیدند و آرامیدند ولدیہ المناخت یعنی استناخت غیر صحیح است حدثنا الولید بن صالح ابو محمد منسی شناس بنون و خاء معجمہ توثیق کردہ او را ابو حاتم و غیر وے و نیست مر او را در صحیح بخاری غیر این حدیث کہ آوردہ است او را در مناقب عمر از وجہ دیگر قال حدثنا عیسی بن یونس قال حدثنا عمر بن سعید بن ابی حسین المکی عن ابن ابی ملیکۃ عن ابن عباس قال انی لواقف فی قوم یدعون اللہ لعمر بن الخطاب وقد وضع علی سریرہ مروی است از ابن عباس کہ تحقیق من ہر آئینہ ایستادہ ام در گروہے کہ دعا میکنند خدا را برای عمر بن خطاب در حالیکہ نہادہ شدہ بود عمر بر تخت روی بعد از موت و در بعضے نسخ قد دعوا اذا رجل من خلفی قد وضع مرفقہ علی منکبی ناگاہ مردی از پس من نہادہ آرنج خود را بر دوش من یقول یرحمک اللہ خطاب بعمر میکند و میگوید رحمت کناد ترا خدا ان کنت لارجو ان یجعلک اللہ مع صاحبیک تحقیق ہستم کہ ہر آئینہ امید میداشتم کہ بگرداند ترا خدا تعالے با دو یار تو آنحضرت و ابوبکر در مقامے کہ ایشان باشند لانے کثیرا ما کنت اسمع رسول اللہ تحقیق من بسیار بودم کہ می شنیدم پیغمبر خدا صلی اللہ

پس بلند شد آواز هر دو درین رد و بدل بر آواز پیغمبر خدا فانزلت یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي الى قوله عظيم وقال ابن ابي مليكة قال ابن الزبير و گفت ابن ابی ملیکه گفت عبد الله ابن الزبير فكان عمر رضي الله عنه بعد پس بود عمر بعد از نزول این آیت و لم یذکر ذلک عن ابيه یعنی ابا بکر و ذکر نکرد ابن زبیر این را از پدر خود مراد جد است یعنی ابا بکر اذا حدث النبي صلى الله عليه وسلم بحديث حدثه كاخي السرار و وقتیکه سخن میکرد عمر پیغمبر خدا را سخنی سخن میکرد او را چنانکه شخصی که بیان راز میکند لم يسمعه حتى يستفهمه نمی شنوانید آنحضرت را تا آنکه طلب فهم میکرد یعنی بآواز بلند سخن نمیکرد بلکه باهستگی میگفت این حدیث مرفوع نیست از آنکه ابن ابی ملیکه تابعی است گذشته است این حدیث در سوره حجرات زیاده برین که اینجا آورده حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين رضي الله تعالى عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال في مرضه مروی است از عائشه که بتحقیق فرمود پیغمبر خدا در ایام بیماری خود مروا ابا بکر يصلي بالناس بگوئید ابو بکر را رضی الله عنه پس گو نماز کند بمردم قالت عائشة قلت ان ابا بكر اذا قام في مقامك لم يسمع الناس من البكاء گفت عائشه گفتم که ابو بکر وقتی که استاده شود در جای تو نمی شنواند تسبیح نماز مردم را از گریه که او را رو می میدهد فمر عمر فليصل پس امر کن عمر را تا گذارد نماز بمردم فقال مروا ابا بكر فليصل للناس فقالت عائشة قلت لحفصة قولي ان ابا بكر اذا قام في مقامك لم يسمع الناس من البكاء فمر عمر فليصل للناس ففعلت حفصة پس گفت حفصه فعل بمعنی قول بسیار آمده در کلام لغا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انكن لانتن صواحب يوسف پس فرمود رسول خدا البته شما زنان هستید مانند زنانی که در صحبت یوسف علیه السلام بودند که باطن آنها سوای ظاهر بود شما این تشویش میکنید مرا چنانکه تشویش میکردند آن یوسف را مروا ابا بكر فليصل للناس فقالت حفصة لعائشة ما كنت لاصيب منك خيرا نبودم من که برسم از تو نیکی را گفت بصیغهٔ متکلم است و بصیغهٔ خطاب نیز روا گردانیده اند موافقت این حدیث بترجمه اینست که زنان تنازع کردند با آن حضرت و رام کردن ابو بکر برای نماز حدثنا آدم قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن بن ابي ذئب قال حدثنا الزهري عن سهل بن سعد الساعدي رضي الله عنه قال جاء عويمر الى عاصم بن عدي فقال ارايت رجلا وجد مع امراته رجلا فيقتله پس گفت عویمر خبر ده مرا حال مردی که یافت ازین خود مردی را پس میکشد آنرا اتقتلونه به آیا میکشید شما او را بسبب اینکه کشته است آن زانی را سل لي يا عاصم رسول الله صلى الله عليه وسلم سوال کن برای من ای عاصم پیغمبر خدا را فساله فكره النبي صلى الله عليه وسلم المسائل وعابها پس پرسید عاصم پس ناخوش آمد پیغمبر خدا را این قسم پرسشها پس عیب کرد عاصم را فرجع عاصم فاخبره ان النبي صلى الله عليه وسلم كره المسائل پس باز آمد عاصم پس خبر داد عویمر را که بتحقیق پیغمبر خدا ناخوش کرد ازین سوال فقال عويمر والله لآتين النبي

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

كرم الله وجهه حدثنا محمد بن يزيد الكوفي قال حدثنا الوليد بن مسلم عن الاوزاعي عن يحيى بن ابي كثير عن محمد بن ابراهيم عن عروة بن الزبير قال سالت عبد الله بن عمرو عن اشد ما صنع المشركون برسول الله گفت عروه پرسیدم ابن عمرو بن العاص را سخت ترین چیزیکه کردند مشرکان به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال رايت عقبة بن ابي معيط بضم عین مهمله و سکون قاف در اول و ضم میم و فتح عین مهمله و سکون یا در آخر طای مهمله در نزال جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم وهو يصلي گفت عمرو بن عاص دیدم عقبه اموی را که آمد بسوی آنحضرت و حالیکه آنحضرت نماز میگذارد فوضع رداءه في عنقه فخنقه به خنقا شديدا پس نهاد آن شقی چادر خود در گردن مبارک وی پس خفه کرد گلو را آن چادر خفه کردن سخت فجاء ابو بكر رضي الله عنه فدفعه پس آمد ابو بکر صدیق تا آنکه دور کرد چادر را از آنحضرت و بعد از آن گفت اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جاءكم بالبينات من ربكم آیا میکشید مردی را بجهت آنکه میگوید پروردگار من خدا است و حال آنکه بتحقیق آورده است شما را شواهد صدق دعوی و معجزات از پروردگار شما و این کلام مومن آل فرعون نیز بود که حکایت کرده آنرا خداتعالی در کتاب مجید خود و بعضی گفته اند ابو بکر افضل است از مومن آل فرعون زیرا که او اختصار کرده بود وقت انتصار بر زبان واما ابو بکر پس پیش زبان گردانید دست را نیز و یاری داد آنحضرت را بالقول والفعل

مالك بن اوس

صلى الله عليه وسلم پس گفت عويمر بخدا سوگند هر آئينه مى آيم نزد پيغمبر خدا فجاء وقد انزل الله حلف تا ما پس آمد عويمر و بتحقيق فرستاد خدا قرآن را پس از رجوع عاصم فقال له قد انزل الله فيكم قرآنا پس فرمود مر ويرا بتحقيق فرستاد خدا در باب شما قرآن را و آن قرآن اينست والذين يرمون ازواجهم ولم يكن لهم شهداء الا انفسهم و آنانكه دشنام ميكنند زنان خود را و نيست مر ايشانرا گواهان مگر ذات آنها يعنى نميدارند كسى را از ايشان مرد فشهادة احدهم اربع شهادات بالله الاية پس گواهى آن دشنام ده چهار شهادت است بخدا فدعا بهما فتقدما فتلاعنا پس طلبيد آنزن و مرد را پس پيش آمدند و ملاعنت كردند ثم قال عويمر كذبت عليها يا رسول الله پس گفت عويمر دروغ گفته ام بر اين زن اى رسول خدا ان امسكتها اگر نگاه ميدارم او را بزوجيت ففارقها ولم يأمره النبي صلى الله عليه وسلم بفراقها پس جدا كرد او را و نفرمود او را آنحضرت بجدائى ازانكه همين لعان موجب جدائى بوده است فجرت السنة في المتلاعنين پس گشت حكم در متلاعنان بمفارقت وقال النبي صلى الله عليه وسلم انظروها فان جاءت به احمر قصيرا مثل وحرة و فرمود پيغمبر خدا منتظر باشيد آن زن را پس اگر آورد فرزند را سرخ رنگ كوتاه قد مانند كرم زمين فلا اراه الا قد كذب پس نميدانم مگر آنكه دروغ گفته و تهمت كرده ازانكه شوهر او باين سرو شكل بوده است وان جاءت به اسحم اعين ذا اليتين و اگر آورد او را سياه فام كشاده چشم و صاحب سرينهاى فربه فلا احسب الا قد صدق عليها پس گمان نميكنم مگر آنكه بتحقيق راست گفته است بروى كه زنا كرده است فجاءت به على الامر المكروه پس آورد بهمان صفت ناخوش كه متضمن است مر ثبوت زنا را حدثنا عبد الله بن يوسف قال حدثنا الليث قال حدثني عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني مالك بن اوس النصري وكان محمد بن جبير بن مطعم ذكر لي ذكرا من ذلك و بود محمد بن جبير ابن مطعم ذكر كرده مرا ذكرى ازين حديث آينده فدخلت على مالك فسألته پس در آمدم بر مالك پس پرسيدم او را فقال انطلقت حتى ادخل على عمر رضي الله عنه پس گفت رفتم من تا آنكه در آمدم بر عمر رضى الله عنه اتاه حاجبه يرفا و آمد او را حاجب و كه يرفا نام بود فقال هل لك في عبد الرحمن وعثمان والزبير وسعد يستأذنون پس گفت حاجب آيا هست ترا در اين چند كس حاجتى كه طلب اذن ميكنند كه در آيند قال نعم گفت آرى فدخلوا فسلموا وجلسوا پس در آمدند و سلام كردند و نشستند فقال هل لك في علي وعباس رضي الله عنهما فاذن لهما پس اذن داد اين هر دو را قال العباس يا امير المؤمنين اقض بيني وبين الظالم گفت عباس اى امير المؤمنين حكم كن ميان من و ميان اين ظالم اشارت بعلى بن ابى طالب كرده گفته اند روا نيست اين قول مگر ازين جهت كه على مثل ولد بود و نزد پدر چيزے كه روا نيست غير او را و اين كلمه ايست كه حقيقت آن مراد نيست ازانكه ظلم وضع شى در غير موضع آنست و ظلم متناول است صغير را و خصلتهاے مباح را كه لائق شان بزرگان

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

خدا كه نزديك نشد از ما هيچ يكے مگر ابو بكر را كه ميزد آنكس را و دفع ميكرد آنكس را و ميگفت ويلكم اتقتلون رجلا ان يقول ربي الله پس گريست علے پس گفت ياد ميدهم شما را و سوگند ميدهم آيا مومن آل فرعون افضل است يا ابو بكر پس خاموش ماندند قوم پس گفت على سوگند بخدا هر آئينه ساعتے از ابو بكر بهتر است از آن مومن كه آن مردے بود كه كتمان ميكرد ايمان خود و ابو بكر اعلان كرد ايمان را

مناقب عمر بن الخطاب

بن نفيل بضم نون و فتح فا و تصغير ابن عبد العزى بن رياح بكسر را و تخفيف يا در آخر حا ابن قرط بضم قاف و بمهملتين ابن رزاح بفتح راى مهمله بعد از آن جيم و در آخر حا مهمله ابن عدى بن كعب بن لوى جمع ميشود با پيغمبر صلے الله عليه وسلم در كعب و عدد وسائط آباى عمر تا كعب هشت است و دو سائط ميان آنحضرت و كعب هفت و مادر عمر حنتمه دختر هاشم

نیبا شد در عرف و با جملہ حاشا کہ علی ظالم باشد پس تاویل آن باید کرد ما زنی گفتہ این لفظ سزاوار نبود
عباس نسبت بعلی با آن کمالاتے کہ او را بودہ پس این سہو از راوے حدیث است کہ از مولف
وایت کردہ و بر تقدیر صحت البتہ تاویل باید کرد کہ عباس تکلم کردہ باین کلمہ و مراد او حقیقۃ ظالم
لم نخواہد بود در غضب مبالغہ در زجر کردہ است و لہذا ہیچکس از حاضران انکار نکرد و استب
شنام یکدیگر کردند مراد آنست کہ تکلم کردند بدرشتے کہ نہ لائق حال الشان بودہ و این تکلم سبب دارد
امثال ایشان اعزہ فقال الرھط عثمان واصحابہ یا امیر المومنین اقض بینھما وارح
احدھما من الآخر پس گفتند مردم حاضر عثمان و یاران ہمراہ او اے امیر المومنین حکم کن میان
ر دو و راحت رسان یکی را از دیگری چنانکہ در میان ایشان رنجشی نباشد فقال اتئدوا پس گفت عمر
بر کنید و مہلت نمائید انشدکم باللہ الذی باذنہ تقوم السماء والارض سوگند میدہم شما را
خدائے کہ بحکم او بر پا شد آسمان و زمین ھل تعلمون ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال لا نورث ما ترکنا صدقۃ آیا میدانید کہ بتحقیق رسول خدا فرمودہ وارث گردانیدہ نمی شویم
چیزے را کہ گذاشتہ ایم صدقہ است و ملک وارثان نمی باشد این حدیث تتمہ دارد و آن تتمہ نیست
ن معاشر الانبیاء لا نرث ولا نورث ما گروہ انبیا وارث نمی شویم و نہ وارث میگردانیم ما ترکنا صدقۃ
ید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نفسہ میخواہد رسول خدا ذات خود را و مراد مست
نند قال الرھط قد قال ذلک گفتند جمعے کہ حاضر بودند بتحقیق فرمودہ است آن را فاقبل
علی علی وعباس پس رو کرد عمر بر علی و عباس فقال انشدکما باللہ ھل تعلمان ان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ذلک قالا نعم پس گفت سوگند میدہم شما را بخدا آیا
میدانید کہ رسول خدا فرمودہ است این را گفتند ہر دو آری فرمودہ است قال عمر فانی محدثکم
عن ھذا الامر گفت عمر پس بدرستے کہ من حدیث کنندہ ام شما را از این قصہ ظاہر مخد شما بودہ
ست مراد از این قصہ ہمین است کہ متروکہ رسول خدا صدقہ است و چگونہ تصرف کردہ است
ان در حیات خود و تصرف کردہ ابوبکر و دعوے فاطمہ رضی اللہ عنہا و عباس وراثت را
اللہ کان خص رسولہ صلی اللہ علیہ وسلم فی ھذا المال بشیء لم یعطہ احدا غیرہ
حقیق خدا مخصوص کردہ بود رسول خود را در این مال بچیزے کہ عطا نکردہ احدے را غیر رسول
را قال اللہ ما افاء اللہ علی رسولہ منھم فما اوجفتم علیہ الآیہ فکانت ھذہ
خالصۃ لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پس بود این مال خالص مر رسول خدا را ثم واللہ
ما احتازھا دونکم ولا استاثر بھا علیکم پس بخدا سوگند جمع نکردہ است آن را غیر شما را و لم اختیار
کردہ است آن را بر شما و قد اعطاکموھا وبثھا فیکم بتحقیق دادہ است شما را و پراگندہ
کردہ است آن را در میان شما حتی بقی منھا ھذا المال تا آنکہ باقی ماندہ است از آن این مال قدرے
از آن وکان النبی صلی اللہ علیہ وسلم ینفق علی اھلہ نفقۃ سنتھم من ھذا المال

العدوی نسبت بعدی بن کعب است
و مناقب عمر رضی اللہ عنہ بسیار مذکور است
در احادیث و تصلب وی در دین و عدل
وی معروف و مشہور است و اثر بر افواہ جمہور
و بس است در منقبت وی کہ خدائے تعالے
تائید کرد دین را بوی باجابت دعای پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم و کثرت فتوح امصار و شیوع کلام
اسلام در آفاق و طواعیت مردم مر ورا آن قدر کہ
میسر نشد در دیگر اعصار و از ہمہ آنکہ وارفع
آنکہ ملہم میشد بصواب و گردانیدہ بود خدا تعالے
بر زبان و دل وی حق تا آنکہ موافق می افتاد
برائے وے وحی کتاب و موافقات وے
بسیار اند ثابت در صحاح و جز آن نا بیست
شمردہ اند و برخی از مناقب وے در این صحیح
مذکور گردد روایت کردہ و مشہور از کرامات
وے قصہ ساریہ است روایت کردہ بیہقی
در شعب الایمان و ابو نعیم و غیر وے کہ عمر رضی اللہ
عنہ فرستاد لشکری را و امیر گردانید بران مردے
را ساریہ نام پس در اثنای آنکہ عمر خطبہ میخواند
گشت کہ آواز میکند و میگوید یا ساری الجبل
ای ساریہ بگیر کوہ را و پناہ آر بوے پس قدوم
آورد رسولے از لشکر پس گفت ای امیر المومنین
ملاقات کردیم با دشمنان پس ہزیمت دادہ
بودند ما را پس ناگاہ آواز کنندہ آواز میکند
یا ساری الجبل پس تکیہ دادیم پشتہای خود
بسوی کوہ پس ہزیمت داد ایشان را خدا تعالے
الحدیث و ساریہ در نہاوند بود از عجم کہ از مدینہ
کشف شد و اسلام آورد وی رضی اللہ عنہ
بعد از اسلام آوردن چہل مرد و یازدہ زن کہ
شش از نبوت یا شش تمام و آن را قصہ عجیب است
در باب علیحدہ مذکور شود پس شادمان شدند
مسلمانان کہ در دار ارقم مختفی بودند و اسلام ایشان
ظاہر شد و اسلام بلکہ عقیدہ اسلام او و حاضر شد
جمیع مشاہد را و ثابت ماند با آنحضرت روز احد
و بیعت کردہ شد او را بخلافت باستخلاف ابی بکر
صدیق روزی کہ وفات یافت وی رضی اللہ
عنہما و معاملت کرد در خلافت باحسن سیرت
و نازل کرد خود را در مال خدا منزلہ احاد مردم
و زدہ شد و شہید شد روز چہار شنبہ بیست
و ہفتم ذی الحجہ سال بیست و سہ از ہجرت بر دست
ابا لولوہ فیروز مجوسی غلام مغیرہ بن شعبہ و تمام
این قصہ است کہ در قصہ عثمان ...

وبود پیغمبر خدا نفقه میکرد بر اهل وعیال خود نفقه یکساله آنها ازین مال ثم یاخذ ما بقی فیجعله مجعل مال الله پس تر میگرفت چیزے که باقی ماندی پس میگردانید بجاے مال خدا یعنے در بیت المال می نهاد فعمل النبی صلی الله علیه وسلم بذلك حیوته پس عمل کرد پیغمبر خدا این کار در مدت حیات خود انشدكم بالله هل تعلمون ذلك فقالوا نعم ثم قال لعلی وعباس انشدكما بالله هل تعلمان ذلك قالا نعم پس تر گفت مر علے وعباس را رضی الله عنهما سوگند میدهم بخدا آیا میدانید شما این را گفتند آرے میدانیم ثم توفی الله نبیه صلی الله علیه وسلم پس تر وفات کرد خدا پیغمبر خود را فقال ابو بکر انا ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت ابو بکر من متعهد امر رسول خدا ام فقبضها ابو بکر رضی الله عنه فعمل فیها بما عمل فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم پس در قبض خود کرد ابو بکر پس عمل کرد دران ترکه بچیزے که عمل کرده دران رسول خدا وانتما حینئذ فاقبل علی علی وعباس تزعمان وشما در ان وقت پس روی کرد بر علے وعباس گمان میکردید ان ابا بکر فیها کذا وکذا بتحقیق ابا بکر درین ماده چنان وچنان محق نیست ونه کار بحق میکند والله یعلم انه فیها صادق وخدا میداند که بتحقیق ابو بکر درین کار گو بوده باد نیکو کار راشد راه یافته بود بصلاح تابع للحق پیرو بود مر حق را اگر گوئی چگونه روا بود مراین هر دو را این اعتقاد در حق ابی بکر گوئیم خبر از حدیث لا نورث ایشان را نبود پیش از آنکه بدید برسد گمان خود این اعتقاد داشتند وازامثال این دو عزیز وفاطمه زهرا رضی الله عنهم چنین گمان نتوان کرد اگر گوئے از قول عمر انشدكما بالله هل تعلمان ان رسول الله قال لا نرث ولا نورث قالا نعم ظاهر آنست که این علم داشتند پس این توجیه تمام نیست گوئیم که این علم بتصدیق صحابه مر ابو بکر را بصحت این روایت حاصل شده باشد وپیش ازین تصدیق خبر واحد بود در چیزی که مخالف آیت قرآنی است ومردم همه بوراثت حقوق خود از ترکه مورثان میگرفتند ودر انجا از ذکر وراثت در کتاب الله واقع شده تخصیصے نرفته بود ولیکن با اینهمه لایق نبود که بر صدیق گمان کذب کنند وغیر محق دانند نهایت کار توقف وطلب تحقیق بوده است والله اعلم ثم توفی الله ابا بکر فقلت انا ولی رسول الله صلی الله علیه وسلم وابی بکر پس تر میرانید خدا ابا بکر را پس گفتم من متولی امر رسول خدا ام وابے بکر فقبضتها سنتین اعمل فیها بما عمل رسول الله صلی الله علیه وسلم وابو بکر پس قبض کردم آنرا دو سال عمل کردم دران بچیزیکه عمل کرده بود رسول خدا وابو بکر ثم جئتمانی وكلمتكما علی كلمة واحدة وامركما جميع پس تر آمدید شما هر دو نزد من گفتگوی شما بر یک کلمه وکار شما وطلب شما همه یکے بود جئتنی تسالنی نصیبك من ابن اخیك آمدی تو نزد من در حالے که سوال میکنی تو حصه خود را که از برادر زاده است خطاب بعباس است واتانی هذا یسالنی نصیب امراته من ابیها وآمد نزد من این یعنے علے مرتضے در حالیکه میخواهد حصه زن خود را که از پدر است اگر گوئی وقتے که دانستند علی وعباس که این متروکه حق کسی نیست

بی غلغلتی ناگاه من در بهشت رفتم بر بساط النعیم را وفتح میم وسکون تحتیه باد معدوده که زن ابی طلحه الانصاری است ام سلیم مادر انس بن مالک که بعد از مالک تحت ابی طلحه آمد وازنی دیگر است از مصر یعنے چرک سفید که در گوشه چشم فراهم آید واگر بدان گرد وقیص گویند یعنے چرک واو الغمیصا نیز میگفتند وسمعت خشفة وشنیدم آواز ای را خشفه بفتح فا روشین معجمه وفتح شین نیز آمده فا در آخر بمعنی حرکت وآواز ای قلت من هذا پس گفتم من کیست این فقالوا هذا بلال پس گفت یعنے جبرئیل که این بلال است ودرایت قصرا بفنائه جاریة ودیدم کوشکے را که در صحن آن زنی جوانست فقلت لمن هذا پس گفتم مر کراست این قصر قالوا لعمر بن الخطاب گفت مر عمر راست ودر روایت کشمیهنی فقالوا پس گفتند ملائکه فاردت ان ادخله فانظر الیه پس خواستم که در آیم کوشک را پس ببینم آنرا فذکرت غیرتك پس یاد کردم رشک ترا پس باز گشتم فقال عمر بابی انت وامی پس گفت عمر فدای تو باد مادر وپدر من یا رسول الله اعلیك اغار آیا بر تو رشک میبرم در بعضے روایات آمده که گفت عمر آیا هست که بر داشته مرا خدا تعالے اگر بتو و آیا هست که هدایت کرده است مرا خدا تعالے مگر بتو حدثنا سعید بن ابی مریم قال حدثنی اللیث قال حدثنی عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی سعید بن المسیب ان ابا هریرة قال بینا نحن عند رسول الله گفت ابو هریره در اثنائے که ما نزد پیغمبر خدا بودیم صلی الله علیه وسلم اذ قال بینا انا نائم رایتنی فی الجنة ناگاه فرمود در اثنائے که من خوابیده بودم دیدم خود را در بهشت فاذا امراة تتوضا الی جانب قصر پس ناگاه زنی است که وضو میکند بجانب کوشکے مراد یا وضوی شرعی است و باک نیست تکلیف ادنی بهشت عبادت در بهشت در رویت منام در زمان تکلیف یا وضوی لغوی است بمعنے شستن اعضا برائے زیادت آب وتاب فقلت لمن هذا القصر پس گفتم مر کراست این کوشک فقالوا لعمر پس گفتند مر عمر راست فذکرت غیرته

حل لغات — اسماء الرجال — اسمعيل ابن ابي اويس — عبد العزيز بن عبد الله الاويسي — عاصم — عبد الواحد بن زياد البصري

نیست پس چہ معنی دارد نصیب عباس از برادر زادہ و نصیب خود از میراث زن خود گویم بودند عباس وعلے تصرف میکردند بشرکت پس طلب کردند اینکہ قسمت کردہ بگیرند پس کردہ و نخواست عمر قسمت را فقلت ان شئتما دفعتها الیکما پس گفتم اگر خواہید شما بسپارم آنرا بسوے شما حتی ان علیکما عهد الله ومیثاقه تا آنکہ بہ تحقیق بر شما عہد خدا و میثاق خد است تعملان فیها بما عمل فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم وبما عمل فیه ابوبکر وما عملت فیها منذ ولیتها یعنے حوالہ میکنم باین شرط کہ عمل کنید بنحوی کہ عمل کردہ دران رسول خدا و بنحوے کہ عمل کردہ ابوبکر و بنحوے کہ عمل کردہ ام من در مدتیکہ والی بودم من آنرا والا فلا تکلمانی فیها واگر این شرط عمل نکنید پس سخن نکنید مرا دران صدقہ فقلتما ادفعها الینا بذلک فدفعتها الیکما بذلک پس گفتید شما حوالہ کنید آنرا بسوی ما بآن طریقہ پس حوالہ کردم بسوی شما بآن طریقہ انشدکم بالله هل دفعتها الیهم بذلک خطاب بحاضران کردہ سوگند میدہم شما یان را بخدا آیا حوالہ کردم آنرا بسوے ایشان یعنے علے وعباس قال الرهط نعم گفتند مردم آرے اینچنین است فاقبل علی علی وعباس پس روے کرد بر علی وعباس فقال انشدکما بالله هل دفعتها الیکما بذلک قالا نعم پس گفت عمر سوگند میدہم شما را بخدا آیا سپردہ ام بسوے شما باین شرط گفتند آرے قال افتلتمسان منی قضاء غیر ذلک گفت آیا التماس میکنید حکمے از من غیر آن والذی باذنه تقوم السماء والارض لا اقضی فیها قضاء غیر ذلک حتی تقوم الساعة سوگند کسے کہ باذن او قایم میباشد آسمان و زمین حکم نمیکنم درین حکمی غیر آن تا قایم خواہد بود ساعت قیامت فان عجزتما عنها فادفعاها الی فانا اکفیکماها پس اگر عاجز آمدہ اید شما کہ عمل بشرکت نمی توانید کرد پس بسپارید شما بمن پس من کفایت میکنم شما را آنرا

باب اثم من آوی محدثا در بیان گناہ کسے کہ جا دہد مبتدع و ستمگار را در حرم یا غیر زمین حرم رواہ علی رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت کردہ است این را علے بن ابی طالب از پیغمبر خدا **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا عاصم قال قلت لانس رضی الله عنه گفت عبد الواحد حدیث کردہ مرا عاصم کہ گفتم مر انس بن مالک را احرم رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة قال نعم ما بین کذا الی کذا آیا حرام کردہ است رسول خدا زمین مدینہ گفت آرے حرام کردہ زمینے را کہ میان آنجا تا آنجا است لا یقطع شجرها بریدہ نشود درخت آن زمین حرم را من احدث فیها حدثا کسیکہ احداث کند دران چیزے کہ نبودہ است و روا نیست آن ظلمے و بدعتے و مانند آن فعلیه لعنة الله والملائكة والناس اجمعین پس بروے لعنت خدا و لعنت فرشتہا و لعنت مردم است ہمہ مردم یعنے مستحق این ہمہ لعنتہا است قال عاصم فاخبرنی موسی بن انس انه قال او آوی محدثا گفت عاصم خبر دادہ مرا موسے بن انس کہ بہ تحقیق انس بن مالک گفتہ یا جاے دہد مبتدع را یعنے زیادہ کردہ است بر قول او من احدث فیها حدثا او آوی محدثا کرمانی نقل کردہ کہ دارقطنی در کتاب العلل کہ از مصنفات اوست گفتہ است کہ موسی بن انس وہم است

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

كتاب التعبير

عن الزهری قال اخبرنی حمزة بن عبد الله بن عمر عن ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال بینا انا نائم شربت یعنی اللبن فرمود در اثنای آنکہ من خوابیدہ ام نوشیدم یعنے شیر را از قدحی کہ آوردہ شدہ مرا از شیر حتی انظر الی الری یجری فی ظفری تا آنکہ مینگرم بسوے سیرابی کہ روان میشود در ناخن من او فی اظفاری یا در ناخنہاے من شک کردہ راوی میان لفظ مفرد وجمع یعنی مراد تمام شدن سیرابی است تا آنکہ رسید باطراف و نہایات بدن ثم ناولت عمر پس دادم بقیہ شیر در قدح عمر را فقالوا پس گفتند صحابہ فما اولته پس چہ تعبیر کردی آنرا قال العلم فرمود تعبیر کردم بعلم و از ان بود ملہم بودن وی بصواب و موافق افتادن رای وی بوحی و کتاب و وجوہ مناسبت میان علم و شیر بسیار است از نورانی و روشنی و صفا و سریان و کثرت نفع و بودن آن سبب صلاح و جزآن و گفتہ اند کہ صورت مثالیہ علم دران عالم شیر است کہ در خواب بیند شیر میخورد و تعبیرش آنست کہ علم خالص نصیب او گردد **حدثنا** محمد بن عبد الله بن نمیر قال حدثنا محمد بن بشر قال حدثنا عبید الله مصغر ابن عمر عمری قال حدثنی ابوبکر ابن سالم عن سالم عن عبد الله بن عمر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال رایت فی المنام انی انزع بدلو بكرة علی قلیب فرمود دیدم در خواب من میکشم دلو چوب کہ بر چاہ بود بکرہ بفتح موحدہ و کاف چوب گردی کہ آویختہ میشود دران دلو و بعضے بسکون کاف گفتہ و جائز است اسکان کاف بمعنی شتر جوان و نسبت دلو بآن یعنی دلوی کہ

اسماء الرجال

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

بخاری یا از شیخ او صواب نزدیک است چنانکه روایت کرده است مسلم و تشدید و تحریک تخطیه کردن بر بخاری است که این قول او موسی بن انس از روی وہم است برکس را تمیز سند در مرتبه بخاری نیست تا قول او حجت باشد و روایت مسلم اگر بر خلاف بخاری واقع شده باشد دلیل بر خطای او نمی تواند شد والله اعلم بالصواب

باب ما یذکر من ذم الرأی وتکلف القیاس درمیان چیزی که ذکر کرده میشود از قبح رأی و از تکلف قیاس رأی و قیاس بیک معنی است و مراد اینجا رأی و قیاسی است که درست نباشد از کتاب و سنت و جاهلان آنرا پیش خود گویند و قول الله ولا تقف ما لیس لک به علم و قول الله است یعنی که چیزی را که نیست ترا آن علمی ظاهر آیت منع است از رأی و قیاس و منسوخ شده به آیات دیگر فاعتبروا یا اولی الابصار وجز آن **حدثنا** سعید بن تلید قال حدثنی ابن وهب قال حدثنی عبد الرحمن بن شریح وغیره عن ابی الاسود عن عروة قال حج علینا عبد الله بن عمرو گفت عروه حج کرد بجای که گذرنده بود برما عبد الله بن عمرو بن عاص فسمعته یقول سمعت النبی صلی الله علیه وسلم پس شنیدم عبد الله را میگفت شنیدم پیغمبر خدا را یقول ان الله لا ینزع العلم بعد ان اعطاکموه انتزاعا میفرمود بدرستی که خدا نمیکشد علم را از مردم بعد از آنکه داده و عطا کرده باشد از دلها ولکن ینتزعه منهم مع قبض العلماء بعلمهم ولیکن میکشد علم را از مردم با گرفتن علما بعلم ایشان یعنی علما را با علم قبض میکند فیبقی ناس جهال یستفتون فیفتون پس باقی میمانند مردم نادان پس طلب فتوی کرده میشوند پس فتوی میدهند برای رأی خود بی آنکه موافق کتاب و سنت باشد فیضلون ویضلون پس گمراه میشوند و گمراه میکنند فحدثت عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم پس حدیث کردم عائشه را جفت پیغمبر خدا آنچه شنیده بودم از عبد الله بن عمرو و قول عروه است ثم ان عبد الله بن عمرو حج بعد پس عبد الله بن عمرو رفت و حج کرد بعد از آنکه گفته بود فقالت یا ابن اختی انطلق الی عبد الله فاستثبت منه الذی حدثتنی عنه پس گفت عائشه ای خواهرزاده من برو بسوی عبد الله پس ثابت و درست کن برای من از وی آنچه حدیث کرده تو مرا از وی فجئته فسألته فحدثنی به نحو ما حدثنی پس آمدم عبد الله را پس پرسیدم او را پس گفت مرا آنچه گفته بود و حدیث کرده بود مرا فاتیت عائشة رضی الله تعالی عنها فاخبرتها فعجبت پس آمدم نزد عائشه و خبر دادم آنچه گفته بود عبد الله پس تعجب کرد عائشه ازین جهت که تغیر نکرد از آن حرفی فقالت والله لقد حفظ عبد الله بن عمرو پس گفت عائشه بخدا که خوب یاد کرده است عبد الله حدیث را عائشه نیز روایت کرده است ازین جهت استحسان حفظ عبد الله کرده **حدثنا** عبدان قال حدثنا ابو حمزة قال سمعت الاعمش قال سألت ابا وائل هل شهدت صفین قال نعم گفت اعمش پرسیدم ابا وائل را آیا حاضر شده بودی صفین را گفت آری حاضر بودم [illegible]

قال ابن جبیر نضم حیم العبقری عتاق الزرابی گفت سعید ابن جبیر عبقری در قول وی تعالی وعبقری حسان یعنی فرشهای فاخره و عتاق بالکسر جمع عتیق است بمعنی گرامی و گزیده و در بعضی نسخ ابن نمیر است بنون و میم و در نجا شیخ مولف است بجای ابن جبیر وقال یحیی بن زیاد فراست که ذکر کرده این تفسیر را در کتاب خود معانی القرآن الزرابی الطنافس لها خمل رقیق زرابی در قول وی تعالی وزرابی مبثوثة یعنی بساطها است که از آنها زبرهای تنگ باشد چنانچه در خمل ذکر کرده مولف این تعلیق را در نجا برای تفسیر لفظ مذکور و معنی عبقری مشتهر در این آیت بعضی گفته بسیار و ابن لقیه کلام یحیی است ولعت مولف و هو سیل ابن عمر و ان یحیی حسن قوم نیز هست که مراد است از نجا تعنی عبقری مراد سید ادمیان ضمیر مو عبقری **حدثنا** عبد العزیز بن عبد الله قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن صالح وحدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا یعقوب بن ابراهیم قال حدثنا ابی ابراهیم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب قال اخبرنی عبد الحمید

نام جاے ست میان شام وعراق عرب بکرانه فرات درینجا محاربه بود میان علی مرتضی ومعاویه رضی الله عنهما فسمعت سهل بن حنیف یقول ح وحدثنا موسى بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة عن الاعمش عن ابی وائل قال قال سهل بن حنیف یا ایها الناس اتهموا رایکم علی دینکم گفت ابو وائل گفت سهل بن حنیف ای مردمان تهمت کنید رای خود را بر دین خود حاصل کلام این است که مردم تهمت میکردند سهل بن حنیف را که تقصیر وارد در قتال روز صفین پس گفت تهمت کنید رای خود را که میگوئید من تقصیر دارم نیستم من مقصر وقت حاجت لقد رایتنی یوم ابی جندل یعنی بتحقیق من دیده ام خود را روز ابی جندل کنایت از روز حدیبیه است که بر صلح قرار افتاده بود ولو استطیع ان ارد امر رسول الله صلى الله علیه وسلم لرددته یعنی اگر میتوانستم آنکه رد کنم فرمودهٔ رسول خدا که بر صلح است ردکرده هرآینه رد میکردم وقتال مینمودم قتالی که زیاده بران نباشد لیکن توقف کردم از جهت صلاح مسلمانان که در صلح بود وما وضعنا سیوفنا علی عواتقنا الی امر یفظعنا ونهادیم ما شمشیرهای خود را بر دوشهای خود بسوی امرکه میترساند و در هول انداز د ما را الا اسهلن بنا الی امر نعرفه غیر هذا الامر مگر آنکه در سهولت انداز د شمشیرهای ما و مفضی باشد بسوی امر سهل که می شناسیم آنرا بهتر غیر این امرکه درانیم یعنی مقاتله روز صفین که سهل نیست ما را قال وقال ابو وائل شهدت صفین وبئست صفون صفین اگرچه بلفظ مفرد است جاری کرده اند از مجرای جمع و اعراب داده اند اعراب جمع چنانکه درین آیت ان کتاب الابرار لفی علیین وما ادراک ما علیون قال ابو عبد الله اتهموا رایکم گفت مولف رح معنی اتهموا رایکم یقول ما لم یکن فیه کتاب ولا سنة ولا ینبغی له ان یفتی میگوید چیزے که نیست دران کتاب وحدیث نمیباید مر ورا که فتوے دهد

باب

ما کان النبی صلى الله علیه وسلم یسال مما لم ینزل علیه الوحی فیقول لا ادری نیست میان چیزے که بود پیغمبر خدا پرسیده میشد از انچه نازل نشده بر آنحضرت وحی پس میفرمود نمیدانم او لم یجب حتی ینزل علیه الوحی یا آنکه جواب نداد تا آنکه نازل میشد بر آنحضرت وحی ولم یقل برای ولا بقیاس ونمی گفت برای خود ونه بقیاس خود گفته اند هر دو مترادف اند بیک معنی بعضے گفته اند که رای علمی که از تفکر حاصل شود یعنی نگفت بمقتضای فکر وعقل ونه بقیاس هر چیزی که صریح مذکور باشد گفته اند که آنحضرت اجتهاد نه فرمود بقیاس هرچه میگفت بوحی میگفت لقوله تعالی بما اراک الله ودر قول خود لتحکم بین الناس بما اراک الله وقال ابن مسعود سئل النبی صلى الله علیه وسلم عن الروح فسکت حتی نزلت الایة گفت ابن مسعود پرسیده شد پیغمبر خدا از حقیقت روح پس خاموش شد تا آنکه نازل شد آیت وآن آیت این است ویسالونک عن الروح قل الروح من امر ربی حدثنا علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان قال سمعت ابن المنکدر یقول سمعت جابر بن عبد الله یقول مرضت فجاءنی رسول الله صلى الله علیه وسلم یعودنی میگفت جابر بن عبد الله بیمار شدم پس آمد رسول خدا بجائے که عیادت میکند مرا

صوته لمّه بودند و ربای این زنان بر آواز آنحضرت فلما استاذن عمر بن الخطاب قمن فبادرن الحجاب پس چون اذن خدمت خواست شنیدند ایشان آواز عمر شتافتند بسوی پرده تا پنهان شوند فاذن له رسول الله صلى الله علیه وسلم پس اذن دادکه در آید او را رسول خدا فدخل عمر ورسول الله صلى الله علیه وسلم یضحک پس در آمد عمر وحال آنکه آنحضرت میخندید فقال عمر اضحک الله سنک پس گفت عمر خندان دارد خدای تعالی دندان ترا یعنی شاد و خرم دارد ترا یا رسول الله گویا ظن این کرد که در دل وے که سبب ضحک چه باشد و در بعضے روایات زیاده آمده بای انت وامی ضحک چه چیز خندانید ترا فقال النبی صلى الله علیه وسلم عجبت من هؤلاء اللاتی کن عندی پس فرمود آنحضرت تعجب کردم از این زنان که بودند نزد من فلما سمعن صوتک ابتدرن الحجاب پس وقتیکه شنیدند آواز ترا شتافتند بسوی پرده فقال عمر انت احق ان یهبن پس گفت عمر پس تو سزاوار تری باآنکه هیبت و بزرگ دارند وبترسند یا رسول الله ثم قال عمر پس گفت عمر ای عدوات انفسهن اتهبننی ولا تهبن رسول الله ای دشمنان نفسهاے که ستم میکنید بر نفس خود بسوے ادب آیا هیبت و توقیر می کنید مرا و توقیر نمی کنید پیغمبر خدا را صلى الله علیه وسلم فقلن نعم انت افظ واغلظ من رسول الله پس گفتند آری تو درشت تر و سخت تری از پیغمبر خدا صلى الله علیه وسلم ولفظ افعل التفضیل درینجا اشعار است بر بودن اصل فظاظت و غلظت در آنحضرت نیز و باک نیست بودن آن از آنحضرت احیانا نزد فوت حقی از حقوق خدا از مردم مکلف و بود عمر که مبالغه میکرد در زجر از مکروهات و در طلب مندوبات پس وے ابلغ بود درین فعل از آنحضرت و توانند که این اشعار و اشارت بطریق ازا بر آنحضرت چنانکه عادت ازواج باشد که خلاف مراد خود را که واقع شود از شوهر یعنی تعبیر کنند و شاید که مراد بکریمه ولو کنت فظا غلیظ القلب نفی ثبوت این دو صفت است در مزاج شریف بطریق لزوم و باعتبار اصل خلقت نه نفی وجود آن احیانا والله اعلم فقال رسول الله پس فرمود پیغمبر خدا صلى الله علیه وسلم ایه یا ابن الخطاب دیگر هم گوی ای پسر خطاب ایه بکسر همزه وها و سکون تحتیه در میان بتنوین

عبد الرحمن بن عبد الله الاصبهانی ... ابو عوانه ... مسدد ... الاصبهانی ... عبد الرحمن بن عبد الله الاصبهانی ... امراة قال الى النبی ... اسما بنت یزید ... قطلانی

ابو بکر رضی الله عنه وآمد ابو بکر صدیق وهما ماشیان فاتانی وقد اغمی علی فتوضأ ثم صب وضوءه علی ... آمدند و من بحالے که بیهوشی رسیده داده بودند پس توضأ رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثم صب وضوءه علی پس وضو کرد آنحضرت پس بریخت آب وضوء خود را بر من و گفت
پس بهوش آمدم فقلت یا رسول الله پس گفتم ای رسول خدا ودبما قال سفیان فقلت ای
رسول الله روایت کرد سفیان بحرف ای بجائے حرف یا و هر دو حرف ندا است کیف اقضی
فی مالی کیف اصنع فی مالی چگونه حکم سازم در مال خود یا گفت چگونه سازم در مال خود یعنی چه طور قسمت سازم در مال میان
وارثان قال فما اجابنی بشیء حتی نزلت آیة المیراث پوشیده نماند که در ترجمه باب دو شق است و دوم نیست که لم
یجب حتی ینزل علیه الوحی و حدیث موافق این شق است و در کلام مؤلف بسیار است که در ترجمه
چند حکم می آرد و حدیث مطابق یکے از ان می باشد پس باطل شد قول کرمانی که گفته بگو
بخاری حرازت است از آنکه در ترجمه گفته که آنحضرت لا ادری نمی فرمود و در حدیث چیزے

نیست که برین دلالت دارد **باب** تعلیم النبی صلی الله علیه وسلم امته من الرجال
والنساء در بیان تعلیم کردن پیغمبر خدا امت خود را از مردان و زنان بیان امت است
مما علمه الله لیس برأی ولا تمثیل از آنچه تعلیم کرد او را خدا در آن جائے که نیست رائے
و نه قیاس و قیاس اثبات مثل حکم که معلوم است در معلومی دیگر از جهت اشتراک هر دو در علت حکم

حدثنا مسدد قال حدثنا ابو عوانة عن عبد الرحمن بن الاصبهانی عن ابی
صالح ذکوان عن ابی سعید رضی الله عنه قال جاءت امرأة الی رسول الله صلی الله
علیه وسلم گفت ابو سعید آمد زنی نزدیک رسول خدا فقالت یا رسول الله ذهب الرجال
بحدیثك پس گفت ای رسول خدا بردند مردان حدیث ترا فاجعل لنا من نفسك یوما نأتیك
فیه تعلمنا مما علمك الله پس بگردان برای ما از اوقات نفس خود روزے که بیائیم نزد تو در آن روز
تعلیم کنی ما را از آنچه تعلیم کرده ترا خدا فقال اجتمعن فی یوم کذا وکذا فی مکان کذا وکذا
پس فرمود جمع شوید در روز چنان و چنان و در مکان چنان و چنان یعنی آنحضرت تعیین روز و جا
فرمود فاجتمعن فاتاهن رسول الله صلی الله علیه وسلم پس جمع گشتند و آمد
نزد ایشان رسول خدا فعلمهن مما علمه الله پس تعلیم کرد زنان را از آنچه تعلیم کرده
او را خدا ثم قال ما منکن امرأة تقدم بین یدیها من ولدها ثلاثة پس فرمود نیست
از شما یان زنان زنی که پیش میفرستد از فرزندان خود سه فرزند را یعنی بمیرد سه فرزند پیش
وے و صبر کند بر مصیبت آنها الا کان لها حجابا من النار مگر آنکه باشد مر آن زن را پرده
از آتش دوزخ فقالت امرأة منهن یا رسول الله او اثنین پس گفت زنے از ایشان
اے رسول خدا یا دو فرزند هم حاجب میشود از آتش دوزخ قال فاعادتها مرتین
گفت راوی حدیث که ابو سعید خدری است پس اعاده کرد آن زن دو بار این التماس را ثم

الجزء التاسع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

عن اسمعیل ابن ابی خالد قال حدثنا
قیس بن ابی حازم قال قال عبد الله بن مسعود
ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر گفت ابن
مسعود همیشه بودیم عزیز و قوی و غالب از
ابتدای آنکه اسلام آورد عمر چنانکه دعا کرده بود
آنحضرت اللهم ایّد الاسلام بعمر و در روایتے
اعزّ الاسلام **حدثنا** عبدان قال
اخبرنا عبد الله قال اخبرنا عمر بن سعید
بن ابی الحسین المکی عن ابن ابی ملیکة انه
سمع ابن عباس یقول وضع عمر علی سریره
گفت ابن عباس نهاده شد عمر بعد مردن بر
وتکنفه ونات یأتی فتکنفه الناس یدعون
ویصلون قبل ان یرفع پس احاطه کردند
او را مردم بجانبے که دعا میکردند و طلب رحمت
مینمودند برای وے پیش از آنکه برداشته شود
برای نماز و انا فیهم و من در میان ایشان
بودم فلم یرعنی الا رجل آخذ منکبی
پس بترسانید و شگفت نیاورد مرا مگر مردی
که گرفته بود دوش مرا از پشت که ناگاه
گرفت دوش مرا از پس فاذا علی پس ناگاه
دیدم که آن مرد علی است فترحم علی عمر پس
دعای رحمت کرد بر عمر و قال ما خلفت
احدا احب الی ان القی الله بمثل عمله
منك و گفت نیست که گذاشتی هیچ کسی که دوستتر
باشد نزد من از آنکه ملاقات کنم خدا را مانند
عمل وی از تو ... روایت کرده ابن ابی شیبه

قال واثنين واثنين پس فرمود و دو فرزند دو فرزند دو فرزند یکی فرشتہ ... نیست درین حکم مخصوص بزنان است وانچه واقع شده که فرزند صغیر حکم فرط دارد هرچند گفته شد که بهشت برای ... میگوید که تا درین بهشت درآید این تمهید رای عام است و بهمین معنی اور افرط گویند ازینجا فهم میشود که احکام مفوض بود برای آنحضرت وتواند که وحی هم درین حال آمده باشد و تواند که پیش ازین معلوم آنحضرت شده بود بعد ازانکه الناس آنرا فرمود و مثل این در باب اوخر گذشته است

باب قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا تزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق یقاتلون در فرمودن پیغمبر خدا همیشه جمعی از امت من غالب بر اظهار حق میباشند وهم اهل العلم و آنها اهل علم اند کرمانی گفته که این کلام مولف است و دور نیست که کلام آنحضرت داخل در حدیث باشد و محتمل که علی الحق خبر ثانی لا تزال باشد یعنی همیشه طائفه از امت غالب باشند و برحق باشند

حدثنا عبید اللہ بن موسی عن اسمعیل عن قیس عن المغیرة بن شعبة عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا تزال طائفة من امتی ظاهرین فرمود همیشه طائفه از امت من غالب باشند بر اعدا حتی یاتیهم امر اللہ وهم ظاهرون تا آنکه بیاید آنها را حکم خدا کنایت از قیامت است و حال آنکه آنها غالب اند **حدثنا** اسمعیل عن ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی حمید گفت ابن شهاب خبر داده مرا حمید که پسر عبد الرحمن بن عوف است قال سمعت معاویة بن ابی سفیان رضی اللہ عنهما گفت حمید شنیدم معاویه بن ابی سفیان را یخطب در حالیکه خطبه میخواند قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول من یرد اللہ به خیرا یفقهه فی الدین گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا را میفرمود کسیکه میخواهد خدا بوی نیکوئی فقیه میکرداند اورا در احکام دینی وانما انا قاسم ویعطی اللہ و جز این نیست که من قسمت میکنم والقا میکنم هر یکی را آنچه لائق بحال او است از احکام دین و می بخشد خدای که میخواهد از مردم فهم آنرا یعنی تفکر در معانی و قیاس در احکام ولن یزال امر هذه الامة مستقیما حتی تقوم الساعة و همیشه امر این امت مرحوم راست و درست باشد تا آنکه قائم میشود ساعت قیامت او حتی یاتی امر اللہ شک راوی است یا آنکه می آید امر خدا بجای حتی تقوم الساعة

باب قول اللہ او یلبسکم شیعا در بیان فرموده خدا یا مختلط می کند شما را گروه گروه اهل اهوا اند **حدثنا** علی بن عبد اللہ قال حدثنا سفیان قال عمرو سمعت جابر بن عبد اللہ رضی اللہ عنهما یقول گفت عمرو شنیدم جابر بن عبد اللہ را میگفت لما نزل علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم هرگاه نازل شد بر رسول خدا این آیت قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم بگو ای رسول خدا وی قادر است بر آنکه بفرستد بر شما عذابی از بالای شما چنانچه سنگها بارید بر قوم لوط قال اعوذ بوجهک گفت پناه میجویم بذات تو او من تحت ارجلکم یا بفرستد عذابی از زیر پاهای شما چنانکه خسف کرد

کتاب الانبیاء

اناو ابوبکر و عمر و دخلت انا و ابوبکر و عمر و خرجت انا و ابوبکر و عمر جمع میکرد ذکر این دو یار را با ذکر خود در حکایت افعال از ذهاب و دخول و خروج **حدثنا** مسدد قال حدثنا یزید بن زریع عن سعید ابن ابی عروبة قال گفت مولف وقال لی خلیفة بن خیاط حدثنا محمد بن سواء بفتح سین مهمله و تخفیف واو و مد سدوسی بصری و کهمس بفتح کاف و میم و سکون ها در میان و سین مهمله در آخر ابن المنهال بکسر میم و سکون نون نیست مر ورا در بخاری جز این حدیث قالا حدثنا سعید بن ابی عروبة و در روایت ابی ذر از قال وقال لی خلیفة تا اینجا ساقط است عن قتادة عن انس بن مالک قال صعد النبی صلی اللہ علیہ وسلم احدا ومعه ابوبکر و عمر و عثمان بر آمد آنحضرت کوه احد را که مشهور است بمدینه مطهره و همراه اصحاب ثلثه بود فرجف بهم پس جنبید کوه بایشان تصریح رجفه پس زد آنحضرت کوه را بپای خود فقال اثبت احد پس فرمود برجای خود باش ای احد فما علیک الا نبی او صدیق او شهیدان پس نیست بر تو مگر نبی یا صدیق یا شهید یعنی نیست جز این اصناف ثلثه پس شامل باشد صنف شهید دو فرد را که عمر و عثمان باشند و نیز در زن فعیل یا برابر است در وی تثنیه و جمع الفظا و درین روایت برای تنویع است **حدثنا** یحیی بن سلیمان قال حدثنی ابن وهب قال حدثنی عمر هو ابن محمد ان زید بن عبد اللہ ابن عمر ان ... حدثه عن ابیه قال ما فنی ابن عمر عن بعض شانه گفت اسلم مولی عمر پرسید مرا ابن عمر از بعض حال وی یعنی عمر ... بعض حال عمر ...

قارون را قال اعوذ بوجهك گفت آنحضرت پناه میجویم بتو فلما نزلت او یلبسکم شیعا ویذیق بعضکم
بأس بعض یا مختلط کند شمارا گروه اهل اهوای مختلفه و بچشاند بعض شمارا ترس بعض یعنی مقاتله کنید
بیکدیگر قال هاتان اهون فرمود این هر دو اختلاط اهل اهوا و قتال اسهل و سست تر است
از عذاب آخرت او ایسر شک راویست

باب من شبه اصلا معلوما باصل مبین قد بین الله حکمها اشارت بقیاس است و حاصل اینست که تشبیه میدهند امری معلوم را باصلی که بیان کرده شده است تحقیق بیان کرده است خدا حکم هر دو را لیفهم السائل تا فهماند سائل را

حدثنا اصبغ بن الفرج قال اخبرنی ابن وهب عن یونس عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة رضی الله عنه ان اعرابیا اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم مرویست از ابی هریره که آمد صحرانشینی نزد رسول خدا فقال ان امرأتی ولدت غلاما اسود وانی انکرته پس گفت که تحقیق زن من زاده است غلامی سیاه رنگ و من منکرم آنرا که ولد من باشد فقال له رسول الله صلی الله علیه وسلم هل لك من ابل قال نعم پس فرمود مر اورا رسول خدا آیا هست ترا شتر گفت آری قال فما الوانها قال حمر فرمود چیست رنگ آن گفت سرخ است فقال فهل فیها من اورق قال ان فیها لورقا پس فرمود آیا در آن شتران اورق هم هست گفت تحقیق در آن اورق هست و آن رنگ سفید که بسیاهی آمیخته باشد قال فانی تری ذلك جاءها فرمود پس از کجا گمان میکنی تو آن رنگ را که آمده است آنرا قال یا رسول الله عرق نزعها گفت ای رسول خدا رگی هست در وی که کشیده است آنرا باین رنگ قال ولعل هذا عرق نزعه ولم یرخص له فی الانتفاء منه فرمود شاید که این یعنی رنگ سیاه ولد عرقی باشد که کشیده است آن بچه را که باین رنگ آمده و رخصت نداد آنحضرت در دور شدن از وی یعنی بهمین اختلاف در رنگ رخصت نداد که لعان کند و نفی کند ولد را از خود

حدثنا مسدد قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما ان امرأة جاءت الی النبی صلی الله علیه وسلم مرویست از ابن عباس که زنی آمد نزد رسول خدا فقالت ان امی نذرت ان تحج فماتت قبل ان تحج پس گفت تحقیق مادر من نذر کرده بود که حج کند پس مرد پیش از آنکه حج کند افاحج عنها قال نعم حجی عنها آیا حج کنم از جانب مادر و ایفا میشود نذر او فرمود آری میشود حج بکن از جانب او ارایت لو کان علی امك دین اکنت قاضیته قالت نعم آیا میدانی اگر بر مادر تو قرضی باشد آیا هستی تو ادا کننده آن اگر بر وی قرضی که بر ذمه مادر تست گفت آری میباشد ادای من قرض او را ادای قرض او فقال فاقضوا الذی له فرمود پس قضا کنید چیزی را که بود مر وی را از قرض و با قرض یعنی بصیغه جمع است و درین صیغه مخاطبین هم داخل است بطریق اولی که روی سخن باوست و در بعضی نسخ بصیغه واحد فان الله احق بالوفاء پس بدرستیکه خدا سزاوار تر است بوفا کردن حق که نذر بر وی لازم شده

باب ما جاء فی اجتهاد القضاة بما انزل الله در بیان چیزیکه آمده است در شرع در علم و عمل قاضیان بحکمی که نازل کرده است خدا

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

بعد از ان حضرت کما قیل زیرا که میسر نشد ابوبکر را آن قدر اموال و وقایع در خلافت وی بجهت قلت مدت و الله اعلم

حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا حماد عن ثابت عن انس ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه وسلم عن الساعة فقال متی الساعة مردی پرسید آنحضرت را از قیامت و گفت کی شود قیامت قال وماذا اعددت لها فرمود چه چیز آماده کرده برای قیامت قال لا شیء الا انی احب الله ورسوله گفت نیست چیزی مگر آنکه دوست میدارم خدا و رسول او را فقال انت مع من احببت پس فرمود تو با کسی باشی که دوست میداری او را قال انس فما فرحنا بشیء فرحنا بقول النبی گفت انس پس شادمان نشدیم بهیچ چیز مانند شادمانی ما باین قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم انت مع من احببت قال انس فانا احب النبی صلی الله علیه وسلم وابابکر وعمر گفت انس زیرا چه ما دوست میدارم آنحضرت و این دو صاحب وی را وارجو ان اکون معهم بحبی ایاهم و امیدوارم بموجب این فرموده آنحضرت که با ایشان باشم بسبب دوست داشتن من ایشان را وان لم اعمل بمثل اعمالهم اگرچه عمل کرده ام من مانند عملهای ایشان که باین گفته مراد بودن با ایشان در وار الثواب است که مجمع است در درجات متفاوت باشند

حدثنا

لقوله ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون ازجهت فرمودۀ خداوکسے کہ عمل نکند بچیزے کہ نازل کردہ ست خدا پس انجماعہ ہمونہا ظالمانند اگر عمل ناکردن بحکم الٰہی ازروے تمرد وعدم مبالات باشد پس این ظلم بمعنی کفرست واگر ازراہ تقصیر وعجز درادای احکام باشد پس گناہ کبیرہ خواہد بود ومدحة النبی صلی الله علیه وسلم صاحب الحكمة حين يقضي بها ويعلمها ومدح کردہ است پیغمبر خدا اہل علم را ہنگامیکہ حکم میکنند بآن وتعلیم میکنند آنرا بمردم لا يتكلف من قبله وتکلیف نمیکنند از پیش خود انچنانکہ واشتہ تعلیم مے کنند ومشاورة الخلفاء وسؤالهم اهل العلم عطف ست بر اجتہاد وقضاۃ یعنی این باب در بیان مشورت کردن خلیفہاست وپرسیدن اینہا علما را حدثنا شهاب بن عباد قال حدثنا ابراهيم بن حميد عن اسمعيل عن قيس عن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا حسد الا في اثنتين فرمود رسول خدا حسد نیست یعنی جاے حسد نیست مگر در دو صفت حسد اینجا بمعنے غبطہ است وفرق در حسد وغبطہ مشہور ست در حسد آرزوے صفتے ست بازوال آن صفت از محسود عنہ ودر غبطہ محض آرزوے آنست برای خود بیخواہش زوال از وے یعنی اگر کسے آرزوے صفات کمال کند ہمین دو صفت ست مقصود بیان کمال این دو صفت ست کہ آرزوے آن کنند رجل اتاه الله مالا فسلطه على هلكته في الحق یکے ازان دو صفت مردیست کہ دادہ است اورا خدا مالی بسیار پس برگماشتہ اورا برہلاک کردن درراہ خدا وصرف آن در محال خیر واخر اتاه الله حكمة فهو يقضي بها ويعلمها ومردی دیگر کہ دادہ اورا خدا علم متقن متعلق باحکام شرعیہ پس وے عمل میکند بآن وتعلیم میکند آنرا بطالبان حق حدثنا محمد قال اخبرنا ابو معوية قال حدثنا هشام عن ابيه عن المغيرة بن شعبة قال سال عمر بن الخطاب رضي الله عنه عن املاص المراة گفت مغیرہ پرسید عمر بن خطاب از حکم بچہ ناتمام خلقت یا بچہ کہ مردہ از شکم زن برآمدہ وهي التي يضرب بطنها فتلقي جنينا جملہ معترضہ است در معنی املاص یعنے آن زنے کہ زدہ میشود شکم او پس می اندازد بچہ ناتمام خلقت فقال ايكم سمع من النبي صلى الله عليه وسلم فيه شيئا پس گفت کدام یکے از شما شنیدہ ست از پیغمبر خدا در باب این چیز را فقلت انا پس گفتم من شنیدہ ام فقال ما هو قلت سمعت النبي صلى الله عليه وسلم پس گفت عمر چہ چیز ست آنکہ تو شنیدہ گفتم شنیدم پیغمبر خدا را يقول فيه غرة عبد او امة میفرمود در و یعنے وردیت جنین غرہ بضم معجمہ وتشدید را مفتوحہ ست وآن عبد ست یا دادہ فقال لا تبرح حتى تجيئني بالمخرج فيما قلت پس گفت جدا مشو از جای خود تا آنکہ بیاری برای ما گواہی با بچہ گفتے کہ دیت آن عبد ست یا امۃ مراد از مخرج شاہد ست کہ برون می آرد از کذب فخرجت فوجدت محمد بن مسلمة پس برون آمدم پس یافتم من محمد بن مسلمہ را فجئت به فشهد معي انه سمع النبي صلى الله عليه

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

وبعضے بمعنی متفرس گفتہ یعنی آنکہ درمی یابد صواب را بحدس وفراست ایمانی کردارد وبعضی گویند آنکہ کلام میکنند اورا ملائکہ بے نبوت وبعضے گویند آنکہ جاری میشود صواب بزبان وی بلی قصد ودر حقیقت این ہمہ عبارت اند از معنی واحد کہ ملہم بصواب ست فان يك في امتي احد فانه عمر پس اگر باشد در امت من کسے از محدثے پس تحقیق آن عمر ست وظاہر تعلیق اگرچہ تردد است در تحقیق شرط وجزا ولیکن مقصود نہ چنان ست زیرا کہ امت وے افضل امم ست وہرگاہ در امم سابقہ موجود بودہ درین امت بطریق اولی باشد بلکہ مراد تاکید اتصاف عمر ست باین منقبت چنانکہ میگویند اگر مراد دوستی در دنیا باشد فلان ست مراد اختصاص فلان ست بکمال دوستی نہ نفی دوستان وہمچنان میگویند رحیر اگر من عمل کردہ ام پس ادا کن بمن حق مرا مقصود تاکید وجوب حق ست بتحقیق عمل بے شبہہ نہ نفی عمل وبعضے گویند وقوع این کلام بروجہ تردد ازان ست کہ حکمت در وجود محدثان در بنی اسرائیل احتیاج ایشان بود آن وقتیکہ نمیبود میان ایشان پیغمبرے وطاری شدہ بود ترکیب ایشان تبدیل ومحتمل بود نزد آنحضرت عدم احتیاج امت وی بمان بجہت استغنای ایشان بقرآن کہ مامون ست از تبدیل وتحریف واینکہ

وسلم پس آوردم محمد بن مسلمہ را پس گواہی داد با من کہ تحقیق وے شنیدہ پیغمبر خدا را
بہ غرۃ عبد او امۃ میگفت دیت جنین غرہ است عبد باشد یا امہ گفتہ اند از
ظاہر شد کہ در روایت حدیث یک گواہ کافی نیست و میتوان گفت کہ این حدیث
میشود مدعی قاضی و حاکم است تابعہ ابن ابی الزناد عن ابیہ عن عروۃ عن المغیرۃ

باب قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم لتتبعن سنن من کان قبلکم در بیان فرمودن پیغمبر
ہر آئینہ متابعت میکنید طریقہاے کسانیکہ پیش از شما بودند **حدثنا** احمد بن
یونس حدثنا ابن ابی ذئب عن المقبری عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ
علیہ وسلم قال لا تقوم الساعۃ حتی تاخذ امتی باخذ القرون قبلہا
نمیشود ساعت قیامت تا آنکہ بگیرد امت من بسیرت قرنہائے کہ پیش از ان
بودند شبرا بشبر و ذراعا بذراع فقیل یا رسول اللہ کفارس والروم پس گفتہ شد ای رسول خدا قرون
فارس و روم اند قال ومن الناس الا اولئک فرمود نیستند مردم متبوع معہود
مگر آنہا یعنی فارس و روم استفہام انکاری است اگر گوئی مردم منحصر نیستند درین دو
پس چگونہ حصر کرد در آنہا گوئیم از جہت بودن آنہا در ان وقت بزرگترین پادشاہان
از روے رفعت و وسیعترین ایشان از روے شہرہا **حدثنا** محمد بن عبد العزیز
قال حدثنا ابو عمر الصنعانی من الیمن عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابی
سعید الخدری رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لتتبعن سنن من کان
قبلکم فرمود ہر آئینہ پیروی میکنید طرق کسانیکہ پیش از شما بودند شبرا بشبر و ذراعا بذراع
حتی لو دخلوا جحر ضب تبعتموہم تا آنکہ اگر در آیند آنہا در سوراخ ضب تبعیت کنید
قلنا یا رسول اللہ الیہود والنصاری قال فمن گفتیم یا رسول اللہ مردم پیشین
اند فرمود پس کیا باشند اگر آنہا نیستند **باب** اثم من دعا الی ضلالۃ او سن
سنۃ سیئۃ در بیان گناہ کسے کہ خواند بسوے گمراہی یا طریقہ کرد طریقہ سیئہ لقولہ
تعالی ومن اوزار الذین یضلونہم بغیر علم الایۃ حدثنا الحمیدی قال حدثنا
سفیان قال حدثنا الاعمش عن عبد اللہ بن مرۃ عن مسروق عن عبد اللہ رضی اللہ
عنہ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لیس من نفس تقتل ظلما الا کان
علی ابن آدم الاول فرمود پیغمبر خدا نیست ہیچ کسے کہ کشتہ میشود از روے ستم
مگر باشد بر ابن آدم کہ اول بود و نخست سنت قتل او کرد کفل نصیبہ از جرم قتل وے
سفیان من دمہا لانہ اول من سن القتل اولا از ین جہت کہ نخست سنت قتل

تم الجزء التاسع والعشرون لتیسیر القاری ویتلوہ الجزء الثلثون بعون اللہ الباری

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

انبیاء ہر تحقیق بودند در کسانیکہ بودند پیش
از شما از بنی اسرائیل مردانی کہ سخن کردہ میشدند
یعنی از سوے غیب بے آنکہ پیغمبران باشند
این روایت گویا بیانست روایت سابق
و ان یک فی امتی منہم احد فعمر گفتہ اند
کہ سبب تحقیق عمر بر کثرت انچہ واقع شد برای
وے از موافقات وحی کہ نازل شد قرآن
مطابق رای او قال ابن عباس من
نبی ولا محدث یعنی در قول وے تعالی
وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا
تمنی زیادہ کردہ ہست ابن عباس دران
ولا محدث را چنانچہ میخواند من رسول ولا نبی
ولا محدث کذا ذکرہ العسقلانی **حدثنا**
عبد اللہ بن یوسف قال حدثنا اللیث
قال حدثنا عقیل عن ابن شہاب عن سعید
ابن المسیب وابی سلمۃ بن عبد الرحمن
انہما سمعا ابا ہریرۃ یقول قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا تقوم الساعۃ
بودند گو سفندان بود عند اللہ
شناختہ شناخت گرگ پس گرفت
ان گو سفندی را فطلبہ الراعی

باب ما ذكر النبي صلى الله عليه وسلم وحض على اتفاق اهل العلم

دربيان چيزيكه ذكر كرده است پيغمبر خدا وبرانگيخته بر اتفاق كردن اہل علم ودر بعضے نسخها وحض عليه من اتفاق اہل العلم

ودرين دو نقل ذكر وحض نازع است وما اجتمع عليه الحرمان مكة والمدينة وبيان چيزيكه اجماع كرده بران اين

دو حرم كه مكه ومدينه است وما كان بها من مشاهد النبي صلى الله عليه وسلم والمهاجرين والانصار وبيان چيزيكه

ہست بمدينه از مشاہد پيغمبر خدا ومشاہد مهاجران وانصار ومصلى النبي صلى الله عليه وسلم والمنبر والقبر وبيان

چيزيكه دروى مصلى پيغمبر خدا ومنبر وقبر آنحضرت است **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن محمد بن المنكدر

عن جابر بن عبد الله السلمي رضي الله عنه ان اعرابيا بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم على الاسلام

مرويست از جابر بن عبد الله كه اعرابى بيعت كرد رسول خدا را بر اسلام فاصاب الاعرابي وعك بالمدينة پس رسيد اعرابى را

شدت تپ بمدينه فجاء الاعرابي الى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس آمد اعرابى نزد رسول خدا فقال يا رسول الله

اقلني بيعتي فابى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت اى رسول خدا بر طرف كن بيعت مرا پس ابا كرد آنحضرت

از اقالت بيعت او واين اعرابى نادان خيال كرده بود كه بودن او در مدينه از لوازم بيعت است هرگاه بيعت نباشد

در مدينه بخواهد اقامت كرد وتپ كه از ناسازگارى هواى مدينه است دور ميشود ثم جاءه فقال اقلني بيعتي فابى ثم

جاءه فقال اقلني بيعتي فابى سه مرتبه گفت ودر هر سه بار آنحضرت ابا كرد فخرج الاعرابي پس بدر رفت اعرابى از مدينه

بے اذن آنحضرت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما المدينة كالكير پس فرمود رسول خدا نيست مدينه

مگر كوره آهنگرى تنفي خبثها وتنصع طيبها دور ميكند چرك را وخالص ميكند پاك را يعنى خبيثها وطيبها را جمع كير است

يا اضافت خبث وطيب بادلى ملابست پوشيده نماند كه تنها لفظ تحديث آنست كوى تر شده وميتوان گفت كه مقصود

اعرابى اقامت مدينه بوده است واز آنحضرت رخصت خروج طلب كرده ويا ابحال فرمودن آنحضرت المدينة كالكير نافات

ندارد ودر من بيعت اجراى حكم مرتد برو نكردند والله اعلم بحقيقة الحال **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا

عبد الواحد قال حدثنا معمر عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله قال حدثني ابن عباس رضي الله عنهما

قال كنت اقرئ عبد الرحمن بن عوف گفت ابن عباس بودم من كه تعليم ميكردم عبد الرحمن بن عوف را بعضے قرآن را

يا بعضے نسخ اقرئ بمعنى فيبلت فلما كان آخر حجة حجها عمر جواب لما مذكور نيست وآن اينست كه تنى كه بود آخر حجى

كه حج كرده عمر بن خطاب رجوع كرد عبد الرحمن از پيش عمر تصريح كرده است باين جواب در كتاب المحاربين فقال عبد الرحمن بمنا

لو شهدت امير المؤمنين پس گفت عبد الرحمن بمنا كاش حاضر ميشدم امير المؤمنين را اتاه رجل قال ان فلانا

يقول لو مات امير المؤمنين لبايعنا فلانا وتيك آمد مردى پس گفت تحقيق فلان ميگويد اگر بميرد امير المؤمنين بيعت

ميكنم فلان را فقال عمر لاقومن العشية فلاحذر هؤلاء الرهط الذين يريدون ان يغصبوهم گفت عمر

هر آينه ايستاده خواهم شب امروز يعنى خطبه ميخوانم پس ميترسانم آن جماعه را كه ميخواهند كه غصب كنند آنها را يعنى آنكه قصد

مى كنند امر امارت را نزد ايشانرا ندلايق آنند وميخواهند مباشرت آن امور از روى ظلم وغصب قلت

لا تفعل گفتم مكن اين كار قول ابن عباس است فان الموسم يجمع رعاع الناس يغلبون على مجلسك

تحقيق موسم حج جمع ميكند خوردان واراذل مردم را غلبه ميكنند ومى درآيند بر مجلس تو از نزديكى كه آنها دارند

صلى الله عليه وسلم

ان الناس عرضوا على وعليهم قمص

ما في او من سوا بو سلم

وهم پس بعد ازين حكايت

از سوانح زمان سابق فرمود آنحضرت پس تحقيق

من ايمان مى آرم باين خبر وابوبكر وعمر نيز ايمان

مى آرند باين وما ثمه ابو بكر وعمر ونبودند حاضر

در آنجا كه آنحضرت خبر داد ابو بكر وعمر رضا ايشانرا ذكر

فرمود ايشانرا بار كرد در ايمان واين نهايت

عنايت ولطف وتربيت بايشان **حدثنا**

يحيى بن بكير قال حدثنا الليث

عن عقيل عن ابن شهاب قال

اخبرني ابو امامة بن سهل بن

حنيف بضم حاء مهمله عن ابي سعيد

الخدري قال سمعت رسول الله

صلى الله عليه وسلم يقول بينا انا نائم

رايت الناس عرضوا على وعليهم قمص

سيفرمود در اثناى آنكه من خوابيده ام

ديدم مردم را كه عرض كرده ونموده شدند

بر من بحاليكه بر ايشان پيراهنهاست فمنها

ما يبلغ الثدي بعضے از پيراهنها چيزيست

كه ميرسد پستانها را ثدي بضم مثلثه وكسر دال

وتشديد يا جمع ثدي بفتح مثلثه وسكون دال

ومنها ما يبلغ دون ذلك وبعضے از

پيراهنها چيزيست كه ميرسد فرود از ان يا كمتر

از ان وعرض على عمر وعليه قميص اجتره

وعرض كرده شد بر من عمر بحاليكه بر وے

پيراهنے است كه كشيده است آنرا يعنى از درازى

قالوا فما اولته گفتند صحابه پس چه

تاويل وتعبير كرده آنرا يا رسول الله قال الدين

فرمود تعبير آن دين است بجامع ستر از كرده

زينت وتجمل دين وعمر در ازين ثرة

كامل تر وتمام تر است از همه كه تا سكه معروض

گشتند ولازم نمى آيد از ان تخصيص بر از

پيرا ابن عمر شايد كه ابو بكر نيز همچنان باشد

يا در اثر ازان امكى وجهى نقصود تقسمت

وذرين مقام بيان فضيلت عمر بود تصار فرمود

بران **حدثنا** الصلت بن محمد قال

حدثنا اسمعيل بن ابراهيم معروف

نسمانہ ان لا یدرلوہ اعطی وجہہا پس ترسیم ایکہ فرو دیا نہ خیفہ ترا و وسیت ترا کہ آیات را [illegible]
دار و فیطیرت پس کل مجیئہ پس نقل کنند از ابی قال ابی تا ل رشطا و موثق مدتہ بالمدینہ حاذا قی [illegible]
دا نا السنۃ پس در سنگ کن تا ورآل مدینہ راکہ دار ہجرت و دار سنت است فتخلص با صحاب رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم من المہاجرین والانصار پس خالص گردی با صحاب مہاجران و انصار و بنا ئند از آن
قوم مرا نہا و یحفظوا مقالتک و ینزلوہا علی وجہہا و نگہدارند گفتار ترا و فرو د آرند بر وجہ آن
واللہ لا قومن بہ فی اول مقام اقومہ بالمدینۃ پس گفت عمر بخدا سوگند بر آیند می ایستم باین
در نخستین ایستادنی کہ می ایستم بمدینہ قال ابن عباس فقدمنا المدینہ گفت ابن عباس پس آمدیم
آمدیم مدینہ را فقال ان اللہ بعث محمدا صلی اللہ علیہ وسلم بالحق پس گفت عمر یعنی در خطبہ
خدا برانگیخت محمد را برسالت بحق و راستی وانزل علیہ الکتاب و فرستاد بروی کتاب را فکان فیما انزل آیۃ الرجم
و بود در آنچہ نازل کرد و آیہ رجم مراد است کہ زانی محصن را رجم کنند پس ذکر آن کرد در ین خطبہ حدثنا سلیمان بن حرب
قال حدثنا حماد عن ایوب عن محمد قال کنا عند ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ وعلیہ ثوبان ممشقان
من کتان گفت بودیم نزد ابی ہریرہ و بر وی بود دو جامہ یعنی ازار و ردا رنگ کردہ شدہ و بگل سرخ
از کتان مشق سنگ گل سرخ است فتمخط فقال بخ بخ ابو ہریرۃ یتمخط فی الکتان
پس گفت عجب عجب آب بینی می اندازد ابو ہریرہ در کتان تمخط بفتح موحدہ و سکون معجمہ و تنوین تخفیف
نیز لغت است کلمہ ایست کہ وقت اعجاب و اظہار رضا مندی میگویند لقد رأیتنی وانی لاخر فیما بین منبر رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی حجرۃ عائشۃ مغشیا علیہ تحقیق دیدم خود را کہ می افتادم میان منبر و حجرہ
عائشہ بیہوش و بیمار فیجیء الجائی فیضع رجلہ علی عنقی ویری انی مجنون پس می آمد کسی
می نہاد پای خود بر گردن من گمان میکرد کہ من دیوانہ ام وما بی من جنون ما بی الا الجوع و نبود مرا جنون مگر گرسنگی
گرسنگی بود حدثنا محمد بن کثیر قال اخبرنا سفیان عن عبد الرحمن بن عابس قال سئل ابن عباس
اشہدت العید مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال نعم گفت عبد الرحمن بن عابس پرسیدہ شد ابن عباس
آیا حاضر شدہ تو عید را با پیغمبر خدا گفت آری حاضر شدہ ام ولولا منزلتی منہ ما شہدتہ من الصغر واگر نبود
من از آنحضرت حاضر نمی شدم از جہت خورد سالی یعنی اگر نزد آنحضرت عزیز نمی بودم حاضر نمی شدم از بس خورد سالی
کہ من داشتم فاتی العلم الذی عند دار کثیر بن الصلت یعنی آمد آنحضرت علم را کہ نصب کردہ بود نزد سرای کثیر بن الصلت
مقصود از ین کلام آنست کہ معاینہ کردہ بود و ضبط کردہ حضور خود را فصلی ثم خطب ولم یذکر اذانا ولا
اقامۃ پس نماز گزارد و بعد خطبہ خواند و ذکر نکرد اذان را و نہ اقامت را یعنی رضا زعم ہمین خطبہ است و ذکر
تکبیرات دعا و بالصدقۃ پس امر کرد بر دم کہ صدقہ کنید فجعل النساء یشرن الی آذانہن وحلوقہن
پس گشتند زنان کہ دست میکنند بسوی گوشہای خود و گردنہای خود کہ حلی زیوراست یعنی از گوش و گردن
بر آوردہ تصدق کردند فامر بلالا فاتاہن پس فرمود بلال راکہ بگیرد زیور ہا ثم رجع الی النبی صلی اللہ علیہ
وسلم پس باز آمد بلال بسوی پیغمبر خدا حدثنا ابو نعیم قال حدثنا سفیان عن عبد اللہ بن دینار عن ابن [illegible]

فرع و مباشرۃ دبانت آنحضرت یعنی بابت برود
نکث بیعت بکند باشد ہر گاہ ہر یکی ترا
نسب وقتا و نباشد موت ابی بنو و
الاوس کہ ان ذکر است دگر باشد ابی امر
دری ادرک با بیعت بعد صحبت رسول اللہ
مر آئینہ تحقیق صحبت واشتہ بیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
وسلم و مصاحبت صحبتہ بیعت کی حتی صحبت
آنحضرت بار بابت حقوق وآداب خوب است
و ہو منشاء من پیشتر مراد است ابا ایکہ
وی از تو راہی بودم صحبت یا یکی صحبت
صحبتہ بیشتر صحبت حتی المکرہ این بیکری
صحبت ایر حتہ وادت ابو ہو منشاء من پیشتر
مراد است او مادون امدوی از تو راست بود
ثم صحبت صحبتہم لعمرات بیشتر صحبت احتی مطلب
الیست ترا یعنی اصحاب آنحضرت دانی کہ را کہ سابر و
اند بود یعنی شیخ و صحبتہم یعنی سالم مسلمان را ہم
را صحبت صحبتہم بیعت کی بود صحبت شان
ولئن فرقتہم لتفارقن و ہم عنک راضون
مر آئینہ اگر مفارقت بکنی ایشان را ہر آئینہ ایشان از تو
راضی باشند ثم اما ما ذکرت من صحبۃ رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ورضاہ فانما ذاک
من من اللہ من بہ علی پس گفت عمر آنچہ ذکر
کردی تو از صحبت آنحضرت و خوشنودی وی پس
نیست آن مگر نعمتی از خدا کہ نہادہ است آن را بر من
واما ما ذکرت من صحبۃ ابی بکر ورضاہ فانما
ذاک من من اللہ من بہ علی واما آنچہ ذکر
کردی از صحبت ابو بکر و رضای او پس نیست آن
نیز مگر نعمتی از خدا کہ منت نہادہ است بآن بر من
واما ما تری من جزعی فہو من
اجلک ومن اجل اصحابک واللہ لو ان لی
واز آنکہ تو می بینی از بیقراری وازجزع من
پس آن از جہت تو است و از جہت یاران تو و بخدا کہ اگر باشد مرا بعد از من در
ایشان و کدام کس را خلیفہ کردم بر ایشان
واللہ لو ان لی طلاع الارض ذہبا
سوگند بخدا اگر باشد مرا پری زمین از طلا
و طلاع بکسر طا اصلہ پری چیزی طلوع کند ثم با
بر وی آفتاب لافتدیت بہ

عمر رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يأتي قباء ماشيا وراكبا بود آنحضرت كه مى آمد
مسجد قبا را گاهى پياده وسوار **حدثنا** عبيد بن اسمعيل قال حدثنا ابو اسامة عن
هشام عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها قالت لعبد الله بن الزبير ادفني مع صواحبي گفت عائشه عبد الله
بن زبير را گور كن مرا با همراهان من كه امهات المؤمنين اند يعني در بقيع ولا تدفني مع النبي صلى الله عليه وسلم
في البيت ودفن مكن مرا با پيغمبر خدا در خانه من فاني اكره ان ازكى بتحقيق من ناخوش دارم كه تزكيه كرده شوم
كه گويند مردم كه من افضل صحابه ام بعد از پيغمبر ودو يار او ابو بكر وعمر وعن هشام عن ابيه ان عمر ارسل الى
عائشة مرويست از پدر هشام كه عروه است كه عمر فرستاد ابن عمر را بسوى عائشه ائذني لي ان ادفن مع
صاحبي اذن كن مرا كه دفن كرده شوم با دو صاحب من كه آنحضرت وابو بكر است فقالت اي والله پس گفت
عائشه آرى قبول دارم بخدا سوگند واى بكسر همزه وسكون ياء تحتيه بمعنى نعم است وهو من لوازم القسم ولذلك
يوصل بواو في التصديق ولا يقال اي وحده كذا في البيضاوي وكان الرجل اذا ارسل اليها
من الصحابة قالت لا والله لا اوثرهم باحد ابدا وبود مردى وقتيكه فرستاده مى شد بسوى عائشه يعنى
التماس ميكرد كه بجاى مدفون شود گفت نى بخدا سوگند واختيار نميكنم با ايشان احدى را هيچ **حدثنا** ايوب
ابن سليمان قال حدثنا ابو بكر بن ابي اويس عن سليمان بن بلال عن صالح بن كيسان قال ابن شهاب حدثني
انس بن مالك رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي العصر فيأتي العوالي ابن
شهاب گفته خبر داد مرا انس بن مالك كه رسول خدا نماز عصر ميگزارد پس مى آمديم ما عوالى مدينه را يعنى طرف
بلندى مدينه را والشمس مرتفعة وحال آنكه آفتاب بلند ميبود عوالى جمع عاليه است وآن مواضع مرتفع است
از قريهاى مدينه وزاد الليث عن يونس وزياده كرده است ليث از يونس وبعد العوالي اربعة اميال او ثلثة
ودورى عوالى از مسجد شريف چهار ميل است يا سه ميل **حدثنا** عمرو بن زرارة قال حدثنا القاسم بن
مالك عن الجعيد قال سمعت السائب بن يزيد يقول كان الصاع على عهد النبي صلى الله عليه وسلم
مدا وثلثا بمدكم اليوم وقد زيد فيه گفت جعيد شنيدم سائب بن يزيد را ميگفت بود صاع در زمان پيغمبر خدا
يك مد وثلث مد شما كه امروز است وحال آنكه زياده كرده شد در آن يعنى زياده كرده است عمر بن عبد العزيز
در مد چنانكه گشته صاع يك مد وثلث مد سمع القاسم بن مالك الجعيد شنيده است قاسم بن مالك
جعيد را ميگفت **حدثنا** عبد الله بن مسلمة عن مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك
رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم بارك لهم في مكيالهم وبارك لهم في صاعهم
ومدهم يعني اهل المدينة ميخواهد كه اين دعا در حق اهل مدينه كرده **حدثنا** ابراهيم بن المنذر قال
حدثنا ابو ضمرة قال حدثنا موسى بن عقبة عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما ان اليهود جاؤا الى النبي
صلى الله عليه وسلم برجل وامرأة زنيا مرويست از ابن عمر كه بعضى از قوم يهود آمدند بسوى پيغمبر خدا بمردے
وزنى كه زنا كرده بودند فامر بهما فرجما قريبا من حيث توضع الجنائز عند المسجد پس فرمود بجد آنها پس رجم
كرده شدند نزديك از آنجا كه نهاده ميشوند جنازها نزديك مسجد **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك

الجزء الرابع عشر تيسير القاري

كتاب الانبياء

عباس كه گفت در آمدم بر عمر اين سوال
جواب **حدثنا** يوسف بن موسى قال
حدثنا ابو اسامة قال حدثني عثمان بن
غياث قال حدثني ابو عثمان النهدي
عن ابي موسى قال كنت مع النبي صلى الله
عليه وسلم في حائط من حيطان المدينة
گفت ابو موسى اشعرى بودم با آنحضرت در بستانى
از بستانهاى مدينه فجاء رجل فاستفتح پس آمد
مردى پس طلب كرد كشادن در را واذن آمدن
خواست فقال النبي صلى الله عليه وسلم افتح له
وبشره بالجنة پس فرمود آنحضرت بكشا در
براى وى وبشارت ده او را به بهشت
ففتحت له فاذا ابو بكر پس در كشادم براى
وى پس ناگاه بر وى ابو بكر است فبشرته
بما قال رسول الله پس بشارت دادم او را
بآنچيزيكه فرموده بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
فحمد الله پس حمد گفت ابو بكر خدا را ثم جاء
رجل آخر فاستفتح پس آمد مردى ديگر پس
طلب كرد كشادن در را فقال النبي صلى الله
عليه وسلم افتح له وبشره بالجنة پس
فرمود آنحضرت بكشا در براى وى وبشارت ده
او را به بهشت ففتحت له فاذا عمر پس كشادم
براى وى پس ناگاه عمر است فاخبرته بما قال
النبي صلى الله عليه وسلم پس خبر دادم او را بآنچيزيكه
فرموده بود آنحضرت فحمد الله پس حمد گفت
عمر خدا را ثم استفتح رجل آخر پس استفتاح كرد
مردى ديگر فقال لي افتح له وبشره بالجنة على
بلوى تصيبه پس فرمود آنحضرت بكشا براى وى
وبشارت ده او را به بهشت بر بلايى كه خواهد رسيد او را
فاذا عثمان پس ناگاه عثمان است فاخبرته بما قال
رسول الله پس خبر دادم او را بآنچيزيكه
فرموده بود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
فحمد الله ثم قال پس حمد گفت خدا را پس گفت

عن عمرو مولى المطلب عن انس بن مالك رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم طلع له احد
فقال هذا جبل يحبنا ونحبه مرویست از انس بن مالک که تحقیق رسول خدا ظاهر شد مر ورا کوه احد پس
فرمود این کوهی است که دوست میدارد ما را و ما نیز دوست میداریم او را یعنی محبت کوه مکرر معلوم شده
است اللهم ان ابراهيم حرم مكة فرمود خداوندا ابراهیم علیه السلام حرام کرده است زمین مکه را واني احرم
ما بين لابتيها و تحقیق من حرام میکنم زمین مدینه را که میان دو طرف لابه است تابعه سهل عن النبي صلى الله
عليه وسلم في احد یعنی متابعت کرده است انس بن مالک را سهل بن سعد از پیغمبر خدا در روایت محبت احد
حدثنا ابن ابي مريم قال حدثنا ابو غسان قال حدثني ابو حازم عن سهل رضي الله عنه انه كان
بين جدار المسجد مما يلي القبلة وبين المنبر ممر الشاة روایت کرده ابو حازم از سهل که بود میان دیوار
مسجد از آن طرف که متصل است قبله را و میان منبر جای گذشتن بز **حدثنا** عمرو بن علي قال حدثنا
عبد الرحمن بن مهدي قال حدثنا مالك عن خبيب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابي هريرة
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما بين بيتي ومنبري روضة من رياض الجنة و
منبري على حوضي فرمود میان بیت من و منبر من روضه ایست از روضهای بهشت یعنی پارچه زمین که میان خانهٔ
من و منبر من واقع است از زمین بهشت است لیکن خواص این زمین که در بهشت بوده است و منبر من فردا
بر حوض خواهد بود **حدثنا** موسى بن اسمعيل قال حدثنا جويرية عن نافع عن عبد الله رضي الله عنه
قال سابق النبي صلى الله عليه وسلم بين الخيل گفت سابقت کرد رسول خدا میان اسپان و سابقت
در خیل مراهنت است در گذرانیدن آن فارسلت التي ضمرت منها ابل ارسال کرده شد خیلی که تضمیر کرده شده است
از آن خیلها وامدها الحفياء الى ثنية الوداع ونهایت مدت این دو جا است حفيا بفتح حاء مهمله وسکون الفاء وبالمد
تخفیه موضع معروف و موضعیست و ثنیة الوداع نام کوه پاره ایست که مردمان را که بسفر می بر آیند آن کوه پاره رفته
وداع میکنند و این مسافت پنج میل یا شش میل است والتي لم تضمر من ثنية الوداع الى مسجد
بني زريق وان عبد الله كان فيمن سابق و تحقیق عبد الله بن عمر بود در آنمردم که سابقت میکردند **حدثنا**
قتيبة عن ليث عن نافع عن ابن عمر ح وحدثنا اسحق قال اخبرنا عيسى وابن ادريس وابن ابي غنية
عن ابي حيان عن الشعبي عن ابن عمر رضي الله تعالى عنهما قال سمعت عمر رضي الله عنه على منبر النبي
صلى الله عليه وسلم **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني السائب بن يزيد قال سمع
عثمان بن عفان رضي الله عنه خطيبا على منبر النبي صلى الله عليه وسلم **حدثنا** محمد بن بشار قال حدثنا
عبد الاعلى قال حدثنا هشام بن حسان ان هشام بن عروة حدثه عن ابيه ان عائشة رضي الله
عنها قالت قد كان يوضع لي ولرسول الله صلى الله عليه وسلم هذا المركن فنشرع فيه جميعا گفت عائشه
تحقیق نهاده می شد برای من و برای رسول خدا این ظرف آب و در می آوردیم در ان دستها و میگرفتیم
آب از آن یکبارگی مرکن بکسر میم و سکون راء و فتح کاف و نون بمعنی طغار آب است **حدثنا** مسدد قال
حدثنا عباد بن عباد قال حدثنا عاصم الاحول عن انس رضي الله عنه قال حالف النبي صلى الله عليه

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

وهو اخذ بيد عمر بن الخطاب حالانکه آنحضرت گیرنده بود دست عمر را و آن دلیل کمال محبت واتحاد است و تتمهٔ حدیث در ایمان و نذور بیاید ان شاء الله تعالى

باب مناقب عثمان

عثمان بن عفان بن ابي العاص بن امية بن عبد شمس بن عبد مناف می پیوند با رسول خدا صلی الله علیه وسلم در عبد مناف و وسائط میان آنحضرت و عبد مناف سه کس اند و میان عثمان و عبد مناف چهار ابو عمرو القرشی بفتح عین مهمله و این اشهر است از کنیت وی و بعضی گویند ابو عبد الله به پسر وی عبد الله که از بطن رقیه دختر پیغمبر خدا بود صلی الله علیه وسلم و مرد عبد الله بعمر شش سالگی سنه چهار از هجرت و رقیه پیش از آن بدو سال در ایام غزوه بدر در گذشت مع الاصول گفته کنیت کرده می شد در جاهلیت ابا عمرو و چون زائید برای وی رقیه عبد الله را کنیت کرده شد به آن و بعضی کنیت وی ابو لیلی گویند اسلام آورد قدیما پیش از در آمدن آنحضرت دار ارقم را و گویند اسلام آورد بعد از ابی بکر و علی و زید بن حارثه و چون اسلام آورد گرفت او را حکم بن ابی العاص عم وی پس محکم بست

وسلم بين الانصار وقريش في داري التي بالمدينة ـ حالف بجا بهله ولام مفتوحه بعد لام فا معنی عاقبت بست
عقد مواخات و برادری بستند پیغمبر خدا میان انصار و اوس و خزرج و قریش از مهاجرین در خانه من کرده
است وقنت شهرا يدعو على احياء من بني سليم دقنوت خواند یکماه و بجا لیکه دعا بد میکرد بر قومی
از بنی سلیم که بعضی از مسلمانان را بقتل کشته بودند حدثنا ابو كريب قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا
بريد عن ابي بردة قال قدمت المدينة فلقيني عبد الله بن سلام رضي الله عنه گفت ابو برده آمدم
آمدم بمدینه پس ملاقات کرد مرا عبد الله بن سلام فقال انطلق الى المنزل پس گفت مرا بیا بسوی منزل من فاسقيك
في قدح شرب فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم پس بنوشانم ترا آب یا شیر در قدحی که نوشیده است
دران رسول خدا وتصلي في مسجد صلى فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم و بگذاری نماز در مسجد خاص که نماز
گزارده است دران رسول خدا فانطلقت معه فاسقاني سويقا واطعمني تمرا وصليت في مسجده گفت ابو برده پس
رفتم من همراه عبد الله بن سلام پس نوشانید مرا آشمان و خورانید مرا تمر و نماز گزاردم در مسجد او مقصود ضیافت او بود و
تحصیل کرده بود این برکات که در خانه داشته حدثنا سعيد بن الربيع قال حدثنا علي بن المبارك عن يحيى
ابن ابي كثير قال حدثني عكرمة عن ابن عباس ان عمر رضي الله عنه حدثه قال حدثني النبي صلى الله عليه
وسلم قال اتاني الليلة آت من ربي گفت یحیی بن ابی کثیر حدیث کرد مرا عکرمه از ابن عباس که بتحقیق عمر حدیث کرد ابن عباس
را گفت حدیث کرد مرا پیغمبر خدا فرمود آمد نزد من امشب آینده از جانب پروردگار من وهو بالعقيق و حال آنکه آنحضرت
در وادی عقیق بود که در ظاهر مدینه است ان صل في هذا الوادي المبارك و گفت این را که نماز کن مراد
احرام است درین وادی مبارک وقل عمرة وحجة و نیت کن که این احرام عمره و حج است وقال
هارون بن اسمعيل حدثنا علي عمرة في حجة و گفته هارون بن اسمعیل حدیث کرد مرا علی و آن ابن مبارک
است بن المبارک اینچنین نیت کند که عمره در حج است یعنی نیت قران کند حدثنا محمد بن يوسف
قال حدثنا سفيان عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر رضي الله عنهما قال وقت النبي صلى الله
عليه وسلم مرویست از ابن عمر که گفته تعیین صفات احرام کرد پیغمبر خدا و ظاهر آنست که این تعیین بموجب
وحی خواهد بود قرنا لاهل نجد والجحفة لاهل الشام وذا الحليفة لاهل المدينة قال سمعت
هذا من النبي صلى الله عليه وسلم گفت ابن عمر شنیده ام این تعیین را از پیغمبر خدا وبلغني ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال ولاهل اليمن يلملم و رسیده است مرا که بتحقیق پیغمبر خدا فرمود که میقات اهل یمن یلملم است
یعنی آن تعیین بگوش خود شنیده ام و این تعیین یلملم رسیده است مرا از دیگران وذكر العراق فقال
لم تكن عراق يومئذ و ذکر کرده شد عراق پس فرمود نبود درین وقت اهل عراق مسلمانان تا برای آنها
میقاتی تعیین کرده شود حدثنا عبد الرحمن بن المبارك قال حدثنا الفضيل قال حدثنا موسى
ابن عقبة قال حدثني سالم بن عبد الله عن ابيه رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه
اري بتحقیق نموده شد در خواب وهو في معرسه بذي الحليفة و آنحضرت در جای تعریس بود یعنی
در مقامی که در آخر شب خواب کرده بود فقيل له انك ببطحاء مباركة پس گفته شد مر آنحضرت را در خواب

دختر پیغمبر را از ابتدای آفرینش آدم جز عثمان
و فرمود آنحضرت اگر دختر ثالثه داشتم بزوج میکردم
عثمان و بروایتی اگر چهل دختر می بود دیگر بیکی
را نوبت بنوبت بعثمان و کفایت میکند درین
مناقب با قدری دیگر که مذکور شده پدر عثمان
هلاک شده در جاهلیت و مادرش اروی بنت کریز
بن ربیعه بن حبیب ابن عبد شمس است و جده
مادری ام حکیم کنانش بیضا بود دخت عبد المطلب
اسلام آورده از صحابیات و مرد در خلافت
عثمان و برداشته برادر عثمان قبر وی
و وی رضی الله عنه از ان شش تن است
که عمر بن خطاب میان ایشان خلافت را شوری
گذاشت و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از ایشان
راضی رفت پس بیعت کرده شد اول بخلافت
غرهٔ محرم سنه بیست و چهار بعد دفن عمر بن
خطاب باجماع مردم بر وی و کشته شد
بمدینه روز جمعه هژدهم ذیحجه سنه سی و پنج
و دفن کرده شد به بقیع و عمر وی نود سال بود
و مدت خلافت وی دوازده سال بجز
دوازده روز و قال النبي صلى الله
عليه وسلم من يحفر بئر رومة فله الجنة
و فرمود آنحضرت کسی که بکند چاه رومه را پس
مر او را بهشت است فرمود آنرا که فضیلت آمدم
مدینه را و نبود در آنجا آبی شیرین جز آب این که
در غایت شیرینی و لطافت و پاکیزگیست و رومه
بضم راء نام چشمه آن چاه است که مردی از
بنی غفار را بود وی قرب رحمت یکسانکت ازان یک
مرحمتم جاعتمان ایس کنید آنرا احتمال شاید
که مراد کندن آن چاه در چشمه بعد خریدن آن چشمه
است پس منافی نباشد روایات دیگر را که بلفظ
شرا آمده و ذرا آخر وقف در باب اذا وقف ارضا
از شرا و اشتراط النفس مثل دلاء المسلمين گذشت
و همچنین تعلیق آینده و لوانکه کنایت از شرا باشد
که شرا در حکم حفر است مرویست که خرید بیست هزار
درهم و بروایتی بسی و پنج هزار و الله اعلم و قال من جهز
جيش العسرة فله الجنة و فرمود کسیکه سامان کند لشکر
جیش عسرت را پس مر او راست بهشت و جیش عسرت لشکر غزوه
تبوک است گویند که در ان تنگدستی بود یا سامان تمام بود مسلمانان را

باب قول الله لیس لك من الامر شیء یعنی این قول خدا در حدیث بوضوح میرسد حدثنا احمد بن محمد قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا معمر عن الزهری عن سالم عن ابن عمر رضی الله عنهما انه سمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول فی صلوة الفجر رفع راسه من الرکوع حدیث اناابن عمر پس ستی کاو شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم در نماز فجر و حالی که برداشتی سر خود را از رکوع اگر گوئی مقول این قول کجاست گوئیم گردانیده است آنرا کالفعل اللازم ای یفعل القول و یحققه و میتوان گفت که مقول محذوف است در رفع راسه بجمله حالیه است چنانکه در تقریر بآن اشارت کردیم و نزد من نیست که گوئیم مقول همین قول ربنا ولک الحمد است الی قوله و فلانا قال اللهم ربنا ولک الحمد فی الاخرة ثم قال اللهم العن فلانا و فلانا پس گفتی خداوندا لعنت کن فلان را و فلان را فانزل الله لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون پس نازل کرد خدا این آیت یعنی نیست که ترا که لعنت کنی بتحقیق خدا مالک امر ایشانست یا توبه کند بر ایشان یا عذاب میکند ایشان را بتحقیق ایشان ظالمانند خدا بهتر میداند

باب قوله تعالی وکان الانسان اکثر شیء جدلا یعنی هست انسان بیشتر چیزی از روی جدل یعنی مردم کثیر الجدل اند و قوله تعالی ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن و جنگ مکنید بجز نیکو و بر خدا گذارید کار های ایشان را

حدثنا ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری ح و حدثنی محمد بن سلام قال حدثنا عتاب بن بشیر عن اسحق عن الزهری قال اخبرنی علی بن حسین ان حسین بن علی اخبره ان علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم طرقه و فاطمة علیها السلام بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت علی مرتضی بتحقیق رسول خدا آمد شبی نزد او و فاطمه طرق بمعنی دخل فی اللیل است فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم الا تصلون پس فرمود ایشانرا رسول خدا آیا نماز نمیگزارید ضمیر جمع بهمین دو کس فاطمه و علی راجع است بقول که اقل جمع دو فرد میباشد و تواند که در خانه کسی دیگر باشد چنانکه فاطمه مادر علی است فقال علی فقلت یا رسول الله انما انفسنا بید الله فاذا شاء ان یبعثنا بعثنا پس گفت علی پس گفتم ای رسول خدا الا انفسنا بید الله بتحقیق نفسهای ما بدست قدرت خداست پس وقتیکه خواهد انگیزد ما را از خواب برای نماز پس فانصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم حین قال له ذلک پس برگشت رسول خدا هنگامیکه گفت علی آنحضرت را این کلام ولم یرجع الیه شیئا و بازگفت بسوی آنحضرت چیزی را و درین قول التفات است از تکلم بغیر نمود یعنی غایب کرده و تواند که قول راوی علی که حسین بن علی است باشد ثم سمعته وهو مدبر یضرب فخذه پس شنیدم آنحضرت را و حال آنکه پشت دهنده است میزد بدست خود ران خود را وهو یقول وکان الانسان اکثر شیء جدلا و آنحضرت میگفت و هستند مردم بیشترین چیزی از روی جدل اگر گوئی مودای این آیت زجر و توبیخ است و قول علی موافق حق و حقیقت است موجب عتاب و توبیخ چگونه میتواند بود گوئیم حقیقت همین است لیکن نظر بآن کردن و مدار بران نهادن اگر شایان اعتذار بودی تقاعد از اعمال که تکلیف شارع بآن رفته معصیت نبودی و موجب زجر و توبیخ نمی شد وقال ابو عبد الله ما اتاک لیلا فهو طارق و گفت مولف ابو عبد الله آنکه آید ترا در وقت

سمعین مراء بحیاء رجل یستاذن فقال ائذن له و بشره بالجنة پس فرمود اذن ده مرد را و بشارت ده او را به بهشت پس ناگاه آن مرد ابوبکر بود ثم جاء آخر یستاذن پس آمد مردی دیگر طلب اذن میکرد فقال ائذن له و بشره بالجنة فاذا عمر ثم جاء آخر یستاذن فسکت هنیة بضم ها اول و فتح نون و سکون تحتیه پس خاموش ماند آنحضرت در عرصه یسیر از زمان و بابت این سکته با تعلق خاطر مبارک باشد بلا و فتنه که عثمان گردید برسیدن آن بعثمان در آخر خلافت وی یا وجهی دیگر و الله اعلم ثم قال ائذن له و بشره بالجنة علی بلوی ستصیبه اشارت است بآنچه رسید عثمان را روز دار ارقم تا آنکه شهید شد فاذا عثمان بن عفان جبر کاه آن دیگر عثمان بود و قال حماد حدثنا عاصم الاحول و علی بن الحکم سمعا ابا عثمان یحدث عن ابی موسی بنحوه یعنی مانند حدیث مذکور در معنی و زاد فیه عاصم ان النبی صلی الله علیه وسلم کان قاعدا فی مکان فیه ماء زیاده کرده در حدیث عاصم که آنحضرت بود نشسته در جائیکه در وی آب بود قد انکشف عن رکبتیه یعنی ظاهر شده بود از زانوی آنحضرت او رکبته شک راوی است میان تثنیه و افراد فلما دخل عثمان غطاها پس وقتیکه در آمد عثمان پوشید آنحضرت زانوی او مانند این قصه در حدیث مسلم زیاده آمده که فرمود آیا شرم ندارم از مردی که شرم می دارد از وی فرشتگان و بروایتی دیگر نزد وی بتحقیق عثمان مردی شرمناک است و من ترسیدم که اگر اذن دهم او را برین حال کشف ران یا ساق او بکیفیت بسوی من حاجت خود تاویل کرده اند بمعنی کشف آنرا از لیس نیز گفته اند که ما را حال شریف را

ثقب پس وی طارق است یقال الطارق النجم والثاقب بمعنی المضیئ است یقال اثقب نارك
للموقد گفته میشود در محاورات افروزند آتش را روشن کن آتش خود را حدثنا قتیبة قال
حدثنا اللیث عن سعید عن ابیه عن ابی هریرة رضی الله عنه قال بینا نحن فی المسجد خرج النبی
صلی الله علیه وسلم گفت ابوهریره در اثنای آنکه ما بودیم در مسجد بیرون آمد رسول خدا فقال
انطلقوا الی یهود پس فرمود بروید بسوی یهود فخرجنا معه حتی جئنا بیت المدراس پس بیرون
رفتیم با آنحضرت تا آنکه آمدیم خانهٔ مدراس آنها را مدراس بکسر میم جائی که درس میگویند درانجا بعضی
گویند عالمی که درس میگوید کتاب یهود را فقام النبی صلی الله علیه وسلم فناداهم پس ایستاد
پیغمبر خدا پس ندا کرد ایشان را فقال یا معشر الیهود اسلموا تسلموا پس فرمود ای گروه یهود اسلام آرید تا سلامت
مانید از نهب و غارت و قتل فقالوا قد بلغت یا ابا القاسم پس گفتند تحقیق تبلیغ کردی ای ابوالقاسم و
ما مسلمان نمی شویم هرچه خواهی کن قال فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وسلم ذلك ارید اسلموا
تسلموا پس فرمود میخواهم که اسلام آرید که سلامت مانید فقالوا قد بلغت یا ابا القاسم فقال لهم رسول
الله صلی الله علیه وسلم ذلك ارید پس فرمود مر شما را این را میخواهم یعنی اقرار شما که تبلیغ کردم شما را ثم
قالها الثالثة پستر فرمود آنها را سوم مرتبه فقال اعلموا انما الارض لله ورسوله وانی ارید ان اجلیکم من هذه
الارض پس فرمود بدانید که زمین نیست مگر خدا را و رسول خدا را و تحقیق من میخواهم که جلای وطن کنم شما را ازین زمین
ظاهرا عهد ذمه داشتند که نکشتند ایشان را و غارت اموال نکردند و حکم الهی باخراج ایشان از وطن آمد فمن وجد
منکم بماله شیئا فلیبعه والا فاعلموا انما الارض لله ولرسوله پس کسیکه بیابد از شما بمال خود چیزی را پس که
بفروشد آنرا واگرنه بدانید که زمین نیست مگر خدا را و رسول خدا را

باب قوله وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس

در بیان قول خدا و همچنین گردانیدیم شما را امتی عادل برای آنکه باشید
شاهدان بر مردم چنانکه حدیث ناطق است باین معنی وما امر النبی صلی الله علیه وسلم بلزوم الجماعة وهم
اهل العلم و در بیان چیزی که امر کرده پیغمبر خدا بلازم گرفتن قول جماعت و آنها علما اند حدثنا اسحق
بن منصور قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا الاعمش قال حدثنا ابو صالح عن ابی سعید
الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یجاء بنوح یوم القیامة
فرمود رسول خدا آورده میشود نوح پیغمبر علیه السلام روز قیامت فیقال هل بلغت فیقول نعم یا رب
پس گفته میشود آیا تبلیغ کردی احکام الهی را پس میگوید آری تبلیغ کرده ام ای پروردگار من فتسأل امته
هل بلغکم فیقولون ما جاءنا من نذیر پس پرسیده میشود امت نوح آیا رسانیده است شما را احکام الهی
پس میگویند نیامده است ما را هیچ ترساننده یعنی پیغمبری فیقال من شهودك فیقول محمد وامته پس گفته
میشود نوح را کیست گواهان تو پس میگوید نوح گواهان من محمد و امت اوست فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم فیجاء بکم فتشهدون پس فرمود رسول خدا پس آورده میشوید شما پس گواهی میدهید چنانکه
شنیده اید از رسول خدا صادق مصدوق ثم قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم پس خواند رسول خدا این آیه وکذلك جعلناکم امة وسطا قال عدلا

نبوت بدین ولید شراب را و قصه آن دور فقد اکثر
الناس فیه پس تحقیق بسیار سخن کردند مردم در
شان ولید و لعنت وی بجای سعد که از سابقان
اسلام و عشرهٔ مبشره و اهل شوری و علم و فضل
بود فقصدت لعثمان حتی خرج الی الصلوة
عبدالله بن عدی گوید پس قصد کردم برای
عثمان و منتظر ایستاده ماندم تا آنکه برآمد عثمان
بسوی نماز قلت ان لی الیك حاجة گفتم تحقیق
مرا بسوی تو کاریست وهی نصیحة لك و آن
حاجت خیر خواهیست مر ترا قال یا ایها المرء
منك گفت عثمان ای مرد دوری میخواهم از تو
قال ابوعبدالله در بعض نسخ قال معمر اراه
قال گفت مولف گمان میبرم که گفت عثمان
اعوذ بالله منك و شاید که این استعاذه
بخوف آن کرد که سخن گوید عبدالله با تیزی تنگ
و حال آنکه عثمان دران امر معذور باشد پس گرفته
خاطر گردد فانصرفت فرجعت الیهم پس باز گشتم
از نزد عثمان پس باز آمدم بسوی مسور و عبدالرحمن
و نزد ایشان اذ جاء رسول عثمان فاتیته ناگاه
آمد فرستادهٔ عثمان یعنی بطلب من پس آمدم
عثمان را فقال ما نصیحتك پس گفت عثمان چیست
نصیحت تو فقلت ان الله سبحانه بعث محمدا
بالحق پس گفتم تحقیق خدا سبحانه فرستاد محمد را بدین
ثابت با تحقیق که شبهه نیست در رسالت وی
وانزل علیه الکتاب و نازل کرد خدای تعالی
بر وی کتاب خود را وکنت ممن استجاب لله
ولرسوله و هستی تو از ان کسانی که قبول کردند
حکم خدا و رسول او را فهاجرت الهجرتین پس هجرت
کردی برای محافظت دین و امتثال امر شریف
دو هجرت یکی بسوی حبشه و دیگر بسوی مدینه وصحبت
رسول الله و صحبت داشتی پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم ورأیت هدیه و دیدی روش آنحضرت را
وقد اکثر الناس فی شان الولید و تحقیق بسیار
سخن کرده اند مردم در شان ولید قال ادرکت
رسول الله گفت بطریق استفهام دریافتی پیغمبر خدا
را صلی الله علیه وسلم قلت لا گفتم نیافتم
آنحضرت را بسعادت رویت و سماع اگرچه شرف ولادت
دران زمان کرده ام ولکن خلص الی من علمه

لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا وعن جعفر بن عون قال اخبرنا الاعمش
عن ابي صالح عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وسلم بهذا الحاصل آنكه اسحق بن منصور
شیخ بخاری روایت کرده این حدیث را از ابی اسامه بلفظ تحدیث و از جعفر بن عون بلفظ عنعنه وجعفر بن عون باسناد دیگر نیز
کرده است این حدیث را **باب** اذا اجتهد العامل او الحاکم یعنی وقتی که اجتهاد کند عامل یا حاکم تا بحکم باشد غیر
ما سعیٰ فاخطأ پس خطا کرد از گرفتن واجب زکوة یا خطا کرد قاضی در حکم خود و در بعضی نسخ بدل عامل
عالم است مراد عامل زکوة یا عامل صدقه است خلاف الرسول صلی الله علیه وسلم من غیر علم
و گفت خلاف حکم رسول خدا اندر وی جهل بی آنکه اهلیت اجتهاد دارد یا از غفلت اجتهاد نکرد و حکمی کرد فحکمه
مردود پس حکم این جاهل مردود است لقول النبی صلی الله علیه وسلم من عمل عملا لیس علیه امرنا
فهو رد از جهت فرموده پیغمبر خدا که کسی که عمل کند عملی که نیست بران حکم ما پس آن عمل مردود است اعتباری ندارد
حدثنا اسمعیل عن اخیه عن سلیمان عن عبد المجید بن سهیل بن عبد الرحمن بن عوف انه
سمع سعید بن المسیب بتحقیق عبد المجید شنیده سعید بن مسیب را یحدث ان ابا سعید الخدری و
ابا هریرة رضی الله عنهما حدثاه حدیث میکرد سعید بن مسیب که ابا سعید خدری و ابا هریره حدیث
کرده اند او را ان رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث اخا بنی عدی الانصاری واستعمله علی خیبر
بتحقیق رسول خدا برانگیخت برادر بنی عدی انصاری را و عامل گردانید او را بر خیبر فقدم بتمر جنیب پس
قدوم آورد با خرمای جنیب بفتح جیم نوعی از خرمای جید است فقال له النبی صلی الله علیه وسلم اکل
تمر خیبر هکذا پس فرمود مر او را پیغمبر خدا آیا همه خرمای خیبر چنین است قال لا والله یا رسول الله انا
بخدا ای رسول خدا انا لنشتری الصاع بالصاعین من الجمع ما میخریم یکصاع را ازین قسم بدو صاع از
جمع یعنی مخلوط از جید و غیر جید فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تفعلوا ولکن مثلا بمثل
فرمود رسول خدا مکنید اینچنین ولیکن بخرید مثل را بمثل بی زیادة و نقصان او بیعوا هذا واشتروا بثمنه
من هذا یا اینچنین کنید که بفروشید جمع را و بخرید بثمن آن جنیب را وکذلک المیزان یعنی میزان است
حکم موزون که مثل بمثل بایعت کنید چنانکه در مکیلات گفته شد این حدیث در آخر کتاب البیوع گذشته
و این جمله در ان نبوده **باب** اجر الحاکم اذا اجتهد فاصاب او اخطأ یعنی بیان ثواب حاکم وقتیکه
اجتهاد کند پس بصواب رسید یا خطا کرد حدثنا عبد الله بن یزید المقرئ المکی قال حدثنا
حیوة بن شریح قال حدثنی یزید بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن ابراهیم بن الحارث عن بسر بن سعید
عن ابی قیس مولی عمرو بن العاص عن عمرو بن العاص رضی الله عنه انه سمع رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول مرویست از عمرو بن عاص که بتحقیق وی شنیده رسول خدا میفرمود اذا حکم الحاکم فاجتهد
فاصاب فله اجران وقتیکه اراده حکم کرد حاکمی پس اجتهاد کرد بشرائط آن پس بصواب رسید پس وی را
دو اجر است واذا حکم فاجتهد ثم اخطأ فله اجر و وقتیکه اراده کرد پس اجتهاد کرد بمبلغ علم خود پس
خطا کرد در حکم پس مر ورا یک اجر است در مقابله سعی و اجتهاد که کرده است و مصیب در حکم چون

باخبر نسازد آنحضرت را من و هاجرت
الهجرتین کما قلت هجرت کردم دو هجرت را
بیافتم صحبت رسول الله صلی الله
علیه وسلم و بایعته و بیعت کردم آنحضرت
را و بیعت کردم او را مضمون این کلام اگرچه
لازم بود از ما سبق ولیکن تصریح کرد بیان برای
ربط قول وی فوالله ما عصیته پس سوگند
خدا که نافرمانی نکرده ام او را ولا غششته حتی
توفاه الله و نه خیانت کرده ام او را تا آنکه میرانید او را خدا تعالی ثم ابا بکر مثله
پس صحبت داشتم ابا بکر را مانند صحبت داشتن آنحضرت
بی عصیان و خیانت ثم عمر مثله پس صحبت داشتم
عمر را مانند آن ثم استخلفت بلفظ مجهول پس خلیفه
گردانیده شدم افلیس لی من الحق مثل الذی
لهم آیا نیست مرا از حق بر شما مانند آنچه بود آنحضرت
را و ابا بکر را و عمر را بر شما با طاعت و عدم خیانت قلت بلی
گفتم آری حق است ترا بر ما قال فما هذه
الاحادیث التی تبلغنی عنکم گفت عثمان پس
چیست این سخنان که میرسند مرا از شما در عزل
سعد و نصب ولید و تاخیر حد شرب و جز آن
اما سعد پس عزل کرد او را عمر نیز در خلافت خود
بنابر شکایت بعضی مردم از وی در نماز چنانچه
بیان آن در نماز گذشت و وصیت کرده بود
عمر کسی را پس از وی خلیفه شود که والی
گرداند سعد را و گفت عزل نکرده ام سعد را
از خیانت و نه از عجز پس والی کرد عثمان او را
بامتثال وصیت عمر پس از آن عزل کرد او را
بنابر خصومت وی در قرض با عبد الله بن
مسعود که بر بیت المال بود از جانب عثمان
و نصب کرد ولید را بنابر صله رحم و کفایت
وی برای این کار نزد خود و چون ظاهر شد
سوء سیرت وی عزل کرد او را و تاخیر کرد از
اقامت حد تا کشف کند از حال شاهدان و
حبس کرد آنرا چنانچه در روایت مداینی از
طریق شعبی آمده و چون ظاهر شد مر ورا حال
امر کرد باقامت حد چنانکه گفت اما ما ذکرت
من شان الولید فسنأخذ فیه بالحق
ان شاء الله اما آنچه ذکر کردی از حال ولید
پس نزدیک است که میگیریم در آن با آنچه حق
ثابت است در شرع اگر خواسته است خدا تعالی

فائز شد بصواب حکم دآن مقتضای ضعف اجر او را اگر است کرد و نیز سے وجهد او بی شبهه زیادتی وارد و در کیفیت وکمیت که بصواب رسیده لاجرم اجر او نیز زیاده آید و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء قال فحدثت بهذا الحدیث ابا بکر بن محمد بن عمرو بن حزم پس گفتم این حدیث را با بکر بن محمد را فقال هکذا حدثنی ابو سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة پس گفت ابو بکر بن محمد این چنین حدیث کرد مرا ابو سلمه ابن عبد الرحمن از ابی هریره وقال عبد العزیز بن المطلب عن عبد الله بن ابی بکر عن ابی سلمة عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله وگفت عبد العزیز بن مطلب از عبد الله بن ابی بکر از ابی سلمه از پیغمبر خدا مانند حدیث مذکور مقصود ازین تعلیق آنست که ابو بکر بن محمد مرسل آورده وعبد الله پسر او مرفوع آورده

باب الحجة علی من قال ان احکام النبی صلی الله علیه وسلم کانت ظاهرة در بیان حجت بر کسے که گفته احکام پیغمبر خدا همه ظاهر بودند که همه مردم مطلع می شدند وما کان یغیب بعضهم عن مشاهد النبی صلی الله علیه وسلم وامور الاسلام ونبود غائب بعضے صحابه از محل حضور وشهود آنحضرت واز امور اسلام تواند ما کان یغیب بعضهم عطف است بر مقوله قول وکلمه ما نافیه است گفته اند غرض مؤلف رح از عقد این باب رد است بر قومے که زعم کرده اند که احکام پیغمبر خدا همه منقول است بنقل متواتر در روایت که کلمه ظاهر نباشد نزد بعضے نه بعضی اگرچه صحیح نیست عمل بخبر واحد **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن ابن جریج قال حدثنی عطاء عن عبید بن عمیر قال استاذن ابو موسی علی عمر رضی الله عنهما فکانه وجده مشغولا فرجع گفت عبید طلب اذن کرد ابو موسے اشعری برای درآمدن بر عمر بن خطاب پس گویا او را مشغول یافت بکاری پس برگشت ابو موسی فقال عمر الم اسمع صوت عبد الله بن قیس پس گفت عمر آیا نمی شنودم آواز عبد الله بن قیس نام ابی موسی است ائذنوا له فدعی له فقال ما حملك علی ما صنعت اذن کنید مر او را که درآید پس خوانده شد مر وی را پس گفت عمر چه چیز باعث شد ترا باین کاری که کردی یعنی برگشتے فقال انا کنا نؤمر بهذا پس گفت ابو موسے تحقیق ما بودیم مامور باین آنحضرت فرمود وقتیکه طلب اذن کند یکی از شما سه بار واذن داده نشود پس گو برگردد قال فأتنی علی هذا ببینة او لا فعلن بك گفت عمر پس بیار مرا باین حدیث گواه یا میکنم تو سرزنش مقصود عمر تثبیت این خبر بود نه آنکه روا ندانست خبر واحد معلوم است که بانضمام ابی سعید متواتر نمی شد فانطلق الی مجلس من الانصار پس رفت ابو موسی بسوی مجلس انصار فقالوا لا یشهد الا اصغرنا پس گفتند گواہے نمیدهد بر مضمون مگر خورد سال ما فقام ابو سعید الخدری فقال قد کنا نؤمر بهذا پس ایستاد ابو سعید خدری پس تصدیق کرد ابو موسی را و گفت تحقیق بودیم ما که امر کرده میشدیم باین مضمون فقال عمر خفی علی هذا من امر النبی صلی الله علیه وسلم پس گفت عمر پنهان بود بر من این معنے از امر پیغمبر خدا الهانی الصفق بالاسواق مشغول ساخت مرا خرید وفروخت بازارها صفق بمعنے دست زدن بر دست برای بیع **حدثنا** علی قال حدثنا سفیان قال حدثنا الزهری انه سمعه من الاعرج یقول اخبرنی ابو هریرة رضی الله عنه قال انکم تزعمون ان ابا هریرة یکثر الحدیث علی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابو هریره تحقیق شما میگوئید که ابو هریره بسیار میکند حدیث را بر رسول خدا والله الموعد درین کلام تقدیری و تجوزیست

وهمه سنت است واین درست نی وظاهر آنست که این اشارت بجملہ اربعین در باب هجرة الحبشة باید فجملہ اربعین شاید که زده او اجبل کوه یا نه پس ازان توقف کردیم بیان شود که جبل دهشناد بهر دو مشروع است پس ازان تمام کرد تماثین را موافق رای عمر وگفت که این درست تر است برین تقدیر این اشارت بجملہ هشتاد باشد والله اعلم رشته کلام از تکمله در تکملش مذکور شود **حدثنا** مسدد قال حدثنا یحیی عن سعید عن قتادة ان انسا حدثهم قال صعد النبی صلی الله علیه وسلم احدا ومعه ابو بکر وعثمان برآمد آنحضرت کوه احد را تا آخر این اصحاب بلرزید کوه پس بجنبید کوه فقال اسکن احد پس فرمود ساکن باش ای احد اظنه ضربه برجله گمان دارم آنحضرت زد کوه را بپای خود فلیس علیك الا نبی وصدیق وشهیدان این قول شریف است پس نیست بر تو مگر پیغمبر وصدیق ودو شهید دیگر گذشت **حدثنا** محمد بن حاتم بن بزیع بفتح موحده وکسر زای معجمه وسکون تحتیه ومهمله قال حدثنا شاذان بشین وذال هر دو معجمه اسود بن عامر قال حدثنا عبد العزیز بن ابی سلمة الماجشون پدر و پسر هر دو ملقب اند بماجشون عن عبید الله بن عمر عمری عن نافع عن ابن عمر قال کنا فی زمن رسول الله گفت ابن عمر بودیم ما در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا نعدل بابی بکر احدا برابر نمیکردیم با ابی بکر هیچ کی را ثم عمر پس برابر نمیکردیم بعمر هیچ کی را ثم عثمان پس بعثمان ثم نترك اصحاب النبی پس میگذاشتیم یاران پیغمبر را صلی الله علیه وسلم لا نفاضل بینهم بعد ازین تفضیل نمیدادیم میان ایشان یکے را بر دیگرے واتفاق دارند علما بر دلیل این کلام ابن عمر ازینجا مقرر شد نزد تمام اهل سنت تقدیم علی بعد عثمان پس از وی بقیه عشره مبشره پس اهل بدر پس احد پس اهل بیعت الرضوان بر غیر ایشان خطابی گفته مراد ابن عمر ازان دستان اند ازان اصحاب که چون پیش می آمد کاری مشورت میکرد آنحضرت با ایشان وعلی رضی الله عنه در زمان آنحضرت جوان وحدیث السن بود وقصد نکرده ابن عمر ازرا و بعلی مرتضی ونه تاخیر تفضیل وے بعد عثمان زیرا چه فضیلت ۱ د

کہ دلالت میکند بر آن مقام یعنی اینست کہ سوی خداست مرجع یعنی در روز قیامت ظاہر میشود کہ شمارا حق بود در ین انکار یا من راست میگویم انی کنت امرأ مسکینا الزم رسول الله صلے الله علیه وسلم علی ملأ بطنی یعنی بتحقیق بودم من مردی مسکین کہ لازم میگرفتم رسول خدارا و خدمت میکردم بر سیری شکم خود و کان المهاجرون یشغلهم الصفق بالاسواق و بودند مهاجران کہ مشغول میداشت ایشانرا خرید و فروخت بازارها یعنی فقرا بودند و جہ معیشت خود تجارت و فروخت میکردند و کانت الانصار یشغلهم القیام علی اموالهم و بودند یاران انصار کہ مشغول میداشت ایشانرا قیام بر مالهای خود یعنی زراعت و تحصیل باغهای خود فشہدت من رسول الله صلے الله علیه وسلم ذات یوم پس حاضر شدم رسول خدارا یک روزی فقال من یبسط ردائه پس فرمود کیست کہ فراخ کند چادر خود را حتی اقضی مقالتی ثم یقبضه فلن ینسی شیئا سمعه منی تا آنکہ تمام کنم من مقالہ خود را پس قبض میکند آنرا پس فراموش نکند چیزیرا کہ شنید آنرا از من فبسطت بردة کانت علی پس فراخ کردم من چادریرا کہ بود بر دوش من فوالذی بعثه بالحق ما نسیت شیئا سمعته منه پس سوگند کسی کہ فرستاد آنحضرت را بحق و راستی فراموش نکردم چیزیرا کہ شنیدم آن را از آنحضرت

باب من رأی ترک النکیر من النبی صلے الله علیه وسلم حجة من غیر الرسول صلے الله علیه وسلم کسیکہ دید ترک انکار از پیغمبر خدا حجت یعنی تقریر آنحضرت حجت دانست نہ از غیر رسول خدا کہ تقریر وی حجت نیست پس ثابت نمیشود اجماع بسکوت یعنی گفتہ اند کہ تقریر آنحضرت حجت است اگر ثابت آن یا نزد او رسیدہ تا آنکہ منافی اگر حدیث و حکم نبوی باشد تقریر آنحضرت گنجایش ندارد و اگر نزد غیر آنحضرت چیزی باشد اعتباری ندارد و منافی نخواهد بود **حدثنا** حماد بن حمید قال حدثنا عبید الله بن معاذ قال حدثنی ابی قال حدثنا شعبة عن سعد بن ابراهیم عن محمد بن المنکدر قال رأیت جابر بن عبد الله رضی الله عنهما یحلف بالله گفت محمد بن منکدر دیدم جابر بن عبد الله را سوگند میخورد بخدا ان ابن الصیاد الدجال کہ بتحقیق ابن صیاد دجال موعود است قلت تحلف بالله گفتم بجابر سوگند میخوری بخدا قال انی سمعت عمر یحلف علی ذلک عند النبی صلے الله علیه وسلم فلم ینکره النبی صلے الله علیه وسلم گفت جابر بتحقیق من شنیدم عمر را کہ سوگند میخورد برین نزد پیغمبر خدا پس انکار نکرد او را پیغمبر خدا ابن صیاد پسرکی بود از یہود کہ خبر از امور باطن میداد یعنی مردم او را دجال میگفتند و عمر رضی الله عنه نیز امارت دجال در یافتہ بود و سوگند یاد کردہ بود و لسبب امارات بعضی علما گفتہ اند کہ وی دجال نیست کہ مسیح ابن مریم او را خواهد کشت بلکہ دجالی است از دجالان بطال در احوال صحابہ سبق ذکر یافت کہ عمر قصد کشتن او کردہ بود و آنحضرت فرمود اگر آن دجال است تو او را نمی کشی بلکہ قاتل او عیسی بن مریم است و نیز بعضی از امارات کہ در دجال گفتہ اند چنانکہ یک چشم او ممسوح خواهد بود در وی نبود

باب الاحکام التی تعرف بالدلائل در بیان احکامی کہ شناختہ میشود بدلائل یعنی بامارات شرعیہ و عقلیہ ابن حاجب گفتہ کہ ادلہ صحیحہ متفق علیها پنج است کتاب و سنت و اجماع و قیاس و استدلال و صورت استدلال اینست کہ ملزوم ثبوت شرعی و عقلی پیوستہ از وی علم بلازم حاصل میشود شرعا و کیف معنی

سل یه بن صالح عن عبد العزیز بن ابی سلمه باسناد دیگر **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانه قال حدثنا عثمان هو ابن موهب بفتح میم و کسر ها یعنی عثمان بن عبد الله است کہ مولای بنی تیم بن مره است از اوساط تابعین ثقه است باتفاق قال جاء رجل من اهل مصر حج البیت گفت عثمان آمد مردی از مردم مصر و حج کرد خانہ کعبہ را فرأی قوما جلوسا پس دید گروهی را نشستہ فقال من هؤلاء القوم پس گفت کیستند این گروہ فقالوا هؤلاء قریش پس گفتند مردم ایشان قریش اند قال فمن الشیخ فیهم گفت پس کیست شیخ و بزرگ در میان ایشان قالوا ابن عمر گفتند عبد الله بن عمر است قال یا ابن عمر انی سائلک عن شیء فحدثنی گفت ای ابن عمر تحقیق سؤال کنندہ ام ترا از چیزی پس حدیث کن و خبر ده مرا هل تعلم ان عثمان فر یوم احد آیا میدانی کہ عثمان گریخت روز احد قال نعم گفت ابن عمر آری گریخت قال هل تعلم انه تغیب عن بدر ولم یشهد گفت آن مرد آیا میدانی کہ عثمان غایب شد از غزوہ بدر و حاضر نشد آنجا قال نعم گفت ابن عمر آری قال تعلم انه تغیب عن بیعة الرضوان فلم یشهدها گفت مرد میدانی کہ وی غایب شد از بیعت رضوان کہ در حدیبیه شد پس حاضر نشد آنرا قال نعم گفت ابن عمر آری قال فکبر گفت الله اکبر بجهت تعجب و استبعاد و قوع این امور و انکار بر عثمان رضی الله عنه قال ابن عمر تعال لابین لک گفت بیا پیش آی تا آنکہ بیان کنم ترا حقیقت حال اما فراره یوم احد فاشهد ان الله عفا عنه اما گریختن او روز احد پس گواهی میدهم کہ خدای تعالی عفو کرد از وی و آمرزید مر او را اشارت است بآیه ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا و لقد عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم و صورت حال بر سبیل اجمال آن بود کہ آنحضرت روز احد جماعه تیراندازان را امر کردہ بود کہ از جای خود نجنبند پس کفار هزیمت خوردند و ایشان دنبال کفار کردند و بقصد غنیمت برآمدند و کار منزلزل شد و اما تغیبه عن بدر فانه کانت تحته بنت رسول الله اما غایب بودن عثمان از بدر پس تحقیق شان اینست کہ بود زیر وی یعنی در نکاح وی دختر پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم کہ رقیه نام

الذي لاکلام وتفسيرها ودر بيان آنست که چيست معنى ودلالت وتفسير آن چگونه است معنى دلالت چيانست
ارشاد کرده آنحضرت که حکم خاص چنانکه حکم خران داخل است در زير حکم عام وآن عام اينست فمن يعمل
مثقال ذرة خيرا يره کسی که عمل ميکند بقدر ذره نکوئی مى بيند جزای آن نکوئی اگر کسی خری دارد وبسته است
آنرا بدين راه خدا پس وی عامل خيرات ولکن بيند جزای آن نکوئی وکسی که بسته است آنرا در روشنی ريا
پس وی عامل شر جزای آن مى بيند شر وقد اخبر النبي صلى الله عليه وسلم امر الخيل وغيرها وتحقيق خبر داد
پيغمبر خدا از حال اسپ وشتر چنانکه مذکور شد ثم سئل عن الحمر يعنی پرسيده شد از حکم خران فدلهم على قوله
فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره وسئل النبي صلى الله عليه وسلم عن الضب پرسيده شد پيغمبر خدا از حکم سوسمار
فقال لا آکله ولا احرمه پس فرمود نميخورم آن را ونه حرام ميکنم آن را واکل على مائدة النبي صلى الله
عليه وسلم الضب وخورده شد بر مائده پيغمبر خدا ضب فاستدل ابن عباس بانه ليس بحرام پس دليل آورده است
ابن عباس بر اينکه حرام نيست از آنکه حرام اگر بودی منع ميکرد آنحضرت از خوردن **حدثنا** اسمعيل قال

حدثني مالك عن زيد بن اسلم عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال الخيل لثلاثة بتحقيق رسول خدا فرموده است اسپ مر کسی را مى باشد
لرجل اجر ولرجل ستر مر يکی را موجب اجر وثواب است ومر ديگری را پرده عفت است وموجب عزت وعلى
رجل وزر وبر مردی گناه است فاما الذي له اجر فرجل ربطها في سبيل الله پس کسی که مر ورا اجر است
پس مردیست که بسته است آنرا در راه خدا يعنی برای سواری ميکند برای جهاد وغيرآن فاطال في مرج او
روضة پس دراز ساده است در مرغزار يا باغ چراگاه که ميچرانند دواب را فما اصابت في طيلها ذلك پس
هر چه رسيده است در ريسمان يعنی طيل بکسر مهله وفتح تحتانيه ريسمان درازی که بر پای داب اسپ وخر
بسته مى بندند نزد مرغزار الی حيوان او روضة کان له حسنات در مرزع وباغ از سبزه وگياه باشد مر ورا
نيکيهای عمل ولو انها قطعت طيلها فاستنت شرفا او شرفين واگر بريده آيد ريسمان پس گذشت يک بلندی
دو بلندی کانت آثارها وارواثها حسنات له يعنی بود نشانهای پای آن وسرگينهای آن عملهای نيکی
آن کس را يعنی در ميزان اعمال او بقدر آن نيکيها ولو انها مرت بنهر فشربت منه ولم يرد ان يسقيه واگر
گذشت بجوی آب پس نوشيد از آن جوی ونخواست اين را که آب خوراند يعنی بی آنکه او را قصد باشد
کان ذلك حسنات له باشد نوشيدن آن خيل بهر حال از اعمال حسنه مر ورا وهي لذلك الرجل اجر وآن
خيل مر آن مرد را موجب اجر وثواب است ورجل ربطها تغنيا وتعففا ومرديست که بسته است آن را برای
اظهار غنی وتعفف از سوال مردم ولم ينس حق الله في رقابها ولا ظهورها وفراموش نکرده است
حق خدا که در پشتهای آنهاست يعنی مردم درمانده را سوار ميکند برای تحصيل ثواب از نزد خدا
زيرا نيست بر مسلم در فرس زکوة چنانکه در کتاب زکوة معلوم شده فهي له ستر پس
آن فرس مر ورا پرده است ورجل ربطها فخرا ورياء ومرديست که بسته
است اسپ را از روی فخر ونمودن بمردم که من صاحب اسپم ونواء على اهل الاسلام وبر آن

بيفرستاد آنحضرت او را بجای عثمان بعث
رسول الله صلى الله عليه وسلم عثمان
پس فرستاد آنحضرت عثمان را بمشرکان مکه تا
آنحضرت بقصد عمره آمده نه بقصد جنگ وکانت بيعة الرضوان بعد ما ذهب عثمان الى مکة
وبود بيعة الرضوان بعد از رفتن عثمان بمکه
چو مکه در رفت ومی تباطی شد نزد ايشان
که مشرکان پيش آمدند مسلمين را پس مستعد شدند
مسلمانان برای قتال وبيعت کرد آنحضرت
ايشان را درين هنگام زير شجره برای آنکه فرار نکنند
وبعضی گويند خبر رسيد که عثمان کشته شد پس
اين سبب بيعت گشت ودر عمره حديبيه بود
اتا الله تعالى بقال رسول الله صلى
الله عليه وسلم بيده اليمنى اشارت
کرد آنحضرت بدست راست خود هذه يد
عثمان اين دست نايب دست عثمان است
فضرب بها على يده پس زد دست راست
خود را بر دست چپ خود وقال هذه لعثمان
پس فرمود اين بيعت مر عثمان است فقال
له ابن عمر اذهب بها الآن معك پس
گفت مر آن مرد را ابن عمر ببر اين کلمات را يا اين
مقال را اکنون با خود تا زائل گرداند ترا گمان
فاسد در حق عثمان **باب** قصة البيعة
والاتفاق على عثمان ذکر قصه بيعت مردم
بعد عمر واتفاق ايشان بر بيعت عثمان بن
عفان زياده کرده سرخسی در روايت
خود ومقتل عمر بن الخطاب رضي الله عنه
حدثنا موسى بن اسمعيل قال
حدثنا ابو عوانة عن حصين بالتصغير
عن عمرو بن ميمون قال رايت عمر بن
الخطاب قبل ان يصاب بايام بالمدينة
وقف على حذيفة بن اليمان وعثمان
گفت عمرو بن ميمون ديدم امير المومنين
عمر را پيش از آنکه مصاب ومجروح گردد
بروزهای چند در مدينه که ايستاده بر حذيفه
وعثمان بن حنيف که فرستاده بود عمر اين دو
صحابی را بر سواد عراق برای ضرب خراج
وجزيه قال کيف فعلتما گفت عمر چگونه عمل
کرده ايد شما اتخافان ان تکونا قد حملتما
الارض ما لا تطيق آيا مى ترسيد شما اينکه نهاده
باشيد بار کرده ايد بر زمين عراق چيزی را که طاقت

است بران بر وگناه است وموجب عقوبت در آخرت وسئل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الحمر و پرسیده شد رسول خدا از خران یعنی از اجر وعقوبت آن فقال ما انزل الله علی فیها الا هذه الآیة پس فرمود در جواب نفرستاده است خدا بر من در حق خر مگر این آیت الفاذة الجامعة فرد وجامع حکم آن را فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره پس کسی که کرد مقدار یک ذره نیکی می بیند اجر آن را ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره وکسی که کار بدی میکند مقدار ذره بدی را می بیند عقوبت آن را پس در نگهداشتن خران کسب نیکی میکند ودرمانده را سوار میکند وبار را بمنزل میرساند وبارکش را برست آن بر داشته بجای میرساند عامل نیکی است اجر وثواب آن را خواهد یافت ودر عکس آن عامل شر است عقوبت آن خواهد رسید **حدثنا** یحیی قال حدثنا ابن عیینة عن منصور بن صفیة عن امه عن عائشة رضی الله عنها ان امرأة سألت النبی صلی الله علیه وسلم **ح** وروایت از عائشه که زنی پرسید رسول خدا را وحدثنا محمد هو ابن عقبة قال حدثنا الفضيل بن سليمان النميري البصري قال حدثنا منصور بن عبد الرحمن بن شيبة قال حدثتني امي عن عائشة رضي الله عنها ان امرأة سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم تحقیق زنی پرسید رسول خدا را عن الحیض کیف نغتسل منه از حیض چگونه بشوید تا پاک شود از آن قال تأخذين فرصة ممسكة فرمود میگیری پارچه که مطیب باشد از مشک فتوضئين بها پس پاک میکنی بآن پارچه در معالم السنن آورده است ممسکه را از اساک نه از طیب ومعنی گفته که تمسک میکند آن را حائض مرتب شود واستعمال میکند برجای حیض مراد از توضئین معنی لغویست ای تطهرین قالت کیف اتوضأ بها یا رسول الله گفت آن زن چگونه پاک میکنم بآن ای رسول خدا فقال النبی صلی الله علیه وسلم توضئی بها پس مکرر فرمود همین کلام را قالت کیف اتوضأ بها یا رسول الله آن زن باز اعاده کرد همین کلام را قال النبی صلی الله علیه وسلم توضئی بها قالت عائشة فعرفت الذی یرید رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت عائشه من دانستم چیزی که میخواست رسول خدا ازین کلام فجذبتها الیّ فعلمتها پس کشیدم آن زن را بسوی خود پس تعلیم کردم آن را **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة عن ابی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس ان ام حفید بنت الحارث بن حزن اهدت الی النبی صلی الله علیه وسلم سمنا واقطا واضبا ام حفید خواهر میمونه زن رسول خدا بود هدیه فرستاد بسوی پیغمبر خدا روغن وپنیر وسوسمارها فدعا بهن النبی صلی الله علیه وسلم فاکلن علی مائدته پس طلبید آنها را پیغمبر خدا پس خورده شد بر سفره آنحضرت فترکهن النبی صلی الله علیه وسلم کالمتقذر له پس ترک کرد پیغمبر خدا مانند کسی که مکروه داند آن را ولو کان حراما ما اکلن علی مائدته واگر بود حرام خورده نمی شد بر سفره آنحضرت ولا امر باکلهن ونه امر کردی بخوردن آنها مقصود خوردن ضب است **حدثنا** احمد بن صالح قال حدثنا ابن وهب قال اخبرنی یونس عن ابن شهاب قال اخبرنی عطاء بن ابی رباح عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اکل ثوما او بصلا فلیعتزلنا او لیعتزل مسجدنا شک راویست که مسجدنا فرمود یا مسجد ما فرمود پیغمبر خدا کسیکه خورده سیر یا پیاز پس گو که گوشه گیرد مسجد ما را ولیقعد فی بیته وگو که بنشیند در خانه خود کراهت این باکول بحدیست که محروم از فضل جماعت

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

کتاب الانبیاء

گفت حذیفه وعثمان بازنکرده ایم زیاده برطاقت زمین قال عمر لئن سلمنی الله لادعن ارامل اهل العراق لا یحتجن الی رجل بعدی ابدا پس گفت عمر اگر سلامت دارد مرا خدا تعالی یعنی تا سال آینده هر آینه میگذارم بیوه های عراق را که حاجت مند نشوند بسوی مردی پس از من هرگز شاید که مراد اقطاع زمین باشد بطریق استحقاق یا تقرر وظیفه نقد والله اعلم از اهل حجاز الی آخر شوهر مرده باشد قال فما اتت علیه الا رابعة حتی اصیب گفت راوی پس نیامد و نگذشت بر عمر شب چهارم تا آنکه زخمی شد قال انی لقائم ما بینی وبینه الا عبد الله بن عباس غداة اصیب گفت عمرو بن میمون پس تحقیق من هر آینه ایستاده بودم در صف بجائی که نبود میان من ومیان عمر مگر ابن عباس بامدادروزی که مجروح شد وکان اذا مر بین الصفین قال استووا وبود امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که چون میگذشت میان دو صف از صفوف نماز میگفت برابر ایستید هموار وپیوسته ودر روایت ابی اسحق از عمرو بن میمون آمده پس اگر میدید مردی را مقدم از صف یا متاخر می زد او را بدره پس آن بود که باز داشت مرا از صف اول حتی اذا لم یر فیهن خللا تقدم فکبر تا آنکه چون نمی دید میان صف های نماز فرجه وکشادگی پیش می ایستاد پس از آن تکبیر میگفت ودر بعضی نسخ فیهم است بجای فیهن

تا از آنحضرت شده وابه الی بند پس آورده شد لطبقی طبق را ابر گفتند از جهت استدارت آن قال ان وهب
طبقا فیه خضرات من بقول گفت ابن وهب میخواهد راوی که طبقی آورده شد که دران سبز با بود از تره خضرات
بضم خا و فتح ضاد معجمتین جمع خضره است در روایت در مثل این جمع ضم ضاد و فتح آن و سکون آن در بعضی نسخ بفتح خا و کسر
ضاد تصحیح کرده اند فوجد لها ریحا فسأل عنها فاخبر بما فیها من البقول پس دریافت آنحضرت مر آنرا بوی پس
پرسید از آن که چه چیز است در وی پس خبر داده شد بچیزی که در آن بود از ترها فقال قربوها الی بعض اصحابه
کان معه پس فرمود نزدیک گردانید بسوی بعض یاران که بودند با آنحضرت فلما رآه کره اکلها پس هرگاه دید بعض
یاران را که او هم نمیخورد آنرا قال کل فانی اناجی من لا تناجی فرمود بخور پس بتحقیق من مناجات میکنم کسی را که
مناجات نمیکنی تو اگر گویی صحابه همه مناجات میکردند پس معنی این کلام چیست گوییم مناجات سخن نهانی گفتن است
و مراد از من موصول جبرئیل است چنانکه در بعضی روایات جبرئیل معلوم شده قال ابن عفیر عن ابن وهب بقدر فیه
خضرات گفت ابن عفیر از ابن وهب بقدر یعنی طبق ولم یذکر اللیث وابو صفوان عن یونس قصة القدر
و ذکر کرده است لیث و ابو صفوان از یونس قصه قدر را فلا ادری هو من قول الزهری او فی الحدیث **حدثنا**
عبید الله بن سعد بن ابراهیم قال حدثنا ابی وعمی قالا حدثنا ابی عن ابیه قال اخبرنی محمد بن جبیر ان
اباه جبیر بن مطعم اخبره ان امرأة اتت رسول الله صلی الله علیه وسلم فكلمته فی شیء تحقیق زنی
آمد نزد رسول خدا پس سخن کرد آنحضرت را در چیزی فامرها بامر پس امر کرد آن زن را بامری فقالت ارأیت یا رسول الله
ان لم اجدك پس گفت آن زن خبر ده ای رسول خدا اگر نیابم ترا چه کنم گویا آن زن چیزی فرموده بودند که باز آیند
پرسید قال ان لم تجدینی فاتی ابا بكر پس فرمود اگر نیابی تو مرا پس بیاب ابو بكر را قال ابو عبد الله زادنا الحمیدی
عن ابراهیم بن سعد كانها تعنی الموت گفت ابو عبد الله بخاری زیاده کرده است با ما حمیدی از ابراهیم
بن سعد گویا آن زن میخواهد از نیافتن موت آنحضرت را اگر گویی مناسبت این دو حدیث بترجمه چیست گوییم
از حدیث اول پس استدلال کرده میشود بر آنکه یک تن تنها مقتدی میشود بر ایشان که رعیه دارد اما حدیث ثانی پس استدلال کرده میشود
بر آن برخلافت ابی بكر صدیق رضی الله عنه **باب** قول النبی صلی الله علیه وسلم لا تسألوا اهل
الكتاب عن شیء در بیان آنکه فرموده پیغمبر خدا مپرسید اهل کتاب را از آنچه تعلق بشریعت دارد وقال ابو الیمان
اخبرنا شعیب عن الزهری قال اخبرنی حمید بن عبد الرحمن سمع معاویة رضی الله عنه یحدث
رهطا من قریش بالمدینة گفت زهری خبر داده مرا حمید که شنید معاویه را که حدیث میکرد جمعی را از قوم
قریش بمدینه وذکر كعب الاحبار و ذکر کرده کعب احبار را که از فضلا و علمای اهل کتاب است اسلام آورده در خلافت
ابی بکر یا در خلافت عمر رضی الله عنهما پس گشته است از فضلای تابعین فقال ان كان من اصدق هؤلاء پس
گفت معاویه بتحقیق بود کعب احبار از راست گوترین اهل کتاب کلمه ان مخففه است از مثقله و لام محذوف
است المحدثین الذین یحدثون عن اهل الكتاب صفت هؤلاء است یعنی اهل کتابی که حدیث کننده بودند
آنانکه حدیث میکردند از کتاب یعنی توریت و انجیل یعنی از اهل کتاب که بیان کتابهای خود که در توریت و انجیل است
میکردند از کعب احبار راست گوتر بود در بیان کتاب خود که توریت است وان كنا مع ذلك لنبلو علیه

الا ان کند پس نبود عمر که با خیال که تکبیر گفت
شنیدم که یقول قتلنی او اکلنی الکلب پس
شنیدم عمر را که میگفت کشت مرا یا خورد مرا سگ
سگ روایت چنین طعنه گفت این را قتلی که
خنجر زد او را سه بار در شانه جدید تهیگاه و زیر ناف
مراد ابو لولو کافر مجوسی است غلام مغیره بن
شعبه که نامش فیروز بود روایت کرده ابن
سعد باسناد صحیح تا زهری که اذن نمیداد عمر
کودکی را که محتلم شده یعنی از سبی کافران
در دخول مدینه تا آنکه نوشت مغیره بن شعبه
و عامل آنکه دی بر کوفه بود که میگیرد برای
عمر غلامی را که نزد وی بود صنعت کار طلبید
اذن میکرد مغیره عمر را بدر آمدن آن غلام
مدینه را و میگفت نزد وی عملها اند که نفع
کنند مردم را آهنگر است و درود گر و نقاش
پس اذن داد او را عمر و مغیره بر آن غلام
در هر ماه صد درهم پس شکایت کرد غلام مغیره
عمر سختی باج را پس گفت عمر مروت نیست باج
تو بسیار در جنب آنچه عمل میکنی پس برگشت
غلام ناخوش پس درنگ کرد عمر چند شب
پس از آن گذشت بسوی آن غلام پس گفت
عمر آیا سخن کرده نمی شوم که تو میگویی اگر خواهم
بسازم آسیائی که بساید باد پس التفات کرد
غلام بسوی امیر المومنین عمر ترش روئی و گفت
هر آئینه میسازم برای تو آسیائی که سخن کنند
مردم بدان پس رو آورد عمر برکسی که با وی
بود و گفت وعید کرد مرا آن غلام پس درنگ
کرد شبهای چند پس نوشیده او در خنجر را
که دو سر داشت پس پنهان شد در گوشه از
گوشهای مسجد در غلس تا آنکه آمد عمر بجا که
بیدار میکرد مردم را و بود عمر میگرد آنرا قطار
العقلی بسکین ذات طرفین پس برید آن
کافر در ستیکاری که دو طرف داشت مراد

الكذب وتحقيق بوديم ما باينحال او كه معلوم شده بود كه اصدق انجماعه است الله اعلم
دروغ را حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا علي بن المبارك عن يحيى بن
ابي كثير عن ابي سلمة عن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان اهل الكتاب يقرؤن التورية بالعبرانية
گفت ابو هريره بودند اهل كتاب يهود ميخواندند توريت را بلغت عبراني كه بران نازل بود و بلغت يهود
ويفسرونها بالعربية لاهل الاسلام و ترجمه ميكردند بلغت عربي براى اهل اسلام فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم پس فرمود رسول خدا لا تصدقوا اهل الكتاب ولا تكذبوهم تصديق مكنيد
او تكذيب كنيد ايشان را از انكه شايد تحريف كرده اند كتاب را و آميخته اند چيزى از پيش خود چنانكه در حديث
ذكر كرده شده است وقولوا آمنا بالله وما انزل الينا وما انزل اليكم الاية يعنى بگوييد ايمان
آورديم براى دفع توهم آنكه كرده باشيد بكتاب يهود حدثنا موسى بن اسمعيل قال حدثنا
ابراهيم قال اخبرنا ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله ان ابن عباس رضي الله عنهما قال
كيف تسألون اهل الكتاب عن شيء گفت ابن عباس چطور مى پرسيد اهل كتاب را از شرايع وكتابكم الذي انزل
على رسول الله صلى الله عليه وسلم احدث و كتاب شما كه فرقان است آنكه نازل كرده شده است بر پيغمبر خدا
تازه تر است بتداول ايدى و تكاثر سنين دران اشتباهى راه نيافته كرمانى گفته اگر گويى كتاب ما قديم است
احدث گفتن چه معنى دارد در جواب ميگويد كه احدث باعتبار نزول است يا آنكه لفظ حادث است قديم آن معنى
است كه قايم است بذات الله تعالى و تقدس انتهى پوشيده نماند كه اين هر دو جواب در مقام ترجيح
قرآن است بر كتب سابقه معنى ندارد چه هم كتابها بحسب نزول حادث اند و قايم بذات الله تعالى نيست مگر معنى
تقرؤنه محضا لم يشب ميخوانيد آنرا خالص كه آميزشى ندارد بغير كلام خدا وقد حدثكم ان اهل الكتاب
بدلوا كتاب الله وغيروه وتحقيق گفته ام شما را كه اهل كتاب بدل كرده اند كتاب خدا را و تغير داده اند
ديات و احكام را كه در توريت بوده وكتبوا بايديهم الكتاب و نوشته اند بدستهاى خود كتاب را
وقالوا هو من عند الله و گفته اند آن از پيش خدا است ليشتروا به ثمنا قليلا تا بخرند بآن بهاى اندك الا
ينهاكم ما جاءكم من العلم عن مسألتهم آگاه باشيد منع نميكند شما را چيزيكه آمده است شما را از علم وحال
شده از پرسيدن آنها لا والله ما رأينا منهم رجلا يسألكم عن الذي انزل اليكم نه بخدا سوگند نديديم از ايشان
جماعه مردى را كه بپرسد شما را از آنچه نازل كرده شده بسوى شما باب نهى النبي صلى الله عليه وسلم
عن التحريم الا ما يعرف اباحته يعنى نهى كردن آنحضرت محمول است بر معنى حقيقى نهى كه تحريم است
مگر وقتى كه قرينه بر اباحت آن باشد وكذلك امره نحو قوله حين احلوا اصيبوا من النساء و همچنين است
امر آنحضرت هنگاميكه از احرام بر آمدند برسيد زنان را يعنى امر اصيبوا محمول است بر ايجاب كه معنى حقيقى امر است مگر وقتيكه
دانسته شود بقرينه مانعه از ايجاب چنانكه در صورت كه امر بجماع كرد جمعى را كه از احرام بر آمده قال جابر
ولم يعزم عليهم ولكن احلهن لهم و گفته است جابر كه ايجاب نكرده است بر جماعه كه از احرام بر آمده اما
وليكن حلال كرد جماع زنان مر اين مردم را وقالت ام عطية نهينا عن اتباع الجنازة ولم يعزم علينا

بر جاسر را بر تن بضم موحده و كلاه دار
سرش ازوى باشد خود زره بود يا
الجبر دانى كه ان القاموس در صراح گفته
رعد در اسلام مى پوشيد مغلما الى العلم
خود يعنى پس وقتيكه گمان كردم آن
...اوناول
...
امام شود ...
الذى انا دى پس ...
پس تحقيق ديا نحو كرمه ...
المسجد فانهم لا يدرون ...
مسجد پس ايشان نديدند صورت حال را يعنى
انهم فقدوا صوت عمر چون آمد مردم اطراف
مسجد گم كردند آواز عمر را وهم يقولون و ايشان
ميگفتند سبحان الله سبحان الله تكرار اين
كلمه اشارت بتعدد وقوع آنست از مردم
بنابر تعجب از فقدان آواز عمر تا تذكير كنند و
متنبه گردانند او را چنانكه متنبه ميگردانند
امام را بر سهو فصلى بهم عبد الرحمن صلوة
خفيفة پس نماز گزارد بايشان عبد الرحمن
نمازى سبك مرويست كه خواندند انا اعطيناك
الكوثر و اذا جاء نصر الله و وقت اسفار كه بود چون
آمد بعد از غشى پرسيد از نماز گزاردن مردم
پس وضو كرد و نماز گزارد فلما انصرفوا
قال يا ابن عباس انظر من قتلنى
پس وقتيكه بازگشتند مردم از نماز گفت اى
ابن عباس بنگر كدام كشته است مرا فجال
ساعة ثم جاء فقال پس گرد گشت ابن
عباس اندك زمانى و بر سيد آيا از گروهى
از شما بود اين كار پس نميگفتند ابن عباس
بگروهى مگر آنكه ميگفتند پس آمد و گفت غلام
المغيرة كشته است غلام مغيره قال الصنع
...گفت عمر آن غلام ...

صورتی دیگر آورده از قول ام عطیه که منع کرده شدیم ما زنان از همراهی جنازها و واجب گردانیده نشدیم که البته نرویم **حدثنا** المکی بن ابراهیم عن ابن جریج قال عطاء قال جابر قال ابو عبد الله وقال محمد بن بکر قال حدثنا ابن جریج قال اخبرنی عطاء قال سمعت جابر بن عبد الله رضی الله عنهما فی اناس معه گفت عطا شنیدم جابر بن عبد الله را در جمعی از مردم که با وی بودند قال اهللنا اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الحج خالصا لیس معه عمرة گفت جابر احرام بستیم ما یعنی اصحاب رسول خدا در حج خالص برای حج که نبود با آن حج عمره قال عطاء قال جابر فقدم النبی صلی الله علیه وسلم صبح رابعة مضت من ذی الحجة گفت عطا جابر گفت پس قدوم آورد پیغمبر خدا وقت صبح چهارم روز گذشت از ماه ذی الحجة فلما قدمنا امرنا النبی صلی الله علیه وسلم ان نحل پس هرگاه قدوم آوردیم حکم فرمود ما را پیغمبر خدا که از احرام برآئیم فقال احلوا واصیبوا من النساء پس فرمود برآئید از احرام و جماع کنید با زنان قال عطاء قال جابر ولم یعزم علیهم ولکن احلهن لهم گفت عطا گفت جابر و حتم نکرد آنحضرت جماع را برایشان ولیکن برآورد از احرام فبلغه انا نقول لما لم یکن بیننا وبین عرفة الا خمس امرنا ان نحل الی نسائنا پس رسید آنحضرت را اینکه میگوئیم هرگاه نباشد میان ما و میان عرفه پنج شب فرمود ما را که جماع کنیم با زنان خود فنأتی عرفة تقطر مذاکیرنا المذی پس بیائیم عرفه را در حالیکه میچکید ذکرهای ما مذی را و آن آمیت رقیق که در خروج آن لذت پیدا شد قال ویقول جابر بیده هکذا وحرکها گفت عطا اشارت میکرد جابر بدست خود انچنین و حرکت میداد دست خود را فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ایستاد آنحضرت برای خطبه فقال قد علمتم انی اتقاکم لله واصدقکم وابرکم پس فرمود تحقیق دانسته اید شما که من پرهیزگارترین شمایم مر خدا را و راستگوترین شمایم یعنی هرچه میگویم آنرا بجان قبول کنید و اطاعت نمائید ولولا هدیی لحللت کما تحلون فحلوا اگر نبودی هدی را با من هر آئینه می برآمدم از احرام چنانکه شما بر آئید پس برآمدید فلو استقبلت من امری ما استدبرت ما اهدیت پس اگر پیش ازین دانستمی چیزیرا که بعد ازین دانستم هدی نمی آوردم فحللنا وسمعنا واطعنا پس برآمدیم از احرام و شنیدیم و اطاعت کردیم **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث عن الحسین عن ابن بریدة قال حدثنی عبد الله المزنی رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال صلوا قبل صلوة المغرب فرمود بگذارید دو رکعت نماز نفل پیش از نماز مغرب دو رکعت قال فی الثالثة لمن شاء دو بار فرمود و در مرتبه سیوم فرمود روا است مر کسی را که خواهد کراهیة ان یتخذها الناس سنة یعنی قید مشیت از جهت کراهت آنست که بگیرند آنرا سنت موکده

باب کراهیة الخلاف

در میان ناخوشی خلاف یکدیگر در کتاب و سنت **حدثنا** اسحق قال حدثنا عبد الرحمن بن مهدی عن سلام بن ابی مطیع عن ابی عمران الجونی عن جندب بن عبد الله رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرؤا القرآن ما ائتلفت قلوبکم فرمود رسول خدا بخوانید قرآن را مادامی که موافقت کند دلهای شما بازبان یعنی تا حضور دست دهد و دلها تدبر کند در فهم معانی واذا اختلفتم فقوموا عنه و وقتیکه موافقت نکند دلها پس برخیزید از تلاوت آن قال ابو عبد الله سمع عبد الرحمن

میکنید برکسی که کشت را پس گفتند وی خود کشت نفس خود را پس گفت عمر انا لله وانا الیه راجعون قد کنت انت وابوک تحبان ان تکثر العلوج بالمدینة تحقیق بودی تو ای ابن عباس و پدر تو که دوست میداشتید اینکه بسیار شوند علجها بمدینه و در روایت ابن سعد آمده که گفت عمر این از عمل اصحاب تست بودم که میخواستم که در نیاید مدینه را علجی از سبی پس غالب آمدید مرا وکان العباس اکثرهم رقیقا و بود عباس بیشتر از اصحاب از روی غلامان یعنی از سبایای علج فقال ان شئت فعلت پس گفت ابن عباس اگر خواهی بکنم ای ان شئت قتلنا یعنی اگر خواهی بکشیم این غلام علج را شاید که مراد قتل با مسلمانان علوج است یا گفت از جهت آنکه میدانست که امیر المومنین امر نخواهد کرد بقتل آن کما قیل قال کذبت بعد ما تکلموا بلسانکم وصلوا قبلتکم وحجوا حجکم گفت عمر نا راست گفتی نمیرسد قتل بعد ازان که کلام کردند علج بزبان شما یعنی بکلمه اسلام و نماز کردند بسوی قبله شما و حج گذاردند مانند حج شما فاحتمل الی بیته پس برداشته آورده شد عمر بسوی خانه وی فانطلقنا معه پس رفتیم با وی وکان الناس لم تصبهم مصیبة قبل یومئذ وگویا مردم نرسیده بود ایشانرا مصیبتی پیش از روز این ماجرا فقائل یقول لا باس پس گوینده میگفت باک نیست تندرست میشود وقائل یقول اخاف علیه وگوینده میگفت میترسم بروی موت را فاتی بنبیذ فشربه پس آورده شد عمر بنبیذ پس نوشید آنرا نبیذ آن بود که زبیب یا تمر را بیندازند در آب تا حلاوت وی بجملگی برآید و شربتی صافی بود و لذیذ و نگاهدارند اورا تا تیزی و تغیری نیز پیدا کند اما نه تغیری فاحش که بحد اسکار کشد که آن حرام باشد و این نافع بود بدن را در زیادت قوت و حفظ صحت بود در اثر بجاید فخرج من جرحه پس بیرون آمد نبیذ از زخم عمر تا بدانی بلبن بستر آورده شد پس فخرج من جرحه

سلاماً گفت مولف رحمه الله شنيد و عبد الرحمن سلام را مقصود ازين كلام آنست كه در اثناي اسناد بطريق لطف او را گمان نكند كسي كه تدليس كرده باشد حدثنا اسحق قال اخبرنا عبد الصمد قال حدثنا همام قال حدثنا ابو عمران الجوني عن جندب بن عبد الله رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال اقرؤا القرآن ما ائتلفت عليه قلوبكم فاذا اختلفتم فقوموا عنه وقال يزيد بن هارون عن هارون الاعور قال حدثنا ابو عمران عن جندب عن النبي صلى الله عليه وسلم حدثنا ابراهيم بن موسى قال اخبرنا هشام عن معمر عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله عن ابن عباس رضي الله عنهما قال لما حضر النبي صلى الله عليه وسلم قال گفت ابن عباس هرگاه محتضر شد پيغمبر خدا و حضر مجهول است يعني حضرت الموت وفي البيت رجال فيهم عمر بن الخطاب قال هلم اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده فرمود بيائيد بنويسم مر شما را كتابي كه هرگز گمراه نشويد پس از عمل بمضمون آن كتاب قال عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم غلبه الوجع گفت عمر تحقيق پيغمبر خدا غلبه كرده است او را درد بيماري و عندكم القرآن فحسبنا كتاب الله و نزد شما قرآن است كه هدايت كرده و اكمال دين نموده پس كسبنده است ما را آن قرآن و اختلف اهل البيت واختصموا و اختلاف كردند اهل بيت نبوي و نزاع كردند بعضي كه از آن مانع بودند فمنهم من يقول قربوا يكتب لكم رسول الله صلى الله عليه وسلم كتابا لن تضلوا بعده پس بعضي حاضران كسي بود كه ميگفت نزديك آريد اسباب كتابت مي نويسد براي شما رسول خدا كتابي را كه گمراه نشويد پس از آن و منهم من يقول ما قال عمر و بعضي از ايشان كسي بود كه ميگفت آنچه عمر گفته فلما اكثروا اللغط والاختلاف عند النبي صلى الله عليه وسلم قال قوموا عني پس هرگاه بسيار كردند آواز را و اختلاف كردند نزد پيغمبر خدا فرمود برخيزيد از نزد من و دور شويد لغط بفتح غين معجمه است بمعنى صوت قال عبيد الله فكان ابن عباس يقول ان الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت عبيد الله بن عبد الله پس بود ابن عباس كه ميگفت مصيبت همه مصيبت چيزي بود كه حائل شد ميان رسول خدا و بين ان يكتب لهم ذلك الكتاب و ميان آنكه نوشت مر ايشان را آن كتاب را من اختلافهم ولغطهم از اختلاف كردن ايشان و بلند كردن آواز كه موجب آزردگي آنحضرت شد در آن وقت نازك رزيه بفتح را و كسر زاء مهموز و گاهي قلب ميكنند همزه بياي تحتيه و ادغام ميكنند در يا و جزو ديگر از حديث اينست فرمود درين حال كه منم بهتر است از آنچه تكليف ميكنند بشرح و بسط در اوائل كتاب در جزو اول گذشته كه نزد صفوت و صفا عباري در مراد نمانده كه مقصود آنحضرت تصريح بخلافت ابي بكر صديق رضي الله عنه بود و باين معنى ناطق است احاديث صحيحه در صحيح مسلم و غير آن اگر خواهي تحقيق حال نظر كن در آن

باب قول الله وامرهم شورى بينهم وشاورهم في الامر وان المشاورة قبل العزم والتبين و در بيان اينست كه مشاورت پيش از عزم و تبيين ميباشد لقوله فاذا عزمت فتوكل على الله يعني اينكه گفتيم كه مشورت پيش عزم ميباشد از جهت است كه فرموده خدا پس وقتي كه عزم كردي پس توكل كن بر خدا و بكن كاري كه ميخواهي فاذا عزم الرسول لم يكن لبشر التقدم على الله ورسوله پس وقتي كه عزم كرد رسول خدا نمي باشد مر هيچ يكي را التقدم بر خدا و رسول خدا يعني جاي توقف نميباشد

والشئ تو فتح میم بفتح قاف ستی فضل کبیر آن یعني ... تو گيست نعدالت ... گردانيده ... پس عدالت كردي ثم سجاده ... بعد از ... مرسمارت است كه بسم ... شده

قال وددت ان ذلك كفافا لا علي ولا لي گفت امير المومنين دوست دارم كه آن بهر اندازه باشد نه محنت بود بر من و نه براي من فلما ادبر اذا ازاره يمس الارض پس چون پشت داد و رفت آن جوان ناگاه ازار وي مي سود زمين را قال ردوا علي الغلام گفت عمر باز گردانيد بر من آن جوان را قال يا ابن اخي ارفع ثوبك فانه انقى لثوبك واتقى لربك گفت آن جوان را و قتي كه آمد اي برادرزاده من بردار جامه خود را كه تحقيق آن برداشتن پاك دارنده تر است مر جامه ترا و پرهيزگارتر است مر پروردگار ترا بعد از آن ... آورد و ... گفت ادر يا عبد الله ابن عمر انظر ما علي من الدين نظر كن و بشمار چيزي را كه هست بر من از وام فحسبوه فوجدوه ستة وثمانين الفا پس حساب كردند آن را پس يافتند هشتاد و شش هزار او نحوه يا مانند آن عدد و در حديث جابر نزد ابن سعد آمده كه گفت عمر يا عبد الله سوگند ياد كردم بر تو بحق خدا و حق عمر كه چون بميرم دفن كني مرا اينكه نشوي سر خود را تا آنكه بفروشي از اراضي آل عمر هشتاد هزار پس بنهي آن را در بيت المال مسلمانان پس سوال كرد او را عبد الرحمن بن عوف پس گفت عمر خرج كردم آن را در حجهاي كه گزاردم و آن را در حوادثي كه پيش مي آمدند مرا انتهى و از اينجا معلوم شد سبب دين عمر قال ان وفى له مال آل عمر فاده من اموالهم گفت عمر اگر وفا كند مرا او را اين وام را مال آل عمر پس ادا كن آن را از اموال ايشان مراد از آل عمر نفس عمر است و چنين تعبير شايع است در كلام ايشان و شايد كه اين تعبير بجهت آن كرد كه در هنگام مجروح بودن متعلق شد مال وي حق آل و در روايت كرده عمر بن شبه در كتاب المدينه باسناد صحيح كه نافع مولى ابن عمر گفت از كجا باشد بر عمر دين و حال آنكه فروخت ...

وشاور النبی صلی الله علیه وسلم اصحابه یوم احد فی المقام والخروج و بجهت مشورت کرد پیغمبر خدا اصحاب خود را در اقامت بمدینه و بر آمدن برای قتال در اقوال الخروج پس دیدند صلاح مر آنحضرت را در بر آمدن فلما لبس لامته و عزم پس هرگاه پوشید آنحضرت زره خود را و عزم کرد که بر آید قالوا اقم گفتند فلم یمل الیهم بعد العزم باش در مدینه پس التفات نکرد بسوی قول ایشان بعد از انکه عزم کرد و قال لا ینبغی لنبی یلبس لامته فیضعها حتی یحکم الله و فرمود نمیسزد پیغمبر را که بپوشد زره خود را پس بنهد او را از دوش خود تا آنکه حکم میکند خدا و شاور علیا و اسامة فیما رمی به اهل الافک عائشة و مشورت کرد آنحضرت علی را و اسامه را در چیزیکه دشنام کرده بودند اهل افک عائشه را فسمع منهما پس شنید از هر دو آنچه گفتند چنانکه در حدیث مذکور شده حتی نزل القرآن فجلد الرامین پس حد قذف زد دشنام کنندها را ولم یلتفت الی تنازعهم التفات نکرد بسوی تنازع این هر دو یعنی علی مرتضی گفته بود که گذارد و اسامه کمال استبرا ازین بهتان کرده بود و قول هر دو معارض بود و آنحضرت التفات بتنازع و تعارض اینها نکرده متوقف بود و انتظار وحی داشت تو گوئی ولم یلتفت عطف است بر فسمع منهما و قیاس این بود که تنازعهما میگفت مگر آنکه گفته شود اقل جمع دو فرد است یا مراد آن هر دو و کسانیکه موافقت کرده بودند در انکه ولکن حکم بما امره الله ولیکن حکم کرده بچیزیکه امر کرده او را خدا بآیاتیکه نازل شده در برأت عائشه وکانت الائمة بعد النبی صلی الله علیه وسلم و بودند خلفا و ائمه بعد از پیغمبر خدا یستشیرون الامناء من اهل العلم طلب مشورت میکردند از امینان که از اهل علم بودند فی الامور المباحة در کارهائیکه مباح بود و واجب و حرام نمی بود لیاخذ وا باسهلها برای اینکه اخذ کنند باسان ترین کارها فاذا وضح الکتاب او السنة لم یتعدوه الی غیره پس وقتی که واضح بودی کتاب خدا و سنت رسول تجاوز نمیکردند بسوی غیر آن پس عمل میکردند بانچه معلوم شدی از کتاب و حدیث اقتداء بالنبی صلی الله علیه وسلم از روی پیروی کردن به پیغمبر خدا و رأی ابو بکر قتال من منع الزکوة و دید ابو بکر کشتن کسی که منع کرد زکوة را فقال عمر کیف تقاتل الناس پس گفت عمر چگونه قتال میکنی مردم را وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله و تحقیق فرموده رسول خدا مأمور شده ام من این را که قتال کنم مردم را تا آنکه میگویند این کلمهٔ طیبه و مراد تمام کلمه است با محمد الرسول الله فاذا قالوا لا اله الا الله عصموا منی دماءهم واموالهم پس وقتیکه گفتند این کلمه نگهداشتند از من خون خود را و مالهای خود را الا بحقها وحسابهم علی الله مگر بحق قصاص و غارت اموال اگر از کسی کرده باشند و سوای آن و حساب ایشان از عقوبت و جزا بر خدا است ظاهر این حدیث آنست که بعد از اقامت حدود اگر خدا خواهد در قیامت جزای این گناهان خواهد کرد و منطوق اکثر احادیث آنست که بعد از حدود عقوبتی نخواهد بود فقال ابو بکر والله لاقاتلن من فرق بین ما جمع رسول الله صلی الله علیه وسلم پس گفت ابو بکر سوگند بخدا که البته قتال میکنم کسی را که جدا کرد میان چیزیکه جمع کرده رسول خدا یعنی جدا کرد حکم زکوة را از حکم نماز یعنی گوید نماز فرض است و زکوة فرض نیست ثم تابعه بعد عمر پس متابعت کرد ابا بکر را عمر و معنی آنکه گفت فلم یلتفت ابو بکر الی مشاورته پس التفات نکرد ابو بکر بسوی مشاوره عمر اذ کان عنده حکم رسول الله صلی الله

وجه مرتد انطلق الی عائشة ام المؤمنین بسوی عائشه مادر مسلمانان فقل یقرأ علیک عمر السلام پس بگو میخواند بر تو عمر سلام مرا و لا تقل امیر المؤمنین و مگو مرا امیر المؤمنین یعنی تعبیر مکن پیش عائشه از من باین عنوان فانی لست الیوم للمؤمنین امیرا زیرا چه من نیستم امروز که مشرف میشوم مر مسلمانان را امیر و حاکم تا بطریق حکم گویم چیزی را وقل یستاذن عمر ابن الخطاب ان یدفن مع صاحبیه و بگو که اذن میخواهد عمر اینکه دفن کرده شود نزد دو صاحب خود سرور عالم و ابو بکر صدیق فسلم فاستاذن ثم دخل علیها پس سلام کرد ابن عمر عائشه را و اذن در آمدن خواست پس در آمد بر وی فوجدها قاعدة تبکی پس یافت ابن عمر عائشه را نشسته که میگریست فقال یقرأ علیک عمر ابن الخطاب السلام و یستاذن ان یدفن مع صاحبیه پس گفت ابن عمر میخواند بر تو عمر سلام را و اذن میخواهد آنکه دفن کرده شود با دو صاحب خود در حجره تو فقالت کنت ارید به لنفسی پس گفت عائشه بودم که میخواستم آن جای را برای خود و لاوثرنه به الیوم علی نفسی هر آئینه ایثار میکنم و اختیار می نمایم ترا بآن مکان امروز بر نفس خود و دو آخر جنازه گفت فلما اقبل قیل هذا عبد الله ابن عمر قد جاء پس چون رو آورد از نزد عائشه ابن عمر گفته شد عمر را اینست عبد الله که آمده قال ارفعونی گفت عمر دیر دید و بنشانید مرا فاسنده رجل الیه پس تکیه داد او را مردی بسوی خود فقال ما لدیک پس گفت عمر چیست چیز و جوابیکه داری قال الذی تحب گفت ابن عمر جواب آنست که تو دوست میداری یا امیر المؤمنین قد اذنت تحقیق اذن داد عائشه قال گفت عمر الحمد لله ما کان شیء اهم الی من ذلک نبود هیچ چیز مقصود تر بسوی من از آن فاذا انا قبضت فاحملونی پس چون من میرانیده شوم پس بردارید مرا بسوی حجرهٔ عائشه ثم سلم فقل یستاذن عمر بن الخطاب پس سلام کن پس بگو که اذن میخواهد عمر فان اذنت لی فادخلونی پس اگر اذن دهد عائشه مرا دفن پس در آرید مرا در حجره وی و ان ردتنی ردونی الی مقابر المسلمین و اگر باز گرداند مرا عائشه باز گردانید مرا بسوی

عليه وسلم زيرا كه بود تردد ابوبكر حكم رسول خدا فى الذين فرقوا بين الصلوة والزكوة در باب جمعى كه فرق كرده اند ميان نماز و زكوة واراد وا تبديل الدين واحكامه وخواسته بودند تبديل دين مصطفوى واحكام آن قال النبى صلى الله عليه وسلم من بدّل دينه فاقتلوه فرمود پيغمبر شما كسى كه بدل كند دين را پس بكشيد اورا اگر گويى هرگاه اين حديث بود چه احتياج بمشورت داشت گوييم شايد مقصود ابى بكر آن باشد كه راى على با موافق آن شود و حكم قوى تر گردد وكان القراء اصحاب مشورة عمر وبودند علما اهل مشورت عمر كهولا كانوا او شبانا پيران يا جوانان شبانا بدوباء موحده و در بعضى نسخ شبابا موحده و در جاى موحده ثانى است قرا در متعارف صدر اول بمعنى علما واطلاق ميكردند قرا را بر علما ودر متعارف زبانى ثاتان قريب بمعنى زاهد آمده در كفايت شيخ الاسلام نقل ميكند كه گفته بد ومن قرا بود يعنى زاهد بود وكان وقافا عند كتاب الله عز وجل وبود عمر وقاف يعنى صاحب كمال وتوقف ودانا نزد كتاب الله يعنى قرآن حدثنا الاويسى عبد العزيز بن عبد الله قال حدثنا ابراهيم بن سعد عن صالح عن ابن شهاب قال حدثنى عروة بن الزبير وابن المسيب وعلقمة بن وقاص وعبيد الله بن عبد الله عن عائشة رضى الله عنها حين قال لها اهل الافك ما قالوا مرويست از عائشه هنگاميكه گفتند اهل افك آنچيزيرا كه گفتند قالت ودعا رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت عائشه وخواند رسول خدا وطلب كرد على بن ابى طالب واسامة بن زيد حين استلبث الوحى وطلب كرد اين هر دو عزيز را هنگاميكه درنگ كرد وحى تسالهما وهو يستشيرهما فى فراق اهله در حالى كه ميپرسيد از آن هر دو و از آن حضرت طلب مشورت ميكرد در جدايى عائشه فاما اسامة فاشار بالذى يعلم من براءة اهله پس اما اسامه پس گفت آنچه ميدانست از پاكى اهل آنحضرت و برى بودن وى از آنچه افترا كه منافقان كرده بودند واما على فقال لم يضيق الله عليك واما على پس گفت تنگ نكرده است خدا بر تو والنساء سواها كثير وزنان ورآى عائشه بسيارند يعنى در خانه يا در عالم زنان بسيار اند بهتر ونيكوتر از عائشه بهم ميرسد عجب است از مرتضى كه اغماض نظر كرده از محبتى كه آنحضرت بعائشه داشت و با آنكه ميدانست كه منافقان در مشورت ميكردند نظر بر على نيفتاده و آسان گرفته بود يعنى را وسل الجارية تصدقك وبپرس جاريه را كنايت از بريره است كه در خدمت عائشه قيام داشت راست ميگويد ترا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بريرة پس طلبيد رسول خدا بريره را فقال هل رايت من شئ يريبك پس فرمود آيا ديده چيزى كه در شك اندازد ترا قالت ما رايت امرا اكثر من انها جارية حديثة السن گفت بريره نديدم امر كاريرا زياده از اين كه دختريست خورد سال تنام عن عجين اهلها فتاتى الداجن فتاكله پس خواب ميكرد از خمير اهل خانه پس مى آمد بز خانگى پس ميخورد يعنى زياده برين امرى كه ناخوش داشتم از وى نديدم فقام على المنبر پس ايستاد آنحضرت و خطبه خواند بر منبر فقال يا معشر المسلمين من يعذرنى من رجل بلغنى پس گفت اى گروه مسلمانان كيست كه قيام كند بعذر من اگر مكافات كنم و سزا دهم مردى را يعنى معذور دارد

در ايوان ... ومت واختلا لهم پس درآمد حفصه درون پرده براى ايشان فسمعنا بكاءها من الداخل پس شنيديم گريه حفصه را اندرون فقالوا اوص پس گفتند مردم وصيت كن يا امير المؤمنين استخلف عليكم قال ما اجد احق بهذا الامر من هؤلاء النفر گفت عمر نيست هيچ كسى سزاوار تر باين كار خلافت از اين گروه واحق كسى از اين ... الذين توفى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنهم راض گفت كه آنحضرت از ايشان خشنود بود يعنى خشنود كامل زياده از اكثر اصحاب كما قيل فسمى پس نام برد عمر عليا وعثمان والزبير وطلحة وسعدا وعبد الرحمن بن عوف اين شش تن را از عشره مبشره وابوبكر صديق وعمر رضى الله عنهما از نخستين ايشان بودند نوبت قضا رحلت اين امر كردند ودر گذشتند وابو عبيدة بن الجراح از ايشان كه امين اين امت بود بعد ازين فوت شد وا سعد بن زيد ابن عم عمر ... خواهر وى ذكر كرده در شرح ... ازعمر ... كه آنحضرت با يكى از ايشان راضى بود لكن ... كرد اورا از اهل شورى بجهت قرابت خود و گفت عمر حاجت نيست مرا در امور شما رغبت كنم براى يكى از اهل خود داشتى و استخلاف نكرد يعنى معين با چنانكه استخلاف كرده بود ابوبكر صديق زيرا كه تردد داشت در لياقت يكى از ايشان پس تعيين پس ترجيح نماد از خود تا بسبب جمع نگردد آنچه ... شود از خليفه از خطا منسوب وى و گفت در جواب استخلاف لا اتقلدها حيا وميتا بلكه تفويض كرد ترجيح را برأى اصحاب بخلاف ابى بكر كه تعيين بود نزد وى عمر رضى الله عنهما وظاهر شد رحمت وى بعد از تعيين استقامت عدالت وى در خلافت ... پس بعد ازين گويا جمع كرد ميان سنت پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم در ترك تعيين خليفه و ميان سنت ابى بكر ... وقال يشهد كم عبد الله بن عمر وليس له من الامر شئ و گفت حاضر شود شما را عبد الله بن عمر در مشورت و نيست مر او را از خلافت چيزى قال كهيئة التعزية له و گفت اين را عمر بهيئت تعزيت مر ابن عمر را تعزيت در ...

مرا و ملامت کنند از سزا سے او و این مرد عبد الله بن ابی رئیس منافقان است بلغنی اذاه فی اهلی که رسیده است مرا آزار او در اہل من بعضے گفتہ اند معنی من یعذرنی من ینصرنی است و جائز معنی امر است فوالله ما علمت علی اهلی الا خیرا بخدا سوگند ندانسته ام بر اہل خود مگر نیکوئی را ظاہر این کلام آنحضرت بعد از نزول آیات برائت است فذکر براءة عائشة پس ذکر کرد آنحضرت آیات برائت عائشہ را

وقال ابو اسامة عن هشام وحدثني محمد بن حرب قال حدثنا يحيى بن ابي زكرياء الغساني عن هشام ابن عروة عن ابيه عن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خطب الناس فحمد الله واثنى عليه مروی است از عائشہ که رسول خدا خطبه خواند مردم را پس حمد گفت خدا را و ثنا کرد بر خدا وقال ما تشيرون علي في قوم يسبون اهلي و فرمود چه اشارت می کنید بر من در باب قومی که دشنام میکنند اہل مرا اگر گوئی حد قذف معلوم و مقرر بود پس معنے این کلام چیست گویم ظاہر مقصود آنحضرت این باشد که بر ملا معلوم کنند و اجراے این حد بر آن منافق که رئیس قوم بود و جمعی کثیر بوے اتفاق داشتند ما علمت عليهم من سوء قط ندانسته ام بر اہل خود هیچ بدی هرگز مقصود نفی بدی از عائشه بود و باین تقریب نفی از همه اہل و عیال خود کرده وعن عروة قال لما اخبرت عائشة بالامر و مرویست از عروه که گفت هرگاه که خبر داده شد عائشه باین امر یعنی خبر افک گفتند بعائشه قالت يا رسول الله اتأذن لي ان انطلق الى اهلي فاذن لها گفت عائشه ای رسول خدا آیا اذن میکنی مرا اینکه بروم بسوے اہل خود مراد خانه ابوبکر است پس اذن داد عائشه را فارسل معها الغلام پس فرستاد همراه عائشه غلامی را وقال رجل من الانصار سبحانك ما يكون لنا ان نتكلم بهذا و گفت مردی از انصار کنایت از ابو ایوب انصاری است پاکی تو اے خدا نمی سزد ما را اینکه تکلم کنیم باین و بر زبان آریم سبحانك هذا بهتان عظيم پاکی تو ای خدا این دروغی عظیم است پوشیده نماند که این حدیث صحیح است در آنکه این خبر بعائشه در خانه رسیده بود و در روایت سابقه قطعا بوضوح رسیده که در خانه ابی بکر شنیده فما وجه التطبيق فتدبر بسم الله الرحمن الرحيم

كتاب الرد على الجهمية وغيرهم التوحيد

رد کردن بر قوم جهمیه و غیر ایشان توحید را یعنے قائل بتوحید نیستند جهمیه منسوب بجهم بن صفوان اند در زمان هشام بن عبد الملك کشته شده است بر عقیده مذهب ایشان این است که بنده را در فعل خود قدرت چنانکه معتزله قائل اند و نه کسب است چنانکه اہل سنت و جماعه میگویند و ایشان را جبریه میگویند و بعضے نسخها کتاب التوحيد والرد على الجهمية مراد از توحید ذکر اسماء الله و صفات اوست تعالی شانه **باب** ما جاء في دعاء النبي صلى الله عليه وسلم امته الى توحيد الله تبارك تعالى وتعالى جده این باب در بیان چیزیست که آمده در خواندن پیغمبر خدا امت را بسوے توحید خدا بزرگ است اسماء خدا و برتر است عظمت وی تعالی حدثنا ابو عاصم عن زكريا بن اسحق عن يحيى بن محمد بن عبد الله بن صيفي عن ابي معبد عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث معاذا الى اليمن وحدثني عبد الله بن ابي الاسود قال حدثنا الفضل بن العلاء قال حدثنا اسمعيل بن امية

کہ نیک نمی کند طلاق زن خود را فاءاصابت الامرة سعدا فهو ذاك پس اگر برسد امارت و خلافت سعد بن ابی وقاص را از پس من پس او سزاوار است والا فليستعن به ايكم ما امر و اگر نرسد او را امارت پس باید که استعانت بجوید بوے و اعتضاد و اتکا کند بر او هر کدام از شما خلیفه گردد تا دام که هر کدام شما خود امیر گرفته شود زیرا که روده مذ گفت و گمان میبرم که والی شود این امر را کس علی یا عثمان پس اگر والی شود عثمان پس او مردی است که در وی نرمی است و اگر والی شود علی پس زود کسی است که اختلاف کنند در وی مردم و اگر والی شود سعد فاني لم اعزله من عجز ولا خيانة زیرا که من نه عزل کرده ام سعد را از کوفه از سبب ناتوانی وی از عمل و نه از سبب خیانت وی در دین بلکه بشکایت بعضے از اہل کوفه چنانکه قصه عزل وی در باب وجوب القراءة للامام والماموم از صلاة گذشت فقال اوصي الخليفة من بعدي بالمهاجرين الاولين ان يعرف لهم حقهم پس گفت امیر المومنین وصیت میکنم خلیفه را که پس از من باشد بمهاجرین اولین اینکه بشناسد برای ایشان حق ایشان را که در اسلام دارند و يحفظ لهم حرمتهم و نگهدارد برای ایشان حرمت ایشان را و اوصيه بالانصار خيرا و وصیت میکنم خلیفه را بانصار نیکی را الذين تبوؤا الدار والايمان من قبلهم آنانکه لازم گرفتند دار هجرت را که مدینه است و ایمان را پیش از آنکه مهاجرین بروند ان يقبل من محسنهم اینکه پذیرفته شود نیکی از نیکو کار ایشان و بدل است از لفظ خیرا و ان يعفى عن مسيئهم و عفو کرده شود بدی از بدکار ایشان و اوصيه باهل الامصار خيرا و وصیت میکنم خلیفه را بمردمان شهرها نیکی را فانهم ردء الاسلام زیرا که ایشان مددگار و پناه اسلام اند و جباة الاموال و گرد آرندگان اموال اند و غيظ العدو و خشم رسانی دشمنان از کثرت و قوت ایشان و ان لا يؤخذ منهم الا فضلهم عن رضاهم و نیز وصیت میکنم اگر گرفته شود از اہل امصار مگر زیادت مال ایشان از قدر حاجت از خوشنودی ایشان و اوصيه بالاعراب خيرا و وصیت میکنم

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتاب الانبیاء

از غنی او تُرَدُّ علیٰ فقرائهم و باز داده و صرف کرده شود در فقرا ایشان و اوصیه بذمة الله و ذمة رسوله ان یوفیٰ لهم بعهدهم و وصیت میکنم خلیفه را بعهد خدا و عهد رسول وی اینکه وفا کرده شود آن عهد یعنی ذمیان موافق عهد ایشان امان داده شد و معاملت نمایند وان یقاتل من ورائهم و اینکه قتال کرده شود از ورای ایشان یعنی اگر قصد کند ایشانرا دروکشش کرده شود عدو و دفع کرده شود ضرر از ایشان ولا یکلفوا الا طاقتهم و تکلیف کرده نشوند در جزیه و خراج مگر بقدر طاقت ایشان و تحقیق استیفا کرد امیر المؤمنین عمر در وصیت خیر خود جمیع طوایف را مسلمانان و کافران و در روایت ابی اسحاق از عمرو بن میمون آمده که گفت بخوانید برای من علی و عثمان و عبد الرحمن و سعد و زبیر را و بود طلحه غایب یعنی مشغول در اموال خود پس کلام کرد هیچ یکی از ایشان را جز بعثمان و علی گفت یا علی شاید که این قوم بیدانند برای تو حق ترا و مراتب ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و دامادی ترا و چیزی راکه داده است ترا خدا تعالیٰ از فقه و علم پس اگر والی گردانیده شوی پس تقوی کن خدا را و بان پستر خواند عثمان را و گفت یا عثمان پس ذکر کرد برای وی مانند آن و در حدیث ابن عمر بروایت ابن سعد باسناد صحیح آمده که گفت عمر که تحقیق قوم شما امیر نمیگردانند مگر یکی را ازین سه کس عبد الرحمن و عثمان و علی پس هر کسی که والی گردد از شما باید که سوار نگرداند قرابت خود را بر گردن های مردم برخیزید پس مشورت

عن یحیی بن محمد بن عبد الله بن صیفی انه سمع ابا معبد مولی ابن عباس یقول سمعت ابن عباس رضی الله عنه یقول لما بعث النبی صلی الله علیه وسلم معاذ بن جبل الی اهل الیمن قال له انک تقدم علی قوم من اهل الکتاب تحقیق تو قدوم میکنی بر قومی از اهل کتاب فلیکن اول ما تدعوهم الی ان یوحدوا الله پس باشد نخست چیزی که تو میخوانی آنها را بسوی آن اینکه یکی دانند خدا را فاذا عرفوا ذلک فاخبرهم ان الله قد فرض علیهم خمس صلوات فی یومهم ولیلتهم پس وقتی که دانند که خدا یکی است پس خبر ده آنها را که خدا فرض کرده است بر ایشان پنج نماز در روز ایشان و شب ایشان فاذا صلوا فاخبرهم ان الله افترض علیهم زکوة فی اموالهم توخذ من غنیهم فترد علی فقیرهم گرفته شود از مالداران ایشان و داده میشود بر فقراء ایشان دادن زکوة فقراء آنها را واجب نیست لیکن بهتر آنست که محتاجان آنها را محروم نگذارند فاذا اقروا بذلک فخذ منهم وتوق کرائم اموال الناس پس وقتی اقرار کردند بوجوب زکوة بگیر از ایشان و نگهدار بهترین اموال مردم یعنی نگهدار خود را که بگیری بهترین اموال ایشان

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن ابی حصین والاشعث بن سلیم سمعا الاسود بن هلال عن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم یا معاذ اتدری ما حق الله علی العباد فرمود ای معاذ آیا میدانی چیست حق خدا بر بندگان که ادا کنند آنرا قال الله ورسوله اعلم قال ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا فرمود اینست حق خدا که عبادت کنند خدا را و انباز نسازند بوی چیزی اتدری ما حقهم علیه قال الله ورسوله اعلم قال ان لا یعذبهم فرمود حق بندگان بر خدا اینست که عذاب نکند ایشانرا تفضلا آنکه واجب باشد بر خدا **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصعة عن ابیه عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رجلا سمع رجلا یقرأ قل هو الله احد یرددها وفی روایت از ابی سعید خدری که مردی شنید مردی را که میخواند سورهٔ اخلاص را بجائیکه که ترد دید میکرد یعنی مکرر میخواند فلما اصبح جاء الی النبی صلی الله علیه وسلم پس هرگاه صبح کرد آن مرد سامع آمد نزد پیغمبر خدا فذکر ذلک له پس ذکر کرد آنرا برای آنحضرت وکان الرجل یتقالها و گویا آن مرد اندک می پنداشت آنرا اختصار وی از قرآن بر همین سورهٔ مختصر کم مید انست در بعض نسخ کان را بلفظ ماضی تصحیح کرده اند فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده سوگند کسی که ذات من بدست قدرت اوست انها لتعدل ثلث القرآن تحقیق این سوره هر آئینه برابر است ثلث قرآن را در ثواب قرآن مشتمل است بر سه نوع احکام و قصص و صفات باری و درین سوره ذکر صفات خاصه باری تعالی است **حدثنا** ... ابن جعفر عن مالک عن عبد الرحمن عن ابیه عن ابی سعید الخدری قال اخبرنی اخی قتادة بن النعمان عن النبی صلی الله علیه وسلم زیادتی اسمعیل ابن جعفر اینست که گفته قال ابی الخ **حدثنا** احمد بن صالح قال حدثنا ابن وهب قال حدثنا عمرو عن ابن ابی هلال ان ابا الرجال محمد ابن عبد الرحمن حدثه عن امه عمرة بنت عبد الرحمن وکانت فی حجر عائشة رضی الله عنها زوج النبی

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

کتاب الانبیاء

صلی الله علیه وسلم عن عایشة رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه وسلم بعث رجلا علی
سریة بتحقیق پیغمبر خدا فرستاد مردی را بر فوجی وکان یقرأ لاصحابه فی صلوتهم فیختم بقل هو الله
احد هو بود آنمرد که میخواند یاران او در نماز آنها پس ختم میکرد بسورهٔ قل هو الله احد یعنی در امامت سورتها میخواند و در آخر سورهٔ اخلاص میخواند و مثل این حدیث گذشته است در کتاب در باب جمع میان دو سوره فلما
رجعوا ذکروا ذلك للنبی صلی الله علیه وسلم پس هرگاه باز آمدند ذکر کردند آنرا برای پیغمبر خدا فقال
سلوه لای شئ یصنع ذلك پس فرمود بپرسید او را برای چه میکند آنرا فسألوه فقال لانها صفة الرحمن
فانا احب ان اقرأ بها پس گفت آنمرد برای این اختیار کرده ام که متضمن صفت خدای رحمن است و من
دوست میدارم این را که بخوانم آنرا فقال النبی صلی الله علیه وسلم اخبروه ان الله یحبه پس فرمود
پیغمبر خدا خبر دهید او را که بتحقیق خدا دوست میدارد او را آنحضرت بموجب آیت قرآنی فرموده که یحبهم
و یحبونه و تواند که درین وقت مخصوص در باب وی وحی آمده باشد که خدا دوست میدارد او را باب
قول الله تبارك وتعالی قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی بگو ای محمد
بخوانید باسم الله یا باسم رحمن هرچه میخوانید مر او راست اسماء حسنی پوشیده نماند که این دو حدیث در باب
هیچ ربطی و مناسبتی باین آیت در ان ظاهر نیست یا رب مگر گویند که الله و الرحمن داخل اسماء حسنی است قد مه
حدثنا محمد قال اخبرنا ابو معاویة عن الاعمش عن زید بن وهب و ابی ظبیان عن
جریر بن عبد الله رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرحم الله من لا
یرحم الناس فرمود رسول خدا رحم نمیکند خدا کسی را که رحم نمیکند مردم را حدثنا ابو النعمان قال
حدثنا حماد بن زید عن عاصم الاحول عن ابی عثمان النهدی عن اسامة بن زید رضی الله عنه
قال کنا عند النبی صلی الله علیه وسلم گفت بودیم نزد پیغمبر خدا اذ جاءه رسول احدی بناته
ناگاه آمد نزد آنحضرت فرستادهٔ یکی از دختران آنحضرت تدعوه الی ابنها فی الموت میخواند بسوی پسر
او که در موت است فقال النبی صلی الله علیه وسلم پس فرمود پیغمبر خدا ارجع فاخبرها باز رو پس
خبر کن او را ان لله ما اخذ وله ما اعطی بتحقیق مر خدا راست چیزی که گرفت و مر او راست چیزی که داد
وکل شئ عنده باجل مسمی و هر چیز نزد خدا بمدتی معین است فمرها فلتصبر ولتحتسب پس بگو مر او را
پس صبر کند و ثواب در نظر کند فاعادت الرسول انها اقسمت لتأتینها پس باز آمد آن فرستاده گفت
بتحقیق آن دختر سوگند داده که البته باید نزد او فقام النبی صلی الله علیه وسلم پس استاد پیغمبر خدا
چون دید اضطرار او را وقام معه سعد بن عبادة و معاذ بن جبل و همراه شدند با آنحضرت این دو صحابی
فدفع الصبی الیه پس برداشته شد آن طفل در کنار آنحضرت ونفسه تقعقع کانها فی شن و حال آنکه نفس
اوی جنبید چنانکه در مشک است ففاضت عیناه پس ریخت اشک دو چشم آنحضرت فقال له سعد
یا رسول الله ما هذا پس گفت مر آنحضرت را سعد ای رسول خدا این چه حال است وی پنداشته که این گریه
از روی بیصبری است قال هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده فرمود این اشک رحمت است

جنیان پیش اناکه بمیرد و سه روز و تمدید
در مرثیه خوانده بکلمه القسطلانی قال لما خلوا
گفت عایشه در آرید او را فادخل فوضع
هنالك عند صاحبیه پس در آورده شد
حجره در او نهاده شد در آنجا نزد دو صاحب
خود برابر و دوش ابی بکر صدیق رضی الله
عنها بر قول صحیح چنانچه در صفت قبور ثلثه شو
در آخر جنایز مذکور شد فلما فرغ من دفنه
اجتمع هولاء الرهط پس چون فراغ حاصل
کرده شد از دفن وی جمع شدند آن گروه فقال
عبد الرحمن اجعلوا امرکم الی ثلثة منکم
پس گفت عبد الرحمن ابن عوف از ایشان
بگردانید اختیار کار خود را بسوی سه کس از شما
تا از هر دو کس یک کس سوال و جواب کند
و کم شود اختلاف یا مراد آنست که اختیار کنید
سه کس را ازین گروه بخلافت سه کس تا اختیار
امر تردد در میان سه کس قال الزبیر قد
جعلت امری الی علی گفت زبیر بتحقیق گردانیدم
کار خود را بسوی علی فقال طلحة قد جعلت
امری الی عثمان پس گفت طلحه گردانیدم
کار خود را بسوی عثمان وقال سعد قد
جعلت امری الی عبد الرحمن و گفت سعد
گردانیدم امر خود را بسوی عبد الرحمن بن عوف
فقال له عبد الرحمن ایکما تبرء من هذا الامر
فنجعله الیه پس گفت عبد الرحمن بعلی
و عثمان هر کدام از شما که بیزار باشد ازین کار
خلافت پس بگردانیم اینکار را بسوی وی
و باختیار وی تا هر کرا خواهد تجویز نماید والله
علیه والاسلام لینظرن افضلهم
فی نفسه و خدا و اسلام بر وی رقیب و
نگهبان است که هر آینه نظر کند آنکس را که فاضلتر
و لایق ترین ایشان را برای این کار در دل
خود و اعتقاد خود فاسکت الشیخان پس خاموش کرده شدند

اگر داده است آنرا خدا در دلهای بندگان خود و انما يرحم الله من عباده الرحماء رحم نمی کند خدا از بندگان مگر رحم کنندگان را

باب قول الله تعالى انا الرزاق ذو القوة المتين در بيان قول خداست که فرموده که من روزی دهنده ام و صاحب قوت استوارم این قراءت ابن مسعود است که گفت خوانانیده مرا رسول خدا انا الرزاق ذو القوة المتين در بعضی نسخ ان الله هو الرزاق تفسیر کرده اند

حدثنا عبدان عن ابی حمزة عن الاعمش عن سعید بن جبیر عن ابی عبد الرحمن السلمی عن ابی موسى الاشعری رضی الله عنه قال قال النبی صلى الله عليه وسلم ما احد اصبر على اذی سمعه من الله نیست احدی صابرتر بر ایذای که شنیده آنرا از خدا مراد لازم صبر است که ترک عجلت است بر عقوبت و وی سبحانه تعالی منزه است از الم که متاذی شود پس مراد آزار رسیست که لاحق میشود از ین قول انبیا را کذا قالوا و دور نیست که لازم ایذا مراد باشد که غضب و قهر است و عقوبت در دنیا و عقبی یدعون له الولد ثم یعافیهم و یرزقهم

باب قول الله تعالى عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا در بیان قول خدا که داناى غیب است ظاهر نمیکند بر غیب خود احدی را وان الله عنده علم الساعة و بتحقیق نزد اوست علم ساعت قیامت است و انزله بعلمه و نازل کرده بر علم خود و ما تحمل من انثى و ما تضع الا بعلمه و نمیداند چیزی که در شکم است و وضع حمل نمی کند مگر بعلم وی تعالی الیه یرد علم الساعة بسوی الله تعالی رد کرده میشود علم ساعت قال ابو عبد الله قال یحیى الظاهر علی کل شیء علما گفت مولف گفته یحیى حق سبحانه ظاهر است بر هر چیز از روی علم یعنی عالم است بظواهر امور و بواطن آن قیل ظاهر بدلایل است و باطن بذاته و قیل ظاهر نزد عقل و باطن نزد حس و این معنی است هو الاول والآخر والظاهر والباطن و الباطن علی کل شیء علما و باطن است بر هر چیز از روی علم گفته اند این تفسیر قول خداست هو الاول والآخر والظاهر والباطن **حدثنا** خالد بن مخلد قال حدثنا سلیمان بن بلال قال حدثنی عبد الله بن دینار عن ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلى الله علیه وسلم قال مفاتیح الغیب خمس لا یعلمها الا الله فرمود کلیدهای امور نهانی پنج است و مراد کنوز علم غیب است نمی داند آنها را مگر خدا و اگر کسی اطلاع یافته بتعلیم الهی است لا یعلم ما تغیض الارحام الا الله نمیداند کسی چیزی که افاضه میکند از اشکمها مگر خدا و لا یعلم ما فی غد الا الله و نمیداند آنرا که فردا واقع میشود مگر خدا و لا یعلم متى یاتی المطر احد الا الله و نمیداند که کی می آید باران احدی مگر خدا و لا تدری نفس بای ارض تموت الا الله و نمیداند هیچ نفسی که بکدام زمین می میرد مگر خدا مراد آنست که کی خواهد مرد و لا یعلم متى تقوم الساعة الا الله و نمیداند کسی که کدام روز ساعت قیامت است مگر خدا **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان قال حدثنا اسمعیل عن الشعبی عن مسروق عن عائشة رضی الله عنها قالت من حدثک ان محمدا صلى الله علیه وسلم رأى ربه فقد کذب گفت عائشه کسی که حدیث کند ترا که بتحقیق محمد صلى الله علیه وسلم دیده است پروردگار خود را یعنی در شب معراج پس بتحقیق آن دروغ گفته بدانکه اختلاف کرده اند در رویت آنحضرت و انکار عائشه از منکران است لیکن از آنحضرت نقل نکرده بلکه از اجتهاد خود گفته و درین باب رد میکند علما مباحث

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

کتاب الانبیاء

و خود تبری کرد عبد الرحمن از امارت فقالا نعم گفتند عثمان و علی آری گردانیدیم اختیار بسوی تو فاخذ بید احدهما پس گرفت عبد الرحمن دست یکی از ین دو صاحب را یعنی دست علی مرتضی را فقال لک قرابة من رسول الله پس گفت مر ترا قرابت و خویشی است از پیغمبر خدا صلى الله علیه وسلم والقدم فی الاسلام ما قد علمت و ترا قدم در اسلام آنچه دانسته فالله علیک لئن امرتک لتعدلن پس خدا رقیب است بر تو که اگر امیر گردانم ترا هر آئینه عدالت کنی و لئن امرت عثمان لتسمعن و لتطیعن و اگر امیر گردانم عثمان را هر آئینه بشنوی فرمان او را و هر آئینه اطاعت کنی و بجا آری ثم خلا بالآخر فقال له مثل ذلک پس خلوت کرد عبد الرحمن با آن صاحب دوم پس گفت مرو را مانند آن که اول گفته بود در روایت کرده مداینی که گفت عبد الرحمن مر علی را اخبر مرا که اگر نرسید مشیت خدا تعالی این امر از تو پس حاضر شدی کدام کس را میدانستی احق این کار از ین گروه گفت عثمان را و گفت بعثمان همچنانکه گفت بعلی پس گفت علی و زیاده کرده مداینی درین حدیث که سعد ابن ابی وقاص مشورت داد عبد الرحمن را بعثمان و آنکه گشت عبد الرحمن تمام آن ایام شوری بر صحابه و کسی که بود در مدینه از اشراف مردم خلوت نمیکرد با هر دو ازیشان

بسیار است وهو یقول لا تدرکه الابصار و خدا میگوید درنمی یابد وی را نظرها و من حدثك انه یعلم الغیب

فقد كذب وهو يقول لا يعلم الغيب الا الله وکسی که حدیث کرد ترا که آنحضرت میداند غیب را پس بتحقیق

دروغ گفته و حالی که آنحضرت میگوید نمیداند غیب را مگر خداوند سبحانه **باب** قول الله السلام المؤمن

در قول خداست که فرمود السلام المؤمن **حدثنا** احمد بن یونس قال حدثنا زهير قال حدثنا مغيرة

قال حدثنا شقيق بن سلمة قال قال عبد الله رضي الله عنه كنا نصلي خلف النبي صلى الله عليه وسلم گفت

عبد الله بن مسعود بودیم ما که نماز میگزاردیم عقب پیغمبر خدا فنقول السلام على الله پس میگفتیم السلام على الله

فقال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله هو السلام پس گفت پیغمبر خدا بتحقیق خدا عین سلام است

یعنی منزه از نقائص و مبرا از عیوب پس این صفت عدمی است یا آنکه سلامت میکند بر بندها در بهشت چنانکه

گفته سلام قولا من رب رحیم پس این صفت کلامی است خطابی گفته خدا کسی است سلامت میکند خلق را از

ظلمت و قیل معطی السلامة لعباده پس این صفت فعلی است ولکن قولوا التحيات لله والصلوات

والطيبات ولیکن بگوئید عبادتهای قولی و عبادات فعلی و عبادات مالی همه برای خداست السلام

عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته عرفا گفته اند خطاب بحقیقت محمدیست که ساریست در حقائق

سائر کائنات علوی و سفلی و انفسی و آفاقی صلی الله علیه وسلم السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين

اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله **باب** قول الله ملك الناس

فيه ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم در قول فرموده خدا که گفته ملک همه مردم درین روایت ابن عمر است

که روایت کرده از پیغمبر خدا **حدثنا** احمد بن صالح قال حدثنا ابن وهب قال اخبرني يونس عن

ابن شهاب عن سعيد عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقبض الله

الارض يوم القيامة در دست میگیرد خدا زمین را روز قیامت ويطوي السماء بيمينه و می پیچد

آسمان را بدست خود ثم يقول انا الملك اين ملوك الارض پس تر میگوید منم پادشاه مالک کجا اند پادشاهان

زمین وقال شعيب والزبيدي وابن مسافر واسحق بن يحيى عن الزهري عن ابي سلمة مثله یعنی این

چهار کس شعیب وغیر او روایت کرده اند از زهری روی از ابی سلمه تا آن **باب** قول الله وهو العزيز الحكيم

سبحان ربك رب العزة ولله العزة ولرسوله درین باب که این سه آیت آورده وتضمن صفات الهی

است در احادیث مذکوره ذکر می ازان کرده است ومن حلف بعزة الله وصفاته وسلطانه وقال

انس قال النبي صلى الله عليه وسلم يقول جهنم قط قط وعزتك ومیگوید دوزخ بس است بس است

سوگند عزت تو قط بالقاف مفتوح وسکون طاء مهمله بمعنی حسب می آید وقال ابو هريرة عن النبي صلى الله

عليه وسلم يبقى رجل بين الجنة والنار روایت کرده ابو هریره از پیغمبر خدا بعد از آنکه همه مسلمانان

ناجی را از دوزخ برآورده به بهشت داخل میکنند باقی میماند مردی میان بهشت و دوزخ آخر اهل النار

دخولا الجنة آخرین اهل نار است از روی دخول بهشت را فيقول يا رب اصرف وجهي عن النار

لا وعزتك لا اسألك غيرها میگوید یا ای پروردگار من بگردان روی مرا از جانب دوزخ سوگند عزت تو سوال

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

کتاب الانبیاء ع

پس گرفت دست عثمان پس گفت مبایعت

میکنم ترا بر سنت خدا و رسول وی و سنت

خلیفتین بعد از وی فبايعه الناس عبد الرحمن پس

بیعت کرد عثمان را علی و دیگر اهل الدار

فبايعوه و در آمدند اهل مدینه مهاجرین

و انصار پس بیعت کردند او را در سرای

و شهر مدینه شریف **باب** مناقب علي

ابن ابي طالب بن عبد المطلب بن هاشم

ابي الحسن کنیت مشهوره اوست و دیگر

کنیت ابو تراب است که خوانده بود او را آن

کنیت آن حضرت صلی الله علیه وسلم چنانچه

درین باب مذکور شود القرشي الهاشمي و

ابن عم مصطفی و برادر خوانده پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم و زوج سیدة النساء فاطمه زهرا

است رضی الله عنها زائیده شد ده سال

پیش از بعث بر قول راجح و پرورش کرد او را

آنحضرت صلی الله علیه وسلم و وی ملازمت

کرد او را و جدا نشد از ابتدای صغر سن

تا آنکه وفات یافت و اسلام آورد پیش از همه

بر قول بسیاری از اهل علم و وی هشت ساله

یا ده ساله بود یا کم در یا در ازان و در خلافتش مذکور

شود حاضر شد جمیع مشاهد را سوای غزوه

تبوک که آنحضرت خلیفه گذاشته بود او را بر عیال

خود در مدینه چنانچه در شرح حدیث آتی معنی

بمنزلة هارون من موسى بیاید و مر او را درین

مشاهد آثار مشهوره است خصوصا در خیبر

چنانچه درین باب مذکور شود و مناقب وی

رضی الله عنه بسیار دلی شمار است مذکور در کتب

حدیث بیشتر از آنچه مذکور است مر غیر او را از صحابه

رضوان الله علیهم اجمعین و بعضی زنادقه

وضع بر او یافته چنانکه در بعضی احادیث

نمی کنم جز این حدیث طولی دارد و گذشته است واقع شده چون رو بی بهشت میکند سوال میکند که تا در بهشت برسد و چون اندر بهشت درون بهشت را می بیند سوال میکند که درون در آید و هر بار سوگند میخورد که دیگر نمی طلبم قال ابو سعید ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال الله عز وجل لك ذلك وعشرة امثاله گفت آنحضرت گفت خدا چون به بهشت میدر آید مر تراست این خانه که در آمدی تو و ده برابر آنست وقال ايوب وعزتك لا غنى بى عن بركتك و گفت ایوب پیغمبر و سوگند بعزت تو بی نیازی نیست از برکت تو **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حسين المعلم قال حدثنی عبد الله بن بريدة عن يحيى بن يعمر عن ابن عباس رضى الله عنهما ان النبى صلى الله عليه وسلم كان يقول اعوذ بعزتك الذى لا اله الا انت الذى لا يموت والجن والانس يموتون لا يموت بلفظ غایب و در بعضی نسخ بلفظ مخاطب است **حدثنا** ابن ابى الاسود قال حدثنا حرمى قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه وسلم قال يلقى فى النار وقال لى خليفة حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا سعيد عن قتادة عن انس رضى الله عنه وعن معتمر قال سمعت ابى عن قتادة عن انس رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه وسلم قال لا يزال يلقى فيها وهى تقول هل من مزيد فرمود همیشه انداخته میشود در دوزخ و میگوید دوزخ آیا هست زیاده بران حتى يضع فيها رب العزة قدمه تا آنکه می نهد در آن رب العزة قدم خود را فينزوى بعضها الى بعض پس میدر آید بعضی اجزای آن بسوی بعضی مراد بقدم مقدم است یعنی تا آنکه دور میکند از قدوم آوردن عذاب را از اهل نار بعضی گفته اند قدم نام مخلوقی است و این مخلوق از ملائکه خواهد بود یا مراد از وضع قدم زجر است بر آتش چنانکه می گویند مر چیزی را که میخواهند محو و ابطال آن جعلته تحت قدمی یا علم آن مفوض است بالله تعالى وهو اعلم به ثم تقول قط قط در بعضی نسخ قد قد است بعزتك وكرمك قط و قد هر دو بیک معنی است بس کن بس کن سوگند عزت و کرم خود و لا يزال الجنة تفضل و همیشه است بهشت که زیاده می ماند از مردمی که میدر آیند حتى ينشئ الله لها خلقا فيسكنهم فضل الجنة تا آنکه پیدا می کند مر بهشت را آفریده پس سکونت میدهد آنها را در موضعی که زیاده می باشد مر بهشت را **باب** قول الله وهو الذى خلق السموات والارض بالحق باب در بیان فرموده خدا و آن کسی است که پیدا کرده آسمانها را و زمین را در حالی که ملتبس بحق است نه ملتبس بباطل یعنی تفسیر کرده اند که خلق آسمان و زمین بحق الخلق كما ينبغى بعضی گفته اند که مراد قول کن است **حدثنا** قبيصة قال حدثنا سفيان عن ابن جريج عن سليمان عن طاوس عن ابن عباس رضى الله عنهما قال كان النبى صلى الله عليه وسلم يدعو من الليل گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا دعا میکرد در شب اللهم لك الحمد رب السموات والارض ای پروردگار مر تراست ستایش ای پروردگار آسمانها و زمین لك الحمد انت قيم السموات والارض ومن فيهن مر تراست شکر تو برپا دارنده آسمانها و زمینی و چیزی که در آسمان و زمین است لك الحمد انت نور السموات والارض و نور روشن کننده

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

و سب وی بر بنا بر عادت بد و موافقت کردند ایشان خوارج لعنهم الله بلکه بکفر وی رضی الله عنه قائل گشتند و مشغول شدند که تا آن حفاظ اهل سنت به ثبت فضائل وی زیاده از آنچه برای دیگران کردند برای خیرخواهی است ریاوری حق و ثبات ایشان بر صراط استقامت کما ذکره تا آنکه بسیار شد ذکر آن پس گمان کردند بعضی اکثریت آن را از فضائل و دیگران و افضلیت او را و حال آنکه خلفای ثلثه را نیز مناقب بسیار است مواز بین آن بلکه بیشتر از آن کما ذکر السیوطی پس این اکثریت راجع باکثریت ذکر باشد والله اعلم و بود بیعت علی مرتضی که متعین ماند بخلافت بعد قتل عثمان در آخر ذی حجه سال سی و پنج بیعت کردند او را مهاجران و انصار و هر که حاضر بود و نوشته شد بیعت او بسوی آفاق پس اذعان کردند همه مگر معاویه در اهل شام ذکره العسقلانی و گویند نزاعی و خلافی که از مخالفان در زمان خلافت وی بظهور آمد در استحقاق خلافت و حق امامت بود بلکه منشا آن بغی و خروج و خطا در اجتهاد بود

آسمانها و زمینی قولك الحق ووعدك الحق ولقاءك حق قول تو حق است و وعده تو حق و دیدن تو روز قیامت ثابت است والجنة حق والنار حق والساعة حق اللهم لك اسلمت وبك آمنت وعليك توكلت مر ترا اسلام آوردم و بتو ایمان آوردم و بر تو توکل کردم و سپردم کار و بار خود را بتو واليك انبت وبك خاصمت و بسوی تو رجوع کردم و بك خاصمت و بقوت تو خصومت کردم با اعدا واليك حاكمت و بسوی تو حکم کردم برا اعدا فاغفر لي ما قدمت واخرت پس ببخشای گناهانیکه پیش ازین کرده ام و بعد ازین خواهم کرد وما اسررت وما اعلنت وگناهانیکه پنهان کردم از خلق و علانیه کردم انت الهي لا اله لي غيرك توئی خدای من نیست بیج اله مرا غیر تو

حدثنا ثابت بن محمد قال حدثنا سفيان بهذا وقال انت الحق وقولك الحق باب قوله وكان الله سميعا بصيرا وقال الاعمش عن تميم عن عروة عن عائشة رضي الله عنها قالت الحمد لله الذي وسع سمعه الاصوات فانزل الله على النبي صلى الله عليه وسلم قد سمع الله قول التي تجادلك في زوجها حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن ابي عثمان عن ابي موسى رضي الله عنه قال كنا مع النبي صلى الله عليه وسلم في سفر فكنا اذا علونا كبرنا فقال اربعوا على انفسكم بودیم ما و وقتی که بر بلندی می بر آمدیم تکبیر میکردیم یعنی الله اکبر میگفتیم آواز بلند پس فرمود آسان گیرید بر ذات های خود فانكم لا تدعون اصم ولا غائبا به تحقیق نمی خوانید کر را و نه دور را تدعون سميعا بصيرا قريبا میخوانید شنوا را و بینا را و نزدیک را ثم اتى علي وانا اقول في نفسي لا حول ولا قوة الا بالله فقال لي يا عبد الله بن قيس قل لا حول ولا قوة الا بالله فانها كنز من كنوز الجنة او قال الا ادلك به پس آمد آنحضرت نزد من و حال آنکه میگفتم در دل خود لا حول ولا قوة را پس فرمود ای عبد الله بن قیس کنیت ابی موسی است بگو لا حول ولا قوة الا بالله پس بدرستیکه آن گنجی است از گنجهای بهشت یا فرمود آیا راه ننمایم ترا بآن حدثنا يحيى بن سليمان قال حدثني ابن وهب قال اخبرني عمرو عن يزيد عن ابي الخير سمع عبد الله بن عمرو ان ابا بكر الصديق رضي الله عنه قال للنبي صلى الله عليه وسلم يا رسول الله علمني دعاء ادعو به في صلوتي گفت ابو بکر صدیق مر پیغمبر خدا را ای رسول خدا تعلیم کن مرا دعائی که دعا کنم آن در نماز خود قال قل اللهم اني ظلمت نفسي ظلما كثيرا ولا يغفر الذنوب الا انت فاغفر لي مغفرة من عندك وارحمني انك انت الغفور الرحيم فرمود بگو ای پروردگار به تحقیق من ستم کرده ام نفس خود را بارتکاب معاصی ستمی بسیار و نمی بخشد گناهان را مگر تو پس بیامرز مرا آمرزیدنی از پیش خود و رحمت کن مرا به تحقیق توئی مغفرت کننده و بکمال رحمت اگر گوئی مناسبت این حدیث بترجمه چیست گوئیم بعضی گناهان مسموع اند و بعضی مبصر پس مغفرت نمی باشد مگر بعد از سماع و ابصار حدثنا عبد الله بن يوسف قال اخبرنا ابن وهب قال اخبرني يونس عن ابن شهاب قال حدثني عروة ان عائشة رضي الله عنها حدثته قال النبي صلى الله عليه وسلم ان جبرئيل ناداني فقال ان الله قد سمع قول قومك وما ردوا عليك فرمود پیغمبر خدا به تحقیق جبرئیل ندا کرد مرا پس گفت به تحقیق خدا شنیده

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

وی رضی الله عنه با خوارج چنانچه در حدیث ابی سعید از علامات نبوت گذشت و چون آن که به تتبع ظاهر گردد و مشهور در مناقب وی حدیث من كنت مولاه فعلي مولاه است روایت کرده آنرا احمد و ترمذی و نسائی و غیر آن بسیار است استیعاب کرده آنرا ابن منده در کتاب مفرد و بسیاری از اسانید آن صحاح و حسان اند و التفات کرده نشود بقول کسے که طعن کرده در صحت این حدیث ولیکن سخن در تواتر آنست با وجود خلاف در آن و عدم روایت بسیاری از ائمه حدیث آنرا از اهل حفظ و اتقان که در طلب حدیث بلاد و سیر امصار کردند مثل بخاری و مسلم و واقدی و جز ایشان پس دعوی تواتر در مثل آن عجیب باشد و نیز سخن در مراد از وی است که چیست چه لفظ مولی مشترک است در چند معنی معتق و عتیق و متصرف در امر و ناصر و محبوب و صحت اراده محبوب یا ناصر خود متفق علیه است میان فریقین و بودن مولی بمعنی امام که اولی بامامت چنانچه شیعه اعتبار کنند یافته نشود در لغت و نه در شرع مقصود از آن تنبیه است بر اجتناب از بغض وی و تاکید محبت وی رضی الله عنه زیرا چه مروی است که بعضی صحابه که با وی در یمن بوده اند انکار و شکایت از وی در بعض امور پیش سرور عالم صلی الله علیه وسلم آورده چنانکه بریده اسلمی پس ردوی آنحضرت متغیر شده و فرمود الست اولى بالمؤمنين من انفسهم الحديث

آنگفتار قوم ترا و آنچه رد کرده اند بر تو یعنی جواب ایشان مر ترا یا رد کردن ایشان دین را بر تو و قبول کردن ایشان اسلام را و این رد کردن ایشان بعد از بیعت از طایف بود مقصود ازین باب اثبات کردن این دو صفت الهی است که سمیع و بصیر است

باب قوله قل هو القادر در بیان آنکه الله سبحانه قادر و توانا است بر همه چیز **حدثنا** ابراهيم بن المنذر قال حدثنا معن بن عيسى قال حدثنا عبد الرحمن بن ابي الموالي قال سمعت محمد بن المنكدر يحدث عبد الله بن الحسن يقول اخبرني جابر بن عبد الله السلمي رضي الله عنهما قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يعلم اصحابه الاستخارة في الامور كلها كما يعلمهم السورة من القرآن گفت جابر بن عبد الله بود رسول خدا تعلیم میکرد اصحاب خود را نماز استخاره و دعای آن در همه امور چنانکه تعلیم میکرد ایشان را سوره از قرآن یعنی بکمال اهتمام يقول اذا هم احدكم بالامر میفرمود وقتی که قصد کند یکی از شما کاری را فليركع ركعتين من غير الفريضة پس بگزارد دو رکعت نفل ثم ليقل اللهم اني استخيرك بعلمك واستقدرك بقدرتك ای پروردگار بتحقیق طلب میکنم نیکی را از تو بسبب علم تست و طلب قدرت میکنم بقدرتیکه تراست واسالك من فضلك العظيم فانك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغيوب و سوال میکنم ترا از فضل تو که عظیم است بتحقیق تو قدرت داری و قدرت ندارم من و تو میدانی و من نمیدانم و تو دانای غیبهای اللهم فان كنت تعلم هذا الامر ثم تسميه بعينه خداوندا پس اگر هستی تو که میدانی این امر را باز نام برد آن امر را بعینه خيرا لي في عاجل امري واجله یعنی میدانی که نیک است آن امر برای من در دنیا و آخرت یا در حال و مآل قال او في ديني ومعاشي وعاقبة امري و گفته است جابر بن عبد الله بجای عاجل امری و آجله این کلام در دین من و زندگانی من و آخر کار من فاقدره لي ويسره لي پس توانائی ده آنرا برای من آسان کن آنرا برای من ثم بارك لي فيه پس برکت ده برای من در وی اللهم وان كنت تعلم انه شر لي في ديني ومعاشي وعاقبة امري او قال في عاجل امري واجله فاصرفني عنه واقدر لي الخير حيث كان ثم رضني به پس باز دار مرا ازان کار بد و قدرت ده برای من نیکی را آنجا که باشد پس بگردان راضی مرا بآن

باب مقلب القلوب وقول الله ونقلب افئدتهم وابصارهم **حدثنا** سعيد بن سليمان عن ابن المبارك عن موسى بن عقبة عن سالم عن عبد الله رضي الله عنه قال اكثر ما كان النبي صلى الله عليه وسلم يحلف لا ومقلب القلوب گفت عبد الله بن مسعود بیشترین اوقات بود پیغمبر خدا سوگند میخورد سوگند مقلب القلوب یعنی گرداننده خاطرها و دلها و نفی کننده غیر میشود بتحقیق دلهای مردم زیر قدرت اوست میگرداند بر چونکه میخواهد

باب ان لله مائة اسم الا واحدا در بیان آنکه خدا را نود و نه اسم است قال ابن عباس ذو الجلال العظمة البر اللطيف گفت ابن عباس از جمله آن اسماء ذو الجلال است و جلال بمعنی عظمت و بزرگی است و یکی از اسماء بر است بمعنی لطیف **حدثنا** ابو اليمان قال حدثنا شعيب قال

الجزء الرابع عشر من شرح الاسلام

كتاب الانبياء

و مرد در حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس پوشانید آنحضرت او را قمیص خود و نماز گذارد در وی و دراز کشید در قبر وی و دعا کرد او را بجزای خیر پس رسیده شد ازان قرمود بود وی مادر من پس از مادر من و نبود بعد از ابی طالب نیکوکارتر بمن از وی و ابوطالب صحیح عدم اسلام اوست چنانچه در باب قصه ابی طالب بیش از باب حدیث اسرا در مجلس معلوم شود وقال النبي صلى الله عليه وسلم و فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لعلي رضي الله عنه انت مني وانا منك تو از منی و من از تو کنایت است از غایت اخلاص یگانگی و در مغازی بیاید وقال عمر توفي رسول الله گفت عمر وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وهو عنه راض یعنی الیکه آنحضرت از علی خوشنود بود و این مذکور شد در ضمن حدیثی که پیشتر ازین باب گذشت **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا عبد العزيز عن ابي حازم عن سهل بن سعد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لاعطين الراية غدا رجلا يفتح الله على يديه فرمود هر آئینه بدهم علم فردا مردی را که بگشاید و فتح کند خدا تعالی بر دست وی یعنی قلعه خیبر را فبات الناس ليلتهم ايهم يعطاها پس شب کردند مردم بحالی که تردد

حدثنا ابو اليمان قال اخبرنا شعيب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان لله تسعة وتسعين اسما مائة الا واحدة فرمود مر خدا را نود و نه اسم ست من احصاها دخل الجنة کسی که ضبط کند و یاد گیرد در می آید بهشت با مقربان و سابقان مراد باحصا حفظ است بعضے گفته اند علم بمعانی آن و ایمان بران و تعظیم مسمات آن بعضی گفته اند که عمل بمقتضاے هر اسمی بر حسب طاقت که معنی تعلق و تخلق است احصیناه بمعنی حفظناه است درین حدیث چند قسم سخن است یکی آنکه بقرآن و احادیث ثابت شده که اسما الهی زیاده بر نود و نه اسم است وجه تخصیص باین عدد چیست جواب آنکه تخصیص باین عدد باعتبار این خاصیت است هر که احصا این اسما کند بهشت می در آید و این بدان میماند که بادشاهی صد هزار سوار دارد گوید که مرا هزار سوار از ین قسم اند هر قلعه را که روی کنند بے توقف کشایند دیگر آنکه مراد از احصا تعلق و تخلق باین اسماست تعلق باسما الهی آنست که باسم رحمان و رحیم ملتجی باشد و امیدوار رحمت وے تعالے باشد و معنی تخلق آنست که بر گنهگاران ببخشاید و بر جرایم انها که بوے کرده باشند مواخذه نکند و بعفو و صفح بر بندگان عادت کند و علے هذا القیاس در همه این اسما تعلق و تخلق متصور است مگر اسم الله که تخلق آن معنی ندارد دیگر باید دانست که مذهب مختار آنست که اسما الله توقیفی است یعنی اطلاق آن بر ذات الله تعالے و تقدس همان باید کرد که در شرع اطلاق آن آمده اگرچه در معنی مرادف اسمی از اسما حسنے باشد بعضی گویند که اطلاق بطریق تسمیه انها پیش خود روا نیست اما بلفظ توصیف اطلاق میتوان کرد پوشیده نماند که بر مذهب مختار باید که خداوپروردگار هم ممنوع باشد با آنکه اطلاق آن بی نکیر میکنند فتدبر

باب السوال باسماء الله تعالى والاستعاذة بها

در بیان سوال باسماء خدا و استعاذه کردن باسما الهی حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني مالك عن سعيد بن ابي سعيد المقبري عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا جاء احدكم فراشه فرمود وقتی که بیکے از شما جامه خواب خود را فلینفضه بصنفة ثوبه ثلاث مرات پس گو پاک کند آنرا بطرف جامه خود سه بار ینفض بفتح مهمله و کسر نون و با آخر حاشیه ازار ینفض از نصر ینصر و ضرب یضرب هر دو آمده وليقل باسمك ربي وضعت جنبي وبك ارفعه و بگوید بنام تو ای پروردگار نهادم پهلوے خود را و بتو بر میدارم آن را ان امسكت نفسي فاغفر لها اگر نگهداشتی روح مرا و میراندی پس بیامرز مر نفس مرا وان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصالحين واگر باز فرستادی آنرا پس نگهدار آنرا بحالی که نگاه بیداری بآن حال بندهاے نیکو کار را تابعه يحيى وبشر بن المفضل عن عبيد الله عن سعيد عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم وزاد زهير وابو ضمرة واسمعيل بن زكريا عن عبيد الله عن سعيد عن ابيه عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم ورواه ابن عجلان عن سعيد عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم حدثنا مسلم قال حدثنا شعبة عن عبد الملك عن ربعي عن حذيفة

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

کجاست علی بن ابی طالب فقالوا یشتکی عینیه پس گفتند شکایت دارد درد چشم خود را یا رسول الله قال فارسلوا اليه فرمود پیغام فرستید کس را بسوی وی تا بیارد فاتی به پس آورده شد علی رضی الله عنه را فبصق فی عینیه پس وقتی که آمد علی آب دهن انداخت آنحضرت در دو چشم وی و دعا له و دعا کرد برای وی فبرا حتی کان لم یکن به وجع پس به شد علی تا آنکه گویا نبود وے را درد فاعطاه الرایة پس داد آنحضرت او را آن علم فقال علی پس گفت علی یا رسول الله اقاتلهم حتی یکونوا مثلنا جنگ می کنم با ایشان تا آنکه باشند ایشان مانند ما یعنی مسلمان شوند فقال انفذ علی رسلک پس فرمود آنحضرت بگذر با آهستگی و نرمی خود نفوذ در گذشتن تیر از جانب که سیدران در رسل بکسر را و سکون سین روش نرم و بسیر حتی تنزل بساحتهم تا آنکه فرود آئے در زمین ایشان ساحة الدار کشادگی سرائے ثم ادعهم الی الاسلام پس بخوان ایشان را بمسلمانی واخبرهم بما یجب علیهم من حق الله فیه و خبر ده ایشان را با آنچه لازم است بر ایشان از حق خدا در اسلام فوالله لان یهدی الله بک رجلا واحدا خیر لک من ان یکون لک حمر النعم پس و الله ...

قتيبة بن سعيد ... فضيل ... الثقفي البلخي ... همام بن الحارث النخعي الكوفي ... عدي بن حاتم الطائي ... ابن سعد بن الحشرج ... قال ... مات ... بالكوفة ... سنة ...

رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اوى الى فراشه قال اللهم باسمك اموت واحيى گفت حذيفه بود پيغمبر خدا وقتيكه جا ميكرد بسوے جامه خواب گفتى اى پروردگار بنام تو ميميرم وزنده ميشوم واذا اصبح قال الحمد لله الذى احيانا بعد ما اماتنا واليه النشور ووقتى كه صباح ميكرد وبيدار مى شد گفتى سپاس وستايش مر خداے را كه زنده گردانيد مارا بعد از انكه ميرانيد مارا وبسوے اوست برخاستن از موت **حدثنا** سعد بن حفص قال حدثنا شيبان عن منصور عن ربعي بن حراش عن خرشة بن الحر عن ابي ذر رضي الله عنه قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اخذ مضجعه من الليل قال باسمك نموت ونحيى بود پيغمبر خدا وقتى كه گرفتى جاے خواب خود را وقت شب گفتى بنام تو ميميريم وزنده ميشويم فاذا استيقظ قال الحمد لله الذى احيانا بعد ما اماتنا پس وقتى كه بيدار شدى گفتى همه ستايش خدا راست خداے كه زنده كرد مارا بعد از انكه ميرانيده مارا واليه النشور وبسوے اوست برخاستن روز قيامت **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا جرير عن منصور عن سالم عن كريب عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو ان احدكم اذا اراد ان ياتي اهله وقال بسم الله جنبنا الشيطان خدا وندا نگهدار مارا از شيطان وجنب الشيطان ما رزقتنا وبكسو كن شيطان را از ولدى كه روزى كنى تو مارا فانه ان يقدر بينهما ولد فى ذلك لم يضره شيطان ابدا پس بتحقيق شان اينست اگر تقدير كرده ميان زن ومرد فرزندى درينحال ضرر نمى كند ولد را شيطان تا ابد اگر گوئى تقدير ازلى ميباشد معنى آن تقدير چيست كرمانى درجواب گفته المراد به تعلقه پوشيده نماند كه تعلق تقدير معنى ندارد درحوادث كه در ازل تقدير آن رفته بتعلق اراده حادث در لا يزال بوجود مى آيد بهتر آنست كه گوئيم تواند كه تقدير چنين رفته باشد كه بعد از دعا چنين خواهد بود يعنى در تقدير باين دعا وابسته باشد **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا فضيل عن منصور عن ابراهيم عن همام عن عدي بن حاتم رضي الله عنه قال سالت النبي صلى الله عليه وسلم قلت ارسل كلابي المعلمة گفت عدي بن حاتم پرسيدم پيغمبر خدا را گفتم ميگزارم سگان معلم را قال اذا ارسلت كلابك المعلمة وذكرت اسم الله فامسكن فكل فرمود وقتى كه ميگزارى سگان خود را وذكر كردى وقت گزاشتن نام خدا را پس نگهداشتند شكار را يعنى نخوردند پس بخور روا داشت قلت وان قتلن قال وان قتلن ما لم يشركها كلب ليس منها قلت فانى ارمى بالمعراض قال اذا خزق فكل ووقتى كه زدى بتيرے بے پر وپيكان پس جراحت كرد پس بخور معراض بكسر ميم تيرچوبى كه آنرا گز ميگويند بے پر وپيكان ودار وغالب اينست كه ميرسد بعرض نه تيزى لعضى گويند معراض يعنى پيكان عريض كه گرانى دارد ليكن اگر گشت صيد را بتيزے وجراحت كرد ذبح بايد كرد واين ست معنى خزق بخا وزاے حلال است خوردن واگر كشت بعرض حلال نيست خزق بزاى بمعنى جرح است **حدثنا** يوسف بن موسى قال حدثنا ابو خالد الاحمر قال سمعت هشام بن عروة يحدث عن ابيه عن عائشة قالت قالوا يا رسول الله ...

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

ديو ونبالى درچشم كه باعث شد بر تخلف گفت انا اتخلف عن رسول الله پس گفت على بطريق استبعاد واستفهام واستنكار من تخلف ميكنم از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم فخرج على فلحق بالنبي پس برآمد على پس لاحق شد بآنحضرت صلى الله عليه وسلم فلما كان مساء الليلة التى فتحها الله فى صباحها قال رسول الله پس وقتى كه شد شام آن شبيكه فتح كرد خيبر را خدا تعالى در بامداد آن شب فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم لاعطين الراية او ليأخذن الراية يا بگيرد رايت را شخصى كه دوست دارد او را خدا رجل يحبه الله ورسوله فرد امردى كه دوست ميدارد او را خدا ورسول وى او قال يا فرمود يحب الله ورسوله دوست ميدارد وى خدا ورسول او را مراد حقيقت محبت وكمال اوست كه مقتضى اتباع تمام معبر چنانكه مدلول كريمه قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونى يحببكم الله است صلى الله عليه فتح ميكند خدا بر دست وى فاذا نحن بعلى پس ناگاه ما متلبسيم برويت على وما نرجوه وامید نداشتيم كه وے حاضر شود بسبب عارضه چشم فقالوا هذا على پس گفتند مردمان اين است على فاعطاه رسول الله صلى الله عليه وسلم الراية پس داد او را

اسماء الرجال

تسهونا او اما حديث عهد هم بشرك گفت عائشہ گفتند ای رسول خدا بہ تحقیق ما قومی ایم کہ تازہ است عہد اینہا بکفر یعنی در نزدیکی مسلمان شدہ اند یا تو با لحمان می آرند مارا گوشتہا لحمان بضم لام جمع لحم است لا ندری یذکرون اسم الله علیها ام لا نمیدانیم کہ ذکر میکنند نام اللہ تعالے بر آن در وقت ذبح یا ذکر نمی کنند ازینجا معلوم شد کہ خوردن گوشتی کہ بران ذکر اسم اللہ نکردہ باشند منکر بودہ وگرنہ چرا می پرسید قال ذکروا انتم اسم الله وکلوا فرمود ذکر کنید شما نام خدا را و بخورید کرمانی گفتہ ازین حدیث معلوم می شود کہ بردا ست خوردن متروک الاسم پوشیدہ نماند کہ خوردن متروک اگر روا می بود عائشہ چرا گفتہ آنچہ گفت و آنحضرت برائے چہ می فرمود آنچہ فرمود عجیب است کہ از احادیث دیگر کہ صریح در تسمیہ واقع است اغماض نظر کردہ استدلال باین حدیث کردہ تابعہ محمد بن عبد الرحمن والدراوردی واسامة بن حفص **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا هشام عن قتادة عن انس رضی الله عنه قال ضحی النبی صلی الله علیه وسلم بكبشين يسمى ويكبر گفت انس ذبح کرد پیغمبر خدا قربانی عید اضحی بدو کبش تسمیہ وتکبیر میکرد یعنی بسم اللہ واللہ اکبر میگفت **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن الاسود بن قيس عن جندب رضی الله عنه انه شهد النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر صلی ثم خطب فقال من ذبح قبل ان يصلی فليذبح مكانها اخرى کسی کہ ذبح کرد بہ نیت قربانی پیش از انکہ نماز عید کند مقبول نیست گو ذبح کند بجاے آن کبشی دیگر ومن لم يذبح فليذبح باسم الله **حدثنا** ابو نعيم قال حدثنا ورقاء عن عبد الله بن دينار عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تحلفوا بآبائكم ومن كان حالفا فليحلف بالله سوگند نخورید بپدران خود پس کسی کہ سوگند خواہد خورد پس سوگند خورد بخدا وآنچہ بر زبانہا جاری میشود و تکیہ کلام است مقصود ازان سوگند نیست **باب** ما يذكر في الذات والنعوت واسامی الله وقال خبيب وذلك فی ذات الاله فذكر الذات باسمه تعالى **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهری قال اخبرنی عمرو بن ابی سفيان بن اسيد بن جارية الثقفی حليف لبنی زهرة وكان من اصحاب ابی هريرة رضی الله عنه ان ابا هريرة قال بعث النبی صلی الله علیه وسلم عشرة منهم خبيب الانصاری فاخبرنی عبيد الله بن عياض ان ابنة الحارث اخبرته انهم حين اجتمعوا گفت زہری کہ عبید اللہ خبر داد اورا کہ دختر حارث خبر دادہ عبید اللہ را کہ برادران حارث ہنگامی کہ جمع شدند برای کشتن خبیب کہ کشتہ بود حارث را استعار منها موسى يستحد بها کہ تراشد موے عانہ را فلما خرجوا به من الحرم ليقتلوه پس ہرگاہ بیرون آوردند خبیب را از زمین حرم برای آنکہ بکشند اورا قال خبيب گفت خبیب این دو بیت را وخواند بر مردم کہ جمع شدہ بودند برای کشتن او **شعر** ما ابالی حين اقتل مسلما باک ندارم ہنگامیکہ کشتہ می شوم در حالت مسلمانی على ای شق كان لله مصرعی بر ہر صورتیکہ باشد مر خدا را جاے ہلاک من وذلك فی ذات الاله وان يشأ ذلك در راہ خدا و طاعت اوست واگر خواہد خدا يبارك على اوصال شلو ممزع برکت دادہ می شود بر بندہا و استخوانہاے عضو پارہ پارہ کردہ اوصال جمع وصل است مراد مفاصل و عظام است شلو

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

كتاب الانبياء

اتفاخت آنرا پس خواستند ہست کس کہ برگردانند آنرا پس نتوانستند کذا فی الصواعق **حدثنا** عبد الله بن مسلمة قال حدثنا عبد العزيز بن ابی حازم عن ابيه ان رجلا جاء الى سهل بن سعد فقال هذا فلان لامير المدينة تحقیق مردی آمد نزد سہل ساعدی پس گفت این فلان کسی است تعبیر کرد بفلان مر حاکم مدینہ را يدعو عليا عند المنبر ذکر میکند کسی علی را نزد منبر قال فيقول ماذا گفت پس میگوید چہ چیز قال يقول له ابو تراب گفت آن مرد می گوید کسی اورا ابو تراب وباین کنیت ذکر میکند فضحك وقال والله ما سماه الا النبی پس خندید سہل وگفت سوگند خدا نام نکرد اورا یعنی باین کنیت مگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم وما كان له اسم احب اليه منه ونبود مر ورا نامی کہ دوست تر باشد بسوی وی ازین نام فاستطعمت الحديث سهلا ابی حازم گوید پس طلب کردم حدیث تسمیہ آنحضرت را از سہل استطعام در اصل خوردنی خواستن گویا تشبیہ کرد حدیث را باعتبار ذوق معنوی بطعامی کہ ذوق حسی دارد وقلت له وگفتم اورا يا ابا عباس کنیت سہل است كيف ذلك چگونہ بود تسمیہ بابی تراب قال دخل علی على فاطمة گفت سہل درآمد علی بر فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا واتفاق شد میان ہر دو گمر چیزے از ملال ثم خرج فاضطجع فی المسجد پس بر آمد علی پس دراز کشیدہ در مسجد فقال النبی پس فرمود فاطمہ را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم چون درآمد آنحضرت در خانہ وے این ابن عمك کجا است پسر عم تو واو برادر جد است نزد امام گویند قالت فی المسجد گفت فاطمہ وے در مسجد است فخرج اليه فوجد رداءه قد سقط عن ظهره

بکسر شین معجمہ یعنی حشو حیید تحریر زای معجمہ وعین مہملہ یعنی متفرق و منقطع نفشدہ ابن الحارث تا خبر النبی
صلی الله علیه وسلم اصحابه خبرهم یوم اصیبوا پس خبر داد پیغمبر خدا اصحاب خبر آنکسان را که
شهید شدند از دست رلیان میان مکہ و عسفان و خبیب را زنده اسیر کردہ بمکہ آوردہ بودند باب
قول الله تعالی ویحذرکم الله نفسه وقوله تعالی تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک مقصود
ازین باب این ست که اطلاق کرده نفس را بر ذات حدثنا عمر بن حفص بن غیاث قال حدثنا
ابی قال حدثنا الاعمش عن شقیق عن عبد الله رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال ما من احد اغیر من الله فرموده نیست احدی غیرت ناک تر از خدا یعنی ناخوش دارد
آوردن فواحش و عدم رضا آن یعنی گفته اند غضب لازم غیرت است ولازم غضب عقوبت
کردن است من اجل ذلک حرم الفواحش ازین جهه حرام کرده است خدا فواحش را یعنی غیرت باعث
بر منع محرمات است وما احد احب الیه المدح من الله ونیست هیچ یکے که محبوب تر است بسوی
او مدح از خدا یعنی خدا از همه کس دوست تر دارد مدح خود را حدثنا عبدان عن ابی حمزة
عن الاعمش عن ابی صالح عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لما
خلق الله الخلق فرموده وقتی که آفرید خدا عالم را کتب فی کتابه وهو یکتب علی نفسه نوشت در
کتاب خود و او می نویسد بر ذات خود کتب و یکتب هر دو فعل تنازع کرده اند علی نفسه وهو وضع
عنده علی العرش وان نوشته را نهاده است نزد خود بر عرش و در روایتی وضع بصدر یعنی موضوع
است ان رحمتی تغلب علی غضبی به تحقیق رحمت من غالب می باشد بر غضب من حدثنا عمر بن
حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال سمعت ابا صالح عن ابی هریرة رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الله انا عند ظن عبدی بی میفرماید خدا من نزد
گمان بندهٔ مومنم که بمن دارد یعنی اگر گمان دارد که عفو میکنم گناه او را عفو میکنم واگر گمان عقوبت دارد
عقوبت میکنم بشارت است بترجیح جانب امید بر خوف وانا معه اذا ذکرنی ومن با اویم وقتی که ذکر کند
مرا فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه واگر یاد
میکند مرا در محفلے یاد میکنم من در محفلی که بهتر است ازان ملاء که محفل از ملیکه است وان تقرب الی شبرا
تقربت الیه ذراعا وان تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا باع بمهمله دوری میان دو دست است
وقتی که دراز کنند مراد تقرب بطاعت وعبادت است از بنده واز جانب حق برحمت وثواب یعنی هر قدر
که در طاعت و عبادت زیادتی میکند در اجر و ثواب می افزایم ومن اتانی یمشی اتیته هرولة و کسی که
بیاید مرا آهسته می آیم نزد وی دویده باب قول الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه هر چیز فانی
است مگر ذات حق که فنا پذیر نیست حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا حماد عن عمرو بن دینار
عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما قال لما نزلت هذه الآیة قل هو القادر علی ان یبعث علیکم
عذابا من فوقکم گفت جابر بن عبد الله هر گاه نازل شد این آیت بگو خدا قادر است بر آنکه بفرستد

کتاب الانبیاء

فرموده این کلام را دو بار حدثنا
محمد بن رافع قال حدثنا حسین بن علی
جعفی عن زائدة عن ابی حصین بفتح حا
و کسر صاد هر دو مهمله عثمان اسدی عن
سعد بن عبیدة بضم عین قال جاء
رجل الی ابن عمر فسأله عن عثمان گفت آمد مردی
بسوی ابن عمر پس پرسید او را از منزلت
عثمان وذکر محاسن عمله پس ذکر کرد ابن
عمر عملهای نیک عثمان را فقال لعل ذلک
یسوءک پس گفت ابن عمر شاید که این ذکر وے
بتو ناخوش می آید ترا قال نعم گفت آمرد
آری قال فارغم الله بانفک گفت ابن عمر
پس آلوده گرداند خدا بینی ترا بخاک و خوار
و بد حال کند ترا ثم سأله عن علی پس پرسید
آن مرد ابن عمر را از منزلت علی فذکر
محاسن عمله پس ذکر کرد ابن عمر عملهای
نیک علی را قال هو ذاک گفت ابن عمر علی را
آنمرد است که معروف است منزلت او چنانکه
منزل او بیتها اوسط بیوت النبی خانهٔ
او میان خانهای پیغمبر است صلی الله علیه
وسلم بنحوی مخصوص که بابش بسوی مسجد
مفتوح است و میان خانهای پیغمبر باین نحو
جز کسی را که از اهل بیت وی منعوت اتصال
و یگانگی و قرب منزلت و طهارت بود گنجایش
نباشد ثم قال لعل ذاک یسوءک پس گفت
ابن عمر شاید که ذکر مناقب وی خوش نمی آید
ترا قال اجل گفت آری قال فارغم الله
بانفک بار موحده در بانفک در هر دو جا
زاید گفته اند انطلق فاجهد علی جهدک
برو پس کوشش کن بر من یعنی بر ضرر من
غایت کوشش خود که من باک ندارم ازان
در ذکر کار حق حدثنا محمد بن بشار
قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة
عن الحکم بفتحتین سمعت ابن ابی لیلی عبد الرحمن

بر شما عذابی از بالای شما قال النبی صلی الله علیه وسلم اعوذ بوجهك یا دیجویم بنات تو قبل وجه
زاید است یعنی یا وپیجویم تو فقال او من تحت ارجلكم پس گفت یا از زیر پایهای شما فقال
النبی صلی الله علیه وسلم اعوذ بوجهك فقال او یلبسكم شیعا یا درآمیزد شما را باهم گروه گروه
هر گروهی را سوداے وتمنائی و از روش و مدعائی بخلاف آن دیگر تا آن مخالفت بمقاتلت انجامد
فقال النبی صلی الله علیه وسلم هذا ایسر پس فرمود پیغمبر خدا این آسان تر است چرا که فتنهای
که از مخلوقین خیزد آسان تر است از عذاب خداے

باب قول الله تعالے ولتصنع علی عینی تغذی بلفظ مجهول است از باب تفعیل بغین معجمه وذال معجمه تفسیر تصنع است ومراد بعین جای
دیدن وحفظ است وقوله تجری باعیننا جمع اعین از برای تعظیم است **حدثنا** موسی بن اسمعیل
قال حدثنا جویریة عن نافع عن عبد الله رضی الله عنه قال ذکر الدجال عند النبی صلی الله
علیه وسلم گفت عبد الله بن عمر ذکر کرده شد دجال نزد پیغمبر خدا فقال ان الله لا یخفی علیکم
پس فرمود بتحقیق خدا پوشیده نیست بر شما حال وے وان الله لیس باعور وبتحقیق خدا نیست
کور واشار بیده الی عینیه واشارت کرد بدست خود بسوے دو چشم خود در اشارت کردن آنحضرت
بچشم نفی کوری است یعنی چنین چشم ندارد وان المسیح الدجال اعور عین الیمنی وبتحقیق مسیح
دجال کور است چشم راست وی کان عینه عنبة طافیة چنانستی که چشم او دانه انگور بر آمده است
اگر گوئی بدلایل عقلیه معلوم است که خدا جسم نیست وصورت جسمانی ندارد دلفی الوهیت او بعنی دجال
بهمین که یک چشم او کور است چیست گوئیم دلایل عقلیه نسبت بعلما است عوام را این قدر کافیست
حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة قال اخبرنا قتادة قال سمعت انس بن مالك
رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما بعث الله من نبی الا انذر قومه الاعور
الکذاب فرمود نفرستاده است خدا از پیغمبری مگر آنکه انذار کرده است قوم خود را این کور چشم
دروغ گو را که دجال است انه اعور وان ربکم لیس باعور مکتوب بین عینیه کافر نوشته
شده است میان دو چشم وی که کافر است

باب قول الله هو الخالق البارئ المصور **حدثنی**
اسحق قال حدثنا عفان قال حدثنا وهیب قال حدثنا موسی بن عقبة قال حدثنا محمد بن یحیی
ابن حبان عن ابن محیریز عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه فی غزوة بنی المصطلق انهم
اصابوا سبایا مرویست از ابی سعید خدری که در غزوه بنی المصطلق که مسلمانان یافتند دامان در نید
فارادوا ان یستمتعوا بهن ولا یحملن پس خواستند که جماع کنند بآنها و حامله نشوند تا ام ولد نشوند
وتوانند آنها را فروختن فسألوا النبی صلی الله علیه وسلم عن العزل پس پرسیدند پیغمبر خدا را
از عزل یعنی آب منی ناریختن در فرج زنان تا حامله نشوند فقال ما علیکم الا تفعلوا پس فرمود نیست
بر شما ضررے در ترک عزل ونیست فعل بر شما واجب مسروگفته که کلمه لا زاید است فان الله
قد کتب من هو خالق الی یوم القیامة پس بتحقیق خدا نوشته است کسی را که وے تعالے

عائشه گفت فاطمه پس وقتی که آمد عمر
نیز داد ورا عائشه آمدن فاطمه را بهر اظهار حقیقت
حال که طلب خادم است فجاء النبی صلی الله علیه
الینا وقد اخذنا مضاجعنا پس
تشریف آورد آنحضرت بسوے ما وحال آنکه
تحقیق گرفته بودیم ما خوابگاه های خود را
و دراز کشیده بودیم یکجا فذهبت لاقوم
پس جسیدم که برخیزم فقال علی مکانکما
پس فرمود باشید شما هر دو بجاے خود وبخود
فقعد بیننا پس نشست میان ما حتی وجدت
برد قدمیه علی صدری تا آنکه یافتم سردی
دو پاے مبارک وی بر سینه خود فقال الا
اعلمکما خیرا مما سألتما پس فرمود آیا نیاموزانم شما را
بهتر از آنچه سوال کرده اید شما را اذا اخذتما مضاجعکما
تکبرا اربعا وثلثین چون بگیرید شما هر دو خوابگاه های خود
را مرد قصد خواب شما الله اکبر میگوئید سی وچهار بار وتسبحا
ثلثا وثلثین وسبحان الله میگوئید سی وسه بار وتحمدا ثلثا
وثلثین والحمد لله میگوئید سی وسه بار این جمله صد بار
وحدیث مستوحا در باب الدلیل علی ان الخمس لنوائب
رسول الله از کتاب فرض الخمس گذشت فهو خیر لکما
من خادم پس این بهتر است برای شما از خدمتگار
که از آن سوال میکردید ودرین حدیث اخلاص
واتحاد علی مرتضی است با آنحضرت وعدم حجاب
میان ایشان چنانچه شان اهل بیت باشد
واختیار آنحضرت است برای علی مرتضی وزهرا
که اختیار کرد برای دختر خود و داماد آخرت
برابر دنیا و رضای ایشان است بدان و در بعضی
نسخ تکبران وتسبحان وتحمدان بنون است و در بعضی
جا چنانکه اصل است وحذف نون یا برای
تخفیف است یا بجهت آنکه اذا نیز جزم می کند
بقول شاذ **حدثنا** محمد بن بشار قال
حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن سعد ابن ابراهیم
بن عبد الرحمن بن عوف قال سمعت ابراهیم بن
سعد بن ابی وقاص یحدث عن ابیه قال
قال النبی صلی الله علیه وسلم لعلی اما ترضی
ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی
فرمود آنحضرت مر علی را رضی الله عنه آیا راضی
نیستی تو که باشی از من بمنزله هارون از موسی که
چون بمیقات رفت هارون را خلیفه گردانید
در قوم خود واین در غزوه تبوک بود آخرین
غزوات آنحضرت که خلیفه گردانید علی مرتضی
را باهل وعیال خود پس گفت وی فی المعنی

كتاب الانبياء

خالق آنست تا روز قیامت یعنی اگر این از جمله مخلوقات ست البته می شود عزل کردن فائده ندارد قال مجاهد عن قزعة سمعت ابا سعيد فقال قال النبي صلى الله عليه وسلم ليست نفس مخلوقة الا الله خالقها فرمود پیغمبر خدا نیست هیچ نفسے مخلوق مگر آنکه خدا پیدا کرده است وی را او این نفس که پیدا میشود بخلق الهی خواهد بود و تخلف از ان عزل نمی دارد

باب قول الله لما خلقت بيدى

در شان آدم ست علیه السلام چون برخلاف متعارف ست نسبت کرد و شکوه را بدست خود پیدا کرده **حدثنا** معاذ بن فضالة قال حدثنا هشام عن قتادة عن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال يجمع الله المؤمنين يوم القيمة كذلك فرمود جمع میکند خدا مسلمانان را روز قیامت مانند جمعی که ما داریم فيقولون لو استشفعنا الى ربنا حتى يريحنا من مكاننا هذا پس میگویند اگر طلب شفاعت کنیم بسوے پروردگار خود هم ست تواند که برائے تمنی باشد تا راحت دهد ما را ازین موضعی که این ست فيأتون ادم فيقولون يا ادم اما ترى الناس پس می آیند نزد آدم پس میگویند ای آدم آیا نمی بینی مردم را چه حال دارند خلقك الله بيده پیدا کرده ترا خدا بدست خود واسجد لك ملائكته وعلمك اسماء كل شيء سجده کنانید ترا فرشتهاے خود را و تعلیم کرد ترا نامهاے همه چیز اشفع لنا الى ربنا شفاعت کن برای ما بسوے پروردگار ما حتى يريحنا من مكاننا هذا تا راحت دهد ما را خداے ازینجاے ما فيقول لست هناك پس میگوید آدم نیستم من اهل این مرتبه و نیست مرا این منزلت که شفاعت کنم شما را ويذكر لهم خطيئته التي اصاب و ذکر میکند بر ایشان خطاے را که رسیده بود در بهشت از قربان شجره ولكن ائتوا نوحا فانه اول رسول الله ولیکن بیائید نوح را پس به تحقیق وی نخستین رسول خدا است بعثه الله الى اهل الارض که فرستاده او را خدا بسوے اهل زمین که هدایت کند ایشان را فيأتون نوحا فيقول لست هناكم و در بعضے نسخ هناكم ست بخطاب جمع ويذكر خطيئته التي اصاب ولكن ائتوا ابراهيم خليل الرحمن فيأتون ابراهيم فيقول لست هناكم ويذكر لهم خطاياه التي اصابها و خطاهاے ابراهیم صورت در دروغهاست که از وے واقع شده و قول او هذا ربى تحقيق این کلمات و توجیه آن سبق ذکر یافته ولكن ائتوا موسى عبدا اتاه الله التورىة وكلمه تكليما موسی بنده ایست که داده او را خدا کتاب تورات و کلام کرد او را کلامی بے واسطهٔ ملک فيأتون موسى فيقول لست هناكم ويذكر لهم خطيئته التي اصاب خطاے موسی آنست که کسی را بمشت کشته بود ولكن ائتوا عيسى عبد الله ورسوله که بنده خاص خدا و رسول اوست وكلمته وروحه عیسی را کلمة خدا گفته که بمجرد قول کن موجود شده و روح الله گفته از انکه نفخ روح در مریم بوجود آمده قال الله ونفخنا فيها من روحنا فيأتون عيسى فيقول لست هناكم ولكن ائتوا محمدا صلى الله عليه وسلم عبدا غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر فيأتوني فانطلق فاستأذن على ربي فيؤذن له پس می آیند نزد من پس می روم پس طلب اذن میکنم بر پروردگار خود و اذن داده میشود مرا بشفاعت

مناجات بر طور بهنگام حیات موسی علیهم السلام و نیست دران ذکری بر خلافت بعد از وفات را اصلا و سیاق این قصه ادل است برین اقتصار و آنکه خلافت وی رضی الله عنه درین مقام در تعقد اهل بیت آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم خلافت مطلقه بقرینه آنکه استخلاف کرد ابن ام مکتوم را در امامت مردم برای نماز و آمد که از علامات آنکه ست منع کرده صحت این حدیث را و واقف نشده بآنکه ائمه حدیث متفق اند بر تصحیح آن روایت کرده اند از بخاری و مسلم از سعد بن ابی وقاص و احمد و بزار از ابی سعید الخدری و طبرانی از اسماء بنت عمیس و ام سلمه و حبشی بن جناده و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن سمره و براء بن عازب و زید بن ارقم بلکه از علی رضی الله عنهم و ابن عساکر از معاویه و ابی بریره و جز ایشان نیز آورده **حدثنا** علی بن الجعد بفتح جیم قال اخبرنا شعبة عن ایوب عن ابن سیرین عن عبیدة بفتح عین مطابن عمرو سلمانی اسلام آورد پیش از وفات آنحضرت بدو سال و مشرف نشد برویت وی و شنید از اکابر صحابه ابن نمیر گوید از شریح چون مشکل میشد بروی امری می نوشت بسوی عبیده بن عمرو بقول وی کار میکرد وفات یافت سنه هفتاد و دو عن علی قال اقضوا کما کنتم تقضون گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه حکم کنید چنانکه بودید که حکم میکردید شما و این وقتی که حکم کرد بجواز بیع ام ولد بعد از انکه حکم میکرد وے با امیر المؤمنین عمر رضی الله عنهما بعدم جواز آن و گفت او را عبیده راے تو و راے عمر در جماعت دوست تر است نزد من از راے تو تنها در فرقت و اختلاف فانی اکره الاختلاف حتی یکون للناس جماعة پس تحقیق من ناخوش میدارم خلاف را تا باشد مردم را جماعت و اتفاق مراد می ابی بکر و عمر ست چنانکه ابن تین گفته یعنی از آنکه مودی بنزاع و فتنه باشد کذا قالوا او اموت کما مات اصحابی یعنی میرم من چنانکه مردند

[illegible]

فاذا رأیته وقعت له ساجدا فیدعنی ما شاء الله ان یدعنی پس وقتی که می بینم پروردگار خود را می افتم برای او در حالی که ساجدم پس میگذارد مرا مدتی که خواسته خدا اینکه بگذارد ثم یقال لی ارفع محمد وقل تسمع وسل تعطه واشفع تشفع پستر گفته میشود مرا بردار سر خود را ای محمد و بگو آنچه میخواهی شنیده میشوی و سوال کن هرچه میخواهی داده میشوی مسئول را و شفاعت کن قبول شفاعت کرده میشوی فاحمد ربی بمحامد علمنیها ربی پس حمد میگویم پروردگار خود را بحمدهایی که تعلیم کرده خدا مرا آن محامد را ثم اشفع فیحد لی حدا فادخلهم الجنة پستر شفاعت میکنم پس تعیین کرده می شود قومی مخصوص از برای تخلیص و این تعیین یا باعتبار ذوات بود یا بیان صفات یعنی بصفتی مخصوص پس می درآرم ایشان را در بهشت ثم ارجع فاذا رأیت ربی وقعت له ساجدا فیدعنی ما شاء الله ان یدعنی ثم یقال لی ارفع محمد وقل تسمع وسل تعطه واشفع تشفع فاحمد ربی بمحامد علمنیها ربی ثم اشفع فیحد لی حدا فادخلهم الجنة ثم ارجع فاذا رأیت ربی وقعت له ساجدا فیدعنی ما شاء الله ان یدعنی ثم یقال ارفع محمد وقل تسمع واشفع تشفع وسل تعطه فاحمد ربی بمحامد علمنیها ربی ثم اشفع فیحد لی حدا فادخلهم الجنة ثم ارجع فاقول یا رب ما بقی فی النار الا من حبسه القرآن ووجب علیه الخلود پستر رجوع میکنم بجناب حق پس میگویم ای پروردگار باقی نمانده در دوزخ مگر کسی که نگهداشته او را قرآن یعنی کافران بحکم خدا و واجب است بروی خلود قال النبی صلی الله علیه وسلم یخرج من النار من قال لا اله الا الله وکان فی قلبه من الخیر ما یزن شعیرة و باشد در دل او از ایمان مقدار چیزی که وزن کرده می شود بجو ثم یخرج من النار من قال لا اله الا الله وکان فی قلبه من الخیر ما یزن برة وزن گندم کمتر است از وزن جو ثم یخرج من النار من قال لا اله الا الله وکان فی قلبه ما یزن من الخیر ذرة ذره چند معنی دارد و مراد اینجا آنست که بمعنی مورچه باشد **حدثنا** ابو الیمان قال حدثنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ید الله ملأی لا یغیضها نفقة سحاء اللیل والنهار فرمود دست قدرت خدا پر است کم نمیکند آنرا هیچ نفقه یعنی نهایت نیست او را بخشنده است شب و روز رزقهای مردم را سحاء بسین و ماء هردو مهمله مشتق است از سح بمعنی ریختن و سیلان کردن صیغه صفت است مانند حمراء و بعضی گفته اند که بلفظ مصدر است لیل و نهار هردو منصوب است وقال ارأیتم ما انفق منذ خلق الله السموات والارض فرمود خبر دهید چیزی را که انفاق کرده خدای عز و جل در مدتی که پیدا کرده آسمان و زمین را فانه لم یغض ما فی یده پس تحقیق کم نشده است چیزی که در دست قدرت او است وکان عرشه علی الماء و بود عرش او بر آب کنایت از نخستین آفرینش است وبیده الاخری المیزان یخفض ویرفع و بدست دیگری ترازوی است فرود می آرد و بالا می برد ترازو را کنایت است از قسمت ارزاق میان خلایق یعنی فراخ میکند بر بعضی که میخواهد و کم میکند بر بعضی دیگر چنانکه وزان بلند میکند گاهی و فرود میکند بر بعضی **حدثنا** مقدم بن محمد قال حدثنی عمی القاسم

علی خلاف سایر روایات و جوان و ریخ شده لیکن مناقب خلفاء راشدین شروع کرده در مناقب اهل بیت بسبب قرابت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ساقط شده لفظ باب در نسخه این مناقب آنها است در باقی روایات **باب** **مناقب** جعفر بن ابی طالب الهاشمی وی برادر حقیقی علی مرتضی است کرم الله وجهه کلان تر از وی به ده سال اسلام آورد بعد از سی و یک کس و قدوم کرد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از هجرت حبشه در فتح خیبر پس فرمود آنحضرت ندانم که بفتح خیبر شادمانم یا بقدوم جعفر شهید شده در غزوه موته بعمر وی و چهل سال وقال النبی فرمود او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم اشبهت خلقی و خلقی مانند شده تو مرا در ظاهر و صورت و خوی و سیرت او در غزوه حدیبیه باید **حدثنا** احمد بن ابی بکر ابو مصعب زهری مدنی قال حدثنا محمد بن ابراهیم بن دینار ابو عبد الله الجهنی عن ابن ابی ذئب عن سعید المقبری عن ابی هریرة ان الناس کانوا یقولون اکثر ابو هریرة روایت است از ابو هریره که تحقیق مردم هستند که میگویند بسیار کرد ابو هریره در روایت احادیث وانی کنت الزم رسول الله وحال آنکه تحقیق من پیوسته ملازم میبودم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم بشبع بطنی بسیری شکم خود در روایت ابی ذر لشبع بطنی بلام و فتح و تحتیه یعنی بدولت وی هر وقت سیر شوم شکم بران و خیال اهل و عیال و مال و منال نداشتم چنانکه گفت حین لا آکل الخمیر ولا البس الحبیر و نمی پوشیدم جامه بود چادر یمانی را که مخطط و منقش بود حبیر بوزن حمید بعد از حاء مفتوحه بمعنی مذکور در روایت کشمیهنی الحریر است بر وزن اصل ولا یخدمنی فلان ولا فلانة و خدمت نمی کرد مرا فلان مرد و فلان زن تا شامل باشد مرا بنابراین پس جدا از ملازمت شریف وکنت الصق بطنی بالحصباء من الجوع و بودم که می چسپانیدم شکم خود را با سنگ ریزه از گرسنگی

بن يحيى عن عبيد الله عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
انه قال ان الله يقبض الارض يوم القيامة ويطوي السموات بيمينه بتحقيق آنحضرت فرو گرفته
میکند زمین را در قیامت و می پیچد آسمانها را بدست راست خود ثم يقول انا الملك پس میگوید
منم مالک زمین و آسمان وقال عمر بن حمزة سمعت سالما سمعت ابن عمر
عن النبي صلى الله عليه وسلم بهذا سالم گفت شنیده ام پدر خود را که ابن عمر
است و می روایت کرده است از پیغمبر خدا این حدیث ورواه سعيد عن مالك و روایت کرده
این حدیث را سعید از مالک بن انس از نافع وقال ابو اليمان اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني
ابو سلمة ان ابا هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبض الله الارض حدثنا
مسدد سمع يحيى بن سعيد عن سفيان قال حدثني منصور وسليمان عن ابراهيم عن عبيدة عن
عبد الله رضي الله عنه ان يهوديا جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا محمد ان الله يمسك
السموات على اصبع والارضين على اصبع والجبال على اصبع والشجر على اصبع والخلائق على اصبع
ثم يقول انا الملك مقصود یهودی این است که درست است این قول که یکی گفت این مرا این
وی گوید منم مالک و قادر فضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى بدت نواجذه پس خنده
کرد رسول خدا تا آنکه ظاهر شد دندانهای رسول خدا این خنده آنحضرت از جهت تحقیق آن یهودی
که در قدرت خداوند سبحانه توقف کرده چنانکه خواندن آیت دلیل است بر آن ثم قرأ وما قدروا الله
حق قدره پس خواند این آیه یعنی نسبت قدرت ندادند بخدا این جاهلان چنانکه حق است وقال يحيى بن سعيد
وزاد فيه فضيل بن عياض عن منصور عن ابراهيم عن عبيدة عن عبد الله و زیاده کرده
درین حدیث فضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم تعجبا وتصديقا له یعنی زیاده کرده
دو کلمه که متعلق است بقول آن حضرت فضحك یعنی خنده آنحضرت از روی تعجب بود که با وجود آنکه
و خوانده بود در توریت را توقف کرده درین صفت الهی که از صفات سبعه است و مشهورترین صفات
جلیله است و نیز از روی تصدیق بود این صفت قدرت که صفت ذاتی خداوند سبحانه است حدثنا
عمر بن حفص بن غياث قال حدثنا ابي قال حدثنا الاعمش قال سمعت ابراهيم قال سمعت
علقمة يقول قال عبد الله رضي الله عنه جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم من اهل الكتاب
فقال يا ابا القاسم ان الله يمسك السموات على اصبع والارضين على اصبع والشجر والثرى على
اصبع والخلائق على اصبع ثم يقول انا الملك انا الملك فرأيت النبي صلى الله عليه وسلم ضحك
حتى بدت نواجذه ثم قرأ وما قدروا الله حق قدره

باب قول النبي صلى الله عليه وسلم لا شخص اغير من الله

نیست شخصی غیرت ناک تر از خدا وقال عبيد الله بن عمرو عن عبد الملك
لا شخص اغير من الله اگر گویی ازین کلام لازم آمده اطلاق شخص بر الله تعالى و چگونه روا باشد
و حال آنکه شخص از صفات اجسام است و شخص نمی باشد مگر جسم پس صحیح نیست اطلاق آن بر ذات واجب الوجود

كتاب الانبياء

قرأت را پوشیده نیست مخالفت آن بمتن حدیث
شاید که این نسخه بعبارت دیگر رسیده و كان
اخير الناس للمساكين جعفر و بود نیک
[illegible] ترین مردم مر مسکینان را جعفر
ابن ابی طالب و بود آن حضرت که
کنیت میکرد او را ازین سبب ابا المساکین
روایت کنیم [illegible] خير الناس للمساكين كان
ينقلب بنا فيطعمنا ما كان في بيته و بود
[illegible] میگردید [illegible] بمنزل خود [illegible]
[illegible] آنچه بود در خانه
[illegible] حتی
ان كان ليخرج الينا العكة التي ليس فيها
شيء [illegible]
[illegible]
حدثنا عمرو بن علي قال حدثنا يزيد بن هارون
قال اخبرنا اسمعيل بن ابي خالد عن
الشعبي ان ابن عمر كان اذا سلم على ابن جعفر
قال [illegible]
[illegible] یا ابن ذي الجناحين [illegible]
[illegible]

وظاهر آنست که تصحیف راویست که تصحیف کرده شخص را که در سائر روایات هست و نزدیک هست در لفظ و صورت شخص و شخص نیز نقل بالمعنی تابع است و عبید الله منفرد است بروایت شخص و هیچکس متابع نیست او را این لفظ بعضی گفته‌اند حاجت نیست بتخطیهٔ روایات ثقات چرا نگویند که از قبیل متشابهات هست و حکم متشابه تفویض است یا تاویل بلازم معنی عالی یا از باب اطلاق خاص بر عام هست و آن شخص هست که در سائر روایات وارد شده **حدثنا** موسی بن اسمعیل قال حدثنا ابو عوانة قال حدثنا عبد الملك عن وراد کاتب المغيرة عن المغيرة رضي الله عنه قال قال سعد بن عبادة لو رأيت رجلا مع امرأتي گفت سعد بن عباده اگر ببینم مردی را با زن خود لضربته بالسيف غير مصفح بر آینه میزنم او را بشمشیر از جانب تیزی نه از جانب صفحهٔ تیغ فبلغ ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال تعجبون من غيرة سعد پس رسید این مقوله سعد به پیغمبر خدا را پس فرمود عجب میکنید از غیرت سعد والله لانا اغير منه والله اغير مني بخدا سوگند من غیورترم از سعد و خدا غیورتر هست از من ومن اجل غيرة الله حرم الفواحش ما ظهر منها وما بطن و از جهت غیرت خداست که حرام کرده هست گناهان را آنچه ظاهر هست و مخفی هست یعنی نمی‌خواهد که بنده کسی را شریک سازد در عبادت و عملی نا فرموده او کند و پر ضایع ازو بود و لا احد احب اليه العذر من الله و نیست احدی که محبوب تر باشد از خدا نزد او عذر از تقصیرات و بازگشت بسوی او ومن اجل ذلك بعث المنذرين والمبشرين و از جهت آن فرستاده هست پیغمبران را که بترسانند گنهگاران را و بشارت دهند مطیعان را ولا احد احب اليه المدحة من الله و نیست احدی که محبوب تر باشد نزد او سپاس و ستایش از خدا ومن اجل ذلك وعد الله الجنة و از جهت این هست که وعده کرده هست بهشت را تا ستایش کنند او را

باب قل اي شيء اكبر شهادة قل الله بگو کدام چیز است بزرگتر از روی شهادت بگو خدا هست فسمى الله نفسه شيئا پس نامیده هست خدا خود را شیئ وسمى النبي صلى الله عليه وسلم القرآن شيئا و نامیده هست پیغمبر خدا قرآن را شیئ در حدیث همین باب وهو صفة من صفات الله و حال آنکه قرآن صفتی هست از صفات خدا و کلام او هست وقال كل شيء هالك الا وجهه و گفته است خدا هر چیز فنا پذیر است مگر ذات او وجه استدلال این هست که کلام مستثنی متصل است پس واجب است دخول آن در مستثنی منه **حدثنا** عبد الله بن يوسف قال اخبرنا مالك عن ابي حازم عن سهل بن سعد رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لرجل امعك من القرآن شيء قال نعم سورة كذا وسورة كذا لسور سماها فرمود پیغمبر خدا مردی را آیا با تو از قرآن چیزی هست گفت آری سورهٔ فلان و فلان که نام برده هست هر سورتها را که نامیده ابن حدیث بدرازی که ذکر و سیاق ذکر یافته است که آن زن خود را عرض کرد در آنحضرت آنحضرت چون قبول نکرد مرد خواهش او نمود که بحباله نکاح خود در آرد حضرت فرمود چیزی داری که در مهر او بدهی گفت از آن که پوشیده ام بوی میدهم فرمود در خانه چیزی داری اگرچه انگشترین آهن باشد تا آخر قصه

ن در روایت بی در وسقی وی ابو حفص عم مصطفی است صلی الله علیه وسلم کلان تر از آنحضرت بسه سالی یا بدو سال رئیس بود در جاهلیت و منوض بود بوی عمارت و سقایت مسجد حرام اسلام آورد وقد یاد و شته داشت اسلام را و بر آمد با مشرکان روز بدر باکراه پس فرمود آنحضرت کسی که پیش آید عباس را پس باید که نکشد او را که وی بر آمده است باکراه و مضطر از لیا اسیر شده و آمد و باب بسوی مکه بستر و آورد و بسوی مدینه هجرت کنان و بود که توقیر میکرد آنحضرت او را بسیار کذا فی اسماء الرجال للشیخ الاجل محدث عائشه دل بزرگ داشتن آنحضرت او را در باب غاث از آخر مغازی بیاید انشاء الله تعالی و اسلام نیاورد از اعمام پیغمبر صلی الله علیه وسلم و حال آنکه نه کس بودند جز وی و حمزه و از عمات آنحضرت جز صفیه کذا ذکره و وفات یافت در خلافت عثمان رضی الله در ماه رجب سال سی و دو و عمر وی هشتاد و هشت سال بود **حدثنا** الحسن بن محمد قال اخبرنا محمد بن عبد الله الانصاري قال حدثني ابي عبد الله بن المثنى عن ثمامة بن عبد الله بن انس عن انس بن مالك ان عمر بن الخطاب رضي الله عنه كان اذا قحطوا استسقى بالعباس ابن عبد المطلب فقال بود عمر فاروق چون خشک سال کرده میشدند مردم طلب باران میکرد بوسیله عباس پس گفتی اللهم انا كنا نتوسل اليك بنبينا فتسقينا خدایا بودیم ما که توسل میکردیم بسوی تو به پیغمبر خود در طلب باران پس آب باران میدادی ما را وانا نتوسل اليك بعم نبينا فاسقنا و تحقیق ما اکنون توسل میجوئیم بسوی تو بعم پیغمبر خود پس آب باران ده ما را قال فيسقون گفت انس پس باران داده میشدند و در استسقا گذشت

باب مناقب قرابة رسول الله فضیلت خویشی نزدیکی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مراد بدان کسانیکه منتسب اند بسوی جد اقرب آنحضرت که عبد المطلب است از آنکه صحبت داشتند با آنحضرت یا دیدند او را از مردان و زنان و ایشان علی است و اولاد او حسن و حسین و محسن و ام کلثوم از فاطمه علیها السلام و جعفر و اولاد او ست عبد الله و عون و محمد و عقیل و پسر او ست مسلم بن عقیل

این را هم موافقت آنحضرت بر تعلیم قرآن کلام او کرد **باب** قوله وکان عرشه علی الماء وهو رب العرش العظیم وقال ابو العالیة استوی الی السماء ارتفع گفت ابو العالیه معنی استوی الی السماء ارتفع است فسواهن معنی خلقهن است یعنی پیدا کرد آسمانها را وقال مجاهد استوی علی العرش بمعنی علا علی العرش یعنی برآمد بر عرش وقال ابن عباس المجید الکریم والودود الحبیب وگفت ابن عباس مجید بمعنی کریم وودود بمعنی حبیب است درین آیت وهو الغفور الودود ذو العرش المجید یقال حمید مجید کانه فعیل من ماجد ومحمود من حمید عرض مولف اینست مجید فعیل است از ماجد وفعیل بمعنی مفعول واینکه کانه گفته از جهة احتمال آنکه از حمید بمعنی حامد باشد ومجید بمعنی ممجد باشد **حدثنا** عبدان عن ابی حمزة عن الاعمش عن جامع بن شداد عن صفوان بن محرز عن عمران بن حصین رضی الله عنهما قال انی عند النبی صلی الله علیه وسلم اذ جاءه قوم من بنی تمیم گفت عمران بتحقیق من بودم نزد پیغمبر خدا ناگاه آمدند نزد آنحضرت جمعی از قوم بنی تمیم فقال اقبلوا البشری یا بنی تمیم پس فرمود قبول کنید بشارت ای قوم بنی تمیم قالوا بشرتنا فاعطنا گفتند بشارت دادی ما را پس بده ما را از اموال دنیوی که بکار ما آید فدخل ناس من اهل الیمن فقال اقبلوا البشری یا اهل الیمن پس درآمدند جمعی از اهل یمن پس فرمود قبول کنید بشارت ای اهل یمن اذ لم یقبلها بنو تمیم وقتی که قبول نکردند بشارت را بنو تمیم اگرچه بنو تمیم قبول کردند از جهت که گفتند بشرتنا غایت ما فی الباب طلب کردند از اسباب دنیوی گویا که اهتمام نکردند وسوال نکردند از حقایق وکیفیت مبدأ ومآل وموجبات بشارت واز ادای حق شکر آنها آنحضرت بهمیده که اهتمام نکردند باین بشارت چنانکه اهل یمن بطریق تاکید گفتند قالوا قد قبلنا جئناك لنتفقه فی الدین آمدیم نزد تو تا عالم شویم در دین ولنسئلك عن اول هذا الامر ما کان تا بپرسیم از تو سبب این امر که چه بود تا بدانیم که اول خلقت چه بود وکی شده است قال کان الله ولم یکن شیء قبله فرمود بود خدا ونبود چیزی پیش از وی وکان عرشه علی الماء ثم خلق السموات والارض وکتب فی الذکر کل شیء ونوشت در لوح محفوظ همه چیز را مراد از ذکر لوح محفوظ است ثم اتانی رجل فقال یا عمران ادرك ناقتك فقد ذهبت مرد سایل میگوید پس آمد نزد من مردی پس گفت ای عمران نام سایل است دریاب شتر خود را پس بتحقیق رفته است فانطلقت اطلبها فاذا السراب ینقطع دونها پس رفتم من طلب میکنم ناقه را پس ناگاه دیدم سراب منقطع می شود ورای آن یعنی ناقه ورای سراب بود چنانکه البته قطع مسافت سرابیه بایستی کرد تا برسم بآن وازآب خور شتران گذشته بود وایم الله لوددت انها قد ذهبت ولم اقم وسوگند خدا دوست میداشتم که آن رفتی ونمی خاستم بطلبش تا محروم نمی شدم از خدمت آنحضرت **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام قال حدثنا ابو هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان یمین الله ملأی لا یغیضها نفقة سحاء اللیل والنهار ارایتم ما انفق الله منذ

سنه جامع بن شداد سلیمان بن مهران الکوفی مع النبی المعجمة والدال المهملة المشددة ... سنه صفوان بن محرز بضم المیم وسکون المهملة ... الراء المهملة ... سنه ۱۲۲

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

کتاب الانبیاء

بن الحارث ... عبد المطلب اسلام آورد ... ودر اثبات اختلاف است که ذکره العسقلانی ودر غیر روایت ابی ذر ومنقبة فاطمة بنت النبی صلی الله علیه وسلم زیاده آمده ولیکن این زیادة لعنوان باب علیحده عنقریب مذکور شود **حدثنا** ابو الیمان قال انا شعیب عن الزهری قال حدثنی عروة ابن الزبیر عن عائشة ان فاطمة رضی الله عنها ارسلت الی ابی بکر تسأله میراثها من النبی روایت است از عائشه که فاطمه کس فرستاد بسوی ابی بکر صدیق بجائیکه سوال میکرد ومیخواست از ابی بکر میراث خود را از پیغمبر صلی الله علیه وسلم مما افاء الله علی رسوله از آنچه فیء کرده بود خدا تعالی بر پیغمبر خود تطلب صدقة النبی صلی الله علیه وسلم التی بالمدینة وفدك میطلبید فاطمه صدقه آنحضرت را که در مدینه بود ووقف میکرد بر فقرا وباغ فدک را وما بقی من خمس خیبر وچیزیرا که باقی مانده بود از خمس خیبر بعد تقسیم آن میان مسلمانان فقال ابو بکر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا نورث پس گفت ابو بکر بتحقیق آنحضرت فرمود میراث یافته نمی شود از پیغمبران ما ترکنا صدقة چیزیکه گذاشته ایم آن مال صدقه باشد مصروف بر فقرا ومساکین هرکه باشد ودر بعضی نسخ صدقة انما یاکل آل محمد من هذا المال

خلق السموات والارض فانه لم يغض ما فی يمينه وعرشه علی الماء وبيده الاخری الميزان
او القبض يرفع ويخفض وبدست دیگروے تعالے فیض است فیض بفا است بمعنی احسان است
او القبض بقاف بمعنی امساک است کلمهٔ او برائے تردید نیست بلکه برائے تنویع است واحتمال دارد
که شک راوی باشد ومعنی اول اولی است **حدثنا** احمد قال حدثنا محمد بن ابی بکر المقدمی
قال حدثنا حماد بن زيد عن ثابت عن انس رضی الله عنه قال جاء زيد بن حارثة يشكو گفت
انس آمد زید بن حارثه متبنای آنحضرت درحالیکه شکایت میکند از اخلاق زن خود که زینب بنت جحش است
فجعل النبی صلی الله عليه وسلم يقول اتق الله وامسك عليك زوجك پس گشت پیغمبر خدا
میفرمود بترس خدا را ونگهدار بر خود زن خود را قال انس لو كان رسول الله صلی الله عليه وسلم كاتما
شيئا لكتم هذه الاية گفت انس اگر بودی رسول خدا پوشنده از وحی هرآئینه پوشیدی این آیت را که درین
وقت نازل شده وآن آیت این است وتخفی فی نفسك ما الله مبديه وتخشی الناس والله احق
ان تخشاه مجمل این قصه این است که در وقتی که ناسازگاری شد میان زید وزینب آنحضرت بخاطر
آورده بود اگر زید طلاق دهد زینب را در حبالهٔ نکاح خود درآورده بود در جاهلیت متبنا را حکم پسر میدادند
زن او را زوجه‌ی او داشتند آنحضرت این ملاحظه مرام اظهار نمیکرد وباوجود این حال زید را نصیحت
کرد که نگهدارد او را معنی آیت این است که میپوشی در دل خود چیزے را که خدا اظهار کننده آنست
ومیترسی مردم را وخدا سزاوار تر است که بترسی او را قال وكانت زينب تفخر على ازواج النبی
صلی الله عليه وسلم گفت انس وبود زینب فخر میکرد بر زنان پیغمبر خدا قالت عائشة
تقول زوجكن اهاليكن وزوجنی الله من فوق سبع سموات گفت عائشه میگفت زینب تزویج
کرده است شما را مردم شما وتزویج کرده است مرا خدا بالائے هفت آسمانها وعن ثابت وتخفی فی
نفسك ما الله مبديه وتخشی الناس نزلت فی شان زينب وزيد بن حارثة مرویست
از ثابت که این آیت در شان زینب وزید نازل شده **حدثنا** خلاد بن يحيی قال حدثنا
عيسی بن طهمان قال سمعت انس بن مالك رضی الله تعالی عنه يقول نزلت اية الحجاب فی زينب
بنت جحش میگفت انس آیت حجاب نازل شده در شان زینب یعنی بعد از تزویج او وآیت اینست
يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبی الآية فاطعم عليها يومئذ خبزا ولحما پس طعام
داد مردم را بر ولیمهٔ او نان وگوشت بسیار که در هیچ ولیمه نکرده بود وكانت تفخر على نساء النبی
صلی الله عليه وسلم وكانت تقول ان الله انكحنی فی السماء **حدثنا** ابو اليمان قال حدثنا
شعيب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله عليه
وسلم قال ان الله لما قضی الخلق فرمود پیغمبر خدا هرگاه خدا تقدیر کرد آفرینش مردم را كتب عنده
فوق عرشه ان رحمتی سبقت غضبی بتحقیق رحمت من از وجود بخشی ونعمتهائے ظاهر وباطن و
هدایت وجز آن از حد احصا بیرون است پیشی کرده است غضب مرا **حدثنا** ابراهيم بن المنذر

الجزء الرابع عشر من شرح الاسلام

كتاب الانبياء

از مصارف صدقهاے آنحضرت که بود زنده
بران مصارف در زمان آنحضرت صلی الله علیه
وسلم ولاعملن فيها بما عمل فيها رسول الله
هرآئینه عمل میکنم درین صدقات بانچه کار کرد
دران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فتشهد علی ثم قال پس کلمهٔ شهادت خواند
علی برائے تحقیق تصدیق قول خود پس گفت
انا قد عرفنا يا ابا بكر فضيلتك تحقیق شناختیم
ای ابوبکر فضیلت ومنزلت ترا پس راسخ کرد
انچه گفتی وتصور نیکنی از معتقد قدیم زبان بیشتر
وذکر قرابتهم من رسول الله وذکر کرد قرابت
اهل بیت خود را از پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم وحقهم وحق ایشان را در ان صدقات
و بعد از تصدیق حدیث لا نورث معذور دارد
قرابت ظاهر ایشان را مات وامتیاز ایشان باشد
در صلات وتكلم ابو بكر فقال والذی نفسی
بيده لقرابة رسول الله کلام کرد ابوبکر پس
گفت سوگند بآنکسی که نفس من بدست اوست
هرآئینه قرابت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم احب
الی ان اصل من قرابتی دوست تر است
بسوی من از رحم آنکه صله وپیوستگی کنم آنرا از
قرابت خود ودر کتاب الخمس مشروحا گذشت
وانی کلام در غزوهٔ خیبر باید **حدثنا**
عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا خالد
بن الحارث قال حدثنا شعبة عن واقد
ابن محمد بن زيد قال سمعت ابی يحدث
عن ابن عمر عن ابی بكر قال ارقبوا محمدا فی
اهل بيته گفت ابوبکر صدیق بمردم می‌طلبت
کنید ونگهدارید محمد مصطفی را صلی الله علیه وسلم
در باب اسداری اهل بیت وی بمحبت وپیوستگی
وعدم سب وایذای ایشان واختلاف کرده‌اند

قال حدثنا محمد بن فلیح قال حدثنی ابی قال حدثنی هلال عن عطاء بن یسار عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من آمن بالله ورسوله واقام الصلوة وصام رمضان فرمود کسی که ایمان آورد به خدا و رسول خدا و بر پا داشت نماز را و روزه داشت رمضان را کان حقا علی الله ان یدخله الجنة پس تحقیق ثابت و واجب است بر خدا اینکه در آورد او را به بهشت ذکر نکرد زکوة و حج را از آنکه موقوف است بر نصاب مال و استطاعت زاد و راحله و لباست که میسر نمی شود زاد و راحله هاجر فی سبیل الله او جلس فی ارضه التی ولد فیها هجرت کند در راه خدا یا نشیند در زمینی که زاده است در آن زمین یعنی در آوردن در بهشت بر تقدیر بر پا داشتن نماز و روزه ثابت و متحقق است موقوف بر هجرت نیست قالوا یا رسول الله افلا ننبئ الناس بذلک گفتند ای رسول خدا آیا خبر نکنیم مردم را بنی بصیغه خطاب و متکلم هر دو روایت است قال ان فی الجنة مائة درجة اعدها الله للمجاهدین فی سبیل الله فرمود به تحقیق در بهشت صد درجه است که آماده کرده آن درجات را خدا برای کنندگان جهاد در راه خدا یعنی بمجرد دخول جنت راضی نشوند و سعی کنند آن درجات حاصل کنند کل درجتین ما بینهما کما بین السماء والارض هر دو درجه فصل میان آن چنانست که میان آسمان و زمین است فاذا سألتم الله فاسئلوه الفردوس پس وقتی که سوال کنید شما خدا را پس سوال کنید فردوس برین را فانه اوسط الجنة واعلی الجنة پس به تحقیق فردوس میانه بهشت است یعنی بهترین جنت است و خیر الامور اوسطها و بلندترین جا میانه بهشت است وفوقه عرش الرحمن ومنه تفجر انهار الجنة و بالای فردوس عرش رحمن است و از آن جا می بر آید نهرهای بهشت **حدثنا** یحیی بن جعفر قال حدثنا ابو معاویة عن الاعمش عن ابراهیم هو التیمی عن ابیه عن ابی ذر رضی الله عنه قال دخلت المسجد ورسول الله صلی الله علیه وسلم جالس گفت ابوذر در آمدم در مسجد و رسول الله نشسته بود در مسجد فلما غربت الشمس قال یا ابا ذر هل تدری این تذهب هذه پس هرگاه غروب کرد آفتاب فرمود ای ابا ذر آیا میدانستی که این آفتاب کجا میرود قال قلت الله ورسوله اعلم قال فانها تذهب فتستاذن فی السجود فرمود به تحقیق آفتاب میرود پس طلب اذن میکند در سجود فیؤذن لها فی السجود وکانها قد قیل لها ارجعی من حیث جئت پس اذن داده می شود مر او را در سجده پس گویا گفته شده او را باز رو از آنجا که آمده فتطلع من مغربها پس طلوع میکند از جانب مغرب خود در روز قیامت بعد از غروب برگشته آمده طلب اذن سجده کرده و برای اذن سجده داده بود و گفته شد او را که رجوع کند جانب مغرب و طلوع کند از آنجا ثم قرأ ذلک مستقر لها فی قراءة عبد الله **حدثنا** موسی عن ابراهیم قال حدثنا ابن شهاب عن عبید بن السباق ان زید بن ثابت رضی الله عنه حدثه

وقال اللیث حدثنی عبد الرحمن بن خالد عن ابن شهاب عن ابن السباق ان زید بن ثابت رضی الله عنه حدثه قال ارسل الی ابو بکر رضی الله عنه گفت زید بن ثابت انصاری که کاتب وحی بود فرستاد کسی را نزد من ابو بکر که تتبع کنم آیات قرآنی و جمع کنم در کتابت فتتبعت القرآن پس

الجزء الرابع عشر شیخ الاسلام

کتب الانبیاء

اقوال بحسب اختلاف اطلاق در محال است نه علی العموم والاطلاق از حدیث حرمت صدقه بر اهل بیت را معنی اول اند و قول ثانی که سبب ظاهر آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس الخ است و حدیث صحیح از عائشه بنام تحفه دعا آنکه بر روی گلیم مرحل بود از موی پس آمد حسن بن علی پس در آورد او را پستر آمد حسین پس آمد حسن پستر آمد فاطمه پس در آورد آنحضرت او را پستر آمد علی پس در آورد او را پستر فرمود انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت الآیة و نحو آن بحدیث نص است در دخول ایشان در اهل بیت ولیکن نیست در این احادیث چیزی که دلالت کند تخصیص اهل بیت را باین چهار تن چنانکه اصحاب قول ثالث فهمیده بدان نسبت کنند چه ایشان را اهل بیت گفتن نفی نمیکند آنرا که ازواج نیز باشند و چنانکه این حدیث و نحو آن نص است بر بودن این عترت از اهل بیت آیت نص است بر بودن زنان اهل بیت زیرا چه پیش و پس آیت همه خطاب بازواج است و چه خوش گفته علامه فخر الدین رازی اولی آنست که گفته شود اهل بیت اولاد آنحضرت و ازواج او بند و حسن و حسین رضی الله عنهما از ایشان اند و علی مرتضی نیز از اهل بیت اوست بجهة معاشرت و بنت پیغمبر را و ملازمت او مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و بعضی علما در تطبیق این اقوال و توجیه این اطلاقات گفته اند که بیت سه است بیت نسب و بیت سکنی و بیت ولادت پس بنو هاشم و عبد المطلب اهل بیت نسب اند که اولاد جد قریب را خاندان و خانواده میگویند و ازواج مطهره اهل بیت سکنی اند و اطلاق اهل بیت بر زنان مردان را عرف است بحسب عرف و عادت و اولاد شریف آنحضرت اهل بیت ولادت اند و با وجود شمول اهل بیت تمام اولاد

تفحص كردم قرآن را از مردم که یاد داشتند و نوشته بودند حتی وجدت آخر سورة التوبة مع ابی خزیمة الانصاری لم اجدها مع احد غیره تا آنکه یافتم آخر سوره توبه با ابی خزیمه انصاری که نیافتم آن را با هیچکس غیر ابی خزیمه یعنی مکتوب نبوده نزد غیر او و امر کرده ابو بکر که تا دو گواه کتابت و حفظ نیابی داخل نخواهی کرد آن آخر سوره این است لقد جاءکم رسول من انفسکم حتی خاتمة براءة تا خاتمه سوره براءة تا آخر قوله تعالی وهو رب العرش العظیم **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن یونس بهذا وقال مع ابی خزیمة الانصاری **حدثنا** معلی بن اسد قال حدثنا وهیب عن سعید عن قتادة عن ابی العالیة عن ابن عباس رضی الله عنهما قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول عند الکرب گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا میگفت نزد اندوهی که میرسید این کلمات لا اله الا الله العلیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات ورب الارض رب العرش الکریم وصف عرش بعظمت از جهت کم است و بکرم یعنی بحسن از جهت کیف است و این قول بر تقدیریست که عظیم و کریم صفت عرش باشد **حدثنا** محمد بن یوسف قال حدثنا سفیان عن عمرو بن یحیی عن ابیه عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال النبی صلی الله علیه وسلم الناس یصعقون یوم القیمة فرمود مردم فریاد میکنند روز قیامت فاذا انا بموسی آخذ بقائمة من قوائم العرش پس ناگاه می بینم موسی را علیه السلام گیرنده است بستونی از ستونهای عرش یعنی پیش از همه مبعوث شده است و گرفته است ستونی از ستونهای وقال الماجشون عن عبد الله بن الفضل عن ابی سلمة عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال فاکون اول من بعث فاذا موسی آخذ بالعرش فرمود پس می باشم من نخستین کسانیکه مبعوث میشوند و ناگاه موسی را دیدم که گرفته عرش را یعنی پیش از من مبعوث شده است این حدیث دراز است و معنی آن و تفصیل گذشته است در کتاب خصومات و آنکه این معنی موجب افضلیت موسی بر آنحضرت نیست **باب** قول الله تعالی تعرج الملئکة والروح الیه در بیان قول خدا عروج میکنند فرشتها و جبرئیل بسوی خدا و قوله جل ذکره الیه یصعد الکلم الطیب و بسوی خدا بر میرود کلمه پاک وقال ابو جمرة عن ابن عباس بلغ اباذر مبعث النبی صلی الله علیه وسلم فقال لاخیه و روایت کرده است ابو جمره از ابن عباس رسید اباذر را خبر بعثت پیغمبر خدا پس گفت برادر خود را اعلم لی علم هذا الرجل الذی یزعم انه یأتیه الخبر من السماء بدان برای من علم این مرد کنایت از پیغمبر خدا است که میگوید به تحقیق می آید او را خبر از آسمان اعلم لی از علم است یعنی لاجل است و بمعنی اعلام هم میتواند بود یعنی خبر ده مرا خبر این مرد که بمکه است و دعوی نبوت میکند و این تعلیق گذشته است مسند در اسلام ابی ذر در کتاب فضائل صحابه وقال مجاهد العمل الصالح یرفع الکلم الطیب و مجاهد گفته است عمل صالح رفع میکند کلمه طیب را یقال ذی المعارج الملئکة تعرج الی الله گفته میشود ذی المعارج که در قول خدا است ذی المعارج معنا ذی الملئکة العارجات الی الله **حدثنا** اسمعیل قال

کتاب الانبیاء

ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فاطمة بضعة منی فرمود آنحضرت فاطمه گوشت پاره منست بضعه بفتح موحده وسکون ضاد معجمه و کسر آن نیز آمده گوشت پاره فمن اغضبها اغضبنی پس کسیکه در خشم آرد او را در خشم آرد مرا از جهت جزئیت و تمام این حدیث بطول در ترجمه ابی العاص بن ربیع عنقریب بیاید **حدثنا** یحیی بن قزعة قال حدثنا ابراهیم بن سعد عن ابیه سعد بن عبد الرحمن بن عوف عن عروة عن عائشة قالت دعا النبی صلی الله علیه وسلم فاطمة ابنته فی شکواه التی قبض فیها خواند آنحضرت نزدیک خود فاطمه دختر خود را در رنجوری خود که قبض کرده شد در آن فسارّها بشیء فبکت پس سخن پنهان کرد آنحضرت او را بچیزی پس گریست فاطمه ثم دعاها فسارّها فضحکت پس از آن خواند او را نزدیک خود پس سخن پنهان گفت او را پس بخندید فاطمه قالت فسألتها عن ذلک گفت عائشه پس پرسیدم فاطمه را از آن سخن پنهانی مختلف فقالت سارّنی النبی پس گفت فاطمه پنهان سخن گفت مرا اول پیغمبر صلی الله علیه وسلم فاخبرنی انه یقبض فی وجعه الذی توفی فیه پس خبر داد مرا آنحضرت که وی قبض کرده می شود در آن بیماری که وفات یافت در آن فبکیت پس گریستم از این خبر ثم سارّنی فاخبرنی انی اول اهل بیته اتبعه پس تر از پنهان سخن گفت بمن پس خبر داد مرا که من نخستین اهل بیت ویم که عقب وی میروم ولاحق میشوم بوی بعد از وفات شریف پیش از همه اهل بیت فضحکت پس خنده کردم از آن و این خبر داد فاطمه زهرا العائشة صدیقه

حدثني مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار تحقيق رسول خدا فرمود از پی یکدیگر نوبت بنوبت می آیند در شما فرشتها شب و فرشتها روز ويجتمعون في صلوة العصر وصلوة الفجر وجمع می شوند در نماز عصر و نماز فجر ثم يعرج الذين باتوا فيكم پس بالا میروند آنها که شب کرده بودند در میان شما فيسألهم ربهم وهو اعلم بهم پس می پرسد آنها را پروردگار ایشان و حال آنکه او دانا تر است از ایشان كيف تركتم عبادي چگونه گذاشتید بندگان مرا فيقولون تركناهم وهم يصلون واتيناهم وهم يصلون پس میگویند فرشتها گذاشتیم آنها را و حال آنکه آنها نماز میکردند و آمدیم نزد آنها و حال آنکه نماز میکردند وقال خالد بن مخلد حدثنا سليمان قال حدثني عبد الله بن دينار عن ابي صالح عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من تصدق بعدل تمرة من كسب طيب کسی که صدقه دهد برابر خرمائے از مال کسب پاک ولا يصعد الى الله الا الطيب و صعود نمی کند بسوے خدا مگر مال پاک فان الله يتقبلها بيمينه پس خدا قبول میکند آنرا بدست راست خود ثم يربيها لصاحبه كما يربي احدكم فلوه پس تربیت میکند خدا برائے صاحب او چنانچه تربیت میکند یکی از شما بچه اسپ را حتى تكون مثل الجبل تا آنکه میشود مانند کوہے فلو بفتح فاو ضم آن و تشدید واو است ورواه ورقاء عن عبد الله بن دينار عن سعيد بن يسار عن ابي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم ولا يصعد الى الله الا الطيب حدثنا عبد الاعلى بن حماد قال حدثنا يزيد بن زريع قال حدثنا سعيد عن قتادة عن ابي العالية عن ابن عباس رضي الله عنهما ان نبي الله صلى الله عليه وسلم كان يدعو بهن عند الكرب لا اله الا الله العظيم الحليم لا اله الا الله رب العرش العظيم لا اله الا الله رب السموات السبع ورب العرش الكريم حدثنا قبيصة قال حدثنا سفيان عن ابيه عن ابن ابي نعم او ابي نعم شك قبيصة عن ابي سعيد رضي الله عنه قال بعث الى النبي صلى الله عليه وسلم بذهيبة فقسمها بين اربعة گفت ابو سعید فرستاده شد بسوے پیغمبر خدا پاره طلائی پس قسمت کرد آنرا میان چهار نفر ذهيبة تصغير ذهب است و تانیث باعتبار قطعه است و در بعضے لغات ذهب را مونث سماعی گفته اند وحدثني اسحق بن نصر قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا سفيان عن ابيه عن ابن ابي نعم عن ابي سعيد الخدري قال بعث علي رضي الله عنه وهو باليمن گفت ابو سعید خدری فرستاد علی مرتضی و حال آنکه او در یمن بود الى النبي صلى الله عليه وسلم بذهيبة في تربتها پاره از ذهب که از خاک آن بود یعنی ذهب را جدا کرده بود فقسمها بين الاقرع بن حابس الحنظلي ثم احد بني مجاشع وبين عيينة بن حصن بن بدر الفزاري وبين علقمة بن علاثة العامري ثم احد بني كلاب وبين زيد الخيل الطائي ثم احد بني نبهان فتغيظت قريش والانصار پس خشم کردند قریش و انصار فقالوا يعطيه صناديد

مع بیشوه نسب وے بانسب آنحضرت و مادر آبا و مادرش ہردو نسب بیامیخته اند مادر زبیر صفیه بنت عبد المطلب است عمه آنحضرت صلے الله علیه وسلم اسلام آورد بر دست ابی بکر صدیق و حال آنکه وے در آن وقت ده یا هشت ساله بود روایت کرده حاکم بسند صحیح از عروه هشت ساله بود و بعضے پانزده گفته هجرت کرد بحبشه و حاضر شد در همه مشاهد و ثابت ماند با آنحضرت روز احد و وی یکی از عشره مبشره است و بود قتل وی در رجب سی و شش در وادی سباع و فنی کرد بعد جنگ جمل سیاه که تارک بود قتال را لیس قتل کرد او را عمرو بن جرموز تمیمی و تمیم در میان راه ساکن در آمد او را سیه و آمد قاتل نزد امیر المومنین علی لتقرب بسوے وی با ینکار پس بشارت داد علی مرتضی قاتل را بدوزخ و بود عمر وے شصت و هفت سال و بعضے غیر آن گفته وقال ابن عباس هو حواري النبي گفت ابن عباس زبیر حواری پیغمبر است در بیان تحریر بیان دین صلے الله علیه وسلم حواری بتخفیف واو و تشدید یا لفظ مفرد است چنانکه گفته بمعنی خلیل و ناصر و یاری ده و وزیر و بعضے از حوار است بمعنی سفید و مرد حواریون لباس ثیاب بهم و نام کرده شدند حواریون که در زمان عیسی بودند علیه السلام این لقب بجهت سفیدی جامهای ایشان حدثنا خالد بن مخلد قال حدثنا علي بن مسهر عن هشام بن عروة عن ابيه قال اخبرني مروان بن الحكم قال اصاب عثمان بن عفان رعاف شديد سنة الرعاف رسید عثمان را رضی الله عنه خون بینی جارے ازینی در سال رعاف یعنی سال سیے کہ مردم را در آن سال رعاف بسیار عارض شده بود حتى حبسه عن الحج واوصى تا آنکه باز داشت رعاف او را از حج و وصیت کرد عثمان فدخل عليه رجل من قريش قال استخلف پس در آمد بر عثمان مردی از قریش پس گفت عثمان را خلیفه گیر کسی را پس از خود قال وقالوه پس گفت عثمان و گفته اند مردم این را یعنی تو خود میگوئی یا مردم نیز میخواهند آنرا قال نعم گفت آن مرد آری گفته اند و میخواهند قال ومن گفت عثمان و کدام کس را خلیفه کنم فسكت پس خاموش شد آن مرد فدخل عليه

اهل نجد ويدعنا پس گفتند ميدهى كلانان اهل نجد را و ميگذارى ما يان را قال انما اتالفهم فرمود نيست اين دادن مگر براے تاليف اين ضعيف و بيان از شنيدن اين قول پيغمبر خدا ايشان را والانصار تسلى شدند فاقبل رجل غائر العينين پس پيش آمد مردى فرو رفته حدقه دو چشم و در سر او كاسه چشم ناتى الجبين بلند پيشانى كث اللحية انبوه ريش مشرف الوجنتين بلند رخسار محلوق الراس تراشيده موى سر اين مرد كه پدر خوارج است نام او عبدالله ذوالخويصره فقال يا محمد اتق الله پس گفت اى محمد بترس خدا را فقال النبى صلى الله عليه وسلم من يطيع الله اذا عصيته پس فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم كيست اطاعت ميكند خدا را وقتى كه من نافرمانى كنم او را افيامننى على اهل الارض ولا تامنونى پس امين ميكند مرا خدا بر اهل زمين و امين نميكنيد شما مرا فسأل رجل من القوم قتله النبى صلى الله عليه وسلم پس پرسيد مردى از قوم صحابه كشتن او را از آنحضرت اراه خالد بن الوليد فمنعه النبى صلى الله عليه وسلم گمان ميكنم سائل را خالد بن وليد بوده پس منع كرد او را پيغمبر خدا اگر گوئى در كتاب استتابة المرتدين گذشته كه عمر بوده گويم منافات ندارد و توان كه هر دو پرسيده باشند اين راوى خالد را گمان كرده باشد فلما ولى قال ان من ضئضئ هذا قوما يقرؤن القرآن پس هرگاه پشت داد فرمود از نسل اين قومى خواهد بود كه بخوانند قرآن را لا يجاوز حناجرهم تجاوز نميكند گلوهاے ايشان را يعنى مقبول درگاه حق نمى شود ضئضئ بكسر هر دو ضاد معجمه و سكون همزه اولے بمعنى اصل و نسل است يمرقون من الاسلام مروق السهم من الرمية ميگذرند از اسلام گذشتن تير از شكار يقتلون اهل الاسلام ويدعون اهل الاوثان ميكشند مسلمانان را و ميگذارند بت پرستان را لئن ادركتهم لاقتلنهم قتل عاد اگر دريابم ايشان را هر آئينه ميكشم ايشان را كشتن قوم عاد كه همه را يكبارگى كشته اند اگر گوئى چرا منع كرد آنحضرت خالد را و حال آنكه دريافته او را گويم مراد آنحضرت آنست اگر دريابم طائفه او را و كثرت ايشان و خروج بر مسلمانان چنانچه در زمان خلافت امير المومنين على رضى الله عنه برآمدند و مقاتله كردند بلشكر اسلام **حدثنا** عياش بن الوليد قال حدثنا وكيع عن الاعمش عن ابراهيم التيمى عن ابيه عن ابى ذر رضى الله عنه قال سألت النبى صلى الله عليه وسلم عن قوله والشمس تجرى لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم گفت ابوذر پرسيدم پيغمبر خدا را از قول خدا و آفتاب سير ميكند مر جاے بودن كه او راست اينجا كه تقدير خداى غالب دانا است قال مستقرها تحت العرش فرمود جاے مستقر او زير عرش است

باب

قول الله تعالى وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة روهاے مسلمانان درين روز قيامت تازه و خرم است و بسوى پروردگار خود نظر كننده اند **حدثنا** عمرو بن عون قال حدثنا خالد وهشيم عن اسمعيل عن قيس عن جرير بن عبدالله رضى الله عنه قال كنا جلوسا عند النبى صلى الله عليه وسلم اذ نظر الى القمر ليلة البدر گفت جرير بوديم نشسته نزد پيغمبر خدا ناگاه ديد آنحضرت بسوے ماه شب چهاردهم فقال انكم سترون ربكم كما ترون هذا القمر پس فرمود به تحقيق شما خواهيد ديد پروردگار خود را چنانكه مى بينيد اين ماه را لا تضامون فى رؤيته مزاحمت نميكنيد و اختلاف نميكنيد نزد ديدن همه شما بيكرنگ و يكسان مى بينيد فان استطعتم ان لا تغلبوا

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

والذى نفسى بيده انه لخيرهم منها علمت گفت آگاه باش سوگند آنكسى كه نفس من بدست قدرت اوست تحقيق زبير بهترين مردم است از آنچه دانسته ام من يعنى در علم من او بهترين ايشان است يا او بهتر است در چيزے مخصوص است چون حسن خلق و جز آن و گرنه على مرتضى خود بهترين ايشان بود بالاتفاق ان كان لاحبهم الى رسول الله صلى الله عليه وسلم تحقيق بود وے هر آئينه دوست ترين ايشان نزد پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم **حدثنا** عبيد بن اسمعيل قال حدثنا ابو اسامة عن هشام قال اخبرنى ابى قال سمعت مروان يقول كنت عند عثمان اذ اتاه رجل فقال استخلف ميگفت مروان بودم نزد عثمان ناگاه آمد او را مردى پس گفت استخلاف كن قال وقيل ذلك گفت عثمان بطريق استفهام و گفته و خواسته شده است آن استخلاف قال نعم گفت آرے در آن سالى گفته شده الزبير يعنى گفته اند استخلاف كن زبير را قال اما والله انكم لتعلمون ثلاثا گفت عثمان آگاه باشيد تحقيق شما هر آئينه ميدانيد كه تحقيق زبير بهترين شماست ثلاثا گفت آنرا سه بار **حدثنا** مالك بن اسمعيل قال حدثنا عبد العزيز هو ابن ابى سلمة عن محمد بن المنكدر عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لكل نبى حواريا فرمود پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم تحقيق هر پيغمبر را حوارى باشد و آن حوارى بفتح ياء مشدده و بكسر آن الزبير و تحقيق حوارى من زبير است [illegible]

علی صلوٰۃ قبل طلوع الشمس وصلوٰۃ قبل غروب الشمس فافعلوا پس اگر توانید کہ مغلوب نشوید بر نمازی کہ پیش از طلوع آفتاب است یعنی نماز فجر و پیش از غروب آفتاب است یعنی نماز عصر پس بکنید این دو نماز بی تکلف وے رنج امید است کہ بمحافظت بر ہر دو نماز بروئیت خداوند سبحانہ بے تکلف حاصل کنید

حدثنا یوسف بن موسی قال حدثنا عاصم بن یوسف الیربوعی قال حدثنا ابو شہاب عن اسمعیل بن ابی خالد عن قیس بن ابی حازم عن جریر بن عبد اللہ قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم انکم سترون ربکم عیانا بتحقیق شما می بینید پروردگار خود را عیان بدو چشم خود **حدثنا** عبدۃ ابن عبد اللہ قال حدثنا حسین الجعفی عن زائدۃ قال حدثنا بیان بن بشر عن قیس بن ابی حازم قال حدثنا جریر قال خرج علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لیلۃ البدر فقال انکم سترون ربکم یوم القیمۃ کما ترون ہذا لا تضامون فی رؤیتہ **حدثنا** عبد العزیز بن عبد اللہ قال حدثنا ابراھیم بن سعد عن ابن شہاب عن عطاء بن یزید اللیثی عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ ان الناس قالوا یا رسول اللہ ہل نری ربنا یوم القیمۃ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہل تضارون فی القمر لیلۃ البدر قالوا لا یا رسول اللہ قال فہل تضارون فی الشمس لیس دونہا سحاب پس آیا ضرر میکنید در دیدن آفتاب کہ نیست نزدیک آن ابری قالوا لا یا رسول اللہ قال فانکم ترونہ کذلک فرمود پس بتحقیق شما می بینید خدا را ہمچنین واضح وظاہر بیشک وشبہ و بی اختلاف یجمع اللہ الناس یوم القیمۃ جمع میکند خدا روز قیامت مسلمانان وغیر مسلمانان را فیقول من کان یعبد شیئا فلیتبعہ پس میگوید کسی کہ بود می پرستید چیزے را پس گو متابعت کند آنرا فیتبع من کان یعبد الشمس الشمس پس متابعت میکند کسی کہ آفتاب پرست بود آفتاب را ویتبع من کان یعبد القمر القمر ومتابعت میکند کسی کہ می پرستید ماہ را یعنی متابعت میکند ماہ را ویتبع من کان یعبد الطواغیت الطواغیت ومتابعت میکند بتان را کسی کہ می پرستید بتان را معنی اتباع آنست کہ میروند در پی آن و آنرا الہ خود و معبود خود دانند و از ینجاست کہ بعضے از اجلہ عرفا نقل میکنند کہ چون خداوند سبحانہ در آنروز تجلی میکند بر ہر کس بصورت معتقد او پس زنہار تو معتقد نباشی بیک صورت تا محروم مانی از شہود تجلیات وتبقی ہذہ الامۃ فیہا شافعوہا او منافقوہا شک ابراھیم و باقی میمانند این امت بحالی کہ در میان این است مر حوسہ مخالفان آنہا اند یا منافقان آنہا شک کردہ است درین دو کلمہ ابراھیم مذکور درین اسناد و اینکہ منافقان در میان مومنان باقی مانند از آن جہت کہ در دنیا پوشیدہ بودند خود را در مسلمانان در آخرت نیز در زمرۂ مسلمانان خود را پوشیدند فیاتیہم اللہ فیقول انا ربکم پس می برآید نزدیک اینہا خدا پس میگوید من پروردگار شما ام نسبت اتیان بخدا مجاز است از تجلی بعضے گفتہ اند کنایت از رویت است از آنکہ رویت لازم اتیان است قاضی عیاض گفتہ مراد آمدن ملک است یا آمدن خدا در صورت ملک است و این امتحان است مر مومنان را انتہی فیقولون ہذا مکاننا حتی یاتینا ربنا پس میگویند این جاے ماست ایستادہ ایم تا آنکہ بیاید پروردگار ما درین مرتبہ قبول نکردند کہ متجلی پروردگار ماست از آنکہ در آن علامت حدوث دیدند پس دانستند کہ پروردگار

محرمی کہ بسبب آنحضرت بود از بطن ام الزبیر ام سلمہ رضی اللہ عنہا در زنان یعنی در قلعہ کہ در انجا زنان آنحضرت بودند مضرت نا ذا انا بالزبیر علی فرسہ یختلف الی بنی قریظۃ مرتین او ثلاثا پس ناگاہ دیدم پس آگاہ دیدم زبیر را بسبب اسپ او کہ آمد ورفت میکند بجانب بنی قریظہ کہ قبیلہ از بنی یہود است دو مرتبہ یا سہ مرتبہ فلما رجعت قلت یا ابت رایتک تختلف پس ہرگاہ باز گشتم آنجاے کہ بودم گفتم ای پدرم دیدم ترا کہ آمد و رفت میکردی و در بعضے نسخ یا ابہ بہا ساکنہ است قال او ہل رایتنی یا بنی گفت زبیر آیا دیدہ مرا ای پسرک من قلت نعم گفتم آری دیدہ ام قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من یاتی بنی قریظۃ فیاتینی بخبرہم گفت زبیر بود آنحضرت کہ فرمود کیست کہ بیاید بنی قریظہ را پس بیارد مرا خبر ایشان و در روایت ابی ذر از کشمیہنی من یات بحذف یا است بعد از تا و نیز بیجان در فیاتینی فانطلقت پس رفتہ بودم بسوئے ایشان فلما رجعت جمع لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابویہ فقال فداک ابی وامی پس ہرگاہ باز گشتم بجز ایشان جمع کرد در تفدیہ براے من آنحضرت پدر و مادر خود را پس فرمود فداے تو باد پدر و مادر من **حدثنا** علی بن حفص قال حدثنا ابن المبارک قال حدثنا ہشام بن عروۃ عن ابیہ ان اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم قالوا للزبیر یوم الیرموک بتحقیق یاران آنحضرت کہ حاضر بودند روز غزوۂ یرموک گفتند مر زبیر را روز یرموک و آن بفتح تحتیہ و سکون را مہملہ وضم میم موضعیست بشام تو واقع شد در آنجا جنگ میان مسلمانان و روم اول در خلافت عمر و بودند مسلمانان چہل و چہار ہزار یا سی وشش ہزار و روم ہفتصد ہزار و دولت و سلطنت مسلمانان را بود پس کشتہ شدند از روم صد ہزار و پنجہزار کس را اسیر کردند چہل ہزار را و شہید شدند از مسلمانان چہار ہزار واللہ اعلم الا تشد فنشد معک یا نمیکنی بر مشرکان پس حملہ کنیم با تو فحمل علیہم پس حملہ کرد زبیر بر ایشان فضربوہ ضربتین علی عاتقہ بینہما ضربۃ ضربہا یوم بدر پس زدند مشرکان زبیر را دو زدن بر دوش وی میان آن دو ضربہ ضربہ دیگر بود کہ زدہ

مانیست اگر گوئی ملک معصوم است چه گونه ازوے روا باشد که گوید من خدایم کرمانی در تقریر جواب این قول میگوید لا نسلم که ملک معصوم است از مثل این صغیره انتهی پوشیده نماند که این قول که من خدایم خدا را شریک ساختن است و شریک از اکبر کبائر است اللهم الا ان یقال در قول ملک بمعنی مربی است برائے امتحان مومنان مبهم آورده والله اعلم فاذا جاء ربنا عرفناه پس وقتیکه می آید پروردگار ما بشناسیم او را فیاتیهم الله فی صورته التی یعرفون پس می آید اینها را خدا در صورتے یعنی در صفتے که می دانستند خدا را باین صورت فیقول انا ربکم پس میگوید من پروردگار شما ام فیقولون انت ربنا فیتبعونه پس میگویند توئے پروردگار ما پس اتباع میکنند او را یعنی امر او را که بردن ایشان است به بهشت ویضرب الصراط بین ظهری جهنم و نهاده می شود پل صراط میان پشت دوزخ فاکون انا وامتی اول من یجیزها پس میباشم من و امت من نخستین کسے که میگذرد آنرا و لا یتکلم یومئذ الا الرسل و تکلم نمی کند درین روز مگر رسولان و دعوی الرسل یومئذ اللهم سلم سلم و دعاے پیغمبران درین روز اینست که ای خدا سلامت دار سلامت دار و فی جهنم کلالیب و در دوزخ خارهائے آهنین است کلالیب جمع کلوب بفتح کاف و آن آهنی است که سر آنرا کج کرده اند و می آویزند بآن پارهائے گوشت مثل شوک السعدان مانند خار سعدان هل رایتم السعدان آیا دیده اید شما سعدان را قالوا نعم یا رسول الله گفتند آرے دیده ایم ای رسول خدا قال فانها مثل شوک السعدان فرمود پس تحقیق کلالیب مانند خار سعدان است غیر انه لا یعلم ما قدر عظمها الا الله جز آنکه شان این است که نمیداند مقدار کلانی آنرا مگر خدا تخطف الناس باعمالهم می رباید مردم را بسبب عملهاے بد آنها یا بقدر عملهاے آنها بدوزخ می اندازد بعضے را و در قرآن فمنهم المومن بقی بعمله پس بعضے ازان مومن است که محفوظ میباشد بسبب عمل خود و الموبق بعمله یا محبوس است بسبب عمل خود قاضی عیاض گفته که عبارت فمنهم المومن بقی لشیء و جز روایت کرده اند المومن بمیم و در آخر نون و بقی از لقا و یقی از وقایه و موثق بمثلثه و قاف و وجه سیوم موبق بباء موحده و قاف و منهم المخردل او المجازی او نحوه شک راویست مخردل بمعنی قطع است میگویند خردلت اللحم اے قطعته ثم یتجلی حتی اذا فرغ الله من القضاء بین العباد تا آنکه خدا وقتی که فارغ شود از حکم کردن میان بندها و اراد ان یخرج برحمته من اراد من اهل النار و خواست اینکه بیرون آرد برحمت خود کسی را که خواهد از دوزخ امر الملئکة ان یخرجوا من النار من کان لا یشرک بالله شیئا ممن اراد الله ان یرحمه ممن یشهد ان لا اله الا الله فیعرفونهم فی النار باثار السجود تاکل النار ابن ادم الا اثر السجود میخورد آتش آدم زاد را مگر موضع اثر سجده را و آن جبهه است بعضے گفته اند مراد هفت استخوان است هر دو دست و هر دو زانو و هر دو پاے و جبهه حرم الله علی النار ان تاکل اثر السجود حرام کرده است خدا یعنی قدرت نداده است آتش دوزخ را سوختن مواضع سجده مسلمانان و آنکه واقع شده آنانکه جمع میکنند ذهب و فضه و انفاق نمیکنند در راه خدا داغ کرده می شود بآن زر و فضه پیشانیهاے آنها و پهلوهاے شان در حق مانعان زکوة است کرمانی گفته که این آیت چنانکه

وطلحه و الفیاض میگفتند از مهاجرین اولین و از عشره مبشره و یکے ازان هشت کس که سابقین باسلام اند و یکی ازان پنجکس که باسلام درآمدند بر دست ابی بکر رضی الله عنه و یکے ازان شش کس که گردانید عمر رضی الله عنه خلافت را شورے میان ایشان و مادر او صعبه بنت عبد الله بن عماد خواهر علا حضرمی است اسلام آورد و هجرت کرد و زنده اندلیکن زبیر خود اندکی و کشته شد طلحه روز جمل سنه ستی و ثلثین و قتیکه برگشت از قتال امیر المومنین علی به ستور زبیر رضی الله عنهم و گوشه گرفت در بعضے صفوف پس انداخته شد تیرے و برید رگشت از پای وی عرق النسا پس پیوسته جاری ماند خون تا آنکه مرد و عمر وے شصت سال بود و لبعضے کم و زیاده گویند و مرویست که علی رضی الله عنه وقتی که ایستاد بر جاے کشته افتادن طلحه گریست تا آنکه تر شد محاسن شریفه وے باشکهاے پس تر گفت تحقیق من هر آئینه امید دارم که باشیم من و تو از جمله کسانیکه گفت الله تعالے در شان ایشان و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین ذکره القسطلانی گفت علی رضی الله عنه شنیدم از حضرت یا که میفرمود طلحه و زبیر هر دو همسایه منند در بهشت روایت کرده آنرا ترمذی و حاکم گفته صحیح الاسناد است قال قال عمر توفی رسول الله و گفت عمر رضی الله عنه وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و هو عنه راض و حال آنکه آنحضرت از طلحه راضی بود حدثنا محمد بن ابی بکر المقدمی بضم میم و فتح قاف و دال مهمله مشدده قال حدثنا معتمر عن ابیه سلیمان عن ابی عثمان بن عبد الرحمن نهدی قال لم یبق مع النبی صلی الله علیه وسلم فی بعض تلک الایام التی قاتل فیهن رسول الله باقی نماند با آنحضرت در بعض آن ایام که قتال کرد مشرکان را در آن ایام پیغمبر خدا صلے الله علیه وسلم غیر طلحه بن ابی وقاص که ایشان ثابت ماندند مراد از بعض آن ایام روز غزوه احد است و حقیقت حال در مجلس معلوم شد و سعد عن حدیثهما یعنی گفت ابی عثمان را که این مذکور را از حدیث طلحه و سعد یعنی از اخبار ایشان این قصه را نوے حدثنا مسدد قال حدثنا خالد بن عبد الله واسطی قال حدثنا ابن ابی خالد ...

سوق آیات ناظر است که در حق اهل کتاب نازل شده است و اهل اسلام درین وعید داخل نیستند و عقوبت ایشان بطورے دیگر باشد یعنی که ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه باتفاق صحابه بسیار کس همراهان او که منع زکوة کردند مقاتله کرده و نگذاشت برین عقوبت اخروی و موقوف نشست بر این بیان همدرین کتاب مستطاب در باب مناقب صحابه بسبق ذکریافته که معاویه و ابوذر رضی الله عنهما در تفسیر این آیت منازعت داشتند ابوذر که از زهاد صحابه بود رضی الله تعالی عنه میگفت هر که جمع میکند زر و نقره و در راه خدا نه دهد آن را در آتش دوزخ تاب داده داغ خواهند کرد بر جبهه و پهلوے او و معاویه رضی الله تعالی عنه گفت که این آیت در شان اهل کتاب است چنانکه سیاق کتاب لیمد نظر بآنست و تحقیق این مسئله و مقرر علما از صحابه و غیر ایشان آنست که بعد از ادائے وجوب زکوة جمع مال مزکی حرمتی ندارد و موعود این وعید نیست فیخرجون من النار قد امتحشوا پس برون آورده میشوند از آتش دوزخ که تحقیق سوخته شده اند امتحشوا بهائے مهمله بلفظ معروف است بمعنی احترقوا و در بعضے نسخ بلفظ مجهول است

فیصب علیهم ماء الحیوة پس ریخته میشود بر ایشان آب حیات فینبتون نبات الحبة فی حمیل السیل پس میرویند زیر آب حیات چنانکه میروید دانه در گل که آورده است سیل آب حمیل بجائے مهمله است ثم یفرغ الله من القضاء بین العباد پستر فارغ میشود خدا از حکم کردن میان بندهاے دوزخی و بهشتی و یبقی رجل منهم مقبل بوجهه علی النار و باقی میماند مردے از ایشان که روی او مقبل است بروے خود در آتش وهو آخر اهل النار دخولا الجنة و آن مرد آخر دوزخیان است از روی در آمدن به بهشت فیقول ای رب اصرف وجهی عن النار پس میگوید ای پروردگار من بگردان روی مرا از جانب دوزخ فانه قد قشبنی ریحها و احرقنی ذکاؤها پس بتحقیق آزار کرده است مرا بوے آتش دوزخ و سوخته است مرا از بانه قشبنی بقاف و شین معجمه و باء موحده بمعنی اذانی و اهلکنی است ذکاؤها بجمه مفتوحه و قصر اشهر لغات است و بمد نیز آمده بمعنی لهب و شدت و جع فیدعو الله بما شاء ان یدعوه

پس دعا میکند خدا را چیزے که خواسته خداد عا کردن او را ثم یقول الله هل عسیت ان اعطیت ذلک ان تسالنی غیره پستر میگوید خدا آیا هستی اگر داده شوی آن را اینکه سوال کنی غیر آن فیقول لا و عزتک لا اسالک غیره پس میگوید آن مرد نی سوگند بعزت تو سوال نمی کنم غیر آن را و یعطی ربه من عهود و مواثیق ما شاء الله و میدهد پروردگار خود را از عهد و پیمانها چیزے که خواسته است خدا فیصرف الله وجهه عن النار پس میگرداند خدا روے او را از جانب آتش فاذا اقبل علی الجنة و راٰها پس وقتی که روے کرد بر بهشت و دید آن را سکت ما شاء الله ان یسکت خاموش می شود مدتے که خواسته خدا سکوت او را ثم یقول ای رب قدمنی الی باب الجنة فیقول الله له الست قد اعطیت عهودک و مواثیقک ان لا تسالنی غیر الذی اعطیت ابدا ویلک یا ابن آدم ما اغدرک فوای مر ترا ای پسر آدم چه نقض عهد میکنی تو فیقول ای رب و یدعو الله پس میگوید ای پروردگار من میخوانم خدا را حتی یقول هل عسیت ان اعطیت ذلک ان تسال غیره فیقول لا و عزتک لا اسالک غیره

چون ذکر رو زنامه میکردند مبالغه کرده از روز تمام روز صحیح را بود

باب

مناقب سعد بن ابی وقاص الزهری

نسبت به زهره بن کلاب است و بنو زهرة

اخوال النبی و بنو زهره قبیله‌ای پیغمبر اند صلی الله علیه وسلم زیرا چه آمنه والده آنحضرت از ایشانست و قرابه مادری تعلیلے داشته

وهو سعد بن مالک و سعد بن ابی وقاص سعد بن مالک است یعنے مالک نام ابی وقاص است ابن وهیب بتصغیر و وهب بحذف و نیز گویند ابن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره است جمع میشود با آنحضرت در کلاب بن مره و عدد ما بین متقارب اند و وهیب برادر وهب است پدر آمنه که والده آنحضرت است و کنیت سعد ابو اسحاق است و وی یکے از عشرهٔ مبشره و اهل شوری است و سابع رسول الله صلی الله علیه وسلم اسلام آورد و قد بدست ابی بکر صدیق و وے هفده ساله بود یا نوزده حاضر شد بدر و حدیبیه و سائر مشاهد را و دعا کرد آنحضرت در حق وی اللهم استجب لسعد اذا دعا چنانچه مشهور بود استجابت دعا و وفات یافت در قصر وی بعقیق نزدیک مدینه و بدوش برداشته آورده شد بمدینه و دفن کرده شد به بقیع سنه پنجاه و پنج یا هشت و عمر وے هشتاد و چند سال بود و مادر وے حمنه بفتح حاء و سکون میم بنت سفیان بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بنت عم ابی سفیان بن حرب اسلام نیاورده

حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا عبد الوهاب قال سمعت یحیی قال سمعت سعید بن المسیب قال سمعت سعدا یقول جمع لی النبی صلی الله علیه وسلم ابویه یوم احد میگفت سعد بن ابی وقاص جمع کرد برائے من آنحضرت در تفدیه ما در و پدر خود را روز احد چنانچه زبیر فرمود

حدثنا المکی بن ابراهیم قال حدثنا هاشم بن هاشم این چنین نقل کرده اند اکثر اصل یونینیه و در فرع یونینیه هشام بن هاشم بکسر ها در اول قسطلانی گفته ظاهر نیست که در فرع سهو است عن عامر بن سعد عن ابیه قال لقد رایتنی و انا ثلث الاسلام گفت سعد بن ابی وقاص هر آئینه بتحقیق دیدم

ويعطي ما شاء الله من عهود ومواثيق فيقدمه الى باب الجنة پس پیش می برد او را خدا در بهشت
فاذا قام الى باب الجنة انفهقت له الجنة انفهاق بفا وقاف بمعنى اتساع و انفتاح است
فرأى ما فيها من الحبرة والسرور پس ديد چيزے كه در بهشت است از نعمت و سرور حبره
بفتح و سكون موحده بمعنى نعمت است فيسكت ما شاء الله ان يسكت ثم يقول اى رب ادخلني
الجنة فيقول الله الست قد اعطيت عهودك ومواثيقك ان لا تسأل غير ما اعطيتك فيقول
ويلك يا ابن آدم ما اغدرك فيقول اى رب لا اكونن اشقى خلقك پس ميگويد اى پروردگار
نمیباشم بدبخت ترین آفریده هاے تو كه از جنس من در بهشت در آمده و نعمت اند ولا يزال يدعو الله
حتى يضحك الله منه پس پيوسته ميخواند خدا را تا آنكه خنده ميكند حسلا از حال او وضحك خدا
كنايت از رحمت و تعجب است فاذا اضحك الله منه قال له ادخل الجنة فاذا دخلها قال
الله له تمنه پس وقتى كه در آمد بهشت را ميگويد خدا مر او را بخواه گفته اند كلمه ها در تمنه براے
سكت است فسال ربه وتمنى پس سوال ميكند پروردگار خود را و ميخواهد هرچه آرزو دے
اندارد حتى ان الله ليذكره ويقول كذا وكذا تا آنكه خدا هر آئينه ياد ميدهد او را ميگويد متمنى فلان
وفلان بخواه حتى انقطعت له الاماني امانى بتخفيف و تشديد هر دو روايت است قال الله
ذلك لك ومثله معه تا آنكه تمام ميشود نوے آرزوها گويد خدا اينهمه براے تست و مانند آن
باوے داديم ترا قال عطاء بن يزيد وابو سعيد الخدري مع ابي هريرة لا يرد عليه من
حديثه شيئا گفت عطا بن يزيد و ابو سعيد خدرى با ابو هريره رد نميكرد از حديث كه او ميكرد چيزے را
حتى اذا حدث ابو هريرة ان الله تبارك وتعالى قال ذلك لك ومثله معه تا وقتى كه
حديث كرد ابو هريره تحقيق خداے بزرگ و برتر گفته است اين حديث را ذلك لك ومثله معه
قال ابو سعيد الخدري وعشرة امثاله معه يا ابا هريرة گفت ابو سعيد كه آنحضرت فرموده ده
مانند آن با آنچه داده قال ابو هريرة ما حفظت الا قوله ذلك لك ومثله معه قال ابو سعيد
الخدري اشهد انى حفظت من رسول الله صلى الله عليه وسلم قوله ذلك لك وعشرة
امثاله وجه جمع ميان اين دو روايت آن تواند بود كه الله سبحانه اعلام كرد اولا بآنچه در حديث
ابى هريره است پس تر بمقتضاے كرم زياده كرد بآنچه در حديث ابو سعيد خدر ليست و آنحضرت
را بوحى معلوم كرده خبر داده و ابو هريره نشنيده آنرا قال ابو هريرة فذلك الرجل آخر اهل الجنة
دخولا الجنة اگر كوئى هرگاه آخرين داخلان بهشت را اين همه عطا باشد تفضيل سابقان چه خواهد
بود گوئيم فضيلت در اجر و ثواب و مشاهده حق است سابقان درين كرامت ممتاز خواهند بود والله
اعلم بالصواب **حدثنا** يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن خالد بن يزيد عن سعيد
ابن ابى هلال عن زيد عن عطاء بن يسار عن ابى سعيد الخدرى قال قلنا يا رسول الله
هل نرى ربنا يوم القيمة قال هل تضارون فى رؤية الشمس اذا كانت صحوا فرمود آيا رنج

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

حدثنا هاشم بن هاشم بن عتبة بضم عين
و سكون فوقيه و فتح موحده بن ابى وقاص
قال سمعت سعيد بن المسيب يقول
سمعت سعد بن ابى وقاص يقول ما اسلم
احد الا فى اليوم الذى اسلمت فيه
ميگفت سعد اسلام نياورد هيچ يكے مگر در روزے
كه اسلام آوردم من در آن روز حسب علم خود
يعنى در يافته نشد اسلام از هيچ يكے مگر درين
روز كه معلوم شد درين روز كه دو كس اسلام
آورده اند دگر اسلام آورده بود پيش از آن
غير او ليكن پنهان ميداشتند در ابتدا اسلام را
ولقد مكثت سبعة ايام وانى لثلث
الاسلام هر و بتحقيق درنگ كردم هفت روز
و حال آنكه من سه يك مسلمانان بودم يعنى
اسلام آوردم بعد از دو كس و بعد از آن
هفت روز گذشت كه كسى در آن هفت روز
اسلام نياورد و بعد از آن اسلام آورد هر كه
آورد و اين نيز بحسب اطلاع خود گفته ور نه
در مناقب ابى بكر صديق در حديث عمار گذشت كه گفت
ديدم آنحضرت را و با ايشان نبود با وے يعنى تصديق
در اسلام مگر پنج بنده و دو زن و ابو بكر و شايد كه
مراد وى تقدم احرار بالغين باشد هر دو كس
خارج باشد از آن بنده و خديجه و على رضى الله
عنه كذا ذكره العسقلانى و تلاه القسطلانى
تابعه متابعت كرده ابن ابى زائده را ابو
اسامة حماد بن اسامة قال حدثنا هاشم
مذكور قال حدثنا عمرو بن عون بفتح عين و سكون
واو واسطى قال حدثنا خالد بن عبد الله
واسطى عن اسمعيل بن ابى خالد بجلى
عن قيس انه قال سمعت سعدا يقول
انى لاول العرب رمى بسهم فى سبيل الله
ميگفت سعد تحقيق من نخستين مسلمانان عرب ام
كه انداخت تير در راه خدا و بود آن در سريه
عبيدة بن الحارث بن المطلب بن عبد مناف
و آن اول سريه بود كه فرستاد آنرا پيغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم در سال اول از هجرت بطرف
رابغ تا ببرآيند قافله قريش را و نخستين جنگ

می کشید در دیدن آفتاب وقتیکه باشد روشن قلنا لا قال فانکم لا تضارون فی رؤیة ربکم یومئذ الا کما تضارون فی رؤیتهما ثم قال ینادی مناد لیذهب کل قوم الی ما کانوا یعبدون پستر فرمود ندا میکند ندا کننده که بروید هر قومی بسوی چیزی که عبادت میکنند فیذهب اصحاب الصلیب مع صلیبهم اصحاب صلیب نصارا اند که صلیب را بردار کرده می پرستند واصحاب الاوثان مع اوثانهم واصحاب بتان سنگ پرست با بتان خود واصحاب کل آلهة مع آلهتهم واصحاب هر معبود با معبودان خود حتی یبقی من کان یعبد الله من بر او فاجر تا آنکه باقی میماند کسی که عبادت میکرد خدا را از نیک و بد وغبرات من اهل الکتاب وباقی ماندها از اهل کتاب تورات وانجیل غبرات بضم وتشدید موحده مفتوحه جمع غابر بمعنی الباقی ثم یؤتی بجهنم تعرض کانها سراب پستر آورده میشود دوزخ نموده میشود گویا سرابیست آب نما فیقال للیهود ما کنتم تعبدون پس گفته میشود مر قوم یهود را چه بودید شما که عبادت میکردید آنرا قالوا کنا نعبد عزیر ابن الله گویند بودیم که عبادت میکردیم عزیر را که پسر خداست فیقال کذبتم لم یکن لله صاحبة ولا ولد پس گفته میشود دروغ گفتید نبود مر خدا را زنی ونه فرزندی فما تریدون پس چه میخواهید شما امروز فیقولون نرید ان تسقینا فیقال اشربوا فیتساقطون فی جهنم پس میگویند میخواهیم اینکه آب خورانی ما را پس گفته میشود بنوشید از این آب که در نظر شماست وآن خود سراب بوده پس انداخته میشوند در دوزخ ثم یقال للنصاری ما کنتم تعبدون پستر گفته میشود قوم نصارا را که عبادت می کردید فیقولون کنا نعبد المسیح ابن الله فیقال کذبتم لم یکن لله صاحبة ولا ولد فما تریدون قالوا نرید ان تسقینا فیقال اشربوا فیتساقطون حتی یبقی من کان یعبد الله من بر او فاجر تا آنکه باقی میماند کسی که عبادت میکرد خدا را از نیکوکاران وگنهگاران فیقال لهم ما یحبسکم وقد ذهب الناس پس گفته میشود ایشانرا چه چیز نشانده است شما را وحال آنکه بتحقیق رفتند مردم به بهشت فیقولون فارقناهم ونحن احوج منا الیه الیوم پس میگویند جدا کردیم مردم را در دنیا وحال آنکه بودیم در آنوقت محتاج ترین اینها از خود که درین روزیم یعنی امروز بیشتر احتیاج داریم بودن با مردم وانا سمعنا منادیا ینادی لیلحق کل قوم بما کانوا یعبدون پس بتحقیق شنیدیم ندا کننده را که ندا میکند باینکه لاحق شود هر قومی بکسی که عبادت میکرد آنرا ولازم افتاده ما را که مفارقت کنیم دیگران را وانما ننتظر ربنا وجز این نیست که نشستن ما برای آنکه انتظار داریم آمدن پروردگار خود را که عبادت او میکردیم قال فیاتیهم الجبار فی صورة غیر صورته التی راوه فیها اول مرة فرمود پس می آید ایشانرا خدای جبار در صورتی یعنی در غیر صفتی که دیده اند او را در نخستین مرتبه فیقول انا ربکم فیقولون انت ربنا پس میگوید منم پروردگار شما پس تصدیق میکنند ومیگویند توئی پروردگار ما فلا یکلمه الا الانبیاء پس تکلم نمیکند اورا مگر پیغمبران فیقول هل بینکم وبینه آیة تعرفونه فیقولون الساق فیکشف عن ساقه فیسجد له کل مؤمن ویبقی من کان یسجد لله ریاء وسمعة پس سجده میکنند مر او را هر مسلمان وباقی میماند

ارتدت عشیرتی ثم اصبحت بنو اسد تعزرنی علی الاسلام پسر گشتند بنو اسد بن خزیمه که واقف میگردانید مرا بر اسلام تا دیب میکنند برای تقصیر در حق اسلام تعزیر او تعذیب برای معنی بعد از معین عهد ودر اخر او معنی توقف وتادیب وگفته اند که مراد از اسلام دراینجا نماز است لقد خبت اذن وضل عملی اینه تحقیق نومید گشتم من این سابقه من در اسلام درین هنگام که من محتاج به تعلیم بنی اسد باشم وگم گشته عمل من وکانوا وشوا به الی عمر راوی گوید وبودند بنو اسد که سخن چینی وشکایت کرده بودند از سعد که عامل کوفه بود بسوی امیر المؤمنین عمر قالوا انه لا یحسن یصلی گفتند بودند که تحقیق سعد نیک نمیکند نماز را پس عمر شهید کرده فرستاد او را در وی چون کشف حقیقت حال نمود تصدیق کرد او را عمر وگفت گمان من همچنین است که تو میگوئی ودر صفت صلوة گذشت قال ابو عبد الله گفت مؤلف در تفسیر قول سعد ثلث الاسلام که مذکور شد بقوله وانا ثالث ثلثة مع النبی میگوید سعد ومن سیوم کسی بودم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم در اسلام ونیست این عبارت در بعض نسخ

باب ذکر اصهار النبی صلی الله علیه وسلم

جمع صهر است بکسر داماد واقربای زن را پس گوید چون بیند برادر تو وی گفته اطلاق کرده میشود بر اقارب زوجین از اهل بیت زن چنانکه اهل بیت شوی را از هر دو جهت برگویند معاهره داماد وخسر کردن ومراد درینجا آنکه نسبت دامادی بهم رسانیده اند منهم ابو العاص بن الربیع از انجمله یکی از اصهار ابو العاص بن ربیع بن ربیعه بن عبد العزی بن عبد شمس بن عبد مناف است مشهور بکنیت ونام وی مقسم است بکسر میم بر قول اثبت ومادر وی هاله بنت خویلد خواهر خدیجه است تزویج کرد زینب دختر آنحضرت را که کبر بنات بود پیش از بعثت واسیر شده آمد در بدر با مشرکان وفدیه داد از وی زینب پس شرط کرد برو آنحضرت که بفرستد زینب را نزد وی پس وفا کرد باین عهد وباز دیگر اسیر شده آمد پس امان داد او را زینب پس اسلام آورد پس باز داد آنحضرت زینب را بنکاح وی ونام او ...

کسی که سجده میکرد مر خدا را از روے ریا و سمعة فیذهب کیما یسجد فیعود ظهره طبقا واحدا پس میرود که سجده کند پس عود میکند استخوان پشت او یک تخت استخوان و قدرت نمی یابد که سجده کند ثم یوتی بالجسر فیجعل بین ظهری جهنم پس آورده می شود پل پس گردانیده می شود میان پشت دوزخ قلنا یا رسول الله وما الجسر گفتیم ای رسول خدا چیست حقیقت پل دوزخ قال مدحضة مزلة علیه خطاطیف وکلالیب فرمود جاے فرو افتادن است و جاے لغزیدن بر روے آنها سیخ است خطف بمعنی سلب است و خطاطیف جمیع خطاف است بمعنی سیخ کج است طرف آن و کلالیب نیز بآن معنی است وحسکة مفلطحة و خار سخت از آهن مفلطحة بضم میم وفتح فا وسکون لام وفتح طا و خا بمعنی عریضه لها شوکة عقیفة تکون بنجد مرورا خار یاے کج میباشد و از طرف نجد می آرند یقال لها السعدان المومن علیها کالطرف وکالبرق وکالریح میگذرد مسلمان بر روی مانند چشم زدن و مانند برق و مانند باد وکاجاوید الخیل والرکاب اجاوید جمع اجود است بمعنی اسپ تیز و شتر تیز رو فناج مسلم پس نجات یابنده سلامت میباشد و ناج مخدوش ومکدوس فی نار جهنم و یکی دیگر مجروح دیگران سرنگست در آتش دوزخ حتی یمر آخرهم یسحب سحبا تا آنکه میگذرد آخر این جماعه کار از دوزخ نجات میابند میرود بزور کشیدنی فما انتم باشد لی مناشدة فی الحق پس نیستید شما سخت تر از روے مطالبه در حق قد تبین لکم من المومن یومئذ للجبار به تحقیق ظاهر شد مر شما را از حال مسلمان امروز عنایتے و حکمی که مر خدا ے جبار راست فاذا راوا انهم قد نجوا پس وقتی که دیدند که به تحقیق ایشان نجات یافتند فی اخوانهم در برادران خود متعلق است بمطالبه مقدر یعنی مطالبه می کنند که برادران مسلمان اند در دوزخ بر آیند یقولون ربنا اخواننا کانوا یصلون معنا ویصومون معنا ویعملون معنا میگویند ای پروردگار ما برادران ما بودند که نماز میکردند با ما و روزه میداشتند با ما و عمل میکردند با ما فیقول الله اذهبوا فمن وجدتم فی قلبه مثقال دینار من ایمان فاخرجوه پس میگوید خدا بروید پس کسی که یابید در دل او وزن دیناری از ایمان پس برآرید او را از دوزخ ویحرم الله صورهم علی النار و حرام میکند خدا سوختن صورتهاے ایشان بر آتش وبعضهم قد غاب فی النار الی قدمیه والی انصاف ساقیه و بعضے اینها که در دوزخ بودند به تحقیق فرو رفته است در آتش دوزخ تا قدمها و بعضی تا نصف هر دو ساق فیخرجون من عرفوا پس بیرون آورده میشوند کسانی را که شناختند از برادران مسلمان ثم یعودون پس تر باز رجوع میکنند در مطالبه فیقول اذهبوا فمن وجدتم فی قلبه مثقال نصف دینار فاخرجوه فیخرجون من عرفوا ثم یعودون فیقول اذهبوا فمن وجدتم فی قلبه مثقال ذرة من ایمان فاخرجوه فیخرجون من عرفوا قال ابو سعید فان لم تصدقونی فاقرؤا گفت ابو سعید که راوی این حدیث است پس وقتی که تصدیق نمیکنید مرا پس بخوانید این آیت را ان الله لا یظلم مثقال ذرة وان تک حسنة یضاعفها فیشفع النبیون والملئکة والمومنون فیقول الجبار بقیت شفاعتی فیقبض قبضة من النار پس

آن پس تزوج کرد آنها عثمان چنانکه گذشت تزویج کرد آنحضرت بسوے وی پس آمد نکرد آن را بخاری بذکر زوجیت کذا ذکر القسطلانی فی صفحه ۱۳۱

ابو الیمان قال اخبرنا شعیب عن الزهری قال حدثنی علی بن حسین ان المسور بن مخرمة قال ان علیا خطب بنت ابی جهل گفت مسور تحقیق علی خواستگاری کرد دختر ابو جهل را که اسمش جویریه بود و نامش عوراء یا جزاء بود فسمعت بذلك فاطمة فاتت رسول الله پس شنید این خبر فاطمه زهرا رضی الله عنها پس آمد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقالت له یزعم قومك انك لا تغضب لبناتك پس گفت فاطمه مر آنحضرت را گمان میکنند قوم تو که خشم نمیکنی برائے دختران خود اگر ایذا داده شوند وهذا علی ناکح بنت ابی جهل و اینک علی میخواهد که نکاح کند دختر ابو جهل را فقام رسول الله پس برخاست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجائیکه خطبه خواند تا فاش کند این حکم را که تقریر میفرماید میان مردم و اعلان کنند میان همه ایشان فسمعته حین تشهد یقول مسور که پس شنیدم آنحضرت را وقتیکه خواندند خطبه میفرمود اما بعد فانی انکحت ابا العاص بن الربیع فحدثنی وصدقنی اما پس از تشهد پس تحقیق من نکاح کردانیدم زینب دختر خود ابا العاص را پس سخن گفت مرا و راست گفت مرا و شاید که سخن این بود که ابو العاص شرط و عهد کرده بود وقت نکاح که تزوج نکند بر زینب پس تزوج نکرد بر وی و هم چنان شرط کرده باشد علی پس فراموش کرد آن کذا ذکر العسقلانی وتلاه القسطلانی و این احتمال در شان علی مرتضی از غایت استبعاد ساقط است تواند که وجه ذکر قصه نکاح ابی العاص درینجا مجرد علم تزوج اوست بر دختر آنحضرت و عدم ایذا اوست آنحضرت را باین جهت اگر چه آن از ابی العاص بنابر اشتراط بوده و آن اشتراط نیز مشعر است بآنکه تزوج بر دختر موجب ایذاست پس این توطیه میتواند بود منع علی کرم الله وجهه از تزوج بر دختر و جهت تسمیه دختر که فاطمه باشد چنانکه تصریح فرمود وان فاطمة بضعة منی و تحقیق فاطمه گوشت پاره من است وانی اکره ان یسوء ها و تحقیق من ناخوش میدارم که ناخوش کند او را کسی اگر چه علی باشد

میگوید خدای جبار باقی ماند شفاعت من پس میگیرد مشتی از آتش دوزخ فیخرج اقواما قد امتحشوا
پس بیرون می آرد جماعه را که بتحقیق سوخته شده اند فیلقون فی نهر بافواه الجنة یقال له ماء الحیوة
پس انداخته میشوند در جوئے که بر در بہشت است گفته میشود مر وی را نهر حیات فینبتون فیه
پس سبز رویید در کرانهاے آن نهر کما تنبت الحبة فی حمیل السیل چنانکه سبز رویید دانه در گل ورده آن
سیل آب قد رأیتموها الی جانب الصخرة والی جانب الشجرة بتحقیق دیده اید شما دانه را که میباشد
بجانب سنگ و بجانب درخت یعنی سبز روید در سایه کوه و در سایه درخت بتفاوت تری و تازگی فما کان
الی الشمس منها کان اخضر پس دانه که میباشد جانب آفتاب میباشد سبز و تازه وما کان منها الی الظل
کان ابیض وانچه میباشد ازان دانها جانب سایه درخت و سنگ میباشد سفید آن تازگی ندارد که بجانب
آفتاب است یعنی در میان این جماعه تفاوتی در تازگی خواهد بود فیخرجون کانهم اللؤلؤ پس برآیند
چنانستی که اینها مروارید اند در صفا و درخشندگی فیجعل فی رقابهم الخواتیم پس گردانیده میشود در گردنها
اینها مهرها مراد از خواتیم چیزها است از طلا که آویخته میشود در گردنها برای علامتها که بآن شناخته شوند
فیدخلون الجنة فیقول اهل الجنة هؤلاء عتقاء الرحمن ادخلهم الجنة بغیر عمل عملوه
ولا خیر قدموه پس میدرآیند بہشت را پس میگویند اهل جنت که در بہشت درآمده اند این جماعه آزاد
کردهاے خدای رحمن اند که درآورده است اینها را بجز دایمان بی عمل از اعمال مسلمانان و بی نیکوی که فرستاده
باشند فیقال لهم لکم ما رأیتم ومثله معه پس گفته میشود مر اینها را برای شماست چیزے که دیدید
مثل آنست با آن که در اول درآمدن شما مرحمت کرده شده است قال حجاج بن منهال حدثنا همام
ابن یحیی قال حدثنا قتادة عن انس بن مالك رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
یحبس المؤمنون یوم القیمة حتی یهموا بذلك فرمود نگهداشته میشوند مومنان در روز قیامت
تا آنکه در هم کردند باین حبس شفاعت از انبیاے دیگر در بعضے روایت یهموا بلفظ معروف و مجهول از هم
بمعنی قصد و بمعنی هم و حزن فیقولون لو استشفعنا الی ربنا فیریحنا من مکاننا پس میگویند اگر طلب
شفاعت کنیم بسوی پروردگار خود پس راحت میرساند ما را از جای ما و حال ما فیأتون آدم فیقولون
انت آدم ابو الناس پس میگویند تو آدمی پدر مردم خلقك الله بیده واسکنك جنته پیدا کرد ترا خدا
بدست خود و سکونت داده ترا در بہشت خود واسجد لك ملائکته وعلمك اسماء کل شیء و سجده کنانید
برای تو فرشتهاے خود را و تعلیم کرد ترا نامهاے هر چیز که موجود بوده اشفع لنا عند ربك حتی
یریحنا من مکاننا هذا شفاعت کن ما را نزد پروردگار خود تا راحت دهد ما را ازین جای اکنون فیقول
لست هناکم پس میگوید نیستم من شفاعت کننده شما را قال ویذکر خطیئته التی اصاب اکله من الشجرة
وقد نهی عنها گفت آنحضرت و ذکر میکند خطاے خود را که رسیده خوردن او از درخت و حال آنکه منع کرده
شده بود ازان ولکن ائتوا نوحا اول نبی بعثه الله الی اهل الارض فیأتون نوحا فیقول لست
هناکم ویذکر خطیئته التی اصاب سؤاله ربه بغیر علم و ذکر میکند خطاے خود را که رسیده سوال

تعن صحبت النبی صلی الله علیه وسلم ذکرها
صهرا له من بنی عبد شمس شنیدم آنحضرت
را که یاد کرد دامادی را که مر آنحضرت را بود
از اولاد عبد شمس یعنی ابو العاص بن ربیع رضی
الله عنه فاثنی علیه فی مصاهرته ایاه پس ستایش
کرد آنحضرت بروے نیکی او در دامادی وی
آنحضرت را فاحسن پس نیکو کرد ستایش را
قال حدثنی فصدقنی فرمود سخن گفت
مرا پس راست گفت بمن ووعدنی فوفی
لی و وعده کرد مرا بفرستادن زینب پیش
من پس وفاے وعده کرد مرا و فرستاد
در اوائل فرض خمس بطول گذشت

باب مناقب زید بن حارثة ابن
شراحیل بن کعب بن عبد العزی الکلبی
مولی النبی صلی الله علیه وسلم وی از جے
کلب است اسیر شده در جاهلیت پس خرید
او را حکیم ابن حزام برای عمه خود خدیجه پس
هبه او خواست آنحضرت از خدیجه برای خود
و پدر و عم او آمدند که او را خواستند که فدیه
او دهند پس اختیار داد آنحضرت زید را بآن
اگر باشد نزد آنحضرت یا برود با پدر و عم خود
پس اختیار کرد آنحضرت را از اهل خود پس برآمد آنحضرت
بسوی مردم گفت اے کسے که حاضر شده گواه باشید
که زید پسر من است پس خوانده میشد زید بن
محمد تا آنکه آورد خداے تعالی اسلام را و نازل
شد ادعوهم لآبائهم هو اقسط عند الله پس گفته
شد او را زید بن حارثه و وی اول کسی است
که اسلام آورد از ذکور در قولے تزویج کرد
او را آنحضرت ام ایمن مولاة خود را پس زایید
اسامه را پس ازان تزویج کرد زینب بنت جحش را
و حاضر شد جمیع مشاهد را و نام نگرفت خداے تعالی
در قرآن هیچ صحابی را جز وی در کریمه فلما قضی
زید منها وطرا شهید شد سال هشتم سن که
امیر بود در غزوه موته وقال البراء عن النبی
صلی الله علیه وسلم انت اخونا ومولانا
و گفت براء بن عازب از آنحضرت که فرمود
مر زید را تو برادر مائی در اسلام و مقرب و
برگزیده و محب مائی حدثنا خالد بن مخلد
البجلی قال حدثنا سلیمان بن بلال
قال حدثنی عبد الله بن دینار عن عبد الله
ابن عمر رضی الله عنهما قال بعث النبی
صلی الله علیه وسلم بعثا وامر علیهم

اَدِم پروردگار خود را بی علم این سوال کہ نبایستی کرد کہ علے بدعاے او کافر مردہ ولکن ائتوا ابراهیم خلیل الرحمن ولیکن بیائید ابراہیم را کہ محبوب خاص خداے رحمن است فیأتون ابراهیم فیقول انی لست هناکم ویذکر ثلاث کلمات کذبهن پس ذکر میکند سہ کلمہ را کہ از روے کذب گفتہ است وآن قول اوست کہ یکبار بدین کوکب گفتہ ہذا ربی ویکبار بدین ماہ ویکبار آفتاب را دیدہ گفتہ بود تا آنکہ توبہ واستغفار کرد با وجود آن شرمندگی کہ لایق حال نبوت بود ہر چند پیش از نبوت واقع شدہ ولکن ائتوا موسی عبدا آتاہ اللہ التوریة وکلمه وقربه نجیا قال فیأتون موسی فیقول انی لست هناکم ویذکر خطیئته التی اصاب قتله النفس ولکن ائتوا عیسی عبد اللہ ورسوله وروح اللہ وکلمته قال فیأتون عیسی فیقول لست هناکم ولکن ائتوا محمدا صلی اللہ علیه وسلم عبدا غفر اللہ له ما تقدم من ذنبه وما تأخر این تشریف وتکریم آنحضرت را با آنکہ زمان وے علیہ السلام متقدم است از نزول این آیت شریف تواند کہ در کتاب او کہ انجیل است آوردہ باشند قال فیأتونی فرمود پس می آیند نزد من فأستأذن علی ربی فی دارہ فیؤذن لی علیه پس طلب اذن میکنم بر پروردگار خود در حضور او پس اذن دادہ میشود مرا بر شفاعت فاذا رأیته وقعت له ساجدا پس وقتی کہ می بینم پروردگار را می افتم وی را بحالی کہ سجدہ کنندہ ام فیدعنی ما شاء اللہ ان یدعنی پس میگذارد مرا در سجدہ مدتی کہ مشیت خدا ست آنکہ بگذارد ثم یقول ارفع محمد وقل تسمع واشفع تشفع وسل تعطه پس میگوید خدا بردار سر را اے محمد وبگو ہر چہ میخواہی شنیدہ میشود وشفاعت کن کہ قبول کردہ می شود شفاعت تو وسوال کن ہر چہ خواہی دادہ می شود مسئول تو قال فارفع راسی فأثنی علی ربی بثناء وتحمید یعلمنیه فرمود پس بردارم سر خود را پس ستایش میکنم بر پروردگار خود بہ ثنائی وتحمیدی کہ تعلیم میکند مرا آن ثنا ثم اشفع فیحد لی حدا فأخرج فادخلهم الجنة بستر شفاعت میکنم پس تعین کردہ میشود مرا حدے یعنی گفتہ میشود این قدر مردم را از دوزخ بر آور بالجنة میشود کہ این قسم عاصیان را بر آور پس بیرون می آرم وی در آرم ایشان را در بہشت قال قتادة وسمعته ایضا یقول گفت قتادہ کہ راویست از انس وشنیدم انس را نیز می گفت فأخرج فاخرجهم من النار وادخلهم الجنة یعنی بزیادتی این کلمہ فاخرج ثم اعود الثانیة بستر عود میکنم دویم بار فأستأذن علی ربی فی دارہ فیؤذن لی علیه فاذا رأیته وقعت له ساجدا فیدعنی ما شاء اللہ ان یدعنی ثم یقول ارفع محمد وقل تسمع واشفع تشفع وسل تعطه قال فارفع راسی فأثنی علی ربی بثناء وتحمید یعلمنیه قال ثم اشفع فیحد لی حدا فأخرج فادخلهم الجنة قال قتادة وقد سمعته یقول فاخرج فأخرجهم من النار فادخلهم الجنة ثم اعود الثالثة فأستأذن علی ربی فی دارہ فیؤذن لی علیه فاذا رأیته وقعت ساجدا فیدعنی ما شاء اللہ ان یدعنی ثم یقول ارفع محمد وقل تسمع واشفع تشفع وسل تعطه قال فارفع راسی فأثنی علی ربی بثناء وتحمید یعلمنیه قال ثم اشفع فیحد لی حدا فأخرجهم فادخلهم الجنة قال قتادة وقد سمعته یقول فأخرج

از اتباع مولی وچون اسلام آمد وبلند گردید قدر کسی را کہ نبود واو را نزد الیشان قدری بنابر لیاقت در ہجرت وعلم وتقوی شناختند حق لیاقت کسانیکہ منزلت عالی وپایۂ ارجمند داشتند در دین ومید انستند در احوال شارع حکم مصالح بتعین پس اطاعت میکردند در احکام بدل جان بی خیال موشگافی این وآن واما گرفتاران عادت ومبتلایان حب ریاست از اعراب پس ہمیشہ طلیان میکرد در سینہاے ایشان چیزے از آن خصوصا اہل نفاق کہ منازعت میکردند بطعن وکبر ورسم جاہلیت را تازہ می نمودند آنحضرت گویا باین اعتبار طمس رسوم وعادات جاہلیت میکرد فقال رسول اللہ پس فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان کنتم تطعنون فی امارته فقد کنتم تطعنون فی امارة ابیه من قبل اگر ہستید شما کہ طعن میکنید در امارت او پس تحقیق بودید شما طعن کنندہ در امارت پدر وے پیش ازین اشارت است بامارت زید بن حارثہ در غزوۂ موتہ با وجود آنکہ در وی خیار صحابہ ونجبای ایشان بودند واین کلان ترین آن سرایا بود کہ آنحضرت گردانیدہ بود زید را امیر در آن سرایا ونزد نسائی از عائشہ آمدہ کہ نفرستاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زید بن حارثہ را در ہیچ لشکری مگر آنکہ امیر ساخت او را وان تطعنون در ہر دو جا بفتح عین است از طعن بمعنی عیب کردن در آبرو ونسب وقسطلانی از فرع بضم عین نقل کردہ وبر تقدیر صحت روایت ضم صحیح است در آن مرکسی را کہ گفتہ فتح وضم ہر دو لغت اند ومشہور در آبرو ونسب فتح است ودر زدن بدست ونیزہ ضم واللہ اعلم وایم اللہ ان کان لخلیقا للامارة وسوگند خدا بتحقیق بود پدر وے سزاوار مر امارت را وان کان لمن احب الناس الی وبتحقیق بود پدرش ہر آئینہ از محبوب ترین مردم بسوی من وان هذا لمن احب الناس الی بعدہ وبتحقیق این یعنی اسامہ ہر آئینہ از محبوب ترین مردم است نزد من پس از پدر خود ودر حدیث دلیل است بر جواز امارت موالی وتولیت صغار بر کبار ومفضول بر فاضل اگر مصلحت باشد حدثنا یحیی بن قزعة بفتح قاف وزای معجمہ وعین مہملہ قرشی مکی مؤذن قال حدثنا ابراهیم

فاخرجهم من النار وادخلهم الجنة حتى ما يبقى في النار الا من حبسه القرآن اي وجب عليه الخلود قال ثم تلا هذه الآية عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا قال وهذا المقام المحمود الذي وعده نبيكم صلى الله عليه وسلم **حدثنا** عبيد الله بن سعد بن ابراهيم قال حدثني عمي قال حدثنا ابي عن صالح عن ابن شهاب قال حدثني انس بن مالك رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم ارسل الى الانصار فجمعهم في قبة بتحقيق رسول خدا فرستاد كسى را بسوى انصار پس جمع كرد ايشانرا در خانه وقال لهم اصبروا حتى تلقوا الله ورسوله فاني مر ايشانرا صبر كنيد تا ملاقات كنيد خدا را ورسول خدا را فاني على الحوض پس بتحقيق من بر حوض كوثر ميباشم **حدثنا** ثابت بن محمد قال حدثنا سفيان عن ابن جريج عن سليمان الاحول عن طاوس عن ابن عباس رضي الله عنهما قال كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا تهجد من الليل قال اللهم ربنا لك الحمد انت قيم السموات والارض گفت ابن عباس بود پيغمبر خدا وقتيكه برخاستى براى نماز تهجد از شب گفتى اى خداى پروردگار من ترا ست همه ثنا ها توئى برپا دارنده آسمانها وزمين ومن فيهن و برپا دارنده كسى كه در آسمانها وزمين است ولك الحمد انت رب السموات والارض ومن فيهن ولك الحمد انت نور السموات والارض ومن فيهن ومر ترا ست همه ستايشها توئى منور كننده آسمانها وزمين وكسى كه در آنست انت الحق وقولك الحق ووعدك الحق ولقاؤك الحق والجنة حق والنار حق والساعة حق اللهم لك اسلمت وبك آمنت وعليك توكلت واليك خاصمت وبك حاكمت فاغفر لي ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم به مني لا اله الا انت قال ابو عبد الله قال قيس ابن سعد وابو الزبير عن طاوس قيام گفت مولف ابو عبد الله كه از طاوس مرويست بجاى قيوم لفظ قيام وقال مجاهد القيوم القائم على كل شيء مجاهد گفته است قيوم صيغه مبالغه است بمعنى قائم بر هر چيزے وقرأ عمر القيام وكلاهما مدح يعنى قيوم وقيام هر دو صفت مدح اند وقال ابن عباس نور هادي السموات ابن عباس گفته نور السموات بمعنى هدايت سموات يعنى اهل سموات است **حدثنا** يوسف بن موسى قال حدثنا ابو اسامة قال حدثنا الاعمش عن خيثمة عن عدي بن حاتم رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما منكم من احد فرمود رسول خدا نيست از شما مسلمانان هيچ كسى الا سيكلمه ربه ليس بينه وبينه ترجمان ولا حجاب يحجبه مگر آنكه كلم كند او را پروردگار او در حالى كه نيست ميان خدا وميان احدى ترجمانى كه سخن كند ونه پرده كه بپوشد او را از كلم پروردگار بنده را از اين حديث معلوم شده من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه كذا قالوا **حدثنا** علي بن عبد الله قال حدثنا عبد العزيز بن عبد الصمد عن ابي عمران الجوني عن ابي بكر بن عبد الله بن قيس عن ابيه رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال جنتان من فضة آنيتهما وما فيهما فرمود دو بهشت است كه از فضه است ظروف آن هر دو بهشت وهر چه در آنها است از نقرت وجنتان من ذهب آنيتهما وما فيهما وما بين القوم

شاهد وحال آنكه آنحضرت حاضر بود وخفته واسامة بن زيد بن حارثة مصطفى وعادت اسامه وزيد خوابيده بودند زير چادرے وپاہے ايشان نمودار بودند فقال ان هذه الاقدام بعضها من بعض پس گفت قائف كه اين پاها بعض آن از بعض است وبا هم قرابت ونسبتى دارند قالت فسر بذلك النبي صلى الله عليه وسلم گفت عائشه پس شادمان شد ازين كلام آنحضرت بجهت آنكه بسبب كمال ايشان در رشت ومردم طعن ميكردند در نسب اسامه وليكن قائف را معتبر ميدانستند فاعجبه فاخبر به عائشة پس خوش آمد اين مقال آنحضرت را پس خبر داد بآن عائشه را ازين عبارت نيز ظاهر شود كه عائشه حاضر نبود

باب اسامه بن زيد ذكر كرده لفظ مناقب درينجا بجهت آنكه مذكور در باب تام است چنانچه حديث ثانى واو را حب رسول وابن حب صلى الله عليه وسلم ميگفتند بكسر حاء مهمله يعنى محبوب وقصه امير گردانيدن آنحضرت او را بر لشكرے اشارت اجمالى گذشت ووفات يافت سنه پنجاه وچهار در اصح الاقوال ومور تقديم مناقب زيد واسامه بر مناقب عبد الله ابن عمر او وصف آنكه ايشان معدود ودرملحق باهل بيت اند نيز اشارت است بحكايتے كه مرويست از عمر كه وى فرض كرد براے اسامه سه هزار وپانصد وبراى پسر عمر سه هزار پس گفت ابن عمر چرا زياده كردى اسامه را بر من سوگند خدا كه پيشى نكرده است مرا بمشهدى گفت بجهت آنكه زيد دوست تر بود بسوى پيغمبر صلى الله عليه وسلم از پدر تو واسامه دوست تر بود بسوى آنحضرت از تو پس اختيار كردم حب آنحضرت را بر حب خود **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا الليث عن الزهري عن عروة عن عائشة رضي الله عنها ان قريشا اهمهم شان المرأة المخزومية بتحقيق قريش اندوه انداخت ايشانرا حال آن

ومين ان ينظروا الى ربهم الا رداء الكبر على وجهه فى جنة عدن و در بعضى روايات كبريا ست ويست ميان اهل بهشت وميان ديدن آنها بسوى پروردگار شان مگر رداء عظمت براى پروردگار در بهشت عدن جنت عدن نام يكى از بهشت است وعدن بمعنى قايم وبرجا است **حدثنا** الحميدى قال حدثنا سفيان قال حدثنا عبد الملك بن اعين وجامع بن ابى راشد عن ابى وائل عن عبد الله رضى الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اقتطع مال امرئ مسلم بيمين كاذبة لقى الله وهو عليه غضبان كسى كه بگيرد براى خود مال مردى مسلمان بسوگند دروغ پس پيش مى آيد خدا را وحال آنكه خدا برو خشمناك است قال عبد الله ثم قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم مصداقه من كتاب الله گفت عبد الله كه راوى اين حديث است ظاهر اين است كه مراد عبد الله بن مسعود است پستر خواند رسول خدا راستى اين را از قرآن ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم فى الآخرة ولا يكلمهم الله الآية بتحقيق كسانيكه ميخرند وحاصل ميكنند بعهد خدا و سوگندهاى خود مال اندك آنجماعه نيست نصيبى مر آنها را در آخرت وكلام نميكند ايشان را خدا از غضبى كه بر آنها دارد **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا سفيان عن عمرو عن ابى صالح السمان عن ابى هريرة رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه وسلم قال ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيمة ولا ينظر اليهم فرمود سه صنف مردم اند كه كلام نميكند آنها را خدا روز قيامت ونظر نمى كند بسوى آنها رجل حلف على سلعة لقد اعطى بها اكثر مما اعطى وهو كاذب مرديست كه سوگند ياد كرد بر رخت خود كه ميفروشد آنرا وميگويد كه بتحقيق داده شد بيدل سلعه بيشتر از آنچه داده شده و حال آنكه دروغ گوست درين سوگند ورجل حلف على يمين كاذبة بعد العصر ومرديست كه سوگند ياد كرد بر يمين دروغ بعد از عصر كه وقتى شريف است ووقت بيع وشر است ليقتطع بها مال امرئ مسلم تا حاصل كند بآن يمين مال مردى مسلمان ورجل منع فضل ماء ومرديست كه منع كند مردم را از زيادتى آبى كه وارد در خود فيقول الله يوم القيمة اليوم امنعك فضلى كما منعت فضل ما لم تعمل يداك پس ميگويد خدا روز قيامت امروز منع ميكنم زيادتى خود را چنانكه منع كردى تو زيادتى چيزيكه عمل نكرده است دست تو يعنى منع كردى چيزى رايگان يكسان كه بتو رسيده است **حدثنا** محمد بن المثنى قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا ايوب عن محمد عن ابن ابى بكرة عن ابى بكرة رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه وسلم قال الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السموات والارض فرمود زمان بتحقيق گشته است مثل هيئتى و ترتيبى كه روز پيدايش خدا بود آسمان و زمين را السنة اثنا عشر شهرا سال دوازده ماه است منها اربعة حرم يعنى بعضى از آن دوازده ماه چهار ماه حرام است كه منع كرده جنگ در آن ماهها ثلاث متواليات ذو القعدة وذو الحجة والمحرم سه ماه حرام پيوسته اند كه ذو القعده وذو الحجه ومحرم است ورجب مضر الذى بين جمادى وشعبان چهارم ماه رجب مضر است كه واقع است ميان جمادى الآخره وميان ماه شعبان اى شهر هذا قلنا الله ورسوله اعلم استيناف كلام است فرمود كدام ماه

بس زهرى وحديث نكرد

يحيى اين حديث حكم گفتم مر سفيان را پس نه نوشت حديث مخزوميه را از هيچ كى قال وجدته فى كتاب كتبه ايوب بن موسى عن الزهرى گفت سفيان يافتم اين حديث را در كتابيكه نوشته بود آنرا ايوب از زهرى عن عروة عن عايشة ان امرأة من بنى مخزوم سرقت تحقيق زنى از قبيله بنى مخزوم دزدى كرد فقالوا من يكلم النبى پس گفتند كيست كه كلام كند بپيغمبر صلى الله عليه وسلم فيها در شان آن زن تا نبرد دست او را فلم يجترئ احد ان يكلمه پس جرات نكرد هيچ يكى كه كلام كند آنحضرت را از هيبت وى فكلمه اسامة بن زيد پس كلام كرد آنحضرت را اسامه بطريق ناز فقال ان بنى اسرائيل كان اذا سرق فيهم الشريف تركوه پس فرمود تحقيق بنى اسرائيل بود كه چون دزدى ميكرد در ميان ايشان شريفى وصاحب دارى ميگذاشتند او را واذا سرق فيهم الضعيف قطعوه وچون دزدى ميكرد در ميان ايشان ناتوانى دنا كسى مى بريدند دست او را لو كانت فاطمة لقطعت يدها واگر بالفرض باشد سارق فاطمه دختر من كه عزيزترين اهل منست هر آئينه قطع كنم دست او را **حدثنا** الحسن بن محمد قال حدثنا ابو عباد بفتح عين وتشديد موحده يحيى بن عباد قال حدثنا الماجشون عبد العزيز بن عبد الله قال اخبرنا عبد الله بن دينار قال نظر ابن عمر يوما وهو فى المسجد الى رجل يسحب ثيابه فى ناحية من المسجد نگاه كرد عبد الله بن عمر روزى وحال آنكه در مسجد بود بسوى مردى كه ميكشيد جامهاى خود را در جايى از مسجد فقال انظر من هذا ليس گفت ابن عمر نگر كيست اين و ليت هذا عندى بنون كاش اين نزديك من بودى تا نصيحت ميكردم او را و بروايتى سا موحده است يعنى كاش غلام من بودى وگفته اند كه وى سياه رنگ بود قال له انسان اما تعرف هذا گفت مر ابن عمر را آدمى آيا نمى شناسى اين مرد را يا ابا عبد الرحمن كنيت ابن عمر است هذا محمد بن اسامة اين مرد محمد بن اسامه است قال فطأطأ ابن عمر رأسه گفت ابن دينار پس نگون كرد ابن عمر سر خود را ونقر بيديه فى الارض ثم قال لو رآه وزد بدست خود در زمين

این ماه گفتیم خدا ورسول خدا داناتر است فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه پس خاموش شد آنحضرت تا آنکه گمان کردم از این پرسیدن وخاموش شدن که سرانجام است نام میبر وبغیر نام آن قال الیس ذا الحجة قلنا بلی گفتیم آری ذا الحجه است قال ای بلد هذا قلنا الله ورسوله اعلم فرمود کدام بلد است گفتیم خدا ورسول خدا داناتر است فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال الیس البلدة فرمود آیا نیست این شهر بلده مراد مکه است قلنا بلی قال فای یوم هذا قلنا الله ورسوله اعلم فسکت حتی ظننا انه سیسمیه بغیر اسمه قال الیس یوم النحر قلنا بلی قال فان دماءکم واموالکم فرمود پس بتحقیق خونهای شما ومالهای شما قال محمد واحسبه قال واعراضکم گفت محمد بن مثنی وگمان دارم که گفت شیخ او یعنی عبد الوهاب واعراضکم وآبروهای شما علیکم حرام بر شما حرام است ومنع کرده شده است که خون یکدیگر بریزند وغارت اموال نکنند وآبروی نگهدارند کحرمة یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا چنانکه حرام است قطعا قتال درین روز شما درین بلد مکه ودرین ماه شما وستلقون ربکم فیسألکم عن اعمالکم وسرانجام است که ملاقات میکنید پروردگار خود را پس میپرسد شما را از عملهای شما الا فلا ترجعوا بعدی ضلالا آگاه باشید پس رجوع نکنید وبازنگردید بعد از من در حالی که گمراه باشید یضرب بعضکم رقاب بعض که میزند بعضی از شما گردن بعضی را بیان ضلال است قوله یضرب برفع است وبجزم نیز آمده نزد کسانی که تحولاتدن من الاسد یا کلک الا لیبلغ الشاهد الغائب دانا وآگاه باشید که برساند آنچه شنیده است از من درین مجلس کسی که حاضر است کسی را که غائب است فلعل بعض من یبلغه ان یکون اوعی له من بعض من سمعه پس شاید بعض کسی که میرساند آنرا اینکه نگهدارنده تر است مر آنرا از بعض کسی که شنیده آنرا از من فکان محمد اذا ذکره قال صدق النبی صلی الله علیه وسلم پس بود محمد مثنی وقتی که ذکر میکرد این حدیث را گفتی بهمت گفته است پیغمبر خدا اشارت تمام حدیث است وتواند که اشارت بهمین جزء آخر باشد ثم قال الا هل بلغت الا هل بلغت پستر بعد از تبلیغ اینهمه مواعظ واحکام الهی فرمود آنحضرت وتواند که این قول هم از محمد مثنی باشد

باب ما جاء فی قول الله ان رحمة الله قریب من المحسنین

بتحقیق رحمت خدا نزدیک است از نیکان وشامل است ایشان را

حدثنا موسی بن اسمعیل قال حدثنا عبد الواحد قال حدثنا عاصم عن ابی عثمان عن اسامة بن زید رضی الله عنهما قال کان ابن لبعض بنات النبی صلی الله علیه وسلم یقضی گفت اسامه بود پسرے مر بعضی دختران پیغمبر خدا را قضا ارواح میکرد فارسلت الیه ان یأتیها پس فرستاد بسوی آنحضرت اینکه بیاید نزد او فارسل ان لله ما اخذ وله ما اعطی پس گفته فرستاد بتحقیق مر خدا راست چیزے که گرفت آنرا ومر وراست آنکه داده اورا وکل الی اجل مسمی فلتصبر ولتحتسب وهر کس میباشد تا مدتی که مقرر است پس گو صبر کن وامیدوار ثواب باش فارسلت الیه فاقسمت علیه پس باز فرستاد کسی را بسوی آنحضرت وسوگند داد برای تاکید طلب فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم وقمت معه ومعاذ بن جبل وابی بن کعب وعبادة بن الصامت فلما دخلنا

بر دوش بر گرفت اسامه را وحسن را گاه رضی الله عنهما یعنی می نشاند بر دو ران خود وگاه حسن را بر ران خود پس میگفت اللهم احبهما الخ بهمزه موصوله مشدده وکسر حاء مهمله در میان مانی احبهما بفتح همزه وموحده وتشدید دوست دار این دو را که بتحقیق من دوست میدارم ایشان را ودرین کمال منقبت اوست که آنحضرت گردانید او را با حسن سلام الله علیه در محبت خود ودعا محبت الهی تعالی وقال نعیم تصغیر ابن حماد بن معاویه شیخ مولف است عن ابن المبارک قال انا معمر عن الزهری قال اخبرنی مولی اسامة بن زید ان الحجاج بفتح حاء مهمله وتشدید جیم اول ابن ایمن بفتح همزه ومیم ابن ام ایمن مشهور است ایمن نسبت وی بمادرش بجهت شرف مادر از پدر که حاضنت وی کرد آنحضرت را فکان ایمن اخا اسامة لامه وبود ایمن برادر اسامه بسبب اشتراک مادر خود یعنی هر دو از یک مادر بودند وهو رجل من الانصار وایمن مردی از انصار بود که پدرش عبید بن عمرو بن بلال خزرجی انصاری است واختلف لمعت هذا قول راوی فرآه ابن عمر لم یتم رکوعه ولا سجوده مربوط است بما قبل آن در جمله یعنی بتحقیق حجاج بن ایمن در آمد مسجد را ونماز کرد پس دید او را ابن عمر که تمام نکرد رکوع خود را ونه سجود خود را فقال اعده پس گفت ابن عمر باز کن این عمل خود را وقال ابو عبد الله وگفت مولف وحدثنی سلیمان بن عبد الرحمن قال حدثنا الولید بن مسلم قال حدثنا عبد الرحمن بن نمر عن الزهری قال حدثنی حرملة حرمله بفتح حاء وسکون راء هر دو مهمله مولی اسامة بن زید انه بینما هو مع عبد الله بن عمر اذ دخل الحجاج بن ایمن گفت زهری حدیث کرد مرا حرمله که بتحقیق وی درانثنا آنکه با ابن عمر بود ناگاه درآمد حجاج یعنی مسجد را ودر روایتی در ازکشمیهنی ابن ام ایمن زیاده است فلم یتم رکوعه ولا سجوده فقال اعد نمبر مفعول نیست درین روایت فلما ولی قال لی ابن عمر من هذا پس وقتی که رو گردانید حجاج گفت مرا ابن عمر کیست این کس که نماز گذارد قلت الحجاج بن ایمن ابن ام ایمن گفتم ابن حجاج پسر ام ایمن است فقال ابن عمر لو رأی

كان لولد رسول الله صلى الله عليه وسلم الصبي پس هرگاه در آورديم ما او را نزد رسول خدا صبي را
ونفسه تقلقل في صدره يعني جان آنكه روح او اضطراب ميكرد در سينه او ونفسه بفتح نون وسكون فا صحيح
كرده اند حسبته قال كانها شنة گمان ميكنم اسامه را گفته چنانكه نفس او مشكي است بر باد پر آب
كه متحرك است فبكى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال سعد بن عبادة اتبكي پس گفت سعد آيا گريه
ميكني تو استفهام انكاريست فقال انما يرحم الله من عباده الرحماء پس فرمود مهرباني نميكند خدا از
بندگان خود مگر مهربانان را يعني گريه من موجب رحمت خداست نه از بي‌صبريست **حدثنا** عبيد الله
ابن سعد بن ابراهيم قال حدثنا يعقوب قال حدثنا ابي عن صالح بن كيسان عن الاعرج عن ابي هريرة
رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اختصمت الجنة والنار الى ربهما خصومت
مجازيست وتواند كه حقيقت باشد والله اعلم فقالت الجنة يا رب ما لها لا يدخلها الا ضعفاء الناس
وسقطهم پس گفت بهشت اي پروردگار چه حال است او را كه درنمي‌آيند او را مگر ناتوانان مردم وناكه
ساقط اند از اعتبار يعني فقرا كه خوار ميدارند خود را ومتواضع اند مراد ضد متكبران اند در مالها التفات
است ما اگرنه ظاهر اين بود كه مالي ميگفت وقالت النار مقوله نار مذكور نيست اكتفا كرده بانچه از مقابله معلوم
ميشود در سائر روايات ذكر كرده چنانكه در بعضي نسخ مذكور است يعني اوثرت بالمتكبرين اختيار كرده
شده ام بمتكبران مقوله هر دو باعتبار اغلب فقال الله تعالى للجنة انت رحمتي پس فرمود خدا مر بهشت
را تو رحمت مني يعني محل رحمت مني چنانكه واقع شده كه فقرا پانصد سال پيشتر از اغنيا به بهشت مي روند
وقال للنار انت عذابي اصيب بك من اشاء وگفت خدا مر دوزخ را تو محل عذاب مني ميرسانم بتو كسي را
كه ميخواهم ولكل واحدة منكما ملأها وهر يكي را از شما پر مي آنست پر ميكند بهشت را از اهل بهشت
ودوزخ را از اهل دوزخ قال فاما الجنة فان الله لا يظلم من خلقه احدا يعني خدا ظلم نمي كند
كه مستحق آنرا به بهشت درنيارد وانه ينشئ للنار من يشاء وپيدا مي كند براي دوزخ كسي را كه ميخواهد
اگرچه عمل دوزخيان نكرده باشند فيلقون فيها پس انداخته ميشوند ايشان در دوزخ فتقول هل من مزيد ثلثا فتقول هل
من مزيد ثلثا بسيار انداخته ميشوند و هربار ميگويد هل من مزيد حتى يضع قدمه فيها فتمتلئ تا مي نهد خدا وند
مهربان پاي خود را پس پر ميشود قدم نهادن كنايت از تثبيت است ويرد بعضها الى بعض ورد كرده
ميشود بعضي از اهل دوزخ بسوي بعضي يعني جمع ميكند متفرقان را وتقول قط قط قط وميگويد دوزخ
بس بس بس **حدثنا** حفص بن عمر قال حدثنا همام عن قتادة عن انس رضي الله عنه ان النبي
صلى الله عليه وسلم قال ليصيبن اقواما سفع من النار بذنوب اصابوها عقوبة فرمود هر آينه
ميرسد جمعي را زبانه از آتش دوزخ بگناهانيكه رسيده اند آن گناهان را ميرسد زبانه از راه عقوبت ثم
يدخلهم الله الجنة بفضل رحمته پستر مي‌آرد ايشانرا خدا بهشت را بزيادتي رحمت خود فيقال لهم
الجهنميون پس گفته ميشود ايشانرا كه دوزخيان اند قال همام اخبرنا قتادة قال حدثنا انس عن
النبي صلى الله عليه وسلم در بعضي نسخ بجاي همام هشام است بعضي گفته اند صحيح همين است مقصود

قال ابو عبد الله وحدثني بعض اصحابي گفت
مؤلف وحديث كرد مرا بعضي ياران من وخود
نشنيده بودم اين زيادت را عن سليمان
ابن عبد الرحمن مذكور وكانت حاضنة النبي
وبود ام ايمن شهيده ودر كنار رو ارنده پيغمبر صلى الله
عليه وسلم كه بارث آمده بود او از پدر آن حضرت
وپيغمبر موجود در شباب وي كه وي مادر من است
پس از مادر من ورنده مانده ام ايمن بعد از آنحضرت

باب مناقب عبد الله
ابن عمر بن الخطاب وي يكي از عبادله ثلثه و
فقهاء صحابه است كثير الرواية كنيت كرده شده
ابا عبد الرحمن اسلام آورد با پدر خويش بمكه در صغر سن
وهجرت كرد با پدر خويش ولادت وي در سال دويم
يا سيوم از مبعث است حاضر شد جميع مشاهد را
بعد از غزوه بدر واحد كه صغير بود در ان ايام
وبود لازم گيرنده سنت وگريزنده از بدعت
وواضح است بالتقوى واستقامت وفات يافت
بمكه سنه هفتاد ودو يا چهار وبقولي سه وهفتاد
بعد قتل ابن زبير بسه ماه يا شش ماه ودفن
كرده شده بذي طوى در مقبره مهاجرين امر
كرده بود حجاج بن يوسف ثقفي ظالم مشهور
بر زدن حربه زهرآلوده در پاي وي در هجوم
مردم روز عيد پس بيماري كرد بدان زخم آن چنانچه
قصه آن در كتاب الصلوة گذشت ومادر وي
زينب است يا رابعه بنت مظعون است خواهر
عثمان بن مظعون **حدثنا** اسحاق بن نصر
بغدادي است ودر روايت ابي ذر حدثنا محمد بن
زياده آمده ومراد از ان محمد بن اسمعيل مولف
است قال حدثنا عبد الرزاق عن
معمر عن الزهري عن سالم عن ابن عمر قال
كان الرجل في حيوة النبي صلى الله عليه
وسلم گفت ابن عمر بود مردي در حيات پيغمبر
صلى الله عليه وسلم اذا راى رؤيا قصها
على النبي چون ميديد خوابي را حكايت ميكرد
آنرا بر پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم
فتمنيت ان ارى رؤيا اقصها على النبي
صلى الله عليه وسلم پس آرزو داشتم كه ببينم
خوابي كه عرض نمايم آنرا بر آنحضرت وكنت
غلاما شابا عزبا وبودم من خورد سال جوان
بي زن وكنت انام في المسجد على عهد النبي
صلى الله عليه وسلم وبودم كه خواب ميكردم
در مسجد در زمان آنحضرت فرايت في المنام

از ین قول آنست کہ در اسناد اول عنعنہ است و درین اسناد بطریق تحدیث است **باب** قول الله
ان الله يمسك السموات والارض ان تزولا بتحقيق خدا نگاه میدارد آسمانها و زمین را تا نگذرند
شوند **حدثنا** موسى قال حدثنا ابو عوانة عن الاعمش عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله
رضي الله عنه قال جاء حبر الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا محمد ان الله يضع
السماء على اصبع والارض على اصبع والجبال على اصبع والشجر والانهار على اصبع وسائر الخلق
على اصبع ثم يقول بيده انا الملك فضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال وما قدروا
الله حق قدره پس خنده کرد رسول خدا از تعجب و استحاله آن از کار خدا فرمود و اندازه نکرده اند
چنانکه باید کرد خدا را **باب** ما جاء في تخليق السموات والارض وغيرها من الخلائق
وهو فعل الرب تبارك وتعالى وامره یعنی قول او کن است و امر بمعنی شان و صفت بسیار آمده
فالرب بصفاته وفعله وامره وكلامه هو الخالق المكون غير مخلوق وما كان بفعله وامره
وتخليقه وتكوينه فهو مفعول مخلوق مكون **حدثنا** سعيد بن ابي مريم قال اخبرنا
محمد بن جعفر قال اخبرني شريك بن عبد الله بن ابي نمر عن كريب عن ابن عباس رضي الله
عنهما قال بت في بيت ميمونة ليلة والنبي صلى الله عليه وسلم عندها لانظر كيف صلوة
رسول الله صلى الله عليه وسلم بالليل گفت ابن عباس خواب کردم در خانه خاله خود میمونه که
آن پیغمبر خدا نزد او بود بجهت آنکه ببینم چگونه است نماز آنحضرت بشب فتحدث رسول الله صلى الله
عليه وسلم مع اهله ساعة ثم رقد پس سخن کرد رسول خدا با اهل خود میمونه ساعتی پس خواب کرد
فلما كان ثلث الليل الاخر او بعضه قعد فنظر الى السماء فقرأ ان في خلق السموات والارض الى
قوله لاولي الالباب پس هرگاه بود ثلث آخر یا بعض از شب نشست و دید سوی آسمان
پس خواند این آیت تا اولی الالباب ثم قام فتوضأ واستن ثم صلى احدى عشرة ركعة پس استاد و
وضو کرد و مسواک کرد پس گذارد یازده رکعت نماز تهجد ثم اذن بلال بالصلوة فصلى ركعتين
ثم خرج فصلى للناس الصبح پس بانگ داد بلال برای نماز صبح پس گذارد دو رکعت سنت فجر پس بیرون
آمد و گذارد نماز صبح بجماعت برائے مردم **باب** قوله ولقد سبقت كلمتنا لعبادنا المرسلين در
بیان قول خدا و بتحقیق سبقت کرده ذکر ما بر بندهای ما که رسولان اند **حدثنا** اسمعيل قال حدثني
مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال لما قضى الله الخلق كتب عنده فوق عرشه ان رحمتي سبقت غضبي یعنی رحمت من
زیاده است بر غضب من **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا الاعمش قال سمعت
زيد بن وهب قال سمعت عبد الله بن مسعود رضي الله عنه يقول حدثنا رسول الله صلى الله
عليه وسلم وهو الصادق المصدوق گفت رسول خدا است گفتہ و آنچہ گوید خدا گفتہ است
كفته ان خلق احدكم يجمع في بطن امه اربعين يوما او اربعين ليلة بتحقیق آفرینش یکی از شما

نامن قلبی فیهم واگر ه در دوزخ برو انند
بتحقیق شما خبر آنها را فجعلت اقول پس گشتم
که میگویم اعوذ بالله من النار پناه میگیرم
بخدا از دوزخ فلقيهما ملك آخر فقال
لي لم ترع پس آمد آن دو فرشته را فرشته دیگر پس
گفت مرا لن تراع بضم تای فوقیه و نصب عین
مهملہ بعد الف یعنی ہرگز ترسانیده نشوی
و نیست ترس بر تو وا یمن باشی از وقوع در آن
و بسکون عین نیز آمده لیکن الف برای وقف
نه جهة سقوط آن برای جزم فقصصتها على حفصة
پس بر خواندم آن خواب را بر ام المومنین حفصه
خواهر خود فقصتها حفصة على النبي پس
عرض کرد آن را حفصه بر پیغمبر صلی الله علیہ وسلم
و خود عرض نکرد ابن عمر بر آنحضرت بجہت ادب
و مهابت شریف فقال نعم الرجل عبد الله
لو كان يصلي من الليل پس فرمود نیکو مرد
است عبد الله مراد در تو اگر بودی که نماز گذارد
پاره از شب قال سالم وكان عبد الله
لا ينام من الليل الا قليلا گفت سالم که
راوی است از پدر خویش ابن عمر و بود عبد الله بن
عمر بعد از آن که خواب نمیکرد از شب مگر اندکی
و در فضل قيام الليل گذشت **حدثنا**
يحيى بن سليمان قال حدثنا ابن وهب
عن يونس عن الزهري عن سالم عن ابن
عمر عن اخته حفصة ان النبي صلى الله
عليه وسلم قال لها ان عبد الله رجل
صالح ابن عمر روایت دارد از خواهر خود حفصه
که آنحضرت فرمود حفصه را تحقیق عبد الله بن عمر
مردی صالح است و صلاح صفت پیغمبران است
باب مناقب عمار بن یاسر بفتح عین و
تشدید میم ابن یاسر بن عامر بن مالک بفتح
میم و سکون نون و کسر مهمله
کرده مشهور بابی الیقظان و مادرش سمیه
بضم سین و فتح میم و تشدید تحتیه و او ابی حذیفه
است پس عمار مولای ابی حذیفه باشد اسلام
آورده وی و پدر و مادرش در زمان قدیم و معذب
کرده شدند در مکه بر اسلام و سوختند او را خدا
با آتش پس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
میگذشت بوی و میگذرانید دست مبارک

چنین ست که جمع کرده می شود در شکم مادر او چهل روز و چهل شب ثم یکون علقة مثله ثم یکون مضغة مثله پستر میباشد خون بسته مانند او یعنی چهل روز پستر میباشد گوشت پاره چهل روز دیگر تبه در حدیث مذکور نیست و آنکه بصورت آدمی از پوست و استخوان میباشد وجه ترک این مرتبه با آنکه در قرآن خبر آن واقع شده ست ظاهر نیست والله اعلم ثم یبعث الیه الملك فیؤذن باربع کلمات فیکتب رزقه وعمله واجله وشقی ام سعید ثم ینفخ فیه الروح پستر فرستاده میشود بسوے آن فرشته پس اذن داده میشود بنوشتن چهار کلمه پس مینویسد رزق او را و عمل او را از نیک و بد و مدت حیات او را و اینکه شقی ست یا سعید پستر دمیده میشود در وے روح فان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة حتی لا یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخل النار پس بتحقیق یکی از شما هر آینه عمل میکند اهل بهشت تا نمیباشد میان او و میان بهشت مگر یکدست پس پیش می آید بروی کتابی که فرشته نوشته بود پس عمل میکند عمل دوزخیان پس می در آید در دوزخ وان احدکم لیعمل بعمل اهل النار حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل عمل اهل الجنة فیدخلها و تحقیق یکی از شما عمل میکند عمل اهل دوزخ تا آنکه نمی باشد میان او و میان دوزخ مگر یکدست پس پیش می آید بر و کتابی که فرشته نوشته بود پس عمل میکند عمل بهشتیان پس میدر آید در بهشت **حدثنا** خلاد بن یحیی قال حدثنا عمر بن ذر قال سمعت ابی یحدث عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا جبرئیل ما یمنعك ان تزورنا اکثر مما تزورنا فرمود ای جبرئیل چه چیز منع کرده ست ترا اینکه زیارت کنی تو ما را یعنی چه مانع ست ترا که نمی افزائی در ملاقات فنزلت وما نتنزل الا بامر ربك پس نازل شد این آیت که فرود نمی آییم مگر بامر پروردگار تو الی قوله ما بین ایدینا وما خلفنا وما بین ذلك وما کان ربك نسیا مر خدا راست چیزیکه در پیش ماست و چیزیکه در پس ماست و آنچه در میان آنست و نیست پروردگار تو فراموش کار قال کان هذا الجواب لمحمد صلی الله علیه وسلم **حدثنا** یحیی قال حدثنا وکیع عن الاعمش عن ابراهیم عن علقمة عن عبد الله رضی الله عنه قال کنت امشی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حرث بالمدینة وهو متوکئ علی عسیب گفت عبد الله بن مسعود بودم که میرفتم با رسول خدا در زراعتی که در مدینه بود و حال آنکه آنحضرت تکیه کرده بود بر شاخی از خرما که برگ بر آن نرسته باشد فمر بقوم من الیهود فقال بعضهم لبعض سلوه عن الروح پرسید آنحضرت را از حقیقت روح مقصود امتحان آنحضرت بوده ست از کتاب و السنة بود که حقیقت آنرا کسی نمیداند اگر پیغمبر ست بیان حقیقت آن نخواهد کرد وقال بعضهم لا تسالوه فسالوه عن الروح فقام متوکئا علی العسیب وانا خلفه فظننت انه یوحی الیه پس استاد آنحضرت در حالیکه تکیه کننده است بر عسیب و من عقب آنحضرت بودم پس گمان کردم بدرستیکه شان اینست وحی کرده میشود بسوی او فقال ویسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا پس گفت سوال میکنند ترا از حقیقت روح بگو که روح از حکم و خلق خدای من است داده نشده اید شما از

صحیح است ابو عبد الله صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم که نزد وی علم منافقین بود نیز قدیم الاسلام است ولیکن متاخر است و ازان از عمار و روایت کرده مسلم از حذیفه که گفت حدیث کرده مرا آن سرور بانچه خواهد شد تا روز قیامت و تحقیق من هر آینه دانا ترین مردم بهر فتنه که شونده است و خبر داده بود آن حضرت با سماء منافقین لیلة العقبة هنگام رجوع وے از تبوک و ایشان دوازده مرد بودند وفات یافت بمداین و مدفون شد در آنجا بعد چهل شب و جمع کرده مؤلف میان عمار و حذیفه در یک ترجمه بجهت جمع حدیث هر دو و با سیاق ایشان و جدا آورد بابی را بذکر ابن مسعود آنکه حدیث اینجا جامع است ذکر او را نیز بجهت یافتن مؤلف حدیثی را که منفرد باشد بذکر وی بر شرط بخلاف حذیفه و افراد بابی علیحده در آخر مناقب بترجمه حذیفه شاید که مراد مقصود ازان ذکر عمار است و الا حذیفه بدلیل تعلیق حدیث که در آن باب مذکور است والله اعلم **حدثنا** مالك بن اسمعیل قال حدثنا اسرائیل عن المغیرة بن مقسم بکسر میم عن ابراهیم عن علقمة هر دو نخعی قال قدمت الشام فصلیت رکعتین ثم قلت گفت علقمه قدوم کردم شام را پس نماز گذاردم دو رکعت در مسجد اقصی پستر گفتم اللهم یسر لی جلیسا صالحا خدایا میسر و آسان گردان برای من همنشین نیکو فاتیت قوما فجلست الیهم پس آمدم گروهی را و نشستم نزدیک ایشان فاذا شیخ قد جاء حتی جلس الی جنبی پس ناگاه پیری تحقیق آمد تا آنکه نشست به پهلوی من قلت من هذا گفتم کیست این قالوا گفتند ابو الدرداء است فقلت انی دعوت الله ان یسر لی جلیسا صالحا پس گفتم تحقیق من دعا کردم خدا را که میسر گرداند برای من همنشینی صالح فیسرك لی پس میسر گرد ترا برای من قال ممن انت گفت از کدام مردمانی تو قلت من اهل الکوفة گفتم از مردم کوفه ام قال اولیس عندکم ابن ام عبد گفت آیا نیست نزد شما پسر ام عبد که کنیت والده عبد الله بن مسعود است پس ابن عبد عبد الله بن مسعود باشد صاحب النعلین والوساد والمطهرة بکسر میم و فتح آن صاحب

علم مگر اندکی یعنی از حقیقت روح بانسبت بعلم خدای فقال بعضهم لبعض قد قلنا لكم لا تسألوه یعنی گفتند آن قوم مر بعضی را به تحقیق گفتیم شما که مپرسید آنحضرت را یعنی بیان نمیکند آنرا که بیان کردن مر آن علم پیغمبر نیست و شما را این معنی خوش نخواهد آمد **حدثنا** اسمعيل قال حدثني مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال تكفل الله لمن جاهد في سبيله لا يخرجه الا الجهاد في سبيله وتصديق كلماته فرمود که کفیل شده است خدا کسی را که جهاد میکند در راه خدا بیرون نمی آرد او را مگر جهاد در راه خدا و راستی کردن کلمات وی تعالی تا ان يدخله الجنة او يرجعه الى مسكنه الذي خرج منه مع ما نال من اجر او غنيمة تا ميكه درآرد او را به بهشت اگر شهید شده متعلق است بتقول او تکفل یا باز آرد او را بسوی مسکن او که برآمده است از آن با چیزی که گرفته است از ثواب یا غنیمت بر تقدیر که سلامت آمده **حدثنا** محمد بن كثير قال حدثنا سفيان عن الاعمش عن ابي وائل عن ابي موسى رضي الله عنه قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال الرجل يقاتل حمية ويقاتل شجاعة ويقاتل رياء فاي ذلك في سبيل الله گفت ابو موسی اشعری آمد مردی بسوی پیغمبر خدا پس گفت مردی قتال میکند از روی حمیت و قتال میکند از روی شجاعتی که دارد و قتال میکند از روی ریا تا بنماید که مردانه است پس کدام این قتال در راه خداست حمیت نگاه داشتن کسی را از بدی و بمعنی غضب کردن نیز آمده قال من قاتل لتكون كلمة الله هي العليا فهو في سبيل الله فرمود کسی که قتال کرد باین غرض که باشد کلمهٔ خدا یعنی اسلام بلند پس آن مقاتله در راه خداست

باب قول الله انما امرنا لشيء

حدثنا شهاب بن عباد قال حدثنا ابراهيم بن حميد عن اسمعيل عن قيس عن المغيرة بن شعبة رضي الله عنه قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لا يزال من امتي قوم ظاهرين على الناس حتى يأتيهم امر الله همیشه می باشند از امت من جمعی که غالب باشند بر مردم بحجت و سنان تا آنکه می آید ایشان را امر خدا یعنی قیامت **حدثنا** الحميدي قال حدثنا الوليد بن مسلم قال حدثنا ابن جابر قال حدثني عمير بن هانئ انه سمع معاوية رضي الله عنه قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لا يزال من امتي امة قائمة بامر الله فرمود همیشه می باشند از امت من جمعی که قیام دارند از حکم خدا ما يضرهم من كذبهم ولا من خالفهم حتى يأتي امر الله وهم على ذلك ضرر نمیکند ایشان را کسیکه تکذیب میکند ایشان را و نه کسی که مخالفت کند ایشان را تا آنکه می آید حکم خدا و ایشان برین باشند فقال مالك بن يخامر سمعت معاذا يقول وهم بالشام فقال معوية هذا مالك يزعم انه سمع معاذا يقول وهم بالشام **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن عبد الله بن ابي حسين قال حدثنا نافع بن جبير عن ابن عباس رضي الله عنهما قال وقف النبي صلى الله عليه وسلم على مسيلمة في اصحابه فقال لو سألتني هذه القطعة ما اعطيتكها ولن تعدو امر الله فيك ولئن ادبرت ليعقرنك الله یعنی اگر اعراض کنی از اسلام هر آئینه میکشد ترا خدا **حدثنا** موسى بن اسمعيل عن عبد الواحد عن الاعمش

اینها احادیثی که آمده اند در شان وی ویح عمار تقتله الفئة الباغية يدعوهم الى الجنة ويدعونك الى النار و دیگر اجير من امرين الا اختار ارشدهما که خواندن بهشت و اختیار ارشد تمیم پناه از شیطان میسر شود و ظاهر ترین آن حدیثی است که روایت کرده ابن سعد در طبقات از طریق حسن که گفت عمار فرود آمدیم پس گرفتیم مشک و دلو خود را تا آب کشیده آرم پس فرمود مرا آنحضرت باید ترا کسی که منع کند ترا از آب پس چون رفتم بر سر آب ناگاه دیدم مردی سیاه که گویا سپر است پس افکندم او را و ذکر کرد حدیث را تا آنکه فرمود آنحضرت آن شیطان بود پس شاید ابو الدردا اشارت کرد باین قصه و در روایت کشمیهنی و فیکم بواو است و در بعضی نسخ او فیکم بهمزه و او هر دو است و در بعضی لیس زیاده است چنانچه در قول وی او لیس فيكم صاحب سر النبي صلى الله عليه وسلم الذي لا يعلمه و در غیر روایت کشمیهنی غیره ضمیر مفعول است احد غیره آیا نیست در میان شما صاحب سر آنحضرت که نمیداند آن سر را هیچ یکی غیر وی یعنی حذیفه چنانکه در روایت آمده است و گفته اند که مراد بسر آنچه دانا ساخته بود آنحضرت از منافقان باسما و انساب ایشان و عمر رضی الله عنه توقف میکرد در نماز بر جنازه که حاضر میشد تا وقتی که قصد میکرد حذیفه نماز بر آن تم

قال كيف يقرأ عبد الله والليل اذا يغشى پس گفت ابو الدردا علقمه را چگونه میخواند عبد الله بن مسعود افتتاح سورة والليل را فقرأت عليه پس خواندم بروی این چنین والليل اذا يغشى والنهار اذا تجلى والذكر والانثى بدون لفظ ما خلق که در قرأت مشهور است قال گفت ابو الدردا والله لقد اقرأنيها رسول الله سوگند بخدا هر آئینه بتحقیق خوانانید مرا آن آیت هم چنان پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم من فيه الى فيّ از دهن مبارک خود بدهن من یعنی بواجهی بی اشتباه و گفته اند که نازل شده بود اولا همچنان پس از آن نازل شد وما خلق الذكر والانثى و نشنید آنرا ابن مسعود از آنحضرت و نه ابو الدردا و شنیدند آنرا سایر صحابه و ثابت کرده شد در مصحف **حدثنا** سليمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن مغيرة عن ابراهيم قال ذهب علقمة الى الشام رفت علقمه بطرف شام فلما دخل المسجد

عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال بینا انا امشی مع النبی صلی الله علیه وسلم فی بعض حرث اوخرب بالمدینة گفت ابن مسعود در اثنائے آنکه من سیر میکردم با پیغمبر خدا در بعضی از زراعت یا خرابه مدینه وهو یتوکأ علی عسیب معه فمررنا علی نفر من الیهود و آنحضرت تکیه میکرد بر شاخ خرما که با وے بود پس گذشتیم بر چند کسی از قوم یهود فقال بعضهم لبعض سلوه عن الروح پس گفت بعضی ایشان بعضی را بپرسید او را از حقیقت روح که علم آن احدے از انبیا ندارد و بیان نمی کند و این بیان نکردن از علامات نبوت است وقال بعضهم لا تسألوه ان یجیٔ فیه بشیٔ تکرهونه وگفت بعضی از ایشان مپرسید البته می آرد و میگوید چیزے را که نا خوش دارید شما آن را یعنی بیان نمی کند آن را که این نا گفتن از علامات نبوت است شما را این معنی خوش نخواهد آمد فقال بعضهم لنسألنه فقام الیه رجل منهم پس گفت بعضی از ایشان البته می پرسیم آن را پس برخاست نزد آنحضرت مردی از ایشان فقال یا ابا القاسم ما الروح پس گفت ای ابو القاسم چیست حقیقت روح فسکت عنه النبی صلی الله علیه وسلم پس خاموش شد از جواب آن پیغمبر فعلمت انه یوحی الیه پس دانستم من که وحی کرده می شود بسوے او فقال ویسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی پس گفت خدا می پرسند ترا از حقیقت روح بگو ای محمد رسول من که روح از مخلوقات من است وما اوتوا من العلم الا قلیلا و داده نشده از علم روح مگر اندکی که پیدا کرده شده از من قال الاعمش هکذا فی قرأتنا گفت اعمش این چنین است در قرأت ما یعنی وما اوتوا

باب قول الله قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی الی قوله ولو جئنا بمثله مددا این باب در بیان قول خداست بگو اے رسول من اگر بودی دریا مداد کلمات پروردگار من هر آئینه تمام شدی دریا پیش از انکه تمام شدی کلمات و اگر چه می آوردیم بمانند دریا مددی وقوله ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم وقوله ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش الی قوله تبارک الله رب العالمین سخر ذلل یعنی در قول خدا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره سخر بمعنی ذلل است حدثنا عبد الله بن یوسف قال اخبرنا مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال تکفل الله لمن جاهد فی سبیله لا یخرجه من بیته الا الجهاد فی سبیله وتصدیق کلماته ان یدخله الجنة او یرده الی مسکنه بما نال من اجر او غنیمة تحقیق رسول خدا فرموده که متعهد شده است خدا مر کسی را که جهاد کرده است در راه خدا و تصدیق فرمودهاے خدا اینکه در آرد او را در بهشت یا باز می آرد او را بسوے مسکن او با چیزے که رسیده است از ثواب یا غنیمت ان یدخله الخ متعلق است بقوله تکفل

باب فی المشیة والارادة وقول الله تؤتی الملک من تشاء وما تشاؤن الا ان یشاء الله ولا تقولن لشیٔ انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء قال سعید بن المسیب عن ابیه نزلت فی ابی طالب یرید الله بکم الیسر ولا یرید

و منکر صاحب السواد یعنی نیست در میان شما صاحب مسواک او و سواد یعنی سرار یعنی پنهان گفتن مراد قریش راز دار نیست شک کرده راوی میان کاف و دال در آخر لفظ وکنایت کرده ابو الدرداء از ابن مسعود قسطلانی آورده که بود آنحضرت که راز میداشت و حجاب میکرد از ابن مسعود وقتی که می آمد و پنهان میداشت از وی راز خود را قال بلی گفت علقمه آری هست قال کیف کان عبد الله یقرأ واللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی پرسید از قرأت کلام ما خلق که مشهور بود اختلاف در آن قلت والذکر والانثی قال ما زال بی هؤلاء حتی کادوا یستنزلونی عن شیٔ سمعته من النبی گفت ابو الدرداء همیشه می در افتادند بمن ایشان تا آنکه نزدیک بود که بلغزانند و باز گردانند مرا از چیزے که شنیده بودم آن را از پیغمبر صلی الله علیه وسلم

باب مناقب ابی عبیدة بن الجراح نامش عامر بن عبد الله بن الجراح بن هلال بن اهیب بن ضبة بن الحارث بن فهر بن مالک جمع میشود با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در فهر و عدد آبای ایشان تا آنجا یکسان است و یکے از عشره مبشره و از سابقین مسلمین اسلام آورده با عثمان بن مظعون در هفده سالگی و هجرت کرد بحبشه هجرت ثانیه و حاضر شد جمیع مشاهد را با آنحضرت و کشت پدر خود را که کافر بود در روز بدر و ثابت ماند با آنحضرت روز احد و بر کشید دو حلقه را که خلیده بود در رخسار مبارک آنحضرت در آن روز از حلقهای زره بدندان ثنایای خود پس افتاد دو ثنیه وی وفات یافت بحالیکه امیر بود بشام از جانب عمر رضی الله عنه بطاعون سنه هیجده و عایشه وقتیکه پرسیده شد که کرا خلیفه میکرد آنحضرت بعد عمر اگر ترضا خلیفه می ساخت گفت ابو عبیده بن الجراح را و همچنان گفت ابو بکر صدیق مرا با خلافت چکار است این کار علی و عمر و ابو عبیده است هر کرا خواهند از ایشان خلیفه سازند و گفت امیر المؤمنین عمر نزد موت خود اگر زنده می بود ابو عبیده تفویض میکردم اینکار را بوی با در شش امیه تصغیر و ختم ید است اسلام آورده و گفته ذکر روات ذکر کرده تراجم ابواب را در حق کبار بی مراعات ترتیب با فضیلت و سابقیت و ابیت که وجوه تقدیم انداز ... سوره هر ... الملحده ... کتاب ...

بكم الغشر آيت انك لا تهدي سعيد بن مسيب گفته نازل شده در باب ابي طالب **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الوارث عن عبد العزيز عن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دعوتم الله فاعزموا في الدعاء ولا يقولن احدكم ان شئت فاعطني فان الله لا مستكره له گفت انس فرمود رسول خدا وقتي كه طلب كنيد شما از خدا پس بجد طلب كنيد ونگويد يكي از شما بخدا اگر خواهي تو بده بمن تحقيق نيست خدا را كسي كه اكراه كند او را يعني حاجت ملين گفتن نيست خدا هر چه خواهد ميكند **حدثنا** ابو اليمان قال اخبرنا شعيب عن الزهري ح وحدثني اسمعيل قال حدثني اخي عبد الحميد عن سليمان عن محمد بن ابي عتيق عن ابن شهاب عن علي بن حسين ان حسين بن علي اخبره ان علي بن ابي طالب رضي الله عنه اخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم طرقه وفاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم ليلة فقال لهم الا تصلون بتحقيق علي بن ابي طالب رضي الله عنه خبر داده امام حسين را كه رسول خدا آمد نزد ايشان شبي پس فرمود ايشان را كه در خواب بودند آيا نماز نمي گذاريد قال علي فقلت يا رسول الله انما انفسنا بيد الله فاذا شاء ان يبعثنا بعثنا پس گفت علي گفتم اي رسول خدا نيست ذاتهاي ما مگر بدست قدرت خدا پس وقتي كه ميخواهد انگيزد بر خيزاند ما را بر مي خيزيم فانصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم حين قلت له ذلك ولم يرجع الي شيئا ثم سمعته وهو مدبر يضرب فخذه وهو يقول وكان الانسان اكثر شيء جدلا پس برگشت رسول خدا هنگامي كه گفتم مر آنحضرت را اين قول و باز نگفت بسوي ما چيزي را پس شنيدم آنحضرت را در حالي كه پشت داده ميزد بران خود را و مي گفت هست آدمي بسيار چيزي از روي جدل و ستيز **حدثنا** محمد بن سنان قال حدثنا فليح قال حدثنا هلال بن علي عن عطاء بن يسار عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال مثل المؤمن كمثل خامة الزرع يفيء ورقه من حيث اتتها الريح تكفؤها فاذا سكنت اعتدلت مثل مومن مثل نبات زراعت است ميگرداند برگ خود را از سمتي كه مي آيد باد ميگرداند او را پس وقتي كه ساكن شد باد برابر ميشود وكذلك المؤمن يكفأ بالبلاء ومثل الكافر كمثل الارزة صماء معتدلة حتى يقصمها الله اذا شاء يعني محول است آرزه بفتح همزه و سكون را و فتح زاي درخت صنوبر را گويند صما يعني كاواك و سست نيست تا آنكه ميشكند او را خدا وقتيكه خواهد **حدثنا** الحكم بن نافع قال اخبرنا شعيب عن الزهري قال اخبرني سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو قائم على المنبر انما بقاؤكم فيما سلف قبلكم من الامم كما بين صلوة العصر الى غروب الشمس گفت ابن عمر شنيدم رسول خدا را ميفرمود در حاليكه ايستاده بود بر منبر يعني خطبه ميخواند نيست مدت بقاء شما در ميان مردمي كه گذشته اند پيش از شما از امتها چنانكه نماز عصر و مغرب است يعني زمان بودن شما نسبت بزمان گذشتها كمتر است اعطي اهل التورية التورية فعملوا بها حتى اذا انتصف النهار ثم عجزوا فاعطوا قيراطا قيراطا داده شدند اهل توريت توريت را پس عمل كردند بتوريت تا نيم روز پس عاجز شدند از عمل پس

خدا او عن ابي قلابة قال حدثني انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان لكل امة امينا تحقيق براي هر امتي امانت داري هست كه در حقوق خدا و خلق و نفس خيانتي نكند فان اميننا ايتها الامة وتحقيق امانت دار ما اي امت ابو عبيدة بن الجراح است تفسير كرده اند امين را بمعتمد كه مرضي باشد و اين صفت اگر چه مشترك است در غير وي نيز وليكن مراد غلبه و زيادت امين است در وي چنانچه تخصيص حيا بعثمان و قضا بعلي رضي الله عنهما كذا قيل **حدثنا** مسلم بن ابرهيم قال حدثنا شعبة عن ابي اسحق عن صلة بكسر صاد و تخفيف لام ابن زفر بضم زاي معجمه و فتح فا جيم موحده ساكنه كوفي تابعي كبير است عن حذيفة قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لاهل نجران فرمود آن حضرت مر اهل نجران را كه شهريست نزديك يمن وقتيكه بر رسول آمدند نزد آن حضرت در سال نهم تا برند از حضور كسي را كه تعليم كند سنت و اسلام را لابعثن حق امين هر آئينه ميفرستم اميني ثابت در امانت كه نيك آورد حق امانت را و در غير روايت ابي ذر لابعثن يعني عليكم امينا حق امين فاشرف اصحابه پس نگران شدند ياران آنحضرت تا كه بعنوان امانت ممتاز گردد فبعث ابا عبيدة پس فرستاد آنحضرت ابا عبيده را با ايشان

باب مصعب ابن عمير بضم ميم و سكون صاد و فتح عين هر دو مهمله در اول و بضم عين و فتح ميم و بيار تصغير در ثاني ابن هشام بن عبد الدار بن عبد مناف قرشي از اجلة صحابه و فضلاء ايشان بود اسلام آورد بعد در آمدن آنحضرت در دار ارقم را و عامر شده پدر او فرستاد او را آنحضرت بمدينه پيش از هجرت بعد از عقبه ثانيه تا بخواند مردم مدينه را قرآن و بياموزاند ايشان را دين بعضي گفته اند اول كسي است كه نماز جمعه خواند بمدينه پيش از هجرت شهيد كرد او را ابن قمئه در غزوه احد و عمر چهل ساله بود و يا بيشتر در شان وي نازل شده رجال صدقوا ما عاهدوا الله و ذكر نكرد مولف درين باب حديثي را از براي آنكه نرسيد بوي بر شرط وي در باب آنچه در جنايز گذشت كه چون شهيد شد مصعب يافته نشد او را چيزي كه كفن كرده شود بدان و ساقط شده باب اتوكه در روايت ابي ذر

باب مناقب الحسن

داده شدند يكيك قيراط كه مزد ايشان مقرر كرده بودند ثم اعطى اهل الانجيل الانجيل فعملوا به حتى
صلوة العصر ثم عجزوا فاعطوا قيراطا قيراطا پستر داده شد اهل انجيل انجيل را پس عمل كردند
با آن تا نماز عصر پستر عاجز شدند پس داده شدند مزد يكيك قيراط كه مقرر بود اجرت آنها ثم اعطيتم القرآن
فعملتم به حتى غروب الشمس فاعطيتم قيراطين قيراطين قال اهل التورية ربنا هؤلاء اقل
عملا واكثر اجرا پستر داده شديد شما قرآن را پس عمل كرديد بقرآن از عصر تا غروب آفتاب پس داده شديد
دو دو قيراط گفتند اهل تورية اى پروردگار ما اين گروه قليل اند از روے عمل و بسيار اند از روى اجر
قال هل ظلمتكم من اجركم من شئ قالوا لا قال فذلك فضلى اوتيه من اشاء فرمود آيا ستم كردم
از اجر شما چيزے را گفتند نى فرمود اين فضل من است ميدهم كسى را كه ميخواهم حدثنا عبد الله بن محمد
المسندى قال حدثنا هشام قال اخبرنا معمر عن الزهرى عن ابى ادريس عن عبادة بن الصامت
رضى الله عنه قال بايعت رسول الله صلى الله عليه وسلم فى رهط فقال ابايعكم على ان لا تشركوا
بالله شيئا ولا تسرقوا ولا تزنوا ولا تقتلوا اولادكم ولا تاتوا ببهتان تفترونه بين ايديكم
وارجلكم ولا تعصونى فى معروف گفت عباده بن صامت بيعت كردم رسول خدا را در جمعى پس فرمود
بيعت ميكنم شما را بر اينكه شريك نسازيد بخدا چيزے را و دزدى نكنيد و زنا نكنيد و نكشيد اولاد خود را و نياريد
دروغى را كه افترا كنيد از پيش خود و نافرمانى نكنيد مرا در طاعت و عبادت فمن وفى منكم فاجره
على الله ومن اصاب من ذلك شيئا فاخذ به فى الدنيا فهو له كفارة وطهور پس كسى كه وفا كرد
از شما بعهدى كه در بيعت كرده پس اجر او بر خداست و كسے كه رسيد از اين منهيات چيزے را پس گرفته شد
بآن در دنيا يعنى حد زده شد بران پس آن حد مر ورا كفارت است از گناهان و پاك كننده است او را ومن
ستره الله فذلك الى الله ان شاء عذبه وان شاء غفر له و كسى كه پوشيد گناه او را خدا پس آن
مفوض بسوى خداست اگر خواهد عذاب كند در آخرت و اگر خواهد ببخشد او را حدثنا معلى بن
اسد قال حدثنا وهيب عن ايوب عن محمد عن ابى هريرة رضى الله عنه ان نبى الله سليمان عليه السلام
كان له ستون امرأة فقال لاطوفن الليلة على نسائى فلتحملن كل امرأة ولتلدن فارسا يقاتل
فى سبيل الله مرويست از ابى هريره كه پيغمبر خدا سليمان را شصت زن بود گفت كه البته جماع ميكنم
همه زنان را امشب پس حامله ميشوند همه زنان و مى زايند سوارى كه قتال ميكند در راه خدا فطاف على
نسائه فما ولدت منهن الا امرأة ولدت شق غلام پس طواف كرد بر همه زنان پس نزائيدند آن
زنان مگر يكه زنى پارچه بچه قال نبى الله صلى الله عليه وسلم لو كان سليمان استثنى لحملت كل امرأة
منهن فولدت فارسا يقاتل فى سبيل الله فرمود پيغمبر خدا اگر سليمان انشاء الله ميگفت هر آينه
حامله ميشد همه زنان و مى زاد فارسى را كه جنگ ميكرد در راه خدا حدثنا محمد قال اخبرنا
عبد الوهاب بن عبد المجيد الثقفى قال حدثنا خالد الحذاء عن عكرمة عن ابن عباس رضى الله
عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل على اعرابى يعوده فقال لا باس عليك طهور

اهل بهشت ... در جاهليت مناقب ... تطهير الهى و ممدوح ... او بند تا آنكه تجاوز ميكند ... شامل ميگردد كسى را كه دوست ميدارد ... و مبغوض ميدارد خدا و رسول كسى را كه مبغوض دارد ايشان را ... مكارم اخلاق ... طفيلى است ايشان را ... مولف ... سالار جوانان اهل بهشت ... ميكرد با ضعفاء و مساكين ... و بود سيد حليم صاحب سكينه و وقار ... ارغب ... لب گفت امام حسن رحمت كند خدا ... او وى رضى الله عنه آخر الخلفا ... شهادت على مرتضى كرم الله وجهه ... بيعت كردند او را ... با لشكر خطير از شام ... [illegible]

السلمی ابن الهیثل الکوفی — ابن عم منصور ۱۲۲ ه — اسحٰق بن ابی عیسی — ابن مالک الانصاری — حسین بن ذکوان — المعلم البصری

انشاء الله در آمد آنحضرت بر اعرابی در حالی که عیادت میکند پس فرمود باکی نیست بر تو ازین تپ پاک کننده است از گناهان اگر خواست خدا است قال قال الاعرابی طهور بل هی حمی تفور علی شیخ کبیر تزیره القبور قال النبی صلی الله علیه وسلم فنعم اذن گفت ابن عباس گفت اعرابی از روی استنکاف پاک کننده است نچنین است بلکه تپی است که میجوشد آتش وار بر پیری کلان سال که میرساند او را قبرها را یعنی هذا نیست که میمیرانند او را فرمود پیغمبر خدا اگر چنین عقیده است ترا همچنان خواهد بود **حدثنا** ابن سلام قال اخبرنا هشیم عن حصین عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابیه رضی الله عنه حین ناموا عن الصلوة قال النبی صلی الله علیه وسلم ان الله قبض ارواحکم حین شاء وردها حین شاء فقضوا حوائجکم وتوضؤا الی ان طلعت الشمس وابیضت فقام فصلی روایت کرده عبد الله بن ابی قتاده از پدر خود ابی قتاده هنگامی که خواب کردند از نماز فرمود پیغمبر خدا به تحقیق خدا گرفت ارواح ایشان را وقتی که خواست و باز داد وقتی که خواست پس قضا کنید حاجتهای خود را و وضو کنید تا آن وقت که طلوع کند آفتاب و روشن شود پس ایستاد آنحضرت پس نماز کرد و این واقعه در لیلة التعریس بوده است **حدثنا** یحیی بن قزعة قال حدثنا ابراهیم عن ابن شهاب عن ابی سلمة والاعرج ح وحدثنا اسمعیل قال حدثنی اخی عن سلیمان عن محمد بن ابی عتیق عن ابن شهاب عن ابی سلمة بن عبد الرحمن وسعید بن المسیب ان ابا هریرة رضی الله عنه قال استب رجل من المسلمین ورجل من الیهود فقال المسلم والذی اصطفی محمدا علی العالمین فی قسم یقسم به دشنام کرد مردی از مسلمانان و مردی از یهود پس گفت مسلمان سوگند کسی که برگزیده محمد را بر همه مردم انبیا و غیر انبیا در سوگندی که سوگند خورده بآن فقال الیهودی والذی اصطفی موسی علی العالمین فرفع المسلم یده عند ذلک فلطم الیهودی پس برداشت مسلمان دست خود را نزدیک گفتن یهودی این قول را و طپانچه زد یهودی را فذهب الیهودی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاخبره الذی کان من امره وامر المسلم پس رفت یهودی بسوی رسول خدا و خبر داد بآنچه بود از حال او و حال مسلمان فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تخیرونی علی موسی فان الناس یصعقون یوم القیمة فاکون اول من یفیق فاذا موسی باطش بجانب العرش پس فرمود پیغمبر خدا ترجیح نکنید مرا بر موسی تحقیق مردم بیخبر شوند و فریاد میکنند و بیهوش میشوند روز قیامت پس میباشم من نخستین کسی که بر میخیزد ناگاه می بینم موسی را که گرفته است طرف عرش را فلا ادری کان فیمن صعق فافاق قبلی او کان ممن استثنی الله پس نمیدانم آیا بود در جمعی که بیهوش شد پس بهوش آمده پیش از من یا بود از کسانیکه مستثنی و ممتاز کرده خدا که بیهوش نشود **حدثنا** اسحق بن ابی عیسی قال اخبرنا یزید بن هارون قال اخبرنا شعبة عن قتادة عن انس بن مالک رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المدینة یأتیها الدجال فیجد الملائکة یحرسونها فلا یقربها الدجال ولا الطاعون ان شاء الله فرمود رسول خدا مدینه قصد میکند که بیاید آنرا دجال پس می یابد ملائکه را که نگهبانی میکنند پس نزدیک آن نمیرود و نه طاعون می در آید اگر خدا خواسته **حدثنا** ابو الیمان

کتاب الانبیاء

وانیکه ولی عهد بعد از تو من باشم و اختیار دهی مرا بر بیت المال تا هر چه خواهم برای قضای حاجت خود از اینجا گیرم پس قبول کرد معاویه و شاد و آن شد بدان پس واقع شد مصالحه و ظاهر شد معجزه پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فرموده بود ان ابنی هذا سید وسیصلح الله به الحدیث و بود این در شهر ربیع الاول یا ربیع الآخر یا جمادی الاولی سنه چهل و یک و زهر داد امام را زوجه وی جعده بنت اشعث بن قیس کندی بمکر و حیله یزید بن معاویه که اگر زهر دهی ترا نکاح کنم و در آخر جواب داد آن شقی که راضی نبودم ترا برای حسن چگونه برای خود راضی باشم پس چهل روز بیماری کشیده وفات یافت پنجم ربیع الاول سنه پنجاه و بقولی چهل و نه و بقولی پنجاه و یک و عمر شریف وی چهل و شش یا هفت بود و در ایام مرض چند وصیت به برادر خود کرد یکی آنکه طلب خلافت نکند و فرمود والله نمی بینم که جمع کند خدا تعالی در ما نبوت و خلافت را دیگر آنکه من از عائشه صدیقه اجازت گرفته ام که دفن کرده شوم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون بمیرم من بطلب آن از وی و گمان نمی برم مردم را مگر آنکه منع کنند ترا ازین کار پس اگر منع کنند مراجعت مکن ایشان را و دفن کن در بقیع غرقد که مرا با اهل آنجا اقتدا است و همچنان واقع شد که بعد وفات این امام کبیر چون کس فرستاد امام حسین بطلب اجازت نزد عائشه قبول کرد و گفت نعم و کرامة و رسید این خبر بمروان پس منع کرد تا آنکه قائم شد فتنه و حرب پس گفت ابو هریره سوگند خدا که این ظلم است که منع کرده شود حسن از دفن با پدر خود وی سوگند خدا ابن رسول الله است صلی الله علیه وسلم پس تر آمد امام حسین را و یاد داد او را وصیت او در شأن دست مبالغه نمود تا آنکه برداشته بردند او را به بقیع پس دفن کرده شد به پهلوی مادر بزرگوار

قال حدثنا شعيب عن الزهري قال حدثني ابو سلمة بن عبد الرحمن ان ابا هريرة رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل نبي دعوة فاريد ان شاء الله ان اختبئ دعوتي شفاعة
لامتي يوم القيامة فرمود رسول خدا مر هر پيغمبري را دعائيست مستجاب ومن ميخواهم كه نگهدارم دعاي خود را
براے شفاعت مر امت خود را روز قيامت **حدثنا** يسرة بن صفوان بن جميل اللخمي قال حدثنا
ابراهيم بن سعد عن الزهري عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم بينا انا نائم رايتني على قليب فنزعت ما شاء الله ان انزع فرمود رسول خدا
در اثناے آنكه من خواب بودم ديدم خود را بر سر چاهے پس كشيدم قدر آنچه خدا خواسته كه بكشم ثم اخذها
ابن ابي قحافة فنزع ذنوبا او ذنوبين وفي نزعه ضعف والله يغفر له پس گرفت دلو را پسر ابے
قحافه پس كشيد يك دلو يا دو دلو در كشيدن آب او سستي و ناتواني است خداي ببخشد او را ثم اخذها عمر
فاستحالت غربا فلم ار عبقريا من الناس يفري فريه حتى ضرب الناس حوله بعطن **حدثنا**
محمد بن العلاء قال حدثنا ابو اسامة عن بريد عن ابي بردة عن ابي موسى رضي الله عنه قال كان
النبي صلى الله عليه وسلم اذا اتاه السائل وربما قال جاءه السائل او صاحب الحاجة قال
اشفعوا فلتؤجروا ويقضي الله على لسان رسوله ما شاء **حدثنا** يحيى قال حدثنا
عبد الرزاق عن معمر عن همام منبه انه سمع ابا هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال
لا يقل احدكم اللهم اغفر لي ان شئت ارحمني ان شئت ارزقني ان شئت وليعزم مسألته انه
يفعل ما يشاء لا مكره له فرمود نبايد كه بگويد يكي از شما اي خدا مغفرت كن مرا اگر خواهي رحم كن مرا اگر
خواهي و روزي ده مرا اگر خواهي و گو بجد كند سوال خود را بتحقيق خدا ميكند چيزے را كه ميخواهد نيست
اكراه كننده مر او را يعني ترددے نيست او را در كارها **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا
ابو حفص عمرو قال حدثنا الاوزاعي قال حدثني ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة
بن مسعود عن ابن عباس رضي الله عنهما انه تمارى هو والحر بن قيس بن حصن الفزاري في صاحب
موسى اهو خضر فمر بهما ابي بن كعب الانصاري رضي الله عنه ابن عباس گفته كه بحث كرده او و
حر بن قيس در صاحب موسى كه آيا او خضر است پس گذشت بايشان ابي بن كعب انصاري فدعاه
ابن عباس فقال اني تماريت انا وصاحبي هذا في صاحب موسى الذي سأل السبيل الى لقيه
پس گفت ابن عباس بتحقيق من بحث كردم و همراه من كه اينست در صاحب موسى آنكه سوال كرده
موسى راهي بسوے ملاقات او هل سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يذكر شأنه قال
آيا شنيده رسول خدا را كه ذكر ميكرد حال او را گفت آري شنيده ام اني سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم بتحقيق شنيدم رسول خدا را يقول بينا موسى في ملأ من بني اسرائيل اذ جاءه رجل
ميفرمود در اثناے آنكه موسى در جمعي از بني اسرائيل بود ناگاه آمد نزد موسے مردي فقال هل تعلم
احدا اعلم منك قال موسى لا پس گفت آنمرد آيا ميداني كسي را داناتر از خود گفت موسى نه نديدم

تاريخ سيد الانبياء

ما الهاي جز يليس عرض كرد ايشان را تولية
البيعة به يزيد پس قبول نكردند او را و انكار
كردند بر وي سخت انكار و چون مردم معاويه بيعت
كردند يزيد را اهل شام و غير ايشان از اهل
اقاليم ورو آوردند بسوے وي ابناے صحابه
از دمشق و داد ايشان را جايزهاے كثير و عطاے
جزيل و چون قدوم آوردند مدينه را خلع كردند
بيعت او را و گفتند هو والله شارب الخمر تارك
الصلوة مستحل المحارم ينكح امهات الاولاد
والبنات والاخوات پس فرستاد بسوي اهل
مدينه كسي را كه بيعت گيرد براي وي پس ابا كرد
حسين و ابن زبير و خروج آمدند شبانه بست
و هشتم رجب بطرف مكه پس اقامت كرد حسين
بمكه شعبان و رمضان و شوال و ذي القعدة
و بودند اهل كوفه از شيعه پدر بزرگوارش چنانكه
قسطلاني ذكر كرده مينوشتند بسوي كه ما در فرمان
تو ايم و تو لايق تري بخلافت و ميخواندند او را
بسوي خود پس بر آمد روز ترويه بسوي ايشان
پس منع كردند او را ابن عباس و ابن عمر و غير ايشان
از صحابه و برادرش محمد بن حنفيه و مبالغه نمودند
پس مخالفت آمد ايشان را و تصميم عزم كرد بطرف
عراق و گفت ديدم پيغمبر خدا را در خواب كه امر
كرد مرا بامري پس كننده ام آن را پس بر آمد و با وي
طائفه از اهل بيت وي بودند مردان و زنان و خوردسالان
و با وي همه بودند و سوار بودند از اهل بيت
و غير ايشان و بر قولے هشتاد و دو و سبقت
كرده بود با ايشان عبيد الله بن زياد در كوفه
پس باز ماندند اكثر مردم از طاعت حسين
رضي الله عنه و اقدام نكردند باميد و بيم پس
كشته شد ابن عم حسين مسلم بن عقيل كه پيشتر
فرستاده بود او را تا بيعت گيرند براي وي
پس تعين كرد ابن زياد لشكر چهار هزار را و امير
كرد بر ايشان عمر بن سعد بن ابي وقاص را
و بعد از رسيدن لشكر با آنجا كه كشتند او را
روز عاشورا كه بلا روز جمعه و بقولے روز شنبه
و بقول يكشنبه بعد از آنكه باز داشتند او را

فاذهبوا الى موسى يعنى فاذخضر ليس نگر كردند پس موسى بمحلے يا گرخضر است وا آنا را جستن

فسأل موسى السبيل الى لقيه فجعل الله له الحوت آية وقيل له اذا فقدت الحوت فارجع

فانك ستلقاه پس سوال كرد موسى از خدا راه ملاقات آن بنده پس گردانيد خدا براى موسى

علامتى كه آن دريا بماهى بنده را وگفته شد موسى را وقتى كه گم كنى ماهى را پس رجوع كن پس به تحقيق ملاقات

است كه ملاقات كنى تو او را فكان موسى يتبع اثر الحوت فى البحر پس بود موسى كه مى جست اثر ماهى را در دريا

فقال فتى موسى لموسى ارايت اذ اوينا الى الصخرة فانى نسيت الحوت پس گفت خادم موسى كه ديدى مر او را

بودم موسى را آيا ديدى وقتى كه جا گرفتيم بالسوى سنگ پس به تحقيق فراموش كردم ماهى را وما انسانيه

الا الشيطان ان اذكره قال موسى ذلك ما كنا نبغ و فراموش نكرده مرا مگر شيطان اينكه ياد كنم اين را

بو گفت موسى اين است كه بوديم كه طلب ميكرديم فارتدا على آثارهما قصصا فوجدا خضرا وكان

من شانهما ما قص الله پس بر گشتند بر روى پيهاى خود كه پيروى بودند يعنى كه ميگفتند اين پس يافتند

خضر را پس بود از حال موسى و خضر چيزے كه ذكر كرده است خدا در قرآن **حدثنا** ابو اليمان قال

اخبرنا شعيب عن الزهرى ح وقال احمد بن صالح حدثنا ابن وهب قال اخبرنى يونس عن ابن شهاب

عن ابى سلمة بن عبد الرحمن عن ابى هريرة رضى الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال ننزل غدا ان شاء الله بخيف بنى كنانة حيث تقاسموا على الكفر يريد المحصب فرمود آنحضرت فرود

مى آئيم فردا در منزل بيشتر اگر خدا خواسته بخيف بنى كنانه آنجا كه كفار سوگند خوردند يعنى به محصب **حدثنا** عبد الله بن محمد قال حدثنا ابن عيينة عن عمرو عن ابى العباس عن عبد الله

بن عمر رضى الله عنهما قال حاصر النبى صلى الله عليه وسلم اهل الطائف فلم يفتحها فقال انا قافلون

محاصره كرد پيغمبر خدا اهل طائف را پس فتح كرده نشد فقال انا قافلون پس فرمود به تحقيق ما بر گشتنده ايم ان شاء الله

فقال المسلمون نقفل ولم نفتح پس گفتند مسلمانان رجوع كنيم در حاليكه فتح نكرده ايم قال فاغدوا على القتال

فغدوا فاصابتهم جراحات پس فرمود پس صبح كنيد بر قتال پس صبح كردند پس رسيد ايشان را زخمها فقال النبى صلى الله عليه وسلم انا قافلون غدا ان شاء الله

فكان ذلك اعجبهم پس خوش آمد ايشان را اين فرمودن در عجب آورد فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم

پس خنده كرد رسول خدا از تعجب ايشان **باب** قول الله تعالى ولا تنفع الشفاعة عنده

و سود نمى كند شفاعت نزد خدا الا لمن اذن له مگر كسے را كه اذن كند مر او را حتى اذا فزع عن قلوبهم

تا وقتى كه دور كرده شود ترس از دلهاے ايشان فزع از باب تفعيل است از براے ازاله و سلب است

قالوا ماذا قال ربكم قالوا الحق وهو العلى الكبير ولم يقل ماذا خلق ربكم غرض مولف رحمه الله

از ذكر اين آيت بلكه از آوردن احاديث تمام رد است بر معتزله كه ميگويند معنى آنكه وقتے كه تكلم است

خالق كلام است در لوح محفوظ و طريق رد او چنين است كه فرمود ماذا قال ربكم و نگفت ماذا خلق ربكم

اگر در آيت اولى كه فرمود الا لمن اذن له و قال جل ذكره و در اين آيت كه فرمود من ذا الذى يشفع عنده

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

كتاب الانبياء

باد پدر و مادر من چيست مادر من تنها فرمود آيند

مرا جبرئيل عليه السلام پس مرا داد مرا كه اينست

نزديك است كه كشته شد اين پسر مرا گفتم اين پسر را

فرمود آرى و داد مرا يك خاكى از خاك

وى كه سرخ است و مروى است از ابن عباس

گفت ديدم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم در خواب

اين چنين ايم بروزى در نيم روز و ژوليده موے

سر غبار آلوده بدست وے شيشه اي است

كه در آن خون بود گفتم پدر و مادر من فدا باد

چيست اين فرمود اين خون حسين و اصحاب

او دست كه مى چينم از ابتدا امروز و ابن

عباس گويد پس مى شمردم و حساب ميكردم

آن وقت را پس يافتم كه شهيد كرده شد در آن روز

و از ام سلمه رضى الله عنها نحو اين خواب نيز

آمده و بروايت وى در كتب احاديث هست

آمده روايت دارد از جد خود و پدر خود و مادر

خود و عمر و سنت ابى ايں در فضل الحليم است

حكايت كه روزى طعام مى خورد و كنيزك بر سرش

ايستاده بود و كاسه طعام كه از دست او

افتاد وى خشم گرفت كنيزك گفت والكاظمين

الغيظ حسين رضى الله عنه گفت كظمت غيظى خشم

فرو خوردم والعافين عن الناس حسين رضى الله

عنه گفت عفوت عنك عفو كردم كنيزك گفت

والله يحب المحسنين حسين رضى الله عنه گفت

انت حرة لوجه الله آزادت كردم براى خدا

وقال نافع بن جبير عن ابى هريرة عانق

النبى صلى الله عليه وسلم الحسن يعنى

چسپانيد آنحضرت حسن را و اين پاره حديثے

است كه در باب ما ذكر فى الاسواق از بيوع گذشت

بلفظ خرج النبى صلى الله عليه وسلم فى طائفة من

النهار لا يكلمنى ولا اكلمه حتى اتى سوق بنى قينقاع

فجلس بفناء بيت فاطمة فقال اثم لكع اثم لكع

فحبسته شيئا فظننت انها تلبسه سخابا او تغسله

بالبادیة قال مسروق عن ابن مسعود اذا تکلم الله بالوحی سمع اهل السموات شیئا گفت مسروق از ابن مسعود وقتی که تکلم کند خدا بوحی می شنوند اهل آسمان فاذا فزع عن قلوبهم وسکن الصوت پس وقتی که زایل شود از دلهای شان ترس وساکن شود آواز یعنی که خلق کرده برای شنوانیدن آسمانیان عرفوا انه الحق شناختند که بتحقیق متکلم خداست ونادوا ماذا قال ربکم قالوا الحق وندا میکنند بیکدیگر چیست آنچه گفت پروردگار شما گویند حق گفته است اگر گوئی فائده این سوال چیست همه شنیده بودند گوئیم سوال از معنی نیست که آنان در هول وترس افتاده بودند یا استفسار از معنی که همه تا در ترس ول نپرداخته است

ویذکر عن جابر عن عبد الله بن انیس این تعلیق است بصیغه تمریض قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول یحشر الله العباد فینادیهم بصوت یسمعه من بعد کما یسمعه من قرب برمی انگیزد خداوند بندگان را پس ندا میکند آنها را بآوازیکه می شنود آنرا کسی که دور است چنانکه می شنود آنرا کسی که نزدیک است انا الملک انا الدیان من مالک امورم هرچه خواهم میکنم ومن جزا دهنده علمایم کم اقتباس این کلام شارات است بصفات سبع ذاتی که علم وارادت وقدرت وحیات وسمع وبصر وکلام است وباین صفات متمکن است بجزاء دادن کلیات وجزئیات قولا وفعلا **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا سفیان عن عمرو عن عکرمة عن ابی هریرة رضی الله عنه یبلغ به النبی صلی الله علیه وسلم فرو لیست لذا لی هریره که بر سا این اسناد حدیث را پیغمبر خدا قال اذا قضی الله الامر فی السماء فرمود وقتی که حکم میکند خدا کاری را در آسمان ضربت الملئکة باجنحتها خضعانا لقوله میزنند فرشتها بازوهای خود یعنی حرکت می کنند درحالیکه متواضع اند وخضوع کننده اند مر حکم خدا را خضعان بضم خای معجمه وسکون ضاد معجمه جمع خاضع کانه سلسلة علی صفوان چنانستی آواز بازوهای ملائکه آواز زنجیر آهنین است بر سنگ هموار قال علی وقال غیره صفوان ینفذهم ذلک گفت علی بن عبد الله شیخ مولف وگفته است غیر سفیان بزیادت لفظ ینفذ یعنی گفته است صفوان ینفذهم ذلک نافذ میکند خدا آنرا بامر را یا آن قول را بسوی ملائکه ومحتمل که مراد آن باشد که غیر سفیان گفته است صفوان بالفتح فاپس اختلاف در فتح وسکون باشد وینفذهم ذلک مخصوص بغیر سفیان نباشد بلکه مشترک میان سفیان وغیر او بود فاذا فزع عن قلوبهم پس وقتیکه زایل کرده شد ترس از دلهای شان قالوا ماذا قال ربکم قالوا للذی قال الحق وهو العلی الکبیر قال علی وحدثنا سفیان قال حدثنا عمرو عن عکرمة عن ابی هریرة بهذا قال سفیان قال عمرو سمعت عکرمة قال حدثنا ابو هریرة قال علی قلت لسفیان قال سمعت عکرمة قال سمعت ابا هریرة قال نعم گفت علی گفتم سفیان را آیا گفته است عمرو که شنیدم عکرمه را گفت شنیدم ابا هریره را گفت آری گفته است عمرو قلت لسفیان ان انسانا روی عن عمرو عن عکرمة عن ابی هریرة یرفعه انه قرأ فرغ گفتم مر سفیان را که بتحقیق مردی روایت کرده از عمرو واز عکرمه از ابی هریره بجائیکه مرفوع کرده این حدیث را که بتحقیق خواند ابو هریره بجای فزع فرغ بفا وراء وغین معجمه قال سفیان هکذا قرأ عمرو فلا ادری سمعه هکذا ام لا قال سفیان وهی قراءتنا گفت سفیان این چنین خوانده است عمرو پس نمیدانم

مردم یکبار دو بسوی حسن اردو گردو قیولیمی

حدثنا اسمٰعیل و بعض مولا بیا پسر من سید است یعنی سالار بزرگ یا شخص ذو معنی معالی بزرگی که در باب شرح این حدیث از کتاب الصلح گذشت نیز همین است ولعل الله ان یصلح به بین فئتین من المسلمین وشاید خدا صلح کند میان دو گروه از مسلمانان که مستحق قتال باشند و واقع شد آنچه آنحضرت خبر داده بیان شرح این در کتاب بیان رفت **حدثنا** مسدد قال حدثنا المعتمر وردوایت از معتمر بالف ولام است قال سمعت ابی قال حدثنا ابو عثمان نهدی عن اسامة بن زید عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان یأخذه والحسن ویقول آنحضرت میگرفت اسامه را وحسن را چنانکه در اسامه گذشت ومیگفت اللهم انی احبهما فاحبهما خدایا بتحقیق من دوست میدارم این هر دو را پس دوست دار تو نیز ایشان را او کما قال یا آنچنانکه فرمود یعنی بلفظی دیگر قریب بدینک لفظ این دعا ودر ادب مذکور شود **حدثنا** محمد بن الحسین بن ابراهیم قال حدثنا حسین بن محمد قال حدثنا جریر ابن حازم عن محمد بن سیرین عن انس بن مالک قال اتی عبید الله بن زیاد برأس الحسین آورده شد نزد عبید الله بن زیاد سر شریف امام حسین رضی الله عنه وزیاد خوانده بود او را معاویه برادر پدری خود وملحق گردانیده بود بنسب خود وقاورا ابن ابی سفیان گفتند وگاهی زیاد بن ابیه میگفتند فجعل فی طست پس گردانیده شد سر شریف وی در طشتی فجعل ینکت پس گشت آن شقی که میزد سر شریف را بسر چوب نکت سر انگشت یا سر چوب بر زمین زدن کذا فی التاج وقال فی حسنه شیئا وگفت در حسن امام چیزی را در روایت ترمذی آمده پس گشت که میزند بقضیب یعنی شاخ که در دست داشت یعنی امام حسین را وگفت ندیدم مثل این از روی حسن فقال انس کان اشبههم برسول الله پس گفت انس بود وی مشابه ترین اهل بیت به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وکان مخضوبا بالوسمة وبود وسمه مبارک وی رنگ کرده شده بوسمه که بفتح واو وسکون سین مهمله وفتح وکسر نیز آمده نام گیاهی

الجزء الرابع عشر شيخ الاسلام

كتاب الانبياء

عمرو الثلاثون من تكميل الفتاری

کرشنیده است از حکرمه آمین حیین یا گفت سفیان واین قرات است

حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال اخبرنی ابو سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هریرة رضی الله

عنه انه کان یقول قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لشیء ما اذن لنبی ان یتغنی

بالقرآن گوش ندارد خدا مر هیچ یکی را مانند چیزی که گوش دارد مر پیغمبری را

وقال صاحب له یرید یجهر به وگفت صاحبی که مر ابی هریره را بود

بتحسین صوت بقرآن حدثنا عمر بن حفص بن غیاث قال

قال حدثنا ابو صالح عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال

یقول الله یا آدم گفت ابو سعید خدری فرمود پیغمبر خدا میگوید خدا

پس میگوید آدم این دو کلمه را اجابت میکنم این دو کلمه را ندا کرده

ان الله یامرك ان تخرج من ذریتك بعثا الی النار تحقیق امر

اولاد خود طائفه را بسوی دوزخ حدثنا عبید بن اسمعیل

عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها قالت ما غرت علی امرأة ما

عائشه غیرت نکرده ام هیچ بر هیچ زنی مثل غیرت بر خدیجه

ولقد امره ربه ان یبشرها ببیت تحقیق امر کرده خدا آنحضرت را آنکه بشارت دهد

در بهشت اگر گوئی مثل این بشارت در باب عائشه نیز واقع شده

والآخرة وغیره مثال آن گوئیم تا این بشارت خدیجه پیش از

اعتنای دیگر است که خانه خدا از برای خدیجه مهیا کرده

باب کلام الرب مع جبریل ونداء الله الملائکة

ملائکه در بیان کلام کردن پروردگار با جبرئیل ونداکردن خدا فرشتگان را وقال معمر وانك

لتلقی القرآن وگفت معمر در تفسیر این آیت ای یلقی علیك وتلقاه انت ای تأخذه عنهم

کرده می شود بتو واخذ میکنی تو قرآن را از ملائکه ومثله فتلقی آدم من ربه کلمات

این آیت که گرفت آدم از پروردگار خود کلمات حدثنا اسحق قال حدثنا عبد الصمد

حدثنا عبد الرحمن هو ابن عبد الله بن دینار عن ابیه عن ابی صالح عن ابی هریرة رضی الله عنه قال

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تبارك وتعالی اذا احب عبدا

وقتی که خدا دوست میدارد بنده را نادی جبریل ان الله قد احب فلانا فاحبه فیحبه

جبرئیل ندا کرده میشود جبرئیل را که بتحقیق خدا دوست میدارد فلان را پس دوست دار تو او را پس دوست

میدارد جبرئیل ثم ینادی جبریل فی السماء ان الله قد احب فلانا فاحبوه

در آسمان که بتحقیق خدا دوست دارد فلان را پس دوست دارید او را فیحبه اهل السماء ویوضع

له القبول فی اهل الارض پس دوست میدارند او را اهل آسمان

او را وضع نهاده می شود او را قبول در اهل زمین یعنی قبولی در دلهای زمینیان می انداز حدثنا

مسعود گفت جزوی تحقیق دیدم دو لب آنحضرت را من دو دندان کرمی بوسید

گفت پس زیاده گریه خدا و چشم ترا سوگند خدا اگر نمی بردم

خرف شده ورفته است عقل تو هر آئینه

پس برخاست ومر آمد ...

معاشر عرب شما پس ... پسر فاطمه ... پسر مرجانه ...

... آن شقی ...

رافضی شد ... الحدیث وگفت

آن شقی ... ابراهیم بن اشتر نخعی که فرستاده بود ...

بن ابی عبید ثقفی برای قتال وی پس ... سر ... آن ... نصب

کرده شد ... ترمذی بسند خود از عمارة بن عمیر که گفت رسیدم

نزد آن سرها ...

... پس برآمد ...

... پس درآمد ...

... فرستاد ...

حدثنا حجاج بن منهال قال

كتاب الانبياء

قتيبة بن سعيد عن مالك عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار فرمود از پیمبر می‌آیند شما را فرشتها شب و فرشتها روز ويجتمعون في صلوة العصر وصلوة الفجر وجمع می‌شوند در وقت نماز عصر و نماز فجر ثم يعرج الذين باتوا فيكم پس بالا میروند آنانکه شب کرده بودند در میان شما یعنی ملائکه که شب کرده بودند با آنکه حکم آن هما عد ملائکه روز و ذکر وقت تعیین بست از انجهت که هر گاه در شب وقت استراحت مشغول باشند بطاعت در روز بطریق اولی خواهند بود فيسألهم وهو اعلم بهم پس می‌پرسد خدا این ملائکه را و حال آنکه خدا دانا تر است بحال ایشان ملائکه در آن این خواهد بود که بشنوند وبدانند فرشتگان طاعت و عبادت آدمیان را كيف تركتم عبادي چگونه گذاشته اید بندگان مرا فيقولون تركناهم وهم يصلون واتيناهم وهم يصلون پس میگویند گذاشته ایم ایشان را بجائیکه نماز میکنند و آمدیم نزد ایشان بجائیکه نماز میبایند حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن واصل عن المعرور قال سمعت اباذر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اتاني جبريل فبشرني انه من مات لا يشرك بالله شيئا دخل الجنة روایت کرد ابوذر از پیغمبر خدا فرمود آمد نزد من جبریل پس بشارت داد مرا بتحقیق کسی که مرد در حالیکه شریک نمیسازد بخدا چیزی را میدرآید بهشت را قلت وان سرق وان زنى قال وان سرق وان زنى گفتم اگرچه دزدی کرده باشد و زنا کرده باشد گفت جبریل اگرچه دزدی و زنا کرده باشد

باب

قوله تعالى انزله بعلمه والملائكة يشهدون این باب در قول خداست که انزال کرده قرآن را ملتبس بعلم خود و فرشتها گواهی میدهند قال مجاهد يتنزل الامر بينهن گفت مجاهد یتنزل الامر بينهن بين السماء السابعة والارض السابعة مراد از زمین هفتم همین طبقه که نمایان است حدثنا مسدد قال حدثنا ابو الاحوص قال حدثنا ابو اسحق الهمداني عن البراء ابن عازب رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا فلان اذا اويت الى فراشك فقل وقتی که نزدیک آئی بسوئے جامه خواب خود پس بگو اللهم اسلمت نفسي اليك ووجهت وجهي اليك وفوضت امري اليك والجأت ظهري اليك رغبة ورهبة اليك لا ملجأ ولا منجى منك الا اليك امنت بكتابك الذي انزلت ونبيك الذي ارسلت فانك ان مت في ليلتك مت على الفطرة پس بتحقیق اگر مردی در این شب خود مردی بر فطرت اسلام وان اصبحت اصبت اجرا و اگر صباح کردی رسیدی ثواب عظیم را حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا سفيان عن اسمعيل بن ابي خالد عن عبد الله بن ابي اوفى رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الاحزاب فرمود رسول خدا روز غزوه خندق که کافران گروه کفار را جمع کرده آورده بودند اللهم منزل الكتاب ای پروردگار نازل کننده کتاب که قرآن است سريع الحساب اهزم الاحزاب وزلزلهم بگریزان گروههای کافران را

انبانا عبد الله بن مبارك قال انبانا عمر بن سعيد بن ابي حسين عن ابن ابي مليكة عن عقبة بن الحارث قرشي نوفلي قال رايت ابا بكر وحمل الحسن وهو يقول گفت عقبه دیدم ابابکر صدیق را در حالیکه برداشته بود حسن را یعنی بر دوش خود و حال آنکه ابوبکر صدیق میگفت بطریق طیب بابی شبيه بالنبي صلى الله عليه وسلم ليس شبيه بعلي قدایش میکنم پدر خود را یا سوگند میخورم به پدر خود که وے مانند است به پیغمبر مانند نیست بعلی وعلي يضحك وعلی خنده میکرد و منافی نیست این حدیث را حدیث علی رضی الله عنه که در شمائل ترمذی است لم ار قبله ولا بعده مثله که آن نفی مماثلت است که در جمیع خلق و خلق باشد و این مشابهت در اکثر صورت و سیرت است الحق که مماثل نیست آنحضرت را احدے در تمام صورت و در تمام سیرت حدثنا يحيى بن معين بفتح میم و کسر عین ابن عون مری اسپے غطفانی ابوذکریا بغدادی امام مشهور است در جرح والتعدیل مرد در سنه دو و بیست در سن و سه عمر هفتاد و چند ساله بود وصدقة بن الفضل مروزي قالا انبانا محمد بن جعفر معروف بغندر عن شعبة عن واقد بن محمد عن ابيه محمد بن زيد بن عبد الله بن عمر عن ابن عمر قال قال ابو بكر ارقبوا محمدا في اهل بيته نگاه دارید محمد مصطفی را صلى الله عليه وسلم در باب اهل بیت وے بمحبت و پیوستگی و عدم ایذائے ایشان و در باب قرابت النبي گذشت حدثنا ابراهيم بن موسى قال انبانا هشام بن يوسف عن معمر عن الزهري عن انس قال لم يكن احد اشبه بالنبي صلى الله عليه وسلم من الحسن بن علي گفت انس نبود هیچ کسے مشابه تر بآنحضرت از حسن بن علی اگرچه دیگر اهل بیت قرابت از بنی هاشم شبهی یک گونه بآن سرور عالم داشتند و درین روایت حماد

ودر نزول انداز آنها را نزاد الحمیدی قال حدثنا سفیان قال حدثنا ابن ابی خالد قال سمعت
عبد الله قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یعنی زیاده کرده حمیدی تصریح بلفظ تحدیث وسماع
حدثنا مسدد عن هشیم عن ابی بشر عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما ولا
تجهر بصلوتک ولا تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلا قال انزلت ورسول الله صلی الله
علیه وسلم متوار بمکة گفت ابن عباس نازل کرده شده این آیت ورسول خدا پنهان شده
بود بمکه فکان اذا رفع صوته سمع المشرکون فسبوا القرآن پس بود وقتی که بلند میکرد آواز خود را
بخواندن قرآن شنیدندی مشرکان پس سبا و اهانت کردندی قرآن را و من انزله و من جاء به
و کسی را که فرستاده و کسی را که آورده یعنی خدا را و کسی که آورده آنرا جبریل را و پیغمبر خدا را فقال الله
ولا تجهر بصلوتک حتی یسمع المشرکون وجهر مکن بنماز یعنی قرآنرا در نماز تا بشنوند مشرکان قیاس
این بود که بگفت حتی لا یسمع گفته اند که غایت منهی است نه نهی ولا تخافت بها عن اصحابک وپنهان
مکن نماز را از یاران خود فلا تسمعهم پس نشنوان ایشانرا وابتغ بین ذلک سبیلا و طلب کن میان
این راهی اسمعهم ولا تجهر حتی یاخذوا عنک القرآن شنوان ایشان را و بسیار جهر مکن تا که فرا گیرند از
تو قرآنرا حتی یاخذوا غایت اسمعهم است **باب** قول الله تعالی یریدون ان یبدلوا کلام الله
در بیان قول خدا میخواهند اینکه بدل کنند کلام خدا را انه لقول فصل حق وما هو بالهزل باللعب
یعنی قول فصل بمعنی حق است و نیست آن بلعب ولهو **حدثنا** الحمیدی قال حدثنا سفیان قال
حدثنا الزهری عن سعید بن المسیب عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه
وسلم گفت ابو هریره فرمود پیغمبر خدا قال الله تعالی یؤذینی ابن آدم یسب الدهر وانا الدهر
فرمود خدا آزار میکند مرا ابن آدم دشنام میکند دهر را و در غضب می آرد مرا و دهر منم یعنی آنکه
برخلاف خواهش ابن آدم است نسبت میکنند آنرا بدهر و دشنام میکنند دهر را و نمیدانند که فاعل آن
فعل منم پس دشنام او عاید بمن می شود بیدی الامر اقلب اللیل والنهار بدست قدرت من است
هر کاری که واقع میشود میگردانم شب را و روز را یعنی گویند دهر یکی از اسماء الهی است شاید در گفته
دشنام آن کنند که عاید میشود بمن اگر چه قصد ندارند از جهت اشتراک با سیاق کلام ازین معنی باز دارد و پوشیده
نماند که آنچه در کلام شعرا نسبت کارها بفلک و آسمان میکنند و واقع میشود دهر از این قبیل است و آنکه
نسبت حوادث بنظرات فلکی میکنند مسلمانان را احتراز باید کرد و استغفر الله ربی من جمیع ما کره الله
قولا و فعلا و خاطرا ازین معنی پرهیز باید کرد که خالی از شرک نیست **حدثنا** ابو نعیم قال
حدثنا الاعمش عن ابی صالح عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم
قال یقول الله عز وجل الصوم لی وانا اجزی به روایت کرده است ابو هریره از پیغمبر گفت
خدای بزرگ برتر عبادت روزه مخصوص بمن است و من جزا میدهم بروزه پوشیده نماند که دیگر عبادات
از نماز و جز آن همراهی خدمت است و جزا میدهد خدا چون در روزه کما هو ظاهر است و ریا در آن

کتاب الانبیاء

عن عبد الله بن ابی یعقوب بصری قال
سمعت ابن ابی نعم عبد الرحمن زاهد
بجلی قال سمعت عبد الله بن عمر و ساله
رجل عن المحرم گفت ابن ابی نعم شنیدم ابن
عمر را و حال آنکه سوال کرده بود او را مردی
یعنی از اهل عراق از حکم محرم قال شعبة احسبه
یقتل الذباب گفت شعبه که راوی است از
ابن ابی نعم گمان می برم که پرسید سایل از حکم
محرم که میکشد مگس را یعنی جزای آن چیست
و چه لازم آید و هیچ لازم نباید فقال پس
گفت ابن عمر اهل العراق یسألونی عن قتل
الذباب اهل عراق می پرسند مرا از جزای
کشتن مگس وقد قتلوا ابن بنت رسول الله
و حال آنکه بتحقیق کشته اند پسر دختر پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یعنی امام حسین را
وقال النبی و حال آنکه فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم در شان پسران دختر خود هما
ریحانتای من الدنیا حسن و حسین دو گل
منند از دنیا و در بعضی ریحانتان با اثبات نون
تثنیه و حذف یای متکلم و در بعضی ریحانتی
باسقاط نون تثنیه و اثبات یای متکلم درود
این در ریحان بلفظ مفرد است مضاف بسوی
یای متکلم ریحان و ریحانه نام گیاهی است
خوشبو یا هر گیاهی که خوشبو باشد یا اطراف
او یا برگ او و ولد و رزق و راحت و رحمت
و همه این معانی محتمل است و ظاهر معانی گل خوشبو
است تشبیه کرد اولاد را بدان جهت که بوییده
و بوسیده میشوند و در بعضی احادیث آمده هما
ریحانتای اسمهما و در بعضی احادیث آمده
نشمهما ولیشمهما الله **باب** مناقب
بلال بن رباح بفتح رای مهمله و موحده و در آخر
مهمله حبشی موذن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
مولی ابی بکر رضی الله عنهما قدیم الاسلام است
نخستین کسی که ظاهر کرد اسلام خود را و دیگر
و عذاب کرده می شدند ایشان بانواع عذاب

مکثر را او وارد حق جل شانه آنرا بخود نسبت کرده وجزائے کامل بران مترتب داشته و ذلک فضل الله
ورحمته یدع شهوته واکله وشربه من اجلی میگذارد شهوت خود را وخوردن ونوشیدن خود را
از جهت من که همه طبیعیات است وترک آن دشواری دارد مخصوص بصوم است وطاعت هر قدر که
دشوار است موجب جزائے کامل است وتواند که این معنی اشارت بقول الٰهی باشد والصوم جنة
در روزه سپر است از معاصی وللصائم فرحتان فرحة حین یفطر وفرحة حین یلقی ربه وروزه دار
را دو فرحت است یک فرحت هنگامی که افطار میکند و دیگر فرحت هنگامی که ملاقات میکند پروردگار
خود را ولخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک وبوے دهان روزه دار خوشبوتر است
نزد خدا از بوے مشک مراد آنست که بحسین وفضل الٰهی نزد ملائکه اطیب است **حدثنا** عبد الله
ابن محمد قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا معمر عن همام عن ابی هریرة رضی الله عنه
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال بینما ایوب یغتسل عریانا فرمود در اثنائے آنکه ایوب پیغمبر
علیه السلام غسل میکرد برهنه خر علیه رجل جراد من ذهب افتاد بروے جماعه ملخ از ذهب رجل
بکسر را وسکون جیم جمع است از غیر لفظ واحد کرمانی گفته از جراد بمعنی جماعه کثیر است فجعل یحثی فی ثوبه
پس گشت که بمد دست انداخت در جامۂ خود فنادی ربه یا ایوب الم اکن اغنیتک عما تری پس
ندا کرد پروردگار وی ای ایوب آیا بی نیاز نکرده ام ترا از آنچه می بینی که پیش تو افتاده است قال بلی یا رب
ولکن لا غنی بی عن برکتک گفت آرے بے نیاز کرده مرا ولیکن نیست بی نیازی از فضل تو **حدثنا**
اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابن شهاب عن ابی عبد الله الاغر عن ابی هریرة رضی الله عنه ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یتنزل ربنا کل لیلة الی السماء الدنیا فرمود نزول میکند
پروردگار ما هر شب یعنی رحمت خاص او تعالی بسوے آسمان قریب حین یبقی ثلث اللیل الآخر
هنگامی که باقی میماند ثلث آخر شب فیقول من یدعونی فاستجیب له پس میگوید کیست که دعا میکند
مرا پس اجابت کنم مر او را من یسألنی فاعطیه که سوال میکند مرا پس عطا کنم او را من یستغفرنی فاغفر له
که طلب مغفرت کند مرا پس مغفرت کنم او را **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال
حدثنا ابو الزناد ان الاعرج حدثه انه سمع ابا هریرة رضی الله عنه انه سمع رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول نحن الآخرون السابقون یوم القیمة فرمود رسول خدا ما یان آخر
مردم مسلمانیم در بعثت وسابقیم روز قیامت در دخول جنت وبرون آمدن عاصیان از دوزخ
وبهذا الاسناد قال الله انفق انفق علیک وباین اسناد مرویست که گفت خدا انفاق کن بر مردم
که داده شود بر تو **حدثنا** زهیر بن حرب قال حدثنا ابن فضیل عن عمارة عن ابی زرعة
عن ابی هریرة رضی الله عنه فقال هذه خدیجة اتتک باناء فیه طعام او اناء فیه
شراب پس گفت این خدیجه ام المومنین آورده ترا ظرفی که دران طعام است یا ظرفی که دران آب است
فاقرأها من ربها السلام پس بخوان او را از جانب پروردگار او سلام وبشرها ببیت من قصب

الجزء الرابع عشر شرح الاسلام

کتاب الانبیاء

بدر شتی در سن لست وبعضے هر ده گویند وچون
حاضر شد او را وفات بود زن وے که میگفت
واحسرتاه ووے میگفت واطرباه فردا ملاقات
میکنم احبه را محمد وگروه او را وماوری بحاء
بفتح مهمله وتخفیف میم وقال النبی صلی الله علیه
وسلم سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة
وفرمود آنحضرت او را شنیدم آواز دو کفش ترا
پیش پیش خود در بهشت **حدثنا**
ابو نعیم قال حدثنا عبد العزیز بن ابی سلمة
عن محمد بن المنکدر قال اخبرنا جابر بن عبد الله
قال کان عمر یقول ابو بکر سیدنا واعتق سیدنا
عمر که میگفت ابو بکر مهتر وافضل است وے عتق
سیدنا آزاد کرد مهتر ما را یعنی کسے را که از مهتران
وبهتران ما صحابه است یعنی بلال پس لازم نیاید
افضلیت بلال از عمر که افضل است از بلال یقینا
یا آنکه گفت این را عمر بطریق تواضع یا آنکه سیادت مستلزم
افضلیت نباشد بدلیل قول ابن عمر ما رایت
اسود من معاویه **حدثنا** ابن نمیر بتصغیر محمد
بن عبد الله بن نمیر عن محمد بن عبید
بتصغیر طنافسی قال حدثنا اسمعیل بن
ابی خالد عن قیس بن ابی حازم ان بلالا
قال لابی بکر تحقیق بلال گفت مر ابی بکر صدیق
را بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون
خواست بلال که برآید از مدینه ومنع کرد او را ابو بکر
الخ وخواست که اذان میگفته باشد در مسجد
شریف چنانکه بحضور حضرت رسالت میگفت
صلی الله علیه وسلم پس گفت بلال نمی خواهم مدینه
را بی ذات شریف آنحضرت ﷺ چه مشکل تر
ازین بر عاشق زار که بی دلدار بیند جائے
دلدار را آن کنت انما اشتریتنی لنفسک
فامسکنی اگر هستی تو که خریده مرا اگر برای نفس

لا صخب فیه ولا نصب بشارت دہ او را بخانہ در بہشت از قصب کہ نیست دراں غوغا و نہ رنجی **حدثنا** معاذ بن اسد قال حدثنا عبد اللہ قال اخبرنا معمر عن ہمام بن منبہ عن ابی ہریرة رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال قال اللہ اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر فرمود فرمودہ است خدا آمادہ کردہ ام مر بندگان نیکوکار را چیزے کہ ندیدہ است چشمی و نشنیدہ است گوشی و نہ خطور کردہ است بدل بشری **حدثنا** محمود قال حدثنا عبد الرزاق قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی سلیمان الاحول ان طاؤسا اخبرہ انہ سمع ابن عباس رضی اللہ عنہما یقول کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا تہجد من اللیل قال میگفت ابن عباس بود پیغمبر خدا وقتے کہ نماز تہجد را برخاستی میگفت اللہم لک الحمد انت نور السموات والارض ولک الحمد انت قیم السموات والارض ولک الحمد انت رب السموات والارض ومن فیہن انت الحق ووعدک الحق وقولک الحق ولقاؤک حق والجنة حق والنار حق والنبیون حق والساعة حق اللہم لک اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت والیک انبت وبک خاصمت والیک حاکمت فاغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت انت الٰہی لا الٰہ الا انت **حدثنا** حجاج بن منہال قال حدثنا عبد اللہ بن عمر النمیری قال حدثنا یونس بن یزید الایلی قال سمعت الزہری قال سمعت عروة بن الزبیر وسعید بن المسیب وعلقمة بن وقاص وعبید اللہ بن عبد اللہ عن حدیث عائشة رضی اللہ عنہا زوج النبی صلی اللہ علیہ وسلم حین قال لہا اہل الافک ما قالوا گفت یونس بن یزید شنیدم زہری را گفت شنیدم عروہ بن زبیر را و سعید بن مسیب و علقمہ و عبید اللہ را از حدیث عائشہ زوجہ پیغمبر خدا ہنگامیکہ گفتند مر اورا اہل افک چیزے کہ گفتند فبرأہا اللہ مما قالوا پس پاک کرد او را خدا از چیزے کہ گفتند وکل حدثنی طائفة من الحدیث الذی حدثنی عن عائشة و ہریکے ازینہا حدیث کرد مرا پارہ از حدیثی کہ حدیث کردہ مرا از عائشہ قالت ولکن واللہ ما کنت اظن ان اللہ ینزل فی براءتی وحیا یتلی گفت عائشہ و لیکن بخدا سوگند نبودم من کہ گمان کنم کہ بہ تحقیق خدا بفرستد در پاکی من بوحی کہ خواندہ میشود ولشأنی فی نفسی کان احقر من ان یتکلم اللہ فی بامر یتلی و شان من در نفس من بود حقیر تر از آنکہ تکلم کند خدا در حق من بامرے کہ خواندہ میشود ولکنی کنت ارجو ان یری رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی النوم رؤیا یبرئنی اللہ بہا و لیکن من بودم کہ امید داشتم این را کہ می بیند رسول خدا در خواب خوابی کہ پاک میکند خدا مرا بآن خواب وانزل اللہ ان الذین جاؤا بالافک العشر الآیات و نازل کرد خدا این آیت تا دہ آیت کہ دلالت دارد دلالت قطعی بر بریٔ بودن و پاکی از این تہمت **حدثنا** قتیبة بن سعید قال حدثنا المغیرة بن عبد الرحمن عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی ہریرة رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال یقول اللہ اذا اراد عبدی ان یعمل سیئة فلا تکتبوہا علیہ فرمود آنحضرت پیغمبر میفرماید خدا بملائکہ کرام کاتبین وقتیکہ ارادہ کند بندہ من اینکہ عمل کند بدی را ...

اگر بیب متوہم شد کہ سوت شام بمعاد و بربی کہ ونعاودن ہو من کذا قتل العقل الی بریاؤ کرد فعال در ذہان واد کمار الشام لیس گریست دیگر باید دید.

مناقب ابن عباس

در روایت ابی ذر لفظ باب نیست ابو العباس عبد اللہ بن عباس عم زادہ آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم ولادت وی پیش از ہجرت است بسہ سال در شعب ہنگامیکہ محصور بودند بنو ہاشم در آن و بر نیامدہ بودند از آن تحنیک کرد او را آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آب دہن مبارک و نام کرد ترجمان القرآن و بحر و حبر این امت و او را ساختن ایشان سید المفسرین لقب است مسروق گوید بودم کہ چون دیدم ابن عباس را گفتم جمیل ترین مردم است و چون کلام کرد گفتم فصیح ترین مردم است و چون حدیث کرد گفتم عالم ترین مردم است و گفتہ عطا بود مجمعی مردم کہ می آمدند ابن عباس را در شعر و انساب و گاہی دیگر می آمدند برای ایام عرب و وقائع ایشان گاہی دیگر می آمدند برای علم و فقہ و ہر نوع مسئلہ مردم مگر آنکہ اقبال میکرد ابن عباس بر ایشان بہر چہ خواستندی و گفت طاؤس یاد ہم صحبت کرد پانصد کس از صحابہ را کہ چون مذاکرہ میکردند ابن عباس را مخالفت میکردند او را پیوستہ تقریر میکرد با ایشان تا آنکہ ساکت کشتندی بقول وی و بود امیر المؤمنین عمر کہ نزدیک می نشاند او را و مساوات میکرد ویرا باکابر صحابہ نابینا شد در آخر عمر خود گویند دیدہ بود جبرئیل را دوبار واللہ اعلم وفات یافت بطائف سنہ شصت و ہشت و عمر وی ہفتاد سالہ بود و مادر وی لبابہ کبری است حارثہ است قدیم الاسلام خواہر ام المؤمنین میمونہ **حدثنا** مسدد قال حدثنا عبد الوارث عن خالد عن عکرمة عن ابن عباس قال ضمنی النبی صلی اللہ علیہ وسلم الی صدرہ وقال کشت ابن عباس فراہم آورد و پیوست مرا آنحضرت بسینہ خود و گفت اللہم علمہ الحکمة خداوندا تعلیم کن او را حکمت الحکمة الاصابة من غیر النبوة حکمت رسیدن بحق در نفس الامر است بلکہ آن ناشی از پیغمبری باشد لیکن تفسیر ثابت است مراورا ... و بعضی تفسیر کردہ اند حکمت را القرآن بفہم شد روایت آیندہ

الجزء الرابع عشر اسلام

كتاب الانبياء

نویسید آنرا بروی حتی یعملها تا آنکه عمل میکند آنرا فان عملها فاکتبوها بمثلها وان ترکها من اجلی فاکتبوها له حسنة و اگر ترک کند عمل بد را از ترس من بنویسید آنرا برای او حسنه واذا اراد ان یعمل حسنة فلم یعملها فاکتبوها له حسنة و وقتی که اراده کند اینکه عمل کند حسنه را پس عمل نکرد پس بنویسید آن حسنه برای او حسنه فان عملها فاکتبوها له بعشر امثالها الی سبعمائة پس اگر عمل کرد بنویسید آنرا برای او ده مثل مانند آن تا هفتصد عمل و آن فضل الٰهی است مخیر ساخته کرام کاتبین را بکتابت عامل **حدثنا** اسمعیل بن عبد الله قال حدثنی سلیمان بن بلال عن معاویة بن ابی مزرد عن سعید بن یسار عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال خلق الله الخلق فرمود پیغمبر خدا پیدا کرد خدا عالم را فلما فرغ منه قامت الرحم فقال مه بر گاه فارغ شد از پیدا کردن ایستاد رحم یعنی قرابت خویشی قالت هذا مقام العائذ بک من القطیعة فقال الا ترضین ان اصل من وصلک واقطع من قطعک قالت بلی یا رب قال فذلک لک ثم قال ابو هریرة فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم **حدثنا** مسدد قال حدثنا سفیان عن صالح عن عبید الله عن زید بن خالد رضی الله عنه قال مطر النبی صلی الله علیه وسلم باران داده شد پیغمبر خدا فقال قال الله اصبح من عبادی کافر بی ومؤمن بی فرمود گفت خدا اصباح کرد از بندگان من کافر بمن و مسلمان بمن معنی آنست که شبی بارانی بارید صباح آن حضرت فرمود که خدا گفت صباح کرد از بندهای من کسی که گفت باران از نظر کواکب بارید کافر شد و کسی که گفت که بحکم خدا بارید مسلمان شد **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله اذا احب عبدی لقائی وقتی که دوست دارد بنده من لقاء مرا که موعود است روز قیامت احببت لقاءه دوست میدارم لقای او را برحمت پیش می آیم او را واذا کره لقائی کرهت لقاءه و وقتی که ناخوش دارد دیدن من ناخوش دارم دیدن او را لقاء خدا را بمرگ نیز تفسیر کرده اند درین حدیث هم میتوان از لقاء اسد مرگ اراده کرد **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب قال حدثنا ابو الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال الله انا عند ظن عبدی بی **حدثنا** اسمعیل قال حدثنی مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال قال رجل لم یعمل خیرا قط فرمود گفت مردی که عمل نیک نکرده بود هرگز گویند این مرد از بنی اسرائیل کفن دزد بود فاذا مات فحرقوه وصیت کرده بود وقتی که بمیرد پس بسوزید او را واذروا نصفه فی البر ونصفه فی البحر و پراگنده کنید نیم خاکستر او را در بیابان و نیم خاکستر او را در دریا فوالله لئن قدر الله علیه لیعذبنه عذابا لا یعذبه احدا من العالمین بخدا سوگند که اگر قدرت یابد خدا بروی هر آینه عذاب کند او را عذابی که عذاب نمیکند احدی را از مردم فامر الله البحر فجمع ما فیه وامر البر فجمع ما فیه پس فرمود خدا دریا را پس جمع کرد اجزای خاکستر را که در او بود و فرمود بر را پس جمع کرد چیزی را که در و بود یعنی همه اجزای او را جمع کرد و حیات بخشید ثم قال لم فعلت قال من خشیتک وانت اعلم پس فرمود خدا که چرا چنین کردی گفت از ترس عذاب تو و تو دانا تری بحال من که مستحق عذاب بودم و هیچ نیکی از من نمانده است فغفر له

و در بعضی نسخ این تفسیر در آخر باب است بعد از روایات **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث تا آخر سند مذکور و قال و گفت درین روایت اللهم علمه الکتاب بلفظ کتاب بجای لفظ حکمت و در کتاب العلم گذشت **حدثنا** موسی قال حدثنا وهیب بتغیر عن خالد مثل مذکور مطلقا اند حدیث ابو معمر در باب وضع الماء عند الخلاء از طریق دیگر بلفظ اللهم فقهه فی الدین گذشت

مناقب خالد بن الولید حیا بهر روایت ابی ذر است بی لفظ باب و وی ابو سلیمان بن الولید ابن المغیرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم بن یقظة بفتح تحتیه و قاف و ظا معجمه بن مرة بن کعب ملتقی میشود با آنحضرت در مرة بن کعب بمچو ابو بکر صدیق اسلام آورد میان حدیبیه و فتح و گفته میشود پیش از غزوه موته بدو ماه و بود این غزوه در جمادی سنه هشت و فتح آن بر دست وی و بعضی در سنه پنج گفته و آن غلط است زیرا چه ثابت شده که وی در حدیبیه در سنه شش جاسوس مشرکان بود و در سنه هفت گفته پیش از عمرة القضا عسقلانی گفته راجح اوست و حاضر شد با آنحضرت چند مشاهد را و ظاهر شد در آن نجابت وی پیشتر بود قتل اهل ردت از اصحاب مسیلمه بر دست وی و هم چنان فتوح بلاد کبار چون عراق و شام و جز آن و بود در جاهلیت از اشراف قریش و رئیسان ایشان و مادر وی لبابه صغری بنت حارث است خواهر والدهٔ ابن عباس و خواهر ام المؤمنین میمونه گفت ابن عبد البر در اسلام و صحبت او روی نظر است وفات یافت خالد بعد از رسانیدن جمله تقویت در دین الٰهی در حیات پیغمبر صلی الله علیه وسلم به لسان و سلامت از مهالک در معارک بحمص در زمان عمر رضی الله عنه و مدفون گشت همانجا سنه بیست و یک و عمر وی شصت سال بود

حدثنا احمد بن واقد قال حدثنا [illegible]
[illegible] قال حدثنا حماد بن زید عن ایوب
عن حمید بن هلال عن انس [illegible]
وسلم نعی زیدا وجعفرا [illegible]

سند ۱۵ احمد بن اسحق بن الحصین السلمی بفتح السین المهملہ ابن جابر السرماری بفتح السین و سکون الراء المهملہ — نسبت الی سرمارہ قریۃ من قری بخاری ۲۲ — سند عمرو بن عاصم بفتح العین و سکون — البصری ۲۲ قسطلانی — اسم ابو عثمان الکلابی

کتاب الانبیاء

پس بخشید وی را خدا بسبب آنکه وی از خدا ترس داشت **حدثنا** احمد بن اسحق قال حدثنا عمرو بن عاصم قال حدثنا همام قال حدثنا اسحق بن عبد الله قال سمعت عبد الرحمن بن ابی عمرة قال سمعت ابا هریرة رضی الله عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم قال ان عبدا اصاب ذنبا وربما قال اذنب ذنبا فقال رب اذنبت فرمود بتحقیق بنده رسید گناهی را و انکی است که گفته گناه کرد گناهی اختلاف کرده اند درین دو کلام وربما قال اصبت فاغفره پس بیامرزم را فقال ربه اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب ویاخذ به پس گفت پروردگار او آیا دانست بنده من که مر او را پروردگاری است که مغفرت میکند گناه و میگیر د بگناه غفرت لعبدی بهمین علم که دارد بخشیدم مر بنده خود را ثم مکث ما شاء الله پستر درنگ کرد مدتی که خواسته خدا ثم اصاب ذنبا او اذنب ذنبا قال رب اذنبت او اصبت آخر فاغفره فقال اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب ویاخذ به غفرت لعبدی ثم مکث ما شاء الله ثم اذنب ذنبا وربما قال اصاب ذنبا قال رب اصبت او قال اذنبت آخر فاغفره لی فقال اعلم عبدی ان له ربا یغفر الذنب ویاخذ به غفرت لعبدی ثلثا فلیعمل ما شاء

حدثنا عبد الله بن ابی الاسود قال حدثنی معتمر قال سمعت ابی قال حدثنا قتادة عن عقبة بن عبد الغافر عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه ذکر رجلا فیمن سلف بتحقیق آنحضرت ذکر کرد مردی را که در جماعه قدیم بود او فیمن کان قبلکم یا در قومی که بودند پیش از شما قال کلمة یعنی اعطاه الله مالا وولدا فرمود کلمه یعنی داد اینکه داده است او را خدا مال و فرزندان تفسیر کلمه است فلما حضره الموت قال لبنیه پس هرگاه حاضر شد او را وقت مرگ گفت مر فرزندان خود را ای پسران کدام پدر بودم شما را قالوا خیر اب گفتند بهترین پدران قال فانه لم یبتئر او لم یبتئز عند الله خیرا شک راوی است که لم یبتئر را یا بهای معجمه و معنی هر دو لفظ یکی است ای لم یدخر وان یقدر الله علیه یعذبه و اگر قدرت می یابد خدا بروی عذاب میکند فانظروا اذا مت فاحرقونی پس نظر کنید وقتی که مردم بسوزید مرا حتی اذا صرت فحما فاسحقونی او قال فاسحکونی تا آنکه وقتی که سوخته انگشت شوم پس بسائید مرا یا گفت اسحکونی اسحق و اسحک هر دو یکسان معنی است فاذا کان یوم ریح عاصف فاذرونی فیها پس وقتی که باشد روز باد تند پس بپاشید مرا در آن روز فقال نبی الله صلی الله علیه وسلم فاخذ مواثیقهم علی ذلک وربی پس فرمود پیغمبر خدا پس گرفت عهد ایشان بر آن و سوگند پروردگار ففعلوا پس کردند آنچه گفته بود یعنی سوخته خاکستر کردند ثم اذروه فی یوم عاصف فقال الله عز وجل کن فاذا هو رجل قائم پس گفت خدا کن پس ناگاه دیدند که مردی ایستاده است قال الله ای عبدی ما حملک علی ان فعلت ما فعلت پس گفت ای بنده من چه باعث شد ترا اینکه کردی آنچه کردی قال مخافتک او فرق منک گفت ترس تو ای خدا یا فرق تو هر دو حرف فرق بهر دو فتحه است قال فما تلافاه ان رحمه عندها گفت پس چه چیز خوانده شد اورا اینکه رحمت کرد او را خدا ازان خواندن ما موصوله است یعنی آنچه خوانده شد او را رحمت است تواند که کلمه فیه باشد و حرف استثنا محذوف بود نزد کسے که روا داشته است حذف حروف استثنا وقال مرة اخری فما تلافاه غیرها فحدثت به ابا عثمان فقال سمعت هذا من سلمان غیر انه زاد فیه اذرونی فی البحر او کما حدث **حدثنا** موسی قال حدثنا معتمر وقال لم یبتئر یعنی بر از خواند دیگر

اورا بسے فقال پس فرمود فاخذ الرایة زید فاصیب گرفت رایت را بحضرت زید بن حارث پس کشته شد تو احل باسقاط ضمیر مفعول برای در اکثر نسخ تم اخذ است باثبات ضمیر جعفر فاصیب پستر برگرفت رایت را جعفر پس کشته شد ثم اخذ ابن رواحة فاصیب باسقاط و اثبات نیز آمده پستر برگرفت رایت را عبد الله بن رواحه پس کشته شد وعیناه تذرفان یعنی میگفت آنحضرت این کلمات را و حال آنکه دو چشم مبارک وی میریختند اشک را حتی اخذ باسقاط و اثبات نیز سیف من سیوف الله تا آنکه گرفت رایت را آنکه شمشیری از شمشیرهای خداست یعنی خالد بن ولید آنحضرت فرموده باشد او را چنانکه در روایت دیگر مصرح است و ازان روز لقب کرده شد او را سیف الله حتی فتح الله علیهم تا آنکه فتح کرد و کشاد خدا تعالے بر غازیان اسلام و نصرت داد ایشان را بر روم بر دست وی رضی الله عنه و در حیات و جهاد و حالات بموت گذشت تشریح این غزوه در مغازی بیاید انشاء الله تعالی و در حدیث ابن ابی اوفی نزد حاکم و ابن حبان آمده مرفوعا لا تؤذوا خالدا فانه سیف من سیوف الله صبه الله علی الکفار آمده که وی سیفی است از سیفهای خدا که ریخته است آنرا بر کفار

باب مناقب

سالم بن معقل بفتح میم و سکون عین و کسر قاف بود از اهل فارس از فضلاء موالی و خیار صحابه و کبار و قراء ایشان معدود است در مهاجرین اولین زیرا چه هجرت کرد بمدینه پیش از هجرت آنحضرت بجائیکه امامت میکرد در ایشان در قبا و از انصار بجهة آنکه مولی ابی حذیفة است ابن عتبة بن ربیعة بن عبد شمس قرشی یعنی غلام زن ابی حذیفه است سلمی یا عمره الغفاریه که آزاد کرده بود او را پس ازان تبنی کرد وی را ابو حذیفه وقتی که تزوج کرد آن زن را پس نسبت کرده شد بوی و ابو حذیفه نیز از اکابر صحابه است و از مهاجرین اولین از کسانیکه اسلام آوردند

وزر و روقال خليفة حدثنا معتمر وقال لم يبت ثم فسره قتادة لم يدخر تفسير كرده است لم يبتئر را بمعنى لم يدخر

باب كلام الرب عز وجل يوم القيمة مع الانبياء وغيرهم در بيان كلام پروردگار روز قيامت با انبيا وغير ايشان حدثنا يوسف بن راشد قال حدثنا احمد بن عبد الله مولف رحمه الله احمد بن عبد الله را بيواسطه روايت هم كرده در وضو وغير وضو قال حدثنا ابو بكر بن عياش عن حميد قال سمعت انسا رضي الله عنه قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول اذا كان يوم القيمة شفعت انس بن مالك گفت شنيدم پيغمبر خدا را ميگفت وقتي كه باشد روز قيامت شفاعت سپرده مي شوم شفعت صيغه مجهول است از تشفيع بمعنى تفويض شفاعت بسوے آنحضرت فقلت يا رب ادخل الجنة من كان في قلبه خردلة پس ميگويم اي خداوند در آر بهشت را كسي كه باشد در دل او يكدانه خردل يعني از ايمان فيدخلون پس در آورده مي شوند ثم اقول ادخل الجنة من كان في قلبه ادنى شيء قال انس كاني انظر الى اصابع رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت انس چنانستي كه من مي بينم بسوي انگشتهاے رسول خدا كه اشارت كرد بتقليل بسر انگشت خود حدثنا سليمان بن حرب قال حدثنا حماد بن زيد قال حدثنا معبد بن هلال العنزي قال اجتمعنا ناس من اهل البصرة گفت معبد بن هلال جمع شديم ما مردم كه از اهل بصره ايم فذهبنا الى انس بن مالك رضي الله عنه پس رفتيم ما بسوي انس وذهبنا معنا بثابت اليه و برديم ما در جائے كه با ما ثابت بود بسوے انس يسأله لنا عن حديث الشفاعة در حاليكه ميپرسد انس را براے تعليم ما از حديث شفاعت فاذا هو في قصره فوافقناه يصلي الضحى پس ناگاه ديدم انس را در حاليكه بود در قصر خود در زاويه كه بر دو فرسخ از بصره بود پس يكجا شديم او را بجائے كه ميگذارد نماز ضحى فاستاذنا فاذن لنا وهو قاعد على فراشه پس طلب اذن كرديم پس اذن داد ما را و حال آنكه او نشسته بود بر فراش خود فقلنا لثابت لا تسأله عن شيء اول من حديث الشفاعة پس گفتيم ثابت را ميرس او را از چيزے پيش از حديث شفاعت فقال يا ابا حمزة هؤلاء اخوانك من اهل البصرة پس گفت ثابت اي ابا حمزه كنيت انس است اين برادران اسلامي تو اند از اهل البصرة جاؤك يسألونك عن حديث الشفاعة آمده اند بسوي تو ميپرسند ترا از حديث شفاعت فقال حدثنا محمد صلى الله عليه وسلم پس گفت انس حديث كرد ما را آنحضرت قال اذا كان يوم القيامة ماج الناس بعضهم في بعض فرمود وقتي كه باشد روز قيامت مضطرب و مختلط ميشوند مردم بعضے از آنها در بعضے فياتون آدم فيقولون اشفع لنا الى ربك پس مي آيند پيش آدم پس ميگويند شفاعت كن براي ما بسوے پروردگار خود فيقول لست لها ولكن عليكم بابراهيم فانه خليل الرحمن پس ميگويد نيستم من لائق شفاعت را يعني از من نمي آيد شفاعت كردن وليكن بگوئيد پس ابراهيم بتحقيق وے خليل رحمان است خليل آنرا ميگويند كه محبت او در خلال دل بيا شد از حبيب مرتبه خليل زياده است و آنحضرت صلے الله عليه وسلم هم حبيب بود و هم خليل پوشيده نماند كه در روايتيكه سبق ذكر يافته آدم گفته كه پيش نوح رويد و چون نزد نوح آمدند وے با ابراهيم رهبري كرده پس تواند كه آدم بسوے نوح وابراهيم وغير او رهنموني كرده باشد و مردم اول پيش نوح رفته باشند بعد از آن

فقال ذاك رجل لا ازال احبه بعد ما سمعت رسول الله پس گفت ابن عمرو وي مرديست كه پيوسته دوست ميدارم او را پس از آنكه شنيده ام پيغمبر خدا را صلى الله عليه وسلم استقرءوا القرآن من اربعة سفير مود طلب كنيد قرات قرآن را يا موختن آن را از اين چهار كس من عبد الله بن مسعود فبدأ به پس شروع كرد آنحضرت در ذكر آن چهار بعبد الله ابن مسعود و تقديم كرد او را درين منصب وسالم مولى ابي حذيفة وابي بن كعب ومعاذ بن جبل و در مناقب هر يک مذكور شود قال ولا ادري بدأ بابي او بمعاذ گفت راوي و در نمي يابم كه تقديم كرد ابي را يا معاذ را و در ذكر تردد كرد در تقديم يكي ازين دو كس بر ديگر نه در تقديم سالم بر آن دو كس و تخصيص اين چهار براي آنست كه ايشان بيشتر ضبط داشتند قرآن را و باستواري ادا ميكردند آن را يا آنكه بي پرداختند ايشان باخذ آن از زبان مبارک و باز ميگذرانيدند آن را بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم و ديگران اقتصار ميكردند با خذ بعضے از بعضے يا آنكه اعلام كرد آنحضرت باآنكه ايشان متصدي آن خواهند گشت از پس وي و اقرب باشند از غير خود

باب مناقب عبد الله بن مسعود ابن غافل بغين معجمه و فا ابن حبيب بفتح شين معجمه وسكون ميم و در آخر خا معجمه ابن فار بفا و را مهمله ابن مخزوم بن صاهلة بن كاهل بن الحارث بن تميم بن سعد بن هذيل ابن مدركة بن الياس بن مضر ابي عبد الرحمن حليف بني زهره مرد پدرش در جاهليت و مادرش كه او را ام عبد گويند بنت عبد ود بنيل اسلام آورده ولهذا او را احيانا نسبت بمادر كنند و بود وي از سابقين اولين كه اسلام آورده قديما پيش از دخول آنحضرت دار ارقم را و در روايتي كه وي ششم كس است در اسلام پس در حضور خود و ر خدمت او را آنحضرت و گشت از خواص وي صاحب سر و سواک و نعلين و طهور وي در سفر و از قراء مشهورين و علماء متقنين هجرت كرد هجرتين را و نماز گذارد بقبلتين و حاضر شد بدر و حديبيه و جمع كرد قرآن را در عهد شريف آنحضرت و شهادت داد براي وي آنحضرت صلے الله عليه وسلم بجنت و روايت كرده حاكم و غير وے از طريق ابي وائل از حذيفة كه گفت هر آينه دانسته اند محفوظان اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم كه عبد از اقرب ايشان است روز قيامت بود

نوح با ابراهيم رهنمون شده باشد فياتون ابراهيم فيقول لست لها ولكن عليكم بموسى فانه كليم الله فياتون موسى فيقول لست لها ولكن عليكم بعيسى فانه روح الله وكلمته فياتون عيسى فيقول لست لها ولكن عليكم بمحمد صلى الله عليه وسلم فياتوني فاقول انا لها پس مى آيند نزد من پس ميگويم من سزاوارم شفاعت را فاستاذن على ربي فيؤذن لي پس طلب ميكنم اذن را براى در آمدن پروردگار خود پس اذن داده ميشود مرا ويلهمني محامد احمده بها لا تحضرني الآن والهام ميكند مرا ستايشهائے كه مى ستايم آن محامد الهام فرمود وحى هرگاه خواب آنحضرت حكم وحى دارد والهام بطريق اولى حكم وحى داشته باشد فرق در الهام ووحى آنست كه وحى بتوسط جبرئيل مى باشد والهام عام است بتوسط ملك وبى توسط ملك هم مى باشد كه بى توجهى در دل مى ريزند فاحمده بتلك المحامد واخر له ساجدا پس ستايش ميكنم پروردگار را بآن حمدها ومى افتم مرورا در حالے كه سجده كننده ام فيقال يا محمد ارفع راسك پس گفته مى شود اى محمد بردار سر خود را وقل يسمع لك وسل تعطه واشفع تشفع وبگو كه شنيده مى شود وسوال كن كه هر چه طلبى داده ميشود ترا وشفاعت كن كه قبول كرده مى شود شفاعت تو فاقول يا رب امتي امتي پس ميگويم اى پروردگار امت من امت من در منقول كه فرموده يقول التفات است جاى اقول يقول فرموده اگر گوئى طالبان شفاعت عامه مردم اند وشفاعت از هول روز قيامت مى طلبيدند كرمانى از قاضى عياض در توجيه اين كلام نقل كرده كه آنحضرت را اذن داد خدا در شفاعت موعود كه ازاله هول قيامت واليتادع در مقام محمود كه خاصه آنحضرت بود وآنجا كسى از انبيا را شركت ندارد وبيان شفاعت كه مخصوص بامت بود فرموده حاصل اين توجيه آنست كه درين حديث اختصار رفته است ومقتصر است در بيان شفاعت اين امت مرحومه وازمهلب نقل كردند كه لفظ فاقول يا رب امتي امتي الخ از زيادتهائے سليمان بن حرب است بر سائر راويان فيقال انطلق فاخرج منها من كان في قلبه مثقال شعيرة من ايمان پس گفته مى شود برو وبيرون آر از دوزخ كسى را كه باشد در دل او وزن يك جو از ايمان فانطلق پس ميروم وميكنم آنچه فرموده ثم اعود فاحمده بتلك المحامد ثم اخر له ساجدا فيقال يا محمد ارفع راسك وقل يسمع لك وسل تعطه واشفع تشفع فاقول يا رب امتي امتي فيقال انطلق فاخرج منها من كان في قلبه مثقال ذرة او خردلة من ايمان فانطلق فافعل ثم اعود فاحمده بتلك المحامد ثم اخر له ساجدا فيقال يا محمد ارفع راسك وقل يسمع لك وسل تعطه واشفع تشفع فاقول يا رب امتي امتي فيقال انطلق فاخرج منها من كان في قلبه ادنى ادنى ادنى مثقال حبة من خردلة من ايمان بيرون آر از آتش كسى را كه باشد در دل او اندك اندك وزن دانه از خردل از ايمان فاخرجه من النار من النار من النار سه بار فرموده از براى تاكيد فانطلق فافعل فلما خرجنا من عند انس قلت لبعض اصحابنا پس هرگاه بيرون آمديم از نزد انس بن مالك گفتم مر بعضى ياران خود را لو مررنا بالحسن وهو متوار في منزل ابي خليفة اگر گذريم بحسن بصرى وحال آنكه او نهان شده است در منزل ابى خليفه از ترس حجاج ظالم فحدثناه بما حدثنا انس بن مالك پس حديث كنيم او را آنچه كه حديث كرده است مارا انس بن مالك فاتيناه فسلمنا عليه پس آمديم نزد حسن بصرى پس سلام كرديم بروے فاذن لنا فقلنا له پس اذن كرد ما را پس گفتيم مر او را يا ابا سعيد

مى آمد نزد طليح و [illegible] وخشى از مدد دور گرديد در حق او آنكه در اقدس مى در آيد خود و [illegible] آيد و در آنچه متعلق است بدان زيرا كه اهل فساد و بيان از او از عبارت صريحه حشر است كه او مصلح و در باب حيا از ان اعتراض مى شود بكنايت از ان اكتفا كند و در باب صفت [illegible] ودليل [illegible] الى الحسن كحلاق [illegible] فرمود وبهمين [illegible] از دوستى شما نزد من نيكو [illegible] است

نزد وى [illegible] و دل فرمود [illegible]

[illegible] عن عبد الله بن مسعود [illegible]

روايت نموده [illegible] ميان [illegible]

[illegible] بن كعب ومعاذ بن جبل [illegible]

حدثنا موسى بن اسمعيل عن ابى عوانة [illegible] عن معيرة [illegible] عن ابراهيم عن علقمة قال دخلت الشام فصليت ركعتين گفت علقمه در آمدم شام را پس نماز گذاردم دو ركعت يعنى در مسجد آن فقلت پس گفتم اللهم يسر لي جليسا صالحا خدايا آسان كن براى من همنشين نيكو فرايت شيخا مقبلا پس ديدم پيرى پيش آيند فلان ابو الدرداء بود فلما دنى قلت وجوان يكون استجاب لي پس چون نزديك شد آن پير من گفتم اميد دارم كه مستجاب كرده باشد خدا تعالى دعاء مرا قال من اين انت گفت آن شيخ مرا از كجائى تو قلت من اهل الكوفة گفتم از مردم كوفه ام قال او لم يكن فيكم صاحب النعلين والوسادة والمطهرة گفت آن شيخ آيا نيست در ميان شما صاحب نعلين شريفين وبالش مبارك ووضو يعنى آنكه خدمت اين چيزها بعهده وے بود مراد عبد الله بن مسعود است اولم يكن فيكم الذي اجير من الشيطان آيا نيست در ميان شما آن كسى كه پناه داده شده از شيطان مراد عمار است اولم يكن فيكم صاحب السر الذي لا يعلمه غيره آيا نيست در ميان شما صاحب راز كه نميداند آن را غير وى مراد حذيفة بن اليمان است كه مخصوص گردانيده بود او را آنحضرت بمعرفت اسماء منافقين كيف قرا ابن ام عبد والليل اذا يغشى چگونه خواند پسر ام عبد يعنى ابن مسعود اول سوره والليل اذا يغشى را فقرات پس خواندم در حكايت قرات ابن ام عبد والليل اذا يغشى والنهار اذا تجلى والذكر والانثى بحذف وما خلق قال گفت آن شيخ اقرانيها النبي صلى الله عليه وسلم فاه الى في خوانانيد مرا آن

كتاب الانبياء ع

جبّانة من عند احيات تسي بي مآلت اي ابو سعيد آمديم تر دتو وا تز د برادر توكه انس بن مالك ست قلو ومثل ما حدّثنا في الشفاعة پس نميديم مانند حديثي كه حديث كرده ست مارا در باب شفاعت فقال هيه گفت حسن بگوئيد بحديث ساء بالحديث فانتهى الى هذا الموضع پس رسيد تا آن موضع كه گفت ادنى ادنى ادنى نزديك من بيا نزديك من بيا فقال هيه پس گفت ديگر بگوئيد فقلنا لم يزد لنا على هذا پس گفتم زياده نكرده است براي ما انس برين قول فقال لقد حدثني وهو جميع منذ عشرين سنة پس گفت حسن بصري بتحقيق حديث كرده ست مرا وحال آنكه او مجتمع القوى بود يعني صحيح وجوان بود مدت بست سال ست كه بمن گفته ولا ادري انسي ام كره ان تتكلوا پس نميدانم آيا فراموش كرده تتمه حديث را يا ناخوش داشته كه اعتماد كنيد شما بشنيدن آن حديث فقلنا يا ابا سعيد فحدثنا فضحك پس گفتيم اي ابا سعيد حديث كن مارا آنچه نگفته است انس مارا پس خنده كرد حسن وقال خلق الانسان عجولا وگفت پيدا كرده شده است آدمي در حالي كه شتاب است در كار ما ذكرته الا وانا اريد ان احدثكموه ذكر نكرده ام سخن آنرا مگر آنكه ميخواهم كه حديث كنم شمارا اين چه شتابيست كه در پرسش داريد حدثني كما حدثكم حديث كرده انس بن مالك مرا چنانكه حديث كرده شما را ثم قال اعود الرابعة پس فرمود آنحضرت پس تر باز رجوع ميكنم مرتبه چهارم فاحمده بتلك المحامد ثم اخر له ساجدا فيقال يا محمد ارفع راسك وقل يسمع وسل تعطه واشفع تشفع فاقول يا رب ائذن لي فيمن قال لا اله الا الله پس گفتم اي پروردگار من اذن كن مرا در كسي كه گفته لا اله الا الله وعملي ديگر ندارد فيقول وعزتي وجلالي وكبريائي وعظمتي لاخرجن منها من قال لا اله الا الله سوگند عزت من وكبرياء من وعظمت من بعضي گفته كه اين الفاظ مترادف اند ومرهريك را نقيض ست نقيض كبير صغير ست ونقيض عظيم حقير ست ونقيض جليل دقيق است و بضد متبين مي شود اشيا وقتي كه اطلاق كنند بر خدا مراد لوازم آنست چنانكه لايق اوست تعالى وتقدس وقيل الكبرياء يرجع الى كمال الذات والعظمة الى كمال الصفات والجلال الى كمالهما پوشيده نماند هرگاه نقيض هريك جدا باشد مترادف گفتن چگونه روا باشد **حدثنا** محمد بن خالد قال حدثنا عبيد الله بن موسى عن اسرائيل عن منصور عن ابراهيم عن عبيدة عن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان آخر اهل الجنة دخولا الجنة وآخر اهل النار خروجا من النار فرمود رسول خدا بتحقيق آخر اهل جنت از روي در آمدن بهشت را وآخر اهل دوزخ از روي بر آمدن از دوزخ رجل يخرج حبوا مرديست كه بيرون مي رود بر سرين حبو بمعنى رفتن بر دو دست وشكم و بر سرين آمده است فيقول له ربه ادخل الجنة پس ميگويد او را پروردگار او در آي در بهشت فيقول اي رب الجنة ملأى پس ميگويد آن مرد اي پروردگار بهشت پر است از مردم يقول له ذلك ثلاث مرات پس ميگويد پروردگار مر ويرا كه در آ در بهشت سه بار كل ذلك يعيد عليه الجنة ملأى هر بار آن مرد اعاده ميكند بر خدا كه بهشت پر است ديگر جاي ندارد فيقول ان لك مثل الدنيا عشر مرار پس ميگويد خدا بتحقيق مر ترا ده برابر دنيا ست حيران ست عقل كه يك كس چگونه بهشت ده برابر دنيا خواهد بود يا سبب آنكه حور و غلمان پر كنند **حدثنا** علي بن حجر قال حدثنا عيسى بن

سألنا حذيفة عن رجل قريب السمت والهدى من النبي گفت عبد الرحمن بن يزيد پرسيدم حذيفه را از مردي كه نزديك روش وسيرت باشد از روش پيغمبر صلى الله عليه وسلم حتى ناخذ عنه تا بگيريم آن راه وروش را ازوي قال ما اعلم احدا اقرب سمتا وهديا ودلا بالنبي صلى الله عليه وسلم من ابن ام عبد گفت حذيفه نميدانم هيچ يكي را نزديك تر ازوي در روش وطريقه وسيرت آنحضرت از پسر ام عبد كه ابن مسعود باشد دل راه وروش نيكو وهدي بفتح ها و كسر آن طريقه وسيرت ودل بمعنى هدي است سكينه ووقار وحسن هيئت ومنظر وتمايلي دخران **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابراهيم بن يوسف بن ابي اسحق عن ابيه قال حدثني ابي عن ابي اسحق قال حدثني الاسود بن يزيد قال سمعت ابا موسى الاشعري يقول قدمت انا واخي من اليمن ميگفت ابو موسى تردد كردم من وبرادر من از زمين يمن بمدينه نزد آنحضرت فمكثنا حينا ما نرى الا ان عبد الله بن مسعود رجل من اهل بيت النبي پس درنگ كرديم تا چندگاهي كه گمان مي برديم مگر آنكه ابن مسعود مردي از اهل بيت پيغمبر است صلى الله عليه وسلم لما نرى من دخوله ودخول امه على النبي از آنچه مي ديديم از در آمدن وي ودر آمدن مادر وي بر پيغمبر صلى الله عليه وسلم ودر مسلم آمده كه گفت فرمود مرا آنحضرت اذنك علي ان ترفع الحجاب اذن تو بر من آنست كه برداري پرده را ودر آئي شخص من تا آنكه بازدارم ترا از آن اول بكسر همزه است از رويت يعني فلان وثاني بفتح نون ست **ذكر** معاوية بن ابي سفيان صخر بن حرب بن امية بن عبد شمس بن عبد مناف كنيتش ابو عبد الرحمن ومادرش هند است بنت عتبة بن ربيعة بن عبد شمس گفته ابن عبد البر كه كاتب وحي بود وي وپدرش وبرادرش يزيد بن ابي سفيان از مسلمانان فتح مكه ومروي است از معاويه كه وي ميگفت اسلام آوردم روز قضيه

یونس عن الاعمش عن خیثمة عن عدی بن حاتم رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ما منکم من احد الا سیکلمه ربه فرمود رسول خدا نیست از شما اهل ایمان احدی مگر آنکه سرانجام است
که کلام میکند او را پروردگار او لیس بینه وبینه ترجمان در حالے که نیست میان پروردگار او و میان
آن مومن ترجمانی ترجمان بفتح تاء مثناة فوقیه وضم جیم وبضم هر دو وفتح هر دو نیز آمده یعنی کسی که معنی المخاطب
دیگرا را فهماند فینظر ایمن منه فلا یری الا ما قدم من عمله پس نظر میکند جانب دست راست از خود پس نمی بیند
مگر آنچه پیش فرستاده از عمل خود وینظر اشأم منه فلا یری الا ما قدم و نظر میکند جانب دست چپ از خود
پس نمی بیند مگر چیزے که پیش فرستاده از عمل یعنی در آن روز همین عمل منظور خواهد بود نیک و بد وینظر بین یدیه
فلا یری الا النار تلقاء وجهه و نظر میکند در پیش خود پس نمی بیند مگر آتش دوزخ پیش روے خود فاتقوا
النار ولو بشق تمرة پس پرهیزید از آتش دوزخ اگر چه بپاره خرما باشد یعنی چیزے در راه خدا بدهید اگر چه
اندک باشد قال الاعمش وحدثنی عمرو بن مرة عن خیثمة مثله وزاد فیه ولو بکلمة طیبة یعنی اعمش
درین اسناد از عمرو بن مرة از خیثمة مانند حدیث مذکور آورده و زیاده کرده درین حدیث اگر چه بیک کلمه پاک
باشد **حدثنا** عثمان بن ابی شیبة قال حدثنا جریر عن منصور عن ابراهیم عن عبیدة عن عبد الله
رضی الله عنه قال جاء حبر من الیهود الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انه اذا کان یوم القیامة جعل الله
السموات علی اصبع والارضین علی اصبع پس گفت به تحقیق شان این است وقتی که بیاید روز قیامت میگرداند
خدا آسمانها را بر یک انگشت و زمینها را بر یک انگشت والماء والثری علی اصبع والخلائق علی اصبع ثم یهزهن
و گل را بر یک انگشت و همه خلائق را بر یک انگشت ثم یهزهن پس حرکت می جنباند آن همه را ثم یقول انا الملك
انا الملك پس میگوید منم بادشاه و مالک منم مالک این همه امور فلقد رایت النبی صلی الله علیه وسلم یضحك
حتی بدت نواجذه پس به تحقیق دیدم پیغمبر خدا را خنده کرد تا آنکه ظاهر شد دندانهای آنحضرت تعجبا وتصدیقا
لقوله از روی تعجب که از وی ظاهر شد و از راه تصدیق مر قول او را ثم قال النبی صلی الله علیه وسلم
ما قدروا الله حق قدره پس فرمود پیغمبر خدا اندازه نکرده اند خدای را و تعظیم نبرده اند چنانکه باید الی قوله والارض
جمیعا قبضته یوم القیامة والسموات مطویات بیمینه سبحانه وتعالی عما یشرکون **حدثنا** مسدد
قال حدثنا ابو عوانة عن قتادة عن صفوان بن محرز ان رجلا سال ابن عمر رضی الله عنهما کیف سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول فی النجوی یعنی مردی پرسید ابن عمر را چگونه شنیدهٔ تو رسول خدا را در نجوی میان
خدا و میان بنده او قال یدنو احدکم من ربه فرمود نزدیک می آید یکی از شما نزد پروردگار خود حتی یضع
کنفه علیه تا آنکه می نهد بازوی خود را بر وی یعنی می پوشد و احاطه میکند عنایت تامه او و این از روے
عنایت است فیقول اعملت کذا وکذا پس میگوید پروردگار آیا کردهٔ تو چنان و چنان فیقول نعم یعنی
میگوید بنده آری کرده ام ویقول اعملت کذا وکذا فیقول نعم فیقرره پس میگرداند او را مقر تو فیقول
انی سترت علیك فی الدنیا پس میفرماید خدا پوشیده ام من بر تو در دنیا وانا اغفرها لك الیوم و من می بخشم
آنرا برای تو امروز **وقال** آدم حدثنا شیبان قال حدثنا قتادة قال حدثنا صفوان عن ابن عمر قال

کتاب الانبیاء

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که روز فتح کنند از زیره
مروی نیست کرده وی رانسبت بسوی آنحضرت در بلادم
آورده درین قول احتمال کرده عسقلانی که گفت سوم
آورده پیش از فتح و پدرش بعد از آن و صحبت آنحضرت
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و ولی شد حکومت
دمشق را از طرف امیر المومنین عمر رضی الله عنه پس
از موت برادر خود یزید بن ابی سفیان سنه نوزده و مستمر
ماند بر آن مدت خلافت عثمان در زمان محاربت و با امیر المومنین
علی و حسن رضی الله عنهما پس از آن اجتماع کردند مردم
مردم در سنه چهل و یک تا آنکه مرد شصت پس بود
ولایت وی میان امارت و محاربت و مملکت
بیشتر از چهل سال به بیان قسطلانی بعد از آنکه هر دو
از موقفة القلوب فاز طبقه اولی نوشته زیاده کرده
پس تر قسمت کرده شد غنایم حنین پس تر نیک شد
اسلام این هر دو و امام اعظم گوینده وی از دهاة عرب
ایشان و جمیل موصوف بحلم و حسن سیاست بود که
مصری ملک خوب کرد و تصنیف کرده ابن ابی عاصم
جزوی در مناقب وی و همچنان ابو عمر غلام ثعلب
و ابو بکر نقاش و ذکر کرده ابن جوزی در موضوعات
بعضی از آن احادیث و نقل کرده از اسحق بن
راهویه که صحیح نشده در فضائل
معاویه چیزے و تقریر کرده اند این حکم را ساخرین
محدثان و از این جهت است که عدول کرد مولف
در ترجمه از تصریح بلفظ منقبت زیرا چه اخذ کرده
از حدیث باب فضیلتی مگر شهادت ابن عباس
بصحبت و فقاهت وی کذا قال العسقلانی
پوشیده نماند که مولف در ترجمه عباس و ابن عباس
مثل این لفظ ذکر آورده حال آنکه مناقب ایشان
مشهور است شاید از آن جهت است که ثابت
نشده نزد وی مگر استسقای عمر بعباس در زمان
خود و دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابن عباس
را به اللهم علمه الکتاب و آمده است در شان معاویه
که فرمود آنحضرت اللهم علم معاویة الکتاب والحساب
وقه العذاب روایت کرده آنرا احمد در مسند خود
از عرباض بن ساریه و این حدیث را طرق متعدد است
و در بعضے طرق زیاده آمده و مکن له فی البلاد وحدیث

باب قول الله وكلّم الله موسى تكليما در بيان قول خدا وكلام كرد خدا موسى را عليه السلام كلام كردنى حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث قال حدثني عقيل عن ابن شهاب قال اخبرني حميد بن عبد الرحمن عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال احتج آدم و موسى فقال موسى انت آدم الذي اخرجت ذريتك من الجنة فرمود حجت آورد آدم موسى را پس گفت موسى تويى آدم آنكه بيرون آوردى اولاد خود را از بهشت پوشيده نماند كه بهشت محل توالد و تناسل نبوده است و آدم اولادى نداشت پس چگونه توان گفت كه برآوردى ذريت خود را مگر آنكه گفته شود كه اگر آدم نمى برآمد اولاد که از او پيدا شدند هم در بهشت مى بود قال آدم انت موسى الذي اصطفاك الله برسالاته وكلامه گفت آدم تو موسى آنكه برگزيده ترا برسالتها وكلام كردن خود جمع رسالتها باعتبار تعدد و تكرار وحى است ثم تلومني على امر قد قدر علي قبل ان اخلق پس تو ملامت ميكنى مرا بر كارى كه به تحقيق تقدير كرده شده است بر من پيش از آنكه پيدا كرده شده ام فحج آدم موسى پس غالب شد آدم موسى را در حجت مقبول است چه عجب كه از اولاد آدم هم مقبول باشد حدثنا مسلم بن ابراهيم قال حدثنا هشام عن قتادة عن انس رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم يجمع المؤمنون يوم القيامة فرمود جمع كرده ميشوند مسلمانان روز قيامت فيقولون لو استشفعنا الى ربنا فيريحنا من مكاننا هذا پس ميگويند اگر طلب شفاعت كنيم بسوى پروردگار پس راحت برساند ما را از جاى كه اين است فيأتون آدم فيقولون له انت آدم ابو الناس خلقك الله بيده پس مى آيند نزد آدم پس ميگويند تو آدم هستى پدر آدميان پيدا كرد ترا خدا بدست قدرت خود واسجد لك ملائكته وعلمك اسماء كل شيء و سجده فرمود براى تو فرشتهاى خود را و تعليم كرد ترا نامهاى هر چه در نظر تو بود فاشفع لنا الى ربنا حتى يريحنا پس شفاعت كن ما را بسوى پروردگار ما تا راحت رساند ما را فيقول لهم لست هناكم فيذكر لهم خطيئته التي اصاب و ذكر ميكند مر ايشان را خطاى خود را آنكه رسيده بود اگر گويى اين حديث بترجمه چه تعلق دارد گوييم اين حديث مكرر مذكور گرديده اينجا باعتماد آنكه سبق ذكر يافته كه ابراهيم بموسى رهنمونى كرده و در آنجا بموسى كلام نسبت كرده شده است و نيز چنين عذر كرده اند و خالى از تكلف نيست حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني سليمان عن شريك بن عبد الله انه قال سمعت انس بن مالك رضي الله عنه يقول ليلة اسري برسول الله صلى الله عليه وسلم من مسجد الكعبة ميگفت انس بن مالك شبى كه بردند رسول خدا را از مسجد كعبه انه جاءه ثلاثة نفر قبل ان يوحى اليه آمدند نزد آنحضرت سه نفر از فرشتها پيش از آنكه وحى كرده شود بسوى آنحضرت وهو نائم في المسجد الحرام و آنحضرت خوابيده بود در مسجد حرام گفته اند ظاهر آنست كه اين واقعه در خواب بود پيش از آنكه آنحضرت در غار حرا خلوت گزيده بود جبرئيل آمد و وحى سوره اقرأ آورده تعليم كرد فقال اولهم ايهم هو پس گفت اول سه كس كدامى اينهاست مطلوب كه وحى فرستاده شده است بسوى او و ضمير راجع برسول خدا است و دو كس ديگر كه بودند نزد آنحضرت گفته اند كه آن هر دو حمزه و جعفر بودند رضي الله عنهما فقال اوسطهم هو خيرهم پس گفت ميانه آن سه كس كه مطلوب شما بهترين اينهاست فقال آخرهم پس گفت آخر اين سه كس خذوا خيرهم بگيريد بهترين اينها را براى آنكه ببرند او را بآسمان فكانت تلك الليلة پس بود

حال مستثنى ... است اين ... از طريق عبد الله بن احمد بن حنبل پرسيدم پدر خود را كه چه ميگويى در على و معاويه پس خاموش ماند اندكى و تامل كرد پس از آن گفت كه بود على كثير الاعداء پس تفتيش كردند اعداء او مردى را عيبى پس نيافتند چيزى را پس قصد كردند بسوى مردى كه محاربه كرد او را پس مبالغه كردند در مدح او بجهت اندیشی بعلى رضي الله عنه اشارت كرد بدان بسوى چيزى كه اختلاف و وضع كرده اند براى معاويه از فضائل او را كه اصل نيست آنرا ذكره العسقلاني حدثنا الحسن بن بشر بكسر موحده ابو علي كوفي قال حدثنا المعافى بضم ميم وفتح عين مهمله و فا ابن عمران ازدى موصلي عن عثمان بن الاسود ابن موسى مكى عن ابن ابي مليكة عبد الله قال اوتر معاوية بعد العشاء بركعة نماز وتر گزارد معاويه بعد از عشا يك ركعت وعنده مولى لابن عباس و نزد معاويه مولاى ابن عباس بود كه كريب نام داشت فاتى ابن عباس پس آمد كريب بن عباس را اين حكايت فقال دعه فانه قد صحب رسول الله پس گفت ابن عباس بگذار معاويه را يعنى انكار مكن بروى در آنچه از پيغمبر خدا صلى الله عليه وسلم ديده باشد عمل آنحضرت همچنان حدثنا ابن ابي مريم قال حدثنا نافع بن عمر قال حدثني ابن ابي مليكة قيل لابن عباس هل لك في امير المؤمنين معاوية فانه ما اوتر الا بواحدة گفته شد مر ابن عباس را آيا هست ترا سخنى در كار حاكم مسلمانان معاويه كه وى وتر گزارد يك ركعت قال اصاب انه فقيه گفت ابن عباس بجا آورد وى درست عالم باحكام و مباحث وتر و محلش گذشت حدثنا عمرو بن عباس ابو عثمان بصرى قال حدثنا محمد ابن جعفر قال حدثنا شعبة عن ابي التياح بفتح فوقيه و تشديد تحتيه و در آخر مهمله حميد بن يزيد ضبعي قال سمعت حمران بضم مهمله ابن ابان بفتح همزه و تخفيف موحده عن معاوية قال انكم لتصلون صلوة لقد صحبنا النبي صلى الله عليه وسلم فما رايناه يصليها گفت معاويه بتحقيق شما هر آينه ميگذاريد نمازى كه هر آينه صحبت داشتيم آنحضرت را پس نديديم او را كه ميگذارد آن دوگانه را ولقد نهى عنهما و هر آينه بتحقيق منع كرد آنحضرت از آن دوگانه يعنى الركعتين بعد العصر مراد ميدارد

همین قصه دران شب بود چنانچه دیگر که ذکر کرده شود او را فلم یرهم حتی اتوه لیلة اخری یعنی
ندید آنحضرت آن فرشتها را تا آنکه آمدند او را شب دیگر فیما یری قلبه در وقتی که میدید دل آنحضرت
وتنام عینه ولا ینام قلبه وخواب میکرد چشم آنحضرت وخواب نمیکرد دل آنحضرت وکذلك
الانبیاء تنام اعینهم ولا تنام قلوبهم فلم یکلموه حتی احتملوه فوضعوه عند بئر زمزم
و همچنین سائر انبیا علیهم السلام خواب میکرد چشم آنها وخواب نمیکرد دل آنها پس کلام نکردند آنحضرت
تا آنکه برداشتند آنحضرت را پس نهادند آنحضرت را نزد چاه زمزم فتولاه منهم جبریل فشق
جبریل ما بین نحره الی لبته حتی فرغ من صدره وجوفه فغسله من ماء زمزم بیده حتی
انقی جوفه ثم اتی بطست من ذهب فیه تور من ذهب محشوا ایمانا وحکمة فحشا به صدره
ولغادیده یعنی عروق حلقه ثم اطبقه ثم عرج به الی السماء الدنیا فضرب بابا من ابوابها فناداه اهل السماء
من هذا فقال جبریل قالوا ومن معك قال معی محمد قال وقد بعث قال نعم قالوا فمرحبا به
واهلا فیستبشر به اهل السماء لا یعلم اهل السماء بما یرید الله به فی الارض حتی یعلمهم فوجد فی
السماء الدنیا آدم فقال له جبریل هذا ابوك آدم فسلم علیه فسلم علیه ورد علیه آدم وقال
مرحبا واهلا یا بنی نعم الابن انت فاذا هو فی السماء الدنیا بنهرین یطردان فقال ما هذان
النهران یا جبریل قال هذان النیل والفرات عنصرهما ثم مضی به فی السماء فاذا هو بنهر آخر علیه
قصر من لؤلؤ وزبرجد فضرب یده فاذا هو مسك اذفر فقال ما هذا یا جبریل قال هذا الکوثر
الذی خبأ لك ربك ثم عرج به الی السماء الثانیة فقالت الملائکة له مثل ما قالت له الاولی من
هذا قال جبریل قالوا ومن معك قال محمد صلی الله علیه وسلم قالوا وقد بعث الیه قال نعم
قالوا مرحبا به واهلا ثم عرج به الی السماء الثالثة وقالوا له مثل ما قالت الاولی والثانیة ثم
عرج به الی الرابعة فقالوا له مثل ذلك ثم عرج به الی السماء الخامسة فقالوا له مثل ذلك ثم
عرج به الی السماء السادسة فقالوا له مثل ذلك ثم عرج به الی السماء السابعة فقالوا له مثل ذلك
کل سماء فیها انبیاء قد سماهم فاوعیت منهم ادریس فی الثانیة وهارون فی الرابعة وآخر
فی الخامسة لم احفظ اسمه وابراهیم فی السادسة وموسی فی السابعة بتفضیل کلام الله فقال
موسی رب لم اظن ان یرفع علی احد ثم علا به فوق ذلك بما لا یعلمه الا الله حتی جاء سدرة المنتهی
ودنا الجبار رب العزة فتدلی حتی کان منه قاب قوسین او ادنی فاوحی الله الیه فیما اوحی خمسین
صلوة علی امتك کل یوم ولیلة ثم هبط حتی بلغ موسی فاحتبسه موسی فقال یا محمد ماذا عهد الیك
ربك قال عهد الی خمسین صلوة کل یوم ولیلة قال ان امتك لا تستطیع ذلك فارجع فلیخفف
عنك ربك وعنهم فالتفت النبی صلی الله علیه وسلم الی جبریل کانه یستشیره فی ذلك فاشار الیه
جبریل ان نعم ان شئت فعلا به الی الجبار فقال وهو مکانه یا رب خفف عنا فان امتی لا تستطیع
هذا فوضع عنه عشر صلوات ثم رجع الی موسی فاحتبسه فلم یزل یردده موسی الی ربه حتی صارت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون پیش آنحضرت می‌ایستاد آنحضرت بسوی وی
و میگرفت دست او و بوسه میکرد و می‌نشاند
او را بجای نشست خود و بود که چون تشریف
میفرمود آنحضرت بر وی می‌ایستاد و فرا دل
میکرد بسوی وی و میگرفت دست مبارک او را
و بوسه میکرد و می‌نشاند در مجلس خود و تزویج
کرد او را علی مرتضی در سنه دوم از هجرت بعد از غزوه
بدر و بود عمر وی پانزده سال یا پانزده سال
و بود علی کرم الله وجهه بیست و یکساله و پنجماه
و زائیده برای وی حسن و حسین و محسن و زینب و ام
کلثوم و رقیه اما محسن در صغر سن و همچنین رقیه
به بلوغ نرسیده بود که فوت شده و نسل ذریه
آنحضرت بجز از بطن فاطمه است و مناقب وی
لا تعد و لا تحصی است قسمی از آن در فصل فضائل
اهل بیت است که ثابت است بکتاب و سنت و قسمی
مخصوص است بفاطمه و وی دوست ترین آنحضرت
بود بسوی وی چنانچه ورود ثابت است
بعضی در احادیث کثیره مرفوعه و موقوفه و در جای
کتاب نیز در مواضع شتی مذکور و لفظ افضلیت
وی بر تر ده مانند جمیع انبیاء الله تعالی و آنچه
آورده است از اطلاق وی و غیر وی از حدیث
عایشه در قصه آوردن زینب بنت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم را آنکه وسوق کرده حدیث را تا آنکه
فرمود آنحضرت زینب افضل بنات منست که مصیبت
زده شده در من جواب داده اند از آن بعضی
ائمه که آن را تقریر ثبوت متقدم بود پس تدارک خدا
تعالی فاطمه زهرا را از احوال سنیه و کمالات
علیه آنچه شریک نیست او را در آن هیچ یکی از بنات
مطلقا وفات یافت بمدینه بعد رحلت آنحضرت
بشش ماه شب سه شنبه سیوم رمضان یا هشت ماه
یا سه ماه یا یک ماه و اول صحیح و اشهر است و دفن
کرده شد بشب در بقیع و عمر شریف وی بیست
و نه ساله بود یا بیست و هشت یا بیست و چهار
و بقولی سی ساله و نماز گزارد بر وی علی مرتضی
و بقولی عباس و بقولی ابو بکر صدیق رضی الله عنهم

وقال النبی صلی الله علیه وسلم فاطمة سیدة
نساء اهل الجنة و فرمود آنحضرت فاطمه سیده زنان
است که اهل بهشت اند صحیح است در عموم سایر
زنان مر تمام زنان را چه مریم و چه غیر آن مگر آنکه
تخصیص کنند بعضی زیادات که بعضی طرق آمده
و در ترجمه خدیجه مشروح گردید حاشیه

الی خمس صلوات ثم احتبسه موسی عند الخمس فقال یا محمد والله لقد راودت بنی اسرائیل قومی علی
ادنی من هذا فضعفوا وترکوه فامتک اضعف اجسادا وقلوبا وابدانا وابصارا واسماعا فارجع
فلیخفف عنک ربک کل ذلک یلتفت النبی صلی الله علیه وسلم الی جبرئیل لیشیر علیه تا اشارت میکند بر آن ولا یکره
ذلک جبرئیل و اعتراض ندارد آنرا جبرئیل فرفعه عند الخامسة پس برداشت آنحضرت را تا نزد تقریر پنج نماز فقال
یا رب ان امتی ضعفاء اجسادهم وقلوبهم واسماعهم وابدانهم فخفف عنا فقال الجبار یا محمد قال لبیک وسعدیک
قال انه لا یبدل القول لدی گفت تبدیل کرده نمی شود حکم نزد من کما فرضت علیک فی ام الکتاب چنانکه فرض
کرده ام بر تو در لوح محفوظ یعنی در لوح محفوظ همین پنج نماز را پنجاه نوشته شده است چنانکه گفت وکل حسنة
بعشر امثالها فهی خمسون فی ام الکتاب هر یک بده مانند مکتوب است آن پنج پنجاه است در لوح محفوظ اگر گوئی
برین تقدیر که گفته شد اول پنجاه نماز معهود شده در مرتبه اول ده نماز کم کرده شد و بعد از التماسها پنج نماز مقرر
شد صریح است در تبدیل قول مگر آنکه گفته شود که عدم تبدیل نسبت باین پنج نماز است و میتوان گفت هر گاه این
پنج نماز حکم پنجاه نماز دارد در ثواب و در لوح محفوظ باین ملاحظه پنجاه نوشته شده در حقیقت تبدیل نیست و سوق
کلام ناظر بهمین است تا فهم وهی خمس علیک فرجع الی موسی فقال کیف فعلت فقال خفف عنا اعطانا بکل حسنة
عشر امثالها قال موسی قد والله راودت بنی اسرائیل علی ادنی من ذلک فترکوه ارجع الی ربک فلیخفف عنک
ایضا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا موسی قد والله استحییت من ربی مما اختلف الیه گفت آنحضرت
ای موسی بتحقیق سوگند بخدا شرم دارم از پروردگار خود از آنچه تردد کرده ام و آمد و رفت نموده ام اختلف
صیغهٔ ماضی است و در بعضی روایات بصیغهٔ مضارع است قال فاهبط بسم الله گفت موسی پس فرود
آی بنام خداوند قال فاستیقظ وهو فی المسجد الحرام پس بیدار شد آنحضرت در حالیکه آنحضرت
در مسجد حرام بود فاستیقظ بصیغهٔ غائب و در بعضی روایات بصیغهٔ متکلم است و درینجا التفات است این جزء
حدیث نص است در آنکه اینهمه گفتگو در خواب بود و چون خواب آنحضرت حکم بیداری دارد تفاوت نمی کند
در وجوب نمازها و جز آن کرمانی در تطبیق روایات دیگر گفته که معراج در بیداری بود گوئیم اگر تعدد معراج قائل شویم
تطبیق ظاهر است و اگر گفته شود که همین یکبار بود پس ممکن است که گفته شود اول این قصه در بیداری بود
و آخر آن در خواب نیست درین حدیث چیزی که دلالت کند بر بودن آنکه آنحضرت نائم بود درین قصه از ابتدا
گویا مراد این است که بعضی ازین قصهٔ اسراء در وقتی دیگر در خواب دیده بود و معلوم نمیشود که آخر قصه که در خواب
بود از کجا اعتبار کرده بهر حال خالی از تکلف نیست و دور از فهم است

باب کلام الرب مع اهل الجنة

در بیان کلام پروردگار با بهشتیان **حدثنا** یحیی بن سلیمان قال حدثنا ابن وهب قال حدثنی مالک
عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه وسلم
ان الله یقول لاهل الجنة یا اهل الجنة فرمود پیغمبر خدا بتحقیق خدا میگوید مر اهل جنت را ای اهل جنت
فیقولون لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک وجمیع نیکیها در دست قدرت تست فیقول هل رضیتم
پس میگوید آیا راضی شدید شما از ما فیقولون وما لنا لا نرضی یا رب وقد اعطیتنا ما لم تعط احدا من خلقک

آنکه وی سلام الله علیها بمنزلهٔ جزئیت ملصق
و موصول است بتخصیص شریف است که سرایت
میکند بر بخوری وی سایر بدن و روح و نبات
دیگر گاهی نفر موده در حق ایشان چنین رحمه
اولاد را در عرف تشبیه دهند بنور چشم و جگر پاره
اما کسی که ممتاز باشد میان ایشان بکمالات ظاهر
و باطن که باعث کمال روشنی و قوت و خنکی دیده
و دل و شرح صدر گردد در حقیقت این صفات
اوست که مخصوص پیغمبر باید او را خود دید باین
عنایت آنکه دل و میداند بخوری او را بخوری
خود و خوشنودی او را خوشنودی خود لیس بنجه دست
نیز دلیل افضلیت باشد و بروایتی بر بنی از ابها
و بوده بنی ما ازوا **حدثنا** یحیی بن قزعة
قال اخبرنا ابراهیم بن سعد عن ابیه عن عروة
عن عائشة قالت دعا النبی صلی الله علیه
وسلم فاطمة ابنته خواند آنحضرت فاطمه دختر
خود را فی شکواه التی قبض فیها در مرضیکه
وفات یافت در آن مرض فسارها بشیء بکلمة
پس سخن پنهانی گفت او را بچیزی پس گریه کرد
فاطمه ثم دعاها فسارها فضحکت پستر باز طلبید
او را پس پنهان گفت او را پس خندید قالت
فسألتها عن ذلک گفت عائشه پس پرسیدم
فاطمه را ازین امر فقالت سارنی النبی صلی
الله علیه وسلم فاخبرنی انه یقبض فی
وجعه الذی توفی فیه فبکیت پس گفت
فاطمه پنهان گفت مرا آنحضرت پس خبر داد مرا که
بتحقیق وی قبض کرده میشود در مرضیکه وفات
یافت دران مرض پس گریه کردم ثم سارنی
فاخبرنی انی اول اهل بیته اتبعه فضحکت
پستر پنهان گفت مرا پس خبر داد مرا که بتحقیق
من اول اهل بیت اویم که در پی او روم پس
خنده کردم و حدیث سبق ذکر یافته

باب فضل عائشة رضی الله عنها

صدیقه
بنت صدیق فقیهه محدثه فصیحه صاحب سخا
و تحقیق مادرش ام رومان است بنت عامر بن عویمر
کنیت کرد او را آنحضرت بام عبدالله و قیکه آورد
پیش آنحضرت خواهرزادهٔ خود ابن زبیر را برای
تحنیک پس فرمود وی عبدالله است و تو ام عبدالله
ولادت عائشه پیش از هجرت است بهشت سال

پس میگوید چه حال است ما را که راضی نباشیم و بتحقیق تو داده ما را چیزی که نداده بکسی از خلق خود فیقول الا اعطیکم افضل من ذلک پس میگوید خدا آیا ندهم شما را زیاده تر از این فیقولون یارب وای شیء افضل من ذلک پس میگویند ای پروردگار ما و کدام چیز بهتر از اینست فیقول احل علیکم رضوانی فلا اسخط علیکم بعده ابدا پس میگوید میرسانم بر شما رضای خود پس غضب نمی کنم بر شما بعد از این هرگز بر دوام ... اگر گوئی دیدار حق افضل است از رضا گوئیم نگفته است رضا افضل است از همه چیز بلکه گفته است که رضا افضل است از این عطا که نعیم جنت است و میتوان گفت که لقای حق بی شبهه حاصل است درین حال و رضا موجب دوام لقاست اگر رضا نبود عیاذا بالله سخط خواهد بود و این محل نعیم با سخط چگونه جمع شود

حدثنا محمد بن سنان قال حدثنا فلیح قال حدثنا هلال عن عطاء بن یسار عن ابی هریرة رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یوما یحدث وعنده رجل من اهل البادیة بتحقیق پیغمبر خدا بود روزی حدیث میکرد و نزد آنحضرت مردی بود از بادیه نشینان ان رجلا من اهل الجنة استاذن ربه فی الزرع بتحقیق مردی از اهل بهشت اذن طلبید در زراعت کردن فقال له اولست فیما شئت پس فرمود مر او را آیا نیستی تو در چیزی که میخواهی از زراعت قال بلی ولکنی احب ان ازرع گفت آری هستم ولیکن من دوست میدارم اینکه زراعت کنم فاسرع وبذر فبادر الطرف نباته پس شتاب کرد و تخم ریخت پس مبادرت کرد و دوید پیش از چشم زدن نبات آن فاستواؤه واستحصاده و در رو دگر دن آن وتکویره و جمع کردن و توده کردن مثال الجبال مانند کوهها فیقول الله دونک یا ابن آدم پس میگوید خدا نزد تست ای پسر آدم فانه لا یشبعک شیء پس بتحقیق سیر نمیکند ترا چیزی فقال الاعرابی یا رسول الله لا تجد هذا الا قرشیا وانصاریا پس گفت آن بادیه نشین ای رسول خدا نمی یابی تو این را مگر قریشی یا انصاری را فانهم اصحاب زرع واما نحن فلسنا باصحاب زرع پس بتحقیق ایشان اصحاب زراعت اند و ما نیستیم اصحاب زرع فضحک رسول الله صلی الله علیه وسلم

باب ذکر الله بالامر وذکر العباد بالدعاء والتضرع والرسالة والابلاغ در ذکر کردن خدا بندهای خود را بایکه امر میکند ایشان را بطاعتها و ذکر کردن بندها مر خدا را بایکه دعا میکنند او را و تضرع و زاری می نمایند او را و میرسانند رسالت او را بسوی خلق لقوله تعالی فاذکرونی اذکرکم از فرموده خدا یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را واتل علیهم نبأ نوح اذ قال لقومه و بخوان بر ایشان حکایت نوح وقتی که گفت مر قوم خود را یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی وتذکیری بآیات الله ای قوم اگر باشد گران بر شما مقام من و پند دادن من باحکام خدا فعلی الله توکلت پس بر خدا توکل کردم فاجمعوا امرکم وشرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة الی قوله من المسلمین غمة یعنی شوریده و پوشیده است قال مجاهد اقضوا الی ما فی انفسکم یقال افرق اقض وقال مجاهد وان احد من المشرکین استجارک گفت مجاهد و اگر یکی از مشرکان طلب جوار کند فاجره حتی یسمع کلام الله این تمام آیت است پس پناه ده او را و جوار ده تا بشنود کلام خدا انسان یاتیه فیستمع ما یقول وما انزل علیه پس می شنود چیزی را که میگوید و چیزی را که فرود آمده شده بروی فهو آمن حتی یاتیه فیسمع کلام الله وحتی یبلغ مامنه حیث جاء پس ایمن است تا آنکه بیاید

... ایشان ... روی ... گوید ... بتیسیره را که ... شد ... و نزد شعر ... ر د ... شود علم ما بشیر نسبت کرده شود از علم جمیع ازواج مطهره و سلم تمام مرده ... برآینه علم عائشه متصل ... باشد و از فضائل اوست که وی محبوب ترین ازواج بود بسوی آنحضرت و بازالی کرد ... اشتغال در ... ساحت عزت ... مردم ... و دیگر مناقب که بعضی از آن در هر باب مذکور شود و زنده ماند بعد آنحضرت قریب پنجاه سال ... بسیار انتفاع کردند مردم از وی و در حوادث رجوع می آوردند بعلم وی و وی ... بحث می آورد بر اصحاب و کشف شبهه و اظهار صواب میکرد اگر در علم بعضی از ایشان خطا می بود چنانچه در حدیث ان المیت یعذب ببکاء اهله علیه و در فهم وجوب سعی بین الصفا والمروة و از ... لا جناح ... بجهت ... حجرهای آنحضرت ... در مواضع بسیار که درین کتاب مذکور شده و تقدیر الهی سوق کرد ... جنگ جمل خود ... و وفات یافت ... شب ... رمضان سنه پنجاه و هشت ... در امارت معاویه و عمر وی شصت و شش سال بود ... کرده بود که دفن کرده شود ... دفن کرده شد ... بقیع ... ابوهریره ...

حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا الليث عن یونس عن ابن شهاب قال ابو سلمة ان عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما یا عائش بحذف تا از آخر ترخیم ... و در صورت فتح شین ... هذا جبریل یقرئک السلام فرمود آنحضرت روزی ای عائشه اینست جبریل که میخواند ترا سلام یعنی میرساند ترا سلام تا در جواب سلام ... بتقدیر ... ازو ... اگر خواند ... مقصود باشد ... وزیادت علی ... قالت گوید ... علیه السلام ورحمة الله وبرکاته و بر جبریل سلام و رحمت خدا و برکات او باد ... ما لا اری ... چیزی را که نمی بینم من یعنی شخص جبریل ... رسول الله ... عائشه ... ابن خطاب ... صلی الله علیه وسلم **حدثنا** آدم قال حدثنا شعبة ... وحدثنا ... حسین بن مرزوق ... سنه دویست و چهار ... قال حدثنا

پس حق شنو و كلام خدا را تا آنکه میرسد بوطن خود از اینجا که آمده والقرآن العظيم القرآن صواباً حقاً فالدنيا وعمل به يعنى بنا بمعنى قرآن نسبت بخواب يعنى حق مقابل باطل

باب قول الله فلا تجعلوا لله اندادا

باب در بیان قول خدا است که مگردانید مر خدا را شریکان و قوله وتجعلون له اندادا ذلك رب العالمين در بیان قول خدا و میگردانید شما مر خدا را شریکان که پروردگار همه عالمها ست وقوله والذين لا يدعون مع الله الها آخر و در بیان قول خدا و آنکسانیکه نمی خوانند یعنی با خدای دیگر ولقد اوحى اليك والى الذين من قبلك لئن اشركت ليحبطن عملك ولتكونن من الخاسرين بل الله فاعبد وكن من الشاكرين و به تحقیق وحی کرده شد بسوی تو و بسوی آنکسانیکه پیش از تو بودند اگر شریک سازی بخدا هر آئینه دور کرده شود طاعتی که کرده باشی تو و هر آئینه میباشی تو از زیان زدگان بلکه عبادت کن خدا را لی شرکت و باش از جمله شکر کنندگان وقال عكرمة وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون قال ولئن سألتهم من خلقهم ومن خلق السموات والارض فيقولون الله فذلك ايمانهم وهم يعبدون غيره و گفت عکرمه بیان نمی آرند بسیاری از ایشان بخدا مگر آنکه ایشان مشرکانند یعنی خالی نیستند از شرک خفی اگر بپرسی ایشان را که پیدا کرده ایشان را و کر پیدا کرده آسمان و زمین را البته میگویند خدا پیدا کرده پس این است ایمان ایشان و حال آنکه عبادت میکنند غیر خدا را وما ذكر في خلق افعال العباد واكسابهم لقوله تعالى وخلق كل شيء فقدره تقديرا و آنچه ذکر کرده است عطف است بر قوله تعالی که در اول باب است یعنی باب در بیان چیزیست که ذکر کرده شده در خلق افعال بندها و کسب کردن بندها از جهت فرمودن خدا که پیدا کرده هر چیزرا پس تقدیر کرده تقدیر کردنی وقال مجاهد ما تنزل الملائكة الا بالحق بالرسالة والعذاب و گفت مجاهد نازل نکرده ایم فرشتها را مگر بحق و راستی برسالت پیغمبران و بعذاب کردن کافران ليسأل الصادقين عن صدقهم المبلغين المؤدين من الرسل وانا له لحافظون عندنا والذي جاء بالصدق القرآن وصدق به المؤمن يقول يوم القيامة هذا الذي اعطيتني عملت بما فيه ليسأل الصادقين تا پرسد صادقان را از صدق ایشان تبلیغ کنندها و ادا نماینده احکام الهی را از قول من الرسل بیان صادقان شده است وقوله وانا له لحافظون عندنا خدا میفرماید که ما مر قرآن را نگهدارنده ایم نزد خود وقوله والذي جاء بالصدق القرآن یعنی مراد بصدق قرآن است وقوله وصدق به المؤمن مراد از مصدق به مؤمن است میگوید روز قیامت این یعنی قرآن چیزیست که دادی تو مرا عمل کردم بچیزی که در آن است

حدثنا قتيبة بن سعيد قال حدثنا جرير عن منصور عن ابي وائل عن عمرو بن شرحبيل عن عبد الله رضي الله عنه قال سألت النبي صلى الله عليه وسلم اي الذنب اعظم عند الله قال ان تجعل لله ندا وهو خلقك روایت است از عبد الله بن عمر که گفت پرسیدم پیغمبر خدا را که کدام گناه بزرگتر است نزد خدا فرمود آنحضرت اینکه بگردانی مر خدا را شریکی و حال آنکه او پیدا کرده است ترا قلت ان ذلك لعظيم گفت عبد الله بدرستی که شریک کردن هر آئینه گناهی عظیم است قلت ثم اي قال ثم ان تقتل ولدك تخاف ان يطعم معك قلت ثم اي قال ان تزاني بحليلة جارك

باب قوله تعالى وما كنتم تستترون ان يشهد عليكم سمعكم ولا ابصاركم ولا جلودكم ولكن ظننتم ان الله لا يعلم كثيرا مما تعملون نیستید شما که پنهان کنید این را که گواهی میدهد بر شما گوش شما و چشمهای شما ولیکن گمان کرده اید که

است پس بطریق تمثیل فرمود و فضل عائشة على النساء كفضل الثريد على سائر الطعام و فضیلت عائشه بر زنان دیگر همچو فضیلت ثرید است بر باقی طعامهاست ثرید افضل طعامهای عرب بود و آنرا اشکنه گویند از ثرد یعنی نان شکستن و در کلام واشارت کرده ابن حبان باآنکه افضلیت عائشه که دلالت میکند بر وی این حدیث او غیر وی مقید است بنسای آنحضرت پس داخل نشده مریم و آسیه و فاطمه علیها السلام تا جمع کرده شود میان این حدیث و حدیث حاکم افضل زنان بهشتی خدیجه و فاطمه اند و حدیث ابن صحیح خیر نسائها خدیجه و در روایت خدیجه باید

حدثنا عبد العزيز بن عبد الله قال حدثني محمد بن جعفر عن ابي طوالة عبد الله بن عبد الرحمن انه سمع انس بن مالك يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول فضل عائشة على النساء كفضل الثريد على سائر الطعام در روایت ابی ذر لفظ سائر نیست

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب بن عبد المجيد قال حدثنا ابن عون عن القاسم بن محمد ابن ابي بكر صديق ان عائشة اشتكت تحقیق عائشه رنجور شد فجاء ابن عباس فقال پس آمد ابن عباس بعیادت وی پس گفت يا ام المؤمنين تقدمين على فرط صدق على رسول الله صلى الله عليه وسلم وعلى ابي بكر ای مادر مؤمنان تو قدوم میکنی تو بر پیشوایی راستی [illegible] آنکه پیش تر رود و اسباب منزل آماده کند بیان کرد فرط را على رسول الله پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و على ابي بكر یعنی ابی بکر صدیق که بهتر پیشوا اند ترا بر بهشت که راست کرده اند برای تو اسباب آنرا پس باید خنک شود چشم تو و خوش شوی

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال حدثنا شعبة عن الحكم سمعت ابا وائل قال لما بعث علي عمارا والحسن الى الكوفة ليستنفرهم هر گاه فرستاد امیر المؤمنین علی عمار و حسن را رضی الله عنهم بسوی اهل کوفه طلب نفیر و خروج ایشان کند حضرت علی مرتضی رضی الله عنه که او و میان وی و میان عائشه صدیقه معرکه در تو اقعه جمل خطب عمار فقال خطبه خواند عمار پس گفت اني لاعلم انها زوجته في الدنيا والآخرة تحقیق من هر آئینه میدانم که عائشه زن آنحضرت است در دنیا و آخرت یعنی [illegible]

ثمانی دانہ بسیاری را بخواهی کنید **حدثنا** الحمیدی قال حدثنا سفیان قال حدثنا منصور عن
مجاهد عن ابی معمر عن عبد الله رضی الله عنه قال اجتمع عند البیت ثقفیان وقرشی او قرشیان وثقفی
کثیرة شحم بطونهم قلیلة فقه قلوبهم فقال احدهم اترون ان الله یسمع ما نقول قال الاخر یسمع ان جهرنا
ولا یسمع ان اخفینا وقال الاخر ان کان یسمع اذا جهرنا فانه یسمع اذا اخفینا فانزل الله وما کنتم تستترون
ان یشهد علیکم سمعکم ولا ابصارکم الآیه بسیار است پیه شکمهای شان کم است دانش دلهای ایشان گفت
یکی از ایشان آیا می بینید که خدا می شنود اگر بلند گوئیم و می شنود و قتی که آهسته گوئیم پس فرستاد خدا این آیت **باب**
قول الله تعالی کل یوم هو فی شان وما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث وقول الله تعالی لعل الله یحدث بعد
ذلک امرا وان حدثه لا یشبه حدث المخلوقین لقوله تعالی لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر وقال
ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه وسلم ان الله یحدث من امره ما یشاء وان مما احدث ان لا تکلموا
فی الصلوة **حدثنا** علی بن عبد الله قال حدثنا حاتم بن وردان قال حدثنا ایوب عن عکرمة عن ابن
عباس رضی الله عنهما قال کیف تسألون اهل الکتاب عن کتبهم وعندکم کتاب الله اقرب الکتب عهدا بالله
گفت ابن عباس چگونه می پرسید اهل کتاب را از کتاب های آنها و حال آنکه نزد شما کتاب الله است که نزدیکترین
کتابهاست از روی عهد بخدا تقرؤنه محضا لم یشب **حدثنا** ابو الیمان قال اخبرنا شعیب
عن الزهری قال اخبرنی عبید الله بن عبد الله ان عبد الله بن عباس رضی الله عنهما قال یا معشر المسلمین
کیف تسألون اهل الکتاب عن شیء وکتابکم الذی انزل الله علی نبیکم صلی الله علیه وسلم احدث الاخبار
بالله محضا لم یشب وقد حدثکم الله ان اهل الکتاب قد بدلوا من کتب الله وغیروا فکتبوا بایدیهم
الکتب قالوا هو من عند الله لیشتروا بذلک ثمنا قلیلا او بتحقیق حدیث کرده شمارا خدا که اهل کتاب
بتحقیق تبدیل کرده اند از کتابهای خدا و تغیر کرده پس نوشتند بدستهای خود کتابها گفتند که آن از پیش
خداست تا بخرند بآنچه نوشته اند بهای اندک او لا ینهاکم ما جاءکم من العلم عن مسألتهم و باید باز ندارد
شمارا بسبب آنچه آورده اند شمارا از علم از سوال ایشان یعنی آنچه پرسند جواب آن نگوئید فلا والله ما رأینا
رجلا منهم یسألکم عن الذی انزل علیکم پس نیست بخدا سوگند ندیده ایم هیچ کسے را از ایشان که پرسد شمارا
از آنچه نازل کرده شده بر شما یعنی نمی پرسند که علم دین و هدایت حاصل کنند **باب** قول الله تعالی
لا تحرک به لسانک وفعل النبی صلی الله علیه وسلم حین ینزل علیه الوحی باب در بیان قول خداست
که جنبان بخواندن قرآن در وقت نزول وحی زبان خود را و در بیان فعل پیغمبر خدا وقتی که نازل میشد بر وی
قرآن وقال ابو هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الله انا مع عبدی ما ذکرنی وتحرکت بی شفتاه گفت
خدا من با بندهٔ خودم مادامی که یاد کند مرا و می جنبانند بذکر من لبهای خود را **حدثنا** قتیبة بن سعید
قال حدثنا ابو عوانة عن موسی بن ابی عائشة عن سعید بن جبیر عن ابن عباس رضی الله عنهما فی قوله
لا تحرک به لسانک قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یعالج من التنزیل شدة وکان یحرک شفتیه
فقال ابن عباس انا احرکهما لک کما کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یحرکهما فقال سعید انا احرکهما کما کان

او ... بجنبانید ...
نوردی ... حرکت ... بقصد العیس
عباس ... رقا ... شما
خدا ... امیر المؤمنین ...
رحمة ... دلها ... مشغول ...
... شروع ...

حدثنا عبید بن اسمعیل قال
حدثنا ابو اسامة عن هشام عن ابیه عروه
عن عائشة انها استعارت من اسماء قلادة
... تحقیق عائشه عاریت خواسته
از اسماء خواهر خود گلو بندی پس تلف شد ...
... بود قیمت آن
دوازده ... پس کسانی را سوی ...
پس فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ناسا من اصحابه فی طلبها ... مردم را
از یاران خود در جستجوی آن ... فادرکتهم الصلوة
فصلوا بغیر وضوء پس دریافت مردم را وقت
نماز پس نماز گذاردند بی وضو ... آب
نیافتند فلما اتوا النبی صلی الله علیه وسلم
شکوا ذلک الیه پس هرگاه آمدند آنحضرت را
گله کردند این حال را پیش آنحضرت ... زبانی
تمام این قصه کردند ... تیمم گذشت ...
... طلب
... پیش آمد آنها همین حال
فنزلت آیة التیمم پس نازل شد آیت تیمم فقال
اسید بن حضیر ... معشر انصار
... جزاک الله خیرا پس گفت اسید ...
... فوالله ما نزل
بک امر قط الا جعل الله لک منه مخرجا ...
خدمت نازل نشد ... و چیزی نیامد ...
... گرداند ... خدا تعالی از آن
برای تو کشایشی وجعل للمسلمین فیه برکة
... مسلمانان را ... برکتی
... حدثنا
عبید بن اسمعیل قال حدثنا ابو اسامة عن
عن اسامة عن هشام عن ابیه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم لما کان فی مرضه جعل
یدور فی نسائه ویقول ... آنحضرت
در مرض موت ... دیگر ... روز آن
... عائشه ... نوبت
... ایا من ... فردا ...

[illegible]

بن عباس فى قوله تعالى لا تحرك به لسانك لتعجل به ان علينا جمعه وقرآنه قال جمعه فى صدرك ثم تقرؤه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه قال فاستمع له وانصت ثم ان علينا ان تقرأه قال فكان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتاه جبريل عليه السلام استمع فاذا انطلق جبريل قرأه النبى صلى الله عليه وسلم كما اقرأه

باب قول الله تعالى واسروا قولكم او اجهروا به انه عليم بذات الصدور الا يعلم من خلق وهو اللطيف الخبير يتخافتون يتسارون **حدثنا** عمرو بن زرارة عن هشيم قال اخبرنا ابو بشر عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضى الله عنهما فى قوله ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت بها قال نزلت ورسول الله صلى الله عليه وسلم مختف بمكة فكان اذا صلى باصحابه رفع صوته بالقرآن فاذا سمعه المشركون سبوا القرآن ومن انزله ومن جاء به فقال الله لنبيه صلى الله عليه وسلم ولا تجهر بصلاتك اى بقراءتك فيسمع المشركون فيسبوا القرآن ولا تخافت بها عن اصحابك فلا تسمعهم وابتغ بين ذلك سبيلا **حدثنا** عبيد بن اسمعيل قال اخبرنا ابو اسامة عن هشام عن ابيه عن عائشة رضى الله عنها قالت نزلت هذه الاية ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت بها فى الدعاء **حدثنا** اسحق قال اخبرنا ابو عاصم قال اخبرنا ابن جريج قال اخبرنا ابن شهاب عن ابى سلمة عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس منا من لم يتغن بالقرآن وزاد غيره يجهر به

باب قول النبى صلى الله عليه وسلم رجل آتاه الله القرآن فهو يقوم به آناء الليل والنهار ورجل يقول لو اوتيت مثل ما اوتى هذا فعلت كما يفعل فبين الله ان قيامه بالكتاب هو فعله وقال ومن آياته خلق السموات والارض واختلاف السنتكم والوانكم وقال الله جل ذكره وافعلوا الخير لعلكم تفلحون

حدثنا قتيبة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن ابى صالح عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تحاسد الا فى اثنتين رجل آتاه الله القرآن فهو يتلوه آناء الليل وآناء النهار فهو يقول لو اوتيت مثل ما اوتى هذا لفعلت كما يفعل ورجل آتاه الله مالا فهو ينفقه فى حقه فيقول لو اوتيت مثل ما اوتى هذا عملت فيه مثل ما يعمل **حدثنا** على بن عبد الله قال حدثنا سفيان قال الزهرى عن سالم عن ابيه رضى الله عنه عن النبى صلى الله عليه وسلم قال لا حسد الا فى اثنتين رجل آتاه الله القرآن فهو يقوم به آناء الليل وآناء النهار ورجل آتاه الله مالا فهو ينفقه آناء الليل وآناء النهار قال سمعت سفيان مرارا لم اسمعه يذكر الخبر وهو من صحيح حديثه

باب قول الله تعالى يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته قال الزهرى من الله الرسالة وعلى رسول الله البلاغ وعلينا التسليم وقال الله تعالى ليعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم وقال الله تعالى ابلغكم رسالات ربى وقال كعب بن مالك حين تخلف عن النبى صلى الله عليه وسلم فسيرى الله عملكم ورسوله وقالت عائشة اذا اعجبك حسن عمل امرئ فقل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون ولا يستخفنك احد وقال معمر ذلك الكتاب هذا القرآن هدى للمتقين يعنى ذلك بمعنى خلاف المشهور وهو ان ذلك للقريب وهذا للبعيد بيان ودلالة كقوله تعالى ذلكم حكم الله هذا حكم الله يعنى فى هذه الآية ايضا ذلك بمعنى هذا لا ريب فيه لا شك تلك آيات يعنى هذه آيات يعنى هذه اعلام القرآن ومثله حتى اذا كنتم فى الفلك وجرين بهم يعنى بكم ومثل آنست در اين آيت

عمیدٌ به معنی ... قال بشرنا نبینا صلی الله علیه وسلم ... گفت بشر فرستاده پیغمبر خدا ... است ...
رسول الله صلی الله علیه وسلم بجعل نعم وگفت آیا امان میدهم اگر برسانم رسالت پیغمبر خدا ... گشت که گفت شما ... فرموده بود حدثنا
الفضل بن یعقوب قال حدثنا عبد الله بن جعفر الرقی قال حدثنا معتمر بن سلیمان قال حدثنا سعید بن عبید الله الثقفی قال حدثنا بکر بن عبد الله المزنی وزیاد بن
جبیر عن جبیر بن حیة جبیر بفتح حا و تشدید یا تحتیه است قال المغیرة رضی الله عنه اخبرنا نبینا صلی الله علیه وسلم عن رسالة ربنا انه من قتل منا صار
الی الجنة فرموده پیغمبر خدا از جانب پروردگار به تحقیق کسی که کشته شد از ما آن گشت بسوی بهشت ... در مقابل لشکر کسری در زمین عراق فرموده حدثنا محمد بن یوسف
قال حدثنا سفیان عن اسمعیل عن الشعبی عن مسروق عن عائشة رضی الله عنها قالت من حدثک ان محمدا صلی الله علیه وسلم کتم شیئا ... وقال محمد حدثنا ابو عامر العقدی قال
حدثنا شعبة عن اسمعیل بن ابی خالد عن الشعبی عن مسروق عن عائشة رضی الله عنها قالت من حدثک ان النبی صلی الله علیه وسلم کتم شیئا من الوحی فلا تصدقه
ان الله تعالی یقول یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک الآیة کسی که گوید پیغمبر خدا پنهان کرده است از وحی پس باور مکنید او را به تحقیق خدا میفرماید ای رسول برسان آنچه
فرستاده شد بسوی تو از پروردگار تو حدثنا قتیبة بن سعید قال حدثنا جریر عن الاعمش عن ابی وائل عن عمرو بن شرحبیل قال قال عبد الله رضی الله عنه قال رجل
یا رسول الله ای الذنب اکبر عند الله قال ان تدعو لله ندا وهو خلقک قال ثم ای قال ثم ان تقتل ولدک خشیة ان یطعم معک قال ثم ای قال ان تزانی بحلیلة جارک فانزل الله تصدیقها
والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون ومن یفعل ذلک یلق اثاما

باب قول الله تعالی قل فاتوا بالتوریة فاتلوها
ان کنتم صادقین در بیان قول خدا بگو ای رسول خدا پس بیارید توریت را پس بخوانید اگر هستید شما راست گو وقول النبی صلی الله علیه وسلم اعطی اهل التوریة التوریة فعملوا
بها در بیان فرموده پیغمبر خدا داده شدند اهل توریت را توریت پس عمل کردند بآن واعطی اهل الانجیل الانجیل فعملوا به وداده شدند اهل انجیل انجیل را پس عمل کردند بآن واعطیتم القرآن
فعملتم به وداده شدید شما قرآن پس عمل کردید بآن وقال ابو رزین یتلونه یتبعونه ویعملون به حق عمله وگفت ابو رزین یتلونه که در آیت یتلونه حق تلاوته است یعنی پیروی میکنند
عمل میکنند آن چنانکه حق عمل است قال ابو عبد الله یتلی یقرأ حسن التلاوة حسن القراءة للقرآن لا یمسه لا یجد طعمه ونفعه الا من آمن بالقرآن مگر کسی که ایمان آورده بقرآن
ولا یحمله بحقه الا الموقن ... نمیدارد قرآن را چنانکه حق قرآن است مگر یقین کننده بقرآن لقوله تعالی مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا بئس مثل القوم
الذین کذبوا بآیات الله والله لا یهدی القوم الظالمین وسمی النبی صلی الله علیه وسلم الاسلام والایمان والصلوة عملا قال ابو هریرة قال النبی صلی الله علیه وسلم لبلال اخبرنی
بارجی عمل عملته فی الاسلام فرموده پیغمبر خدا مر بلال را خبر ده مرا با امیدوارترین عملی که کرده تو در اسلام قال ما عملت عملا ارجی عندی انی لم اتطهر الا صلیت گفت عملی کرده ام
که امیدوارتر بود نزد من به تحقیق من طهارت نکردم مگر که گزاردم دو رکعت وسئل ای العمل افضل قال ایمان بالله ورسوله ثم الجهاد ثم حج مبرور ... شد آنحضرت که کدام عمل
بهتر است فرمود ایمان آوردن بخدا و رسول خدا پس تر جهاد کردن ... که مقبول است ... میگویند که حج مبرور آنست که از وجه حلال ... کنند ...
گویند که حج مبرور مقبول نزد خدا ... لیکن ... حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا یونس عن الزهری قال اخبرنی سالم عن ابن
عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما بقاؤکم فیمن سلف من الامم کما بین صلوة العصر الی غروب الشمس فرموده است مدت بقای شما در کسانی که
گذشته اند از امتها مگر مدتی که میان عصر و مغرب است یعنی مدت بقای شما بسیار کم است به بقای امتهای گذشته اوتی اهل التوریة التوریة فعملوا بها حتی انتصف
النهار ثم عجزوا فاعطوا قیراطا قیراطا ثم اوتی اهل الانجیل الانجیل فعملوا به حتی صلیت العصر ثم عجزوا فاعطوا قیراطا قیراطا داده شدند اهل توریت توریت
را پس عمل کردند باحکام تا نیمروز پس تر عاجز شدند از عمل پس داده شدند یک یک قیراط ... مقرر کرده بودند ... تا نیمروز ... واجر یک قیراط ... اهل انجیل
را ... ثم اوتیتم القرآن فعملتم به حتی غربت الشمس فاعطیتم قیراطین قیراطین پس تر داده شدید شما قرآن پس عمل کردید تا آنکه غروب کرد آفتاب پس داده
شدید شما دو دو قیراط فقال اهل الکتاب هؤلاء اقل منا عملا واکثر اجرا قال الله هل ظلمتکم من حقکم من شیء قالوا لا قال فهو فضلی اوتیه من اشاء پس
گفتند اهل کتاب که یهود و نصارا اند این جماعت اهل اسلام اندک اند از روی عمل از ما و بیشتر اند از روی اجر یعنی غیرت کردند بر حال اهل قرآن فرمود خدا آیا ستم کرده ام ...
حق شما چیزی گفتند نی فرمود خدا پس این فضل من است میدهم کسی را ... اهل کتاب ... اهل توریت ... اهل انجیل ... نیست از وقت ...
اسلام ... بعضی استدلال کردند که وقت عصر ... و وقت ظهر زیاده از وقت عصر ... بود و در حدیث ...
که اهل توریت و انجیل ...

باب وسمی النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة عملا وقال لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الکتاب در بیان آنکه نامیده است
پیغمبر خدا نماز را عمل و فرموده نیست نماز مر کسی را که نخواند فاتحه کتاب را حدثنا سلیمان قال حدثنا شعبة عن الولید ح وحدثنی عباد بن یعقوب الاسدی قال
اخبرنا عباد بن العوام عن الشیبانی عن الولید بن العیزار عن ابی عمرو الشیبانی عن ابن مسعود رضی الله عنه ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه وسلم ای الاعمال
افضل قال الصلوة لوقتها وبر الوالدین ثم الجهاد فی سبیل الله روایت کرده است ابن مسعود که مردی پرسید پیغمبر خدا را که کدام عمل بهتر است فرمود ...
... نیکوئی کردن با مادر و پدر ... جهاد کردن در راه خدا ... آنحضرت ... که عمل نماز بهتر است ... آنحضرت عمل را بر نماز ...
لازم آمد ... اطلاق عمل بر نماز

باب قول الله ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا واذا مسه الخیر منوعا به تحقیق آدمی پیدا کرده شده
... هلوعا ... تفسیر کرد خداوند سبحانه آنرا بقول خود ... کسی که ... و ... ...

حدثنا ابو النعمان قال حدثنا جرير بن حازم عن الحسن قال حدثنا عمرو بن تغلب رضي الله عنه قال اتى النبي صلى الله عليه
وسلم مال فاعطى قوما ومنع آخرين فبلغه انهم عتبوا فقال اني اعطي الرجل وادع الرجل والذي ادع احب الي من الذي اعطي اعطي قوما
لما في قلوبهم من الجزع والهلع اوكل قوما الى ما جعل الله في قلوبهم من الغنى والخير منهم عمرو بن تغلب فقال عمرو ما احب ان لي بكلمة رسول الله صلى الله عليه وسلم حمر النعم

ترجمه: آورده شد نزد پیغمبر خدا مالی پس داد قومی را و نداد قومی را پس رسید آنحضرت را که آن جماعه که نداد عتاب کرده اند
پس فرمود تحقیق میدهم مردی را و میگذارم مردی را و کسی که میگذارم و نمیدهم او را محبوب تر است نزد من از کسی که میدهم او را و قومی را اما
جمعی را که هست در دلهای ایشان از بیصبری و شکستگی و می سپارم جمعی را بسوی چیزی که گردانیده است خدا در دلهای ایشان از بی نیازی
و نیکوئی از آنجماعه عمرو بن تغلب است پس گفت عمرو دوست نمیدارم به تحقیق باشد مرا بدل کلمه رسول خدا شتران سرخ موی

باب ذكر النبي صلى الله عليه وسلم وروايته عن ربه — باب در بیان ذکر پیغمبر خدا و روایت کردن آنحضرت از پروردگار خود بی واسطه جبرئیل

حدثنا محمد بن عبد الرحيم قال اخبرنا ابو زيد سعيد بن الربيع الهروي قال حدثنا شعبة عن قتادة عن انس رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه
وسلم يرويه عن ربه قال اذا تقرب العبد الي شبرا تقربت اليه ذراعا واذا تقرب مني ذراعا تقربت منه باعا واذا اتاني مشيا اتيته هرولة

گفت پروردگار وقتی که نزدیک آید بنده بسوی من یک شبر نزدیک آیم بسوی بنده یکدست و وقتی که نزدیک آید یکدست نزدیک آیم بسوی او یک باع
باع یعنی درازی هر دو دست است که دراز کنند و وقتی که آید بسوی من رفتار می آیم نزد او دوان مراد آنست وقتی که عملی با خلاص میکند رحمت و ثواب
من زود تر میرسد و هر قدر که اخلاص بیشتر میباشد رحمت و ثواب بیشتر میشود و آمدن شتاب کردن در دویدن و رسیدن باع و ذراع و یکی است آن خطا ای در ده اند که لفظ جمع
آمده است

حدثنا مسدد عن يحيى عن التيمي عن انس بن مالك عن ابي هريرة رضي الله عنه قال ربما ذكر النبي صلى الله عليه وسلم قال
اذا تقرب العبد مني شبرا تقربت منه ذراعا واذا تقرب مني ذراعا تقربت منه باعا او بوعا وقال معتمر سمعت ابي سمعت انسا عن ابي هريرة عن النبي
صلى الله عليه وسلم يرويه عن ربه عز وجل

حدثنا آدم قال حدثنا شعبة قال حدثنا محمد بن زياد قال سمعت ابا هريرة رضي الله عنه عن النبي
صلى الله عليه وسلم يرويه عن ربكم قال لكل عمل كفارة والصوم لي وانا اجزي به ولخلوف فم الصائم اطيب عند الله من ريح المسك

بوی دهان روزه دار خوشتر است نزد خدا یعنی نزد ملائکه مقربین از بوی مشک

حدثنا حفص بن عمر قال حدثنا شعبة عن قتادة ح وقال لي خليفة
حدثنا يزيد بن زريع عن سعيد عن قتادة عن ابي العالية عن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم فيما يرويه عن ربه قال لا ينبغي لعبد ان
يقول انه خير من يونس بن متى ونسبه الى ابيه

روایت کرده است ابن عباس از پیغمبر خدا در آنچه روایت کرده است از پروردگار خود نمیرسد مر هیچ بنده را اینکه
بگوید به تحقیق وی بهتر است از یونس پیغمبر پسر متی و نسبت کرده است یونس را در این حدیث بسوی پدر او یعنی متی نام پدر یونس است و قیل نام مادر او است
و اول صحیح است نزد جمهور و تفسیر این کنایت از آنحضرت است و وجه منع از تفضیل آنست که نباید این گمان بسبب آنکه معراج آنحضرت بر عرش بود و معراج یونس در شکم ماهی
یعنی در قرب حق هر دو برابر بودند از تو هم تحقیر شان ایشان و اگر چه افضل است از جمیع انبیا در کمالات چنانکه فرموده انا خير من قدم فواتحه ولا فخر و فرموده آدم و من دونه تحت
لوائي و غير ذلك بالبشارة الى فضله

حدثنا احمد بن ابي سريج قال حدثنا شبابة قال حدثنا شعبة عن معاوية بن قرة عن عبد الله بن مغفل المزني
رضي الله عنه قال رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الفتح على ناقة له يقرأ سورة الفتح او من سورة الفتح قال فرجع فيها قال ثم قرأ معاوية يحكي قراءة ابن مغفل وقال لولا ان يجتمع الناس عليكم لرجعت كما رجع ابن مغفل يحكي عن النبي صلى الله عليه وسلم فقلت لمعاوية كيف كان ترجيعه قال آآآ ثلاث مرات

گفت عبد الله
بن مغفل دیدم رسول خدا را روز فتح مکه سوار بود بر ناقه که مر او را بود میخواند سوره فتح را یا از سوره فتح شک راوی است گفت ابن مغفل پس ترجیع کرد آنحضرت در قراءت
ترجیع یعنی گردانیدن آواز است در گلو و تکرار کلام است بجهر لیکن از اخفا آن و تطبیق حدیث بترجمه دلالت که آنحضرت حما بدا انا فتحنا لك وا بن قول خدا است که آنحضرت
بطریق حکایت و روایت خواند انا فتحنا لك
صلی الله علیه وسلم گفت شعبه پس قرائت خواند معاویه بحال که حکایت میکرد قرائت ابن مغفل را و گفت اگر نبودی ملاحظه آنکه هجوم میکنند مردم بر شما هر آینه ترجیع میکردم چنانچه
ترجیع کرده ابن مغفل و حال که حکایت میکرد از پیغمبر خدا و گفتم مر معاویه را چگونه بود ترجیع گفت آآآ

باب ما يجوز من تفسير التوراة وغيرها من كتب الله بالعربية وغيرها لقول الله تعالى قل فاتوا بالتوراة فاتلوها ان كنتم صادقين
باب در بیان چیزی که روا است از تفسیر توریت و کتابهای خدا بزبان عربی و غیر عربی زیرا که فرموده خدا بگو ای محمد پس بیارید توریت را پس بخوانید آنرا اگر هستید
شما راست گویان

وقال ابن عباس اخبرني ابو سفيان بن حرب ان هرقل دعا ترجمانه ثم دعا بكتاب النبي صلى الله عليه وسلم فقرأه بسم الله الرحمن الرحيم من محمد
عبد الله ورسوله الى هرقل ويا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم الاية

گفت ابن عباس خبر داد مرا ابو سفیان پدر معاویه رضی الله عنهما
که هرقل طلب کرد ترجمان خود را پس طلب کرد کتاب پیغمبر خدا که بوی فرستاده بود پس خواند آنرا که اول این بود بسم الله الرحمن الرحيم از محمد بنده خدا و رسول خدا بسوی
هرقل ای اهل کتاب بیائید بسوی کلمه که برابر است میان ما و میان شما کلمه توحید است

حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا عثمان بن عمر قال اخبرنا علي
بن المبارك عن يحيى بن ابي كثير عن ابي سلمة عن ابي هريرة رضي الله عنه قال كان اهل الكتاب يقرؤن التوراة بالعبرانية ويفسرونها بالعربية

لاهما الآية - گفت ابو هريره بودند اهل كتاب ميخوانند توريت بلغت عبراني كه منزل بود باين لغت وتفسير ميكردند آنرا بعربي مر اهل اسلام
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تصدقوا اهل الكتاب ولا تكذبوهم وقولوا آمنا بالله وما انزل الينا وما انزل اليكم الآية
پس فرمود رسول خدا تصديق نكنيد اهل كتاب را و تكذيب كنيد وگوييد ايمان آورديم بخدا و چيزے كه فرستاده شد بسوے ما و چيزے كه فرستاده
شما و يعني ازان جهت بود كه اينها تحريف كرده بودند بعضے از توريت را پس مطلقا اگر تصديق كنند لازم مى آيد تصديق غير كتاب الله و اگر
تكذيب كنند لازم مى آيد تكذيب كتاب الله حدثنا مسدد قال حدثنا اسمعيل عن ايوب عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قال اتي النبي
صلى الله عليه وسلم برجل وامرأة من اليهود قد زنيا فقال لليهود ما تصنعون بهما قالوا نسخم وجوههما ونخزيهما قال فأتوا
بالتوراة فاتلوها ان كنتم صادقين مرويست از ابن عمر كه آورده شد نزد پيغمبر خدا مردى و زنى از قوم يهود كه زنا كرده بودند پس فرمود
مر يهود را چه مى كنيد شما باين مرد و زن كه زنا ميكردند گفتند سياه ميكرديم رويهاے هر دو و رسوا ميكرديم و بر خر سوار ميكرديم روى بجانب پشت و ميگردانيم
در بازارها فرمود بياريد توريت را پس بخوانيد اگر هستيد شما راست گو فجاؤا فقالوا لرجل ممن يرضون يا اعور اقرأ فقرأ حتى انتهى الى موضع
منها فوضع يده عليه قال ارفع يدك فرفع يده فاذا فيه آية الرجم تلوح فقال يا محمد ان عليهما الرجم ولكنا نتكاتمه بيننا
فامر بهما فرجما فرأيته يجانئ عليها الحجارة پس آوردند پس گفتند مردے را از ان مردم كه راضى بودند كه خواند پوشيدن آيت رجم را اى اعور
بخوان پس خواند تا آنكه رسيد بجائے كه رجم بود پس نهاد دست خود را بران پس فرمود بردار دست خود را پس برداشت ناگاه ديده شد كه آيت
رجم لائح است پس گفت آن مرد اى محمد واجب برين هر دو رجم است وليكن ما آنرا مى پوشيديم آنرا پس فرمود كه رجم كنند پس ديدم آن مرد را كه
افتاده بر آن زن و نگاه ميداشت ازان زن سنگ را باب قول النبي صلى الله عليه وسلم الماهر بالقرآن مع الكرام البررة وزينوا القرآن
باصواتكم در بيان فرموده پيغمبر خدا كه ماهر بقرآن يعني عالم بمعني آن محشور با بزرگان دين و نيكان خواهد بود و زينت دهيد قرآن را باواز خود حدثنا
ابراهيم بن حمزة قال حدثني ابن ابي حازم عن يزيد عن محمد بن ابراهيم عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن ابي هريرة رضي الله عنه انه سمع
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما اذن الله لشيء ما اذن لنبي حسن الصوت بالقرآن يجهر به روايت كرد پسر عبد الرحمن از ابي هريره
كه به تحقيق شنيده رسول خدا را ميگفت اذن نداده است خدا مر چيزے را آنچه اذن داده مر پيغمبر خوش آواز را القرآن در حاليكه جهر ميكند ...
شفاعت است و قرب خود واسماع حدثنا يحيى بن بكير قال حدثنا الليث عن يونس عن ابن شهاب قال اخبرني عروة بن الزبير
وسعيد بن المسيب وعلقمة بن وقاص وعبيد الله بن عبد الله عن حديث عائشة رضي الله عنها حين قال لها اهل الافك
ما قالوا وكل حدثني طائفة من الحديث گفت ابن شهاب خبر داده اند مرا اين جماعه از حديث عائشه هنگامى كه گفتند اهل افك چيزے كه گفتند
و هر كدام اينها حديث كردند پاره از حديث قالت فاضطجعت على فراشي وانا حينئذ اعلم اني بريئة وان الله يبرئني گفت عائشه پهلو نهاده
بودم بر جامه خواب خود و من درين وقت ميدانستم كه من برى ام ازين تهمت و به تحقيق خدا براءت ميدهد مرا ولكن والله ما كنت اظن ان الله
منزل في شأني وحيا يتلى ولشأني في نفسي كان احقر من ان يتكلم الله في بامر يتلى وانزل الله ان الذين جاؤا بالافك العشر الآيات
كلها ولكن بخدا سوگند نبودم من كه گمان كنم بدرستيكه خدا نازل كننده است در حال من وحى را كه خوانده مى شود آيتهاى قرآن را و هر آئينه حال من پيش
من بود حقيرتر از تكلم كردن خدا در حق من بوحى كه خوانده شود يعني داخل قرآن باشد و فرستاد خدا اين ده آيت حدثنا ابو نعيم قال حدثنا
مسعر عن عدي بن ثابت اراه عن البراء قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقرأ في العشاء والتين والزيتون فما سمعت احدا
احسن صوتا او قراءة منه ميخواند آنحضرت در نماز عشا سوره والتين را نشنيده كسے را كه نيكوتر بود از روے آواز يا از روے قرأت از آنحضرت
حدثنا حجاج بن منهال قال حدثنا هشيم عن ابي بشر عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضي الله عنهما قال كان النبي صلى الله
عليه وسلم متواريا بمكة وكان يرفع صوته گفت ابن عباس بود پيغمبر خدا پنهان بمكه و بود كه بلند ميكرد آواز خود را بالقرآن فاذا سمع
المشركون سبوا القرآن ومن جاء به پس وقتيكه مى شنيدند مشركان دشنام ميكردند قرآن را و كسے را كه آورده قرآن را فقال الله عز وجل
لنبيه صلى الله عليه وسلم ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت بها پس گفت خدا مر پيغمبر خود را جهر مكن بقرأت نماز خود و آهسته نيز مخوان
آن را حدثنا اسمعيل قال حدثني مالك عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابي صعصعة عن ابيه انه اخبره ان
ابا سعيد الخدري رضي الله عنه قال له گفت اسمعيل حديث كرد مرا مالك از عبد الرحمن پسر عبد الله پسر عبد الرحمن بن ابي صعصعه از
پدر خود عبد الله بن عبد الرحمن كه به تحقيق پدر او كه عبد الله بن عبد الرحمن است خبر داده او را يعني عبد الرحمن بن عبد الله را كه ابا سعيد خدرى
گفت مر او را اني اراك تحب الغنم والبادية به تحقيق من مى بينم ترا كه دوست ميدارى گله و باديه را يعني ميخواهى كه در باديه باشى و گله را
نگاه دارى فاذا كنت في غنمك او باديتك فاذنت للصلاة فارفع صوتك بالنداء پس وقتيكه باشى در غنم خود يا در باديه خود

شک باو نیست پس اون توی نماز پس بلند کن آواز خود را باذان فانه لا یسمع مدی صوت المؤذن جن ولا انس ولا شیء الا شهد له یوم القیمة
پس بتحقیق نمی شنود نهایت آواز مؤذن پری و نه آدمی و نه هیچ چیزے از آنچه بر روے زمین است مگر آنکه گواهی میدهد روز قیامت برا سلام او قال ابو سعید
سمعته من رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ابو سعید خدری شنیده ام من این را از رسول خدا در موافقت بترجمه گفته اند که هرگاه در رفع صوت
اذان این حال دارد در رفع صوت قرآن بطریق اولی واحق خواهد بود **حدثنا** قبیصة قال حدثنا سفیان عن منصور عن امه عن عائشة
رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرء القرآن وراسه فی حجری وانا حائض گفت عائشه بود پیغمبر خدا می خواند قرآن را در حالیکه
سر آنحضرت در کنار من بود و من حائض می بودم **باب** قول الله تعالی فاقرؤا ما تیسر من القرآن پس بخوانید چیزے که آسان باشد از حفظ آن بر زبان
از لغت واعراب **حدثنا** یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب قال حدثنی عروة بن الزبیر ان المسور بن
مخرمة وعبد الرحمن بن عبد القاری حدثاه انهما سمعا عمر بن الخطاب رضی الله عنه یقول سمعت هشام بن حکیم یقرء سورة الفرقان
فی حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم فاستمعت لقراءته فاذا هو یقرء گفت ابن شهاب حدیث کرد مرا عروه بن زبیر که بتحقیق مسور بن مخرمه
وعبد الرحمن بن عبد القاری حدیث کردند عروه را که هر دو شنیده اند عمر بن خطاب را میگفت شنیدم هشام بن حکیم بن حزام را میخواند سورهٔ فرقان را
در زمان حیات رسول خدا پس شنیدم قرأت او را پس دیدم که می خواند علی حروف کثیرة لم یقرئنیها رسول الله صلی الله علیه وسلم فکدت اساوره فی الصلوة
فتصبرت حتی سلم بر حرف بسیار که نخوانانیده بود مرا آن حروف رسول خدا پس نزدیک بودم که بیارم او را در نماز پس نگاه داشتم خود را تا آنکه سلام کرد فلببته
بردائه فقلت من اقرأک هذه السورة التی سمعتک تقرء فقال اقرأنیها رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت له کذبت اقرأنیها علی
غیر ما قرأت فانطلقت به اقوده الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلت انی سمعت هذا یقرء سورة الفرقان علی حروف لم
تقرئنیها پس ردائے او در گردن او کرده کشیدم پس گفتم که خوانانیده ترا این سوره که شنیدم ترا که میخواندی پس گفت خوانانده مرا این سوره
رسول خدا پس گفتم دروغ گفتی خوانانده مرا این سوره را بر غیر چیزے که خواندی تو فقال ارسله اقرأ یا هشام فقرأ القرأة التی سمعته فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم کذلک انزلت پس فرمود گذار او را و بخوان اے هشام پس خواند قرأتی که شنیده بودم پس فرمود رسول خدا
این چنین نازل شده است ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرأ یا عمر فقرأت التی اقرأنی فقال کذلک انزلت پس فرمود رسول خدا
بخوان اے عمر پس خواندم آنچنانکه خوانانیده بود مرا پس فرمود همچنین نازل شده ان هذا القرآن انزل علی سبعة احرف فاقرؤا ما تیسر منه
بتحقیق این قرآن نازل شده بر هفت حرف پس بخوانید چیزے که آسان باشد از آن مراد از حروف لغات است قیل حرف بمعنی اعراب است میگویند
فلان میخواند قرآن را بحرف عاصم یعنی بر وجهی که اختیار کرده است عاصم این حدیث در کتاب خصومات گذشته است **باب** قول الله تعالی
ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر وقال النبی صلی الله علیه وسلم کل میسر لما خلق له یقال میسر مهیأ بتحقیق آسان کرده ایم
قرآن را برائے یاد گرفتن پس هست کسی از یاد گیرندها و فرمود پیغمبر خدا هر که هست میسر کرده شده هر چیزے را که پیدا کرده شده است یعنی تقدیر کرده
شده هر یک را سعادت وشقاوت و نیز پس آسان ساخته است بر سعید کارهاے سعدا و میسر کرده شد برائے آن و همچنین حال شقی است وقال مجاهد یسرنا
القرآن بلسانک هونا قرأته علیک وقال مطر الوراق ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر قال هل من طالب علم فیعان علیه و گفت مجاهد
آسان کردیم قرآن را بر زبان تو یعنی آسان خواندن آن بر تو **حدثنا** ابو معمر قال حدثنا عبد الوارث قال حدثنا یزید قال حدثنی مطرف بن عبد الله
عن عمران رضی الله عنه قال قلت یا رسول الله فیم یعمل العاملون قال کل میسر لما خلق له گفت عمران گفتم اے رسول خدا در چه عمل
میکنند عمل کنندگان این را گفته است عمران در وقتی که فرمود آنحضرت نیست احدی از شما مگر آنکه نوشته شده جاے او در بهشت یا دوزخ فرمود کل میسر لما خلق
حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا غندر قال اخبرنا شعبة عن منصور والاعمش سمعا سعد بن عبیدة عن ابی عبد الرحمن
عن علی رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه کان فی جنازة فاخذ عودا فجعل ینکت فی الارض فقال ما منکم من احد الا کتب
مقعده من النار او من الجنة قالوا الا نتکل قال اعملوا فکل میسر فاما من اعطی واتقی الآیة بود آنحضرت در جنازه پس گرفت چوبی را
بر گشته که سر زد بسر آن چوب در زمین **باب** قول الله تعالی بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ والطور وکتاب مسطور قال قتادة
مکتوب یسطرون یخطون فی ام الکتاب جملة الکتاب یعنی مراد از ام کتاب جمله کتاب است و اصل آنست و آن لوح محفوظ است و اصله
ما یلفظ ما یتکلم من شیء الا کتب علیه قال ابن عباس یکتب الخیر والشر یحرفون یزیلون ولیس احد یزیل لفظ کتاب من کتب الله عز وجل
ولکنهم یحرفونه یتأولونه علی غیر تأویله دراستهم تلاوتهم واعیة حافظة وتعیها تحفظها واوحی الی هذا القرآن لانذرکم
به یعنی اهل مکة ومن بلغ هذا القرآن فهو له نذیر وقال لی خلیفة بن خیاط **حدثنا** معتمر قال سمعت ابی عن قتادة عن
ابی رافع عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال لما قضی الله الخلق کتب کتابا عنده غلبت او قال

سبقت رحمتى غضبى وهو عنده فوق العرش فرمود بر گاه تمام کرد خلق را کتب کتابی با سنده نوشت کتابی را نزد خود يعنی حقيقت پيدا کرد
مخصوص يا امر كرد بكتابت يا مجاز است از تعلق حكم و اخبار بيان مكتوب است غلبه كرد يا فرمود سبقت كرده شک را اوليست رحمت من غضب مرا
نزد او بود بالای عرش اگر گوی رحمت و غضب از صفات قديمه اند و امور قديمه در دو چيز سبقت معنی ندارد از آنکه سبقت بمعنی مسبوقيت است گوييم
رحمت و آثار آنست و اين هر دو از صفات افعال است و غضب بعد از عصيان شده است **حدثنا** محمد بن ابی غالب قال حدثنا محمد
بن اسمعيل قال حدثنا معتمر قال سمعت ابی يقول حدثنا قتادة ان ابا رافع حدثه انه سمع ابا هريرة رضی الله عنه يقول سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول ان الله كتب كتابا قبل ان يخلق الخلق ان رحمتی سبقت غضبی فهو مكتوب عنده فوق العرش **باب** قوله
والله خلقكم وما تعملون خدا پيدا كرد شما را و عملهای شما را انا كل شیء خلقناه بقدر ما پيدا كرديم هر چيز را بتقدير ويقال للمصورين احيوا
ما خلقتم وگفته ميشود مصوران را زنده کنيد چيزيرا که پيدا کرده ايد نسبت پيدا کردن بمصوران از راه تعجيز و استهزا است ان ربكم الله الذی
خلق السموات والارض فی ستة ايام ثم استوی علی العرش يغشی الليل النهار يطلبه حثيثا والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره
الا له الخلق والامر تبارك الله رب العالمين قال ابن عيينة بين الله الخلق من الامر بقوله الا له الخلق والامر گفت ابن عيينه بيان کرده خدا
الامر يعنی فرق کرده در ميان هر دو بعطف کردن امر بر خلق و چون فرق باشد امر قديم است و خلق حادث و اين حديث دليل است بر آنکه خلق غير خدا است
در قول الا له الخلق بموجب حصر که از تقديم خبر بر مبتدا مفهوم است وسمی النبی صلی الله عليه وسلم الايمان عملا قال ابو ذر وابو هريرة سئل
النبی صلی الله عليه وسلم ای الاعمال افضل قال ايمان بالله وجهاد فی سبيله وقال جزاء بما كانوا يعملون ناميد پيغمبر خدا ايمان را عمل
که روايت کرده ابو ذر و ابو هريره که پرسيده شد آنحضرت کدام عمل افضل است فرمود ايمان بخدا و جهاد و اين قول جزاء بما کانوا يعملون
ظاهر است که ايمان را … وقال وفد عبد القيس للنبی صلی الله عليه وسلم مرنا بجمل من الامر ان عملنا بها دخلنا
الجنة فامرهم بالايمان والشهادة واقام الصلوة وايتاء الزكوة فجعل ذلك كله عملا پس گردانيد آنحضرت همه را عمل را
در ان داخل است **حدثنا** عبد الله بن عبد الوهاب قال حدثنا عبد الوهاب قال حدثنا ايوب عن ابی قلابة والقاسم التميمی
عن زهدم قال كان بين هذا الحی من جرم وبين الاشعريين ود واخاء گفت زهدم بود ميان اين قبيله که از جرم است و ميان اشعريان دوستی
و برادری فكنا عند ابی موسی الاشعری رضی الله عنه فقرب اليه الطعام فيه لحم دجاج و بوديم ما نزد ابی موسی اشعری پس نزديک
شد بسوی او طعامی که در آن گوشت مرغ بود وعنده رجل من بنی تيم الله كانه من الموالی و نزد ابی موسی مردی بود از قوم بنی تيم گويا
از آزادکرده ها است يعنی عجمی را موالی ميگويند فدعاه اليه فقال انی رأيته يأكل شيئا فقذرته فحلفت لا آكله پس طلبيد او را بسوی خوردن
طعام پس گفت آن مرد ديده ام مرغ را که ميخورد چيزی يعنی نجاستی پس مکروه داشتم آن را پس سوگند خوردم که نخورم آن را اين حديث تمام در جای
ديگر واقع شده که آنحضرت خورده است آن را پس تو سوگند بشکن … فقال هلم فلاحدثك عن ذلك انی اتيت النبی صلی
الله عليه وسلم فی نفر من الاشعريين نستحمله فقال والله لا احملكم وما عندی ما احملكم پس گفت ابو موسی بيا پس بيان کنم حديث را از اين امر
من آمدم نزد پيغمبر خدا با جمعی از قوم اشعريان در حالی که طلب سواری ميکنيم از آنحضرت پس فرمود بخدا سوگند که سوار نمی کنم شما را و نيست نزد من چيزی که
سوار کنم فاتی النبی صلی الله عليه وسلم بنهب ابل فسأل عنا فقال اين النفر الاشعريون فامر لنا بخمس ذود غر الذری
پيغمبر خدا غنيمت … فرمود کجا اند مردم اشعريان پس امر کرد برای ما پنج شتر بلند کوهان ثم انطلقنا قلنا ما صنعنا حلف رسول الله
صلی الله عليه وسلم لا يحملنا وما عنده ما يحملنا ثم حملنا تغفلنا رسول الله صلی الله عليه وسلم يمينه والله لا نفلح ابدا
نزد آنحضرت … سوگند خورد رسول خدا که سوار نمی کند ما را و نيست نزد آنحضرت چيزی که سوار کند … سوار کرد ما را فرجعنا اليه فقلنا له
فقال لست انا حملتكم ولكن الله حملكم پس باز رفتيم نزد آنحضرت و گفتيم مر آنحضرت را از سوگند او پس فرمود نيستم من که سوار کردم ليکن خدا سوار کرد
شما را انی والله لا احلف علی يمين فاری غيرها خيرا منها الا اتيت الذی هو خير منها وتحللتها بتحقيق من بخدا سوگند که سوگند نخورم
بر سوگندی پس می بينم غير آن را نيکوتر از آنچه سوگند خورده ام مگر می آيم چيزی را که نيکوتر است از آن و تحليل يمين می کنم يعنی کفارت ميدهم آنرا
حدثنا عمرو بن علی قال حدثنا ابو عاصم قال حدثنا قرة بن خالد قال حدثنا ابو جمرة الضبعی قال قلت لابن عباس
رضی الله عنهما فقال قدم وفد عبد القيس علی رسول الله صلی الله عليه وسلم فقالوا ان بيننا وبينك المشركين من مضر
وانا لا نصل اليك الا فی اشهر حرم فمرنا بجمل من الامر ان عملنا به دخلنا الجنة وندعو اليها من وراءنا قال آمركم باربع
وانهاكم عن اربع آمركم بالايمان بالله وهل تدرون ما الايمان بالله شهادة ان لا اله الا الله واقام الصلوة وايتاء الزكوة وتعطوا
من المغنم الخمس وانهاكم عن اربع لا تشربوا فی الدباء والنقير والظروف المزفتة والحنتمة **حدثنا** قتيبة بن سعيد قال حدثنا

عن عائشة رضي الله عنها ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان اصحاب هذه الصور يعذبون يوم القيامة ويقال لهم احيوا ما خلقتم ▪ تحقيق رسول خدا فرمود كه ياران اين صورتها كه تصوير ميكنند عذاب كرده مى شوند روز قيامت و گفته ميشود مر ايشانرا كه زنده كنيد چيزى را كه پيدا كرده ايد ▪ **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال النبي صلى الله عليه وسلم ان اصحاب الصور يعذبون يوم القيامة ويقال لهم احيوا ما خلقتم **حدثنا** محمد بن العلاء قال حدثنا ابن فضيل عن عمارة عن ابي زرعة سمع ابا هريرة رضي الله عنه قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول قال الله عز وجل ومن اظلم ممن ذهب يخلق كخلقي فليخلقوا ذرة او ليخلقوا حبة او شعيرة ▪ گفت ابو هريره شنيدم پيغمبر خدا را فرمود گفت خدا و كيست گنهگارتر از كسى كه رفته كه پيدا ميكند مانند پيدا كردن من پس گو كه پيدا كنند مورچه را و گو پيدا كنند دانهٔ گندمى را يا دانهٔ جوى را

باب قراءة الفاجر والمنافق واصواتهم وتلاوتهم لا تجاوز حناجرهم ▪ در بيان خواندن فاسق و منافق و حال آنكه آوازهاى ايشان و تلاوت قرآن نمى گذرد از گلوى ايشان و نمى رسد بمعبود مقبول **حدثنا** هدبة بن خالد قال حدثنا همام قال حدثنا قتادة قال حدثنا انس بن مالك عن ابي موسى رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم قال مثل المؤمن الذي يقرأ القرآن كالاترجة طعمها طيب وريحها طيب ▪ فرمود آنحضرت مانند مسلمانى كه ميخواند قرآن را مثل ترنج است كه لذت آن خوش است و بوى آن خوش والذي لا يقرأ القرآن كالتمرة طعمها طيب ولا ريح لها ▪ و آن كسى كه نمى خواند قرآن را مانند خرماست كه لذت آن خوش است و بوئى ندارد ومثل الفاجر الذي يقرأ القرآن كمثل الريحانة ريحها طيب وطعمها مر ▪ و مانند فاسقى كه ميخواند قرآن را مانند ريحان است كه بوى خوشى دارد و طعم آن تلخ است ومثل الفاجر الذي لا يقرأ القرآن كمثل الحنظلة طعمها مر ولا ريح لها ▪ و مانند فاسقى كه نميخواند قرآن را مانند حنظل است كه طعم تلخ است و بوى ندارد **حدثنا** علي قال حدثنا هشام قال حدثنا معمر عن الزهري ح وحدثني احمد بن صالح قال حدثنا عنبسة قال حدثنا يونس عن ابن شهاب قال اخبرني يحيى بن عروة بن الزبير انه سمع عروة بن الزبير قالت عائشة رضي الله عنها سأل اناس النبي صلى الله عليه وسلم عن الكهان ▪ گفت ابن شهاب خبر داده مرا يحيى بن عروه بن زبير گفت عائشه پرسيدند چند كس پيغمبر خدا را از حال كاهنان كه خبر ميدهند از غيب فقال انهم ليسوا بشيء فقالوا يا رسول الله فانهم يحدثون بالشيء يكون حقا ▪ پس فرمود كه بتحقيق اينها چيزى نيستند پس گفتند رسول خدا بتحقيق اينها حديث ميكنند چيزيرا كه مى باشد راست فقال النبي صلى الله عليه وسلم تلك الكلمة من الحق يخطفها الجني فيقرقرها في اذن وليه كقرقرة الدجاجة ▪ پس فرمود پيغمبر خدا آن كلمه راست از حق است ياد ميگيرد آنرا جنى پس مى اندازد آنرا در گوش دوست خود فيخلطون فيه اكثر من مائة كذبة ▪ پس غلط ميكنند در آن يك كلمه زياده از صد كلمه دروغ **حدثنا** ابو النعمان قال حدثنا مهدي بن ميمون قال سمعت محمد بن سيرين يحدث عن معبد بن سيرين عن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم ▪ روايت كرده ابو سعيد از پيغمبر خدا قال يخرج ناس من قبل المشرق ويقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم ▪ بيرون مى آيند قومى از جانب مشرق ميخوانند قرآن و نمى گذرد از گلوهاى ايشان در شان خوارج است يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية ▪ ميگذرند از دين اسلام چنانكه ميگذرد تير از شكارى ثم لا يعودون فيه حتى يعود السهم الى فوقه ▪ پس رجوع نميكنند در دين تا اگر رجوع ميكند تير سوفار خود ▪ تعليق رجوع ايشان كرده كه از قبيل محالات است قيل ما سيماهم قال سيماهم التحليق او قال التسبيد ▪ گفته شد چيست صورت ايشان فرمود سيماى ايشان آنست كه موى سر و ريش ميتراشند يا فرمود بر ميكنند موى از بيخ

باب قول الله تعالى ونضع الموازين القسط ليوم القيامة وان اعمال بني آدم وقولهم يوزن ▪ باب در بيان قول خدا كه فرموده مى نهيم ترازوهاى عدالت در روز قيامت تحقيق عملهاى بنى آدم و اقوال ايشان وزن كرده مى شوند وقال مجاهد القسطاس العدل بالرومية ويقال القسط مصدر المقسط وهو العادل واما القاسط فهو الجائر **حدثنا** احمد بن اشكاب قال حدثنا محمد بن فضيل عن عمارة بن القعقاع عن ابي زرعة عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله عليه وسلم كلمتان حبيبتان الى الرحمن خفيفتان على اللسان ثقيلتان في الميزان سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم ▪ گفت ابو هريره فرمود پيغمبر خدا دو كلمه است دوست داشته شده است بسوى رحمن و سبك اند بر زبان و گران اند در ميزان كه مى شنيد عبد الله علماى مسلمانان فقط

تمت

تاريخ اختتام تصنيف اين كتاب شريف ▪ والتوفيق رفيقنا وفضل الله دلالنا ▪ والمنة لله كه بانجام رسانيدم ۱۱۰۶

قطعه
اين كار شگرفى كه بتوفيق خدا شد ▪ ميكرد رهى گفت باخر رسيد اينجا
چون در نگريست سال اتمامش بود ▪ اين احرف شكسته لب دعا

قطعه
در ياب كه اين كتاب بى شبه و نظير ▪ تيسير القارى است نام برده جديد
گر رحل كنى ماه باين بدر منير ▪ سال انجام او ستالى صحيح كبير

سنه ۱۱۶۸

الحمد لله الذی خلقنا من تراب وعلمنا الکتاب وهدانا سبیل الرشد والصواب ونهانا عما هو موجب للعقاب والعذاب نحمده بکرة واصیلا ونشکره شکرا جزیلا ونصلی ونسلم علی رسوله الامین امام المرسلین سید الاولین والآخرین شفیع المذنبین انیس الغریبین رحمة للعالمین شمس العارفین سراج السالکین مصباح المقربین مولانا وشفیعنا وحبیبنا وکریمنا **محمد رسول الله** خاتم النبیین صلی الله علیه وعلی آله واصحابه اجمعین الی یوم الدین **اما بعد** فیا ایها المشتاقون سر لشکر را از جیب مراقبه برداریدو دیده حیرت بگشائید وآن شاهد جمالیکه به آرزوی دیدنش چندین بر ساعدی شکستید وجان ودل را عوض بهای او میدادید اکنون آن شاهد مهر سیما که از زیور طبع بر هفت کرده بر سر شهود جلوه گر ساختند بقول ؎ که هر سر بازار شود آور دندها تا خریدار دی از کون ومکان بر خیزد یعنی بعنایت حضرت باری جلد ششم کتاب مستطاب تیسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری مؤلفه حضرت مولانا ومقتدانا نور الحق محدث دهلوی ایمای امیر کبیر عالی مشامل بشیر ونذیر سرشت طلعت وکرسی مال زیوسف سیمان گفتن مثالی بانتی وطیب ودانش مصاحب با شرفا وعالم طالی مناقب رئیس ابن الرئیس ابن الرئیس

یمین الدوله وزیر الملک جناب نواب محمد علی خان صاحب بهادر صولت جنگ دام اقباله حسب ارشاد بتصحیح تام وتحشیه مفید تمام در مطبع علوی باهتمام اقل انام خاصی بر معاصی سید محمد عابد علی ابن مطرح مراحم ازلی عالم علوم خفی وجلی جناب مولوی **سید محمد عاشق علی** نور الله مرقده بنوره لعلی از بار الست وششم تا بیست وششم ام صورت اختتام پذیرفت ایها المسلمین شمارا مژده باد که آن جمال مراد سر بکمال جلوه گر گردید خونی جگران تفتهٔ دل را بکلمات طیبات خود تازگی جاودانی بخشید پس شما را باید که بیدل چشم شتافته بخریداریش سرگرم شوید و بگوئید ؎ دست بر دست ارمغان گردد مثل یوسف عزیز جان گرده بجا رسوی جهان بگوش هوش سلامیان برسانید و حسابی پی بهرا ارید چونکه از جلد اول این کتاب تا ختم جلد سادس که همین است در تصحیح وتحشیه اسما رجال واکثر الفاظ مغلقه تا امکان بشری از بن هیچ میر بتدقیق ودقت ومشقت بنهایت پیوسته نظر بدان از ناظرین نصفت آئین امید وارم که وقتیکه نور دیده استیاق را بمعاینه این کتاب شریف منور سازند این خاکسار را نیز بدعای خیر یاد آرند وفراموش نسازند والله علی ما یشاء قدیر وبالاجابة جدیر وقد قال الله تعالی انی جئتکم انا واستغفر الله مما زلت به الفکر وقدم لی فی تصحیح هذا الکتاب من الزلل والخطل ملتمسا ممن وقف علیه ان یسد بفضله ما اعثر علیه من الخلل ولا یسلک سبیل الحسد والتشنیع فانه والله بئس الصنیع اذ لا یخفی علی الانسان ان الانسان محل النسیان وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین والصلوة علی رسوله محمد خاتم المرسلین وعلی آله واصحابه اجمعین ؏

وله ایضا فی النظم

بحمد الله که از الطاف باری	بکمل طبع شد تیسیر قاری	ز جلد اولینش ابتدا شد	بجلد سادس او انتها شد	بحمد الله این کتاب حبوب است	بحمد الله حکم مروی حق دیوست
نباد که به جد کنش ورنده	زنخل نعمت در آرزش سید	سقام غرور وی بهرست این	که سرتا کلام حضرت این	مؤلف است مشک بوی جبین	بیاض دست عکس او برو جین
سواد سطرش تاره حور	بیاض برورق نور جلی نور	ز مشرق تا بمغرب آن آفاق	بدیدارش همه بود مشتاق	ولیکن بیست سر کس را سا بود	نظر از دیدنش نا آشنا بود
رحیقیم میر بود تیر همعان	چو یوسف در سیاهی چاه کنعان	سرغش یافته جان بسی تنخواه	رسید کاروانی بر سر چاه	بر آورد او در مقصود وجود را	بعطر جانبخش شد کام فرسا
روانی یو ولواب همایون	زلیخا وار اندر عشق مفتون	بعهد جان مشتری این پری شد	ز درد فرقت و تحریش بری شد	چو دیده او از اول تا با آخر	باد صافش سرایا گشت شاکر
بدل فرمود کین شرح مصفا	اگر گردد بعالم جلوه فرما	جهان از فیض او سیراب باشد	چمن زار دلم شاداب باشد	غرض گردید چنان این رساله	بیان خاطر پر نور حالها
بسوی والدم حکم فرمود	که گردد طبع این محبوب مسعود	بهامدم والدم کرد منظور	شده طبع همایون شاد و مسرور	بعهد جان سوی دار الوفا شتافت	بکار طبع او مصروف گشتند
نو طبع شد در روز مسموع	نه اول تا پنجم گشت مطبوع	یکی یک والدم زین دار رحمت	سفر کرده سوی باغ جنت	چو نقش سال رحلت گشت منظور	نوشتم سر طرازین حسب دستور
بفرق فرق واز دل کیف	نهان شد آفتاب سایه جهان	چهار از اول تحشیه بر تصحیح	مفوض بود سوم بر تصحیح	بتکمیلش کمر بستم بصد جان	اگر گردد پسندیده اهل ایمان
بحمد الله که اکنون گشت کامل	مراد مسلمین گردید حاصل	چو سال انطباعش گشت منظور	اگر گردد ذیل این تقریظ مسطور	بیاید نا و مطلوب دلها	نوشتم بهر تاریخ مرغوب دلها

تاریخ طبع کتاب مستطاب تیسیر القاری نتیجه طبع سید نوابعلی متخلص به عاصی القوی

چو جلد سادس تیسیر قاری	شده مطبوع کامل حسب تحریر	چو خاتم سال انطباع عشق	ز ابر فیض این سر چشمه فیض	بتلب زمره گردید آگاه	جهان از سیر آن شد الحمد لله
سروش غیب گفتا ذکر نوا	صحیح است کز صحیح مثال است	المؤ تیسیر قاری طبع شد ده	علی ای که بس که کرده دروزاد	سنه ۱۳۱۴ هجری	